ترجمه و شرح

مشکوة المصابیح

جلد چهارم

تالیف:

شیخ ولی الدین محمد بن عبدالله خطیب تبریزی

●●●

ترجمه و شرح:

فیض محمد بلوچ

سنی بوک_بزرگترین مرجع کتب و نرم افزار اسلامی

www.sunnibook.net

این کتاب

ازکتابخانه سنی بوک دانلود شده برای دریافت کتب بیشتر مارا از طریق آدرس اینترنتی و کانال تلگرام سنی بوک دنبال کنید.

عنوان سایت	آدرس اینترنتی
سنی بوک | دریافت سریع کتب اهل سنت	www.SunniBook.net
سنت دانلود | مرکز دانلود فایل های اسلامی	www.SunnatDownload.com
عقیده | کتابخانه آنلاین اهل سنت	www.Aqeedeh.com
سنی آنلاین | پایگاه اطلاع رسانی اهلسنت ایران	www.SunniOnline.us
سنت آنلاین | دریافت آخرین اخبار و مقالات اهل سنت	www.SunnatOnline.com
سنی وب | مرکز طراحی و آموزش سایت های اهل سنت	www.SunniWeb.org

آدرس اینترنتی : www.SunniBook.net

کانال تلگرام : https://telegram.me/sunnibookarchive

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

باب (۳٤) اعتدال و میانه روی در اعمال ٥

فصل اول ٦
فصل دوم ۳۳
فصل سوم ۳۷
.... ٤٥

باب (۳٥) نماز وتر ٤٥

فصل اول ٤٧
فصل دوم ٦۳
فصل سوم ۸۳
.... ۹٥

باب (۳٦) قنوت ۹٥

فصل اول ۹۷
فصل دوم ۱۱۱
فصل سوم ۱۱۷
.... ۱۳۱

باب (۳۷) شب زنده داری ماه رمضان با گزاردن نماز تراویح ۱۳۱

فصل اول ۱۳۲
فصل دوم ۱۳۷
فصل سوم ۱٤۱

باب (۳۸) نماز «ضحی» (نماز پیش از ظهر) ۱۸۱

فصل اول ۱۸۲
فصل دوم ۱۸۹
فصل سوم ۱۹۵

باب (۳۹) سایر نمازهای نفل ۱۹۹

فصل اول ۲۰۱
فصل دوم ۲۰۷

باب (۴۰) نماز تسبیح ۲۱۷

فصل اول ۲۱۸

باب (۴۱) نماز مسافر ۲۲۹

فصل اول ۲۳۰
فصل دوّم ۲۶۳
فصل سوم ۲۶۹
...... ۲۸۱

باب (۴۲) نماز جمعه ۲۸۱

فصل اول ۲۸۲
فصل دوم ۲۹۷
فصل سوم ۳۰۷
...... ۳۱۷

باب (۴۳) واجب بودن نماز جمعه ۳۱۷

فصل اول ۳۱۹
فصل دوم ۳۲۱
فصل سوم ۳۳۱
...... ۳۳۷

باب (٤٤) مراعات نظافت و پاکیزگی در روز جمعه و زود رفتن به نماز جمعه ٣٣٧

فصل اول ٣٣٨
فصل دوم ٣٦٧
فصل سوم ٣٧٥
.... ٣٨٥

باب(٤٥) خطبه و نماز جمعه ٣٨٥

فصل اول ٣٨٧
فصل دوّم ٤٣٣
فصل سوم ٤٣٧
.... ٤٣٧

باب(٤٦) نماز خوف ٤٣٧

فصل اول ٤٣٩
فصل دوم ٤٤٩
فصل سوم ٤٥٠
.... ٤٥٦

باب(٤٧) نمازهای عید فطر و عید قربان ٤٥٦

فصل اول ٤٥٧
فصل دوم ٤٩٣
فصل سوم ٥١٩

باب(٤٨) قربانی ٥٢٣

فصل اول ٥٢٤
فصل دوم ٥٥١
فصل سوّم ٥٧٦

باب(٤٩) «عتیرة» (حیوانی که در روزگار تاریک جاهلیت، برای خدایان خود در ماه رجب. ٥٨٥

قربانی می کردند و آن را «رجبیة» نیز می گفته اند. ۵۸۵
فصل اول........ ٥٨٦
فصل دوم ٥٨٩
فصل سوم ٥٩٧
باب (۵۰) (خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی) ٥٩٨
فصل اول ٦٠٠
فصل دوم ٦٣٣
فصل سوم ٦٤١
باب (۵۱) سجده ی شکر ٦٤٣
فصل اوّل ٦٤٥
فصل دوم ٦٥٥
باب (۵۲) نماز «استسقاء» (طلب باران) ٦٦٣
فصل اوّل ٦٦٥
فصل دوم ٦٧٣
فصل سوم ٦٧٩
باب (۵۳) وزیدن بادها ٧٠١
فصل اول ٧٠٢
فصل دوّم ٧٢١
فصل سوم ٧٢٧
فهرست منابع جلد ٣ و ٤ .... ٠

باب (٣٤)

اِعتدال و میانه‌روی در اعمال

فصل اول

١٢٤١ - [١] (صَحِيح)

عَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يُفْطِرُ مِنَ الشَّهْرِ حَتَّى يُظَنَّ أَنْ لَا يَصُومَ مِنْهُ وَيَصُومُ حَتَّى يُظَنَّ أَنْ لَا يُفْطِرَ مِنْهُ شَيْئًا وَكَانَ لَا تَشَاءُ أَنْ تَرَاهُ مِنَ اللَّيْلِ مُصَلِّيًا إِلَّا رَأَيْتَهُ وَلَا نَائِمًا إِلَّا رَأَيْتَهُ. رَوَاهُ الْبُخَارِيّ.

١٢٤١- (١) انس بن مالک رضی الله عنه گوید: گاهی اوقات اتفاق می‌افتاد که پیامبر ﷺ چنان پیوسته در یک ماه افطار می‌کردند (و روزه‌ی مستحبی نمی‌گرفتند) که چنین پنداشته می‌شد که آن حضرت ﷺ دیگر نمی‌خواهند روزی از آن ماه را روزه باشند؛ و گاهی نیز چنان پیوسته در یک ماه روزه می‌گرفتند که چنین گمان می‌شد که ایشان دیگر نمی‌خواهند روزی از آن ماه را بخورند و افطار نمایند؛ (بلکه می‌خواهند تمام ماه را روزه باشند و روزی از آن را افطار نکنند).

و گاهی چنان بود که می‌پنداشتی در این وقت از شب، باید آن حضرت ﷺ خواب باشد و حال آن که ایشان را در حال نماز می‌دیدی؛ و گاهی می‌پنداشتی که باید ایشان را در حال نماز ببینی و حال آن که ایشان خواب بودند.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: «کان رسول الله ﷺ یفطر...»: مراد این است که برای روزه‌ی مستحبی رسول خدا ﷺ وقت مشخّصی نبود، بلکه ایشان گاهی چنان پیوسته روزه‌ی مستحبی می‌گرفتند که صحابه با خود می‌گفتند: گویا رسول خدا ﷺ نمی‌خواهند هیچ روزی از ماه را افطار کنند.

و گاهی نیز چنان پیوسته افطار می‌کردند که با خود می‌گفتند: گویا پیامبر ﷺ نمی‌خواهند هیچ روزه بگیرند.

«و کان لاتشاء ان تراه من اللیل مصلّیاً الا رأیته»: مراد این است که برای نماز شب رسول خدا ﷺ نیز وقت مشخّص و معینی وجود نداشت که حصّه‌ی مشخّصی از شب را برای خواب و حصّه‌ی معینی را برای عبادت و نماز قرار دهند؛ بلکه عادت پیامبر ﷺ چنان بود که گاه چنین

تصور می‌شد که در این وقت شب، آن حضرتﷺ باید خواب باشند، حال آن که ایشان بیدار و در حال خواندن نماز بودند؛ و گاهی چنین تصور می‌شد که در این وقت شب، ایشان نماز می‌خوانند، حال آن که ایشان خواب بودند.

«امّت اسلام، یک امّت میانه و معتدل است»:

امّت اسلامی، یک امّت میانه و مُعتدل است؛ زیرا شرافت و زیبایی آن، در آن است که از افراط و تفریط به دور است و در حدّ اعتدال و میانه قرار دارد.

معتدل از نظر «**عقیده**»؛ که نه راه «**غلوّ**» را می‌پیمایند و نه راه «**تقصیر و شرک**»؛ نه طرفدار «**جبر**» هستند و نه «**تفویض**»؛ نه درباره‌ی صفات خدا معتقد به «**تشبیه**» هستند و نه «**تعطیل**».

معتدل از نظر «**ارزش‌های معنوی و مادّی**»: که نه به کلّی در جهان مادّه فرو می‌روند که معنویت به فراموشی سپرده شود و نه آن چنان در عالم معنا فرو می‌روند که از جهان ماده به کلّی بی‌خبر گردند؛ نه همچون گروه عظیمی از یهود، جز گرایش مادّی چیزی را نشناسند و نه همچون راهبان مسیحی که به کلّی ترک دنیا گویند.

معتدل از نظر «**علم و دانش**»؛ که نه آن چنان بر دانسته‌های خود، جمود دارند که علوم دیگران را پذیرا نشوند و نه آن‌گونه خودباخته‌اند که به دنبال هر صدایی برخیزند.

معتدل از نظر «**روابط اجتماعی**»؛ که نه اطراف خود حصاری می‌کشند که از جهانیان به کلّی جدا شوند، و نه اصالت و استقلال خود را از دست می‌دهند که همچون غرب‌زدگان و شرق‌زدگان در این ملّت و آن امّت، ذوب شوند!.

معتدل از نظر «**شیوه‌های اخلاقی**»، «**عبادت**»، «**تفکّر**» و خلاصه معتدل در تمام جهات زندگی و حیات.

یک مسلمان واقعی و راستین، هرگز نمی‌تواند انسان یک بعدی باشد، بلکه انسانی است دارای ابعاد مختلف، متفکّر، با ایمان، دادگر، مجاهد، مبارز، شجاع، مهربان، فعّال، آگاه و باگذشت.

١٢٤٢ - [٢] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى الله أدومها وَإِن قل»[1].

١٢٤٢- (٢) عایشه ؓ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «محبوب‌ترین و دوست‌داشتنی‌ترین کارها به پیشگاه خداوند، با دوام‌ترین آن‌ها است؛ اگر چه اندک باشد».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

١٢٤٣ - [٣] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ عَائِشَةَ ؓ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «خُذُوا مِنَ الْأَعْمَالِ مَا تُطِيقُونَ فَإِنَّ اللهَ لَا يمل حَتَّى تملوا»[٢].

١٢٤٣- (٣) عایشه ؓ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «به اندازه‌ی توان خویش، کار بگیرید و اعمال انجام دهید؛ چرا که خدا تا آن‌گاه که شما خسته نشوید، ملول نخواهد شد».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «فانّ الله لايملّ»: «لايملّ» به معنای «لايترک اعطاء ثوابه» است؛ یعنی دادن پاداشش را از شما دریغ نمی‌کند.

«حتّي تملّوا»: تا شما از انجام اعمال، ملول و خسته شوید و از آن دست بکشید.

در صحیح بخاری و صحیح مسلم، این حدیث با این عبارت آمده است: عایشه ؓ گوید:

«انّ النبيّ ﷺ دخل عليها وعندها امرأة؛ قال: «من هذه؟» قالت: فلانة، تذكر من صلاتها؛ قال: «مَه! عليكم بما تطيقون؛ فو الله! لايملّ الله حتي تملّوا». وكان احبّ الدّين اليه، ما داوم عليه صاحبه».

«پیامبر ﷺ» به منزل من آمد؛ زنی پیشم بود؛ پرسید: این زن کیست؟ جواب دادم که فلان زن (حولاء دختر تویت) است. عایشه ؓ درباره‌ی کثرت نماز آن زن، به ویژه نماز شبش سخن گفت. پیامبر ﷺ فرمود: «این کار را نکنید! باید شما آنچه در توان دارید، انجام دهید. سوگند به خدا! خداوند بلندمرتبه، ثواب عبادت شما را قطع نمی‌کند مگر این که در اثر خستگی، عبادت را ترک کنید و آن را

---

[1]- بخاری ٢٩٤/١١ ح ٦٤٦٣؛ مسلم ٥٤١/١ ح (٣٨٧-٢١٨)؛ ترمذی ١٣١/٥ ح ٢٨٥٦؛ نسایی ٢٢٢/٣ ح ١٦٥٥؛ موطأ مالک ١٧٤/١ ح ٩٠، «كتاب قصر الصلاة»؛ و مسند احمد ٤٠/٦.

[٢]- بخاری ٢١٣/٤ ح ١٩٧٠؛ مسلم ٥٤٠/١ ح (٧٨٢-٢١٥)؛ نسایی ٢١٨/٣ ح ١٦٤٢؛ ابن ماجه ١٤١٦/٢ ح ٤٢٣٨؛ موطأ مالک ١١٨/١ ح ٤، «كتاب صلاة الليل»؛ و مسند احمد ٦١/٦.

ادامه ندهید؛ و محبوبترین عبادت به نزد خدا، عبادتی است که انسان بر آن دوام داشته باشد».

١٣٤٤ - [٤] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «لِيُصَلِّ أَحَدُكُمْ نَشَاطَهُ وَإِذَا فَتَرَ فَلْيَقْعُدْ»[1].

١٣٤٤- (٤) انس بن مالک رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر یک از شما باید وقتی که با نشاط و سرحال است، نماز بخواند؛ و هرگاه خسته گردید، باید بنشیند (و استراحت کند تا کسالت و خستگی از بین برود)».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «نشاطه»: تا زمانی که با نشاط و سرحال و با انرژی و نیرومند است.

«فتر»: ضعیف شد؛ خسته شد؛ توانش تحلیل رفت؛ کم‌حوصله شد؛ سست و اِهمال‌کار شد.

«فلیقعد»: این عبارت را به دو گونه می‌توان ترجمه و تفسیر کرد:

١- «فلیقعد عن القیام بالعبادة»: یعنی باید از عبادت دست بکشد و دمی بیاساید و استراحت کند تا کسالت و خستگی برطرف شود.

٢- «لیصلّ قائماً واذا فتر فلیقعد مصلّیاً»: یعنی، نماز خویش را باید ایستاده شروع کند و اگر خسته شد، می‌تواند نماز را به حالت نشسته بگزارد.

ناگفته نماند که این حدیث به طور کامل در بخاری و مسلم چنین روایت شده است:

«عن انس بن مالك رضی الله عنه قال: دخل النبيّ ﷺ فاذا حبل ممدود بین الساریتین؛ فقال: «ما هذا الحبل؟» قالوا: هذا حبل لزینب؛ فاذا فترت تعلّقت. فقال النبي ﷺ: «لا حُلُّوه، لیصلّ احدکم نشاطه، فاذا فتر فلیقعد».

«انس بن مالک رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ داخل مسجد شد؛ دید که طنابی به دو ستون (به نام ساریتین) بسته شده است؛ پرسید: این ریسمان چیست؟ مردمانی که در آن جا بودند، جواب دادند که این ریسمان، مربوط به زینب دختر جحش (همسر پیامبر ﷺ) است؛ وقتی که خسته و کسل می‌شود، به آن تکیه می‌کند تا نیافتد. پیامبر ﷺ فرمود: «این

---

[1]- بخاری ٣٦/٣ ح ١١٥٠؛ مسلم ٥٤١/١ ح (٧٨٤-٢١٩)؛ ابوداود ٧٥/٢ ح ١٣١٢؛ نسایی ٢١٨/٣ ح ١٦٤٣؛ ابن ماجه ٤٣٦/١ ح ١٣٧١؛ و مسند احمد ١٠١/٣.

کار را نکنید و طناب را باز کنید؛ هریک از شما باید وقتی که بانشاط و سرحال است، نماز بخواند و اگر خسته گردید، باید بنشیند و استراحت کند تا کسالت و خستگی‌اش از بین رود».

انس بن مالک ﷺ در روایتی دیگر، پیرامون «**تشویق به میانه‌روی در عبادات و بهره‌گیری از طیبات**» می‌گوید:

«جاء ثلاثة رهط إلى أزواج النبي ﷺ يسألون عن عبادة النبي ﷺ، فلما أخبروا بها كأنهم تقالوها؛ فقالوا: أين نحن من النبي ﷺ، وقد غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر؟! فقال أحدهم: أما أنا فأصلي الليل أبداً. وقال الآخر: أنا أصوم النهار ابداً، ولا أفطر. وقال الآخر: أنا أعتزل النساء فلا أتزوج أبداً، فجاء النبي ﷺ إليهم فقال: «أنتم الذين قلتم كذا وكذا؟! أما والله إني لأخشاكم لله، وأتقاكم له، لكني أصوم وأفطر، وأصلي وأرقد، وأتزوج النساء، فمن رغب عن سنتي فليس مني»[1].

انس ﷺ گوید: «سه نفر نزد همسران پیامبر ﷺ آمدند و از کمیت و کیفیت و شیوه و روش عبادت پیامبر ﷺ سؤال نمودند.

چون آنان را از شیوه‌ی عبادت آن حضرت ﷺ باخبر ساختند، گویا آنان عبادت پیامبر ﷺ را کم شمردند و با خود گفتند: ما کجا و پیامبر کجا. بی‌گمان خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را آمرزیده و بخشیده است.

پس از آن، یکی از آن سه نفر گفت: اما من همیشه نماز شب به پا می‌دارم. دیگری گفت: من تمام عمر را روزه می‌گیرم و یک روز آن را نخواهم خورد. سومی گفت: (پاره‌ای از لذائد و راحتی‌ها را بر خود حرام می‌کنم) و از زنان کناره‌گیری می‌نمایم و هرگز ازدواج نمی‌کنم (و راه درویشی و رهبانیت و دوری از لذائد و آمیزش جنسی با زنان را در پیش می‌گیرم. سخنانشان را به گوش پیامبر ﷺ رسانیدند، لذا) پیامبر ﷺ به نزد آنان رفت و فرمود: شما کسانی هستید که چنین و چنان گفته‌اید؟ (و پاره‌ای از طیبات و لذائد و راحتی‌ها را بر خود تحریم کرده و سوگند یادکرده‌اید که شب‌ها مشغول عبادت و روزها مشغول روزه باشید و همانند کشیشان مسیحی و رهبان‌ها و مرتاضان، دنیا را ترک گویید و رهبانیت و ترک آمیزش جنسی با همسر و امتناع از ازدواج را در پیش گیرید)؟

---

[1]- بخاری ح٥٠٦٣، مسلم ٢/١٠٢٠ ح ٥ – ١٤٠١.

به خدا سوگند که من بیشتر از همه‌ی شما از خدا می‌ترسم و از شما پرهیزگارتر و باتقواترم. با این وجود هم روزه می‌گیرم و هم می‌خورم و قسمتی از شب را به اقامه‌ی نماز می‌پردازم و قسمتی از آن را می‌خوابم و با زنان نیز ازدواج می‌کنم و با همسرانم آمیزش دارم.

(سنت و روش من این است) پس هرکس از سنت و منش من روی گرداند از من نیست».

در این حدیث پیامبرﷺ نسبت به کسانی که به دلیل تدین و ایمان، حلال خدا را بر خود حرام می‌گردانند، به شدت مخالفت نموده است. چنانچه خداوند نیز با چنین افرادی آهنگ مخالفت را زده و سخت آنها را محکوم کرده است. آنجا که می‌فرماید:

﴿قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِ﴾ [الأعراف: ٣٢].

«بگو چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خویش آفریده است و همچنین مواهب و روزی‌های پاکیزه را تحریم کرده است».

و نیز می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُحَرِّمُواْ طَيِّبَٰتِ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكُمۡ وَلَا تَعۡتَدُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ٨٧﴾ [المائدة: ٨٧].

«ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال کرده است بر خود حرام مکنید و از حلال به حرام تجاوز ننمایید و از حدود و مقررات الهی تخطی نکنید، زیرا که خداوند متجاوزان را دوست نمی‌دارد».

و در حقیقت شریعت مقدس اسلام، ستم بر بدن و واردآوردن تکلیف بیش از حد بر آن و زیاده‌روی و مبالغه در عبادات از طریق کار و بیداری زیاد و گرسنگی و ترک لذائذ و طیبات و راحتی‌ها، اگر چه به منظور عبادت خداوند هم باشد را حرام گردانیده است، تا جایی که پیامبر اکرمﷺ هنگامی که شنید یکی از یاران او خواست، همیشه شب زنده‌داری کند و دیگری خواست که تمام عمرش روزه‌دار باشد و هیچ روزی را افطار ننماید و سومی خواست که از زنان دوری گزیند و تن به ازدواج ندهد، پیامبرﷺ به آنان اعتراض نمود و خطاب به آنان فرمود:

«من از شما نسبت به خداوند داناتر و ترسناک ترم، با این وجود گاهی شب را به قیام و شب زنده‌داری به سر می‌برم و گاه می‌خوابم و بعضی روزها روزه می‌گیرم و بعضی را

افطار می‌نمایم و با زنان ازدواج می‌کنم. و هر کسی از سنت و شیوه‌ی من روی گردان شود، جزو امت من نیست».

و نیز در حدیثی دیگر آمده که پیامبرﷺ بر عثمان‌بن‌مظعون و عبدالله‌بن‌عمرو و عده‌ای دیگر از صحابه به خاطر افراط و غلوّ آنان در تعبد، اعتراض نمود و سخت با آنان مخالفت کرد و به آنان یادآوری نمود که بدن، خانواده، زن، مهمان، چشم، گوش و جامعه بر آنان حق و وظیفه دارند و باید به تمام شئون اسلامی اعم از حقوق‌الناس و حقوق الله پایبند باشند و دست از افراط و تفریط و غلوّ و زیاده‌روی و تحریم طیبات و چیزهای پاکیزه بردارند.

به طور کلی از این حدیث چند نکته را می‌توان برداشت کرد:

اسلام دین رهبانیت نیست و تحریم پاره‌ای از لذائذ و پاکی‌ها مانند: خواب، آمیزش جنسی با همسر، خوردن غذا، ازدواج و... از کارهای کشیشان مسیحی، راهبان و مرتاضان هندی به شمار می‌آید که در اسلام هیچ جایگاهی ندارد.

تشویق به میانه‌روی و آسان‌گیری و سهولت در عبادت و بهره‌گیری از طیبات و چیزهای پاک و پاکیزه.

فضیلت نکاح و ترغیب به آن.

مباح بودن استفاده از خوراک، لباس و زن خوب. البته بدون هیچ‌گونه اسراف و تبذیر و کبر و نخوتی.

کوشش در پیروی از سنت و دوری از مخالفت با آن.

عدم غلو و افراط در دین و دوری‌گزیدن از حلال‌های خداوندی و ترک بدعت و نوآوری و چیزهای نوساخته و نوپیدا.

١٢٤٥ - [٥] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «إِذَا نَعَسَ أَحَدُكُمْ وَهُوَ يُصَلِّي فَلْيَرْقُدْ حَتَّى يَذْهَبَ عَنْهُ النَّوْمُ فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا صَلَّى وَهُوَ نَاعِسٌ لَا يدْرِي لَعَلَّه يسْتَغْفر فيسب نفسه»[1].

١٢٤٥- (٥) عایشه رضي الله عنها گوید: رسول خداﷺ فرمودند: «هرگاه کسی از شما به هنگام گزاردن نماز خسته شد و خواب بر او غلبه کرد و چُرت زد، باید تا زمانی که خواب از سر او بپرد،

[1]- مسلم ٥٤٢/١ ح (٧٨٦-٢٢٢)؛ ابوداود ٧٤/٢ ح ١٣١٠؛ ترمذی ٨٦/٢ ح ٣٥٥؛ و ابن ماجه ٤٣٦/١ ح ١٣٧٠.

بخوابد؛ چون هرگاه یکی از شما در حال چرت زدن نماز گزارد، شاید بخواهد دعا کند و (به جای آن) به

سبب چرت زدن (نداند که چه می‌گوید و) خود را دشنام دهد».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «نعس»: خواب‌آلود شد؛ چرتی شد؛ خواب بر او غلبه کرد و چرت زد.

«فیسبّ نفسه»: خودش را دشنام و ناسزا گوید.

از حدیث بالا، می‌توان یک موضوع بسیار مهم را برداشت کرد و آن این که:

در زندگی خود و دیگران، بسیار دیده‌ایم که گاه انسان کار خلافی انجام می‌دهد، در حالی که فکر می‌کند که کار خوب و مهمی را انجام داده است؛ این‌گونه جهل مرکبّ، ممکن است یک لحظه و یا یک سال - و یا حتی یک عمر - ادامه یابد؛ و به راستی چنین طرز تفکری، بدبختی و شقاوتی بسیار بزرگ به شمار می‌آید.

و اگر می‌بینیم که شریعت مقدس اسلام، چنین کسانی را زیانکارترین مردم نام نهاده است، دلیلش روشن است، برای این که کسانی که مرتکب گناهی می‌شوند، اما می‌دانند که خلافکارند، غالباً حدّ و مرزی برای خلافکاری خود قرار می‌دهند و حداقل، چهار اسبه نمی‌تازند و بسیار می‌شود که به خود می‌آیند و برای جبران آن به سراغ توبه و اعمال صالح می‌روند.

امّا آن کسانی که گنهکارند و در عین حال، گناهشان را عبادت و اعمال بدشان را کردار شایسته و نیک و کژی‌ها را درستی می‌پندارند، نه تنها در صدد جبران نخواهند بود، بلکه با شدّت هر چه تمام‌تر به کار خود ادامه می‌دهند، تا جایی که تمام سرمایه‌های وجود خود را در این مسیر به کار می‌گیرند.

راهبانی که یک عمر در گوشه‌ی **«دیرها»** تن به انواع محرومیت‌ها می‌دهند و از ازدواج چشم می‌پوشند و از لباس و غذای خوب، صرف‌نظر می‌کنند و دیرنشینی را بر همه چیز مقدّم می‌شمارند و گمان می‌کنند این محرومیت‌ها، سبب قُرب و نزدیکی آن‌ها به خدا است، آیا مصداق این گونه افراد نیستند؟

آیا هیچ مذهب و آیین الهی، ممکن است برخلاف قانون عقل و فطرت، انسان اجتماعی را به انزوا دعوت کند و این کار را سرچشمه‌ی قُرب و نزدیکی به خدا بداند؟

هم‌چنین آن‌ها که در آیین خدا بدعت گذاردند و تثلیث را به جای توحید و مسیح بنده‌ی خدا را به عنوان فرزند خدا و خرافاتی دیگر از این قبیل را وارد آیین پاک الهی نمودند، به گمان این که دارند خدمتی می‌کنند، آیا این گونه افراد از زیانکارترین مردم نیستند؟!

اکنون این سؤال پیش می‌آید که سرچشمه‌ی این حالت انحرافی خطرناک، چیست؟

به طور مسلّم، تعصّب‌های شدید، غرورها، تکبرها و خودمحوری‌ها، و حُبّ ذات، از مهم‌ترین عوامل پیدایش این گونه پندارهای غلط است.

گاهی اوقات، تملّق و چاپلوسی دیگران و زمانی در گوشه‌ی انزوا نشستن و تنها به قاضی رفتن، سبب پیدایش این حالت می‌گردد که تمام اعمال و افکار انحرافی و زشت انسان در نظر او زینت می‌دهد؛ آن چنان که به جای احساس شرمندگی و ننگ از این زشتی‌ها، احساس غرور و افتخار و مباهات می‌کند؛ همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: ﴿أَفَمَن زُيِّنَ لَهُۥ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ فَرَءَاهُ حَسَنٗا...﴾ [فاطر: ٨]. «آیا کسی‌که اعمال زشتش در نظرش زینت داده شده است و آن را نیکو می‌پندارد...».

و در بعضی دیگر از آیات قرآن، عامل این تزیین زشتی‌ها، شیطان معرّفی شده است؛ و به یقین، ابزار شیطان در وجود انسان، همان خلق و خوی‌های زشت و انحرافی است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ زَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَعۡمَٰلَهُمۡ...﴾ [الأنفال: ٤٨]. «به یاد آورید هنگامی را که شیطان، اعمال مشرکان را در نظرشان زینت داد».

و هم‌چنین پس از ذکر داستان بُرج معروف فرعون می‌گوید: ﴿...وَكَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِفِرۡعَوۡنَ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ...﴾ [غافر: ٣٧]. «این چنین برای فرعون، اعمال زشتش در نظرش تزیین شده است که دست به این گونه کارهای احمقانه و خنده‌آور برای مبارزه با خدا می‌زند و گمان می‌کند کار مهمی انجام داده است».

به هر حال، این بحث را بدین سان می‌توان جمع‌بندی کرد که:

همان‌گونه که بهره‌مندی‌ها، متفاوت و دارای درجاتی است (دو برابر؛ چند برابر؛ ده برابر: ضِعف، آضعاف، عشرة امثالها) و گاهی هفت‌صد برابر ﴿فِي كُلِّ سُنۢبُلَةٖ مِّاْئَةُ حَبَّةٖۗ﴾ و گاهی فوق تصور ﴿فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم﴾ [السجدة: ١٧]؛ همان‌طور، ضرر و زیان‌ها نیز دارای مراحل و تفاوت‌هایی است:

گاهی معامله‌ی بدی است؛ ﴿بِئۡسَمَا ٱشۡتَرَوۡاْ...﴾ [البقرة: ۹۰].

گاهی سودی ندارد؛ ﴿...فَمَا رَبِحَت تِّجَٰرَتُهُمۡ...﴾ [البقرة: ١٦].

گاهی خسارت و زیان است؛ ﴿...ٱشۡتَرَوُاْ ٱلضَّلَٰلَةَ بِٱلۡهُدَىٰ...﴾ [البقرة: ١٧٥].

گاهی غرق در زیان است؛ ﴿...لَفِي خُسۡرٍ...﴾ [العصر: ٢].

گاهی خسارت بزرگ و آشکار است؛ ﴿...خُسۡرَانٗا مُّبِينٗا﴾ [النساء: ١١٩].

گاهی خسارت در تمام ابعاد است؛ ﴿...بِٱلۡأَخۡسَرِينَ أَعۡمَٰلًا﴾ [الكهف: ١٠٣].

و زیانکاران نیز چند گروهند:

الف) گروهی که کار نیک نمی‌کنند.

ب) گروهی که برای دنیا کار می‌کنند، نه آخرت.

ج) گروهی که کار می‌کنند و می‌دانند که کارشان صحیح نیست.

د) گروهی که در زیانند و می‌پندارند که سود می‌برند.

سه گروه اول، ممکن است با توبه، به فکر اصلاح خود و جبران بیفتند، ولی گروه چهارم، چون به فکر چاره نمی‌افتند، بدترین و زیانکارترین مردم هستند، مثل راهبان مسیحی که خود را از لذّت‌های حلال دنیا محروم می‌کنند و مورد انتقاد پیامبران نیز هستند؛ یا مثل زاهدنماهای ریاکار.

و کسانی که اعتقادات و باورهای صحیحی ندارند و از پندارهای باطل خود پیروی می‌کنند، تنها در یک عمل خسارت نمی‌کنند، بلکه در همه‌ی برنامه‌ها زیان می‌بینند؛ زیرا معیار ارزش هر کاری، انگیزه‌ی درست است و قرآن نیز با تعابیری چون «**آحسب**»، «**یحسبون**»، «**لایحسبنّ**»، «**افحسبتم**» و... از حسابگری‌های متّکی به خیال و پندار بی‌اساس، انتقاد کرده است.

١٢٤٦ - [٦] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «إِنَّ الدِّينَ يُسْرٌ وَلَنْ يُشَادَّ الدِّينَ أَحَدٌ إِلَّا غَلَبَهُ فَسَدِّدُوا وَقَارِبُوا وَأَبْشِرُوا وَاسْتَعِينُوا بِالْغَدْوَةِ وَالرَّوْحَةِ وَشَيْءٍ مِنَ الدُّلْجَةِ». رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ[1].

١- بخاری ٩٣/١ ح ٣٩؛ و نسایی ١٢١/٨ ح ٥٠٣٤.

١٣٤٦- (٦) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «بی‌گمان، دین آسان است و هیچ‌کس آن را بر خود سخت نمی‌گیرد مگر آن که سرانجام، خسته و مُستأصل خواهد شد؛ بنابراین، راه راست و میانه را در پیش گیرید و خوشحال باشید و از عبادت صبح و شام و پاسی از شب، کمک بگیرید».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: «یسر»: آسان؛ سهولت؛ ساده؛ در دسترس؛ انعطاف‌پذیر.

«سدّ دوا»: راه راست و درست را در پیش گیرید و از آن منحرف نشوید.

«قاربوا»: خویشتن را به سهولت و آسانگیری، نزدیک کنید و از آن دوری مکنید.

«بالغدوة والروحة»: با عبادت‌هایی که در صبح هنگام و شب هنگام گزارده می‌شوند.

«الدّلجۀ»: ساعت آخر شب؛ پاسی از شب.

در حدیثی دیگر، ابوموسی اشعری ﷺ گوید: «لمّا بعثه رسول الله ﷺ و معاذ بن جبل الي اليمن، قال لهما: «يسرّا ولا تُعسّرا وبشّرا ولا تنفّرا، وتطاوعا ولا تختلفا» (بخاری).

«هنگامی که رسول خدا ﷺ او و معاذ بن جبل ﷺ را به یمن فرستاد، به آن‌ها فرمود: «آسان گیرید و سخت مگیرید؛ بشارت دهید و مردم را متنفّر و گریزان نکنید؛ و از یکدیگر اطاعت کنید و با هم مخالف نکنید».

پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ، عادت داشتند که هرگاه یکی از والیان و یا کارگزارانش را به یکی از شهرها روانه می‌نمود او را سفارش و اندرز می‌فرمود تا برای مردم الگو باشد و دل‌ها را به سوی اسلام جذب نماید. هنگامی که أبو موسی اشعری و معاذ بن جبل را به یمن اعزام نمود آنها را اندرز داد و به سه چیز امر کرد و از سه چیز نهی نمود.

۱- امر به آسانگیری و نهی از سختگیری، که قرآن هم به آن دستور داده است ﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵]. و یا می‌فرماید ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖ﴾ [الحج: ۷۸].

بر آنان سخت نگیرد، کارهای طاقت فرسا را بر آنان تحمیل نکند که دچار آزردگی و ملالت شوند. در امامت، نماز را طولانی نکند، بلکه رعایت حال آنها را بکند زیرا در میان مأمومین بیمار و ناتوان و نیازمند است و یا اگر یکی از آنان با تندی با او رفتار کرد، نسبت به او

رفتارش دگرگون نشود. در گرفتن مالیات سهل گیرد، بدون اینکه در گرفتن حق الهی قصور ورزد و هرگاه آنان را از کار زشت باز می‌دارد روش ملایمی را در پیش گیرد که خالی از قسوت و غلظت باشد و به پیامبر رحمت تأسی جوید که روایت می‌کنند: یک عرب بیابانی وارد مسجد پیامبر شد و در داخل مسجد ادرار کرد حاضرین در مسجد از این جسارت خشمگین شدند و قصد زدن ایشان را داشتند، پیامبر فرمود «او را بحال خود گذارید و بر روی ادرار آب بریزید، زیرا شما مأمورید که سهل گیرید و نه اینکه سخت گیر باشید»

همچنانکه بر مردم در رفتار و نهی و بازداشتن آسان می‌گیری بر خود نیز آسان گیر، از انجام طاعات، زیاده‌روی مکن مبادا دچار خستگی و آزردگی شوی و در انجام واجبات سخت گیری مکن وقتیکه امکان سهل گیری هست. کسی‌که ایستادن در نماز برایش دشوار است نشسته بخواند و یا کسی‌که بخاطر مسافرت یا بیماری یا پیری روزه گرفتن برایش دشوار است می‌تواند افطار کند و یا کسی‌که وضو گرفتن در سرمای شدید برایش مشکل است می‌تواند تیمم نماید. بنابراین انسان می‌تواند بر خود سخت نگیرد مگر اینکه از محدوده مشخص خارج شود. شناخت سختگیری بدون فهم سهل گیری ممکن نیست با اینکه امر به چیزی مستلزم نهی از ضد آن است اما لفظ تعسیر را بخاطر تقویت و تأکید آورده است تا اینکه جایی برای افراد مشکل پسند و افراطی نماند چون اگر تنها به گفتن «یسروا» اکتفا می‌کرد با یکبار امتثال متحقق می‌شد اما نهی مقتضی ترک و منع فعل بطور دائم است پس مداومت در سهل گیری را می‌فهمیم. و نیز امر در تبشیر و تنفیر چنین است.

۲- امر به بشارت دان و نهی از بیزار کردن مردم از دین.

باید در آغاز پیامهایی را به مردم برسانی که آنها را شاد و آسوده خاطر گرداند، غم‌ها را از دلها بزداید، همت‌ها را قوی، عزم‌ها را راسخ کند تا با طیب خاطر به کارها روی آورند. اگر افرادی را به سوی دین دعوت می‌کنیم باید از میوه‌هایی بحث کنیم که انسان بعداً آنها را می‌چیند، عزت و فرمانروائی و ثروت را برایشان بازگو کنیم. ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [المنافقون: ٨]. و یا ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ...﴾ [النور: ٥٥]. و یا ﴿...وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مِنۡ أَمۡرِهِۦ يُسۡرٗا﴾ [الطلاق: ٤]. و از نعمتهای بهشتی صحبت کنیم که خداوند در بهشت برای مؤمنین آماده نموده که نه چشم، آنها را دیده و نه

گوش آنها را شنیده و نه در ذهن بشر خطور کرده است. سهولت دین را برایشان توضیح دهیم و اینکه دین بار سنگینی بر انسان نیست و او را دچار مشکلات نمی‌کند. بلکه دین یعنی پاکی، خوشبختی و آسودگی است. هرگاه شخص بدکاری را اندرز دادیم تا از انحرافاتش دست کشد او را به توبه و بازگشت به سوی خدا ترغیب نمائیم و به او یاد دهیم که توبه گناهان را زائل و درهای توبه هم بر روی او گشوده است. و استقامت برای او بهتر از ارتکاب گناهان است.

و یا هرگاه دانش آموزی را نصحیت کردیم تا درسهایش را بخواند آثار کوشش و ثمراتش را به او بگوئیم و اینکه افرادی که به مقامی بلند، جاه، شوکت و ثروت رسیده‌اند تنها از راه زحمت و کوشش بوده است.

اما روش متنفر کردن از دین را ترک کن، برای کسی‌که تازه مسلمان شده و هنوز ایمان در دلش رسوخ نیافته از انواع آبها و احکام استنجاء، واجبات و سنتهای وضوء، احکام غسل و تیمم و ارکان آن سخن گفتن کاری بیهوده است. شخص تازه مسلمان وقتی که همه‌ی این احکام و تعلیمات دشوار را در مقابل خود برای انجام یک فریضه مانند نماز می‌بیند، با خود می‌گوید در حالی که اینها مقدماتند پس باید وضع اهداف و نتیجه چگونه باشد؟ این شخص ناچار می‌شود بعد از روی آوردن به دین از دین بگریزد و بعد از چند قدم پیشروی عقب نشینی کند. و نیز شخص گناهکار را با گفتن اینکه گناهان گذشته مشمول توبه نمی‌شوند نرماند که باز هم به ادامه‌ی گناهان مشغول شود.

برای ترغیب دانشجوی تنبل نباید از عاقبت وخیم و نتیجه بد شروع کنی که سبب سست شدن اراده و به هدر رفتن بقیه‌ی نیروهایش شوی و بجای نفع او را متضرر سازی.

و یا کسی‌که تازه ازدواج کرده نباید او را از سختی زندگی، مشکلات و ناملایمات و اختلاف خانوادگی و معایب همسرش بترسانی و یا از گفتن اینکه همسرت بداخلاق است، خانواده اش خوشنام نیستند، در کارهای خانه ناتوان است، در اختیار شوهر نیست، کسی به خواستگاری او نرفته و یا اگر رفته او را رد کرده‌اند اجتناب نمائی، بلکه باید او را به زندگی، آینده، امیدوار نمائی، گلهای امید را در دلش برویانی، از محبت، همکاری، دلسوزی و فرزندان صالح، برای او بگویی و او را به خوشبختی، تفاهم اخلاقی و همسر عفیف و پاکدامن بشارت دهی. که در غیر این صورت کوته نظری و ناآگاهیت را می‌رساند.

اینکه پیامبر در مقابل تبشیر، اِنذار را نفرموده بخاطر این است که انذار مَنهی عنه نیست زیرا خود رسول، هم مُبشّر است و هم نذیر.

اِنذار برای کسانی است که تهدید و بیم دادن، آنان را بر سر راه نگاه می‌دارد و تبشیر برای کسانی است که بارقه‌ی امید آنان را وادار به کار می‌کند و هردو پسندیده‌اند. اما تنفیر مادامی که فرد را از حق دور می‌کند و از نیکی منصرف می‌کند بد است.

نمونه‌های بیزار کردن و تنفیر: مانند اینکه معلمی برای دانش آموزانش از سختی درس و مسائل مشکل و موضوعات دشوار سخن گوید و اینکه امیدی برای دست یافتن و احاطه بر آنها نیست و فائده‌ای هم در یاد گرفتن آنها نمی‌باشد، که این کار ناپسندی است، بلکه باید روزنه‌های امید را به روی آنان بگشاید و اینکه اراده‌ی قاطع، هر مشکلی را حل می‌کند، از مسائل سهل و آسان شروع کند تا به مسائل مشکل می‌رسد. و نیز وظیفه‌ی هرکس که با دیگران کار می‌کند چنین است که باید از کارهای آسان آغاز کند و بتدریج حرکت نماید تا به هدف می‌رسد و این حکمت و فرزانگی است.

۳- امر به اطاعت و نهی از مخالفت، زیرا در اطاعت قوت و الفت و اتحاد نهفته، و در مخالفت، ضعف و نفرت. مادامی که امر به معروف است اطاعت کند اگر نظر مخالفی را ابراز داشت، درباره‌ی وجوه اختلاف بحث کنند تا موضوع روشن شود.

این نصیحت پیامبر به أبوموسی و معاذ است، و لازم است هر زمامداری که افرادی را برای اداره‌ی استانها و یا نمایندگیها تعیین می‌کند این نصیحت پیامبر ﷺ را نصب العین خود قرار دهد تا در ادامه‌ی کشور و در حکومت موفق و کامیاب باشد.

و در روایتی دیگر، انس بن مالک ﷺ گوید: پیامبر ﷺ پیوسته می‌فرمودند: «لا تشددوا على أنفسكم فيشدد الله عليكم، فإن قوماً شددوا على أنفسهم، فشدد الله عليهم، فتلك بقاياهم في الصوامع والديار (رهبانية ابتدعوها ما كتبناها عليهم)». رواه أبوداود[1].

انس ابن مالک ﷺ گوید: پیامبر ﷺ پیوسته می‌فرمود: (چون مبنای شریعت اسلامی برآسان‌گیری و رفع عسر و حرج از بندگان است، از این‌رو شما نیز) برخود سخت نگیرید، چراکه اگر شما برخود سخت گرفتید، خداوند هم بر شما سخت خواهد گرفت.

---

[1]- ابوداود ح ۴۹۰٤.

اقوامی پیش از شما بودند که بر خویشتن سخت گرفتند (وبه جانب تیسیر و تخفیف و آسان‌گیری و رفع عسر و حرج، اعتنایی نورزیدند، بنابراین) خداوند ﷻ نیز، بر آنان سخت گرفت وآنان را در عسر و حرج و سختی و مشقت انداخت.

و این بقایا و آثار برجای مانده‌ی آنها در صومعه‌ها و دیرها است (حال به آنها بنگرید و ببینید که چه بر سرشان به خاطر سخت‌گیری و تشدّد و بدعت و نوآوری در دین آمده است).

سپس پیامبر ﷺ این آیه را تلاوت فرمود:

﴿...وَرَهۡبَانِيَّةً ٱبۡتَدَعُوهَا مَا كَتَبۡنَٰهَا عَلَيۡهِمۡ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ رِضۡوَٰنِ ٱللَّهِ...﴾ [الحدید: ٢٧].

«پیروان عیسی رهبانیت سختی را از پیش خود پدید آوردند که ما آنها را بر آنان واجب نکرده بودیم و لیکن خودشان بر خود سخت گرفتند و آن را برای بدست آوردن خوشنودی خدا پدید آورده بودند و بر خویشتن نذر واجب نموده بودند».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: در این حدیث به این نکته اشاره رفته است که: مبنای شریعت برآسان‌گیری و رفع عسر و حرج و تشدید و سختگیری از بندگان است. و برای مسلمانان نیز مناسب است که پیوسته رعایت حد وسط و اعتدال میان افراط و تفریط، آن هم بر مبنای اصول و موازین اسلامی را سرلوحه‌ی کار خود قرار دهند.

خداوند در آیات زیادی نیز به این موضوع اشاره کرده است، به عنوان مثال، در سوره مائده، درپایان آیه تیمم و طهارت می‌فرماید:

﴿...مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ وَلِيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ﴾ [المائدة: ٦].

«خدا نمی‌خواهد بر شما سخت بگیرد، لیکن می‌خواهد شما را پاک و نعمتش را بر شما تمام گرداند، باشد که سپاس او بدارید».

و در سوره‌ی بقره در پایان آیه روزه و مسائل آن از قبیل رخصت افطار برای بیمار و مسافر می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ [البقرة: ١٨٥]

«خدا برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد».

و در پایا ن آیات محرّمات ازدواج، و بیان رخصت‌های خداوند درآن از قبیل: جواز نکاح کنیزان مؤمن برای کسانی که از ازدواج زنان آزاد، ناتوان هستند می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمۡۚ وَخُلِقَ ٱلۡإِنسَٰنُ ضَعِيفٗا٢٨﴾ [النساء: ٢٨]

«خدا می‌خواهد تا بارتان را سبک گرداند و می‌داند انسان ناتوان آفریده شده است».

و نیز در پایان سوره حج به دنبال یک سلسله اوامر و نواهی می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱجۡتَبَٰكُمۡ وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ﴾ [الحج: ٧٨]

«خداست که شما را برای خود برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است».

پیامبرﷺ نیز می‌فرماید:

«يسّروا ولاتعسّروا وبشّروا ولا تُنفّروا». «آسان گیرید و سخت نگیرید و بشارت دهید و متنفر نگردانید».

و نیز می‌فرماید:

«انّما بُعثتم مُيسّرين ولم تُبعثوا معسرين». «شما برای آسان‌گیری مبعوث شده‌اید نه برای سخت‌گیری».

در این حدیث نیز، پیامبرﷺ به راهب‌ها و راهبه‌های مسیحی اشاره کرده که آنها نه‌تنها آئین توحیدی مسیح را رعایت نکردند و آن را با انواع شرک و چندگانه‌پرستی آلودند، بلکه دست به تشریع و قانون‌گذاری و بدعت و(رهبانیت)، تحریم ازدواج برای مردان و زنان تارک دنیا و انزوای اجتماعی و پشت پا زدن به وظائف انسان در اجتماع را ابداع نمودند وکاری را بر خود نذر و واجب کردند که خداوند آنها را بر ایشان فرض و واجب نکرده بود، اما آنها از تخفیف و تیسیر و آسان‌گیری الهی بهره نبردند و دست به نوآوری زدند و صومعه‌های و و دَیرهایی دورافتاده برای عبادت و زندگی در محیطی دور از اجتماع بشری را برای خویش برگزیدند و به تمام وظائف انسان در اجتماع پشت پا زدند و انزوای اجتماعی را در پیش گرفتند. و خلاصه، آنها بر خود سخت گرفتند و خداوند نیز برآنها سخت گرفت.

از این رو، پیامبرﷺ از پیروانش می‌خواهد که بسان آنها برخود سخت نگیرند و به دنبال بدعت و نوآوری در دین که رهاورد و ارمغانش جز سختی و مشقت، نیست نروند، چرا که

این از اصول ثابت شده شریعت مقدس اسلام است که بدعت، دین را سخت می‌کند و آن را با طبیعت سهل و آسانش بیگانه می‌سازد.

اسلام بشدت مخالف بدعت و نوآوری در دین است تا مردم از پیش خود چیزهایی را به دین نیافزایند تا باعث سختی و مشقت در دین شود و روح شریعت که بر مبنای آسان‌گیری و رفع عسر و حرج است، تحت‌الشعاع بدعت‌های آنها قرار بگیرد. چراکه اگر مردم دست به نوآوری بزنند و به احکام و فرامین ساده و بی‌آلایش خدا، اعتنایی نورزند وآنها را ناقص وکم پندارند و چندین برابر آنچه خدا نازل کرده است به دین بچسبانند، دست آخر نتیجه‌اش این می‌شود که تکالیف و وظایف دینی بر مردم سنگین می‌شود و دین‌زده می‌گردند و بسان راهب‌ها و راهبه‌های مسیحی به انحراف و الحاد و نا هنجاری‌ها و ناملایمات دینی و اجتماعی گرفتار می‌آیند.

١٣٤٧ - [٧] (صَحِيح)

وَعَن عمر رَضِي الله ع نه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰـهِ ﷺ: «مَنْ نَامَ عَنْ حِزْبِهِ أَوْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ فَقَرَأَهُ فِيمَا بَيْنَ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَصَلَاةِ الظُّهْرِ كُتِبَ لَهُ كَأَنَّمَا قَرَأَهُ مِنَ اللَّيْلِ». رَوَاهُ مُسلم[١].

١٣٤٧- (٧) عمر بن خطاب رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «اگر کسی از تمام تلاوت و نماز شب و یا از بخشی از آن، (غفلت کرد و) به خواب رفت و آن را بین نماز صبح و ظهر انجام داد، پاداشی برای او مقرّر می‌گردد مانند پاداشی که گویی در شب خوانده است»؛ (یعنی هرکس در شب برای خویش، وظیفه‌ی خاصّی مقرّر کرده باشد - به عنوان مثال: چند رکعت نماز، یا تلاوت قرآن و... - و شبی از آن غافل ماند و به خواب رود و وظیفه‌ی خویش را به انجام نرساند، در آن صورت اگر چنانچه در همان روز، پیش از نماز ظهر آن را بگزارد و انجام دهد، خداوند بلندمرتبه، بدو به اندازه‌ی انجام آن در شب، پاداش ارزانی می‌کند).

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: تخفیف برای سالمندان، بیماران و خستگان

---

[١]- مسلم ٥١٥/١ ح (٧٤٧-١٤٢)؛ ابوداود ٧٦/٢ ح ١٣١٣؛ ترمذی ٤٧٥/٢ ح ٥٨١؛ نسایی ٢٥٩/٣ ح ١٧٩٠؛ ابن ماجه ٤٢٦/١ ح ١٣٤٣؛ دارمی ٤١٢/١ ح ١٤١٧؛ موطأ مالک ٢٠٠/١ ح ٣ «کتاب القرآن».

جناب رسول اکرمﷺ به تلاوت قرآن در شب و شب زنده داری بسیار تأکید می‌کرد و هیچگاه خودش این عمل پسندیده را ترک نمی‌کرد، و اگر بنا بر عذری نمی‌توانست آن را انجام دهد، بعداً قضای آن را بجای می‌آورد، [١]. به طوری که تا آخر عمر این عمل پسندیده را ادامه داد. حضرت عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «ما رأيتُهُ صلى الله عليه وسلم يَقرَأ في شَيءٍ مِنْ اللَّيل جالساً حَتّي إذا كَبُرَ قَرَأَ جالساً فَإذا بَقِيَ عَلَيْهِ مِنَ السُّورَةِ ثَلاثُونَ اَوْ اَربَعُونَ آيَةً قامَ فَقَراهُنَّ ثُمَّ رَكَعَ»؛[٢] «آن حضرت را هیچ وقت ندیدم که مقداری از شب را نشسته بخواند، مگر زمانی که به سن کهولت رسید. آن وقت نشسته می‌خواند، و چون سی یا چهل آیه باقی می‌ماند بلند می‌شد و آنها را در حال ایستاده می‌خواند و بعد از آن رکوع می‌کرد».

همچنین در مورد نماز شب آن حضرتﷺ، از حضرت عایشه سؤال شد، وی در پاسخ گفت: «هفت رکعت، نه رکعت و یازده رکعت، جز از دو رکعت سنت صبح، می‌خواند»[٣].

نیز می‌افزاید: «آن حضرت ﷺ درحالی از دنیا رحلت نمود که نه رکعت نماز شب می‌گزارد.» بنابراین، برای شخص خسته و پیر و بیمار جایز است که از تعداد رکعات نمازهای مستحب خود بکاهد؛ همچنین جایز است که نماز را نشسته بگزارد و سپس بلند شود و قبل از رکوع هر مقدار از قرآن را که برایش میسر بود تلاوت کند. هر چند می‌تواند نمازش را در حال نشسته با رکوع و سجده بدون آن که بایستد به اتمام برساند.

پدر و مادرم فدایت باد ای رحمة للعالمین! با وجود آنکه پیر و ناتوان بودید هنوز بر شب زنده داری مواظبت می‌کردید، اما ما با وجود آن که هنوز در عنفوان جوانی و در اوج توانمندی هستیم، اگر برای سه رکعت بعد از عشا بلند شویم بی‌نهایت احساس ضعف و سستی می‌کنیم و آن قدر سنگینی و کسالت از خود نشان می‌دهیم که نزدیک است مصداق آیه‌ی ذیل قرار گیریم که می‌فرماید: ﴿...وَإِذَا قَامُوٓاْ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ قَامُواْ كُسَالَىٰ...﴾ [النساء: ١٤٢][٤].

١- در بحث آینده این مطلب را بیان خواهیم کرد.

٢- به روایت بخاری، ح ١١٤٧.

٣- به روایت بخاری، ٣٥/٦ ح ١١٣٩.

٤- نساء / ١٤٢: «... منافقان، هنگامی که برای نماز برخیزند، سست و بی‌حال به نماز می‌ایستند...».

پناه بر خدا! آری، این وضعیت برای انجام فرایض است که متأسفانه در بسیاری از حالات در ما وجود دارد، بخصوص نماز صبح که غالباً یا آن را در وقت خودش همراه با جماعت نمی‌خوانیم اگر هم بخوانیم، خضوع و فروتنی در آن وجود ندارد. مانند خروسی که با عجله و شتاب با نوکش از زمین دانه می‌چیند، چون تمام شد، انگار بار بسیار بزرگ و سنگینی را از دوش خود برداشته‌ای.

برای گریز از شب زنده داری بسیاری از مردم عذرهای گوناگون عرضه می‌کنند، از جمله این که به سبب انجام پاره‌ای از کارها و یا به سبب اشتغال به امر تدریس و غیره... خسته‌اند. و لیستی عریض و طویل از کارهایشان را ارائه می‌کنند. اینان در حقیقت با خودشان روراست نیستند و خودشان راگول می‌زنند، چرا که همان فرد را، چند لحظه‌ی دیگر مشاهده می‌کنید که مشغول تماشای تلویزیون و یا سرگرم شوخی و سخنان بیهوده و غیبت و تهمت و انواع و اقسام منکرات دیگر... است و با این کارها تا پاسی از شب بیدار می‌ماند، بدون آن که احساس خستگی کند. چون صحبت از نماز می‌شود به بهانه تراشی می‌پردازد و هنگام خواب چند رکعت می‌گزارد و سپس به سراغ رختخواب می‌رود. اگر تلویزیون فیلم خوب و دیدنی داشته باشد در آن صورت نماز را پیش از آن به جای می‌آورد، تا فکرش را مشغول نکند و بتواند فیلم را خوب تماشا کند و از آن لذت ببرد. ای مسلمانان! شما را به خدا سوگند می‌دهم مواظب اوقات و لحظه‌های عمرتان باشید و برای انجام کارهای خیر، امروز و فردا نکنید و آنها را هدر ندهید و بدانید که شیطان همواره در صدد گمراه و منحرف کردن شماست و اگر به وسوسه‌های آن گوش فرا دهید، شما را به مسخره و استهزا می‌گیرد. این سستی و تنبلی به فضل و لطف الهی زایل خواهد شد، به شرطی که به نماز روی آوریم و به پیشگاه پروردگار بایستیم و آیات الهی را با تفکر و تدبر زمزمه کنیم، آن وقت است که باران رحمت الهی به سوی ما سرازیر می‌شود، و در درون احساس قُرب و نزدیکی با خدا ایجاد می‌گردد، و غرق در عالم معنوی و روحانی خواهیم شد، و شب زنده داری برای ما بسیار محبوب و لذتبخش خواهد شد.مسلمانان! باید غبار خواب و کسالت را از وجودتان بزدایید و از رسول الله ﷺ که حقاً بهترین اسوه و الگوی مؤمنان است، پیروی کنید و از هیچ چیزی نهراسید، که - ان شآء الله - سستی و تنبلی با اقدام به شب زنده داری و دعا و نیایش در شب، از بین خواهد رفت و در عوض تندرستی و شادابی نصیب شما

خواهد شد.ای کاش فکر می‌کردیم که چه چیزی سبب شده بود که رسول الله ﷺ با وجود کهولت سن و بیماری، باز هم شب زنده داری کند. بی‌شک در آن، راز بسیار بزرگی نهفته است که عبارت است از قرب و نزدیکی با پروردگار و انس گرفتن با محبوب و معبود خویش. آن لحظات خوشترین و سعادت آورترین لحظاتِ حیاتِ انسان است و این همان سرّی است که حضرت عمر بن الخطاب ﷺ آن را دریافته بود، چنانکه می‌فرماید: «سه چیز هستند که بدون آنها ماندن در این دنیا را هرگز نمی‌پسندیدم؛ یکی از آنها شکافتن دل شب و دست و پنجه نرم کردن با تاریکی‌های آن است.» لذا سعادتمند کسی است که از این موهبت الهی و از این لذت، محروم نماند و از آن غفلت نورزد. منظور از این سخنان، ترویج سختگیری و فشار نیست، بلکه هدف این است که انسان وسوسه‌های شیطان را از خود دور کند و هر اندازه که می‌تواند به شب زنده داری بپردازد. چنانکه پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: «لِيُصَلِّ اَحَدُكُم نَشاطَه فَإذا اَفْتَر فَلْيَرْقد»؛[1] «هر کدام از شما تا وقتی که نشاط دارد نماز بگزارد و چون احساس ضعف و خستگی کرد از نماز گزاردن دست بکشد و استراحت کند».

همچنین از طریق بعضی از روایات ثابت شده است که آن حضرت هنگام بیماری یک شب و یا دو شب قیام اللیل نفرمود[2] (و الله اعلم).

حکم کسی‌که از نمازهای تهجد غفلت ورزیده و خوابیده است.

در حکم نبوی شریف چنین آمده است: «ما مِن اِمْرِيءٍ تَكُونُ لَه صَلوة بِلَيلٍ فَغُلِبَ عَلَيْهِ نَوْم اِلا كُتِبَ لَهُ اَجْرُ صَلاتِهِ وكانَ نَوْمُهُ صَدَقَةً»[3]؛ «هر کسی‌که به نماز شب پایبند باشد و [در شبی از شبها] خواب بر او چیره شد، پاداش و اجر آن نماز برای او نوشته می‌شود و خوابش صدقه به شمار می‌رود».

این حدیث در حقیقت نشان دهنده‌ی عظمت و اهمیت نیت خالصانه است؛ نیز این بخش از حدیث که می‌فرماید: «تَكُونُ لَهُ صَلوةٌ» بیانگر این است که این حکم در حق کسی است که در گزاردن نمازِ شب و انجام شب زنده داری همیشه مواظبت کند و اگر بنا به خستگی و

۱- به روایت بخاری ٦/٤٣ ح ١١٥٠.
۲- به روایت بخاری، باب ترک القیام للمریض، ٦/٩ ح ١١٢٤. نیز باب مایکره من التشدد فی العبادة.
۳- به روایت نسایی و ابن ماجه از حدیث ابوالدرداء با سند صحیح، ر.ک: الفیض ٤٢٧/٥ به نقل از جمع الفوائد ١/ ٣١٣.

یا بیماری از انجام آن ناتوان شد و خواب بر او چیره شد، ثواب و پاداش آن برای او منظور خواهد شد، نیز از سوی خداوند، خواب او به عنوان صدقه ثبت خواهد شد.

البته با وجود این همه فضل، باز هم قضای آن مستحب است، آن حضرت ﷺ می‌فرماید: «مَنْ نامَ مِن حِزْبِهِ اَوْ عَن شَيْءٍ مِنْهُ فَقَرأهُ مابَيْنَ صَلوةِ الْفَجْرِ وصَلْوةِ الظُّهْرِ كُتِبَ لَهُ كَأَنَّها قَرأَهُ مِنَ اللَّيْلِ»[۱]؛ «هر کسی از گزاردن تمام وظیفه یا بخشی از آن به خواب رود، قضای آن را بین نماز صبح و نماز ظهر بجای آورد؛ اگر چنین کند انگار که آن را در شب گزارده است».

در این حدیث پیامبر اکرم ﷺ بر قضای نماز شب تشویق کرده است، نیز در آن اشاره‌ی زیبایی نهفته است که عبارت از اراده بر قیام و شب زنده داری است. چون انسان باید بداند که اگر نتوانست آن را بخواند، باید قضای آن را بجای آورد. پس یقیناً از انجام آن کوتاهی و غفلت نخواهد کرد و انجام آن برای او پسندیده و محبوب خواهد بود. همچنین با این اقدام خود اهریمن را مغلوب خواهد کرد، چرا که او همیشه در کمین نشسته و علیه انسان توطئه چینی می‌کند و می‌کوشد تا انسان را از انجام کارهای خوب و پسندیده منصرف کند؛ چون می‌داند که اگر انسان به خواب رود و خداوند هم به محض نیت خالصانه و صادقانه به او پاداش و ثواب عنایت کند، و خواب نیز برای او به عنوان صدقه ثبت می‌شود، و گذشته از آن می‌تواند قضای نماز شب را بین نماز فجر و نماز ظهر به جای آورد و پاداش و ثواب دیگری هم دریافت کند، در این صورت شیطان هم دوست دارد که انسان نماز را در وقت خودش بگزارد، تا پاداش و ثوابش مضاعف و دو چندان نشود.

کسانی که به نماز شب عادت دارند و به انجام آن پایبند می‌باشند، لازم است که اگر آن را در وقت خودش انجام ندادند، قضای آن را در روز بجای آورند و همان گونه که از این حدیث بر می‌آید، باید دوازده رکعت به عنوان نماز قضا بگزارند: «كانَ اِذا صَلّي صَلوةً اَحَبَّ اَنْ يُداوِمَ عَلَيْها وكانَ اِذا غَلَبَهُ نَوْمٌ اَوْ وَجْعٌ عَن قِيامِ اللَّيْلِ صَلّي مِنَ النَّهارِ ثِنْتي عَشَرَةَ رَكْعَة»[۲]؛ «عادت آن حضرت ﷺ بر این بود که هرگاه نمازی می‌گزاردند دوست داشتند بر آن مداومت کنند و چون خواب

۱- به روایت مسلم ٢٨/٦ -٢٩، نیز ابوداود، ر.ک: بذل المجهود ٧٠/٧.
۲- به روایت مسلم ٢٨/٦ -٢٩. ابوداود و نسایی هم آن را روایت کرده‌اند.

بر ایشان چیره می‌شد و یا به علت بیماری نمی‌توانستند به قیام شب بپردازند، در روز دوازده رکعت می‌گزاردند».

مسلمانان! این است برخورد سرور دو جهان با نماز شب، چه الگوی زیبا و چه پیشوای باعظمتی! کسی‌که خداوند گناهان گذشته و آینده اش را بخشیده است، باز هم دوست ندارد از این فضیلت بزرگ بی‌بهره باشد، بلکه دوست دارد که از بندگان شاکر و سپاسگزار خدا باشد. شما همای رهبران دعوت اسلامی! از این نعمت بزرگ غفلت نورزید و آن را به عنوان بخشی از زندگی خویش قرار دهید تا بر شیوه و سنت پیشوای خود، پیامبر اسلامﷺ قرار گیرید. همان گونه که خداوند سبحان بیان می‌دارد

﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا ٢١﴾ [الأحزاب: ٢١][1].

١٢٤٨ - [٨] (صَحِيح)

وَعَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «صَلِّ قَائِمًا فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقَاعِدًا فَإِنْ لَمْ تستطع فعلى جنب». رَوَاهُ البُخَارِيّ[2].

١٢٤٨- (٨) **عمران بن حصین** ؓ گوید: رسول خداﷺ فرمودند: «حتّی الامکان، نماز را ایستاده بخوان؛ اگر نتوانستی، نشسته بخوان؛ و اگر این هم برایت مقدور نبود، بر پهلو خوابیده و نماز را بگزار».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: این حدیث در بخاری، به صورت کامل، چنین آمده است:

«عن عمران بن حصين ؓ قال: كانت بي‌بواسيرُ، فسألتُ النبيّﷺ عن الصلاة؟ فقال: «صلّ قائماً، فان لم تستطع فقاعداً، فان لم تستطع فعلي جنب» (بخاری، ح ١١١٧).

«عمران بن حصین ؓ گوید: من به بیماری بواسیر، مبتلا بودم. از رسول خداﷺ پرسیدم که چگونه نماز بخوانم؟ آن حضرتﷺ فرمود: «حتّی

١- احزاب/ ٢١: «سرمشق و الگوی زیبایی در [شیوه‌ی پندار و گفتار و کردار] پیامبر خدا برای شماست. برای کسانی که [دارای سه ویژگی باشند:] امید به خدا داشته و جویای قیامت باشند و خدا را بسیار یاد کنند...»

٢- بخاری ٥٨٧٠/٢ ح ١١١٧؛ ترمذی ٢٠٨/٢ ح ٣٧٢؛ ابن ماجه ٣٨٦/١ ح ١٢٢٣؛ و مسند احمد ٤٢٦/٤.

الامکان، نماز را ایستاده بخوان؛ اگر نتوانستی، نشسته بخوان؛ و اگر این هم برایت مقدور نبود، بر پهلو خوابیده، نماز بخوان».

از این حدیث، معلوم می‌شود: بیماری که ایستادن برای او به جهت دردی، سخت دشوار و طاقت‌فرسا است، نشسته با رکوع و سجده نماز بخواند.

اگر شخص بیمار و دردمند، توان رکوع و سجده کردن را نداشت، در این صورت تکلیف وی چیست؟

اگر چنانچه بیمار از رکوع کردن و سجده نمودن عاجز و ناتوان بود، در این صورت رکوع و سجده را با اشاره ادا نماید؛ و اشاره‌ی خود را برای سجده پایین‌تر از اشاره‌ی خود برای رکوع قرار دهد؛ و درست نیست که چیزی را به سوی صورت خویش بالا نموده و بر آن سجده نماید.

اگر شخص بیمار از نشستن عاجز گردید، در این صورت چگونه باید نماز خویش را بخواند؟

هر گاه شخص بیمار از نشستن عاجز و ناتوان گردید، افتاده بر پشت نماز بگزارد در حالی که پاهای او به سوی قبله است؛ و هردو زانوی خویش را بالا نماید و سر خویش را بر بالشی بلند کند تا روی او به سوی قبله گردد و رکوع و سجده را با اشاره ادا نماید.

اگر چنانچه شخص بیمار [از نشستن عاجز و ناتوان گردید و] خویشتن را بر پهلوی خویش انداخت و نماز را گزارد، آیا در این صورت نماز وی درست است؟

اگر شخص بیماری خویشتن را بر پهلو انداخت در حالی که صورتش به سوی قبله است و رکوع و سجده را با اشاره ادا نمود، در این صورت نمازش درست است.

اگر شخص بیمار از نمازگزاران با اشاره‌ی سر عاجز و ناتوان گردید، آیا می‌تواند نماز خویش را با اشاره‌ی چشم، یا ابرو یا قلب ادا نماید؟

نماز گزاردن فقط با اشاره‌ی سر درست است؛ و هر گاه شخص بیمار از نماز گزاردن با اشاره‌ی سر عاجز گردید، در این صورت ادای نماز از وی [به مدت یک شبانه روز] به تأخیر می‌افتد؛ [پس آن را بعد از آن که بر قضا آوردن قادر گردید، قضا آورد و آنچه را که بر یک شبانه روز افزون گردید، از وی ساقط است؛ و اشاره با چشم؛ یا با ابرو، یا با قلب درست نیست].

اگر چنانچه شخص بیمار، توان ایستادن را داشت ولی از رکوع و سجده کردن عاجز و ناتوان بود، در این صورت چگونه باید نماز خویش را بخواند؟

در این صورت برای شخص بیمار ایستادن لازم نیست، و برای وی بهتر آن است که نماز خویش را به حالت نشسته و با اشاره بخواند؛ و اگر نمازش را به حالت ایستاده و با اشاره گزارد، باز هم درست است.

اگر کسی نماز خویش را ایستاده شروع کرد و سپس - به جهت عارض شدن دردی - از ایستادن عاجز و ناتوان گردید، در این صورت چگونه نماز خویش را به پایان برساند؟

هر کسی نماز خویش را ایستاده شروع کرد، و سپس از ایستادن عاجز گردید؛ نشسته رکوع و سجده نماید و نمازش را به پایان برساند.

و اگر چنانچه از رکوع و سجده کردن عاجز بود؛ رکوع و سجده را با اشاره ادا نماید و با اشاره نمازش را به پایان برساند؛ و اگر از نشستن عاجز و ناتوان بود، در این صورت خویشتن را بر پشت بیاندازد و با اشاره، نماز خویش را به پایان برساند.

اگر شخصی بیمار، به خاطر درد و مرض، نماز خویش را نشسته می‌خواند و در حالت نشسته رکوع و سجده می‌نمود، و سپس در اثنای نماز سلامتی و تندرستی خویش را به دست آورد، در این صورت آیا باید نماز خویش را اعاده کند؟

در این صورت نماز خویش را اعاده نکند؛ بلکه مقدار باقی مانده‌ی نماز خویش را به حالت ایستاده بخواند.

اگر بیمار نماز خویش را با اشاره می‌خواند، سپس به رکوع کردن و سجده نمودن قادر و توانا شد، آیا در این صورت می‌تواند باقی مانده‌ی نماز خویش را با رکوع و سجده بخواند؟

در این صورت نمی‌تواند باقی مانده‌ی نماز خویش را با رکوع و سجده بخواند، بلکه باید نمازش را اعاده نماید.

اگر از کسی چندین نماز به جهت عارض شدن بیهوشی فوت گردید، در این صورت حکم نمازهای قضایی وی چیست؟

کسی که بر وی بیهوشی عارض گردید، و این بیهوشی فوت گردید، در این صورت حکم نمازهای قضایی وی چیست؟

کسی که بر وی بیهوشی عارض گردید، و این بیهوشی تا پنج نماز یا کمتر از آن ادامه پیدا کرد، بعد از آن که به هوش آمد، این نمازهای فوت شده‌ی خویش را قضا آورد.

و اگر چنانچه بر او بیهوشی عارض گردید و این بیهوشی تا بیشتر از پنج نماز ادامه یافت، در این صورت این نمازها از ذمه‌ی وی ساقط است و نیازی به قضا آوردن آن‌ها نیست.

١٣٤٩ - [٩] (صَحِيح)

وَعَن عمرَان بن حُصَيْن: أَنَّهُ سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ صَلَاةِ الرَّجُلِ قَاعِدًا. قَالَ: «إِنْ صَلَّى قَائِمًا فَهُوَ أَفْضَلُ وَمَنْ صَلَّى قَاعِدًا فَلَهُ نِصْفُ أَجْرِ الْقَائِمِ وَمَنْ صَلَّى نَائِمًا فَلَهُ نصف أجل الْقَاعِدِ». رَوَاهُ البُخَارِيّ[1].

١٣٤٩- (٩) از عمران بن حصین ؓ روایت است که گفت: وی از پیامبر ﷺ درباره‌ی مردی سؤال کرد که به حالت نشسته نماز (نفل) می‌گزارد؟ آن حضرت ﷺ در پاسخ بدین سؤال فرمودند: «بهتر آن است که نماز (نفل) را ایستاده بخواند؛ و کسی‌که نشسته (و بدون عذر) نماز (نفل) می‌گزارد، برای او نیمی از پاداش کسی است که آن را به حالت ایستاده می‌خواند؛ و کسی‌که به حالت دراز کشیده یا بر پهلو افتاده نماز می‌گزارد، برای او نیمی از پاداش نمازگزاری است که نماز را به حالت نشسته می‌خواند».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: «اِنْ صلّي»: مراد نماز نفل است.

«من صلّي قاعداً»: کسی‌که نماز نفل را بدون عذر، نشسته بخواند.

به هر حال؛ در اینجا این سؤال مطرح می‌گردد که حدیث بالا درباره‌ی فرض‌گزار است یا نفل‌گزار؟ زیرا اگر در مورد فرض‌گزار باشد و او قادر بر ایستادن و قیام باشد، در آن صورت برای او نماز گزاردن به حالت نشسته به هیچ وجه جایز نیست.

و اگر فرض‌گزار، قادر بر ایستادن نباشد، در آن صورت نمازگزاردن به حالت نشسته، از اجر و مزد نماز نمی‌کاهد؛ و دیدگاه جمهور علماء و اندیشمندان اسلامی نیز همین است که به شخص معذور، اجر و پاداش کامل می‌رسد.

و اگر حدیث بالا درباره‌ی نفل‌گزارِ غیرمعذور باشد، آن‌گاه عبارت «من صلّي نائماً» مفهومی نخواهد داشت؛ چون به اتفاق جمهور علماء و صاحب‌نظران فقهی، انسان سالم و تندرست

١- بخاری ٢/٥٨٦ ح ١١١٦؛ و ترمذی ٢/٢٠٧ ح ٣٧١.

نمی‌تواند نماز نفل را به حالت خوابیده بخواند؛ البته امام حسن بصری‌رحمه الله نماز نفل را به حالت خوابیده جایز می‌داند، هر چند بدون عذر نیز باشد.

علماء و صاحب‌نظران دینی، در پاسخ به این پرسش چنین گفته‌اند: در حقیقت، **معذور** بر دو نوع است:

١- کسی که به هیچ وجه، نمی‌تواند بایستد و یا بنشیند.

٢- کسی که با مشقت و سختی فراوان، موفق به نشستن یا ایستادن می‌شود. و حدیث عمران بن حصین رضی الله عنه نیز درباره‌ی معذور نوع دوم است. و مفهوم حدیث، این است که شخصی که بدون مشقت نمی‌تواند بایستد، برای او ادای نماز در حالت نشسته یا دراز کشیده جایز است، امّا عمل به عزیمت (حکم اصلی = ایستادن و قیام) بهتر و افضل است.

امّا معنای «**نصف اجر**» - که در حدیث آمده است - نصف اجر تندرستان نیست؛ بلکه منظور این است که اگر شخصی با تحمّل کردن سختی‌ها و مشکلات و دردها و رنج‌ها، نماز را به حالت ایستاده به جای آورد، در آن صورت اجر و پاداش زیادی دارد و اگر همین شخص، نماز را نشسته گزارد، نصف آن اجر به او می‌رسد که همین نصف، با اجر و پاداش افراد تندرست مساوی می‌باشد؛ گویا کسی‌که بر عزیمت (حکم اصلی) عمل کند، به او دو برابر اجر و پاداش افراد تندرست تعلّق می‌گیرد و کسی‌که بر رخصت عمل کند، پاداش او با پاداش سایر مردم که نماز را ایستاده می‌خوانند، برابر است و این پاداش، نصف اجر کسی است که بر عزیمت عمل کرده است.

در تأیید این توجیه، حدیثی از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه در موطأ امام مالک‌رحمه الله و حدیثی از انس بن مالک رضی الله عنه در مسند امام احمد بن حنبل روایت شده است که در آن ذکر شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم زمانی این حدیث را بیان فرمودند که دیدند برخی از صحابه به علّت تب شدید، نماز را به حالت نشسته می‌گزارند. از این حدیث معلوم و ثابت می‌گردد که حدیث عمران بن حصین رضی الله عنه نیز درباره‌ی افراد معذور است.

فصل دوم

١٣٥٠ - [١٠] (ضَعِيف)

عَنْ أَبِي أُمَامَةَ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ طَاهِرًا وَذَكَرَ اللّٰهِ حَتَّى يُدْرِكَهُ النُّعَاسُ لَمْ يَتَقَلَّبْ سَاعَةً مِنَ اللَّيْلِ يَسْأَلُ اللهَ فِيهَا خَيْرًا مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا أَعْطَاهُ إِيَّاهُ». ذَكَرَهُ النَّوَوِيُّ فِي كِتَابِ الْأَذْكَارِ بِرِوَايَةِ ابْنِ السّني[1].

١٣٥٠- (١٠) ابوامامه رضي الله عنه گوید: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «هر کس با طهارت و پاکی به رختخواب خویش برود و تا زمانی که خواب او را فراگیرد، به ذکر و یاد خدا مشغول باشد، در آن صورت در هیچ لحظه‌ای از شب، به این سو و آن سو(ی بستر خویش) نمی‌غلتد که امر نیکی از امور دنیا و آخرت را در آن لحظه از خداوند بخواهد، قطعاً خداوند دعایش را اجابت می‌کند و آن چیز را بدو ارزانی می‌دارد».

[امام نووی، این حدیث را در «کتاب الاذکار» به نقل از «ابن سُنی» روایت کرده است].

«اوی»:به رختخواب رفت؛ به بستر پناه برد.

«فراشه»: بستر خود؛ رختخواب خود.

«یدرکه»: بدو برسد؛ او را در برگرفت؛ او را فراگرفت.

«النعاس»: خواب سبک و چُرت مانندی که با وجود آن، حواسّ از کار نمی‌افتد و ادارک و شعور بر جای است.

«لم یتقلّب»: از این سو به آن سو نمی‌غلتد؛ به این طرف و آن طرف نمی‌شود.

١٣٥١ - [١١] (صَحِيح)

وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «عَجِبَ رَبُّنَا مِنْ رَجُلَيْنِ رَجُلٌ ثَارَ عَنْ وِطَائِهِ وَلِحَافِهِ مِنْ بَيْنِ حِبِّهِ وَأَهْلِهِ إِلَى صَلَاتِهِ فَيَقُولُ اللهُ لِمَلَائِكَتِهِ: انْظُرُوا إِلَى عَبْدِي ثَارَ عَنْ فِرَاشِهِ وَوِطَائِهِ مِنْ بَيْنِ حِبِّهِ وَأَهْلِهِ إِلَى صَلَاتِهِ رَغْبَةً فِيمَا عِنْدِي وَشَفَقًا مِمَّا عِنْدِي وَرَجُلٌ غَزَا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَانْهَزَمَ مَعَ أَصْحَابِهِ فَعَلِمَ مَا عَلَيْهِ فِي الِانْهِزَامِ وَمَا لَهُ فِي الرُّجُوعِ فَرَجَعَ حَتَّى هُرِيقَ دَمُهُ فَيَقُولُ اللهُ لِمَلَائِكَتِهِ: انْظُرُوا إِلَى عَبْدِي رَجَعَ رَغْبَةً فِيمَا عِنْدِي وَشَفَقًا مِمَّا عِنْدِي حَتَّى هُرِيقَ دَمُهُ». رَوَاهُ فِي شَرْحِ السُّنَّةِ[2].

١- ابن سنی در «عمل الیوم و اللیلة»، ص ٢٣٤ ح ٧٢٢.

٢- مسند احمد ٤١٦/٤؛ و بغوی در «شرح السنّة» ٤٢/٤ ح ٩٣٠.

۱۲۵۱- (۱۱) عبدالله بن مسعود گوید: رسول خدا فرمودند: «پروردگار ما از دو نفر، راضی و خشنود شد: نخست آن کسی‌که از بستر نرم و لحاف و رواندار گرم خویش و از میان عزیزان و خانواده‌ی خود بلند شود و به نماز بایستد؛ خداوند بلندمرتبه به فرشتگان خویش می‌فرماید: «به بنده‌ام نگاه کنید که از بستر نرم و لحاف گرم خود و از کنار عزیزان و خانواده‌ی خویش بلند شده و به نماز گزاردن مشغول شده است؛ آن هم به خاطر تمایل و گرایش بدان چیزی که در نزد من (از ثواب و پاداش) است و به جهت ترس و هراس از آن چیزی که در نزد من (از عذاب و کیفر) می‌باشد».

و دیگر، فردی که در راه خدا، (با دشمنان و بدخواهان) پیکار و کارزار نماید و با دوستانش شکست بخورد و با وجودی که نسبت به گناه و عذابی که از فرار کردن، و ثواب و پاداشی که از روبه‌رو شدن با دشمن و برگشتن به میدان کارزار بدو می‌رسد، آگاه و واقف باشد، باز هم به میدان پیکار برگردد (و دلیرانه با دشمن روبه‌رو و با آن‌ها کارزار نماید) تاآن که خونش ریخته شود، خداوند بلندمرتبه به فرشتگان خویش می‌فرماید:

«به بنده‌ام نگاه کنید که به خاطر تمایل بدان چیزی که در نزد من (از ثواب و پاداش) است و به جهت ترس و هراس از آن چیزی که در نزد من (از عذاب و کیفر) است، به سوی دشمن و جنگ و پیکار با آنان برگشت (و دلیرانه با دشمن روبه‌رو شد و با آن‌ها کارزار نمود) تا آن که خونش ریخته شد».

[این حدیث را بغوی در «شرح السنة» روایت کرده است].

شرح: «عجب ربّنا»: پروردگار ما، راضی و خشنود شد؛ پروردگار ما تحسین کرد؛ پروردگار ما پسندید؛ پروردگار ما آفرین گفت.

«ثار»: قیام کرد؛ بلند شد؛ برخاست.

«وطائه»: وِطاء: بستر نرم؛ رختخواب نرم و عالی.

«لحافه»: لحاف: رواندار؛ لحاف.

«حبّه»: عزیزانش؛ محبوبانش.

«رغبة»: از روی تمایل و علاقه به ثواب و پاداش الهی.

«شفقاً»: از روی ترس و هراس از عذاب و کیفر الهی.

«غزا»: حمله کرد؛ یورش برد؛ هجوم آورد؛ پیکار کرد؛ کارزار نمود؛ نبرد و جنگ کرد.

«فعلم ما علیه في الانـهزام»: بداند که با فرار کردن و پشت نمودن به جنگ، چه گناه و عذابی بر گردن او است.

«ما له في الرجوع»: بداند که با برگشتن به جنگ و روبه‌رو شدن با دشمن، چه ثواب و پاداشی را فراچنگ می‌آورد.

«فیقول الله لـملائکته»: خداوند از روی فخر و مباهات، از آن انسان در جمع فرشتگان یاد می‌کند و این هم به چند علّت است: یکی این که، خلقت و آفرینش انسان، به گونه‌ای است که در او، ماده‌ی عبادت و فرمانبرداری و ماده‌ی معصیت و گناه، هردو قرار داده شده است؛ و به یقین، انجام عبادت توسط انسان‌ها، مایه‌ی فخر و مباهات است.

دوم این که، فرشتگان در ابتدای آفرینش انسان، خطاب به خداوند گفته بودند:

﴿...أَتَجۡعَلُ فِيهَا مَن يُفۡسِدُ فِيهَا وَيَسۡفِكُ ٱلدِّمَآءَ وَنَحۡنُ نُسَبِّحُ بِحَمۡدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ...﴾ [البقرة: ٣٠].

«آیا در زمین، کسی را به وجود می‌آوری که فساد می‌کند و تباهی راه می‌اندازد و خون‌ها خواهد ریخت و حال آن که ما پیوسته به حمد و ستایش و طاعت و عبادت تو مشغولیم».

آن‌ها فکر می‌کردند که اگر هدف آفرینش انسان، عبودیت و بندگی است، در آن صورت ما فرشتگان، مصداق کامل آن هستیم و همواره غرق در عبادتیم و از هرکس سزاوارتر به خلافت و جانشینی هستیم! امّا بی‌خبر از این که عبادت آن‌ها با توجه به این که شهوت و غضب و خواست‌های گوناگون در وجودشان راه ندارد، با عبادت و بندگی این انسان که امیال و شهوت‌ها، او را احاطه کرده است و شیطان از هر سو، او را وسوسه می‌کند، تفاوت فراوانی دارد؛ از این رو اطاعت و فرمانبرداری این موجود طوفان‌زده کجا و عبادت آن ساحل‌نشینان آرام و سبکبار کجا؟!

آن‌ها چه می‌دانستند که از نسل این آدم، پیامبرانی همچون محمد ﷺ، ابراهیم ﷺ، نوح ﷺ، موسی ﷺ و عیسی ﷺ و بندگان صالح و شهیدان جانباز و مردان و زنانی که همه‌ی هستی خود را عاشقانه در راه خدا می‌دهند، قدم به عرصه‌ی وجود خواهند گذاشت؛ افرادی که گاه فقط یک ساعت تفکّر آن‌ها برابر با سال‌ها عبادت فرشتگان است!.

در حقیقت، فرشتگان می‌خواستند بگویند که اگر هدف، اطاعت و بندگی است، ما سر بر فرمانیم؛ و اگر عبادت است، ما هم همواره مشغول آنیم؛ و اگر پاکسازی خویشتن یا

صفحه‌ی روی زمین است، ما چنین می‌کنیم، در حالی که این انسان مادی، هم خود فاسد است و هم صفحه‌ی زمین را پر از فساد می‌کند.

و با عبادت و بندگی و اطاعت و فرمانبرداری انسان، خداوند بدان‌ها می‌گوید که میان شما و انسان، تفاوت از زمین تا آسمان است؛ و علّت این گفتار وجود همان مادّه‌ی فساد و گناه در وجود انسان است، برخلاف فرشتگان که این ماده در آنان وجود ندارد.

و دیگر این که، اطاعت و عبادت انسان، از اطاعت و عبادت فرشتگان، بهتر و افضل است؛ زیرا مبنای عبادت بندگان، بر ایمان به غیب است و مبنای عبادت فرشتگان بر مشاهده‌ی عالم آخرت؛ از این رو خداوند بلندمرتبه، عملکرد یادکنندگان و عبادت‌کنندگان خویش را در جمع فرشتگان از روی فخر و مباهات، بیان می‌فرماید.

فصل سوم

۱۳۵۲ - [۱۲] (صَحِيح)

عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: حُدِّثْتُ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قَالَ: «صَلَاةُ الرَّجُلِ قَاعِدًا نِصْفُ الصَّلَاةِ» قَالَ: فَأَتَيْتُهُ فَوَجَدْتُهُ يُصَلِّي جَالِسًا فَوَضَعْتُ يَدِي عَلَى رَأسه فَقَالَ: «مَالك يَا عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ عَمْرٍو؟» قُلْتُ: حُدِّثْتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ أَنَّكَ قُلْتَ: «صَلَاةُ الرَّجُلِ قَاعِدًا عَلَى نِصْفِ الصَّلَاةِ» وَأَنْتَ تُصَلِّي قَاعِدًا قَالَ: «أَجَلْ وَلَكِنِّي لَسْتُ كَأَحَدٍ مِنْكُمْ». رَوَاهُ مُسلم[1].

۱۳۵۲- (۱۲) عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه گوید: به من خبر داده شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «فردی که نماز (نفل) را (بدون عذر) نشسته می‌خواند، ثواب و پاداش آن، به اندازه‌ی نیمی (از ثواب و پاداش نمازی است که به حالت ایستاده گزارده شود)».

عبدالله بن عمرو رضی الله عنه گوید: بعدها به نزد پیامبر گرامی اسلام ﷺ آمدم و ایشان را دیدم که به حالت نشسته نماز (نفل) می‌گزارند؛ دست خویش را بر سر آن حضرت ﷺ نهادم (تا متوجه من شوند). آن حضرت ﷺ فرمودند: «عبدالله بن عمرو! تو را چه شده است»؟ عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ! به من خبر داده شده است که شما فرموده‌اید: «فردی که نماز (نفل) را (بدون عذر) نشسته می‌خواند، ثواب و پاداش آن، به اندازه‌ی نیمی (از ثواب و پاداش نمازی است که به حالت ایستاده گزارده شود)». و اینک خود، شما را می‌بینم که نشسته نماز می‌گزارید؟

آن حضرت ﷺ فرمودند: «آری؛ همین طور است؛ ولی من، مانند کسی از شما نیستم».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «أجل»: آری؛ بله؛ دقیقاً؛ همین‌طور است؛ آره.

«و لكنّي لستُ كاحد منكم»: ولی من مانند هیچ یک از شما نیستم؛ و این مورد از خصوصیات آن حضرت ﷺ به شمار می‌آمد؛ این طور که اگر چنانچه پیامبر ﷺ نماز را به حالت نشسته بخوانند، باز هم ثواب و پاداش کامل را فراچنگ می‌آورند؛ و خداوند به هرکس که بخواهد رحمت خویش را اختصاص می‌دهد و خدا دارای فضل سترگ و بخشش بزرگ است و فضل و احسان خویش را به هرکس که بخواهد، ارزانی می‌کند.

۱- بخاری ۵۸۷/۲ ح ۱۱۱۷؛ مسلم ۵۰۷/۱ ح (۷۳۵-۱۲۰)؛ نسایی ۲۲۳/۳؛ و مسند احمد ۴۴۳/۲.

١٢٥٣ - [١٣] (صَحِيح)

وَعَن سَالم بن أبي الْـجَعْد قَالَ: قَالَ رَجُلٌ مِنْ خُزَاعَةَ: لَيْتَنِي صَلَّيْتُ فَاسْتَرَحْتُ فَكَأَنَّهُمْ عَابُوا ذَلِكَ عَلَيْهِ فَقَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يَقُول: «أَقِمِ الصَّلَاةَ يَا بِلَالُ أَرِحْنَا بِهَا». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

١٢٥٣- (١٣) سالم بن ابی الجعد رضی الله عنه گوید: مردی از قبیله‌ی **«خزاعة»** گفت: کاش نماز می‌گزاردم و آرام می‌گرفتم. (پس از گفتن این سخن) گویا که (برخی از) حاضران، این (آرزو کردن آرامش) را از آن مرد، عیب گرفتند؛ از این رو، آن مرد گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرموند: «ای بلال! برای برپایی نماز، اذان (یا اقامه) بگو و با نماز، ما را آرام کن».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «لیتنی»: کاش؛ کاشکی من.

«فاسترحتُ»: آرام بگیرم؛ راحت شوم.

«فکأنّهم»: گویا آنان: «کأنّ»

«كَأَنَّ»: حرفی است که اسم را منصوب و خبر را مرفوع می‌کند و در معانی زیر به کار می‌رود:

١- تشبیه؛ مانند: «**كأنَّ زيداً اسدٌ**: گویی که زید شیری است». این معنی بیشتر از معانی دیگرِ «**كأنَّ**» به کار می‌رود.

٢- شک و گمان؛ مانند:«**كأنَّ زيداً قائمٌ**: گمان می‌رود که زید ایستاده است».

٣- تقریب؛ مانند: «**كأنَّک بالشتاء مقبلٌ**:گویی که زمستان به زودی فرا می‌رسد».

«**كأنَّ**»: گاهی مخفف می‌شود؛ و این در صورتی است که اسم آن مقدّر و خبر آن، جمله‌ی اسمیه‌ای است که بلافاصله پس از آن می‌آید. مثل: «**كأن زيدٌ قائمٌ**: گویی زید ایستاده است». و یا خبر آن جمله‌ی فعلیه‌ای است که به وسیله‌ی «**لم**» یا «**قد**»، از آن فاصله یافته است. مثل: «**كأن لم تغن بالامس**: گویی که دیروز بی‌نیاز نشد»؛ و «**كأن قد قام قائمهم**: گویی که برپا شونده‌ی آنان برخاست».

اسم **كأنَّ** در مثالهای بالا، ضمیر شأن محذوف است و تقدیر آن «**كأنّه**» است. و گاهی نیز اسم آن آشکار می‌شود؛ مانند: «**كأنَّ ثدييه حقان**: گویی که پستانهای او دو عطردان است»؛ و در این صورت خبر آن مفرد آورده می‌شود.

١- ابوداود ٥/٢٦٢ ح ٤٩٨٥.

و در حدیث بالا، «**كأنّ**»: برای شک و گمان آمده است.

«عابوا»: ایراد گرفتند؛ عیب گرفتند؛ انتقاد کردند.

در این حدیث، پیامبر گرامی اسلام ﷺ، انگشت روی یک دستور از مهمترین و اساسی‌ترین دستورات و تعالیم اسلامی که در واقع روح ایمان و پایه‌ی اسلام می‌باشد، گزارده است؛ و آن: پایبندی و اهمیت دادن به نماز است.

آری؛ هرگاه نماز با شرایط خود انجام شود، انسان را در عالمی از معنویت و روحانیت فرو می‌برد که پیوندهای ایمانی او را با خدا چنان محکم می‌سازد که آلودگی‌ها و آثار گناه را از دل و جان او شستشو می‌دهد. نماز، ایشان را در برابر گناه بیمه می‌کند و زنگار گناه را از آینه‌ی دل می‌زداید و جوانه‌های ملکات عالی انسانی را در اعماق جان بشر می‌رویاند و اراده‌ی انسان را قوی و قلب را پاک و روح را تطهیر می‌کند.

نماز موجی از معنویت را در وجود انسان ایجاد می‌کند، موجی_که سد نیرومندی در برابر گناه ومعصیت پروردگار محسوب می‌شود، نماز وسیله‌ی شستشو از گناهان و مغفرت و آمرزش الهی است. و انسان را دعوت به توبه و اصلاح گذشته می‌کند. نماز سدی در برابر گناهان آینده است که روح ایمان را در انسان تقویت می‌کند و نهال تقوا و خداترسی را در دل پرورش می‌دهد. نماز غفلت زدا است که مرتباً به انسان در روزی پنج مرتبه اخطار می‌کند، هشدار می‌دهد، هدف آفرینش او را خاطر نشان می‌سازد، موقعیت او را در جهان به او گوشزد می‌کند، خودبینی و کِبر را درهم می‌شکند، پرده‌های غرور و خودخواهی را کنار می‌زند و تواضع و فروتنی، خشوع و خضوع، و ایثار و فداکاری را به ارمغان می‌آورد.

نماز، وسیله‌ی پرورش فضائل اخلاقی و تکاملی معنوی انسان است، نماز است که انسان را از جهان محدود ماده و چهاردیواری عالم طبیعت بیرون می‌برد و به ملکوت آسمان‌ها دعوت می‌کند و با فرشتگان هم صدا و همراز می‌سازد تا خود را بدون نیاز به هیچ واسطه، در برابر خدا می‌بینند و با او به گفتگو برمی‌خیزد.

آری! نماز، وسیله‌ی شستشوی از گناهان و مغفرت و آمرزش الهی است، البته برای کسانی که نمازهای خود را به خوبی انجام می‌دهند، نمازی که با روح و با حضور قلب و

خشوع و خضوع ادا شود، این چنین نمازی، آثار گناهان صغیره را از دل و جان می‌شوید و ظلمت و تاریکی را از آن می‌زداید.

نماز و دعا و ذکر و یاد خدا، گره‌گشای هر چالش و دغدغه و ناآرامی و پریشانی و سدّ نیرومند در مقابل شیطان و وسوسه‌های اوست:

همیشه اضطراب و نگرانی در عرصه‌های مختلف زندگی (مادّی و معنوی، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی، سیاسی و نظامی، فرهنگی و اقتصادی، اخلاقی و خانوادگی و...) یکی از بزرگترین بلاهای زندگی انسان‌ها بوده و هست و عوارض ناشی از آن، در زندگی فردی و اجتماعی، به طور کامل، محسوس و ملموس است.

همیشه آرامش، یکی از گمشده‌های مهم بشر بوده و به هر دری می‌زنند، تا آن را پیدا کند؛ و همه به دنبال «فاصبح نشیطاً طیّب النفس» هستند.

تاریخ بشر پر است از صحنه‌های غم‌انگیزی که انسان برای تحصیل آرامش و فراچنگ آوردن آن، به هر چیز دست انداخته و در هر وادی گام نهاده و تن به انواع اعتیادها داده است؛ ولی اسلام و قرآن و حدیث، مطمئن‌ترین و نزدیکترین راه را برای بشر، نشان داده و گفته‌اند: «**نماز و دعا و ذکر و یاد خدا، گره‌گشای هر چالش و دغدغه و سدّی نیرومند در مقابل شیطان و وسوسه‌های اوست**».

توضیح این که: گاهی اضطراب و نگرانی، به خاطر آینده‌ی تاریک و مُبهمی است که در برابر فکر انسان خودنمایی می‌کند؛ احتمال زوال نعمت‌ها، گرفتاری در چنگال دشمن، ضعف و بیماری، ناتوانی و درماندگی و احتیاج، همه و همه، انسان را رنج می‌دهد؛ امّا ایمان به خداوند و روی آوردن به دعا و نماز و ذکر و یاد خدا، این‌گونه نگرانی‌ها و افکار نامطلوب شیطانی را از میان می‌برد و بدو آرامش می‌بخشد که تو در برابر حوادث آینده، درمانده نیستی، بلکه خدایی توانا، قادر و مهربان، با توست.

هرگاه گذشته‌ی تاریک زندگی، فکر انسان را به خود مشغول می‌دارد و هماره او را نگران می‌سازد؛ نگرانی از گناهانی که انجام داده است؛ از کوتاهی‌ها و لغزش‌ها؛ امّا توجه به این که خداوند، بخشنده، توبه‌پذیر، مهربان و با گذشت است، بدو آرامش می‌دهد و بدو می‌گوید: عذر تقصیر به پیشگاه پروردگار جهانیان، پیش کن و از

گذشته‌ی خویش، از او عذرخواهی کن، و در مقام جبران برآی که او بخشنده و توانا و قادر و مهربان و با گذشت و توبه‌پذیر است.

و گاه ضعف و ناتوانی انسان در برابر عوامل طبیعی و گاه در مقابل انبوه دشمنان داخلی و خارجی، او را نگران و پریشان می‌سازد و با خود می‌گوید: من در برابر این همه دشمن نیرومند در میدان کارزار و جهاد، چه کنم؟ و یا در مبارزات دیگر، چه می‌توانم انجام دهم؟

امّا هنگامی که به یاد خدا می‌افتد و با نماز و شب زنده‌داری، متّکی به قدرت و رحمت او می‌شود؛ قدرتی که برترین قدرت‌ها است و هیچ چیز در برابر آن یارای مقاومت و ایستادگی ندارد، قلبش آرام می‌گیرد و با خود می‌گوید: آری؛ من تنها نیستم، من در سایه‌ی لطف و رحمت خدا، بی‌نهایت قدرت دارم.

قهرمانی‌های مجاهدان راه خدا در جنگ‌های صدر اسلام و سلحشوری‌های اعجاب‌انگیز و خیره‌کننده‌ی آنان - حتّی در آنجایی که تک و تنها بوده‌اند - بیانگر آرامشی است که در سایه‌ی ایمان به خدا و عبادت او پیدا شده است.

و گاهی نیز ریشه‌ی نگرانی‌های آزاردهنده‌ی انسان و اساس افکار نامطلوب شیطانی، احساس پوچ زندگی و بی‌هدف بودن آن است؛ ولی آن کس که به خدا ایمان دارد و مسیر تکاملی زندگی را به عنوان یک هدف بزرگ پذیرفته است و تمام برنامه‌ها و حوادث زندگی را در همین خط می‌بیند، در آن صورت نه از زندگی، احساس پوچی می‌کند و نه همچون افراد بی‌هدف و مُردّد، سرگردان و مضطرب و حیران و ویلان و افتان و خیزان است.

و گاه اتفاق می‌افتد که انسان برای رسیدن به یک هدف، زحمت زیادی را متحمل می‌شود، امّا کسی را نمی‌بیند که برای زحمت او ارج نهد و قدردانی و تشکّر کند؛ این ناسپاسی، او را به شدّت، رنج می‌دهد و در یک حالت اضطراب و نگرانی فرومی‌رود؛ امّا هنگامی که با دعا و نیایش و ذکر و یاد خدا، احساس کند که کسی از تمام تلاش‌ها و کوشش‌هایش آگاه است و به همه‌ی آن‌ها ارج می‌نهد و برای همه، پاداش می‌دهد، دیگر چه جای نگرانی و ناآرامی است؟

و گاه، سوء ظن‌ها و توهمّ‌ها و خیال‌های پوچ و بی‌محتوا، یکی دیگر از عوامل نگرانی است که بسیاری از مردم در زندگی خود از آن رنج می‌برند؛ ولی چگونه می‌توان انکار کرد

که توجه به خدا و لطف بی‌پایان او و دستور به حُسن ظن - که وظیفه‌ی هر فرد با ایمانی است - این حالت رنج‌آور را از بین می‌برد و آرامش و اطمینان، جای آن را می‌گیرد.

و گاه، دنیاپرستی و دلباختگی در برابر زرق و برق زندگی مادّی، یکی از بزرگترین عوامل اضطراب و نگرانی انسان‌ها است؛ تا آن جا که گاهی عدم دستیابی به رنگ خاصّی از لباس یا کفش و کلاه و یا یکی دیگر از هزاران وسایل زندگی، ساعت‌ها و یا روزها و هفته‌ها، فکر دنیاپرستان را ناآرام و مُشوّش می‌دارد.

امّا، توجه به خدا (با ذکر و یاد او و با دعا و نماز) و توجه به آزادگی مؤمن که همیشه با **«زهد و پارسایی سازنده»** و عدم اسارت در چنگال زرق و برق زندگی مادّی همراه است، به همه‌ی این اضطراب‌ها و افکار نامطلوب شیطانی و وسوسه‌های ویرانگر اهریمنی پایان می‌دهد و نرسیدن به یک وسیله‌ی مادّی یا از دست دادن آن، نمی‌تواند آرامش روحی انسان را برهم زند و طوفانی از نگرانی و وسوسه را در قلب و فکر او ایجاد کند.

و گاه، ترس و وحشت از مرگ، همیشه روح انسان را آزار می‌دهد و طوفانی از نگرانی و وسوسه را در قلب و فکر او ایجاد می‌کند؛ و از آن جا که امکان مرگ تنها در سنین بالا نیست، بلکه در سنین دیگر - به ویژه به هنگام بیماری‌ها، جنگ‌ها و ناامنی‌ها - وجود دارد، این نگرانی می‌تواند جنبه‌ی عمومی پیدا کند.

ولی اگر ما مسلمانان، از نظر جهان‌بینی، مرگ را به معنای **«فنا و نیستی و پایان همه چیز»** بدانیم (همان‌گونه که مادّی‌گرایان جهان، می‌پندارند)، در آن صورت این اضطراب و نگرانی، به طور کامل به جا است و باید از چنین مرگی که نقطه‌ی پایان همه‌ی آرزوها و موفقیت‌ها و خواسته‌های انسان است، ترسید و از آن وحشت داشت؛ امّا هرگاه در سایه‌ی ایمان به خدا و توجه به او، مرگ را دریچه‌ای به یک زندگی وسیع‌تر و والاتر بدانیم و گذشتن از گذرگاه مرگ را همچون عبور از دالان زندان و رسیدن به یک فضای آزاد تصور کنیم، دیگر این نگرانی و وسوسه‌های بی‌جا و افکار نامطلوب، بی‌معنا خواهد بود، بلکه چنین مرگی - هرگاه در مسیر انجام وظیفه بوده باشد - دوست‌داشتنی و خواستنی خواهد بود.

به هر حال، اکنون که دانستیم این عوامل در برابر ایمان به خدا و توجه به او و ذکر و یاد او، ذوب و بی‌رنگ و نابود و تباه می‌گردد، از دل و جان تصدیق خواهیم کرد که **«نماز و دعا و ذکر و یاد خدا، گره‌گشای هر چالش و دغدغه و سدّی نیرومند در مقابل شیطان و افکار و تبلیغات و**

وسوسه‌های او» خواهد بود؛ و این حقیقتی است که حدیث ابوهریره، آن را به طور کامل، به تصویر کشیده است.

باب(۳۵)

نماز وتر

فصل اول

۱۳۵٤ - [۱] (مُتَّفق عَلَيهِ)

عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «صَلَاةُ اللَّيْلِ مَثْنَى مَثْنَى فَإِذَا خَشِيَ أَحَدُكُمُ الصُّبْحَ صَلَّى رَكْعَةً وَاحِدَة توتر لَهُ مَا قد صلى»[۱].

۱۳۵٤- (۱) عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: نماز شب، دو رکعت دو رکعت خوانده می‌شود؛ و اگر کسی از شما بیم آن داشت که صبح صادق طلوع کند، (پس پیش از طلوع صبح صادق)، یک رکعت بخواند، که این رکعت، تمام نمازهای دو رکعتی قبل از خودش را که خوانده است، به صورت وتر (فرد) درمی‌آورد؛ (چون نمازهای قبل از وتر، دو رکعتی بوده‌اند و با خواندن یک رکعت وتر، به صورت «**وتر**» درمی‌آیند).

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «صلاة الليل مثنى مثنى»:

جمهور ائمه و ابویوسف و امام محمد - بر مبنای حدیث بالا - بر این باورند که بهتر آن است که نمازهای نفل شب، دو رکعت دو رکعت گزارده شوند؛ تا جایی که امام مالک، گزاردن چهار رکعت نفل با یک سلام را ناجایز می‌داند.

از امام ابوحنیفه، روایت شده است که بهتر آن است که نمازهای نفل شب، چهار رکعت چهار رکعت، با یک سلام گزارده شوند؛ دلیل امام ابوحنیفه، حدیثی است که در صحیح بخاری و صحیح مسلم روایت شده است که در آن عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «ما كان رسول الله ﷺ يزيد في رمضان ولا في غيره علي احدي عشرة ركعة؛ يصلّي اربعاً فلاتسأل عن حُسنهنّ وطولهنّ؛ ثم يصلّي اربعاً فلاتسأل عن حُسنهّن وطولهنّ؛ ثم يصلّي ثلاثاً»؛ «پیامبر ﷺ چه در رمضان و چه در غیر رمضان از یازده رکعت بیشتر نماز شب را نمی‌خواند؛ چهار رکعت را می‌خواند که بسیار زیبا و طولانی بودند؛ سپس چهار رکعت دیگر را می‌خواند که آن‌ها هم بسیار زیبا و طولانی بودند؛ سپس سه رکعت را می‌خواند».

۱- بخاری ۴۷۷/۲ ح ۹۹۰؛ مسلم ۵۱٦/۱ ح (۷٤۹-۱٤۵)؛ ابوداود ۸۰/۲ ح ۱۳۳٦؛ ترمذی ۳۰۰/۲ ح ٤۳۷؛ نسایی ۲۳۳/۳ ح ۱٦۹٤؛ دارمی ٤۰٤/۱ ح ۱٤۵۸؛ موطأ مالک ۱۲۳/۱ ح ۱۳ «کتاب صلاة الليل»؛ و مسند احمد ۵۸/۲.

جمهور علماء و صاحب‌نظران دینی، در پاسخ به دلیل امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله گفته‌اند: از حدیث مسلم، معلوم شده است که پیامبرﷺ این چهار رکعت را با دو سلام می‌خوانده‌اند. آنجا که عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: «کان رسول اللهﷺ یصلّی فیما بین ان یفرغ من صلاة العشاء - و هی الّتی یدعوا الناس العتمة - الی الفجر، احدی عشرة رکعتین، یسلّم بین کلّ رکعة ویوتر بواحدة».

از این رو، صاحب‌نظران متأخر فقهی احناف نیز گفته‌اند که دیدگاه جمهور در این زمینه - به اعتبار دلیل - قوی‌تر است، و روایتی از امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله نیز مطابق با دیدگاه جمهور علماء نقل شده است؛ و فتوای متأخرین مذهب احناف نیز بر همین دیدگاه و نظریه می‌باشد.

۱۲۵۵ - [۲] (صَحِيح)

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «الْوَتْرُ رَكْعَةٌ مِنْ آخرِ اللَّيْلِ». رَوَاهُ مُسلم[1].

۱۲۵۵- (۲) عبدالله بن عمر رضی‌الله‌عنه گوید: رسول خداﷺ فرمودند: «وتر، یک رکعت از آخر شب است».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

۱۲۵۶ - [۳] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ عَائِشَةَ رضی‌الله‌عنها قَالَتْ: «كَانَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً يُوتِرُ مِنْ ذَلِكَ بِخَمْسٍ لَا يَجْلِسُ فِي شَيْءٍ إِلَّا فِي آخرِهَا»[2].

۱۲۵۶- (۳) عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: رسول خداﷺ در شب، سیزده رکعت نماز می‌گزاردند و پنج رکعت آخر را با یک سلام، وتر می‌خواندند و تنها در رکعت آخر آن، (برای تشهّد) می‌نشستند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «الوتر» یا «الایتار»: واژه‌ی «ایتار» در احادیث و روایات، به دو معنا به کار رفته است: نخست به معنای «نماز وتر»، و دیگر به معنای «نماز شب» (تهجّد).

احادیث و روایات نقل شده از پیامبرﷺ درباره‌ی **«وتر»**، دارای اختلاف زیادی می‌باشند و از **یک رکعت** تا **هفده رکعت**، روایت شده است. برخی از علماء و اندیشمندان اسلامی، همه‌ی

---

[1]- مسلم ۵۱۸/۱ ح (۷۵۲-۱۵۳).

[2]- بخاری ۲۰/۳ ح ۱۱۴؛ مسلم ۵۰۸/۱ ح (۷۳۷-۱۲۳)؛ ابوداود ۸۵/۲ ح ۱۳۳۸؛ ترمذی ۳۲۱/۲ ح ۴۵۹؛ دارمی ۴۴۸/۱ ح ۱۵۸۱؛ و مسند احمد ۱۶۱/۶.

روایت‌ها را گردآوری نموده و به بهترین نحو، آن‌ها را با یکدیگر تطبیق داده‌اند؛ بدین ترتیب که گفته‌اند: عادت پیامبر ﷺ بر آن بود که برای شروع نماز تهجّد، ابتدا دو رکعت کوتاه می‌گزاردند که از مقدّمات و مبادی نماز تهجّد به شمار می‌آمد؛ بعد از آن، هشت رکعت طولانی می‌گزاردند که این هشت رکعت، اصل نماز تهجّد را تشکیل می‌داد.

پس از آن، **سه رکعت وتر** می‌گزاردند؛ آن‌گاه **دو رکعت دیگر** به طور نشسته می‌خواندند که این دو رکعت، از **توابع وتر**، به شمار می‌آمد. سپس - به هنگام طلوع صبح صادق - **دو رکعت سنّت صبح** را می‌گزاردند؛ و بدین ترتیب، تعداد رکعت‌ها به هفده رکعت می‌رسد.

از این رو، صحابه‌هایی که همه‌ی رکعت‌های فوق را یک جا ذکر کرده‌اند، گفته‌اند: «**اوتر بسبع عشرة**».

و برخی نیز، **دو رکعت کوتاه اول** را حساب نکرده‌اند و **دو رکعت بعد از وتر** را به عنوان **سنّت صبح** به شمار آورده‌اند و گفته‌اند: «**اوتر بثلاث عشرة**»؛ و برخی دیگر نیز، **دو رکعت** ابتدا و **دو رکعت بعد از وتر** و **سنّت‌های صبح** را بیرون کرده و گفته‌اند: «**احدی عشرة رکعة**».

و چون وزن رسول خدا ﷺ در آخر عمر شریفشان، اندکی بیشتر شده بود، به همین جهت **شش رکعت نماز تهجّد** و **سه رکعت وتر** می‌گزاردند که در مجموع **نه رکعت** می‌شدند و کسانی که این عمل را روایت کرده‌اند، گفته‌اند: «**اوتر بتسع**».

و پس از آن، پیامبر ﷺ تعداد رکعت‌های نماز را کمتر کردند و فقط **چهار رکعت نماز تهجّد** می‌گزاردند؛ از این رو در برخی از روایات چنین آمده است: «**اوتر بسبع**».

و علاوه بر این، - چنان که پیش‌تر بیان کردیم - واژه‌ی «**ایتار**» به دو معنا به کار رفته است: ۱) **نماز وتر** ۲) **تمامی نماز تهجّد**.

روایت‌ها و احادیثی که اکنون مورد بحث و بررسی قرار گرفت، کلمه‌ی «**ایتار**» در آن‌ها، به معنای «**نماز شب**» (تهجّد) است. البته روایاتی که در آن‌ها «**اوتر بخمس**» آمده بود (پنج رکعت وتر گزارد)، منظور از «**ایتار**»، فقط **نماز وتر** است و دو رکعت بعد از وتر را تابع وتر گفته‌اند که هردو را با هم ذکر کرده‌اند.

و روایات «**اوتر بثلاث**» (سه رکعت وتر گزارد)، همان سه رکعت وتر هستند؛ و منظور از «**اوتر بواحدة**» (یک رکعت وتر خواند)، این است که پیامبر ﷺ نماز تهجّد را دو رکعت دو رکعت

می‌خواند و در آخر به هنگام خواندن وتر به همراه دو رکعت، یک رکعت اضافه کرده و بدین ترتیب، وتر را به جای می‌آورد؛ نه این که فقط یک رکعت وتر بخواند.

و بدین‌سان، در میان همه‌ی روایت‌ها، تطبیق صورت می‌گیرد.

اختلاف در تعداد رکعت‌های نماز وتر:

درباره‌ی تعداد رکعت‌های نماز وتر، در بین علماء و صاحب‌نظران فقهی، اختلاف‌نظر وجود دارد؛ از دیدگاه امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل، نماز وتر، از یک رکعت تا هفت رکعت جایز است و بیش از آن، جایز نیست.

و به طور کلّی، طرز عمل آنان در نماز وتر، چنین است که سه رکعت را با دو سلام می‌گزارند؛ بدین ترتیب که بعد از دو رکعت، سلام می‌دهند و رکعت سوم را مستقل می‌گزارند.

ناگفته نماند که فقط امام شافعی بر جواز وتر یک رکعتی، تأکید دارد؛ و امام مالک - اگر چه آن را جایز می‌داند - امّا وتر یک رکعتی را بی‌نهایت مرجوح و ضعیف به شمار می‌آورد و از عبارت **«موطأ امام مالک»** نیز چنین به نظر می‌رسد که از دیدگاه وی، وتر یک رکعتی، به هیچ عنوان درست نیست.

و علماء و صاحب‌نظران احناف، بر این باورند که رکعت‌های نماز وتر، در **عدد سه**، معین و مشخص هستند و با یک بار سلام دادن گزارده می‌شوند و گزاردن سه رکعت با دو سلام - از دیدگاه احناف - جایز نیست.

امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل، از روایت‌هایی استدلال می‌کنند که در آن‌ها، عبارت **«اوتر بواحدة»** تا **«اوتر بسبع»** آمده است.

و دلایل و براهین احناف، عبارتند از:

۱- ابوسلمة بن عبدالرحمن گوید: از عایشه ل درباره‌ی نماز شب پیامبر ص در ماه رمضان پرسیدم؛ وی در پاسخ گفت: «ما كان رسول الله ص يزيد في رمضان ولا في غيره علي احدي عشرة ركعة؛ يصلّي اربعاً فلاتسأل عن حُسنهنّ وطولهنّ؛ ثم يصلّي اربعاً فلاتسأل عن حُسنهنّ وطولهنّ؛ ثم يصلّي ثلاثاً» (بخاری، مسلم و ترمذی). «پیامبر ص چه در رمضان و چه در غیر رمضان از یازده رکعت بیشتر نماز شب را نمی‌خواند؛ چهار رکعت را می‌خواند که بسیار زیبا

و طولانی بودند؛ سپس چهار رکعت دیگر را می‌خواند که آن‌ها هم بسیار زیبا و طولانی بودند؛ سپس سه رکعت را می‌خواند».

در این حدیث، تصریح شده است که پیامبرﷺ علاوه از تهجّد، سه رکعت وتر خوانده است.

۲- علی بن ابی طالب ﷺ گوید: «كان رسول اللهﷺ يوتر بثلاث يقرأ فيهنّ بتسع سور من المفصّل؛ يقرأ في كلّ ركعة بثلاث سور آخرهنّ قل هو الله» (ترمذی). «رسول خدا ﷺ سه رکعت وتر می‌گزارد که در آن‌ها نه سوره از سوره‌های مفصّل (از سوره‌ی حجرات تا آخر قرآن) را می‌خواند؛ این طور که در هر رکعت از نماز وتر، سه سوره می‌خواند که در آخر آن‌ها سوره‌ی «اخلاص» نیز وجود داشت».

۳- عبدالله بن عباس ﷺ گوید: «كان رسول اللهﷺ يقرأ في الوتر ب«سبّح اسم ربك الاعلي»؛ و«قل يا ايها الكافرون» و «قل هو الله احد» وفي ركعة ركعة» (ترمذی).

«پیامبرﷺ سه رکعت نماز وتر می‌گذارد و در هر رکعت از آن سه رکعت، یکی از این سه سوره را به ترتیب می‌خواند؛ در رکعت اول، سوره‌ی «آعلی»؛ در رکعت دوم، سوره‌ی «کافرون»؛ و در رکعت سوم؛ سوره‌ی «اخلاص».

٤- عایشه ﷺ گوید: «كان يقرأ في الاولي ب «سبح اسم ربك الاعلي»؛ وفي الثانيةﷺ «قل يا ايها الكافرون» وفي الثالثة ب «قل هو الله احد» والمعوّذتين» (ترمذی).

«رسول خدا ﷺ در رکعت اول نماز وتر، سوره‌ی «اعلی»، در رکعت دوم، سوره‌ی «کافرون» و در رکعت سوم، سوره‌های «اخلاص»، «فلق» و «ناس» را می‌خواند».

۵- در سنن ابوداود از عبدالله بن ابی قیس ﷺ روایت است که گفت: «قلتُ لعايشة: بكم كان رسول الله ﷺ يوتر؟ قالت: كان يوتر باربع وثلاث؛ وستّ وثلاث؛ وثمان وثلاث، وعشر وثلاث ولم يكن بانقص من سبع ولا باكثر من ثلاث عشرة» (ابوداود).

از این حدیث به صراحت معلوم می‌شود که تعداد رکعت‌های تهجّد آن حضرتﷺ تغییر کرده و گاهی کم و زیاد می‌شدند؛ امّا رکعت‌های نماز وتر، در عدد سه ثابت بوده است و هیچ‌گونه تغییری در آن‌ها به وجود نیامده بود.

به راستی چرا اختلاف؟!

اختلاف ائمه‌ی مذاهب، به این دلیل است که منبع و مصدر دین که خداوند بلند مرتبه برای بندگان خود تشریع نموده، عبارت از نصوص دینی است و لاجرم مردم در فهم نصوص، اختلاف دارند و این یک امر طبیعی در زندگی بشری است که بعضی متمسک به ظواهر لفظ می‌شوند و بعضی روح مقاصد نصوص را در نظر می‌گیرند، لذا واگذاردن مردم به اجتهاد خودشان از جمله عوامل و اسباب اختلاف می‌باشد.

گاهی خود لغتِ نصوص، عامل اختلاف میان فقیهان به شمار آمده است مانند: واژه‌ی «**قُرء**» در آیه‌ی «والمطلقات يتربصن بانفسهنّ ثلاثة قروء» وگاهی اسباب اختلاف فقهاء این است که بعضی الفاظ، احتمال معنای حقیقی و مجازی را در بردارد، لذا بعضی متمسک به معنای حقیقی آن هستند و بعضی به معنای مجازی آن.

یکی دیگر از اسباب اختلاف فقهاء در رابطه با اطمینان و عدم اطمینان نسبت به روایت است که یکی به این راوی «وثوق واعتماد» دارد و روایت او را می‌پذیرد و دیگری به آن اطمینان و اعتماد ندارد و روایتش را مبنای عمل قرار نمی‌دهد یا اینکه بعضی در پذیرفتن حدیثی بویژه در امور مبتلابه و عمومی، قایل به شرایطی هستند و بعضی آن شرایط را منظور نکرده‌اند.

یکی دیگر از موارد اختلاف فقهاء در ارتباط با اعتبار و عدم اعتبار دلایل شرعی و اسلامی است برای مثال: نظر امام مالک بر این است که عمل اهل مدینه در مسائلی چون عبادات به عنوان دلیل فقهی، مقدم بر خبر واحد است.

یکی دیگر از اسباب اختلاف این است که برخی از علماء حدیث ضعیف ـ که بعدها به حدیث «حسن» نام گذاری شد ـ را بر قیاس مقدم می‌دارند و برخی بر عکس، بعضی حدیث مرسل را بطور کلی قبول دارند و بعضی آن را به طور کلی مردود می‌شمارند و بعضی با شرایطی آن را می‌پذیرند و بعضی به طور مطلق، شریعت امت‌های قبل از اسلام را می‌پذیرند و بدان اعتبار می‌نمایند و بعضی بدان اعتبار نمی‌دهند بعضی قول صحابه رضی الله عنهم را به عنوان یکی از ادله می‌دانند و بدان استدلال می‌کنند و بعضی آن را به عنوان ادله‌ی شرعی نمی‌پذیرند و بدان اجتجاج نمی‌کنند.

بعضی «مصالح مرسله» را به عنوان یکی از ادله‌ی شریعت می‌پذیرند و بعضی آن را نمی‌پذیرند برخی از فقهاء اعتقاد دارند که نقل حدیث ضعیف از طرق متعدد، موجب تقویت روایت است در صورتی که دیگران چنین اصلی را قبول ندارند زمانی هم هست که

حدیث راجع به مسئله‌ای عمومی و همیشگی در عالم تشریع صحبت می‌کند اما در دلالت حدیث بر معنای مراد، اختلاف روی می‌دهد. مثلاً: اگر حدیث شامل بر صیغه‌ی امر یا نهی باشد می‌توان سؤال کرد که آیا این امر بیانگر وجوب است یا استحباب و یا ارشاد؟ آیا صیغه‌ی نهی در حدیث گویای حرمت است یا کراهت؟ اگر دال بر کراهت باشد این کراهت از چه نوعی است؟ تحریمی یا تنزیهی؟

گاهی اختلاف در رابطه با دلالت امر و نهی، عام و خاص، مطلق و مقید، منطوق و مفهوم و غیر این‌ها که در علم اصول فقه به تفصیل بیان شده است می‌باشد.

و بالاخره گاهی علت اختلاف رأی فقها و مجتهدین به توثیق و تضعیف راویان حدیث بر می‌گردد که یکی راوی خاصی را مؤثق می‌شمارد و دیگری همان را ناموثق معرفی می‌کند.

بنابراین اختلاف در مسائل فرعی، یک ضرورت، رحمت، وسعت و ثروت گرانبهایی است، چنانچه وقتی خلیفه منصور، خواست که تمام مردم ممالک اسلامی از کتاب مؤطای امام مالک پیروی کنند و کتاب وی را به عنوان کتاب مرجع برای همه‌ی افراد موجود در ممالک اسلامی معرفی نماید، امام مالک با فقاهت و ورع خویش به منصور گفت:

«امیرالمؤنین! چنین کاری نکن که اصحاب رسول‌خدا ﷺ به شهرها و مناطق پراکنده شده‌اند و هر قومی دارای یک نوع علم و دانش و حکمت و بینش است و اقوال و فتاوایی بر آنان پیشی گرفته و بدان راضی و قانع گشته‌اند، اگر همه‌ی مردم را به سوی یک نظریه و یک فتوا برگردانی، در میان امت، فتنه ایجاد خواهد شد».

آری! آنان این‌گونه به اختلاف میان ائمه می‌نگریستند که آن یک اختلاف در قضایای فرعی است و هیچ‌گونه زیانی ندارد و بلکه ضروری است. امکان ندارد که در این‌گونه مسائل فرعی، امت اسلامی بر روی یک نظریه اتفاق نمایند و خود این اختلاف آراء از لطف و موهبت خداوند متعال نسبت به این امت است که حکم و قضایا و مسائل فرعی را بیان ننموده تا فرصتی برای اجتهاد و وسعت‌بخشی نسبت به تعدّد افهام باشد.

پس تعدد مذاهب وگوناگونی آراء فقهاء و مجتهدان اسلامی و دلایل مورد استناد هرکدام از آنها، بیانگر این است که هریک از آنها از دریای بیکران شریعت، با صداقت و اخلاص جرعه‌ای برگرفته‌اند.

در باب تعداد رکعت‌های نماز وتر نیز، فقهاء و مجتهدان غیور و علمای مجاهد، بر اساس روایات و اخبار رسیده بدان‌ها و بر مبنای مطالعه و بررسی احادیث و تحقیق و تفحّص تعالیم و آموزه‌های الهی، اوامر و فرامین نبوی و احکام و دستورات شرعی و طرز عمل پیامبرﷺ و صحابه ﭫ آن هم با صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل، قولی را انتخاب و اختیار نموده‌اند.

۱۲۵۷ - [٤] (صَحِيح)

وَعَن سعد بن هِشَام قَالَ انْطَلَقْتُ إِلَى عَائِشَةَ فَقُلْتُ يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ أَنْبِئِينِي عَنْ خُلُقِ رَسُولِ اللّٰهِﷺ قَالَتْ: أَلَسْتَ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ؟ قُلْتُ: بَلَى. قَالَتْ: فَإِنَّ خُلُقَ نَبِيِّ اللّٰهِﷺ كَانَ الْقُرْآنَ. قُلْتُ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ أَنْبِئِينِي عَنْ وَتْرِ رَسُولَ اللّٰهِﷺ فَقَالَتْ: كُنَّا نُعِدُّ لَهُ سِوَاكَهُ وَطَهُورَهُ فَيَبْعَثُهُ اللهُ مَا شَاءَ أَنْ يَبْعَثَهُ مِنَ اللَّيْلِ فَيَتَسَوَّكُ وَيَتَوَضَّأُ وَيُصَلِّي تِسْعَ رَكَعَاتٍ لَا يَجْلِسُ فِيهَا إِلَّا فِي الثَّامِنَةِ فَيَذْكُرُ اللهَ وَيَحْمَدُهُ وَيَدْعُوهُ ثُمَّ يَنْهَضُ وَلَا يُسَلِّمُ فَيُصَلِّي التَّاسِعَةَ ثُمَّ يَقْعُدُ فَيَذْكُرُ اللهَ وَيَحْمَدُهُ وَيَدْعُوهُ ثُمَّ يُسَلِّمُ تَسْلِيمًا يُسْمِعُنَا ثُمَّ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ بَعْدَمَا يُسَلِّمُ وَهُوَ قَاعد فتلك إِحْدَى عشرَة رَكْعَة يابني فَلَمَّا أَسَنَّﷺ وَأَخَذَ اللَّحْمَ أَوْتَرَ بِسَبْعٍ وَصَنَعَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ مِثْلَ صَنِيعِهِ فِي الْأُولَى فَتِلْكَ تِسْعٌ يَا بُنَيَّ وَكَانَ نَبِيُّ اللّٰهِﷺ إِذَا صَلَّى صَلَاةً أَحَبَّ أَنْ يُدَاوِمَ عَلَيْهَا وَكَانَ إِذَا غَلَبَهُ نَوْمٌ أَوْ وَجَعٌ عَنْ قِيَامِ اللَّيْلِ صَلَّى مِنَ النَّهَارِ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ رَكْعَةً وَلَا أَعْلَمُ نَبِيَّ اللّٰهِﷺ قَرَأَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ فِي لَيْلَةٍ وَلَا صَلَّى لَيْلَةً إِلَى الصُّبْحِ وَلَا صَامَ شهرا كَامِلا غير رَمَضَان. رَوَاهُ مُسلم(1).

۱۲۵۷- (٤) سعد بن هشام ﭬ گوید: به نزد عایشه ﭠ رفتم و بدو گفتم: ای مادر مؤمنان! از صفات و ویژگی‌های اخلاقی پیامبرﷺ برایم بگو. عایشه ﭠ گفت: آیا تو قرآن تلاوت نمی‌کنی؟ گفتم: چرا؛ تلاوت می‌کنم. گفت: اخلاق رسول خداﷺ (مطابق با اوامر و فرامین، تعالیم و آموزه‌ها، احکام و دستورات و حقایق و مفاهیم والای) قرآن بود.

عرض کردم: ای مادر مؤمنان! درباره‌ی (کیفیت و تعداد رکعت‌های) وتر آن حضرتﷺ برایم بگو. عایشه ﭠ در پاسخ گفت: ما مسواک و آب وضو، برای آن حضرتﷺ آماده می‌کردیم؛ آن‌گاه رسول خداﷺ در پاره‌ای از شب که خدا می‌خواست، بیدار می‌شدند؛ مسواک می‌زدند و وضو می‌گرفتند و نُه رکعت نماز می‌گزاردند که فقط در رکعت هشتم می‌نشستند و به ذکر و یاد خدا می‌پرداختند و حمد و سپاس او را می‌گفتند و او را به فریاد می‌خواندند. آن‌گاه برمی‌خاستند و سلام نماز را نمی‌دادند و رکعت نهم را به جای می‌آوردند؛ سپس

۱- مسلم ۱/۵۱۲ ح (٧٤٦-١٣٩).

می‌نشستند و ذکر خدا را می‌کردند و حمد و سپاس او را می‌گفتند و او را به فریاد می‌خواندند. و در پایان، به گونه‌ای سلام می‌گفتند که صدایشان را به ما می‌شنواندند.

آن‌گاه بعد از سلام گفتن، دو رکعت نماز در حالت نشسته می‌گزاردند که مجموع آن‌ها یازده رکعت می‌شد.

(عایشه ؓ در ادامه گفت:(ای فرزندم! هنگامی که رسول خدا ﷺ پا به سن گذاشتند و مقداری فربه و پرگوشت شدند، هفت رکعت نماز وتر به همان روش پیشین می‌خواندند و دو رکعت نشسته به جای می‌آوردند که مجموع آن‌ها، نه رکعت می‌شد.

ای فرزندم! هرگاه آن حضرت ﷺ نمازی را می‌گزاردند، دوست داشتند تا بر آن مواظبت و پای‌بندی نمایند؛ و هرگاه خواب بر ایشان غلبه می‌کرد و خواب می‌افتادند و یا بیمار و دردمند می‌شدند و نمی‌توانستند نماز شب (تهجّد) بخوانند، (به جای آن) در روز، دوازده رکعت می‌خواندند.

قابل یادآوری است که من سراغ ندارم که پیامبراکرم ﷺ در یک شب، همه‌ی قرآن را خوانده باشند و (یا) این که یک شب تا صبح، نماز گزارده باشند و (یا) این که غیر از ماه مبارک رمضان، یک ماه را به طور کامل روزه گرفته باشند.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «یا امّ المؤمنین»: همسران پیامبر ﷺ به منزله‌ی مادر برای همه‌ی مؤمنان محسوب می‌شوند؛ البته مادر معنوی و روحانی؛ همان‌گونه که پیامبر اکرم ﷺ پدر روحانی و معنوی امّت است.

این ارتباط و پیوند معنوی، تنها تأثیرش در موضوع «**حفظ احترام**» و «**حرمت ازدواج**» با زنان پیامبر ﷺ بود؛ چنان که در آیاتی از قرآن، حکم صریح تحریم ازدواج با آن‌ها بعد از رحلت پیامبر ﷺ آمده است؛ وگرنه از نظر مسأله‌ی ارشاد و همچنین سایر محرمات «**نسبی**» و «**سببی**»، کمترین اثری ندارد؛ یعنی مسلمانان حق داشتند با دختران پیامبر ﷺ ازدواج کنند در حالی که هیچ‌کس با دختر مادر خود نمی‌تواند ازدواج کند؛ و نیز مسأله‌ی محرمیت و نگاه نکردن به همسران پیامبر ﷺ برای هیچ‌کس جز محارم آن‌ها مجاز نبود.

«آنبئینی»: مرا آگاه گردان؛ به من خبر بده؛ به من گزارش بده.

«نُعِدُّ»: فراهم می‌کردیم؛ آماده می‌نمودیم؛ تهیه می‌دیدیم.

«طَهورة»: به فتح طاء: ابزار و وسایل پاکی همانند آب و آفتابه؛ به ضم طاء: به معنای طهارت و پاکی؛ پاکیزگی و تمیزی.

«وجع»: درد، بیماری؛ ناراحتی؛ مریضی.

ناگفته نماند که این حدیث به طور کامل در مسلم چنین آمده است:

عَنْ زُرَارَةَ، أَنَّ سَعْدَ بْنَ هِشَامِ بْنِ عَامِرٍ، أَرَادَ أَنْ يَغْزُوَ فِي سَبِيلِ اللهِ، فَقَدِمَ الْمَدِينَةَ، فَأَرَادَ أَنْ يَبِيعَ عَقَارًا لَهُ بِهَا فَيَجْعَلَهُ فِي السِّلَاحِ وَالْكُرَاعِ، وَيُجَاهِدَ الرُّومَ حَتَّى يَمُوتَ، فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ لَقِيَ أُنَاسًا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، فَنَهَوْهُ عَنْ ذَلِكَ، وَأَخْبَرُوهُ أَنَّ رَهْطًا سِتَّةً أَرَادُوا ذَلِكَ فِي حَيَاةِ نَبِيِّ اللهِ ﷺ، فَنَهَاهُمْ نَبِيُّ اللهِ ﷺ، وَقَالَ: «أَلَيْسَ لَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ؟» فَلَمَّا حَدَّثُوهُ بِذَلِكَ رَاجَعَ امْرَأَتَهُ، وَقَدْ كَانَ طَلَّقَهَا وَأَشْهَدَ عَلَى رَجْعَتِهَا فَأَتَى ابْنَ عَبَّاسٍ، فَسَأَلَهُ عَنْ وِتْرِ رَسُولِ اللهِ ﷺ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى أَعْلَمِ أَهْلِ الْأَرْضِ بِوِتْرِ رَسُولِ اللهِ ﷺ؟ قَالَ: مَنْ؟ قَالَ: عَائِشَةُ، فَأْتِهَا، فَاسْأَلْهَا، ثُمَّ ائْتِنِي فَأَخْبِرْنِي بِرَدِّهَا عَلَيْكَ، فَانْطَلَقْتُ إِلَيْهَا، فَأَتَيْتُ عَلَى حَكِيمِ بْنِ أَفْلَحَ، فَاسْتَلْحَقْتُهُ إِلَيْهَا، فَقَالَ: مَا أَنَا بِقَارِبِهَا، لِأَنِّي نَهَيْتُهَا أَنْ تَقُولَ فِي هَاتَيْنِ الشِّيعَتَيْنِ شَيْئًا، فَأَبَتْ فِيهِمَا إِلَّا مُضِيًّا، قَالَ: فَأَقْسَمْتُ عَلَيْهِ، فَجَاءَ فَانْطَلَقْنَا إِلَى عَائِشَةَ، فَاسْتَأْذَنَّا عَلَيْهَا، فَأَذِنَتْ لَنَا، فَدَخَلْنَا عَلَيْهَا، فَقَالَتْ: «أَحَكِيمٌ؟» فَعَرَفَتْهُ، فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَتْ: «مَنْ مَعَكَ؟» قَالَ: سَعْدُ بْنُ هِشَامٍ، قَالَتْ: «مَنْ هِشَامٌ؟» قَالَ: ابْنُ عَامِرٍ، فَتَرَحَّمَتْ عَلَيْهِ، وَقَالَتْ خَيْرًا - قَالَ قَتَادَةُ: وَكَانَ أُصِيبَ يَوْمَ أُحُدٍ - فَقُلْتُ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ أَنْبِئِينِي عَنْ خُلُقِ رَسُولِ اللهِ ﷺ، قَالَتْ: «أَلَسْتَ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ؟» قُلْتُ: بَلَى، قَالَتْ: «فَإِنَّ خُلُقَ نَبِيِّ اللهِ ﷺ كَانَ الْقُرْآنَ»

قَالَ: فَهَمَمْتُ أَنْ أَقُومَ وَلَا أَسْأَلَ أَحَدًا عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أَمُوتَ، ثُمَّ بَدَا لِي، فَقُلْتُ: أَنْبِئِينِي عَنْ قِيَامِ رَسُولِ اللهِ ﷺ، فَقَالَتْ: «أَلَسْتَ تَقْرَأُ يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ؟» قُلْتُ: بَلَى، قَالَتْ: «فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ افْتَرَضَ قِيَامَ اللَّيْلِ فِي أَوَّلِ هَذِهِ السُّورَةِ، فَقَامَ نَبِيُّ اللهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ حَوْلًا، وَأَمْسَكَ اللهُ خَاتِمَتَهَا اثْنَيْ عَشَرَ شَهْرًا فِي السَّمَاءِ، حَتَّى أَنْزَلَ اللهُ فِي آخِرِ هَذِهِ السُّورَةِ التَّخْفِيفَ، فَصَارَ قِيَامُ اللَّيْلِ تَطَوُّعًا بَعْدَ فَرِيضَةٍ»

قَالَ: قُلْتُ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ أَنْبِئِينِي عَنْ وِتْرِ رَسُولِ اللهِ ﷺ، فَقَالَتْ: «كُنَّا نُعِدُّ لَهُ سِوَاكَهُ وَطَهُورَهُ، فَيَبْعَثُهُ اللهُ مَا شَاءَ أَنْ يَبْعَثَهُ مِنَ اللَّيْلِ، فَيَتَسَوَّكُ، وَيَتَوَضَّأُ، وَيُصَلِّي تِسْعَ رَكَعَاتٍ لَا يَجْلِسُ فِيهَا إِلَّا فِي الثَّامِنَةِ، فَيَذْكُرُ اللهَ وَيَحْمَدُهُ وَيَدْعُوهُ، ثُمَّ يَنْهَضُ وَلَا يُسَلِّمُ، ثُمَّ يَقُومُ فَيُصَلِّ التَّاسِعَةَ، ثُمَّ يَقْعُدُ فَيَذْكُرُ اللهَ وَيَحْمَدُهُ وَيَدْعُوهُ، ثُمَّ يُسَلِّمُ تَسْلِيمًا يُسْمِعُنَا، ثُمَّ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ بَعْدَ مَا يُسَلِّمُ وَهُوَ قَاعِدٌ، فَتِلْكَ إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً يَا بُنَيَّ، فَلَمَّا أَسَنَّ نَبِيُّ اللهِ ﷺ، وَأَخَذَهُ اللَّحْمُ أَوْتَرَ بِسَبْعٍ، وَصَنَعَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ مِثْلَ صَنِيعِهِ الْأَوَّلِ، فَتِلْكَ تِسْعٌ يَا بُنَيَّ، وَكَانَ نَبِيُّ اللهِ ﷺ إِذَا صَلَّى صَلَاةً أَحَبَّ أَنْ يُدَاوِمَ عَلَيْهَا، وَكَانَ إِذَا غَلَبَهُ نَوْمٌ، أَوْ وَجَعٌ عَنْ قِيَامِ اللَّيْلِ صَلَّى مِنَ النَّهَارِ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ رَكْعَةً، وَلَا أَعْلَمُ نَبِيَّ اللهِ ﷺ قَرَأَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ فِي لَيْلَةٍ، وَلَا صَلَّى لَيْلَةً إِلَى الصُّبْحِ، وَلَا صَامَ شَهْرًا كَامِلًا غَيْرَ رَمَضَانَ، قَالَ: فَانْطَلَقْتُ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ فَحَدَّثْتُهُ بِحَدِيثِهَا، فَقَالَ: صَدَقَتْ لَوْ كُنْتُ أَقْرَبُهَا، أَوْ أَدْخُلُ عَلَيْهَا لَأَتَيْتُهَا حَتَّى تُشَافِهَنِي بِهِ، قَالَ: قُلْتُ لَوْ عَلِمْتُ أَنَّكَ لَا تَدْخُلُ عَلَيْهَا مَا حَدَّثْتُكَ حَدِيثَهَا. (م/٧٤٦)

قتاده به روایت از زراره می‌گوید: سعد بن هشام بن عامر تصمیم گرفت تا در راه خدا جهاد کند؛ پس به مدینه آمد و می‌خواست املاک خود را در آن به فروش برساند و از پول آنها اسلحه و اسب بخرد و تا فرارسیدن مرگ با رومیها جهاد نماید. اما هنگامی که وارد مدینه شد، با تعدادی از مردم مدینه ملاقات کرد؛ آنان او را از این کار، جلوگیری نمودند و گفتند: گروهی شش نفره در حیات نبی اکرم ﷺ می‌خواستند این کار را انجام دهند؛ اما رسول خدا ﷺ آنها را از این کار منع کرد و فرمود: «آیا من برای شما اسوه و الگو نیستم»!؟ هنگامی که آنان این حدیث را برایش بیان کردند، او که همسرش را طلاق داده بود، رجوع کرد و بر رجوعش گواه گرفت؛ سپس نزد ابن عباس رضی الله عنهما آمد و از او درباره‌ی نماز وتر رسول خدا ﷺ پرسید. ابن عباس رضی الله عنهما گفت: آیا تو را نزد داناترین شخص روی زمین نسبت به نماز وتر نبی اکرم ﷺ معرفی نکنم؟ سعد پرسید: آن شخص کیست؟ ابن عباس گفت: عایشه است؛ نزد او برو و از وی در این باره بپرس؛ بعد از آن، نزد من بیا و جوابش را برایم بازگو کن. سعد می‌گوید: بسوی عایشه رضی الله عنها براه افتادم؛ در راه حکیم بن افلح را دیدم؛ از او خواستم تا همراه من نزد عایشه رضی الله عنها بیاید. او گفت: من نزد عایشه نمی‌روم؛ زیرا من از ایشان خواستم تا درباره‌ی این دو گروه (صحابه‌ای که با هم اختلاف داشتند) چیزی نگوید؛ اما او سخنم را نپذیرفت. راوی می‌گوید: من حکیم راسوگند دادم تا با من بیاید. سرانجام او پذیرفت و ما با هم نزد عایشه رضی الله عنها رفتیم و از وی اجازه‌ی ورود خواستیم؛ ایشان اجازه داد و ما وارد خانه اش شدیم. عایشه رضی الله عنها که حکیم را شناخت، پرسید:آیا تو حکیم هستی؟ حکیم گفت: بلی. عایشه رضی الله عنها پرسید: همراه شما چه کسی است؟ حکیم گفت: سعد بن هشام. عایشه رضی الله عنها گفت: کدام هشام؟ حکیم گفت: هشام بن عامر. عایشه رضی الله عنها برای هشام دعای رحمت نمود و از او به نیکی سخن گفت. قتاده (راوی حدیث) می‌گوید: هشام در جنگ اُحُد زخمی شده بود.

سعد می‌گوید: من گفتم: ای مادر مؤمنان! از اخلاق رسول الله ﷺ برایم صحبت کن. عایشه رضی الله عنها گفت: آیا تو قرآن تلاوت نمی‌کنی؟ گفتم: چرا؛ گفت: قرآن اخلاق رسول الله ﷺ بود. سعد می‌گوید: خواستم بلند شوم و تا هنگام مرگ از هیچ کس، چیزی نپرسم؛ اما آنچه

در جستجویش بودم به فکرم رسید؛ پس پرسیدم: نماز شب (تهجد) رسول الله ﷺ چگونه بود؟ عایشه رضی الله عنها گفت: آیا شما سوره‌ی مزمل را نمی‌خوانید؟ گفتم: بله. گفت: خداوند در اول این سوره، نماز شب (تهجد) را فرض قرار داد؛ در نتیجه، رسول خدا ﷺ و یارانش یک سال، نماز شب (تهجد) خواندند؛ آنگاه خداوند خاتمه‌ی این سوره را دوازده ماه در آسمان نگه داشت تا آنکه سرانجام، در پایان این سوره، تخفیف را نازل فرمود و اینگونه فرضیت نماز شب به نفل تبدیل شد.

راوی می‌گوید: آنگاه من گفتم: درباره‌ی وتر رسول الله ﷺ برایم صحبت کن. عایشه رضی الله عنها گفت: ما مسواک و آب وضو برای آنحضرت ﷺ آماده می‌کردیم؛ پس رسول خدا ﷺ در بخشی از شب که خدا می‌خواست، بیدار می‌شد؛ مسواک می‌زد؛ وضو می‌گرفت و نه رکعت نماز می‌خواند که فقط در رکعت هشتم می‌نشست و به ذکر و یاد خدا می‌پرداخت، حمد و سپاس می‌گفت و دعا می‌کرد و قبل از سلام گفتن، برمی خاست و رکعت نهم را بجا می‌آورد؛ سپس می‌نشست و ذکر خدا را می‌کرد و حمد و سپاس می‌گفت و دعا می‌کرد و در پایان، طوری سلام می‌گفت که صدایش را به ما می‌شنواند و بعد از سلام گفتن، دو رکعت نماز در حالت نشسته می‌خواند که مجموع آنها یازده رکعت می‌شود؛ای فرزندم! هنگامی که رسول خدا ﷺ پا به سن گذاشت و مقداری چاق شد؛ هفت رکعت نماز وتر به همان روش گذشته می‌خواند و دو رکعت، نشسته بجا می‌آورد که مجموع آنها نه رکعت می‌شد،ای فرزندم! هرگاه آنحضرت ﷺ نمازی می‌خواند، دوست داشت تا بر آن مداومت نماید، و اگر خواب می‌افتاد یا بیمار می‌شد و نمی‌توانست نماز شب (تهجد) بخواند، در روز، دوازده رکعت می‌خواند. قابل یادآوری است که من سراغ ندارم پیامبر خدا ﷺ در یک شب، همه‌ی قرآن را بخواند یا اینکه یک شب تا صبح نماز بخواند یا اینکه غیر از رمضان، یک ماه را بطور کامل، روزه بگیرد.

سعد می‌گوید: پس از آن، نزد ابن عباس رضی الله عنهما رفتم و حدیث عایشه رضی الله عنها را برایش بیان کردم؛ وی گفت: عایشه راست می‌گوید؛ اگر من با عایشه صحبت می‌کردم یا با او ملاقات می‌نمودم، حتماً نزدش می‌رفتم تا این حدیث را از زبان خودش بشنوم. من گفتم: اگر می‌دانستم که تو نزد عایشه نمی‌روی، حدیثش را برایت بیان نمی‌کردم.

۱۲۵۸ - [۵] (صَحِيح)

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «اجْعَلُوا آخِرَ صَلَاتِكُمْ بِاللَّيْلِ وِتراً». رَوَاهُ مُسلم[۱].

۱۲۵۸- (۵) عبدالله بن عمر رضي الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمودند: «آخرین نمازتان را در شب، نماز وتر قرار دهید».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

۱۲۵۹ - [٦] (صَحِيح)

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «بَادِرُوا الصُّبْح بالوتر». وَرَاه مُسلم[۲].

۱۲۵۹- (٦) عبدالله بن عمر رضي الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمودند: «با گزاردن وتر، از صبح صادق پیشی گیرید [و پیش از آن که صبح صادق طلوع کند، نماز وتر بگزارید]».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «الصبح»: فجر صادق؛ سپیدی صبح؛ سپیده دم؛ سپیدی آخر شب. در شریعت مقدّس اسلام، دو گونه «فجر» وجود دارد:

فجر کاذب: فجر اول؛ صبح کاذب؛ دم گرگ؛ روشنایی که در آخر شب در جانب مشرق پدیدار شود و گمان رود که فجر است؛ ولی فجر صادق نیست.

فجر صادق: فجر ثانی؛ فجر دوّم؛ صبح صادق؛ سپیدی صبح که افق را فراگیرد و روشنایی روز آشکار شود.

۱۲٦۰ - [۷] (صَحِيح)

وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَنْ خَافَ أَنْ لَا يَقُومَ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ فَلْيُوتِرْ أَوَّلَهُ وَمَنْ طَمِعَ أَنْ يَقُومَ آخِرَهُ فَلْيُوتِرْ آخِرَ اللَّيْلِ فَإِنَّ صَلَاةَ آخِرِ اللَّيْلِ مَشْهُودَةٌ وَذَلِكَ أَفْضَلُ». رَوَاهُ مُسلم[۳].

۱۲٦۰- (۷) جابر بن عبدالله رضي الله عنه گوید: «رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس بیم داشته باشد که مبادا در آخر شب برنخیزد و بیدار نشود، پس باید در اول شب، نماز وتر بگزارد؛ و هرکس امیدوار باشد که در آخر شب برمی‌خیزد و از خواب بیدار می‌شود، باید در آخر شب، نماز

۱- بخاری ۲/٤۸٤ ح ۹۹۸؛ مسلم ۱/۵۱۷ ح (۷۵۱-۱۵۱).
۲- مسلم ۱/۵۱۲ ح (۷۵۰-۱٤۹)؛ ترمذی ۲/۳۳۱ ح ٤٦۷؛ و مسند احمد ۲/۳۷.
۳- مسلم ۱/۵۲۰ ح (۷۵۵-۱٦۲)؛ ترمذی ۲/۳۱۷ ح ٤۵۵؛ ابن ماجه ۱/۳۷۵ ح ۱۱۸۷؛ موطأ مالک ۱/۱۲٤ ح ۱۸ «کتاب صلاة اللیل» و مسند احمد ۳/۳۸۹.

وتر بگزارد؛ چون نماز آخر شب با حضور فرشتگان صورت می‌پذیرد (و در آخر شب، فرشتگان رحمت حاضر می‌شوند؛ از این رو، گزاردن نماز در این وقت،] بهتر و بایسته‌تر است».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «فانّ صلاة اخر اللیل مشهودة»: یعنی فرشتگان مأمور بر انسان، آن را می‌بینند و به هنگام تعویض کشیک، در دیوان الهی، بر آن گواهی می‌دهند. و به تعبیری دیگر، نماز شب، توسط فرشتگان شب و فرشتگان روز، مورد بازدید و گواهی قرار می‌گیرد.

از چند حدیث بالا، معلوم می‌شود که آخرین نماز از نمازهای شب، نماز وتر است؛ و هرکس بر بیدار شدن خویش در حصّه‌ی آخر شب مطمئن باشد، در آن صورت وتر را در آخر شب بگزارد؛ و اگر مطمئن نیست که در آخر شب بیدار شود و بیم آن دارد که به خواب افتد، در آن صورت در اول شب، نماز وتر خویش را بخواند.

و رسول خدا ﷺ - بنا به حالاتی خاصّ - برخی از یاران خویش را سفارش کردند که وتر را در اول شب بخوانند؛ و ابوهریره ﷺ نیز از زمره‌ی همان‌ها است؛ خود می‌گوید: «رسول خدا ﷺ مرا چند سفارش کردند؛ و یکی از آن‌ها، این بود که نماز وتر را در اول شب بخوانم» (بخاری و مسلم).

١٢٦١ - [٨] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ عَائِشَةَ ﵂ قَالَتْ: مِنْ كُلِّ اللَّيْلِ أَوْتَرَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ وَأَوْسَطِهِ وَآخِرِهِ وَانْتَهَى وَتْرُهُ إِلَى السَّحَرِ[1].

١٢٦١- (٨) عایشه ﵂ گوید: رسول خدا ﷺ در همه‌ی شب: در آغاز آن، میانه‌ی آن و آخر آن، نماز وتر را گزارده‌اند و در آخر (عمرشان)، روش ایشان بر این مستقر شد که وتر را (همواره) هنگام سحر می‌گزاردند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

١٢٦٢ - [٩] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

---

[1]- بخاری ٢/٤٨٦ ح ٩٩٦؛ مسلم ١/٥١٢ ح (٧٤٥-١٣٧)؛ ترمذی ٢/٣١٨ ح ٤٥٦؛ نسایی ٣/٢٣٠ ح ١٦٨١؛ و ابن ماجه ١/٣٧٥ ح ١١٨٦.

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: أَوْصَانِي خَلِيلِي بِثَلَاثٍ: صِيَامِ ثَلَاثَةِ أَيَّام من كل شهر وركعتي الضُّحَى وَأَن أوتر قبل أَن أَنَام[1].

١٢٦٢- (۹) ابوهریره ﷺ گوید: دوست من (رسول خدا ﷺ) مرا به انجام سه چیز سفارش کردند: نخست به گرفتن روزه‌ی سه روز از هر ماه؛ دیگر گزاردن دو رکعت نماز چاشت؛ و سوم این که، پیش از آن که بخوابم، نماز وتر بگزارم.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: خواندن نماز وتر پس از نماز عشاء، تا طلوع صبح صادق جایز است ولی خواندن آن در یک سوم آخر شب، پاداش و اجری بیشتر دارد؛ همچنان که عایشه ﷺ گفت: «پیامبر ﷺ در تمام شب وتر را خوانده است: در آغاز، میانه و آخر شب؛ و وتر او به سحر منتهی می‌شد». و برای کسی‌که بیم آن دارد که در آخر شب بیدار نشود، مستحب است که وترش را در اول شب بخواند؛ همچنان که برای کسی‌که گمان می‌کند آخر شب بیدار می‌شود، تأخیر آن سنّت است.

به تعبیری دیگر، گزاردن وتر پیش از خواب برای کسی مستحب است که مطمئن نیست در آخر شب برمی‌خیزد، ولی اگر اطمینان داشته باشد که در آخر شب برمی‌خیزد، گزاردن آن در پایان شب بهتر است.

ابوقتاده ﷺ گوید: پیامبر ﷺ به ابوبکر ﷺ فرمود: «**متی توتر»؟**؛ «**کی وتر می‌خوانی»؟** گفت: قبل از آن که بخوابم. و به عمر بن خطاب ﷺ فرمود: «**متی توتر»؟**؛ «**کی وتر می‌خوانی»؟** گفت: می‌خوابم؛ بعد بلند می‌شوم و وتر را می‌خوانم. پیامبر ﷺ خطاب به ابوبکر صدّیق ﷺ فرمود: «اخذتَ بالحزم او بالوثيقة»؛ «محکم‌کاری و احتیاط کردی». و به عمر ﷺ فرمود: «اخذتَ بالقوة»؛ «**کارت همراه با قدرت و نیرو بود**» (ابوداود، ابن ماجه و صحیح ابن خزیمه)

و عایشه ﷺ گوید: «كان النبيّ ﷺ يصلّي وانا راقدة معترضة علي فراشه؛ فاذا اراد أن يوتر ايقظني فاوترتُ». (بخاری و مسلم)؛ «پیامبر ﷺ نماز می‌خواند در حالی که من روی بسترش خوابیده

۱- بخاری ۵٦/٣ ح ۱۱۷۸؛ مسلم ٤٩٩/۱ ح (۷۲۱-۸۵)؛ ابوداود ۱۳۸/۲ ح ۱٤۳۲؛ ترمذی ۱۳۳/۳ ح ۷٦۰؛ نسایی ۲۲۹/۳ ح ۱٦۷۷؛ دارمی ٤۰۲/۱ ح ۱٤٥٤؛ و مسند احمد ٤٥۹/۲.

بودم؛ وقتی می‌خواست نماز وتر بخواند، مرا بیدار می‌کرد و من هم نماز وتر را می‌خواندم».

از این رو، هرکس بیم آن داشته باشد که مبادا در آخر شب برنخیزد و بیدار نشود، پس باید در اول شب، نماز وتر خویش را بگزارد؛ و هرکس امیدوار باشد که در آخر شب برمی‌خیزد و از خواب بیدار می‌شود، باید در آخر شب نماز وتر بگزارد.

به تعبیری دیگر، هرکس بر بیدار شدن خویش در حصّه‌ی آخر شب مطمئن است، وتر را در آخر شب بگزارد؛ و اگر مطمئن نیست که در آخر شب بیدار شود و بیم آن دارد که به خواب افتد، در آن صورت در اول شب، نماز وتر خویش را بخواند.

فصل دوم

۱۲٦۳ - [۱۰] (صَحِيح)

عَن غُضَيْف بن الْـحَارِث قَالَ: قُلْتُ لِعَائِشَةَ: أَرَأَيْتِ رَسُولَ اللّـٰهِﷺ كَانَ يَغْتَسِلُ مِنَ الْـجَنَابَةِ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ أَمْ فِي آخِرِهِ؟ قَالَتْ: رُبَّمَا اغْتَسَلَ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ وَرُبَّمَا اغْتَسَلَ فِي آخِرِهِ قُلْتُ: اللهُ أَكْبَرُ الْـحَمْدُ لِلّـٰهِ الَّذِي جَعَلَ فِي الْأَمْرِ سَعَةً قُلْتُ: كَانَ يُوتِرُ أَوَّلَ اللَّيْلِ أَمْ فِي آخِرِهِ؟ قَالَتْ: رُبَّمَا أَوْتَرَ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ وَرُبَّمَا أَوْتَرَ فِي آخِرِهِ قُلْتُ: اللهُ أَكْبَرُ الْـحَمْدُ لِلّـٰهِ الَّذِي جَعَلَ فِي الْأَمْرِ سَعَةً قُلْتُ: كَانَ يَجْهَرُ بِالْقِرَاءَةِ أَمْ يَخْفُتُ؟ قَالَتْ: رُبَّمَا جَهَرَ بِهِ وَرُبَّمَا خَفَتَ قُلْتُ: اللهُ أَكْبَرُ الْـحَمْدُ لِلّـٰهِ الَّذِي جَعَلَ فِي الْأَمْرِ سَعَةً. رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَرَوَى ابْنُ مَاجَهْ الْفَصْلَ الْأَخِيرَ[1].

۱۲٦۳- (۱۰) غُضیف بن حارث رضی الله عنه گوید: خطاب به عایشه رضی الله عنها گفتم: آیا می‌دانی که رسول خداﷺ برای غسل جنابت، در آغاز شب غسل می‌کردند یا در آخر آن؟ عایشه رضی الله عنها گفت: پیامبرﷺ به هردو صورت عمل کرده‌اند؛ این طور که گاهی در اول شب و گاهی نیز در آخر شب، از جنابت غسل می‌کردند. غُضیف رضی الله عنه گوید: من به عایشه رضی الله عنها گفتم: خداوند از همه چیز و همه کس برتر و بزرگتر است! سپاس و ستایش خداوندی را سزاست که در این کار، گشایش قرار داده است.

[غُضیف رضی الله عنه گوید:] باز گفتم: آیا رسول خداﷺ نماز وتر را در آغاز شب می‌گزاردند یا در آخر آن؟ عایشه رضی الله عنها در پاسخ گفت: آن حضرتﷺ به هردو صورت عمل کرده‌اند؛ این طور که گاهی نماز وتر را در آغاز شب و گاهی نیز در آخر شب می‌گزاردند. من عرض کردم: خدا از همه چیز و همه کس، برتر و بزرگتر است! سپاس و ستایش خداوندی را سزاست که در این کار، گشایش قرار داده است.

(دوباره از عایشه رضی الله عنها پیرامون چگونگی قرائت پیامبرﷺ در نماز شب پرسیدم و بدو گفتم: آیا قرائت آن حضرتﷺ در نماز شب، بلند بود یا آهسته؟ وی در پاسخ گفت: پیامبر ﷺ به هردو صورت تلاوت می‌فرمودند؛ این طور که گاهی بلند و گاهی نیز آهسته، به قرائت در نماز شب می‌پرداختند. من عرض کردم: خدا از همه چیز و همه کس، برتر و بزرگتر است! سپاس و ستایش خداوندی را سزاست که در این کار، گشایش قرار داده است.

۱- ابوداود ۱/۱۵۳ ح ۲۲٦؛ و ابن ماجه ۱/٤۳۰ ح ۱۳٥٤.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است؛ و ابن ماجه نیز قسمت آخر - از «كان يجهر بالقراءة ام يخفت؟» - را روایت کرده است].

شرح: «آرأيت»: آیا آگاهی؟؛ آیا دیده‌ای؟؛ دیدن در اینجا به معنای آگاهی یافتن و شناختن است.

«ربّما»: چه بسا؛ گاهی اوقات؛ این حرف بنا بر مفهومی که در سیاق کلام از آن مستفاد می‌شود، بر تقلیل یا تکثیر نیز دلالت می‌کند.

«سعة»: گشایش؛ گنجایش؛ عدم عُسر و حَرَج.

به هر حال؛ رسول خداﷺ همواره جانب تیسیر و تخفیف و سهولت و آسانگیری را بر جانب تشدید و تشدّد و سختگیری ترجیح می‌دادند؛ چون به خوبی می‌دانستند که مبنای شریعت مقدّس اسلام، پیوسته بر آسانگیری و رفع عُسر و حَرَج از بندگان است.

١٢٦٤ - [١١] (صَحِيح)

وَعَن عبد الله بن أبي قيس قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ: بِكَمْ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ يُوتِرُ؟ قَالَتْ: كَانَ يُوتِرُ بِأَرْبَعٍ وَثَلَاثٍ وَسِتٍّ وَثَلَاثٍ وَثَمَانٍ وَثَلَاثٍ وَعَشْرٍ وَثَلَاثٍ وَلَمْ يَكُنْ يُوتِرُ بِأَنْقَصَ مِنْ سَبْعٍ وَلَا بِأَكْثَرَ مِنْ ثَلَاث عشرَة. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

١٢٦٤- (١١) عبدالله بن ابی قیس ﷺ گوید: از عایشه ﷺ پرسیدم: رسول خداﷺ چند رکعت نماز وتر می‌گزاردند؟ وی در پاسخ گفت: چهار و سه رکعت (در مجموع هفت رکعت)؛ شش و سه رکعت (در مجموع نُه رکعت)؛ هشت و سه رکعت (در مجموع یازده رکعت)؛ و ده و سه رکعت (در مجموع سیزده رکعت) نماز وتر می‌گزاردند؛ و از هفت رکعت کمتر و از سیزده رکعت بیشتر، نماز وتر نمی‌گزاردند.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: در ابتدای بحث، یادآور شدیم که کلمه‌ی «وتر» و «ایتار» به دو معنا به کار رفته است:

فقط به معنای نماز وتر.

به معنای تمامی نماز تهجّد.

١- ابوداود ٢/٩٧ ح ١٣٦٢؛ و مسند احمد ١٤٩/٦.

روایتی که اکنون مورد بحث قرار دارد، در آن، کلمه‌ی «**ایتار**» به معنای «**نماز تهجّد**» است.
از این رو، برخی از صحابه و یاران رسول خدا ﷺ نیز مجموع نماز تهجّد و وتر را «**وتر**» می‌گفتند؛ و روش عایشه ل نیز بر آن بود که بر مجموع آن‌ها (تهجّد و وتر)، واژی «**وتر**» را اطلاق می‌کرد. عایشه ل در این حدیث، پاسخ عبدالله بن قیس س را بنا به همین شیوه و روش داده است؛ بدین معنا که رسول خدا ﷺ پیش از سه رکعت وتر، گاهی چهار رکعت نماز تهجّد و گاهی شش رکعت و گاهی هشت رکعت و گاهی نیز یازده رکعت نماز شب می‌گزاردند ولی از چهار رکعت کمتر و از ده رکعت بیشتر، نماز تهجّد نمی‌خواندند؛ و بعد از نماز تهجّد، نماز وتر را سه رکعت می‌گزاردند.

و به طور کلّی، نماز شب رسول خدا ﷺ در روایات صحیح، هفت، نُه، یازده، سیزده و پانزده رکعت نقل شده است که در صورت اخیر - یعنی پانزده رکعت - دو رکعت سنّت صبح هم به حساب آمده است.

و آنچه مسلم است آن است که نماز شب، عبادتی است که هر چه بیشتر باشد، بهتر خواهد بود؛ و رسول خدا ﷺ نیز در حالت‌های مختلف از قبیل: بیماری، بزرگ‌سالی، خستگی و غیره، هفت، نه، یازده، و سیزده رکعت و بیشتر اوقات، دو رکعتی خوانده‌اند؛ و گاهی هم برای بیان جواز، چند رکعت را با یک سلام گزارده‌اند.

به هر حال، - چنان که پیش‌تر نیز بیان شد - احادیث و روایات رسیده به ما از پیامبر ﷺ درباره‌ی وتر، دارای اختلاف زیاد می‌باشند و از یک رکعت تا هفده رکعت روایت شده‌اند.

برخی از علماء و صاحب‌نظران دینی، همه‌ی روایات و احادیث را جمع کرده‌اند و به بهترین روش، آن‌ها را با یکدیگر تطبیق داده‌اند؛ بدین ترتیب که گفته‌اند: عادت پیامبر ﷺ بر آن بود که برای شروع نماز تهجّد، ابتدا دو رکعت کوتاه می‌گزاردند که از مقدّمات و مبادی نماز تهجّد به شمار می‌آمد؛ بعد از آن، هشت رکعت طولانی می‌گزاردند که این هشت رکعت، اصل نماز تهجّد را تشکیل می‌داد.

پس از آن، سه رکعت وتر می‌گزاردند؛ آن‌گاه دو رکعت دیگر به طور نشسته می‌خواندند که این دو رکعت، از توابع وتر، به شمار می‌آمد. سپس - به هنگام طلوع صبح صادق - دو رکعت سنّت صبح را می‌گزاردند؛ و بدین ترتیب، تعداد رکعت‌ها به هفده رکعت می‌رسد.

از این رو، صحابه‌هایی که همه‌ی رکعت‌های فوق را یک جا ذکر کرده‌اند، گفته‌اند: «**اوتر بسبع عشرة**».

و برخی نیز، دو رکعت کوتاه اول را حساب نکرده‌اند و دو رکعت بعد از وتر را به عنوان سنّت صبح به شمار آورده‌اند و گفته‌اند: «**اوتر بثلاث عشرة**»؛ و برخی دیگر نیز، دو رکعت ابتدا و دو رکعت بعد از وتر و سنّت‌های صبح را بیرون کرده و گفته‌اند: «**احدی عشرة رکعة**».

و چون وزن رسول خداﷺ در آخر عمر شریفشان، اندکی بیشتر شده بود، به همین جهت شش رکعت نماز تهجّد و سه رکعت وتر می‌گزاردند که در مجموع نُه رکعت می‌شدند و کسانی که این عمل را روایت کرده‌اند، گفته‌اند: «**اوتر بتسع**».

و پس از آن، پیامبرﷺ تعداد رکعت‌های نماز را کمتر کردند و فقط چهار رکعت نماز تهجّد می‌گزاردند؛ از این رو در برخی از روایات چنین آمده است: «**اوتر بسبع**».

و علاوه بر این، - چنان که پیش‌تر بیان کردیم - واژه‌ی «ایتار» به دو معنا به کار رفته است:

۱- نماز وتر

۲- تمامی نماز تهجّد.

روایت‌ها و احادیثی که اکنون مورد بحث و بررسی قرار گرفت، کلمه‌ی «**ایتار**» در آن‌ها، به معنای «**نماز شب**» (تهجّد) است. البته روایاتی که در آن‌ها «**اوتر بخمس**» آمده بود (پنج رکعت وتر گزارد)، منظور از «**ایتار**»، فقط نماز وتر است و دو رکعت بعد از وتر را تابع وتر گفته‌اند که هردو را با هم ذکر کرده‌اند.

و روایات «**اوتر بثلاث**» (سه رکعت وتر گزارد)، همان سه رکعت وتر هستند؛ و منظور از «**اوتر بواحدة**» (یک رکعت وتر خواند)، این است که پیامبرﷺ نماز تهجّد را دو رکعت دو رکعت می‌خواند و در آخر به هنگام خواندن وتر، به همراه دو رکعت، یک رکعت اضافه کرده و بدین ترتیب، وتر را به جای می‌آورد؛ نه این که فقط یک رکعت وتر بخواند.

و بدین‌سان، در میان همه‌ی روایت‌ها، تطبیق صورت می‌گیرد.

ناگفته نماند که از حدیث عبدالله بن قیس ﷺ (به شماره ١٢٦٤) به خوبی معلوم می‌شود که تعداد رکعت‌های تهجّد آن حضرت ﷺ تغییر می‌کرد و گاهی کم و زیاد می‌شد، امّا

رکعت‌های وتر در عدد سه ثابت بودند و هیچ گونه تغییری در آن‌ها به وجود نمی‌آمد. از این رو، این حدیث، بر سه رکعت بودن نماز وتر، تأکید می‌کند.

آیا سه رکعت نماز وتر، با یک سلام گزارده می‌شود یا با دو سلام؟

در این باره که آیا سه رکعت نماز وتر، با یک سلام خوانده می‌شود یا با دو سلام، در میان علماء و صاحب‌نظران فقهی، اختلاف وجود دارد؛ حنفی‌ها می‌گویند: سه رکعت با یک سلام گزارده می‌شود؛ به دلیل این که در احادیثی که بر سه رکعت بودن وتر دلالت دارند، هرگز ذکری از دو بار سلام دادن، به میان نیامده است.

البته از حدیث **مستدرک حاکم نیشابوری** که شبابة بن سوار رحمه‌الله آن را از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت کرده است، معلوم می‌شود که پیامبر ﷺ بعد از خواندن دو رکعت، سلام داده‌اند و سپس رکعت سوم وتر را گزارده‌اند. الفاظ حدیث **مستدرک حاکم**، چنین آمده است: «کان یوتر برکعة وکان یتکلّم بین الرکعتین والرکعة»؛ «پیامبر ﷺ با یک رکعت، وتر می‌خواندند و در بین دو رکعت و یک رکعت، سخن می‌گفتند».

و علماء و صاحب‌نظران احناف، در توجیه این حدیث، چنین گفته‌اند: سخن گفتن پیامبر ﷺ در وسط دو رکعت وتر و یک رکعت آن، نبوده است، بلکه میان نماز وتر و سنّت‌های صبح بوده است؛ این‌طور که آن حضرت ﷺ پس از پایان نماز وتر و قبل از شروع سنّت‌های صبح، سخن گفته‌اند. حدیث مستدرک حاکم، دارای دو عبارت است: یکی: «کان یوتر برکعة»؛ و دیگری «کان یتکلم بین الرکعتین والرکعة»؛ و هریک از این دو عبارت، عبارتی مستقل است؛ عبارت اول (کان یوتر برکعته)، این مطلب را می‌رساند که پیامبر ﷺ یک رکعت وتر می‌گزاردند؛ یعنی به دو رکعت قبل، این رکعت را اضافه و سه رکعت را کامل می‌کردند.

و عبارت دوّم (و کان یتکلم بین الرکعتین والرکعة) نیز عبارتی مستقل و جدا است؛ این طور که مراد از «**رکعتین**»، سنّت‌های صبح و منظور از «**رکعة**»، رکعت پایانی وتر است؛ و مراد از «**رکعتین**»، هرگز دو رکعت انتهایی وتر نبوده است؛ به دلیل این که در حدیث بالا چنین نیامده است: «و کان یتکلّم بین الرکعتین والرکعة من الوتر».

به هر حال، حدیث مستدرک حاکم، بر ظاهر الفاظش، معنا نمی‌شود و توجیه و تأویل در آن، ضروری می‌نماید و اگر چنانچه حدیث طبق ظاهر خویش معنا و تفسیر شود در آن صورت بابسیاری از احادیث، تعارض به وجود می‌آید؛ چون حدیث، به اعتبار الفاظش، بیانگر

وجود فاصله بین دو رکعت اول وتر با یک رکعت باقی مانده است، در حالی که احادیث دیگر بر عدم فصل و متّصل بودن سه رکعت دلالت دارند؛ به عنوان مثال: در حدیث عایشه ل آمده است: «ثمّ اوتر بثلاث لایفصل بینهنّ» (مسند احمد)؛ «سپس پیامبر ص سه رکعت وتر خواندند و در بین آن‌ها، هیچ گونه فاصله‌ای ایجاد نکردند».

و در روایتی دیگر، عایشه ل گوید: «ان رسول الله ص كان لایسلّم في ركعتي الوتر» (سنن نسایی)؛ «رسول خدا ص در دو رکعت وتر، سلام نمی‌دادند».

و علماء و صاحب‌نظران، برای حدیثی که در مستدرک حاکم روایت شده است، توجیه دیگری نیز کرده‌اند؛ و آن، این که: امکان دارد که این حدیث، بر قبل از ممنوعیت «صلاة البتيراء» (نماز یک رکعتی) حمل شود.

به هر حال، حدیث عایشه، که در مستدرک حاکم نیشابوری روایت شده است، ظرفیت پذیرش هردو توجیه را دارا می‌باشد.

و اگر عملکرد و روش پیامبر گرامی اسلام ص در دوبار سلام دادن در نماز وتر بود، در آن صورت به خاطر غیرمعمولی بودن آن، حتماً اصحاب آن را نقل می‌کردند و توضیح می‌دادند؛ و از آن جایی که در احادیث، ذکری از دوبار سلام دادن نیست، چنین به نظر می‌رسد که پیامبر ص نماز وتر را به روش معمولی آن، یعنی مثل نماز مغرب با یک سلام می‌خوانده است.

از عایشه ل روایت است که گفت: «انّ رسول الله ص كان لایسلّم في ركعتي الوتر» (نسایی، باب كيف الوتر بثلاث، ج ١ ص ٢٤٨)؛ «رسول خدا ص در سر دو رکعتی وتر، سلام نمی‌دادند».

و در حدیثی دیگر از عایشه ل روایت شده است که گفت: رسول خدا ص فرمودند: «الوتر ثلاث ركعات كثلاث المغرب» (طبرانی در معجم الوسط)؛ «نماز وتر به سان مغرب، سه رکعت است».

این حدیث با وجود ضعیف بودن «**ابوبحر بکراوی**» (یکی از راویان آن) قابل استدلال می‌باشد؛ زیرا مفهوم حدیث از صحابه‌ی متعددی از قبیل: عبدالله بن مسعود س و عبدالله بن عباس س به طور موقوف روایت شده است.

و از میان صحابه، فقط عبدالله بن عمر ﷺ نماز وتر را با دو سلام می‌خواند و این عمل را به پیامبر ﷺ نسبت می‌داد و از حدیث «الوتر رکعة من اخر اللیل» استدلال می‌کرد؛ این‌طور که وی از این حدیث چنین برداشت می‌کرد که یک رکعت وتر، جداگانه خوانده می‌شود؛ و از آن جایی که سه رکعت وتر از پیامبر ﷺ ثابت شده است، ابن عمر ﷺ هر دو قول را با همدیگر تطبیق داده و گفته است: سه رکعت وتر با دو بار سلام دادن گزارده شوند.

علماء و صاحب‌نظران فقهی احناف، مفهوم حدیث «الوتر رکعة من اخر اللیل» را چنین بیان می‌کنند: پیامبر گرامی اسلام ﷺ به دو رکعت آخر نماز تهجّد، یک رکعت دیگر اضافه می‌کردند و سه رکعت می‌خواندند؛ نه این که یک رکعت جداگانه را وتر قرار دهند. علماء و صاحب‌نظران احناف، در تأیید مسلک خویش، از دلایل زیر استدلال می‌کنند:

۱- عبدالله بن عباس ﷺ راوی حدیث «الوتر رکعة من اخر اللیل» (مسلم) است و با وجود این، باز هم خودش، قائل به گزاردن سه رکعت وتر با یک سلام است؛ زیرا در حدیثی، داستان شب گذراندن خویش را در خانه‌ی خاله‌اش میمونه ﷺ به تصویر کشیده و بعد از بیان نماز شب پیامبر ﷺ، می‌گوید: «ثم اوتر بثلاث»؛ «سپس پیامبر ﷺ سه رکعت وتر خواندند». (مسلم)

از این روایت، معلوم می‌شود که پیامبر ﷺ سه رکعت وتر را با یک سلام گزارده‌اند و عبدالله بن عباس ﷺ نیز در نماز شرکت داشته است. و همچنین در **موطأ امام محمد**، در باب **«السلام فی الوتر»** از عبدالله بن عباس ﷺ روایت شده است که گفت: «الوتر کصلاة المغرب»؛ **«نماز وتر همانند نماز مغرب است»**. یعنی عبدالله بن عباس ﷺ در نماز وتر، همانند نماز مغرب، قائل به یک سلام بوده است.

۲- عایشه ﷺ نسبت به نماز وتر رسول خدا ﷺ داناترین و آگاه‌ترین مردم بود؛ از این رو وی، به طور مطلق، سه رکعت نماز وتر را ذکر کرده و هرگز عبارتی درباره‌ی دوبار سلام دادن آن حضرت ﷺ بیان نکرده است؛ البته به استثنای حدیثی که مستدرک حاکم آن را نقل کرده است که پاسخ و توجیه آن، پیش‌تر گذشت.

۳- درباره‌ی عبدالله بن عمر ﷺ نیز ثابت نشده است که خود وی به طور مستقیم، شاهد نماز شب یا نماز وتر رسول خدا ﷺ بوده باشد؛ امّا عایشه ﷺ همواره آن حضرت ﷺ

را در حال گزاردن نماز وتر مشاهده کرده است و همچنین عبدالله بن عباس ﭬ نیز آن حضرت ﷺ را در حال خواندن نماز وتر دیده است؛ از این رو، دیدگاه این دو بزرگوار بر نظریه‌ی ابن عمر ﭬ ترجیح دارد.

البته از حدیثی که در **«مسند احمد بن حنبل»** روایت شده است، چنین به نظر می‌رسد که خود عبدالله بن عمر ﭬ نیز شاهد خواندن نماز وتر رسول خدا ﷺ بوده است؛ چون در آن روایت، می‌گوید: «كان رسول الله ﷺ يفصل بين الوتر والشفع بتسليمة ويسمعناها».

در پاسخ این روایت چنین گفته شده است که این، تفرّد خود عبدالله بن عمر ﭬ است؛ زیرا دیگر صحابه مانند عبدالله بن مسعود ﭬ، ابی‌بن کعب ﭬ، انس بن مالک ﭬ و عایشه ﭫ، روایت‌کننده‌ی احادیث و روایات **«سه رکعت با یک سلام»** هستند و بر همین نیز عمل می‌کردند؛ از این رو، دیدگاه و روایات آن‌ها بر دیدگاه و روایت عبدالله بن عمر ﭬ ترجیح دارد.

و همچنین حدیث نهی از **«نماز بتیراء»** (نماز یک رکعتی) معارض با حدیث عبدالله بن عمر ﭬ است؛ و به دو علّت بر روایت عبدالله بن عمر ﭬ ترجیح دارد:

الف) حدیث نهی از «بتیراء»، قولی است و روایت عبدالله بن عمر ﭬ فعلی است؛ و پرواضح است که به اتفاق صاحب‌نظران فقهی و اسلامی، حدیث قولی بر حدیث فعلی ترجیح دارد.

ب) حدیث عبدالله بن عمر ﭬ «مباح کننده» و حدیث «بتیراء» (نهی از گزاردن نماز یک رکعتی) «حرام‌ننده» است؛ از این رو،هرگاه «مباح کننده» با «حرام کننده» تعارض داشته باشد، در آن صورت «حرام کننده» ترجیح دارد.

٤- اگر برای حدیث «وتر خواندن با یک رکعت»، توجیهی غیر از توجیه احناف، اخذ شود، در آن صورت، این حدیث، معارض با حدیثی است که در آن آمده است: «انَّ سول الله ﷺ نهى عن البتيراء؛اى ان يصلّى الرجل واحدة يوتر بها»؛ و اگر چه بر سند این حدیث انتقادهایی وارد آمده است ولی این حدیث با سندهای گوناگونی روایت شده است.

از این رو، این حدیث، به درجه‌ی **«حسن»** ارتقاء پیدا می‌کند و به وسیله‌ی آن، ممنوعیت **«بتیراء»** ثابت می‌شود.

۵- جمع زیادی از صحابه، مانند: ابوبکر صدّیق ﷺ، عمر بن خطاب ﷺ، علی بن ابی طالب ﷺ، عبدالله بن مسعود ﷺ، عبدالله بن عباس ﷺ، حذیفة بن یمان ﷺ، انس بن مالک ﷺ و ابی بن کعب ﷺ، قائل به خواندن وتر با یک سلام بوده‌اند. روایات این بزرگان، در «مصنّف ابن ابی شیبة»، «طحاوی» و دیگر کتاب‌های حدیث موجودند؛ تا جایی که روایات عایشه ﷺ در این باره، بخش مهمی از کتاب‌های حدیث را به خود اختصاص داده‌اند. از این رو، دیدگاه احناف، با آثار صحابه نیز تأیید می‌گردد.

٦- در برخی از احادیث، به نماز مغرب «وتر النهار» و به نماز وتر، «وتر اللیل» اطلاق شده است. از این رو اگر چنانچه نماز وتر را به مغرب قیاس کنیم، در آن صورت لازم می‌آید که مانند آن، با یک سلام گزارده شود.

البته بر این دلیل، انتقادی وارد شده است؛ و آن، این که: پیامبرﷺ درباره‌ی وتر فرمودند: «لاتشبّهوا بصلاة المغرب» (سنن دارقطنی)؛ علامه طحاوی در پاسخ گفته است: مراد از این فرموده‌ی پیامبرﷺ آن است که در نماز وتر همانند مغرب، به سه رکعت اکتفا نکنید، بلکه قبل از آن تهجّد بخوانید؛ و عبارت کامل این حدیث نیز بدین ترتیب است: «عن ابي هريره ﷺ عن رسول الله ﷺ قال: لا توتروا بثلاث، اوتروا بخمس، او بسبعٍ ولا تشبّهوا بصلاة المغرب».

خلاصه، احادیث و روایات رسیده درباره‌ی نماز وتر، یکی از مشکلترین و پیچیده‌ترین مباحث کتاب‌های حدیث هستند به طوری که هیچ مذهبی از مذهب‌های چهارگانه، نتوانسته است بر تمامی احادیث وتر، بدون تکلّف عمل کند و هر مذهبی - به ناچار - در برخی احادیث، توجیه خلاف ظاهر آن احادیث را داشته است.

و در واقع، اگر با نگاهی کاوشگرانه به مجموعه‌ی احادیث و روایاتی که درباره‌ی نماز وتر وارد شده‌اند، بنگریم، متوجه می‌شویم که در احادیث، خواندن نماز وتر، به هردو طریق ثابت است، هم با یک بار سلام دادن و هم با دو بار سلام دادن.

امام ابوحنیفه ﷺ و پیروانش، در چنین موضوعاتی، راهی را در پیش می‌گیرند که مطابق با قواعد کلّی باشد؛ و از آن جایی که قاعده‌ی کلّی در سه رکعت، این است که با یک سلام و بدون فصل و جدایی خوانده شوند، امام ابوحنیفه ﷺ و پیروانش، این روش را اختیار کرده‌اند و روش فصل را ترک کرده‌اند.

از این رو، در باب «**نماز وتر**»، فقهاء و مجتهدان غیور و علمای مجاهد، براساس روایات و اخبار رسیده بدان‌ها و بر مبنای مطالعه و بررسی احادیث و تحقیق و تفحّص تعالیم و آموزه‌های الهی، اوامر و فرامین نبوی و احکام و دستورات شرعی و طرز عمل پیامبر ﷺ و صحابه ، آن هم با صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل، قولی را انتخاب و اختیار نموده‌اند.

پس تعدّد مذاهب و گوناگونی آرای فقیهان و مجتهدان اسلامی و دلایل مورد استناد هر کدام از آن‌ها، بیانگر این است که هریک از آن‌ها از دریای بی‌کران شریعت، با صداقت و اخلاص، جرعه‌ای برگرفته‌اند.

١٢٦٥ - [١٢] (صَحِيح)

وَعَنْ أَبِي أَيُّوبَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «الْوَتْرُ حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يُوتِرَ بِخَمْسٍ فَلْيَفْعَلْ وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يُوتِرَ بِثَلَاثٍ فَلْيَفْعَلْ وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يُوتِرَ بِوَاحِدَةٍ فَلْيَفْعَلْ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد وَالنَّسَائِيّ وَابْن مَاجَه[١].

١٢٦٥- (١٢) ابوایوب گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «گزاردن وتر بر هر فرد مسلمان و حقگرا، ثابت و واجب است؛ پس هرکس دوست دارد که پنج رکعت نماز وتر بگزارد، پس چنان کند؛ و هرکس دوست دارد که سه رکعت نماز وتر گزارد، پس چنان کند؛ و هرکس دوست دارد که یک رکعت نماز وتر گزارد، پس چنان کند».

[این حدیث را ابوداود، نسایی و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

١٢٦٦ - [١٣] (حسن)

وَعَنْ عَلِيٍّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «إِنَّ اللهَ وَتْرٌ يُحِبُّ الْوَتْرَ فَأَوْتِرُوا يَا أَهْلَ الْقُرْآنِ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيّ[٢].

١٢٦٦- (١٣) علی بن ابی طالب گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «خداوند، وتر (فرد) است و وتر (عدد فرد) را دوست دارد؛ پس‌ای اهل قرآن! نماز وتر بگزارید».

[این حدیث را ترمذی، ابوداود و نسایی روایت کرده‌اند].

١- ابوداود ١٣٢/٢ ح ١٤٢٢؛ نسایی ٢٣٨/٣ ح ١٧١٢؛ و ابن ماجه ٣٧٦/١ ح ١١٩٠.

٢- بخاری ٢١٤/١١ ح ٦٤١٠؛ مسلم ٢٠٦٢/٤ ح (٢٦٨-٨٥)؛ ابوداود ١٣٧/٢ ح ١٤١٦؛ ترمذی ٣١٦/٢ ح ٤٥٣؛ نسایی ٢٢٨/٣ ح ١٦٧٥؛ ابن ماجه ٣٧٠/١ ح ١١٦٩؛ دارمی ٤٤٨/١ ح ١٥٨٠؛ و مسند احمد ١٠٠/١.

شرح: «انّ الله وتر»: خداوند وتر است؛ یعنی در ذاتش، تنها و یگانه است و غیرقابل تجزیه و تقسیم می‌باشد؛ و در صفاتش نیز تنها است و هیچ شبیه و مانند برای او نیست؛ و در افعالش نیز تنها است و هیچ شریک و یاری دهنده‌ای ندارد.

١٢٦٧ - [١٤] (ضَعِيف)

وَعَن خَارِجَة بن حذافة قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ وَقَالَ: «إِنَّ اللهَ أَمَدَّكُمْ بِصَلَاةٍ هِيَ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ: الْوَتْرُ جَعَلَهُ اللهُ لَكُمْ فِيمَا بَيْنَ صَلَاةِ الْعِشَاءِ إِلَى أَنْ يَطْلُعَ الْفَجْرُ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُد[1].

١٢٦٧- (١٤) خارجة بن حذافة رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ به نزد ما آمدند و فرمودند: «بی‌گمان خداوند بلند مرتبه برای شما، یک نماز اضافی ارزانی کرده است که برایتان از شتران سرخ موی نیز بهتر و ارزنده‌تر است؛ آن نماز، وتر است که خداوند، گزاردن آن را در وقت میان نماز عشاء تا طلوع صبح صادق، برای شما مقرّر کرده است؛ (یعنی در این وقت وسیع و فراخ، هر گاه بخواهید، می‌توانید آن را بخوانید)».

[این حدیث را ترمذی و ابوداود روایت کرده‌اند].

شرح: «آمَدّکم»: برای شما افزوده است؛ برای شما یک نماز اضافی عطا کرده است.

«حُمر النعم»: شتران سرخ موی که در نزد اعراب، از کالاهای نفیس و ارزشمند به شمار می‌آمد.

آیا نماز وتر، واجب است یا خیر؟

مهمترین اختلاف درباره‌ی نماز وتر، درباره‌ی **وجوب** و **عدم وجوب** آن است؛ از دیدگاه امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل، نماز وتر واجب نیست، بلکه سنّت است؛ و از دیدگاه امام ابویوسف و امام محمد بن حسن شیبانی نیز، وتر سنّت است؛ ولی امام ابوحنیفه بر این باور است که نماز وتر، واجب می‌باشد.

دلایل امام ابوحنیفه، به شرح زیر است:

١- عبدالله بن بریدة رضی الله عنه از پدرش روایت می‌کند که گفت: «سمعتُ رسول الله ﷺ يقول: الوتر حق، فمن لم يوتر فليس منّا؛ الوتر حقّ فمن لم يوتر فليس منّا؛ الوتر حق فمن لم يوتر فليس منّا» (ابوداود؛ باب

---

[1]- ابوداود ١٢٨/٢ ح ١٤١٨؛ ترمذی ٣١٤/٢ ح ٤٥٢؛ ابن ماجه ٣٦٩/١ ح ١١٦٨؛ و دارمی ٤٤٦/١ ح ١٥٧٦.

فيمن لم يوتر)؛ «از رسول خداﷺ شنیدم که سه بار فرمودند: وتر حق است؛ هرکس آن را نخواند، از ما نیست».

٢- ابوایوب ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمودند: «الوتر حق واجب علي كلّ مسلم» (احمد بن حنبل، صحیح ابن حبان، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)؛ «وتر، حقّ واجبی بر هر مسلمان است».

٣- ابوسعید خدری ﷺ گوید: رسول خداﷺ فرمودند: «من نام عن وتره او نسيه فليصلّه اذا اصبح» (ترجمه و **شرح** این حدیث در حدیث شماره ١٢٦٨ خواهد آمد).

در این حدیث، پیامبرﷺ دستور به انجام قضای وتر داده‌اند، در حالی که قضا آوردن، فقط برای واجبات است نه سنّت‌ها.

٤- روایت خارجة بن حذافة ﷺ (حدیث شماره ١٢٦٧). در این حدیث، عبارت «آمَدّ» به معنای «اضافه دادن» و «یاری کردن» آمده است و نسبت فاعلی آن نیز به طرف «اللّه» است که اگر چنانچه وتر سنّت بود، نسبت آن به طرف پیامبر ﷺ می‌شد.

همچنان که در حدیثی دیگر، آن حضرت ﷺ می‌فرمایند: «كتب الله عليكم صيامه (ای شهر رمضان) وسنتُ لكم قيامه» (ابن ماجه)؛ «خداوند بر شما، روزه ماه رمضان را فرض کرده است و من نیز قیام آن را برای شما، سنّت قرار داده‌ام».

از این رو عبارت «انّ الله اَمَدّكم» (در حدیث خارجة بن حذافة ﷺ)، چون به طرف اللّه نسبت داده شده است، خود دلیلی بر وجوب نماز وتر می‌باشد.

٥- حدیث «انّ الله وتر يحبّ الوتر؛ فاوتروا يا اهل القران» (ترجمه‌ی این حدیث در شماره ١٢٦٦ گذشت). در این حدیث، صیغه‌ی امر (فاوتروا = وتر بخوانید) به کار رفته است که بر وجوب دلالت می‌کند.

٦- همین که خود پیامبرﷺ، پیوسته نماز وتر را می‌خواندند و بر آن مواظبت و پای‌بندی می‌نمودند و هیچ‌گاه آن را ترک نمی‌کردند و ترک کننده‌ی آن را با عبارت «من لم يوتر فليس منّا» (آن که وتر نخواند از ما نیست) تهدید و تنبیه کرده‌اند، بیانگر وجوب آن است.

و دلایل جمهور بر عدم وجوب وتر، عبارتند از:

۱- علی بن ابی طالب ﷺ گوید: «الوتر لیس بحتم کصلاتکم المکتوبة ولکن سنّ رسول الله ﷺ» (ترمذی)؛ «وتر، همانند نمازهای فرض شما حتمی نیست، بلکه سنّت رسول خدا ﷺ می‌باشد».

احناف در توجیه این حدیث گفته‌اند: در این حدیث، نفی از فرضیت نماز وتر شده است نه نفی از وجوب آن.

۲- دوّمین دلیل جمهور، روایاتی است که در آن، عدد پنج برای تعداد نمازهای روزانه، تعیین شده است؛ از این رو، این بزرگواران می‌گویند: اگر نماز وتر، واجب و حتمی می‌بود، در آن صورت تعداد نمازهای روزانه، به شش می‌رسید.

احناف در توجیه این برداشت گفته‌اند: وتر، نماز مستقلی نیست، بلکه تابع نماز عشاء است؛ و عدد پنج، تعداد نمازهای فرضی را بیان می‌کند و وتر فرض نیست، بلکه واجب است.

۳- دلیل سوم جمهور، اثر عبادة بن صامت ﷺ است که در حضورش گفته شد که فلانی وتر را واجب می‌داند؛ وی در بیان اشتباه او گفت: «کذب»؛ «دروغ گفته است». (ابوداود)

و احناف در توجیه این حدیث نیز گفته‌اند که عبادة بن صامت ﷺ در این حدیث، فرضیت وتر را نفی کرده است نه وجوب آن را.

و در حقیقت، اختلاف ائمه و پیشوایان دینی درباره‌ی وجوب و عدم وجوب نماز وتر، فقط اختلاف لفظی است که از یک اختلاف اصولی سرچشمه می‌گیرد؛ و علّت آن، این که از دیدگاه امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل، میان «فرض» و **«سنّت»**، درجه‌ی دیگری برای «مأمور به» وجود ندارد و از دیدگاه امام ابوحنیفه، میان فرض و سنّت، «واجب» قرار دارد.

امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل، نماز وتر را مؤکّدترین سّنت قرار داده‌اند و امام ابوحنیفه نیز آن را فرض نمی‌داند و منکر آن را کافر نمی‌گوید. از این رو، همه (هر چهار امام) بر این امر اتفاق نظر دارند که وتر از سنّت مؤکّده بالاتر و از فرض پایین‌تر می‌باشد؛ و از آن جایی که از دیدگاه امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل، مرتبه‌ای در بین فرض و سنّت نیست، وتر را «سنّت» می‌نامند؛ و از دیدگاه امام ابوحنیفه،

واجب به عنوان مرتبه‌ای در بین سنّت و فرض است؛ از این رو، وی نماز وتر را واجب می‌نامد و چندان فرقی در بین این دو نظریه و دیدگاه نیست.

١٢٦٨ - [١٥] (حسن)

وَعَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «مَنْ نَامَ عَنْ وَتْرِهِ فَلْيُصَلِّ إِذَا أَصْبَحَ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ مُرْسلا[1].

١٢٦٨- (١٥) زید بن اسلم ﷺ گوید: رسول خداﷺ فرمودند: «هر کس از نماز وتر خویش به خواب رفت (و بر اثر خواب رفتگی، نماز وترش قضا شد) پس هر گاه صبح کرد، باید آن را قضا بیاورد».

[این حدیث را ترمذی به صورت مُرسل روایت کرده است.]

شرح: «فلیصلّ اذا اصبح»: از دیدگاه امام ابوحنیفه، نماز وتر واجب است و به جای آوردن قضای آن نیز واجب می‌باشد. و در این موضوع، بعداً در شرح حدیث ابوسعید خدری ﷺ (حدیث شماره ١٢٧٩) بیشتر توضیح داده خواهد شد.

١٢٦٩ - [١٦] (صَحِيح)

وَعَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ جُرَيْجٍ قَالَ: سَأَلْنَا عَائِشَةَ ﷺ بِأَيِّ شَيْءٍ كَانَ يُوتِرُ رَسُولُ اللّٰهِﷺ؟ قَالَتْ: كَانَ يَقْرَأُ فِي الْأُولَى بِ [سَبِّحِ اسْمَ رَبكَ الْأَعْلَى]

وَفِي الثَّانِيَةِ بِ[قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ]

وَفِى الثَّالِثَةِ بِ[قُلْ هُوَ اللهُ أحد]

والمعوذتين وَرَوَاهُ التِّرْمِذِيّ وَأَبُو دَاوُد[2].

١٢٦٩- (١٦) عبدالعزیز بن جُریج ﷺ گوید: از عایشه ﷺ پرسیدیم: رسول خداﷺ در نماز وتر، چه سوره‌هایی می‌خواندند؟ وی در پاسخ گفت: آن حضرتﷺ در رکعت نخست وتر، سوره‌ی «سبّح اسم ربّك الاعلي» و در رکعت دوم، سوره‌ی «قل يا ايّها الكافرون» و در رکعت سوم، سوره‌ی «قل هو الله احد»، «قل اعوذ بربّ الفلق» و «قل اعوذ بربّ الناس» را می‌خواندند.

[این حدیث را ترمذی و ابوداود روایت کرده‌اند.]

١٢٧٠ - [١٧] (صَحِيح)

وَرَوَاهُ النَّسَائِيُّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبْزَى[3].

١- ابوداود ٢/١٣٧ ح ١٤٣١؛ و ترمذی ٢/٣٣٠ ح ٤٦٦.
٢- ابوداود ٢/١٣٢ ح ١٤٢٣؛ ترمذی ٢/٣٢٦ ح٤٦٣؛ و ابن ماجه ١/٣٧١ ح ١١٧٣.
٣- نسایی ٣/٢٤٤ ح ١٧٣١؛ ابن ماجه ١/٣٧٠ ح ١١٧١؛ و دارمی ١/٤٥١ ح ١٥٨٩.

۱۲۷۰- (۱۷) و نسایی نیز این حدیث را از عبدالرحمن بن ابزی روایت کرده است.

۱۲۷۱ - [۱۸] (صَحِيح)

وَرَوَاهُ ألأحمد عَن أبي بن كَعْب[۱].

۱۲۷۱- (۱۸) و احمد بن حنبل آن را از اُبّی بن کعب روایت نموده است.

۱۲۷۲ - [۱۹] (صَحِيح)

والدارمي عَن ابْن عَبَّاس وَلم يذكرُوا والمعوذتين[۲].

۱۲۷۲- (۱۹) و دارمی نیز آن را از عبدالله بن عباس روایت کرده است؛ با این تفاوت که احمد بن حنبل و دارمی، عبارت «و المعوّذین» را ذکر نکرده‌اند.

شرح: به هر حال، از احادیث و روایات بالا، معلوم می‌شود که در روایت ابی بن کعب و عبدالله بن عباس ، خواندن «مُعوّذتین» («قل اعوذ بربّ الفلق» و «قل اعوذ بربّ النّاس») در رکعت سوم، مذکور نیست؛ یعنی آن حضرت در رکعت اول نماز وتر، سوره‌ی «اَعلي» و در رکعت دوم، سوره‌ی «کافرون» و در رکعت سوّم، سوره‌ی «اخلاص» را می‌خواندند.

ولی در روایت عایشه، همراه با سوره‌ی «اخلاص»، «معوّذتین» نیز مذکور است؛ از این رو، معلوم می‌شود که آن حضرت گاهی در رکعت سوم، فقط سوره‌ی «اخلاص» را می‌خواندند و گاهی نیز همراه با آن، «معوّذتین» را نیز می‌خواندند.

۱۲۷۳ - [۲۰] (صَحِيح)

وَعَنِ الْـحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ مَا قَالَ: عَلَّمَنِي رَسُولُ اللّٰهِ كَلِمَاتٍ أَقُولُهُنَّ فِي قُنُوتِ الْوَتْرِ: «اللَّهُمَّ اهدني فِيمَن هديت وَعَافِنِي فِيمَن عافيت وتولني فِيمَن توليت وَبَارك لي فِيمَا أَعْطَيْت وقني شَرَّ مَا قَضَيْتَ فَإِنَّكَ تَقْضِي وَلَا يُقْضَى عَلَيْك أَنه لَا يذل من واليت تَبَارَكت رَبَّنَا وَتَعَالَيْتَ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَابْنُ مَاجَهْ والدارمي[۳].

۱۲۷۳- (۲۰) حسن بن علی گوید: رسول خدا کلماتی را به من یاد دادند که آن‌ها را در وتر بخوانم؛ و آن کلمات، عبارتند از:

---

[۱]- دارقطنی ۳۱/۱ ح ۳ «کتاب الوتر».
[۲]- دارمی ۴۴۹/۱ ح ۱۵۸۶.
[۳]- ابوداود ۱۳۳/۲ ح ۱۴۲۵؛ ترمذی ۳۲۸/۲ ح ۴٦٤؛ نسایی ۲۴۸/۳ ح ۱۷۴۵؛ ابن ماجه ۳۷۲/۱ ح ۱۱۷۸؛ و دارمی ۴۵۲/۱ ح ۱۵۹۳.

«اللَّهُمَّ اهدني فِيمَن هديت وَعَافِنِي فِيمَن عافيت وتولني فِيمَن توليت وَبَارك لي فِيمَا أَعْطَيْت وقني شَرَّ مَا قَضَيْتَ فَإِنَّكَ تَقْضِي وَلَا يُقْضَى عَلَيْك أَنه لَا يذل من واليت تَبَارَكت رَبَّنَا وَتَعَالَيْتَ»

«بار خدایا! مرا از زمره‌ی کسانی قرار بده که آن‌ها را هدایت کرده‌ای؛ و مرا از جمله‌ی کسانی قرار بده که آنان را عافیت و سلامتی داده‌ای؛ و مرا جزء آنانی قرار بده که دوست خویش قرار داده‌ای و در آنچه به من ارزانی داشته‌ای، برکت بده و از شرّ آنچه که مقدّر کرده‌ای، مرا حفظ بفرما؛ چون تو قضاوت می‌کنی و بر تو حکم کرده نمی‌شود؛ و کسی را که تو دوست بداری، خوار و زبون نمی‌گردد. بار خدایا! دارای برکت‌های بسیاری و در صفاتت، بلند مرتبه هستی».

[این حدیث را ترمذی، ابوداود، نسایی، ابن ماجه و دارمی روایت کرده‌اند].

شرح: در برخی از روایات، پس از عبارت «انّه لایذلّ من واليتَ»، عبارت «و لا یعزّ مَن عاديتَ» نیز روایت شده است؛ و منظور این است که: با هرکس که تو دشمنی ورزی، او در هیچ حالی با عزّت نمی‌شود.

و در بعضی از روایات، بعد از عبارت «تبارکت ربّنا وتعاليتَ»، عبارت «أستغفرك واتوب اليك» نیز روایت شده است؛ یعنی: ای پروردگار من! مغفرت و بخشش گناهان را از تو خواستارم و به سوی تو رجوع می‌کنم.

و در بعضی از روایات، بعد از عبارت توبه و استغفار، این درود هم اضافه شده است: «و صلّي الله علي النبيّ ﷺ»؛ «خداوند بر پیامبرش رحمت نازل کند».

اکثر علماء و صاحب نظران اسلامی، برای نماز وتر، همین قنوت را اختیار نموده‌اند. و قنوتی که در نزد احناف، رایج و متداول است، دعای «اللهم انّا نستعينك ونستغفرك ونؤمن بك..» است که آن را امام ابن ابی شیبه، امام طحاوی و دیگران از عمر بن خطاب رضي الله عنه و عبدالله بن مسعود رضي الله عنه روایت کرده‌اند.

علامه ابن عابدین شامی، از برخی از بزرگان احناف روایت کرده است که بهتر آن است که همراه با «اللهمّ انّا نستعينك ونستغفرك...» قنوت حسن بن علی رضي الله عنهما (یعنی «اللهم اهدني فيمن هديت...») نیز خوانده شود.

به هر حال، پیرامون «قنوت وتر»، سه مسأله‌ی اختلافی وجود دارد:

۱- از دیدگاه احناف، قنوت وتر در طول سال، مشروع می‌باشد. و دیدگاه سفیان ثوری و امام اسحاق، و نظرگاه مشهور امام احمد و دیدگاه امام شافعی - در روایتی - مطابق با دیدگاه احناف است.

و از دیدگاه امام مالک، قنوت وتر، فقط در ماه رمضان واجب است؛ و شافعی‌ها و حنبلی‌ها بر این باورند که قنوت، فقط در نیمه‌ی دوم ماه رمضان مشروع می‌باشد. (البته این دیدگاه مشهور امام شافعی و دیدگاه غیرمشهور امام احمد است). و برخی از علماء بر این باورند که قنوت وتر فقط در نصف اول ماه رمضان مشروع می‌باشد.

استدلال شافعی‌ها و دیگران، از حدیث علی بن ابی طالب ﷺ است که ترمذی آن را در «سُنن» خویش به طور تعلیق ذکر کرده است؛ آنجا که می‌گوید: «انّه كان لايقنت الّا في النصف الاخر من رمضان»؛ «وی فقط در نصف آخر ماه رمضان، قنوت وتر را می‌خواند».

و حنفی‌ها، از حدیث حسن بن علی ﷺ استدلال می‌کنند که گفت: «علّمني رسول الله ﷺ كلماتٍ اقولهنّ في الوتر...». این حدیث، عام است و ذکری از رمضان و غیر آن، نیامده است؛ و همچنین درباره‌ی عبدالله بن مسعود ﷺ آمده است که وی در تمام سال قنوت می‌خواند.

احناف درباره‌ی حدیث علی بن ابی طالب ﷺ گفته‌اند که اجتهاد شخصی وی بوده است؛ یا این که، منظور از «قنوت»، ایستادن طولانی است؛ و مراد از حدیث و روایت وی، این است که علی بن ابی طالب ﷺ، در نصف دوم ماه رمضان، بیشتر از سایر روزها، ایستادن در نماز را طولانی می‌کرد.

۲- از دیدگاه امام ابوحنیفه، امام مالک، سفیان، عبدالله بن مبارک و امام اسحاق، قنوت وتر، قبل از رکوع است؛ ولی امام شافعی و امام احمد بن حنبل بر این باورند که قنوت وتر، بعد از رکوع است. و امام احمد - در روایتی دیگر - قائل به اختیار در قبل و بعد از رکوع می‌باشد.

دلیل شافعی‌ها و حنبلی‌ها، همان حدیث علی بن ابی طالب ﷺ است که در آن آمده است: «انّه كان لايقنت الّا في النصف الاخر من رمضان وكان يقنت بعد الركوع» (مصنّف ابن ابی شیبه)؛ «علی بن ابی طالب ﷺ فقط در نیمه‌ی دوم رمضان قنوت می‌خواند و قنوت وی بعد از رکوع بود».

و دلیل احناف و دیگران، حدیث ابی بن کعب ﷺ است که ابن ماجه آن را روایت کرده است: «انّ رسول الله ﷺ کان یوتر فيقنت قبل الركوع» (ابن ماجه و نسایی)؛ «رسول خدا ﷺ وتر می‌گزاردند و قبل از رکوع، قنوت می‌خواندند».

و همچنین از حدیث علقمه ﷺ که مصنّف ابن ابی شیبه آن را چنین نقل کرده است: «انّ ابن مسعود واصحاب النبيّ ﷺ كانوا يقنتون في الوتر قبل الركوع»؛ «ابن مسعود ﷺ و دیگر یاران پیامبر ﷺ قنوت وتر را قبل از رکوع می‌خواندند».

نکته قابل توجه این است که دیدگاه احناف، هم از حدیث مرفوع و هم از تعامل صحابه تأیید می‌گردد؛ در حالی که دلیل مخالفان آن‌ها، فقط اثری از علی بن ابی طالب ﷺ می‌باشد که در جواب آن می‌توان گفت که اجتهاد شخصی ایشان بوده است؛ و منشأ اجتهاد وی، این است که پیامبر ﷺ را در حال خواندن قنوت نازله، پس از رکوع، مشاهده کرد و قنوت وتر را بر آن قیاس کرده است؛ و احناف نیز درباره‌ی قنوت نازله، قائل به خواندن آن پس از رکوع هستند.

۳- شافعی‌ها در قنوت وتر، دعای «اللهمّ اهدني فيمن هديتَ...» را می‌خوانند و احناف، دعای «اللهمّ انّا نستعينك...» را برای خواندن در قنوت وتر، ترجیح می‌دهند. البته اختلاف مزبور، فقط درباره‌ی افضلیت و آولی و عدم آولی است و خواندن هریک از این دعاها طبق هردو مذهب جایز می‌باشد.

احناف دعای «استعانت» را بدین خاطر ترجیح می‌دهند که به قرآن شبیه‌تر است. علامه سیوطی در کتاب «الاتقان في علوم القران» می‌نویسد: «دعای استعانت در ابتدای دو سوره‌ی «الخلع» و «الحفد» بوده‌اند که بعدها تلاوت آن‌ها منسوخ شده است».

امام محمد می‌گوید: «در قنوت، دعای مخصوص وجود ندارد و نمازگزار هر دعایی که خواست، می‌تواند بخواند؛ البته مشروط بر آن که دعایش مشتمل بر کلام و سخنان مردم نباشد».

۱۳۷٤ - [۳۱] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ إِذَا سَلَّمَ فِي الْوتر قَالَ: «سُبْحَانَكَ الْـمَلِكِ الْقُدُّوسِ» رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَزَادَ: ثَلَاث مَرَّات يُطِيل فِي آخِر هنَّ[1].

۱۲۷۴- (۲۱) ابی بن کعب رضی الله عنه گوید: هر گاه رسول خدا ﷺ از نماز وتر سلام می‌دادند، می‌فرموند: «سبحان الـملك القدّوس»؛ «خداوندِ پادشاه و پاک، از تمام ناتوانی‌ها و ناشایستی‌ها، منزّه است».

[این حدیث را ابوداود و نسایی روایت کرده‌اند و نسایی این عبارت را نیز افزوده است: پیامبرﷺ سه بار می‌گفتند: «سبحان الله الـملك القدّوس»، و در مرتبه‌ی سوم، صدای خویش را بلند می‌کردند و آن را به صورت کشیده می‌خواندند].

۱۲۷۵ - [۲۲] (صَحِيح)

وَفِي رِوَايَةٍ لِلنَّسَائِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبْزَى عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كَانَ يَقُولُ إِذَا سَلَّمَ: «سُبْحَانَ الْـمَلِكِ الْقُدُّوسِ» ثَلَاثًا وَيَرْفَعُ صَوْتَهُ بالثالثة[2].

۱۲۷۵- (۲۲) و در روایتی از نسایی که عبدالرحمن بن ابزی رضی الله عنه از پدر خویش نقل می‌کند، چنین آمده که وی گفته است: «هر گاه آن حضرت ﷺ سلام نماز وتر را می‌دادند، سه بار می‌فرمودند: «سبحان الـملك القدّوس»؛ «خداوند پادشاه و پاک، از تمام ناتوانی‌ها و ناشایستی‌ها، منزّه است». و در مرتبه‌ی سوم، صدای خویش را بلند می‌کردند.

۱۲۷٦ - [۲۳] (صَحِيح)

وَعَنْ عَلِيٍّ رضی الله عنه قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ فِي آخِرِ وَتْرِهِ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ من سخطك وبمعافاتك من عُقُوبَتك وَأَعوذ بك مِنْكَ لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وَابْنُ مَاجَهْ[3].

۱۲۷٦- (۲۳) علی بن ابی طالب رضی الله عنه گوید: رسول خداﷺ در آخر نماز وتر خویش، این دعا را می‌خواندند:

«اللهمّ انّي اعوذ برضاك من سخطک و بمُعافاتك من عقوبتك و اعوذ بك منك، لاأُحصي ثناءاً عليك، انت كما اثنيتَ علي نفسك».

۱- ابوداود ۱۳۷/۲ ح ۱٤۳۰؛ و نسایی ۲٥۰/۳ ح ۱۷٥۱.
۲- نسایی ۲٤٥/۳ ح ۱۷۳۳.
۳- ابوداود ۱۳٤/۲ ح ۱٤۲۷؛ و ابن ماجه ۳۷۳/۱ ح ۱۱۷۹.

«بار خدایا! من از خشم تو، به خشنودی‌ات و از کیفرت به بخشایشت پناه می‌برم و از تو به تو پناه می‌برم؛ زبان به شمارش ستایش تو نمی‌گشایم؛ همان گونه هستی که خود را ستوده‌ای».

[این حدیث را ابوداود، ترمذی، نسایی و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: «كان يقول في اخر وتره» [آن حضرت ﷺ در آخر وتر خویش می‌فرمودند]: این عبارت، چند تفسیر می‌تواند داشته باشد:

این دعا را در رکعت سوّم به جای قنوت می‌خواندند. و برخی از علماء و صاحب نظران اسلامی نیز همین قول را اختیار کرده‌اند.

این دعا را در آخرین قعده‌ی وتر، پیش از سلام و یا بعد از سلام می‌خواندند.

این دعا را در آخرین سجده‌های وتر می‌خواندند؛ همان طور که در صحیح مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت است که یک بار در سجده‌ی نماز شب، همین دعا را از آن حضرتﷺ شنیده است.

و به طور کلّی، می‌توان چنین گفت که تمامی این صورت‌ها، صحیح و درست است.

فصل سوم

۱۲۷۷ - [٢٤] (صَحِيح)

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قِيلَ لَهُ: هَلْ لَكَ فِي أَمِيرِ الْمُؤمنِينَ مُعَاوِيَة فَإِنَّهُ مَا أَوْتَرَ إِلَّا بِوَاحِدَةٍ؟ قَالَ: أَصَابَ إِنَّهُ فَقِيهٌ وَفِي رِوَايَةٍ: قَالَ ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ: أَوْتَرَ مُعَاوِيَةُ بَعْدَ الْعِشَاءِ بِرَكْعَةٍ وَعِنْدَهُ مَوْلًى لِابْنِ عَبَّاسٍ فَأَتَى ابْنَ عَبَّاسٍ فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ: دَعْهُ فَإِنَّهُ قَدْ صَحِبَ النَّبِيَّ ﷺ. رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ[1].

۱۲۷۷- (٢٤) از عبدالله بن عباس رضي الله عنه روایت است که از وی پرسیده شد: آیا در مورد عمل امیر مؤمنان، معاویه رضي الله عنه، نظر یا جواب و یا افتایی داری؟ چرا که او فقط با یک رکعت، وتر می‌گزارد؟ عبدالله بن عباس رضي الله عنه گفت: معاویه رضي الله عنه درست عمل کرده است؛ زیرا او، فقیه و دانشمند است.

و در روایتی دیگر، چنین آمده است: ابن ابی مُلیکة رضي الله عنه گوید: معاویه رضي الله عنه پس از نماز عشاء، (نماز وتر را) یک رکعت گزارد و این در حالی بود که (کریب)، برده‌ی آزاد کرده شده‌ی ابن عباس رضي الله عنه به نزد وی بود. برده‌ی آزاد شده‌ی ابن عباس رضي الله عنه به نزد وی رفت و موضوع را برای ابن عباس رضي الله عنه بازگو نمود؛ ابن عباس رضي الله عنه گفت: او را به حال خود واگذار؛ چرا که معاویه رضي الله عنه با پیامبر ﷺ همراه و همنشین و مصاحب و دوشادوش بوده است (و از زمره‌ی صحابه‌ی آن حضرت ﷺ به شمار می‌آید؛ و پرواضح است که در این موضوع، نسبت به شما، آگاه‌تر و باخبرتر است)!

[این حدیث را بخاری روایت کرده است.]

شرح: «هل لك»: این عبارت به «هل لك جواب» یا «هل لك افتاء» ترجمه می‌شود؛ یعنی آیا برای تو در مورد عمل وی، جواب یا افتایی وجود دارد؟

«ما اوتر الّا بواحدة»: ظاهر این عبارت، بیانگر آن است که معاویه رضي الله عنه، فقط به خواندن یک رکعت وتر اکتفا و بسنده می‌نموده است؛ و این احتمال نیز وجود دارد که یک رکعت را به دو رکعت پیش از آن، پیوست و ضمیمه نموده باشد؛ و چون وی، به خواندن نماز وتر اکتفا می‌کرده و تهجّد را ترک می‌نمود، از این رو، بدو ایراد گرفتند و لب به انتقاد گشودند.

۱- بخاری ۱۰۳/۷ ح ۳۷٦٥.

و این احتمال نیز وجود دارد که اعتراض و ایراد، به خاطر ترک سنّت عشاء بوده باشد.

«اصاب»: حق با او بود؛ کار درست را انجام داده است؛ سخن درستی گفته است؛ به هدف رسیده است.

«فقیه»: فقه خوانده؛ عالم روحانی؛ دانا؛ دانشمند؛ عالم به اوامر و فرامین الهی، تعالیم و آموزه‌های نبوی، احکام و دستورات شرعی و حقایق و مفاهیم والای قرآنی؛ متخصّص در علم فقه.

«و عنده مولی لابن عباس»: مراد از برده‌ی آزاده شده‌ی ابن عباس ، همان «کُریب» است.

۱۲۷۸ - [۳۵] (ضَعِیف)

وَعَن بُرَيْدَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِﷺ يَقُولُ: «الْوَتْرُ حَقٌّ فَمَنْ لَمْ يُوتِرْ فَلَيْسَ مِنَّا الْوَتْرُ حَقٌّ فَمَنْ لَمْ يُوتِرْ فَلَيْسَ مِنَّا الْوَتْرُ حَقٌّ فَمَنْ لَمْ يُوتِرْ فَلَيْسَ مِنَّا». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ[۱].

۱۲۷۸- (۳۵) بریدة (اسلمی) گوید: از رسول خداﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «نماز وتر، حقّ (واجب) است؛ پس هرکس نماز وتر نگزارد، از ما نیست؛ نماز وتر، حق است و کسی‌که آن را نخواند، از ما نیست؛ نماز وتر، حق است و هرکس که آن را نگزارد، از ما نیست».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «حقّ»: از دیدگاه امام ابوحنیفه و پیروانش، نماز وتر، فقط سنّت نیست، بلکه واجب می‌باشد؛ عدّه‌ای از علماء و صاحب نظران اسلامی گفته‌اند که از جمله‌ی «الوتر حق»، وجوب وتر ثابت نمی‌شود؛ چون «حقّ» به معنای «ثابت» است؛ در پاسخ چنین گفته شده است که در جاهای متعددی از روایات و احادیث، واژه‌ی «حق» به معنای «واجب» آمده است؛ و در این جا نیز مراد از «حق»، همان واجب است؛ چنان که ابوایوب انصاری حدیثی را از پیامبرﷺ نقل می‌کند که در آن آمده است: «الوتر حقٌ واجبٌ علي كلّ مسلم» (احمد بن حبّان، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)؛ «وتر، حقّی واجب بر هر مسلمان است».

و دلایل امام ابوحنیفه و جمهور در مورد وجوب و عدم وجوب نماز وتر، پیش‌تر در **شرح** حدیث خارجة بن حذافة (حدیث شماره ۱۲٦۷) گذشت.

۱- ابوداود ۲/۱۲۹ ح ۱٤۱۹.

۱۲۷۹ - [۳٦] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «من نَام عَن الْوِتْرِ أَوْ نَسِيَهُ فَلْيُصَلِّ إِذَا ذَكَرَ أَوْ إِذا اسْتَيْقَظَ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ أَبُو دَاوُد وَابْن مَاجَه[1].

۱۲۷۹- (٣٦) ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس از نماز وتر به خواب رفت (و بر اثر خواب رفتگی، نماز وترش قضا شد) یا آن را فراموش کرد (و نگزارد)؛ پس هر گاه به یادش آمد، یا از خواب بیدار شد، باید آن را بخواند».

[این حدیث را ترمذی، ابوداود و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: از آن جا که از دیدگاه احناف، نماز وتر واجب است، به جای آوردن قضای آن نیز واجب می‌باشد؛ و از دیدگاه امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل، چون نماز وتر واجب نیست، به جای آوردن قضای آن نیز لازم نیست.

دلیل احناف، حدیث ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌باشد؛ اما امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل بر سند حدیث مذکور، انتقاد کرده‌اند و گفته‌اند که مدار این حدیث بر شخصی به نام عبدالرحمن بن زید بن اسلم است که از لحاظ روایت حدیث، ضعیف است.

در پاسخ باید گفت که عبدالرحمن بن زید در این حدیث، متفرّد نیست، بلکه دو مُتابع دارد؛ اولین متابع او، برادرش به نام عبدالله بن زید است که امام ترمذی درباره‌ی او از امام احمد بن حنبل چنین نقل می‌کند: «اخوه (ای اخو عبدالرحمن بن زید) عبدالله، لابأس به». امام ترمذی همچنین قول امام بخاری را نقل کرده است: «عبدالله بن زید بن اسلم ثقة».

و دومین متابع وی، شخصی به نام محمد بن مطرّف است که امام ابوداود، حدیثش را در سنن خود ذکر کرده است (در باب «الدعاء بعد الوتر»)؛ تا جایی که در سنن دار قطنی، علاوه از محمد بن مطرّف، عبدالله بن سلمه نیز از وی متابعت کرده است (در باب «من نام عن وتره و نسیه»)

از این رو، حدیث ابوسعید خدری رضی الله عنه، بدون شک قابل استدلال است و حدیث در ضمن این که بر وجوب قضای وتر دلالت می‌کند، بر وجوب خود وتر نیز دلالت دارد.

۱۲۸۰ - [۳۷] (ضَعِيف)

۱- ابوداود ۱۳۷/۲ ح ۱٤۳۱؛ ترمذی ۳۰۳/۲ ح ٤٦٥؛ و ابن ماجه ۳۷۵/۱ ح ۱۱۸۸.

وَعَنْ مَالِكٍ بَلَغَهُ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ ابْنَ عُمَرَ عَنِ الْوِتْرِ: أَوَاجِبٌ هُوَ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللّٰهِ: قَدْ أَوْتَرَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ وَأَوْتَرَ الْمُسْلِمُونَ. فَجَعَلَ الرَّجُلُ يُرَدِّدُ عَلَيْهِ وَعَبْدُ اللّٰهِ يَقُولُ: أَوْتَرَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ وَأَوْتَرَ الْمُسْلِمُونَ. رَوَاهُ فِي الْمُوَطَّأ[۱].

۱۲۸۰- (۳۷) مالک رضی الله عنه گوید: بدو خبر رسیده است که مردی، از عبدالله بن عمر رضی الله عنه دربارهٔ نماز وتر پرسید که آیا نماز وتر واجب است یا خیر؟ عبدالله بن عمر رضی الله عنه در پاسخ گفت: «بی‌گمان، پیامبر خدا ﷺ و مسلمانان، نماز وتر را خوانده‌اند».

آن مرد، پیوسته این سؤال را تکرار می‌کرد و دربارهٔ وجوب نماز وتر از عبدالله بن عمر رضی الله عنه می‌پرسید و عبدالله بن عمر رضی الله عنه نیز در پاسخ وی می‌گفت: «بی‌تردید، پیامبر خدا ﷺ و سایر مسلمانان، نماز وتر را خوانده‌اند».

[این حدیث را مالک در موطأ روایت کرده است].

شرح: «یردّد»: تکرار می‌کرد و به دنبال جواب صریح بود و به اشاره‌ها اکتفا و بسنده نمی‌نمود.

عبدالله بن عمر رضی الله عنه از آن جهت، پاسخی صریح در مورد وجوب نماز وتر را بدان مرد نداد؛ زیرا وی، چیزی را در مورد وجوب نماز وتر، از پیامبر ﷺ نشنیده بود؛ و این در حالی است که از دیگر صحابه، همچون ابوایوب انصاری و چند تن دیگر، نقل شده است که از پیامبر ﷺ واژهٔ «وجوب» را در مورد نماز وتر، روایت کرده‌اند؛ همچون: «الوتر حق واجب علي كلّ مسلم» (احمد؛ صحیح ابن حبّان؛ نسایی؛ ابن ماجه؛ ابوداود و ابوداود طیالسی).

۱۲۸۱ - [۳۸] (ضَعِيف جدا)

وَعَنْ عَلِيٍّ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يُوتِرُ بِثَلَاثٍ يَقْرَأُ فِيهِنَّ بِتِسْعِ سُوَرٍ مِنَ الْمُفَصَّلِ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ بِثَلَاثِ سُوَرٍ آخِرُهُنَّ: (قل هوا الله أحد)

رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ[۲].

۱۲۸۱- (۳۸) علی بن ابی طالب رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ سه رکعت نماز وتر می‌گزاردند و در این سه رکعت، نُه سوره از سوره‌های مفصّل قرآن می‌خواندند؛ این طور که در هر رکعت، سه سوره می‌خواندند که آخر آن‌ها، سورهٔ «قل هو الله احد» بود.

۱- موطأ مالک ۱۲٤/۱ ح ۱۷، «کتاب صلاة اللیل».
۲- ترمذی ۳۲۳/۲ ح ٤٦۰.

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: «آخرهنّ قل هو الله احد»: این عبارت، دو احتمال دارد:

۱- آخر سه رکعت وتر؛ یعنی پیامبر ﷺ در رکعت آخر وتر، سه سوره می‌خواندند؛ این طور که در رکعت سوم وتر، دو سوره می‌خواندند و پس از آن دو سوره، سوره‌ی «قل هو الله احد» را نیز می‌افزودند و با آن، رکعت سوم را به پایان می‌رساندند.

۲- آخر سوره‌ها؛ یعنی پیامبر ﷺ در هر رکعت از نماز وتر، سه سوره می‌خواندند؛ این طور که در هر رکعت، دو سوره می‌خواندند و پس از آن دو سوره، سوره‌ی «قل هو الله احد» را نیز می‌افزودند؛ و بدین ترتیب، قرائت هر رکعت از نماز وتر را با سوره‌ی «اخلاص» به پایان می‌رساندند. و احتمال اول، صحیح‌تر است.

«مفصّل»: به سوره‌های آخرین منزل قرآن، «مُفصّل» می‌گویند؛ یعنی از سوره‌ی «حجرات» تا آخر قرآن. و «مُفصّل» نیز به سه نوع تقسیم می‌گردد:

طوال مفصّل: از سوره‌ی «حجرات» تا سوره‌ی «بروج».

اوساط مفصّل: از سوره‌ی «بروج» تا سوره‌ی «بینة».

قصار مفصّل: از سوره‌ی «بینة» تا سوره‌ی «ناس».

۱۲۸۲ - [۳۹] (صَحِيح)

وَعَنْ نَافِعٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ ابْنِ عُمَرَ بِمَكَّةَ وَالسَّمَاءُ مُغَيِّمَةٌ فَخَشِيَ الصُّبْحَ فَأَوْتَرَ بِوَاحِدَةٍ ثُمَّ انْكَشَفَ فَرَأَى أَنَّ عَلَيْهِ لَيْلًا فَشَفَعَ بِوَاحِدَةٍ ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ فَلَمَّا خَشِيَ الصُّبْحَ أوتر بِوَاحِدَة. رَوَاهُ مَالك[۱].

۱۲۸۲- (۳۹) نافع رضی الله عنه گوید: همراه با عبدالله بن عمر رضی الله عنه در مکه‌ی مکرّمه بودم؛ و این در حالی بود که آسمان، ابری بود. ابن عمر رضی الله عنه از بیم آن که مبادا صبح صادق طلوع کند، یک رکعت نماز وتر گزارد (و آن را به دو رکعتی که پیش از آن گزارده بود، پیوست و ضمیمه نمود)؛ آن‌گاه چون هوا صاف شد و ابرها کنار رفتند، ابن عمر رضی الله عنه متوجه شد که هنوز از شب باقی مانده است؛ از این رو، یک رکعت دیگر با آن رکعت پیشین، پیوست و ضمیمه نمود و آن را جُفت (شَفع) ساخت؛ آن‌گاه دو رکعت دیگر نیز به جای آورد؛ و چون بیم آن داشت که مبادا صبح صادق طلوع کند، از این رو، یک رکعت نماز وتر گزارد.

[این حدیث را مالک روایت کرده است].

۱- موطأ مالک ۱۲۵/۱ ح ۱۹، «کتاب صلاة اللیل».

شرح: «فشفع بواحدة»: اگر فردی، پس از نماز عشاء، وتر را بخواند و در آخر شب بخواهد، نماز تهجّد را بگزارد، در آن صورت از دیدگاه هرچهار امام و پیشوا (امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل) اعاده‌ی نماز وتر، لازم نیست و نماز تهجّد، بدون خواندن مجدّد وتر، صحیح است.

امام اسحاق بن راهویه، قائل به «نقض وتر» است و می‌گوید: چنین شخصی باید قبل از تهجّد، یک رکعت نماز نفل بخواند تا این یک رکعت با سه رکعت وتر که در آغاز شب خوانده است، یکجا جمع شده و شَفع شوند؛ و نماز وتری که بعد از عشاء خوانده است، بدین ترتیب نقض و شکسته می‌شود و بعد از خواندن تهجّد، مجدداً باید وتر را بخواند.

دلیل وی، حدیث پیامبر است که فرمود: «اجعلوا آخر صلاتكم بالليل وتراً» (بخاری و مسلم)؛ «آخرین نماز شب خویش را نماز وتر قرار دهید». و دلیل دیگر وی، عملکرد عبدالله بن عمر ﷺ است؛ زیرا وی قائل به نقض وتر است (مسند احمد)

و جمهور علماء و صاحب نظران اسلامی، «نقض وتر» را صحیح نمی‌دانند و دلیلشان، این حدیث پیامبر گرامی اسلام ﷺ است که فرمودند: «لا وتران فى ليلة» (ترمذی)؛ «در شب، دو وتر درست نیست».

این حدیث، بیانگر آن است که در یک شب، فقط یک بار وتر خواندن کافی و بسنده است؛ از این رو، این فرموده‌ی پیامبر ﷺ که: «اجعلوا آخر صلاتكم بالليل وتراً»، حمل بر استحباب می‌شود؛ زیرا از آن حضرت ﷺ ثابت شده است که گاهی بعد از وتر، دو رکعت نفل می‌خوانده‌اند.

و درباره‌ی عملکرد عبدالله بن عمر ﷺ (که مورد استدلال امام اسحاق بن راهویه بود)، امام محمد بن نصر مروزی در «کتاب الوتر» می‌نویسد: «عبدالله بن عمر ﷺ گفته است: من موضوع نقض وتر را با رأی و نظر خودم استنباط کرده‌ام (و غالباً، ایشان از حدیث «اجعلوا آخر صلاتكم بالليل وتراً» چنین برداشتی داشته‌اند) و هیچ حدیثی در این باره از پیامبر ﷺ نشنیده‌ام». (ر.ک: معارف السنن ج ٤ ص ٢٥٧).

در این صورت، عبدالله بن عمر ﷺ، در یک شب، سه بار وتر می‌خواند! (مصنّف عبدالرزاق، باب «الرجل يوتر ثم يستقيظ فيريد ان يصلّي»)؛ در حالی که پیامبر ﷺ دو بار وتر خواندن را در یک شب، ممنوع قرار داده است!.

۱۲۸۳ - [۳۰] (صَحِيح)

وَعَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ كَانَ يُصَلِّي جَالِسًا فَيَقْرَأُ وَهُوَ جَالِسٌ فَإِذَا بَقِيَ مِنْ قِرَاءَتِهِ قَدْرُ مَا يَكُونُ ثَلَاثِينَ أَوْ أَرْبَعِينَ آيَةً قَامَ وَقَرَأَ وَهُوَ قَائِمٌ ثُمَّ رَكَعَ ثُمَّ سَجَدَ ثُمَّ يَفْعَلُ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ مِثْلَ ذَلِكَ. رَوَاهُ مُسلم[1].

۱۲۸۳- (۳۰) عایشه ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ (چون پا به سنّ گذاشتند، نماز نفل را) نشسته می‌گزاردند و به حالت نشسته قرائت می‌نمودند؛ و هنگامی که از قرائت ایشان، در حدود سی یا چهل آیه (از یک سوره‌ی بزرگ) باقی می‌ماند، بلند می‌شدند و ایستاده آن‌ها را قرائت می‌کردند؛ آن‌گاه به رکوع می‌رفتند و پس از آن، سجده می‌نمودند؛ و رکعت دوم را نیز بدین‌سان، انجام می‌دادند.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «كان يصلّي جالساً»: آن حضرت ﷺ در آخر عمر شریفشان، چون پا به سن گذاشتند و اندکی ضعیف شدند، نماز نفل را - چه در روز و چه در شب - به حالت نشسته می‌گزاردند؛ و می‌توان چنین گفت که نشسته خواندن پیامبر ﷺ، معلول چند علّت بود:

ضعف و بیماری و ناراحتی و خستگی پیامبر ﷺ.

سنّ و سال بالای آن حضرت ﷺ.

نماز نفل گزاردن.

طولانی بودن قرائت آن حضرت ﷺ.

۱۲۸٤ - [۳۱] (صَحِيح)

وَعَنْ أُمِّ سَلَمَةَ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ: «كَانَ يُصَلِّي بَعْدَ الْوِتْرِ رَكْعَتَيْنِ» رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَزَادَ ابْنُ مَاجَه: خفيفتين وَهُوَ جَالس[2].

۱- مسلم ۱/۵۰۵ ح (۷۳۱-۱۱۲).
۲- ترمذی ۲/۳۳۵ ح ٤۷۱؛ و ابن ماجه ۱/۳۷۷ ح ۱۱۹۶.

۱۲۸۴- (۳۱) امّ‌سلمه ؓ گوید: رسول خدا ﷺ پس از گزاردن نماز وتر، دو رکعت دیگر می‌گزاردند.

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است؛ و ابن ماجه این عبارت را نیز افزوده است]: «خفیفتین و هو جالسٌ»؛ «(آن حضرت ﷺ پس از گزاردن نماز وتر) دو رکعت کوتاه و سبک دیگر، به حالت نشسته می‌گزاردند».

شرح: امام مالک، دو رکعت بعد از وتر را انکار کرده و گفته است: «لاأُصلّیهما»؛ «آن‌ها را نمی‌گزارم».

از امام ابوحنیفه و امام شافعی در این باره، چیزی نقل نشده است؛ و از امام احمد، فقط یک بار خواندن دو رکعت بعد از وتر، ثابت شده است. امّا در حقیقت، درباره‌ی ثبوت این دو رکعت، احادیث بی‌شماری وجود دارد که برخی از آن‌ها عبارتند از:

حدیث امّ‌سلمه ؓ (به شماره ۱۲۸۴).

ابوامامه ؓ گوید: «انّ النبيّ ﷺ کان یصلّیها بعد الوتر و هو جالس یقرأ فیهما «اذا زلزلت» و«قل یا ایها الکافرون» (طحاوی، باب التطوع بعد الوتر)؛ «پیامبر ﷺ به حالت نشسته بعد از وتر دو رکعت نماز می‌گزارد و در آن‌ها سوره‌های «زلزال» و «کافرون» را می‌خواندند».

عایشه ؓ گوید: «کان یصلّي ثلاث عشرة رکعة یصلّي ثمان رکعات ثم یوتر ثم یصلي رکعتین و هو جالس؛ فاذا اراد اَن یرکع قام، فرکع، ثم یصلّي رکعتین بین النداء والاقامة من صلاة الصبح» (مسلم)؛ «رسول خدا ﷺ در شب، سیزده رکعت نماز می‌گزاردند؛ این‌طور که هشت رکعت می‌گزاردند؛ آن‌گاه وتر می‌خواندند و پس از آن به حالت نشسته دو رکعت دیگر می‌گزاردند؛ و هرگاه می‌خواستند به رکوع بروند، بلند می‌شدند و به حالت ایستاده به رکوع می‌رفتند؛ آن‌گاه در بین اذان و اقامه‌ی صبح، دو رکعت می‌گزاردند».

ثوبان ؓ گوید: «کنّا مع رسول الله ﷺ في سفر فقال: انّ السفر جُهد وثقل، فاذا اوتر احدکم فلیرکع رکعتین، فان استیقظ والّا کانتا له» (سنن دارقطنی، باب فی الرکعتین بعد الوتر؛ و سنن بیهقی، باب فی الرکعتین بعد الوتر)؛ «همراه پیامبر ﷺ در سفر بودیم؛ آن حضرت ﷺ فرمودند: بی‌گمان، سفر، مایه‌ی مشقت و زحمت است؛ پس هرگاه یکی از شما وتر خویش را گزارد، باید دو رکعت دیگر بگزارد؛ پس اگر بیدار شد که خوب و گرنه همان دو رکعت، او را کافی است».

انس بن مالک ﷺ گوید: «انّ النبيّ ﷺ كان يصلّي بعد الوتر وهو جالس ويقرأ في الركعة الاولي بامّ القران واذا زلزلت؛ وفي الثانية «قل يا ايها الكافرون» (بیهقی، باب فی الرکعتین بعد الوتر)؛ «پیامبر ﷺ بعد از وتر، به حالت نشسته، دو رکعت نماز می‌گزاردند و در رکعت اول، سوره‌ی «فاتحه» و سوره‌ی «زلزال» و در رکعت دوّم - (سوره‌ی فاتحه و) سوره‌ی «کافرون» را می‌خواندند».

این روایات و احادیث، بیانگر ثبوت دو رکعت بعد از وتر هستند؛ امّا از آن جایی که نشستن پیامبر ﷺ در آن دو رکعت ثابت است، برخی از علماء و صاحب‌نظران اسلامی گفته‌اند: روش سنّت خواندن دو رکعت بعد از وتر، به صورت نشسته می‌باشد؛ از این رو، این دسته از دانشمندان دینی، - بنابر این احادیث و روایات - گزاردن دو رکعت بعد از وتر را به صورت نشسته خواندن، بهتر دانسته‌اند؛ ولی سایر علماء و دانشوران فقهی گفته‌اند که در این زمینه، امّت را نمی‌توان بر آن حضرت ﷺ قیاس کرد؛ از این رو، قیام و ایستادن را در این دو رکعت، ترجیح داده‌اند.

در صحیح مسلم از عبدالله بن عمر ﷺ روایت است که یک بار رسول خدا ﷺ را در حال نشسته مشاهده کرد که نماز می‌گزارد؛ از این رو از پیامبر ﷺ پرسید که از شما به من چنین خبر رسیده که نماز نشسته، نصف نماز ایستاده ثواب دارد و شما در حالت نشسته نماز می‌گزارید؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: «مسأله همین‌طور است؛ ولی من در این مورد مانند شما نیستم؛ خداوند بلندمرتبه برای من استثنا قائل شده است؛ یعنی نماز نشسته‌ی من، ثواب و پاداش نماز ایستاده را دارد و چیزی از آن کاسته نمی‌شود».

طبق این حدیث، علماء و صاحب‌نظران اسلامی گفته‌اند: برای دو رکعت بعد از وتر، ضابطه‌ی خاصّ وجود ندارد؛ از این رو، در حال ایستاده، ثواب و پاداش کامل و در حال نشسته، نصف ثواب ایستاده می‌رسد.

رفع یک اشکال:

پیامبر ﷺ در حدیثی فرمودند: «اجعلوا آخر صلاتكم بالليل وتراً» (بخاری و مسلم)؛ «آخرین نمازتان در شب را نماز وتر قرار دهید»؛ و در اینجا می‌فرماید: «رسول خدا ﷺ پس از گزاردن نماز وتر، دو رکعت دیگر می‌گزاردند»؛ و به ظاهر میان این دو حدیث، تعارض و تضادّ وجود دارد؟

و در حقیقت، این حدیث با حدیث دیگر، هیچ‌گونه تضاد و تعارضی ندارد؛ زیرا دو رکعت بعد از وتر، جزء وتر هستند و حیثیت مستقلّی ندارند؛ بلکه تابع نماز وتر می‌باشند.

۱۲۸۵ - [۳۲] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ عَائِشَةَ ﵂ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يُوتِرُ بِوَاحِدَةٍ ثُمَّ يَرْكَعُ رَكْعَتَيْنِ يَقْرَأُ فِيهِمَا وَهُوَ جَالِسٌ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَرْكَعَ قَامَ فَرَكَعَ. رَوَاهُ ابْنُ مَاجَه[1].

۱۲۸۵- (۳۲) عایشه ﵂ گوید: رسول خدا ﷺ یک رکعت نماز وتر می‌گزاردند؛ آن‌گاه دو رکعت به جای می‌آوردند و در آن‌ها، قرائت را به حالت نشسته می‌خواندند؛ و چون می‌خواستند به رکوع بروند، از جای بلند می‌شدند و (به حالت ایستاده) به رکوع می‌رفتند.

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است].

شرح: «كان رسول الله ﷺ يوتر بواحدة»: به خاطر جمع کردن و تطبیق میان این احادیث و روایات دیگر، این عبارت را بدین‌گونه ترجمه و تفسیر می‌کنیم: «یک رکعت به همراه دو رکعت پیش از آن می‌گزاردند؛ یعنی برای نماز وتر، یک رکعت می‌خواندند و آن را با دو رکعت قبل از آن، ضمیمه و پیوست می‌نمودند».

۱۲۸۶ - [۳۳] (صَحِيح)

وَعَنْ ثَوْبَانَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ هَذَا السَّهَرَ جُهْدٌ وَثِقَلٌ فَإِذَا أَوْتَرَ أَحَدُكُمْ فَلْيَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ فَإِنْ قَامَ مِنَ اللَّيْلِ وَإِلَّا كَانَتَا لَهُ». رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ[2].

۱۲۸۶- (۳۳) ثوبان ﵁ گوید: پیامبر ﷺ فرمودند: «بی‌گمان، این شب‌زنده داری (با گزاردن نماز تهجّد)، سختی و مشقّت و سنگینی و دشواری به دنبال دارد؛ پس هرگاه یکی از شما (به بیدار شدن در آخر شب، اطمینان نداشت و) نماز وتر را (پیش از خواب) گزارد، باید پس از آن، دو رکعت دیگر نیز بخواند؛ اگر چنانچه در شب (برای تهجّد و شب زنده‌داری) بیدار شد (و نماز تهجّد گزارد، خیلی خوب است؛) و اگر چنانچه در شب (برای شب زنده‌داری و گزاردن نماز تهجّد) بیدار نشد، پس آن دو رکعت، برای او (در فراچنگ آوردن پاداش شب زنده‌داری) کافی است».

[این حدیث را دارمی روایت کرده است].

۱- ابن ماجه ۳۷۷/۱ ح ۱۱۹۶.
۲- دارمی ۴۵۲/۱، ۴۵۳؛ ح ۱۵۹٤.

شرح: «السهر»: شب زنده‌داری کردن؛ شب را با گزاردن نماز تهجّد سپری کردن؛ بیدار خوابی برای راز و نیاز.

«جهد»: مشقت‌زا؛ رنج‌آور؛ سخت؛ دشوار.

«ثقل»: سنگین؛ ملال‌آور؛ طاقت‌فرسا.

«انّ هذا السهر جهد و ثقل»: این عبارت، بیانگر مشقت و زحمتی است که قیام و عبادت شبانه در پی دارد؛ زیرا خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ ٱلَّيۡلِ هِيَ أَشَدُّ وَطۡـٔٗا وَأَقۡوَمُ قِيلًا٦﴾ [المزمل: ٦]. «عبادت شبانه، (افعال آن) مؤثرتر و ماندگارتر، و اقوال (آن) درست‌تر و پابرجاتر است».

از این حدیث معلوم می‌شود که خواندن وتر بعد از نماز عشاء تا طلوع صبح صادق جایز است؛ ولی خواندن آن در یک سوم آخر شب، اجر و پاداش بیشتری دارد؛ عایشه رضي الله عنها گوید: «من کلّ اللیل قد اوتر رسول الله ﷺ؛ من اوّل اللیل واوسطه وآخره؛ فانتهي وتره الي السحر» (بخاری، مسلم، نسایی، ابوداود و ترمذی)؛ «پیامبر ﷺ در تمام شب، وتر را خوانده است: در اول، وسط و در آخر شب؛ و وتر او به سحر منتهی می‌شد».

و برای کسی‌که بیم آن دارد که در آخر شب بیدار نشود، مستحب است که وترش را اول شب بخواند؛ همچنان که برای کسی‌که گمان می‌کند آخر شب بیدار می‌شود، تأخیر آن سنّت است؛ ابوقتاده رضي الله عنه گوید: پیامبر ﷺ به ابوبکر رضي الله عنه فرمود: «متی توتر»؟؛ «کی وتر می‌خوانی»؟ گفت: قبل از آن که بخوابم. به عمر فرمود: «متی توتر؟»؛ «کی وتر می‌خوانی»؟ عرض کرد: می‌خوابم و بعد بلند می‌شوم و نماز وتر خویش را می‌گزارم. پیامبر ﷺ به ابوبکر صدّیق رضي الله عنه فرمود: «اخذتَ بالحزم او بالوثیقة»؛ «محکم‌کاری و احتیاط کردی». و به عمر رضي الله عنه فرمود: «اخذتَ بالقوة»؛ «کارت همراه با قدرت و نیرو بود» (ابوداود، ابن ماجه و صحیح ابن خزیمه)

به هر حال، از مجموع روایات بالا، چنین معلوم می‌شود که اگر کسی توان شب زنده‌داری را ندارد، پیش از خواب، نماز وتر خویش را بخواند و پس از آن، دو رکعت دیگر نیز بگزارد.

۱۲۸۷ - (حسن)

وَعَنْ أَبِي أُمَامَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُصَلِّيهِمَا بَعْدَ الْوِتْرِ وَهُوَ جَالس يقْرَأ فيهمَا [إِذا زلزلت] و [قل يَا أَيهَا الْكَافِرُونَ]

رَوَاهُ أَحْمد[1].

۱۲۸۷- (۳٤)... ابوامامه ﷺ گوید: (گاهی اوقات اتفاق می‌افتاد که) رسول خداﷺ دو رکعتِ پس از وتر را، به حالت نشسته می‌گزاردند و در آن دو رکعت، سوره‌های «اذا زلزلت الارض زلزالـها» و «قل یا ایـها الکافرون» را قرائت می‌کردند.

[این حدیث را احمد بن حنبل روایت کرده است].

شرح و توضیح این حدیث، به سان حدیث شماره‌ی ۱۲۸٤ است.

۱- مسند احمد ٥/٢٦٠.

باب(٣٦)

قنوت

فصل اول

١٣٨٨ - [١] (مُتَّفق عَلَيهِ)

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ كَانَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَدْعُوَ عَلَى أَحَدٍ أَوْ يَدْعُوَ لِأَحَدٍ قَنَتَ بَعْدَ الرُّكُوعِ فَرُبَّمَا قَالَ إِذَا قَالَ: «سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ: اللَّهُمَّ أَنْجِ الْوَلِيدَ بن الْوَلِيد وَسَلَمَة ابْنَ هِشَام وَعَيَّاش بن رَبِيعَةَ اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَى مُضَرَ وَاجْعَلْهَا سِنِينَ كَسِنِي يُوسُفَ» يَجْهَرُ بِذَلِكَ وَكَانَ يَقُولُ فِي بَعْضِ صَلَاتِهِ: «اللَّهُمَّ الْعَنْ فُلَانًا وَفُلَانًا لِأَحْيَاءٍ مِنَ الْعَرَبِ حَتَّى أَنْزَلَ اللهُ: «[لَيْسَ لَكَ من الْأَمر شَيْء] الْآيَة»[١].

١٣٨٨- (١) ابوهریره رضی الله عنه گوید: هرگاه رسول خدا ﷺ می‌خواستند بر ضرر یا سود کسی دست به دعا شوند، پس از رکوع قنوت می‌خواندند؛ و چه بسا که (هرگاه سرشان را از رکوع برمی‌داشتند و) «سمع الله لمن حمده؛ ربنا لك الحمد» می‌گفتند، این دعا را می‌خواندند:

«اللهمّ أنج الوليد بن الوليد وسلمة بن هشام وعيّاش بن أبي ربيعة؛ اللهمّ اشدد وطأتک علي مُضَر واجعلها سنين كسنيّ يوسف».

«پروردگارا! ولید بن ولید، سلمة بن هشام و عیاش بن ابی ربیعه را نجات بده؛ بار خدایا! قهر و غضب خویش را بر قبیله‌ی «مُضَر» شدّت ببخش و آنان را دچار خشکسالی و قطحی‌ای مانند خشکسالی دوران یوسف علیه السلام بگردان».

و آن حضرت ﷺ این دعا را به صدای بلند و رسا می‌خواندند؛ و رسول خدا ﷺ در برخی از نمازهای خویش می‌گفتند: «بار خدایا! فلانی و فلانی - از چند قبیله‌ی عرب - را نفرین کن و آنان را از رحمت خویش دور گردان». و پیامبر ﷺ پیوسته این دعا را تکرار می‌کردند تا آن که خداوند این آیه را فرو فرستاد: ﴿لَيۡسَ لَكَ مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٌ أَوۡ يَتُوبَ عَلَيۡهِمۡ أَوۡ يُعَذِّبَهُمۡ فَإِنَّهُمۡ ظَٰلِمُونَ١٢٨﴾ [آل عمران: ١٢٨]. «چیزی از کار (بندگان جز اجرای فرمان یزدان) در دست تو نیست (بلکه همه‌ی امور در دست خدا است. این او است که) یا توبه‌ی آنان را می‌پذیرد (و دلهایشان را با آب ایمان می‌شوید) یا ایشان را (با کشتن و خوار داشتن در دنیا و عذاب آخرت) شکنجه می‌دهد؛ چرا که آنان ستمگرند».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

١- بخاری ١١/١٩٣ ح ٦٣٩٣؛ مسلم ١/٤٦٦ ح (٦٧٥-٢٩٤)؛ ابوداود ٢/١٤٢ ح ١٤٤٢؛ نسایی ٢/٢٠١ ح ١٠٧٤؛ ابن ماجه ١/٣٩٤ ح ١٢٤٤؛ دارمی ١/٤٥٣ ح ١٥٩٥؛ و مسند احمد ٢/٢٥٥.

شرح: «قنوت»: در شرع مقدّس اسلام، واژه‌ی «قنوت» دارای چندین معنا است:

دعایی که در رکعت سوم نماز وتر و در هنگام مصیبت در نماز صبح، خوانده می‌شود.

پیروی و اطاعت کردن.

خضوع و خشوع و تواضع و فروتنی.

سکوت و خاموشی گزیدن.

قیام (ایستادن)

قرائت.

ذکر خدا در حال قیام همراه با خشوع و خضوع.

و در اینجا، بحث از معنای اول است؛ یعنی دعایی که در رکعت سوم نماز وتر و در هنگام مصیبت، در نماز صبح خوانده می‌شود.

«ولید بن ولید»: وی برادر خالد بن ولید ﷺ است که در روز جنگ بدر، به اسارت مسلمانان درآمد؛ و چون فدیه‌ی او را پرداختند، اسلام آورد. بدو گفتند: چرا پیش از پرداخت فدیه، مسلمان نشدی؟ او در پاسخ گفت: دوست نداشتم که کسی چنین فکر کند که من از ترس، مسلمان شده‌ام. وی بعدها در مکه‌ی مکرمه زندانی شد و با دعای پیامبر ﷺ از دست دشمنان و بدخواهان مکه، نجات پیدا کرد و به پیامبر ﷺ پیوست.

«سلمة بن هشام»: وی برادر ابوجهل بود که به خدا و پیامبر ﷺ ایمان آورده بود و در این راه، شکنجه و آزار دید و از هجرت به سوی مدینه، منع گردید.

«عیاش بن ابی ربیعة»: وی برادر مادری ابوجهل است که به خدا و پیامبر گرامی اسلام ﷺ ایمان آورد و ابوجهل نیز او را در مکه‌ی مکرمه زندانی نمود؛ از این رو، پیامبر ﷺ برای آزادی و رهایی این سه نفر، قنوت خواندند و دعا نمودند.

«اشدد وطأتک»: وطأة: شدّت اعتماد به کسی است؛ و در اینجا به معنای «غضب و قهر» است.

«سنین»: قحطی و خشکسالی.

«احیاء»: جمع «حی»: به معنای قبیله.

«ليس لك من الامر شيء»: رفع یک اشکال: این آیه، که هرگونه اختیاری را از پیامبرﷺ درباره‌ی عفو و بخشش یا مجازات مخالفان سلب می‌کند، هیچ‌گونه منافاتی با موثّر بودن دعای پیامبرﷺ و عفو و گذشت او و شفاعت و مانند آن - که از دیگر آیات قرآن استفاده می‌شود - ندارد؛ زیرا منظور از آیه‌ی «ليس لك من الامر شيء» این است که پیامبرﷺ به طور مستقل، هیچ کاری را نمی‌تواند انجام دهد؛ ولی به فرمان خدا و به اجازه‌ی او، می‌تواند ببخشد و هم در جای خود، مجازات کند و هم عوامل پیروزی را فراهم سازد و حتّی به اجازه‌ی پروردگار و اذن او می‌تواند همچون عیسی مسیح، مردگان را زنده کند.

کسانی که خواسته‌اند با آیه‌ی «ليس لك من الامر شيء»، توانایی پیامبرﷺ را بر این امر انکار کنند، در حقیقت دیگر آیات قرآن را فراموش کرده‌اند. قرآن کریم در سوره‌ی نساء آیه ٦٤ می‌گوید: ﴿...وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا﴾ [النساء: ٦٤]. «و اگر آنان بدان هنگام که به خود ستم می‌کردند، به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌نمودند و پیامبر ﷺ هم برای آنان، درخواست بخشش می‌کرد، بی‌گمان خدا را بس توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند».

بر اساس این آیه، استغفار رسول خداﷺ، یکی از عوامل بخشش گناه شمرده شده است. از این رو، دانسته می‌شود که پیامبرﷺ به طور مستقل، هیچ کاری را نمی‌تواند انجام دهد، ولی به فرمان خدا و به اجازه‌ی او، می‌تواند ببخشد و هم در جای خود، مجازات کند و هم عوامل پیروزی را فراهم سازد و حتّی به اجازه‌ی پروردگار و اذن او، مردگان را زنده کند.

«قنوت»: در مورد قنوت، مذهب امام شافعی این است که، قنوت در نماز صبح، بعد از بلند شدن از رکوع دوم، سنّت است؛ و در غیر نماز صبح به هنگام وارد شدن بلا و مصیبت، مانند حمله‌ی دشمن و خشکسالی و شیوع امراض واگیردار و امثال این‌ها، در تمام نمازهای پنج‌گانه، سنّت است که بعد از بلند شدن از رکوع آخر، قنوت خوانده شود.

و امام ابوحنیفه و پیروانش، بر این باورند که به جز از نماز وتر، قنوت در دیگر نمازها خوانده نمی‌شود؛ و علاوه از نماز وتر، قنوت فقط در صورتی خوانده می‌شود که مسلمانان، به مشکلات و معضلات و چالش‌ها و دغدغه‌هایی مبتلا گردند که در این

صورت، پس از رکوع و در حال قومه (قیامِ متصل پس از رکوع)، قنوت خوانده می‌شود و امام برای کمک و یاری مسلمانان و خواری و زبونی دشمنان و بدخواهان، دعا می‌کند.

و قنوت نماز وتر، از دیدگاه امام ابوحنیفه، پیش از رکوع خوانده می‌شود. علقمه ؓ گوید: «عبدالله بن مسعود ؓ و دیگر یاران رسول خدا ﷺ در نماز وتر، قنوت را پیش از رکوع می‌خواندند». این حدیث را ابن ابی شیبه در «المصنّف» (٣٨٣/٣) روایت کرده است.

و عبدالرحمن بن اسود، از پدرش، از عبدالله بن مسعود ؓ چنین نقل کرده است که هرگاه عبدالله بن مسعود ؓ از قرائت فارغ می‌شد، **الله اکبر** می‌گفت و قنوت می‌خواند و چون از قنوت فارغ می‌گشت، الله اکبر می‌گفت و به رکوع می‌رفت. این حدیث را ابن ابی شیبه در «المصنف» (٣٨٩/٣) روایت کرده است.

و سنّت است که قنوت وتر قبل از رکوع خوانده شود؛ به دلیل حدیث ابی بن کعب ؓ: «انّ رسول الله ﷺ قنت في الوتر قبل الركوع» (ابوداود)؛ «پیامبر ﷺ در نماز وتر، قنوت را قبل از رکوع خواند».

به هر حال؛ پیرامون «قنوت وتر» سه مسأله‌ی اختلافی وجود دارد:

١- از دیدگاه احناف، قنوت وتر در طول سال، مشروع می‌باشد. و دیدگاه سفیان ثوری و امام اسحاق، و نظرگاه مشهور امام احمد و دیدگاه امام شافعی - در روایتی - مطابق با دیدگاه احناف است.

و از دیدگاه امام مالک، قنوت وتر، فقط در ماه رمضان واجب است؛ و شافعی‌ها و حنبلی‌ها بر این باورند که قنوت، فقط در نیمه‌ی دوم ماه رمضان مشروع می‌باشد. (البته این دیدگاه مشهور امام شافعی و دیدگاه غیرمشهور امام احمد است). و برخی از علماء بر این باورند که قنوت وتر فقط در نصف اول ماه رمضان مشروع می‌باشد.

استدلال شافعی‌ها و دیگران، از حدیث علی بن ابی طالب ؓ است که ترمذی آن را در «**سُنن**» خویش به طور تعلیق ذکر کرده است؛ آنجا که می‌گوید: «انّه كان لايقنت الّا في النصف الاخر من رمضان»؛ «وی فقط در نصف آخر ماه رمضان، قنوت وتر را می‌خواند».

و حنفی‌ها، از حدیث حسن بن علی ﷺ استدلال می‌کنند که گفت: «علّمني رسول الله ﷺ كلماتٍ اقولهنّ في الوتر...». این حدیث، عام است و ذکری از رمضان و غیر آن، نیامده است؛ و همچنین درباره‌ی عبدالله بن مسعود ﷺ آمده است که وی در تمام سال قنوت می‌خواند.

احناف درباره‌ی حدیث علی بن ابی طالب ﷺ گفته‌اند که اجتهاد شخصی وی بوده است؛ یا این که، منظور از «قنوت»، ایستادن طولانی است؛ و مراد از حدیث و روایت وی، این است که علی بن ابی طالب ﷺ، در نصف دوم ماه رمضان، بیشتر از سایر روزها، ایستادن در نماز را طولانی می‌کرد.

٢- از دیدگاه امام ابوحنیفه، امام مالک، سفیان، عبدالله بن مبارک و امام اسحاق، قنوت وتر، قبل از رکوع است؛ ولی امام شافعی و امام احمد بن حنبل بر این باورند که قنوت وتر، بعد از رکوع است. و امام احمد - در روایتی دیگر - قائل به اختیار در قبل و بعد از رکوع می‌باشد.

دلیل شافعی‌ها و حنبلی‌ها، همان حدیث علی بن ابی طالب ﷺ است که در آن آمده است: «انّه كان لايقنت الّا في النصف الاخر من رمضان وكان يقنت بعد الركوع» (مصنّف ابن ابی شیبه)؛ «علی بن ابی طالب ﷺ فقط در نیمه‌ی دوم رمضان قنوت می‌خواند و قنوت وی بعد از رکوع بود».

و دلیل احناف و دیگران، حدیث ابی بن کعب ﷺ است که ابن ماجه آن را روایت کرده است: «انّ رسول الله ﷺ كان يوتر فيقنت قبل الركوع» (ابن ماجه و نسایی)؛ «رسول خدا ﷺ وتر می‌گزاردند و قبل از رکوع، قنوت می‌خواندند».

و همچنین از حدیث علقمه ﷺ که مصنّف ابن ابی شیبه آن را چنین نقل کرده است: «انّ ابن مسعود واصحاب النبيّ ﷺ كانوا يقنتون في الوتر قبل الركوع»؛ «ابن مسعود ﷺ و دیگر یاران پیامبر ﷺ قنوت وتر را قبل از رکوع می‌خواندند».

نکته قابل توجه این است که دیدگاه احناف، هم از حدیث مرفوع و هم از تعامل صحابه تأیید می‌گردد؛ در حالی که دلیل مخالفان آن‌ها، فقط اثری از علی بن ابی طالب ﷺ می‌باشد که در جواب آن می‌توان گفت که اجتهاد شخصی ایشان بوده است؛ و منشأ اجتهاد وی، این است که پیامبر ﷺ را در حال خواندن قنوت نازله، پس از رکوع، مشاهده کرد

و قنوت وتر را بر آن قیاس کرده است؛ و احناف نیز درباره‌ی قنوت نازله، قائل به خواندن آن پس از رکوع هستند.

٣- شافعی‌ها در قنوت وتر، دعای «اللهمّ اهدني فيمن هديتَ...» را می‌خوانند و احناف، دعای «اللهمّ انّا نستعينك...» را برای خواندن در قنوت وتر، ترجیح می‌دهند. البته اختلاف مزبور، فقط درباره‌ی افضلیت و آولی و عدم آولی است و خواندن هریک از این دعاها طبق هردو مذهب جایز می‌باشد.

احناف دعای «استعانت» را بدین خاطر ترجیح می‌دهند که به قرآن شبیه‌تر است. علامه سیوطی در کتاب «الاتقان في علوم القران» می‌نویسد: «دعای استعانت در ابتدای دو سوره‌ی «الخلع» و «الحفد» بوده‌اند که بعدها تلاوت آن‌ها منسوخ شده است».

امام محمد می‌گوید: «در قنوت، دعای مخصوص وجود ندارد و نمازگزار هر دعایی که خواست، می‌تواند بخواند؛ البته مشروط بر آن که دعایش مشتمل بر کلام و سخنان مردم نباشد».

١٢٨٩ - [٢] (مُتَّفق عَلَيهِ)

وَعَن عَاصِم الْأَحول قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ عَنِ الْقُنُوتِ فِي الصَّلَاةِ كَانَ قَبْلَ الرُّكُوعِ أَوْ بَعْدَهُ؟ قَالَ: قَبْلَهُ إِنَّمَا قَنَتَ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ بَعْدُ الرُّكُوعِ شَهْرًا إِنَّهُ كَانَ بَعَثَ أُنَاسًا يُقَالُ لَهُمْ الْقُرَّاءُ سَبْعُونَ رَجُلًا فَأُصِيبُوا فَقَنَتَ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ بَعْدُ الرُّكُوعِ شَهْرًا يَدْعُو عَلَيْهِمْ[1].

١٢٨٩- (٢) عاصم احول ﷺ گوید: از انس بن مالک ﷺ درباره‌ی قنوت نماز (در نمازهای صبح یا وتر و یا به هنگام وارد شدن بلا و مصیبت) پرسیدم که در کجای نماز خوانده می‌شود؛ پیش از رفتن به رکوع یا پس از آن؟ وی در پاسخ گفت: قبل از رفتن به رکوع خوانده می‌شود؛ و جز این نیست که پیامبر ﷺ فقط یک ماه قنوت را پس از بلند شدن از رکوع (آخر) می‌خواندند؛ و داستان از این قرار است که آن حضرت ﷺ جماعتی را به سوی مشرکان فرستادند که به «قُرّاء» مشهور و معروف بودند؛ (چون بیشتر با خواندن و تعلیم قرآن، سر و کار داشتند؛) و تعداد آن‌ها هفتاد نفر بود؛ مشرکان و چندگانه پرستان، تمام آن‌ها را به قتل رسانیدند. (و هرگز پیامبر ﷺ را ندیده بودم که برای هیچ چیزی به اندازه‌ی

١- بخاری ٤٨٩/٢ ح ١٩٠٢؛ مسلم ٤٦٨/١ ح (٦٧٧-٣٠١)؛ ابوداود ١٤٣/٢ ح ١٤٤٤؛ و مسند احمد ١٦٧/٣.

شهادت این قرّاء غمگین شده باشند؛ از این رو) به مدّت یک ماه (در نماز صبح)، قنوت را پس از رکوع می‌خواندند و بر ضدّ مشرکان و بدخواهان دعا می‌کردند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: این حدیث در بخاری و مسلم، به چند روایت آمده است:

١- انس بن مالک ﷺ گوید: «قنت النبيّ ﷺ شهراً یدعوا علي رِعلٍ وذکوان»؛ «پیامبر ﷺ مدت یک ماه قنوت خواند و علیه دو قبیله‌ی «رِعل» و «ذکوان» دعا می‌کرد (چون این دو طایفه، چند نفر از قاریان را که پیامبر ﷺ برای تعلیم آنان فرستاده بود، ناجوانمردانه به قتل رسانیدند)».

٢- عاصم ﷺ گوید: «سألتُ انساً عن القنوت. قال: قبل الرکوع. فقلتُ: انّ فلاناً یزعم انّك قلتَ: بعد الرکوع. فقال: کذب. ثم حدّثنا عن النبيّ ﷺ انّه قنت شهراً بعد الرکوع یدعوا علي اَحیاء من بني سُلیم. قال: بعث اربعین او سبعین (یشك فیه) من القُرّاء الي أُناس من المشرکین؛ فعرض لـهم هؤلاء فقتلوهم؛ وکان بینهم وبین النبيّ ﷺ عهدٌ؛ فما رأیته وجد علي احد ما وجد علیهم».

«از انس بن مالک ﷺ درباره‌ی قنوت پرسیدم (که در کجای نماز خوانده می‌شود)؟ گفت: قبل از رفتن به رکوع خوانده می‌شود. گفتم: فلان کس می‌گوید: شما گفته‌اید که قنوت همیشه بعد از بلند شدن از رکوع خوانده می‌شود! گفت: فلان کس اشتباه گفته است. آن‌گاه حدیثی از پیامبر ﷺ روایت کرد که پیامبر ﷺ (فقط) یک ماه قنوت را بعد از بلند شدن از رکوع (آخر) می‌خواند و در آن بر ضد چند قبیله‌ای از «بنی سُلیم» دعا می‌کرد.

انس ﷺ گفت: پیامبر ﷺ چهل نفر یا هفتاد نفر (در تعداد دقیق شک داشت) از قاریان قرآن را (به منظور دعوت به اسلام) به نزد جماعتی از مشرکان فرستاد، در حالی که بین پیامبر ﷺ و آنان، پیمان صلح امضا شده‌ای وجود داشت؛ این مشرکان و چندگانه‌پرستان، به قاریان قرآن (که هیچ قصد و آمادگی جنگ را نداشتند) حمله کردند و تمام آنان را کشتند. انس بن مالک ﷺ گوید: هیچ‌گاه ندیده بودم که پیامبر ﷺ برای کشته شدن کسی مانند کشته شدن این قاریان ناراحت و غمگین باشد».

(خلاصه، معنا و مفهوم حدیث این است که عاصمﷺ به انس ﷺ گفت: فلانی گفت که شما گفته‌اید که قنوت همیشه بعد از بلند شدن از رکوع خوانده می‌شود. انس بن مالک ﷺ گفت: اشتباه کرده است؛ من نگفته‌ام همیشه؛ بلکه گفته‌ام: پیامبرﷺ فقط برای مدّت یک ماه بعد از رکوع قنوت می‌خواند).

٣- انس بن مالک ﷺ گوید: «بعث النبيّﷺ سرّية يُقال لهم القُرّاء؛ فأُصيبوا. فما رأيتُ النبيّﷺ وجد علي شيء ما وجد عليهم؛ فقنت شهراً في صلاة الفجر ويقول: انّ عُصَيَّةَ عَصوا الله ورسوله».

«پیامبرﷺ جماعتی را به سوی مشرکان فرستاد که به قرّاء معروف و مشهور بودند؛ (چون بیشتر با خواندن و تعلیم قرآن، سر و کار داشتند.) مشرکان تمام آن‌ها را به قتل رسانیدند. هرگز پیامبر ﷺ را ندیده بودم که برای هیچ چیزی به اندازه‌ی شهادت این قرّاء غمگین شده باشد و به مدت یک ماه در نماز صبح قنوت را می‌خواند و علیه مشرکان دعا می‌کرد و می‌گفت: «همانا قبیله‌ی «عصیهٔ» بی‌امری خدا و رسول خدا را کردند».

«انّه كان بعث أُناساً يقال لهم القرّاء سبعون رجلاً»: در ماه صفر، سال چهارم هجری، ماجرای غم‌انگیز «**رجیع**» روی داد. ماجرای غم‌انگیز دیگری نیز با شدّت بیشتر و هولناکی افزون بر آن، به وقوع پیوست.

سَریه‌ی بِئر مَعونهٔ.

در همین ماه صفر که ماجرای غم انگیز رجیع روی داد، ماجرای غم انگیز دیگری نیز با شدّت بیشتر و هولناکی افزون بر آن، به وقوع پیوست. این فاجعه‌ی جانگداز را واقعه‌ی بئر معونه نام نهادند که خلاصه‌ی اهمّ وقایع آن به این شرح است:

ابوبَراء عامر بن مالک - که او را «مُلاعب الأسِنَّة» (بازیگر با نیزه‌ها) لقب داده بودند - در مدینه به نزد رسول خداﷺ آمد. آن حضرت وی را به اسلام دعوت فرمودند. نه اسلام آورد و نه اظهار بیزاری از اسلام کرد. آنگاه گفت: ای رسول خدا، ای کاش یارانت را به سوی اهل نجد می‌فرستادی تا آنان را به دین تو فراخوانند؛ من امیدواری بسیار دارم که آنان دعوت یاران تو را اجابت کنند!؟ پیامبر اکرمﷺ فرمودند:

«انّي اَخافُ عَليهِم اهلَ نَجْد»، «من از اهل نجد بر سر یارانم می‌ترسم»!.

ابوبَراء گفت: من آنان را امان می‌دهم! حضرت رسول اکرمﷺ چهل تن از مسلمانان را به روایت ابن اسحاق، و به روایت صحیح بخاری که همین روایت نیز صحیح است، هفتاد تن از مسلمانان را همراه او به سوی نجد فرستادند و منذر بن عمرو را که یکی از مردان بنی ساعده بود، و او را «المُعْنِقُ لِيَموتَ» (شیفته و چشم براه مرگ) لقب داده بودند، به فرماندهی آنان گماشتند. این گروه، از نیکانِ مسلمانان و نخبگان و سروران آنان و از معلّمان قرآن بودند؛ روزها به هیزم کنی مشغول می‌شدند، و هیزم هایشان را می‌فروختند و با بهای آن برای اصحاب صُفّه قوت و غذا تهیه می‌کردند، و شب‌ها را به درس قرآن و نماز گزاردن می‌پرداختند. رفتند تا به بئر معونه - قطعه زمینی میان محلّ سکونت بنی عمر و حرّه‌ی بنی سُلَیم - رسیدند. در آنجا فرود آمدند، آنگاه، حرام بن مِلحان برادر اُمّ سُلَیم را با نامه‌ای از رسول خداﷺ به سوی دشمن خدا عامر بن طفیل فرستادند. وی نامه را نگشود و نخواند، و مردی را دستور داد تا با زوبین از پشت سر به وی ضربت بزند. وقتی که زوبین را در پیکر او فرو بُرد و حرام خون را دید، گفت: (اَللهُ اکبر! فُزتُ ورَبِّ الكَعبَة)!.

دشمن خدا، آنگاه، بی‌درنگ بنی عامر را برای کارزار با دیگر فرستادگان رسول خداﷺ فراخواند. آنان به خاطر امانی که ابوبراء داده بودند، به او پاسخ مثبت ندادند. وی نیز، بنی سُلَیم را برای جنگیدن با آنان فراخواند. عُصَیّه و رِعل و ذکوان ندای وی را اجابت کردند و همراه وی آمدند و یاران رسول خداﷺ را محاصره کردند. آنان نیز، به کارزار پرداختند، تا همگی کشته شدند، بجز کعب بن یزید بن نجّار، که وی را با بدن مجروح در میان کشتگان یافتند، و زنده ماند، تا در جنگ خندق شرکت کرد و کشته شد.

عمرو بن اُمیه‌ی ضَمْری و منذر بن عُقبة بن عامر، با گروهی از مسلمانان در صحرا گشت می‌زدند که دیدند پرندگان بر بالای آن موضعی که کشتار روی داده بود، می‌چرخند. مُنْذر فرود آمد و با مشرکان کارزار کرد تا خود و یارانش کشته شدند. عمرو بن اُمیة ضَمْری را به اسارت گرفتند؛ و چون باز گفت که وی از مضر است، عامر موهای پیشانی وی رابرید، و او را بابت نذری که مادرش کرده بود، آزاد کرد.

عمرو بن اُمیه‌ی ضَمْری به سوی پیامبر اکرمﷺ بازگشت و اخبار آن مصیبت کمرشکن را مبنی بر کشته شدن هفتاد تن از بهترین مردان مسلمان برای آن حضرت باز گفت. این

مصیبت بزرگ یادآور مصائب جنگ اُحُد بود؛ با این تفاوت که آنان در معرکه‌ی نبرد و در میدان کشته شده بودند، امّا اینان قربانی یک نیرنگ پلید شده بودند.

در راه مدینه، عمرو بن اُمیه به موضعی به نام قَرقَرة واقع در صدر وادی قنات، زیر سایه‌ی درختی بار انداخت. دو تن از مردان بنی کلاب نیز در کنار او اُطراق کردند. وقتی به خواب رفتند، عمرو آن دو را سر برید، و فکر می‌کرد که به این ترتیب انتقام خون همراهانش را گرفته است؛ امّا، بعداً دریافت که آن دو امان نامه‌ای از رسول خدا ﷺ داشته‌اند، و او نمی‌دانسته است. وقتی به مدینه وارد شد، به رسول خدا ﷺ بازگفت که چه کرده است. آن حضرت فرمودند:

«لقَد قتلتَ قتيلَينِ لأدِيَنَّهُما». «تو دو تن را کشته‌ای که من باید خونبهای آن دو را بپردازم»!.

پیامبر اکرم ﷺ به گردآوری خونبهای آن دو مرد کلابی از مسلمانان و هم پیمانان یهودی ایشان پرداختند؛[١] و همین مسأله زمینه ساز غزوه‌ی بنی نضیر گردید.

نبی اکرم ﷺ به خاطر این رویداد تأسّف بار، و نیز به خاطر حادثه‌ی جانگداز رَجیع که در مدّت چند روز پیاپی رخ داده بود، بسیار ناراحت شدند[٢]، و اندوه و نگرانی بر وجود مبارک ایشان غلبه یافت[٣]؛ تا آنجا که اقوام و طوایفی را که به ایشان نیرنگ زده بودند و اصحاب ایشان را کشته بودند، نفرین کردند.

در صحیح بخاری آمده است که انس گفت: نبی اکرم ﷺ سی روز بامدادان، قاتلان اصحابشان را در بئر معونه نفرین می‌کردند، و در نماز صبح رَعَل و ذَکوان و لَحیان و عُصَیه را نفرین می‌کردند، و می‌فرمودند:

«عُصَيَّةُ عَصَتِ اللهَ ورَسُولَه»؛ «طایفه‌ی عُصَیه معصیت خدا و رسول را کردند»!.

خداوند متعال، در این ارتباط، عباراتی از قرآن کریم را بر پیامبر اکرم ﷺ نازل گردانید که ما آن را فرا گرفتیم و می‌خواندیم، و بعدها منسوخ شد: «بَلِّغُوا عَنّا قَومَنا اَنّا لَقِينارَبَّنا فَرضِيَ عَنّا ورَضِينا عَنه» از جانب ما به قوم و قبیله‌ی ما بگویید که ما با خدای خودمان ملاقات کردیم،

١- نک: سیرة ابن هشام، ج ٢، ص ١٨٣-١٨٨؛ زاد المعاد، ج ٢، ص ١٠٩-١١٠؛ صحیح البخاری، ج ٢؛ ص ٥٨٤، ٥٨٦.

٢- ابن سعد آورده است که خبر اصحاب رجیع و خبر اصحاب بئر معونه هردو در یک شب به نبی اکرم ﷺ رسید: ج ٢، ص ٥٣.

٣- ابن سعد از انس روایت کرده است: ندیدم رسول خدا ج آن اندازه که برای اصحاب بئر معونه اندوهگین شدند، برای اصحاب اُحُد اندوهگین شده باشند! (طبقات، ج ٢، ص ٥٤).

و خدا از ما راضی شده و ما نیز از او راضی شده ایم! پس از آن، رسول خداﷺ آن قنوت را ترک کردند[١].

در حدیث عاصم احول ﷺ (حدیث شماره ١٣٨٩) به دو مسأله اشاره شده است:

١- پیامبرﷺ این قنوت را پیش از رکوع خوانده است.

و از دیدگاه امام ابوحنیفه، امام مالک، سفیان، عبدالله بن مبارک و امام اسحاق، قنوت قبل از رکوع است. و امام شافعی و امام احمد بن حنبل، بر این باور است که قنوت بعد از رکوع است. و امام احمد در قولی دیگر، قائل به اختیار در قبل و بعد از رکوع می‌باشد.

دلیل امام شافعی و امام احمد بن حنبل، حدیث علی ﷺ است که در آن آمده است: «انه كان لايقنت الا في النصف الاخر من رمضان وكان يقنت بعد الركوع» (مصنف ابن ابی شیبه)؛ «وی فقط در نیمه‌ی دوم ماه رمضان قنوت می‌خواند و قنوت وی پس از رکوع بود».

و دلیل امام ابوحنیفه و دیگران، حدیث ابی بن کعب ﷺ است که ابن ماجه آن را روایت کرده است: «انّ رسول اللهﷺ كان يوتر فيقنت قبل الركوع» (ابن ماجه، باب «ما جاء في القنوت قبل الركوع وبعده»)؛ «رسول خداﷺ قنوت وتر را قبل از رکوع می‌خواند».

و همچنین علقمه ﷺ گوید: «انّ ابن مسعود ﷺ واصحاب النبيّﷺ كانوا يقنتون في الوتر قبل الركوع» (مصنّف ابن ابی شیبه): «عبدالله بن مسعود ﷺ و دیگر یاران پیامبرﷺ، قنوت وتر را قبل از رکوع می‌خواندند».

و نکته‌ی قابل ملاحظه، این است که دیدگاه احناف، هم از حدیث مرفوع و هم از تعامل صحابه تأیید می‌گردد؛ در حالی که دلیل مخالفان، فقط اثری از علی بن ابی طالب ﷺ می‌باشد که در جواب آن می‌توان گفت که اجتهاد شخصی ایشان بوده است؛ و منشأ اجتهاد وی، این است که پیامبرﷺ را در حال خواندن قنوت نازله - پس از رکوع - مشاهده کرده است و قنوت وتر را بر آن قیاس نموده است؛ و احناف نیز درباره‌ی قنوت نازله، قائل به خواندن آن پس از رکوع هستند.

٢- پیامبرﷺ، خواندن همیشگی قنوت، در نماز صبح را بر خود لازم نگرفته بودند.

١- صحیح البخاری، ج ٢، ص ٥٨٦-٥٨٨.

آیا قنوت در نماز صبح، سنّت است یا بدعت؟

اگر خواندن قنوت به خاطر حادثه یا بلایی باشد، که برای خود نمازگزار یا برای مسلمانان اتفاق افتاده باشد، در آن صورت علماء و صاحب‌نظران فقهی، بر مشروعیت آن، اتفاق‌نظر دارند؛ اما اگر برای رفع بلا نیست، در مورد آن اختلاف‌نظر دارند:

امام مالک، امام شافعی، ابن ابی لیلی، حسن بن صالح، ابواسحاق غزاری، ابوبکر بن محمد، حکم بن عتبه، حمّاد، اهل حجاز، اوزاعی و اکثر اهل شام قائل به آن هستند. امام نووی در کتاب «المجموع» گوید: اکثر علمای سَلَف و کسانی که بعد از آن‌ها آمده‌اند، قائل به این هستند که قنوت در نماز صبح سنّت است در تمام ایام. این دسته از علماء، استدلال کرده‌اند به خبری که امام احمد از انس بن مالک ﷺ روایت می‌کند که گفت: «رسول خدا ﷺ همیشه قنوت را در نماز صبح می‌خواند تا از دنیا رحلت فرمود».

عمر بن خطاب ﷺ در حضور صحابه و غیر آن‌ها قنوت را در نماز صبح می‌خواند. هیثمی درباره‌ی حدیث انس ﷺ گوید: راویان آن، موثق‌اند.

امام نووی درباره‌ی انس بن مالک ﷺ گوید: گروهی از حافظان حدیث، آن را روایت کرده‌اند و گفته‌اند: صحیح است. و حافظ بلخی و حاکم بیهقی آن را به عنوان صحیح معین کرده‌اند. و دارقطنی نیز از چند طریق با اسانید صحیح، آن را روایت کرده است.

و عبدالله بن عباس ﷺ، عبدالله بن عمر ﷺ، عبدالله بن مسعود ﷺ، ابودرداء ﷺ، سفیان ثوری، عبدالله بن مبارک، ابواسحاق، یاران و پیروان ابواسحاق، امام احمد و امام ابوحنیفه، قائل به عدم مشروعیت آن هستند، مگر در هنگام نزول بلا؛ و استناد کرده‌اند به روایتی که مسلم از ابوهریره ﷺ نقل می‌کند که: پیامبر ﷺ در یک ماه، قنوت خواند و در آن، بر قبیله‌ای از قبائل عرب، نفرین کرد و دیگر آن را نخواند.

و به روایتی که ابوسعید خدری ﷺ از ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که پیامبر ﷺ در نماز صبح قنوت را نمی‌خواند، مگر این که برای قومی دعا یا نفرین می‌کرد.

و چون حدیث انس بن مالک ﷺ که گروه اول بدان استناد کرده‌اند، حدیث صحیحی است، آن را چنین تأویل کرده‌اند که منظور از قنوت، طول دادن به قیام در نماز است؛ زیرا آن را هم قنوت می‌گویند.

و همچنین قنوت عمر بن خطاب ﷺ را تأویل کرده‌اند و گفته‌اند که قنوت خواندن وی، به هنگام مصائب و مشکلات بوده است.

فصل دوم

١٢٩٠ - [٣] (حسن)

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَنَتَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ شَهْرًا مُتَتَابِعًا فِي الظّهْرِ وَالْعصر وَالْمغْرب وَالْعشَاء وَصَلَاة الصُّبْح إِذا قَالَ: «سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» مِنَ الرَّكْعَةِ الْآخِرَة يَدْعُو عَلَى أَحْيَاءٍ مَنْ بَنِي سُلَيْمٍ: عَلَى رِعْلٍ وَذَكْوَانَ وَعُصَيَّةَ وَيُؤَمِّنُ مَنْ خَلْفَهُ. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

١٢٩٠- (٣) عبدالله بن عباس ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ یک ماه پیاپی، پس از نمازهای پنج‌گانه‌ی ظهر، عصر، مغرب، عشاء و صبح، بعد از گفتن «سمع الله لـمن حمده» در رکعت آخر نماز، قنوت می‌خواندند؛ این‌طور که در آن، بر ضدّ چند قبیله از «بنی سُلَیم» از جمله: «رِعل»، «ذکوان» و «عُصیة» دعا می‌کردند و کسانی که در پشت سر پیامبر ﷺ بودند، آمین می‌گفتند.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: قنوت در نماز، سه صورت دارد که عبارتند از:

قنوت در نماز وتر.

قنوت در نماز صبح در تمام ایام سال.

قنوت نازله (به هنگام وارد آمدن بلا و مصیبت).

بحث قنوت در نماز وتر، پیش‌تر گذشت.

«قنوت در نماز صبح»: ائمه و پیشوایان دینی، درباره‌ی «قنوت صبح»، اختلاف‌نظر دارند؛ امام مالک و امام شافعی بر این باورند که خواندن قنوت در رکعت دوم نماز صبح بعد از رکوع در طول سال مشروع است؛ با این تفاوت که خواندن قنوت در رکعت دوم نماز صبح بعد از رکوع، از دیدگاه امام مالک، مستحب و از نظرگاه امام شافعی، سنّت (مؤکده) می‌باشد.

١- بخاری ٤٩٠/٢ ح ١٠٠٣؛ مسلم ٤٦٨/١ ح (٦٧٧-٢٩٩)؛ و نسایی ٢٠٠/٢ ح ١٠٧٠.

امام ابوحنیفه و امام احمد بن حنبل، می‌گویند: در حالت‌های عادی، خواندن قنوت در نماز صبح، سنّت نیست و فقط به هنگام تهاجم به کشوری اسلامی یا به وقت بلا و مصیبت، خواندن «قنوت نازله» در نماز صبح، سنّت می‌باشد.

شافعی‌ها و دیگران به حدیث براء بن عازب ﷺ استناد می‌کنند که می‌گوید: «انّ النبيّ ﷺ كان يقنت في صلاة الصبح والمغرب» (ترمذی)؛ «پیامبر ﷺ در نمازهای صبح و مغرب قنوت می‌خواند». گویا ایشان فقط در نمازهای صبح بر این حدیث عمل می‌کنند و در نماز مغرب، حکم آن را منسوخ می‌دانند؛ و یا این که حدیث از دیدگاه آنان، همانند نظریه‌ی احناف، درباره‌ی قنوت نازله می‌باشد.

و همچنین از حدیث انس بن مالک ﷺ استدلال می‌کنند که گفت: «ما زال رسول الله ﷺ يقنت في الفجر حتي فارق الدنيا» (سنن دارقطنی)؛ «رسول خدا ﷺ تا زمانی که رحلت فرمودند، در نماز صبح، قنوت می‌خواندند».

دیگر دلیل شافعی‌ها و مالکی‌ها، حدیث ابوهریره ﷺ است که در صحیح بخاری آمده است؛ آنجا که ابوهریره ﷺ می‌گوید: «لَأنا اقربكم صلاة برسول الله ﷺ؛ فكان ابو هريرة يقنت في الركعة الاخيرة من صلاة الصبح» (بخاری)؛ «من نزدیکرین شما از لحاظ شباهت به نماز رسول خدا ﷺ هستم؛ و ابوهریره در رکعت آخر نماز صبح، قنوت می‌خواند».

و صریحترین حدیثی که شافعی‌ها بدان استدلال می‌کنند، حدیث ابن ابی فدیک است که از طریق «عبدالله بن سعید مقبری، از پدرش، از ابوهریره ﷺ» روایت شده است که گفت: «كان النبيّ ﷺ اذا رفع رأسه من الركوع من صلاة الصبح في الركعة الثانية، رفع يديه، فيدعوا بهذا الدعا: اللهم اهدني فيمن هديتَ...»؛ «رسول خدا ﷺ هرگاه سر از رکوع رکعت دوم نماز صبح برمی‌داشتند، دستان خویش را بلند می‌کردند و این دعا را می‌خواندند: «اللهم اهدني فيمن هديتَ...».

و استدلال حنفی‌ها و حنبلی‌ها، از حدیث عبدالله بن مسعود ﷺ است که فرمود: «لم يقنت النبيّ ﷺ الّا شهراً؛ لم يقنت قبله ولا بعده» (شرح معانی الاثار، باب القنوت فی صلاة الفجر و غیرها)؛ «پیامبر ﷺ فقط یک ماه قنوت خواند؛ نه قبل از آن و نه بعد از آن، دیگر قنوت نخواند».

این حدیث، از طریق «حماد، از ابراهیم، از علقمه، از عبدالله بن مسعود ﷺ» نیز روایت شده است که سند آن، به طور کامل، صحیح و سالم می‌باشد. و حدیث عبدالله بن مسعود ﷺ به وسیله‌ی حدیث انس نیز تأیید می‌شود؛ آنجا که می‌گوید:

«انّما قنت رسول الله ﷺ في صلاة الصبح شهراً يدعوا علي رعل وذكوان» (مصنّف ابن ابی شیبه)؛ «جز این نیست که رسول خدا ﷺ یک ماه در نماز صبح قنوت خواند و بر قبیله‌های رعل و ذکوان نفرین کرد».

و خطیب این حدیث را از طریق «قيس بن ربيع، از عاصم احول» با این الفاظ روایت کرده است: «قلنا لانس: انّ قوماً يزعمون انّ النبيّ ﷺ لـم يزل يقنت في الفجر. فقال: كذبوا. انّـما قنت شهراً واحداً يدعوا علي حَيّ من أحياء الـمشركين» (بخاری و مسلم)؛ «عاصم گوید: «به انس ﷺ گفتیم: گروهی از مردم چنین می‌پندارند که رسول خدا ﷺ پیوسته در نماز صبح قنوت می‌خواند. انس ﷺ گفت: آن‌ها اشتباه کردند؛ جز این نیست که پیامبر ﷺ فقط یک ماه را قنوت خواند و بر قبیله‌هایی از مشرکان، نفرین نثار کرد».

حدیث دیگری که از انس بن مالک ﷺ روایت شده است نیز حدیث عبدالله بن مسعود ﷺ را تأیید می‌کند؛ وی می‌گوید: «انّ النبيّ ﷺ كان لايقنت الّا اذا دعي لقوم او دعي علي قوم» (سند این حدیث، صحیح است که خطیب آن را در کتاب «القنوت» روایت کرده است). «پیامبر ﷺ قنوت نمی‌خواند مگر زمانی که به ضرر یا سود گروهی دست به دعا می‌شدند».

دیگر دلیل احناف، حدیث ابومالک اشجعی ﷺ است که امام ترمذی آن را روایت کرده است که گفت: «قلتُ لابي: يا ابت! انك قد صلّيتَ خلف رسول الله ﷺ و ابي بكر وعمر وعثمان وعلي هاهنا بالكوفة، نحواً من خمس سنين. فكانوا يقنتون في الفجر؟ فقال: اي بُنَيَّ مُحَدث»؛ «به پدرم گفتم: ای پدر! تو پشت سر پیامبر ﷺ، ابوبکر ﷺ، عمر ﷺ، عثمان ﷺ و همچنین پشت سر علی ﷺ همین جا در کوفه نزدیک پنج سال نماز خواندی؛ آیا آنان در نماز صبح قنوت می‌خواندند پدرم جواب داد: ای پسرم! این کار، بدعت است».

از این رو محال است که پیامبر ﷺ عملی را تا پایان عمر مبارکش، هر صبح بعد از رکوع انجام داده باشد و با صدای بلند بگوید: «اللهم اهدني فيمن هديتَ...» و همواره اصحابش پشت

سر او آمین بگویند، ولی این امر برای امّت معلوم نشود تا جایی که نه تنها اکثر امّتش بلکه جمهور اصحاب و یا تمام آن‌ها، آن را ضایع کرده باشند به طوری که بعضی از آن‌ها بگویند: آن، بدعت است، همان‌طور که ابومالک اشجعی (سعد بن طارق اشجعی) گفته است.

و دلیل شافعی‌ها - که اولین آن‌ها، حدیث انس بن مالک ﷺ (انّ النبيّ ﷺ كان يقنت في صلاة الصبح والمغرب) بود - بدین‌سان توجیه می‌شود که این حدیث بر **قنوت نازله** حمل می‌شود؛ و لفظ «كان» نیز بر استمرار دلالت نمی‌کند. و خود علامه نووی در «شرح مسلم» در جاهای مختلفی این امر را اظهار داشته‌اند.

و حدیث انس بن مالک ﷺ که فرمود: «ما زال رسول الله ﷺ يقنت فی الفجر حتی فارق الدنيا» و دیگر احادیثی که در آن‌ها قنوت فجر به پیامبر ﷺ نسبت داده شده است، منظور از «**قنوت**» طولانی بودن قیام می‌باشد. چون جابر ﷺ می‌گوید: «قيل للنبيّ ﷺ: اي الصلاة افضل؟ قال: طول القنوت» (ترمذی)؛ در این حدیث به اتفاق جمهور محدثان، منظور از طول قنوت، طول قیام است. بنابراین، مطلب حدیث انس بن مالک ﷺ چنین می‌شود: «ما زال رسول الله ﷺ يطول القيام فی الفجر حتّی فارق الدنيا».

از این رو، منظور از قنوت، طول قیام است نه قنوت معروف نماز صبح.

و حدیث ابوهریره ﷺ که صحیح بخاری آن را چنین روایت کرده است: «لَأنا اقربكم صلاة برسول الله ﷺ؛ فكان ابو هريرة يقنت فی الركعة الاخيرة من صلاة الصبح»؛ این حدیث، موقوف بر ابوهریره ﷺ است و مرفوع نیست؛ از این رو، نمی‌توان بدان استناد جست.

و حدیث ابن ابی فدیک نیز ضعیف است؛ زیرا عبدالله مقبری در سند آن وجود دارد.

کوتاه سخن این که: دلایل مطرح شده‌ی شافعی‌ها، یا از نظر سند صحیح نیستند، و یا این که درباره‌ی قنوت نازله آمده‌اند؛ و در برخی از روایات نیز منظور از قنوت، خواندن دعای قنوت نیست، بلکه طول قیام مراد است.

«قنوت نازله»:

از دیدگاه احناف، قنوت نازله فقط در نماز صبح، سنّت است؛ اما شافعی‌ها بر این باورند که در هر پنج نماز فرض، قنوت نازله، سنّت می‌باشد. دلیل شافعی‌ها، حدیث براء بن عازب

ﷺ است که گفت: «انّ النبيّﷺ كان يقنت في صلاة الصبح والمغرب» (ترمذی)؛ «پیامبرﷺ در نمازهای صبح و مغرب، قنوت می‌خواند».

دیگر دلیل شافعی‌ها، حدیث ابوهریره ﷺ است که در آن ذکری از قنوت در نمازهای ظهر و عشاء و صبح آمده است؛ و این حدیث چنین است: ابوهریره ﷺ گوید: «والله لاقربنّ بكم صلاة رسول اللهﷺ. قال: فكان ابوهريره يقنت في الركعة الاخرة من صلاة الظهر وصلاة العشاء الاخرة وصلاة الصبح، فيدعوا للمؤمنين ويلعن الكافرين» (ابوداود، باب القنوت فی الصلوات)؛ «به خدا سوگند! من نزدیکترین شما به نماز رسول خداﷺ هستم. راوی گوید: ابوهریره در رکعت آخر نمازهای ظهر، عشاء و صبح قنوت خواند و برای مؤمنان دعا کرد و کافران را نفرین نمود». و از آن جایی که در روایت براء بن عازب ﷺ قنوت در نماز مغرب ذکر شد، بنابراین، در مجموع این دو روایت، قنوت نازله در همه‌ی نمازها ذکر گردید.

و حدیث عبدالله بن عباس ﷺ نیز دلیلی برای امام شافعی است؛ آنجا که می‌گوید: «قنت رسول اللهﷺ شهراً متتابعاً في الظهر والعصر والمغرب والعشاء وصلاة الصبح دبر كلّ صلاة، اذا قال: سمع الله لمن حمده من الركعة الاخرة يدعوا علي أحياء من بني سليم علي رعل وذكوان وعُصيّة ويؤمّن من خلفه» (ابوداود)؛ «رسول خداﷺ يك ماه پیاپي در نمازهاي ظهر، عصر، مغرب، عشاء وصبح، قنوت خواند؛ اين طور كه هرگاه «سمع الله لمن حمده» را ميگفت، در ركعت آخر، بر قبائلي از بني سليم از جمله قبيله‌هاي رعل، ذكوان وعُصيّه دعاي بد ميكرد وكساني كه در پشت سر ايشان بودند، بر دعاي آن حضرتﷺ آمين ميگفتند».

و حنفی‌ها، می‌گویند: بیشتر احادیث این موضوع، بر خواندن قنوت نازله فقط در نماز صبح دلالت می‌کنند؛ از این رو، سنّت بودن آن ثابت است؛ و احادیث و روایاتی که به این معنا آمده‌اند، تمامی آن‌ها برای ثبوت جواز هستند که احناف نیز منکر آن نیستند.

١٢٩١ - [٤] (صَحِيح)

وَعَنْ أَنَسٍ: أَنَّ النَّبِيَّﷺ قَنَتَ شَهْرًا ثُمَّ تَرَكَهُ. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد وَالنَّسَائِيّ[1].

١٢٩١- (٤) انس بن مالک ﷺ گوید: رسول خداﷺ مدّت یک ماه قنوت خواندند (و بر ضدّ دو قبیله‌ی «رِعل» و «ذکوان» دعا کردند؛ چون این دو طایفه، چند نفر از قاریان را که پیامبر

[1]- مسلم ٤٦٩/١ ح (٦٧٧-٣٠٤)؛ ابوداود ١٤٣/٢ ح ١٤٤٥؛ و نسایی ٢٠٣/٢ ح ١٠٧٩.

ﷺ برای تعلیم آنان فرستاده بودند، ناجوانمردانه به قتل رسانیدند؛) و آن‌گاه (پس از نزول آیه‌ی «ليس لك من الامر شيء...») آن را ترک نمودند.

[این حدیث را ابوداود و نسایی روایت کرده‌اند].

١٢٩٢ - [٥] (صَحِيح)

وَعَن أبي مَالك الْأَشْجَعِيّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي: يَا أَبَتِ إِنَّكَ قَدْ صليت خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِﷺ وَأَبِي بكر وَعمر وَعُثْمَان وَعلي هَهُنَا بِالْكُوفَةِ نَحْوًا مِنْ خَمْسِ سِنِينَ أَكَانُوا يَقْنُتُونَ؟ قَالَ: «أَيْ بُنَيَّ مُحْدَثٌ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وَابْن مَاجَه[1].

١٢٩٢- (٥) ابومالک اشجعی (سعد بن طارق بن اشیم) رضی الله عنه گوید: به پدرم گفتم: ای پدر! تو پشت سر پیامبرﷺ، ابوبکر رضی الله عنه، عمر رضی الله عنه، عثمان رضی الله عنه و همچنین پشت سر علی بن ابی طالب رضی الله عنه همین جا در کوفه، نزدیک پنج سال نماز خواندی؛ آیا آنان (در نماز صبح) قنوت می‌خواندند؟ (پدرم) در پاسخ گفت: پسرم! (خواندن همیشگی قنوت در نماز صبح)، بدعت است.

[این حدیث را ترمذی، نسایی و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: از این حدیث معلوم می‌شود که محال است پیامبرﷺ عملی را تا پایان عمر مبارک خویش، هر صبح بعد از رکوع انجام داده باشند و با صدای بلند بگویند: «اللهم اهدني فيمن هديتَ...» و همواره اصحابش پشت سر او آمین بگویند، ولی این امر برای امّت معلوم نشود تا جایی که نه تنها اکثر امّتش، بلکه جمهور اصحاب و یا تمام آن‌ها، آن را ضایع کرده باشند؛ به طوری که بعضی از آن‌ها بگویند: آن، بدعت است؛ همان‌طور که سعد بن طارق اشجعی گفته است.

---

[1]- ترمذی ٢/٢٥٢ ح ٤٠٢؛ نسایی ٢/٢٠٤ ح ١٠٨٠؛ و ابن ماجه ١/٣٩٣ ح ١٢٤١.

فصل سوم

١٢٩٣ - [٦] (ضَعِيف)

عَن الْحسن: أَن عمر بن الْخطاب جَمَعَ النَّاسَ عَلَى أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ فَكَانَ يُصَلِّي بِهِمْ عِشْرِينَ لَيْلَةً وَلَا يَقْنُتُ بِهِمْ إِلَّا فِي النِّصْفِ الْبَاقِي فَإِذَا كَانَتِ الْعَشْرُ الْأَوَاخِرُ تَخَلَّفَ فَصَلَّى فِي بَيْتِهِ فَكَانُوا يَقُولُونَ: أبق أبي. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

١٢٩٣- (٦) حسن (بصری)‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌رحمه الله گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه مردم را بر امامت ابی بن کعب رضی الله عنه گرد آورد؛ او نیز امامت بیست شب (از شب‌های رمضان) را برای مردم به عهده گرفت و برای آن‌ها (در نماز وتر) قنوت نمی‌خواند مگر در نصف آخر رمضان؛ و چون ده شب آخر ماه رمضان فرامی‌رسید، به مسجد حضور نمی‌یافت و در خانه‌ی خویش نماز می‌گزارد؛ از این رو، مردم می‌گفتند: ابی بن کعب رضی الله عنه (از ما) فرار کرده است.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «جمع الناس»: مراد از «الناس»: رجال (مردان) است؛ زیرا در روایتی دیگر آمده است که عمر بن خطاب رضی الله عنه زنان را بر امامت «سلیمان بن ابی حیثمه» رضی الله عنه گرد آورد.

«و لا یقنت بهم»: یعنی در نماز وتر، بر کافران و بدخواهان نفرین نمی‌کرد؛ زیرا با سند صحیح یا حسن ثابت شده است که عمر بن خطاب رضی الله عنه گفته است: «انّ السنّة اذا انتصف رمضان ان يلعن الكفرة في الوتر»؛ «سنّت آن است که هرگاه ماه رمضان نصف شد، کافران در نماز وتر، مورد نفرین قرار بگیرند و بر ضدّ آنان دعا بشود».

«یتخلّف»: از آمدن به مسجد خودداری می‌ورزید؛ در مسجد حضور نمی‌یافت.

«آبق»: گریخت؛ فرار کرد.

١٢٩٤ - [٧] (صَحِيح)

وَسُئِلَ أَن بْنُ مَالِكٍ عَنِ الْقُنُوتِ. فَقَالَ: قَنَتَ رَسُولَ اللّٰهِ صلی الله علیه وسلم بَعْدُ الرُّكُوعِ وَفِي رِوَايَةٍ: قَبْلَ الرُّكُوعِ وَبَعْدَهُ. رَوَاهُ ابْنُ مَاجَهْ[2].

١- ابوداود ١٣٦/٢ ح ١٤٢٩.
٢- ابن ماجه ٣٧٤/١ ح ١١٨٣.

١٢٩٤- (٧) و از انس بن مالک ﷺ دربارەی قنوت پرسیده شد (که در کجای نماز خوانده می‌شود؟) وی در پاسخ گفت: رسول خداﷺ پس از رکوع، قنوت خوانده‌اند.

و در روایتی دیگر، چنین آمده است: پیامبرﷺ پیش از رکوع و پس از آن، قنوت خوانده‌اند.

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است].

شرح: «قنت رسول اللهﷺ بعد الركوع»: این روایت به گونه‌ی دیگر، چنین آمده است: «عن عاصم قال: سألتُ انساً عن القنوت. قال: قبل الركوع. فقلت انّ فلاناً يزعم انّک قلتَ بعد الركوع. فقال: كذب. ثم حدّثنا عن النبيّﷺ انّه قنت شهراً بعد الركوع يدعوا علي اَحياء من بني سُليم. قال: بعث اربعين او سبعين (يشکّ فيه) من القرّاء الي اُناس من المشركين؛ فعرض لهم هؤلاء فقتلوهم؛ وكان بينهم وبين النبيّﷺ عهد؛ فما رأيته وجد علي احد ما وجد عليهم» (بخاری و مسلم).

«عاصمﷺ گوید: از انس بن مالکﷺ دربارەی قنوت پرسیدم (که در کجای نماز خوانده می‌شود؟) گفت: قبل از رفتن به رکوع خوانده می‌شود. گفتم: فلان کس می‌گوید: که شما گفته‌اید همیشه بعد از بلند شدن از رکوع خوانده می‌شود. گفت: فلان کس اشتباه گفته است. آن‌گاه حدیثی از پیامبرﷺ روایت کرد که آن حضرتﷺ (فقط) یک ماه قنوت را بعد از بلند شدن از رکوع (آخر) می‌خواند و در آن بر ضدّ چند قبیله‌ای از بنی سلیم دعا می‌کرد. انسﷺ گفت: پیامبرﷺ چهل نفر یا هفتاد نفر (در تعداد دقیق شک داشت) از قاریان قرآن را (به منظور دعوت به اسلام) به نزد جماعتی از مشرکان فرستاد، در حالی که بین پیامبرﷺ و آنان، پیمان صلح امضا شده‌ای وجود داشت؛ این مشرکان به قاریان قرآن (که هیچ قصد و آمادگی جنگی را نداشتند) حمله کردند و تمام آنان را کشتند. انسﷺ گوید: هیچ‌گاه ندیده بودم که پیامبرﷺ برای کشته شدن کسی مانند کشته شدن این قاریان ناراحت و غمگین باشد».

خلاصه، معنای حدیث این است که عاصمﷺ به انس بن مالک ﷺ گفت: فلانی گفته است که شما گفته‌اید که قنوت، همیشه بعد از بلند شدن از رکوع خوانده می‌شود. انس ﷺ گفت: اشتباه کرده است؛ من نگفته‌ام همیشه؛ بلکه گفته‌ام: پیامبر ﷺ فقط برای مدّت یک ماه بعد از رکوع قنوت می‌خواند.

«قبل الرکوع و بعده»: به خاطر جمع بین تمام روایات، عبارت «قبل الرکوع» به «قبل از رکوع در نماز وتر» و عبارت «بعد الرکوع»، به «پس از رکوع در نماز صبح» یا «پس از رکوع در قنوت نازله» ترجمه می‌گردد.

یعنی پیامبرﷺ در نماز وتر، قنوت را پیش از رکوع و در نماز صبح و به هنگام وارد آمدن بلا و مصیبت، قنوت را پس از رکوع می‌خواندند.

باب (۳۷)

شب زنده‌داری ماه رمضان با گزاردن نماز تراویح

فصل اول

۱۲۹۵ - [۱] (مُتَّفق عَلَيهِ)

عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ: «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اتَّخَذَ حُجْرَةً فِي الْمَسْجِدِ مِنْ حَصِيرٍ فَصَلَّى فِيهَا لَيَالِيَ حَتَّى اجْتَمَعَ عَلَيْهِ نَاسٌ ثُمَّ فَقَدُوا صَوْتَهُ لَيْلَةً وَظَنُّوا أَنَّهُ قَدْ نَامَ فَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَتَنَحْنَحُ لِيَخْرُجَ إِلَيْهِمْ. فَقَالَ: مَا زَالَ بِكُمُ الَّذِي رَأَيْتُ مِنْ صَنِيعِكُمْ حَتَّى خَشِيتُ أَنْ يُكْتَبَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ كُتِبَ عَلَيْكُمْ مَا قُمْتُمْ بِهِ. فَصَلُّوا أَيُّهَا النَّاسُ فِي بُيُوتِكُمْ فَإِنَّ أَفْضَلَ صَلَاةِ الْمَرْءِ فِي بَيته إِلَّا الصَّلَاة الْمَكْتُوبَة»[۱].

۱۲۹۵- (۱) زید بن ثابت ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ (در ماه مبارک رمضان و در مسجد) حجره‌ای از بوریا ساختند؛ آن حضرت ﷺ چند شبی در آن حجره، نماز گزاردند تا آن که گروهی از مردم، بر ایشان گرد آمدند (و با اقتدا به نماز ایشان، نماز گزاردند؛) آن‌گاه مردم، شبی آواز پیامبر ﷺ را نشنیدند و گمان بردند که آن حضرت ﷺ به خواب رفته‌اند؛ از این رو، برخی از آن‌ها، شروع به اِهمّ کردن و گلو صاف نمودن کردند تا رسول خدا ﷺ متوجه شوند و به سوی ایشان بیرون بیایند؛ آن حضرت ﷺ (از حجره بیرون آمدند و) فرمودند:

«من در این چند شب، متوجه رفتار شما شدم و نماز خواندتان را دیدم و ترسیدم از این که مبادا نماز تراویح بر شما فرض گردد؛ و اگر چنانچه بر شما فرض می‌شد، در آن صورت از عهده‌ی ادای آن برنمی‌آمدید؛ پس‌ای مردم! در خانه‌هایتان نماز بخوانید؛ زیرا بهترین نماز شخص، نمازی است که در خانه‌اش می‌گزارد، به جز نمازهای فرض (که باید در مسجد گزارده شوند)».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: این روایت، بدین طریق نیز روایت شده است:

«عن عایشة ﵂ قالت: کان رسول الله ﷺ یُصلّي من اللیل في حُجرته وجدار الحجرة قصیرٌ فرأي الناس شخصُ النبيّ ﷺ فقام انُاس یُصلّون بصلاته فاصبحوا فتحدّثوا بذلك، فقام اللیلة الثانیة فقام معه اُناس یصلّون بصلاته، صنعوا

۱- بخاری ۲/۲۱۴ ح ۷۳۱؛ مسلم ۱/۵۳۹ ح (۷۸۱-۲۱۳)؛ ابوداود ۲/۱۴۵ ح ۱۴۴۷؛ ترمذی ۲/۳۱۲ ح ۴۵۰؛ نسایی ۳/۱۹۷ ح ۱۵۹۹؛ موطأ مالک ۱/۱۳۰ ح ٤، «کتاب صلاة الجماعة»؛ و مسند احمد ۵/۱۸۲.

ذلك ليلتين او ثلاثاً حتّي اذا كان بعد ذلك، جلس رسول الله ﷺ فلم يخرج فلما اصبح ذكر ذلك الناس فقال: انّي خشيتُ اَن تُكتب عليكم صلاة الليل» (بخاری ح ۷۲۹)

«عایشه ل گوید: رسول خدا ﷺ نماز شب را در حجره‌ی خود می‌خواند و چون دیوارهای حجره، کوتاه بود و آن حضرت ﷺ دیده می‌شد، برخی از مردم، خارج از خانه به او اقتدا کردند. هنگام صبح، مردم در مورد آن با یکدیگر سخن گفتند. شب دوم و سوم نیز چنین شد. بعد از آن، رسول خدا ﷺ در خانه نشست و برای نماز، بیرون نیامد. صبح روز بعد، مردم علّتش را جویا شدند؟ آن حضرت ﷺ فرمود: «ترسیدم از این که مبادا نماز شب بر شما فرض گردد».

و در روایتی که بخاری و مسلم روایت کرده‌اند، چنین وارد شده است: عایشه ل گوید:

«انّ رسول الله ﷺ خرج ذات ليلة من جوف الليل فصلّي في المسجد، فصلّي رجالٌ بصلاته، فاصبح الناس فتحدثوا؛ فاجتمع اكثر منهم فصلّوا معه، فاصبح الناس فتحدّثوا؛ فكثر اهل المسجد من الليلة الثالثة فخرج رسول الله ﷺ فصلّوا بصلاته؛ فلمّا كانت الليلة الرابعة، عجز المسجد عن اهله حتّي خرج لصلاة الصبح؛ فلمّا قضي الفجر اقبل علي الناس فتشهّد ثم قال: «امّا بعد! فانّه لم يخف عليّ مكانكم، لكنّي خشيتُ ان تفرض عليكم فتعجزوا عنها» (بخاری و مسلم).

«یک بار رسول خدا ﷺ در وسط شب از منزل بیرون رفت و نماز (تراویح) را در مسجد خواند و عدّه‌ای از مردان هم پشت سرش نماز خواندند؛ فردا صبح، مردم در مورد نماز شب پیامبر ﷺ با هم بحث می‌کردند و در شب دوم، عدّه‌ی بیشتری جمع شدند و با پیامبر ﷺ نماز خواندند و صبح آن شب نیز مردم درباره‌ی آن با هم بحث کردند و در شب سوم، مردم بسیاری در مسجد جمع شدند. پیامبر ﷺ به مسجد رفت و مردم پشت سر او نماز خواندند؛ وقتی شب چهارم رسید، مسجد گنجایش کثرت جمعیت را نداشت و پیامبر ﷺ از منزل بیرون نیامد، تا این که برای نماز صبح از منزل بیرون شد؛ همین که نماز صبح را به جای آورد، رو به مردم کرد و بعد از ادای شهادتین، فرمود: «امّا بعد؛ باید به شما بگویم که موقعیت و علاقه‌ی شما (به نماز جماعت تراویح) بر من پوشیده نیست (و می‌دانم تا چه اندازه به آن علاقمند می‌باشید) ولی برای این بیرون نیامدم و

با شما نماز تراویح نخواندم، چون ترسیدم این علاقه‌ی شما، موجب فرض شدن آن از جانب خداوند بر شما بشود و شما از انجام این فرض، ناتوان و عاجز باشید و به واسطه‌ی ترک آن، گناهکار شوید».

١٢٩٦ - [٢] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ يَرْغَبُ فِي قِيَامِ رَمَضَانَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَأْمُرَهُمْ فِيهِ بِعَزِيمَةٍ فَيَقُولُ: «مَنْ قَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ. فَتُوُفِّيَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ والمر عَلَى ذَلِكَ ثُمَّ كَانَ الْأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ فِي خِلَافَةِ أَبِي بَكْرٍ وَصَدْرًا مِنْ خِلَافَةِ عمر على ذَلِك». رَوَاهُ مُسلم[1].

۱۲۹۶- (۲) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خداﷺ برای قیام (نماز تراویح) در ماه مبارک رمضان، تشویق می‌کردند بدون این که آن را واجب یا حتمی بگردانند؛ و می‌فرمودند: «کسی که ماه رمضان را از روی ایمان و برای فراچنگ آوردن اجر و پاداش، در عبادت بگذراند، گناهان پیشین او آمرزیده می‌شوند».

پس رسول خداﷺ وفات کردند و چهره در نقاب خاک کشیدند و حال آن که مسأله این‌گونه بود.

آن‌گاه در دوران خلافت ابوبکر صدّیق ﷺ و در ابتدای خلافت عمر بن خطّاب ﷺ، مسأله این‌گونه بود؛ (یعنی در این مدّت، هرکس به طور انفرادی در خانه‌اش، نماز تراویح می‌خواند؛ سپس عمر بن خطاب ﷺ مردم را جمع نمود و از ابی بن کعب ﷺ خواست تا آنان را امامت نماید و این‌گونه بود که نماز تراویح با جماعت، استمرار پیدا کرد).

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

«یرغّب»: علاقمند می‌ساخت؛ تشویق و ترغیب می‌نمود؛ متمایل و راغب می‌ساخت.

«عزیمة»: امر واجب؛ کار حتمی؛ کاری که انجام آن، ضروری باشد؛ در مقابل رخصت.

١٢٩٧ - [٣] (صَحِيح)

وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «إِذَا قَضَى أَحَدُكُمُ الصَّلَاةَ فِي مَسْجِده فليجعل لبيته نَصِيبا من صلَاته فَإِنَّ اللهَ جَاعِلٌ فِي بَيْتِهِ مِنْ صِلَاتِهِ خيرا». رَوَاهُ مُسلم[2].

۱- مسلم ۵۲۳/۱ ح (۷۵۹-۱۷٤).
۲- مسلم ۵۳۹/۱ ح (۷۷۸-۲۱۰)؛ ابن ماجه ٤۳۸/۱ ح ۱۳۷٦؛ و مسند احمد ۱۵/۳.

۱۲۹۷- (۳) جابر ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هنگامی که نماز (فرض) یکی از شما در مسجد به پایان رسید، خانه‌ی خویش را هم از نماز، بهره‌مند سازد؛ زیرا خداوند، نماز خواندن در خانه را باعث خیر و برکت آن می‌گرداند».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: خواندن نمازهای نفل و سنّت در خانه، مستحب و پسندیده می‌باشد؛ زیرا باعث خیر و برکت و نزول رحمت و فروفرستادن فرشتگان و فرار شیطان از خانه می‌گردد؛ و هم‌چنین به سبب دور بودن از نگاه مردم، احتمال ریا نیز کاهش می‌یابد.

به هر حال، بهتر آن است که سنّت‌ها و نوافل، در خانه خوانده شود؛ زیرا پیامبر ﷺ در حدیثی دیگر می‌فرمایند: «عليكم بالصلاة في بيوتكم؛ فانّ خير صلاة المرء في بيته الّا الصلاة المكتوبة» (بخاری، مسلم، ابوداود و نسایی)؛ «در خانه‌هایتان نماز بخوانید؛ چون بهترین نماز شخص، نماز در خانه‌اش است غیر از نمازهای فرض (که باید در مسجد خوانده شوند)».

امّا اگر احتمال سرگرم شدن به کاری دیگر در منزل وجود داشت، پس سنّت‌ها در مسجد خوانده شوند؛ و از آنجایی که امروزه، تنبلی و کاهلی و بی‌توجهی و سهل انگاری بر مردم چیره گشته است، فتوا بر خواندن سنّت‌ها در مسجد می‌باشد؛ امّا اگر شخصی بر خود اعتماد دارد که در منزل، می‌تواند سنّت‌ها را به خوبی ادا کند، برای او بهتر و پسندیده‌تر آن است که سنّت‌های خویش را در خانه بگزارد.

فصل دوم

۱۲۹۸ - [٤] (صحيح)

عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ: صُمْنَا مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ رَمَضَانَ فَلَمْ يَقُمْ بِنَا شَيْئًا مِنَ الشَّهْرِ حَتَّى بَقِيَ سَبْعٌ فَقَامَ بِنَا حَتَّى ذَهَبَ ثُلُثُ اللَّيْلِ فَلَمَّا كَانَتِ السَّادِسَةُ لَمْ يَقُمْ بِنَا فَلَمَّا كَانَتِ الْخَامِسَةُ قَامَ بِنَا حَتَّى ذهب شطر اللَّيْل فقلت: يارسول الله لَو نفلتنا قيام هَذِه اللَّيْلَة. قَالَ فَقَالَ: «إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا صَلَّى مَعَ الْإِمَامِ حَتَّى ينْصَرف حسب لَهُ قيام اللَّيْلَة». قَالَ: فَلَمَّا كَانَت الرَّابِعَة لم يقم فَلَمَّا كَانَتِ الثَّالِثَةُ جَمَعَ أَهْلَهُ وَنِسَاءَهُ وَالنَّاسَ فَقَامَ بِنَا حَتَّى خَشِينَا أَنْ يَفُوتَنَا الْفَلَاحُ. قَالَ قُلْتُ: وَمَا الْفَلَاحُ؟ قَالَ: السَّحُورُ. ثُمَّ لَمْ يَقُمْ بِنَا بَقِيَّةَ الشَّهْرِ. رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وَرَوَى ابْنُ مَاجَهْ نَحْوَهُ إِلَّا أَنَّ التِّرْمِذِيَّ لَمْ يَذْكُرْ: ثُمَّ لَمْ يَقُمْ بِنَا بَقِيَّةَ الشَّهْرِ[1].

۱۲۹۸- (٤) ابوذر ؓ گوید: همراه با رسول خدا ﷺ (ماه رمضان را) روزه گرفتیم؛ آن حضرت ﷺ در شبی از شب‌های ماه رمضان، با ما نماز تراویح نگزاردند؛ (بلکه فقط به گزاردن نمازهای فرض اکتفا می‌کردند و پس از خواندن نماز عشاء، به حجره‌ی خویش می‌رفتند؛) و این روند ادامه داشت تا آن که هفت روز از رمضان باقی ماند؛ پس همراه با ما، به گزاردن نماز تراویح پرداختند تا آن که یک سوم اول شب، سپری شد؛ و چون شب ششم (از آخر ماه رمضان) فرارسید، با ما نماز تراویح نگزاردند؛ و هنگامی که از ماه رمضان، پنج شب باقی مانده بود، با ما تا نصف شب، به گزاردن نماز تراویح و قیام پرداختند.

(ابوذر ؓ در ادامه گوید: خطاب به پیامبر ﷺ) گفتم: ای رسول خدا ﷺ! کاش با ما امشب بیشتر از این، به قیام و نماز تراویح می‌پرداختید؛ (یعنی باقی‌مانده‌ی شب را نیز به قیام مشغول می‌شدید)! آن حضرت ﷺ فرمودند: «هرگاه مردی همراه با امام، در جماعت، نماز بگزارد و پس از آن به خانه‌ی خویش رهسپار گردد، به راستی برای وی، قیام و عبادت کلّ شب، محاسبه می‌گردد».

و چون چهار شب از رمضان باقی مانده بود، با ما نماز تراویح نگزاردند تا آن که یک سوم شب سپری شد؛ و هنگامی که سه شب از رمضان باقی مانده بود، خانواده و زنان خود و

۱- ترمذی ۱٦۹/۳ ح ۸۰٦؛ نسایی ۸۳/۳ ح ۱۳٦٤؛ ابن ماجه ٤۲۰/۱ ح ۱۳۲۷؛ دارمی ٤۲/۲ ح ۱۷۷۷؛ و مسند احمد ۱۵۹/۵.

سایر مردم را جمع کردند و با ما به قیام و نماز تراویح پرداختند و این قدر طولانی نمودند که از آن ترسیدیم که مبادا «فَلاح» را از دست بدهیم.

راوی گوید: خطاب به ابوذر ﷺ گفتیم: «فلاح» چیست؟ او در پاسخ گفت: خوراک و نوشیدنی سحر.

(ابوذر ﷺ در ادامه گوید:(پس از (شب بیست و هفتم)، در ایام باقی‌مانده‌ی رمضان (یعنی در شب بیست و هشتم و بیست و نهم) با ما نماز تراویح نگزاردند.

[این حدیث را ابوداود، ترمذی و نسایی روایت کرده‌اند. و ابن ماجه نیز نظیر این حدیث را (از حیث معنا نه از لحاظ لفظ) روایت کرده است؛ با این تفاوت که ترمذی، عبارت «ثمّ لم يقم بنا بقيّة الشهر» را روایت نکرده است].

شرح: تعداد رکعت‌های نماز تراویح:

نماز تراویح، از مسائل فرعی دینی است، نه مسائل اعتقادی و اصولی؛ متأسفانه گروهی هستند که با آغاز هر رمضان، آشوب و بلوای اختلاف و تفرقه را در مساجد و جاهای دیگر در بین مسلمانان به وجود می‌آورند و گمان می‌کنند که بیشتر از هشت رکعت، بدعت است و کسی‌که بیشتر از هشت رکعت بخواند، بدعتگزار بوده و مستحق عذاب الهی است؛ چرا که پیامبرﷺ فرمود: «هر بدعتی، گمراهی است و هر گمراهی، مستحق عذاب دوزخ است».

و در حقیقت، گناه آن نیست که بیشتر از هشت رکعت خوانده شود، بلکه گناه واقعی و اشتباه بزرگ، وقتی است که تعداد رکعت‌های نماز تراویح را وسیله‌ای برای اختلاف و نزاع در بین مسلمانان و ایجاد آشوب و بلوا در مساجد و غیر آن، قرار دهیم.

و به زودی، (در شرح حدیث ۱۳۰۲) نگاهی اجمالی به بحث «تعداد رکعت‌های نماز تراویح» خواهیم داشت؛ و در اینجا به ذکر چند نکته بسنده می‌کنم:

۱- چنان که پیش‌تر نیز بیان گردید، نماز تراویح، از زمره‌ی مسائل فرعی دینی است نه از جمله‌ی مسائل اعتقادی و اصولی؛ از این رو اشتباه است که گروهی با آغاز هر رمضان، آشوب و بلوای اختلاف و تفرقه را در مساجد و جاهای دیگر در بین مسلمانان، به وجود بیاورند و گمان کنند که بیشتر از هشت رکعت، بدعت است و

کسی‌که بیشتر از هشت رکعت بخواند، بدعتگزار است و مستحق عذاب الهی می‌باشد!.

۲- نماز تراویح، سنّت مؤکّده است (هم برای مردان و هم برای زنان)؛ و در مورد نماز تراویح، زمانی انسان دچار گناه واقعی می‌شود که تعداد رکعت‌های نماز تراویح را وسیله‌ای برای اختلاف و نزاع در بین مسلمانان و ایجاد آشوب و بلوا در مساجد و غیر آن، قرار دهد.

۳- فقهاء و محدثان و دانشوران و صاحب‌نظران اسلامی، اتفاق‌نظر دارند که پیامبر ﷺ نماز تراویح را با صحابه، سه روز یا چهار روز به جماعت خواندند و بعد از آن نخواندند؛ و در مورد عدم استمرار آن فرمودند: «از این بیم داشتم که واجبش بدانید»؛ چون استمرار کاری بدون وقفه، دلیل بر وجوب آن است.

٤- رأی بیشتر فقهاء و صاحب نظران دینی بر آن است که خواندن نماز تراویح به جماعت، بهتر و افضل است؛ از این رو، قول راجح از دیدگاه بیشتر علماء و دانشمندان فقهی، بر آن است که خواندن نماز تراویح به جماعت، بهتر و برتر از خواندن آن به تنهایی است؛ زیرا عمر بن خطاب ﷺ فرمان داد که مسلمانان، نماز تراویح را به امامت ابی بن کعب ﷺ بخوانند؛ و نیز به دلیل این که رسول خدا ﷺ آن را به جماعت گزاردند.

و در روایتی از امام مالک، امام ابویوسف (شاگر ارشد امام ابوحنیفه) و برخی از علمای شافعی، بر این باورند که بهتر آن است که نماز تراویح، در خانه خوانده شود؛ همانند سایر نمازهای مستحب و سنّت.

٥- بعضی ادّعا می‌کنند که تعداد رکعت‌های نماز ترایح هشت رکعت است و اضافه بر آن بدعت است و انجام‌دهنده‌ی آن، مستحق عذاب دوزخ است؛ و استدلال می‌کنند به حدیثی که امام بخاری از ابوسلمة بن عبدالرحمن ﷺ روایت کرده است که وی از عایشه ﷺ پرسید: «نماز پیامبر ﷺ در ماه رمضان چگونه بود؟ عایشه ﷺ گفت: در رمضان و غیر آن، بیشتر از یازده رکعت نمی‌خواند». و این در حالی است که بیشتر علماء و صاحب‌نظران اسلامی، قائل به بیست رکعت تراویح هستند؛ از جمله امام

ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی، امام احمد، ثوری، ابوداود و.. [و به زودی، دلایل و براهین این گروه از علماء را به تفصیل بیان خواهیم نمود].

٦- در ادای نماز تراویح، عجله و شتاب ممنوع است:

در صحیح بخاری و صحیح مسلم از پیامبر خداﷺ روایت شده است که می‌فرماید:

«مَنْ قامَ رمضانَ ایماناً واحتساباً غُفرِلَهُ ما تقدَّم مِنْ ذَنْبِه». «هر کس شب‌های رمضان را از روی ایمان و اخلاص به نماز بگذراند، همه‌ی گناهان گذشته اش آمرزیده می‌شود».

روزه‌ی ماه رمضان از جانب خداند متعال تشریع، و قیام و شب زنده داری شب‌های ماه رمضان از جانب پیامبر خداﷺ سفارش شده است، و آن حضرت شب زنده داری در ماه رمضان را سبب پاک شدن گناهان و خطاها اِعلان فرموده است؛ ولی باید دانست «**قیامِ لیل**» و شب زنده داری تنها در صورتی باعث آمرزش گناهان و پاک شدن از پلیدی‌ها می‌گردد که انسان مسلمان آن را با شروط و ارکان و آداب و حُدودی که دارد به طور کامل انجام دهد. چنانکه می‌دانیم، با طمأنینه و تأنّی خواندن سوره‌ی فاتحة الکتاب و با طمأنینه انجام دادن رکوع‌ها و سجده‌ها یکی از ارکان نماز است؛ زیرا، پیامبرﷺ هنگامی که می‌دید شخصی نمازش را درست ادا نمی‌نماید، و برای مثال رعایت طمأنینه را در نماز نمی‌نمود، به او فرمود:

«ارْکَعْ حَتّي تَطْمَئِنَّ راکِعاً، واعْتَدِلْ حتّي تَطْمَئِنَّ قائِماً، واسْجُد حتّي تَطْمَئِنَّ ساجداً، وَاجْلِسْ بَينَ السَّجَدَتينِ حتّي تَطْمَئِنَّ جالِساً، وهکذا»[۱]. «به رکوع برو تا از حرکت باز ایستی، و از رکوع برخیز تا اینکه ایستاده از حرکت آرام گیری، و سجده کن تا اینکه در سجده از حرکت باز ایستی، و در میان دو سجده بنشین تا از حرکت باز مانی، و همین طور...»

در تمامی این ارکان، «طمأنینه» شرط لازم نماز می‌باشد. دانشمندان و علما در حدّ و حدود این طمأنینه‌ی مشروط و لازم اختلاف نظر دارند؛ بعضی کمترین حدّ آن را به اندازه‌ی یکبار تسبیح گفتن مثلاً «سُبحانَ ربِّي اَلاعلي» دانسته‌اند؛ و بعضی دیگر مانند شیخ الاسلام ابن تیمیه شرط کرده‌اند که مقدار طمأنینه در رکوع و سجده لازم است به اندازه‌ی سه بار تسبیح گفتن باشد؛ به دلیل اینکه در حدیث سه بار تسبیح آمده است، و این کمترین حدّ

۱- بخاری و مسلم و اصحاب سُنَن، از ابوهریره.

طمأنینه است. بنابراین، لازم است که انسان در ارکان نماز به اندازه‌ی سه بار تسبیح گفتن مَکث نماید. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ١ ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ٢﴾ [المؤمنون: ۱-۲][۱].

«مؤمنان رستگار کسانی هستند که نماز را می‌گذارند و در نماز خاشع و فروتنند».

«خشوع» بر دو نوع است: خشوع جسمانی و خشوع قلبی

خشوع جسمانی عبارت است از اینکه اندام‌های بدن از حرکت باز ایستند، انسان به وسیله‌ی بازی با اندام غافل نماند و روباه آسا به این طرف و آن طرف نگاه نکند؛ و همچون خروس نوک نزند، و خیلی تند و سریع، به رکوع و سجده نپردازد، بلکه همان گونه که خداوند عَزّوجل تشریع فرموده است نماز آن را با تمامی ارکان و حدّ و حدودش ادا نماید. حال، همانطور که نماز نیاز به خشوع بدنی و جسمانی دارد، به خُشوع قلبی و روحانی نیز نیاز دارد.

خشوع قلبی به معنای حُضور عظمت خداوند در قلب انسان است، و آن حاصل نمی‌شود جُز با تأمّل و دقّت در آن آیات قرآنی که در نماز تلاوت می‌شوند، و یادآوری قیامت و یادآوری اینکه شخص نماز گزار در پیشگاه خداوند عزّ و جل قرار دارد. خداوند متعال در حدیث قدسی می‌فرماید: [نماز را میان خود و بنده‌ام به دو نیم تقسیم نموده‌ام، وقتی که، بنده می‌گوید: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٢﴾ خداوندمتعال می‌فرماید: بنده‌ی من را، مرا ستایش کرد و هرگاه بگوید: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ٣﴾ خداوند متعال می‌فرماید: بنده‌ام مرا ثنا گفت، و آنگاه که بنده می‌گوید: ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ٤﴾ خداوند متعال می‌گوید: بنده‌ام مرا تعظیم کرد؛ و آنگاه که بنده می‌گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ٥﴾ خداوند متعال می‌فرماید: این میان من و بنده‌ام می‌باشند. و آنگاه که بنده می‌گوید: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ٦﴾ خداوند متعال می‌فرماید: این از آن بنده‌ام می‌باشد، و آنچه را که از من خواهد به او می‌دهم][۲].

خداوند سبحان از شخص نماز گزار روی گردان نمی‌شود، بلکه خواسته هایش را اجابت می‌کند؛ بنابراین لازم است، مسلمان نمازگزار توجّه داشته باشد که در نماز با خداوند متعال

۱- مؤمنون / ۱-۲.
۲- صحیح مسلم.

به گفتگو می‌پردازد؛ و باید در هر حرکتی از حرکات نماز، و در هر وقتی از اوقات آن، و در هر رُکنی از ارکان آن حضور قلب داشته باشد. از این رو، نمازگزارانی که تمامی همّ و قصد آنان این باشد که از نماز فارغ شوند، و از آن رهایی یابند، و آن را بار سنگینی بر دوش خود احساس کنند؛ اینگونه نماز خواندن مورد قبول درگاه خداوند متعال نخواهد بود. بسیاری از مردم در ماه رمضان فقط در فاصله‌ی چند دقیقه بیست و سه رکعت نماز می‌خوانند، و تمامی همّ و غمّ آنان این است که نمازها را به سرعت به پایان برسانند، بدون اینکه رکوع و سجود را به طور کامل و با خشوع و طمأنینه ادا نمایند، در کمترین وقت ممکن نماز را تمام می‌کنند. نماز با این کیفیت چنانکه در حدیث آمده است: سیاه و تاریک به سوی آسمان بالا می‌رود، و به نماز گزار گفته می‌شود:

«ضَيَّعَكَ اللهُ كَما ضَيَّعْتَني». «خداوند تو را تباه گرداند، همانگونه که تو مرا تباه گردانیدی»!.

ولی نماز دارای خشوع و ارکان کامل که آهسته ادا شده باشد، سفید و نورانی به آسمان عروج می‌نماید، و به صاحبش می‌گوید:

«حَفِظَكَ اللهُ كما حَفِظْتَني». «خداوند تو را محفوظ دارد همانطور که مرا محفوظ داشتی».

سفارش و نصیحت من به بسیاری از ائمّه‌ی جماعت و نمازگزارانی که می‌خواهند آن تعداد رکعات نماز [۲۳ رکعت] را با شتاب و عجله و بدون خشوع و حضور قلب و آرامش بدنی ادا کنند، این است که در ادای نماز کمیت مورد توجّه نیست، بلکه کیفیت و نحوه‌ی ادای نماز مورد توجّه است، توجّه به اصل نماز است که آیا با خشوع و خضوع ادا شده، یا شتابان و با عجله، تعداد رکعات متعدّد نماز سپری شده و قرائت شده‌اند.

از خداوند متعال خواستاریم که ما را در زمره‌ی مسلمانان خاشع قرار دهد.

۱۲۹۹ - [۵] (ضعيف)

وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: فَقَدْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ لَيْلَةً فَإِذَا هُوَ بِالْبَقِيعِ فَقَالَ «أَكُنْتِ تَخَافِينَ أَنْ يَحِيفَ اللهُ عَلَيْكِ وَرَسُولُهُ؟ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنَّكَ أَتَيْتَ بَعْضَ نِسَائِكَ فَقَالَ: إِنَّ اللهَ تَعَالَى يَنْزِلُ لَيْلَةَ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَيَغْفِرُ لِأَكْثَرَ مِنْ عَدَدِ شَعْرِ غَنَمِ كَلْبٍ» رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَهْ وَزَادَ رَزِينٌ: «مِمَّنِ اسْتَحَقَّ النَّارَ» وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ: سَمِعْتُ مُحَمَّدًا يَعْنِي البُخَارِيّ يضعف هَذَا الحَدِيثَ[1].

۱- ترمذی ۱۱۵/۳ ح ۷۳۹؛ و ابن ماجه ۴۴٤/۱ ح ۱۳۸۹؛ و مسند احمد ۲۳۸/٦.

۱۲۹۹- (۵) عایشه رضی الله عنها گوید: شبی رسول خدا ﷺ را (در بستر خویش) نیافتم؛ (از این رو، به جستجوی ایشان برآمدم و) متوجه شدم که ایشان در قبرستان بقیع هستند (و در آنجا مشغول راز و نیاز با پروردگار خویش بودند؛ و چون آن حضرت ﷺ از راز و نیاز با پروردگارشان فارغ شدند، رو به من کردند و) فرمودند:

«آیا بیم آن داری که خدا و پیامبرش، بر تو ظلم و ستم روا دارند (و در شب نوبت تو، به نزد دیگر همسرانم بروم)»! گفتم: ای رسول خدا ﷺ! گمان بردم که به نزد برخی دیگر از همسران خویش رفته باشید. پیامبر ﷺ فرمودند:

«بی‌گمان، خداوند بلندمرتبه در شب نیمه‌ی شعبان به آسمان دنیا فرود می‌آید و انسان‌های بی‌شماری را که شمار آن‌ها بیشتر از شمار موهای گوسفندان قبیله‌ی «بنی کلب» است، می‌آمرزد».

[این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند. و رزین این عبارت را نیز افزوده است:] «ممّن استحقّ النار»؛ «خداوند، کسانی را می‌آمرزد که مستحق رفتن به دوزخ هستند».

و ترمذی گوید: از محمد بن اسماعیل بخاری شنیدم که این حدیث را ضعیف به شمار می‌آورد.

شرح: «البقیع»: برای «بقیع»، معانی گوناگونی نوشته‌اند؛ از جمله: به مکانی وسیع گفته می‌شود که در آن، درخت و ریشه‌ی آن باشد. قبرستان عمومی مدینه را که زمینی مملو از آن درختان بوده است، «بقیع الغرقد» نامیده‌اند. «غرقد»: نام نوعی درخت است که در آنجا می‌روییده است.

شمال غربی این قبرستان را که عمّه‌های پیامبر ﷺ در آن مدفون‌اند، «بقیع العمّات» نام نهاده‌اند؛ این قسمت، پیش‌تر به وسیله‌ی دیواری از بقیع جدا بوده و در سال ۱۳۷۳ هـ.ق، دیوار آن را برداشتند. جنوب شرقی بقیع را که محل دفن مردگان یهود و غیرمسلمان بوده، «حش کوکب» خوانده‌اند. بعدها در دوران اُموی، دیوار آن را خراب و به بقیع ملحق کردند.

بقیع الغرقد، تاریخچه‌ای دیرینه در دل شبه جزیره دارد؛ زیرا تاریخ نگاران، پیشینیه‌ی آن را به دوران جاهلیت باز گردانده‌اند.

در ابتدا، این مکان، قبرستان مردم یثرب (مدینه) بوده و قبل از اسلام، اموات خود را در آن به خاک می‌سپردند. پس از اسلام، تنها به دفن اموات مسلمانان اختصاص یافت و

یهودیان و غیرمسلمانان را در «حش کوکب» به خاک می‌سپردند. قبرستان بقیع، که به صورت مستطیل شکل و بسیار کوچک بوده، بیرون از دیوار شهر قرار داشته و مساحت آن ٣٤٩٣ مترمربّع بوده است.

به هر حال، قبرستان بقیع، آرامگاه بیش از ده هزار نفر از صحابه، تابعان، قاریان، سادات، بنی‌هاشم و شهدای گرانقدر صدر اسلام است. از امّ قیس رضی الله عنها نقل شده است که همراه پیامبر ﷺ به بقیع آمدم؛ فرمود: «ام قیس! از این قبرستان در آخرت ۷۰۰۰۰ نفر برانگیخته شده و بدون حساب به بهشت می‌روند، در حالی که صورت‌های آنان مانند ماه شب بدر می‌درخشد.» (مسلم، نسایی و ابن ماجه)

«انّ الله تعالي ينزل ليلة النصف من شعبان...»:

درباره‌ی فضیلت شب برائت (یا شب نیمه‌ی شعبان) روایات زیادی وجود دارد که بیشتر آن‌ها را علامه سیوطی در «الدرّ المنثور» جمع‌آوری کرده است؛ و همه‌ی روایات وارد شده در این موضوع از نظر سند، ضعیف می‌باشند.

و حدیث عایشه رضی الله عنها نیز ضعیف می‌باشد؛ یکی از علل ضعفش، راوی آن به نام حجاج بن ارطاة می‌باشد که ضعف او از دیدگاه صاحب‌نظران عرصه‌ی رجال‌شناسی، مشهور می‌باشد. و علاوه بر آن، در سند حدیث نیز دو انقطاع وجود دارد؛ یکی، این است که سماع حجاج بن ارطاة از یحیی بن کثیر ثابت نیست؛ و دیگر این که سماع یحیی بن ابی کثیر از عروة نیز ثابت نمی‌باشد؛ البته از یحیی بن معین نقل شده که ایشان سماع یحیی بن ابی کثیر را از عروة ثابت می‌داند که اگر چنین باشد، سند حدیث، فقط یک انقطاع دارد. و در هر صورت، این حدیث نیز مانند سایر احادیث این موضوع، ضعیف می‌باشد.

و با وجود ضعف احادیث این موضوع، برخی از علماء و صاحب‌نظران اسلامی گفته‌اند: اهمّیت دادن به عبادت در شب برائت، بدعت نمی‌باشد؛ بدین‌خاطر که مجموعه‌ی احادیثِ شب برائت و کثرت آن‌ها، این مطلب را می‌رساند که فضیلت شب برائت، ریشه در واقعیت دارد و بی‌اساس نیست؛ دلیل دیگر این که عمل امت در این شب اهتمام دادن به عبادت بوده است؛ و این قاعده، پیش‌تر چند بار ذکر شده است که هرگاه حدیث ضعیف به وسیله‌ی تعامل امّت، تأیید گردد، به درجه‌ی مقبول، ارتقاء پیدا می‌کند؛ از این رو، فضیلت

شب برائت، امری قطعی و ثابت شده است. البته روایاتی مانند خواندن یکصد رکعت نماز در این شب، موضوع هستند؛ و از تعامل امّت نیز چنین شیوه‌ای ثابت نیست.

درباره‌ی شب نیمه‌ی شعبان حدیثی که به درجه‌ی صحّت رسیده باشد، وارد نشده است؛ ولی در این رابطه احادیثی وجود دارند که بعضی از دانشمندان آنها را **حَسَنْ** و بعضی آنها را مردود شمرده‌اند. به طور کلّی می‌توان گفت: پیرامون شب نیمه‌ی شعبان هیچ حدیثی وارد نشده است، و اگر به احادیث حسن در این باره مراجعه کنیم، همگی دعا خواندن و استغفار کردن در این شب را توصیه می‌کنند؛ امّا، دعای مشخّصی برای این شب وارد نشده است، و آن دعاهایی که بعضی مردم در بعضی از کشورهای اسلامی می‌خوانند و بصورت چاپ شده، آن را میان مردم توزیع می‌نمایند، نادرست و بی‌اساس است و با دلیل عقلی و نقلی سازگاری ندارد.

اینک نمونه‌ای از آن دعاهایی که می‌خوانند:

«اَللّهُمَّ اِنْ كُنْتَ كتَبْتَني عِندك في امِّ الكِتابِ شقيّاً أَوْ مَحروماً أَوْ مَطْرُوداً أَوْ مُقْتَراً عليَّ في الرِّزْقِ، فَامْحُ اللّهُمَّ بفضْلِكَ شَقاوَتي وحِرْماني وطَرْدي واِقْتار رِزْقي واَثْبِتْني عندك في امِّ الكِتابِ سَعيداً مَرْزوقاً مُوَفَّقاً للخيراتِ كلِّها فإنَّكَ قلتَ وقولُكَ الحَقُّ في كتابِكَ المُنَزَّلِ وعَلي لِسانِ نَبِيِّكَ المُرْسَل: يَمْحُو اللهُ ما يَشاءُ ويَثْبُتُ وعِنْدَهُ أُمُّ الكتاب»

«خداوندا! اگر مرا در لوح المحفوظ و نزد خودت، بدبخت و محروم و طرد شده و بی‌روزی قرار داده‌ای، به فضل و بزرگواری خودت بدبختی و محرومیت و طرد شدن و فقیر بودن را از من محو فرما، که خود فرموده‌ای و گفتار تو که در قرآن و بر زبان پیامبر مُرسلت جاری شده حق است که می‌فرمایی: خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند و اصل کتاب نزد اوست».

در این عبارات دعا، به تناقض آشکاری برمی خوریم، و آن اینکه در اوّل آن می‌گوید: «اِنْ كُنتَ كَتَبتَني عندكَ في أُمِّ الكتابِ شَقِيّاً أَوْ مَحْرُوماً... فَامْحُ هذا واثْبِتْني عِندَك في أُمِّ الكتاب سَعيداً مرزوقاً موفّقاً لِلخيراتِ... لِاَنَّكَ قلتَ «يَمْحُوا الله ما يَشاءُ ويثْبُتُ وعِندَهُ أُمُّ الكِتاب» معنای این دعا چنین است که محو اثبات در لوح المحفوظ نیست؛ پس چگونه مواردی از محو و اثبات در لوح محفوظ درخواست می‌شود.

چنین کلامی با آنچه در آداب دعا بیان شده است منافات دارد. پیامبرﷺ:

«اذا سَأَلْتُمْ اللهَ فَاجْزِمُوا في المَسْأَلَةِ». «هرگاه از خدا درخواست نمودید، با قطع و جزم درخواست کنید».

در دعا نباید گفت: پروردگارا! اگر خواستی ما را بیامرز، و اگر خواستی به ما رحم کن، و اگر خواستی مرا روزی ده! که چنان عملی نزد خداوند خوشایند نیست، بلکه باید با قاطعیت و یقین بگوید: مرا بیامرز! به من رحم کن! مرا روزی ده... که چنین شیوه‌ای باعث قبولی دعا و استغفار شخص دعا کننده می‌باشد. امّا، تعلیق دعا بر مشیت و شرط، مانند اینکه، دعا کننده بگوید: (اِنْ شِئْتَ) «اگر خواستی» همانطور که بیان شد، خارج از اسلوب و آداب دعاست، و خارج از اسلوب راز و نیاز در پیشگاه پروردگار می‌باشد؛ فرق است میان درخواست چیزی از بندگان و درخواست چیزی از پروردگار.

این دلالت دارد بر اینکه دعاهایی که ساخته و پرداخته‌ی بشر است گاه نسبت به ادای معنا قاصر و نارسا هستند، و چه بسا وارونه، غلط و متناقض با مطلوب صاحب دعوت می‌باشد، و بخاطر زیبایی اسلوب و بلاغت و حُسن آدا هیچ دعایی بهتر از دعاهای مأثور نیست؛ زیرا که آن دعاها دارای معانی جامع در قالب الفاظ کوتاه می‌باشند. بنابراین، هیچ ادعیه‌ای بهتر از آنچه رسول اکرمﷺ بیان داشته، نیست و با پیروی از دعاهای ایشان، انسان مؤمن مستوجب دو اجر و ثواب خواهد شد: ۱- اجر و ثواب دعا ۲- اجر و ثواب تبعیت از پیامبرﷺ؛ لذا بر ما لازم است که همیشه آن ادعیه‌ی نبوی را بخاطر سپرده و با آنها دعا کنیم.

راجع به شب نیمه‌ی شعبان و شب زنده داری و نوافل و دعای مخصوص آن و... هیچ گونه سَنَدی، نه در احادیث صحیح و نه در شریعت، در دست نداریم.

به یاد می‌آورم، در اوان کودکی ام، به تقلید از مردم، به بزرگداشت نیمه‌ی شعبان می‌پرداختیم؛ به قصد طول عمر دو رکعت نماز می‌خواندیم؛ و به نیت بی‌نیازی از مردم دو رکعت دیگر می‌خواندیم؛ و یاسین را قرائت می‌کردیم؛ سپس دو رکعت دیگر نماز می‌خواندیم، و غیر آن، اینک، می‌دانم که شریعت به این گونه عبادات دستوری نداده، و از طرف دیگر اصل و اساس در عبادات «توقیف» و ممنوع بودن کم و زیاد شدن آن است. انسان نمی‌تواند در عبادات هر آنچه را که می‌خواهد اختراع نماید؛ زیرا، صلاحیت و

شایستگی تشریع عبادات و تنظیم برنامه‌ها و مراسم عبادی، تنها از آنِ خداوند متعال است و بس.

﴿أَمۡ لَهُمۡ شُرَكَٰٓؤُاْ شَرَعُواْ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمۡ يَأۡذَنۢ بِهِ ٱللَّهُ﴾ [الشوری: ۲۱].

«یا اینان برای خدا شریکانی برگرفته‌اند که آنچنان احکام دینی را برای ایشان تشریع کرده‌اند که خداوند نسبت به آنها اذن نداده است»؟!

بنابراین، بر ما واجب است که در مسائل مربوط به عبادات در حدّ نصوص شرعی و سنّت پیامبر اکرمﷺ توقّف کنیم، و پا فراتر نگذاریم، و از ادعیه‌ی مأثور، حتّی اگر دعاهای خوبی هم باشند، فراتر نرویم... و الله اعلم

تجمّع در شب نیمه‌ی شعبان و قرائت دعای مخصوص آن

شاید برخی از مردم بپرسند که اکنون ما در آستانه‌ی ماه شعبان قرار داریم، و بعضی از مسلمانان شب نیمه‌ی شعبان را به بعضی نمازها و دعاها، اختصاص می‌دهند... آیا این عمل آنان شرعی است، و آیا چیزی در فضیلت این شب وارد شده است؟

جواب: راجع به فضیلت شب نیمه‌ی شعبان بعضی احادیث روایت شده است، از جمله این که «خداوند متعال در این شب بر بندگانش متجلّی می‌گردد، و دعای بندگان، غیر از مرتکبین گناهان کبیره را، اجابت می‌کند.» بعضی از دانشمندان اسلامی این احادیث را حَسَن، و بعضی آن را ضعیف دانسته‌اند؛ تا آنجا که فقیه قاضی ابوبکر بن عربی می‌گوید: احادیثی که راجع به فضیلت این شب و احیاء آن با طاعت و عبادت وارد شده‌اند؛ آن احادیث نه از پیامبرﷺ و نه از اصحاب و نه از مسلمانان قرون اوّلیه که خیر القرون به شمار می‌آیند، وارد نشده است؛ و روایتی در دست نداریم که آنان برای احیاء این شب اجتماع نموده باشند، و دعاهای خاصّی را قرائت کرده، و نمازهای مخصوص بعد از مغرب می‌خوانند و در مساجد جمع می‌شوند؛ سوره‌ی «یس» را می‌خوانند، و سپس به نیت طول عمر دو رکعت نماز می‌خوانند؛ و به نیت توانگری و بی‌نیازی از مردم دو رکعت دیگری می‌خوانند؛ و سپس دعایی را قرائت می‌کنند که از هیچ یک از پیشینیان روایت نشده است و در حالی که آن، یک دعای طولانی و مخالف و متناقض و متعارض با نصوص شریعت است؛ زیرا که دعا کننده در این دعاها می‌گوید:

«اَللّهُمَّ اِنْ کُنتَ کَتَبتَني عندكَ في اُمِّ الكتابِ شَقِيّاً أَوْ مَحْرُوماً او مطروداً او مُقْتَراً عَلَيَّ في الرزقِ، فَامْحُ اللّهُمَّ بفضْلِكَ شَقاوَتي وحِرْماني وطَرْدي واِقْتار رِزْقي واَثْبِتْني عندك في امِّ الكِتابِ سَعيداً ومَرْزوقاً مُوَفَّقاً للخيراتِ كلِّها؛ فإنَّكَ قُلْتَ وقولُكَ الحَقُّ في كتابِكَ المُنَزَّلِ وعَلي لِسانِ نَبيِّكَ المُرْسَل: ‹يَمْحُو اللهُ ما يَشاءُ ويَثْبُتُ وعِنْدَهُ اُمُّ الكتاب›»

این عین عبارت دعایی است که می‌خوانند، و در آن تناقضی روشن و ملموس است، هنگامی می‌گوید: اگر در لوح محفوظ مرا چنین و چنان نوشته‌ای، آن را محو فرما و مرا نزد خود برخلاف آن قرار ده؛ زیرا که تو فرموده‌ای: «يمْحُو اللهُ ما يشاءُ و يثْبُتُ وَ عِنْدَهُ اُمُّ الكتاب»! معنی آن این است که لوح محفوظ محو و اثبات ندارد؛ و محو و اثبات در سوای آن است؛ از قبیل صُحُف ملائکه و غیره پس وقتی که مفهوم آیه چنین مفهوم مضمونی را دارد چگونه از پروردگارش می‌خواهد که برخلاف آنچه نوشته است، محو اثبات کند در حالی که در امّ الکتاب نه محوی هست و نه اثباتی؟!

نیز، این چه دعایی است که گوینده با شک و تردید آن را بازگو کند: اگر چنین کرده‌ای محو کن، و اگر چنان کرده‌ای، چنان کن... در حالی که پیامبرﷺ به ما دستور داده که باید دُعا را با جَزم و یقین بیان کنیم و هیچگونه شک و تردیدی را به دُعا راه ندهیم. وجود این شک و تردید در متن دُعا خود دلالت دارد بر اینکه این دعای غلطی است و پایه و اساسی در شریعت ندارد...

و هم‌چنین در این دعا گفته شده است: خدایا به تجلّی اعظم تو در شب نیمه‌ی ماه شعبان مکرّم که در آن هرگونه کاری باترتیبی استوار فیصله می‌یابد؛ بلا و مصیبتی را که ما می‌دانیم، و آنچه را که نمی‌دانیم، از ما برطرف کن!... این هم اشتباه است؛ زیرا، شبی که فیصله دهنده‌ی کارهاست، همان شبی است که قرآن در آن نازل شده، یعنی شب قدر، که شب تجلّی اعظم است، و مطابق نصّ صریح قرآن چنین شبی در ماه رمضان است؛ خداوند متعال در سوره‌ی دخان می‌فرماید:

﴿حمٓ١ وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ٢ إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةٖ مُّبَٰرَكَةٍۚ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ٣ فِيهَا يُفۡرَقُ كُلُّ أَمۡرٍ حَكِيمٍ٤﴾ [الدخان: ١-٤].

«سوگند به کتاب روشنگر، که ما آن را در شبی فرخنده نازل کردیم زیرا که ما هشداردهنده بودیم. در آن شب هرگونه کاری به نحو استوار فیصله می‌یابد».

باز، خداوند در سوره‌ی قدر می‌فرماید:

﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةِ ٱلۡقَدۡرِ ١﴾ [القدر: ۱].

«ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم».

و در سوره‌ی بقره می‌فرماید:

﴿شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ﴾ [البقرة: ۱۸۵].

«ماه رمضان همان ماهی است که در آن قرآن فرو فرستاده شده است».

پس شبی که فیصله دهنده‌ی کارها باشد، قطعاً در ماه رمضان است؛ و به اجماع امّت همان شب قدر است. روایتی که از قتاده آمده است حاکی از اینکه آن شبی که فارق میان هر کار استواری است، شب نیمه‌ی شعبان است؛ یک روایت ضعیف و مضطرب است؛ زیرا، از خود قتاده روایت شده که آن شب، لیله‌ی مبارکه «لیلة القدر» است. آن حدیثی نیز که در آن آمده است: «در شب نیمه‌ی شعبان آجَل‌ها از شعبان تا شعبان قطعی می‌شوند» حدیث ضعیفی است؛ همانطور که ابن کثیر بیان داشته است، و مخالف نصوص شریعت نیز می‌باشد.

از اینجا، پی خواهیم برد که چنین دعایی که پر از غلط و اشتباهات است؛ دعایی که نه از پیامبر ﷺ و نه از راویان بهترین قرون و نه از سَلَف صالح وارد نشده است؛ و اینگونه تجمُّع، با آن شکل و شیوه‌ای که در کشورهای اسلامی می‌بینیم و می‌شنویم، یک بدعت و نوآوری است؛ شایسته است که در عبادات در راستای آنچه وارد شده توقُّف کنیم؛ زیرا که مسائل عبادتی توقیفی می‌باشند. گفته‌اند که:

فَكُلُّ خَيْرٍ في اِتِّباعِ مَنْ سَلَفَ وكُلَّ شَرِّ في اِبْتِداعِ مَنْ خَلَفَ

هر آنچه خیر و نیکی است در پیروی از سَلَف است؛ و هر آنچه شرّ و بدی است در بدعتگذاری‌های خلف است.

در عبادت، هرگونه نوآوری بدعت است؛ و هر بدعتی گمراهی است؛ و هر گمراهی در آتش است!.

خداوند ما را در مسیر پیروی از رسول خدا ﷺ و اصحابش موفّق گرداند.

۱۳۰۰ - [٦] (صَحِيح)

وَعَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «صَلَاةُ الْمَرْءِ فِي بَيْتِهِ أَفْضَلُ مِنْ صَلَاتِهِ فِي مَسْجِدِي هَذَا إِلَّا الْمَكْتُوبَةَ».

رَوَاهُ أَبُو دَاوُد وَالتِّرْمِذِيّ[1].

۱۳۰۰- (٦) زید بن ثابت ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «نماز (نفل و سنّتی که) شخص نمازگزار در خانه‌اش می‌گزارد، بهتر از گزاردن آن در این مسجد من (یعنی مسجد نبوی) است، به جز نماز فرض (که باید در مسجد و همراه با جماعت گزارده شود)».

[این حدیث را ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند].

۱- ابوداود ۱/٦٣٢ ح ١٠٤٤؛ و ترمذی ٢/٣١٢ ح ٤٥٠.

فصل سوم

۱۳۰۱ - [۷] (صَحِيح)

عَن عبد الرَّحْمَن بن عبد الْقَارِي قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ لَيْلَةً فِي رَمَضَان إِلَى الْمَسْجِدِ فَإِذَا النَّاسُ أَوْزَاعٌ مُتَفَرِّقُونَ يُصَلِّي الرَّجُلُ لِنَفْسِهِ وَيُصَلِّي الرَّجُلُ فَيُصَلِّي بِصَلَاتِهِ الرَّهْطُ فَقَالَ عمر: إِنِّي أرى لَوْ جَمَعْتُ هَؤُلَاءِ عَلَى قَارِئٍ وَاحِدٍ لَكَانَ أَمْثَلَ ثُمَّ عَزَمَ فَجَمَعَهُمْ عَلَى أُبَيِّ بْنِ كَعْب ثُمَّ خَرَجْتُ مَعَهُ لَيْلَةً أُخْرَى وَالنَّاسُ يُصَلُّونَ بِصَلَاة قارئهم. قَالَ عمر رَضِي الله عَنهُ: نعم الْبِدْعَةُ هَذِهِ وَالَّتِي تَنَامُونَ عَنْهَا أَفْضَلُ مِنَ الَّتِي تَقُومُونَ. يُرِيدُ آخِرَ اللَّيْلِ وَكَانَ النَّاسُ يقومُونَ أَوله. رَوَاهُ البُخَارِيّ[1].

۱۳۰۱- (۷) عبدالرحمن بن عبدالقاری رضی الله عنه گوید: در شبی (از شب‌های رمضان) با عمر بن خطّاب رضی الله عنه به مسجد رفتم؛ در آن هنگام مردم، متفرق و پراکنده بودند و هرکس برای خودش نماز می‌خواند؛ یکی به تنهایی نماز می‌خواند و دسته‌ای به او اقتدا می‌کردند. در اینجا بود که عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: «به نظرم اگر این مردمان را پشت سر یک امام جمع کنم، بهتر خواهد بود»؛ سپس تصمیم گرفت و آن‌ها را پشت سر ابی بن کعب رضی الله عنه جمع کرد؛ پس از آن، شبی دیگر همراه با عمر بن خطاب رضی الله عنه بیرون شدم، در حالی که مردم پشت سر امام و قاری‌شان نماز می‌خواندند. عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: «این، بدعت خوبی است؛ البته کسانی که می‌خوابند و در آخر شب بیدار می‌شوند، پاداششان بیشتر از کسانی است که اول شب نماز می‌خوانند».

عبدالرحمن رضی الله عنه گوید: مردم در آن روزگار، در اول شب، نماز می‌گزاردند.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: «اوزاع متفرّقون»: پراکنده و متفرّق؛ تقسیم شده و پخش شده؛ نامنظّم و نامرتّب.

«الرهط»: گروهی مرکّب از سه تا ده مرد. جمع: ارهُط؛ ارهاط؛ اراهط؛ اراهيط.

«امثل»: بهتر؛ مناسب‌تر؛ ایده‌آل‌تر.

«نعمت البدعة هذه»:

۱- بخاری ۲۵۰/٤ ح ۲۰۱۰.

دکتر عبدالملک عبدالرحمن السعدی در کتاب «بدعت به معنای دقیق اسلامی» می‌نویسد:

بدعت از نظر لغت: یعنی ایجاد، و چیزی که در گذشته شبیه و مانندی نداشته است؛ خداوند می‌فرماید: «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ» یعنی: آفرید آسمانها و زمین را بدون نظیر و مانندی.

و در اصطلاح شرع: بدعت ایجاد کاری یا اعتقادی یا قولی است که در مورد آن اجازه ای از صاحب شرع در کتاب یا سنّت یا اجماع یا قیاس نرسیده است و تحت یکی از قواعد و اصول عام اسلام در نمی‌آید. یا بدعت، ایجاد چیزی است که معارض و مخالف اسلام باشد.

بنابراین هر امر تازه ای که تحقق می‌یابد اگر مطابق قرآن یا سنت یا اجماع یا قیاس بود، مشروع است و اگر مطابق مصادر مذکور نبود ملاحظه می‌شود که آیا تحت یکی از اصول و مبادی عام اسلام قرار می‌گیرد یا نه؟ اگر تحت این اصول واقع شد مشروع است و بدعت نیست و اگر قرار نگرفت بدعت و ضلالت است.

با این تعریف می‌توانیم بین نصوصی که از امور مستحدثه برحذر می‌دارند و از بدعت نهی می‌کنند مانند این فرمایش رسول خدا ﷺ که فرمود: «بر شما باد اطاعت از ولی امر اگر چه برده ای حبشی باشد؛ یقیناً کسانی از شما که زنده بمانند شاهد اختلافات زیادی خواهند بود بر شما باد پیروی از سنت من و سنت خلفای راشدینی که بعد از من می‌آیند و سخت پابند آن باشید و بپرهیزید از امور مستحدثه؛ یقیناً هر بدعتی گمراهی است». و در روایتی دیگر آمده است: «هر گمراهی در آتش است»[1].

و بین نصوصی که اجازه‌ی اِحداث سنت‌های حَسَنة و گرایش به آنها را داده‌اند سازش و توافق ایجاد کنیم. مثل این فرمایش رسول خدا ﷺ که فرمود: «کسی که سنت حسنه ای را احداث کند ثواب خواهد برد و نیز ثواب کسی‌که به آن عمل می‌کند و کسی‌که سنت سیئه ای را احداث کند گناهکار خواهد شد و نیز بار گناه کسی‌که به آن عمل می‌کند تا روز قیامت بر عهده ی اوست»[2].

۱- این حدیث را ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند و گفته‌اند صحیح و حسن است، به ریاض الصالحین باب محافظت سنت مراجعه کنید.

۲- مسلم آن را روایت کرده است. به ریاض الصالحین باب مَنْ سُنَّ سُنَّةً حَسَنة مراجعه کنید.

هرگاه به این تقسیم بندی توجه کنیم درمی یابیم که قسمت اول بر احداث سنت‌های حسنه ترغیب می‌کند چرا که جزء اسلام است و اصول و مبادی اش آن را می‌پذیرد، و قسمت دوم مذمت می‌کند از کسی‌که سنت سیئه ای را ایجاد کند وبار گناه آن بر عهده ی اوست و این همان بدعت و گمراهی است که مدنظر حدیث اول است.

این تعریف و تقسیم بندی استنباط شده از فرمایش حضرت که فرود: هرکس در دین ایجاد کند آنچه را که از دین نیست، مردود است[۱].

و در روایتی دیگر فرمود: هرکس کاری را انجام دهد که مطابق امر ما نیست مردود است[۲].

بطوری که حدیث اشاره می‌کند ایجاد امور مستحدثه امری اجتناب ناپذیر است امّا به دو نوع تقسیم می‌شود:

۱- نوآوری مردود: و آن عبارت است از آنچه که مخالف دین باشد و این با توجه به معنای ظاهری حدیث است.

۲- نوآوری مقبول: و آن عبارت است از آنچه که موافق دین باشد و این برگرفته شده از مفهوم حدیث است. زیرا مفهوم و معنای حدیث چنین است: هرکس انجام دهد عملی را که مطابق دستور ماست یا هرکس ایجاد کند چیزی را که در دین ما هست و از خود او نیست، مقبول است. و مراد از (امر ما) در فرمایش حضرت، تمام دین است و در آن عبادت و معاملات مساوی اند. و مراد از (سنّت) راه و طریقه است و آن نیز مشتمل بر عبادات و معاملات است.

پس هر کاری که انجام شود و موافق قواعد و اصول شرعی باشد سنت حسنه است و هر کاری که منافی نصوص یا اصول شرعی باشد بدعت و سنت سیئه است.

از آنچه گذشت معلوم می‌شود که تقسیم بدعت به حسنه و سیئه یا به حقیقیه و اضافیه آنطور که شاطبی در کتاب اِعتصام تقسیم بندی کرده است و یا به واجب و مندوب و حرام و مکروه و مباح که عزالدین عبدالسلام تقسیم بندی کرده فقط یک تقسیم بندی لغوی است.

۱- آن را مسلم روایت کرده است. مراجعه کنید به ریاض الصالحین باب نهی از بدعت.
۲- همان.

انواع عبادات رسیده از پیامبر ﷺ

عبادات رسیده از پیامبر ﷺ به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱- عباداتی که مقید به زمان یا مکان یا تعداد یا شکل و حالت معینی است در این نوع واجب است که بدون کم و زیاد کردن و یا تغییر دادن، به همان گونه انجام گیرد، در این موارد هرکس برخلاف آنچه به ما رسیده است تغییری ایجاد کند بدعتگزار است ماند اصول عبادات، تعداد رکعات نماز، ایام روزه و زمان آن، مناسک حج و مقادیر زکات و اموالی که زکات در آنها واجب است و احکام متعلق به عقیده و امثال آنها.

۲- عباداتی که پیامبر ﷺ به آن امر کرده یا راهنمایی نموده یا تشویق و سفارش کرده است ولی آن را به شکل یا زمان و مکان یا حالت و تعداد معینی محدود نکرده، و از انجام آن در زمان خاصی منعی نرسیده است؛ پس مسلمانان در انتخاب وقت و مکان مناسب و حالت و هیأت آن مختارند، با این حال نباید آن را به پیامبر ﷺ نسبت دهند که حضرت به اینگونه یا در آن زمان یا مکان آن را انجام داده است بلکه به استناد اینکه شارع آن را بطور عام اجازه داده است انجام می‌دهد. مانند نماز مستحبی مطلق[1] و روزه ی مطلق و ذکر خدا و خواندن قرآن و دعاء و نیایش و صلوات بر پیامبر ﷺ و اطعام دیگران و قربانی کردن به قصد صدقه و تقرب الی الله و امثال آن.

اگر مسلمانی در یک وقتی که کراهتی ندارد خود را ملزم به خواندن نماز مستحبی کرد و بر این کار مداومت کرد آن را بدعت نمی‌توان شمرد؛ و هم چنین اگر خود را به خواندن دعای معینی در زمان مشخصی ملزم کرد و یا قرآن را بطور روزانه و در وقت معینی خواند بدعت محسوب نمی‌شود، به شرط آنکه ثبوت و تصدیق آن را به پیامبر نسبت ندهد، اگر آن را به پیامبر ﷺ نسبت دهد بدعت است برای اینکه افتراء و کذب بر حضرت است.

کم و زیاد کردن آنچه که از طرف شرع معین شده است

کم کردن عباداتی که از طرف شرع حد و حدود آن مشخص شده حرام و بدعت است و باعث تباهی آن می‌شود. مانند کم کردن تعداد رکعات نماز یا ایام روزه یا تعداد دوره‌های

۱- نماز مستحبی مطلق یعنی نمازی که وقت و سبب و تعداد معینی ندارد و بسته به نظر شخص است.

طواف یا تعداد رجم شیطان یا به بازی گرفتن مقادیر زکات و حد نصاب‌های آن یا کم کردن رکنی از ارکان عبادات و امثال آنها.

اما زیاد کردن عبادت دو قسم است: متصل و منفصل؛ یا به عبارت دیگر یا زیاد کردن در اجزاء عبادت است یا زائد بر آن انجام دادن است.

زیاد کردن متصل یا زیاد کردن در اجزاء عبادت:

این نوع زیاد کردن بدعت است مانند زیاد کردن رکوع و سجود یا یک رکعت کامل بطور عمد یا زیاد کردن الفاظی در صیغه ی اذان یا لفظی که مُخل نظام و اسلوب و لحن آن است، مانند زیاد کردن (سیدنا) قبل از نام پیامبر در اذان چون مُخل لحن و سبک آن است. اما اگر زیاد کردن این لفظ موجب خللی نشود و با قصد کامل کردن عبادت و رفع نقص از آن نباشد بلکه بخاطر احترام و ادب باشد مانند زیاد کردن آن در دعای ابراهیمی[1] مانعی ندارد و بدعت شمرده نمی‌شود. اما زیاد کردن منفصل یا زیاد انجام دادن عبادت:

این قسم دو نوع است یا از انجام آن نهی شده یا نشده است:

اگر از آن نهی شده انجام آن بدعت است مانند نماز مستحبی بعد از صبح و عصر؛ علت بدعت بودن آن این است که گوئی نمازی را وضع کرده ایم و بدون دلیل شرعی آن را واجب کرده ایم.

و اگر از آن نهی نشده، اگر مسلمانی آن را انجام دهد با این عقیده که این عبادت ناقص است و می‌خواهد آن را کامل کند انجام آن حرام و بدعت است و اگر به این عنوان انجام داد که عبادتی مستقل بوده و بطور عام، شرع آن را اجازه داده است انجامش بعد از عبادت یا قبل از آن مانعی ندارد بشرط اینکه آن را به پیامبر ﷺ نسبت ندهد که ایشان چنین کردند مانند اینکه شخصی از مقدار زکات مقرر مبلغ بیشتری را به نفع فقراء پرداخت کند و یا بعد از نماز واجب دو رکعت نماز مستحب بخواند در حالیکه در زمان آن کراهتی نباشد [مثلاً بعد از نماز صبح یا عصر نباشد] یا زیاد کردن صلوات بعد از عبارت: «اَللهُمَّ أَنْتَ السَّلامُ ومِنْكَ السلامُ تَبارَكتَ وتَعالَيتَ يا ذَالجَلالِ و الإِكْرام»؛ یا زیاد کردن ادعیه و اذکاری بیشتر از آنچه که روایت شده است. و به جا آوردن طواف مستحبی بعد از طواف واجب حج و مانند آنچه که

۱- دعای ابراهیمی: «اَللهُمَّ صَلِّ عَلي مُحَمَّدٍ وعَلي آلِ مُحَمَّد کما صَلَّيْتَ عَلي ابراهيمَ وعلي آل ابراهيم اِنّك حميدٌ مجيد. اَللّهمَّ بارِكْ عَلي محمد وعلي آل محمد کما بارَكْتَ علي ابراهيم وعلي آل ابراهيم انكَ حميدٌ مجيدٌ.

قبل و بعد از اذان برای توجه دادن به رسیدن وقت نماز گفته می‌شود [مانند عجّلوا بالصلواة].

اقوال و آراء علماء درباره ی بدعت.

مؤید آنچه که در تعریف بدعتی که موجب گمراهی است گفتیم، سخنان علمای متقدم است، آن علمائی که علی رغم اختلاف سلیقه و مشرب اسلامیشان مورد اعتماد امت اسلامند. اینک توجه کنید به فرازهایی از آراء آنان:

۱- امام محمّد غزالی رحمه الله

غزالی در کتاب احیاء علوم الدین بعد از اینکه از خوردن غذا بر طَبَق چوبین بحث می‌کند می‌گوید: بدان اگر چه گفتیم خوردن غذا در کنار سفره اولی است اما نمی‌گوئیم از غذا خوردن بر طَبَق نهی شده است بصورت حرام یا مکروه، چون نهی از آن ثابت نشده است و اینکه گویند این کار بعد از رسول خداﷺ ابداع شده است، می‌گوئیم: از هر بدعتی نهی نشده است بلکه از بدعتی که با سنت ثابت شده ای متضاد باشد و یا امری از امور شرع را با وجود بقای علت آن نفی کند نهی شده است، و بلکه گاهی ابداع در شرع واجب است آنگاه که علت تغییر کند[۱] و در طبق جزء برداشتن غذا و سهل شدن آن چیزی نیست[۲].

۲- امام ابن تیمیه رحمه الله

در منهاج السنة النبویة بعد از اینکه از اجتماع صحابه (رضی اﷲ عنهم) در نماز تراویح بصورت جماعتی واحد به امامت اُبی بن کعب سخن می‌گوید آمده است که حضرت عمر رضی الله عنه گفت: چه خوب بدعتی است این. گوید: چون این اجتماع عمومی قبلاً نبوده از این رو حضرت عمر آن را بدعت نامید؛ زیرا در لغت به آنچه که ابتداءً انجام می‌گیرد بدعت گویند، و آن بدعت شرعی نیست مانند دوست داشتن چیزی که خدا دوست ندارد و واجب کردن آنچه که خدا واجب نکرده و حرام کردن آنچه که خدا حرام نکرده است، پس لازم است که همزمان با انجام فعل عقیده ای باشد که مخالف با شریعت است، و گرنه اگر کسی فعل

۱- در سالی که قحطی و گرانی بود حضرت عمرس حد سرقت را جاری نکرد تا اوضاع به حال عادی برگشت و یا چون اسب در زمان ایشان جزو مال التجارة بود، برای آنها زکات تعیین کرد.
۲- احیاء علوم الدین ۳/۲.

حرامی را انجام داد و معتقد بود که حرام است، گفته نمی‌شود که او بدعتی را انجام داده است[۱].

۳- ابن حجر عسقلانی رحمهم الله

در کتاب فتح الباری لشرح البخاری وقتی که فرموده ی عمر ﷺ چه خوب بدعتی است، را توضیح می‌دهد، آمده است که: بدعت در اصل آن است که بدون مشابهی درگذشته اتفاق افتد و در شرع اطلاق می‌شود به آنچه که در مقابل سنت واقع می‌شود که مذموم است. حق این است که اگر بدعت جزء آنچه که در شرع پسندیده است قرار گیرد بدعت حسنه است و اگر جزء آنچه که در شرع ناپسند است قرار گیرد بدعت قبیح است. در غیر این صورت از نوع مباح است و گاهی به احکام پنجگانه تقسیم می‌شود (حلال، حرام، مکروه، مندوب، مباح)[۲].

٤- امام نووی رحمهم الله

در تهذیب الاسماء و اللغات گوید: (بدعت بکسر باء) در شرع عبارت است از ایجاد آنچه که در عهد رسول خداﷺ نبوده و به دو نوع تقسیم می‌شود: حسنه و سیئه. امام محمد عبدالعزیز بن عبدالسلام رحمه الله که بر امامت و منزلت و توانایی وافراش در انواع علوم اتفاق نظر است در آخر کتاب القواعد گوید: بدعت تقسیم می‌شود به واجب، حرام، مکروه، مندوب و مباح. می‌گوید: راه حل این است که آن را بر قواعد شرعی عرضه نمود، اگر تحت قواعد ایجابی واقع شد پس واجب است و اگر تحت قواعد تحریمی قرا رگرفت حرام است و بهمین منوال است در سایر اقسام آن، و اما مثال برای هر کدام:

بدعت واجب مانند: آموختن و آموزش علم نحو، که به کمک آن کتاب خدا و کلام رسولش ﷺ فهمیده می‌شود. فراگیری این علم واجب است چرا که حفظ شریعت واجب است و حفظ آن ممکن نیست مگر با علم نحو، آنچه که باعث انجام گرفتن امر واجب شود، آن نیز واجب است و مانند حفظ الفاظ غیرمأنوس قرآن و سنت (تا برای دیگران قابل فهم شود).

و تدوین اصول فقه و اصول دین (برای مقابله با افکار نادرست بظاهر منطقی) و مثل بحث و تحقیق در جرح و تعدیل حدیث و جدا کردن حدیث صحیح از سقیم. و بنا به اصول

۱- منهاج السنة ابن تیمه ٤/٢٢٤.
٢- فتح الباری ٤/٢٥٣.

و قواعد شرعی حفظ شریعت واجب کفایی است در آن مواردی که مشخص نشده‌اند و این کار جز با آنچه که بیان کردیم ممکن نمی‌شود.

بدعت حرام مانند: فرقه‌های قدریه، جبریه، مرجئه و مُجَسَّمه[۱] که پاسخ به اقوال آنها از بدعت‌های واجب است (به منظور حفظ اصول دین).

بدعت مستحب مانند: مدارس و جاهائیکه برای فقرا ساخته می‌شوند و هر کار خیری که در عصر اول رسالت نبوده است، از جمله: نماز تراویح، بحث در دقایق تصوف و اصول مناظره و جدل و تشکیل محافل بحث و فحص بمنظور رضای خدا.

بدعت مکروه مانند: مُزَین و مُذَهَّب کردن مساجد و تذهیب قرآن.

بدعت مباح مانند: دست دادن و مصافحه کردن و استفاده ی زیاد از غذاها و نوشیدنی‌های لذیذ و لباسها و خانه‌های زیبا و پوشیدن رداء و طیلسان و گشاد کردن آستین‌ها.

سپس امام نووی از امام شافعی نقل می‌کند که فرمود: امور نوظهور دو نوعند:

یکی آنچه که مخالف قرآن یا سنت یا حدیث یا اجماع است، این نوع بدعت، گمراهی است.

دوم: آنچه که در امور خیر ایجاد می‌شود بدعت مذموم نبوده و هیچ یک از علماء مخالف آن نیستند. عمر ﷺ در مورد نماز تراویح فرمود: «نِعْمَتِ البِدْعَةُ هذه»؛ یعنی به جماعت خواندن نماز تراویح قبلاً معمول نبوده حالا که انجام گرفته مانعی ندارد.

و نیز گوید: از اموری که تازه پیدا می‌شوند آنچه در شرع اصل و اساسی ندارد بدعت نامیده می‌شود و آنچه که مطابق قوانین و دلائل شرعی باشد بدعت محسوب نمی‌شود[۲].

۵- نظر زرقانی رحمه الله

۱- قَدَریه منکر قضا و قدراند و انسان را در کارهای خود فاعل مختار می‌دانند برخلاف جبریه، مُرجئه گویند همانطور که با کفر طاعت و اعمال نیک فایده ای ندارد و اثر نمی‌بخشد معصیت هم با وجود ایمان ضرری نمی‌رساند لذا قضاوت در صاحبان گناهان کبیره را موکول به روز قیامت می‌کنند تا خداوند داوری نماید. مجسّمه یا مشبّهه گویند: خدا دارای صورتی چون انسان است بی‌نهایت زیبا و بالای عرش اعظم نشسته و فرشتگان به دور او هستند.

۲- تهذیب الاسماء و اللغات ۲۲/۳ و در کتاب عزالدین عبدالسلام بنام قواعدالاحکام فی مصالح الأنام ۱۷۳/۲.

در شرح الموطّأ (امام مالک) در مورد فرمایش عمر ﷺ که فرمود: **نِعْمَتِ البدعةُ هذه**. گوید: بدعتی که از آن نهی شده است آن است که خلاف سنت باشد. عبدالله بن عمر ﷺ در مورد نماز الضحی (چاشت) گفت: چه خوب بدعتی است، سپس می‌افزاید: این قول بیانگر رأی و اجتهاد است[۱].

٦- نظر ابن رجب حنبلی رحمه الله

گوید: مراد از بدعت امور نوظهوری است که در شرع دلیلی برای آن نمی‌توان یافت اما آنچه دارای دلیل و قاعده ی شرعی می‌باشد، بدعت تلقی نمی‌شود هر چند از نظر لغت بدعت است[۲].

۷- نظر ابن حجر هیتمی ﷺ

گوید: بدعت از نظر لغت آن است که جدیداً درست شده و از نظر شرع آن است که برخلاف امر شرع و قواعد عام و خاص آن باشد[۳].

۸- زرکشی ﷺ

گوید: بدعت در شرع در مورد امور مستحدثه‌ی مذموم وضع شده است.

۹- در کتاب الاسعاف بالطلب مختصر شرح المنهج المنتخب علی قواعد المذهب اثر علامه احمد بن علی منجور که مربوط به فقه مالکی است از امام قرافی در بخش ۲۵۲ نقل می‌کند که: بدان در مدارکی که من دیده ام اصحاب بر رد بدعت متفق القولند و ابن ابی زید و دیگران آن را معین کرده اند، و تفصیل مطلب آن است که بدعت بر پنج نوع است:

۱- بدعت واجب: آن است که تحت قوانین واجب شرعی آید؛ مانند: تدوین و جمع آوری قرآن و سنت آنگاه که ترس از بین رفتن آنها باشد چون رسانیدن دین خدا به آیندگان اجماعاً واجب است و اِهمال در آن حرام است و در اینگونه موارد شایسته نیست که در واجب بودن آن دچار اختلاف شد.

۱- شرح موطّا - اثر زرقانی: ۲۳۸/۱.
۲- جامع العلوم الحکم - ابن رجب حنبلی ۱٦۰.
۳- الفتاوی الحدیثة - ابن حجر هیتمی ۲۰۵.

۲- بدعت حرام: آن است که تحت اصول و قواعد تحریمی شرعی واقع شود مانند گمرک و سایر جور و ستم‌هایی که متدول شده و مستحدثاتی که منافی اصول شریعت‌اند مانند مقدم داشتن جاهلان بر علماء و واگذاری مسئولیت‌های شرعی از راه توارث به کسی‌که صلاحیت ندارد، به این دلیل که پدرش صاحب آن منصب بوده است در حالیکه خود او شایستگی آن را ندارد.

۳- بدعت مستحب: آن است که تحت قواعد مندوب و استحبابی واقع شود مانند جماعت در نماز تراویح و ایجاد وضعیت و هیأتی شایسته برای قضات و استانداران به خلاف سیره ی صحابه (ﷺم) (که ساده و بی‌آلایش بودند) بدلیل ایکه مصالح و مقاصد شریعت جز با منزلت استانداران در نزد مردم، تحقق نمی‌یابد.

٤- بدعت مکروه: آن است که تحت قواعدی که در شرع کراهت دارند واقع شود مانند اختصاص دادن روزهایی بعنوان خوب و مبارک جهت انجام برخی عبادات.

٥- بدعت مباح: آن است که تحت قواعدی که در شرح مباح است واقع شود، مانند درست کردن الک و غربال برای بیختن آرد. در روایت آمده است: اولین چیزی که مردم پس از رسول خداﷺ ساختند الک بود، و چون بهتر کردن زندگی و بهبود آن مباح است پس تهیه ی وسایل آن نیز مباح است از تمام اینها می‌توان فهمید که هر چیزی که بدعت نامیده می‌شود عامل گمراهی نیست چون آن دسته از بدعت‌ها که تحت قواعد شرعی قرار می‌گیرند فراوانند، بنابراین انجامشان ضلالت نیست و اطلاق بدعت بر آنها از نظر لغت است نه از نظر شرع. پس بدعت (شرعی) همان نوع حرام و مکروه است که تحت اصول و قواعد عام و کلی شریعت واقع نمی‌شوند[۱].

۱۳۰۲ - [۸] (صَحِيح)

وَعَن السَّائِب بن يزِيد قَالَ: أَمَرَ عُمَرُ أُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ وَتَمِيمًا الدَّارِيَّ أَنْ يَقُومَا لِلنَّاسِ فِي رَمَضَانَ بِإِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً فَكَانَ الْقَارِئُ يَقْرَأُ بِالْمِئِينَ حَتَّى كُنَّا نَعْتَمِدُ عَلَى الْعَصَا مِنْ طُولِ الْقِيَامِ فَمَا كُنَّا نَنْصَرِفُ إِلَّا فِي فُرُوعِ الْفَجْرِ. رَوَاهُ مَالك[۲].

۱- الاسعاف بالطلب مختصر شرح المنهج المنتخب - احمد بن علی منجور ص ۲۵۸ و التبیین بشرح الاربعین ص ۲٤۱. به نقل از «بدعت به معنای دقیق اسلامی»؛ اثر دکتر عبدالملک عبدالرحمن السعدی؛ ترجمه‌ی امیر صادق تبریزی؛ صص ۹-۲۰

۲- موطأ مالک ۱۱۵/۱ ح ٤، «کتاب الصلاة فی رمضان».

۱۳۰۲- (۸) سائب بن یزید ﷺ گوید: عمر بن خطاب ﷺ، ابی بن کعب ﷺ و تمیم داری ﷺ را مأمور کرد تا در شب‌های ماه رمضان، یازده رکعت به همراه مردم بخوانند؛ (سائب بن یزید ﷺ در ادامه گوید:) قاری، (سوره‌هایی که مشتمل بر) بیش از صد آیه بود، (در نماز تراویح) قرائت می‌کرد تا جایی که ما از طولانی‌بودن قیام، (خسته و درمانده می‌شدیم و) بر عصاها و چوب‌دستی‌ها تکیه می‌نمودیم؛ و نماز را ادامه می‌دادیم و (به خانه‌هایمان) تا نزدیکی‌های صبح صادق، برنمی‌گشتیم.

[این حدیث را مالک در موطأ روایت کرده است].

شرح: «ان یقوما للناس في رمضان باحدي عشرة رکعة»:

امام ابوحنیفه، امام مالک امام شافعی، امام احمد بن حنبل و جمهور امّت اسلامی، بر بیست رکعت بودن نماز تراویح، اتفاق‌نظر دارند؛ البته از امام مالک، دو روایت دیگر نیز نقل شده است: یکی ۳۶ رکعت و دیگری ٤١ رکعت؛ که در واقع در روایت ٤١ رکعت، سه رکعت وتر و دو رکعت بعد از وتر نیز داخل هستند و باقی‌مانده ۳٦ رکعت می‌باشد. کوتاه سخن این که، از امام مالک فقط دو روایت منقول است: اولی، مطابق با نظریه‌ی جمهور؛ و دوّمی، مبنی بر سی و شش رکعتی بودن نماز تراویح.

منشأ روایت ۳٦ رکعت تراویح، این است که در آن زمان، مردم مکه، بیست رکعت تراویح می‌خواندند؛ امّا میان هرچهار رکعت، یک طواف انجام می‌دادند؛ و از آن جایی که اهل مدینه، به طواف خانه‌ی کعبه، دسترسی نداشتند، به جای هر بار طواف کردن، چهار رکعت به نمازشان افزودند و بدین صورت تراویح آن‌ها نسبت به تراویح مردم مکه، شانزده رکعت اضافه داشت. از این رو، معلوم شد که از دیدگاه مردمان مدینه نیز اصل تراویح، بیست رکعت بوده است؛ و بدین ترتیب می‌توان گفت که بر بیست رکعت بودن تراویح، اجماع امّت صورت گرفته است.

البته علامه ابن تیمیه ﷫ گوید: دلیل و روایتی قاطع در مورد تعداد رکعت‌هایی که رسول خدا ﷺ خوانده است وجود ندارد؛ چون روایات در این مورد، مختلف و متفاوتند؛ از این رو، در نماز تراویح، بر عددی معین تأکید نمی‌شود؛ زیرا پیامبر ﷺ بر عددی تأکید نکرده‌اند؛ و هر قدر مسلمان، آن را بیشتر انجام دهد، ثواب و پاداشش بیشتر است و حق احیای شبی از شب‌های رمضان را به جای آورده است.

و غیر مقلّدان معاصر، در این باره، با مخالفت با جمهور امّت، قائل به هشت رکعتی بودن تراویح هستند. آنان، انتقادها و اعتراض‌های فراوانی بر نظریه و دیدگاه جمهور کرده‌اند.

اعتراض اول، این است که از حدیث ابوذر ﷺ (حدیث شماره ۱۳۹۸) معلوم می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ فقط سه روز، نماز تراویح را خوانده‌اند که از این امر، فقط مستحب بودن تراویح را می‌توان مراد گرفت نه سنّت بودن آن؛ در حالی که جمهور به آن، «سنّت مؤکّده» می‌گویند.

در پاسخ به این اعتراض، گفته شده است که سنّت بودن نماز تراویح، از فرموده‌ی خود آن حضرت ﷺ ثابت می‌شود؛ آن‌جا که می‌فرماید: «انّ الله تبارك وتعالي، فرض صيام رمضان عليكم وسننتُ لكم قيامه» (نسایی و ابن ماجه)؛ «بی‌گمان، خداوند بلندمرتبه، روزه‌ی رمضان را بر شما فرض کرده و من نیز، قیام و شب زنده‌داری آن را برای شما سنّت قرار داده‌ام».

و در حدیث ابوذر ﷺ نیز، مداومت و پای‌بندی بر نماز تراویح در ابتدای مشروعیت آن، ذکر نشده است؛ امّا به طور انفرادی و تنها خواندن آن، نفی نشده است؛ بلکه در احادیث و روایات دیگری آمده است که پیامبر ﷺ در شب‌های رمضان، نسبت به غیر رمضان، بیشتر نماز می‌خواندند که به ظاهر نمازش تراویح بوده که به صورت انفرادی می‌خوانده است.

این از یک سو؛ و از سوی دیگر، اهمیت دادن صحابه به نماز تراویح و مداومت بر خواندن آن، خود دلیلی است بر سنّت بودن نماز تراویح؛ زیرا سنّت خلفای راشدین نیز سنّت مؤکّده محسوب می‌شود؛ به دلیل آن که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «عليكم بسنّتى و سنة الخلفاء المهديين الراشدين» (ابوداود)؛ «سنّت و روش من و خلفای هدایت یافته و هدایت‌گر را بر خود لازم بگیرید».

اعتراض دوم، این است که بیست رکعت نماز تراویح، از پیامبر ﷺ ثابت نیست.

در پاسخ باید گفت که در موطأ امام مالک از یزید بن رومان روایت شده است که گوید: «كان الناس يقومون في زمان عمر بن خطاب في رمضان بثلاث وعشرين ركعة»؛ «مردم در روزگار خلافت عمر بن خطاب ﷺ، بیست و سه رکعت نماز تراویح می‌گزاردند».

و در سنن کبری بیهقی از سائب بن یزید ﷛ روایت است که گفت: «كانوا يقومون علي عهد عمر بن خطاب في شهر رمضان بعشرين ركعة وكانوا يقومون بالمأتين وكانوا يتوكئون علي عصيّهم في عهد عثمان من شدة القيام»؛ «مردم در روزگار خلافت عمر بن خطاب ﷛ در ماه رمضان، بیست رکعت تراویح می‌گزاردند و صدها آیه در نماز می‌خواندند؛ و در روزگار خلافت عثمان بن عفّان ﷛، از شدّت قیام، بر عصاها و چوب‌دستی‌های خویش تکیه می‌کردند».

این بیست رکعت را عمر بن خطاب ﷛ زمانی مقرّر کرد که عده‌ی زیادی از صحابه حضور داشتند - همچنان که از این دو روایت و روایت عبدالرحمن بن عبدالقاری (به شماره ۱۳۰۱) این امر به وضوح مشخص است - و هیچ یک از آنان، بر این کار و عملکرد عمر ﷛ اعتراضی نکرد؛ بلکه همه‌ی آنان، بر این نظر عمل کرده و همه‌ی اصحاب و تابعان، بیست رکعت خواندن تراویح را ادامه دادند؛ و این امر، خود دلیل اجماع اصحاب بر بیست رکعت بودن تراویح می‌باشد.

و اگر چنان‌چه در بحث رکعت‌های نماز تراویح، فقط همین دلیل (اجماع صحابه و تعامل مردمان حَرَمین شریفین) را داشته باشیم، کافی و بسنده خواهد بود؛ زیرا اگر تعداد بیست رکعت از پیامبر ﷺ ثابت نمی‌بود، چگونه عمر بن خطاب ﷛ - که سرسخت‌ترین مبارز، بر ضدّ بدعت‌ها و خلاف سنّت بود - بر آن عمل کرده و آن را گسترش و رواج داده است! و فرموده‌ی آن حضرت ﷺ: «فعليكم بسنّتى و سنّة الخلفاء المهديين الراشدين»، خود دلیلی است بر تقلید از عمل عمر بن خطاب ﷛.

حذیفه ﷛ گوید: پیامبر ﷺ فرمودند: «اقتدوا باللذين من بعدى: ابى‌بكر و عمر» (ترمذی)؛ «بعد از من، به ابوبکر ﷛ و عمر ﷛ اقتدا کنید».

و حذیفه ﷛ در روایتی دیگر گوید: «كنّا جلوساً عند النبيّ ﷺ فقال: انّي لاادري مابقائي فيكم؟ فاقتدوا باللذين من بعدي واشار الي ابي‌بكر وعمر» (ترمذی)؛ «ما در محضر پیامبر ﷺ نشسته بودیم؛ آن حضرت ﷺ فرمودند: نمی‌دانم چه اندازه‌ای در میان شما می‌مانم؛ پس به دو نفر بعد از من، اقتدا کنید؛ و به ابوبکر ﷛ و عمر ﷛ اشاره کردند».

و اگر نگاهی گذرا به تواریخ، کتب حدیث، و غیره پیرامون سیمای فاروق داشته باشیم،به وضوح مشاهده می‌کنیم که در صحنه‌ی داغ جنگ‌ها و در ستادهای فرماندهی پیامبر ﷺ،

حضرت عمر ﷺ دست بر قبضه‌ی ششمیر برنده‌اش و با همه‌ی قهر و قدرت و هول و هراس و تیزبینی که دارد، سرا پا در قید اطاعت پیامبر ﷺ قرار گرفته است و در نتیجه به او حق می‌دهیم که بعدها کارنامه‌ی خود را در زمان پیامبر ﷺ در این دو جمله خلاصه کرده است:

۱- در خدمت پیامبر ﷺ شمشیری از نیام کشیده بودم که تا او مرا به غلاف نمی‌کشید و از کاری منع نمی‌فرمود، به هر نقطه‌ای نشانم می‌داد نشانه می‌رفتم.

۲- در خدمت پیامبر ﷺ برده و غلام و گاردِ محافظ او بودم.

براستی عمر ﷺ از مشاوران نزدیک و محرم راز و جانشین و وزیر برحق پیامبر ﷺ بود.

و اگر نگاهی دیگر به تاریخ بیندازیم، حضرت عمر ﷺ را در بُعدی دیگر مشاهده می‌نمائیم و این مرتبه نه با شمشیر، بلکه با هوش تیزتر از شمشیر، و نه در صحنه‌های جنگ بلکه در صحنه‌ی تحولات اخلاقی و معضلات روابط اجتماعی، حضرت عمر ﷺ را با فکر سراسر فروغ و نبوغ و سراپا در اطاعت پیامبرخدا ﷺ می‌بینیم و مشاهده می‌کنیم که عمر ﷺ در زمینه‌ی اصلاح اخلاق مردم و نوع برخورد با کفار و با منافقان، طرح‌هایی را به پیامبر ﷺ پیشنهاد می‌کند و تقاضاهایی را به او عرضه می‌دارد که بعد از مدتی(کم یا زیاد) پاسخ مثبت آنها نه در زمین بلکه از آسمان به صورت وحی بر پیامبر ﷺ فرود می‌آید و به «موافقات عمر ﷺ» در میان مسلمانان مشهور می‌شوند.

و در نتیجه از اعماق ضمایر آگاه و روشن، معنای این فرموده‌ی پیامبر ﷺ را درک می‌کنیم که درباره ذکاوت و درایت و تیز بینی و قدرت درک و فراست عمر ﷺ می‌فرماید:

«انه قد كان فيما مضي قبلكم من الامم ناس محدثون وانه ان كان في امتي هذه منهم، فانه عمربن الخطاب» [بخاری و مسلم]

«در ادیان پیشین افرادی وجود داشتند که اهل الهام بوده‌اند و از مسائل نهانی و پشت پرده، طوری بحث کرده‌اند که گویی چیزهایی به آنها گفته شده است واگر در امت من، هم‌چنین کسی وجود داشته باشد همانا عمربن خطاب است»

کتابهای معتبرحدیث، تفسیر وتاریخ اسلامی موافقات حضرت عمر ﷺ را بیش از بیست فقره روایت کرده‌اند که در حقیقت همین حدیث نیز یکی از موافقات ایشان به شمار می‌آید چرا که در آخر پیامبر ﷺ سخن عمر ﷺ را تأیید می‌کند و مهر توافق وتأیید بر آن می‌نهد.

در حقیقت، حضرت عمر ﷺ بر اساس گفته‌ها و آموزه‌های خودِ پیامبرﷺ، ابوهریره ﷺ را باز گرداند، چرا که عمر ﷺ به خوبی می‌دانست که در مقابل دستور پیامبرﷺ نباید ایستاد.

آیا امکان دارد آن عمری که رسول‌خداﷺ درباره‌اش فرمود:

«لوكان بعدي نبي لكان عمر». «اگر بعد از من پیامبری می‌بود، البته او عمر می‌بود»

و نیز فرمود:

«ان الله جعل الحق علي لسان عمر وقلبه» : «همانا خداوند متعال کلمه‌ی حق را بر زبان عمر و قلبش قرار داده است».

و در جایی دیگر می‌فرماید:

«ان الشيطان يخاف منك يا عمر» : «ای عمر! براستی شیطان از تو می‌ترسد».

و حضرت علی ﷺ می‌فرمود:

«ما كنا نبعد أن السكينه تنطق علي لسان عمر» . «ما یاران پیامبرﷺ این را بعید نمی‌شمردیم که سکینه و آرامش بر زبان عمر ﷺ صحبت می‌کند».

[هر چهار حدیث از مشکاة باب مناقب عمر ﷺ روایت شده است]

آیا امکان دارد این چنین فردی از جانب خود قانون‌گذاری کند و از جانب خود در میان مردم حکم تعیین کند.

از این رو امام ابویوسف می‌گوید: «سألتُ اباحنيفة عن التراويح وما فعله عمر ﷺ. فقال: التراويح سنّة مؤكّدة ولم يترخصه عمر من تلقاء نفسه ولم يكن فيه مبتدعاً ولم يأمر به الّا عن اصل لديه وعهد من رسول الله»».

(مراقی الفلاح، فصل فی صلاة التراویح ص ۸۱)؛ «از ابوحنیفهﷺ در مورد نماز تراویح و آنچه عمر بن خطاب ﷺ در این زمینه انجام داده بود، پرسیدم. وی در پاسخ گفت: نماز تراویح، سنّت مؤکده است؛ و عمر بن خطاب ﷺ آن را از پیش خود اختراع نکرد؛ زیرا که عمر ﷺ بدعتگزار نبود؛ بلکه بیست رکعت تراویح را از روی اساس و منبع و از تعالیم و آموزه‌های پیامبرﷺ فراگرفته بود».

و اگر چنانچه فرض را بر آن بگذاریم که چنین اشتباهی از عمر بن خطاب ﷺ سرزده باشد، در آن صورت صحابه‌هایی که بر کوچکترین سنّت آن حضرتﷺ جان و مال خویش را فدا

می‌کردند، چگونه در مقابل عمل عمر بن خطاب ﷺ سکوت اختیار نمودند؟! پس به یقین معلوم می‌شود که ایشان، حدیثی قولی یا فعلی از پیامبر ﷺ در این رابطه در اختیار داشتند - هر چند که با سند صحیح به ما نرسیده باشد -. تأیید این نظریه و دیدگاه، از حدیث مرفوع عبدالله بن عباس ﷺ ثابت می‌شود که گوید: «انّ رسول الله ﷺ کان یصلّي في رمضان عشرین رکعة والوتر»؛ «رسول خدا ﷺ در ماه رمضان، بیست رکعت تراویح با وتر می‌گزاردند».

حافظ ابن حجر عسقلانی، در کتاب «المطالب العالیة» (باب قیام رمضان، شماره‌ی حدیث ٥٣٤) این حدیث را به نقل از «مصنّف ابن ابی شیبة» و «مُسند عبد بن حمید» نقل کرده است. این حدیث، به اعتبار سند، ضعیف می‌باشد، امّا با اجماع و تعامل امّت (به ویژه حَرَمین شریفین) تأیید می‌گردد.

امّا بر این حدیث، انتقاد وارد شده است مبنی بر این که، این حدیث با حدیث صحیح بخاری، تعارض دارد. در حدیث صحیح بخاری، عایشه ﷺ درباره‌ی آن حضرت ﷺ گوید: «ما کان یزید في رمضان ولا في غیره علي احدي عشرة رکعة»؛ یعنی پیامبر ﷺ در رمضان و غیر رمضان، یازده رکعت می‌خواند؛ هشت رکعت تراویح و سه رکعت وتر.

البته این اعتراض، ناشی از غفلت و ناآگاهی می‌باشد؛ چون نه موافقان و نه مخالفان، ظاهر حدیث را مراد نگرفته‌اند؛ و حدیث، بیانگر عادت پیامبر ﷺ نیز نیست؛ چون عایشه ﷺ در این حدیث گفته است که پیامبر ﷺ در رمضان و غیررمضان، فقط یازده رکعت خوانده است. و در حدیث دیگری می‌فرماید: علاوه از دو رکعت سنّت صبح، سیزده رکعت خوانده‌اند؛ و هیچ‌کس نمی‌تواند این دو حدیث را معارض یکدیگر قرار دهد و یکی را با دیگری رد نماید؛ بلکه همگان به صحّت و درستی هردو حدیث اعتراف دارند؛ ولی هریک را مربوط به زمانی خاصّ می‌دانند.

و علماء و صاحب‌نظران دینی گفته‌اند که: این بخش از حدیث عایشه: «ما کان یزید»، عمل دائمی پیامبر ﷺ را بیان نمی‌کند، بلکه اکثر اوقات، پیامبر ﷺ چنین می‌کرده‌اند؛ و حدیث خواندن سیزده رکعت، عمل آن حضرت ﷺ در برخی اوقات را متذکر شده است. پس معلوم شد که هردو حدیث صحیح، بیانگر عادت دائمی و همیشگی رسول خدا ﷺ نیست؛ و با استناد به همان مرجع می‌توان گفت که گاهی پیامبر ﷺ برخلاف این عادت عمل کرده و

سیزده رکعت خوانده است؛ و این نظر، معارض با حدیث پیشین نیست؛ به همین ترتیب، اگر گفته شود که گاهی پیامبر ﷺ بیست رکعت خوانده است، هیچ تعارضی با حدیث عایشه رضی الله عنها به وجود نمی‌آید.

به هر حال، می‌توان به انتقاد معترضان چنین گفت که این حدیث (حدیث عایشه رضی الله عنها مبنی بر یازده رکعت) درباره‌ی تراویح نیست، بلکه در مورد نماز تهجّد می‌باشد؛ امّا غیر مقلّدان می‌گویند: نماز تراویح و نماز تهجّد، هردو یکی هستند و از پیامبر ﷺ ثابت نشده است که در ماه رمضان، دو نوع نماز خوانده باشد.

این ادعای غیرمقلّدان، به طور کامل، اشتباه است؛ زیرا نماز تراویح در روزگار پیامبر ﷺ و روزگار خلافت عمر بن خطّاب رضی الله عنه ، همیشه در ابتدای شب خوانده می‌شده است (همچنان که در حدیث عبدالرحمن بن عبدالقاری - به شماره ۱۳۰۱- آمده است.) و حال آن که نماز تهجّد، همواره در آخر شب خوانده می‌شود.

عبدالرحمن بن عبدالقاری می‌گوید: زمانی که عمر بن خطّاب رضی الله عنه مشاهده کرد که مردم به امامت ابی بن کعب رضی الله عنه تراویح می‌خوانند؛ فرمود: «نعمت البدعة هذه»؛ «چه خوب بدعتی است». و در ادامه فرمود: «و الذي تنامون عنها افضل من الّتي تقومون»؛ «کسانی که می‌خوابند و در آخر شب بیدار می‌شوند، پاداششان بیشتر از کسانی است که اول شب نماز می‌خوانند». راوی می‌گوید: «يريد آخر الليل وكان الناس يقومون اوله»؛ «مراد عمر بن خطاب رضی الله عنه آخر شب بود؛ زیرا مردم در آن روزگار، در اول شب، نماز می‌گزاردند». (بخاری)

یعنی نماز تهجّد که در آخر شب خوانده می‌شود، از این نمازی که اکنون می‌خوانید، افضل و بهتر است؛ و از آن جایی که اکثر مردم به خواندن تراویح بسنده می‌کردند و تهجّد نمی‌خواندند، عمر بن خطاب رضی الله عنه آن‌ها را با این کلام، متوجه شأن و جایگاه والای نماز تهجّد نمود و درباره‌ی عدم ترک آن یادآوری کرد که در ابتدای شب، تراویح و در پایان شب، تهجّد بخوانید و اگر این کار را نمی‌توانید انجام دهید، تراویح را به تأخیر اندازید تا فضیلت تهجّد نیز به دست آید. از این ماجرا، این نتیجه به دست می‌آید که تراویح و تهجّد، اسامی یک نماز نیستند، بلکه هریک دارای مفهومی جداگانه می‌باشند.

و در حدیث ابوذر رضی الله عنه (حدیث شماره ۱۳۹۸) که نماز جماعت تراویح را در شب‌های بیست و سوم، بیست و پنجم و بیست و هفتم ذکر می‌کند، چنین آمده است که در سه شب، تراویح در آغاز شب خوانده شده است؛ و منظور وی، از جمله‌ی «فقام بنا حتي تخوفنا الفلاح» (در شرح ماجرای شب بیست و هفتم) این نبوده است که تراویح با تأخیر خوانده شود، بلکه منظور آن، این است که تراویح، بسیار طولانی شد.

این از یک سو؛ و از سوی دیگر، پیامبر ﷺ نماز تهجّد را با جماعت نمی‌خواندند؛ در صورتی که از حدیث ابوذر رضی الله عنه معلوم می‌شود که آن حضرت ﷺ نماز تراویح را با جماعت می‌خواندند؛ از این رو، تهجّد و تراویح را یکی دانستن، به هیچ عنوان درست نمی‌باشد؛ و منظور از حدیث عایشه رضی الله عنها این است که پیامبر ﷺ در رمضان و غیررمضان، نماز تهجّد را هشت رکعت می‌خوانده است؛ و این روایت، حدیث بیست رکعت خواندن آن حضرت ﷺ را نفی نمی‌کند؛ تا جایی که احادیث دیگری نیز از عایشه رضی الله عنها در تأیید آن نقل شده است؛ به عنوان مثال: می‌گوید: «کان رسول الله ﷺ یجتهد فی رمضان ما لا یجتهد فی غیره» (صحیح مسلم)؛ «رسول خدا ﷺ در ماه رمضان چنان برای عبادت و پرستش خدا، تلاش می‌کردند که در غیر آن، این تلاش را نمی‌نمودند». و اگر رمضان با غیررمضان تفاوتی ندارد، پس معنا و مفهوم حدیث چیست؟

و در روایتی دیگر می‌گوید: «اذا دخل العشر احيي الليل و ايقظ اهله وجدّ وشدّ المئزر» (مسلم)؛ «هرگاه دهه‌ی آخر رمضان فرا می‌رسید، آن حضرت ﷺ شب را با عبادت زنده می‌داشت و خانواده را بیدار می‌کرد و تلاش و کوشش می‌نمود و کمر خویش را برای عبادت می‌بست».

پس اگر طبق حدیث عایشه، نماز شب ماه‌های سال برابر بودند، پس منظور از اجتهاد و کوشش در ماه رمضان - به ویژه در دهه‌ی آخر - چه معنا و مفهومی دارد؟

خلاصه، نماز تراویح و نماز تهجّد، نمازهای جداگانه‌ای به شمار می‌آیند؛ البته امکان دارد که گاهی، یکی از آن دو، جانشین دیگری باشد، به عنوان مثال: اگر به وقت تهجّد، تراویح خوانده شود، در ضمن آن، نماز تهجّد نیز ادا می‌گردد؛ همچون دیگر نمازهای نفل؛ به عنوان مثال: اگر به هنگام چاشت، نماز کسوف (خورشیدگرفتگی) خوانده شود، آن نماز، جانشین نماز ضُحی است؛ و اگر نماز خسوف (ماه‌گرفتگی) به وقت تهجّد خوانده شود، نماز تهجّد نیز ادا

می‌گردد. و به‌همین ترتیب است حدیث ابوذر ﷺ - در شرح داستان شب آخر که نماز تراویح تا صبح ادامه پیدا کرد - که در ضمن آن، فضیلت نماز تهجّد نیز به دست آمد.

برخی از غیرمقلّدان، در توجیه روایات مذکور، گفته‌اند: مراد از آن روایات، طولانی بودن قیام می‌باشد نه زیاد بودن رکعت‌ها.

امّا بعید به نظر می‌رسد که پیامبرﷺ در تمام شب، فقط هشت رکعت خوانده باشند؛ و از طرفی، در موطأ امام مالک از عایشه ﷺ حدیثی منقول است که در آن، عبارت «کثر صلاته» آمده است که توجیه مذکور را به طور کلّی رد می‌کند؛ چون تکثیر رکعت‌ها به وسیله‌ی تراویح صورت می‌گرفته است.

انتقاد دیگری که بر دیدگاه جمهور شده است، این است که همچنان که از عمر ﷺ بیست رکعت تراویح، نقل گردیده است، به همین ترتیب، یازده رکعت، سیزده رکعت و بیست و یک رکعت خواندن عمر بن خطاب ﷺ نیز ثابت است.

در پاسخ چنین گفته شده است که این روایات، مربوط به زمانی است که هنوز در این باره، اجماع صحابه بر بیست رکعت بودن نماز تراویح صورت نگرفته بود؛ به دلیل این که پس از اجماع، همه‌ی صحابه و بعد از آن‌ها، تابعان، بیست رکعت تراویح می‌خوانده‌اند و تعامل امّت نیز بر همین عمل بوده است؛ و امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل، در این باره اتفاق‌نظر دارند؛ از این رو، استدلال از روایات قبل از اجماع، برخلاف اصول می‌باشد.

این بود، خلاصه‌ای از دیدگاه جمهور امّت اسلامی پیرامون تعداد رکعت‌های نماز تراویح.

۱۳۰۳ - [۹] (صَحِيح)

وَعَنْ الْأَعْرَج قَالَ: مَا أَدْرَكْنَا النَّاسَ إِلَّا وَهُمْ يَلْعَنُونَ الْكَفَرَةَ فِي رَمَضَانَ قَالَ: وَكَانَ الْقَارِئُ يَقْرَأُ سُورَةَ الْبَقَرَةِ فِي ثَمَانِ رَكَعَاتٍ وَإِذَا قَامَ بِهَا فِي ثِنْتَيْ عَشْرَةَ رَكْعَةً رَأَى النَّاسُ أنه قد خفف. رَوَاهُ مَالك(۱).

۱۳۰۳- (۹) اعرجﷺ(یکی از مشاهیر و بزرگان تابعی) گوید: مردمان را در این حالت دریافتیم که در ماه رمضان (و در نماز وتر) کافران را نفرین می‌کردند؛ و قاری (امام)،

۱- موطأ مالک ۱۱۵/۱ ح ٦، «کتاب الصلاة فی رمضان».

سوره‌ی بقره را در هشت رکعت می‌خواند و هرگاه سوره‌ی بقره را در دوازده رکعت می‌خواند، مردم متوجه می‌شدند که امام، قرائت را تخفیف داده و سبک گردانیده است.

[این حدیث را مالک در موطأ روایت کرده است].

شرح: «ما ادركنا الناس الّا وهم يلعنون الكفرة في رمضان»: مراد از «الناس» در حدیث، صحابه و بزرگان تابعی است.

صحابه و بزرگان تابعی در ماه رمضان و در قنوت نماز وتر، چنین دعا می‌کردند: «اللهم اغفرلنا وللمؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات والّف بين قلوبهم واصلح ذات بينهم وانصرهم علي عدوهم؛ اللهم العن الكفرة الذين يصدّون عن سبيلك ويكذّبون رُسُلك ويقاتلون اولياءك؛ اللهم خالف بين كلمتهم وزلزل اقدامهم وانزل بهم بأسك الذي لاتردّه عن القوم المجرمين» (مصنّف ابن ابی شیبه).

«بار خدایا! ما و مردان و زنان مؤمن و حقگرا را ببخش و در بین دل‌های آنان، اُلفت و محبّت و صلح و آشتی ایجاد کن و آن‌ها را بر دشمنانشان، پیروزی ببخش. بار خدایا! کافران را لعنت کن و از رحمت‌های خویش دور گردان؛ کسانی که مردمان را از راه راست تو بازمی‌دارند و پیامبرانت را تکذیب می‌کنند و دوستانت را به قتل می‌رسانند. بار خدایا! در بین کافران اختلاف و چند دستگی ایجاد کن و قدم‌های آنان را متزلزل گردان و عذاب خویش را بر آنان فرو بفرست؛ همان عذابی که از گروه مجرمان، به خطا نمی‌رود».

و احتمال دارد که این قنوت، مخصوص نیمه‌ی آخر رمضان باشد؛ و با این توجیه، اختلاف، برچیده می‌شود و در میان احادیث و روایات مختلف و گوناگون، جمع کرده می‌شود؛ زیرا عمر بن خطاب ﷺ گوید: «السنّة اذا انتصف رمضان ان تلعن الكفرة في الوتر»؛ «سنّت، این است که هرگاه ماه رمضان نصف شد، در نماز وتر، کافران را نفرین کنی». و چنان که پیش‌تر گذشت، این حدیث صحیح است.

و ابوداود نیز چنین نقل کرده است: «انّه لمّا جمع النّاس علي أُبيّ، لم يقنت بهم الّا في النصف الثاني»؛ «چون عمر بن خطاب ﷺ مردم را بر امامت ابی بن کعب ﷺ جمع کرد، ابی ﷺ فقط در نیمه‌ی دوم ماه رمضان، برای آنان، قنوت خواند».

و این دو حدیث، حمل بر قنوت مخصوصی می‌شود که در نیمه‌ی دوم رمضان، در آن، کافران مورد لعن و نفرین قرار می‌گرفتند.

١٣٠٤ - [١٠] وَعَن عبد الله

بن أبي بكر قَالَ: سَمِعت أبي يَقُولُ: كُنَّا نَنْصَرِفُ فِي رَمَضَانَ مِنَ الْقِيَامِ فَنَسْتَعْجِلُ الْـخَدَمَ بِالطَّعَامِ مَخَافَةَ فَوْتِ السَّحُورِ. وَفِي أُخْرَى مَخَافَةَ الْفجْرِ. رَوَاهُ مَالك[1].

١٣٠٤- (١٠) عبدالله ابن ابی‌بکر (بن محمد بن عمرو بن حزم انصاری) ﷺ گوید: از ابی بن کعب ﷺ شنیدم که می‌گفت: در ماه رمضان، پس از گزاردن نماز تراویح، (به خانه‌هایمان) برمی‌گشتیم و از خدمتکاران خویش می‌خواستیم تا در آوردن خوراک برای سحری، شتاب ورزند، از بیم آن که مبادا (به خاطر طلوع صبح صادق)، سحری را از دست بدهیم.

و در روایتی دیگر چنین آمده است: (از خدمتکاران خویش می‌خواستیم تا در آوردن خوراک برای سحری، شتاب ورزند،) از بیم آن که مبادا صبح صادق طلوع نماید.

[این حدیث را مالک روایت کرده است].

«فنستعجل»: می‌خواستیم که عجله کنند؛ درخواست شتاب می‌کردیم.

«الخدم»: جمع خادم: خدمتکار؛ نوکر؛ کارگر خانگی؛ پادو؛ پیش‌خدمت؛ مُستخدم.

١٣٠٥ - [١١] (ضَعِيف)

وَعَنْ عَائِشَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «هَل تدرين مَا هَذِه اللَّيْل؟» يَعْنِي لَيْلَةَ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ قَالَتْ: مَا فِيهَا يَا رَسُولَ اللّٰهِ فَقَالَ: «فِيهَا أَنْ يُكْتَبَ كلُّ مَوْلُودٍ مِنْ بَنِي آدَمَ فِي هَذِهِ السَّنَةِ وَفِيهَا أَنْ يُكْتَبَ كُلُّ هَالِكٍ مِنْ بَنِي آدَمَ فِي هَذِهِ السَّنَةِ وَفِيهَا تُرْفَعُ أَعْمَالُهُمْ وَفِيهَا تَنْزِلُ أَرْزَاقُهُمْ». فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ مَا مِنْ أَحَدٍ يَدْخُلُ الْـجَنَّةَ إِلَّا بِرَحْمَةِ اللّٰهِ تَعَالَى؟ فَقَالَ: «مَا مِنْ أحد يدْخل الْـجنَّة إِلَّا برحمة الله تَعَالَى». ثَلَاثًا. قُلْتُ: وَلَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ؟ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى هَامَتِهِ فَقَالَ: «وَلَا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَغَمَّدَنِيَ اللهُ بِرَحْمَتِهِ». يَقُولُهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي الدَّعْوَات الْكَبِير[2].

١٣٠٥- (١١) عایشه ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمودند: «آیا می‌دانی در این شب - شب نیمه‌ی شعبان - چه چیزهایی اتفاق می‌افتد»؟ گفتم: ای رسول خدا ﷺ مگر در این شب، چه چیزهایی رخ می‌دهد؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: «در این شب، هر نوزادی از فرزندان آدم که قرار است در این سال متولّد شود و دیده به جهان گشاید، نوشته می‌شود؛ (یعنی مقرّر می‌شود که چه کسانی از فرزندان آدم، در این سال، چشم به جهان می‌گشاید.) و همچنین

١- موطأ مالک ١١٦/١ ح ٧، «کتاب الصلاة فی رمضان».
٢- این حدیث را بیهقی در «الدعوات الکبیر» روایت نموده است.

در این شب، هر فردی از فرزندان آدم که قرار است در این سال وفات کند و چهره در نقاب خاک بکشد نیز مقرر می‌گردد.

و در این شب، کردار (نیک و شایسته‌ی) فرزندان آدم که قرار است در طول سال بالا برده (و پذیرفته) شوند، مقرّر می‌شود؛ و همچین در این شب، رزق و روزی‌های فرزندان آدم (که قرار است در طول سال بدان‌ها ارزانی گردد)، فرو فرستاده می‌شود».

(عایشه رضی الله عنها گوید:(به پیامبر ﷺ گفتم: ای رسول خدا ﷺ! آیا هیچ یک از فرزندان آدم، جز با رحمت الهی وارد بهشت نمی‌شود؟ آن حضرت ﷺ سه بار فرمودند: «هیچ کس جز با رحمت خداوند بلندمرتبه وارد بهشت نمی‌شود». عرض کردم: حتّی شمای رسول خدا ﷺ! آن حضرت ﷺ دست خویش را بر سر مبارک خود نهادند و فرمودند: «من نیز از این قاعده مستثنی نیستم؛ مگر آن که خداوند بلندمرتبه، مرا در جامه‌ی رحمتش بپوشاند و با من مهربانی کند». آن حضرت ﷺ این عبارت را سه بار تکرار فرمودند.

[این حدیث را بیهقی در «الدعوات الكبير» روایت کرده است].

شرح: «هامته»: سر خویش.

«ان يتغمّدني»: خداوند مرا در جامه‌ی رحمتش بپوشاند و با من از دَر مهربانی و شفقت وارد شود و دستم را بگیرد و مرا مورد نوازش و لطف و کرم خویش قرار دهد.

«فيها ان يكتب كلّ مولد...»: یعنی در آن شب، مقدّرات یک سال فرزندان آدم، تعیین می‌گردد و رزق و روزی‌ها و سرآمد عمرها و امور دیگر، در آن شب مبارک و میمون، تفریق و تبیین می‌شود.

البته این امر هیچ‌گونه تضادّ و منافاتی با آزادی اراده‌ی انسان و مسأله‌ی اختیار ندارد؛ چرا که تقدیر الهی به وسیله‌ی فرشتگان بر طبق شایستگی‌ها و لیاقت‌های افراد و میزان ایمان و تقوا و پاکی نیت و اعمال آن‌ها است.

یعنی برای هر کس، آن مقدّر می‌کنند که لایق او است؛ یا به تعبیر دیگر، زمینه‌هایش از ناحیه‌ی خود او فراهم می‌شود؛ و این، نه تنها منافاتی با اختیار ندارد، بلکه تأکیدی بر آن نیز است.

۱۳۰۶ - [۱۲] (ضعیف)

وَعَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللهَ تَعَالَى لَيَطَّلِعُ فِي لَيْلَةِ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ فَيَغْفِرُ لِجَمِيعِ خَلْقِهِ إِلَّا لِمُشْرِكٍ أَوْ مُشَاحِنٍ». رَوَاهُ ابْنُ مَاجَه[1].

۱۳۰۶- (۱۲) ابوموسی اشعری رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «بی‌گمان خداوند بلندمرتبه در شب نیمه‌ی شعبان (با فضل و کرم و لطف و رحمت خویش) متوجه بندگانش می‌شود و تمامی بندگان خود را می‌آمرزد، به جز فرد مشرک و چند گانه‌پرست و بدخواه و کینه توز».

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است].

شرح: «فيغفر لجميع خلقه الّا المشرك»:

«شرک» این ماده از سه حرف «ش - ر - ک» تشکیل شده و به معنای: شریک دانستن و سهم داشتن در کاری می‌باشد، و مشتقات آن ۱۶۸ مرتبه در ٤٤ سوره و ۱٤۳ آیه از قرآن آمده است. «شرک» آن است که عبادت و پرستش خدا همراه با عبادت و پرسش غیرخدا انجام گیرد، فرق نمی‌کند غیری که پرستش می‌شود بت، درخت، حیوان، قبر و گور افراد صالح و یا حتّی موجودات آسمانی مانند: فرشته‌ها و ستاره‌ها و یا هر مظهر و نیرویی از نیروهای طبیعت باشد، و یا اینکه انسانی به عنوان خدا، مورد پرستش قرار گیرد و یا پنداشته شود که خداوند دارای اولاد پسر یا دختر، و یا زن و همسر است.

قرآن کریم تمام اشکال و انواع شرک را باطل نموده و می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ﴾ [النساء: ۱۱٦].

«بی‌گمان خداوند شرک ورزیدن به خود را از کسی نمی‌آمرزد...»

چون شرک، زاده‌ی جهل و اوهام و نادانی و بی‌خردی است، لذا پیامدهای ناگواری برای جامعه‌ی بشری به همراه دارد طوری که هیچ عقیده‌ی دیگری چنین پیامدهایی را ندارد. شرک چون مخالف با عقل و منطق است، انسان را به قبول هر گونه اوهام و خرافات و اراجیف و اکاذیب و افسانه‌ها و اسطوره‌هایی که جامعه‌ی انسانی را به نابودی تهدید می‌کنند و آن را تضعیف می‌نمایند و مانع ترقی و پیشرفت آن می‌شوند، وامی‌دارد.

اسلام به منظور نجات انسان از هر ذلتی در برابر هر موجودی به جز ذات «الله» به مبارزه با شریک و انباز قرار دادن برای خدا برخاسته است و هدف بزرگتری را برای انسان

۱- ابن ماجه ٤٤٥/۱ ح ۱۳۹۰.

در نظر گرفته است و می‌خواهد که عبادت و پرستش و طاعت و خشوع انسان تنها برای کسی باشد که دائمی است و تغییر و دگرگونی در او راه ندارد، چرا که پرستش و عبادت برای اشیای فانی و متغیر، باعث تغییر نحوه‌ی عبادت و پرستش و خشوع و کرنش می‌گردد و در نتیجه اضطراب و ناهماهنگی را در درون انسان به وجود می‌آورد که باعث سرگشتگی و ضعف تصمیم و انگیزه‌ها می‌گردد.

بنابراین مبارزه‌ی اسلام با شرک و چندگانه‌پرستی به خاطر این است که انسان را از مرحله‌ی پست پرستش موجودات فانی، ضعیف، ناتوان و متغیر، به مرتبه‌ی والای پرستش ذاتی که دائمی و ابدی و لایتغیر است برساند، چون ذاتی که همیشه بوده و هست و تغییرناپذیر است، حتماً باید در اوج کمال و جلال باشد، و از طرفی تنها کسی‌که در اوج کمال دائمی باشد، شایستگی آن را دارد که انسان در برابرش خشوع و خضوع نشان دهد و چون جز ذات پروردگار کسی دارای کمال مطلق نیست، انسان توجه خود را از او نمی‌گیرد و به عبادت و پرستش خود در یک جهت مشخص، ادامه می‌دهد، و ثابت و پابرجا و محکم و استوار باقی می‌ماند و اضطراب و ضعف بر قلب او چیره نخواهد شد.

و در حقیقت هیچ دین و آیینی را نمی‌یابیم که به مانند آیین اسلام، صفات کمال و توحید و یگانگی را به طور شایسته بر خدا اطلاق نموده باشد، و براستی که پایه و اساس جامعه‌ی اسلامی بر ایمان و عقیده‌ی صحیح استوار است و یکتاپرستی، خلاصه و چکیده‌ی این عقیده و جوهر و روح اصلی اسلام است و حفظ و حراست از این عقیده‌ی توحیدی خالص، اولین هدفی است که اسلام برای تحقق آن سعی وافر نموده است و در تمام دستورات و قوانین و راهنمایی‌های خود آن را مد نظر قرار داده است.

از طرف دیگر، مبارزه با عقاید باطلِ جاهلیت که بت‌پرستی و شرک عامل اشاعه‌ی آنها بوده است، امری است واجب و ضروری، و بر هر مسلمانی لازم است تا علیه عقایدی که خلاف دستور قرآن است، قیام و مبارزه نماید تا جامعه‌ی اسلامی از شائبه‌ی شرک و بت‌پرستی و گمراهی‌های باقی مانده پاک شود، و به همین خاطر است که اسلام، توحید را نخستین رکن از ارکان اسلام دانسته، همانطوری که شریک قرار دادن برای خدا را مهمترین گناهان نابخشودنی دانسته است؛ چرا که در طول تاریخ بشریت ثابت شده است که شریک قائل شدن برای خدا، سرچشمه‌ی بدیها، و اساس بدبختیهای جامعه‌ی انسانی بوده است به گونه‌ای که در گذشته عقل و اندیشه‌ی مردم را اسیر خرافات و سخنان بیهوده

گردانیده بود و از هر لحاظ مانع ترقی و پیشرفت آنان شده و نزاع و دشمنی و جنگ و خونریزی را برایشان ببار آورده بود؛ و این وضع موجب رشد طبقاتی و باعث خودبرتر نمودن عده‌ای از مردانِ نامدار دین شده بود و در نتیجه، ملت را در راه افزایش دارایی خود و ایجاد زندگی مرفّه به حساب آنان به استثمار خود درآورده بودند.

و اسلام هر گونه شرک و چندگانه‌پرستی و پرستش و عبادت درخت، بت، حیوان، قبر، گور صالحان و نیکان، فرشته‌ها، ستاره‌ها، انسانها، شخصیتها، اجسام و اوثان، هوا و هوس، مرده‌پرستی، خورشید، ماه و... را نفی کرد و برخلاف سایر ادیان، پدر بودن، و پسر داشتن را از خدا نفی نمود.

و این سخن که خداوند فرزندی دارد، بدون شک زاییده‌ی افکار ناتوان انسانهایی است که خدا را در همه چیز با وجود محدود خودشان مقایسه می‌کردند. انسان به دلایل مختلفی نیاز به وجود فرزند دارد: از یکسو عمرش کوتاه و محدود است و برای ادامه‌ی نسل، تولد و فرزند لازم است. از سوی دیگر، قدرت او محدود است، مخصوصاً به هنگام پیری و ناتوانی نیاز به معاونی دارد که به او در کارهایش کمک کند. از سوی سوم، جنبه‌های عاطفی و روحیه‌ی انس‌طلبی، ایجاب می‌کند که انسان، مونسی در محیط زندگی خود داشته باشد که آن هم به وسیله‌ی فرزندان تأمین می‌گردد.

بدیهی است هیچ یک از این امور در مورد خداوندی که آفریننده‌ی عالم هستی و قادر بر همه چیز و ازلی و ابدی است، مفهومی ندارد. به علاوه داشتن فرزند لازمه‌اش جسم بودن انسان است که خدا از آن نیز منزّه می‌باشد. علاوه از این، اگر در آسمانها و زمین غیر از ذات «الله»، معبودها و خدایانی می‌بودند و امور جهان را می‌چرخاندند، قطعاً آسمانها و زمین تباه می‌گردید و نظام گیتی به هم می‌خورد، چرا که بودن دو شاه در کشوری، و دو رئیس در اداره‌ای، نظم و ترتیب را به هم می‌زند؛ لذا خداوند عزوجل صاحب سلطنت جهان، بسی برتر از آن چیزهایی است که مشرکان بدو نسبت می‌دهند و بر زبان می‌آورند.

بنابراین شریک قائل شدن برای خدا، توهم باطلی است که هیچ عقل و منطقی آن را نمی‌پذیرد، و یک تصور بی‌جایی است که اسلام به شدت آن را رد نموده و جزء گناهان کبیره و نابخشودنی قرار داده است.

حدیث ابوموسی اشعری ﷺ به صراحت اعلام می‌کند که همه‌ی گناهان، ممکن است مورد عفو و بخشش واقع شوند، ولی «شرک» به هیچ وجه بخشوده نمی‌شود؛ مگر این که از آن دست بردارند و توبه کنند و موحّد شوند. و به عبارت دیگر؛ هیچ گناهی به تنهایی، ایمان را از بین نمی‌برد؛ همان‌طور که هیچ کردار و عمل نیکی، با شرک، انسان را نجات نمی‌بخشد.

این حدیث، از زمره‌ی احادیثی است که افراد موحّد را به لطف و رحمت پروردگار، دلگرم می‌سازد؛ زیرا در این حدیث، پیامبر ﷺ امکان بخشش همه‌ی گناهان را غیر از شرک بیان کرده است؛ و در حقیقت افراد بسیاری هستند که مرتکب گناهان بزرگی می‌شوند و برای همیشه از رحمت و آمرزش الهی، مأیوس می‌گردند و همان سبب می‌شود که در باقی مانده‌ی عمر، راه گناه و خطا را با همان شدّت بپیمایند؛ ولی امید به آمرزش و عفو خداوند، وسیله‌ی مؤثّر بازدارنده‌ای نسبت به آنان در برابر گناه و طغیان می‌گردد؛ بنابراین، حدیث، در واقع یک موضوع تربیتی مهم را دنبال می‌کند.

هنگامی که می‌بینیم افراد جنایتکاری همچون «وحشی» - قاتل افسر رشید اسلام، حمزة بن عبدالمطلب، عموی بزرگوار پیامبر ﷺ - بر اساس همین نویدها و بشارت‌ها ایمان می‌آورد و دست از جنایت خود می‌کشد، این امیدواری برای دیگر گناهان پیدا می‌شود که از رحمت پروردگار مأیوس نشوند و بیش از آن چه گناه کرده‌اند، خود را آلوده نسازند.

ممکن است گفته شود که این حدیث، در عین حال مردم را به گناه تشویق می‌کند؛ زیرا وعده‌ی آمرزش همه‌ی گناهان غیر از شرک، در آن داده شده است!.

ولی شکی نیست که منظور از این وعده‌ی آمرزش، وعده‌ی بدون قید و شرط نیست؛ بلکه افرادی را شامل می‌شود که یک نوع شایستگی از خود نشان بدهند و همان‌طور که پیشتر اشاره کردیم، «مشیت و خواست خداوند» که در این حدیث و احادیث مشابه آن ذکر شده است، به معنای «حکمت الهی» است؛ زیرا هرگز خواست خدا از حکمت او جدا نیست؛ و به یقین، حکمت او اقتضا نمی‌کند که بدون شایستگی، کسی را مورد عفو قرار دهد؛ بنابراین، جنبه‌ی تربیتی و سازندگی حدیث، به مراتب بیش از سوء استفاده‌هایی است که ممکن است از آن بشود.

نکته‌ی قابل توجه این که، حدیث فوق، ارتباطی با مسأله‌ی توبه ندارد؛ زیرا توبه و بازگشت از گناه، همه‌ی گناهان حتی شرک را می‌شوید، بلکه منظور از آن، امکان شمول عفو الهی نسبت به کسانی است که توفیق توبه نیافته‌اند؛ یعنی قبل از آن که از کرده‌های خود پشیمان شوند و یا بعد از پشیمانی و قبل از جبران اعمال بد خویش، از دنیا بروند.

توضیح این که: از مجموعه‌ی آیات قرآن و احادیث گهربار رسول خدا ﷺ چنین استفاده می‌شود که ابزار و وسایل آمرزش و بخشودگی گناه متعدّد است که آن‌ها را می‌توان در پنج موضوع خلاصه کرد:

۱- توبه و بازگشت به سوی خدا که توأم با پشیمانی از گناهان پیشین و تصمیم بر اجتناب از گناه در آینده و جبران عملی اعمال بد به وسیله‌ی کردار نیک بوده باشد. خداوند می‌فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يَقۡبَلُ ٱلتَّوۡبَةَ عَنۡ عِبَادِهِۦ وَيَعۡفُواْ عَنِ ٱلسَّيِّـَٔاتِ...﴾ [الشوری: ۲۵]. «اوست که توبه را از بندگان خود می‌پذیرد و گناهان را می‌بخشد».

۲- کارهای نیک فوق‌العاده‌ای که سبب آمرزش اعمال زشت می‌گردد؛ چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿...إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ...﴾ [هود: ۱۱٤]؛ «کارهای نیک، آثار پاره‌ای از گناهان را از بین می‌برد».

۳- شفاعت. در لغت به معنای «معاونت» است و در اصطلاح این است که در روز قیامت برخی از بندگان مقرّب خداوند در حق بعضی از بندگان گنهکار، وساطت و میانجیگری کنند.

در قرآن مجید شفاعت به سه صورت بیان شده است:

۱) آیاتی که شفاعت را به کلّی نفی می‌کنند [بقره / ٤۸ و ٥٤ مدثر / ٤۸].

۲) آیاتی که شفاعت را منحصر به ذات خدا می‌نماید [زمر / ٤٤].

۳) آیاتی که به شفاعتِ مقرّبین الهی با کسب اجازه‌ی پروردگار دلالت دارد [بقره / ۲٥٥، طه / ۱۰۹، نجم / ۲٦].

اگر توجه شود آیات قسمت اول در خصوص کفّار و مجرمین است که کاملاً مستحق عذابند و جای ایشان آتش است که می‌گوید: «هیچ گونه شفاعتی درباره‌ی آنان نخواهد شد». در آیات قسمت دوم که می‌فرماید: «به غیر از خدا کسی شفاعت نخواهد کرد» با این

بیان می‌خواهد شفاعتی را که کفار و مشرکین به آن عقیده داشتند و بتها را شفیع مطلق می‌پنداشتند، رد کند.

آیات قسمت سوم، شفیعانی را در روز قیامت ثابت می‌کند؛ منتهی توضیح می‌دهد که این شفاعت‌کنندگان، بتها و معبودان نیستند که کفار می‌پندارند بلکه فقط کسانی حق شفاعت خواهند داشت که خداوند به ایشان اجازه دهد و از مقربین درگاه الهی باشند، و این شفاعت درباره‌ی کسانی خواهد بود که خدا به بخشوده شدن آنان راضی باشد:

﴿وَلَا يَشۡفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ﴾ [الأنبياء: ۲۸].

بندگانِ مقرّب الهی شفاعت نمی‌کنند، مگر در حق کسی‌که خداوند راضی باشد. [ر.ک: پاورقی شرح عقاید اهل سنّت ص ۱۹۳].

و باید دانست که شفاعت، نه تشویق به گناه است، و نه چراغ سبز برای معاصی و گناهان، و نه عامل عقب‌افتادگی، و نه چیزی شبیه پارتی‌بازی در جامعه‌های دنیای امروز است. و چنین شفاعتی در روز قیامت باعث جری شدن گنهکاران نمی‌شود. متأسفانه توده‌ی عوام مسلمانان، پیرامون آیات و احادیث وارده درباره‌ی شفاعت حضرت محمد ﷺ برای برخی از گنهکاران هیاهویی راه انداخته‌اند و این هیاهو و دلبستگی شدید توده‌ی عوام به احادیث شفاعت، چنین پنداری به وجود آورده است که قوانین جزاء و پاداش اعمال، منسوخ و باطل گردیده و نزدیک است که آتش دوزخ بر مؤمنانِ گنهکار و عاصی، سرد و سالم شود و به آنان آسیبی نرساند فراوان پیش می‌آید که این جاهلان در فرضیه‌های خود افراط می‌کنند و بیش از حد به شفاعت اطمینان دارند و امیدوارند، لذا مرتکب وخیمترین گناهان می‌شوند و می‌گویند: «امّت محمد ﷺ در خیر است و امّت را چه غم که چون محمد ﷺ پشتیبان دارد.» هرگز حضرت محمد ﷺ پشتیبانِ گناهکاران نیست. و بی‌گمان این مسلک و این تفکر، غلط و از درجه‌ی اعتبار ساقط است، و حضرت محمد ﷺ نخستین کسی است که با آن مخالفت می‌کند و با این شیوه تفکر، می‌ستیزد. ما به هیچ وجه احادیث صحیحی را که درباره‌ی شفاعت آمده است رد نمی‌کنیم و منکر آنها نیستیم بلکه آنها را در جایگاه مخصوص و ویژه‌ی آنها، اثبات می‌کنیم و از معانی خاصّ آنها تجاوز نمی‌نمائیم تا دچار تحریف کلمات پیامبر ﷺ از مواضع آنها نشویم. و باید هر مسلان بداند که شفاعت حدود

و شرایطی دارد و هر گناهکاری مشمول شفاعت و عفو الهی نتواند بود، و شفاعت به سه شرط انجام می‌گیرد:

الف) خدا به شفاعت کننده، اجازه‌ی شفاعت بدهد. [بقره / ۲۵۵، یونس / ۳].

ب) آنچه درخواست و شفاعت می‌شود پسندیده و درست و مورد رضای خدا باشد. [طه / ۱۰۹، انبیاء / ۱۰۹، نساء / ۸۵].

ج) خدا راضی شود از کسی‌که برای او شفاعت می‌گردد. [انبیاء / ۲۸، نجم / ۲٦].

بنابراین نباید شفاعت را با شفاعتِ نادرستی که عوام گمان می‌کنند که انبیاء و اولیاء در دستگاه الهی نفوذ دارند و مانع اجرای حکم خدا می‌شوند و به قول معروف، پارتی بازی می‌کنند، یکی دانست، چرا که این اجازه‌ی شفاعت درجه و رتبه‌ای است به مقربین درگاه الهی که برای تجلیل مقامشان به آنها داده می‌شود و مسلماً شفاعت آنها در حق کسانی خواهد بود که در عین ایمان و عمل صالح، لغزشهایی نیز داشته‌اند و احتیاج به وساطت دارند و این شفاعت در خصوص آنان، اِرفاق و تخفیف عذاب است و این شفاعت به اذن خداوند و برای کسی است که صلاحیت آن را دارد، پس عامل شفاعت یکی رحمت و لطفِ بی‌کران الهی است و دیگر حکمت خداو ایمان و عمل صالحِ فرد که او را شایسته‌ی این لطف می‌کند.

٤- پرهیز از گناهان کبیره که موجب بخشش گناهان «صغیره» می‌گردد. خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿إِن تَجۡتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنۡهَوۡنَ عَنۡهُ نُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّـَٔاتِكُمۡ وَنُدۡخِلۡكُم مُّدۡخَلٗا كَرِيمٗا٣١﴾ [النساء: ٣١] «اگر از گناهان کبیره‌ای بپرهیزید که از آن نهی شده‌اید، گناهان صغیره‌ی شما را (با فضل و رحمت خویش) از شما می‌زداییم و به (شرط استغفار از کبائر و عدم اصرار بر صغائر) شما را به جایگاه ارزشمندی (که بهشت برین است) وارد می‌گردانیم».

٥- عفو الهی که شامل افرادی می‌شود که شایستگی آن را دارند؛ همان‌طور که در این حدیث مورد بحث بیان گردید.

مجدداً یادآوری می‌کنیم که عفو الهی، مشروط به مشیت او است و بدین ترتیب، یک موضوع عمومی و بدون قید و شرط نیست و مشیت و اراده‌ی او تنها در مورد افرادی است که شایستگی خود را به طور عملی، به نوعی اثبات کرده‌اند؛ و از اینجا روشن می‌شود که چرا شرک قابل عفو نیست؛ زیرا مشرک و چندگانه‌پرست، ارتباط خود را از

خداوند به کلّی بریده است و مرتکب کاری شده است که برخلاف تمام اساس ادیان و نوامیس آفرینش است.

فایده: «هیچ گناهی به تنهایی ایمان را از بین نمی‌برد، همان‌طور که هیچ کردار نیکی با شرک، انسان را نجات نمی‌بخشد»؛ این بود پیام حدیث ابوموسی اشعری رضی الله عنه.

بنابراین حدیث واحادیث دیگر، اهل‌سنت و جماعت معتقدند که مرتکب‌شونده‌ی گناه کبیره، مؤمن است و انجام کبیره او را بی‌ایمان و کافر نمی‌کند، مگر اینکه آن را در حالی که انجام می‌دهد، حلال بداند، یا نهی از آن را در شرع، کوچک و خوار شمارد، یا امر واجبی را که شریعت مقدس اسلام بدان امر کرده است، تحقیر و کوچک نماید. در این صورت‌ها مرتد و کافر است.

اهل‌سنت و جماعت، بر این دیدگاه و رأی خویش چنین استدلال کرده‌اند:

۱- در حقیقت ایمان عبارت است از تصدیق قلبی، پس هرگاه مؤمن گناهی را انجام دهد، و قلباً ایمانش باقی باشد، از اهل ایمان است.

۲- خداوند ﷻ خود می‌فرماید که غیر از شرک و کفر، گناهان صغیره و کبیره را برای هرکس که بخواهد می‌بخشد.

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ﴾ [النساء: ۱۱۶].

«بیگمان خداوند شرک ورزیدن به خود را (از کسی) نمی‌آمرزد و بلکه پایین‌تر از آن را از هرکس که بخواهد (و صلاح بداند) می‌بخشد».

۳- قرآن کریم قاتل و اولیای مقتول را برادر یکدیگر دانسته است و در آیه‌ی قصاص می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِصَاصُ فِي ٱلۡقَتۡلَىۖ ٱلۡحُرُّ بِٱلۡحُرِّ وَٱلۡعَبۡدُ بِٱلۡعَبۡدِ وَٱلۡأُنثَىٰ بِٱلۡأُنثَىٰۚ فَمَنۡ عُفِيَ لَهُۥ مِنۡ أَخِيهِ شَيۡءٞ فَٱتِّبَاعُۢ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَأَدَآءٌ إِلَيۡهِ بِإِحۡسَٰنٖ﴾ [البقرة: ۱۷۸].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! درباره‌ی کشتگان، (قانون مساوات و دادگری) قصاص بر شما فرض شده است(و باید در آن کسی را به گناه دیگری نگرفت، و بلکه): آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده، و زن در برابر زن است. پس اگر کسی (از جنایتش) از ناحیه‌ی برادر (دینی) خود، گذشتی شد(و یکی از صاحبان خون‌بهاء کشنده را بخشید، و یا حکم قصاص تبدیل به خون‌بهاء گردید، از سوی عفوکننده) باید نیک رفتاری شود و(سختگیری و بدرفتاری

نشود، و از سوی قاتل نیز به ولی مقتول) پرداخت(دیه)با نیکی انجام گیرد(و در آن کم و کاستو سهل‌انگاری نباشد)».

قصاص تنها بر قاتلی واجب می‌شود که عمداً کسی را که کشتنش منع شده است، کشته است و با وجود این، خداوند آنها را با عبارت «ای کسانی که ایمان آورده‌اید»، خطاب کرده است.

۴- قرآن مجید، برای دو گروه از مسلمانان که با یکدیگر به جنگ پرداخته‌اند، قائل به ایمان شده است:

﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا﴾ [الحجرات: ۹].

«هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید».

ملاحظه می‌کنیم که با وجود جنگ و نبرد میان این دو گروه، باز قرآن، قائل به ایمان آنان شده است، حال آنکه جنگ و پیکار با مسلمانان از گناهان کبیره است.

۵- و خداوند می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ تُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ تَوۡبَةٗ نَّصُوحًا﴾ [التحریم: ۸].

«ای مؤمنان! به درگاه خدا برگردید و توبه‌ی خالصانه‌ای بکنید».

و مسلماً توبه فقط در مورد گناه است، خواه صغیره باشد یا کبیره. و با این وجود، خداوند آنها را با عبارت «یاایها الذین امنوا» مخاطب ساخته است.

٦- به طور صریح، احادیث صحیح و فراوانی از رسول خدا ﷺ به ما رسیده است که آن حضرت ﷺ برای مرتکبین گناهان کبیره از امت خود، شفاعت خواهد کرد.

۷- و از زمان پیامبر ﷺ نیز تا به امروز بر خواندن نماز جنازه بر هر کسی‌که اهل قبله باشد، اگرچه توبه هم نکرده باشد، تمام علما و مسلمانان اجماع دارند، پس اگر آنکه توبه نکرده، کافر باشد، نماز و طلب استغفار برای او جایز نیست. و رسول خدا ﷺ نیز در حدیث بالا، به همین موضوع اشاره کرده است که مرتکب گناه کبیره از دائره‌ی اسلام خارج نمی‌شود.

«مشاحن»: کینه‌توز؛ بدخواه؛ غرض‌ورز؛ قطع‌کننده‌ی پیوندها.

بر اساس این روایت و روایات دیگر...، رسول‌خدا ﷺ همواره بر لزوم وحدت و برادری تأکید و توصیه فرموده‌اند و همه‌ی افراد مؤمن و مسلمان را در بنای امت واحده با همه‌ی

تفاوت‌ها و اختلافاتی که در رنگ، نژاد و سرزمین دارند به عناصر و اجزای ساختمانی تشبیه فرموده‌اند که یکدیگر را استواری و استحکام می‌بخشند و نیز مؤمنان را در دوستی و مهربانی به یکدیگر، به پیکر واحدی تشبیه فرموده‌اند که اگر عضوی از آن به درد آید و بیمار گردد، دیگر اعضاء آرام نمی‌گیرند، بلکه او را در بی‌خوابی و تب‌داری، همدردی می‌نمایند. و براستی هیچ دینی مانند دین اسلام به وحدت و یکپارچگی و برادری و اخوت فرا نخوانده و به پی‌ریزی اتحاد و همبستگی و همیاری و همفکری و همکاری و یکپارچگی فرمان نداده و بالطبع به شدت از دشمنی و عداوت و اختلاف و تفرقه و ستیزه و کشمکش برحذر نداشته است. به همین جهت پیامبراکرمﷺ در این حدیث می‌فرماید: دیگر شیطان از بت پرستی مردم جزیرة العرب و از اینکه وی معبود آنها قرار بگیرد، ناامید شده و فقط دل به ایجاد تفرقه و اختلاف و عداوت و دشمنی بسته است. لذا پیامبرﷺ همواره در احادیث دیگری، نیز این موضوع را به صحابه و مردم هشدار داده و بارها فرموده:

«عليكم بالجماعة فإنّ يدالله مع‌الجماعة ومن شذّ شُذّ في النار».

و نیز می‌فرماید:

«شیطان مانند گرگی در کمین آدمیان نشسته که تنها آنهایی را که مثل گوسفندان از گله جدا شده‌اند، به گمراهی می‌افکند و آنان را می‌درد».

و نیز می‌فرماید:

«از جماعت تخطی نکنید که شیطان قرین تنهایی است و از جمع و جماعت دورتر می‌باشد».

طبق این ارشادات نبویﷺ، همگان باید وحدت و یکپارچگی را سرلوحه‌ی عمل خویشتن قرار دهند و از پراکندگی و خودرأیی بپرهیزند، اخوّت و دوستی را نصب‌العین و آویزه‌ی گوش خویش قرار دهند و از دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌ها اجتناب کنند و با اختلاف و تفرقه و عداوت و دشمنی، آب در آسیاب شیطان نریزند و راه را برای او هموار نکنند، تا آنها را در پرتگاه هلاکت و نابودی نیفکند.

چرا که نتیجه‌ی فوری اختلاف و تفرقه، ذلت و خواری است و سرّ ذلت و خواری هر ملت را در اختلاف و تفرقه‌ی آنان باید جستجو کرد. جامعه‌ای که اساس قدرت و ارکان همبستگی‌های آن با تیشه‌های تفرقه درهم کوبیده شود، سرزمین آنان برای همیشه

جولانگاه بیگانگان و قلمرو حکومت استعمارگران جنی و انسی خواهد بود و پیوسته آنان را در ذلت و خواری نگاه خواهند داشت.

و در عصر کنونی ما نیز، شیطان و دار و دسته‌اش (شیطان صفتان) نیز برای تضعیف و تسلط بر کشورهای اسلامی، از اصل «تفرقه بیانداز و حکومت کن» استفاده می‌کنند و برای دستیابی به اغراض و اهداف پلید خود، پیوسته از این اصل تجربه شده، بهره می‌گیرند و موفق نیز می‌شوند.

آری! شیطان و شیطان‌صفتان با همین قاعده، امت اسلامی را به کشورهایی پراکنده و ملت‌های ضعیف و ناتوان تقسیم کرد و استقلال فکری، عقیدتی، سیاسی، اقتصادی و تمامیت ارضی آنها را از میان برد و آنها را به خاک مذلت کشاند. و مسلمانان امروزی اگر می‌خواهند دوباره سرپای خود بایستند و در مقابل توطئه‌های شوم این اهریمنان بایستند، باید صادقانه و مقتدرانه به اوامر و فرامین تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین رسولخدا ﷺ، عمل نمایند و تعالیم وی را سرلوحه‌ی کار خویش قرار دهند، تا وحدت کلمه و همبستگی خود را تحت هر شرایطی از دست ندهند و قادر به دفاع از خود در مقابل توطئه‌ها و ترفندهای مذبوحانه‌ی شیطان و دار ودسته‌اش باشند، چرا که سنت خداوند ﷻ همین است که اتحاد و همبستگی اسلامی و خانواده‌ای و صبر و پایداری، رمز موفقیت و پیروزی است و اختلاف و تفرقه، دنیاطلبی و تن‌پروری، موجب شکست و ذلت و انحطاط و عقب ماندگی می‌باشد.

شیطان و شیطان صفتان نیز، این امر را به خوبی می‌دانند و پیوسته از همین کانال برای به ذلت کشاندن امت اسلامی وارد می‌شوند و به همین جهت است که رسولخدا ﷺ با بیان روشن و به دور از هرگونه ابهام و پیچیدگی در روایات متعددی ما را به اتحاد و همبستگی و اعتصام به عروة‌الوثقی و حبل متین الهی فرا می‌خواند و از نزاع و تفرقه که عامل از میان رفتن مهابت و شوکت امت اسلامی است، با صراحت تمام و به طور مطلق نهی می‌فرماید و از مسلمانان می‌خواهد تا در رفع اختلافات و تنازع‌های خویش به قرآن و سنت مراجعه نمایند و پیوسته، حفظ وحدت و یکپارچگی را مدنظر بگیرند و بدانند که وحدت و همبستگی چه در خانواده و چه در جامعه، موجب عزت، اقتدار و آزادی و اصل اعتقادی آنان است.

و امت اسلامی با این کار است که می‌تواند شیطان را به طور کلی از خود ناامید کند و آب سردی بر وسوسه‌های وی بریزند.

۱۳۰۷ - [۱۳] (ضَعِيف)

وَرَوَاهُ أَحْمَدُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ وَفِي رِوَايَته: «إِلَّا اثْنَيْنِ مُشَاحِنٍ وَقَاتل نفس»[۱].

۱۳۰۷- (۱۳) این حدیث را احمد نیز از عبدالله بن عمر و بن عاص ﷺ روایت کرده است؛ با این تفاوت که در روایتش چنین وارد شده است: «خداوند در این شب، دو نفر را نمی‌آمرزد: نخست بدخواه و کینه‌توز و دیگر، آن که دیگری را به ناحق به قتل می‌رساند».

۱۳۰۸ - [۱٤] (مَوْضُوع)

وَعَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا كَانَتْ لَيْلَةُ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ فَقُومُوا لَيْلَهَا وَصُومُوا يَوْمَهَا فَإِنَّ اللهَ تَعَالَى يَنْزِلُ فِيهَا لِغُرُوبِ الشَّمْسِ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَيَقُولُ: أَلَا مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ؟ أَلَا مُسْتَرْزِقٌ فَأَرْزُقَهُ؟ أَلَا مُبْتَلًى فَأُعَافِيَهُ؟ أَلَا كَذَا أَلَا كَذَا حَتَّى يطلع الْفجْر». رَوَاهُ ابْن مَاجَه[۲].

۱۳۰۸- (۱٤) علی بن ابی‌طالب ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «چون شب نیمه‌ی شعبان فرا می‌رسد، پس شب آن را با عبادت و نیایش و راز و نیاز زنده دارید و روز آن را روزه باشید؛ زیرا خداوند بلندمرتبه، به هنگام غروب آفتاب آن شب به آسمان دنیا فرود می‌آید و می‌فرماید: «آیا بنده‌ای وجود دارد که از من آمرزش بخواهد و من او را بیامرزم؟ آیا بنده‌ای است که از من رزق و روزی بطلبد و من بدو روزی بدهم؟ آیا بنده‌ای است که به بلا و مصیبت و چالش و دغدغه و مشکل و زیانی دچار باشد و من او را عافیت ببخشم»؟ و به همین ترتیب، خداوند بلندمرتبه در این شب، نیازمندان گوناگون را فرا می‌خواند تا نیازهای خویش را از او بخواهند و او به نیازهایشان پاسخ گوید. و این برنامه‌ی خداوندی، تا طلوع صبح صادق ادامه دارد.

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است].

شرح: «فانّ الله ينزل فيها لغروب الشمس الي السماء الدنيا»: معنا و تفسیر حدیث، این است که پس از غروب خورشید شب نیمه‌ی شعبان، رحمت‌های بی‌کران الهی، متوجه بندگان می‌شود؛ و پیام این حدیث، این است که بندگان از این فرصت طلایی، حدّاکثر استفاده را نمایند و

۱- مسند احمد ۱۷٦/۲.

۲- ابن ماجه ٤٤٤/۱ ح ۱۳۸۸.

در این وقت با برکت، به عبادت و نیایش مشغول باشند. از این رو، اهمیت حدیث، به خاطر پیام آن می‌باشد؛ امّا به خاطر این که در حدیث آمده است که خداوند پس از غروب خورشید نیمه‌ی شعبان، به آسمان دنیا فرود می‌آید، مفهوم این حدیث و احادیثی دیگر از این قبیل، یکی از مهمترین مسائل کلامی قرار گرفته است که در دورانی از زمان، میدان تاخت و تاز طلایه‌داران و پیشقراولان این فن بوده است.

اکنون، اگرچه اختلاف‌های علماء در این مسأله، به شدت قبلی خود باقی نمانده است، ولی از آن جایی که حدیث، در مورد یکی از مسائل مهم عقیدتی بحث می‌کند و از ابتدا، این مسأله در کتاب‌های علمی وجود داشته است؛ و هم‌چنین جهت فهم دقیق مسأله‌ی فوق، آوردن بحث مختصری در اینجا، ضروری به نظر می‌رسد.

به هر حال، درباره‌ی احادیثی که در آن‌ها **«نزول»** (فرود آمدن) یا فعلی مانند آن به خداوند بلندمرتبه، نسبت داده شده است که آن فعل، مربوط به جسم‌ها و امور حادث است، چهار مذهب وجود دارد:

۱- مشبّهه؛ این گروه، این الفاظ را بر معنای ظاهری و حقیقی آن‌ها حمل کرده‌اند و گفته‌اند: این صفات، به همان کیفیتی که برای بندگان ثابت هستند، برای خداوند نیز ثابت‌اند؛ این مذهب، به طور کامل باطل است و جمهور اهل سنّت از ابتدا تاکنون همواره این نظریه را رد کرده‌اند.

۲- معتزله و خوارج؛ این دو گروه وجود صفات برای خداوند را قبول ندارند؛ از این رو، حدیث «نزول» و دیگر احادیث مشابه این موضوع را صحیح نمی‌دانند. این موضوع نیز باطل است.

۳- جمهور سلف و محدثان؛ این گروه می‌گویند: این احادیث، از زمره‌ی «متشابهات» است؛ از این رو، معنای حقیقی «نزول» (فرود آمد ن خدابه آسمان دنیا) که مستلزم تشبیه است، مراد نیست؛ و چون صفت نزول در نصوص صحیح آمده، ثابت می‌باشد، امّا درباره‌ی معنا و کیفیت آن سکوت می‌نماییم و از بحث کردن درباره‌ی آن پرهیز می‌کنیم. و به این گروه از علماء، «مفوّضة» می‌گویند.

٤- متکلّمان؛ این گروه از علماء می‌گویند: مراد چنین الفاظی، هرگز معنای ظاهری آن‌ها نیست؛ چون در این صورت، مستلزم تشبیه است و منظور این کلمات، معنای مجازی است؛ به عنوان مثال: مراد از کلمه‌ی «نزول»، «نزول رحمت» یا «نزول فرشتگان»

می‌باشد. و به این گروه از علماء، «مُؤوّلة» می‌گویند؛ و این گروه به دو دسته تقسیم شده‌اند: دسته‌ی اول با چنان جمله‌ها و کلمه‌هایی، این نوع الفاظ را تأویل می‌کنند که از نظر لغت و محاوره، به طور کامل قابل قبول باشد.

و دسته‌ی دوم، در تأویل این نوع کلمه‌ها و جمله‌ها، تأویلات بی‌وجه و دور و درازی را مطرح می‌کنند که بسا اوقات به اندازه‌ای در این زمینه، دچار افراط و زیاده‌روی می‌شوند که می‌توان از تأویل آنان به عنوان تحریف نام برد.

همچنان که پیش‌تر بیان کردیم، دو مذهب اول، به طور کامل، بی‌اساس و باطل هستند و هیچ یک از علماء و صاحب‌نظران راستین اسلامی، قایل به مذهب آنان نبوده‌اند؛ البته اختلاف «**تفویض**» و «**تأویل**» میان علماء و اندیشمندان دینی، همواره وجود داشته است؛ از این رو محدثان، قایل به «**تفویض**» و متکلمان، قایل به «**تأویل**» بوده‌اند.

برخی از محدثان، این دو نظریه را بدین ترتیب قابل جمع دانسته‌اند که هر کجا تأویل مناسب، امکان‌پذیر است، تأویل کردن بهتر است و هر کجا که تأویل مناسب، امکان‌پذیر نیست و نیاز به تأویل بعید و افراطی است، تفویض بهتر است.

از این رو، برخی از صاحب‌نظران دینی گفته‌اند: اگر چنانچه مخاطب شما، چنان شخصی باشد که اگر برایش تأویل نشود، ممکن است دچار تردید، سوء تفاهم و بداعتقادی شود، در آن صورت می‌توان از تأویل استفاده نمود.

و علامه ابن خلدون در «مقدمه»ی خویش، چه زیبا نوشته است: «ادراک صفات باری تعالی، از قدرت عقل بشر خارج است و کسی‌که به وسیله‌ی عقل، بخواهد چنین مسایلی را حل کند، مانند شخص نادانی است که می‌خواهد با ترازوی مخصوص طلا، کوه‌ها را وزن کند».

به طور کلی اگر نگاهی اجمالی به آیات قرآنی و احادیث نبوی بیاندازیم، به آیات و احادیث بی‌شماری بر خواهیم خورد که بعضی از آنها، وجود دست و چشم و برخی دیگر وجود مشت و انگشت و صورت و سمت راست و بعضی دیگر بر وجود مکانی برای خدا که در آن قرار می‌گیرد و بعضی دیگر بر وجود نزول خدا در آسمان دنیا و یا بر نزدیکی و دوری او دلالت می‌کنند.

حمل تمام این آیات و احادیث بر ظاهرشان غیرممکن است، چون لازمه‌ی آن، اثبات جسم برای خداوند است. حال آنکه همه‌ی مسلمانان بر این امر اعتقاد دارند و با دلایل و براهین عقلی نیز ثابت شده است که محال است که خداوندﷻ دارای جسم باشد.

چنانچه در شرح عقاید نسفیه می‌خوانیم:

«الواحد، القديم، الحيّ، القادر، العليم، السميع، البصير، الشائي، المريد، ليس بعرض ولا جسم ولا جوهر ولا مصور ولا محدود ولا معدود ولا متبعض ولا متجزّيء ولا متركب ولا متناه ولا يوصف بالماهية ولا بالكيفية ولا يتمكن في مكان ولا يجري عليه زمان ولا يشبه شئ ولا يخرج عن علمه وقدرته شئ». «خداوند ﷻ، ذاتی است یگانه و یکتا، ازلی و ابدی، زنده، قادر، علیم، سمیع، بینا، با اراده و ذاتی است که از عرض، جسم، جوهر، صورت و شکل، حد و نهایت، مساحت، تجزیه و تقسیم، و ترکیب که سایر مخلوقات و موجودات با آن وصف می‌شوند پاک و منزه است و هرگز با ماهیت و کیفیت وصف نمی‌شود و به هیچ عنوان بسان سایر موجودات در جهتی از جهات و مکانی از مکان‌ها جا نمی‌گیرد و زمان بر او جاری نمی‌شود و چیزی شبیه و همسنگ او نیست و هیچ چیز و هیچ‌کس خارج از احاطه‌ی علمی و تسلط و نفوذ و قدرت او نیست».

بر این اساس علما و دانشوران اسلامی در حل آیات و احادیثی که به ظاهر جسمیت و حلول را برای خداوند ثابت می‌کند، دو دسته شده‌اند[1]:

گروه اول: مذهب تفویض (واگذاری امر به خداوند) که مذهب سلف و پیشینیان و صدر اسلام است [مانند: امام ابوحنیفه، مالک، احمد، شافعی، محمدبن‌حسن، سعدبن معاذ مروزی، عبدالله‌بن‌مبارک، ابومعاذ، خالدبن‌سلیمان، اسحاق‌بن‌راهویه، محمدبن اسماعیل بخاری، ترمذی و..]. این دسته بر این اعتقادند که ما به این قبیل اوصاف که در قرآن و سنت آمده است ایمان داریم که کلام خدا و رسول اوست و در تفسیر آنها تعمق و غور نمی‌کنیم. لذا از تأویل خودداری کردند و گفتند: خدا داناتر است به حقیقت آنها، در حالی که تشبیه و جسمانی بودن او را رد کردند.

به این خاطر وقتی از امام مالک‌بن‌انس سؤال شد که معنای «استوا» ﴿ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ﴾ چیست؟ گفت: معنای استوا در لغت روشن است، ولی کیفیت و چگونگی آن بر ما مجهول است. سؤال کردن از آن بدعت است و ایمان به آن واجب است.

۱- ر.ک: شرح عقاید اهل سنت، ص۷۱-۷۳.

گروه دوم: مذهب تأویل (شرح و تفسیر) که مذهب خلف و آیندگان است. بعد از اینکه قلمرو اسلام توسعه یافت و بسیاری از ملت‌ها که متأثر از آرای فلسفی و عقاید ایرانی که اعتقاد به حلول خداوند (در اشیاء) و جسمانی بودن او داشتند، وارد اسلام شدند و سبب برانگیختن این شبهات نسبت به خداوند متعال گردیدند و در عین حال به آنچه که در زبان عربی و ظواهر آیاتی که عقایدشان را تأیید می‌کرد استناد کردند. به ناچار خلف [که بر خلاف سلف که معانی حقیقی اینگونه آیات و احادیث را به خدا واگذار و تفویض می‌کردند] به تأویل الفاظی که دال بر جسمانیت و حلول‌اند پرداختند و آنها را بر معانی مجازی حمل کردند. به حسب آن معانی با مقام الهی مادامی که زبان و لغت احتمال آن معانی را داشت، زیرا معانی مجازی که در قرآن و سنت به کار رفته، بیشتر از معانی حقیقی است. لذا «استوا» در آیه‌ی ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ٥﴾ [طه: ۵]. را به استیلا و اقتدار تأویل کردند.

و نیز گفتند: عین بر چشم حقیقی اطلاق می‌شود و مجازاً به معنای اعتنا و توجه به کار می‌رود و «ید» بر بازو و انگشتان حقیقی اطلاق می‌شود و مجازاً بر قدرت و تسلط، و «نزول» بر فرود آمدن جسمانی اطلاق می‌گردد و مجازاً بر پایین آمدن دستور یا فرشته و نیز به معنای تواضع و محبت کردن به کار برده می‌شود. مثلاً می‌گویند: «نزل فلان» یعنی تواضع کرد.

بر این اساس خلف آیه‌ی ۱۰ سوره فتح﴿يَدُ ٱللَّهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡۚ﴾ [الفتح: ۱۰]. را به قدرت و سیطره‌ی او تأویل کردند و آیه‌ی ۱٤ سوره قمر ﴿تَجۡرِي بِأَعۡيُنِنَا﴾ [القمر: ١٤]. را به تحت نظر و توجه ما معنی کردند و...[1].

البته در اینجا این مطلب را نیز باید دانست که تعبیر دست، چشم، انگشت، سمت راست، و... همه و همه الفبایی است که خدا با آن با ما انسان‌ها صحبت می‌فرماید، والاّ این واژه‌ها و مطلب‌ها در برابر قدرت نامحدود و شامله‌ی خدا و حکمت تامّه و مالکیت بی‌حد و نهایت و علم فراگیر و جهانگیر او بی‌مصداق و بی‌معنا است.

پیامبر ﷺ در این حدیث برای بیان عظمت و قدرت خدا از تعبیر کنایی‌ای بسیار زیبا استفاده می‌کند و می‌فرماید:

۱- شرح عقاید اهل سنت، ص۷٤.

«همه‌ی دل‌های فرزندان آدم میان دو انگشت از انگشتان قدرت پروردگار متعال است و آنها را هر طور که بخواهد دگرگون می‌نماید».

و معمولاً چنین واژه‌ها و جملاتی کنایه از قدرت مطلقه و سلطه‌ی کامل بر چیزی است. همان‌گونه که ما انسان‌ها در تعبیرات روزمره خویش می‌گوییم؛ فلان شهر در دست من است و یا فلان ملک در قبضه و مشت من می‌باشد.

کوتاه سخن اینکه همه‌ی این تشبیهات و تعبیرات، کنایه از سلطه‌ی مطلقه‌ی پروردگار بر عالم هستی و تمام موجودات و مخلوقات زمینی و آسمانی است تا همگان بدانند که در دنیا و آخرت، کلید نجات و حل مشکلات در کف قدرت خداوند است، چرا که آفرینش همه‌ی موجودات از ناحیه‌ی او است و حتی در بقای خود هر لحظه به فیض وجود او نیازمنداند و تدبیر عالم‌هستی و گشودن گره تمام مشکلات و همه‌ی ارزاق به دست با قدرت اوست.

و همگی این تعبیرات، جنبه‌ی کنایی دارند و به خاطر کوتاهی و نارسایی الفاظ و الفبای ما در زندگی روزمره، ناچاریم آن معانی بلند از قدرت نامحدود شامله‌ی خدا و حکمت تامه و مالکیت بی‌حد و نهایت و علم فراگیر و جهانگیر او تعالی و... را در قالب این الفاظ کوچک بریزیم، چرا که ما الفاظ و واژه‌ها و جملاتی که در خور بیان مقام عظمت و قدرت پروردگار باشد در اختیار نداریم، پس به ناچار از همین الفاظ و با استفاده از همین تشبیهات و تعبیرات کنایی، در بیان عظمت و قدرت و شکوه و جلال و عزت و اقتدار ذات باری‌تعالی استفاده می‌کنیم. و این درست به آن می‌ماند که کسی بخواهد برای کودکی که در عالم جنین زندگی می‌کند، مسائل این جهان را تشریح کند، اگر سخنی نگوید کوتاهی کرده و اگر هم بگوید، ناچار است مطالب را به صورت سربسته ادا کند، زیرا شنونده در آن شرایط توانایی و استعداد بیشتر از این را ندارد.

از این رو نباید کسی از این‌ها احتمال تجسم و حلول پروردگار را بدهد و براستی که جز انسان بسیار ساده لوح، بی‌خرد، کوته‌بین و کوته‌فکر و کم‌ظرفیت و ضعیف‌الایمان دیگر کسی چنین فکری در قوه‌ی مدرکه و مخیله‌اش نقش نخواهد بست.

و بی‌گمان اگر انسان‌ها با معیار و مقیاس‌های کوچک و ناچیز اندیشه‌های خود درباره‌ی ذات و صفات پاک و بی‌عیب و نقص خدا، قضاوت نمی‌کردند، هرگز به بیراهه‌ها و

سیاه‌چاله‌های کفر و زندقه، الحاد و بی‌بندوباری، گمراهی و ضلالت و شقاوت و بدبختی نمی‌افتادند.

باب (۳۸)

نماز «ضحی» (نماز پیش از ظهر)

فصل اول

«ضُحی»: چاشتگاه؛ هنگام برآمدن آفتاب؛ بلند و دراز شدن روز؛ پیش از ظهر.

و مراد از «نماز ضُحی»: نمازهایی است که در فاصله‌ی یک چهارم از روز گذشته تا نیمروز گزارده می‌شود.

نمازهایی که در آغاز روز پس از برآمدن آفتاب خوانده می‌شوند، به نماز «**اشراق**» موسوم است؛ و نمازهایی که در پایان وقت، پیش از ظهر انجام می‌شوند، به نماز نیمروز موسوم است؛ و آنچه میان آن دو انجام پذیرد، به نماز «**ضُحی**» موسوم است.

و درباره‌ی ماهیت شرعی نماز چاشت، در میان صاحب نظران فقهی اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی آن را بدعت گفته‌اند و برخی سنّت و برخی نیز آن را مستحب می‌دانند.

طبق قول مُفتی به احناف، نماز چاشت، مستحب یا سنّت غیر مؤکّده می‌باشد؛ زیرا نماز چاشت عادت همیشگی پیامبر خدا ﷺ نبوده است.

در همین باب از ابوسعید خدری ﷺ روایت است که گفت: «كان رسول الله ﷺ يُصلّي الضّحي حتّي نقول: لايدعها ويدعها حتّي نقول: لايصلّيها» (ترمذی)؛ «گاهی اتفاق می‌افتاد که آن حضرت ﷺ چنان پای‌بند خواندن نماز ضحی می‌شدند که با خود می‌گفتیم: پیامبر ﷺ آن را هرگز ترک نمی‌کنند؛ و گاهی نیز اتفاق می‌افتاد که آن حضرت ﷺ چنان پیوسته نماز ضحی را نمی‌خواندند که با خود می‌گفتیم: پیامبر ﷺ هرگز آن را نخواهد گزارد».

از عایشه رضی الله عنها درباره‌ی نماز چاشت، دو نوع روایت وجود دارد:

نوع اول: درباره‌ی اثبات نماز چاشت برای پیامبر ﷺ. معاذه (دختر عبدالله عدویه) رضی الله عنها گوید: از عایشه رضی الله عنها پرسیدم: «كم كان رسول الله ﷺ يصلّي صلاة الضحي؟»؛ «رسول خدا ﷺ چند رکعت نماز چاشت می‌گزاردند»؟ عایشه رضی الله عنها در پاسخ گفت: «اربع ركعات ويزيد ماشاء الله» (حدیث شماره ۱۳۱۰)؛ «پیامبر ﷺ چهار رکعت نماز چاشت می‌گزاردند و (گاه) هر چند رکعت که خداوند می‌خواست، بر آن‌ها می‌افزود».

نوع دوم: روایاتی درباره‌ی نفی نماز چاشت می‌باشد. عایشه ؓ گوید: «کان رسول الله ﷺ لایصلّي سبحة الضحي واني لاسبّحها» (مصنّف ابن ابی شیبه)؛ «رسول خدا ﷺ نماز چاشت را نمی‌خواندند، ولی من آن را می‌گزارم».

و همچنین در صحیح مسلم، عایشه ؓ می‌گوید: «ما رأيت رسول الله ﷺ يصلّي سبحة الضحي قط»: «ندیدم که رسول خدا ﷺ نماز چاشت را هرگز بخوانند».

امّا تطبیق میان این روایات، ممکن است؛ و آن، این که پیامبر ﷺ در حضور عایشه، نماز چاشت نخوانده‌اند؛ به دلیل این که عبدالرحمن بن ابی لیلی ؓ گوید: «مَا أَخْبَرَنِي أَحَدٌ أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي الضُّحَى إِلَّا أُمُّ هَانِئٍ رَضِي الله تعالي عنها، فَإِنَّهَا حَدَّثَتْ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ دَخَلَ بَيْتَهَا يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ، فَاغْتَسَلَ فَسَبَّحَ ثَمَانِيَ رَكَعَاتٍ، مَا رَأَيْتُهُ ﷺ صَلَّى صَلاَةً قَطُّ أَخَفَّ مِنْهَا، غَيْرَ أَنَّهُ كَانَ يُتِمُّ الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ».

هیچ یک از یاران رسول خدا ﷺ به من خبر نداده که دیده باشد آن حضرت ﷺ نماز پیش از ظهر **(ضُحی)** خوانده باشند، مگر اُم هانی؛ امّا اُمّ هانی ؓ گفت: رسول خدا ﷺ در روز فتح مکه به خانه‌ی او وارد شدند و در منزلش غسل کردند و هشت رکعت نماز مستحبّی خوانده‌اند.

و ام هانی ؓ در ادامه‌ی سخنانش می‌گفت: هرگز ندیده بودم پیامبر ﷺ تا این اندازه نماز را کوتاه بخوانند و نمازی سبک‌تر و کوتاه‌تر از آن هشت رکعت، گزارده باشند؛ ولی با این تفاوت که رسول خدا ﷺ رکوع و سجود آن هشت رکعت را به تمام و کمال انجام می‌دادند.

از این رو، معلوم می‌شود که پیامبر ﷺ در حضور عایشه ؓ نماز چاشت نخوانده‌اند؛ بلکه عایشه ؓ از دیگر صحابه، متوجه نماز خواندن پیامبر ﷺ به وقت چاشت شده‌اند.

بنابراین، عایشه ؓ به خاطر عدم مشاهده‌ی پیامبر ﷺ در حال نماز چاشت، نفی نماز چاشت را اظهار داشته و به خاطر وجود نماز در حقیقت و اطلاع از طریق دیگران، اثبات آن را بیان داشته است.

و برخی از علماء و صاحب‌نظران اسلامی، برای مشروعیت **«نماز چاشت»** از آیه‌ی ﴿إِنَّا سَخَّرۡنَا ٱلۡجِبَالَ مَعَهُۥ يُسَبِّحۡنَ بِٱلۡعَشِيِّ وَٱلۡإِشۡرَاقِ١٨﴾ [ص: ١٨]. استدلال کرده‌اند؛ و به نماز چاشت؛ **«نماز**

اوابین» نیز گفته شده است که شاید از آیه‌ی ﴿وَٱلطَّيۡرَ مَحۡشُورَةٗۖ كُلّٞ لَّهُۥٓ أَوَّابٞ١٩﴾ [ص: ۱۹] گرفته شده باشد.

۱۳۰۹ - [۱] (مُتَّفق عَلَيهِ)

عَن أم هَانِئ قَالَتْ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ بَيْتَهَا يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ فَاغْتَسَلَ وَصلَّى ثَمَانِيَ رَكَعَاتٍ فَلَمْ أَرَ صَلَاةً قَطُّ أَخَفَّ مِنْهَا غَيْرَ أَنَّهُ يُتِمُّ الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ. وَقَالَتْ فِي رِوَايَة أُخْرَى: وَذَلِكَ ضحى[۱].

۱۳۰۹-(۱) اُمّ هانی رضی الله عنها (فاخته دختر ابوطالب) گوید: رسول خدا ﷺ در روز فتح مکه به خانه‌ی او وارد شدند و در منزلش غسل کردند و هشت رکعت نماز مستحبّی گزاردند.

و اُمّ هانی رضی الله عنها در ادامه‌ی سخنانش گوید: هرگز ندیده بودم که پیامبر ﷺ تا این اندازه نماز را کوتاه بخوانند و نمازی سبکتر و کوتاهتر از آن هشت رکعت، گزارده باشند؛ ولی با این تفاوت که رسول خدا ﷺ، رکوع و سجده‌ی آن هشت رکعت را به تمام و کمال انجام می‌دادند.

و در روایتی دیگر چنین آمده است: «و آن، هنگام چاشت بود».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «امّ هانی»:

«اُم هانی»، دختر ابوطالب، و خواهر علی بن ابی طالب رضی الله عنه، و دختر عموی آن حضرت ﷺ بود که در روز فتح مکه، رسول خدا ﷺ به خانه‌ی وی رفتند، و هشت رکعت نماز در خانه‌ی او گزاردند. و آن وقت، وقت چاشت و نزدیک ظهر بود؛ از این رو برخی پنداشتند که آن حضرت ﷺ نماز ظهر را به جای آورده‌اند؛ اما این نماز ضُحی برای فتح مکه بود.

ام هانی رضی الله عنها دو تن از خویشاوندان سببی‌اش را امان داد؛ رسول خدا ﷺ نیز فرمودند: «قد اجرنا من اجرتِ یا ام هاني»؛ «به کسانی که توای امّ هانی، امان داده‌ای، ما نیز امان داده‌ایم».

برادرش علی بن ابی طالب رضی الله عنه قصد داشت آن دو را به قتل برساند؛ ام هانی رضی الله عنها درِ خانه‌اش را به روی آن دو بست. و از حضرت رسول اکرم ﷺ درباره‌ی آن دو کسب تکلیف کرد؛ و آن حضرت ﷺ نیز فرمودند: به کسانی که اُمّ هانی امان داده، ما نیز امان داده‌ایم!.

۱- بخاری۱/٤٨٤ ح ۳۵۷؛ مسلم ۱/٤٩٨ ح (٣٣٦-٨٢)؛ ابوداود ٢/٦٤ ح ١٢٩١؛ ترمذی ٢/٣٣٨ ح ٤٧٤؛ نسایی ١/٢٠٢ ح ٤١٥؛ دارمی ١/٤٠٢ ح ١٣٩١؛ موطأ مالک ١/١٥٢ ح ٢٨، «کتاب قصر الصلاة»؛ و مسند احمد ٦/٤٢٣.

«فسبّح»: این واژه به معنای «صلّی» است؛ یعنی نمازگزارد.

«اخفّ منها»: سبک‌تر و کوتاه‌تر از آن.

«یتمّ الرکوع والسجود»: رکوع و سجود نماز را به تمام و کمال انجام می‌داد. یعنی پیامبر ﷺ سائر ارکان نماز را به کوتاهی و اختصار خواندند، ولی رکوع و سجود نماز را به تمام و کمال انجام دادند.

«فتح مکه»: در سال ششم هجری، پیامبر اکرم ﷺ در خواب دیدند که مسلمانان، آسوده خاطر وارد مسجد الحرام شده در حالی که سرهای خود را تراشیده و کوتاه کرده‌اند، مراسم عمره انجام داده‌اند. بعد از این خواب بود که پیامبر ﷺ همراه مسلمانان به قصد انجام مراسم حرکت کرده و تا پشت دروازه‌های مکه در حدیبیه رفتند. کفار از ماجرا آگاه شدند و راه را بر آنان بستند و تصمیم بر کشتار مسلمانان گرفتند. پیامبر ﷺ نیز از مسلمانان پیمان وفاداری گرفت. خداوند برای مسلمانان، صلح پیش آورد، و هردو گروه با همدیگر صلح‌نامه‌ای را امضاء کردند.

برخی از مسلمانان نگران بودند که چرا خواب پیامبر اکرم ﷺ متحقق نشد؟ پیامبر ﷺ فرمودند: «لازم نیست این خواب در این سال، تعبیر و متحقق شود».

به هر حال مسلمانان به مدینه بازگشتند و طبق قرارداد صلحنامه، در سال بعد، سه روز مکه را خالی کردند و مسلمانان با آسودگی خاطر، اعمال عمره را باشکوه فراوان انجام دادند. البته کفار نقض پیمان کردند و مفاد صلحنامه را مراعات نکردند، از این رو مسلمانان در سال هشتم هجری، مکه را بدون خون‌ریزی فتح کردند.

شریعت مقدّس اسلام، مسلمانان را در فاصله‌ی بین نماز عشاء تا نماز بامداد، به گزاردن نماز تهجّد، تشویق و ترغیب کرده است؛ و همچنین آنان را در فاصله‌ی بین نماز صبح تا ظهر، به خواندن **«نماز ضُحی»** ترغیب نموده است؛ از این رو، اگر این نماز، لحظاتی پس از طلوع آفتاب گزارده شود، آن را **«اشراق»** می‌گویند و اگر پس از بالا آمدن آفتاب به طور کامل، خوانده شود، آن را **«ضُحی»** یا **«چاشت»** گویند.

شاه ولی الله دهلوی‌؎، حکمت و فلسفه‌ی این نماز را چنین بیان داشته و نوشته است: در روز - که از دیدگاه اعراب، از فجر شروع می‌شود و بر چهار قسمت تقسیم می‌گردد - حکمت الهی، این را اقتضا می‌کند که از آن چهار قسمت روز، هیچ قسمتی، از نماز و

عبادت و راز و نیاز با خدا، خالی نباشد؛ از این رو، در قسمت اول، نماز صبح فرض شد و در قسمت سوم و چهارم، ظهر و عصر فرض شدند؛ و قسمت دوم - چون که زمان مشغولیت مردم به امور زندگی و امرار معاش است - نمازی در آن فرض نکرد و آن را خالی گذاشت و به طور نافله و مستحب، «نماز ضحی» (نماز چاشت) مقرّر گردید و برای آن، فضایل و برکات و ترغیب و تشویق و نوید و مژده‌هایی بیان شد تا کسانی که با توجه به مشغولیت‌های خود، در این وقت، دو رکعت نماز بخوانند، این سعادت و پاداش و فضیلت و برکت را حاصل کنند و فراچنگ آورند.

۱۳۱۰ - [۲] (صَحِيح)

وَعَن معاذَة قَالَتْ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ: كَمْ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يُصَلِّي صَلَاةَ الضُّحَى؟ قَالَتْ: أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ وَيَزِيدُ مَا شَاءَ اللهُ. رَوَاهُ مُسلم[۱].

۱۳۱۰- (۲) معاذه (دختر عبدالله عدویه) رضی الله عنها گوید: از عایشه رضی الله عنها پرسیدم: رسول خدا ﷺ چند رکعت نماز چاشت می‌گزاردند؟ عایشه رضی الله عنها در پاسخ گفت: پیامبر ﷺ چهار رکعت نماز چاشت می‌گزاردند و (گاه) هر چند رکعت که خداوند می‌خواست، بر آن می‌افزودند.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: از این روایت معلوم می‌گردد که آن حضرت ﷺ در بیشتر اوقات، چهار رکعت نماز چاشت می‌گزاردند و گاهی اتفاق می‌افتاد که بیشتر از آن نیز می‌خواندند؛ و خود عایشه رضی الله عنها نیز معمولاً هشت رکعت می‌گزارد و این نماز را به اندازه‌ای دوست می‌داشت که می‌گفت: «لو نشر لي ابواي ما تركتهما»؛ «اگر پدر و مادرم، دوباره زنده شوند و به دنیا بازگردند، باز هم برای دیدار و ملاقات آن‌ها، این چند رکعت را رها نخواهم کرد».

به هر حال، همچنان که در تعداد رکعت‌های نماز تهجّد، عدد خاصّی تعیین نشده است، در نماز چاشت نیز عددی، معین نشده است و شخص مسلمان می‌تواند از دو تا دوازده رکعت نماز بخواند.

۱۳۱۱ - [۳] (صَحِيحٌ)

۱- مسلم ۴۹۷/۱ ح (۷۱۹-۷۹)؛ و مسند احمد ۱۴۵/۶.

وَعَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «يُصْبِحُ عَلَى كُلِّ سُلَامَى مِنْ أَحَدِكُمْ صَدَقَةٌ فَكُلُّ تَسْبِيحَةٍ صَدَقَةٌ وَكُلُّ تَحْمِيدَةٍ صَدَقَةٌ وَكُلُّ تَهْلِيلَةٍ صَدَقَةٌ وَكُلُّ تَكْبِيرَةٍ صَدَقَةٌ وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ صَدَقَةٌ وَنَهْيٌ عَنِ الْمُنْكَرِ صَدَقَةٌ وَيُجْزِئُ مِنْ ذَلِكَ رَكْعَتَانِ يَرْكَعُهُمَا من الضُّحَى». رَوَاهُ مُسلم[1].

۱۳۱۱- (۳) ابوذر رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «بر هر بند از بندهای بدن هریک از شما، صدقه‌ای لازم است؛ پس هر تسبیحی [خداوند را حمد و سپاس گزاردن] صدقه است؛ هر تهلیلی [به یگانگی خداوند گواهی دادن] صدقه است؛ هر تکبیری [خداوند را به بزرگی یاد کردن] صدقه است؛ امر به نیکی و معروف، صدقه است؛ نهی از منکر و امور ناشایست، صدقه است و برای همه‌ی این‌ها، دو رکعت نماز که شخص به هنگام چاشت می‌گزارد، کفایت می‌کند».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «سلامی»: جمع «السلامية»: همه‌ی استخوان‌های کف دست؛ انگشتان و پاها؛ و در اینجا، مراد همه‌ی استخوان‌های بدن و مفاصل و بندهای آن است.

و چون نماز، عبادتی است که در آن، تمام اعضا و مفاصل انسان شرکت دارند، از این رو، اگر انسان به شکرانه‌ی سلامت هر مفصل خود، در هر روز، دو رکعت نماز **«ضحی»** بگزارد، این دو رکعت، همه‌ی آن مفاصل را کفایت خواهد کرد.

سعدی - علیه الرحمة - گوید: منّت خدای را عزّ و جل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزیت نعمت؛ هر نفسی که فرو رود، مُمدّ حیاتست و چون برآید، مُفرّح ذات؛ پس در هر نَفَسی، دو نعمت موجود و در هر نعمتی، شکری واجب.

از دست و زبان که برآید — کز عهده‌ی شکرش به درآید
بنده همان بِه که ز تقصیر خویش — عذر به درگاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندیش — کس نتواند که به جا آورد

۱۳۱۲ - [٤] (صَحِيح)

۱- مسلم ٤۹۸/۱ ح (۷۲۰-۸٤)؛ و مسند احمد ۱۷۸/۵.

وَعَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ أَنَّهُ رَأَى قَوْمًا يُصَلُّونَ مِنَ الضُّحَى فَقَالَ: لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّ الصَّلَاةَ فِي غَيْرِ هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلُ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قَالَ: «صَلَاةُ الْأَوَّابِينَ حِينَ تَرْمَضُ الْفِصَالُ». رَوَاهُ مُسْلِمٌ[1].

۱۳۱۲- (٤) از زید بن ارقم رضی الله عنه روایت شده است که وی گروهی را دید که نماز چاشت می‌گزاردند. گفت: هان! قطعاً می‌دانند که گزاردن نماز در غیر این زمان، بهتر است. به راستی رسول خدا ﷺ فرمودند: «نماز اوّابین [رجوع کنندگان از غفلت و توبه‌کنندگان از گناه]، هنگامی است که بچه شترِ از شیر گرفته شده، گرما زده می‌شود [و از بس که کف پاهایش از گرمای زمین می‌سوزد، می‌گریزد و دنبال سایه می‌گردد]».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «رمض»: شدّت گرما.

«فصال»: جمع «فصیل»: شتر کوچک؛ بچه شتر.

امام نووی رحمه الله می‌گوید: «رمض یرمض» مانند «علم یعلم» است. و «الرمضاء»، به معنای شنی است که بر اثر تابش آفتاب، داغ شده است؛ یعنی نماز ضُحی، وقتی است که سُم بچه شترها از شدّت گرمای شن می‌سوزد. و «الفصال» جمع «فصیل» و به معنای بچه شتر است. و «الاوّاب» به معنای «مطیع» است؛ و برخی هم گفته‌اند: به معنای کسی است که به طاعت خدا برمی‌گردد. (صحیح مسلم با شرح نووی ٦/۳۰).

۱- مسلم ۱/٥١٥ ح (٧٤٨-١٤٣).

فصل دوم

۱۳۱۳ - [۵] (صَحِيح)

وَعَن أَبِي الدَّرْدَاءِ وَأَبِي ذَرٍّ ﷺ مَا قَالَا: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «عَنِ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنَّهُ قَالَ: يَا ابْن آدم اركع لي أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ مِنْ أَوَّلِ النَّهَارِ: أَكْفِكَ آخِرَهُ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ[1].

۱۳۱۳- (۵) ابودرداء ﷺ و ابوذر ﷺ گویند: رسول خدا ﷺ فرمودند: «خداوند بلندمرتبه فرموده است: «ای فرزند آدم! به خاطر خوشنودی من، در آغاز روز، چهار رکعت نماز بگزار، من نیز تا آخر روز، تو را از (چالش‌ها و دغدغه‌ها، ناهمواری‌ها و ناملایمات و مشکلات و مصیبت‌ها) کفایت می‌کنم».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: «اکفّک آخره»: پس هرکس از روی صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل، در آغاز روز، چهار رکعت نماز چاشت برای کسب رضایت و خشنودی خداوند بگزارد، خداوند نیز در تمام روز، مشکلات و چالش‌های او را حل خواهد کرد.

به هر حال، برای پیشرفت و پیروزی بر مشکلات، دو رکن اساسی لازم است: یکی پایگاه نیرومند درونی و دیگر، تکیه‌گاه محکم برونی. در حدیث بالا، به این دو رکن اساسی اشاره شده است؛ و پرواضح است که نماز، پیوندی است با خدا و وسیله‌ی ارتباطی است با این تکیه‌گاه محکم. از این رو، پیامبر گرامی اسلام ﷺ، با رفتار خویش، مسلمانان را بدین امر فرا می‌خوانند که هرگاه با غمی از غم‌های دنیا روبه‌رو می‌شوید، وضو بگیرید و به مسجد بروید و نماز بخوانید و دعا بکنید؛ زیرا توجه به نماز و راز و نیاز با پروردگار، نیروی تازه‌ای در انسان ایجاد می‌کند و او را برای رویارویی با مشکلات، نیرو می‌بخشد.

آری؛ نماز، انسان را به قدرت لایزالی پیوند می‌دهد که همه‌ی مشکلات برای او سهل و آسان است و همین احساس، سبب می‌شود که انسان در برابر حوادث، نیرومند و خون سرد باشد.

۱- ترمذی ۳۴۰/۲ ح ٤٧٥.

نماز با توجه، انسان را به یاد قدرت بی‌نهایت خدا می‌اندازد و غیر او را هر چه باشد، کوچک جلوه می‌دهد؛ مهر او را در دل زیاد می‌کند؛ روحیه‌ی توکّل را تقویت می‌کند و انسان را از وابستگی‌های مادّی می‌رهاند؛ همه‌ی این آثار، انسان را در برابر مشکلات، مقاوم می‌سازد و می‌توان چنین گفت که نماز، اهرمی نیرومند در برابر مشکلات و ناهمواری‌های زندگی است.

١٣١٤ - [٦] (صَحِيح)

وَرَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالدَّارِمِيُّ عَنْ نُعَيْمِ بْنِ همار الْغَطَفَانِي وَأحمد عَنْهُم[١].

١٣١٤- (٦) و ابوداود و دارمی نیز این حدیث را از نعیم بن همّار غطفانی روایت کرده‌اند؛ و احمد بن حنبل، آن را، هم از ابودرداء ﷺ و هم از ابوذر ﷺ و نعیم بن همّار غطفانی ﷺ روایت نموده است.

١٣١٥ - [٧] (صَحِيح)

وَعَن بُرَيْدَة قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِﷺ يَقُولُ: «فِي الْإِنْسَانِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَسِتُّونَ مَفْصِلًا فعَلَيْهِ أَنْ يَتَصَدَّقَ عَنْ كُلِّ مَفْصِلٍ مِنْهُ بِصَدَقَةٍ» قَالُوا: وَمَنْ يُطِيقُ ذَلِكَ يَا نَبِيَّ اللّٰهِ؟ قَالَ: «النُّخَاعَةُ فِي الْمَسْجِدِ تَدْفِنُهَا وَالشَّيْءُ تُنَحِّيهِ عَنِ الطَّرِيقِ فَإِنْ لَمْ تَجِدْ فَرَكْعَتَا الضُّحَى تُجْزِئُكَ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ[٢].

١٣١٥- (٧) بریده ﷺ گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «در وجود انسان، سیصد و شصت مفصل (بند) وجود دارد؛ از این رو، بر انسان لازم است که در ازای هر بند از آن بندها، یک صدقه بپردازد. گفتند: ای پیامبر خدا! چه کسی یارای آن را دارد که در مقابل هر بند از مفاصل بدن، یک صدقه بدهد؟

آن حضرت ﷺ در پاسخ فرمودند: «در پرداخت صدقه در ازای آن‌ها، همین کافی است که بلغم و خلط سینه‌ای که در مسجد است، آن را (در زیر خاک) دفن کنی و اشیای موذی را از راه، دور گردانی؛ و اگر انجام این کارها برایت فراهم نشد، پس دو رکعت نماز که هنگام چاشت گزارده می‌شود، تو را کفایت می‌کند».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

«مفصل»: بند؛ بند استخوان؛ محل اتصال دو استخوان در بدن.

---

[١]- ابوداود ٦٣/٢ ح ١٢٨٩؛ دارمی ٤٠١/١ ح ١٤٥١؛ و مسند احمد ٤٤٠/٦.

[٢]- ابوداود ٤٠٦/٥ ح ٥٢٤٢؛ و مسند احمد ٣٥٩/٥.

«من یطیق ذلک»: چه کسی توان و قدرت پرداخت صدقه در ازای هر بند از بندهای بدن را دارد؟ چه کسی یارای آن را دارد که... از دست و زبان که برآید؟

«النخاعة»: خلط سینه؛ بلغم؛ آب بینی.

۱۳۱٦ - [۸] (ضَعِيفٌ)

وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «مَنْ صَلَّى الضُّحَى ثِنْتَيْ عَشْرَةَ رَكْعَةً بَنَى اللهُ لَهُ قَصْرًا مَنْ ذَهَبٍ فِي الْجَنَّةِ».

رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَهْ وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ: هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ لَا نَعْرِفُهُ إِلَّا مِنْ هَذَا الْوَجْهِ[۱].

۱۳۱٦- (۸) انس بن مالک رضی الله عنه گوید: رسول خداﷺ فرمودند: «هر کس به هنگام چاشت، دوازده رکعت نماز بگزارد، خداوند بلندمرتبه، برای او در بهشت، قصری از طلا خواهد ساخت».

[این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند؛ و ترمذی گفته است: این، حدیثی غریب است که فقط آن را با این سند می‌شناسیم].

شرح: ناگفته نماند که با توجه به احادیث و روایاتی که ذکر شد و یا بیان خواهد شد، حداقل تعداد رکعت‌های نماز «ضُحی»، دو رکعت و حداکثر آن، دوازده رکعت است. و همچنان که پیشتر بیان شد، در تعداد رکعت‌های نماز تهجّد و چاشت، عدد خاصّی تعیین و مشخّص نشده است؛ و فرد نمازگزار، می‌تواند از دو تا دوازده رکعت نماز بخواند.

۱۳۱۷ - [۹] (ضَعِيف)

وَعَن معاذ بن أنس الْجُهَنِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «مَنْ قَعَدَ فِي مُصَلَّاهُ حِينَ يَنْصَرِفُ مِنْ صَلَاةِ الصُّبْحِ حَتَّى يُسَبِّحَ رَكْعَتَيِ الضُّحَى لَا يَقُولُ إِلَّا خَيْرًا غُفِرَ لَهُ خَطَايَاهُ وَإِنْ كَانَتْ أَكْثَرَ مِنْ زَبَدِ الْبَحْرِ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[۲].

۱۳۱۷- (۹) معاذ بن انس جهنی رضی الله عنه گوید: رسول خداﷺ فرمودند: «هر کس پس از خواندن نماز بامداد، در جای نماز خویش بنشیند (و به ذکر و یاد خدا، تلاوت قرآن و علم اندوزی و... مشغول شود) تا آن که (خورشید طلوع کند و) دو رکعت نماز «ضُحی» (اشراق) بگزارد و در میان این وقت، سخنی جز خیر نگوید، تمام گناهان (صغیره‌ی) وی بخشوده می‌شوند؛ اگر چه به اندازه‌ی کف دریا باشد».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

---

[۱]- ترمذی ۳۳۷/۲ ح ٤۷۳؛ و ابن ماجه ٤۳۹/۱ ح ۱۳۸۰.
[۲]- ابوداود ٦۲/۲ ح ۱۳۸۷؛ و مسند احمد ٤۳۹/۳.

شرح: «فی مصلّاه»: نماز خانه‌اش؛ خواه در مسجد باشد یا خانه؛ و فرقی نمی‌کند که مشغول ذکر، تفکّر، علم‌اندوزی و دانش آموزی باشد و یا طواف خانه‌ی کعبه.

«حتّی یسبّح»: این واژه به معنای «یصلّی» است؛ یعنی نماز بگزارد.

«رکعتی الضحی»: دو رکعت اشراق؛ همچنان که پیشتر نیز بیان شد، مراد از نماز «ضحی»، نمازهایی است که در فاصله‌ی یک چهارم از روز گذشته تا نیمروز گزارده می‌شود. نمازهایی که در آغاز روز، پس از برآمدن آفتاب خوانده می‌شود، به نماز «اشراق» موسوم است؛ و نمازهایی که در پایان وقت، پیش از ظهر انجام می‌شوند، به نماز نیمروز موسوم است؛ و آنچه میان آن دو انجام پذیرد، به نماز «ضحی» موسوم است.

و در اینجا نیز، مراد همان نماز «اشراق» است.

«غفر له خطایاه وان کانت مثل زبد البحر»: این حدیث، به کسانی که به نمازهای فرض و واجب، و سنّت و نفل به طور خصوص و به همه‌ی عبادات و طاعات و حسنات به طور عموم، پای‌بند هستند؛ بشارت می‌دهد که خداوند بلندمرتبه، گناهان صغیره‌ی آنان را می‌بخشد؛ و این پاداشی است که به این گونه افراد داده شده است.

این حدیث، اثر خنثی کننده‌ی گناه را در طاعات و اعمال نیک، تثبیت می‌کند؛ و در حقیقت هر گناه و عمل زشتی، یک نوع تاریکی و ظلمتی را در روح و روان انسان ایجاد می‌کند که اگر این تاریکی‌ها ادامه یابد اثرات آنها متراکم شده و به صورت وحشتناکی انسان را مسخ می‌کند، ولی کار نیک و نمازهای روزانه که از انگیزه‌ی الهی سرچشمه گرفته، به روح آدمی لطافتی می‌بخشد که آثار گناه را می‌تواند از آن بشوید و آن تیرگی‌ها را به روشنایی مبدل سازد.

آری! هرگاه نماز با شرایط خود انجام شود، انسان را در عالمی از معنویت و روحانیت فرو می‌برد که پیوندهای ایمانی او را با خدا چنان محکم می‌سازد که آلودگی‌ها و آثار گناه را از دل و جان او شستشو می‌دهد. نماز، ایشان را در برابر گناه بیمه می‌کند و زنگار گناه را از آینه‌ی دل می‌زداید و جوانه‌های ملکات عالی انسانی را در اعماق جان بشر می‌رویاند و اراده‌ی انسان را قوی و قلب را پاک و روح را تطهیر می‌کند.

نماز موجی از معنویت را در وجود انسان ایجاد می‌کند، موجی_که سد نیرومندی در برابر گناه ومعصیت پروردگار محسوب می‌شود، نماز وسیله‌ی شستشو از گناهان و مغفرت و آمرزش الهی است. و انسان را دعوت به توبه و اصلاح گذشته می‌کند. نماز

سدی در برابر گناهان آینده است که روح ایمان را در انسان تقویت می‌کند و نهال تقوا و خداترسی را در دل پرورش می‌دهد. نماز غفلت زدا است که مرتباً به انسان در روزی پنج مرتبه اخطار می‌کند، هشدار می‌دهد، هدف آفرینش او را خاطر نشان می‌سازد، موقعیت او را در جهان به او گوشزد می‌کند، خودبینی و کِبر را درهم می‌شکند، پرده‌های غرور و خودخواهی را کنار می‌زند و تواضع و فروتنی، خشوع و خضوع، و ایثار و فداکاری را به ارمغان می‌آورد.

نماز، وسیله‌ی پرورش فضائل اخلاقی و تکاملی معنوی انسان است، نماز است که انسان را از جهان محدود ماده و چهاردیواری عالم طبیعت بیرون می‌برد و به ملکوت آسمان‌ها دعوت می‌کند و با فرشتگان هم صدا و همراز می‌سازد تا خود را بدون نیاز به هیچ واسطه، در برابر خدا می‌بیند و با او به گفتگو برمی‌خیزد.

آری! نماز، وسیله‌ی شستشوی از گناهان و مغفرت و آمرزش الهی است، البته برای کسانی که نمازهای خود را به خوبی انجام می‌دهند، نمازی که با روح و با حضور قلب و خشوع و خضوع ادا شود، این چنین نمازی، آثار گناهان صغیره را از دل و جان می‌شوید و ظلمت و تاریکی را از آن می‌زداید.

ممکن است کسی بپرسد که: این احادیث مردم را به گناهان صغیره تشویق می‌نماید و می‌گویند: با ترک گناهان کبیره، ارتکاب گناهان صغیره و کوچک مانعی ندارد، چرا که خواه ناخواه، چنین گناهانی با نمازهای پنج‌گانه و دیگر عبادات و طاعات بخشوده می‌شوند!.

اما باید دانست که پرهیزکردن از گناهان کبیره، خصوصاً با فراهم بودن زمینه‌های آن‌ها، یک نوع حالت تقوای روحانی را در انسان ایجاد می‌کند که می‌تواند آثار گناهان کوچک را از وجود او بشوید و در حقیقت این احادیث، همانند آیه‌ی ﴿إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّـَٔاتِۚ﴾ [هود: ۱۱۴]. می‌باشد، و در واقع، اشاره به یکی از آثار واقعی اعمال نیک از قبیل: نمازهای پنج‌گانه، روزه‌ی رمضان، نماز جمعه و... است و این درست به این معنااست که بخشش گناهان صغیره، یک نوع پاداش معنوی برای تارکان گناهان کبیره است، و این خود اثر تشویق‌کننده‌ای برای ترک گناهان کبیره دارد.

فصل سوم

۱۳۱۸ - [۱۰] (ضَعِيفٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَنْ حَافَظَ عَلَى شُفْعَةِ الضُّحَى غُفِرَتْ لَهُ ذنُوبه وَإِن كَانَت مثلا زَبَدِ الْبَحْرِ». رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَهْ[۱].

۱۳۱۸ - (۱۰) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس بر گزاردن دو رکعت نماز چاشت، پای‌بندی و مواظبت کند، تمام گناهان (صغیره‌ی) وی بخشوده خواهند شد؛ اگر چه به اندازه‌ی کف دریا باشند».

[این حدیث را احمد بن حنبل، ترمذی و ابن ماجه روایت کرده است].

«شفعة»: دو رکعت نماز چاشت.

«حافظ»: مواظبت و پای‌بندی کند. مداومت ورزد.

۱۳۱۹ - [۱۱] (صَحِيح)

وَعَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا كَانَتْ تُصَلِّي الضُّحَى ثَمَانِي رَكَعَاتٍ ثُمَّ تَقُولُ: «لَوْ نُشِرَ لِي أَبَوَايَ مَا تركتهَا». رَوَاهُ مَالك[۲].

۱۳۱۹- (۱۱) از عایشه ﷺ روایت است که وی، هشت رکعت نماز به هنگام چاشت می‌گزارد؛ سپس می‌گفت: اگر پدر و مادرم زنده شوند، باز هم، این نماز را رها نخواهم کرد.

[این حدیث را مالک روایت کرده است].

شرح: «لو نشر لی ابوای ماترکتها»: یعنی لذّت و حلاوت نماز چاشت، بیشتر و خوشایندتر از لذّت زنده شدن پدر و مادرم است؛ از این رو، اگر مرا در بین گزاردن نماز چاشت یا زنده شدن پدر و مادرم، مخیر گردانند، من گزاردن نماز چاشت را بر زنده شدن آن‌ها ترجیح خواهم داد و به هیچ عنوان، حاضر نیستم نماز چاشت را در مقابل آن، از دست بدهم.

و می‌توان، این عبارت را چنین نیز ترجمه و تفسیر کرد:

«اگر پدر و مادرم، دوباره زنده شوند و به دنیا بازگردند، باز هم به منظور ملاقات و زیارت آن‌ها، این چند رکعت نماز چاشت را ترک نخواهم کرد».

---

[۱]- ترمذی ۳۴۱/۲ ح ۴۷۶؛ ابن ماجه ۴۴۰/۱ ح ۱۳۸۲؛ و مسند احمد ۴۹۹/۲.

[۲]- موطأ مالک ۱۵۳/۱ ح ۳۰، «کتاب قصر الصلاة».

۱۳۲۰ - [۱۲] (ضَعِيف)

وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يُصَلِّي الضُّحَى حَتَّى نَقُولَ: لَا يَدَعُهَا وَيَدَعُهَا حَتَّى نَقُولَ: لَا يُصليهَا. رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ[1].

۱۳۲۰- (۱۲) ابوسعید خدری ﷺ گوید: گاهی اتفاق می‌افتاد که آن حضرت ﷺ چنان پای‌بند خواندن نماز ضُحی می‌شدند که با خود می‌گفتیم: پیامبر ﷺ آن را هرگز ترک نمی‌کنند؛ و گاهی نیز اتفاق می‌افتاد که آن حضرت ﷺ چنان پیوسته نماز ضُحی را نمی‌خواندند که با خود می‌گفتیم: پیامبر ﷺ هرگز آن را نخواهند گزارد».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: «لایدعها»: خواندن نماز پیش از ظهر را ترک نمی‌کند. از این روایت، دانسته می‌شود که پیامبر ﷺ پیوسته نماز ضُحی را نمی‌گزاردند؛ بلکه گاهی آن را می‌خواندند و گاهی نیز ترک می‌فرمودند، تا مردم چنین نپندارند که خواندن نماز ضُحی، فرض یا واجب است. و این رفتار پیامبر ﷺ، بیانگر مستحب بودن چنین نمازی است.

۱۳۲۱ - [۱۳] (صَحِيح)

وَعَنْ مُوَرِّقٍ الْعِجْلِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عُمَرَ: تُصَلِّي الضُّحَى؟ قَالَ: لَا. قُلْتُ: فعُمَرُ؟ قَالَ: لَا. قُلْتُ: فَأَبُو بَكْرٍ؟ قَالَ: لَا. قُلْتُ: فَالنَّبِيُّ ﷺ؟ قَالَ: لَا إِخَالُه. رَوَاهُ الْبُخَارِيّ[2].

۱۳۲۱- (۱۳) مُوَرّق عجلی ﷺ گوید: خطاب به عبدالله بن عمر رضی الله عنه گفتم: آیا به هنگام چاشت، نماز می‌گزاری؟ او در پاسخ گفت: خیر. گفتم: آیا عمر بن خطاب رضی الله عنه نماز چاشت می‌گزارد؟ گفت: خیر. دوباره پرسیدم: آیا ابوبکر صدّیق رضی الله عنه نماز چاشت می‌گزارد؟ گفت: خیر. عرض کردم: آیا پیامبر ﷺ نماز چاشت می‌گزاردند؟ گفت: گمان نمی‌کنم که ایشان نیز آن را گزارده باشند.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

[1]- ترمذی ۳۴۲/۲ ح ۴۷۷؛ و مسند احمد ۳۶/۳.
[2]- بخاری ۵۱/۳ ح ۱۱۷۵.

شرح: چنان که پیشتر نیز بیان شد، درباره‌ی ماهیت شرعی نماز چاشت، در بین صاحب‌نظران فقهی، اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی آن را بدعت و برخی سنّت و برخی نیز مستحب گفته‌اند.

و بر اساس قول «**مُفتی به**» احناف، نماز چاشت، مستحب یا سنّت غیر مؤکّده می‌باشد؛ زیرا نماز چاشت، عادت همیشگی پیامبر خدا ﷺ نبوده است.

و در همین باب از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده است که گفت: «كان رسول الله ﷺ يصلّي الضُّحي حتي نقول: لايدعها؛ ويدعها حتّي نقول: لايصلّيها». (ترجمه و شرح آن، در حدیث شماره ۱۳۲۰ گذشت).

و چون پیامبر ﷺ گاهی نماز چاشت را ترک می‌کردند و احتمال دارد که عبدالله بن عمر رضی الله عنه ایشان را در حال گزاردن نماز چاشت ندیده باشد، از این رو، بر مبنای مشاهده‌ی خویش، گزاردن نماز چاشت را نفی کرده است؛

و عایشه رضی الله عنها نیز علّت نگزاردن نماز چاشت آن حضرت ﷺ را چنین بیان می‌کند: رسول خدا ﷺ بسا اوقات، اعمالی را که خیلی دوست داشتند و به آن‌ها علاقمند بودند، ترک می‌کردند؛ برای این که مبادا مسلمانان، اهتمام و پای‌بندی ایشان را مشاهده کنند و از ایشان تقلید نمایند و بر آن مواظبت کنند؛ و در نتیجه، حکم فرضیت آن نازل گردد.

به هر حال، نماز اشراق و چاشت و دیگر نوافل را برای همین مصلحت، آن حضرت ﷺ ترک می‌کردند؛ و برای چنین اهداف و مقاصدی در دوران ترک اعمال، همواره ثواب دوران عدم ترک اعمال، جاری است. و مسلّم است که این مصلحت، مخصوص ایشان بوده است و کسی دیگر، این مقام را دارا نیست.

باب (۳۹)

سایر نمازهای نفل

فصل اول

۱۳۲۲ - [۱] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ لِبِلَالٍ عِنْدَ صَلَاةِ الْفَجْرِ: «يَا بِلَالُ حَدِّثْنِي بِأَرْجَى عمل عملته فِي الْإِسْلَام فَإِنِّي سَمِعت دق نعليك بَين يَدي الْجَنَّةِ». قَالَ: مَا عَمِلْتُ عَمَلًا أَرْجَى عِنْدِي أَنِّي لم أتطهر طهُورا مِنْ سَاعَةٍ مِنْ لَيْلٍ وَلَا نَهَارٍ إِلَّا صَلَّيْتُ بِذَلِكَ الطُّهُورِ مَا كُتِبَ لِي أَنْ أُصَلِّيَ[1].

۱۳۲۲- (۱) ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ هنگام نماز صبح به بلال رضی الله عنه فرمودند: «ای بلال! از امیدوارکننده‌ترین عملی که در اسلام انجام داده‌ای، با من بگو؛ چون من صدای کفش‌هایت را پیشاپیش خویش در بهشت شنیدم»!.

بلال رضی الله عنه عرض کرد: هیچ کاری انجام نداده‌ام که در نزد من، امیدوارکننده‌تر از این باشد؛ چون من در هیچ لحظه‌ای از شب یا روز، پاکیزگی حاصل نمی‌کردم (وضو نمی‌گرفتم)، مگر این که در حدّ توان و آنچه برایم مقدّر شده بود، نماز می‌گزاردم.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «دفّ»: صدای کفش در حال حرکت بر زمین.

در حدیثی - به نقل از صحیح مسلم و سُنن ترمذی - از عمر رضی الله عنه چنین روایت شده است که پس از وضو، خواندن کلمه‌ی شهادت و خواندن دعای «اللّهمّ اجعلني من التوّابين واجعلني من المتطهّرين»، فضیلت و برکت زیادی دارد.

و در حدیث بالا، خبری که رسول خدا ﷺ از شنیدن صدای قدم‌ها و یا کفش‌های بلال رضی الله عنه در بهشت داده‌اند، مربوط به خوابی است که آن حضرت ﷺ دیده بودند؛ از این رو، این سؤال مطرح نشود که چگونه امکان دارد که بلال رضی الله عنه در حال حیات، به بهشت رفته باشد؟!

البته خواب آن حضرت ﷺ و بیان آن، شهادتی قطعی و گواهی یقینی بر این امر است که بلال رضی الله عنه از بهشتیان است. و پیام خاصّ این حدیث و روح راستین آن، این است که انسان، عادت داشته باشد که همیشه پس از هر بار وضو - بر حسب توفیق - نماز بگزارد؛ خواه نماز فرض باشد، یا سنّت و نفل.

۱- بخاری ۳٤/۳ ح ۱۱٤۹؛مسلم ۱۹۱۰/٤ ح (۲٤۵۸-۱۰۸)؛ و مسند احمد ۳۳۳/۲.

۱۳۲۳ - [۲] (صَحِيحٌ)

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يُعَلِّمُنَا الِاسْتِخَارَةَ فِي الْأُمُورِ كَمَا يُعَلِّمُنَا السُّورَةَ مِنَ الْقُرْآنِ يَقُولُ:

«إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِالْأَمْرِ فَلْيَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ مِنْ غَيْرِ الْفَرِيضَةِ ثُمَّ لْيَقُلْ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ فَإِنَّك تَقْدِرُ وَلَا أقدر وَتعلم وَلَا أعلم وَأَنت علام الغيوب اللَّهُمَّ إِنَّ كُنْت تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي - أوقال فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ - فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي - أَوْ قَالَ فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ - فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ وَاقَدُرْ لِيَ الْـخَيْرَ حَيْثُ كَانَ ثُمَّ أَرْضِنِي بِهِ». قَالَ: «ويسمي حَاجته». رَوَاهُ الْبُخَارِيّ[۱].

۱۳۲۳- (۲) جابر (بن عبدالله) ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ استخاره در تمام کارها را به ما می‌آموختند؛ همان‌گونه که سوره‌ای از قرآن را به ما یاد می‌دادند، و می‌فرمودند: «هرگاه کسی از شما خواست کار مهمّی را انجام دهد، دو رکعت نماز غیرفرض (یعنی دو رکعت نماز نفل) بگزارد؛ سپس بگوید:

«اللهمّ انّي استخيرك بعلمك واستقدرك بقدرتك واسألك بفضلك العظيم، فانك تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم، وانت علّام الغيوب؛ اللهمّ ان كنت تعلم انّ هذا الامر خيرلي في ديني ومعاشي وعاقبة امري، (او قال: عاجل امري وآجله)، فاقدره لي ويسّره لي ثم بارك لي فيه؛ وان كنت تعلم انّ هذا الامر شرّ لي في ديني ومعاشي وعاقبة امري (او قال: عاجل امري وآجله)، فاصرفه عني واصرفني عنه واقدر لي الخير حيث كان ثم ارضني به».

«پروردگارا! به سبب علمت، از تو طلب خیر می‌کنم و به سبب قدرتت، از تو قدرت می‌طلبم و از فضل بی‌پایانت، بهره می‌جویم؛ زیرا که تو، توانایی و من ناتوانم و تو می‌دانی و من نمی‌دانم و تو بسیار دانای غیبی.

بار خدایا! اگر تو می‌دانی که این کار... به خیر دین، دنیا و عاقبت کارم - یا فرمودند: به خیر حال و آینده‌ام - می‌انجامد، پس آن را برای من مقدّر کن و آسان گردان و در آن، برای من، برکت ارزانی کن؛ و اگر می‌دانی که این کار... به مصلت دین، دنیا و عاقبت کارم - یا فرمودند: به مصلحت حال و آینده‌ام - نیست، پس آن را از من دور کن و مرا نیز از آن دور گردان (مرا از آن، منصرف کن) و خیر را هر جا که هست، برایم مقدّر فرما و مرا از آن خشنود بگردان».

و پس از این دعا، نیاز و حاجتش را بیان کند.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

۱- بخاری ۵۱/۳ ح ۱۱۴۹؛ ترمذی ۳۴۵/۲ ح ۴۸۰؛ و ابن ماجه ۴۴۰/۱ ح ۱۳۸۳.

شرح: یکی از محسّنات و مزایای اسلام و دستورات آن در مورد گذشت و سهل‌گیری‌اش با مردم، این است که هرگاه چیز مضرّی را حرام کرده باشد، در مقابل آن، چیز دیگری را که بهتر و مفیدتر از آن است، حلال نموده که جای آن را پر می‌کند و موجب بی‌نیازی از آن می‌گردد.

ابن قیم رحمه‌الله این موضوع را به نحو شایسته و بایسته چنین بیان می‌کند: خداوند بخت‌آزمایی با تیر (آزلام) را حرام نموده است و در مقابل، نماز و دعای استخاره را به منظور انتخاب مصلحت به مسلمانان بخشیده است. اسلام به مسلمانان دستور داده است که هرگاه بخواهند کاری را انجام دهند، مشورت و استخاره نمایند و هرکس استخاره کند، پشیمان نخواهد شد و کسی‌که مشورت نماید، پشیمان نمی‌گردد. و معنای استخاره این است که از خداوند درخواست شود که شخص را به بهترین امر از اموری که در انتخاب آن‌ها تردید دارد، هدایت نماید.

و هم‌چنین خداوند ربا را حرام کرده است ولی در عوض، تجارت پرسود را مباح گردانیده است؛ قمار در اسلام حرام است، امّا در مقابل، شرط‌بندی در مسابقات سودمند، مانند اسب و شتردوانی و تیراندازی، حلال است؛ پوشیدن لباس ابریشم برای مرد، حرام و در عوض، انواع لباس‌های پشمی، کتانی و پنبه‌ای برایش حلال است؛ زنا و لواط در اسلام حرام می‌باشند، ولی در مقابل، ازدواج حلال را به مسلمانان سفارش کرده است؛ روزی‌های ناپاک، آلوده و زیان‌آور حرام، ولی روزی‌های پاکیزه و مفید، حلال است.

اگر با دقّت تمام، احکام و دستورات اسلام را مورد بررسی قرار دهیم، می‌بینیم که هرگاه خداوند بلندمرتبه، با تحریم امر مضرّی برای انسان، تنگنایی به وجود آورده باشد، در مقابل، با حلال نمودن چیزی بهتر از آن، گشایش بیشتری برای او به وجود آورده است. خداوند بلندمرتبه نمی‌خواهد بشر را در گمراهی، مضیقه و ناراحتی قرار دهد، بلکه اراده‌ی او همیشه بر خیر و برکت و رحمت و گشایش بر بندگانش می‌باشد.

خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمۡ وَيَهۡدِيَكُمۡ سُنَنَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ وَيَتُوبَ عَلَيۡكُمۡۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ٢٦ وَٱللَّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيۡكُمۡ وَيُرِيدُ ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلشَّهَوَٰتِ أَن تَمِيلُواْ مَيۡلًا عَظِيمٗا ٢٧ يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمۡۚ وَخُلِقَ ٱلۡإِنسَٰنُ ضَعِيفٗا ٢٨﴾

[النساء: ۲۶-۲۸].

«خداوند می‌خواهد (به وسیله‌ی احکام و دستوراتی که برای شما فرستاده است، راه خیر و صلاح را) برای شما روشن سازد و شما را به راه (انبیاء و صالحان) آنان که پیش از شما بوده‌اند هدایت نماید و (به واسطه‌ی عمل به این دستورات و احکام) از گناهان شما گذشت کند؛ همانا خداوند عالم و دستکار است. خداوند می‌خواهد (پیروی از احکام او را، وسیله‌ای برای تزکیه‌ی نفس و پاکی قلب خود قرار دهید تا) شما را مورد عفو قرار دهد؛ امّا کسانی که به پیروی از فرمان هوای نفس (احکام خدا را نادیده می‌گیرند)، می‌خواهند شما آشکارا از راه حق منحرف و گمراه شوید؛ خداوند می‌خواهد مشکلات و سختی‌ها را برای شما آسان و سهل نماید؛ و انسان ذاتاً ضعیف و ناتوان، آفریده شده است».

(ر.ک: روضة المحبّین ص ۱۰؛ و اعلام الموقعین ج ۲ ص ۱۱۱)

در عصر جاهلیت، رسم مردمان بر این بود که هرگاه برای شخصی از آنان، سفری پیش می‌آمد یا کاری همانند معامله، ازدواج و سایر نیازها پیش می‌آمد، جهت پیش‌بینی فایده یا ضرر آن (به زعم خود) آینده‌نگری می‌کرد و از «**استقسام بالازلام**» کار می‌گرفت و کاری را که در آینده‌نگری مفید و سودمند تشخیص می‌داد، آن را انجام می‌داد و کاری را که در آینده‌نگری، مضرّ بودنش مشخص می‌شد، ترک می‌نمود.

«ازلام» جمع «زلم» است؛ «زلم» به تیری می‌گویند که در دوران جاهلیت، برای بخت‌آزمایی استفاده می‌شد. هفت عدد تیر بودند که بر یکی از آن‌ها، کلمه‌ی «نعم» (آری) و بر دومی، کلمه‌ی «لا» (خیر) و کلماتی دیگر بر تیرهای باقی‌مانده نوشته شده بود که نزد خادم بیت‌الله، نگهداری می‌شدند. هرگاه شخصی در صدد مشخّص کردن آینده‌ی مفید یا مضرّ کار یا سفر خود برمی‌آمد، پیش خادم بیت‌الله می‌آمد و مبلغی - به طور نذر یا صدقه - بدو می‌داد. خادم، از هفت عدد تیر موجود در تیر دادن، یکی یکی بیرون می‌آورد؛ اگر تیری بیرون می‌آمد که بر او «نعم» (آری) نوشته شده بود، در آن صورت، این کلمه، علامت مفید بودن آن کار بود؛ و اگر برعکس، تیر «لا» (خیر) بیرون می‌آمد، نشانه‌ی شوم بودن آن عمل بود. این یکی از صورت‌های «استقسام بالازلام» بود؛ و استقسام دارای انواع دیگری نیز می‌باشد.

قرآن کریم، استقسام - با همه انواعش - را برای پیروان خود ممنوع قرار داد؛ و از آن جایی که علم بشر ناقص است، بسا اوقات درباره‌ی کاری، مردّد می‌شود و درباره‌ی انجام دادن و انجام ندادن آن، متحیرانه به فکر فرو می‌رود و نمی‌داند کدام یک به نفع او

می‌باشد. پیامبر گرامی اسلام ﷺ بعد از ممنوعیّت استقسام، نماز استخاره را برای امّت خود هدیه آوردند و فرمودند: «هرگاه کسی از شما، کار مهمّی داشت، دو رکعت نماز نفل بخواند؛ سپس از خداوند، راهنمایی بخواهد و سرانجام نیک را فقط از او بطلبد».

آری؛ اگر انسان با اعتراف به کم علمی و اظهار ناتوانی خویش، از دانای کلّ و تنها قادر مطلق، راهنمایی و کمک بخواهد، از رحمت خداوندی بعید است که او را کمک و راهنمایی نکند. در حدیث بالا، به کیفیت و چگونگی راهنمایی خداوند، اشاره‌ای نشده است؛ امّا به وسیله‌ی تجربه‌ی بندگان نیک خدا، ثابت شده است که راهنمایی خداوند در خواب یا بیداری، با یک اشاره‌ی غیبی صورت می‌گیرد و گاهی شوق و علاقه‌ی انسان به سمت انجام آن کار، رو به ازدیاد می‌گذارد و یا برعکس، داعیه‌ی انجام کار از بین می‌رود و دل انسان به سمت آن تمایل نخواهد داشت. در هردو صورت، انسان باید آن حالت و کیفیت را از جانب خداوند و در نتیجه، دعای استخاره بداند. و اگر بعد از استخاره، حالت دو دلی و تردید، هنوز از بین نرفته بود و به هیچ سمتی تمایل نداشت، در آن صورت به طور مکرّر، استخاره را انجام دهد و تا زمانی که دل به سمتی مایل نشده است، اقدامی نکند.

و باید دانست که برای انجام واجب یا مستحب و عدم انجام حرام و عمل ناپسند، نیازی به استخاره نیست؛ زیرا در شریعت مقدّس اسلام، به انجام واجب و یا مستحّب و به پرهیز از حرام و مکروه، تأکید شده است؛ و استخاره برای ترجیح بین دو عمل مباح یا تعیین زمان واجبی که زمانش تعیین نشده است، تجویز گردیده است.

فصل دوم

۱۳۲٤ - [۳] (حَسَنٌ)

وَعَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ وَصَدَقَ أَبُو بَكْرٍ. قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: «مَا مِنْ رَجُلٍ يُذْنِبُ ذَنْبًا ثُمَّ يَقُومُ فَيَتَطَهَّرُ ثُمَّ يُصَلِّي ثُمَّ يَسْتَغْفِرُ اللهَ إِلَّا غَفَرَ اللهُ لَهُ ثمَّ قَرَأَ هَذِهِ الآية: ﴿وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ﴾ [آل عمران: ۱۳۵]»

رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَهْ إِلَّا أَنَّ ابْنَ مَاجَه لم يذكر الْآيَةَ[1].

۱۳۲٤- (۳) علی بن ابی طالب ﷺ گوید: ابوبکر ﷺ به من خبر داد و گفت - و به راستی ابوبکر ﷺ راست گفت -: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «هیچ کس نیست که مرتکب گناهی شود؛ سپس بلند شود و وضو بگیرد و نماز بگزارد و پس از آن، از خداوند بلندمرتبه، آمرزش بخواهد، مگر آن که خداوند بلندمرتبه، او را می‌بخشد»؛ آن گاه پیامبر ﷺ این آیه را تلاوت فرمودند:

﴿وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ﴾ [آل عمران: ۱۳۵]؛ «و کسانی که چون دچار گناه (کبیره‌ای) شدند، یا (با انجام گناه صغیره‌ای) بر خویشتن ستم کردند، به یاد خدا می‌افتند (و وعد و وعید و عقاب و ثواب و جلالت و عظمت او را پیش چشم می‌دارند و پشیمان می‌گردند) و آمرزش گناهانشان را خواستار می‌شوند».

[این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند؛ با این تفاوت که ابن ماجه، آیه را ذکر نکرده است].

شرح: یکی از صفات پرهیزگاران و پارسایان، این است که آن‌ها علاوه بر دارا بودن صفات مثبت، اگر مرتکب گناهی شوند، سریع به یاد خدا می‌افتند و توبه می‌کنند و هیچ‌گاه اصرار و پافشاری بر گناه نمی‌ورزند.

و پرواضح است که انسان تا زمانی که به یاد خدا است، مرتکب گناه نمی‌شود و آن‌گاه مرتکب گناه می‌شود که به طور کلّی خدا را فراموش کند و غفلت، تمام وجود او را فراگیرد؛ امّا این فراموشکاری و غفلت در افراد پرهیزگار و پارسا، دیری نمی‌پاید و به زودی به یاد

۱- ابوداود ۱۸۰/۲ ح ۱۵۲۱؛ ترمذی ۲۵۷/۲ ح ٤۰٦؛ ابن ماجه ٤٤٦/۱ ح ۱۳۹۵؛ و مسند احمد.

خدا می‌افتند و گذشته را جبران می‌کنند؛ آن‌ها احساس می‌کنند که هیچ پناهگاهی جز خدا ندارند و تنها باید آمرزش گناهان خویش را از او بخواهند. و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد.

به هر حال؛ روشن است که فراموشکاری، نتیجه‌ی سهل‌انگاری و وسوسه‌های شیطانی است و تنها کسانی گرفتار آن می‌شوند که خود را در برابر او تسلیم کنند و با اهریمن، همکاری نزدیک نمایند! ولی مردان بیدار و با ایمان، کاملاً مراقب هستند که هرگاه خطا و اشتباهی از آن‌ها سرزد؛ در نخستین فرصت، آثار آن را با آب توبه و استغفار، از دل و جان خود بشویند و دریچه‌های قلب خود را به روی شیطان و لشکر او ببندند که آن‌ها از درهای بسته‌ی قلب، وارد نمی‌شوند.

به هر حال، شریعت مقدّس اسلام، راه غلبه و پیروزی بر وسوسه‌های شیطان را، بدین صورت بیان می‌کند که پرهیزگاران و پارسایان، هنگامی که وسوسه‌های شیطانی، آن‌ها را احاطه می‌کند، به یاد خدا و نعمت‌های بی‌پایانش و به یاد عواقب شوم گناه و مجازات دردناک خدا می‌افتند؛ و در این هنگام، ابرهای تیره و تار وسوسه، از اطراف قلب آن‌ها به کنار می‌رود و راه حق را به روشنی می‌بینند و انتخاب می‌کنند.

و در حقیقت، هرکس در هر مرحله‌ای از ایمان و در هر سن و سال، گهگاه، گرفتار وسوسه‌های شیطانی می‌گردد؛ و گاه در خود احساس می‌کند که نیروی محرّک شدیدی در درون جانش آشکار شده است و او را به سوی گناه دعوت می‌کند؛ این وسوسه‌ها و تحریک‌ها، به طور یقین در سنین جوانی بیشتر است؛ و در محیط‌های آلوده - همچون محیط‌های امروز که خود مراکز فساد در آن فراوان و آزادی نه به معنای حقیقی بلکه به شکل بی‌بند و باری همه جا را فراگرفته و دستگاه‌های تبلیغاتی غالباً در خدمت شیطان و وسوسه‌های شیطانی هستند - فزونتر می‌باشد؛ و تنها راه نجات از آلودگی در چنین شرائطی، نخست فراهم ساختن سرمایه‌ی «**تقوا**» است و سپس «**مراقبت**» و سرانجام توجه به خویشتن و پناه بردن به خدا و یاد الطاف و نعمت‌های او و یاد مجازات‌های دردناک خطاکاران است.

و در روایات و احادیث، به طور مکرّر، به اثر عمیق و ژرف ذکر خدا در کنار زدن وسوسه‌های شیطان اشاره شده است. تا جایی که افراد بسیار باایمان و دانشمند و با شخصیت، همیشه احساس خطر در مقابل وسوسه‌های شیطانی می‌کردند و از طریق

مراقبت که در علم اخلاق بحث مشروحی دارد، با آن می‌جنگیدند و به جنگ و پیکار برمی‌خاستند.

اصولاً وسوسه‌های نفس و شیطان، همانند میکروب‌های بیماری‌زا است که در همه وجود دارند، ولی به دنبال بنیه‌های ضعیف و جسم‌های ناتوان می‌گردند تا در آنجا نفوذ کنند؛ امّا آن‌هایی که جسمی سالم و نیرومند و قوی دارند، این میکروب‌ها را از خود دفع می‌کنند.

و پرواضح است که وسوسه‌های شیطانی، پرده بر دید باطنی انسان می‌افکند، آن چنان که راه را از چاه و دوست را از دشمن و نیک را از بد نمی‌شناسد؛ ولی یاد خدا و نماز و دعا، به انسان، بینایی و روشنایی می‌بخشد و قدرت شناخت واقعیت‌ها را به او می‌دهد؛ شناختی که نتیجه‌اش، نجات از چنگال وسوسه‌ها است.

۱۳۲۵ - [٤] (ضَعِيف)

وَعَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا حَزَبَهُ أَمْرٌ صَلَّى. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

۱۳۲۵- (٤) حذیفه رضی الله عنه گوید: روش رسول خدا ﷺ بر آن بود که هرگاه برای ایشان، کار (مهم یا دشوار و طاقت‌فرسا) روی می‌داد؛ نماز می‌گزاردند؛ (یعنی آن حضرت ﷺ همراه در مشکلات و معضلات، چالش‌ها و دغدغه‌ها، ناهمواری‌ها و ناملایمات و مصائب و سختی‌ها، به گزاردن نماز روی می‌آوردند).

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿وَٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِۚ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى ٱلۡخَٰشِعِينَ٤٥ ٱلَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَٰقُواْ رَبِّهِمۡ وَأَنَّهُمۡ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ٤٦﴾ [البقرة: ٤٥-٤٦]

«و از شکیبایی (و واداشتن نفس بر آنچه دوست ندارد، از جمله روزه) و نماز (که دل را پاکیزه و انسان را از گناهان و پلیدی‌ها به دور می‌دارد) یاری جویید؛ و نماز سخت دشوار و گران است مگر برای فروتنانِ (دوست دار طاعت و عبادت). آن کسانی که به یقین می‌دانند خدای خویش را (پس از دوباره زنده شدن) ملاقات خواهند کرد و این که ایشان به سوی او بازخواهند گشت (تا حساب و کتاب پس بدهند و پاداش و پادافره‌ی خود را دریافت دارند)».

۱- ابوداود ۷۸/۲ ح ۱۳۱۹؛ و مسند احمد ۳۸۸/۵.

به راستی، مسلمانان نباید از این موضوع هرگز تعجب کنند؛ زیرا هنگامی که انسان در برابر حوادث سخت و مشکلات طاقت فرسا قرار می‌گیرد و نیروی خود را برای مقابله‌ی با آن‌ها ناچیز می‌بیند، نیاز به تکیه‌گاهی دارد که از هر جهت نامحدود و بی‌انتها باشد؛ و نماز، او را با چنین مبدأیی مربوط می‌سازد و با اتّکا بر او، می‌تواند با روحی مطمئن و آرام، امواج سهمگین مشکلات را درهم بشکند.

بنابراین، روایات و احادیث، در حقیقت به دو اصل، توصیه و سفارش می‌کنند: یکی اتکای به خداوند که نماز، مظهر آن است و دیگری، مسأله‌ی خودیاری و اتّکای به نفس که به عنوان صبر و شکیبایی از آن یاد شده است.

آری؛ این همان نماز حقیقی است که بنده در زمان فرارسیدن مصایب، غم و غصه‌ها و گرفتاری‌ها، به وسیله‌ی آن، به خداوند پناه می‌برد و در آن، احساس حمایت و پشتیبانی و همدردی می‌کند و احساس خواهد کرد که از سوی خداوند، پروردگار آسمان‌ها و زمین، کمک و تقویت می‌شود؛ از این رو، از گذرگاه زندگی دنیا با نجات عبور خواهد کرد و از خشنودی و رضوان خداوند بلندمرتبه، بهره‌مند خواهد شد و به بهشتی دست خواهد یافت که پهنای آن به اندازه‌ی پهنای آسمان‌ها و زمین است؛ مگر پیامبراکرم ﷺ نفرموده است که نزدیکترین جایگاهی که بنده به پروردگارش نزدیک می‌شود؛ در واقع همان لحظه‌ای است که او پیشانی خویش را بر زمین نهاده و در حالت سجده است؛ لذا در آن به کثرت دعا کنید. در سجده، از دعا کمک بگیریم؛ باید به سوی خداوند لابه و تضرّع کنیم و به سوی او زاری‌کنان بشتابیم، تا گره از مشکلاتمان بگشاید و ما را از خیر دنیا و آخرت بهره‌مند سازد.

حکایت آن صحابی را به خاطر داریم؛ همان کسی‌که از رسول خدا ﷺ همسایگی و همراهی در بهشت را درخواست کرد. اگر گفتید رسول اکرم ﷺ او را به چه چیزی سفارش و بر انجام چه کاری راهنمایی کرد و به او چه فرمود؟ توصیه‌ی آن حضرت ﷺ این بود:

«فَأَعِنّي علي نفسك بكثرة السجود». (مسلم)

«مرا بر همراهی و مجاورت خود، با کثرت سجده یاری کن».

بی‌شک او را بر کثرت و ازدیاد سجده‌ها راهنمایی می‌فرماید تا خواسته‌ی بزرگ و هدف والایش تحقّق یابد.

به هر حال، نماز رحمت والای خداوندی است؛ از این رو، به هنگام مواجه شدن با هر مشکل و حادثه‌ای، متوجه شدن به سوی آن، متوجه شدن به سوی رحمت الهی است؛ وهرگاه رحمت الهی، یار و مددکار انسان باشد، در آن صورت برای پریشانی و اضطراب، جایی باقی نخواهد ماند. این موضوع به صورت‌های مختلفی در روایات بسیاری بیان شده است. در اوضاع و حالات صحابه‌ی بزرگوار رسول خداﷺ - که قدم به قدم از پیامبر اکرمﷺ پیروی می‌کردند - این امر نیز نقل شده است.

ابودرداء رضی الله عنه گوید: «هنگامی که طوفان و تاریکی پیش می‌آمد؛ آن حضرت ﷺ به مسجد می‌رفتند و تا وقتی که طوفان و تاریکی به پایان نمی‌رسید، از مسجد خارج نمی‌شدند. و همچنین وقتی کسوف و یا خسوف (خورشید و ماه گرفتگی) رخ می‌داد، فوراً به مسجد و به سوی نماز متوجه می‌شدند و به یاد خدا می‌پرداختند».

صهیب رضی الله عنه از پیامبر گرامی اسلامﷺ نقل می‌کند که: «روش پیامبران پیشین نیز همین بود که به هنگام وقوع حادثه و مشکل، به سوی نماز و یاد خدا متوجه می‌شدند».

روایت است که یک بار عبدالله بن عباس رضی الله عنه در سفر بود؛ بدو خبر دادند که فرزندش وفات کرده است. وی از شترش پایین آمد و دو رکعت نماز گزارد و سپس ﴿إِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ گفت و فرمود: «ما آن‌گونه که خداوند به ما دستور داده است، عمل کردیم. و این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِ...﴾ [البقرة: ٤٥].

داستان دیگری از وی نقل شده است که: عبدالله بن عباس رضی الله عنه در سفر بود که خبر درگذشت برادرش «قثم» به وی رسید. وی از راه کنار رفت و از شتر پایین شد و دو رکعت نماز گزارد و در تشهّد نماز تا دیروقت دعا کرد. و پس از آن بر شتر خویش سوار شد و این آیه را تلاوت نمود: ﴿وَٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِۚ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى ٱلۡخَٰشِعِينَ ٤٥﴾ [البقرة: ٤٥].

داستان دیگری از وی نقل شده است که وقتی خبر درگذشت یکی از همسران پیامبر گرامی اسلامﷺ را شنید، به سجده افتاد. شخصی از وی، درباره‌ی علّت این کار پرسید: وی اظهار داشت: پیامبر اکرمﷺ به ما چنین دستور داده است که هرگاه با حادثه‌ای روبه رو شدید، سجده کنید (یعنی به نماز مشغول شوید)؛ و چه حادثه‌ای بزرگتر از این است که امّ المؤمنین وفات کرده است. (ابوداود)

و هنگامی که زمان وفات عباده ﷺ نزدیک شد، به کسانی که اطراف وی بود، فرمود: من شما را از این منع می‌کنم که بر من گریه کنید؛ و هرگاه روح من از تنم جدا شد، هریک از شما با رعایت آداب، وضو کند و سپس به مسجد برود و نماز بخواند و برایم استغفار کند؛ زیرا که خداوند فرموده است: ﴿وَٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِ...﴾ [البقرة: ٤٥]. پس از آن، مرا در قبر قرار دهید.

عبدالله بن سلام ﷺ می‌گوید: هرگاه خانواده‌ی رسول خدا ﷺ با مشکل و چالشی مواجه می‌شدند، آنحضرت ﷺ دستور می‌داد تا نماز بخوانند؛ و این آیه را تلاوت می‌فرمود: ﴿وَأۡمُرۡ أَهۡلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱصۡطَبِرۡ عَلَيۡهَاۖ لَا نَسۡـَٔلُكَ رِزۡقٗاۖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُكَۗ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلتَّقۡوَىٰ ١٣٢﴾ [طه: ١٣٢]. «خانواده‌ی خود را به گزاردن نماز دستور بده (چرا که نماز مایه‌ی یاد خدا و پاکی و صفای دل و تقویت روح است) و خود نیز بر اقامه‌ی آن، ثابت و ماندگار باش. ما از تو روزی نمی‌خواهیم، بلکه ما به تو روزی می‌دهیم. سرانجام (نیک و ستوده) از آن (اهل تقوا و) پرهیزگاری است».

در حدیثی دیگر نقل شده است که هرگاه یکی از شما با مشکل دینی و یا دنیوی مواجه شد، دو رکعت نماز بخواند و حمد و ستایش خدا را بیان کند؛ و بر پیامبر گرامی اسلام ﷺ سلام و درود بفرستد؛ آن گاه این دعا را بخواند - نیازش برآورده می‌شود-:

«لااله الا الله الحليم الكريم، سبحان الله ربّ العرش العظيم، الحمدالله ربّ العالمين؛ اسألك موجبات رحمتك وعزائم مغفرتك والغنيمة من كلّ برّ والسلامة من كلّ اثم؛ لا تدع لي ذنباً اِلّا غفرته ولا همّاً الّا فرّجته ولا حاجة هي لک رضاً الّا قضيتها يا ارحم الراحمين».

پس انسان مسلمان، باید نیازهای خویش را از خداوند بلندمرتبه، به وسیله‌ی نماز بخواهد؛ زیرا گذشتگان و پیشینیان، هرگاه با مشکل یا حادثه‌ای روبه‌رو می‌شدند، به سوی نماز متوجه می‌شدند.

١٣٢٦ - [٥] (صَحِيح)

وَعَنْ بُرَيْدَةَ قَالَ: أَصْبَحَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ فَدَعَا بِلَالًا فَقَالَ: «بِمَ سَبَقْتَنِي إِلَى الْجَنَّةِ مَا دَخَلْتُ الْجَنَّةَ قَطُّ إِلَّا سَمِعْتُ خَشْخَشَتَكَ أَمَامِي». قَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ مَا أَذَّنْتُ قَطُّ إِلَّا صَلَّيْتُ رَكْعَتَيْنِ وَمَا أَصَابَنِي حَدَثٌ قَطُّ إِلَّا تَوَضَّأْتُ عِنْدَهُ وَرَأَيْتُ أَنَّ لِلّٰهِ عَلَيَّ رَكْعَتَيْنِ. فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «بِهِمَا». رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ[1].

١- ترمذی ٦٢٠/٥ ح ٣٦٨٩؛ و مسند احمد ٣٦٠/٥.

۱۳۲٦- (۵) بریده ﷺ گوید: (روزی) رسول خداﷺ صبح کردند (و پس از نماز بامداد) بلال ﷺ را فراخواندند و بدو فرمودند: «به سبب چه کاری، پیشاپیش من به بهشت راه یافته‌ای؛ چون من هر بار که به بهشت وارد شده‌ام، صدای خِش خِش پاهای تو را پیشاپیش خویش در بهشت شنیده‌ام»!

بلال ﷺ عرض کرد: ای فرستاده‌ی خدا! هیچ‌گاه قصد گفتن اذان را نکرده‌ام مگر آن که (پیش از اذان) دو رکعت نماز گزارده‌ام؛ و هرگز بی‌وضو نشده‌ام، مگر آن که در همان لحظه‌ی بی‌وضویی، دوباره وضو گرفته‌ام و باورم بر آن بوده که برای کسب خشنودی خدا، دو رکعت نماز بر ذمّه‌ام است.

رسول خداﷺ فرمودند: «پس به سبب همین دو رکعت نماز بود که صدای کفش‌هایت را پیشاپیش خویش در بهشت شنیده‌ام».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: «اصبح»: صبح کرد. شب را به صبح رساند.

«بم سبقتني الي الجنّة»: به خاطر انجام چه کاری، پیشاپیش من به بهشت راه یافته‌ای؟

«خشخشتک»: خشخشة: جرینگ جرینگ؛ تلق و تولوق؛ خِش خِش؛ صدای خِش خِش کفش‌ها.

«ما اذنتُ»: یعنی در فاصله‌ی اذان و نماز، دو رکعت نماز مستحبّی گزارده‌ام.

۱۳۲۷ - [٦] (مَوْضُوع)

وَعَنْ عَبْدُ اللّٰهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «مَنْ كَانَتْ لَهُ حَاجَةٌ إِلَى اللّٰهِ أَوْ إِلَى أحد من بني آدم فَلْيَتَوَضَّأ فليحسن الْوُضُوءَ ثُمَّ لْيُصَلِّ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ لْيُثْنِ عَلَى اللّٰهِ تَعَالَى وَلْيُصَلِّ عَلَى النَّبِيِّﷺ ثُمَّ لْيَقُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَسْأَلُكَ مُوجِبَاتِ رَحْمَتِكَ وَعَزَائِمَ مَغْفِرَتِكَ وَالْغَنِيمَةَ مِنْ كُلِّ بِرٍّ وَالسَّلَامَةَ مِنْ كُلِّ إِثْمٍ لَا تَدَعْ لِي ذَنْبًا إِلَّا غَفَرْتَهُ وَلَا هَمًّا إِلَّا فَرَّجْتَهُ وَلَا حَاجَةً هِيَ لَكَ رِضًى إِلَّا قَضَيْتَهَا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَهْ وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ: هَذَا حَدِيث غَرِيب[1].

۱۳۲۷- (٦) عبدالله بن ابی اوفی ﷺ گوید: رسول خداﷺ فرمودند: «هر کس نیازی به خدا یا به یکی از بندگانش داشته باشد، باید به نحو آحسن (و با رعایت کامل فرایض و حدود و سنّت‌ها و مستحب‌ها) وضو بگیرد؛ آن‌گاه دو رکعت نماز بگزارد و پس از آن، به بیان پرتوی

۱- ترمذی ۳۴۴/۲ ح ۴۷۹؛ و ابن ماجه ۴٤۱/۱ ح ۱۳۸٤.

از وصف و شکوه خداوند بپردازد و بر پیامبر خدا ﷺ سلام و درود بفرستد؛ آن‌گاه (برای برآورده شدن نیازش،) این دعا را بخواند:

«مَنْ كَانَتْ لَهُ حَاجَةٌ إِلَى اللهِ أَوْ إِلَى أحد من بني آدم فَلْيَتَوَضَّأْ فليحسن الْوُضُوءَ ثُمَّ لْيُصَلِّ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ لْيُثْنِ عَلَى اللهِ تَعَالَى وَلْيُصَلِّ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ثُمَّ لْيَقُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ سُبْحَانَ اللهِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَسْأَلُكَ مُوجِبَاتِ رَحْمَتِكَ وَعَزَائِمَ مَغْفِرَتِكَ وَالْغَنِيمَةَ مِنْ كُلِّ بِرٍّ وَالسَّلَامَةَ مِنْ كُلِّ إِثْمٍ لَا تَدَعْ لِي ذَنْبًا إِلَّا غَفَرْتَهُ وَلَا هَمًّا إِلَّا فَرَّجْتَهُ وَلَا حَاجَةً هِيَ لَكَ رِضًى إِلَّا قَضَيْتَهَا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»

«هیچ معبود برحقّی جز الله نیست که بردبار و بزرگوار است؛ از تمام ناتوانی‌ها و ناشایستی‌ها، ذاتی را پاک و منزّه می‌دانیم که پروردگار عرش بزرگ است؛ و تمام حمد و سپاس‌ها، از آن خدایی است که پروردگار جهانیان است.

بار خدایا! موجبات رحمتت، اسباب مغفرتت و برخورداری از هر چیز خوبی و رهایی از هر گناهی را از تو می‌خواهم.

بار خدایا! تمام گناهانم را بیامرز و تمام پریشانی‌های مرا سامان بده و تمام نیازمندی‌های مرا که تو از آن خشنود باشی، برآورده ساز؛ ای مهربانترین مهربانان».

[این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند؛ و ترمذی گفته است: این، حدیثی غریب است].

شرح: «ربّ العرش»: عرش در لغت به معنی چیزی است که دارای سقف بوده باشد و گاهی به خود سقف نیز عرش گفته می‌شود، مانند: ﴿أَوۡ كَٱلَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرۡيَةٖ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا...﴾ [البقرة: ۲۵۹] «... مانند کسی‌که از کنار قریه‌ای گذشت در حالی که آن چنان ویران شده بود که سقف‌هایش فرو ریخته و دیوار برسقف‌ها در غلطیده بود».

گاهی به معنی «تخت‌های بلند، همانند تخت سلاطین و پادشاهان» نیز آمده است. چنان که در داستان سلیمان ﵇ می‌خوانیم که می‌گوید: ﴿أَيُّكُمۡ يَأۡتِينِي بِعَرۡشِهَا﴾ [النمل: ۳۸]. «کدام یک از شما می‌تواند تخت بلقیس را برای من حاضر کند».

و نیز به داربست‌هایی که برای برپا نگهداشتن بعضی از درختان می‌زنند، عرش گفته می‌شود؛ همانطور که در قرآن می‌خوانیم: ﴿أَنشَأَ جَنَّٰتٖ مَّعۡرُوشَٰتٖ وَغَيۡرَ مَعۡرُوشَٰتٖ﴾ [الأنعام: ۱۴۱]. «او کسی است که باغ‌هایی از درختان داربست دار و بدون داربست آفرید».

ولی هنگامی که در مورد خداوند، واژه‌ی «عَرش» به کار می‌رود و گفته می‌شود: «**عرش خدا**»؛ منظور از آن مجموعه‌ی جهان هستی است که در حقیقت تخت حکومت پروردگار محسوب می‌شود.

«من كانت له الي الله حاجة او الي احدٍ من بني آدم»: یعنی اگر نیاز و مشکل انسان بدون واسطه و مستقیم به خداوند مربوط می‌شد؛ یا این که گره کار او به دست انسانی دیگر بود که این هم به خداوند مربوط می‌شود، در هر صورت نماز حاجت، بهترین پل ارتباطی بین انسان و خدا برای رفع نیازمندی‌ها است.

ناگفته نماند که حدیث بالا، ضعیف است، ولی تعامل امّت محمد ﷺ و شواهد و قرائن دیگری از احادیث، بدو قوّت بخشیده‌اند و آن را تأیید نموده‌اند. همچنان که عثمان بن حنیف رضی الله عنه گوید:

«انّ اعمي اتي رسول الله ﷺ فقال يا رسول الله! ادع الله ان يكشف لي عن بصري. قال: او ادعك. قال يا رسول الله! انّه قد شقّ عليّ ذهاب بصري. قال: انطلق فتوضّأ ثم صلّ ركعتين ثم قل: «اللهم انّي اسألك واتوجّه اليك بنبيّك نبيّ الرحمة؛ يا محمد! انّي اتوجّه الي ربّي بك ان يكشف لي عن بصري؛ اللهم شفّعه فيّ وشفّعني في نفسي»؛ وقد كشف الله عن بصره» (مسند احمد؛ ترمذی؛ حاکم. و بیهقی، هیثمی، نووی، ذهبی و آلبانی و دیگران، آن را صحیح دانسته‌اند).

«مردی نابینا به نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای فرستاده‌ی خدا! از خداوند بخواه که بینایی‌ام را به من برگرداند. پیامبر ﷺ فرمود: آیا من برایت دعا کنم؟ مرد گفت: ای رسول خدا! نابینایی، مرا دچار مشقّت کرده است. پیامبر ﷺ فرمود: «برو و وضو بگیر و دو رکعت نماز بخوان؛ سپس بگو: بار خدایا! از تو می‌خواهم و به درگاه تو رو آورده‌ام با توسل به پیامبرت، پیامبر رحمت؛ای محمد ﷺ! من رو به پروردگارم آورده‌ام که با واسطه‌ی تو بینایی‌ام را برگرداند. خداوندا! او را شفیع من قرار ده و مرا نیز شفیع خویش»؛ خداوند نیز بینایی‌اش را به او برگرداند».

و از حذیفه رضی الله عنه روایت است که گفت: «كان النبيّ ﷺ اذا حزبه امر صلّي» (ابوداود)؛ «روش رسول خدا ﷺ بر آن بود که هرگاه برای ایشان کار (مهم یا دشوار و طاقت‌فرسا) روی می‌داد، نماز

می‌گزاردند». یعنی آن حضرت ﷺ همواره در مشکلات و معضلات و چالش‌ها و دغدغه‌ها، به گزاردن نماز روی می‌آوردند.

و هم‌چنین در مسند امام احمد بن حنبل و معجم طبرانی کبیر، حدیثی با سند حسن از ابودرداء رضی الله عنه روایت شده است که حدیث عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه (حدیث شماره ۱۳۲۷) را تأیید می‌کند.

کوتاه سخن، این که: نماز حاجت، بهترین روش برای رفع نیازها است؛ بندگان راستین خدا - که از ایمان و یقین حقیقی برخوردارند - بارها این نماز را تجربه کرده‌اند و آن را خزانه‌ای بزرگ از خزانه‌های خداوندی یافته‌اند.

این از یک سو؛ و از سوی دیگر، گزاردن نماز حاجت، اطاعت امر و دستور خداوند است؛ آنجا که می‌فرماید:

﴿وَٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِ...﴾ [البقرة: ٤٥].

«و از شکیبایی (و واداشتن نفس بر آنچه دوست ندارد، از جمله روزه) و نماز (که دل را پاکیزه و انسان را از گناهان و پلیدی‌ها به دور می‌دارد) یاری جویید».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَأۡمُرۡ أَهۡلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱصۡطَبِرۡ عَلَيۡهَاۖ لَا نَسۡـَٔلُكَ رِزۡقٗاۖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُكَۗ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلتَّقۡوَىٰ١٣٢﴾ [طه: ۱۳۲].

«خانواده‌ی خود را به گزاردن نماز دستور بده؛ (چرا که نماز، مایه‌ی یاد خدا و پاکی و صفای دل و تقویت روح است) و خود نیز بر اقامه‌ی آن، ثابت و ماندگار باش. ما از تو روزی نمی‌خواهیم، بلکه ما به تو روزی می‌دهیم سرانجام (نیک و ستوده) از آن (اهل تقوا و پرهیزگاری است».

باب (٤٠)

نماز تسبیح

فصل اول

١٣٢٨ - [١] (ضَعِيف)

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: لِلْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْـمُطَّلِبِ: «يَا عَبَّاسُ يَا عَمَّاهُ أَلَا أُعْطِيكَ؟ أَلَا أَمْنَحُكَ؟ أَلا أحبوك؟ أَلَا أَفْعَلُ بِكَ عَشْرَ خِصَالٍ إِذَا أَنْتَ فَعَلْتَ ذَلِكَ غَفَرَ اللهُ لَكَ ذَنْبَكَ أَوَّلَهُ وَآخِرَهُ قَدِيمَهُ وَحَدِيثَهُ خَطَأَهُ وَعَمْدَهُ صَغِيرَهُ وَكَبِيرَهُ سِرَّهُ وَعَلَانِيَتَهُ: أَنْ تُصَلِّيَ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ تَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَسُورَةً. فَإِذَا فَرَغْتَ مِنَ الْقِرَاءَةِ فِي أَوَّلِ رَكْعَةٍ وَأَنْتَ قَائِمٌ قُلْتَ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْـحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ خَمْسَ عَشْرَةَ مَرَّةً ثُمَّ تَرْكَعُ فَتَقُولُهَا وَأَنْتَ رَاكِعٌ عَشْرًا ثُمَّ تَرْفَعُ رَأْسَكَ مِنَ الرُّكُوعِ فَتَقُولُهَا عَشْرًا ثُمَّ تَهْوِي سَاجِدًا فَتَقُولُهَا وَأَنْتَ سَاجِدٌ عَشْرًا ثُمَّ تَرْفَعُ رَأْسَكَ مِنَ السُّجُودِ فَتَقُولُهَا عَشْرًا ثُمَّ تَسْجُدُ فَتَقُولُهَا عَشْرًا ثُمَّ تَرْفَعُ رَأْسَكَ فَتَقُولُهَا عَشْرًا فَذَلِكَ خَمْسٌ وَسَبْعُونَ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ تَفْعَلُ ذَلِكَ فِي أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ إِنِ اسْتَطَعْتَ أَن تصليها فِي كل يَوْم فَافْعَلْ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَفِي كُلِّ جُمُعَةٍ مَرَّةً فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَفِي كُلِّ شَهْرٍ مَرَّةً فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَفِي كُلِّ سَنَةٍ مَرَّةً فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَفِي عُمْرِكَ مَرَّةً». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَهْ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي الدَّعْوَات الْكَبِير[١].

١٣٢٨- (١) عبدالله بن عباس ﭭ گوید: پیامبر خدا ﷺ به (پدرم) عباس بن عبدالمطلب ﭬ فرمودند: «ای عباس!ای عمو! آیا تحفه‌ی گران‌بهایی به تو پیشکش نکنم؟ آیا هدیه‌ی ارزشمندی به تو نبخشم؟ آیا (از پاداش و کار سترگی) تو را با خبر نگردانم؟ آیا به تو کاری را نیاموزم که باعث بخشیده شدن ده گناه می‌گردد؛ این طور که هرگاه آن را به انجام برسانی، خداوند بلندمرتبه، گناهان اول و آخر، قدیم و جدید، نادانسته و دانسته، کوچک و بزرگ و نهان و آشکار تو را می‌بخشاید؟

و آن عمل، (نماز تسبیح است که نحوه‌ی ادای آن، بدین ترتیب است که:) چهار رکعت نماز بگزاری و در هر رکعت، سوره‌ی فاتحه همراه با سوره‌ای دیگر بخوانی؛ و چون از قرائت رکعت اول فارغ شدی، به حالت ایستاده پانزده بار بگو: «سبحان الله والحمدلله ولا اله الّا الله والله اکبر».

آن‌گاه به رکوع برو و در رکوع، همین کلمات را ده بار تکرار کن؛ سپس سر از رکوع بردار و در قیامِ متّصل پس از رکوع، ده بار همان کلمات را بگو؛ آن‌گاه سجده کن و در سجده نیز ده بار آن کلمات را تکرار کن؛ سپس سر از سجده بردار و در جلسه، ده بار همان کلمات را بگو. آن‌گاه دوباره به سجده برو و در سجده، ده بار آن کلمات را تکرار کن؛ سپس سر از

١- ابوداود ٦٧/٢ ح ١٢٩٧؛ و ابن ماجه ٤٤٢/١ ح ١٣٨٦.

سجده بردار و پیش از قیام، ده بار آن را بگو که در مجموع، در هر رکعت، هفتاد و پنج بار، این کلمات تکرار می‌شود. و در هرچهار رکعت، بدین سان عمل کن.

(ای عمو)! اگر تو را یارای آن بود که این نماز را هر روز بخوانی، پس آن را بخوان؛ و اگر نتوانستی، در هر جمعه، یک بار بخوان؛ و اگر نتوانستی، در هر ماه، یک بار بخوان؛ و اگر نتوانستی، در هر سال، یک بار و اگر این نیز برایت مقدور نبود، پس حداقل، در تمام عمرت، یک بار آن را بخوان».

[این حدیث را ابوداود، ابن ماجه و بیهقی در «الدعوات الکبیر» روایت کرده‌اند].

١٣٢٩ - [٢] (ضَعِيف)

وروى التِّرْمِذِيّ عَن أبي رَافع نَحوه[1].

١٣٢٩- (٢) و ترمذی نیز به سان این حدیث را (در معنا) از ابورافع ﷺ روایت کرده است.

شرح: «عشر خصالٍ»: ده ویژگی. یعنی نماز تسبیح، دارای چنان تأثیری است که باعث بخشیده شدن ده گناه می‌گردد؛ و آن ده گناه - بر مبنای متن خود حدیث - عبارتند از:

گناهان اوّل شخص (اوّله).

گناهان آخر شخص (اخره).

گناهان قدیمی وی (قدیمه).

گناهان جدید او (جدیده).

گناهانی که از روی خطا از وی صادر شده است (خطأه).

گناهان که از روی عمد و دانسته مرتکب آن شده است (عمده).

گناهان صغیره و کوچک وی (صغیره).

گناهان کبیره و بزرگ او (کبیره).

گناهانی که در نهان انجام داده است (سرّه).

گناهانی که آشکارا مرتکب آن‌ها شده است (علانیته).

به هر حال؛ در مورد خنثی شدن گناهان با طاعات و اعمال نیک، می‌توان چنین گفت که از نظر روانی ثابت شده است که هر گناه و عمل زشتی، یک نوع تاریکی و ظلمتی را در روح و روان انسان ایجاد می‌کند...

١- ترمذی ٢/٣٥٠ ح ٤٨٢.

در این احادیث، پیامبراکرم ﷺ، انگشت روی یک دستور از مهم‌ترین و اساسی‌ترین دستورات و تعالیم اسلامی که در واقع روح ایمان و پایه‌ی اسلام است، گذارده است و آن: پایبندی و اهمیت‌دادن به نمازهای پنج‌گانه است.

این احادیث به کسانی که به نمازهای پنج‌گانه خصوصاً و به همه‌ی عبادات و طاعات و حسنات به طور عموم، پایبندند، بشارت می‌دهد که خداوند ﷻ گناهان صغیره‌ی آنان را می‌بخشد و این پاداشی است که به این‌گونه افراد داده شده است.

این احادیث اثر خنثی‌کننده‌ی گناه را در طاعات و اعمال نیک تثبیت می‌کنند، و در حقیقت هر گناه و عمل زشتی، یک نوع تاریکی و ظلمتی را در روح و روان انسان ایجاد می‌کند که اگر این تاریکی‌ها ادامه یابد اثرات آنها متراکم شده و به صورت وحشتناکی انسان را مسخ می‌کند، ولی کار نیک و نمازهای روزانه که از انگیزه‌ی الهی سرچشمه گرفته، به روح آدمی لطافتی می‌بخشد که آثار گناه را می‌تواند از آن بشوید و آن تیرگی‌ها را به روشنایی مبدل سازد.

آری! هرگاه نماز با شرایط خود انجام شود، انسان را در عالمی از معنویت و روحانیت فرو می‌برد که پیوندهای ایمانی او را با خدا چنان محکم می‌سازد که آلودگی‌ها و آثار گناه را از دل و جان او شستشو می‌دهد. نماز، ایشان را در برابر گناه بیمه می‌کند و زنگار گناه را از آینه‌ی دل می‌زداید و جوانه‌های ملکات عالی انسانی را در اعماق جان بشر می‌رویاند و اراده‌ی انسان را قوی و قلب را پاک و روح را تطهیر می‌کند.

نماز موجی از معنویت را در وجود انسان ایجاد می‌کند، موجی_که سد نیرومندی در برابر گناه ومعصیت پروردگار محسوب می‌شود، نماز وسیله‌ی شستشو از گناهان و مغفرت و آمرزش الهی است. و انسان را دعوت به توبه و اصلاح گذشته می‌کند. نماز سدی در برابر گناهان آینده است که روح ایمان را در انسان تقویت می‌کند و نهال تقوا و خداترسی را در دل پرورش می‌دهد. نماز غفلت زدا است که مرتباً به انسان در روزی پنج مرتبه اخطار می‌کند، هشدار می‌دهد، هدف آفرینش او را خاطر نشان می‌سازد، موقعیت او را در جهان به او گوشزد می‌کند، خودبینی و کِبر را درهم می‌شکند، پرده‌های غرور و خودخواهی را کنار می‌زند و تواضع و فروتنی، خشوع و خضوع، و ایثار و فداکاری را به ارمغان می‌آورد.

نماز، وسیله‌ی پرورش فضائل اخلاقی و تکاملی معنوی انسان است، نماز است که انسان را از جهان محدود ماده و چهاردیواری عالم طبیعت بیرون می‌برد و به ملکوت آسمان‌ها دعوت می‌کند و با فرشتگان هم صدا و همراز می‌سازد تا خود را بدون نیاز به هیچ واسطه، در برابر خدا می‌بیند و با او به گفتگو برمی‌خیزد.

آری! نماز، وسیله‌ی شستشوی از گناهان و مغفرت و آمرزش الهی است، البته برای کسانی که نمازهای خود را به خوبی انجام می‌دهند، نمازی که با روح و با حضور قلب و خشوع و خضوع ادا شود، این چنین نمازی، آثار گناهان صغیره را از دل و جان می‌شوید و ظلمت و تاریکی را از آن می‌زداید.

ممکن است کسی بپرسد که: این احادیث مردم را به گناهان صغیره تشویق می‌نماید و می‌گویند: با ترک گناهان کبیره، ارتکاب گناهان صغیره و کوچک مانعی ندارد، چرا که خواه ناخواه، چنین گناهانی با نمازهای پنج‌گانه و دیگر عبادات و طاعات بخشوده می‌شوند!.

اما باید دانست که پرهیزکردن از گناهان کبیره، خصوصاً با فراهم بودن زمینه‌های آن‌ها، یک نوع حالت تقوای روحانی را در انسان ایجاد می‌کند که می‌تواند آثار گناهان کوچک را از وجود او بشوید و در حقیقت این احادیث، همانند آیه‌ی ﴿إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّـَٔاتِۚ﴾ [هود: ١١٤] می‌باشد، و در واقع، اشاره به یکی از آثار واقعی اعمال نیک از قبیل: نمازهای پنج‌گانه، روزه‌ی رمضان، نماز جمعه و... است و این درست به این معنااست که بخشش گناهان صغیره، یک نوع پاداش معنوی برای تارکان گناهان کبیره است، و این خود اثر تشویق کننده‌ای برای ترک گناهان کبیره دارد.

«نماز تسبیح»: همه‌ی احادیثی که درباره‌ی «نماز تسبیح» روایت شده‌اند، ضعیف است. علامه ابن جوزی رحمه الله با توجه به ضعیف بودن روایات «نماز تسبیح»، مشروعیت آن را انکار کرده است؛ البته حافظ ابن حجر رحمه الله در کتاب «الاعمال المكفّرة» می‌نویسد: حدیث نماز تسبیح، در رتبه‌ی «حسن» قرار دارد؛ یعنی به لحاظ صحّت و ثبوت در رتبه‌ی دوم قرار می‌گیرد.

به هر حال، حدیث نماز تسبیح، به خاطر تعدّد طرق، **«حسن لغیره»** می‌باشد؛ و علاوه بر آن، حدیث به وسیله‌ی تعامل امّت، تأیید شده است؛ بنابراین، بدعت گفتن یا خلاف سنّت گفتن و ردّ فضیلت آن، صحیح نیست.

و در حقیقت، در کتاب‌های حدیث، تعلیم و تلقین نماز تسبیح، به وسیله‌ی راویان متعدد - از میان صحابه - از آن حضرت ﷺ روایت شده است؛ امام ترمذی نیز از ابورافع ﷺ - خادم و برده‌ی آزاد شده‌ی رسول خدا ﷺ - با سند خود، نماز تسبیح را نقل کرده است و پس از آن می‌نویسد: علاوه بر ابورافع ﷺ، این حدیث را عبدالله بن عباس ﷺ، عبدالله بن عمرو ﷺ و فضل بن عباس ﷺ نیز روایت کرده‌اند.

حافظ ابن حجر عسقلانی نیز در کتاب خود «**الخصال المکفّرة**» ضمن رد بر ابن جوزی، درباره‌ی روایات نماز تسبیح و حیثیت سند آن‌ها، به تفصیل بحث کرده است.

(و سخت‌گیری‌ها و تشدّدهای ابن جوزی نیز درباره‌ی احادیث، معروف است؛ از این رو، احادیث بسیاری را که دیگر محدثان ثابت و صحیح دانسته‌اند، او آن‌ها را موضوع یا ضعیف قرار داده و حدیث نماز تسبیح را نیز **موضوع** معرفی کرده است؛ ولی حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب خود: «**الخصال المکفّرة**» با تفصیل، ادعای ابن جوزی را رد کرده است.)

و حاصل بحث و بررسی ابن حجر، چنین است که حدیث نماز تسبیح، حداقل در رتبه‌ی «**حسن**» قرار دارد؛ یعنی به لحاظ صحّت و ثبوت، در رتبه‌ی دوم قرار می‌گیرد.

و علاوه بر آن، خواندن نماز تسبیح و تشویق و تلقین به آن، از برخی از تابعان و تبع تابعان نیز ثابت است؛ که از آن جمله، می‌توان به عبدالله بن مبارک ﷺ اشاره کرد. و این، دلیل روشنی است بر این که از دیدگاه آن‌ها، حدیث «**نماز تسبیح**»، و تشویق و ترغیب به آن، از رسول خدا ﷺ ثابت و در ادوار بعدی، مورد عمل بیشتر صالحان و نیکان امّت بوده است.

نکته‌ی دیگر، این که در هر رکعت «**نماز تسبیح**»، هفتاد و پنج مرتبه، «سبحان الله والحمدلله ولا اله الا الله والله اکبر» خوانده می‌شود و تعداد تسبیحات در چهار رکعت، به سیصد می‌رسد.

این حدیث، از دو طریق روایت شده است؛ طبق روایت عبدالله بن عباس ﷺ، **پانزده مرتبه** در قیام، تسبیح و تحمید و تهلیل گفته می‌شود و پس از آن، در هر حرکتی، ده بار، تسبیح و تحمید و تهلیل خوانده می‌شود. و پس از سجده‌ی دوم، جلسه‌ی استراحتی است که در آن نیز ده بار تسبیح و تحمید و تهلیل خوانده می‌شود.

امّا طبق روایت عبدالله بن مبارک ﷺ جلسه‌ی استراحتی وجود ندارد؛ بلکه در قیام، بیست و پنج بار، تسبیح و تحمید و تهلیل خوانده ی‌شود. پانزده بار قبل از قرائت و ده بار پس از

قرائت. و هردو روش - بدون کراهت - جایز می‌باشد؛ و احناف - اگر چه - جلسه‌ی استراحت را مستحب نمی‌دانند، ولی در «**نماز تسبیح**»، آن را بدون کراهت، جایز می‌دانند.

ناگفته نماند که خواندن نماز تسبیح، به وقت خاصّی از روز یا شب، قبل از عشاء یا بعد از آن، مقید نشده است؛ ولی اگر در شب بعد از نماز وتر خوانده شود، بهتر و افضل خواهد بود، تا پایان نوافلِ شب باشد.

به هر حال، بعد از این، مجالی برای انکار مشروعیت نماز تسبیح یا تضعیف حدیث آن - به طور کلّی - باقی نخواهد ماند؛ و امّا آن کسی‌که به طور قطع، نماز تسبیح را ضعیف دانسته است، شاید به کسانی که آن را صحیح دانسته‌اند، برخورد نکرده است؛ از این رو، بر وی واجب است که علم خود را تصحیح کند نه این که تصحیح را نفی نماید. و الله اعلم بالصواب.

١٣٣٠ - [٣] (صَحِيح)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِﷺ يَقُولُ: «إِنَّ أَوَّلَ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ عمله صلَاته فَإِن صلحت فقد أَفْلح وأنجح وَإِنْ فَسَدَتْ فَقَدْ خَابَ وَخَسِرَ فَإِنِ انْتَقَصَ مِنْ فَرِيضَتِهِ شَيْءٌ قَالَ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: نظرُوا هَلْ لِعَبْدِي مِنْ تَطَوُّعٍ؟ فَيُكَمَّلُ بِهَا مَا انْتَقَصَ مِنَ الْفَرِيضَةِ ثُمَّ يَكُونُ سَائِرُ عَمَلِهِ عَلَى ذَلِكَ». وَفِي رِوَايَةٍ: «ثُمَّ الزَّكَاةُ مِثْلَ ذَلِك ثمَّ تُؤْخَذ الْأَعْمَال حسب ذَلِك». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[١].

١٣٣٠- (٣) ابوهریره رضی الله عنه گوید: از رسول خداﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «نخستین چیزی که در روز قیامت، بنده‌ی مسلمان، از آن محاسبه می‌شود و مورد بازخواست قرار می‌گیرد، نماز است؛ اگر چنانچه نمازش صحیح باشد، رستگار شده و نجات می‌یابد و اگر نمازش خراب و ناقص باشد، زیانکار و خسارتمند می‌شود. و اگر در فرائض وی، نقصی وجود داشته باشد، خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: «ببینید آیا بنده‌ام نماز نفل دارد تا با آن، کاستی‌های نمازهای فرضش کامل شود». سپس سایر اعمالش نیز به همین ترتیب، مورد محاسبه قرار می‌گیرد».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است.]

شرح: «انّ اول ما یحاسب...»: از این عبارت، چنین به نظر می‌رسد که نخستین پرسش در روز قیامت، درباره‌ی نماز است؛ و این در حالی است که از حدیث مرفوع عبدالله بن مسعود

١- ابوداود ١/٥٤٠ ح ٨٦٤؛ ترمذی ٢/٢٦٩ ح ٤١٣؛ نسایی ١/٢٣٢ ح ٤٩٥؛ ابن ماجه ١/٤٥٨ ح ١٤٢٥؛ و مسند احمد ٢/٢٩٠.

ﷺ - که امام بخاری آن را با این الفاظ روایت کرده است: «اوّل ما يقضي بين الناس الدماء» - چنین به نظر می‌رسد که محاسبه در روز قیامت، از ریختن خون ناحق، آغاز می‌گردد.

برخی از علماء و صاحب‌نظران اسلامی، جهت رفع تعارض موجود در میان این دو روایت، گفته‌اند: اولین پرسش در روز قیامت، درباره‌ی نماز است؛ و اولین قضاوت و داوری در روز قیامت، درباره‌ی خون ناحق و قتل می‌باشد.

امّا قول راجح و بهتر آن است که چنین گفته شود: اولین پرسش پیرامون **«حقوق خدا»**، درباره‌ی نماز است؛ و نخستین پرسش پیرامون **«حقوق بندگان»** در مورد **«ریختن خون ناحق»** می‌باشد.

و در روایتی از نسایی، هردو حدیث، جمع شده‌اند؛ آنجا که عبدالله بن مسعود ﷺ از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«اوّل ما يحاسب به العبد الصلاة واول ما يقضي بين الناس في الدماء» (نسایی؛ کتاب المحاربة؛ باب تعظّم الدم)

«اولین محاسبه‌ی بنده درباره‌ی نماز و اولین قضاوت و داوری در میان مردم، درباره‌ی خون ناحق است».

«فان انتقص من فريضته شيء، قال الربّ...»:

برخی از علماء و صاحب‌نظران اسلامی، با استدلال به حدیث فوق، می‌گویند: در روز رستاخیز، کمبود و کاستی فرایض، به وسیله‌ی نوافل، جبران می‌شود. قاضی ابوبکر بن عربی، از قائلان بدین نظریه و دیدگاه است. امّا دیگر علماء و اندیشمندان دینی، مانند امام بیهقی و دیگران بر این باورند که: اگر کمبود و کاستی، در تعداد فرایض بود؛ (یعنی چند نماز فرض ترک شده بود) در آن صورت، هزاران نماز نفل، نمی‌تواند جای آن فرضِ ترک شده را بگیرد و کاستی و کمبود آن را جبران نماید؛ و اگر کمبود و کاستی در کیفیت نمازهای فرضی وجود داشت، در آن صورت با نوافل می‌توان آن را جبران نمود.

از این رو، حدیث بالا، فقط بیانگر کمبود و کاستی کیفی است. در تأیید این نظریه و دیدگاه، حدیثی مرفوع در **«مجمع الزوائد»** (ج ۱ ص ۲۹۱، باب «فرض الصلاة» به حواله‌ی طبرانی کبیر) و به روایت عبدالله بن قرط ﷺ وجود دارد که گوید:

«من صلّي صلاة لم يتمّها، زيد عليها من سُبحته».

علامه هیثمی هردو حدیث را چنین تطبیق داده است که اگر نماز فرضی به فراموشی ترک گردد، می‌توان آن را به وسیله‌ی نوافل جبران کرد؛ ولی اگر از روی عمد ترک شد، قابل جبران نیست. ولی این دیدگاه علامه هیثمی، بیانگر ضابطه و قانون است، در حالی که پرواضح است که رحمت و لطف خداوندی، تابع قانون و ضابطه نیست؛ از این رو، از رحمت و لطف خداوند، بعید نیست که کمبود کیفی و کمّی نمازهای فرض را با نوافل جبران کند؛ امّا در عمل کردن در دنیا، باید قانون و ضابطه را مد نظر قرار داد.

۱۳۳۱ - [٤] (صَحِيح)

وَرَوَاهُ أَحْمد عَن رجل[1].

۱۳۳۱- (٤) و احمد بن حنبل نیز همین حدیث را از مردی (از صحابه و یاران رسول خداﷺ) روایت کرده است.

شرح: در حقیقت، برای بیان اهمیت و جایگاه نمازهای نفل و سودمند بودن آن‌ها، همین یک حدیث بالا، کافی است؛ ولی باید دانست که نمازهای پنج‌گانه بر هر زن و مرد مسلمانی فرض و واجب است؛ ولی در کنار آن‌ها نمازهای نافله‌ی مؤکدی نیز هستند که پیامبرﷺ بر آنها مواظبت داشته‌اند و مواظبت بر ادای آنها را برای مسلمانان نیز تشریع و مقرّر فرموده‌اند، و شخص مسلمان، بنا به دلایل زیر، لازم است نسبت به ادای نمازهای نافله، اهتمام ورزد.

الف) نمازهای نافله، موجب تقرّب و افزایش و ارزش انسان در درگاه خداوند متعال می‌گردد. همانطور که هر انسانی تلاش می‌کند که اعتبار و پشتوانه‌ی مالی خود را در بانک بیشتر کند، باید توجّه و اهتمام خود را در جهت ازدیاد اعتبار و افزایش پشتوانه‌ی حسنات خود که باقی و جاویدان است، در پیشگاه خداوند متعال نیز مبذول نماید؛ زیرا که منفعت حقیقی انسان در همین موارد است، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَوۡمَ لَا يَنفَعُ مَالٞ وَلَا بَنُونَ٨٨ إِلَّا مَنۡ أَتَى ٱللَّهَ بِقَلۡبٖ سَلِيمٖ٨٩﴾ [الشعراء: ۸۸-۸۹].

«روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی‌دهد مگر کسی‌که دلی پاک به سوی خدا بیاورد».

در حدیث قدسی روایت شده است که:

۱- مسند احمد ۷۲/۵.

«ما تَقَرَّبَ عَبْدي اليَّ بِمِثْلِ اَداءِ ما افْتَرَضْتُه عليه وما يَزالُ عَبْدي يتقرَّبُ اِلَيَّ بالنَوافِلِ حَتّي اُحِبّهُ فاذا اَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذي يَسْمَعُ به وبَصَره الَّذي يُبْصِرُ به ويَدهُ التي يَبْطِشُ بها...»

«در جهت تقرّب به من، هیچ چیزی از آنچه بر بنده ام واجب نموده ام شایسته‌تر نیست. امّا، بنده‌ی من، پیوسته به وسیله‌ی نوافل به من تقرّب می‌جوید تا اینکه او را دوست بدارم، و همینکه او را دوست داشتم، من گوش او می‌شوم که بدان می‌شنود، و چشم او می‌شوم که بدان می‌بیند، و دست او می‌شوم که بدان کار می‌کند و...»

روایت از بخاری است.

ب) از طرف دیگر، اعراض از این سنّت‌ها نوعی پشت کردن به محبّت رسول خداست؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ﴾ [الأحزاب: ٢١].

«قطعاً برای شما در اقتدا به رسول خدا سرمشقی نیکو است»

هر کس خواهان محبّت پیامبر خدا باشد، خود را ملزم به پیروی از سنّت او و احیای روش او می‌داند، از آنجا که پیامبر ﷺ مواظبت بر نمازهای نافله را مقرّر و مؤکد داشته‌اند؛ برای ما شایسته‌تر است که نسبت به پیروی و احیای آن سنّت‌ها اقدام نماییم، و آنها را در مجموعه‌ی عبادات خود به محو و فراموشی نسپاریم.

ج) مسئله‌ی دیگر اینکه ادای این سنّت‌ها جبرانی است برای آنکه احتمال دارد در واجبات نقص و قصور روی داده باشد.

کیست که بتواند قائل باشد به اینکه تمامی نمازهای واجب را از لحاظ ارکان و آداب و خشوع بطور کامل انجام داده است. چه بسا امکان دارد که نمازگزار حواسش پرت شده باشد، یا قلبش از خشوع باز مانده باشد، یا اندامش بی‌حرکت مانده باشد، و یا ارکان نماز را بطور کامل انجام نداده باشد....

در روز قیامت، نخستین چیزی که انسان نسبت به آن مورد بازجویی قرار می‌گیرد، نماز است. در آنجا نماز انسان مورد بررسی قرار خواهد گرفت، اگر آن را تمام و کمال انجام داده باشد، چه بهتر و اگر در آن نقص و عیبی بوده باشد، به وسیله‌ی این نوافل و مستحبّات جبران خواهد شد. بنابراین، ادای نمازهای نافله، نوعی عملیات جبرانی و تعویض نقصانی و رفع و رجوع تقصیراتی است که در نمازهای واجب رخ داده است.

١٣٣٢ - [٥] (ضَعِيف)

وَعَنْ أَبِي أُمَامَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَا أَذِنَ اللهُ لَعَبْدٍ فِي شَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الرَّكْعَتَيْنِ يُصَلِّيهِمَا وَإِنَّ الْبِرَّ لَيُذَرُّ عَلَى رَأْسِ الْعَبْدِ مَا دَامَ فِي صَلَاتِهِ وَمَا تَقَرَّبَ الْعِبَادُ إِلَى اللّٰهِ بِمِثْلِ مَا خَرَجَ مِنْهُ» يَعْنِي الْقُرْآنَ. رَوَاهُ أَحْمد وَالتِّرْمِذِيّ[1].

١٣٣٢- (٥) ابوامامه ﷺ گويد: رسول خدا ﷺ فرمودند: «خداوند بلندمرتبه به هيچ عملی (از عبادات) بنده‌ی خويش، آن قدر توجه نمی‌كند كه بهتر و برتر از گزاردن دو ركعت نماز باشد؛ و بی‌گمان تا زمانی كه بنده‌ی مسلمان در نماز خويش باشد، بر سر وی، نيكی (و رحمت و پاداش الهی) سرازير است؛ و هرگز بندگان در هيچ چيزی به مثل آنچه كه از جانب خدا فرود آمده است - يعنی قرآن - به خدا تقرّب و نزديكی حاصل نخواهد كرد».

[اين حديث را احمدبن حنبل و ترمذی روايت كرده‌اند].

شرح: «ما اذن»: گوش فرا نداده است؛ گوش نسپرده است؛ توجه نكرده است؛ و در اينجا چنين ترجمه می‌شود: «با لطف و كرم و رحمت و احسان و رضا و خشنودی خود، بدان توجه نكرده است».

«البرّ»: ثواب و پاداش الهی.

«ليذرّ»: سرازير شود؛ ريزان شود؛ پاشيده شود؛ پخش و پراكنده گردد؛ افشانده شود.

«ما خرج منه»: اين بخش از حديث را به چند صورت می‌توان ترجمه و تفسير كرد.

١- «ما ظهر من الله من شرائعه ومن احكامه»: آنچه از جانب خداوند از احكام و فرامين او فرود آمده است.

٢- «ما خرج من كتابه المبين وهو اللوح المحفوظ»: آنچه از كتاب آشكارش - يعنی لوح محفوظ - فرود آمده است.

٣- «ما خرج من علمه الكامل»: آنچه از علم و دانش كامل خداوندی فرود آمده است.

در اين سه صورت، ضمير «منه» به خدا برمی‌گردد.

٤- «ما خرج من العبد بظهوره علي لسانه»: آنچه از زبان بنده خارج می‌شود از تلاوت آيات قرآن.

در اين صورت، ضمير «منه» به بنده برمی‌گردد.

«يعنی القران»: اين بخش از حديث، تفسير برخی از راويان (و به احتمال زياد، تفسيری از ناحيه‌ی ابونصر) است؛ و از قول خود صحابی نيست.

١- ترمذی ١٧٦/٥ ح ٢٩١١؛ و مسند احمد ٢٦٨/٥.

باب (٤١)

نماز مسافر

فصل اول

١٣٣٣ - [١] (مُتَّفق عَلَيهِ)

عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِﷺ صَلَّى الظُّهْرَ بِالْمَدِينَةِ أَرْبَعًا وَصَلَّى الْعَصْر بِذِي الحليفة رَكْعَتَيْنِ[١].

١٣٣٣- (١) انس بن مالک ؓ گوید: رسول خداﷺ نماز ظهر را در مدینه، چهار رکعت گزاردند و نماز عصر را در ذوالحلیفه دو رکعت خواندند؛ (یعنی چون به «**ذوالحلیفه**» سفر کردند، نماز عصر را کوتاه گزاردند).

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «ذوالحلیفه»: به این مکان، «مسجد شجرة»، «ذوالحلیفة»، و «آبیار علی» نیز می‌گویند. «مسجد شجرة» یا «ذوالحلیفه»، یکی از مساجد بسیار مهم خارج از مدینه‌ی منوره بوده و به عنوان یکی از میقات‌ها و مساجدِ احرام از اهمیت به سزایی برخوردار است. وجه تسمیه‌ی آن به نام‌های فوق چنین است:

الف) شجرة؛ از آن رو، آن را چنین خوانند که پیامبرﷺ در آنجا، کنار درختی به نام «سَمرة» فرود آمد و اِحرام بست. (بخاری، کتاب الصلاة، ح ٤٤١).

ب) اِحرام؛ به سبب آن که حاجیان برای تشرّف به حج، در این مسجد اِحرام می‌بندند.

ج) ذوالحلیفة؛ «حُلیفه» نام آبی است میان دو قبیله‌ی قریش که پیامبر خداﷺ دوست داشتند برای بستن اِحرام، کنار درختی در این محل فرود آیند.

د) آبیار علی؛ از آن جهت به این نام شهرت یافت که علی بن ابی‌طالب ؓ برای آبیاری نخلستان‌ها، چاه‌های فراوانی در این منطقه کنند.

و «آبیار» نیز اسم جمع «بئر» یعنی چاه است.

پیامبر خداﷺ سه بار در این مکان مُحرم شده‌اند:

١- هنگام صلح حدیبیه (سال ششم هجری قمری).

٢- عمره ناشده (سال هفتم هجری قمری).

١- بخاری ٥٦٩/٢ ح ١٠٨٩؛ مسلم ٤٨٠/١ ح (٦٩٠-١١)؛ ابوداود ٨/٢ ح ١٢٠٢؛ ترمذی ٤٣١/٢ ح ٥٤٦؛ نسایی ٢٣٥/١ ح ٤٦٩؛ و دارمی ٤٢٤/١ ح ١٥٠٧.

٣- حجّة الوداع (سال دهم هجری قمری).

زین الدین الاستدار، در سال ٩٦١ هـ. ق بنای مسجد را بازسازی کرد و در پیرامون آن، دیواری بزرگ ساخت که تا پایان دوره‌ی عثمانی، همچنان پابرجا بود.

طول این مسجد، از جنوب تا شمال ٥٢ ذراع (٢٥/٦٥ متر) و از شرق به غرب نیز به همین مقدار بوده است. در دوران فهدبن عبدالعزیز به گونه‌ی بسیار زیبایی بازسازی شد.

اکنون مساحت آن به ٨٨٠٠٠ متر مربع رسیده که ٥٠٠٠ نمازگزار در آن جای می‌گیرند.

١٣٣٤ - [٢] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهْبٍ الْخُزَاعِيِّ قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللّٰهِﷺ وَنَحْنُ أَكْثَرُ مَا كُنَّا قَطُّ وآمنه بمنا رَكْعَتَيْنِ[1].

١٣٣٤- (٢) حارثة بن وهب خزاعی ﷺ گوید: پیامبرﷺ در سرزمین «منیٰ» نماز چهار رکعتی را در دو رکعت به امامت با ما گزاردند. و حال آن که تعداد جمعیت ما به اندازه‌ای زیاد بود که تا آن روز چنین جمعیتی را نداشتیم؛ و این قضیه در امن‌ترین روزها، رخ داده بود.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «منیٰ»:

خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَتِمُّواْ ٱلۡحَجَّ وَٱلۡعُمۡرَةَ لِلَّهِۚ فَإِنۡ أُحۡصِرۡتُمۡ فَمَا ٱسۡتَيۡسَرَ مِنَ ٱلۡهَدۡيِۖ وَلَا تَحۡلِقُواْ رُءُوسَكُمۡ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ ٱلۡهَدۡيُ مَحِلَّهُۥ﴾ [البقرة: ١٩٦].

حاجیان باید پس از طلوع آفتاب، صبح روز دهم ذی حجه، از مشعر الحرام به سمت منا حرکت کنند و شب‌های یازدهم و دوازدهم را نیز در منا وقوف داشته باشند و اعمال مخصوص آن را انجام دهند.

منا در لغت از ریشه‌ی اُمنیه یا آرزوست. محدوده‌ی سرزمین منا از آخر وادی مُحَسَّر تا جمره‌ی عقبه است. گویند وقتی حضرت آدم‌ به زمین هبوط کرد، در این مکان فرود آمد؛ از او در این جا پرسیدند: آیا آرزویی داری؟ از این رو، این سرزمین به منا معروف شد. از دعای برخی از بزرگان در منا برمی آید که ریشه‌ی منا از مِنّت است؛ زیرا خداوند بر مردم منّت گذاشت و در این مکان اعمال حج را به آنان یاد داد.«اللَّهُمَّ هَذِهِ مِنِّي وهِيَ مِمَّا مَنَنْتَ بِهَا عَلَيْنَا مِنَ الْمَنَاسِكِ...»

١- بخاری ٥٦٣/٢ ح ١٠٨٣؛ و مسلم ٤٨٣/١ ح (٦٩٦-٢٠).

منا میان مکه و مزدلفه در ٧ کیلومتری شمال شرق مسجد الحرام است که البته از طریق تونل منا، فقط ٤ کیلومتر با مسجد الحرام فاصله دارد و در این طرف تونل نیز منطقه عزیزیه است که پیاده می‌توان از عزیزیه به منا رفت.

طول این سرزمین را بیش از ٣٥٠٠ متر ذکر کرده‌اند. سرزمین منا شاهد وقایع مهمی بوده و پیش از اسلام یکی از مراکز مهم تجاری و بازرگانی محسوب می‌شده است. پیمان‌های عقبه‌ی اول و عقبه‌ی دوم برای دعوت پیامبرﷺ به مدینه در اینجا بسته شد.

از وقایع مهم دیگر این سرزمین بسیج و سازماندهی و استقرار سپاه اسلام برای فتح مکه در سال هشتم هجری بود. پیامبرﷺ پس از فتح مکه در مکان مسجد خَیف علل پیروزی و فتح مکه را تشریح ساختند.

جَمَرات سه گانه

از مهم‌ترین اعمال «ایام تشریق»[1]، رمی جمرات است. گویند ابلیس نخستین بار در محلّ جمره‌ی عُقبی خود را بر ابراهیم نمایاند و آن حضرت با سنگریزه‌هایی او را راند بار دیگر در محل جمره‌ی وسطی و بار سوم در جای جمره‌ی اولی بر ابراهیم ظاهر شد و او در هرسه مورد، شیطان را با پرتاب سنگریزه از آن مکان‌ها دور کرد. ابلیس هنگام پرتاب این سنگریزه‌ها به سرعت می‌گریخت؛ جمره و اجمار نیز به معنای شتاب کردن و گریختن است. فاصله‌ی جمره‌ی عقبه و وسطی ٢٥٠ متر و میان وسطی و اولی ٢٠٠ متر است. حاجیان باید در روز دهم ذی حجه، جمره‌ی عقبی را رد کنند و سپس در دو روز بعد؛ یعنی یازدهم و دوازدهم نیز بر هرسه جمره سنگ بزنند. جمرات سه گانه در گذشته به علت ازدحام و شلوغی، تلفاتی را شاهد بوده است؛ در ١٣٨٣ ق. پلی بر آن‌ها ساخته شد تا حاجیان بتوانند از بالای پل نیز رَمی کنند. لذا بر ارتفاع جمرات افزودند. در سال ١٣٨٣ ش. جمرات سه گانه که به صورت استوانه‌ی کوچک چهار ضلعی بود، به شکل دیوار مستطیل بزرگ به طول ١٠ متر و ارتفاع ٤ متر درآمد تا حاجیان راحت‌تر بتوانند بر آن سنگ بزنند و مجبور نباشند برای سنگ زدن به یک استوانه‌ی کوچک، گرفتار مشکل شوند. و افزودگی‌ها بر جمرات، عمدتاً

١- روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذی حجه که حاجیان در منا باید حضور داشته باشند را ایام تشریق گفته‌اند.

در کناره‌ها صورت گرفت و جای اصلی جمرات، تقریباً در وسط این دیواره‌ی جدید بوده است.

مساجد موجود در منا.

مسجد خَیف.

از مساجد بزرگ و با اهمیت در منا، خَیف است. به زمینی که میان دو کوه واقع شده و یا از زمین مرتفع باشد، خیف گویند. به روایتی هفتاد پیامبر؛ از جمله حضرت آدم‌ؑ در آن جا مدفون هستند.

پیامبرﷺ به هنگام حج در این مسجد حضور می‌یافتند و نماز می‌گزاردند. نماز گزاردن در این مسجد فضیلت فراوان دارد و در آن خصوص سفارش‌های زیادی شده است؛ از جمله مجاهد گوید: «هفتاد و پنج پیامبر برای زیارت بیت الله آمده و همه در مسجد منا (خَیف نماز گزارده‌اند؛ پس اگر توان خواندن نماز در مسجد منا داری، از آن غفلت نکن».

در دوران عثمانی، گنبدی بزرگ در محلّ نماز رسول اللهﷺ قرار دادند و محرابی ساختند تا علامت خیمه و نمازگاه پیامبرﷺ باشد. مکان مورد نظر را مسجد «عَیثُومَه»[۱] می‌گفتند. در بازسازی و توسعه دوران سعودی، این گنبد و محراب برداشته شد.

در سال ۲٥٦ ق. پس از آن که مسجد به وسیله‌ی سیل تخریب شد، تعمیراتی در آن انجام گرفت.

طول مسجد تا این دوران ۱۲۰ متر و عرض آن ٥٥ متر بود که مجموع مساحت آن، بیش از ٦۳۸۰ متر مربع شد. این مساحت، مسجد خیف را در زمره‌ی بزرگترین مساجد شبه جزیره قرار داد که حتی از مسجد الحرام نیز در آن زمان بزرگتر بود. در آن هنگام حدود ۱۸٦ ستون و بیست در ورودی و خروجی داشت[۲] در قرون بعد نیز تعمیرات اساسی و گسترده‌ای در آن انجام گرفت و مساحت آن افزایش یافت. تا دوران عثمانی تنها نمازگاه پیامبرﷺ و برخی از دیوارهای مسجد دارای سقف و شبستان بوده ولی در دوران اخیر همه‌ی آن مسقف شد. در سال ۱٤۰۷ ق. طرح توسعه و تکمیل مسجد آغاز و مساحت آن به حدود چهار برابر

۱- عیثومه به معنای کندر و اسپنج است.

۲- فاسی المکی، همان، ج ۱، صص ٤۲۷ و ٤۲۸؛ رفعت پاشا سیر تعمیر و توسعه مسجد خیف را دقیقاً ذکر کرده است. (همان، ج ۱، صص ۳۲٤ و ۳۲٥).

قبل؛ یعنی ۲۵ هزار متر مربع رسید که نزدیک به ۳۰ هزار نمازگزار را در خود جای می‌دهد. امروزه چهار مناره‌ی آن، که بسیار از یکدیگر فاصله دارند، در کنار کوه، در مسیر جمرات سه گانه جلوه‌ی زیبایی به مسجد بخشیده‌اند.

مسجد البیعَة.

این مسجد در جای بیعت عقبه‌ی دوم ساخته شد تا یادآور آن خاطره‌ی عظیم باشد؛ به همین مناسبت، آن را مسجد البیعه نام نهادند. مسجد یاد شده حدود ۵۰۰ متر پایین‌تر از جمره‌ی عقبه، در سمت راست کسی است که به سوی مکه، در جهت جنوب جمرات می‌رود. البته به سبب آن که در درّه‌ای کوچک واقع شده از داخل خیابان قابل رؤیت نیست و باید اندکی از کوه را بالا رفت تا بتوان آن را دید. بنای نخستین آن، به دست منصور عباسی در ٢٤٤ ق. ساخته شد و مستنصر عباسی نیز آن را تعمیر کرد.

مسجد یاد شده، که در دهه‌ی گذشته مساحتی کوچک، حدود ۱۰۰۰ متر داشت و متأسفانه به زباله دانی تبدیل شده بود، در سال‌های اخیر بازسازی و توسعه یافت و مساحت آن به ۳۷۵ مترمربع رسید.

«مسافت کوتاه کردن نماز»:

در مورد این که با چه میزان از مسافت، قصر و کوتاه نمودن نماز تحقّق پیدا می‌کند؟ امام ابوحنیفه رحمه‌الله می‌گوید: مسافت سه مرحله، موجب قصر است. (و هر مرحله، برابر با مسافت یک روز است).

و امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل، مقدار **شانزده فرسخ** را موجب قصر گفته‌اند. البته هردو قول، نزدیک به هم هستند و **شانزده فرسخ**، برابر با **٤٨ میل** است. و از دیدگاه اهل ظاهر، برای سفر، مسافت خاصّی معین نیست و برای قصر، فقط خود مسافرت، کافی است.

و برخی از اهل ظاهر، مقدار **سه میل** را برای قصر، معین کرده‌اند. و استدلال ایشان غالباً از حدیث انس بن مالک رضی‌الله‌عنه می‌باشد که گفت: «كان رسول الله ﷺ اذا خرج مسيرة ثلاثة اميال او ثلاثة فراسخ (شك شعبة) يصلّي ركعتين» (سنن ابوداود؛ باب متی یقصر المسافر)؛ «هرگاه پیامبر ﷺ به فاصله‌ی سه میل یا سه فرسخ (شعبه دچار شک شده است) از مدینه خارج می‌شدند، به جای چهار رکعت، دو رکعت می‌گزاردند».

جمهور در پاسخ می‌گویند: مفهوم حدیث، این نیست که پیامبرﷺ در سفرهای دارای مسافت **سه میل**، نماز را قصر و کوتاه می‌خواندند؛ بلکه اصل سفر دارای مسافتی بیش از سه میل بوده و پیامبرﷺ به فاصله‌ی سه میل یا سه فرسخ از شهر، نماز را به صورت قصر آغاز می‌کردند. در این موضوع، حدیث مرفوعی که صحیح و صریح باشد، وجود ندارد؛ البته دیدگاه جمهور با آثار صحابه تأیید می‌گردد.

علامه محمد عاشق الهی، در کتاب «سیری در مسایل قدوری» (ج ١ صص ١٤٣-١٤٢) گوید: نویسنده‌ی کتاب «هدایه» گوید:

مراد از سفری که احکام و مسائل به وسیله‌ی آن تغییر می‌کند، سفری است که انسان نیت می‌کند تا مسافتِ راه سه روز را با سیر متوسط - که همان پیاده رفتن یا راه پیمودن شتر است - بپیماید.

و امام ابوحنیفه ؒ این مسافت را بر مبنای «مرحله و منزل» اندازه می‌گیرد. و در حقیقت این اندازه گیری، درست و صحیح است؛ و اندازه گیری مسافتِ راه سفر به «فرسخ» معتبر نمی‌باشد.

در کتاب «الکفایة» چنین آمده است: مراد از عبارت «سفری که احکام و مسائل به وسیله‌ی آن تغییر می‌کند»؛ احکامی همانند: کوتاه گردانیدن نماز (قصر)؛ خوردن روزه؛ مدت مسح موزه تا سه روز؛ ساقط شدن فرضیت نماز جمعه؛ ساقط شدن فرضیت نمازهای عید فطر و عید قربان؛ ساقط شدن قربانی کردن در عید قربان؛ و تحریم بیرون شدن زنِ آزاد بدون محرم، می‌باشد.

ابن عابدین شامی (٥٢٧/١) گوید: این که نویسنده‌ی «هدایه»، دیدگاه امام ابوحنیفه را درباره‌ی «اندازه گیری مسافت به مرحله و منزل» صحیح قرار داده، احتراز از قول عامه‌ی علماء و مشایخی است که مسافتِ سفر را به «فرسخ» اندازه گیری می‌کنند.

و علماء و فقهایی که مسافت سفر را با «فرسخ» اندازه گیری می‌کنند، در تعیین میزان و اندازه‌ی فرسخ با همدیگر اختلاف کرده‌اند: برخی آن را به ٢١ و برخی ١٨ و برخی دیگر ١٥ فرسخ گفته‌اند؛ ولی فتوا به ١٨ فرسخ است؛ زیرا حدّ میانه است. و در کتاب «**المجتبی**». چنین آمده است که فتوای علمای خوارزم، همان ١٥ فرسخ است؛ و سپس در ذیل این گفته‌ی نویسنده‌ی «الدرّ» که می‌گوید: «اگر این مسافت را با سرعت بیشتری در دو روز پیمود، در

آن صورت نیز نماز را قصر کند»، می‌گوید: ظاهر امر چنان است که اگر به کرامت خویش در مدت کمتری بدان جا رسید. ولی نویسنده‌ی «الفتح»، به جهت عدم وجود سختی و مشقت - که علّت قصر نماز است - قصر را در این جا بعید می‌پندارد.

نگارنده گوید: در ادوار گذشته، هر کسی از مردمان این توانایی را نداشت تا با پیاده روی یا به وسیله‌ی شتر به سفر بپردازد؛ و در این زمان نیز تمامی مردم از این گونه سفرها بی‌نیاز هستند؛ حال سؤال اینجاست که اگر کسی در زمان‌های گذشته به وسیله‌ی اسب، و در زمان کنونی ما به وسیله‌ی هواپیما و ماشین، مسافت را به سرعت طی کند، در این صورت مسافت راه سه روز به صورت پیاده یا با راه پیمودن شتر، چگونه محاسبه خواهد شد؟ و این در حالی است که علماء و صاحب نظران فقهی به بیان این موضوع نیز پرداخته‌اند که اگر کسی مسافتِ سه روز را در دو روز - مثلاً - به سرعت پیمود، در این صورت نماز خویش را کوتاه بخواند؛ و طوری که ابن همام در کتاب «فتح القدیر» گفته است: هر کسی‌که چیزی را در نزد خودش اندازه گیرد، به این باور می‌رسد که همان اندازه گیری وی، مسافت سه روز است. و به گونه‌ای که در کتاب «هدایه» آمده است، چنین دانسته می‌شود که امام ابوحنیفه مبنای اندازه گیری مسافتِ سفر را «منزل و مرحله» می‌داند. در این صورت اندازه گیرانِ این مسافت، از اندازه‌ی شرعی خارج نمی‌شوند، به ویژه وقتی که هر منزل و مرحله به وسیله‌ی کاروان با سیر عادی حسب سفر هر روز، اندازه گیری شده است.

در زمان کنونی ما، مسافران نیاز مبرم به این دارند تا مسافت سفرشان به میل و فرسخ اندازه گیری شود؛ و اگر به سان متأخرین، اندازه‌ی مسافت سفر به فرسخ فتوا داده شود، این فتوا بهتر و آسان‌تر برای مردم خواهد بود.

و اگر ما برای مسافت سفر، ١٨ فرسخ را - که نظریه‌ی متوسط و میانه نیز است - انتخاب کنیم، در این صورت - چنانکه تحقیق و بررسی کرده‌اند - مسافت سفر ٥٤ میل می‌شود؛ زیرا هر فرسخ سه میل است؛ و اگر میل را با کیلومتر رایج در زمان خودمان بسنجیم، مسافت سفر بیش از ٩٨ کیلومتر می‌شود؛ و اگر برای مسافت سفر ١٥ فرسخ را انتخاب کنیم، در این صورت مسافت سفر، ٤٥ میل و بیش از ٨٢ کیلومتر می‌شود.

و بر مبنای قول کسانی که مسافت سفر را ١٦ فرسخ می‌دانند؛ ١٦ فرسخ معادل با ٨٨ کیلومتر است. و الله اعلم بالصواب. و آنچه ابن همام گفته است که: «اگر صاحب کرامت،

مسافتِ راه سه روز را در وقت اندکی پیمود، در این صورت وی مصداق پیمودن مسافت سفر گردیده و کوتاه کردن نماز بر او لازم می‌گردد؛ و این امر بعید است؛ زیرا وجود مشقت که علّت قصر است در این مسئله منتفی می‌باشد»؛ و باید دانست که اگر خود سفر، سبب و وسیله‌ی مشقت و سختی پنداشته شود - گر چه این مشقت در سفر حاصل شود یا نه - در این صورت به مشقت نگاه نمی‌کنند، بلکه فقهاء چنین فتوا داده‌اند که اگر کسی به وسیله‌ی اسب، مسافتِ راه سه روزه را با سرعت در دو روز پیمود، در این صورت حکم آن، همانند حکم کسی است که این مسافت را در سه روز پیموده است. و هر گاه مسئله چنین باشد، پس حکم صاحب کرامت که مسافت سفر را در وقت اندکی پیموده است، همانند حکم همان شخصی است که همین مسافت را با سرعت بیشتر و وقت کمتر به وسیله‌ی ماشین و هواپیما پیموده است.

و اگر در زمان ابن همام، هواپیما با سرنشینانش به پرواز در می‌آمد، وی نیازی نداشت تا به صاحب کرامت مثال بزند؛ زیرا هم اکنون پیمودن مسافتِ سه روز در کمترین وقت ممکن، برای هر شخص نیک و فاجر، فراهم است.

۱۳۳۵ - [۳] (صَحِيح)

وَعَن يعلى بن أُميَّة قَالَ: قلت لعمر بن الْخطاب: إِنَّمَا قَالَ الله تَعَالَى ﴿أَن تَقۡصُرُواْ مِنَ ٱلصَّلَوٰةِ إِنۡ خِفۡتُمۡ أَن يَفۡتِنَكُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ﴾ [النساء: ١٠١].

فَقَدْ أَمِنَ النَّاسُ. قَالَ عُمَرُ: عَجِبْتُ مِمَّا عَجِبْتَ مِنْهُ فَسَأَلْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ. فَقَالَ: «صَدَقَةٌ تَصَدَّقَ اللهُ بِهَا عَلَيْكُمْ فَاقْبَلُوا صدقته» رَوَاهُ مُسلم[۱].

۱۳۳۵- (۳) یعلی بن امیة رضی الله عنه گوید: خطاب به عمر بن خطاب رضی الله عنه گفتم: خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿وَإِذَا ضَرَبۡتُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَلَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَقۡصُرُواْ مِنَ ٱلصَّلَوٰةِ إِنۡ خِفۡتُمۡ أَن يَفۡتِنَكُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْۚ إِنَّ ٱلۡكَٰفِرِينَ كَانُواْ لَكُمۡ عَدُوّٗا مُّبِينٗا ١٠١﴾ [النساء: ١٠١].

۱- مسلم ۴۷۸/۱ ح (۶۸۶-۴)؛ ابوداود ۲-۷ ح ۱۱۹۹؛ ترمذی ۲۲۷/۵ ح ۳۰۳۴؛ ابن ماجه ۳۳۹/۱ ح ۱۰۶۵؛ دارمی ۴۲۳/۱ ح ۱۵۰۵؛ و مسند احمد ۲۵/۱.

«(هرگاه در زمین به مسافرت پرداختید و) نماز را کوتاه خواندید (و چهار رکعتی را دو رکعت نمودید) گناهی بر شما نیست اگر ترسیدید که کافران بلایی به شما برسانند و به فتنه‌ای گرفتارتان گردانند».

(و از عمر ﷺ پرسیدم که با توجه به این آیه، قصر و کوتاه خواندن نماز به وقتی اختصاص دارد که مسلمانان از کافران در امان نباشند؛ ولی) هم اکنون مردم در امنیت هستند!

عمر بن خطاب ﷺ گفت: از آنچه تو تعجّب کردی و شگفت‌زده شدی، من نیز شگفت‌زده شدم؛ از این رو، در این باره از رسول خدا ﷺ پرسیدم. آن حضرت ﷺ فرمودند: «این، صدقه‌ای است که خداوند بلندمرتبه آن را به شما ارزانی کرده است؛ پس شما نیز صدقه‌اش را بپذیرید».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: کوتاه خواندن نماز (قصر)، رخصت است یا عزیمت؟

بر مشروعیت «قصر و کوتاه نمودن نماز در سفر»، اجماع امّت اسلامی، صورت گرفته است؛ امّا در این باره که آیا «قصر و کوتاه نمودن نماز در سفر»، واجب است یا جایز و یا رخصت است و یا عزیمت؟ اختلاف نظر وجود دارد.

علماء و صاحب‌نظران احناف، بر این باورند که قصر و کوتاه نمودن نماز در سفر، واجب است و کامل خواندن نماز صحیح نیست. روایتی از امام مالک و امام احمد بن حنبل نیز مطابق با این دیدگاه است. و روایت دوم آن‌ها، بر این است که قصر، بهتر و افضل است.

از دیدگاه امام شافعی، قصر، فقط رخصت می‌باشد و کامل خواندن نماز در سفر، نه تنها جایز، بلکه افضل و بهتر نیز است.

و دلایل امام شافعی عبارتند از:

١- اولین دلیل امام شافعی، این آیه است: ﴿وَإِذَا ضَرَبۡتُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَلَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَقۡصُرُواْ مِنَ ٱلصَّلَوٰةِ﴾ [النساء: ١٠١]. امام شافعی می‌گوید: جمله‌ی «لیس علیکم جناح»، بر این امر دلالت دارد که قصر نماز در سفر، اشکالی ندارد؛ و این الفاظ، بر مباح بودن قصر دلالت دارد نه بر وجوب.

در پاسخ این دلیل گفته شده است که «نفی جناح»، گاهی برای وجوب نیز استعمال می‌شود؛ چنان که در قرآن کریم آمده است: ﴿فَمَنۡ حَجَّ ٱلۡبَيۡتَ أَوِ ٱعۡتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ [البقرة: ١٥٨] و این در حالی است که سعی، به اتفاق علماء واجب می‌باشد.

جواب دیگر، این که، در حقیقت این آیه، به «قصر نماز در سفر» ربطی ندارد و مربوط به «**نماز خوف**» می‌باشد؛ و منظور از «قصر»، قصر در کیفیت است نه در کمیت. به دلیل این که در ادامه‌ی آیه آمده است: ﴿إِنۡ خِفۡتُمۡ أَن يَفۡتِنَكُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ﴾ [النساء: ١٠١] در حالی که برای قصر در سفر (به اتفاق علماء و صاحب‌نظران اسلامی)، حالت خوف شرط نیست. و در این صورت، عبارت «لیس علیکم جناح» بر معنای حقیقی خود حمل می‌شود که معنای اباحت را می‌رساند. و از میان مفسّران، حافظ ابن جریر و حافظ ابن کثیر، این تفسیر را اختیار کرده‌اند. و از میان علماء و اندیشمندان تابعی نیز، مجاهد ؒ و عدّه‌ای دیگر، همین تفسیر را ترجیح داده‌اند. البته به وسیله‌ی حدیث یعلی بن امیه ؓ (ح ١٣٣٥) بر این تفسیر انتقاد وارد می‌شود؛ زیرا از این حدیث، چنین به نظر می‌رسد که پیامبرﷺ آیه را درباره‌ی قصر در سفر قرار داده‌اند نه نماز خوف.

در پاسخ گفته شده است که اجازه‌ی قصر در سفر، مربوط به قبل از نزول این آیه می‌باشد. و زمانی که این آیه نازل گشت، در ذهن عمر بن خطاب ؓ این شبهه به وجود آمد که شاید حکم قصر در سفر، به وسیله‌ی این آیه منسوخ شده است و اکنون قصر و کوتاه نمودن نماز، مختص حالت خوف می‌باشد. بنابراین نزد پیامبرﷺ رفت و مسأله را جویا شد. پیامبرﷺ فرمودند: «صدقة تصدّق الله بها علیکم فاقبلوا صدقته»؛ «**این**، صدقه‌ای است که خداوند بلندمرتبه آن را به شما ارزانی کرده است؛ پس شما نیز صدقه‌اش را بپذیرید».

از این رو، قصر در سفر، هدیه‌ای همیشگی است از جانب پروردگار؛ و این آیه را منسوخ نکرده است؛ زیرا آیه، درباره‌ی قصر در سفر نیست، بلکه‌ی درباره‌ی نماز خوف می‌باشد.

٢- دلیل دیگر شوافع، حدیث عایشه ؓ است که سنن نسایی آن را روایت کرده است:

«انّها اعتمرت مع رسول اللهﷺ من المدینة الي مكة حتّي اذا قدمت مكة قالت: یا رسول الله! بابي انت وامّي، قصرتَ واتممتُ وافطرتَ وصمتُ. قال: احسنت یا عایشة! وما عاب عليّ»؛ «عایشه ؓ همراه با پیامبرﷺ به قصد عمره از مدینه به سوی مکه رهسپار شدند؛ تا این که به مکه آمد.

عایشه ﵂ گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد! من نمازم را کوتاه خواندم و شما کامل؛ شما روزه نگرفتید و من روزه گرفتم؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: خوب کاری کردی‌ای عایشه! و بر من ایراد نگرفتند».

از این حدیث چنین به نظر می‌رسد که کامل کردن نماز در سفر، نه تنها جایز بلکه بهتر می‌باشد.

در جواب به این دلیل، گفته شده است که یکی از راویان این حدیث به نام «علاء بن زهیر» متکلّم فیه می‌باشد. و علاوه بر آن، حدیث نیز مضطرب است. از این رو، حافظ زیلعی حدیث را **منکر** گفته است و به نقل از صحیح بخاری و صحیح مسلم، حدیث انس بن مالک ﵁ را بدین عبارت نقل کرده است: «حجّ النبيّ ﷺ حجة واحدة واعتمر اربع عمر لكنّهنّ في ذي القعدة الّا التي مع حجّته». از این رو، مشخص می‌شود که پیامبر ﷺ هرگز در ماه رمضان، عمره‌ای نداشته‌اند.

برخی از شوافع می‌گویند: این واقعه، مربوط به فتح مکه می‌باشد؛ زیرا فتح مکه در رمضان صورت گرفت. امّا این توجیه نیز صحیح نیست و عایشه ﵂ در سفر مکه همراه پیامبر ﷺ نبود، بلکه از میان امّهات المؤمنین، امّ‌سلمه ﵂ و زینب ﵂ همراه پیامبر ﷺ بودند.

بنابراین، حدیث معلول است و بر هیچ یک از مسافرت‌های آن حضرت ﷺ صادق نمی‌آید و استدلال از آن درست نیست. و اگر فرض را بر آن بگذاریم که حدیث، صحیح است و بگوییم که در فتح مکه، عایشه ﵂ همراه پیامبر ﷺ بوده است، باز هم در جواب می‌توان گفت که پیامبر ﷺ در این سفر، بیش از پانزده روز در مکه اقامت داشتند و نیت اقامت نکرده بودند. و امکان دارد که عایشه ﵂ به گمان این که پیامبر ﷺ مدّت زیادی را در مکه می‌گذارند، نمازها را تکمیل کرده و روزه گرفته باشد و پیامبر ﷺ نیز به همین خاطر عمل او را ستوده باشد.

۳- سومین دلیل شوافع، حدیث دیگری از عایشه ﵂ می‌باشد که سنن دارقطنی آن را روایت کرده است. عایشه ﵂ در این حدیث گوید: «انّ النبيّ ﷺ كان يقصر في السفر ويتمّ

ويفطر ويصوم»؛ «رسول خدا ﷺ در سفر، هم نماز را کوتاه و هم کامل می‌خواندند؛ و همچنین در سفر، هم روزه نمی‌گرفتند و هم روزه می‌گرفتند».

امام دارقطنی این حدیث را در «کتاب الصیام» در باب «القبلة للصائم» (ح ٤٤) روایت کرده و سند آن را صحیح گفته است.

در جواب این دلیل، گفته شده است که امکان دارد مفهوم حدیث چنین باشد که پیامبر ﷺ در سفرهای کمتر از سه میل، نمازها را کامل می‌خوانده و در سفرهای طولانی، نمازها را قصر کرده باشد.

جوابی دیگر به هردو حدیث عایشه رضی الله عنها این که، در سفر حج که عایشه رضی الله عنها نمازها را کامل می‌خواند، شخصی از عروة پرسید: «ما بال عایشه تتمّ؟»؛ «چرا عایشه رضی الله عنها نمازهای خویش را کامل می‌خواند»؟ وی در پاسخ گفت: «تأوّلت ما تأوّل عثمان» (بخاری)؛ «عایشه رضی الله عنها به سان عثمان بن عفان رضی الله عنه تأویل کرد».

یعنی همچنان که عثمان رضی الله عنه به تأویل کردن، در مکه‌ی مکرمه نماز را کامل می‌خواند، عایشه رضی الله عنها نیز در این باره با تأویل کردن، نمازها را تکمیل می‌خواند؛ و اگر چنانچه نزد عایشه رضی الله عنها در این باره حدیث مرفوعی وجود می‌داشت، عروة رضی الله عنه هرگز نمی‌گفت: «تأوّلت ما تأوّل عثمان»؛ بلکه حدیثی را که عایشه رضی الله عنها از آن استدلال می‌کرد، ذکر می‌نمود. و از سخن عروة بن زبیر رضی الله عنه چنین بر می‌آید که نزد عایشه رضی الله عنها در این باره، هیچ حدیث مرفوعی وجود نداشته است؛ و این عمل، اجتهاد خود وی بوده است. از این رو، هردو حدیثی که به عایشه رضی الله عنها نسبت داده شده است، یا صحیح نیستند و یا مفهوم دیگری دارند.

٤- چهارمین دلیل شوافع، عمل عثمان بن عفان رضی الله عنه می‌باشد که در مکه‌ی مکرمه، نماز را کامل می‌خواند. در پاسخ آن، چنین گفته شده است که عثمان بن عفّان رضی الله عنه در مکه‌ی مکرمه خانه داشت و طبق اجتهاد خود که هرکس در شهری منزل داشت، باید نمازها را کامل بخواند، نماز را کامل می‌خواند. برخی گفته‌اند: علّت عدم قصر عثمان بن عفان رضی الله عنه در نمازهای چهاررکعتی در مِنیٰ، این بوده است که مردم روستایی و کسانی که آشنایی کافی نسبت به مسائل دینی نداشتند، در ایام حج، حضور

گسترده‌ای داشتند؛ و اگر عثمان بن عفّان ﷺ، نمازها را قصر می‌کرد، آن‌ها به گمان این که اصل نماز دو رکعت است، دچار سوء تفاهم می‌شدند؛ به همین علّت، عثمان بن عفّان ﷺ جهت تعلیم و آموزش آنان، نیت اقامت کرد و نمازها را کامل خواند.

و دلایل احناف، عبارتند از:

١- عایشه ﷺ گوید: «الصلاة اول ما فرضت رکعتان؛ فاقرّت صلاة السفر و اتمّت صلاة الحضر» (بخاری و مسلم) و در روایت مسلم، این عبارت نیز افزوده شده است: «و زید فی صلاة الحضر».

از این حدیث، معلوم می‌شود که دو رکعت نماز سفر، جهت تخفیف نبوده است، بلکه اصل فریضه چنین است؛ و قصر، عزیمت است نه رخصت.

٢- عمر بن خطاب ﷺ گوید: «صلاة الجمعة رکعتان و الفطر رکعتان و النحر رکعتان و السفر رکعتان تمام غیر قصر علی لسان النبيّ ﷺ» (نسایی)؛ «بر اساس فرموده‌ی رسول خدا ﷺ، نماز جمعه، عید فطر، عید قربان و سفر، دو رکعت است و بس».

٣- عبدالله بن عباس ﷺ گوید: «انّ الله عزّ وجلّ فرض الصلاة عل لسان نبيّکم ﷺ في الحضر اربعاً وفي السفر رکعتان» (نسایی)؛ «به راستی خداوند بلندمرتبه، بر زبان پیامبرتان، نماز را در حضر، چهار رکعت و در سفر، دو رکعت فرض قرار داده است».

٤- حدیث یعلی بن امیة ﷺ (به شماره ١٣٣٥) که در آن، رسول خدا ﷺ فرمودند: «صدقة تصدّق الله بها علیکم فاقبلوا صدقته»؛ «این، صدقه‌ای است که خداوند بلندمرتبه، آن را به شما ارزانی کرده است؛ پس شما نیز صدقه‌اش را بپذیرید».

٥- مورّق ﷺ گوید: «سألتُ ابن عمر ﷺ عن الصلاة في السفر؛ فقال: رکعتین، رکعتین. من خالف السنّة کفر» (طبرانی در معجم الکبیر؛ و رجال آن صحیح است)؛ «از ابن عمر ﷺ درباره‌ی نماز در سفر پرسیدم. وی گفت: دو رکعت دو رکعت است. هرکس با سنّت مخالفت ورزد، این عملکردش به کفر و ناسپاسی خواهد انجامید».

٦- دیدگاه و نظریه‌ی جمهور صحابه و تابعان، دیدگاه احناف را تأیید می‌کند. و خوانندگان محترم، می‌توانند برای کسب اطلاعات بیشتر از آثار این بزرگواران، به شرح معانی الاثار، باب «صلاة المسافر» مراجعه فرمایند.

١٣٣٦ - [٤] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللّٰهِﷺ من الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ فَكَانَ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ حَتَّى رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ قِيلَ لَهُ: أَقَمْتُمْ بِمَكَّةَ شَيْئًا قَالَ: «أَقَمْنَا بِهَا عشرا»[١].

١٣٣٦- (٤) انس ﷺ گوید: همراه با پیامبرﷺ از مدینه‌ی منوّره به سوی مکه‌ی مکرّمه (برای ادای حجّ) بیرون رفتیم؛ آن حضرتﷺ (از هنگام بیرون رفتن از مدینه) تا زمانی که به مدینه بازگشتیم، نمازها (ی چهار رکعتی) را دو رکعت دو رکعت می‌گزاردند. از انس بن مالک ﷺ پرسیده شد: همراه با پیامبرﷺ چند روز در مکّه اقامت نمودید؟ وی در پاسخ گفت: ده روز در آنجا اقامت نمودیم.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «مدّت قصر و کوتاه خواندن نماز در سفر»:

درباره‌ی مدّت قصر، ربیعة الرأیﷺ گوید: با نیت اقامت یک شبانه‌روز، انسان مقیم می‌شود.

و از دیدگاه امام شافعیﷺ، امام مالکﷺ و امام احمد بن حنبلﷺ، در نیت اقامت بیشتر از چهار روز، قصر جایز نیست. امام اوزاعیﷺ بر این باور است که نیت دوازده روز اقامت، قصر را باطل می‌کند. و استدلال وی از اثر عبدالله بن عمر ﷺ است که گفت: «اذا اجمعت ان تقيم اثنتي عشرة ليلاً فاتم الصلاة» (مصنّف عبدالرزاق، باب الرجل يخرج فی وقت الصلاة، ح ٤٣٤٢)؛ «هرگاه نیت کردی که در جایی، دوازده شب بمانی، پس نماز خویش را به طور کامل بخوان».

و از دیدگاه امام اسحاقﷺ: حداقل اقامت ١٩ روز است؛ و استدلال وی از حدیث مرفوعی است که عبدالله بن عباس ﷺ آن را روایت کرده است و ترمذی آن را به طور تعلیق ذکر نموده است؛ این روایت چنین است: «انّه اقام في بعض اسفاره تسع عشرة يصلّي ركعتين»؛ «عبدالله بن عباس ﷺ در برخی از سفرهایش، نوزده روز اقامت نمود و نمازهای چهار رکعتی را دو رکعتی می‌گزارد».

١- بخاری ٥٦١/٢ ح ١٠٨١؛ مسلم ٤٨٠/١ ح (٦٩٣-١٥)؛ ابوداود ٢٦/٢ ح ١٢٢٣؛ ترمذی ٤٣١/٢ ح ٥٤٨؛ و نسایی ١٢١/٣ ح ١٤٥٢.

و دیدگاه حسن بصری، درباره‌ی مدّت سفر، از همه بیشتر است؛ وی می‌گوید: تا زمانی که مسافر به وطن خویش بازنگشته است، می‌تواند قصر نماید. و امکان دارد که استدلال وی، از حدیث عبدالله بن عباس باشد که گفت: «کان رسول الله ﷺ اذا خرج من اهله لم یصلّ الّا رکتین حتّي یرجع الیهم» (شرح معانی الاثار، باب صلاة المسافر)؛ «رسول خدا ﷺ هرگاه از خانه‌ی خویش بیرون می‌شد، فقط دو رکعت می‌گزارد تا آن که به سوی خانه و خانواده‌اش بازمی‌گشت».

از این رو، امام حسن بصری(ح)، بر این باور است که تا زمانی که مسافر به وطن خویش بازنگشته است، می‌تواند قصر نماید؛ اگر چه در طول سفر، اقامت‌های طولانی نیز داشته باشد.

و از دیدگاه امام ابوحنیفه، مسافر با نیت اقامت کمتر از ۱۵ روز، قصر کند؛ و با نیت اقامت ۱۵ روز یا بیش از آن، نماز را کامل بخواند. در این زمینه، حدیث مرفوعی که صحیح و صریح باشد، وجود ندارد؛ و احناف، از آثار صحابه استدلال می‌کنند.

امام محمد بن حسن شیبانی اثر عبدالله بن عمر را با این سند نقل کرده است: «اخبرنا ابوحنیفة، حدثنا موسي بن مسلم عن مجاهد عن عبدالله بن عمر قال: اذا کنت مسافراً فوطنت نفسک علي اقامة خمسة عشر یوماً فاتمم الصلاة؛ وان کنت لاتدري، فاقصر الصلاة» (موطأ امام محمد، باب «الصلاة فی السفر»)؛ «... عبدالله بن عمر گوید: هرگاه مسافر بودی و در جایی، نیت اقامت پانزده روز را نمودی، پس نماز خویش را کامل بخوان؛ و اگر چنانچه نسبت به این مدّت، شناخت و آگاهی نداشتی (یعنی نیت کمتر از آن را نمودی) پس نماز خویش را کوتاه بخوان».

امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل، از اثر سعید بن مسیب استدلال می‌کنند؛ آن‌جا که می‌گوید: «اذا اقام اربعاً صلّي اربعاً» (ترمذی؛ و طحاوی نیز روایت فوق را از عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس روایت کرده است.)؛ «هرگاه نیت اقامت چهار روز را نمودی، پس چهار رکعت نماز بگزار».

البته اثری از سعید بن مسیب طبق نظر احناف نیز روایت شده است؛ آنجا که می‌گوید: «اذا اقمت خمسة عشر یوماً فاتم الصلاة»؛ «هرگاه نیت اقامت پانزده روز را نمودی، پس

نماز را کامل بخوان». نیموی در آثار السنن، باب «من قال انّ المسافر یصیر مقیماً بنیة اقامة خمسة یوماً» گوید: این حدیث را محمد بن حسن شیبانی روایت کرده است و اسناد آن صحیح است.

و روایت دیگری از عبدالله بن عباس ﷺ منقول است مبنی بر این که ١٩ روز، حداقل اقامت محسوب می‌شود (امام ترمذی، این حدیث را به طور تعلق روایت کرده است).

البته می‌توان چنین گفت که حدیث مزبور، درباره‌ی کسی است که نیت اقامت نکرده باشد؛ در این صورت، همه‌ی احادیثی که بر بیش از ١٥ روز اقامت با قصر نماز دلالت دارند، بر همین روش حمل می‌شوند.

١٣٣٧ - [٥] (صَحِيح)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: سَافَرَ النَّبِيُّ ﷺ سَفَرًا فَأَقَامَ تِسْعَةَ عَشَرَ يَوْمًا يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَنَحْنُ نُصَلِّي فِيمَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَكَّةَ تِسْعَةَ عَشَرَ رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ فَإِذَا أَقَمْنَا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ صلينَا أَرْبعا. رَوَاهُ الْبُخَارِيّ[١].

١٣٣٧- (٥) عبدالله بن عبّاس ﷺ گوید: پیامبر ﷺ به مسافرتی رفتند و در آنجا به مدّت نوزده روز اقامت نمودند و نمازها (ی چها ررکعتی) را دو رکعت دو رکعت می‌گزاردند.

ابن عباس ﷺ گوید: ما نیز (به تبعیت از پیامبر اکرم ﷺ) هرگاه در فاصله‌ی مابین مدینه و مکّه، (به مسافرت می‌پرداختیم و) نوزده روز اقامت می‌نمودیم، نمازها (ی چهار رکعتی) را دو رکعت دو رکعت می‌گزاردیم؛ و چون بیشتر از نوزده روز اقامت می‌نمودیم، چهار رکعت را به طور کامل می‌خواندیم.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

١٣٣٨ - [٦] (مُتَّفق عَلَيهِ)

وَعَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ قَالَ: صَحِبْتُ ابْنَ عُمَرَ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ فَصَلَّى لَنَا الظُّهْرَ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ جَاءَ رَحْلَهُ وَجَلَسَ فَرَأَى نَاسًا قِيَامًا فَقَالَ: مَا يَصْنَعُ هَؤُلَاءِ؟ قُلْتُ: يُسَبِّحُونَ. قَالَ: لَوْ كُنْتُ مُسَبِّحًا أَتْمَمْتُ صَلَاتِي. صَحِبْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ فَكَانَ لَا يَزِيدُ فِي السَّفَرِ عَلَى رَكْعَتَيْنِ وَأَبَا بكر وَعمر وَعُثْمَانَ كَذَلِكَ[٢].

١٣٣٨- (٦) حفص بن عاصم ﷺ گوید: در راه مکّه، همراه عبدالله بن عمر ﷺ بودم؛ او نماز ظهر را برای ما دو رکعت، برگزار نمود و امامت داد؛ آن‌گاه به اقامتگاه خویش آمد و نشست؛ پس از آن، گروهی از مردمان را مشاهده کرد که ایستاده‌اند. پرسید: این افراد چه

---

[١]- بخاری ٢/٥٦١ ح ١٠٨٠.
[٢]- بخاری ٢/٥٧٧ ح ١١٠١؛ ابوداود ٢/٢٠ ح ١٢٢٣؛ نسایی ٣/١٢٣ ح ١٤٥٨؛ و ابن ماجه ١/٣٤٠ ح ١٠٧١.

کار می‌کنند؟ گفتم: نماز نفل می‌گزارند. عبدالله بن عمر ﷺ گفت: اگر بنا بود نفل بخوانم، فرضم را کامل می‌نمودم. من در سفر، همراه رسول خداﷺ بوده‌ام و ایشان در سفر، بیشتر از دو رکعت (فرض) نمی‌گزاردند.

و همچنین همراه با ابوبکر ﷺ، عمر ﷺ و عثمان ﷺ نیز بوده‌ام و آنان نیز بیشتر از دو رکعت (فرض) نخوانده‌اند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده است].

شرح: این روایت در مسلم چنین آمده است:

«عن حفص بن عاصم قال: صحبتُ ابن عمر ﷺ في طريق مكّة؛ قال: فصلّي لنا الظهر ركعتين، ثم اقبل واقبلنا معه حتّي جاء رحله وجلس وجلسنا معه؛ فحانت منه التفاتة نحو حيث صلّي؛ فرأي ناساً قياماً؛ فقال: ما يصنع هؤلاء؟ قلتُ: يُسبّحون. قال: لو كنتُ مُسبّحاً لاتممتُ صلاتي، يا ابن اخي انّي صحبتُ رسول الله ﷺ في السفر فلم يزد علي ركعتين حتّي قبضه الله وصحبتُ ابابكر فلم يزد علي ركعتين حتّي قبضه الله وصحبتُ عمر فلم يزد علي ركعتين حتّي قبضه الله؛ ثمّ صحبتُ عثمان فلم يزد علي ركعتين حتّي قبضه الله وقد قال الله: «لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة»

(مسلم، ح ٦٨٩)

«حفص بن عاصم ﷺ می‌گوید: در راه مکه، همراه ابن عمر ﷺ بودم. او نماز ظهر را دو رکعت، برگزار نمود. آن‌گاه ما و ایشان برگشتیم تا این که به اقامتگاه خود آمد و نشست. ما نیز همراه او نشستیم. ناگهان، نگاهش به جایی افتاد که نماز خوانده بود. در آنجا افرادی را دید که ایستاده‌اند. پرسید: آنان چه‌کار می‌کنند؟ گفتم: نماز می‌خوانند. گفت: اگر بنا بود نفل بخوانم، فرضم را کامل می‌نمودم.ای برادرزاده‌ام! من در سفر، همراه رسول خداﷺ بوده‌ام. آن حضرتﷺ تا زمانی که وفات نمود، بیشتر از دو رکعت(فرض) نخواند. همچنین همراه ابوبکر ﷺ بوده‌ام. ایشان هم تا هنگام وفات، بیشتر از دو رکعت نخواند. عمر ﷺ را نیز همراهی کرده‌ام. ایشان نیز تا هنگام وفات، بیشتر از دو رکعت نخواند. با عثمان ﷺ هم بوده‌ام، وی تا هنگام وفات، بیشتر از دو رکعت نخواند. و خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: «شخص رسول خداﷺ برای شما الگوی خوبی است».

و در بخاری و مسلم، با این لفظ آمده است:

«عن حفص بن عاصم قال: حدّثنا ابن عمر ﷺ فقال: صحبتُ النبيّ ﷺ فلم أره يُسبّح في السفر؛ وقال الله جلّ ذكره: «لَقَدْ كان لكم في رسول الله أُسوة حَسَنة»؛ «حفص بن عاصم ﷺ گوید: عبدالله بن عمر ﷺ گوید: در تمام مدّتی که با پیامبر ﷺ بودم، هیچ‌گاه ندیدم که نماز رواتب را در سفر بخواند و خداوند بلندمرتبه هم می‌فرماید: «اخلاق و رفتار رسول خدا ﷺ برای شما بهترین نمونه و سرمشق می‌باشد»؛ (یعنی خواندن نماز رواتب در سفر، مستحب نیست)».

خواندن عموم نوافل مانند اِشراق، چاشت، اوّابین و غیره در سفر، طبق اجماع صاحب‌نظران فقهی، جایز است و درباره‌ی سنّت‌های مؤکده که به «**رواتب**» نیز مشهوراند، اختلاف‌نظر وجود دارد.

برخی از جمله عبدالله بن عمر ﷺ قائل به ترک آن هستند. امام شافعی ﷺ و جمهور علماء و پیشوایان دینی، قائل به خواندن و مستحب بودن «**رواتب**» هستند.

علماء و صاحب‌نظران احناف می‌گویند: اگر امکان خواندن رواتب در سفر وجود داشت، خواندن آن‌ها خالی از فضیلت و اجر نیست؛ و اگر کسی آن‌ها را ترک کرد، بر او ملامت و سرزنشی نیست؛ زیرا در سفر، تأکید موجود در سنّت‌های مؤکّده، از بین می‌رود و سنّت‌های مؤکده، در سفر از حالت تأکیدی خود خارج می‌شوند؛ البته سنّت‌های صبح از این قانون، مستثنا هستند و در سفر نیز به آن‌ها «**سنّت مؤکده**» اطلاق می‌گردد.

بنابراین، ترک سنّت‌های صبح در سفر، مناسب نیست. ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ در مورد سنّت‌های صبح فرمودند: «لاتدعوهما وان طردتكم الخيل» (ابوداود)؛ «دو رکعت سنّت صبح را ترک نکنید، اگر چه اسبان، شمایان را لگدمال کنند».

و از پیامبر ﷺ نیز ثابت است که در سفر، سنّت‌های صبح را می‌خواند؛ چنان که امام بخاری روایت می‌کند: «وركع النبيّ ﷺ ركعتي الفجر» (بخاری؛ باب من تطوّع فی السفر فی غیر دبر الصلوات و قبلها)؛ «پیامبر ﷺ (در سفر) دو رکعت سنّت صبح را گزارد».

و امام مسلم در صحیح خود، در حدیثی طولانی از ابوقتاده ﷺ روایت می‌کند که سفر پیامبر ﷺ و قضا شدن نماز آن حضرت ﷺ و صحابه را تعریف کرده و گفته است: «ثم اذّن بلال بالصلاة فصلّي رسول الله ﷺ ركعتين ثم صلّي الغداة فصنع كما كان يصنع كلّ يوم» (صحیح مسلم؛ باب «قضاء الصلاة الفائتة و استحباب تعجيل قضائها»)؛ «آن‌گاه بلال ﷺ اعلام وقت نماز کرد و رسول

خداﷺ دو رکعت نماز (سنّت) گزارد؛ آن‌گاه نماز فرض بامداد را خواند؛ و بدین سان، کاری را انجام داد که هر روز انجامش می‌داد».

و برخی از علماء و صاحب‌نظران اسلامی، در کنار سنّت‌های صبح، سنّت‌های مغرب را نیز در سفر، «مؤکده» دانسته‌اند.

لازم به یادآوری است که اختلاف موجود: از اختلاف روایات سرچشمه می‌گیرد؛ و روایات و اخبار رسیده از ابن عمر رضی الله عنه با یکدیگر تعارض دارند؛ به عنوان مثال در روایتی می‌گوید:

«صحبتُ رسول الله ﷺ فکان لایزید في السفر علي رکعتین وابابکر وعمر وعثمان کذلک» **(بخاری و ترمذی)؛**

«با پیامبرﷺ همراهی کردم و ایشان در سفر، بیشتر از دو رکعت نمی‌خواندند؛ و همچنین با ابوبکر رضی الله عنه، عمر رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه نیز همراهی نمودم و ایشان نیز در سفر، بیشتر از دو رکعت نمی‌گزاردند».

و در روایتی دیگر می‌گوید: «صلّیتُ مع النبيّ ﷺ الظهر في السفر رکعتین وبعدها رکعتین» (ترمذی)؛

«همراه با پیامبرﷺ در سفر، دو رکعت نماز فرض ظهر خواندم و پس از آن نیز دو رکعت (سنّت) گزاردم».

و همچنین عمل آن حضرتﷺ را درباره‌ی مغرب، چنین روایت می‌کند: «و المغرب في الحضر والسفر سواء لاینقض في حضر ولا سفر وهي وتر النهار وبعدها رکعتین» (ترمذی).

از این روایت معلوم می‌گردد که آن حضرتﷺ بعد از فرض نماز مغرب، دو رکعت سنّت را نیز در حضر و سفر می‌گزاردند.

و از روایت حفص بن عاصم (ح ۱۳۳۸) معلوم می‌گردد که ابن عمر رضی الله عنه خود سنّت‌ها را نگزارد و از پیامبرﷺ، ابوبکر رضی الله عنه، عمر رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه نیز نقل می‌کند که آن‌ها نیز سنّت‌ها را در سفر نمی‌گزاردند.

و علاوه از روایت‌های عبدالله بن عمر رضی الله عنه، حدیث براء بن عازب رضی الله عنه است که می‌گوید: «صحبتُ رسول الله ﷺ ثمانیة عشر سفراً فما رأیته ترک الرکعتین اذا زاغت الشمس قبل الظهر» (ترمذی)؛ «در هیجده سفر همراه پیامبرﷺ بودم و هرگز ندیدم که آن حضرتﷺ پس از زوال خورشید، دو رکعت قبل از ظهر را ترک کرده باشند».

و در صحیح بخاری از ابن ابی لیلی مروی است که گفت: «ما اخبرنا احد انّه رأي النبيّ ﷺ صلّي الضّحي غير امّ هاني. ذكرت انّ النبيّ ﷺ يوم فتح مكة اغتسل في بيتها فصلّي ثماني ركعات».

و از این حدیث معلوم می‌شود که آن حضرت ﷺ در سفر به مکه، نمازهای مستحبی چاشت را نیز می‌گزاردند.

و به ظاهر، همه‌ی روایات با یکدیگر تعارض دارند؛ ولی اگر دیدگاه احناف و جمهور را بپذیریم، (مبنی بر این که در سفر، می‌توان نفل و سنّت‌های معین نماز را به جای آورد؛ امّا علاوه از سنّت صبح، دیگر سنّت‌ها، «مؤکّده» نیستند، ولی خواندن آن‌ها دارای اجر و فضیلت است) همه‌ی روایت‌های متعارض بر مفهوم خود به خوبی قرار می‌گیرند.

۱۳۳۹ - [۷] (صَحِيح)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَجْمَعُ بين الظُّهْرِ وَالْعصْر إِذَا كَانَ عَلَى ظَهْرِ سَيْرٍ وَيجمع بَين الْمغرب وَالْعشَاء. رَوَاهُ الْبُخَارِيّ[1].

۱۳۳۹- (۷) عبدالله بن عباس ؓ گوید: رسول خدا ﷺ در سفر، نمازهای ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشاء را جمع می‌کردند و با هم می‌گزاردند.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: «جمع بین نمازها»:

در این مبحث از کتاب، توجه خوانندگان را به دو نکته‌ی اساسی و مهم معطوف می‌کنم:

۱- چنان که پیشتر نیز بیان شد، علماء و صاحب‌نظران فقهی، طلایه‌داران عرصه‌ی روایت و درایت، علم و دانش، اخلاص و صداقت و اعتقاد و عمل، و مجتهدان غیور و فقهای مجاهد، با تلاش فراوان و تفقّه بسیار در دین، احکام شریعت را از سرچشمه‌ی پاک نبوی، استخراج و میراث بزرگ فقه و حقوق اسلامی را هماهنگ با مقتضیات سازمان و پیشرفت تمدّن، به جامعه‌ی بشری و انسانی و اسلامی، عرضه نمودند و به جهانیان چنان تمدن و فرهنگی استوار و متعالی ارزانی داشتند که تا جهان برپا است، در هر دیاری که ثقافتی پای گیرد، از دوحه‌ی آن درخت پربار شریعت، پیوند خورده و از سرچشمه‌ی فیاض آن سیراب گشته است.

۱- بخاری ۵۷۹/۲ ح ۱۱۰۷؛ مسلم ۴۹۰/۱ ح (۷۰٦-۵۲)؛ ابوداود ۱۰/۲ ح ۱۲۰٦؛ ترمذی ۴۳۸/۲ ح ۵۵۳؛ نسایی ۸۵/۱ ح ۵۸۷؛ دارمی ٤٢٦/١ ح ١٥١٥؛ و موطأ مالک ١٤٣/١ ح ٢، «کتاب قصر الصلاة».

در باب «**جمع بین نمازها**» نیز، فقهاء و مجتهدان غیور و علمای مجاهد، بر اساس روایات و اخبار رسیده بدان‌ها و بر مبنای مطالعه و بررسی احادیث و تحقیق و تفحّص تعالیم و آموزه‌های الهی، اوامر و فرامین نبوی، احکام و دستورات شرعی، حقایق و مفاهیم والای قرآنی و طرز عمل پیامبر ﷺ و صحابه ؆، آن هم با صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل، قولی را انتخاب و اختیار نموده‌اند.

به هر حال؛ اختلاف ائمه‌ی مذاهب، به این دلیل است که منبع و مصدر دین که خداوند متعال برای بندگان تشریع نموده، عبارت از نصوص دینی است و لاجرم مردم در فهم نصوص، اختلاف دارند و این یک امر طبیعی در زندگی بشری است که بعضی متمسک به ظواهر لفظ می‌شوند و بعضی روح مقاصد نصوص را در نظر می‌گیرند، لذا واگذاردن مردم به اجتهاد خودشان از جمله عوامل و اسباب اختلاف می‌باشد.

گاهی خود لغتِ نصوص، عامل اختلاف میان فقیهان به شمار آمده است مانند: واژه‌ی «**قُرء**» در آیه‌ی ﴿وَٱلۡمُطَلَّقَٰتُ يَتَرَبَّصۡنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَٰثَةَ قُرُوٓءٖ﴾ [البقرة: ۲۲۸] وگاهی اسباب اختلاف فقهاء این است که بعضی الفاظ، احتمال معنای حقیقی و مجازی را در بردارد، لذا بعضی متمسک به معنای حقیقی آن هستند و بعضی به معنای مجازی آن.

یکی دیگر از اسباب اختلاف فقهاء در رابطه با اطمینان و عدم اطمینان نسبت به روایت است که یکی به این راوی «وثوق واعتماد» دارد و روایت او را می‌پذیرد و دیگری به آن اطمینان و اعتماد ندارد و روایتش را مبنای عمل قرار نمی‌دهد یا اینکه بعضی در پذیرفتن حدیثی بویژه در امور مبتلابه و عمومی، قایل به شرایطی هستند و بعضی آن شرایط را منظور نکرده‌اند.

یکی دیگر از موارد اختلاف فقهاء در ارتباط با اعتبار و عدم اعتبار دلایل شرعی و اسلامی است برای مثال: نظر امام مالک بر این است که عمل اهل مدینه در مسائلی چون عبادات به عنوان دلیل فقهی، مقدم بر خبر واحد است.

یکی دیگر از اسباب اختلاف این است که برخی از علماء حدیث ضعیف ـ که بعدها به حدیث «حسن» نام گذاری شد ـ را بر قیاس مقدم می‌دارند و برخی بر عکس، بعضی حدیث مرسل را بطور کلی قبول دارند و بعضی آن را به طور کلی مردود می‌شمارند و بعضی با شرایطی آن را می‌پذیرند و بعضی به طور مطلق، شریعت امت‌های قبل از اسلام را

می‌پذیرند و بدان اعتبار می‌نمایند و بعضی بدان اعتبار نمی‌دهند بعضی قول صحابه‌ش را به عنوان یکی از ادله می‌دانند و بدان استدلال می‌کنند و بعضی آن را به عنوان ادله‌ی شرعی نمی‌پذیرند و بدان احتجاج نمی‌کنند.

بعضی «مصالح مرسله» را به عنوان یکی از ادله‌ی شریعت می‌پذیرند و بعضی آن را نمی‌پذیرند برخی از فقهاء اعتقاد دارند که نقل حدیث ضعیف از طرق متعدد، موجب تقویت روایت است در صورتی که دیگران چنین اصلی را قبول ندارند زمانی هم هست که حدیث راجع به مسئله‌ای عمومی و همیشگی در عالم تشریع صحبت می‌کند اما در دلالت حدیث بر معنای مراد، اختلاف روی می‌دهد. مثلاً: اگر حدیث شامل بر صیغه‌ی امر یا نهی باشد می‌توان سؤال کرد که آیا این امر بیانگر وجوب است یا استحباب و یا ارشاد؟ آیا صیغه‌ی نهی در حدیث گویای حرمت است یا کراهت؟ اگر دال بر کراهت باشد این کراهت از چه نوعی است؟ تحریمی یا تنزیهی؟

گاهی اختلاف در رابطه با دلالت امر و نهی، عام و خاص، مطلق و مقید، منطوق و مفهوم و غیر این‌ها که در علم اصول فقه به تفصیل بیان شده است می‌باشد.

و بالاخره گاهی علت اختلاف رأی فقها و مجتهدین به توثیق و تضعیف راویان حدیث بر می‌گردد که یکی راوی خاصی را مؤثق می‌شمارد و دیگری همان را نامؤثق معرفی می‌کند.

بنابراین اختلاف در مسائل فرعی، یک ضرورت، رحمت، وسعت و ثروت گرانبهایی است، چنانچه وقتی خلیفه منصور، خواست که تمام مردم ممالک اسلامی از کتاب مؤطای امام مالک پیروی کنند و کتاب وی را به عنوان کتاب مرجع برای همه‌ی افراد موجود در ممالک اسلامی معرفی نماید، امام مالک با فقاهت و ورع خویش به منصور گفت:

«امیرالمؤنین! چنین کاری نکن که اصحاب رسولخدا ﷺ به شهرها و مناطق پراکنده شده‌اند و هر قومی دارای یک نوع علم و دانش و حکمت و بینش است و اقوال و فتاوایی بر آنان پیشی گرفته و بدان راضی و قانع گشته‌اند، اگر همه‌ی مردم را به سوی یک نظریه و یک فتوا برگردانی، در میان امت، فتنه ایجاد خواهد شد».

آری! آنان این‌گونه به اختلاف میان ائمه می‌نگریستند که آن یک اختلاف در قضایای فرعی است و هیچگونه زیانی ندارد و بلکه ضروری است. امکان ندارد که در این‌گونه مسائل فرعی، امت اسلامی بر روی یک نظریه اتفاق نمایند و خود این اختلاف آراء از لطف

و موهبت خداوند متعال نسبت به این امت است که حکم و قضایا و مسائل فرعی را بیان ننموده تا فرصتی برای اجتهاد و وسعت‌بخشی نسبت به تعدّد افهام باشد.

پس تعدد مذاهب وگوناگونی آراء فقهاء و مجتهدان اسلامی و دلایل مورد استناد هرکدام از آنها، بیانگر این است که هریک از آنها از دریای بیکران شریعت، با صداقت و اخلاص جرعه‌ای برگرفته‌اند.

٢- همه‌ی ائمه و پیشوایان دینی، اتفاق‌نظر دارند که بدون عذر، نمی‌توان در میان دو نماز، جمع نمود؛ و امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل بر این باورند که در حالت عذر، می‌توان دو نماز را یکجا و با هم خواند.

در تشریح و توضیح عذر، اختلاف نظر وجود دارد؛ شوافع و مالکیه سفر و باران را عذر می‌دانند و نزد امام احمد بن حنبل بیماری نیز از آعذار محسوب می‌گردد.

سپس امام شافعی در سفر تمام مدت آن را عذر قرار داده اند، در حالی که امام مالک می‌فرمایند: جمع نمودن میان دو نماز فقط زمانی رواست که مسافر در حال سیر باشد و اگر در محلی برای یک روز هم توقف نماید در آنجا جمع جایز نیست و طبق روایتی دیگر از ایشان مطلق حالت سیر نیز کافی نخواهد بود، بلکه اگر بنا به علتی نیاز به سرعت در سیر باشد آن گاه جمع بین الصلوتین رواست و گرنه نمی‌توان از این حکم استفاده کرد.

این بزرگواران جمع تقدیم و تأخیر هردو را جایز می‌دانند، البته برای جمع تأخیر شرط شده که قبل از به اتمام رسیدن وقت نماز اوّل، و در جمع تقدیم قبل از به پایان رسیدن نماز اوّل نیت جمع کند، در غیر این صورت یکجا ادا نمودن دو نماز روا نیست.

بر اساس مسلک امام ابوحنیفه جمع حقیقی میان دو نماز فقط در عرفات و مزدلفه مشروع بوده و علاوه از آن در هیچ جای دیگری روا نیست؛ یافته شدن عذر و عدم آن هم هیچ گونه اعتباری در تغییر این حکم ندارد،[1] البته احناف جمع صوری یا به تعبیر دیگر **جمع فعلی** را جایز می‌دانند؛ بدین صورت که نماز ظهر را کاملاً در پایان وقت آن و نماز عصر را

١- و هو قول الحسن و النخعی. (فتح الباری: ج ٢ ص ٤٦٤).

در اوّل وقتش بجا بیاورد در این صورت هر نمازی در وقت خودش ادا شده ولی بنا به یکجا بودن صوری دو نماز به آن جمع بین الصلوتین گفته شده است.

ائمه سه گانه از روایات حضرت انس ﷺ و ابن عباس ﷺ استدلال می‌کنند که در آنها چنین آمده است: حضرت رسول اکرم ﷺ در غزوه‌ی تبوک میان ظهر و عصر و مغرب و عشاء جمع کردند[۱] و روایاتی با همین مفهوم در تمام صحاح وجود دارد و از روایت حضرت معاذ بن جبل ﷺ در «سنن أبی داود»[۲] و غیره جواز جمع تقدیم نیز معلوم می‌گردد.

دلایل احناف به شرح ذیل اند:

۱- قرآن مجید در جاهای متعددی بر مراقبت اوقات نماز تأکید دارد.

الف) ﴿...إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ كَانَتۡ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ كِتَٰبٗا مَّوۡقُوتٗا﴾ [النساء: ۱۰۳].

ب) ﴿فَوَيۡلٞ لِّلۡمُصَلِّينَ ٤ ٱلَّذِينَ هُمۡ عَن صَلَاتِهِمۡ سَاهُونَ ٥﴾ [الماعون: ٤-٥].

ج) ﴿حَٰفِظُواْ عَلَى ٱلصَّلَوَٰتِ وَٱلصَّلَوٰةِ ٱلۡوُسۡطَىٰ﴾ [البقرة: ۲۳۸].

از آیات فوق به وضوح چنین برمی آید که اوقات نماز تعیین شده و مراقبت از آن واجب، و تخلّف از وقت، باعث عذاب می‌شود. پرواضح است که اخبار آحاد با این آیات قطعی الثبوت و قطعی الدلالة قابل مقایسه نیستند به ویژه هنگامی که اخبار آحاد قابل توجیه باشند.

۲- در «صحیح بخاری»[۳] از حضرت ابن مسعود ﷺ مروی است: «قال: ما رأيت النّبيّ ﷺ صلّي صلوة لغير ميقاتها الّا صلوتين جمع بين المغرب والعشاء وصلّي الفجر قبل ميقاتها (المعتاد)».

۳- اصحاب سنن روایت حضرت ابوقتاده ﷺ را چنین نقل کرده‌اند که آن حضرت ﷺ ارشاد فرمودند: «ليس في النّوم تفريط انّما التفريط في اليقظة بأن يؤخر الصّلوة إلي وقت أخري»[٤].

۱- چنان‌که در روایت صحیح مسلم می‌خوانیم: عن ابن عباس - ﷺ ا - «ان رسول الله ﷺ جمع بين الصّلوة في سفرة سافرها في غزوة تبوك فجمع بين الظهر والعصر والمغرب والعشاء». (صحیح مسلم: ج ۱ ص ۲٤٦، کتاب صلوة المسافرین و قصرها، باب جواز الجمع بین الصلوتین فی السفر)

۲- سنن أبی داود: ج ۱ ص ۱۷۱، باب الجمع بین الصلوتین.

۳- صحیح بخاری: ج ۱ ص ۲۲۸، کتاب المناسک، باب متی یصلّی الفجر بجمع (ای مزدلفة)، صحیح مسلم ج ۱ ص ٤۱۷، کتاب الحج، باب استحباب زیادة التغلیس بصلوة الصبح یوم النحر بالمزدلفة و المبالغة فیه بعد تحقیق طلوع الفجر.

٤- شرح معانی الآثار: ج ۱ ص ۱۲۲، باب الجمع بین الصلوتین کیف هو.

٤- تحدید اوقات نماز به صورت تواتر ثابت شده که با اخبار آحاد نمی‌توان در آن تغییر ایجاد کرد.

در پرتو این دلایل می‌توان گفت: در تمام روایاتی که از حضرت رسول اکرم ﷺ در زمینه ی «جمع بین الصلوتین» روایت شده است و ائمه ثلاثه به آن تمسک جسته اند، جمع حقیقی مدنظر نبوده بلکه جمع صوری مراد است.

این مطلب با دلایل ذیل تأیید می‌گردد:

۱- در «صحیح بخاری»[۱] از حضرت عبدالله بن عمر ﭭ مروی است: «قال: رأيت النّبيّ ﷺ اذا أعجله السير في السّفر يؤخّر صلوة الـمغرب حتي يجمع بينها وبين العشاء. قال سالم: وكان عبدالله بن عمر يفعله اذا أعجله السير، يقيم الـمغرب فيصلّيهما ثلاثاً ثمّ يسلّم ثمّ قلّما يلبث حتي يقيم العشاء...».

در این روایت به صراحت آمده است که حضرت ابن عمر پس از پایان یافتن نماز مغرب مدت زمان کوتاهی انتظار می‌کشید و سپس نماز عشاء را آغاز می‌کرد. این انتظار هیچ توجیهی غیر از این نمی‌تواند داشته باشد که ایشان منتظر بودند تا از دخول وقت عشاء کاملاً اطمینان یابند.

حافظ ابن حجر ؒ خود اعتراف کرده‌اند که بر جمع صوری می‌توان از این روایت استدلال نمود.

۲- روایت صحیح تر از این در «سنن ابی داود»[۲] از طریق «نافع عن عبدالله بن واقد» مروی است: «انّ مؤذّن ابن عمر - ﭭ - قال: الصّلوة، قال: سِرْ سِرْ حتي اذا كان قبل غيوب الشفق نزل فصلّي الـمغرب ثم انتظر حتّي غاب الشفق فصلّي العشاء ثم قال: انّ رسول الله ﷺ كان اذا عجل به امر صنع مثل الذي صنعت».

امام ابوداود درباره‌ی روایت مذکور فقط به سکوت بسنده نکرده بلکه برای آن متابعی هم با این الفاظ ذکر نموده است: «عبدالله بن العلاء عن نافع قال: حتّي اذا كان عند ذهاب الشّفق نزل فجمع بينهـما».

۱- صحیح بخاری: ج ۱ ص ۱٤۹، ابواب تقصیر الصلوة، باب هل یوذّن أو یقیم اذا جمع بین المغرب و العشاء.
۲- سنن أبی داود: ج ۱ ص ۱۷۱، باب الجمع بین الصلوتین.

امام دارقطنی نیز این روایت را در «سنن» خود[١] با طرق متعددی نقل کرده و بر آن سکوت نموده اند.

٣- در «صحیح مسلم»[٢] از حضرت ابن عباس ﷺ مروی است: «قال: صلیت مع النّبيّ ﷺ ثمانیاً جمیعاً وسبعاً جمیعاً، قلت: یا ابا الشعثاء أظنّه أخر الظّهر وعجّل العصر وأخّر المغرب وعجّل العشاء، قال: وأنا أظن ذلك».

در این روایت برداشت دو تن از راویان کاملاً با مسلک احناف مطابقت دارد.

همه این روایات به طور شفّاف و صریح بر جمع صوری دلالت می‌کنند.

٤- حدیث بعدی امام ترمذی که از حضرت ابن عباس - ﷺ - به صورت مرفوع روایت گردیده است: «قال من جمع بین الصّلوتین من غیر عذر فقد أتي باباً من أبواب الکبائر»[٣].

این روایت گرچه از لحاظ سند ضعیف به نظر می‌رسد، زیرا مدار آن بر حنش بن قیس است که امام ترمذی ﷺ درباره اش چنین فرموده اند: «و هو ضعیف عند أهل الحدیث ضعّفه أحمد وغیره» اما روایتی که در «موطأ» امام محمّد نقل شده آن را تأیید می‌کند: «قال: محمّد ﷺ بلغنا عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه انه کتب في الآفاق ینهاهم أن یجمعوا بین الصّلوتین ویخبرهم انّ الجمع بین الصّلوتین في وقت واحد کبیرة من الکبائر»[٤].

٥- در بعضی موارد قائلان جمع حقیقی نیز مجبور می‌شوند تا آن را بر جمع صوری حمل کنند. مانند حدیث باب که از حضرت ابن عباس مروی است: «قال: جمع رسول الله ﷺ بین الظهر والعصر وبین المغرب والعشاء بالمدینة من غیر خوف ولامطر».

در اینجا سایر ائمه هم مجبور به پذیرفتن جمع فعلی‌اند، فقط امام احمد ﷺ آن را بر حالت بیماری حمل نموده است. ولی این گفته بسیار بعید می‌نماید که همه‌ی مردم محله در آن وقت بیمار بوده باشند؛ و گذشته از این، وقتی از حضرت ابن عباس پرسیدند: منظور

١- سنن دارقطنی: ج ١ ص ٣٩٣، کتاب الصلوة، باب الجمع بین الصلوتین فی السفر.

٢- صحیح مسلم: ج ١ ص ٢٤٦، کتاب صلوة المسافرین و قصرها، باب جواز الجمع بین الصلوتین فی السفر.

٣- این روایت را امام دارقطنی نیز در کتاب سنن خود: ج ١ ص ٣٩٥ در باب صفة الصلوة فی السفر و الجمع بین الصلوتین من غیر عذر و صفة الصلوة فی السفینة، روایت نموده و می‌فرمایند: «حنش هذا ابوعلی الرحبی متروک».

٤- امام محمد ﷺ می‌گوید: أخبرنا بذلک الثقات عن العلاء بن الحارث عن مکحول. (موطأ امام محمّد، باب الجمع بین الصلوتین فی السفر و المطر، ص ١٣٠، ١٢٩).

حضرت رسول خداﷺ از جمع چه بود؟ در پاسخ فقط گفت: «ان لاتحرج أمته» اگر به سبب بیماری این عمل انجام می‌گرفت قطعاً ایشان از ذکر آن فروگذار نمی‌کردند.

از این رو حافظ ابن حجر رحمه الله در «فتح الباری»[1] اعتراف می‌کند که در این روایت مراد گرفتن جمع صوری بهتر است. در حقیقت برای توجیه حدیث باب راهی جز این وجود ندارد، پس هرگاه در این روایت جمع صوری مراد گرفته شود، روایت‌های دیگر هم ناگزیر بر جمع صوری حمل خواهند شد.

٦- با پذیرفتن جمع صوری، در میان همه‌ی روایات تطبیق پدید می‌آید. برعکس، با در نظر گرفتن جمع حقیقی حدیث باب و روایت حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه در صحیحین؛ «ما صلّي رسول الله ﷺ صلوةً لغير ميقاتها...» کاملاً رها خواهند شد و به طور مسلم توجیه ای ترجیح دارد که با آن، میان همه‌ی روایات تطبیق محقق گردد.

٧- علّامه عثمانی رحمه الله در «فتح الملهم»[2] توجیه بسیار دقیق و جالب را در رابطه با مراد گرفتن جمع صوری این گونه بیان فرموده اند: در احادیثی که جمع بین الصلوتین مورد بحث قرار گرفته در آنجا علاوه از یکجا نمودن بین ظهر و عصر و میان مغرب و عشاء جمع هیچ کدام از نمازهای دیگر ثابت نشده و کسی هم به جواز آن قائل نیست، ائمه ثلاثه نیز فقط به جمع همین نمازها معتقدند، و جمع بین فجر و ظهر یا عصر و مغرب یا عشاء و فجر نزد هیچ کدام شان جایز نیست و روایتی هم در زمینه ی اثبات آن وجود ندارد. پس اگر هدف جمع حقیقی باشد هیچ دلیل معقولی برای این تفاوت یافته نمی‌شود که جمع بین نماز ظهر و عصر جایز تلقی گردد اما میان عصر و مغرب روا نباشد!.

البته با در نظر گرفتن جمع صوری این تفاوت معقول خواهد بود زیرا میان فجر و ظهر بدین سبب جمع صوری ممکن نیست که در میان این دو، وقت مُهمل طویلی وجود دارد و در میان عصر و مغرب، روا نباشد!.

١- و استحسن هذا القول القرطبی و امام الحرمین و جزم ابن الماجشون و الطحاوی و قواه ابن سید النّاس. (فتح الباری ج ٢ ص ١٩، باب تأخير الظهر و «الجامع الصحيح» العصر).

٢- فتح الملهم ج ٤ ص ٥٧٩، باب جواز الجمع بين الصلاتين للمسافر ط مكتبه دارالعلوم كراچی.

البته با در نظر گرفتن جمع صوری این تفاوت معقول خواهد بود زیرا میان فجر و ظهر بدین سبب جمع صوری ممکن نیست که در میان این دو، وقت مهمل طویلی وجود دارد و در میان عصر و مغرب، و عشاء و فجر جمع صوری از این رو امکان پذیر نیست که اوقات اخیر عصر و عشاء مکروه اند. پس معلوم می‌شود که حضرت رسول اکرمﷺ به جمع صوری عمل می‌کردند نه بر جمع حقیقی، وگرنه باید جمع در میان همه‌ی نمازها روا می‌بود.

اینک به طرح اعتراضات ائمه‌ی ثلاثه بر جمع صوری خواهیم پرداخت:

اعتراض اول: در «صحیح مسلم»[1] برخی از روایت‌های حضرت انس ﷺ به گونه ای هستند که در آنها مراد گرفتن جمع صوری امکان ندارد، به طور مثال الفاظ یکی از این روایات چنین آمده است: «عن انس عن النبيﷺ إذا عجل عليه السفر يؤخر الظّهر إلي أوّل وقت العصر فيجمع بينهما ويؤخّر المغرب حتّي يجمع بينها وبين العشاء حين يغيب الشفق».

در پاسخ این مستدل جمهور، باید گفت: با توجّه به دلایل گذشته در «يؤخر الظهر الي اوّل وقت العصر» غایت در مغیا داخل نیست و «حين يغيب الشفق» نیز بدین معناست که نماز مغرب را هنگام نزدیک شدن غروب شفق ادا می‌کردند. این توجیه با روایت حضرت ابن عمر ﷺ در «سنن ابی داود»[2] نیز تأیید می‌گردد، در آن روایت چنین می‌خوانیم که باری ایشان به علت بیماری همسرش حضرت صفیه[3] با شتاب مسیر را طی می‌کردند و سرانجام نماز مغرب را با تأخیر بجا آوردند، از این تأخیر در روایت «سنن أبی داود» چنین تعبیر شده است: «فسار حتّي غاب الشفق فنزل فجمع بينهما».

و در روایت‌های دیگر نیز این تأخیر با تعبیرات ذیل منقول است:

الـف) حتّي كان بعد غروب الشفق[4].

ب) حتّي إذا كان بعد ما غاب الشفق[5].

١- صحیح مسلم: ج ١ ص ٢٤٥، کتاب صلوة المسافرين و قصرها، باب جواز الجمع بين الصلوتين فی السفر.
٢- سنن ابی داود: ج ١ ص ١٧٧ سنن أبواب صلوة السفر، باب الجمع بين الصلوتين.
٣- أخبر بشدة مرضها وقرب موتها، يدل عليه ما رواه النسائی، قال: سألنا سالم بن عبدالله عن الصلوة فی السفر فقلنا أكان عبدالله يجمع بين شیء من الصّلوات فی السفر؟ فقال: لا الا بجمع ثم انتبه فقال: كانت عنده صفية فارسلتْ إليه انی فی آخر يوم من الدّنيا واوّل يوم من الاخرة فركب وانا معه...
(بذل المجهود: ج ٢ ص ٣٣٥، باب الجمع بين الصلوتين، ط سهارنپور)
٤- جامع الاصول: ج ٥ ص ٧١٤، رقم ٤٠٣٧.
٥- سنن دارقطنی: ج ١ ص ٣٩١، باب الجمع بين الصلوتين فی السفر، رقم ٨.

ج) حتّي إذا كاد يغيب الشفق[1].

د) حتّي إذا كان أن يغيب الشفق[2].

هـ) بعد أن يغيب الشفق[3].

در اینجا برای تطبیق میان روایات، راهی جز این نیست که «حتّي إذا كاد يغيب الشفق» اصل قرار گیرد و سایر روایات بر آن حمل و توجیه شوند. و این اختلاف راویان، را روایت بالمعنی تلقی کنیم بدین صورت که چون اوقات بسیار به هم نزدیک بودند جریان مذکور را یکی با «غاب الشفق» و دیگری با «كاد يغيب الشفق» و راوی دیگر با «قبل غيبوبة الشفق» تعبیر کرده اند. با توجّه به روایات صریح گذشته که حضرت ابن عمر ﷺ بر جمع صوری عمل نموده‌اند این توجیه و تطبیق راجح به نظر می‌رسد و الفاظ روایات ذیل نیز آن را تأیید می‌کند:

الف) در «صحیح بخاری»[4] «فقلّما يلبث حتي يقيم العشاء» آمده است.

ب) در «سنن ابی داود»[5] این تعبیر مشاهده می‌شود: «حتي اذا كان قبل غيوب الشفق نزل فصلّي المغرب ثم انتظر حتّي غاب الشفق فصلّي العشاء».

ج) همچنین الفاظی که بعد از روایت «حتّي اذا كاد يغيب الشفق» آمده است: «نزل فصلّي المغرب ثم انتظر حتّي اذا غاب الشفق صلّي العشاء» یا تعبیر «حتي اذا كان آخر الشفق نزل فصلّي المغرب ثم اقام العشاء وقد تواري الشفق فصلّي بنا»[6] توجیه مذبور را مورد تأکید قرار می‌دهد.

روایت حضرت انس ﷺ را نیز می‌توان چنین توجیه کرد که مراد از «حين يغيب الشفق» آن است که وقت غروب شفق نزدیک شده بود و چون که غیبوبت شفق در یک لحظه انجام می‌گیرد و در آن وقت محدود، ادای دو نماز ممکن نیست، نمی‌توان معنای حقیقی الفاظ مذکور را مراد گرفت.

۱- همن مرجع ج ۱ ص ۳۹۳، باب الجمع بين الصلوتين فی السفر، رقم ۱۷.
۲- همان مرجع ج ۱ ص ۳۹٤، باب الجمع بين الصلوتين فی السفر، رقم ۲۱.
۳- صحیح مسلم ج۱ ﷺ۲٤٥، كتاب صلوة المسافرين و قصرها، باب جواز الجمع بين الصلوتين فی السفر.
٤- صحیح بخاری: ج ۱ ص ۱٤۹، ابواب تقصير الصلوة، باب هل يؤذن أو يقيم اذا جمع بين المغرب و العشاء.
٥- سنن أبی داود: ج ۱ ص ۱۷۱، باب الجمع بين الصلوتين.
٦- جامع الاصول: ج ٥ ص ۷۱٦ رقم ٤۰۳۷، در سنن دارقطنی: ج ۱ ص ۳۹۳، تحت باب الجمع بين الصلوتين نیز روایتی تقریباً با همین الفاظ مروی است.

اعتراض دوّم: اطلاق جمع بین الصلوتین بر جمع صوری درست نیست چرا که در این صورت هر نمازی در وقت خودش ادا می‌گردد، پس روایات جمع بین الصّلوتین را بر آن حمل کردن تأویل بعیدی خواهد بود.

در جواب این اشکال می‌توان گفت که اطلاق جمع بین الصلوتین بر جمع صوری از گفتار خود آ‹ حضرت ﷺ ثابت است؛ چنانکه ایشان به حضرت حمنة بنت جحش رضي الله عنها فرمودند: «فان قويتِ علي أن توخّري الظّهر وتعجّلي العصر ثم تغتسلين حتّي تطهرين وتصلّين الظهر والعصر جميعاً ثم تؤخرين الـمغرب وتعجّلين العشاء ثم تغتسلين وتجمعين بين الصّلوتين»[1].

اعتراض سوم: جمع بین الصّلوتین به منظور سهولت در نظر گرفته شده ولی در جمع صوری هیچ‌گونه سهولتی مشاهده نمی‌شود بلکه امری دشوار و مشکلی است زیرا تعیین دقیق اوقات از عهده ی همه‌ی افراد برنمی آید.

در پاسخ این ایراد باید گفت: در جمع صوری هم خیلی سهولت و راحتی وجود دارد؛ چرا که برای مسافر هر بار پیاده و سوار شدن و وضو گرفتن دشوار است و با جمع صوری این مشکل برطرف خواهد شد.

اعتراض چهارم: جمع تأخیر را می‌توان بر جمع صوری حمل نمود امّا روایات جمع تقدیم را نمی‌توان با آن تطبیق داد.

پاسخ شبهه‌ی مذکور آن است که نسبت دادن جمع تقدیم به حضرت رسول اکرم ﷺ فقط در روایتی از حضرت معاذ بن جبل رضي الله عنه آمده است که امام ابوداود آن را چنین روایت می‌کند:

«انّ النّبيّ ﷺ كان في غزوة تبوك اذا ارتحل قبل أن تزيغ الشمس أخّر الظّهر حتي يجمعها الي العصر فيصلّيهما جميعاً واذا ارتحل بعد زيغ الشّمس صلّي الظّهر والعصر جميعاً ثمّ سار وكان اذا ارتحل قبل الـمغرب اخّر الـمغرب حتي يصلّيهما مع العشاء واذا ارتحل بعد المغرب عجّل العشاء فصلاها مع الـمغرب»[2].

اما این حدیث کاملاً ضعیف است، خود امام ابوداود رحمه الله پس از ذکر آن می‌فرمایند: «لم يرو هذا الحديث إلّا قتيبة وحده وهي إشارة إلي ضعف هذا الحديث».

۱- جامع ترمذی ج ۱ ص ۳۳، ابواب الطهارة باب فی المستحاضة انها تجمع بین الصلوتین بغسل واحد.
۲- سنن أبی داود: ج ۱ ص ۱۷۲، کتاب الصلوة، باب الجمع بین الصلوتین.

امام ترمذی رحمه‌الله در ذیل ابواب السفر، مجدداً «باب ما جاء في الجمع بين الصلوتين» را عنوان نموده و در ذیل آن باب، پس از تخریج روایت حضرت معاذ می‌فرماید: «و حديث معاذ حديث حسن غريب تفرّد به قتيبة لانعرف أحداً رواه عن الليث غيره».

امام حاکم که در تساهل شهرت دارد نیز این روایت را ضعیف قرار داده و در «علوم الحديث» قول امام بخاری رحمه‌الله را چنین نقل می‌کند: «ان بعض الضعفاء أدخله علي قتيبة».

همین طور هیچ کدام از سایر حفّاظ حدیث، که این روایت را نقل می‌کنند، از جمع تقدیم سخنی به میان نیاورده‌اند و نماز عصر در روایت هیچ یکی از آنان یافت نمی‌شود، چنانکه روایت حضرت انس رضی‌الله‌عنه در «سنن أبی داود»[1] این گونه مروی است: «قال: كان رسول الله ﷺ اذا ارتحل قبل أن تزيغ الشّمس أخّر الظّهر إلي وقت العصر ثم نزل فجمع بينهما فان زاغت الشمس قبل أن يرتحل صلّي الظهر ثم ركب ﷺ».

در این روایت پس از زوال خورشید فقط ادای نماز ظهر مورد بحث قرار گرفته و از نماز عصر هیچ گونه بحثی مطرح نیست از همین رو امام ابوداود رحمه‌الله در گفتار مشهورش می‌فرمایند: «ليس في تقديم الوقت حديث قائم»[2].

البته حافظ ابن حجر در «فتح الباری»[3] به نقل از «معجم اسماعیلی» و «اربعين حاكم» در تأیید جمع تقدیم روایتی را نقل نموده است و می‌نویسد: «لكن روي اسحق بن راهويه هذا الحديث عن شبابة فقال: كان إذا كان في سفر فزالت الشمس صلّي الظّهر والعصر جميعاً ثم ارتحل». أخرجه الاسماعیلی»

بر این روایت خود اسماعیلی اعتراض کرده‌اند که اسحاق بن راهویه در نقل این روایت از شبابه مُتفرّد بوده و جعفر فریابی که آن را از اسحاق بن راهویه روایت نموده نیز مُتفرّد است، پس در این روایت دو تفرّد یافته می‌شود.

حافظ در پاسخ این اشکال می‌فرمایند: «ليس ذلك بقادح فانهما امامان حافظان وقد وقع نظيره في الأربعين للحاكم»؛ ولی پاسخ علامه عسقلانی از این جهت قانع کننده نیست که خود اسماعیلی رحمه‌الله آن را معلول قرار داده اند.

١- سنن أبی داود: ج ١ ص ١٧٢، باب الجمع بين الصلوتين.
٢- مرقاة المفاتيح ج ٣ ص ٤٣٣، باب الصلوة السفر ط دارالفكر.
٣- فتح الباری ج ٢ ص ٤٧٩، باب إذا ارتحل بعدما زاغت الشمس صلى الظهر ثم ركب.

معلول، به روایتی گفته می‌شود که راویانش به ظاهر ثقه باشند امّا در آن، علت قادحه ای وجود دارد که محدثان ماهر، قادر به تشخیص آن هستند و گاهی تشریح آن با الفاظ امکان پذیر نیست. پس هرگاه حدیثی معلول قرار گرفت برای رفع این عارضه، فقط توثیق راویان کافی نخواهد بود و امام حاکمؒ با این حال که در تساهل شهرت دارد، این روایت را در «مستدرک» ذکر نکرده است بلکه آن را در «اربعین» نقل می‌کند. لذا کاملاً بجا و منطقی خواهد بود که بگوییم درباره‌ی جمع تقدیم هیچ روایت صحیحی وجود ندارد. توصیه می‌شود تحقیق علّامه عینیؒ در «عمدة القاری»[1] پیرامون این بحث مورد مطالعه قرار گیرد[2].

•١٣٤٠ - [٨] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ يُصَلِّي فِي السَّفَرِ عَلَى رَاحِلَتِهِ حَيْثُ تَوَجَّهَتْ بِهِ يُومِئُ إِيمَاءً صَلَاةَ اللَّيْلِ إِلَّا الْفَرَائِضَ وَيُوتِرُ على رَاحِلَته[3].

•١٣٤٠- (٨) عبدالله بن عمر ؓ گوید: رسول خداﷺ به هنگام سفر، نماز شب را در حالی که بر شترشان سوار بودند، می‌گزاردند و ارکان آن را به صورت اشاره به جای می‌آوردند؛ و فرقی نداشت که شترشان رو به قبله باشد یا رو به غیرقبله؛ و تنها نمازهای فرض را به حالت سواره نمی‌خواندند؛ و نماز وترشان را هم بر روی شترشان می‌گزاردند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «و یوتر علی راحلته»: امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل با استدلال به حدیث فوق، خواندن نماز وتر را بر سواری جایز و روا می‌دانند؛ ولی امام ابوحنیفه بر این باور است که خواندن وتر بر سواری جایز نیست؛ بلکه جهت خواندن آن، پیاده شدن ضروری است؛ زیرا نماز وتر، واجب است؛ از این رو، نمی‌توان آن را بر سواری گزارد.

دلیل امام ابوحنیفه، حدیثی دیگر از عبدالله بن عمر ؓ است که **علامه طحاوی** آن را در **«شرح معانی الاثار»** باب «الوتر، هل يصلّي في السفر علي الراحلة ام لا؟» روایت کرده است؛ آنجا که

١- اعلاء السنن ج ٢ ص ٩٧، باب عدم جواز الجمع بين الصلاتين جمعاً حقيقياً.
٢- به نقل از «درس ترمذی»، ج ١ صص ٥٦٧-٥٧٦.
٣- بخاری ٤٨٩/٢ ح ١٠٠٠؛ مسلم ٤٨٧/١ ح (٧٠٠-٣٩)؛ و ابوداود ٢١/٢ ح ١٢٢٤.

چنین نقل می‌کند: «عن ابن عمر ﷺ، انّه كان يصلّي علي راحلته ويوتر علي الارض ويزعم انّ رسول الله ﷺ كان يفعل كذلك».

عبدالله بن عمر ﷺ نماز تهجّد را بر سواری می‌خواند و زمانی که نوبت وتر پیش می‌آمد، از سواری پیاده می‌شد و بر روی زمین، نماز وتر را می‌خواند؛ و وی، این عمل را به پیامبر ﷺ نسبت می‌داد.

و پرواضح است که در این دو روایت عبدالله بن عمر ﷺ تعارض وجود دارد؛ و اگر بخواهیم آن‌ها را با یکدیگر تطبیق دهیم، ناچاریم که چنین بگوییم که در حدیث باب (ح ١٣٤٠)؛ منظور از «**وتر**» نماز تهجّد است؛ چون وتر گفتن تهجّد، در احادیث به کثرت آمده است (چنان که پیشتر در این مورد، بحث شد. و در حدیث ابن عمر ﷺ نیز به نماز تهجّد اشاره رفته است؛ آنجا که می‌گوید: «يومیء ايماءاً صلاة الليل الّا الفرائض ويوتر علي راحلته»).

و خواندن نماز تهجّد بر سواری، به اتفاق علماء و صاحب‌نظران دینی، جایز می‌باشد. و اگر بر این تطبیق، اطمینان حاصل نشود، از قاعده‌ی «اذا تعارضا تساقطا» استفاده می‌شود و به قیاس مراجعه می‌شود؛ به تعبیر دیگر، بهتر آن است که به هنگام وجود تعارض بین احادیث، جانب «اوفق بالقياس» ترجیح داده شود؛ و قیاس نیز دیدگاه احناف را تأیید می‌کند.

امام طحاوی در «شرح معانی الاثار» باب «الوتر هل يصلّي في السفر علي الراحلة ام لا؟» **می‌نویسد: «به اتفاق علماء و صاحب‌نظران فقهی، خواندن وتر به حالت نشسته، با وجود قدرت بر ایستادن، جایز نیست».**

این سخن، حکایت از آن دارد که ادای وتر بر سواری نیز باید ناجایز باشد؛ چون در سواری، نه تنها قیام فوت می‌شود، بلکه استقبال قبله و نشستن به روش سنّت نیز فوت می‌گردد.

خوانندگان می‌توانند جهت مطالعه‌ی دلایل احناف و روایات تأیید کننده‌ی مذهب احناف، به «مصنّف ابن ابي شيبه» باب «من كره الوتر علي الراحلة» مراجعه نمایند.

فصل دوّم

١٣٤١ - [٩] (ضَعِيفٌ)

وَعَنْ عَائِشَةَ ﵂ قَالَتْ: كَانَ ذَلِكَ قَدْ فَعَلَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ قَصَرَ الصَّلَاةَ وَأَتَمَّ. رَوَاهُ فِي شرح السّنة[١].

١٣٤١- (٩) عایشه ﵂ گوید: رسول خدا ﷺ هر دو عمل را انجام داده‌اند: هم نماز را به صورت کوتاه و شکسته (دو رکعت دو رکعت) گزارده‌اند و هم به صورت کامل (چهار رکعت چهار رکعت) به جای آورده‌اند.

[بغوی این حدیث را در «شرح السنة» روایت کرده است].

١٣٤٢ - [١٠] (ضَعِيف)

وَعَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ قَالَ: غَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَشَهِدْتُ مَعَهُ الْفَتْحَ فَأَقَامَ بِمَكَّةَ ثَمَانِيَ عَشْرَةَ لَيْلَةً لَا يُصَلِّي إِلَّا رَكْعَتَيْنِ يَقُولُ: «يَا أَهْلَ الْبَلَدِ صَلُّوا أَرْبَعًا فَإِنَّا سَفْرٌ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ[٢].

١٣٤٢- (١٠) عمران بن حصین ﵁ گوید: همراه با رسول خدا ﷺ به جنگ و پیکار با کافران و بدخواهان رفتم و در فتح مکّه نیز با ایشان بودم؛ آن حضرت ﷺ هیجده شب در مکه اقامت نمودند و نمازها را (به جای چهار رکعت چهار رکعت) فقط دو رکعت دو رکعت می‌گزاردند و می‌فرمودند: «ای مردم شهر مکه! نمازهایتان را چهار رکعت بگزارید؛ زیرا ما مسافریم».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: از این حدیث، دانسته می‌شود که هرگاه مسافر در نمازهای چهار رکعتی، امامت اشخاص مقیم را به عهده گرفت، در این صورت وی نماز خویش را کوتاه بخواند و اشخاص مقیمی که بدو اقتدا کرده‌اند، پس از سلام امام مسافر، دو رکعت دیگر خویش را به تنهایی به پایان برسانند.

و برای امام مسافر، مستحب و پسندیده است که پس از سلام دادن، به مقتدی‌های مقیم بگوید: «**نماز خویش را تمام کنید؛ زیرا من مسافر هستم**». و بهتر این است که این جمله را هم پیش از شروع کردن در نماز و هم پس از فارغ شدن از آن، دوبار بگوید.

---

[١]- دارقطنی ٢/١٨٩ ح ٤٣، «باب القبلة للصائم».

[٢]- ابوداود ٢/٢٣ ح ١٢٢٩؛ و مسند احمد ٤/٤٣٠.

«غزوتُ»: جنگیدم؛ با دشمنان پیکار و کارزار نمودم؛ با بدخواهان به نبرد و مبارزه پرداختم.

«رکعتین»: به جای چهار رکعت، دو رکعت می‌گزارد.

«یا اهل البلد»: ای مردم شهر؛ مراد شهر مکه‌ی مکرمه است.

«صلّوا اربعاً»: نمازتان را کامل بخوانید.

«سَفَر»: جمع «سافر»؛ به معنای مسافران.

۱۳٤۳ - [۱۱] (ضَعِیف)

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ الظُّهْرَ فِي السَّفَرِ رَكْعَتَيْنِ وَبَعْدَهَا رَكْعَتَيْنِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْحَضَرِ وَالسَّفَرِ فَصَلَّيْتُ مَعَهُ فِي الْحَضَرِ الظُّهْرَ أَرْبَعًا وَبَعْدَهَا رَكْعَتَيْنِ وَصَلَّيْتُ مَعَهُ فِي السَّفَرِ الظُّهْرَ رَكْعَتَيْنِ وَبَعْدَهَا رَكْعَتَيْنِ وَالْعَصْرَ رَكْعَتَيْنِ وَلَمْ يُصَلِّ بَعْدَهَا شَيْئًا وَالْمَغْرِبُ فِي الْحَضَرِ وَالسَّفَرِ سَوَاءٌ ثَلَاثُ رَكَعَاتٍ وَلَا يَنْقُصُ فِي حَضَرٍ وَلَا سَفَرٍ وَهِيَ وِتْرُ النَّهَارِ وَبَعْدَهَا رَكْعَتَيْنِ. رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ[1].

۱۳٤۳- (۱۱) عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: همراه با پیامبر ﷺ در سفر، نماز ظهر را (به جای چهار رکعت) دو رکعت گزاردیم و پس از آن، دو رکعت (سنّت) خواندیم.

و در روایتی دیگر آمده است که عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید:

همراه با پیامبر ﷺ در سفر و غیرسفر نماز گزارده‌ام؛ بدین ترتیب که با ایشان در غیر سفر، نماز ظهر را چهار رکعت گزارده‌ام و پس از آن، دو رکعت (سنّت) خوانده‌ام. و در سفر نیز با ایشان نماز ظهر را (به جای چهار رکعت) دو رکعت گزارده‌ام و پس از آن، دو رکعت (سنّت) خوانده‌ام. و عصر را نیز (به جای چهار رکعت) دو رکعت گزارده‌ام؛ و این در حالی بود که آن حضرت ﷺ (در سفر) پس از نماز عصر، چیزی نخواندند.

و رسول خدا ﷺ نماز مغرب را در سفر و غیر سفر، یکسان می‌گزاردند و از سه رکعت، نه چیزی را کم می‌کردند و نه چیزی را بر آن می‌افزودند؛ بلکه در سفر و حَضَر، سه رکعت می‌گزاردند؛ و نماز مغرب، وتر روز به شمار می‌آید که پس از آن، دو رکعت (سنّت) وجود دارد.

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است.]

۱۳٤٤ - [۱۲] (صَحِیح)

---

[1]- ترمذی ۴۳۷/۲ ح ۵۵۲.

وَعَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ: إِذَا زَاغَتِ الشَّمْسُ قَبْلَ أَنْ يَرْتَحِلَ جَمَعَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَإِنِ ارْتَحَلَ قَبْلَ أَنْ تَزِيغَ الشَّمْسُ أَخَّرَ الظُّهْرَ حَتَّى يَنْزِلَ لِلْعَصْرِ وَفِي الْمَغْرِبِ مِثْلَ ذَلِكَ إِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ قَبْلَ أَنْ يَرْتَحِلَ جَمَعَ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ وَإِنِ ارْتَحَلَ قَبْلَ أَنْ تَغِيبَ الشَّمْسُ أَخَّرَ الْمَغْرِبَ حَتَّى يَنْزِلَ لِلْعِشَاءِ ثُمَّ يَجْمَعُ بَيْنَهُمَا. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد وَالتِّرْمِذِيّ[1].

١٣٤٤- (١٢) معاذبن جبل رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ در غزوه‌ی تبوک وقتی که خورشید پیش از حرکت کردن ایشان، زوال می‌کرد، نمازهای ظهر و عصر را (در وقت ظهر) یکجا جمع می‌کردند و آن‌ها را می‌گزاردند (جمع تقدیم)؛ و هرگاه پیش از زوال خورشید، حرکت می‌کردند، ظهر را به تأخیر می‌افکندند و در وقت عصر، آن را با نماز عصر، یکجا جمع می‌نمودند (جمع تأخیر)؛ و در مورد نماز مغرب نیز چنین رفتار می‌نمودند؛ یعنی هرگاه پس از غروب خورشید، حرکت می‌کردند، نمازهای مغرب و عشاء را (در وقت مغرب) یکجا جمع می‌نمودند و آن‌ها را با هم می‌گزاردند (جمع تقدیم)؛ و هنگامی که پیش از غروب آفتاب حرکت می‌نمودند، نماز مغرب را به تأخیر می‌انداختند تا آن را با عشاء بخوانند؛ آن‌گاه در وقت عشاء، آن دو را با هم جمع می‌کردند. (یعنی پیامبر ﷺ در غزوه‌ی تبوک، وقتی که پیش از زوال خورشید، حرکت می‌کردند، ظهر را به تأخیر می‌انداختند و به هنگام عصر، با نماز عصر جمع می‌کردند و هرگاه پس از زوال آفتاب حرکت می‌کردند، نمازهای ظهر و عصر را با هم می‌خواندند و پس از آن، حرکت می‌نمودند. و اگر پیش از مغرب سفر می‌کردند، نماز مغرب را به تأخیر می‌انداختند تا آن را با عشاء بخوانند؛ ولی اگر بعد از غروب آفتاب حرکت می‌کردند، نماز عشاء را به جلو می‌انداختند و با مغرب می‌خواندند).

[این حدیث را ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند].

شرح: «غزوه‌ی تبوک»:

غزوه‌ی تبوک در رجب سال نهم هجرت، زمانی به وقوع پیوست که هوا بسیار گرم، میوه‌ها رسیده، و درختان سایه‌دار بودند. مسلمانان در این سفر، با مسافتی طولانی و بیابانی بی‌آب و گیاه و دشمنانی مُستعد و نیرومند روبه‌رو می‌شدند؛ به همین دلیل حضرت رسول اکرم ﷺ قبل از حرکت، به مسلمانان اطلاع داد که به چه منظور و کدام سو حرکت می‌کند، تا این که از هر نظر آمادگی نمایند.

١- ابوداود ١٨/٢ ح ١٢٢٠؛ ترمذی ٤٣٨/٢ ح ٥٥٣؛ نسایی ٢٨٤/١ ح ٥٨٦؛ و مسند احمد ٢٤١/٥.

زمان، زمان تنگدستی و خشکسالی بود. منافقان به بهانه‌های زیادی تعلّل ورزیدند و از ترس دشمنان نیرومند و زورآور، و فرار از گرمای شدید و مسافت طولانی و بی‌توجهی به جهاد و شک و تردید در حق، خارج شدن همراه رسول خداﷺ را ناپسند نمودند و سر باز زدند.

سبب و انگیزه‌ی این غزوه، همانا القای رعب و وحشت به دولت مجاور و ترساندن آن بود، تا مبادا به مرکز اسلام و مسلمین، تهاجم آورده و برای دعوت اسلامی و نیروی نوپای آن که در حال پیشرفت است، ایجاد خطر نماید. آری هدف این غزوه همین بود که رومی‌ها متوجه شوند که مسلمانان، مال بی‌حساب و لقمه‌ی گوارایی نیستند که رومی‌ها بتوانند آنها را طعمه‌ی خود قرار دهند، زیرا اگر مسلمانان ضعیف می‌بودند، هرگز با ارتش خود به سوی امپراطوری بزرگ و ابرقدرت و نیرومند «روم» حرکت نمی‌کردند، و متهوّرانه و جسورانه، داخل مرزهای آن نمی‌شدند.

آن حضرتﷺ به اتفاق سی هزار تن از مجاهدان اسلام، مدینه را به قصد «تبوک» ترک گفتند. وقتی رسول خداﷺ به تبوک رسیدند، «یوحنة بن رؤبة» به حضور آن حضرتﷺ رسید و با رسول خدا مصالحه نمود و جزیه پرداخت. اهالی «جرباء» و «أذرح» نیز به حضور رسیدند، حضرتﷺ برای آنها امان‌نامه مرقوم فرمود.

در تبوک به حضرت رسول اکرمﷺ خبر رسید که رومیها عقب‌نشینی کرده و از تصمیم تهاجم و تجاوز به مسلمانان منصرف شده‌اند. آن حضرتﷺ مناسب ندانست که در داخل کشورشان آنها را تعقیب نماید زیرا هدف (القای رعب و وحشت) تحقق یافته بود.

پیامبرﷺ بعد از اینکه بیش از ده شب در تبوک اقامت فرمود، دوباره به مدینه بازگشت.

«زاغت الشمس»: خورشید زوال کرد؛ خورشید از وسط آسمان به سوی مغرب منحرف شد.

«ارتحل»: سفر کرد؛ مسافرت نمود؛ به سفر رفت؛ کوچ کرد.

١٣٤٥ - [١٣] (حسن)

وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ إِذَا سَافَرَ وَأَرَادَ أَنْ يَتَطَوَّعَ اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ بِنَاقَتِهِ فَكَبَّرَ ثُمَّ صَلَّى حَيْثُ وَجهه ركابه. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد(١).

١٣٤٥- (١٣) انس بن مالک ﷺ گوید: هرگاه رسول خدا ﷺ به مسافرت می‌رفتند و می‌خواستند نماز نفل بگزارند، شتر خویش را رو به قبله می‌نمودند و تکبیر می‌گفتند؛ آن‌گاه نماز خویش را می‌گزاردند؛ و فرقی نمی‌کرد که شتر ایشان به چه جهتی حرکت می‌کند (رو به قبله یا پشت به آن).

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: علماء و صاحب‌نظران فقهی، با توجه به حدیث بالا می‌گویند: خواندن نماز نفل در حال سوار بر مرکب، به طور مطلق جایز است؛ و در آن صورت، نیازی به استقبال قبله و رکوع و سجده هم نیست و برای رکوع و سجده، فقط اشاره کافی است.

در کتاب **«الدر المختار»** (یکی از کتاب‌های مهم فقهی احناف) آمده است: اگر زین سواری، آلوده به نجاست بود، باز هم نماز نفل بر آن جایز است؛ و این حکم، شامل سواری‌ها و مرکب‌های چرخدار نیز می‌شود. از این رو، خواندن نماز نفل در اتوبوس، قطار و سایر وسائط نقلیه، بدون استقبال قبله و با اشاره کردن جایز است؛ البته مسأله‌ی نماز فرض، از این مسأله، جدا است و دارای تبصره‌هایی است که عبارتند از:

١- اگر امکان ایستادن، رکوع، سجده و استقبال قبله در سواری وجود داشت، خواندن فرض اشکالی ندارد.

٢- اگر قیام، رکوع و سجده در سواری، امکان‌پذیر نبود و قبل از پایان وقت نماز، احتمال توقف وجود نداشت، به هر صورت ممکن نماز خوانده شود.

در هر صورت، اگر زمان کافی از وقت نماز باقی بود، ولی شخص در ابتدای وقت نماز، منتظر توقف سواری نشد و نمازش را نشسته خواند، در آن صورت طبق ترجیح علامه شامی (در کتاب رد المحتار ج ١ ص ٤٧١) نمازش جایز است؛ اگر چه بهتر این بود که تا آخر وقت یا تا زمانی که امکان خواندن نماز در حالت ایستاده برایش پیش می‌آید، صبر می‌کرد.

١٣٤٦ - [١٤] (صَحِيح)

١- ابوداود ٢١/٢ ح ١٢٢٤؛ دارقطنی ٣٩٦/١ ح ٣، «باب صفة صلاة التطوّع فی السفر و استقبال القبلة عند الصلاة علی الدابّة».

وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ فِي حَاجَةٍ فَجِئْتُ وَهُوَ يُصَلِّي عَلَى رَاحِلَتِهِ نَحْوَ الْمَشْرِقِ وَيَجْعَلُ السُّجُودَ أَخفض من الرُّكُوع. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

١٣٤٦- (١٤) جابر بن عبدالله ؓ گوید: رسول خدا ﷺ مرا به جهت انجام کاری گسیل داشتند؛ و چون برگشتم، دیدم که آن حضرت ﷺ بر شتر خویش رو به سوی مشرق نماز می‌گزارند و سجده را پایین‌تر از رکوع انجام می‌دادند؛ (یعنی اشاره‌ی خود را برای سجده، پایین‌تر از اشاره‌ی خویش برای رکوع قرار می‌دادند).

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

١- ابوداود ٢٢/٢ ح ١٢٢٨؛ ترمذی ١٨٢/٢ ح ٣٥١؛ و مسند احمد ٣٣٢/٣.

فصل سوم

١٣٤٧ - [١٥] (مُتَّفق عَلَيهِ)

عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللّٰهِﷺ بمنى رَكْعَتَيْنِ وَأَبُو بَكْرٍ بَعْدَهُ وَعُمَرُ بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ وَعُثْمَانُ صَدَرًا مِنْ خِلَافَتِهِ ثُمَّ إِنَّ عُثْمَانَ صَلَّى بَعْدُ أَرْبَعًا فَكَانَ ابْنُ عُمَرَ إِذَا صَلَّى مَعَ الْإِمَامِ صَلَّى أَرْبَعًا وَإِذَا صلاهَا وَحده صلى رَكْعَتَيْنِ(١).

١٣٤٧- (١٥) عبدالله بن عمر رضی الله عنه گويد: رسول خداﷺ (نماز چهار ركعتی را) در سرزمين منیٰ، دو ركعت گزاردند؛ و ابوبكر رضی الله عنه نيز پس از پيامبر رضی الله عنه (در روزگار خلافت خويش) و عمر رضی الله عنه نيز پس از ابوبكر رضی الله عنه (در زمان خلافتش، نماز چهار ركعتی را در سرزمين منیٰ) دو ركعت گزاردند؛ و عثمان رضی الله عنه هم در ابتدای خلافت خويش، دو ركعت می‌گزارد، ولی بعداً عثمان رضی الله عنه نماز چهار ركعتی را در منیٰ قصر (و شكسته) نمی‌كرد و آن‌ها را كامل و چهار ركعتی می‌گزارد؛ (زيرا عثمان رضی الله عنه در مكه ازدواج كرده بود و خود را مقيم می‌دانست).

از اين رو، عبدالله بن عمر رضی الله عنه نيز هرگاه پشت سر امام (مقيم) نماز می‌گزارد، آن را كامل و چهار ركعتی می‌گزارد؛ و هرگاه به تنهايی آن را می‌خواند، قصر می‌كرد و آن را دو ركعت می‌گزارد.

[اين حديث را بخاری و مسلم روايت كرده‌اند].

شرح: اين حديث در بخاری چنين آمده است:

«عن عبدالله بن عمر رضی الله عنه قال: صلّيتُ مع النبيّﷺ بمنيً ركعتين، وابي بكر وعمر ومع عثمان صدراً من امارته ثم اتمّها» (بخاری، ح ١٠٨٢)؛ «عبدالله بن عمر رضی الله عنه می‌گويد: در منیٰ، نماز را با رسول خداﷺ، ابوبكر رضی الله عنه عمر رضی الله عنه و ابتدای خلافت عثمان رضی الله عنه، دو ركعت خواندم؛ امّا بعداً عثمان رضی الله عنه نماز را كامل (يعنی چهار ركعت) خواند؛ (زيرا عثمان رضی الله عنه در مكه ازدواج كرده بود و خود را مقيم می‌دانست)».

و در روايتی ديگر چنين وارد شده است:

١- بخاری ٥٦٣/٢ ح ١٠٨٢؛ مسلم ٤٨٢/١ ح (٦٩٤-١٦)؛ نسايی ١٢١/٣ ح ١٤٥١؛ و دارمی ٤٢٣/١ ح ١٥٠٦.

«عن ابن مسعود ﷺ لمّا قيل له: صلّي بنا عثمان ﷺ بمنيً اربع ركعات، استرجع، ثمّ قال: صلّيتُ مع رسول الله ﷺ بمنيً ركعتين، وصلّيتُ مع ابي بكر الصديق ﷺ بمنيً ركعتين، وصلّيتُ مع عمر بن الخطاب ﷺ بمنيً ركعتين، فليتَ حظّي من اربع ركعات ركعتان متقبّلتان» (بخاری ح ١٠٨٤)

«هنگامی که به عبدالله بن مسعود ﷺ گفتند: عثمان ﷺ در منیٰ برای ما چهار رکعت، امامت نموده است؛ وی (متأسّف شد و) انّا لله و انّا الیه راجعون گفت و فرمود: من با رسول خدا ﷺ در منیٰ دو رکعت خواندم؛ با ابوبکر ﷺ در منیٰ دو رکعت خواندم و با عمر ﷺ در منیٰ دو رکعت خواندم. ای کاش! به جای این چهار رکعت، همان دو رکعت، مورد قبول خداوند، واقع گردند».

و این حدیث، در صحیح مسلم چنین آمده است:

«عن ابن عمر ﷺ قال: صلّي النبيّ ﷺ بمنيً صلاة المسافر وابوبكر وعمر وعثمان ثماني سنين؛ او قال: ستّ سنين. قال: حفص (يعني ابن عاصم): وكان ابن عمر ﷺ يصلّي بمني ركعتين ثم يأتي فراشه؛ فقلتُ: اي عمّ! لو صلّيتَ بعدها ركعتين؟ قال: لو فعلتُ لاتممتُ الصلاة» (مسلم، ح ٦٩٤).

«عبدالله بن عمر ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ، ابوبکر ﷺ و عمر ﷺ در سرزمین منیٰ، نمازها را مانند نماز مسافر می‌خواندند. عثمان بن عفّان ﷺ نیز هشت یا شش سال چنین کرد.

حفص بن عاصم ﷺ گوید: عبدالله بن عمر ﷺ نیز در سرزمین منیٰ دو رکعت می‌خواند و به رختخواب می‌رفت. من می‌گفتم: عمو جان! اگر بعد از آن‌ها دو رکعت دیگر می‌خواندی، خوب بود. او گفت: اگر بخواهم چنین کاری انجام دهم، نمازم را کامل می‌نمودم».

١٣٤٨ - [١٦] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: فُرِضَتِ الصَّلَاةُ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ هَاجَرَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ فَفُرِضَتْ أَرْبَعًا وَتُرِكَتْ صَلَاةُ السَّفَرِ عَلَى الْفَرِيضَةِ الْأُولَى. قَالَ الزُّهْرِيُّ: قُلْتُ لِعُرْوَةَ: مَا بَال عَائِشَة تتمّ؟ قَالَ: تأولت كَمَا تَأَول عُثْمَان[1].

١٣٤٨- (١٦) عایشه رضي الله عنها گوید: نماز(های واجب، چه در سفر و چه در غیر سفر، ابتدا) به صورت دو رکعتی فرض شده بود؛ آن‌گاه پیامبر اکرم ﷺ به مدینه‌ی منوّره هجرت کردند و

١- بخاری ١/٤٦٤ ح ٣٥٠؛ مسلم ١/٤٧٨ ح (٦٨٥-١)؛ ابوداود ٢/٥ ح ١١٩٨؛ دارمی ١/٤٢٤ ح ١٥٠٩؛ موطأ مالک ١/١٤٦ ح ٨، «کتاب قصر الصلاة».

(تعداد رکعت‌های نمازهای فرض در غیر سفر، افزایش یافت و) چهار رکعت فرض گردید؛ ولی در سفر، به حالت دو رکعتی نخست خود باقی ماند.

زهری رحمه الله گوید: خطاب به عروة بن زبیر رضی الله عنه گفتم: چرا عایشه رضی الله عنها نماز را کامل و چهار رکعتی می‌خواند؟ او در پاسخ گفت: عایشه رضی الله عنها نیز به سان عثمان بن عفّان رضی الله عنه تأویل و برداشت نموده است؛ (چون آن دو فکر می‌کنند که قصر نماز، واجب نیست؛ از این رو، گاهی آن را کامل و چهار رکعتی و گاهی نیز به صورت قصر و دو رکعتی می‌گزارند).

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: این روایت در بخاری و مسلم، با این عبارات آمده است:

عایشه رضی الله عنها گوید: «فرض الله الصلاة حين فرضها، ركعتين ركعتين في الحضر والسفر؛ فأُقرّت صلاة السفر وزيد في صلاة الحضر» (بخاری و مسلم).

«خداوند در ابتدا، نمازهای واجب را - چه در سفر و چه در غیر سفر -به صورت دو رکعتی فرض نمود؛ سپس تعداد رکعت‌های نمازهای واجب در غیر سفر افزایش یافتند ولی در سفر به حالت دو رکعتی باقی ماند».

یکی از دلایل شوافع بر رخصت بودن قصر (کوتاه نمودن نماز در سفر) حدیث و روایتی است که از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که سنن دارقطنی آن را روایت کرده است؛ وی می‌گوید: «انّ النبيّ ﷺ كان يقصر في السفر ويتمّ ويفطر ويصوم»؛ «پیامبر ﷺ در سفر، گاهی نماز خویش را کوتاه و گاهی کامل می‌خواند؛ و گاهی روزه نمی‌گرفت و گاهی نیز روزه می‌گرفت».

امام دارقطنی، این حدیث را صحیح گفته است. در جواب این حدیث، گفته شده است که امکان دارد مفهوم حدیث چنین باشد که پیامبر اکرم ﷺ در سفرهای کمتر از سه میل، نمازها را کامل می‌خوانده است و در سفرهای طولانی، نمازها را قصر کرده است. جوابی دیگر به حدیث عایشه رضی الله عنها داده شده است مبنی بر این که در سفر حج که عایشه رضی الله عنها نمازها را به طور کامل می‌خواند، شخصی از عروة بن زبیر رضی الله عنه پرسید: «ما بال عايشة تتمّ؟»؛ «چرا عایشه رضی الله عنها نماز را کامل می‌خواند»؟ عروة در پاسخ گفت: «تأوّلت ما تأوّل عثمان» (بخاری)؛ «عایشه رضی الله عنها به سان عثمان بن عفّان، تأویل و برداشت کرد».

یعنی همچنان که عثمان ﷺ با تأویل کردن، در مکه‌ی مکرمه نماز را کامل می‌خواند، عایشه ﷺ نیز در این باره با تأویل کردن، نمازها را تکمیل می‌خواند؛ و اگر نزد عایشه ﷺ در این باره حدیث مرفوعی وجود می‌داشت، عروة بن زبیر ﷺ هرگز نمی‌گفت: «تأوّلت ما تأول عثمان»؛ بلکه حدیثی را که عایشه ﷺ از آن استدلال می‌کرد، ذکر می‌کرد.

و از کلام عروة بن زبیر ﷺ چنین برمی‌آید که نزد عایشه ﷺ در این باره هیچ حدیث مرفوعی وجود نداشته است؛ و این عمل، اجتهاد خود وی بوده است؛ بنابراین، حدیثی که به عایشه ﷺ نسبت داده شده است، یا صحیح نیست و یا مفهوم دیگری دارد.

و یکی دیگر از دلایل شوافع، مبنی بر رخصت بودن قصر، عمل عثمان بن عفّان ﷺ می‌باشد که در مکه‌ی مکرمه نماز را به طور کامل می‌خوانده است؛ در پاسخ این عمل عثمان بن عفّان، گفته شده است که وی در مکه‌ی مکرمه، خانه داشته است و طبق اجتهاد خود که هرکس در شهری منزل داشته باشد، باید نمازها را کامل بخواند، نماز را کامل می‌خوانده است.

و برخی گفته‌اند که عثمان بن عفّان ﷺ قصر و کوتاه خواندن نماز را در سفر واجب نمی‌دانسته است؛ از این رو، گاهی آن را کامل و چهار رکعتی و گاهی نیز به صورت قصر و دو رکعتی می‌گزارد.

و برخی از علماء و صاحب‌نظران اسلامی گفته‌اند که علّت عدم قصر عثمان بن عفّان ﷺ در نمازهای چهار رکعتی در سرزمین مِنیٰ، این بوده است که مردم روستایی و کسانی که آشنایی کافی نسبت به مسائل دینی نداشتند، در ایام حجّ حضور گسترده‌ای داشتند و اگر چنانچه عثمان بن عفّان ﷺ نمازها را قصر می‌کرد، آن‌ها به گمان این که اصل نماز دو رکعت است، دچار سوء تفاهم می‌شدند؛ به همین علّت، عثمان بن عفّان ﷺ به جهت تعلیم آنان، نیت اقامت کرد و نمازها را کامل خواند. والله اعلم بالصواب.

١٣٤٩ - [١٧] (صَحِيح)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: فَرَضَ اللهُ الصَّلَاةَ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّكُمْ ﷺ فِي الْحَضَرِ أَرْبَعًا وَفِي السَّفَرِ رَكْعَتَيْنِ وَفِي الْخَوْف رَكْعَة. رَوَاهُ مُسلم[1].

---

[1]- مسلم ٤٧٩/١ ح (٦٨٧-٦).

١٣٤٩- (١٧) عبدالله بن عباس ﷺ گوید: خداوند بلندمرتبه نماز را به زبان پیامبرتان ﷺ در غیر سفر، چهار رکعت و در سفر، دو رکعت و در حالت خوف (ترس و هراس)، یک رکعت فرض گردانیده است.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «و فی الخوف رکعة»: برخی از علماء و صاحب‌نظران اسلامی، به ظاهر این حدیث عمل نموده‌اند و گفته‌اند: نماز خوف یک رکعت است؛ امّا جمهور دانشوران دینی می‌گویند: یک رکعت را با امام بخواند و یک رکعت دیگر را تنها بگزارد؛ همچنان که در احادث صحیح بدان تصریح شده است؛ و همین معنای حدیث (و فی الخوف رکعة) می‌باشد.

١٣٥٠- [١٨] (ضَعِيف جدا)

وَعَن ابْن عَبَّاس وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَا: سَنَّ رَسُولُ اللّٰـهِ ﷺ صَلَاةَ السَّفَرِ رَكْعَتَيْنِ وَهُمَا تَمَامٌ غَيْرُ قَصْرٍ وَالْوِتْرُ فِي السَّفَرِ سنة. رَوَاهُ ابْن مَاجَه[١].

١٣٥٠- (١٨) عبدالله بن عباس ﷺ و عبدالله بن عمر ﷺ گویند: رسول خدا ﷺ نماز سفر را دو رکعت مقرّر نموده‌اند و این دو رکعت، تمام (چهار رکعت فرض) به شمار می‌آید و کمتر از اصل فرض نمی‌باشد (و در اجر و پاداش، کامل و تمام است)؛ و گزاردن وتر در سفر نیز با سنّت رسول خدا ﷺ مشروع می‌باشد.

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است].

شرح: «و الوتر في السفر سنّة»: یعنی خواندن وتر در سفر، با سنّت رسول خدا ﷺ مشروع می‌باشد؛ و این عبارت، منافاتی با وجوب وتر ندارد.

١٣٥١- [١٩] (ضَعِيف)

وَعَن مَالك بَلَغَهُ أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ كَانَ يَقْصُرُ فِي الصَّلَاة فِي مثل مَا يكون بَين مَكَّة والطائف وَفِي مثل مَا يكون بَيْنَ مَكَّةَ وَعُسْفَانَ وَفِى مِثْلِ مَا بَيْنَ مَكَّةَ وَجُدَّةَ قَالَ مَالِكٌ: وَذَلِكَ أَرْبَعَةُ بُرُدٍ. رَوَاهُ فِي الْـمُوَطَّأ[٢].

١٣٥١- (١٩) از مالک ﷺ روایت است که بدو خبر رسیده است که عبدالله بن عباس ﷺ در مسیرهایی که به فاصله‌ی مکه و طائف و یا مکه و عُسفان و یا مکه‌ی و جُدّة بود، نمازهایش را قصر می‌کرد و به جای چهار رکعت، دو رکعت می‌گزارد.

١- ابن ماجه ١/٣٧٧ ح ١١٩٤.

٢- موطأ مالک ١/١٤٨ ح ١٥، «کتاب قصر الصلاة فی السفر».

مالک رحمه الله گوید: این مسیرها، به اندازه‌ی چهار «بُرد» بود.

[این حدیثِ را مالک در «موطأ» روایت کرده است].

شرح: مکّه:

موقعیت جغرافیایی مکه‌ی مکرمه:

شهر مقدس مکه، در غرب نجد واقع است و آن را جزو تهامه دانسته‌اند. این شهر از شمال به مدینه، از مشرق به نجد و ریاض، از جنوب به یمن و از مغرب به جدّه محدود می‌شود. طول آن ٧٨ درجه و عرض آن ٢٣ درجه است و در اقلیم دوم قرار می‌گیرد.

ارتفاع تقریبی آن از سطح دریا ٢٧٠ متر است و فاصله اش تا جدّه، با بزرگراه جدیدی که احداث شده، به ٦٠ کیلومتر کاهش یافته و به وسیله‌ی بزرگراه هجرت با مدینه نیز ٤٢٥ کیلومتر فاصله دارد. شهر مکه میان دو رشته کوه محصور شده و از این رو، بنای آن از دور دیده نمی‌شود. این دو رشته کوه عبارت‌اند از:

١- کوه فلق یا فلح؛ در شمال مکه واقع است که به سمت غرب ادامه می‌یابد.

٢- قُعَیقُعان؛ رشته کوهی است که کوه‌های هندی، لُعْلُع، کدّی[1] از جمله ارتفاعاتی هستند که در آن قرار دارند.

شهر، از سمت شمال به جنوب، حالت شیب و سرازیری دارد. سمت شمال را مَعْلاة و سمت جنوب را مَسْفَله گویند.

شهر مکه ٢٥٠٠ سال قبل از میلاد مسیح عليه السلام محل توقف و اقامت کاروانیانی بوده که در راه یمن و شام رفت و آمد داشتند و از این رو، موقعیت بسیار ممتاز و سوق الجیشی به آن بخشیده است. از این شهر، سه راه اصلی به سوی سه نقطه‌ی مهم منشعب می‌شده که بر اهمیت آن می‌افزوده است. این سه نقطه، یمن، فلسطین و دریای سرخ هستند. مساحت کنونی مکه بیش از ٤٨٠٠ هکتار و جمعیت ساکن آن بیش از ٦٠٠ هزار نفر است.

آب و هوای مکه خشک و سوزان و گرمایش آزارنده است؛ زیرا کوه‌هایی که اطراف آن واقع شده، جلوی بادهای شمالی را سد کرده و صخره‌ها نور خورشید را منعکس می‌سازد و حرارت و دمای هوا را دو چندان می‌کند. در ماه‌های تیر، مرداد و شهریور حرارت آن فوق

١- پیامبر خدا ﷺ و سپاه اسلام در سال هشتم هجری، هنگام فتح مکه از میان این کوه‌ها به داخل شهر وارد شدند.

العاده زیاد است. بارندگی در آن غالباً مقطعی و در دی ماه است؛ زیرا در منطقه مداری واقع است. و به گاه بارش باران، چنان سیلی در چند ثانیه شهر را فرا می‌گیرد که تا ساعت‌ها و شاید روزها آثار آن باقی می‌ماند. این سیل از سمت شمال به جنوب سرازیر می‌شود و گاهی نیز اندرون مسجد الحرام را تا یک متر و اندی فرا می‌گیرد. برای جلوگیری از ویرانی‌های حاصل از سیل، سدی را در منطقه‌ی معلاة ساخته‌اند.

نام‌های مکه‌ی مکرّمه

اسامی فراوانی برای مکه گفته‌اند؛ برخی از آن‌ها عبارتند از:

١- العَروض ٢- السَّبیل ٣- مُخْرَجَ صِدْقٍ ٤- آلْبَینة ٥- آلْمَعادْ ٦- اُمِّ رُحم ٧- اُمّ زُحْمْ ٨- اُمّ صُبح ٩- اُمُّ القُری ١٠- آلبَلدة ١٢- البلد الامین ١٣- البلد الحرام ١٤- الرّتاج ١٥- النّاشر ١٦- حرم الله تعالی ١٧- بلد الله تعالی ١٨- فادان ١٩- الباسَّة ٢٠- الناسَّة.

برای هریک از این اسامی، دلایلی است و ما به وجه تسمیه‌ی سه نام از این شهر، که در قرآن کریم آمده، اشاره می‌کنیم:

١- بَکه:

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيۡتٖ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكٗا وَهُدٗى لِّلۡعَٰلَمِينَ٩٦﴾ [آل عمران: ٩٦][1].

گروهی «بکه» را همان «مکه» دانسته‌اند که «میم» آن تبدیل به «با» شده و از لحاظ مفهوم، به یک معنا هستند، گروهی دیگر، تفاوت اندکی برای آن دو قائل شده‌اند؛ به این صورت که مسجد الحرام یا کعبه را «بکه» و نام شهر را «مکه» دانسته‌اند[2]. به نظر می‌رسد با توجه به آیه‌ی بالا، بکه باید یکی از نام‌های شهر باشد.

برای بکه چندین معنا آورده‌اند؛ از جمله: بکه، از «بک» مشتق شده؛ یعنی غرور گردن کشان و متکبّران را در هم می‌کوبد و یا گردن آنان را می‌شکند. بکه در جایی نیز به معنای ازدحام آمده است.

٢- مکه

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي كَفَّ أَيۡدِيَهُمۡ عَنكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ عَنۡهُم بِبَطۡنِ مَكَّةَ مِنۢ بَعۡدِ أَنۡ أَظۡفَرَكُمۡ عَلَيۡهِمۡ...﴾ [الفتح: ٢٤].

١- آل عمران: ٩٦؛ «همانا نخستین خانه‌ای که برای مردم ساخته شد، خانه‌ای است که در بکه قرار داشته و مبارک و هدایتی برای جهانیان است.»

٢- زبیدی، تاج العروس، ج ٧، ص ١١١؛ فاسی المکی، همان، ص ٧٧؛ ابن ابی شیبه، المصنف فی الاحادیث و الآثار، ج ٤، ص ٣٥٧.

برای مکه نیز چند معنا گفته‌اند؛ از جمله: مکه، از «مَک» به معنای کمی آب مشتق شده و علاقه‌ی مردم به این شهر یا استفاده‌ی آنان از آخرین قطره‌ی آب را - که در این سرزمین بسیار کمیاب است - نشان می‌دهد. بعضی نیز آن را از «تمککتُ العِظم» دانسته‌اند که به مغز استخوان گفته می‌شود، گویی مکه وسط زمین است؛ همان گونه که مغز استخوان، در میان آن است[١]. برای مکه معنای دیگری گفته‌اند و آن این که: از «مک یمَک» گرفته شده و به معنای هلاک شدن و کاستن است و گویند هرکس نسبت به آن قصد و نیت سوء داشته باشد، جز نابودی سرنوشتی نخواهد داشت یا اگر کسی به زیارت این خانه رود، از گناهانش کاسته می‌شود.

برای مکه، معانی دیگری چون بسط، گسترش و ازدحام نیز آورده‌اند. یونانیان نام مکه را «مَكرُبا» ثبت کرده‌اند. شاید این واژه از لهجه‌ی ساکنان جنوبی شبه جزیره، به معنای مقدّس و محترم باشد؛ زیرا پادشاهان حکومت سبأ را، که دارای تقدّس بوده‌اند، مُکرَّبْ یا مُقَرَّب می‌خواندند.

٣- اُمُّ القُری

﴿...وَلِتُنذِرَ أُمَّ ٱلۡقُرَىٰ وَمَنۡ حَوۡلَهَا...﴾ [الأنعام: ٩٢][٢].

مکه را از این رو «اُمُّ القُری» خوانده‌اند که گفته شده هنگام آفرینش زمین، آب تمام سطح آن را فراگرفت و تنها مکان کعبه، خشک بود و این خشکی اندک اندک از پیرامون کعبه برآمد تا به مقدار کنونی گسترش یافت. در اصطلاح لغوی و قرآنی، به این مسأله «دَحوالْارض» گویند که در قرآن کریم آمده است: ﴿وَٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ دَحَىٰهَآ٣٠﴾ [النازعات: ٣٠][٣].

مکه را مادر زمین‌ها خوانده‌اند و قرآن نیز به این نام اشاره دارد.

٤- بلد الأمین

﴿وَٱلتِّينِ وَٱلزَّيۡتُونِ١ وَطُورِ سِينِينَ٢ وَهَٰذَا ٱلۡبَلَدِ ٱلۡأَمِينِ٣﴾ [التین: ١-٣].

بلد امین، به معنای سرزمین و حرم امن الهی و یکی دیگر از نام‌های مکه است که خداوند در قرآن از آن یاد نموده و امنیت و حرمتش را بیان کرده است.

١- ابن منظور، همان، ج ١٠، ص ٤٩١ ماده‌ی «مكک»؛ فاسی المکی، همان، ص ٧٧.
٢- انعام: ٩٢، «تا انذار و بیم دهی امّ القری و کسانی را که پیرامون آن هستند».
٣- نازعات: ٣٠، «آنگاه زمین را از زیر گسترانید.».

«طائف»: شهری است در حجاز جنوبی در ١٢ فرسنگی شرق مکه که محصول عمده‌ی آن، انگور گوارا است و مویز آن نیز مورد مثل است. این شهر (امروزه) به علّت آب و هوای خنک در تابستان، پایتخت ییلاقی سعودی‌ها به شمار می‌آید. بیشتر اُمرای این خاندان در شهر طائف، دارای کاخ هستند. جمعیت این شهر در سال ١٩٩٨ م، ٢٠٤٨٥٠ نفر بوده است.

«عُسفان»: به ضم عین و سکون سین؛ مکانی است در راه مکه و مدینه که به مکّه نزدیک می‌باشد.

«جُدّة»: به ضم جیم؛ و در بین عوام، به کسر جیم مشهور است.

امروزه، جدّه، این شهر بندری که به قلب عربستان معروف است، با جمعیتی در حدود ٢/٠٤٦/٣٠٠ نفر در ساحل دریای احمر واقع شده است و از نظر تجاری و بازرگانی برای عربستان، اهمیت زیادی دارد. تعدادی از پایگاه‌های مهم نظامی عربستان در این بندر قرار دارد. این شهر، محل ورود اصلی زائران خانه‌ی خداست. در حال حاضر، جده به عنوان بندری آزاد و بازرگانی قلمداد می‌شود و از مدرنترین شهرهای عربستان به شمار می‌رود. آل سعود، سرمایه‌گذاری فراوانی برای عمران و آبادی این شهر نموده است. فرودگاه بین‌المللی ملک عبدالعزیز، که از فرودگاه‌های بزرگ جهان است، در این شهر واقع شده است.

«اربعة برد»: چهار برد. برابر با ١٦ فرسخ است و هر فرسخ برابر با سه میل می‌باشد، و میل نیز برابر با چهار هزار ذراع است؛ و هر ذراع در حدود نیم متر است.

١٣٥٢ - [٢٠] (ضَعِيف)

وَعَن الْبَرَاء قَالَ: صَحِبْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ سَفَرًا فَمَا رَأَيْتُهُ تَرَكَ رَكْعَتَيْنِ إِذَا زَاغَتِ الشَّمْسُ قَبْلَ الظُّهْرِ.

رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَقَالَ: هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ[1].

١٣٥٢- (٢٠) براء بن عازب رضی الله عنه گوید: در هیجده سفر همراه و همرکاب رسول خدا ﷺ بودم و در این سفرها ندیدم که آن حضرت ﷺ پس از زوال خورشید و پیش از نماز فرض ظهر، دو رکعت نماز را ترک کرده باشند.

[این حدیث را ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند؛ و ترمذی گفته است: این، حدیثی غریب است].

١- ابوداود ١٩/٢ ح١٢٢٢؛ و ترمذی ٤٣٥/٢ ح ٥٥٠.

شرح: «فما رأيته ترك ركعتين»: احتمال دارد که این دو رکعت، نماز «تحیة الوضو» باشد؛ و این احتمال نیز وجود دارد که دو رکعت سنّت پیش از فرض ظهر باشد؛ زیرا چهار رکعت و دو رکعت قبل از ظهر، هردو از پیامبرﷺ ثابت هستند؛ ولی احادیث چهار رکعت، از احادیث دو رکعت بیشترند و هردو روش درست هستند؛ و شاید این حدیث، بیانگر همان دو رکعت سنّت پیش از ظهر باشد که پیامبرﷺ آن را در سفر می‌گزاردند.

به هر حال، خواندن عموم نوافل مانند اِشراق، چاشت، اوّابین و غیره در سفر طبق اجماع صاحب‌نظران فقهی، جایز است و درباره‌ی سنّت‌های مؤکده که به «**رواتب**» نیز مشهوراند، اختلاف‌نظر وجود دارد.

برخی از جمله عبدالله بن عمر رضی الله عنه قائل به ترک آن هستند. امام شافعی رحمه الله و جمهور علماء و پیشوایان دینی، قائل به خواندن و مستحب بودن «رواتب» هستند.

علماء و صاحب‌نظران احناف می‌گویند: اگر امکان خواندن رواتب در سفر وجود داشت، خواندن آن‌ها خالی از فضیلت و اجر نیست؛ و اگر کسی آن‌ها را ترک کرد، بر او ملامت و سرزنشی نیست؛ زیرا در سفر، تأکید موجود در سنّت‌های مؤکّده، از بین می‌رود و سنّت‌های مؤکده، در سفر از حالت تأکیدی خود خارج می‌شوند؛ البته سنّت‌های صبح از این قانون، مستثنا هستند و در سفر نیز به آن‌ها «**سنّت مؤکده**» اطلاق می‌گردد.

بنابراین، ترک سنّت‌های صبح در سفر، مناسب نیست. ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خداﷺ در مورد سنّت‌های صبح فرمودند: «لاتدعوهما وان طردتكم الخيل» (ابوداود)؛ «دو رکعت سنّت صبح را ترک نکنید، اگر چه اسبان، شمایان را لگدمال کنند».

و از پیامبرﷺ نیز ثابت است که در سفر، سنّت‌های صبح را می‌خواند؛ چنان که امام بخاری روایت می‌کند: «وركع النبیﷺ ركعتی الفجر» (بخاری؛ باب من تطوّع فی السفر فی غير دبر الصلوات و قبلها)؛ «پیامبرﷺ (در سفر) دو رکعت سنّت صبح را گزارد».

و امام مسلم در صحیح خود، در حدیثی طولانی از ابوقتاده رضی الله عنه روایت می‌کند که سفر پیامبرﷺ و قضا شدن نماز آن حضرتﷺ و صحابه را تعریف کرده و گفته است: «ثم اذّن بلال بالصلاة فصلّي رسول اللهﷺ ركعتين ثم صلّي الغداة فصنع كما كان يصنع كلّ يوم» (صحیح مسلم؛ باب «قضاء الصلاة الفائتة واستحباب تعجيل قضائها»)؛ «آن‌گاه بلال رضی الله عنه اعلام وقت نماز کرد و رسول خداﷺ دو

رکعت نماز (سنّت) گزارد؛ آن‌گاه نماز فرض بامداد را خواند؛ و بدین سان، کاری را انجام داد که هر روز انجامش می‌داد».

و برخی از علماء و صاحب‌نظران اسلامی، در کنار سنّت‌های صبح، سنّت‌های مغرب را نیز در سفر، «**مؤکده**» دانسته‌اند.

لازم به یادآوری است که اختلاف موجود: از اختلاف روایات سرچشمه می‌گیرد؛ و روایات و اخبار رسیده از ابن عمر ﷻ با یکدیگر تعارض دارند؛ به عنوان مثال در روایتی می‌گوید:

«صحبتُ رسول اللهﷺ فکان لایزید في السفر علي رکعتین وابابکر وعمر وعثمان کذلك» (بخاری و ترمذی)؛

«با پیامبرﷺ همراهی کردم و ایشان در سفر، بیشتر از دو رکعت نمی‌خواندند؛ و همچنین با ابوبکر ﷻ، عمر ﷻ و عثمان ﷻ نیز همراهی نمودم و ایشان نیز در سفر، بیشتر از دو رکعت نمی‌گزاردند».

و در روایتی دیگر می‌گوید: «صلّیتُ مع النبيّﷺ الظهر في السفر رکعتین وبعدها رکعتین» (ترمذی)؛

«همراه با پیامبرﷺ در سفر، دو رکعت نماز فرض ظهر خواندم و پس از آن نیز دو رکعت (سنّت) گزاردم».

و همچنین عمل آن حضرتﷺ را درباره‌ی مغرب، چنین روایت می‌کند: «و المغرب في الحضر والسفر سواء لاینقض في حضر ولا سفر وهي وتر النهار وبعدها رکعتین» (ترمذی).

از این روایت معلوم می‌گردد که آن حضرتﷺ بعد از فرض نماز مغرب، دو رکعت سنّت را نیز در حضر و سفر می‌گزاردند.

و از روایت حفص بن عاصم (ح ١٣٣٨) معلوم می‌گردد که ابن عمر ﷻ خود سنّت‌ها را نگزارد و از پیامبرﷺ، ابوبکر ﷻ، عمر ﷻ و عثمان ﷻ نیز نقل می‌کند که آن‌ها نیز سنّت‌ها را در سفر نمی‌گزاردند.

و علاوه از روایت‌های عبدالله بن عمر ﷻ، حدیث براء بن عازب ﷻ است که می‌گوید: «صحبتُ رسول اللهﷺ ثمانیة عشر سفراً فما رأیته ترک الرکعتین اذا زاغت الشمس قبل الظهر» (ترمذی)؛ «در هیجده سفر همراه پیامبرﷺ بودم و هرگز ندیدم که آن حضرتﷺ پس از زوال خورشید، دو رکعت قبل از ظهر را ترک کرده باشند».

و در صحیح بخاری از ابن ابی لیلی مروی است که گفت: «ما اخبرنا احد انّه رأي النبيّ ﷺ صلّي الضّحي غير امّ هاني. ذكرت انّ النبيّ ﷺ يوم فتح مكة اغتسل في بيتها فصلّي ثماني ركعات».

و از این حدیث معلوم می‌شود که آن حضرت ﷺ در سفر به مکه، نمازهای مستحبی چاشت را نیز می‌گزاردند.

و به ظاهر، همه‌ی روایات با یکدیگر تعارض دارند؛ ولی اگر دیدگاه احناف و جمهور را بپذیریم، (مبنی بر این که در سفر، می‌توان نفل و سنّت‌های معین نماز را به جای آورد؛ امّا علاوه از سنّت صبح، دیگر سنّت‌ها، «مؤکّده» نیستند، ولی خواندن آن‌ها دارای اجر و فضیلت است) همه‌ی روایت‌های متعارض بر مفهوم خود به خوبی قرار می‌گیرند.

١٣٥٣ - [٢١] (ضعِيف)

وَعَنْ نَافِعٍ قَالَ: إِنَّ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ عُمَرَ كَانَ يَرَى ابْنَهُ عُبَيْدَ اللّٰهِ يَتَنَفَّلُ فِي السَّفَرِ فَلَا يُنْكِرُ عَلَيْهِ. رَوَاهُ مَالِكٌ[1].

١٣٥٣- (٢١) نافع رضی الله عنه گوید: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما، فرزندش عبیدالله رضی الله عنه را در وقت سفر، در حال گزاردن نمازهای نفل می‌دید و بر وی ایراد نمی‌گرفت.

[این حدیث را مالک روایت کرده است].

١- موطأ مالک ١/١٥٠ ح ٢٤، «کتاب قصر الصلاة».

باب(٤٢)

نماز جمعه

فصل اول

١٣٥٤ - [١] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيْدَ أَنَّهُمْ أُوتُوا الْكُتَّابَ مِنْ قَبْلِنَا وَأُوتِينَاهُ من بعدهمْ ثمَّ هَذَا يومهم الَّذِي فرض عَلَيْهِم يَعْنِي يَوْم الْـجُمُعَة فَاخْتَلَفُوا فِيهِ فَهَدَانَا اللهُ لَهُ وَالنَّاس لَنَا فِيهِ تَبَعٌ الْيَهُودُ غَدًا وَالنَّصَارَى بَعْدَ غَد»

وَفِي رِوَايَةٍ لِمُسْلِمٍ قَالَ: «نَحْنُ الْآخِرُونَ الْأَوَّلُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَنَحْنُ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْـجَنَّةَ بيد أَنهم». وَذكر نَحوه إِلَى آخِره[١].

١٣٥٤- (١) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «ما در دنیا، آخرین امّت هستیم، ولی در رستاخیز، پیشاپیش سایر امّت‌ها خواهیم بود و از همه‌ی امّت‌ها جلوتر می‌باشیم؛ جز این که آنان پیش از ما صاحب کتاب آسمانی شده‌اند و آن را دریافت نموده‌اند و ما پس از ایشان، صاحب کتاب شده‌ایم؛ پس این روز، (روز جمعه که به فضیلت آن مشرّف شده‌ایم)، همان روزی است که بر آن‌ها فرض شد (تا شعائرشان را در آن انجام دهند)؛ ولی آنان، در مورد آن، دچار اختلاف‌نظر شدند. آن‌گاه خداوند بلندمرتبه ما را بدان (یعنی روز جمعه) راهنمایی فرمود و بقیه‌ی مردم (اهل کتاب) پشت سر ما قرار دارند؛ این طور که یهودیان به جای آن، فردا (یعنی شنبه) و مسیحیان، پس فردا (یعنی یکشنبه) را برای عبادت خود انتخاب نمودند».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند. و در روایتی دیگر از مسلم چنین آمده است]:

«نحن الاخرون الاوّلون يوم القيامة، ونحن اوّل من يدخل الجنة بيد انّهم اوتوا الكتاب من قبلنا واُتيناه من بعدهم، فاختلفوا. فهدانا الله لـما اختلفوا فيه من الحق، فهذا يومهم الذي اختلفوا فيه؛ هدانا الله له. قال: يوم الجمعة فاليوم لنا وغداً لليهود وبعد غدٍ للنصاري».

«ما در دنیا، آخرین و واپسین امّت هستیم، ولی در قیامت، پیشاپیش سایر امّت‌ها خواهیم بود؛ با وجودی که آن‌ها قبل از ما صاحب کتاب آسمانی شده‌اند. سپس خداوند بلندمرتبه، روز جمعه را برای اهل کتاب (یهود و نصاری) فرض نمود (تا شعائرشان را در

١- بخاری ٣٥٤/٢ ح ٨٧٦؛ مسلم ٥٨٥/٢ ح (٨٥٥-١٩)؛ نسایی ٨٥/٣ ح ١٣٦٧؛ و مسند احمد ٣٤١/٢.

آن، انجام دهند؛) ولی آنان در مورد آن، دچار اختلاف‌نظر شدند. آن‌گاه خداوند ما را بدان (روز جمعه) راهنمایی فرمود و سایر مردم (اهل کتاب) پشت سر ما قرار دارند؛ شنبه روز عبادت یهودیان و یکشنبه روز عبادت مسیحیان است».

١٣٥٥ - [٢] (صَحِيح)

وَفِي رِوَايَة لمُسلم عَن أبي هُرَيْرَة وَعَنْ حُذَيْفَةَ قَالَا: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ فِي آخِرِ الْـحَدِيثِ: «نَحْنُ الْآخِرُونَ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا وَالْأَوَّلُون يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْمقْضِي لَهُم قبل الْـخَلَائق»[1].

١٣٥٥- (٢) و در روایتی دیگر از مسلم به نقل از ابوهریره رضي الله عنه و حذیفه رضي الله عنه چنین آمده است که آن دو گفته‌اند:

رسول خدا ﷺ در پایان حدیث فرمودند: «ما در دنیا، آخرین امّت هستیم، ولی در رستاخیز، پیشاپیش سایر امّت‌ها خواهیم بود که پیش از دیگران، برای آن‌ها (به خاطر ورود به بهشت) فیصله می‌گردد».

شرح: «السابقون»: پیشگامان؛ سبقت‌گیرندگان بر دیگران در ورود به بهشت.

«بَيدَ»: اسم لازم الاضافة است به معنای «غیر». «بَيدَ» در موارد زیر با «غیر» فرق دارد:

١- بَيدَ همواره مضاف می‌شود به جمله‌ی «آنّ» و اسم و خبر آن.

٢- فقط در استثنای منقطع به کار می‌رود.

٣- صفت واقع نمی‌شود.

«جمعه»: طبق قول مشهور، جمعه، به ضم «میم» تلفظ می‌شود و همین قول، فصیح‌تر و شایع‌تر می‌باشد که جمهور نیز بدان قائلند. و در روایتی به سکون «میم» آمده است و قرائت امام اعمش نیز به سکون «میم» می‌باشد. و برخی از علماء و صاحب‌نظران اسلامی، آن را به فتح «میم» خوانده‌اند. زجاج می‌گوید: جمعه را به کسر «میم» نیز تلفظ کرده‌اند.

کوتاه سخن این که، در کلمه‌ی «جمعه» چهار تلفظ وجود دارد:

١- به ضم میم؛ «الجُمُعَة».

٢- به سکون میم؛ «الجُمْعَة». در این صورت، معنای آن، «المجموع» می‌شود؛ یعنی «یوم الفوج المجموع».

١- مسلم ٢/٥٨٦ ح (٨٥٦-٢٢).

٣- به فتح میم؛ «الجُمَعة». در این صورت، معنای آن «الجامع» است؛ یعنی «یوم الوقت الجامع».

٤- به کسر میم؛ «الجُمِعة».

و فصیحتر و شایعتر، همان تلفظ اوّل است.

در روزگار جاهلیت، اسم روز جمعه، «**روز عروبة**» بود؛ «**عروبة**» اسم سریانی و معرّب است؛ و معنای «**عروبة**»، «**رحمت**» است. و بعدها اسم آن را به روز «**جمعه**» تغییر دادند.

برخی از علماء و اندیشمندان گفته‌اند: جمعه، اسمی اسلامی است و علّت نامگذاری آن به جمعه، به خاطر جمع شدن مردم برای نماز است.

برخی نیز می‌گویند که علّت نام‌گذاری آن به جمعه، به خاطر آن است که در این روز، آفرینش آدم کامل و جمع‌آوری شد.

و برخی دیگر گفته‌اند: از آنجایی که «**کعب بن لوی**» در این روز، مردم را جمع کرد و برای آنان موعظه و نصیحت نمود، این روز به «**جمعه**» (روز اجتماع مردم) مشهور و معروف گردید.

به هر حال، یکی از فرایض مهمّ اسلام، برپایی نماز جمعه است؛ زیرا جلوه‌ای زیبا از بزرگی و شکوه همبستگی امّت اسلام است. نماز جمعه، مهمترین و کارآمدترین پایگاه اطلاع‌رسانی دینی و دنیوی است. پایگاه‌های آن، میعادگاه بزرگ عبادی و تبلیغی و جهادی و نیز عرصه‌ی خواری و شکست دشمنان و بدخواهان اسلام است.

حضور انبوه مردم در نماز جمعه، تجلّی ایمان و نشانه‌ی اسلام‌دوستی آنان است. از نگاه فرهنگ اسلام، رشد و تکامل معنوی انسان در متن زندگی اجتماعی رخ می‌دهد؛ بنابراین، اجتماع نمازهای روزانه و جمعه و جشن‌ها (و جشن سعید فطر و جشن قربان)، سودمندترین مراسم آگاهی‌بخش دینی و پاسخگویی به نیازهای دینی و اجتماعی و دیگر مسائل است. در این فضای گروهی، مردم به تبادل فکر و اندیشه می‌پردازند؛ و هم‌فکری، هم‌یاری و روحیه‌ی اجتماعی در میانشان رشد می‌کند.

خداوند بلندمرتبه، دین اسلام را بهترین دین قرار داده است و به فرخندگی آن، نعمت‌های بسیاری به مسلمانان ارزانی داشته است؛ یکی از این نعمت‌ها، عید کردن روز جمعه است. **ابولبانه بدری** رضي الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «انّ یوم الجمعة سیّد الایّام» (ابن ماجه

ح ٦٠؛ مسند احمد ح ٣٦٠؛ مصنّف ابن ابی شیبه ح ٢٦٠)؛ «روز جمعه، بهترین روزها نزد خداوند بلندمرتبه است».

از این رو، روز جمعه، برتری ویژه‌ای بر سایر روزها دارد؛ زیرا که روز جمعه، حج درویشان است. مهمترین ویژگی و نمود محتوایی شریعت اسلام، توفیق آن در آمیزش معارف دین و ارزش‌های انسانی و اخلاقی با مسائل سیاسی و اجتماعی و فرهنگ روز است. فلسفه‌ی نماز جمعه، این است که دانشمندان پاک دل و آشنا به روحیه‌ی مردم با طرح مسایل روز و بررسی جلوه‌های فرهنگ رفتاری اسلام و شرح معارف دینی در مردم، نشاط معنوی و حس استقلال فکری و شخصیتی و خودباوری ایجاد، و به فساد رذایل اخلاقی و آسیب‌ها و آفت‌های اجتماعی آگاهی و مصونیت بخشند؛ تا این روشنگری و اطلاع‌رسانی‌ها، سبب پای‌بندی عبادت آگاهانه و رعایت همیشگی تقوا و تداوم زندگی ارجمند و مقتدرانه‌ی اسلامی اسلام؛ و برای ادای دین به بهترین وجه، در خدمت اسلام و مسلمانان باشند.

نخستین نماز جمعه در اسلام:

بنابر چند روایت، نماز جمعه در مکّه (شب اسراء) واجب گردید؛ امّا به واسطه‌ی فراهم نشدن شرایط آن در مکه‌ی مکرمه، برگزار نگردید؛ بلکه بنابر روایتی اوّلین نماز جمعه در مدینه انجام شد؛ به این صورت: هنگامی که پیامبرﷺ در مکه بود؛ دستور انجام دادن آن را به «**اسعد بن زرارة**» ﵁ داد و او نیز بنابر قولی، اولین نماز جمعه را در دهی که به آن «**نقیع الخضمات**» می‌گفتند و در نیم‌فرسخی مدینه است، برگزار نمود.

در برخی از روایات اسلامی آمده است که مسلمانان مدینه، پیش از آن که پیامبرﷺ هجرت کند، با یکدیگر صحبت کردند و گفتند: یهود در یک روز هفته (روز شنبه) اجتماع می‌کنند و نصارا نیز روزی (یکشنبه) برای اجتماع دارند؛ چه خوب است که ما هم روزی را برای خود قرار دهیم و در آن روز جمع شویم و ذکر و یاد خدا گوییم و شکر او را به جای آوریم. آن‌ها روز قبل از شنبه را که در آن زمان، «**یوم العروبة**» نامیده می‌شد، برای این هدف برگزیدند و به سراغ «**اسعد بن زرارة**» ﵁ (یکی از بزرگان مدینه) رفتند؛ او نماز را به صورت جماعت با آن‌ها به جای آورد و به آن‌ها اندرز داد و آن روز، «**روز جمعه**» نامیده شد؛ زیرا روز اجتماع مسلمانان بود.

«اسعد بن زرارة» ؓ دستور داد گوسفندی را ذبح کردند و ناهار و شام همگی از همان یک گوسفند بود؛ چرا که تعداد مسلمانان در آن روز، بسیار اندک بود. و این نخستین جمعه‌ای بود که در اسلام تشکیل شد.

اما نخستین جمعه‌ای که رسول خدا ﷺ با اصحابش تشکیل دادند، هنگامی بود که به مدینه هجرت کرد؛ وارد مدینه شد و آن روز، روز دوشنبه، دوازدهم ربیع‌الاول هنگام ظهر بود. آن حضرت ﷺ چهار روز در **«قباء»** ماندند و مسجد قبا را بنیان نهادند؛ سپس روز جمعه به سوی مدینه‌ی منوره حرکت کرد (فاصله‌ی میان قباء و مدینه بسیار کم است و امروز قباء یکی از محله‌های داخل مدینه است) و به هنگام نماز جمعه به محله‌ی **«بنی سالم»** رسید و مراسم نماز جمعه را در آنجا برپا داشت؛ و این اولین جمعه‌ای بود که رسول خدا ﷺ در اسلام به جای آورد، خطبه‌ای هم در این نماز جمعه خواند که اولین خطبه‌ی آن حضرت ﷺ در مدینه بود.

یکی از محدثان، از عبدالرحمن بن کعب نقل می‌کند که پدرم هر وقت صدای اذان جمعه را می‌شنید بر **«اسعد بن زرارة»** ؓ رحمت می‌فرستاد. هنگامی که دلیل این مطلب را جویا شدم؛ گفت: به خاطر آن است که او نخستین کسی بود که نماز جمعه را با ما به جای آورد؛ گفتم: آن روز چند نفر بودید؟ گفت: فقط چهل نفر. (روح المعانی، ج ٢٨ ص ٨٨)

فلسفه‌ی گردهمایی، جهت برگزاری نماز جمعه:

در اسلام، در میان روزها، روز جمعه از اهمیت خاصّی برخوردار است؛ بهترین دلیل بر اهمیت این فریضه‌ی بزرگ اسلامی - قبل از هر چیز - آیات سوره‌ی جمعه و احادیث بی‌شمار رسول خدا ﷺ است که به همه‌ی مسلمانان و اهل ایمان، دستور می‌دهد که به محض شنیدن اذان جمعه، به سوی آن بشتابند و هرگونه کسب و کار و برنامه‌ی مزاحم را ترک گویند.

و چرا چنین نباشد، در حالی که جمعه، سرور روزهای هفته و دارای بزرگترین مرتبه در نزد خداوند بلندمرتبه است؛ جمعه، روز کمک به محرومان و فقرا و عید هفتگی مسلمانان است.

در روز جمعه، خداوند بلندمرتبه، کارهای نیک را چند برابر و کارهای زشت را محو می‌کند؛ به درجات مؤمنان افزوده می‌شود و دعاها اجابت می‌شود و بلاها و مصیبت‌ها دور و نیازهای مؤمنان، برآورده می‌شود.

برای کسی‌که در روز جمعه به نظافت پردازد و ناخن و موی سر و صورت خود را کوتاه کند و مسواک زند و... و به سوی نماز جمعه برود، فرشتگان او را بدرقه می‌کنند و برای او استغفار و شفاعت می‌نمایند.

اولین اقدام پیامبرﷺ پس از هجرت به مدینه، اقامه و برگزاری نماز جمعه بود؛ نمازی که دعوت به آن، با جمله‌ی «یا ایها الذین امنوا» شروع شده است؛ نمازی که با جمله‌ی «فاسعوا الي ذكر الله» مردم به اقامه و برگزاری آن ترغیب شده‌اند؛ نمازی که فرمان ترک داد و ستد را به همراه دارد؛ نمازی که در روایات، هم وزن حج برشمرده شده است. نمازی که در آن، دعا، مستجاب می‌شود؛ نمازی که سبک شمردن و استخفاف آن، نشانه‌ی نفاق شمرده شده است؛ نمازی که در آن، امام جمعه باید مردم را به تقوا سفارش کند؛ نمازی که در آن، مردم از مسائل جهان آگاه می‌شدند؛ نمازی که باید به جماعت برگزار شود و نمی‌توان آن را فردی خواند.

به هر حال، نماز جمعه، قبل از هر چیز، یک عبادت بزرگ دستجمعی است و اثر عمومی عبادات را - که تلطیف روح و جان و شستن دل از آلودگی‌های گناه و زدودن زنگار معصیت از قلب می‌باشد - در بردارد؛ به خصوص این که، در پیشاپیش خود، دو خطبه دارد که مشتمل بر انواع مواعظ و اندرزها و امر به تقوا و پرهیزگاری است.

و اما از نظر اجتماعی و سیاسی، یک کنگره‌ی بزرگ هفتگی است که بعد از کنگره‌ی سالانه‌ی حج، بزرگترین کنگره‌ی اسلامی می‌باشد؛ و به همین دلیل، جمعه، حجّ کسانی به شمار می‌آید که قادر به شرکت در مراسم حج نیستند.

در حقیقت، اسلام، به سه اجتماع بزرگ اهمیت می‌دهد:

اجتماعات روزانه که در نماز جماعت حاصل می‌شود.

اجتماع هفتگی که در مراسم نماز جمعه است.

و اجتماع حج که در کنار خانه‌ی خدا هر سال یک بار انجام می‌گیرد؛ نقش نماز جمعه در این میان بسیار مهم است؛ به خصوص این که یکی از برنامه‌های خطیب در خطبه‌ی نماز

جمعه، ذکر مسایل مهم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است؛ و به این ترتیب، این اجتماع بزرگ و پرشکوه، می‌تواند منشأ برکات زیر شود:

١- آگاهی بخشیدن به مردم در زمینه‌ی معارف اسلامی و رویدادهای مهم اجتماعی و سیاسی.

٢- ایجاد همبستگی و انسجام هر چه بیشتر در میان صفوف مسلمانان به گونه‌ای که دشمنان و بدخواهان را به وحشت افکند و پشت آن‌ها را بلرزاند.

٣- تجدید روحیه‌ی دینی و نشاط معنوی برای توده‌ی مردم مسلمانان.

٤- جلب همکاری برای حلّ مشکلات عمومی.

به همین دلیل، همیشه دشمنان اسلام، از یک نماز جمعه‌ی جامع الشرایط، که دستورهای اسلامی دقیقاً در آن رعایت شود، بیم داشته‌اند.

و نیز به همین دلیل، نماز جمعه همیشه به عنوان یک اهرم نیرومند سیاسی در دست حکومت‌ها بوده است؛ منتها حکومت‌های عدل و دادگر، همچون حکومت پیامبر اکرم ﷺ و خلفای راشدین و دیگر بزرگان دینی، از آن بهترین بهره‌برداری‌ها را به نفع اسلام می‌کردند؛ و در مقابل، حکومت‌های جور، از آن سوء استفاده می‌کردند و برای تحکیم پایه‌های قدرت خود، از آن بهره‌برداری می‌نمودند.

گاه اتفاق می‌افتد که دشمنان اسلام، یک هفته تمام به صورت شبانه‌روزی، تبلیغات مسموم می‌کنند ولی با یک خطبه‌ی نماز جمعه و مراسم پرشکوه و حیات‌بخش آن، همه خنثی می‌شود و روح تازه‌ای در کالبدها دمیده می‌گردد و خون تازه‌ای در عروق، به حرکت درمی‌آید.

به هر حال، اسلام، تمام مسلمانان ساکنِ یک محیط را، هفته‌ای یک بار در مسجد و یا مصلّای بزرگترِ محلِ سکونت خویش، جهت ادای فریضه‌ای به نام جمعه فرامی‌خواند، تا این فرصت را به تمام ساکنان یک شهر و یا یک روستای بزرگ ارزانی بخشد برای این که بتوانند در ضمن ادای فریضه‌ی دینی، در روز معین و در مکان مشخّص، گرد هم جمع شوند و با برنامه‌ریزی صحیح، صدها مشکل از مشکلات خود را حل و فصل نمایند و با گوش دادن به موعظه‌ی واعظان و شنیدن سخنان گویندگان و سخنرانان، بسیاری از موضوعات و مسایل دینی و اخلاقی و رویدادها و پدیده‌های اجتماعی و علمی و سیاسی

را بشنوند و فراگیرند و بدین وسیله، بر تمام رویدادهای هفته که در سطح شهر و روستای محلِ سکونت خویش و یا در کشور و یا در سطح جهانی رخ داده‌اند، اطلاع و آگاهی یابند.

این از یک سو، و از سوی دیگر، می‌توانند در حدّ امکان و توانایی خود، برای رفع مشکلات و نارسایی‌های جامعه‌ی خویش، تصمیمات و راه حل‌های مؤثّر و مفیدی اتخاذ نمایند و با اتحاد و تشریک مساعی همدیگر، هر چه بیشتر به مرحله‌ی اجرا درآورند؛ زیرا پرستش و عبادت افراد در زندگی انسان با نقش اجتماعی آن‌ها بی‌ارتباط نیست و شخص عبادتگزار، تنا هنگامی در برقراری چنین ارتباطی موفق خواهد شد که عبادتش در روابط اجتماعی، منشأ نیروی سازنده‌ای باشد و به نحو شایسته و بایسته‌ای، بین صفوف مسلمانان، هماهنگی ایجاد کند.

جنبه‌های اجتماعی عبادت، هنگامی به هدف اعلای خود می‌رسد که شعائر پرستش و عبودیت در لاک تحجّر و انجماد شخصی و فردی بیرون آید و در پایگاه‌های اجتماعی، رمز اتّحاد و همبستگی خلل‌ناپذیر گردد و هر چه بیشتر صفوف فشرده‌ی امّت اسلام را جهت غلبه بر مشکلات زندگی و چیره شدن بر دشمنان دینی و دنیایی، به سوی وحدت و یگانگی رهبری کند.

به خاطر چنین فواید دینی و دنیایی است که نماز جمعه و جماعات؛ مورد تأکید قرار گرفته است و ترک آن‌ها بدون عذر موجّه صحیح نیست؛ چنان که رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«من ترك ثلاث جُمع تهاوناً بها، طبع الله علي قلبه» (ترمذی، ابوداود، ابن ماجه و نسایی)؛ «هر کس، سه نماز جمعه را از روی سهل‌انگاری ترک کند، خداوند بر قلب او مهر می‌زند».

باز رسول خدا ﷺ درباره‌ی فضیلت و برتری نماز جماعت فرموده است:

«صلاة الجماعة تفضل صلاة الفذّ بسبع و عشرين درجة» (ترمذی، ابن ماجه و نسایی)؛ «یک نماز به صورت جماعت خواندن، بیست و هفت برابر پاداش نماز انفرادی را دارد و از آن بهتر است».

از این رو، تشکیل جمعه و جماعات در مناطق مسلمان‌نشین و حفاظت و مراقبت مسلمانان از آن، در حفظ و نگهداری این دین مقدّس و شریعت اسلام و حراست بقا و استمرار آداب و رسوم آن بر طریقه و روشی که از رسول خدا ﷺ و اصحاب بزرگوارش به

جای مانده است، نقش بسیار مؤثری را در ایجاد وحدت و همبستگی، ایفا می‌کند؛ و هم‌چنین مصون ماندن آن از تحریف محرّفان و دور ماندنش از بیهوده‌گویی بیهوده‌گویان، خودنمایانگر تأثیر معجزه‌آسایی آن می‌باشد.

بنابراین، اگر مسلمانان - خدای ناخواسته - نماز جمعه و جماعات را ترک می‌کردند و به صورت انفرادی در خانه‌های خویش به عبادت و ادعیه می‌پرداختند و در حالت گوشه‌گیری و عزلت‌نشینی آن را به طور پراکنده و دور از هم انجام می‌دادند، بی‌گمان نماز با این کیفیت و آداب و رسوم خاصّش، به طور کلّی نسخ و نابود می‌شد و اصالت و حالت اولیه‌ی خود را از دست می‌داد؛ و تردیدی نیست که مسلمانان - در چنین حالتی - در آن، تنوّع و تغییر و دگرگونی بسیاری (از لحاظ کمّی و کیفی) به وجود می‌آوردند؛ همچنان که در بسیاری از مظاهر و پدیده‌های زندگی و آداب و رسوم محیطی، اختلاف فاحش طبقاتی و اجتماعی ایجاد شده است؛ به گونه‌ای که بیشتر مردم - اعم از شهری و روستایی - در موارد ذکر شده، با هم تضاد و تخالف کامل پیدا کرده‌اند و بعضی از برخی دیگر، متنفّر و گریزانند!.

پس با این وصف، تردیدی نیست که جمعه و جماعات، عامل بزرگ و وسیله‌ی بسیار مهمّی است در ایجاد وحدت و تشکّل مسلمانان در عبادت و در احکام و دستورات دینی؛ و به خاطر چنین فضل و برتری و حکمت و فلسفه‌ی بزرگی است که نماز جماعت، چند برابر نماز انفرادی، ثواب و پاداش دارد.

١٣٥٦ - [٣] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﵁ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «خَيْرُ يَوْمٍ طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ يَوْمُ الْـجُمُعَةِ فِيهِ خُلِقَ آدَمُ وَفِيهِ أُدْخِلَ الْـجَنَّةَ وَفِيه أخرج مِنْهَا وَلَا تقوم السَّاعَة لَا فِي يَوْم الْـجُمُعَة». رَوَاهُ مُسلم[1].

١٣٥٦- (٣) ابوهریره ﵁ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «بهترین روزی که خورشید بر آن دمیده است، روز جمعه است؛ در آن روز، آدم ﵇ آفریده شده و در آن روز، وارد بهشت شده و در آن روز، از بهشت اخراج شده است؛ و قیامت نیز برپا نمی‌گردد مگر در روز جمعه».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

١- مسلم ٢/٥٨٥ ح (٨٥٤-١٨)؛ و ترمذی ٢/٣٥٩ ح ٤٨٨.

شرح: «و فيه اخرج منها»: به ظاهر، اخراج آدم از بهشت، فضیلتی به شمار نمی‌آید؛ زیرا فضیلت و برتری، از آنِ کارها و عملکردهای خیر و نیکو و شایسته و بایسته است، در حالی که اخراج آدم از بهشت، بر مبنای عتاب و سرزنش و توبیخ و مذمّت بوده است!.

در پاسخ بدین شبه می‌توان گفت که پیامبر اکرم ﷺ باعبارت «و فيه اخرج منها»، اشاره‌ای داشته است به اتفاق‌ها و رویدادهای مهمّی که در آن روز به وقوع پیوسته‌اند؛ و به یقین، اخراج آدم از بهشت، از زمره‌ی اتفاق‌ها و رویدادهای مهم و بزرگ آن روز، به شمار می‌آید. برخی از علماء و صاحب‌نظران اسلامی گفته‌اند: آمدن آدم به زمین، سبب خیر و نیکی بوده است؛ چون هزاران پیامبر و نبی، از نسل وی به وجود آمده است که آمدن آن‌ها برای جامعه‌ی بشری، سراسر خیر و نیکی بوده است.

در اینجا، سؤالی دیگر مطرح می‌شود؛ و آن این که: آیا روز جمعه افضل و برتر است یا روز عرفه؟

در این باره، علماء و دانشوران دینی، با همدیگر اختلاف‌نظر دارند. گروهی از آن‌ها، روز عرفه (نهم ذی حجه) را افضل و برتر قرار داده‌اند؛ و همین دیدگاه صحیح شافعی‌ها و حنفی‌ها می‌باشد.

و گروهی دیگر، روز جمعه را برتر و افضل می‌دانند؛ و امام احمد بن حنبل و ابن عربی مالکی، قائل به این نظریه بوده‌اند.

۱۳۵۷ - [٤] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «إِنَّ فِي الْـجُمُعَةِ لَسَاعَةً لَا يُوَافِقُهَا عَبْدٌ مُسْلِمٌ يَسْأَلُ اللهَ فِيهَا خَيْرًا إِلَّا أعطَاهُ إِيَّاه». وَزَاد مُسلم: «وَهِيَ سَاعَةٌ خَفِيفَةٌ». وَفِي رِوَايَةٍ لَهُمَا قَالَ: «إِنَّ فِي الْـجُمُعَةِ لَسَاعَةً لَا يُوَافِقُهَا مُسْلِمٌ قَائِمٍ يُصَلِّي يسْأَل لاله يخرا إِلَّا أعطَاهُ إِيَّاه»[1].

۱۳۵۷- (٤) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرموند: «بی‌گمان در روز جمعه، لحظه‌ای وجود دارد که هر بنده‌ی مسلمانی، در آن لحظه (به نماز بایستد و) از خداوند بلندمرتبه، خیری را بخواهد؛ قطعاً خداوند بلندمرتبه، آن خواسته را بدو عنایت می‌کند».

۱- بخاری ۴۵۱/۲ ح ۹۳۵؛ مسلم ۵۸٤/۲ ح (۸۵۲-۱۵)؛ ترمذی ۳٦۲/۲ ح ۲۹۱؛ نسایی ۱۱۵/۳ ح ۱٤۳۱؛ ابن ماجه ۳٦۰/۱ ح ۱۱۳۷؛ دارمی ٤٤۳/۱ ح ۱۵٦۹؛ موطأ مالک ۱۰۸/۱ ح ۵، «کتاب الجمعة»؛ و مسند احمد ٤۵۱/۵.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند؛ و مسلم این عبارت را نیز افزوده است:] «و آن لحظه‌ی اجابت دعا، لحظه‌ای کوتاه است».

[و در روایتی دیگر از بخاری و مسلم چنین آمده است که رسول خداﷺ فرمودند]:

«در روز جمعه، لحظه‌ای وجود دارد که هر بنده‌ی مسلمانی، ایستاده به نماز آن لحظه را بگذراند و از خداوند چیزی را بخواهد، قطعاً خداوند، آن خواسته را بدو عنایت می‌کند».

شرح: «و هي ساعة خفيفة»: در روایت بخاری و مسلم چنین آمده است:

«انّ رسول اللهﷺ ذكر يوم الجمعة فقال: «فيه ساعة لايوافقها عبد مسلم و هو قائم يصلّي، يسأل الله تعالي شيئاً الّا اعطاه ايّاه»؛ واشاره بيده يُقلّلها».

«پیامبر اکرمﷺ درباره‌ی روز جمعه بحث کرد و فرمود: یک زمان و ساعتی در روز جمعه وجود دارد که هر بنده‌ی مسلمانی در آن ساعت، در حالت نماز خواندن ایستاده باشد، هر چیزی را که از خدا بخواهد، خداوند خواسته اش را استجابت می‌نماید. پیامبر اکرمﷺ با دستش اشاره کرد که مدّت زمان این ساعت، کوتاه و کم است (و با عبادت در این مدّت کوتاه، می‌توان به سعادت بس عظیم و بزرگی رسید)».

۱۳۵۸ - [۵] (صَحِيح)

وَعَنْ أَبِي بُرْدَةَ بْنِ أَبِي مُوسَى قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِﷺ يَقُولُ فِي شَأْنِ سَاعَةِ الْـجُمُعَةِ: «هِيَ مَا بَيْنَ أَنْ يَجْلِسَ الْإِمَامُ إِلَى أَن تقضى الصَّلَاة». رَوَاهُ مُسلم[1].

۱۳۵۸- (۵) ابوبردة بن ابی موسی ؓ گوید: از پدرم (ابوموسی اشعری ؓ) شنیدم که می‌گفت: از رسول خدا ﷺ در خصوص لحظه‌ی اجابت دعا در روز جمعه شنیدم که می‌فرمودند: «آن، فاصله‌ی بین هنگامی است که امام (برای خطبه گفتن بر فراز منبر) می‌نشیند تا زمانی که نماز پایان یابد».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است.]

شرح: این روایت به طور کامل در مسلم چنین روایت شده است:

۱- مسلم ۵۸٤/۲ ح ۸۵۳؛ و ابوداود ۵٦۳/۱ ح ۱۰٤۸.

«عن ابي بردة بن ابي موسي الاشعري ﷺ قال: قال عبدالله بن عمر ﷺ: أسمعتَ اباک يحدّث عن رسول الله ﷺ في شأن ساعة الجمعة؟ قال: قلتُ: نعم؛ سمعتُه يقول: سمعتُ رسول الله ﷺ يقول: «هي ما بين ان يجلس الامام الي ان تُقضي الصلاة» (مسلم).

«از ابوبردة ﷺ پسر ابوموسی اشعری ﷺ روایت شده است که گفت: عبدالله بن عمر ﷺ گفت: آیا از پدرت شنیده ای که در خصوص لحظه ای از روز جمعه از رسول خدا ﷺ حدیثی نقل کند؟

گفتم: آری؛ شنیده ام که می‌گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرمود: «آن، فاصله‌ی بین هنگامی است که امام (برای خطبه گفتن) می‌نشیند تا زمانی که نماز پایان یابد».

لحظه‌ی اجابت دعا در روز جمعه:

درباره‌ی تعیین لحظه‌ی اجابت دعا در روز جمعه، در بین علماء و صاحب‌نظران اسلامی، اختلاف‌نظر وجود دارد؛ گروهی بر این باورند که این زمان، مخصوص عصر و روزگار پیامبر اکرم ﷺ بوده است.

جمهور علماء و دانشمندان دینی، بر این اعتقادند که این زمان و ساعت، تا روز قیامت ادامه دارد و منحصر به برهه‌ای از زمان نیست؛ اما درباره‌ی تعیین و عدم تعیین آن، اختلاف‌نظر دارند؛ تا جایی که در این مورد، چهل و پنج قول نقل شده است. از میان این اقوال، **یازده** قول، مشهورند که از میان آن‌ها نیز، دو قول، مشهورتر و پسندیده‌تر می‌باشند:

١- بعد از نماز عصر تا غروب خورشید؛ امام ابوحنیفه رحمه الله و امام احمد بن حنبل رحمه الله، قائل به این نظریه هستند.

٢- زمانی که امام برای ایراد خطبه بر فراز منبر می‌رود تا پایان نماز؛ شوافع، این قول را اختیار کرده‌اند.

دلیل قول اول، این احادیث است:

الف) انس بن مالک رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «التمسوا الساعة التی ترجی فی یوم الجمعة بعد العصر الی غیبوبة الشمس» (ترمذی)؛ «لحظه‌ی اجابت دعا در روز جمعه را بعد از عصر تا غروب آفتاب، جستجو کنید».

ب) ابوهريره ﷺ گويد: عبدالله بن سلام ﷺ گفت: «انّى لاعلم تلک الساعة»؛ «من نسبت به لحظه‌ی اجابت دعا در روز جمعه، آگاهم». ابوهريره ﷺ خطاب بدو گفت: «حدّثنی بها»؛ «مرا از آن باخبر گردان». عبدالله بن سلام ﷺ گفت: «هى آخر ساعة من يوم الجمعة قبل ان تغيب الشمس» (نسايى)؛ «لحظه‌ی اجابت دعا، در آخرين ساعات روز جمعه، قبل از غروب آفتاب است».

و دليل قول دوم، اين احاديث و روايات است:

الف) حديث ابوموسى اشعرى ﷺ (حديث شماره ١٣٥٨)

ب) عمرو بن عوف ﷺ گويد: رسول خداﷺ فرمودند: «انّ في الجمعة ساعة لايسأل الله العبد فيها شيئاً الّا اتاه الله ايّاه. قالوا: يا رسول الله! ايّة ساعة هي؟ قال: حين تقام الصلاة الي انصراف منها» (ترمذى)؛ «بی‌گمان در روز جمعه، ساعتى وجود دارد كه هر بنده‌ی مسلمانى در آن لحظه، چيزى از خداوند بخواهد، قطعاً خداوند آن خواسته را بدو عنايت مى‌كند. گفتند: اى فرستاده‌ی خدا! لحظه‌ی اجابت دعا، در چه زمانى است؟ فرمودند: از هنگامى كه نماز بر پا مى‌گردد تا آن‌گاه كه پايان يابد».

برخى از علماء و صاحب نظران دينى، سعى كرده‌اند كه اين دو نوع روايت‌ها را با هم تطبيق بدهند؛ امّا بيشتر علماء و دانشوران، قائل به ترجيح يک روايت بوده‌اند؛ از اين رو احناف و حنبلى‌ها، قول اول و شافعى‌ها، قول دوم را اختيار كرده‌اند.

در هر صورت، بهتر است كه وقت عصر تا مغرب روز جمعه، به ذكر و دعا، اختصاص يابد؛ و همچنين از لحظه‌ی آغاز خطبه تا بعد از نماز، اگر فرصتى براى دعا مهيا شد، نبايد از آن غفلت ورزيد.

چرا لحظه‌ی اجابت دعا، در روز جمعه، مخفى است؟

بسيارى از علماء و صاحب‌نظران اسلامى، بر اين باورند كه مخفى بودن لحظه‌ی اجابت دعا در روز جمعه، براى اين است كه مردم به همه‌ی لحظه‌ها و ساعت‌هاى روز جمعه اهميت دهند؛ همان‌گونه كه خداوند بلندمرتبه، رضايت و خشنودى خود را در ميان انواع طاعات پنهان كرده است تا مردم به همه‌ی طاعات روى آورند و غضبش را در ميان معاصى پنهان كرده است تا از همه بپرهيزند؛ و دوستانش را در ميان مردم مخفى كرده است تا همه را احترام كنند؛ و اجابت را در ميان دعاها پنهان كرده است تا به همه‌ی دعاها روى

آورند؛ و اسم اعظم را در میان اسمائش مخفی ساخته است، تا همه را بزرگ دارند و وقت مرگ را مخفی نموده است تا در همه حال، آماده باشند.

به هر حال؛ ساعت اجابت دعا در روز جمعه، به طور مصلحت؛ مبهم گذاشته شده است؛ همچنان که شب قدر بنابر مصلحت، مبهم گذاشته شده است؛ و همان‌طوری که در شب‌های فرد ده روز آخر رمضان، - به خصوص شب بیست و هفتم، بر مبنای اشاره‌ی برخی از احادیث - احتمال شب قدر وجود دارد، هم‌چنین نسبت به ساعت اجابت روز جمعه در وقت خطبه و نماز و بعد از عصر تا غروب آفتاب، در احادیث، اشاره‌هایی شده است تا بندگان خدا در این دو وقت، به طور ویژه، به ذکر و دعا و راز و نیاز مشغول باشند.

فصل دوم

١٣٥٩ - [٦] (صَحِيح)

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: خَرَجْتُ إِلَى الطُّورِ فَلَقِيتُ كَعْبَ الْأَحْبَارِ فَجَلَسْتُ مَعَهُ فَحَدَّثَنِي عَنِ التَّوْرَاةِ وَحَدَّثْتُهُ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ فَكَانَ فِيمَا حَدَّثْتُهُ أَنْ قُلْتُ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «خَيْرُ يَوْمٍ طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ يَوْمُ الْـجُمُعَةِ فِيهِ خُلِقَ آدَمُ وَفِيهِ أُهْبِطَ وَفِيْهِ تِيبَ عَلَيْهِ وَفِيهِ مَاتَ وَفِيهِ تَقُومُ السَّاعَةُ وَمَا من دَابَّة إِلَّا وَهِي مسيخة يَوْمَ الْـجُمُعَةِ مِنْ حِينِ تُصْبِحُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ شَفَقًا مِنَ السَّاعَةِ إِلَّا الْـجِنَّ وَالْإِنْسَ وفيهَا سَاعَةٌ لَا يُصَادِفُهَا عَبْدٌ مُسْلِمٌ وَهُوَ يُصَلِّي يسْأَل الله شَيْئا إِلَّا أعطَاهُ إِيَّاهَا. قَالَ كَعْبٌ: ذَلِكَ فِي كُلِّ سَنَةٍ يَوْمٌ. فَقلت: بل فِي كل جُمُعَة قَالَ فَقَرَأَ كَعْبٌ التَّوْرَاةَ. فَقَالَ: صَدَقَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ. قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: لَقِيتُ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ سَلَامٍ فَحَدَّثْتُهُ بِمَجْلِسِي مَعَ كَعْب وَمَا حَدَّثْتُهُ فِي يَوْمِ الْـجُمُعَةِ فَقُلْتُ لَهُ: قَالَ كَعْب: ذَلِك كُلِّ سَنَةٍ يَوْمٌ؟ قَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ سَلَامٍ: كَذَبَ كَعْبٌ. فَقُلْتُ لَهُ ثُمَّ قَرَأَ كَعْبٌ التَّوْرَاةَ. فَقَالَ: بَلْ هِيَ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ. فَقَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ سَلَامٍ: صَدَقَ كَعْبٌ ثُمَّ قَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ سَلَامٍ: قَدْ عَلِمْتُ أَيَّةَ سَاعَةٍ هِيَ. قَالَ أَبُو هُرَيْرَة فَقلت لَهُ: فَأَخْبِرنِي بهَا. فَقَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ سَلَامٍ: هِيَ آخِرُ سَاعَةٍ فِي يَوْمِ الْـجُمُعَةِ. قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَقُلْتُ: وَكَيْفَ تَكُونُ آخِرَ سَاعَةٍ فِي يَوْمِ الْـجُمُعَةِ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «لَا يُصَادِفُهَا عَبْدٌ مُسْلِمٌ وَهُوَ يُصَلِّي وَتلك السَّاعَة لَا يُصَلِّي فِيهَا؟» فَقَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ سَلَامٍ: أَلَمْ يَقُلْ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا يَنْتَظِرُ الصَّلَاةَ فَهُوَ فِي صَلَاةٍ حَتَّى يُصَلِّيَ؟» قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَقلت: بلَى. قَالَ: فَهُوَ ذَاك. رَوَاهُ مَالِكٌ وَأَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وَرَوَى أَحْمد إِلَى قَوْله: صدق كَعْب[1].

١٣٥٩- (٦) ابوهریره رضي الله عنه گوید: به سوی کوه طور رفتم و (در آنجا) کعب احبار را ملاقات کردم. با او نشستم و از تورات برایم گفت و من نیز از احادیث رسول خدا ﷺ برای او گفتم؛ و یکی از گفتنی‌های من (از احادیث رسول خدا ﷺ) برای او، این حدیث رسول خدا ﷺ بود که آن حضرت ﷺ فرمودند:

«بهترین روزی که خورشید بر آن دمیده است، روز جمعه است؛ حضرت آدم عليه السلام در آن روز، آفریده شده و در آن روز، از بهشت فرود آمده و در آن روز،توبه‌اش پذیرفته شده و در آن روز، وفات کرده و در آن روز، قیامت برپا می‌شود. و هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آن که در روز جمعه، از طلوع صبح صادق تا طلوع خورشید از ترس قیامت، منتظر وقوع آن است، مگر جنّیان و انسان‌ها (که از آن غافلند). و در روز جمعه، لحظه‌ای وجود دارد که هر بنده‌ی

١- ابوداود ٦٣٤/١ ح ١٠٤٦؛ ترمذی ٣٦٢/٢ ح ٤٩١؛ نسایی ١١٣/٣ ح ١٤٣٠؛ و موطأ مالک ١٠٨/١ ح ١٦، «کتاب الجمعة».

مسلمانی، ایستاده به نماز آن لحظه را بگذراند و از خداوند چیزی بخواهد، قطعاً خداوند آن خواسته را بدو عنایت می‌کند».

کعب احبار گفت: آن لحظه‌ی اجابت دعا، در یک روز از روزهای سال است؟ ابوهریره ﷺ در پاسخ گفت: بلکه آن لحظه‌ی اجابت دعا، در هر جمعه از جمعه‌های سال وجود دارد.

آن‌گاه کعب، تورات را خواند و گفت: رسول خداﷺ راست فرموده‌اند. ابوهریره ﷺ گفت: (پس از این ماجرا) عبدالله بن سلام ﷺ را ملاقات کردم و او را از ماجرای نشستن خویش با کعب احبار و آنچه با او در مورد روز جمعه مذاکره کرده بودم؛ باخبر گردانیدم و این را نیز بدو گفتم که کعب گفته است: آن لحظه‌ی اجابت دعا، در یک روز از روزهای سال است؟

عبدالله بن سلام ﷺ گفت: کعب، اشتباه کرده است. آن‌گاه به عبدالله بن سلام ﷺ گفتم: سپس کعب احبار، تورات را خواند و گفت: بلکه لحظه‌ی اجابت دعا، در هر جمعه از جمعه‌های سال وجود دارد. عبدالله بن سلام ﷺ گفت: کعب، راست گفته است.

پس از آن، عبدالله بن سلام ﷺ گفت: آیا می‌دانی لحظه‌ی اجابت دعا در روز جمعه، چه وقت است؟ ابوهریره ﷺ گوید: بدو گفتم: مرا از آن باخبر گردان و از گفتن آن، دریغ نورز. عبدالله بن سلام ﷺ گفت: لحظه‌ی اجابت دعا، در واپسین ساعات روز جمعه است. ابوهریره ﷺ گوید: بدو گفتم: چطور امکان دارد که لحظه‌ی اجابت دعا، در واپسین لحظه‌ی روز جمعه باشد؟ و حال آن که رسول خداﷺ فرموده‌اند: «هر بنده‌ی مسلمانی که ایستاده به نماز، آن را لحظه بگذراند...»؟

عبدالله بن سلام ﷺ در پاسخ گفت: آیا رسول خداﷺ نفرموده‌اند: «هر کس در محلّی به خاطر نماز بنشیند و انتظار نماز را بکشد، پس تا زمانی که نمازش را بخواند، ثواب و پاداش نماز برایش حساب می‌شود و در نماز است»؟

ابوهریره ﷺ گوید: بدو گفتم: آری؛ رسول خداﷺ این حدیث را بیان فرموده‌اند. عبدالله بن سلام ﷺ گفت: پس مراد از نماز، همان انتظار است؛ (ا ز این رو، لحظه‌ی اجابت دعا نیز در واپسین ساعت روز جمعه می‌باشد).

[این حدیث را مالک، ابوداود، ترمذی و نسایی روایت کرده‌اند؛ و احمد بن حنبل نیز آن را تا عبارت «صدق کعب» روایت نموده است].

شرح: «الطور»: در این که منظور از «طور» در اینجا، اسم جنس به معنی مطلق «کوه» است و یا کوه معینی؟ دو تفسیر وجود دارد: برخی گفته‌اند که «طور»، اشاره به همان کوه معروفی است که محل وحی بر موسی‌ بوده است؛ در حالی که بعضی دیگر، احتمال داده‌اند که «طور» در اینجا، به همان معنای لغوی آن است.

امّا تفسیر اول، درست‌تر و صحیح‌تر می‌نماید.

«مصیخة»: منتظر وقوع قیامت.

«فهو ذلك»: این عبارت را به دو گونه می‌توان ترجمه و تفسیر کرد:

١- پس مراد از نماز، همان انتظار برای گزاردن نماز است.

٢- لحظه‌ی اجابت دعا، در آخرین ساعت روز جمعه است.

١٣٦٠ - [٧] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «الْتَمِسُوا السَّاعَةَ الَّتِي تُرْجَى فِي وَيَوْم الْـجُمُعَةِ بَعْدَ الْعَصْرِ إِلَى غَيْبُوبَةِ الشَّمْسِ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ[١].

١٣٦٠- (٧) انس بن مالک ؓ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «لحظه‌ای را که امید اجابت دعا در روز جمعه در آن می‌رود، پس از عصر تا غروب آفتاب جستجو کنید».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

١٣٦١ - [٨] (صَحِيح)

وَعَنْ أَوْسِ بْنِ أَوْسٍ ؓ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «إِنَّ مِنْ أَفْضَلِ أَيَّامِكُمْ يَوْمُ الْـجُمُعَةِ فِيهِ خُلِقَ آدَمُ وَفِيهِ قُبِضَ وَفِيهِ النَّفْخَةُ فأكثرا عَلَيَّ مِنَ الصَّلَاةِ فِيهِ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ مَعْرُوضَةٌ عَلَيّ» فَقَالُوا: يَا رَسُول الله وَكَيف تعرض صَلَاتنَا عَلَيْك وَقَدْ أَرَمْتَ؟ قَالَ: يَقُولُونَ: بَلِيتَ قَالَ: «إِنَّ الله حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَابْنُ مَاجَهْ وَالدَّارِمِيُّ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي الدَّعْوَات الْكَبِير[٢].

١٣٦١- (٨) اوس بن اوس ؓ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «بی‌گمان از بهترین روزهایتان، روز جمعه است که در آن روز، آدم آفریده شده و در آن روز، وفات کرده است و در آن روز، صور قیامت دمیده می‌شود و در آن روز، بیهوشی و نابودی بر تمامی مخلوقات طاری

١- ترمذی ٣٦٠/٢ ح ٤٨٩.
٢- ابوداود ٦٣٥/١ ح ١٠٤٧؛ نسایی ٩١/٣ ح ١٣٧٤؛ ابن ماجه ٩١/٣ ح ١٣٧٤؛ دارمی ٤٤٥/١ ح ١٥٧٢؛ و مسند احمد ٨/٤.

می‌شود؛ از این رو، در آن روز، بسیار درود و رحمت بر من بفرستید؛ زیرا درود فرستادنتان بر من عرضه می‌گردد».

گفتند: ای فرستاده‌ی خدا! (پس از وفات شما،) درود ما چگونه به شما می‌رسد و حال آن که بدن شما از هم پاشیده شده است؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: «بی‌گمان خداوند بلندمرتبه، بدن‌های پیامبران را بر زمین حرام نموده است (و پس از مرگ، جسد آنان در قبر، صحیح و سلام باقی می‌ماند و زمین، هیچ‌گونه تغییری در آن‌ها به وجود نمی‌آورد و از هم پاشیده نمی‌شوند)».

[این حدیث را ابوداود، نسایی، ابن ماجه، دارمی و بیهقی در «الدعوات الکبیر» روایت کرده‌اند].

شرح: «النفخة»: مراد یا صور اول است و یا صور دوّم.

پیکره‌ی عظیم دستگاه عظیم آفرینش، و رشد و تکامل انسانها و منظومه‌ی شمسی و سیارات و کرات آسمانی و... بعد از انجام دادن آنچه به آنها سپرده شده است و بعد از سپری شدن دوران اول از زندگی نوع انسان، ناگاه بر اثر به صدا درآمدن «صور» در رعب و هراس عجیبی فرو می‌رود و زلزله‌ی بی‌نظیر و تحولات حیرت‌انگیزی در زمین و در دریاها و در کوه‌ها، و همچنین در آسمان‌ها و ماه و خورشید و ستارگان به وجود می‌آید و ترس و بیم و هراس بی‌نظیر را در همه‌ی جانداران و بویژه در انسان‌ها ایجاد می‌نماید و مدت زمان اندکی صدای رعب‌آور آن صور (شبیه سوت خاموش کردن کارخانه‌ها) دستگاه عظیم آفرینش را از کار انداخته و همه‌ی فرآورده‌هایش را نیز نابود می‌نماید و دوره‌ی اول زندگی نوع انسان و خدمت‌گزارانش پایان می‌یابد و خورشید در هم پیچیده می‌شود و نظام جهان در هم می‌ریزد، و ستارگان تیره و تار می‌گردند و فرو می‌افتند، و کوه‌ها از جای خود برکنده می‌شوند و به این سو و آن سو رانده می‌شوند، و دریاها سراسر برافروخته می‌گردند و گدازه‌ها و گازهای درون زمین طوفان‌های آتشین و انفجارهای هولناکی پدید می‌آورند، و آسمان شکافته می‌شود و کوه‌ها و تپه‌ها و ارتفاعات سواحل دریاها برداشته می‌شود و آب دریاها به هم آمیخته می‌گردد و اتمهای دو عنصر اساسی آب: اکسیژن و ئیدروژن بر اثر یک جرقه و واکنش، آزاد و منفجر می‌گردند و زمین و کوه‌ها سخت به لرزش و جنبش درمی‌آید و چنان کوه‌ها در هم کوبیده می‌شود که کوه‌ها به توده‌های پراکنده و تپه‌های

ریگ روان تبدیل می‌گردد، و چشم‌ها از شدت هول و هراس سراسیمه و آشفته و حیران و ویلان می‌شود، و ماه بی‌نور و روشنایی می‌گردد، و خورشید و ماه گردآوری می‌گردد و انسان در آن روز خواهد گفت: راه گریز کجاست؟ و چگونه می‌توان از این هول و هراس نجات یافت؟

به هر حال؛ از مجموعه‌ی آیات قرآن استفاده می‌شود که دو بار «نفخ صور» می‌شود: یکبار در پایان دنیا و آستانه‌ی رستاخیز که وحشت همه را فرا می‌گیرد و همگی با شنیدن آن قالب تهی می‌کنند و می‌میرند. و بار دوم به هنگام بعث و نشور و قیام قیامت است که با نفخ صور همه‌ی مردگان به حیات باز می‌گردند و زندگی نوینی را آغاز می‌کنند.

و در قرآن نیز به صور اول «**راجفة**» (همان صیحه‌ی نخستین یا نفخ صور اول است که شیپور فنای جهان و زلزله‌ی نابودی دنیا است) گفته می‌شود، و به صور دوم «**رادفة**» (همان صیحه‌ی دوم که نفخه‌ی حیات و رستاخیز و بازگشت به زندگی جدید است) گفته می‌شود.

و از مجموعه‌ی آیات قرآن استفاده می‌شود که در پایان جهان، صیحه‌ی عظیمی اهل آسمان‌ها و زمین را می‌میراند و این «صیحه‌ی مرگ» است و در آغاز رستاخیز با صیحه و فریاد عظیمی همه زنده می‌شوند و به پا می‌خیزند و این «فریاد حیات و زندگی» است.

اما این دو فریاد دقیقاً چگونه است؟ و چه اثری در صیحه‌ی اول، و چه تأثیری در صیحه‌ی دوم است؟ جز خدا کسی نمی‌داند و از کیفیت و چگونگی آن باخبر نیست.

به هر حال، هردو نفخه به صورت ناگهانی تحقق می‌یابد؛ اما نفخه‌ی اول چنان غافلگیرانه است که گروه زیادی از مردم مشغول کسب و کار و مخاصمه و جدال بر سر اموال و خرید و فروش‌اند که صیحه‌ی نخستین واقع می‌شود. چنان که در روایات اسلامی آمده است که این صیحه‌ی آسمانی آنچنان غافلگیرانه است که دو نفر در حالی که پارچه‌ای را گشوده‌اند و مشغول معامله‌اند، پیش از آنکه آن را برچینند و بپیچیند، جهان پایان می‌یابد، و کسانی هستند که در آن لحظه، لقمه‌ی غذا از ظرف برداشته، اما پیش از آنکه به دهان آنها برسد، صیحه‌ی آسمانی فرا می‌رسد و جهان پایان می‌یابد، و کسانی هستند که مشغول تعمیر و گِل‌مالی حوض‌اند تا چهار پایان را سیراب کنند، پیش از آنکه چهارپایان سیراب شوند، قیامت بر پا می‌شود.

«الصعقة»: از آیات قرآن و احادیث نبوی، به خوبی استفاده می‌شود که در پایان جهان و آغاز رستاخیز، دو حادثه‌ی ناگهانی رخ می‌دهد: در حادثه‌ی اول، همه‌ی موجودات زنده،

فوراً می‌میرند؛ و در حادثه‌ی دوم که با فاصله‌ای صورت می‌گیرد، همه‌ی انسان‌ها ناگهان زنده می‌شوند و به پا می‌خیزند و در انتظار حسابند.

قرآن کریم، از این دو حادثه، به عنوان **«نفخ صور»** تعبیر کرده است که تعبیر کنایی زیبایی است از حوادث ناگهانی و همزمان؛ زیرا **«نفخ»** به معنای دمیدن و **«صور»** به معنای **«شیپور»** یا **«شاخ میان تهی»** است که معمولاً برای حرک قافله یا لشکر و یا برای توقّف آن‌ها به صدا درمی‌آورند؛ البته آهنگ این دو، با هم متفاوت است؛ شیپور توقف، قافله را یکجا متوقف می‌کرد و شیپور حرکت، اعلام شروع حرکت قافله بود.

این تعبیر - در ضمن - بیانگر سهولت امر است و نشان می‌دهد که خداوند بزرگ با یک فرمان که به سادگی دمیدن در یک شیپور است، اهل آسمان و زمین را می‌میراند و با یک فرمان که آن هم شبیه به «شیپور رحیل و حرکت» است، همه را زنده می‌کند.

در حقیقت، الفاظ ما - که برای زندگی روزمره‌ی محدود خودمان وضع شده است - عاجزتر و ناتوانتر از آن است که بتواند حقایق مربوط به جهان ماوراء طبیعت یا پایان این جهان و آغاز جهان دیگر را به دقّت بیان کند؛ به همین دلیل، باید از الفاظ معمولی معانی وسیعتر و گسترده‌تری استفاده شود؛ منت‌ها با توجه به قرائن موجود.

توضیح این که: در قرآن کریم، از حادثه‌ی پایان جهان و آغاز جهان دیگر، تعبیرات مختلفی آمده است؛ در آیات متعددی (متجاوز از ده مورد) سخن از «نفخ صور» به میان آمده است. از قبیل: کهف/٩٩؛ مؤمنون/١٠١؛ یس/٥١؛ زمر/٦٨؛ ق/٢٠؛ الحاقة/١٣؛ انعام/٧٣؛ طه/١٠٢؛ نمل/٨٧؛ نبأ/١٨.

در یک مورد، تعبیر به **«نقر در ناقور»** شده است که آن نیز به معنای دمیدن در شیپور یا شبیه آن است؛ ﴿فَإِذَا نُقِرَ فِي ٱلنَّاقُورِ ٨ فَذَٰلِكَ يَوۡمَئِذٖ يَوۡمٌ عَسِيرٌ ٩﴾ [المدثر: ٨-٩].

و در بعضی موارد، تعبیر به **«قارعة»** به معنای «کوبنده‌ی شدید» شده است؛ (قارعه/١،٢ و ٣)

و در بعضی دیگر، به **«صیحة»** تعبیر شده است که آن نیز به معنای **«صدای عظیم»** است؛ مانند آیه‌ی ٤٩ و ٥٣ سوره‌ی یس.

از مجموع این آیات، چنین برداشت می‌شود که در پایان جهان، صیحه‌ی بزرگی، اهل آسمان و زمین را می‌میراند و این **«صیحه‌ی مرگ»** است.

و در آغاز رستاخيز، با صيحه و فرياد عظيمى، همه زنده مى‌شوند و به پا مى‌خيزند؛ و اين، «فرياد حيات و زندگى» است.

امّا اين كه اين دو فرياد، دقيقاً چگونه است؟ و چه اثرى در صيحه‌ى اول و چه تأثيرى در صيحه‌ى دوم است؟ جز خدا كسى نمى‌داند؛ از اين رو، بيشتر صاحب‌نظران اسلامى، «نفخ صور» را به همان معناى **«دميدن در شيپور»** تفسير كرده‌اند كه كنايات لطيفى درباره‌ى چگونگى پايان جهان و آغاز رستاخيز است.

امّا اين كه، چگونه امواج صوتى صور اسرافيل، تمام جهان را فرا مى‌گيرد؟ - با اين كه مى‌دانيم كه امواج صوتى، حركت كندى دارد و از دويست و چهل متر در ثانيه تجاوز نمى‌كند، در حالى كه حركت نور بيش از يک ميليون بار از آن سريعتر است و به سيصد هزار كيلومتر در ثانيه مى‌رسد - بايد گفت كه ما نسبت به اين موضوع، همانند بسيارى از مسائل مربوط به قيامت، تنها علم اجمالى داريم و جزئيات آن - چنان كه پيشتر بيان كرديم - بر ما روشن نيست.

دقّت در رواياتى كه در منابع اسلامى در تفسير **«صور»** آمده است نيز نشان از آن دارد كه برخلاف پندار بعضى، **«صور»** يک شيپور معمولى و عادّى نيست؛ و روشن مى‌سازد كه اين فرياد عظيم از قبيل امواج صوتى معمولى ما نيست؛ بلكه فريادى است برتر و بالاتر؛ آن هم با امواجى فوق العاده سريعتر از امواج نور كه پهنه‌ى آسمان و زمين را در فاصله‌ى كوتاه طى مى‌كند؛ اين طور كه بار اول، مرگ آفرين است و بار ديگر، زنده‌گر و حيات‌بخش.

اين مسأله كه چگونه ممكن است صدا، اين چنين مرگ‌آفرين باشد، اگر در گذشته براى بعضى شگفت‌انگيز بود، امروز براى ما تعجّبى ندارد؛ چرا كه بسيار شنيده‌ايم كه موج انفجار، گوش‌ها را كر، بدن‌ها را متلاشى و حتّى خانه‌ها را ويران مى‌سازد؛ و انسان‌هايى را از جاى خود برداشته و به فاصله‌هاى دوردست، پرتاب مى‌كند؛ و بسيار ديده شده است كه حركت سريع يک هواپيما و به اصطلاح، شكستن ديوار صوتى، چنان صداى وحشتناک و امواج ويرانگرى به وجود مى‌آورد كه شيشه‌هاى عمارت‌ها را در شعاع وسيعى، خرد و خمير مى‌كند.

در جايى كه نمونه‌هاى كوچک امواج صوتى - كه به وسيله‌ى انسان‌ها ايجاد شده است - اين چنين اثراتى از خودشان نشان مى‌دهد؛ پس آن صيحه‌ى بزرگ الهى و آن انفجار بزرگ جهانى، چه آثارى به بار خواهد آورد؟!

به همین دلیل، جای تعجّب نیست که امواجی هم در نقطه‌ی مقابل آن، تکان‌دهنده و بیدارکننده و احیاگر باشد؛ هر چند تصور آن، امروز برای ما ممکن نیست، ولی بیدار کردن افراد خواب رفته را با فریاد و یا به هوش آوردن انسان‌های بی‌هوش را با شوک‌های شدید، لااقل دیده‌ایم؛ و باز تکرار می‌کنیم که ما با علم و دانش محدودمان، تنها شبحی از این امور را از دور می‌بینیم.

«فاكثروا على من الصلاة»: بر من، بسیار درود و رحمت بفرستید.

مقام و جایگاه پیامبرﷺ آن قدر والاست که آفریدگار عالم هستی و تمام فرشتگانی که تدبیر این جهان به فرمان حق بر عهده‌ی آن‌ها گزارده شده است، بر او درود می‌فرستند؛ پس حال که چنین است، مسلمانان نیز باید با این پیام جهان هستی، هماهنگ شوند و بر او درود بفرستند و سلام گویند و در برابر اوامر فرامین، تعالیم و آموزه‌ها، احکام و دستورات و توصیه‌ها و سفارش‌های تابناک او، تسلیم و منقاد باشند؛ زیرا آن حضرتﷺ یک گوهر گرانقدر عالم آفرینش است و اگر به لطف الهی، پیامبر اکرمﷺ در دسترس مسلمانان قرار گرفته، مباد ارزانش شمارند و مبادا ارج و مقام او را در پیشگاه پروردگار و در نزد فرشتگان همه‌ی آسمان‌ها، فراموش کنند؛ چرا که پیامبرﷺ یک انسان عادی نیست، بلکه کسی است که یک جهان در وجودش خلاصه شده است.

١٣٦٢ - [٩] (لم تتمّ دراسته)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «الْيَوْمُ الْـمَوْعُودُ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَالْيَوْمُ الْـمَشْهُودُ يَوْمُ عَرَفَةَ وَالشَّاهِدُ يَوْمُ الْـجُمُعَةِ وَمَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَلَا غَرَبَتْ عَلَى يَوْمٍ أَفْضَلَ مِنْهُ فِيهِ سَاعَةٌ لَا يُوَافِقُهَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ يَدْعُو اللهَ بِخَيْرٍ إِلَّا اسْتَجَابَ اللهُ لَهُ وَلَا يَسْتَعِيذُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا أَعَاذَهُ مِنْهُ». رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَقَالَ: هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ لَا يُعْرَفُ إِلَّا مِنْ حَدِيثِ مُوسَى بْنِ عُبَيْدَةَ وَهُوَ يضعف[1].

١٣٦٢- (٩) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خداﷺ فرمودند: «مراد از «یوم الموعود» (که در سوره‌ی «البروج» آیه‌ی ٢ آمده) روز قیامت است؛ و منظور از «یوم المشهود» (که در آیه‌ی ٣ آمده است) روز عرفه و مراد از «الشاهد» (که در آیه‌ی ٣ آمده)، روز جمعه است.

و خورشید، بر روزی بهتر از جمعه، طلوع و غروب نکرده است؛ و در این روز، لحظه‌ای وجود دارد که هر بنده‌ی مؤمن و حقگرایی از خداوند چیزی را بخواهد، قطعاً خداوند

١- ترمذی ٤٠٦/٥ ح ٣٣٣٩؛ و مسند احمد ٤٣٠/٣.

بلندمرتبه، خواسته‌ی او را اجابت می‌کند و از هر چیزی که بدو پناه برد، خداوند او را از آن پناه خواهد داد».

[این حدیث را احمد بن حنبل و ترمذی روایت کرده‌اند و ترمذی گفته است: این، حدیثی غریب است و جز به روایت موسی بن عبید، شناخته نمی‌شود؛ و او نیز فردی ضعیف برشمرده شده است].

شرح: «الیوم الموعود»: همان روزی که تمام پیامبران و فرستادگان الهی، آن را وعده داده‌اند و صدها آیه‌ی قرآن کریم، از آن خبر داده‌اند. همان روزی که میعاد و وعده‌گاه همه‌ی انسان‌های اولین و آخرین است و روزی است که باید حساب همگان تصفیه شود.

«شاهد و مشهود»:

در این که منظور از «**شاهد**» و «**مشهود**» چیست؟ تفسیرهای بسیار فراوانی ذکر شده است که بالغ بر سی تفسیر می‌باشد؛ و مهمترین آن‌ها عبارتند از:

١- «شاهد»، شخص پیامبر اکرم ﷺ است؛ چنان که قرآن می‌گوید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ شَٰهِدٗا وَمُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا ٤٥﴾ [الأحزاب: ٤٥]؛ «ای پیامبر! ما تو را شاهد و بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده فرستادیم».

و «مشهود»، همان روز قیامت است؛ چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّمَنۡ خَافَ عَذَابَ ٱلۡأٓخِرَةِۚ ذَٰلِكَ يَوۡمٞ مَّجۡمُوعٞ لَّهُ ٱلنَّاسُ وَذَٰلِكَ يَوۡمٞ مَّشۡهُودٞ﴾ [هود: ١٠٣]؛ «روز قیامت، روزی است که همه‌ی مردم در آن جمع می‌شوند و روزی است که کاملاً آشکار و مشهود است».

٢- «شاهد» گواهان عمل انسانند؛ مانند اعضای پیکر او؛ چنان که در آیه‌ی ٢٤ سوره‌ی نور می‌خوانیم: ﴿يَوۡمَ تَشۡهَدُ عَلَيۡهِمۡ أَلۡسِنَتُهُمۡ وَأَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٢٤﴾ [النور: ٢٤]؛ «روزی که زبان‌ها و دست‌ها و پاهایشان به اعمالی که انجام داده‌اند، گواهی می‌دهند».

و «مشهود» انسان‌ها و اعمال آن‌ها هستند.

٣- «شاهد» به معنای روز جمعه است که شاهد اجتماع مسلمانان در مراسم بسیار مهم نماز آن روز است.

و «مشهود» روز عرفه است که زائران بیت الله الحرام، شاهد و ناظر آن روزند. در روایت بالا، این تفسیر از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است.

٤- «شاهد» روز عید قربان؛ و «مشهود» روز عرفه (روز ماقبل آن) می‌باشد.

٥- منظور از «شاهد»، امّت اسلامی است و «مشهود»، امت‌های دیگر است؛ همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: ﴿لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ...﴾ [البقرة: ١٤٣]؛ «هدف این است که شما گواه بر دیگر امّت‌ها باشید».

٦- «شاهد»، پیامبر اسلام و «مشهود»، سایر پیامبران است؛ خداوند می‌فرماید: ﴿وَجِئۡنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ شَهِيدٗا﴾ [النساء: ٤١] «در آن روز، ما تو را به عنوان گواه بر پیامبران دیگر، می‌آوریم».

و در حقیقت، میان تمام این تفسیرها، هیچ‌گونه تضادّی وجود ندارد و ممکن است در مفهوم گسترده‌ی **«شاهد»** و **«مشهود»** جمع باشند؛ و این از نشانه‌های عظمت قرآن است که مفاهیمی چنان گسترده دارد که تفسیرهای زیادی را در خود جای می‌دهد؛ چرا که **«شاهد»** هرگونه گواه را شامل می‌شود و **«مشهود»** هر چیزی را که بر آن گواهی می‌دهند؛ و این که هردو در آیات قرآن، به صورت نکره ذکر شده‌اند (**و شاهدٍ و مشهودٍ**) اشاره به عظمت این شاهد و مشهود است که در تمام تفسیرهای بالا به خوبی منعکس می‌باشد.

فصل سوم

١٣٦٣ - [١٠] (حسن)

عَنْ أَبِي لُبَابَةَ بْنِ عَبْدِ الْـمُنْذِرِ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ يَوْمَ الْـجُمُعَةِ سَيِّدُ الْأَيَّامِ وَأَعْظَمُهَا عِنْدَ اللّٰهِ وَهُوَ أَعْظَمُ عِنْدَ اللّٰهِ مِنْ يَوْمِ الْأَضْحَى وَيَوْمِ الْفِطْرِ فِيهِ خَمْسُ خِلَالٍ: خَلَقَ اللهُ فِيهِ آدَمَ وَأَهْبَطَ اللهُ فِيهِ آدَمُ إِلَى الْأَرْضِ وَفِيهِ تَوَفَّى اللهُ آدَمَ وَفِيهِ سَاعَةٌ لَا يَسْأَلُ الْعَبْدُ فِيهَا شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ مَا لَمْ يَسْأَلْ حَرَامًا وَفِيهِ تَقُومُ السَّاعَةُ مَا مِنْ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَلَا سَمَاءٍ وَلَا أَرْضٍ وَلَا رِيَاحٍ وَلَا جِبَالٍ وَلَا بَحْرٍ إِلَّا هُوَ مُشْفِقٌ مِنْ يَوْمِ الْـجُمُعَةِ». رَوَاهُ ابْن مَاجَه[١].

١٣٦٣- (١٠) ابولبابة بن عبدالمنذر ﷺ گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «بی‌گمان، روز جمعه، از زمره‌ی برترین روزها و بزرگترین آن‌ها در پیشگاه خداوند بلندمرتبه به شمار می‌آید که به نزد خدا، بزرگتر از روزهای عید قربان و عید فطر است؛ و در این روز، پنج خصلت و ویژگی وجود دارد (که در سایر روزها وجود ندارد): در آن روز، خداوند بلندمرتبه، آدم ؑ را آفرید و در آن روز، خداوند، آدم ؑ را به زمین پایین آورد و در آن روز، او را می‌راند و در آن روز، لحظه‌ای وجود دارد که هر بنده‌ای، چیزی را از خداوند در آن وقت بخواهد، قطعاً خداوند آن خواسته را بدو عنایت می‌کند؛ البته مشروط بر آن که چیز حرام و ناروایی را از خداوند درخواست نکند.

و در روز جمعه، قیامت برپا می‌شود؛ و تمام فرشتگانِ مقرّب خدا، آسمان، زمین، بادها، کوه‌ها و دریاها، از روز جمعه، هراسان و بیمناک هستند؛ (زیرا می‌دانند که قیامت در روز جمعه، برپا خواهد شد)».

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است].

١٣٦٤ - [١١] (حسن)

وَرَوَى أَحْمَدُ عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ: أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: أَخْبِرْنَا عَنْ يَوْمِ الْـجُمُعَةِ مَاذَا فِيهِ مِنَ الْـخَيْرِ؟ قَالَ: «فِيهِ خَمْسُ خلال» وسَاق الحَدِيث[٢].

١٣٦٤- (١١) و احمد بن حنبل از سعد بن عباده ﷺ روایت کرده که وی گفته است: مردی از انصار، به نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: از روز جمعه برایم بگویید که چه امور خیری در آن

١- ابن ماجه ١/٣٤٤؛ ٣٤٥ ح ١٠٨٤.
٢- مسند احمد ٥/٢٨٤.

به وقوع پیوسته است؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: «در روز جمعه، پنج خصلت و ویژگی وجود دارد (که در سایر روزها وجود ندارد)؛ و سعد بن عباده ﷺ، بقیه‌ی این حدیث را (به سان حدیث پیشین) تا آخر بیان نموده است.

١٣٦٥ - [١٢] (ضَعِيف)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قِيلَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: لِأَيِّ شَيْءٍ سُمِّيَ يَوْمَ الْـجُمُعَةِ؟ قَالَ: «لِأَنَّ فِيهَا طُبِعَتْ طِينَةُ أَبِيكَ آدَمَ وَفِيهَا الصَّعْقَةُ وَالْبَعْثَةُ وَفِيهَا الْبَطْشَةُ وَفِي آخِرِ ثَلَاثِ سَاعَاتٍ مِنْهَا سَاعَةٌ مَنْ دَعَا الله فِيهَا اسْتُجِيبَ لَهُ». رَوَاهُ أَحْمد[1].

١٣٦٥- (١٢) ابوهریره ﷺ گوید: از پیامبر خدا ﷺ پرسیده شد: به چه علّت، روز آدینه به «جمعه» نامگذاری شده است؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: «زیرا در آن روز، خوی و سرشت پدرت، حضرت آدم ﷺ آفریده شد و در آن روز، صور اول برای میراندن مخلوقات و صور دوم برای برانگیختن آنان و مجازات‌های سخت قیامت رخ خواهد داد؛ و در سه ساعت آخر آن، لحظه‌ای وجود دارد که هرکس در آن، چیزی از خداوند بخواهد، قطعاً دعایش پذیرفته خواهد شد».

[این حدیث را احمد بن حنبل روایت کرده است].

«البطشة»: مجازات‌های سخت قیامت.

١٣٦٦ - [١٣] (صَحِيح)

وَعَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «أَكْثِرُوا الصَّلَاةَ عَلَيَّ يَوْمَ الْـجُمُعَةِ فَإِنَّهُ مَشْهُودٌ تَشْهَدُهُ الْـمَلَائِكَةُ وَإِنَّ أحدا لن يُصَلِّي عَلَيَّ إِلَّا عُرِضَتْ عَلَيَّ صَلَاتُهُ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْهَا» قَالَ: قُلْتُ: وَبَعْدَ الْـمَوْتِ؟ قَالَ: «إِنَّ الله حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ فَنَبِيُّ اللّٰهِ حَيٌّ يُرْزَقُ». رَوَاهُ ابْنُ مَاجَه[2].

١٣٦٦- (١٣) ابودرداء ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «در روز جمعه، بر من زیاد درود و رحمت بفرستید؛ زیرا که روز جمعه، «مشهود» (گواهی‌داده شده) است که فرشتگان الهی در آن، حاضر می‌شوند؛ و بی‌گمان، هیچ‌کس بر من درود نمی‌فرستند مگر آن که درود فرستادنش بر من عرضه می‌شود تا آن که از درود فرستادن فارغ شود».

١- مسند احمد ٣١١/٢.
٢- ابن ماجه ٥٢٤/١ ح ١٦٣٧.

ابودرداء ﷺ گوید: خطاب به پیامبر ﷺ گفتم: آیا پس از مرگتان نیز، درود بر شما عرضه می‌گردد؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: «بی‌گمان، خداوند بلندمرتبه، بر زمین حرام کرده است که جسد پیامبران را بخورد؛ از این رو، پیامبر خدا زنده است و بدو روزی داده می‌شود».

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است].

شرح: «عُرضت عليّ صلاته»: در این حدیث، ضمن دستور به کثرت درود فرستادن، آن حضرت ﷺ فرمودند که از جانب خداوند بلندمرتبه، برنامه‌ای ترتیب داده شده است تا درود امّت به من برسد و بر من عرضه گردد؛ و این ترتیب بعد از رحلت من از دنیا نیز باقی خواهد ماند. در برخی از احادیث و روایات، وارد شده است که فرشتگان، درود را به آن حضرت ﷺ می‌رسانند.

برخی از یاران پیامبر ﷺ، در قلوب آن‌ها این شبهه به وجود آمد که وقتی آن حضرت ﷺ در این جهان، در قید حیات است، فرشتگان به نزد ایشان رفت و آمد می‌کنند و درود را بدیشان می‌رسانند - و این امر، کاملاً موجّه است - ولی بعد از وفات - چون جسد آطهر پیامبر ﷺ به خاک سپرده می‌شود و بر حسب قانون و نظام طبیعی - بدن رسول خدا ﷺ در اثر تماس با خاک از بین می‌رود، پس چگونه درود بر آن حضرت ﷺ عرضه می‌شود؟!

آن حضرت ﷺ در پاسخ بدین شبهه فرمودند: به فرمان خداوند بلندمرتبه، اجساد پیامبران بعد از وفات آن‌ها، در قبرها سالم و صحیح باقی می‌مانند و زمین بر آن‌ها تأثیر طبیعی خود را نمی‌گذارد؛ یعنی همان‌طور که در دنیا به وسیله‌ی داروهای خاصّی، بعد از مرگ، می‌توان جسد مرده را صحیح و سالم نگه داشت، همین طور خداوند بلندمرتبه با قدرت و دستور خاصّ خود، بدن‌های پیامبران را بعد از وفات، در قبر برای همیشه سالم نگه می‌دارد و در آنجا به آن‌ها حیات و زندگی خاصّ و ویژه‌ای عنایت می‌شود که مطابق با قوانین آن جهان خواهد بود.

از این رو، برنامه‌ی رسانیدن و عرضه نمودن درود شریف، همچنان بر حال خود باقی خواهد بود.

تصحیح یک اشتباه:

در برخی از مساجد، مردم پس از پایان نماز جماعت (به ویژه پس از پایان نماز جمعه) همه با هم بلند می‌شوند و به صورت دسته‌جمعی و با صدای بلند با الفاظ ذیل بر پیامبر اکرمﷺ درود و سلام می‌فرستند: «صلّي الله عليك يا رسول الله؛ سلام عليك يا رسول الله».

و بسیاری از آن‌ها، چنین عقیده دارند که رسول خداﷺ در آن مجلس حضور و تشریف دارند؛ یا این که آن حضرتﷺ در همه جا و همه حال، حاضر و نظاره‌گر اعمال ما انسان‌ها می‌باشند.

این دسته از مردم، می‌گویند: پیامبر اکرمﷺ درود ما را می‌شنوند و پاسخ می‌دهند. و اینان، کسانی را که در مراسم آنان شرکت نمی‌کنند، متّهم می‌نمایند و سعی در بدنام کردن آن‌ها دارند که در نتیجه، شاهد انواع اختلاف‌ها و درگیری‌ها در مساجد هستیم. این عمل، بدعت و ناروا و گمراهی و ضلالت است.

باید دانست که اجتماع بعد از نماز، جهت درود دسته‌جمعی و اهتمام ورزیدن بدان، نه از رسول خداﷺ ثابت است و نه از صحابه و تابعان؛ و از علماء و صاحب‌نظران سَلَف و ائمه و پیشوایان مجتهد نیز کسی پیدا نمی‌شود که قائل به جواز این عمل بوده باشد؛ و اگر چنین عملی مورد پسند خداوند و پیامبر ﷺ می‌بود، قطعاً صحابه، تابعان و ائمه‌ی مجتهد، با اهتمام به آن عمل می‌کردند؛ در حالی که یک نمونه از چنین عملی در تاریخ و سرگذشت زندگی آنان پیدا نمی‌شود؛ و این امر، خود نشانگر و بیانگر این است که آن بزرگواران، اجتماع برای درود و اهتمام به آن را بدعت و ناجایز می‌دانسته‌اند.

پیامبر اکرمﷺ درباره‌ی چنین اموری می‌فرمایند: «من احدث فی امرنا هذا ما ليس منه فهو ردّ» (مسلم)؛ «کسی که در کار دین و آیین ما بدعتی پدید آورد و چیزی را در دین ما ایجاد کند که جزو آن نیست، کارش مردود است و چنین چیزی از او پذیرفته نمی‌شود».

و نیز می‌فرماید: «من عمل عملاً ليس عليه امرنا فهو ردّ» (مسلم و اربعین نووی)؛ «کسی‌که در کار دین و آیین ما، عملی انجام داد که جزو آن نیست، کارش مردود است».

و حذیفة بن یمان ﷺ گوید: «كلّ عبادة لم يتعبّدها اصحاب رسول اللهﷺ فلاتعبدوها... و خذوا بطريق من كان قبلكم» (جواهر الفقه ج ١ ص ٢١٤-٢١٣؛ الاعتصام، امام شاطبی ج ٢ ص ٣١١)؛ «چنان عبادتی که صحابه آن را انجام نمی‌دادند، شما نیز آن را عبادت به شمار نیاورید؛ بلکه روش سلف خود (صحابه) را اختیار نمایید».

استفاده کردن الفاظ خطاب در درود، مانند: «**یا رسول الله**» و «**یا نبی الله**»؛ اگر از این عقیده سرچشمه گرفته باشد که پیامبر اکرم ﷺ همانند خداوند بلندمرتبه در هر جا و هر مکان، حاضر و ناظر است و در هر زمان و مکان وجود دارد و تمام صداها را می‌شنود و تمام حرکت‌ها را زیر نظر دارد، این عمل، یک شرک آشکار است و اُلوهیت بخشیدن به پیامبر ﷺ است؛ همان‌گونه که مسیحیان در مورد عیسی ؑ همین تصوّر و پندار را داشتند.

و اگر این عمل (خطاب کردن رسول خدا و بلند شدن) بر مبنای این عقیده باشد که رسول خدا ﷺ در مجلس حضور دارند، چنین امری، گویا به صورت معجزه امکان‌پذیر است؛ امّا نیاز به دلیل از قرآن یا حدیث دارد که در قرآن و حدیث، چنین چیزی ذکر نشده است؛ تا جایی که احادیثی برخلاف این عمل، وارد شده است؛ ابوهریره ؓ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «من صلّي عليّ عند قبري، سمعتُه ومن صلّي عليّ نائياً ابلغته» (مشکاة المصابیح، باب الصلاة علی النبی ﷺ و فضل‌ها)؛ «هرکس نزد روضه بر من درود بفرستد، من آن را می‌شنوم وکسی‌که از دوردست بر من درود بفرستد، فرشتگان آن را به من می‌رسانند».

و هم‌چنین عبدالله بن مسعود ؓ گفته است: «انّ لله ملائکة سیاحین فی الارض یبلّغون من امتی السلام» (نسایی و دارمی)؛ ترجمه‌ی این حدیث، پیشتر در حدیث شماره‌ی ٩٢٤ گذشت.

به هر حال؛ بدون دلیل، نسبت دادن چنین معجزه‌ی ساختگی‌ای به پیامبر ﷺ، دروغ و افتراء بزرگی به شمار می‌آید و چنین افرادی، مصداق حدیث پیامبر اکرم ﷺ قرار می‌گیرند که فرمود: «من کذب عليّ متعمداً فليتبوّأ مقعده من النار» (بخاری و مسلم)؛ «کسی که به عمد دروغی را به من نسبت دهد، باید جای خود را در دوزخ آماده سازد».

حال، اگر شخصی بدون اعتقاد به حاضر و ناظر بودن پیامبر ﷺ یا حضور پیامبر ﷺ به صورت معجزه، مبادرت به چنین عملی ورزد، خطارکار محسوب می‌شود؛ زیرا از این عمل، بوی شرک استشمام می‌شود و امکان گمراهی انسان و نفوذ عقیده‌ی فاسد به قلب وجود دارد؛ بنابراین، از چنین عملی نیز باید پرهیز کرد.

به همین علّت است که پیامبر اکرم ﷺ به کار بردن کلمه‌ی «**ربّی**» برای ارباب و «**عبدی**» برای غلام را ممنوع قرار دادند و فرمودند: «لایقل احدکم: ربّي؛ ولیقل: سیّدي ومولاي؛ ولا یقل احدکم: عبدي وامتي؛ ولیقل: فتاي وفتاتي» (مسلم).

همه‌ی این تعابیر، به خاطر این که موهم شرک و چند گانه پرستی‌اند، ممنوع شدند؛ بنابراین؛ به کار بردن کلمات خطاب - اگر چه از عقیده‌ی فاسدی هم نشأت نگرفته باشد - باز هم به خاطر این که بوی شرک و افتراء را دارد، ممنوع است؛ البته درود خواندن با کلمات خطاب در مقابل روضه‌ی شریف و آطهر، از روایات و احادیث، ثابت و مستحب است؛ زیرا در آنجا شنیدن پیامبرﷺ و پاسخ گفتن ایشان، از احادیث ثابت شده است.

پیامبر ﷺ در حدیثی می‌فرمایند: «من صلّی علی عند قبری سمعته و من صلّی علی نائباً ابلغته» (ترجمه‌اش پیشتر گذشت).

و نیز می‌فرماید: «ما من احد یسلّم عليّ الاّ ردّ الله عليّ روحي حتّي اردّ علیه السلام» (ترجمه‌اش پیشتر در باب «الصلاة علي النبيّ وفضلها» گذشت).

نکته‌ی دیگر این که، لازم دانستن ایستادن برای درود نیز غلط و اشتباه است؛ زیرا همان طوری که ذکر کردن، تلاوت قرآن کریم در حالت ایستاده، نشسته و خوابیده جایز است، درود نیز در هر حالتی صحیح و درست است و اگر شخصی، ایستادن برای درود را واجب بداند و خلاف آن را بی‌ادبی محسوب کند، به خاطر واجب قرار دادن یک امر غیرواجب، خطاکار محسوب می‌شود؛ آن هم در حالی که خود پیامبرﷺ در نماز، درود را به هنگام نشستن، سنّت قرار داده است؛ بنابراین، درود خواندن را در حالت نشسته، بی‌ادبی گفتن و لازم دانستن قیام برای آن، مخالف تعالیم و آموزه‌های گهربار آن حضرت ﷺ می‌باشد. مثال آن، این است که بگوییم: قرآن کریم، فقط باید در حالت ایستاده تلاوت شود و تلاوت آن در حالت نشسته؛ بی‌ادبی به شمار می‌آید؛ و اگر ایستادن در مجلس درود و سلام یا جشن میلاد پیامبرﷺ از این عقیده، نشأت گرفته باشد که پیامبر ﷺ تشریف می‌آورند و ایستادن جهت احترام پیامبرﷺ است، باز هم اشتباه است؛ زیرا تشریف فرمایی پیامبرﷺ به چنین مجالسی از نصوص ثابت نیست.

اکنون اگر این امر محال را ممکن فرض بگیریم که امکان تشریف فرمایی پیامبرﷺ وجود دارد، باز هم لزومی برای ایستادن وجود ندارد؛ زیرا پیامبر خداﷺ در زندگی و حیات خویش دوست نداشته که کسی به خاطر احترام او بلند شود. انس بن مالک ﷺ گوید: «لم یكن شخصٌ احبّ الیهم من رسول الله ﷺ وكانوا اذا رأوه لم یقوموا لما یعلمون من كراهیته لذلك» (ترمذی)؛ «هیچ کس

مانند پیامبر اکرمﷺ محبوب صحابه نبود؛ با این وجود، باز هم وقتی او را می‌دیدند که به سویشان می‌آید، در مقابل او بلند نمی‌شدند؛ چون می‌دانستند که پیامبرﷺ از این عمل، ناراحت می‌شود».

درود با صدای بلند در مساجد نیز صحیح نیست و بدعت و ناروا می‌باشد؛ زیرا مسجد، عبادتگاه مشترک همه مسلمانان است و نمازگزاران، علاوه از فرایض و واجبات، اجازه ندارند که با عمل شخصی خود، در عبادت، تلاوت، تسبیح و ذکر دیگر مسلمانان خلل ایجاد کنند؛ هر چند که درود، از بهترین و پسنده‌ترین عبادت‌ها باشد؛ فقهاء و صاحب‌نظران اسلامی، تلاوت قرآن و ذکر با صدای بلند در مسجد را به خاطر ایجاد مزاحمت برای دیگر نمازگزاران، ممنوع قرار داده است.

پس زمانی که تلاوت و ذکر با صدای بلند در مسجد ممنوع است؛ درود با صدای بلند به طریق أولی ممنوع خواهد بود؛ درباره‌ی عبدالله بن مسعود ﷺ چنین نقل شده است: «انّه اخرج جماعة من المسجد يهلّلون ويصلّون علي النبيّ ﷺ جهراً وقال لهم: ما اراكم الّا مبتدعين» (المنهاج الواضح ص ١٢٧؛ به نقل از شامیه ٣٥٠/٢ و فتاوای بزازیة ٣٧٥/٣)؛ «عبدالله بن مسعود ﷺ گروهی را از مسجد بیرون کرد که فقط «لا اله الا الله» و درود را با صدای بلند می‌خواندند و آنان را بدعتگرا نامید».

اکنون برخی از مردم این عصر، برعکس سَلَف خویش عمل می‌کنند؛ اهل بدعت، کسانی را که در درود جهری، با آنان هم صدا و هم‌آواز نباشند، از مسجد بیرون می‌کنند، در حالی که عبدالله بن مسعود ﷺ، کسانی را که با صدای بلند، درود می‌گفتند، از مسجد بیرون می‌کرد و می‌گفت: از نظر من، شما بدعتی هستید.

«فنبيّ الله حيّ يرزق»: چگونگی زندگی و نوع خوراک پیامبران را خدا می‌داند و بس.

١٣٦٧ - [١٤] (حسن)

وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَمُوتُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَوْ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ إِلَّا وَقَاهُ اللهُ فِتْنَةَ الْقَبْرِ». رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَقَالَ: هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ وَلَيْسَ إِسْنَادُه بِمُتَّصِلٍ[1].

١- ترمذی ٣٨٦/٣ ح ١٠٧٤؛ و مسند احمد ١٦٩/٢.

١٣٦٧- (١٤) عبدالله بن عمرو ﷺ گوید: رسول خداﷺ فرمودند: «هیچ مسلمان و حقگرایی نیست که در روز یا شب جمعه بمیرد، مگر آن که خداوند بلندمرتبه، او را از فتنه و عذاب قبر، مصون می‌دارد».

[این حدیث را احمد بن حنبل و ترمذی روایت کرده‌اند؛ و ترمذی گفته است: این، حدیثی غریب است و اسناد آن متّصل نیست].

١٣٦٨ - [١٥] (صَحِيح)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَرَأَ: [الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لكم دينكُمْ] الْآيَةَ وَعِنْدَهُ يَهُودِيٌّ فَقَالَ: لَوْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَيْنَا لَاتَّخَذْنَاهَا عِيدًا فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَإِنَّهَا نزلت فِي يَوْم عيدين فِي وَيَوْم جُمُعَةٍ وَيَوْمِ عَرَفَةَ. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ[1].

١٣٦٨- (١٥) از عبدالله بن عباس ﷺ روایت است که وی این آیه را تلاوت کرد: ﴿...ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا...﴾ [المائدة: ٣] «امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردمو (با عزّت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آیین خداپسند برای شما برگزیدم».

این در حالی بود که به نزد عبدالله بن عباس ﷺ یک یهودی نیز وجود داشت؛ آن فرد یهودی گفت: اگر این آیه بر ما فرو فرستاده می‌شد، به یقین آن روز را روز جشن و عید قرار می‌دادیم؛ عبدالله بن عباس ﷺ گفت: به راستی این آیه در روزی فرو فرستاده شد که دو عید در آن گرد آمده بود: نخست در روز جمعه و دیگری، در روز عرفه؛ (یعنی عرفه در روز جمعه واقع شده بود و این آیه نیز در روز جمعه، نازل گردید).

[این حدیث را ترمذی روایت کرده و گفته است: این، حدیثی حسن و غریب است].

١٣٦٩ - [١٦] (ضَعِيف)

وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِﷺ إِذَا دَخَلَ رَجَبٌ قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي رَجَبٍ وَشَعْبَانَ وَبَلِّغْنَا رَمَضَانَ» قَالَ: وَكَانَ يَقُولُ: «لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ لَيْلَةٌ أَغَرُّ وَيَوْمُ الْجُمُعَةِ يَوْمٌ أَزْهَرُ». رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي الدَّعَوَاتِ الْكَبِيرِ[2].

---

[1]- بخاری ٢٧٠/٨ ح ٤٦٠٦؛ و ترمذی ٢٣٣/٥ ح ٣٠٤٤.
[2]- بیهقی در «شعب الایمان» ٣٧٥/٣ ح ٣٨١٥.

١٣٦٩- (١٦) انس ﷺ گوید: عادت رسول خداﷺ بر آن بود که چون ماه رجب فرا می‌رسید، می‌فرمودند: «اللهمّ بارک لنا في رجب وشعبان وبلّغنا رمضان»؛ «بار خدایا! برای ما در ماه‌های رجب و شعبان، برکت و خیر ارزانی کن و ما را به ماه رمضان برسان».

انس بن مالک ﷺ در ادامه گوید: پیامبرﷺ پیوسته می‌فرمودند: «شب جمعه، شبی بزگ و باشکوه و روزش، روزی نورانی و درخشان است».

[این حدیث را بیهقی در «الدعوات الکبیر» روایت کرده است].

«آغرّ»: این واژه در لغت به این معانی آمده است: شریف؛ نیک مرد؛ زیبا؛ سفید از هر چیز؛ مرد نکوکار؛ سرور و شریف قوم؛ بزرگ و باشکوه؛ اسب پیشانی سفید؛ یا اسبی که بر پیشانی، سفیدی دارد.

«از هر»: سفید و پاک؛ نورانی و درخشان؛ هر چیزی که رنگش روشن و درخشان باشد.

دو کلمه‌ی بالا، کنایه از بزرگی و شکوه و عظمت و سترگی و برکت و خیر در روز و شب جمعه است.

باب (٤٣)

واجب بودن نماز جمعه

فصل اول

•١٣٧٠ - [١] (صَحِيح)

عَنِ ابْنِ عُمَرَ وَأَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّهُمَا قَالَا: سَمِعْنَا رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ عَلَى أَعْوَادِ مِنْبَرِهِ: «لِيَنْتَهِيَنَّ أَقْوَامٌ عَنْ وَدْعِهِمُ الْـجُمُعَاتِ أَوْ لَيَخْتِمَنَّ اللهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ ثُمَّ لَيَكُونُنَّ مِنَ الْغَافِلِينَ». رَوَاهُ مُسلم[١].

•١٣٧٠- (١) عبدالله بن عمر ﭬ و ابوهریره ﭬ گویند: از رسول خدا ﷺ شنیدم که بر فراز منبر خویش می‌فرمودند: «گروه‌هایی یا از ترک جمعه‌ها باز می‌آیند یا این که خداوند بلندمرتبه، بر دل‌هایشان مهر (غفلت) خواهد زد و آن‌گاه از زمره‌ی غافلان خواهند شد».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

«علی اعواد منبره»: بر پلّه‌های منبر خود؛ یا تکیه زده بر پله‌های منبر خود که از چوب ساخته شده بود.

١- مسلم ٥٩١/٢ ح (٨٦٥-٤)؛ نسایی ٨٨/٣ ح ١٣٧٠ ابن ماجه ٢٦٠/١ ح ٧٩٤؛ دارمی ٤٤٤/١ ح ١٥٧٠؛ و مسند احمد ٨٤/٢.

فصل دوم

١٣٧١ - [٢] (صَحِيح)

عَنْ أَبِي الْـجَعْدِ الضُّمَيْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَنْ تَرَكَ ثَلَاثَ جُمَعٍ تَهَاوُنًا بِهَا طَبَعَ اللهُ عَلَى قَلْبِهِ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وَابْنُ مَاجَهْ والدارمي[١].

١٣٧١- (٢) ابوالجعد ضَمْری رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس که سه جمعه را از روی مُسامحه و غفلت و بی‌توجهی و اِهمال ترک کند، خداوند بر قلبش مهر (غفلت) می‌زند».

[این حدیث را ابوداود، ترمذی، نسایی، ابن ماجه و دارمی روایت کرده‌اند].

١٣٧٢ - [٣] (صَحِيح)

وَرَوَاهُ مَالك عَن صَفْوَان بن سليم[٢].

١٣٧٢- (٣) این حدیث را مالک از صفوان بن سُلیم رضی الله عنه روایت کرده است.

١٣٧٣ - [٤] (صَحِيح)

وَرَوَاهُ أَحْمد عَن أبي قَتَادَة[٣].

١٣٧٣- (٤) و احمد بن حنبل نیز آن را از ابوقتاده رضی الله عنه روایت نموده است.

شرح: برخی از افراد چنان در غفلت و بی‌توجهی و عیاشی و خوشگذرانی و بی‌بند و باری فرورفته‌اند که حسّ تشخیص را از دست داده‌اند؛ بدین گونه که چشمی که پرهیزگاران با آن، آیات خدا را می‌دیدند و گوشی که سخنان حق را با آن می‌شنیدند و قلبی که حقایق را به وسیله‌ی آن درک می‌کردند، در این افراد از کار افتاده است؛ این طور که عقل و چشم و گوش دارند، ولی قدرت «درک» و «دید» و «شنوایی» ندارند؛ چرا که اعمال و کردار زشتشان و لجاجت و عنادشان و پیروی از خواهشاتشان، پرده‌ای در برابر این ابزار شناخت شده است.

١- ابوداود ٦٣٨/١ ح ١٠٥٢؛ ترمذی ٣٧٣/٢ ح ٥٠٠؛ نسایی ٨٨/٣ ح ١٣٦٩؛ ابن ماجه ٣٥٧/٢ ح ١١٢٥؛ دارمی ٤٤٤/١ ح ١٥٧١؛ و مسند احمد ٤٢٤/٣.
٢- موطأ مالک ١١١/١ ح ٢٠، «کتاب الجمعة».
٣- مسند احمد ٣٣٢/٣.

به راستی، انسان تا به این مرحله نرسیده باشد، قابل هدایت است - هر چند گمراه باشد - امّا به هنگامی که حسّ تشخیص را بر اثر اعمال زشت خود از دست داد، دیگر راه نجاتی برای او نیست؛ چرا که ابزار شناخت ندارد و طبیعی است که عذاب عظیم در انتظار او باشد.

نخستین سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود؛ این است که اگر طبق این حدیث، خداوند بر دل‌ها و گوش‌های این گروه مهر نهاده و بر چشم‌هایشان پرده افکنده است، پس آن‌ها مجبورند که در گمراهی و دوری از احکام و دستورات شرعی باقی بمانند؟ در این صورت، آیا این جبر نیست؟ و آیا سلب قدرت تشخیص، دلیل بر جبر نیست؟

پاسخ این سؤال را خود قرآن کریم و احادیث نبوی داده‌اند؛ و آن این که: اصرار و لجاجت آن‌ها در برابر اوامر و فرامین الهی، تعالیم و آموزه‌های نبوی، احکام و دستورات شرعی و حقایق و مفاهیم والای قرآنی و ادامه به نافرمانی و سرکشی، سبب می‌شود که پرده‌ای بر حسّ تشخیص آن‌ها بیافتد. خداوند بلندمرتبه می‌فرماید

﴿...بَلۡ طَبَعَ ٱللَّهُ عَلَيۡهَا بِكُفۡرِهِمۡ...﴾ [النساء: ١٥٥]

«خداوند به واسطه‌ی کفرشان، مهر بر دلهایشان نهاده است».

و نیز می‌فرماید

﴿...كَذَٰلِكَ يَطۡبَعُ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلۡبِ مُتَكَبِّرٖ جَبَّارٖ﴾ [غافر: ٣٥].

«این گونه خداوند مهر می‌نهد بر قلب هر متکبر ستمگر».

و همچنین می‌فرماید:

﴿أَفَرَءَيۡتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ وَأَضَلَّهُ ٱللَّهُ عَلَىٰ عِلۡمٖ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمۡعِهِۦ وَقَلۡبِهِۦ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِۦ غِشَٰوَةٗ﴾ [الجاثية: ٢٣].

«آیا مشاهده کردی کسی را که هوای نفس را خدای خود قرار داده است؟ از این رو، گمراه شده و خدا مهر بر گوش و قلبش نهاده و پرده بر چشمش افکنده است».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ ذَرَأۡنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِۖ لَهُمۡ قُلُوبٞ لَّا يَفۡقَهُونَ بِهَا وَلَهُمۡ أَعۡيُنٞ لَّا يُبۡصِرُونَ بِهَا وَلَهُمۡ ءَاذَانٞ لَّا يَسۡمَعُونَ بِهَآۚ أُوْلَٰٓئِكَ كَٱلۡأَنۡعَٰمِ بَلۡ هُمۡ أَضَلُّۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡغَٰفِلُونَ ١٧٩﴾ [الأعراف: ١٧٩].

«ما بسیاری از جنّیان و آدمیان را آفریده و (در جهان) پراکنده کرده‌ایم که سرانجام آنان دوزخ و اقامت در آن است. (این بدان خاطر است که) آنان دل‌هایی دارند که بدان‌ها (آیات رهنمون

به کمالات را) نمی‌فهمند و چشم‌هایی دارند که بدان‌ها (نشانه‌های خداشناسی و یکتاپرستی را) نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که بدان‌ها (مواعظ و اندرزهای زندگی ساز را) نمی‌شنوند. اینان (چون از این اعضاء چنان که باید سود نمی‌جویند و منافع و مضارّ خود را از هم تشخیص نمی‌دهند)همسان چهار پایانند و بلکه سرگشته‌ترند (چرا که چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر نمی‌گذارند؛ ولی اینان راه افراط و تفریط می‌پویند). اینان واقعاً بی‌خبر (از صلاح دنیا و آخرت خود) هستند».

ملاحظه می‌کنیم که سلب حسّ تشخیص و از کار افتادن ابزار شناخت در آدمی در این آیات، معلول عللی شمرده شده است که عبارتند از: کفر، تکبّر، ستم، پیروی از هوس‌های سرکش و لجاجت و سرسختی در برابر حق؛ و در واقع، این حالت، عکس‌العمل و بازتاب اعمال و کردار خود انسان است نه چیز دیگر.

در حقیقت، این یک امر طبیعی است که اگر انسان به کار خلاف و غلطی ادامه دهد؛ به تدریج با آن، اُنس و اُلفت می‌گیرد؛ این طور که در مرحله‌ی اول، یک «**حالت**» است و در مرحله‌ی بعد، یک «**عادت**» می‌شود؛ سپس تبدیل به یک «**ملکه**» می‌گردد و جزو تار و پود و جود انسان می‌شود؛ و گاه کارش به جایی می‌رسد که بازگشت برای او ممکن نیست؛ امّا چون خودآگاهانه این راه را انتخاب کرده است، مسئول تمام عواقب آن می‌باشد، بی‌آن که جبر لازم آید؛ درست همانند کسی‌که آگاهانه با وسیله‌ای، چشم و گوش خود را کور و کر می‌کند تا چیزی را نبیند و نشنود.

و اگر می‌بینیم که این موارد به خدا نسبت داده شده است، به خاطر آن است که خداوند این خاصیت را در این گونه اعمال نهاده است.

عکس این مطلب نیز در قوانین آفرینش به طور کامل مشهود است؛ یعنی کسی‌که پاکی و تقوا و درستی و راستی را پیشه کند، خداوند حسّ تشخیص او را قوی‌تر می‌سازد و درک و دید و روشن‌بینی خاصّی را بدو ارزانی می‌کند؛ چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَتَّقُواْ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّكُمۡ فُرۡقَانٗا...﴾ [الأنفال: ٢٩].

«ای مؤمنان! اگر تقوا پیشه سازید، خداوند وسیله‌ی تشخیص حق از باطل را به شما ارزانی می‌کند».

این حقیقت را در زندگی روزمرّه‌ی خود نیز آزموده‌ایم؛ افرادی هستند که عمل خلافی را شروع می‌کنند و در آغاز، خودشان معترفند که صد در صد خلافکار و گنهکارند و به همین

دلیل، از کار خود ناراحتند؛ ولی اندک اندک که با آن انس گرفتند، این ناراحتی از بین می‌رود و در مراحل بالاتر، گاهی کارشان به جایی می‌رسد که نه تنها ناراحت نیستند بلکه خوشحالند و آن را وظیفه‌ی انسانی و یا وظیفه‌ی دینی خود می‌شمارند.

در حالات **«حجّاج بن یوسف»** - آن ابر جنایتکار روزگار - می‌خوانیم که برای توجیه جنایات هولناک خویش می‌گفت: «این مردم، گنهکارند که من باید بر آن‌ها مسلّط باشم و به آن‌ها ستم کنم؛ چرا که مستحق آن هستند». گویی وی، این همه قتل و خون‌ریزی و جنایت را مأموریتی از سوی خدا برای خود می‌پنداشت.

و نیز می‌گویند: یکی از سپاهیان چنگیزخان مغول، در یکی از شهرهای مرزی ایران سخنرانی کرد و گفت: مگر شما معتقد نیستید که خداوند عذاب را بر گنهکاران نازل می‌کند؛ ما همان عذاب الهی هستیم، پس هیچ‌گونه مقاومت نکنید.

«طبع الله علی قلبه»:

در آیات قرآن و احادیث گهربار پیامبرﷺ برای بیان سلب حسّ تشخیص و درک واقعی از افراد، تعبیر به **«ختم»**، **«طبع»** و **«رین»** شده است.

معنای **«ختم»** از آنجا گرفته شده است که در میان مردم، رسم بر این بوده است هنگامی که اشیایی را در کیسه‌ها یا ظرف‌های مخصوصی قرار می‌دادند و یا نامه‌های مهمی را در پاکت می‌گذاردند، برای آن که کسی سر آن را نگشاید و دست به آن نزند، آن را می‌بستند و گره می‌کردند و بر گره آن مهر می‌نهادند؛ امروز نیز معمول است که اسناد رسمی املاک را به همین منظور با ریسمان مخصوصی بسته و روی آن، قطعه سربی قرار می‌دهند و روی سرب، مهر می‌زنند، تا اگر از صفحات آن چیزی کم و زیاد کنند، معلوم شود.

و در تاریخ، شواهد فراوانی دیده می‌شود که رؤسای حکومت‌ها، کیسه‌های زر را به مهر خویش مختوم می‌ساختند و برای افراد مورد نظر می‌فرستادند؛ این برای آن بوده که هیچ‌گونه تصرّفی در آن نشود تا به دست طرف برسد؛ زیرا تصرّف در آن بدون شکستن مهر، ممکن نبود. امروز نیز معمول است که کیسه‌های پستی را با لاک و مهر می‌کنند.

در لغت عرب برای این معنا، کلمه‌ی **«ختم»** به کار می‌رود؛ البته این تعبیر درباره‌ی افراد بی‌ایمان لجوجی است که بر اثر گناهان بسیار، در برابر عوامل هدایت، نفوذناپذیر شده‌اند و لجاجت و عناد در برابر مردان حق در دل آنان، چنان رسوخ کرده است که درست همانند

همان بسته و کیسه‌ی سر به مهر هستند که دیگر هیچ گونه تصرّفی در آن نمی‌توان کرد؛ و به اصطلاح، قلب آن‌ها لاک و مهر شده است.

«طبع» نیز در لغت به همین معنا آمده است و «طابع» و «خاتم» نیز هردو به یک معنا می‌باشند؛ یعنی چیزی که با آن مهر می‌کنند. اما واژه‌ی «رین» به معنای زنگار یا غبار یا لایه‌ی کثیفی است که بر اشیاء گرانقیمت می‌نشیند؛ این تعبیر در قرآن نیز برای کسانی که بر اثر خیره سری و گناه زیاد، قلبشان نفوذناپذیر شده به کار رفته است. در سوره‌ی «مطففین»، آیه‌ی ١٤ می‌خوانیم:

﴿كَلَّاۖ بَلۡۜ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ١٤﴾ [المطففين: ١٤]

«چنین نیست؛ اعمال زشت آن‌ها زنگار و لایه بر قلب آن‌ها افکنده است».

و مهم آن است که انسان مراقب باشد که اگر - خدای ناکرده - گناهی از او سر می‌زند، در فاصله‌ی نزدیک، آن را با آب توبه و عمل صالح بشوید، مبادا به صورت رنگ ثابتی برای قلب درآید و بر آن مهر نهد.

در حدیثی می‌خوانیم که هیچ بنده‌ی مؤمنی نیست مگر این که در قلب او یک نقطه‌ی وسیع سفید و درخشنده‌ای است؛ هنگامی که گناهی از او سر زند، در میان آن منطقه‌ی سفید، نقطه‌ی سیاهی پیدا می‌شود؛ اگر توبه کند، آن سیاهی برطرف می‌گردد و اگر به گناهان ادامه دهد بر سیاهی افزوده می‌شود تا تمام سفیدی را بپوشاند؛ و هنگامی که سفیدی پوشانده شد، دیگر صاحب چنین دلی، هرگز به خیر و سعادت بازنمی‌گردد.

«طبع الله علي قلبه»:

مقصود از «قلب» در آیات قرآن و احادیث نبوی:

شاید کسی سؤال کند که چرا در قرآن و سنّت، درک حقایق به قلب نسبت داده شده است؛ در حالی که می‌دانیم قلب، مرکز ادراکات نیست؛ بلکه تلمبه‌ای است برای گردش خون در بدن؟!

در پاسخ باید گفت که:

«قلب» در قرآن، به معانی گوناگونی آمده است؛ از جمله:

١- به معنای عقل و درک؛ چنان که در سوره‌ی «ق» می‌خوانیم: ﴿ذَٰلِكَ لَذِكۡرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُۥ قَلۡبٌ...﴾ [ق: ٣٧] «در این مطالب، تذکّر و یادآوری است برای آنان که نیروی عقل و درک داشته باشند».

٢- به معنای روح و جان؛ چنان که در سوره‌ی «احزاب» آمده است: ﴿وَإِذۡ زَاغَتِ ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَبَلَغَتِ ٱلۡقُلُوبُ ٱلۡحَنَاجِرَ﴾ [الأحزاب: ١٠] «هنگامی که چشم‌ها از وحشت فرومانده و جان‌ها به لب رسیده بود».

٣- به معنای مرکز عواطف؛ چنان که در سوره‌ی «انفال» آمده است: ﴿...سَأُلۡقِي فِي قُلُوبِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلرُّعۡبَ...﴾ [الأنفال: ١٢] «به زودی در دل کافران ترس ایجاد می‌کنم».

و در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿فَبِمَا رَحۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ لِنتَ لَهُمۡۖ وَلَوۡ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلۡقَلۡبِ لَٱنفَضُّواْ مِنۡ حَوۡلِكَ﴾ [آل عمران: ١٥٩]. «اگر سنگدل بودی، از اطرافت پراکنده می‌شدند».

توضیح این که:

در وجود انسان، دو مرکز نیرومند به چشم می‌خورد:

١- مرکز ادراکات که همان «مغز و دستگاه اعصاب» است؛ از این رو، هنگامی که مطلب فکری برای ما پیش می‌آید، احساس می‌کنیم با مغز خویش آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم؛ اگر چه مغز و سلسله اعصاب، در واقع وسیله و ابزاری هستند برای روح.

٢- مرکز عواطف که عبارت است از همان قلب صنوبری که در بخش چپ سینه قرار دارد و مسائل عاطفی در مرحله‌ی اول، روی همین مرکز اثر می‌گذارد؛ از این رو، اولین جرقه از قلب شروع می‌شود؛ و ما هنگامی که با مصیبتی روبه‌رو می‌شویم، فشار آن را روی همین قلب صنوبری احساس می‌کنیم؛ و همچنان وقتی که به مطلب سرورانگیزی برمی‌خوریم، فرح و انبساط را در همین مرکز احساس می‌کنیم.

درست است که مرکز اصلی «**ادراکات**» و «**عواطف**»، همگی روان و روح آدمی است، ولی تظاهرات و عکس‌العمل‌های جسمی آن‌ها، متفاوت است؛ این طور که عکس‌العمل درک و فهم، نخستین بار در دستگاه مغز آشکار می‌شود، ولی عکس‌العمل مسائل عاطفی

از قبیل: محبت، عداوت، ترس، آرامش، شادی و غم در قلب انسان ظاهر می‌گردد؛ به طوری که به هنگام ایجاد این امور، به روشنی اثر آن‌ها را در قلب خود احساس می‌کنیم.

نتیجه این که، اگر در قرآن و حدیث، مسائل عاطفی به قلب (همین عضو مخصوص) مسائل عقلی به قلب (به معنای عقل یا مغز) نسبت داده شده، دلیل آن همان است که گفته شد و سخنی به گزاف نرفته است.

از همه‌ی این‌ها گذشته، قلب به معنای عضو مخصوص، نقش مهمّی در حیات و بقای انسان دارد؛ به طوری که یک لحظه توقف آن با نابودی همراه است. بنابراین چه مانعی دارد که فعلیت‌های فکری و عاطفی به آن نسبت داده شود. [ر.ک: تفسیر نمونه ج ١ صص ٨٢-٨٨]

١٣٧٤ - [٥] (ضَعِيف)

وَعَن سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَنْ تَرَكَ الْـجُمُعَةَ مِنْ غَيْرِ عُذْرٍ فَلْيَتَصَدَّقْ بِدِينَارٍ فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَبِنِصْفِ دِينَارٍ». رَوَاهُ أَحْمد وَأَبُو دَاوُد وَابْن مَاجَه[1].

١٣٧٤- (٥) سمرة بن جندب رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: هرکس بدون عذر، نماز جمعه را ترک کند، باید یک دینار در راه خدا صدقه بدهد؛ و هرکس توان پرداخت یک دینار را نداشت؛ پس نیم دینار دَهش کند».

[این حدیث را احمد بن حنبل، ابوداود و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: «فلیتصدّق»: این امر برای وجوب نیست؛ بلکه بر مبنای این حدیث، مستحب است که هرکس جمعه را از روی عذر ترک نموده، یک دینار - و در صورت عدم توان - نیم دینار، در راه خدا بپردازد.

«دینار»: از کلمه‌ی لاتینی «دناریوس» (Denarius) مسکوک طلا که در قدیم رواج داشته و به وزن ٤ گرم و ٢٥ میلی‌گرم بوده است؛ و قدیمی‌ترین دینار عربی در سال ٦٩٥ میلادی در زمان عبدالملک بن مروان رواج یافته است.

١٣٧٥ - [٦] (ضَعِيف)

وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «الْـجُمُعَةُ عَلَى مَنْ سَمِعَ النِّدَاءَ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[2].

١- ابوداود ٦٣٨/١ ح ١٠٥٣؛ نسایی ٨٩/٣ ح ١٣٧٢؛ ابن ماجه ٣٥٨/١ ح ١١٢٨؛ و مسند احمد ٨/٥.

٢- ابوداود ٦٤٠/١ ح ١٠٥٦؛ دارقطنی ٦/٢ ح ٢، «باب الجمعة علی من سمع النداء».

١٣٧٥- (٦) عبدالله بن عمرو گوید: پیامبر خدا فرمودند: «هر کس که اذان جمعه را می‌شنود، گزاردن نماز جمعه بر وی واجب است؛ (زیرا خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلۡبَيۡعَۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ٩﴾ [الجمعة: ٩].

«ای مؤمنان! هنگامی که روز آدینه برای نماز جمعه اذان گفته شد، به سوی ذکر و عبادت خدا بشتابید و داد و ستد را رها سازید. این چیزی که بدان دستور داده می‌شوید، برای شما بهتر و سودمندتر است اگر بدانید و متوجّه باشید)».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

١٣٧٦ - [٧] (ضَعِيف جدا)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْـجُمُعَةُ عَلَى مَنْ آوَاهُ اللَّيْلُ إِلَى أَهْلِهِ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ: هَذَا حَدِيث إِسْنَاده ضَعِيف[1].

١٣٧٦- (٧) ابوهریره گوید: پیامبر خدا فرمودند: «نماز جمعه بر کسی واجب است که (بتواند پس از گزاردن نماز جمعه، رهسپار خانه و کاشانه‌ی خویش شود و) به خانه و خانواده‌ی خویش برسد».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده و گفته است: اسناد این حدیث، ضعیف است].

شرح: امام ابوحنیفه و پیروان وی، بر مبنای این حدیث، بر این باورند که نماز جمعه بر کسی واجب است که میان وطن او و مکانی که در آنجا نماز جمعه برپا می‌گردد، مسافتی باشد که بتواند پس از گزاردن نماز جمعه تا پیش از فرارسیدن شب، به خانه و کاشانه‌ی خویش بازگردد؛ البته مشروط بر آن که خانه‌ی وی از توابع شهر و روستای بزرگی باشد که در آنجا نماز جمعه برپا می‌گردد.

١٣٧٧ - [٨] (ضَعِيف)

وَعَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «الْـجُمُعَةُ حَقٌّ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فِي جَمَاعَةٍ إِلَّا عَلَى أَرْبَعَةٍ: عَبْدٍ مَمْلُوكٍ أَوِ امْرَأَةٍ أَوْ صَبِيٍّ أَوْ مَرِيضٍ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَفِي شَرْحِ السُّنَّةِ بِلَفْظِ الْـمَصَابِيحِ عَنْ رَجُلٍ مِنْ بني وَائِل[2].

١- ترمذی ٢/٣٧٦ ح ٥٠٢.
٢- ابوداود ٢/٦٤٤ ح ١٠٦٧؛ دارقطنی ٢/٣، ح ٢ «باب من تجب عليه الجمعة».

١٣٧٧- (٨) طارق بن شهاب گوید: رسول خدا فرمودند: «گزاردن نماز جمعه همراه با جماعت، بر هر فرد مسلمان و حقگرایی واجب است؛ مگر بر چهار گروه: برده‌ای که در مالکیت ارباب و خواجه‌اش باشد؛ زن؛ کودک و بیمار».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است؛ و در «شرح السنة» این حدیث به روایت مردی از قبیله‌ی «بنی وائل» به لفظ کتاب «المصابیح» روایت شده است].

شرح: نماز جمعه به دلیل قرآن کریم و سنّت پاک نبوی و اجماع امّت اسلامی، واجب است. خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلۡبَيۡعَۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ٩﴾ [الجمعة: ٩].

«ای مؤمنان! هنگامی که روز آدینه برای نماز جمعه اذان گفته شد، به سوی ذکر و عبادت خدا بشتابید و داد و ستد را رها سازید. این (چیزی که بدان دستور داده می‌شوید) برای شما بهتر و سودمندتر است اگر بدانید و متوجّه باشید».

و پیامبر گرامی اسلام در حدیثی می‌فرمایند:

«لقد هممتُ ان آمر رجلاً فيصلّي بالناس ثمّ أُحرّق علي رجال يتخلّفون عن الجمعة بيوتهم» (مسلم)؛ «تصمیم داشتم که مردی را تعیین کنم تا برای مردم امامت کند؛ سپس خود بروم و خانه‌ی کسانی را که از نماز جمعه تخلّف کرده‌اند، بسوزانم».

و در روایتی دیگر می‌فرمایند:

«لينتهينّ اقوام عن ودعهم الجمعة اوليختمنّ الله علي قلوبهم ثم ليكوننّ من الغافلين» (مسلم)؛ «کسانی که نماز جمعه را ترک می‌کنند، اگر از آن عمل دست نکشند و به نماز جمعه نروند، خداوند قلبشان را مهر می‌کند و هدایت به دلشان راه نمی‌یابد؛ سپس از زمره‌ی غافلان و ناآگاهان خواهند شد».

و همچنین می‌فرمایند:

«رواح الجمعة واجب علي كلّ محتلم» (نسایی)؛ «رفتن به نماز جمعه، بر هر مسلمانی که بالغ شده باشد، واجب است».

و در حدیثی دیگر چنین وارد شده است:

«من ترك ثلاث جُمع تهاوناً بها، طبع الله علي قلبه» (ابوداود و ترمذی)؛ «هر کس سه نماز جمعه را از روی سهل‌انگاری ترک کند، خداوند بر قلب وی مهر (غفلت) می‌زند».

ابن منذر، اجماع امت اسلامی را بر فرض عین بودن نماز جمعه، حکایت کرده است؛ و **ابن‌عربی** گفته است: به اجماع امّت، نماز جمعه فرض است.

شرایط نماز جمعه:

شرایط وجوب نماز جمعه، هفت چیز است:

١- مسلمان بودن؛ زیرا نماز، عبادت و تقرّب به خداست و کافر، اهل آن نیست.

٢- حرّیت و آزادگی.

٣- بلوغ.

٤- داشتن عقل.

٥- ذکورت و مرد بودن.

٦- تندرست بودن.

چون پیامبر ﷺ فرموده‌اند:

«الجمعة واجبة علي كلّ مسلم الّا علي اربعة: عبد مملوك وامرأة وصبيٍ ومريض» (ابوداود)؛ «نماز جمعه بر هر فرد مسلمانی واجب است جز بر چهار نفر: برده‌ی مملوک، زن، کودک و بیمار».

نماز جمعه بر دیوانه به آن جهت واجب نیست چون او مکلّف نمی‌باشد؛ و بر بیمار قیاس می‌شود کسی‌که برهنه است و لباس و پوشش عورت ندارد؛ و کسی‌که از ظالمان و پیروان آنان می‌ترسد و کسی‌که بیماری اسهال دارد و قادر به نگه داشتن خود نیست؛ و اگر کسی جنازه‌ای داشته باشد و نگران منفجر شدن یا بوی گرفتن آن باشد، برای دفن آن، ترک جمعه جایز است و عذرش مقبول می‌باشد و باید برای تدفین و تجهیز آن بکوشد.

٧- مقیم بودن و غیر مسافر بودن که بر مسافر، نماز جمعه واجب نیست؛ چون از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است که در مسافرت، نماز جمعه خوانده باشد؛ و علاوه از آن، چنین نیز روایت شده است:

«لاجمعة علي مسافر» (بیهقی)؛ «بر مسافر، نماز جمعه واجب نیست».

فصل سوم

١٣٧٨ - [٩] (صَحِيح)

عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِقَوْمٍ يَتَخَلَّفُونَ عَنِ الْـجُمُعَةِ: «لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ آمُرَ رَجُلًا يُصَلِّي بِالنَّاسِ ثُمَّ أُحْرِقَ عَلَى رِجَالٍ يَتَخَلَّفُونَ عَنِ الْـجُمُعَةِ بُيُوتهم». رَوَاهُ مُسلم[١].

١٣٧٨- (٩) عبدالله بن مسعود ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ پیرامون گروهی که نماز جمعه را ترک می‌کردند و از آن تخلّف می‌ورزیدند، فرمودند: به راستی قصد کردم که شخصی را مأمور کنم تا برای مردم نماز بگزارد؛ سپس خود بروم و خانه‌های مردانی را که به جمعه نمی‌آیند، بر سرشان آتش بزنم».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

١٣٧٩ - [١٠] (ضَعِيف)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنْ تَرَكَ الْـجُمُعَةَ مِنْ غَيْرِ ضَرُورَةٍ كُتِبَ مُنَافِقًا فِي كِتَابٍ لَا يُمْحَى وَلَا يُبَدَّلُ». وَفِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ ثَلَاثًا. رَوَاهُ الشَّافِعِي[٢].

١٣٧٩- (١٠) عبدالله بن عباس ﷺ گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «هر کس نماز جمعه را بدون عذر ترک کند، در کتابی که قابل محو و تحریف و تغییر و دگرگونی نیست، منافق نوشته می‌شود».

و در برخی از روایات، با این عبارت آمده است:

«من ترك الجمعة ثلاثا...»؛ «هر کس سه نماز جمعه را بدون عذر ترک کند...».

[این حدیث را شافعی روایت کرده است].

شرح: «کتب منافقاً»:

نفاق و منافق: از نظر اسلام، نفاق بدترین نوع کفر، و منافقان دورترین مردم از خدا هستند، زیرا خطراتی که از ناحیه‌ی منافقان به جوامع اسلامی و انسانی می‌رسد با هیچ خطری قابل مقایسه نیست. آنها با استفاده از مصونیتی که در پناه اظهار ایمان پیدا می‌کنند، ناجوانمردانه و آزادانه به افراد بی‌دفاع حمله‌ور شده و از پشت به آنها خنجر

---

[١]- مسلم ١/٤٥٢ ح (٦٥٢-٢٥٤).

[٢]- مسند امام شافعی ص ٧٠.

می‌زنند. مسلماً حال چنین دشمنان ناجوانمرد و خطرناک که در قیافه‌ی دوست آشکار می‌شوند، از حال دشمنانی که با صراحت اعلان عداوت کرده و وضع خود را مشخص ساخته‌اند، به مراتب بدتر است.

به هر حال نفاق و دورویی عبارت است از اینکه شخص ظاهر و باطن، یا قول و عملش یکی نباشد، و آن بر دو نوع است: یکی اینکه شخص در عقایدش نفاق و اختلاف وجود داشته باشد، و این نوع شدیدترین و خطرناک‌ترین نوع نفاق است. دوم: نفاق و اختلاف در اقوال و اعمال است که این یکی از نظر گناه از نوع اول پایین‌تر است و انسان را از اسلام خارج نمی‌کند.

قرآن کریم درباره‌ی نفاق در عقیده، یعنی ظاهرسازی ایمان و مخفی داشتن کفر، زیاد بحث کرده است، و خداوند منافقان را وصف نموده است به اینکه در روی زمین فساد و تباهی ایجاد می‌کنند و شرارتها و مصیبتها به بار می‌آورند و بدترین و خطرناک‌ترین عنصری هستند برای ملتها و جماعات، به این علت که آنها برحسب ظاهر چنان وانمود می‌کنند که ملتها را بر نقطه ضعفهای دشمنانشان راهنمایی می‌کنند، اما در باطن، خواست آنان در وهله‌ی اول منافع شخصی خودشان می‌باشد.

نفاق و دورویی، موجب مرتکب شدن به اخلاق ذمیمه و نکوهیده می‌شود از قبیل: ریا، مکر، چاپلوسی، غدر و خیانت، دروغ، پستی و خواری و... همه‌ی اینها آفتهایی هستند که بر پیکر ملّت یورش می‌آورند و آن را به صورت پیکری متروک، و موجودی خوار و بی‌خاصیت درمی‌آورند که در زندگی قادر به انجام رسالت خویش نباشد.

پاره‌ای از پدیده‌ها و علامتهای ریاکارانه‌ی افراد منافق که به وسیله‌ی آنها شناسایی می‌شوند - در پرتو آیات قرآن و احادیث نبوی - عبارتند از:

با سستی و بی‌میلی و با حالت دِیر کرد، نماز را انجام می‌دهند. و در واقع نماز ایشان ریاکارانه و بدون حقیقت است.

خدا را کمتر یاد می‌کنند.

در بین کفر و ایمان مترددد می‌باشند.

همدیگر را به کارهای زشت فرا می‌خوانند و از کارهای خوب نهی می‌کنند.

از بخشش در راه خدا و خیر دست نگه می‌دارند.

خدا را فراموش کرده‌اند.

گمان می‌برند که به وسیله‌ی نفاق خویش، دارند خدا را فریب می‌دهند و حقیقت خود را از او پنهان می‌دارند.

هیاهوی بسیار و ادعاهای بزرگ دارند و گفتارشان زیاد است و عملشان کم و ناهماهنگ می‌باشد.

در هر محیطی رنگ آن محیط را می‌گیرند و با هر جمعیتی مطابق مذاق آنان حرف می‌زنند، و با مؤمنان «امَنّا» می‌گویند، و با مخالفان «انّا معکم»

حساب خود را از مردم جدا می‌کنند و به تشکیل انجمنهای سرّی و مرموز با نقشه‌های حساب شده می‌پردازند.

خدعه و نیرنگ، و فریب و دروغ، و تملّق و چاپلوسی، و پیمان شکنی و خیانت در تار و پودشان عجین شده است.

آنها افراد سرگردان و بی‌هدف، و فاقد برنامه و مسیر مشخص‌اند، نه جزء مؤمنان‌اند و نه در صف کافران، بلکه آنها همچون جسم معلّق و آویزان فاقد جهت حرکتند و این بادها هستند که آنها را به هر سو حرکت می‌دهد و به هر سمت بوزد با خود می‌برد.

خلاصه، دوگانگی شخصیت و تضادّ برون و درون که صفت بارز منافقان است، پدیده‌های گوناگونی در عمل و گفتار و پندار و رفتار فردی و اجتماعی آنها دارد که به خوبی می‌توان آن را شناخت.

و چون نفاق و منافق در هر جامعه‌ای وجود دارد، باید براساس معیارهای حساب شده‌ای که قرآن برای آنها بدست می‌دهد، شناسایی شوند، تا نتوانند زیان و یا خطری برای جامعه‌ی اسلامی ایجاد کنند. و در آیات بی‌شمار قرآنی و همچنین سوره‌ی «منافقون» و احادیث نبوی، نشانه‌های مختلفی برای آنها ذکر شده است که لازم است مسلمانان آنها را مورد مطالعه و بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهند، تا از شر این دشمنان ناجوانمرد و خطرناک رهایی یابند.

این است نظر قرآن و اسلام درباره‌ی منافقان، و تردیدی نیست که موضعگیری اسلام در برابر آنان بسیار سخت می‌باشد، زیرا آنان به منزله‌ی میکروب‌های مضرّی هستند در پیکر ملّت که آن را با بیماریهای مختلف و متعدد مبتلا می‌سازند.

و در واقع، یگانه راه علاج و چاره‌جویی نفاق و دورویی در سطح جامعه، این است که افراد منافق و دو چهره در جامعه‌ی اسلامی ترک و منزوی گردند و با آنان از هر نوع داد و

ستد، و رابطه‌ی دوستی و اعتماد پرهیز شود و به طور کلّی از اجابت و پذیرش خواسته‌ی آنان پیوسته خودداری به عمل آید، تا اینکه بدین وسیله اصلاح شوند و در رفتار و کردار خود تجدید نظر کنند، و در نتیجه به راه راست و مستقیم برگردند.

نفاق بر دو نوع است: ۱- نفاق اکبر ۲- نفاق اصغر.

نفاق اکبر، نفاق در عقیده است.

نفاق اصغر، نفاق در زمینه‌ی اعمال و رفتار است.

نفاق در عقیده آن است که: کسی با زبان و بعضی اعمال و رفتار، اظهار ایمان کند. اما در باطن، منکرخدا و رسول و اوامر و فرامین آن دو باشد. خداوند درآیات ۸ و ۹ سوره‌ی بقره، از این‌گونه افراد سخن گفته است آنجاکه می‌فرماید:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَمَا هُم بِمُؤۡمِنِينَ٨ يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَمَا يَخۡدَعُونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمۡ وَمَا يَشۡعُرُونَ٩﴾ [البقرة: ٨-٩].

«در میان مردم دسته‌ای هستند که می‌گویند: ما به خدا و روز رستاخیز باور داریم. در صورتی که باور ندارند و جزو مؤمنان بشمار نمی‌آیند. (اینان به نظرشان) خدا و کسانی را گول می‌زنند که ایمان آورده‌اند، در صورتی که جز خود را نمی‌فریبند ولی نمی‌فهمند».

درآغاز سوره‌ی منافقین نیزمی‌خوانیم:

﴿إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ قَالُواْ نَشۡهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُۥ وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَكَٰذِبُونَ١﴾ [المنافقون: ١].

«هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند، سوگند می‌خورند و می‌گویند: ما گواهی می‌دهیم که تو حتماً فرستاده‌ی خدا هستی ـ خداوند می‌داند که تو فرستاده‌ی خدا می‌باشی ـ ولی خدا گواهی می‌دهد که منافقان در گفته‌ی خود دروغگو هستند(چرا که به سخنان خود ایمان ندارند)».

همچنین درآیه‌ی ١٤٥ از سوره‌ی نساء به آنان هشدارسختی داده و می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ فِي ٱلدَّرۡكِ ٱلۡأَسۡفَلِ مِنَ ٱلنَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمۡ نَصِيرًا١٤٥﴾ [النساء: ١٤٥].

«بیگمان منافقان در اعماق دوزخ و در پایین‌ترین مکان آن هستند و هرگز یاوری برای آنان نخواهی یافت (تا به فریادشان رسد و آنان را برهاند)».

و درحقیقت این گروه منافق که در عقیده منافق‌اند، به خاطر داشتن دو چهره‌ی مختلف، خطرناک‌ترین دشمنان اسلام و مسلمین‌اند، زیرا موضع آنها کاملاً مشخص نیست، تا مردم مسلمان، آنها را بشناسند و از خود طرد کنند، بلکه در لابه‌لای صفوف مردم پاک و متدین و راستین و خداجو و حتی گاهی در پست‌های حساس نفوذ می‌کنند و به اسلام و مسلمین ضربه می‌زنند.

و نفاق در عمل و رفتار، آن است که: کسی برخی از اخلاق و صفات منافقان را در خود جمع‌آورده و در اعمال و رفتار، خوی آنان پذیرفته باشد، اما در دل به خدا و پیامبران آسمانی و روز بازپسین، مؤمن باشد. در گنجینه‌ی روایات و احادیث، روایات فراوانی از این‌گونه نفاق گفتگوکرده‌اند، مانند دو حدیث فوق که در هر دو، مراد، نفاق عملی است نه نفاق اعتقادی. چرا که نفاق به مفهوم خاصش، صفت افراد بی‌ایمانی است که ظاهراً در صف مسلمانان‌اند، اما باطناً دل در گرو کفر و زندقه دارند. ولی نفاق معنی وسیعی دارد که هرگونه دوگانگی ظاهرو باطن، گفتار و عمل را شامل می‌شود، هرچند در افراد مؤمن باشد، که ما از آن به عنوان «رگه‌های نفاق» نام می‌بریم، مسلماً در دو حدیث فوق، این‌گونه افراد، منافق به معنای خاص نیستند ولی رگه‌هایی از نفاق در وجود آنها هست و در عمل شبیه منافقان‌اند، نه در اعتقاد.

و برای یک فرد مسلمان همانطوری که دوری‌گزیدن و اجتناب از کفر و زندقه و شرک و چندگانه‌پرستی و نفاق و دورنگی‌عقیدتی لازم است، دوری و یکسویی از سیرت و عادات و خصلت‌های آدم‌های منافق و دورو، نیز الزامی است، تا در پرتو این دوری و یکسویی بتوانند به مراتب عالی ایمان و درجات کامل و ایده‌آل آن دست بیابند.

به هر حال، در حدیث بالا، بدین نکته اشاره رفته است که هر کس، متّصف به ویژگی ترک نماز جمعه باشد، در عمل، منافق است و کارش شبیه کار منافقان است و در حقیقت، این کردارش، گناه کبیره‌ای است که از مؤمن حقیقی صادر نمی‌شود.

•١٣٨٠ - [١١] (ضَعِیف)

وَعَنْ جَابِرٍ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَعَلَيْهِ الْجُمُعَةُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ إِلَّا مَرِيض أَو مُسَافر أَوْ صَبِيٌّ أَوْ مَمْلُوكٌ فَمَنِ اسْتَغْنَى بِلَهْوٍ أَوْ تِجَارَةٍ اسْتَغْنَى اللهُ عَنْهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حميد». رَوَاهُ الدراقطني[١].

١- دارقطنی ٣/٢ ح ١، «باب من تجب علیه الجمعة».

١٣٨٠- (١١) جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر کس به خدا و روز بازپسین باور داشته باشد، گزاردن نماز جمعه در روز جمعه بر وی واجب است؛ مگر بر بیمار یا مسافر یا کودک و یا برده؛ (که بر این چهار گروه، نماز جمعه واجب نیست).

و هرکس با سرگرمی و تجارت، خود را بی‌نیاز از (عبادت) خدا بداند (و نماز جمعه را نگزارد) خداوند نیز از (عبادت) او بی‌نیاز است؛ و خدا بی‌نیاز (از عبادت) و شایسته‌ی سپاس و ستایش در همه حال است».

[این حدیث را دارقطنی روایت کرده است].

شرح: «فمن استغنی بلهو او تجارة استغنی الله عنه»: این بخش از حدیث، اشاره به این آیه دارد:

﴿وَإِذَا رَأَوۡاْ تِجَٰرَةً أَوۡ لَهۡوًا ٱنفَضُّوٓاْ إِلَيۡهَا وَتَرَكُوكَ قَآئِمٗاۚ قُلۡ مَا عِندَ ٱللَّهِ خَيۡرٞ مِّنَ ٱللَّهۡوِ وَمِنَ ٱلتِّجَٰرَةِۚ وَٱللَّهُ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ١١﴾ [الجمعة: ١١].

«(برخی از اصحاب، در یکی از جمعه‌ها) هنگامی که تجارت و یا سرگرمی‌ای را دیدند از پیرامون تو پراکنده شدند و تو را ایستاده (بر منبر، در حال خطبه) رها کردند! بگو: آنچه در پیش خدا (از فضل و ثواب) است، بهتر از سرگرمی و بازرگانی است و خدا بهترین روزی‌رسان است».

باب (٤٤)

مراعات نظافت و پاکیزگی در روز جمعه و زود رفتن به نماز جمعه

فصل اول

در این مبحث، ذکر چند نکته لازم می‌نماید:

١- واقعیت این است که موضعگیری اسلام درباره‌ی تندرستی، پیشگیری و سلامتی جسم، بی‌نظیر است و هیچ یک از ادیان الهی به پای آن نمی‌رسد. نظافت در اسلام به عنوان عبادت و تقرب و حتی یکی از واجبات شریعت اسلام می‌باشد.

الف) کتابهای شریعت اسلام با عنوان «طهارت» یعنی نظافت، آغاز می‌شوند و مبحث طهارت، نخستین موضوعی است که زن و مرد مسلمان در یادگیری فقه اسلامی بدان می‌پردازند و این بدان معناست که همانطور که نماز کلید بهشت است، طهارت و پاکی هم کلید عبادت روزانه، یعنی نماز می‌باشد. بنابراین نماز هیچ مسلمانی صحیح نیست مگر اینکه خود را از حَدَث اصغر (وضو) و از حدث اکبر (غسل) پاک گرداند. وضو در روز چندین بار تکرار می‌گردد و اندامهایی که در معرض انواع آلودگیها، عرق و گرد و خاک قرار می‌گیرند، شسته خواهند شد.

از جمله شرایط دیگر نماز، نظافت لباس، بدن و جای نماز از آلودگیها است. علاوه بر این قرآن و سنت به نظافت و افراد اهل نظافت توجه خاصی دارد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿...إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلۡمُتَطَهِّرِينَ﴾ [البقرة: ٢٢٢].

«...خداوند توبه کاران و پاکیزگان را دوست می‌دارد»

و ساکنین مسجد قبا را اینگونه می‌ستاید:

﴿فِيهِ رِجَالٞ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُواْۚ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُطَّهِّرِينَ﴾ [التوبة: ١٠٨]

«... و در آن مردانی‌اند که دوست دارند خود را پاک سازند و خدا کسانی را که خواهان پاکی‌اند دوست می‌دارد».

پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید:

«اَلطُّهُورُ شَطْرُ الإيْمانِ». «پاکیزگی نیمه‌ی ایمان است».

این حدیث صحیح، و مسلم آن را روایت کرده است و از طبرانی هم روایت شده است که:

«اَلنَّظافَةُ تَدْعُو إلَي الإيمانِ والايمانُ مَعَ صاحِبِهِ في الجَنَّة». «پاکیزگی به ایمان رهنمون می‌شود و ایمان صاحبش را به بهشت خواهد برد».

از این جهت یک اندرز حکیمانه ای میان مسلمانان رایج گشته که زبانزد خاص و عام می‌باشد و چنین سخن حکیمانه ای در غیر اسلام شبیه ندارد و آن عبارت «اَلنَّظافَةُ مِنَ الْإيمانِ»، تمیزی از ایمان است. می‌باشد.

در بعضی احادیث روایت شده که:

«تَنَظَّفُوا فَاِنَّ الإسلامَ نَظيفٌ». «پاکیزه باشید که مبنای اسلام بر پاکیزگی است».

«تَنَظَّفُوا حتّي تَكُونُوا كَاَلشّامَةِ بَينَ الأُمَمِ». «پاکیزه باشید تا در میان امتان دیگر چون ستاره بدرخشید».

پیامبرﷺ به تمیزی و نظافت انسان توجه خاصی دارد از جمله:

١- انجام غسل، به ویژه در ایام جمعه که امت را بدان دعوت می‌کند و می‌فرماید:

«غَسلُ الجُمُعَةِ واجِبٌ عَلي كلِّ مُحْتَلِمٍ»(١). «غسل جمه، بر هر شخص بالغی واجب است».

«حَقٌّ عَلي كلِّ مُسْلِمٍ في كُلِّ سَبعَةِ أَيامٍ يُومٌ يَغسِلُ فيه رأسَه وجَسَدَهُ»(٢).

«هر مسلمانی باید در فاصله‌ی هر هفت روز، روزی را برای شستن سر و اندامش اختصاص دهد».

٢- توجه به تمیزی دهان و دندان: رسول گرامی ﷺ مسلمان را به مسواک زدن، بسیار تأکید نموده و فرموده است.

«السِّواكُ مِطهَرَةٌ لِلفَمِ ومَرضاةٌ لِلرّبِ»(٣).

«مسواک کردن موجب پاکی دهان و رضایت پروردگار است».

٣- توجه به از بین بردن آنچه بر روی بدن زائد است مانند موهای زیربغل و زهار، ناخن و...

«مَن كانَ لَهُ شَعْرٌ فَلْيُكرِمْهُ»(٤).

١- مالک، احمد، ابوداود، نسایی، ابن ماجه این حدیث را از ابوسعید خدری روایت کرده اند.

٢- متفق علیه از ابوهریره.

٣- احمد از ابوبکر و شافعی در مسند خود و باز احمد، نسائی، ابن حبان، حاکم و بیهقی از عایشه این حدیث را روایت کرده‌اند و باز ابن ماجه از ابی امامة الباهلی آن را روایت نموده و بخاری با صیغه‌ی تأکید آن را بیان داشته است.

٤- ابوداود از ابوهریره روایت کرده است.

«هر کس دارای موست باید به نظافت و مراعات آن بپردازد.»

٤- توجه به نظافت منزل و حیات و جلو خانه. پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«اِنَّ اللهَ جَميلٌ يُحِبُّ الجَمالَ، طيِّبٌ يُحِبُّ الطَّيِّبَ، نظيفٌ يُحِبُّ النَّظافَةَ، فَنَظِّفُوا أَفِنَيَتَكُم ولا تَشبَّهوا بِاليَهُودِ»[1].

«خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، خوشبو است و بوی خوش را دوست دارد، پاکیزه است و پاکیزگی را دوست دارد، پس جلو خانه‌های خویش را پاکیزه دارید و مانند یهودان نباشید».

٥- توجه به نظافت و تمیزی راه: شریعت اسلام، هر کسی راه و معبر مسلمانان را آلوده به کثافات کند و مردم را از آن متنفر و رویگردان گرداند، مورد تهدید قرار داده است.

ب) شریعت اسلام، مسلمانان را از بعضی اعمال و رفتاری که بعضی از افراد نادان بدون توجه به نتایج آن انجام می‌دهند به شدت برحذر می‌دارد و آن رفتارها علاوه بر آنکه مورد تنفر ذوق سلیم و به دور از ویژگیهای یک انسان متمدن و آراسته می‌باشند، به عنوان منبع سرایت خطرها و زشتیها در جامعه تلقی می‌گردد. از جمله‌ی این اعمال، ادرار در آب و بویژه آب راکد است،... ادرار در حمام... قضای حاجت در سایه، یا در مسیر عبور و یا در سرچشمه های آب می‌باشد. پیامبر ﷺ نیز این سه مورد را به عنوان «المَلاعِنُ الثَّلاث» نام برده است؛ زیرا چنین اعمالی از هر کسی‌که سر زند، مورد نفرین خدا، ملائکه و افراد صالح قرار می‌گیرد.

ج) شریعت اسلام، مسلمانان را به کار، فعالیت، تحرک و کوشش ترغیب می‌کند و آنان را از سستی، تنبلی و سکون برحذر، می‌دارد. همچنین امت اسلامی را به ورزش و پرورش اندام به وسیله‌ی شنا، تیراندازی، اسب سواری و سایر ورزشهای دیگر، دعوت می‌کند و حتی از جمله حقوق فرزندان بر والدین این است که والدین باید اینگونه ورزشها را به آنها یاد بدهند. علاوه بر این اسلام به خاطر ترغیب و تشویق مسلمانان در مورد ورزش، مسابقه و تیراندازی را تشریع نموده است، جایی که شخص پیامبر در مسابقه‌ی اسب سواری شرکت نمود و به برنده، جایزه عطا فرمود. همچنین آن حضرت مسابقه دو میدانی و امثال آن را تشریع و برای آن قانون وضع نموده است.

١- مسلم از حدیث ابن مسعود این حدیث را روایت کرده است.

د) علاوه بر این، اسلام به مسأله‌ی تندرستی و صحت بدن توجه خاصی دارد و در همین راستا مُسکرات و مواد مخدّر را تحت هر نام و عنوانی که باشد، حرام نموده و به شدت مانع استعمال آنها می‌باشد و برای استعمال کننده‌ی آن، مجازات و کیفری قرار داده است تا جایی که هر کسی تحت هر عنوانی در آن شرکت داشته باشد، مستوجب جرم و گناه خواهد بود به طوری که در رابطه با شراب، ۱۰ نفر و یا ۱۰ صنف مورد لعن و نفرین قرار گرفته اند.

ه) از جمله موارد توجه اسلام به صحت بدن این است که نسبت به کسانی که به دلیل تدین و یا خسّت، حلال خدا را بر خود حرام می‌گردانند به شدت مخالفت نموده و فرموده است:

﴿قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِ...﴾ [الأعراف: ٣٢].

«بگو ای پیامبر! زیورهایی را که خداوند برای بندگانش پدید آورده و نیز روزیهای پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده است...»؟

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُحَرِّمُواْ طَيِّبَٰتِ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكُمۡ وَلَا تَعۡتَدُوٓاْ﴾ [المائدة: ٨٧].

«ای کسانی که ایمان آورده اید! چیزهای پاکیزه ای را که خدا برای استفاده‌ی شما حلال کرده، حرام مشمارید و از حد مگذرید...»

و در مقابل آن، شارع مقدس، اسراف در طعام و شراب را به خاطر خوف در زیان جسمانی نهی نموده و فرموده است:

﴿...وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ وَلَا تُسۡرِفُوٓاْۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُسۡرِفِينَ﴾ [الأعراف: ٣١].

«... و بخورید و بیاشامید ولی زیاده روی نکنید که او (خداوند) اسرافکاران را دوست نمی‌دارد».

و البته که در همه چیز، دین اعتدال و میانه روی است.

و) از سوی دیگر شریعت اسلام، ستم بر بدن و وارد آوردن تکلیف بیش از حد بر آن، از طریق کار و بیداری زیاد و گرسنگی اگر چه به منظور عبادت خداوند متعال هم باشد را حرام گردانیده است تا جایی که پیامبرگرامی هنگامی که شنید یکی از یاران او خواست همیشه شب زنده داری کند و دیگری خواست که تمام عمرش روزه دار باشد و هیچ روزی

را افطار ننماید و سومی خواست از زنان دوری گزیند و تن به ازدواج ندهد پیامبرﷺ به آنان اعتراض نمود و خطاب به آنان فرمود:

«أنَا اَعْلمكُم بِاللهِ وأَخشاكُم لَهُ وَلكِنّي اَقُومُ وأَنامُ وأَصُومُ وأُفطِرُ وأَتَزَوَّجُ النِّساءَ فَمَنْ رَغِبَ عَن سُنَّتي فَلَيْسَ مِنّي».

«من از شما نسبت به خداوند داناتر و ترسناک ترم و من گاهی شب را به قیام و شب زنده داری به سر می‌برم و گاه می‌خوابم و بعضی روزها روزه می‌گیرم و بعضی را افطار می‌نمایم و با زنان ازدواج می‌کنم وهر کسی از سنت و شیوه‌ی رفتار من روگردان شود، جزو امت من نیست».

همانگونه که پیامبرﷺ بر عثمان بن مظعون و عبدالله بن عمرو دیگران به خاطر اِفراط و غلوّ آنان در تعبّد، اعتراض نمود و به آنان یادآوری نمود که بدن، خانواده و جامعه بر آنان حق و وظیفه ای دارد.

ز) از جمله توجهات اسلام، در رابطه با حقوق جسم و بدن این است که هرگاه در ادای واجبات و عمل به عزیمتها موجب اذیت و آزار جسم گردد، مانند اینکه سبب بیماری شخص گردد، یا بیماری او را طولانی کند. یا شفای بیماریش را به تأخیر اندازد و یا منجر به نوعی مشقت و سختی بیش از حد گردد، در این هنگام شارع مقدس «رخصت» را تشریع فرموده‌اند و در این صورت (مثلاً) وضو را ترک و به تیمم روی می‌آوریم. و اقامه‌ی نماز را به جای حالت ایستاده با حالت نشسته و یا پهلو انجام می‌دهیم و از حق افطار (روزه نگرفتن) در رمضان برخوردار می‌شویم و سایر تخفیفهای دیگری بعضی با بدل و بعضی بدون بدل انجام می‌گیرد تا آنجا که در نظر عموم مسلمانان مقرر گردیده که: صحت آبدان بر صحت آدیان مقدم می‌باشد.

ح) اسلام همانگونه که به صحت و تندرستی توجه دارد، به مسائل پزشکی اعم از بهداشتی و درمانی نیز توجه دارد اگر چه اهتمام اسلام به مسائل پیشگیری (بهداشتی) بیشتر از درمان می‌باشد و برای ما کاملاً روشن است که یک درهم پیشگیری از یک خروار دارو بهتر است؛ احادیثی از پیامبر خداﷺ روایت شده که بعضی داروها را برای بعضی بیماریها توصیف می‌نمایند و بعضی از عالمان اسلامی به گمان این که تمام آنها جزئی از دین و وحی پروردگار می‌باشد توجه خاصی بدانها مبذول داشته اند، ولی حقیقت این است که بعضی از آنها از دستاوردهای تجربیات محیط و ثمرات آن می‌باشند و متناسب با زمان

و مکان بوده‌اند و بعضی از آن داروها متناسب با محیط معینی، از جمله گرمسیری با آب و هوا و شرایط خاص خود مانند محیط بیابانی اعراب می‌باشد و نمی‌توان آن داروها را برای همه‌ی مردم در هر محیطی که باشند تجویز کرد. همانگونه که پژوهشگر اسلام ابن قیم ﷫ بدان اشاره می‌نماید.

به علاوه قسمت مهمی از پزشکی در اسلام از نظر بسیاری از مردم حتی از نظر کسانی که به طب نبوی و یا طب اسلامی توجه دارند، به فراموشی سپرده شده است و آن جنبه ارشادات و توجیهاتی است که مربوط به وظیفه‌ی دینی و وظیفه‌ی پیامبرﷺ است. ادیان وَ ثَنی و تحریف شده، عقاید فاسد و خرافات باطلی را در روان و اندیشه مردم رواج دادند که مانع رشد طب صحیح و واقعی شدند و مردم را از دستیابی به معالجه‌ی صحیح بازداشتند. هنگامی که پیامبر اسلام مبعوث گردید، این گونه اوهام و خرافات را طرد و رد نمود و به تصحیح اغلاط و اشتباهات پرداخت و اصول و قواعد جاویدانی را وضع نمود که در حقیقت به عنوان زیربنای طبابت علمی سالم، برای بشریت به شمار می‌آید، که از جمله اصول و قواعد طب محمدی، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- اعتراف به ارزش جسم و حق آن بر صاحبش؛ به طوری که مردم نخستین بار در فضای دینی شنیدند که:

«اِنَّ لِبَدَنِكَ عَلَيكَ حَقّاً». «بدنت بر تو حقی دارد».

از جمله‌ی حقوق بدن بر صاحبش این است که هرگاه بدن گرسنه شود صاحبش باید به آن غذا بدهد و هرگاه خسته شود، به آن آرامش دهد و هرگاه آلوده به کثافات گردد، آن را پاک و تمیز گرداند و هرگاه بیمار گردد، آن را مداوا نماید. ادای چنین حقی واجب می‌باشد و از نظر اسلام جایز نیست که به باد فراموشی سپرده شود و به حساب حقوق دیگری، اگر چه حقوق خداوند هم باشد، در آن اِهمال و کم کاری یا سستی و بی‌توجهی بشود.

۲- حل مسأله ی ایمان به قَدَر؛ که بعضی افراد متدین آن را مخالف مداوا و معالجه می‌پندارند و معتقدند در برابر بلاها باید صبر کرد و تن به قضا داد.

امام احمد، ابن ماجه و ترمذی از ابن خزامه روایت می‌کنند که:

«قُلْتُ يا رَسُولَ اللهِ أرأَيْتَ رُقيً نَسْتَرْقِيها ودَواءً نَتَداوي بِها وتُقاةً نَتَّقِيْها فَهَلْ تَرُدُّ مِنْ قَدَرِ اللهِ شَيْئاً؟ قال هِيَ مِنْ قَدَرِ اللهِ»؛

«گفتم: ای پیامبر خدا! آیا دعاهایی که ما برای طلب شفا به کار می‌بریم (رقیه) و دارویی که خود را بدان معالجه می‌کنیم و سپر و وقایه ای که خود را از دشمن محفوظ می‌داریم، چیزی از قدر خداوند متعال را رد می‌کنند؟ پیامبر ﷺ فرمود: آنها هم قدر خدا هستند یعنی خداوند متعال اسباب و مسبّبات را تقدیر نموده و مسببات را به اسباب خود ربط داده است».

همچنین در مسند وارد شده که دسته ای از عربهای بادیه نشین نزد پیامبر خدا آمدند و گفتند: ای رسول خدا! آیا می‌توانیم خود را با دارو مداوا کنیم؟ پیامبر ﷺ فرمود: بلی، زیرا خداوند متعال هیچ دردی را قرار نداده مگر اینکه برای آن شفایی (دارویی) وضع نموده است؛ و این یک جواب قاطع می‌باشد که همان طور که بیان شد خود خداوند متعال اسباب و مسببات را تقدیر نموده است و دفع قدر با قدر از جمله سنتهای الهی در میان مخلوقات است که قدر گرسنگی را با قدر غذا، و قدر تشنگی را با قدر نوشیدن آب، و قدر درد را با قدر دارو، دفع می‌کنیم و همه‌ی اینها قدر خداوند متعال می‌باشند، زیرا حضرت ﷺ شخصاً به مداوای خود می‌پرداخت و به هر کدام از اهل بیت و یا اصحابش که به درد و یا بیماریی مبتلا می‌شدند، دستور معالجه و مداوا می‌داد. در صحیح از حدیث جابر روایت شده که پیامبر ﷺ پزشکی را نزد ابی بن کعب فرستاد تا او را مداوا نماید.

هنگامی که عمر بن خطاب قصد کرد که به شام برود. قبل از ورود به آنجا اطلاع حاصل کرد که در آنجا بیماری طاعون شایع شده است. راجع به بازگشت با یارانش به مشورت نشست. نظر کلی به برگشتن استقرار یافت تا خود و همسفرانش را از مظانّ خطر دور دارد. ابوعبیده گفت: امیرالمؤمنین! ما از قدر خدا فرار می‌کنیم؟ عمر گفت: اباعبیده دوست داشتم، غیر تو این را می‌گفت، بلی «نَفِرُّ مِنْ قَدَرِ اللهِ الي قَدَرِ اللهِ» «ما از قدر خدا به سوی قدر خدا فرار می‌کنیم»؛ آیا اگر دو وادی باشند یکی سبز و خرّم و دیگری خشک و بی‌گیاه، اگر ما حیوان خود را در وادی سرسبز و خرّم بچرانیم، آیا قدر خدا را انجام نداده‌ایم؟

۳- پیامبر خدا ﷺ به مسلمانان دستور داده که خود را از بیماریهای واگیر دور دارند و از خود در برابر بیماریهای فراگیری نظیر طاعون و امثال آن پیشگیری نمایند تا جایی که حتی حضرت ﷺ چنان در این مورد، دایره‌ی پیشگیری را وسعت داده که چهارپایان را هم در بر می‌گیرد. به طوری که می‌فرماید:

«لايُورِدَنَّ مُمَرِّضٌ علي مُصِحٍّ»[1]. «هنگام آب دادن، شتر بیمار و گر با شتر سالم مخلوط نگردد».

در صحیح مسلم روایت شده که در وفد ثقیف (که برای بیعت خدمت پیامبر خدا ﷺ آمدند) یک مرد جذامی بود پیامبر ﷺ کسی را به سوی او فرستاد که به او بگوید: ما با او بیعت کردیم و برگردد. همچنین از ابن ماجه روایت شده که پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«لاتُديمُوا النَّظَرَ الي المَجذُومِين». «به اشخاص جذامی زیاد نگاه نکنید»

همچنین از پیامبر ﷺ روایت شده است که:

«كَلِّمَ المَجْذُومَ وبَيْنَكَ وبَينَهُ قَدَرُ رِمْحٍ اَورِمَحَيْنِ». «هنگام سخن گفتن با مجذوم فاصله‌ی میان شما و ایشان به اندازه‌ی یک نیزه و یا دو نیزه باشد».

پیامبر ﷺ درباره‌ی طاعون (که یکی از بیماری عمومی است) می‌فرماید:

«إذا سَمِعْتُمْ به بِأَرضٍ فَلاتَدْخُلوا عَلَيه واذا وَقَعَ بِارضٍ وأَنْتُمْ بِها فَلا تُخرِجُوا مِنْها فِراراً مِنه». «هرگاه شنیدید که بیماری طاعون در سرزمینی شیوع پیدا کرده است، وارد آن سرزمین نشوید و اگر در سرزمینی بودید که طاعون آنجا را گرفت به خاطر فرار از آن سرزمین خارج نشوید».

این حدیث بر مسأله ی طاعون تمرکز دارد، ولی حدیث «**لاعَدْوی**» واگیری در اسلام نیست، صحیح است و بخاری آن را روایت کرده است، ولی معنی آن چنین است: بیماریها در ذات و طبیعت خود مُسرِی و واگیر نیستند همانگونه که جاهلیت بدان معتقد بود، بلکه واگیر بودن و سرایت کردن آن برحسب تقدیر خداوند متعال و برمبنای سُنَن هستی می‌باشد.

٤- روان پزشکی را ارج بنهید و به طبابتی که بر مبنای مشاهده، تجربه، آزمایش و اسباب و مسببات است گرامی دارید ولی آنچه از جانب بت پرستان و آعراب جاهلی و دیگران حتی اهل کتاب شایع و رایج گشته که به علل و اسباب ظاهری و به سنن موجود در هستی توجهی نمی‌کنند و اسباب خفی و نیروهای مجهول و نامرئی از قبیل افسونها و دعاهای مکتوب غیرمفهوم و شعوذه‌هایی را که ساحران و دجّالان آن را تبلیغ و ترویج نموده‌اند باطل و خرافی پندارید.

۱- بخاری به روایت از ابوهریره.

امام احمد از زینب زن (عبدالله بن مسعود) روایت می‌کند که می‌گفت: هرگاه عبدالله از بیرون به منزل می‌آمد و به در منزل می‌رسید، سرفه ای می‌زد مبادا ناگهانی بر ما وارد شود و به چیز ناخوشایندی برخورد کند. همچنین می‌گوید: روزی عبدالله آمد و سرفه ای زد. در آن موقع پیرزنی نزد من بود که برایم افسون انجام می‌داد، ایشان را زیر تخت مخفی نمودم و عبدالله وارد شد و کنار من نشست؛ رشته ای در گردن من دید. گفت: این رشته چیست؟ گفتم افسونی است که برایم انجام شده است. فوراً آن را کشید و پاره کرد و گفت: خانواده‌ی عبدالله نیازی ندارد که برای خدا شریکی قرار دهند. از پیامبر خدا شنیده ام که می‌فرمود:

«اِنَّ الرُّقي والتَّمائِمَ والتِوَلَةَ شِرِكٌ»[1]. «تعویذ بستن، افسون و طلسم کردن شرک است».

زن عبدالله می‌گوید: گفتم: چرا اینگونه می‌گویی؛ من هر وقت چشمهایم در اثر چشم بد، مرا ناراحت می‌کرد نزد فلان یهودی می‌رفتم و برایم افسون «رقیه» انجام می‌داد و خوب می‌شدم. ابن مسعود به زنش گفت: این کار شیطان است که هرگاه از او پیروی می‌کردی و به افسون می‌پرداختی شما را ترک می‌کرد و اگر با آن مخالفت می‌کردی انگشتش را به چشمانت فرو می‌کرده تا به درد آید. اگر به جای این افسون، کاری می‌کردی که رسول خدا می‌کرد برای شما کافی و خیلی بهتر می‌بود؛ آن وقت این دعا را می‌خواندی «أَذهِبِ الَبأسَ رَبَّ الناسِ إشفِ اَنتَ الشّافِي لا شِفاءَ اِلّا شِفاءُكَ شفاءً لايُغادِرُ سُقْماً»[2]. «ای پروردگار انسانها! ناراحتی را از بین ببر و شفا ده که شفا دهنده تنها تویی؛ هیچ شفایی جز شفای تو نیست شفایی ده که هیچ ناراحتی بعد از آن باقی نماند».

همچنین از عیسی بن حمزه روایت شده که می‌گوید: نزد عبدالله بن حکیم به خاطر بیماریی که داشت رفتم. یکی از حاضرین به او گفت: چرا چیزی به خودت نمی‌بندی (طلسمی یا خرمهره ای و یا...) عبدالله گفت: چیزی را به خود ببندم؛ در حالی که پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید:

«مَن عَلَّقَ شَيْئاً وُكِّلَ إِلَيْهِ»[3]. «کسی که برای دفع بلا چیزی به خود بندد خداوند او را به حال خود رها می‌کند».

۱- احمد و ابویعلی با سند جید آن را رویت کرده‌اند و حاکم گفته که این روایت، حدیث صحیحی است.
۲) به روایت ابن ماجه، ابوداود و حاکم.
۳- ترمذی.

از عقبة بن عامر روایت شده که پیامبرﷺ می‌فرماید:

«مَن عَلَّقَ تميمةً فقَد أَشرَك»[1]. «کسی که طلسم ببندد برای خدا شریک قائل شده است».

در روایت دیگری اینگونه بیان شده است که:

«مَنْ عَلَّقَ تَميمَةً فَلا أَتَمَّ اللهُ لَهُ ومَن عَلَّقَ ودَعَةً فَلا وَدَّعَ اللهُ لَهُ»[2].

«کسی‌که خرمهره ای به خود بندد تا از چشم بد محفوظ بماند، خدا محفوظش ندارد و کسی‌که طلسمی به خود بندد خدا کارش را آسان نکند». (ودَّعَ، گوش ماهی یا نوعی از صدف است که برای محافظت به گردن می‌آویزند).

پیامبرﷺ یک اصل و قاعده‌ی کلی را به عنوان قانون و تشریع وضع نموده تا راه را بر مدعیان طبابت که در واقع طبیب نیستند، ببندد. آنجا که می‌فرماید:

«مَن تَطَبَّبَ ولَم يُعرَفْ مِنْهُ طِبٌّ فَهُوَ ضامِنٌ»[3]. «هر کسی بدون علم و آگاهی به طبابت کسی بپردازد، ضامن است».

در مورد مسأله‌ی رقیه (دعا، تعویذ و آنچه که برای حصول امری یا به جهت حفظ و نگهداری خود به کار برند) نیز باید گفت که این امر دعا و زاری به سوی خداوند است و دارو نیست. پیامبرﷺ داروها را بر حسب زمان و مکان خود به سه مورد منحصر کرده است و می‌فرماید:

«الشِّفاءُ في ثَلاثٍ شَرَبةُ عَسَلٍ وشَرَطةُ مُحْجَمٍ وكَيَّةٌ بِنارٍ»[4]. «شفای دردها در یکی از این سه مورد است: ١- خوردن عسل ٢- نشتر زدن و حجامت انجام دادن ٣- داغ کردن و سوزاندن محل درد.»

دیده می‌شود که پیامبرﷺ رقیه و تعویذ و امثال آن را به عنوان شفا و یا دارو به شمار نیاورده است.

٥- فتح باب امید، هم برای پزشکان و هم برای بیماران نسبت به شفا و معالجه‌ی هرگونه بیماری؛ اعم از اینکه آن بیماری طولانی، پیوسته و یأس قطعی بر آن حکمفرما باشد

١- تمیمه، خرمهره یا طلسمی که به گردن آویزان کنند برای دفع بلا و چشم زخم.
٢- به روایت ابوداود، نسائی، ابن ماجه و حاکم.
٣- به روایت بخاری از حدیث ابن عباس.
٤- متفق علیه.

که امروزه بدان بیماری علاج ناپذیر می‌گویند، یا خیر. بخاری از ابوهریره روایت می‌کند که پیامبر خداﷺ می‌فرماید:

«ما أَنزَلَ اللهُ داءً اِلّا أَنزَلَ لَهُ شِفاءً». «خداوند هیچ دردی را نازل نکرده مگر اینکه داروی آن را هم نازل فرموده است».

مسلم و احمد از جابر روایت می‌کنند که پیامبرﷺ می‌فرماید:

«لِكُلِّ داءٍ دَوَاءٌ اذا أَصابَ الدَواءُ بَرِيءَ بِإذنِ اللهِ تعالي». «هر دردی را دارویی است هرگاه دارو به درد اصابت نماید آن درد به اذن خدا شفا می‌یابد».

احمد روایت می‌کند که پیامبرﷺ می‌فرماید:

«اِنَّ اللهَ لَم يَنزِل داءً اِلّا أَنْزَلَ لَهُ شفاءً عَلِمَهُ مِن عَلِمَهُ وجَهِلَهُ مِن جَهِلَه». «خداوند دردی را پدید نیاورده جز این که داروئی برای آن فرستاده هر که آن را بداند بداند و هر که آن را نداند، نداند».

شوکانی می‌گوید: اینگونه روایات دال بر این است که مداوا و معالجه برای بیمار هیچ گونه اشکالی ندارد؛ اگر چه پزشکان آن درد را لاعلاج بدانند و در مقابل آن عاجز و ناتوان باشند.

ابن قیم در زادالمعاد می‌گوید: فرموده‌ی رسول خدا که می‌فرماید:

«لِكُلَّ داءٍ دواءٌ». «هر دردی دارویی دارد».

خود تقویت و نیرویی است هم برای بیمار و هم برای پزشک که آنان را تشویق می‌نماید به اینکه به دنبال داروی آن درد و کشف آن باشند؛ چرا که هرگاه بیمار احساس کند که درد او دارویی دارد، قلب او امیدوار می‌شود، حرارت ناامیدی بر او سرد خواهد شد و باب امیدواری را بر وی می‌گشاید و در تقویت نفس، حرارت غریزه برانگیخته می‌شود و آن سبب نیروی ارواح جوهری، روانی و طبیعی موجودات می‌گردد. لذا وقتی که این روحها تقویت یابند، نیرویی که حامل آنهاست قوی می‌گردد و در نتیجه آن نیروی روحی بر بیماری غالب و آن را از بین خواهد برد، به همین ترتیب اگر پزشک نیز بداند که این بیماری دارویی دارد، طلب و کشف آن دارو بر او هموار خواهد بود. بیماریهای جسمانی همانند بیماریهای دلهاست و خداوند هیچ بیماری را برای قلب قرار نداده جز اینکه ضد آن را به عنوان شفا و

دارو برای آن قرار داده است. اگر بیمار به آن نسخه‌ی شفا، آگاه شد و آن را به کار بست و با درد قلبش مصادف گردید به اذن خداوند متعال بهبود خواهد گردید[۱].

٦- توجه خاص اسلام به صحت و تندرستی روانی؛ تا جایی که می‌فرماید:

«فَأَنْتَ بِالنَّفسِ لابَالْـجِسْمِ اِنسانٌ». «انسان بودن تو با روان است نه با جسم».

و شکی نیست که دو جنبه‌ی روانی و جسمانی تأثیر متقابل با هم دارند و قوت و ضعف، صحت و سقم و اعتدال و انحراف هر کدام بر دیگری تأثیر می‌گذارد و متخصصان روانی و پزشکان جسمانی این امر را به اثبات رسانده اند[۲]. گذشتگان گفته اند: عقل سالم در بدن سالم است و «برنارد شو» پا را فراتر گذاشته و می‌گوید: بلکه جسم سالم در عقل سالم است.

پیامبر خدا ﷺ به نیروی روحی و روانی بدن، اشاره می‌نمایند مثلاً وقتی که مشغول ساختن مسجد می‌بودند و هر کدام از اصحاب یکی یکی سنگ را به دوش می‌گرفتند و می‌آوردند، ولی عمار دو تا دو تا سنگ می‌آوردند در این هنگام پیامبر ﷺ فرمود:

«اِنَّ عَماراً مُلِيءَ ايماناً مِن قَرْنِهِ الي قَدَمِهِ». «ایمان سراپای عمار را فراگرفته است».

بار دیگر باز حضرت ﷺ به این مضمون اشاره می‌نمایند. آنجا که اصحاب را از روزه گرفتن متوالی منع می‌نمود و آنان می‌گفتند: ما را از روزه گرفتن متوالی منع می‌نمایی و خود آن را انجام می‌دهی؟ حضرت ﷺ فرمود:

«و أيُّكُمْ مِثْلي اِنّي أَبِيتُ يُطْعِمُني رَبّي ويُسْقِيني»[۳]. «کدام یک از شما مانند من است، پروردگارم به من آب و غذا می‌دهد». (منظور نیروی معنوی ایمان است) چه کسی در نیروی معنوی همچون پیامبر است تا آنچه را ایشان تحمل دارند آنان هم تحمل نمایند؟

انسان مؤمن از لحاظ روحی و روانی از قویترین انسانهاست که ایمان، قلب او را پر از آرامش، اطمینان، رضا، امید و محبت می‌کند و روان او را از آلودگیهای حقد، حسد، بغض، کینه و بیماری کشنده‌ی قلبی پاک می‌گرداند. اگر گفته شده «حسد نیکیها را می‌خورد

١- زادالمعاد: ج ٣ ص ٦٩.
٢- ر.ک به: «شفاء النفس» از سلسله کتابهای «اقرأ».
٣- به روایت بخاری.

همانگونه که آتش هیزم را می‌خورد»، در واقع حسد بیشتر از آن را می‌خورد یعنی صحت و اعصاب انسان را می‌خورد. چه نیکو گفته اند:

«لِلّٰهِ دَرُّ الحَسَدِ ما أعدَ لَهُ بَدَأَ بِصاحِبِه فَقَتَلَه». «عدالت حسد چه نیکوست از صاحبش شروع می‌کند و او رامی کشد»

و باز گفته اند:

«اِصبِر عَلي كَيدِ الحَسُودِ فَإنَّ صَبرَكَ قاتِلُه   النّارُ تَأكُلُ نَفسَها اِنْ لَم تَجِد ما تَأكُلُهُ». «بر کید حسود صبر داشته باش که صبر تو او را می‌کشد، آتش اگر چیزی را نیابد که آن را بسوزاند، خودش را آتش می‌زند».

در حدیث هم روایت شده است که:

«دَبَّ اِلَيْكُمْ داءُ الأُمَمِ مِنْ قَبْلِكُمْ: الحَسَدُ والبَغْضاءُ، والبَغْضاءُ هِيَ الْحالِقَةُ». «بیماری امتهای قبل در شما نفوذ کرده است و آن حسد و دشمنی است، زیرا دشمنی و بغض، درد کشنده ای است».

بدون شک حسد یک درد اجتماعی و روانی است علاوه بر آن یک درد جسمانی هم به شمار می‌آید.

اینها اصول و قواعد جاویدانی است که بر مبنای آنها اسلام پی ریزی شده است و پیامبر خداﷺ به تحکیم و تثبیت آنها اهتمام می‌ورزید و اگر آن قواعد و اصول مراعات شود و در زندگی به اجرا دربیایند، نسلهایی از نیرومندان و تندرست پرورش می‌یابند که دین و دنیای امت بدانها پیروز می‌گردد.

۲- هرکس سنّت پاک نبوی را مورد تحقیق و بررسی و کشف و مورد موشکافی قرار دهد، شمار زیادی از احادیث صحیح و حسن را می‌یابد که در هر مورد و در هر سطحی، مردمان را به رعایت نظافت و بهداشت و سلامتی و تندرستی، تشویق و ترغیب می‌نماید، خواه در ارتباط با نظافت خود انسان باشد یا نظافت منزل، و یا نظافت راه و معابر.

در رابطه با نظافت انسان، حدیث نبوی به غسل روز جمعه دستور داده است تا جایی که در بعضی احادیث (همچون حدیث ابوسعید خدری ﷺ) با لفظ واجب تعبیر شده است.

در حقیقت، اسلام برای زیبایی و آرایش اهمیت خاصی قائل است و آن را یک صفت و منش خدایی می‌داند. انسان بر حسب فطرت، به جانب زیبایی تمایل دارد و روانشناسان حب زیبایی را، از امیال عالیه‌ی بشر شمرده‌اند.

اسلام نیز به دلیل اینکه یک مکتب فکری است، به زیبایی و آرامش ارج نهاده است و بسی جای تأسف و شگفتی است با اینکه اسلام نسبت به زیبا سازی، تمیزی، نظافت، خوشبویی و بهداشت تأکید فراوان دارد اما جوامع اسلامی کمال بی‌فرهنگی را از خود نشان می‌دهند.

سیمای یک جامعه‌ی متمدن اسلامی، هنگامی ترسیم می‌شود که امت اسلامی اوامر و فرامین تابناک الهی، تعالیم و آموزه‌های دقیق و ژرف نبوی، احکام و دستورات تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین شرعی، و حقایق و مفاهیم والای قرآنی را در تمام ابعاد و زوایای مختلف زندگی، نصب‌العین و آویزه‌ی گوش خویش قرار دهند و تأکید خدا و رسول ﷺ را بر حفظ زیبایی، تمیزی، طهارت و پاکی، و رعایت بهداشت و نظافت به کار بندند.

اسلام در حالی که برای اعیاد مختلف از قبیل: عید قربان و عید فطر و روزهای مختلف مانند: روز قربان، روز ترویه و روز عرفه و برای ورود به مکان‌های مختلف از قبیل: مسجدالحرام، روضه‌ی مطهر پیامبراکرم ﷺ و... غسل را مستحب کرد و برای حالاتی از قبیل: جنابت، حیض و نفاس، غسل را واجب نموده است و در عین حال در طول هفته یک روز را برای استحمام و آرایش به نام جمعه قرار داده است تا مؤمنان در آن روز با نظافت و زیبایی، در اجتماع سیاسی ـ عبادی جمعه حاضر شوند و در روز جمعه خود را بیارایند، غسل نمایند، خود را عطرآگین کنند، موی را شانه زنند، و تمیزترین لباس‌های خود را بپوشند و خود را برای نماز جمعه آماده کنند. و در این روز، باوقار و سنگینی گام بردارند و به خطبه‌ی امام جمعه گوش فرا دهند و دسته‌جمعی به نیایش خداوندپاک، قیام کنند و پروردگار را به خوبی عبادت و پرستش نمایند.

براستی که فرهنگ غنی و پربار اسلام، بسیار مترقی و پیشرفته است و اگر این آداب و سنت‌ها مورد عمل قرار می‌گرفت، جامعه‌ی اسلامی می‌توانست دلپذیرترین جوامع باشد، و اگر مسلمانان، پیامبراکرم ﷺ را به عنوان الگوی رفتاری خود انتخاب می‌کردند، جوامع اسلامی چقدر می‌توانست دل‌انگیز و جذاب و مترقی و پیشرفته باشد.

جالب اینکه پیامبراکرم ﷺ این سنت‌ها وآداب را برای مردم فقیر و تهیدست و مفلس و درمانده‌ای مثل مهاجرین، و اصحابی مستمند چون بلال، صهیب و... ﷺ تشریع کرده‌اند که

مشخص می‌کند که فقر و تهیدستی نباید مانع از رعایت بهداشت و آرایش و استفاده از عطر و غیره باشد.

خود پیامبرﷺ که در فقر می‌زیست، خرید عطر و نان را در یک ردیف قرار می‌داد، بنابراین فقر را نباید بهانه‌ی بی‌اعتنایی به فرهنگ مترقیانه‌ی اسلام نمائیم.

بسی جای تأسف است که بیگانگان در عمل به فرهنگ اسلامی از ما پیشی گرفته‌اند و تا جایی پیش رفته‌اند که عطر زن و مرد را جدا کرده و برای هر کدام از زنان و مردان عطر مخصوصی ساخته‌اند و امت اسلامی که خود بانیان این فرهنگ مترقی بوده‌اند آنان را برای این تمدن تحسین می‌کنند.

جالب است بدانیم که پیامبراکرمﷺ اولین کسی است که عطر را به زنانه و مردانه تقسیم کرده است، اما این امت اسلامی است که در اینجا (همانند بسیاری از موارد دیگر) چشم به دیار فرنگ دوخته است.

پروردگارا! تو را سپاس و آفرین می‌گوئیم که بهترین آداب و روش‌های زندگی را به وسیله‌ی پیامبرﷺ و صحابه‌ش به ما آموختی. ما را قدردان آنان گردان و زندگی‌مان را به روش و منش آنان آرایش ده، و فکرمان را به علوم آنان، آرامش و काممان را به آب حیاتشان سیراب و شراره‌ی محبت‌شان را به جانمان بیفکن، تا تلاش حضرت محمدﷺ پیامبر خاتم را سپاس داریم.

٣- در مورد استفاده از انواع زینت‌ها، اسلام مانند تمام موارد، حد اعتدال را انتخاب کرده است؛ نه مانند بعضی که می‌پندارند استفاده از زینت‌ها و تجمّلات - هر چند به صورت معتدل بوده باشد - مخالف زهد و پارسایی است و نه مانند تجمل پرستانی که غرق در زینت و تجمل می‌شوند و تن به هر گونه عمل نادرستی برای رسیدن به این هدف نامقدس می‌دهند.

اگر ساختمان روح و جسم انسان را در نظر بگیریم، می‌بینیم که تعلیمات و آموزه‌های اسلام در این زمینه، درست هماهنگ با ویژگی‌های روح انسان و ساختمان جسم اوست.

توضیح این که: به گواهی روان شناسان، حسّ زیبایی، یکی از چهار بعد روح انسانی است که به ضمیمه‌ی حسّ نیکی و حسّ دانایی و حسّ مذهبی، ابعاد اصلی روان آدمی را تشکیل می‌دهند و معتقدند که تمام زیبایی‌های ادبی، شعری، صنایع ظریف و دقیق و

هنر به معنای واقعی، همه مولود این حس است؛ با وجود این، چگونه ممکن است، یک قانون صحیح، این حسّ اصیل را در روح انسان خفه کند و عواقب سوء عدم اشباع صحیح آن را نادیده بگیرد.

از این رو در اسلام، استفاده کردن از زیبایی‌های طبیعت، لباس‌های زیبا و متناسب و به کار بردن انواع عطرها و امثال آن، نه تنها مجاز شمرده شده است بلکه به آن توصیه و سفارش نیز شده است و روایات زیادی در این زمینه از پیامبر اکرمﷺ در کتب معتبر نقل شده است.

به عنوان نمونه، در تاریخ زندگی بزرگان می‌خوانیم: هنگامی که به نماز برمی‌خاستند، بهترین لباس‌های خویش را می‌پوشیدند و زمانی که از آن‌ها می‌پرسیدند: چرا بهترین لباس خود را می‌پوشید؟ در پاسخ می‌گفتند: «انّ الله جميل يحبّ الجمال؛ فنتجمّل لربنا و هو يقول: خذوا زينتكم عند كل مسجد»؛ «خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد و به همین جهت، ما لباس زیبا برای راز و نیاز با پروردگارمان می‌پوشیم و هم او دستور داده است که زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد برگیرید».

در روایتی دیگر، وارد شده است که یکی از زاهدان و پارسایان ریایی، با امام مالک رحمه‌الله روبه‌رو شد در حالی که امام مالک، لباس نسبتاً زیبایی بر تن داشت، به امام گفت: تو امام مالک و پیشوای دینی و پیرو پیامبر و صحابه هستی و پیامبر ﷺ لباس بسیار ساده می‌پوشید؛ چرا چنین لباس جالبی بر تن تو است؟ آیا بهتر نبود که لباسی کم اهمّیت‌تر از این می‌پوشیدی؟

امام مالک رحمه‌الله گفت: وای بر تو! «من حرّم زينة الله التي اخرج لعباده و الطيبات من الرزق»؛ «چه کسی حرام کرده است زینت‌هایی را که خداوند برای بندگانش آفریده و روزی‌های پاکیزه را»؟

این تعبیر که خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد؛ و یا تعبیر به این که خداوند زیبایی‌ها را آفریده است، همگی اشاره به این حقیقت است که اگر استفاده از هرگونه زیبایی، ممنوع بود، خداوند هرگز این‌ها را نمی‌آفرید؛ و در واقع، آفرینش زیبایی‌ها در جهان هستی، خود دلیل بر این است که خالق زیبایی‌ها، آن را دوست دارد.

ولی مهم اینجاست که غالباً در این گونه موارد، مردم راه افراط را می‌پویند و با بهانه‌های مختلف، رو به تجمل پرستی می‌آورند و به همین دلیل قرآن کریم، بلافاصله پس از ذکر

این حکم اسلامی، از اسراف و زیاده‌روی و تجاوز از حدّ، مسلمانان را بر حذر می‌دارد و در بیش از بیست مورد در قرآن مجید، به قضیه‌ی اسراف اشاره شده و از آن نکوهش گردیده است.

به هر حال، روش قرآن و اسلام در این مورد، روش موزون و معتدلی است که نه جمود دارد که تمایلات زیباپسندی روح انسان را در هم کوبد و نه بر اعمال اسراف کاران و تجمل‌پرستان و شکمخواران، صحّه می‌گذارد؛ به ویژه در جوامعی که افراد محروم و بینوا وجود داشته باشد.

٤- خداوند به همه‌ی فرزندان آدم - به عنوان یک قانون همیشگی که شامل تمام اعصار و قرون می‌شود - دستور می‌دهد که

﴿يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ خُذُواْ زِينَتَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ﴾ [الأعراف: ۳۱].

«ای آدمیزادگان! در هر نمازگاه و عبادتگاهی، خود را (با لباس مادّی که عورت شما را بپوشاند و با لباس معنوی که تقوا نام دارد) بیارایید».

«زینت» هم می‌تواند اشاره به «زینت‌های جسمانی» داشته باشد که شامل پوشیدن لباس‌های مرتّب و پاک و تمیز و شانه زدن موها و به کار بردن عطر و مانند آن می‌شود و هم شامل «زینت‌های معنوی»؛ یعنی صفات انسانی و ملکات اخلاقی و پاکی نیت و اخلاص.

و اگر می‌بینیم که در برخی از روایات اسلامی، تنها اشاره به لباس خوب یا شانه کردن موها شده است و یا اگر می‌بینیم تنها سخن از مراسم نماز عید و نماز جمعه به میان آمده است، دلیل بر انحصار نیست، بلکه هدف، بیان مصداق‌های روشن است و این حکم، همه‌ی زینت‌های ظاهری و باطنی را دربرمی‌گیرد.

اگر چه این حکم، مربوط به تمام فرزندان آدم در هر زمان است، ولی در ضمن، نکوهشی است از عمل زشت جمعی از اعراب در زمان جاهلیت که به هنگام آمدن به مسجدالحرام و طواف خانه‌ی خدا، به طور کامل، عریان و برهنه می‌شدند؛ و هم اندرزی است به آن‌ها که به هنگام نماز و یا رفتن به مساجد، لباس‌های کثیف و مندرس و یا لباس‌های مخصوص منزل را در تن می‌کنند و در مراسم عبادت خدا به همان هیئت، شرکت می‌نمایند که متأسفانه هم اکنون نیز در میان جمعی از بی‌خبران مسلمان، معمول و متداول است؛ در

حالی که طبق تعالیم و آموزه‌های اسلام و بر مبنای روایاتی که در این زمینه وارد شده است، دستور داریم که بهترین لباس‌های خویش را به هنگام شرکت در مساجد بپوشیم.

۵- جمعه، روز عید و روزی است که پرشکوه‌ترین مراسم عبادی و سیاسی امّت اسلامی در آن برگزار می‌شود؛ حضور در این اجتماع پرفیض و معنوی، مستلزم پاکی و آراستگی است.

شریعت سازنده‌ی اسلام، گرایش به زیبایی و زیباسازی انسان را نه تنها منع نکرده است، بلکه مسلمانان را به بهترین آراستگی‌ها، یعنی شناخت اسلام و آراستگی ظاهر و باطن فرمان داده است و چیزی که در اسلام منع شده است، ابتذال و بی‌فرهنگی و بی‌بند و باری و فتنه و فساد و مدل لباس‌های بدفرم و بدن‌نما است؛ شایسته‌ی هر مسلمان است که در برخورد و رفت‌و آمد با دیگران و حضور در مسجد، خود را پاک و زیبا و آراسته گرداند.

مقرّب‌ترین انسان درگاه الهی، حضرت محمد ﷺ بود که در اوج وارستگی، دنیوی و نمونه‌ی اعلای پاکی و آراستگی در مسجد حضور می‌یافت و مردم را ملاقات می‌کرد. آن حضرت ﷺ هرگاه قصد بیرون رفتن از منزل را داشت، موی سر را شانه و سر و وضع خود را مرتب می‌کرد. هنگامی که عایشه، علّت این کار را پرسید؛ آن حضرت ﷺ فرمود: «ای عایشه! خداوند بلندمرتبه، دوست دارد وقتی مسلمانی برای دیدار برادرش می‌رود، خود را برای ملاقات او بیاراید».

از این رو، باید با مطالعه‌ی دقیق و عمقی سیره‌ی پاک نبوی، در رعایت پاکی و آراستگی خود بکوشیم؛ زیرا قیافه و سیمای ژولیده و نامرتّب، خوشایند نیست و زبان طعن مردم را گشوده و سبب خواری و جریحه‌دار شدن شخصیت انسان می‌شود.

شأن هدایتگری دانشمندان، اقتضا می‌کند که دانشجویان امروز و دانشمندان آینده، هر چه بهتر و بیشتر در نظافت و تعالی رفتاری خود بکوشند و از هر حیث، مؤدّب به آداب اسلامی شوند و با همه‌ی مردم، رفتاری عقلانی و متواضعانه و نزاکتی محترمانه داشته باشند. به متانت و تواضع پرشکوه و مقبول بودن رفتار و نحوه‌ی لباس پوشیدن خود توجه داشته و در میان مردم با سیمایی پسندیده حضور یابند.

یک انسان مسلمان باید به چند نوع «زیبایی» توجه داشته باشد:

الف) زیبایی ظاهر؛ شست و شوی مرتّب بدن و ناخن گرفتن و اصلاح کردن و شانه زدن موها و به کار بردن عطر و پوشیدن لباس ساده و تمیز و اتو کشیده که از راه حلال تهیه شده باشد، همراه با شناخت فرهنگ رفتاری اسلام و پیروی عملی آن، نماد ظاهر پاک و زیباست.

انسان، با پاکی و آراستگی ظاهر، بیشتر احساس اطمینان می‌کند و دیگران را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

ب) زیبایی باطن؛ شناخت منکرات و رذایل اخلاقی و آفات و موانع راه مستقیم اسلام و پرهیز از آن‌ها و شناخت فضایل معنوی و صفات و خصایل و ارزش‌های انسانی و اخلاقی و متخلّق شدن به آنها، نمادی از تعالی اخلاقی و باطن زیباست. اگر ظاهر و باطن پاک شود، روح انسان جلا می‌یابد و دریچه‌ی قلب، برای دریافت انوار الهی و نصیحت و هدایت دینی باز می‌شود.

ج) آراستگی علمی؛ شناخت اسلام و عمل به مقتضایش، به دست آوردن دانش‌های مفید و لازم زمان و همراهی با معرفت‌های جاری جامعه و جهان، نمادی از تعالی فرهنگی و عقلانی و پسندیده‌ترین سیمای لازم برای هر مسلمان متمدّن است.

د) توأمان بودن زیبایی ظاهر و باطن و آراستگی علمی؛ پاکی و زیبایی ظاهری بدن، یک اثر و تأثیرگذاری دارد و پاکی باطن نیز، اثر دیگری دارد. بین ظاهر و باطن، پیوند برقرار است. باید که پاکی ظاهر و باطن با هم انجام شود، تا تکمیل کننده‌ی همدیگر باشند. هماهنگی و توأمان بودن، زیبایی ظاهر و باطن و آراستگی علمی، لازمه‌ی هر مسلمان روشن‌فکر و متعهدی است و موجبات اعتماد به نفس و موفّقیت را در زندگی فراهم می‌کند و از همه مهمتر، رضا و خشنودی پروردگار محبوب را سبب می‌شود؛ هماهنگی این آراستگی‌ها و پیروی علمی و عملی فرهنگ رفتاری اسلام، طلبه‌ها و دانشجوها را مؤدب، پاکدل و دانشمند کارآمد زمان می‌نماید؛ و صلاحیت علمی و حیثیتی آن‌ها را رشد می‌دهد. اگر قیافه و سیمای پاک و زیبای ظاهری با دانش و فکر درست و اخلاق اسلامی توأم نباشد، شایستگی به همراه نخواهد داشت.

در دعاها، چنین آمده است:

«بار خدایا! به تو پناه می‌برم از این که در میان مردم، خوش‌منظر و زیبا باشم، امّا باطنم زشت و گناهکار باشد».

۱۳۸۱ - [۱] (صَحِيح)

عَنْ سَلْمَانَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «لَا يَغْتَسِلُ رَجُلٌ يَوْمَ الْـجُمُعَةِ وَيَتَطَهَّرُ مَا اسْتَطَاعَ مِنْ طُهْرٍ وَيَدَّهِنُ مِنْ دُهْنِهِ أَوْ يَمَسُّ مِنْ طِيبِ بَيْتِهِ ثُمَّ يَخْرُجُ فَلَا يُفَرِّقُ بَيْنَ اثْنَيْنِ ثُمَّ يُصَلِّي مَا كُتِبَ لَهُ ثُمَّ يُنْصِتُ إِذَا تَكَلَّمَ الْإِمَامُ إِلَّا غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهُ وَبَين الْـجُمُعَةِ الْأُخْرَى». رَوَاهُ الْبُخَارِيّ(۱).

۱۳۸۱- (۱) سلمان (فارسی) ؓ گوید: رسول خداﷺ فرمودند: «هر کس روز جمعه غسل کند و تن بشوید و در حدّ توانایی، پاکیزگی حاصل کند و روغن به خود بمالد و یا از عطر خانه به خود بزند؛ سپس از خانه بیرون بیاید و (در مسجد) بین دو نفر فاصله نیاندازد (و از روی شانه‌های مردم عبور نکند)؛ سپس آنچه برایش مقدّر شده است (از نمازهای نفل و سنّت) بگزارد و چون امام سخن گفت (و خطبه ایراد نمود،) با دقّت و رعایت سکوت، به خطبه‌ی امام گوش فرادهد، قطعاً آنچه بین آن (جمعه) و جمعه‌ی دیگر از گناهان مرتکب شده است، بخشوده می‌شود».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

۱۳۸۲ - [۲] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ. عَنْ رَسُولِ اللّٰهِﷺ قَالَ: «مَنِ اغْتَسَلَ ثُمَّ أَتَى الْـجُمُعَةَ فَصَلَّى مَا قُدِّرَ لَهُ ثُمَّ أَنْصَتَ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْ خُطْبَتِهِ ثُمَّ يُصَلِّيَ مَعَهُ غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْـجُمُعَةِ الْأُخْرَى وَفَضْلُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ». رَوَاهُ مُسلم(۲).

۱۳۸۲- (۲) ابوهریره ؓ گوید: رسول خداﷺ فرمودند: «هر کس غسل کند و تن بشوید؛ سپس به نماز جمعه بیاید و آنچه برایش مقدّر شده است، نماز بگزارد و تا پایان خطبه‌ی امام، سکوت کند و با دقّت و توجّه، به خطبه‌ی او گوش فرا دهد؛ آن‌گاه با امام، نماز جمعه را بخواند، تمام گناهانش از جمعه‌ی پیشین تا این جمعه و سه روز دیگر، بخشوده می‌شوند؛ (یعنی در مجموع، گناهان ده روز او بخشوده خواهند شد؛ البته اگر مرتکب گناه کبیره‌ای نشده باشد؛ چنان که در روایتی دیگر آمده است. و اگر مرتکب گناه کبیره‌ای شده باشد، گناه کبیره، نیاز به توبه دارد)».

۱- بخاری ح ۸۸۳؛ نسایی ۱۰٤/۳ ح ۱٤۰۳؛ و دارمی ٤۳٥/۱ ح ۱٥٤۱.
۲- مسلم ٥۸۷/۲ ح (۸٥۷-۲٦).

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

١٣٨٣ - [٣] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَنْ تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ ثُمَّ أَتَى الْجُمُعَةَ فَاسْتَمَعَ وَأَنْصَتَ غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجُمُعَةِ وَزِيَادَةُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ وَمَنْ مَسَّ الْحَصَى فقد لَغَا». رَوَاهُ مُسلم[1].

١٣٨٣- (٣) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند:«اگر کسی وضو بگیرد و وضوی خویش را (با رعایت آداب و سُنن) به پایه‌ی تکمیل رساند؛ آن‌گاه به نماز جمعه آید و به خطبه گوش فرا دهد و خاموش شود، هر آنچه را که بین آن (جمعه) تا جمعه‌ی (دیگر) و سه روز افزون بر آن، مرتکب شود، بخشیده می‌شود. و اگر کسی سنگریزه‌ها را کنار زند (و با این کار از شنیدن خطبه دچار غفلت شود،) مرتکب کاری لغو شده است».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: شاید سؤال شود که کدام نوع از گناهان، به وسیله‌ی غسل روز جمعه، اهتمام به طهارت و پاکیزگی، پوشیدن لباس خوب، استفاده از مواد خوشبویی و... بخشوده می‌شوند؟ گناهان صغیره و کوچک یا کبیره و بزرگ؟

بیشتر علماء و صاحب‌نظران اسلامی، بر این باورند که مراد از بخشیده شدن گناهان به وسیله‌ی موارد بالا، گناهان صغیره و کوچک می‌باشد که انسان به ذریعه‌ی اعضا و جوارح خویش مرتکب می‌شود؛ چرا که گناهان کبیره، بدون توبه بخشوده نمی‌شوند؛ و هر جایی که همراه با انجام دادن این گونه اعمال و کردار، ذکر محو و نابود شدن گناهان به میان آمده است، مراد از آن، فقط گناهان صغیره است نه گناهان کبیره؛ زیرا که اعمال نیک و شایسته فقط گناهان صغیره و کوچک را معاف می‌کند.

خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿إِن تَجۡتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنۡهَوۡنَ عَنۡهُ نُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّـَٔاتِكُمۡ﴾ [النساء: ٣١].

این آیه به کسانی که از گناهان کبیره پرهیز می‌کنند، بشارت می‌دهد که خداوند بلندمرتبه، گناهان صغیره‌ی آنان را می‌بخشد. و این پاداشی است که به این گونه افراد داده شده است و می‌فرماید:

---

[1]- مسلم ٥٨٨/٢ ح (٨٥٧-٢٧).

«اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می‌شوید پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم و شما را در جایگاه خوبی وارد می‌سازیم».

و از بعضی از روایات نیز این دیدگاه تأیید می‌شود؛ رسول خداﷺ می‌فرماید:

«الصلوات الخمس والجمعة الي الجمعة مكفّرات لما بينهنّ ما لم يغش الكبائر»؛ «نمازهای پنج گانه و جمعه تا جمعه‌ی دیگر، گناهان (صغیره‌ی) ما بین آنان را معاف می‌کند؛ البته به شرطی که از گناهان کبیره پرهیز کند».

به هر حال، این احادیث، اثر خنثی کننده‌ی گناه را در طاعات و اعمال نیک تثبیت می‌کنند، و در حقیقت هر گناه و عمل زشتی، یک نوع تاریکی و ظلمتی را در روح و روان انسان ایجاد می‌کند که اگر این تاریکی‌ها ادامه یابد اثرات آنها متراکم شده و به صورت وحشتناکی انسان را مسخ می‌کند، ولی کار نیک و نمازهای روزانه که از انگیزه‌ی الهی سرچشمه گرفته، به روح آدمی لطافتی می‌بخشد که آثار گناه را می‌تواند از آن بشوید و آن تیرگی‌ها را به روشنایی مبدل سازد.

آری! هرگاه نماز با شرایط خود انجام شود، انسان را در عالمی از معنویت و روحانیت فرو می‌برد که پیوندهای ایمانی او را با خدا چنان محکم می‌سازد که آلودگی‌ها و آثار گناه را از دل و جان او شستشو می‌دهد. نماز، ایشان را در برابر گناه بیمه می‌کند و زنگار گناه را از آینه‌ی دل می‌زداید و جوانه‌های ملکات عالی انسانی را در اعماق جان بشر می‌رویاند و اراده‌ی انسان را قوی و قلب را پاک و روح را تطهیر می‌کند.

نماز موجی از معنویت را در وجود انسان ایجاد می‌کند، موجی_که سد نیرومندی در برابر گناه ومعصیت پروردگار محسوب می‌شود، نماز وسیله‌ی شستشو از گناهان و مغفرت و آمرزش الهی است. و انسان را دعوت به توبه و اصلاح گذشته می‌کند. نماز سدی در برابر گناهان آینده است که روح ایمان را در انسان تقویت می‌کند و نهال تقوا و خداترسی را در دل پرورش می‌دهد. نماز غفلت زدا است که مرتباً به انسان در روزی پنج مرتبه اخطار می‌کند، هشدار می‌دهد، هدف آفرینش او را خاطر نشان می‌سازد، موقعیت او را در جهان به او گوشزد می‌کند، خودبینی و کِبر را درهم می‌شکند، پرده‌های غرور و خودخواهی را کنار می‌زند و تواضع و فروتنی، خشوع و خضوع، و ایثار و فداکاری را به ارمغان می‌آورد.

نماز، وسیله‌ی پرورش فضائل اخلاقی و تکاملی معنوی انسان است، نماز است که انسان را از جهان محدود ماده و چهاردیواری عالم طبیعت بیرون می‌برد و به ملکوت آسمان‌ها دعوت می‌کند و با فرشتگان هم صدا و همراز می‌سازد تا خود را بدون نیاز به هیچ واسطه، در برابر خدا می‌بیند و با او به گفتگو برمی‌خیزد.

آری! نماز، وسیله‌ی شستشوی از گناهان و مغفرت و آمرزش الهی است، البته برای کسانی که نمازهای خود را به خوبی انجام می‌دهند، نمازی که با روح و با حضور قلب و خشوع و خضوع ادا شود، این چنین نمازی، آثار گناهان صغیره را از دل و جان می‌شوید و ظلمت و تاریکی را از آن می‌زداید.

ممکن است کسی بپرسد که: این احادیث مردم را به گناهان صغیره تشویق می‌نماید و می‌گویند: با ترک گناهان کبیره، ارتکاب گناهان صغیره و کوچک مانعی ندارد، چرا که خواه ناخواه، چنین گناهانی با نمازهای پنج‌گانه و دیگر عبادات و طاعات بخشوده می‌شوند!.

اما باید دانست که پرهیزکردن از گناهان کبیره، خصوصاً با فراهم بودن زمینه‌های آن‌ها، یک نوع حالت تقوای روحانی را در انسان ایجاد می‌کند که می‌تواند آثار گناهان کوچک را از وجود او بشوید و در حقیقت این احادیث، همانند آیه‌ی ﴿إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ﴾ [هود: ١١٤] می‌باشد، و در واقع، اشاره به یکی از آثار واقعی اعمال نیک از قبیل: نمازهای پنج‌گانه، روزه‌ی رمضان، نماز جمعه و... است و این درست به این معنااست که بخشش گناهان صغیره، یک نوع پاداش معنوی برای تارکان گناهان کبیره است، و این خود اثر تشویق کننده‌ای برای ترک گناهان کبیره دارد.

١٣٨٤ - [٤] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰـهِ ﷺ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْـجُمُعَةِ وَقَفَتِ الْـمَلَائِكَةُ عَلَى بَابِ الْـمَسْجِدِ يَكْتُبُونَ الْأَوَّلَ فَالْأَوَّلَ وَمَثَلُ الْـمُهَجِّرِ كَمَثَلِ الَّذِي يُهْدِي بَدَنَةً ثُمَّ كَالَّذِي يُهْدِي بَقَرَةً ثُمَّ كَبْشًا ثُمَّ دَجَاجَةً ثُمَّ بَيْضَةً فَإِذَا خَرَجَ الْإِمَامُ طَوَوْا صُحُفَهُمْ ويستمعون الذّكر»[١].

١٣٨٤- (٤) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هنگامی که روز جمعه فرا می‌رسد، (تعدادی از) فرشتگان بر دروازه‌ی مسجد مستقر می‌شوند و نام کسانی را که در اول وقت

١- بخاری ٤٠٧/٢ ح ٩٢٩؛ مسلم ٥٨٧/٢ ح (٨٥٠-٢٤)؛ ابوداود ٢٤٩/١ ح ٣٥١؛ ترمذی ٣٧٢/٢ ح ٤٩٩؛ نسایی ٩٧/٣ ح ١٣٨٥؛ ابن ماجه ٣٤٧/١ ح ١٠٩٢؛ موطأ مالک ١٠١/١ ح ١، «کتاب الجمعة»؛ و مسند احمد ٢٥٩/٢.

به مسجد می‌آیند، یکی پس از دیگری می‌نویسند؛ (یعنی نام‌ها را یکی پس از دیگری به ترتیب آمدن به مسجد ثبت می‌نمایند؛) و مثال کسی‌که زود به مسجد می‌آید، مانند مثال کسی است که شتری قربانی می‌کند؛ و شخص بعدی، مانند کسی است که گاوی قربانی می‌نماید؛ و کسی‌که بعد از او به مسجد می‌آید، مانند کسی است که قوچی قربانی نماید و فرد بعدی، مانند کسی است که مرغی را قربانی می‌کند و شخص آخر، مانند کسی است که تخم‌مرغی را در راه خدا، صدقه و دَهش نماید؛ و چون امام بیرون آید (و به خطبه پردازد)، فرشتگان، دفترهایشان را در هم می‌پیچند و به خطبه، گوش فرا می‌دهند (و دیگر نام کسی را که پس از آن به مسجد آید، در صحیفه‌های خود، ثبت نمی‌کنند)».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: این حدیث در بخاری و مسلم چنین روایت شده است:

«عن ابي‌هريرة ﷺ انّ رسول الله ﷺ قال: من اغتسل يوم الجمعة غسل الجنابة؛ ثم راح في الساعة الاولي فكانّما قرّب بدنة ومن راح في الساعة الثانية فكانّما قرّب بقرةً ومن راح في الساعة الثالثة فكانّما قرّب كبشاً اقرن ومن راح في الساعة الرابعة فكانّما قرّب دجاجة ومن راح في الساعة الخامسة فكانّما قرب بيضة؛ فاذا خرج الامام حضرت الملائكة يستمعون الذكر» (بخاری و مسلم).

«از ابوهریره ﷺ روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر کسی در روز جمعه غسلی همچون غسل جنابت انجام دهد، آن‌گاه در وقت اول به مسجد برود، گویی شتری صدقه داده است. ولی اگر کسی در وقت دوم به مسجد برود، چنان است که گویی گاوی صدقه داده است. اگر کسی در وقت سوم به مسجد برود، چنان است که گویی قوچی را صدقه داده است. اگر کسی در وقت چهارم (روز) به مسجد برود، چنان است که گویی مرغی را صدقه داده است. اگر کسی در وقت پنجم (روز) به مسجد برود، چنان است که گویی تخم‌مرغی صدقه داده است. چون امام بیرون آید (و به خطبه پردازد) فرشتگان برای شنیدن ذکر (خطبه) حضور می‌یابند (و دیگر نام کسی را که پس از آن به مسجد آید، در صحیفه‌های خود، ثبت نمی‌کنند)».

«الاوّل فالاوّل»: درجات مردم را به ترتیب بر حسب واردشدنشان به مسجد، یکی پس از دیگری می‌نویسند.

«المهجّر»: کسی‌که زود به مسجد بیاید؛ فردی که از همه زودتر به مسجد برود.

«بدنة»: شتر و گاوی که در مکّه، ذبح یا نحر شوند؛ و در اینجا مراد شتر است؛ زیرا پس از آن، گاو ذکر شده است.

«الذکر»: خطبه‌ی نماز جمعه.

١٣٨٥ - [٥] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «إِذَا قُلْتَ لِصَاحِبِكَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أنصت وَالْإِمَام يخْطب فقد لغوت»[1].

١٣٨٥- (٥) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خداﷺ (در مورد وجوب سکوت و حرمت سخن گفتن به هنگام خطبه‌ی جمعه) فرمودند: «اگر روز جمعه که امام در حال ایراد خطبه است، به دوستت (و کسی‌که در مجاورت نشسته است) بگویی: ساکت باش؛ سخن بیهوده‌ای گفته‌ای (و از ثواب جمعه‌ات، کم می‌شود)».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: از دیدگاه امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل، صحبت کردن در حین خطبه، جایز نیست؛ البته قول اخیر امام شافعی بر جواز آن دلالت دارد. دلیل وی، احادیثی است که صحبت کردن پیامبر اکرمﷺ در حین خطبه در آن‌ها آمده است.

از دیدگاه احناف، شنوندگان، حق صحبت ندارند؛ البته امام می‌تواند (در صورت نیاز) از مسایل دینی صحبت کند.

امام ابوحنیفه، امام مالک، امام اوزاعی و در روایتی امام احمد بن حنبل، قائل به ممنوعیت جواب سلام و عطسه در حین خطبه هستند.

امام ابویوسف و دیگران، قائل به جواز سلام و عطسه هستند. دلیل وی، این است که جواب سلام واجب و جواب عطسه - حداقل - سنّت مؤکّده می‌باشد و ترک کردن این‌ها روا نیست.

استدلال جمهور علماء و صاحب‌نظران اسلامی، از روایت ابوهریره ﷺ است که گفت: پیامبر اکرمﷺ فرمود: «من قال یوم الجمعة والامام یخطب: انصت؛ فقد لغا» (ترمذی)؛ «هر کس در روز جمعه و در حین ایراد خطبه توسط امام، (به دوستش) بگوید: ساکت باش؛ به راستی سخن بیهوده‌ای گفته است».

١- بخاری ٤١٤/٢ ح ٩٣٤؛ مسلم ٥٨٣/٢ ح (٨٥١-١١)؛ ابوداود ٦٦٥/١ ح ١١١٢؛ ترمذی ٣٨٧/٢ ح ٥١٢؛ نسایی ١٠٤/٣ ح ١٤٠٢؛ موطأ مالک ١٠٣/١ ح ٦، «کتاب الجمعة»؛ و مسند احمد ٢٧٢/٢.

علاوه از آن، دستور به سکوت - طبق مفاد امر به معروف - واجب است؛ ولی حدیث، آن را **«لغو»** قرار داده است؛ پس جواب سلام و عطسه نیز، مشمول همین حکم هستند.

١٣٨٦ - [٦] (صَحِيح)

وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «لَا يُقِيمَنَّ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ يَوْمَ الْـجُمُعَةِ ثُمَّ يُخَالِفُ إِلَى مَقْعَدِهِ فَيَقْعُدَ فِيهِ وَلَكِن يَقُول: افسحوا». رَوَاهُ مُسلم[1].

١٣٨٦- (٦) جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «نباید هیچ یک از شما در روز جمعه، برادر (دینی) خویش را از جایش حرکت دهد تا خود در جای او نشیند؛ بلکه باید (به کسانی که نشسته‌اند) چنین بگوید: «جای باز کنید (جمع و جور بنشینید و برای دیگران، جای باز کنید)».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «افسحوا»: جای باز کنید؛ جمع و جور بنشینید تا جا برای دیگران پیدا شود؛ جمع و جور بنشینید و برای دیگران جا باز کنید.

این حدیث، بیانگر آداب حضور در مجالس است؛ و پرواضح است که همه‌ی امور زندگی انسان مسلمان، بایستی بر اساس راه و رسم و فرهنگ اصیل اسلامی استوار باشد؛ زیرا رهنمودهای اسلام، همه‌ی امور و شئون بزرگ و کوچک زندگی انسان - حتی آداب حضور در مجالس - را در برمی‌گیرد. به همین خاطر، لازم است که به هنگام حضور در مجالس، آداب زیر مراعات بشود:

١- به هنگام وارد شدن به مجلس، ابتداء سلام نموده و بعد از آن، هر کجا که جای خالی وجود داشت، بنشیند و هیچ‌کس را از جای خود بلند نکند تا جای او را بگیرد؛ و بدون اجازه‌ی دو نفر، وسط آنان ننشیند؛ زیرا پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید: «روا نیست که کسی بدون اجازه، میان دو نفر بنشیند» (ابوداود و ترمذی).

٢- هرگاه کسی از جای خود برای انجام کاری بیرون برود، به هنگام برگشتن، حق دارد که در جای قبلی خود بنشیند؛ زیرا پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید: «هرگاه یکی از

١- مسلم ١٧١٥/٤ ح (٢١٧٨-٣٠).

شما از مجلسی که نشسته است برخاست و سپس بازگشت، اولویت با اوست که در جای قبلی خود بنشیند» (مسلم).

٣- در غیر ضرورت کمبود جا، در وسط حلقه‌ی مجلس نشستن، خوب نیست؛ زیرا حذیفه ﷺ نقل می‌کند که: «رسول خدا ﷺ نشستن در وسط مجلس را نمی‌پسندیده است».

٤- در هنگام نشستن، آداب زیر را مراعات کند:

با وقار و آرام باشد.

انگشتان دو دست خود را با هم گره نزند.

با موی سر و ریش و انگشتر خود بازی نکند.

دندان‌هایش را پاک ننماید.

انگشت خود را داخل بینی نکند.

زیاد آب دهان و بینی را پا ک نگرداند.

حتّی‌الامکان از عطسه و دهان دره‌ی خود، جلوگیری نماید.

کمتر حرکت کند و خود را جابجا کند.

آرام و سنجیده و اندیشمندانه سخن بگوید.

به جز کلام راست و روا چیزی نگوید.

بیش از حد و فرصت خود سخن نگوید.

از مزاح و شوخی نامشروع پرهیز نماید.

از اهل و خویشان خود تعریف و تمجید نکند.

از هنر و کار خود مانند: شعر و نوشته و صنعت، تعریف ننماید.

به سخنان دیگران، به خوبی گوش فرا دهد.

سخن دیگران را قطع ننماید.

از سخنگو نخواهد که سخن خود را تکرار کند؛ زیرا سبب پریشانی کلام او می‌شود.

هدف انسان مسلمان، از مراعات این آداب، دو موضوع است: اول آن که، با رفتار نادرست خود، باعث ناراحتی و آزار دوستان خود نشود؛ زیرا پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید: «مسلمان راستین، کسی است که مسلمانان دیگر از دست و زبان او در امان باشند».

دوم این که: با این رفتار خود، بیشتر محبّت دوستان و آشنایان را جلب نماید و برادری و الفت بیشتری را به وجود بیاورد؛ زیرا خداوند بلندمرتبه و پیامبر او، از ایجاد محبّت و الفت میان مسلمانان، خشنود می‌شوند.

۵- و چنانچه لازم بود برای کار و تجارت و یا هر موضوع دیگری در معبر عمومی بنشیند، لازم است آداب زیر را مراعات نماید:

از نگاه ناروا به نامحرمان خودداری کند و از نگاه حسادت‌آمیز به مال و مقام دیگران، پرهیز نماید.

از آزار و اذیت رهگذران به وسیله‌ی گفتار و کردار خود، خودداری کند و راه را بر عبور و کار دیگران نبندد و سدّ معبر ننماید.

هرکس به او سلام می‌گوید، پاسخ سلامش را به درستی و روشی بهتر بدهد؛ زیرا خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٖ فَحَيُّواْ بِأَحۡسَنَ مِنۡهَآ أَوۡ رُدُّوهَآۗ﴾ [النساء: ۸۶].

«هرگاه شما را درودی دادند (اعم از سلام کردن و دعا نمودن و احترام گذاردن) به گونه‌ی زیباتر و بهتر از آن یا (دست کم) همانند آن، آن را پاسخ گویید».

هرگاه ناروایی را دید، عاقلانه و دلسوزانه، تذکّر بدهد و انجام دهنده‌ی ناروا را نصیحت و ارشاد کند.

چنان‌چه آدم مستمند و محتاجی را دید، به او کمک کند؛ و اگر کسی برای انجام کاری محتاج او بود، او را یاری دهد.

اگر آدم غریبی، آدرسی را از او سؤال کرد، با روی گشاده او را راهنمایی کند؛ و اگر دیگری سراغ کسی را می‌گرفت، از همکاری با او کوتاهی ننماید.

به‌هنگام برخاستن از مجالس، به خاطر خطاهای احتمالی که مرتکب شده است، از خداوند طلب آمرزش بنماید؛ زیرا رسول خدا ﷺ هرگاه از مجلسی برمی‌خاست، می‌فرمود: «سُبْحانك اللهمّ وبحمدك، اشهد ان لا اله الّا انت استغفرك واتوب اليك» (ترمذی).

فصل دوم

۱۳۸۷ - [۷] (صَحِيح)

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ وَأَبِي هُرَيْرَةَ قَالَا: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «من اغْتَسَلَ يَوْمَ الْـجُمُعَةِ وَلَبِسَ مِنْ أَحْسَنِ ثِيَابِهِ وَمَسَّ مِنْ طِيبٍ إِنْ كَانَ عِنْدَهُ ثُمَّ أَتَى الْـجُمُعَةَ فَلَمْ يَتَخَطَّ أَعْنَاقَ النَّاسِ ثُمَّ صَلَّى مَا كَتَبَ اللهُ لَهُ ثُمَّ أَنْصَتَ إِذا خرج إِمَام حَتَّى يَفْرُغَ مِنْ صَلَاتِهِ كَانَتْ كَفَّارَةً لِمَا بَيْنَهَا وَبَيْنَ جُمُعَتِهِ الَّتِي قَبْلَهَا». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[۱].

۱۳۸۷- (۷) ابوسعید خدری رضی الله عنه و ابوهریره رضی الله عنه گویند: رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «هر کس روز جمعه، غسل و بهترین لباس خویش را به تن کند و چنانچه عطر و مواد خوشبویی در اختیار داشت، از آن استفاده کند؛ سپس به سوی نماز جمعه بیرون شود و گردن‌های مردم را لگدمال نکند (از روی شانه‌های آنان عبور نکند)؛ آن‌گاه آنچه خدا برای او مقدّر کرده (از نمازهای نفل و سنّت) بخواند؛ و از هنگامی که امامش (برای ایراد خطبه) بیرون شده تا زمانی که از نمازش فارغ می‌گردد؛ سکوت و خاموشی را اختیار کند، چنین نمازی، کفّاره‌ی گناهان بین این جمعه و جمعه‌ی پیش از آن خواهد بود».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

۱۳۸۸ - [۸] (صَحِيح)

وَعَنْ أَوْسِ بْنِ أَوْسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَنْ غَسَّلَ يَوْمَ الْـجُمُعَةِ وَاغْتَسَلَ وَبَكَّرَ وَابْتَكَرَ وَمَشَى وَلَمْ يَرْكَبْ وَدَنَا مِنَ الْإِمَامِ وَاسْتَمَعَ وَلَمْ يَلْغُ كَانَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ عَمَلُ سَنَةٍ: أَجْرُ صِيَامِهَا وَقِيَامِهَا». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَابْنُ مَاجَهْ[۲].

۱۳۸۸- (۸) اوس بن اوس رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس در روز جمعه (همسرش را) غسل دهد و خود نیز غسل کند؛ (یعنی با همسرش جماع و آمیزش کند و بر هر دو، غسل واجب گردد و هردو نیز غسل کنند) و خیلی زود به مسجد برود و با پای پیاده (به سوی مسجد) رهسپار گردد و (بر مرکب) سوار نشود و (به هنگام وارد شدن به مسجد به امام نزدیک شود و (به خطبه‌ی جمعه) گوش فرا دهد و بیهوده‌گویی و یاوه‌سرایی نکند،

۱- ابوداود ۲٤٤/۱ ح ۳٤۳؛ و مسند احمد ۸۱/۳.

۲- ابوداود ۲٤٦/۱ ح ۳٤٥؛ ترمذی ۳٦۷/۲ ح ٤۹٦؛ نسایی ۹۷/۳ ح ۱۳۸٤؛ ابن ماجه ۳٤٦/۱ ح ۱۰۸۷؛ و مسند احمد ۱۰٤/٤.

در آن صورت در ازای هر گامی که به سوی مسجد برداشته است، پاداش یک سال روزه و شب‌زنده‌داری بدو ارزانی می‌شود».

[این حدیث را ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: «غسّل و اغتسل»: صاحب‌نظران حدیثی، این بخش از حدیث را تفسیرهای گوناگونی کرده‌اند؛ از جمله:

١- «من غسّل»: کسی‌که لباس خویش را بشوید؛ و «اغتسل»: غسل کند.

٢- «من غسّل»: کسی‌که سر خویش را با خطمی بشوید؛ و «اغتسل»: سایر بدنش را نیز تمیز و پاکیزه گرداند. این قول از مکحول و دیگر علماء نقل شده است؛ زیرا در روایت ابوداود چنین آمده است: «و من غسل رأسه یوم الجمعة واغتسل»؛ «کسی که سرش را در روز جمعه بشوید و همچنین سایر بدنش را نیز تمیز و پاکیزه گرداند».

٣- «من غسّل»: کسی‌که در روز جمعه، همسرش را غسل دهد؛ یعنی با او جماع کند و آمیزش جنسی کند و بر او غسل را واجب گرداند؛ و «اغتسل»: و خود نیز غسل کند.

«بکّر و ابتکر»: خیلی زود به مسجد برود. برخی از علماء و صاحب‌نظران اسلامی، عبارت «بکّر» را به دادن صدقه تفسیر کرده‌اند؛ یعنی پیش از رفتن به مسجد، صدقه بدهد؛ زیرا در حدیث صحیح وارد شده است که: «باکروا بالصدقة فانّ البلاء لایتخطّاها»؛ «در دهش کردن، شتاب ورزید؛ زیرا بلا و مصیبت از آن، تجاوز نخواهد کرد».

به هر حال، احادیث و روایات بالا، به برخی از آداب روز جمعه اشاره دارند که می‌توان دورنمای کلّی آن‌ها را چنین ترسیم نمود:

١- برای تمامی کسانی که در نماز جمعه حضور می‌یابند؛ مستحب است که غسل کنند. رسول خدا ﷺ فرمودند: «لایغتسل رجلٌ یوم الجمعة ویتطهر ما استطاع من الطهر ویدّهن من دهنه او یمسّ من طیب بیته؛ ثمّ یخرج فلایفرّق بین اثنین ثم یصلّي ما کتب له؛ ثمّ یُنصت اذا تکلّم الامام الّا غفر له ما بینه وبین الجمعة الاخري» (بخاری).

«هرکس در روز جمعه غسل و در حدّ توان نظافت و از روغن و بوی خوش خانه‌اش استفاده کند؛ سپس به مسجد برود و بین هیچ دو نفری فاصله نیاندازد و آنچه برای او مقدّر شده نماز بخواند؛ سپس وقتی امام شروع به خطبه کرد، ساکت شود، گناهان (صغیره‌ی) او از این جمعه تا جمعه‌ی بعدی بخشوده می‌شود».

٢- پوشیدن لباس پاکیزه و استعمال عطر و بوی خوش مستحب است؛ زیرا پیامبر گرامی اسلامی ﷺ فرمودند: «لازم است هر مسلمانی روز جمعه غسل کند و بهترین لباس خویش را بپوشد و بوی خوش استعمال نماید».

٣- مستحب است پیش از فرارسیدن وقت نماز، به طرف محل نماز جمعه راه بیفتد.

٤- خواندن نماز مستحب، حداقل چهار رکعت یا بیشتر پس از وارد شدن به محل نماز جمعه.

٥- صلوات و سلام بسیار بر پیامبر ﷺ فرستادن. اوس بن اوس رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمودند: «انّ من افضل ایامکم یوم الجمعة؛ فیه خُلق آدم وفیه قُبض وفیه النفخة وفیه الصعقة فاکثروا عليّ من الصلاة فیه؛ فانّ صلاتکم معروضة عليّ؛ قالوا: یا رسول الله! وکیف تُعرض علیک صلاتنا وقد أرمتَ؟ فقال: ان الله عزوجل حرّم علي الارض ان تأکل اجساد الانبیاء» (ابوداود، ابن ماجه و نسایی)؛ «به راستی از بهترین روزهای شما، روز جمعه است که در آن آدم علیه السلام خلق شده و در آن فوت کرده و دو صور (که با یکی می‌میرند و دیگری زنده می‌شوند) در آن دمیده می‌شود؛ پس در روز جمعه، بسیار صلوات بر من بفرستید که صلوات شما بر من عرضه می‌شود. گفتند: ای رسول خدا! چگونه صلوات ما بر تو عرضه می‌شود در حالی که جسد تو پوسیده است؟ فرمود: خداوند بر زمین حرام کرده که اجساد پیامبران را بخورد (از بین ببرد)».

٦- خواندن سوره‌ی کهف در شب یا روز جمعه؛ ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمودند: «من قرأ سورة الکهف في یوم الجمعة أضاء له من النور ما بین الجمعتین» (ابن ماجه، مستدرک حاکم و بیهقی)؛ «کسی که در روز جمعه سوره‌ی کهف را بخواند، در فاصله‌ی بین دو جمعه نوری برایش روشن می‌شود».

٧- پرهیز از کلام و گفتگو و کارهایی که باعث دلمشغولی می‌شوند؛ به ویژه هنگامی که خطابه‌ی نماز جمعه آغاز شود.

٨- ایجاد مزاحمت و رد شدن از میان صف نمازگزاران کراهت دارد.

٩- پس از اذان نماز جمعه، معامله و خرید و فروش تا پایان آن ناروا و ناجایز می‌باشد؛ زیرا خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلۡبَيۡعَ﴾ [الجمعة: ٩].

۱۰- «هرگاه بانگ نماز روز جمعه سر داده شد، به سوی ذکر خدا بشتابید و داد و ستد را رها نمایید».

۱۱- ذکر و دعای فراوان در روز جمعه انجام گیرد؛ زیرا در آن روز ساعاتی وجود دارد که خداوند دعای دعا کننده را پاسخ می‌دهد.

۱۳۸۹ - [۹] (صَحِيح)

وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سَلَامٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَا عَلَى أَحَدِكُمْ إِنْ وَجَدَ أَنْ يَتَّخِذَ ثَوْبَيْنِ لِيَوْمِ الْجُمُعَةِ سِوَى ثَوْبَيْ مَهْنَتِهِ». رَوَاهُ ابْنُ مَاجَه[۱].

۱۳۸۹- (۹) عبدالله بن سلام رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «بر هیچ یک از شما، حَرَج و گناهی نیست که اگر چنانچه توانایی این را داشته باشد که علاوه از دو جامه‌ای که در آن کار می‌کند، دو جامه‌ی مخصوص برای روز جمعه تهیه نماید (و در روز جمعه، علاوه بر لباس‌های کار روزانه، از آن دو جامه‌ی ویژه استفاده کند)».

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است].

۱۳۹۰ - [۱۰] (ضَعِيف)

وَرَوَاهُ مَالك عَن يحيى بن سعيد[۲].

۱۳۹۰- (۱۰) و مالک نیز این حدیث را از یحیی بن سعید رضی الله عنه روایت نموده است.

شرح: دو حدیث بالا، اندرزی است به آن‌ها که به هنگام نماز و یا رفتن به مساجد، لباس‌های کثیف و مندرس و یا لباس‌های مخصوص منزل را در تن می‌کنند و در مراسم عبادت خدا، به همان هیئت، شرکت می‌نمایند؛ که متأسفانه هم اکنون نیز در میان جمعی از بی‌خبران مسلمان، معمول و متداول است؛ در حالی که طبق احادیث بالا و دیگر روایاتی که در این زمینه وارد شده است، دستور داریم بهترین لباس‌های خود را به هنگام شرکت در مساجد و نماز جمعه و جماعات بپوشیم. از این رو، در اسلام، استفاده کردن از زیبایی‌های طبیعت، لباس‌های زیبا و متناسب، به کار بردن انواع عطرها و امثال آن، نه تنها مجاز شمرده شده است بلکه به آن، توصیه و سفارش نیز شده است. و این تعبیر که خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد و یا تعبیر به این که خداوند، زیبایی‌ها را آفریده

۱- ابوداود ۶۵۰/۱ ح ۱۰۷۸؛ و ابن ماجه ۳۴۸/۱ ح ۱۰۹۵.
۲- موطأ مالک ۱۱۰/۱ ح ۱۷، «کتاب الجمعة».

است، همگی اشاره به این حقیقت دارند که اگر استفاده از هرگونه زیبایی، ممنوع بود، خداوند هرگز این‌ها را نمی‌آفرید؛ و آفرینش زیبایی‌ها در جهان هستی، خود دلیل بر این است که خالق زیبایی‌ها آن را دوست دارد.

١٣٩١ - [١١] (صَحِيح)

وَعَن سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «احْضُرُوا الذِّكْرَ وَادْنُوا مِنَ الْإِمَامِ فَإِنَّ الرَّجُلَ لَا يَزَالُ يَتَبَاعَدُ حَتَّى يُؤَخَّرَ فِي الْـجنَّة وَإِن دَخلهَا». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

١٣٩١- (١١) سمرة بن جندب گوید: رسول خداﷺ فرمودند: «برای (شنیدن) خطبه‌ی جمعه، حاضر شوید و به امام نزدیک شوید؛ (یعنی زود به مسجد بروید و در صف‌های اول و نزدیک به امام قرار بگیرید؛) زیرا فرد (مسلمان) پیوسته (بدون عذر از فضایل و موارد خیر و نیکی) فاصله می‌گیرد تا آن که در (ورود به) بهشت (یا در به دست آوردن درجات آن)، به عقب انداخته می‌شود؛ اگر چه وارد بهشت نیز بشود».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

«لایزال يتباعد حتّي يؤخّر في الجنّة»: این بخش از حدیث، بیانگر افرادی است که از استماع خطبه و زود آمدن به مسجد و نشستن در صفوف اول نماز، خود را به عقب می‌اندازند و بدان توجه و اهمیتی نمی‌ورزند.

١٣٩٢ - [١٢] (ضَعِيف)

وَعَنْ سَهْلِ بْنِ مُعَاذِ بْنِ أَنَسٍ الْـجُهَنِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «مَنْ تَخَطَّى رِقَابَ النَّاسِ يَوْمَ الْـجُمُعَةِ اتَّخَذَ جِسْرًا إِلَى جَهَنَّمَ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ: هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ[2].

١٣٩٢- (١٢) سهل بن مُعاذ بن انس جُهنی از پدرش روایت می‌کند که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس در روز جمعه، گردن‌های مردم را لگدمال کند (و از روی شانه‌های آنان، عبور کند؛ در روز رستاخیز) به دوزخ خواهد رسید و در آن افکنده می‌شود».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده و گفته است: این، حدیثی غریب است].

شرح: «اتّخذ جسراً»: واژه‌ی «اتّخذ» به دو گونه روایت شده است:

---

[1]- ابوداود ٦٦٣/١ ح ١١٠٨.

٢- ترمذی ٣٨٨/٢ ح ٥١٣؛ و مسند احمد ٤٣٧/٣.

١- به صورت معلوم فعل ماضی؛ و همین روایت، قویتر نیز است؛ یعنی با این کارش، خود را به جهنّم خواهد رساند و خود را در آن، خواهد افکند.

٢- به صورت مجهول فعل ماضی؛ و همین روایت، ظاهرتر نیز است؛ یعنی آن فرد به سوی دوزخ، پل قرار داده می‌شود؛ یعنی همچنان که او در دنیا، مردم را گذرگاه خویش گرفته و از روی شانه‌های آنان عبور کرده بود، در روز رستاخیز نیز گذرگاه مردم به سوی دوزخ قرار خواهد گرفت.

به هر حال، جمهور ائمه و پیشوایان دینی، بر مکروه بودن «لگدمال کردن گردن مردم» (بالا رفتن از دوش مردم، جهت رسیدن به قسمت جلو مسجد) اتفاق‌نظر دارند. برخی آن را مکروه تحریمی و برخی دیگر، **مکروه تنزیهی** گفته‌اند که قول اوّل، ترجیح دارد. البته امام و پیشنماز، در صورت ضرورت، می‌تواند جهت رسیدن به قسمت جلو مسجد و محراب، از روی شانه‌های مردم عبور کند.

حدیث بالا - اگر چه ضعیف می‌باشد - امّا از آنجایی که در احادیث و روایات، برای «لگدمال کردن گردن مردم» (بالا رفتن از دوش مردم، جهت رسیدن به قسمت جلو مسجد) هشدار و برای پرهیز و اجتناب از آن، ترغیب ذکر شده است، این حدیث تا حدودی قوّت می‌گیرد.

١٣٩٣ - [١٣] (حسن)

وَعَنْ مُعَاذِ بْنِ أَنَسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنِ الْـحُبْوَةِ يَوْمَ الْـجُمُعَةِ وَالْإِمَامُ يَخْطُبُ. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ[١].

١٣٩٣- (١٣) معاذ بن انس ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ نهی کردند که کسی در روز جمعه و در حالی که امام خطبه ایراد می‌کند، به صورت «اِحتباء» بنشیند.

[این حدیث را ترمذی و ابوداود روایت کرده‌اند].

شرح: «الحبوة»: نشستن بر سرین و هردو ساق خود را با دست به سینه چسبانیدن؛ یا با دستار به پشت بستن.

«اِحتباء» در حالت‌های عمومی غیر از خطبه، به اتفاق صاحب‌نظران فقهی، جایز می‌باشد؛ البته مشروط بر آن که احتمال ظاهر شدن عورت نباشد و علاوه از آن، تکبّر و خودبزرگ بینی نیز در کار نباشد.

١- ابوداود ٦٦٤/١ ح ١١١٠؛ ترمذی ٣٩٠/٢ ح ٥١٨؛ و مسند احمد ٤٣٩/٣.

از حدیث بالا، معلوم می‌گردد که اختیار نمودن این وضع نشستن به هنگام خطبه، کراهت دارد.

ولی در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که از احادیث و روایات صحیح ابوداود و دیگران ثابت شده است که تعداد زیادی از صحابه (مانند عبدالله بن عمر ، انس بن مالک و...) و تعداد بی‌شماری از تابعان (مانند: سعید بن مسیب، ابراهیم نخعی، مکحول، اسماعیل بن محمد، نعیم بن سلامة، شریح، صعصعة بن صاحان و...) «**اِحتباء**» را در حین خطبه مکروه نمی‌دانستند؛ و این سخن که شاید صحابه و تابعان از وجود چنین حدیثی آگاهی نداشتند، دور از واقعیت به نظر می‌رسد.

به همین خاطر، برخی از علماء و صاحب‌نظران اسلامی، بر این باورند که علّت نهی از «**اِحتباء**»، **کراهت تنزیهی** می‌باشد؛ و برخی گفته‌اند: علّت کراهت آن، احتمال خواب رفتن و خطر باطل شدن وضو می‌باشد و هرگاه احتمال خواب رفتگی، وجود نداشته باشد، در آن صورت، «**اِحتباء**» جایز است.

علامه طحاوی به روشی دیگر میان حدیث و عملکرد صحابه تطبیق داده است؛ وی گفته است: نهی از «اِحتباء» در صورتی است که انسان، بعد از شروع خطبه، به صورت «اِحتباء» بنشیند؛ و اگر شخصی قبل از شروع خطبه، «اِحتباء» کرده بود، نهی شامل حال او نمی‌شود.

آن دسته از صحابه که عمل «اِحتباء» در روز جمعه از آنان مشاهده شده است، کسانی بوده‌اند که قبل از شروع خطبه، «اِحتباء» کرده بودند که نهی شامل حال آنان نمی‌شده است.

١٣٩٤ - [١٤] (صَحِيح)

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «إِذَا نَعَسَ أَحَدُكُمْ يَوْمَ الْـجُمُعَةِ فَلْيَتَحَوَّلْ مِنْ مَجْلِسِهِ ذَلِكَ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ[1].

١٣٩٤- (١٤) عبدالله بن عمر گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هرگاه یکی از شما در روز جمعه، خواب‌آلود و چُرتی شد، باید جای نشستن خویش را تغییر دهد».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: «نعس»: خواب‌آلود شد؛ چرتی شد؛ سنگین شد؛ خواب بر وی غلبه کرد.

١- ابوداود ١/٦٦٨ ح ١١١٩؛ ترمذی ٢/٤٠٤ ح ٥٢٦؛ و مسند احمد ٢/٣٢.

«فلیتحول من مجلسه ذلک»: پیشتر بیان شد که پیامبر اکرم ﷺ دستور داده‌اند تا کسانی که خواب بر آنان غلبه کرده است و خواب آلود و چرتی شده‌اند و از فهم قرآن و ذکر خدا عاجز مانده‌اند، بخوابند و استراحت کنند و یا خود را به تحرّک و فعالیتی نشاط‌آور، مشغول کنند تا بعداً با نشاط و سرحالی، مشغول عبادت و ذکر خدا شوند. انس بن مالک رضی الله عنه گوید:

«دخل النبي ﷺ فاذا حبلٌ ممدود بين الساريتين؛ فقال: «ما هذا الحبل»؟ قالوا: هذا حبل لزينب، فاذا فترتْ تعلّقتْ. فقال النبيّ ﷺ: «لاحُلُّوه، ليُصلّ احدكم نشاطه، فاذا فتر فليقعد» (بخاری و مسلم)

«پیامبر ﷺ داخل مسجد شد، دید که طنابی به دو ستون (به نام ساریتین) بسته شده است؛ پرسید: این ریسمان چیست؟ اصحابی که در آنجا بودند جواب دادند که این مربوط به زینب بنت جحش (همسر پیامبر ﷺ) است؛ وقتی که خسته و کسل می‌شود به آن تکیه می‌کند (تا نیفتد). پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمود: این کار را نکنید و طناب را باز کنید؛ هریک از شما باید وقتی که با نشاط و سرحال است، نماز بخواند و اگر خسته گردید، باید بنشیند و استراحت کند تا کسالت و خستگی‌اش از بین برود».

و عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند:

«اذا نعس احدكم وهو يصلّي فليرقد حتّي يذهب عنه النوم؛ فانّ احدكم اذا صلّي وهو ناعسٌ لايدري لعلّه يستغفر فيسبّ نفسه» (بخاری و مسلم).

«هر وقت یکی از شما به‌هنگام خواندن نماز، خسته شد و خواب بر او غلبه کرد، باید بعد از خواندن نماز بخوابد، تا حالت خواب و کسالتش از بین برود؛ چون اگر شما در حالت چرت زدن و بی‌خوابی نماز بخوانید، متوجه نیستید که چه می‌گویید؛ شاید به‌جای طلب مغفرت، خودتان را نفرین کنید».

فصل سوم

١٣٩۵ - [١۵] (مُتَّفق عَلَيهِ)

عَنْ نَافِعٍ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ يَقُولُ: نَهَى رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ أَنْ يُقِيمَ الرَّجُلُ الرَّجُلَ مِنْ مَقْعَدِهِ وَيَجْلِسَ فِيهِ. قِيلَ لِنَافِعٍ: فِي الْـجُمُعَةِ قَالَ: فِي الْـجُمُعَةِ وَغَيرِهَا(١).

١٣٩۵- (١۵) نافع رضي الله عنه گوید: از عبدالله بن عمر رضي الله عنه شنیدم که می‌گفت: رسول خدا ﷺ نهی فرمودند از این که مردی، دیگری را از جایش بلند کند و خود به جایش بنشیند.

از نافع رضي الله عنه پرسیده شد: آیا این حکم، برای روز جمعه است؟ وی در پاسخ گفت: برای روز جمعه و غیر جمعه است.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: حدیث بالا، با این روایت نیز آمده است:

«عن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي ﷺ قال: لايقيم الرجلُ الرجلَ من مجلسه ويجلس فيه آخر ولكن تفسّحوا وتوسّعوا» (بخاری ح ٦٢٧).

«ابن عمر رضي الله عنه گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: هیچ کسی، شخص دیگر را از جایش بلند نکند تا دیگری و یا خود در جای او بنشیند؛ ولی برای دیگران جا باز کنید و جمع و جور بنشینید تا جا برای دیگران باز شود».

١٣٩٦ - [١٦] (حسن)

وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «يَحْضُرُ الْـجُمُعَةَ ثَلَاثَةُ نَفَرٍ: فَرَجُلٌ حَضَرَهَا بِلَغْوٍ فَذَلِكَ حَظُّهُ مِنْهَا. وَرَجُلٌ حَضَرَهَا بِدُعَاءٍ فَهُوَ رَجُلٌ دَعَا اللهَ إِنْ شَاءَ أَعْطَاهُ وَإِنْ شَاءَ مَنَعه. ورجل حَضَرَه بِإِنْصَاتٍ وَسُكُوتٍ وَلَمْ يَتَخَطَّ رَقَبَةَ مُسْلِمٍ وَلَمْ يُؤْذِ أَحَدًا فَهِيَ كَفَّارَةٌ إِلَى الْـجُمُعَةِ الَّتِي تَلِيهَا وَزِيَادَةِ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ وَذَلِكَ بِأَنَّ اللهَ يَقُولُ: [مَنْ جَاءَ بِالْـحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا]».

رَوَاهُ أَبُو دَاوُد(٢).

١٣٩٦- (١٦) عبدالله بن عمرو رضي الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند:

١- بخاری ٦٢/١١ ح ٦٢٧٠؛ مسلم ١٧١٤/٤ ح (٢١٧٧-٣٧)؛ ابوداود ١٦۵/۵ ح ٤٨٢٨؛ ترمذی ٨٢/۵ ح ٢٧٤٩؛ دارمی ٣٦۵/٢ ح ٢٦۵٣؛ و مسند احمد ١٧/٢.

٢- ابوداود ٦٦۵/١ ح ١١١٣.

«در نماز جمعه، سه دسته از مردم حاضر می‌شوند: نخست، مردی است که در نماز جمعه شرکت کرده و (به هنگام خطبه) به بیهوده‌گویی و یاوه سرایی پرداخته است؛ بهره‌ی چنین فردی از نماز جمعه، همان بیهوده گویی و یاوه‌سرایی‌اش می‌باشد (و از پاداش و ثواب جمعه، محروم است).

دیگر، مردی است که در نماز جمعه شرکت کرده و (به هنگام خطبه) به دعا و نیایش پرداخته (و به تمام و کمال به خطبه گوش فرا نداده است)؛ چنین فردی، خداوند بلندمرتبه را به فریاد خوانده و خواسته‌های خویش را از او طلبیده است؛ اگر خدا بخواهد، خواسته‌های او را اجابت می‌کند و اگر صلاح بداند، آن خواسته را بدو عنایت نمی‌کند.

و سوّمی، مردی است که در نماز جمعه شرکت کرده و (به هنگام خطبه) خاموشی و سکوت را مراعات نموده (و با دقّت و توجّه، به خطبه گوش فرا داده) و گردن مسلمانی را لگدمال نکرده (و از روی شانه‌اش عبور نکرده) و کسی را مورد آزار و اذیت قرار نداده است؛ پس نماز چنین فردی، کفّاره‌ی گناهان (صغیره‌ای) است که بین این جمعه تا جمعه‌ی دیگر و سه روز افزون بر آن، مرتکب شود؛ و این، بدان خاطر است که خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿مَن جَآءَ بِٱلۡحَسَنَةِ فَلَهُۥ عَشۡرُ أَمۡثَالِهَا...﴾ [الأنعام: ١٦٠]. «هر کس کار نیکی انجام دهد (پاداش مضاعف، دست کم از دریای جود و کرم خداوند معظّم) ده برابر دارد».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها»: در این آیه، آمده است که پاداش «نیکی»، ده برابر است، در حالی که در بعضی دیگر از آیات قرآن، تنها به عنوان «اضعافاً کثیرة» (چندین برابر) اکتفا شده است؛ مانند آیه‌ی ٢٤٥ سوره‌ی بقره؛ آنجا که خداوند می‌فرماید:

﴿مَّن ذَا ٱلَّذِي يُقۡرِضُ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَنٗا فَيُضَٰعِفَهُۥ لَهُۥٓ أَضۡعَافٗا كَثِيرَةٗۚ وَٱللَّهُ يَقۡبِضُ وَيَبۡصُۜطُ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ٢٤٥﴾ [البقرة: ٢٤٥].

«کیست که به خدا قرض نیکویی دهد تا آن را برای او چندین برابر کند؟ و خداوند (روزی بندگان را) محدود و گسترده می‌سازد و به سوی او بازگردانده می‌شوید».

در بعضی دیگر از آیات، پاداش پاره‌ای از اعمال، مانند انفاق را به هفتصد برابر بلکه بیشتر می‌رساند؛ آنجا که خداوند می‌فرماید:

﴿مَّثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنۢبَتَتۡ سَبۡعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنۢبُلَةٖ مِّاْئَةُ حَبَّةٖۗ وَٱللَّهُ يُضَٰعِفُ لِمَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ٢٦١﴾ [البقرة: ٢٦١].

«مَثَل کسانی که دارایی خود را در راه خدا صرف می‌کنند؛ همانند دانه‌ای است که هفت خوشه برآرد و در هر خوشه صد دانه باشد و خداوند برای هر که بخواهد آن را چندین برابر می‌گرداند و خدا (قدرت و نعمتش) فراگیر (و از همه چیز) آگاه است».

در بعضی دیگر از آیات، اجر و پاداش بی‌حساب ذکر شده است؛ آنجا که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُوَفَّى ٱلصَّٰبِرُونَ أَجۡرَهُم بِغَيۡرِ حِسَابٖ﴾ [الزمر: ١٠].

«به یقین، به شکیبایان، اجر و پاداششان به تمام و کمال و بدون حساب داده می‌شود».

پرواضح است که این آیات، هیچ گونه اختلافی با هم ندارند؛ در حقیقت حداقل پاداشی که به نیکوکاران داده می‌شود، ده برابر است و همین‌طور به نسبت اهمیت عمل و درجه‌ی اخلاص آن و کوشش‌ها و تلاش‌هایی که در راه آن انجام شده است، بیشتر می‌شود تا به جایی که هر حدّ و مرزی را در هم می‌شکند و جز خدا، حدّ آن را نمی‌داند.

به عنوان مثال، «انفاق و بخشش در راه خدا»، که فوق‌العاده در اسلام اهمیت دارد، پاداشش از حدّ معمول پاداش عمل نیک که ده برابر است، فراتر رفته و به «اضعاف کثیرة» (چندین برابر) یا «هفتصد برابر» و بیشتر رسیده است؛ و در مورد «استقامت و پایمردی» که ریشه‌ی تمام موفقیت‌ها و سعادت‌ها و خوشبختی‌ها است و هیچ عقیده و عمل نیکی بدون آن پا بر جا نخواهد بود، پاداش بی‌حساب ذکر شده است.

از اینجا روشن می‌شود که اگر در روایات، پاداش‌هایی بیش از ده برابر برای بعضی از اعمال نیک ذکر شده نیز هیچ‌گونه منافاتی با آیه‌ی بالا ندارد.

و همچنین اگر در آیه‌ی ٨٤ سوره‌ی «قصص» می‌خوانیم:

﴿مَن جَآءَ بِٱلۡحَسَنَةِ فَلَهُۥ خَيۡرٞ مِّنۡهَا...﴾ [القصص: ٨٤].

«کسی که کار نیکی انجام دهد، پاداشی بهتر از این خواهد داشت».

مخالفتی با آیه‌ی:

﴿مَن جَآءَ بِٱلۡحَسَنَةِ فَلَهُۥ عَشۡرُ أَمۡثَالِهَا...﴾ [الأنعام: ١٦٠].

ندارد تا احتمال نسخ در آن برود؛ زیرا بهتر بودن، معنای وسیع و گسترده‌ای دارد که با ده برابر، به طور کامل سازگار است.

١٣٩٧ - [١٧] (ضَعِيف)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَنْ تَكَلَّمَ يَوْمَ الْـجُمُعَةِ وَالْإِمَامُ يَخْطُبُ فَهُوَ كَمَثَلِ الْـحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا وَالَّذِي يَقُولُ لَهُ أَنْصِتْ لَيْسَ لَهُ جُمُعَةٌ». رَوَاهُ أَحْمد[١].

١٣٩٧- (١٧) عبدالله بن عباس رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس به هنگامی که امام، خطبه‌ی جمعه را ایراد می‌کند، سخن گوید، به درازگوشی می‌ماند که کتاب‌هایی را برمی‌دارد (ولی از محتوای آن‌ها خبر ندارد)؛ و هرکس به چنین فردی بگوید: ساکت باش و خاموشی گزین؛ برای او (پاداش کامل آن) نماز جمعه، وجود ندارد».

[این حدیث را احمد بن حنبل روایت کرده است].

شرح: «فهو كمثل الحمار يحمل اسفاراً»:

بدون شک، تحصیل و فراچنگ آوردن ثواب و پاداش، مشکلات فراوانی دارد، ولی این مشکلات هر اندازه باشد، در برابر برکات حاصل از پاداش الهی، ناچیز است؛ بیچارگی انسان، روزی خواهد بود که زحمت عبادات و طاعات را بر خود هموار کند، امّا چیزی از برکاتش، عاید او نشود؛ درست به سان چهارپایی است که سنگینی یک بار کتاب را به پشت خود احساس می‌کند، بی‌آن که از محتوای آن بهره گیرد.

١٣٩٨ - [١٨] (صَحِيح)

وَعَنْ عُبَيْدِ بْنِ السَّبَّاقِ مُرْسَلًا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ فِي جُمُعَةٍ مِنَ الْـجُمَعِ: «يَا مَعْشَرَ الْـمُسْلِمِينَ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ جَعَلَهُ اللهُ عِيدًا فَاغْتَسِلُوا وَمَنْ كَانَ عِنْدَهُ طِيبٌ فَلَا يَضُرُّهُ أَنْ يَمَسَّ مِنْهُ وَعَلَيْكُمْ بِالسِّوَاكِ». رَوَاهُ مَالِكٌ وَرَوَاهُ ابْنُ مَاجَه عَنهُ[٢].

١٣٩٨- (١٨) از عبید بن سبّاق - به طور مُرسل - روایت شده است که وی گفت: رسول خدا ﷺ در یکی از نمازهای جمعه، خطاب به مسلمانان فرمودند:

«ای گروه مسلمانان! بی‌گمان خداوند بلندمرتبه، این روز (جمعه) را روز عید و جشن قرار داده است؛ از این رو، در این روز غسل کنید و تن بشویید و هرکس عطر و مواد خوشبویی در اختیار دارد، برایش زیانی در پی ندارد که از آن استفاده کند و خود را بدان خوشبو و

١- مسند احمد ١/٢٣٠.

٢- ابن ماجه ١/٣٤٩ ح ١٠٩٨؛ موطأ مالک ١/٦٥ ح ١١٣؛ «کتاب الطهارة».

معطّر نماید؛ و بایستی در آن روز مسواک بزنید و دهان و دندان‌های خویش را تمیز و پاکیزه گردانید».

[این حدیث را مالک روایت کرده است].

١٣٩٩ - [١٩] (لم تتمّ دراسته)

وَهُوَ عَن ابْن عَبَّاس مُتَّصِلا[1].

١٣٩٩- (١٩) و ابن ماجه این حدیث را از عبیدالله و او نیز از عبدالله بن عباس ﭭ به صورت متّصل روایت کرده است.

شرح: «معشر»: جمعیت؛ انبوه؛ جامعه؛ گروه؛ گروه مردم؛ عامه‌ی مردم.

«عیداً»: جشن؛ روز جشن؛ هر روزی که در آن یادبودی باشد از خوشی و شادی برای گروهی از مردم.

١٤٠٠ - [٢٠] (حَسَنٌ)

وَعَنِ الْبَرَاءِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِﷺ: «حَقًّا عَلَى الْـمُسْلِمِينَ أَنْ يَغْتَسِلُوا يَوْمَ الْـجُمُعَةِ وَلْيَمَسَّ أَحَدُهُمْ مِنْ طِيبِ أَهْلِهِ فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَالْـمَاءُ لَهُ طِيبٌ». رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَقَالَ: هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ[2].

١٤٠٠- (٢٠) براء بن عازب ﭬ گوید: رسول خداﷺ فرمودند: «بر مسلمانان واجب است که در روز جمعه غسل کنند؛ و باید هریک از آنان، از عطر و مواد خوشبویی خانه‌ی خودش، استفاده کند؛ و اگر چنانچه عطر و مواد خوشبویی در دسترس نداشت، پس آب، مواد خوشبویی وی به شمار می‌آید».

[این حدیث را احمد بن حنبل و ترمذی روایت کرده‌اند؛ و ترمذی گفته است: این، حدیثی حسن است.].

شرح:

«حقاً علي المسلمين ان يغتسلوا يوم الجمعة»:

امام ابوحنیفه، امام شافعی، امام احمد بن حنبل و جمهور علماء و صاحب‌نظران فقهی، بر این باورند که غسل روز جمعه سنّت است و واجب نیست؛ اهل ظاهر می‌گویند: غسل جمعه، واجب است؛ این نظریه به امام مالک نیز نسبت داده شده است.

---

[1]- ابن ماجه ٣٤٩/١ ح ١٠٩٧.

[2]- ترمذی ٤٠٧/٢ ح ٥٢٨؛ و مسند احمد ٢٨٢/٤.

قائلان به وجوب غسل روز جمعه، از عبارت «**فليغتسل**» که در حدیث عبدالله بن عمر ﷺ آمده است، استدلال کرده‌اند؛ آنجا که می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «من اتي الجمعة فليغتسل» (ترمذی)؛ «هر کس به جمعه می‌آید، باید غسل کند». آن‌ها امر را در این حدیث، برای وجوب می‌دانند.

و همچنین از حدیث ابوسعید خدری استدلال می‌کنند که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: «غسل يوم الجمعة واجب علي كلّ محتلم» (بخاری و مسلم).

توضیح این که: درباره‌ی وجوب و عدم وجوب غسل روز جمعه، احادیث و روایات گوناگونی به ما رسیده است که در اینجا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

١- عبدالله بن عمر ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «اذا جاء احدكم الجمعة فليغتسل» (بخاری و مسلم)؛ «وقتی هریک از شما به نماز جمعه می‌آید، باید قبلاً غسل نماید (و خویشتن را پاک و پاکیزه و خوشبو و معطّر نماید)».

٢- ابوسعید خدری ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «غسل يوم الجمعة واجب علي كلّ محتلم» (بخاری و مسلم)؛ «غسل روز جمعه بر هر مکلّف و عاقل و بالغی واجب است».

٣- ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «حقّ علي كلّ مسلم ان يغتسل في كلّ سبعة ايّام يوماً؛ يغسل فيه رأسه وجسده» (بخاری و مسلم)؛ «بر هر مسلمانی لازم و ضروری است که در فاصله‌ی هر هفت روز، روزی را برای شستن سر و اندامش، اختصاص دهد و در هر هفته، یکبار غسل کند و سر و تن خویش را بشوید».

٤- سمرة بن جندب ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «من توضّأ يوم الجمعة فبها ونعمت ومن اغتسل فالغسل افضل» (احمد، ابوداود، ترمذی، نسایی و دارمی)؛ «هر کس روز جمعه (برای نماز جمعه) وضو بگیرد، وضو کافی می‌باشد و خوب است؛ و هرکس غسل کند، غسل بهتر و برتر است».

٥- «عن عكرمة، قال: إنَّ ناساً منْ أهلِ العِراقِ جاؤُوا فقالوا: يا ابن عبَّاسٍ! أتَرى الغُسلَ يومَ الجُمعةِ واجِباً؟ قال: لا؛ ولكنه أطْهَرُ وخيرٌ لمنِ اغتَسَلَ، ومنْ لم يَغتَسِلْ فليسَ عليه بواجبٍ. وسَأُخْبِرُكُم كَيفَ بَدْءُ الغُسْلِ: كانَ النَّاسُ مَجْهُودِينَ يَلبَسُونَ الصُّوفَ، وَيَعمَلونَ على ظُهُورِهِم، وكانَ مَسْجِدُهم ضَيِّقاً مُقارِبَ السَّقفِ، إنما هوَ عَرِيشٌ، فَخَرَجَ رسول الله ﷺ في يومٍ حارٍّ، وعَرِقَ النّاسُ في ذلك الصُّوفِ، حتى ثارَتْ مِنهُمْ رِياحٌ آذى بذلكَ بعضُهم بعضاً. فلمَّا وَجَدَ رسولُ الله ﷺ تلكَ الرِّياحَ، قال: «أيُّها النّاسُ! إذا كانَ هذا اليومُ؛ فاغتسلوا، ولْيَمَسَّ أحَدُكُم أفضَلَ

ما يَجِدُ منْ دُهنه وطِيبِه». قال ابنُ عباسٍ: ثمَّ جاء اللهُ بالخَيرِ، ولبِسوا غيرَ الصُّوفِ، وكُفُّوا العَمَلَ، ووُسِّعَ مَسْجِدُهُم، وذَهَبَ بَعْضُ الَّذِي كانَ يُؤْذِي بَعضُهُم بَعضاً منَ العَرَقِ». رواه ابوداود[1].

عکرمه (غلام آزاد شده و شاگرد ابن‌عباس ﭭ) گوید: گروهی از مردمان عراق به نزد ابن‌عباس آمدند و گفتند: ای ابن‌عباس! به نظر شما غسل روز جمعه (برای نماز جمعه) واجب است یا خیر؟

ابن‌عباس ﭭ در پاسخ گفت: خیر (واجب نیست) لیکن برای کسی‌که در روز جمعه غسل کند و خویشتن را خوب بشوید، طهارت و پاکیزگی و خیر و نیکی بسیاری وجود دارد و نیز هرکس در چنین روزی غسل نکند، گناهی متوجه‌ی او نمی‌شود، چرا که بر او واجب نیست.

(سپس ابن‌عباس ﭭ)گفت: عنقریب برایتان بیان خواهم کرد که چگونه غسل روز جمعه برای مردم تشریع شد (واقعه از این قرار است که در ابتدای اسلام) مردم خدمه و کارگر و زحمتکش بودند و خود، کار می‌کردند و لباس‌های پشمی بسیار ضخیم و کلفت به تن می‌کردند و بر پشت خویش بار و وسائل، حمل می‌نمودند، از این‌رو با لباس و سر و صورت عرق کرده و غبارآلود به نماز جمعه می‌آمدند).

و مسجد آنها (مسجد نبوی) نیز در آن روزگار بسیار کوچک و تنگ بود، و از سقفی بسیار پائین و کوتاه برخوردار بود (و بهتر بگویم) مسجد بسان خیمه‌ای بود که از شاخه‌های درخت درست کنند (که از گرمای زیاد و انبوه جمعیت برخوردار بود).

در جمعه‌ای بسیار گرم، پیامبراکرم ﷺ در حالی از خانه به مسجد تشریف آورد که مردمان لباس‌های ضخیم پشمین به تن کرده بودند و از شدت گرما، عرق از بدنشان بر روی آن لباس‌ها جاری شده بود (در نتیجه‌ی این هیئت و قیافه‌ی غبارآلود و عرق کرده‌ی آنها) بوی بد و نامطبوعی در مسجد پیچید که در اثر آن، برخی موجبات اذیت و آزار برخی دیگر را فراهم آوردند.

١- ابوداود ٢٥١/١ ح ٣٥٣.

چون پیامبر ﷺ آن تعفن و بوی بد را احساس کرد، فرمود: هان‌ای مردم! هرگاه روز جمعه فرا می‌رسد، بر هریک از شما لازم است که غسل کنید و از بهترین و برترین مواد معطر و خوشبویی که دارید استفاده نمائید.

ابن‌عباس رضي الله عنهما گوید: پس از آن (روزگار سخت و طاقت‌فرسا) وقتی فضل و کرم خداوند شامل حال مسلمانان گردید و خداوند خیر (فتوحات و غنائم) را بدانها عنایت کرد و فقر و فاقه و تهیدستی و بینوایی از آنها دور شد و لباس‌های ضخیم پشمی دیگر پوشیده نشد و محنت و مشقت مردم در کارهای روزمره نیز از میان رفت و مسجد (مسجدالنبی) نیز توسعه یافت، نتیجه آن است که آن بوی بد و نامطبوع که قبلاً فضای پاک مسجد را آلوده و متعفن می‌کرد (و باعث اذیت و آزار مسلمانان می‌شد) باقی نماند.

(به هر حال مقصود ابن‌عباس رضي الله عنهما این است که غسل روز جمعه در ابتدای اسلام و به دلایل مذکور، بر مسلمانان لازم بود، اما وقتی که آن حالت باقی نماند، حکم وجوب غسل نیز تخفیف پیدا کرد. از این‌رو در عصر کنونی ما نیز، بالخصوص در روستاها و دهات، مسلمانان سعی کنند تا با سر و صورت عرق کرده و با هیئت و قیافه‌ی غبارآلوده، به جمعه نیایند، بلکه تلاش کنند تا در روز جمعه خود را بیارایند، غسل کنند، خود را عطرآگین کنند، موی را شانه زنند و تمیزترین لباس‌های خود را بپوشند و با نظافت و زیبایی هر چه تمام‌تر در اجتماع سیاسی- عبادی جمعه حاضر شوند و بدون اینکه موجبات اذیت و آزار مسلمانانی را فراهم آورند به خطبه‌ی امام گوش کنند و به نیایش و ستایش خدا بپردازند و پروردگار را به خوبی عبادت و پرستش نمایند.)

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است.]

حال باید پرسید که: آیا بر اساس حدیث ابوسعید خدری رضي الله عنه، ابوهریره رضي الله عنه و ابن عمر رضي الله عنه، غسل روز جمعه واجب است و یا بر اساس حدیث سمرة بن جندب رضي الله عنه [**فبها و نعمت**] و حدیث عبدالله بن عباس رضي الله عنه سنّت مؤکده می‌باشد؟

امام نووی در شرح مسلم می‌گوید:

«علما و صاحب‌نظران اسلامی پیرامون حکم غسل روز جمعه با همدیگر اختلاف نظر دارند، گروهی از علما و پیشوایان سلف از برخی از صحابه رضي الله عنهم وجوب غسل را روایت کرده‌اند، و اهل ظاهر هم با توجه به حدیث ابوسعید خدری رضي الله عنه به وجوب غسل جمعه معتقد

می‌باشند، اما جمهور علماء از سلف و خلف (از جمله امام ابوحنیفه، مالک و شافعی) و بیشتر علما و صاحب‌نظران اسلامی با توجه به احادیث و روایات صحیح دیگر، معتقدند که غسل روز جمعه واجب نیست، بلکه سنت مؤکده می‌باشد»[1].

و در حقیقت، هرگاه سببی از اسباب نظافت از قبیل: چرک و عرق و امثال آن در بدن باشد، دستور غسل برای انسان مؤکد خواهد بود تا باعث اذیت و آزار کسانی که با او اختلاط و معاشرت دارند نشود.

در روایات (از جمله روایت ابن‌عباس رضی الله عنهما که بعداً خواهد آمد) وارد شده است که مسلمانان در مدینه‌ی منوره در طول هفته به آبکشی و کارهای روزمره مشغول بودند و چون جمعه فرا می‌رسید در مسجد برای نماز جمعه حاضر می‌شدند در حالی‌که بوی بد زیر بغل و بدن آنها موجب اذیت و آزار مردم می‌شد، ازاین‌رو پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور می‌داد تا غسل جمعه کنند و از این‌جهت، غسل جمعه سنت مؤکده قرار گرفت.

و حضرت عایشه رضی الله عنها می‌گوید:

«مردم روزهای جمعه پشت سر هم از منازل خود و دهات اطراف مدینه با لباس و سر و صورت عرق کرده و غبارآلود به جمعه می‌آمدند و عرق از بدنشان جاری می‌شد، یکی از آنان به نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم که در منزل من بود، آمد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: کاش شما برای چنین روزی خود را تمیز می‌نمودید و غسل می‌کردید». [بخاری]

از این‌رو از دیدگاه بیشتر علما، مراد از وجوبی که در حدیث ابوسعید رضی الله عنه آمده است، وجوب اصطلاحی نیست، بلکه مقصود از آن، همان تأکید برای تمیزی و رعایت بهداشت و نظافت می‌باشد.

١- شرح مسلم ج ٦ ١٢٤.

باب(٤٥)

خطبه و نماز جمعه

فصل اول

١٤٠١ - [١] (صَحِيح)

عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُصَلِّي الْـجُمُعَةَ حِينَ تَمِيلُ الشَّمْسُ. رَوَاهُ البُخَارِيّ[1].

١٤٠١- (١) انس بن مالک رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ نماز جمعه را پس از زوال آفتاب می‌گزاردند.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: از دیدگاه جمهور علماء و صاحب‌نظران اسلامی، منظور حدیث بالا این است که پیامبر ﷺ بعد از زوال خورشید، فوراً جمعه را می‌گزاردند؛ بنابر این، وقت جمعه و ظهر، یکی است.

از دیدگاه امام احمد بن حنبل و برخی از اهل ظاهر، گزاردن جمعه، قبل از زوال آفتاب جایز است؛ این دسته از علماء بر این باورند که وقت جمعه، از «ضحوة الکبری» (چاشت) آغاز می‌شود. دلیل آنان، حدیث معروف سهل بن سعد رضی الله عنه است که می‌گوید: «ما کنّا نتغدّي في عهد رسول الله ﷺ ولا نقیل الا بعد الجمعة» (ترمذی و بخاری).

استدلال آنان، از کلمه‌ی «**غداء**» است که در زبان عربی به غذایی گفته می‌شود که بعد از طلوع آفتاب تا قبل از زوال آفتاب صرف شود. طبق نظر این دسته از علماء، صحابه و یاران رسول خدا ﷺ پس از تمام شدن نماز جمعه، «**غداء**» (صبحانه) می‌خوردند که لازم می‌آید، نماز جمعه قبل از زوال آفتاب تمام شده باشد.

در جواب این گروه از اندیشمندان اسلامی، گفته شده است که اگر چه در اصطلاح، «**غداء**» به غذای قبل از زوال اطلاق گردیده است؛ ولی اگر شخصی غذای ظهر را بعد از زوال صرف کند، به آن نیز می‌توان «**غداء**» گفت و از نظر عرف، هیچ اشکالی ندارد. نظیر آن، حدیث پیامبر است که درباره‌ی «**سحری**» فرمودند: «هلمّوا الي الغداء المبارک» (نسایی).

از این حدیث، کسی نمی‌تواند جواز سحری را بعد از طلوع آفتاب استنباط کند. امام بخاری در پاسخ به امام احمد بن حنبل، حدیث عایشه رضی الله عنها را دلیل خویش قرار داده است؛ آنجا که عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «و کانوا اذا راحوا الي الجمعة، راحوا في هیئتهم» (بخاری).

١- بخاری ٢/٣٨٦ ح ٩٠٤؛ ابوداود ١/٦٥٤ ح ١٠٨٤؛ و مسند احمد ٣/١٥٠.

در این حدیث، برای رفتن به نماز جمعه از کلمه‌ی **«رواح»** استفاده شده است؛ و **«رواح»** رفتن بعد از ظهر و عصر را می‌گویند. یکی از دلایل عمده و قوی امام احمد بن حنبل، حدیث عبدالله بن سیدان سلمی ﷺ است که گفت:

«شهدتُ یوم الجمعة مع ابي بکر وکانت صلاته وخطبته قبل نصف النهار، ثم شهدتها مع عمر وکانت صلاته وخطبته الي ان اقول: انتصف النهار؛ ثم شهدتها مع عثمان فکانت صلاته وخطبته الي ان اقول: زال النهار. فما رأيتُ احداً عاب ذلک ولا انکره» (سنن دارقطنی و مصنّف ابن ابی شیبة).

در پاسخ به این روایت گفته شده است که اگر چه «نصف النهار» به یک لحظه اطلاق می‌گردد و مدّت آن بسیار اندک است، ولی از روی «توسّع»، به مدّت زمانی طولانی نیز اطلاق می‌گردد؛ حتّی که بعد از زوال را نیز «نصف النهار» می‌گویند؛ و هدف عبدالله بن سیدان ﷺ در این روایت، بیان ترتیب اوقات نماز آن بزرگواران بوده است؛ زیرا ابوبکر صدّیق ﷺ بعد از زوال، فوراً نماز جمعه را می‌خواند که بیننده گمان می‌کرد که هنوز «نصف النهار» نشده است. عمر فاروق ﷺ پس از زوال، با اندکی درنگ، نماز جمعه را می‌خواند که بیننده گمان می‌کرد که اکنون «نصف‌النهار» متحقق شده است. عثمان ﷺ با تأخیر نماز جمعه را می‌خواند که شبهه‌ی «نصف النهار» دیگر وجود نداشت. نظیر این حدیث، در سنن نسایی نیز موجود است؛ آنجا که انس بن مالک ﷺ می‌گوید:

«کان النبيّ ﷺ اذا نزل منزلاً لم یرتحل منه حتّي یصلّي الظهر. فقال رجلٌ: وان کانت بنصف النهار؟ قال: وان کان بنصف النهار» (نسایی، کتاب المواقیت، باب تعجیل الظهر فی السفر)؛ «رسول خدا ﷺ هرگاه در مکانی فرود می‌آمدند، از آنجا نمی‌رفتند تا آن که نماز ظهر را می‌گزاردند. مردی گفت: اگر چه در وقت نصف النهار بود؟ انس ﷺ گفت: اگر چه در وقت نصف‌النهار بود». پرواضح است که هیچکس قایل به این نیست که پیامبر ﷺ به هنگام نصف‌النهار یا قبل از آن، نماز ظهر را خوانده باشند؛ بلکه منظور آن، این است که پیامبر اکرم ﷺ پس از زوال آفتاب، به قدری سریع نماز ظهر را برپا می‌داشتند که برخی در شک و تردید می‌افتادند که آیا هنوز نصف‌النهار شده است یا خیر؟ از این رو، معنای حدیث عبدالله بن سیدان ﷺ نیز بدین‌گونه است.

١٤٠٢ - [٢] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: مَا كُنَّا نُقِيلُ وَلَا نَتَغَدَّى إِلَّا بَعْدَ الْـجُمُعَةِ[١].

١٤٠٢- (٢) سهل بن سعد رضی الله عنه گوید: ما پیش از ظهر، استراحت نمی‌کردیم و صبحانه را نمی‌خوردیم، تا این که نماز جمعه را می‌خواندیم.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «نقیل»: از قیلولة به معنای خوابیدن به وقت ظهر است.

«نتغدّی»: از «غداة» به معنای صبحانه است؛ یعنی پیش از ظهر، استراحت نمی‌کردیم و صبحانه را هم نمی‌خوردیم.

به هر حال، از دو حدیث بالا، معلوم می‌گردد که وقت نماز ظهر، همان وقت نماز ظهر است.

١٤٠٣ - [٣] (صَحِيح)

وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا اشْتَدَّ الْبَرْدُ بَكَّرَ بِالصَّلَاةِ وَإِذَا اشْتَدَّ الْـحَرُّ أَبْرَدَ بِالصَّلَاةِ. يَعْنِي الْـجُمُعَةَ. رَوَاهُ الْبُخَارِيّ[٢].

١٤٠٣- (٣) انس رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ در زمستان که هوا سخت سرد می‌شد، نماز جمعه را زود می‌گزاردند و در تابستان که هوا سخت گرم می‌شد، آن را تا وقت خنک شدن هوا به تأخیر می‌انداختند (و می‌فرمودند: «شدت گرما از حرارت جهنّم است»).

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: رسول خدا ﷺ در مورد نماز ظهر نیز می‌فرمایند: «اذا اشتدّ الحرّ فابردوا بالصلاة» (بخاری و مسلم)؛ «هنگام شدت گرما در نیمه‌روز، (نماز) ظهر را تا وقت خنک شدن هوا به تأخیر بیاندازید (تا از شدت گرما کاسته شود)».

و بخاری در روایتی دیگر از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: «اذا اشتدّ الحرّ فابردوا بالظهر فانّ شدّة الحرّ من فيح جهنّم؛ واشتكت النار الي ربّها فقالت: ربّ! اكل بعضي بعضاً فاذن لها بنفسين: نفس في الشتاء ونفس في الصيف؛ اشدّ ما تجدون من الحرّ واشدّ ما تجدون من الزمهرير»؛ «هنگام شدت گرما در نیمه‌روز، نماز ظهر را تا وقت خنک شدن هوا به تأخیر اندازید (تا از شدّت گرما کاسته شود؛

١- بخاری ٤٢٧/٢ ح ٩٣٩؛ مسلم ٥٨٨/٢ ح (٨٥٩-٣٠)؛ ابوداود ٦٥٤/١ ح ١٠٨٦؛ ترمذی ٤١٣/٢ ح ٥٢٥؛ ابن ماجه ٣٥٠/١ ح ١٠٩٩؛ و مسند احمد ٣٣٦/٥.

٢- بخاری ٣٨٨/٢ ح ٩٠٦.

چون شدّت گرما برگرفته از شراره و زبانه‌ی دوزخ است. آتش سوزان دوزخ در پیشگاه پروردگارش شکایت کرد و گله بگشاد و گفت: پروردگارا! پاره‌ای از اجزایم، پاره‌ی دیگر را خورد و نابود کرد! خداوند بلندمرتبه، نیز بدو اجازه داد تا دو تَفَس، یکی در تابستان و دیگری در زمستان بکشد. پس بیشترین گرمایی را که در تابستان احساس می‌کنید، برگرفته از همان نفسی است که دوزخ در تابستان کشیده و شدیدترین سرمایی را که در زمستان احساس می‌کنید، برگرفته از همان نفسی است که در زمستان کشیده است».

و در روایتی دیگر از بخاری چنین آمده است: «فاشدّ ما تجدون من الحرّ فمن سمومها واشدّ ما تجدون من البرد فمن زمهریرها»؛ «بیشترین گرما را که در وقت نیمه‌روز ایام تابستان احساس می‌کنید، برگرفته از شعله و لهب خالص و زبانه و شراره‌ی سوزان آتش است و شدیدترین سرمایی را که در وقت نیمه روز موسم زمستان احساس می‌نمایید، برگرفته از شدّت و سوز سرمای دوزخ است».

و در حقیقت، در جهانی که ما زندگی می‌کنیم، خداوند بلندمرتبه مسبّبات را به اسباب و معلول‌ها را به علت‌ها وابسته نموده است و خود همین سبب‌ها و علت‌ها نیز یا ظاهری‌اند که در خور فهم و درک انسان هستند و یا باطنی و پیچیده‌اند که از حوزه‌ی درک و فهم انسان بیرون است و به واسطه‌ی وحی و کتاب و پیامبران الهی، از حقایق آنها باخبر می‌شوند.

حدیث: «فإنَّ شدة الحرِّ من فیح جهنَّم» (شدت گرما از حرارت دوزخ است) نیز از این قبیل می‌باشد که از حوزه‌ی احساس و ادراک و فهم ما انسان‌های عاجز و ضعیف خارج است و فقط انبیاء هستند که در پرتو اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌های الهی، بدان‌ها اشاره می‌کنند و ما را مطلع می‌سازند. و در حقیقت طبق این حدیث، در عالم باطن و غیب، رابطه‌ی شدت گرما با آتش دوزخ است، همانگونه که در این عالم، طبق فهم و درک ما، گرمای ظاهری تابستان گرفته از حرارت و اشعه‌ی زرین آفتاب است، و نباید از ذهن دور داشت که می‌توان برای یک معلول چند علت آورد، و در واقع کانون و سرچشمه‌ی هر راحتی و لذتی، و هر آسایش و بهره‌ای، بهشت برین خدای ﷻ است و منبع و کانون هرگونه مصیبت و بدبختی، و چالش و دغدغه و ناآرامی و نابسامانی، دوزخ است. از این‌رو در این عالم هرگونه آسایش و لذتی و یا هرگونه مصیبت و چالشی که وجود دارد، تنها شمّه‌ای از

خزانه‌های نامحدود همان عالم باطنی و غیبی است و با آن کانون و منبع نسبت و رابطه‌ای دارد.

و از این‌رو چون شدت گرما به دوزخ نسبت دارد، و سردی و خنکی هوا با وزش نسیم‌های رحمت و کرم الهی رابطه دارد. پیامبرﷺ از مسلمانان می‌خواهد تا هنگام شدت گرما در نیمه روز، نماز ظهر را تا وقت خنک‌شدن هوا به تأخیر بیاندازند تا از شدت گرما کاسته شود.

این بود آنچه در حدیث آمده است، و لیکن ما از کُنه و ماهیت و کیفیت و چگونگی دم و بازدم و حرارت و سوز و سرمای شدید دوزخ چیزی نمی‌دانیم و مربوط به عالم غیب است.

آری! چیزی که از کنیه و ماهیت آن و شیوه‌ها و تفاصیل آن نمی‌دانیم لیکن بدان یقین و ایمان داریم و آنچه در وحی آمده و وحی بدان خبر داده، می‌پذیریم و دقایق و حقایق و تفاصیل آن را به خدا واگذار می‌نمائیم و دوست نداریم که ندانسته و رجماًبالغیب از آن چیزی بگوئیم.

١٤٠٤ - [٤] (صَحِيح)

وَعَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: كَانَ النِّدَاءُ يَوْمَ الْـجُمُعَةِ أَوَّلُهُ إِذَا جَلَسَ الْإِمَامُ عَلَى الْمِنْبَرِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ فَلَمَّا كَانَ عُثْمَانُ وَكَثُرَ النَّاسُ زَادَ النِّدَاءَ الثَّالِثَ عَلَى الزَّوْرَاءِ. رَوَاهُ الْبُخَارِيّ[١].

١٤٠٤- (٤) سائب بن یزید رضی الله عنه گوید: در روزگار رسول خداﷺ، ابوبکر صدّیق رضی الله عنه و عمر فاروق رضی الله عنه، اذان جمعه، همان اذان اول بود که جلو منبر گفته می‌شد؛ آن هم وقتی که امام برای ایراد خطبه، بر فراز منبر می‌رفت. امّا در روزگار خلافت عثمان بن عفّان رضی الله عنه، وقتی جمعیت زیاد شد، اذان سوّم را بر فراز «زوراء» اضافه نمود.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: «زوراء»: منزلی در بازار مدینه‌ی منوره بود که مؤذنان، بر فراز آن می‌ایستادند و اذان می‌گفتند.

و مراد از «نداء ثالث» (اذان سوم) همان اذان اوّل، یا اذان قبل از اذان خطبه می‌باشد. در این باره که این اذان در روزگار پیامبر خدا ﷺ وجود نداشته است، همه‌ی علماء و

١- بخاری ٣٩٣/٢ ح ٩١٢؛ ابوداود/٦٥٥ ح ١٠٨٧؛ ترمذی ٣٩٢/٢ ح ٥١٦؛ و مسند احمد ٤٥٠/٣.

صاحب‌نظران اسلامی، اتفاق‌نظر دارند؛ امّا درباره‌ی این که چه کسی آن را آغاز کرده است؟ اختلاف‌نظر وجود دارد.

حافظ ابن حجر عسقلانی به نقل از تفسیر جوییر می‌نویسد: عمر بن خطاب ﷺ آن را آغاز کرد. به دلیل: «عن معاذ انّ عمر ﷺ امر مؤذنَين ان يؤذّنا للناس الجمعة خارجاً من المسجد حتي يسمع الناس وامر ان يؤذن بين يديه كما كان في عهد النبيّ ﷺ وابي بكر؛ ثم قال عمر: نحن ابتدعناه لكثرة المسلمين» (فتح الباری ج ٢ صص ٣٢٨ و ٣٢٧؛ باب «الاذان يوم الجمعة»؛ و عمدة القاری، باب الاذان یوم الجمعة، ج ٦ ص ٢١١)؛ «معاذ ﷺ گوید: عمر بن دو مؤذن فرمان داد تا خارج از مسجد برای آگاهی مردم نسبت به نماز جمعه، اذان بگویند تا مردم آن را بشنوند؛ و همچنین فرمان داد تا مؤذنی در جلو روی او - بسان روزگار پیامبر خدا ﷺ و ابوبکر ﷺ - اذان بگوید. آن‌گاه عمر به خطاب ﷺ گفت: به خاطر زیاد شدن جمعیت مردم، آن را قرار دادیم».

البته خود حافظ ابن حجر، این روایت را منقطع قرار داده است.

برخی از علماء و صاحب‌نظران اسلامی، آغاز آن را به حجّاج بن یوسف و زیاد نسبت داده‌اند؛ از این رو، فاکهانی گفته است که نخستین کسی‌که اذان اول را در مکه ایجاد کرد، **حجاج** بود و اولین فردی که آن را در بصره قرار داد، **زیاد** بود. (فتح الباری، باب الاذان یوم الجمعة، ج ٢ ص ٣٢٧؛ و عمدة القاری، باب «الاذان يوم الجمعة» ج ٦ ص ٢١١).

امّا بیشتر روایات، بیانگر این حقیقتند که آغاز اذان اول، توسط عثمان بن عفّان ﷺ صورت گرفته است؛ همچنان که از حدیث بالا، نیز معلوم گشت که آغاز این اذان، توسط عثمان بن عفّان ﷺ صورت گرفته است. البته این عمل عثمان بن عفّان ﷺ بدعت گفته نمی‌شود؛ زیرا اجتهاد خلیفه‌ی راشد بوده است که به وسیله‌ی اجماع و سکوت صحابه، تأیید شده است.
علامه شاطبی در «الاعتصام» (ج ١ ص ٦٢) می‌نویسد:

«هیچ عملی از اعمال خلفای راشد، بدعت نیست؛ هر چند درباره‌ی آن نصی در قرآن و سنّت وجود نداشته باشد؛ و همان‌طور که پیامبر اکرم ﷺ نسبت به پیروی و اتّباع از سنّت خویش دستور داده است، پیروی از خلفای راشد را نیز واجب قرار داده است.»

عرباض بن سارية ﷺ گوید: «صلّي بنا رسول الله ﷺ ذات يوم، ثم أقبل علينا بوجهه فوعظنا موعظة بليغة، ذرفت منها العيون، ووجلت منها القلوب. فقال رجل: يا رسول الله! كأن هذه موعظة مودع فأوصنا، قال: أوصيكم بتقوى الله، والسمع والطاعة، وإن كان عبدا حبشياً، فإنه من يعش منكم بعدي فسيرى اختلافاً كثيراً؛ فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين، تمسكوا بها وعضوا عليها بالنواجذ، وإياكم ومحدثات الأمور؛ فإن كل محدثة بدعة، وكل بدعة ضلالة». رواه أحمد وأبو داود والترمذي وابن ماجه إلا أنهما لم يذكرا الصلاة[1].

عرباض بن سارية ﷺ گوید: روزی پیامبر خدا ﷺ با ما نماز خواند و پس از اقامه‌ی نماز، متوجه‌ی ما شد و ما را موعظه‌ای کرد که دل‌ها ازآن به هراس و دهشت افتادند و چشم‌ها به گریه درآمدند.

گفتیم: ای رسول‌خدا ﷺ! گویی این موعظه‌ی خداحافظی است، پس ما را توصیه‌ای کنید.

آن‌گاه فرمود: شما را به تقوا و ترس از خدا و شنیدن و فرمان‌بردن توصیه می‌کنم هر چند که برده‌ای حبشی بر شما امارت و فرمانروایی براند.

بی‌تردید، از شما هرکس که عمری دراز بکند و زنده بماند، بزودی ناظر اختلافات زیادی (در میان مسلمانان) خواهد گشت. بنابراین در چنین وقتی به راه و روش من و سبک و منش خلفای راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان وعلی ﷺ)، آن بزرگ‌مردان هدایت یافته و هدایت‌گر، تمسک جوئید. و با چنگ و دندان آنرا بگیرید و حفظ کنید و از ایجاد امور نوساخته و نوپیدا در دین به شدّت بر حذر باشید.

چون ایجاد هر امر نوساخته‌ای در دین، بدعت و هر بدعتی، ضلالت و گمراهی است. (و هر ضلالتی به آتش دوزخ منتهی می‌گردد).

[این حدیث را احمد و ابوداود روایت کرده‌اند. و ترمذی و ابن ماجه نیز این حدیث را بدون «صلّي بِنا رسول الله ذات يوم» روایت کرده‌اند].

این حدیث گویای این حقیقت است که وجود سنّت پیامبر ﷺ و سنّت خلفای راشدین ﷺ و صحابه‌ی بزرگوار رسول‌خدا ﷺ، برای امّت محمّدی، تنها عامل صلاح و رشد و ترقی و پیشرفت و تکامل و تعالی ایمانی، اخلاقی، عرفانی در عرصه‌های مختلف زندگی است.

١- مسند احمد ١٢٦/٤، ابوداود ح ٤٦٠٧، ترمذی ح ٢٦٧٦، ابن ماجه ح ٤٢، دارمی ح ٩٥.

در این حدیث، پیامبرﷺ در زمان بروزاختلافات و مجادله‌ها، امتش را به متابعت از سنّت خویش و سنّت خلفای راشدین توصیه کرده است و با لهجه‌ای پر از تأکید و اصرار، و هرگونه توجیه و تفسیر منفی را نسبت به سنّت خلفای راشدین برطرف می‌سازد.

چرا که درحقیقت همان‌ها بودند که ایمانشان ملاک سنجش ایمان ماست:

﴿فَإِنۡ ءَامَنُواْ بِمِثۡلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِۦ فَقَدِ ٱهۡتَدَواْ...﴾ [البقرة: ۱۳۷]

«اگر آنان ایمان بیاورند، همچنان که شما ایمان آورده‌اید، و بدان چیزهایی که شما ایمان دارید، ایشان نیز ایمان داشته باشند، بیگمان(به راه درست خدایی) رهنمود گشته‌اند..»

پس گفته‌ها، وکرده‌ها و رهنمودهایشان نیز برای ما در حل مشکلات فرهنگی واجتماعی و نظامی واقتصادی وسیاسی و عبادی، قابل استناد و استدلال و تقلید می‌باشد.

و همان‌ها بودند که رسول‌خداﷺ آنها را در حدّ الگو و مقتدا برای آیندگان قرار داد و دنباله‌روی از سنّت خویش و سنت آنها را تنها راه نجات ممکن از غرق‌شدن در گرداب‌های ذلالت و گمراهی، فلاکت و بدبختی، و افکار و اعمال پوسیده و نکبت‌بار، معرفی نمود.

چرا که پیروی از آنها، یکی از مهم‌ترین و بهترین و مطمئن‌ترین راه‌ها برای دستیابی به گنجینه‌ی تعلیمات اسلامی، اوامر و فرامین الهی و تعالیم آموزه‌های نبوی در عرصه‌های مختلف زندگی، اعم از حیات فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، سیاسی و نظامی، فرهنگی و اقتصادی، عبادی و خانوادگی و... می‌باشد.

و خلفای راشدین ودیگر صحابه، و علم و ایمانشان تار و پود دین مبین اسلام به شمار می‌آید، چرا که تصور دین بدون توجه به سنّت و علم آنها، ممکن نیست، چرا که آنها قدم بر شاهراهی گذاشته‌اند که قدم رسول‌خداﷺ برآن راه قرار داشت وآنها عالی‌ترین و بهترین واسطه‌هایی هستند که می‌توان به کمک آنها، به گنجینه‌ی معارف و علوم قرآنی و نبوی و شرعی دست یافت و مسیر اصلی را از مسیر انحرافی باز شناخت.

برای جلوگیری از اطاله‌ی کلام، بذکر همین سخن از حسن بصری اکتفا می‌نمائیم. وی پیرامون یاران رسول‌خدا ﷺ می‌فرماید: «یاران محمد ﷺ در میان امت محمدی، دارای پاک‌ترین و صاف‌ترین قلب و عمیق و ژرف‌ترین علم و دانش وکمترین تکلف و تصنّع بودند».

آنها مردمانی بودند که از سوی خدا برای مصاحبت و همراهی و همنشینی پیامبر ﷺ انتخاب و گزینش شده بودند. پس‌ای مسلمانان! اخلاق و خلق و خوی خویش را با اخلاق و صفات و ویژگی‌ها و سنن آنها همانند سازید. به خدای کعبه سوگند! آنها برشاهراه راست و صراط مستقیم والهی و نبوی بودند[١].

١٤٠٥ - [٥] (صَحِيح)

وَعَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: كَانَتْ لِلنَّبِيِّ ﷺ خُطْبَتَانِ يَجْلِسُ بَيْنَهُمَا يقْرَأ الْقُرْآن وَيذكر النَّاس فَكَانَت صلَاته قصدا وخطبته قصدا. رَوَاهُ مُسلم[٢].

١٤٠٥- (٥) جابر بن سمرة ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ در نماز جمعه، دو خطبه ایراد می‌فرمودند و میان هردو خطبه، اندکی می‌نشستند.

آن حضرت ﷺ در خطبه‌ی جمعه، آیاتی از قرآن را تلاوت می‌کردند و مردم را پند و اندرز می‌دادند و به طور کلّی، نماز و خطبه‌ی آن حضرت ﷺ، میانه (نه بسیار طولانی و نه بسیار کوتاه) بود.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «كانت للنبيّ ﷺ خطبتان يجلس بينهما»: از دیدگاه امام ابوحنیفه، هردو خطبه و نشستن بین آن‌ها، سنّت است؛ و از آنجایی که امام شافعی هردو خطبه را فرض می‌داند، نشستن میان آن دو را نیز فرض می‌داند.

دیدگاه امام مالک، امام اوزاعی، امام اسحاق، ابوثور و ابن مذر، مطابق امام ابوحنیفه است.

روایتی از امام احمد بن حنبل نیز مطابق با دیدگاه جمهور علماء و صاحب‌نظران فقهی، نقل گردیده است. جمهور، از مطلق بودن آیه‌ی ﴿...فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ...﴾ [الجمعة: ٩] استدلال می‌کنند و می‌گویند: خطبه‌ای که برای نماز جمعه شرط قرار داده شده است با مطلق ذکر خدا ادا می‌گردد؛ و فرقی نمی‌کند که به چه لفظی باشد.

١- فتح الملهم ج ١ ص ١٣٩.

٢- مسلم ٥٨٩/٢ ح (٨٦٢-٣٤)؛ مسلم ٥٩١/٢ ح (٨٦٦-٤١)؛ ابوداود ٦٥٧/١ ح ١٠٩٤؛ ترمذی ٣٨١/٢ ح ٥٠٧؛ نسایی ١١٠/٣ ح ١٤١٨؛ ابن ماجه ٣٥١/١ ح ١١٠٦؛ دارمی ٤٤٠/١ ح ١٥٥٧؛ و مسند احمد ٩٣/٥.

از دیدگاه امام ابوحنیفه، کوتاه یا طولانی بودن خطبه، فرقی ندارد؛ امّا از نظرگاه امام ابویوسف و امام محمد، خطبه باید چنان ذکر طویلی باشد که در عرف، به او خطبه گفته شود.

و شافعی‌ها نیز از مواظبت بدون ترک آن حضرت ﷺ استدلال می‌کنند.

به هر حال، خواندن دو خطبه قبل از نماز جمعه سنّت است، همان‌گونه، ایستادن خطیب به هنگام ایراد خطبه نیز سنّت می‌باشد.

خطیب باید صدای خود را چنان بلند کند که مردم صدای او را بشنوند تا محتوای خطبه به گوشی همگان برسد. به هنگام ایراد خطبه، باید خاموش بود و به سخنان خطیب گوش فرا داد و روبه‌روی خطیب نشست.

شایسته است خطیب، مردی فصیح و بیلغ و آگاه به اوضاع و احوال مسلمانان و باخبر از مصالح جامعه‌ی اسلامی، شجاع، صریح‌اللهجة و قاطع در اظهار حق باشد؛ این‌طور که اعمال و رفتارش، سبب تأثیر و نفوذ کلامش گردد و زندگی او، مردم را به یاد خدا بیاندازد.

شایسته است پاکیزه‌ترین لباس را به تن کند و خود را خوشبو و معطّر نماید و با وقار و سکینه گام بردارد و هنگامی که بر فراز منبر جای گرفت، روبه‌روی آنان بایستد و بر شمشیر یا عصا تکیه کند؛ نخست بر منبر بنشیند تا اذان تمام شود؛ و بعد از فراغت از اذان، شروع به خطبه کند.

محتوای خطبه، نخست حمد خداوند و درود بر پیامبر اکرم ﷺ است؛ سپس مردم را به تقوای الهی توصیه کند و یکی از سوره‌های کوتاه قرآن را بخواند و این امر را در هردو خطبه رعایت کند؛ و در خطبه‌ی دوم بعد از درود بر پیامبر اکرم ﷺ، برای صحابه و یاران جان بر کف پیامبر ﷺ و برای تمامی مردان و زنان مؤمن دعا کند و استغفار نماید.

و شایسته است که در ضمن خطبه، مسایل مهمی که با دین و دنیای مسلمانان ارتباط دارد، مطرح کند و آنچه مورد نیاز مسلمانان د رداخل و خارج کشورهای اسلامی و در داخل و خارج آن منطقه می‌باشد، مورد بحث قرار دهد؛ و مسایل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و دینی را با در نظر گرفتن اولویت‌ها مطرح نماید؛ به مردم آگاهی بخشد و آن‌ها را از توطئه‌های دشمنان با خبر سازد؛ برنامه‌های کوتاه مدت و دراز مدت برای حفظ جامعه‌ی اسلامی و خنثی کردن نقشه‌های مخالفان را به آن‌ها گوشزد کند.

خلاصه، خطیب باید بسیار هوشیار و بیدار و اهل فکر و مطالعه در مسایل اسلامی باشد و از موقعیت این مراسم بزرگ، حداکثر استفاده را برای پیشبرد اهداف اسلام و مسلمانان بنماید.

«فکانت صلاته قصداً وخطبته قصداً»:

از این بخش از حدیث، معلوم می‌گردد که سنّت است خطبه‌ی نماز جمعه، طولانی نباشد، بلکه مختصر بوده و با سوره‌ای از سوره‌های «طوال مفصّل» (از سوره‌ی **حجرات** تا سوره‌ی **بروج**) برابر باشد؛ و اگر بیشتر از آن شد، مکروه است. عمار بن یاسر ﷺ گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «انّ طول صلاة الرجل وقصر خطبته؛ مئنّة من فقهه فاطیلوا الصلاة واقصروا الخطبة وانّ من البیان لسحراً» (مسلم)؛ «طولانی بودن نماز خطیب و کوتاه بودن خطبه‌اش، نشانه‌ای از فقیه بودن او است؛ پس نماز را طولانی و خطبه را کوتاه کنید و به راستی که برخی از سخنان، سحرآمیزند».

و جابر بن سمرة ﷺ نیز گوید: «کنتُ أُصلّي مع النبيّ ﷺ الصلوات؛ فکانت صلاته قصداً وخطبته قصداً» (مسلم و ترمذی)؛ «نمازها را با پیامبر اکرم ﷺ می‌خواندم؛ در نماز و خطبه‌اش، حد وسط را رعایت می‌کردند».

یعنی طولانی بودن نماز و مختصر بودن خطبه، نشانه‌ی فقاهت و درایت شخص می‌باشد.

در اینجا، توجه خوانندگان محترم را به چند نکته جلب می‌کنم:

١- مبنای شریعت مقدّس اسلام بر آسانگیری و رفع عُسر و حَرَج و تشدید و سختگیری از بندگان است؛ و برای مسلمانان نیز مناسب است که پیوسته رعایت حدّ وسط و اعتدال میان افراط و تفریط، آن هم بر مبنای اصول و موازین اسلامی را سرلوحه‌ی کار خود قرار دهند.

خداوند در آیات زیادی نیز به این موضوع اشاره کرده است، به عنوان مثال، در سوره مائده، درپایان آیه تیمم و طهارت می‌فرماید:

﴿مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ وَلِيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ﴾ [المائدة: ٦].

«خدا نمی‌خواهد بر شما سخت بگیرد، لیکن می‌خواهد شما را پاک و نعمتش را بر شما تمام گرداند، باشد که سپاس او بدارید».

و در سوره‌ی بقره در پایان آیه روزه و مسائل آن از قبیل رخصت افطار برای بیمار و مسافر می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ [البقرة: ١٨٥].

«خدا برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد».

و در پایان آیات محرّمات ازدواج، و بیان رخصت‌های خداوند درآن از قبیل: جواز نکاح کنیزان مؤمن برای کسانی که از ازدواج زنان آزاد، ناتوان هستند می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمۡۚ وَخُلِقَ ٱلۡإِنسَٰنُ ضَعِيفٗا٢٨﴾ [النساء: ٢٨].

«خدا می‌خواهد تا بارتان را سبک گرداند و می‌داند انسان ناتوان آفریده شده است»

و نیز در پایان سوره حج به دنبال یک سلسله اوامر و نواهی می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱجۡتَبَىٰكُمۡ وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ﴾ [الحج: ٧٨].

«خداست که شما را برای خود برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است».

پیامبرﷺ نیز می‌فرماید:

«يسّروا ولاتعسّروا وبشّروا ولا تُنفّروا». «آسان گیرید و سخت نگیرید و بشارت دهید و متنفر نگردانید».

٣- علماء و دانشوران اسلامی و دعوتگران و مبلغان دینی و مربیان و اصلاحگران اجتماع بشری، باید در سخنرانی و اندرزدادن، به پیامبرﷺ و یاران او تأسی جویند. اگر واعظان و مرشدان ما می‌خواهند، مردم را در مجالس وعظ و ارشاد بنشانند و سخنانشان در دل‌های آنها، بهتر نفوذ کند و بتوانند آنان را جذب نمایند، و حلاوت و شیرینی نشستن و گوش‌دادن در مجالس وعظ و ارشاد را به آنان بچشانند و آنان را از رفتن به مجالس و محافل لهو و لعب بازدارند، و شوق و رغبت آنان را به سوی بیانات خود جلب کنند، تا مجالس وعظ را بر محافل لهو و لعب، ترجیح دهند، راهی جز پیروی از سیرت پیامبرﷺ و روش یاران او ندارند. و در حقیقت بهترین و مؤثرترین پند و اندرز و موعظه و سخنرانی، آن است که واعظ و سخنور، اوضاع و شرایط و احوال مردم را در نظر بگیرد و مناسب‌ترین وقت را انتخاب کند، تا سخنانش در دل‌های مردم، بهتر نفوذ کند و بتواند آنان را به سوی اوامر و فرامین الهی جذب نماید و سوق دهد.

سخنران و واعظ، باید بسان دکتر و طبیب حاذق و ماهر باشد. پزشک حاذق پیوسته حال بیمار را در نظر می‌گیرد و به اندازه‌ی نیاز، دارو برای او تجویز می‌کند و در مداوای او پا به پای مریض راه می‌رود تا اینکه بیمار دلتنگ نشود و از مصرف دارو، بیزار نگردد که معالجه‌اش دشوار و شفایش غیرممکن گردد. پس واعظ نیز باید وقت‌شناس، مردم‌شناس، مخاطب‌شناس و جامعه‌شناس باشد، تا به پیشرفت‌های چشمگیر تبلیغی و ارشادی دست پیدا بکند.

۳- ائمه‌ی جمعه و جماعات باید رعایت حال بیماران، کارگران، ناتوانان، درماندگان و سالخوردگان را در نماز جماعت بکنند، و نباید نماز را آنقدر طولانی کنند که باعث مشقت و زحمت برای آنها شود.

امروز می‌بینیم که چگونه مادیات بر معنویات، خودمحوری بر دیگرمحوری و سودجویی بر اخلاق، چیره و غالب شده است، و چگونه وسوسه‌های گرایش به شر و موانع خیر، فراوان شده‌اند؟ امروزه دینداری همچون نگهدارنده‌ی اخگرآتش برافروخته بر کف دست است، آنجا که امواج و جریانات کفر از چهار طرف متوجه‌ی انسان مؤمن می‌شوند و می‌خواهند که عقیده و فرهنگ را از ریشه قلع و قمع کنند و چنان ضربه‌ای بر آن وارد سازند که توان برگشت را نداشته باشد، زندگانی شخص مسلمان در چنین جوامعی سخت پررنج و پیوسته در یک نبرد دایمی است.

از این‌رو بر ائمه‌ی مساجد لازم است که در حد توان نسبت به چنین کسانی آسانگیر باشند و به خاطر تشویق و ترغیب مردم نسبت به دین و ثابت‌قدم و استوارماندن آنان در مسیر دین، نماز و روزه، اوامر و فرامین الهی، تعالیم وآموزه‌های نبوی، و احکام و دستورات اسلامی، جنبه‌ی رخصت را بیشتر از جنبه‌ی عزیمت به آنان عرضه نمایند و همواره جانب تیسیر و تخفیف و سهولت و آسانی را بر جانب تشدید و تعسیر و سختگیری و عسر و حرج ترجیح دهند.

وقتی که شیوه‌های آسانگیری در زمان پیامبر ﷺ و صحابه ﷺ اعمال و اجرا می‌شد، وضعیت عصر و زمان ما که مردم از دین روگردانند و نیاز مبرمی به سهولت وآسانگیری دارند، باید چگونه باشد؟

ما امروز از لحاظ ترویج و سهولت دینی و آسانگیری در مسائل، به مراتب از آن‌ها نیازمندتریم البته این بدان معنا نیست که گردن نصوص شرعی را بشکنیم و با اکراه و تکلّف، مفاهیم واحکامی که امورات مردم را سهل وآسان نماید، از آن استخراج نمائیم، هرگز چنین نیست. زیرا منظور، آسانگیری وسهولتی است که با یک نصّ ثابت و محکم و یا با یک قاعده‌ی شرعی قطعی، در تعارض نباشد، بلکه باید آن آسانگیری در پرتو نصوص و قواعد شرعی و اهداف کلی اسلام قرار گیرد.

از این‌رو چون مبنای شرع مقدس اسلام بر رفع عسر و حرج وسخت‌گیری از بندگان است، پیامبر ﷺ از کسانی که نماز را بر مردم طولانی می‌کردند، ایراد می‌گرفت. چنانکه به معاذ ﷺ ایراد گرفت و با عصبانیت فرمود:

«ای معاذ! مگر تو فتنه‌گری»؟

همچنین از «ابی بن کعب» ﷺ ایراد گرفت و چنان خشمگین شد که قبل از آن این‌چنین خشمگین نشده بود و بدو فرمود:

«همانا برخی از شما باعث تنفر مردم می‌شوند، کسی که امام مردم شده باید نماز را سبک وکوتاه بخواند، زیرا پشت سرش پیرمرد و بیمار و ناتوان ایستاده‌اند، یا پشت سرش کسانی ایستاده‌اند که می‌خواهند به کارشان برسند».

پس درست نیست که یکی، مردم را پشت سرش نگه دارد وسوره‌ی بقره را بخواند و در صورتی این درست است که تمام جماعت موافق باشند. پس در حالت عادی باید همگام با ضعفا وکارگران حرکت کرد و باید مراعات حال آنان را کرد.

٤- آداب و سنّت‌های خطبه، عبارتند از:

طهارت؛ خواندن خطبه بدون وضو، مکروه است؛ حتّی که از دیدگاه امام ابویوسف، ناجایز می‌باشد.

خطبه در حالت ایستاده خوانده شود؛ از این رو، نشسته خواندن خطبه، مکروه است.

امام به طرف مردم متوجه شود و در رو در روی آنان، خطبه ایراد نماید؛ و اگر به طرف قبله یا جانبی دیگر، خطبه خواند، مکروه است.

قبل از شروع خطبه؛ «اعوذ بالله من الشيطان الرجيم» را آهسته بخواند.

خطبه با آواز بلند خوانده شود تا مردم آن را بشنوند؛ از این رو، اگر چه با خواندن آهسته، فرض ادا می‌گردد، ولی چنین کاری مکروه است.

خطبه، کوتاه و مختصر باشد؛ البته موارد زیر در آن رعایت شود:

الف) با حمد و سپاس خدای، شروع شود.

ب) ثنا و تعریف خداوند در آن وجود داشته باشد.

ج) خواندن شهادتین.

د) درود بر پیامبر گرامی اسلامﷺ.

ه) کلمات وعظ و نصیحت.

و) تلاوت آیه‌ای از قرآن.

ز) اندکی نشستن میان دو خطبه.

ح) خواندن حمد و ثنا و درود در خطبه‌ی دوم.

ط) دعا برای همه‌ی مسلمانان.

ی) مختصر بودن هردو خطبه به اندازه‌ای که از سوره‌های «قصار مفصل» فراتر نرود.

خطبه‌ی جمعه و عید، هردو باید به زبان عربی باشند؛ و خواندن آن به زبانی دیگر بدعت می‌باشد؛ زیرا خلاف خطبه‌ی عربی از پیامبر گرامی اسلامﷺ ثابت نشده است؛ حتّی که اصحاب نیز فقط خطبه به زبان عربی می‌خواندند در حالی که بسیاری از آنان به زبان‌های دیگر، تسلّط داشتند.

پس از خواندن خطبه‌ی عربی و قبل از نماز جمعه، خواندن ترجمه‌ی آن به زبان محلّی نیز بدعت به شمار می‌آید و باید از آن پرهیز کرد. البته خواندن ترجمه‌ی آن بعد از نماز جایز و پسندیده می‌باشد؛ و بعد از خطبه‌ی نماز عید، می‌توان فوراً آن را ترجمه کرد؛ زیرا نماز قبل از خطبه خوانده شده است؛ البته بهتر آن است که به هنگام ترجمه، از منبر فاصله گرفته باشد تا امتیازی میان خطبه‌ی عربی و خطبه به زبان محلّی قائل شده باشد.

از دیدگاه برخی از علماء و صاحب‌نظران فقهی، هر شهری که با جنگ و جهاد فتح شده باشد، مناسب است که امام به وقت ایراد خطبه، شمشیر، عصا و یا کمانی در دست داشته باشد؛ مانند شهر مقدس مکه‌ی مکرمه؛ و هر شهری که به وسیله‌ی صلح فتح شده باشد، در آن، چنین عملی مستحب نیست؛ مانند شهر مدینه‌ی منوره.

اما برخی از علماء، داشتن شمشیر یا عصا را به وقت ایراد خطبه، مطلقاً مکروه دانسته‌اند.

شافعی‌ها و حنبلی‌ها بر این باورند که سنّت است امام قبل از شروع خطبه، به مردم سلام کند، ولی از دیدگاه حنفی‌ها و مالکی‌ها، چنین چیزی سنّت نیست.

۵- فرق میان خطبه‌ی نماز جمعه و نمازهای عید:

همه‌ی خطبه‌ها - اعم از جمعه و عید و نکاح و غیره - در یک نکته با هم مشترکند؛ و آن، این است که زمانی که خطیب در حال خواندن خطبه است، همه باید سکوت اختیار کرده و به خطبه گوش فرادهند و ذکر و تسبیح و سلام و درود در وقت خطبه ناجایز است؛ اما در چند مورد با یکدیگر تفاوت دارند:

الف) خطبه در نمازهای عید، سنّت است، در حالی که در نماز جمعه شرط است.

ب) خطبه در نمازهای عید، بعد از نماز است، در حالی که در نماز جمعه، قبل از نماز است.از این رو اگر خطیب، به هیچ عنوان در نمازهای عید، خطبه نخواند، نمازش درست است و به خاطر ترک سنّت گنهکار می‌گردد؛ و همچنین اگر خطبه را قبل از نماز عید خواند، باز هم درست است و به خاطر ترک سنّت گنهکار می‌گردد و نیازی به اعاده‌ی نماز و خطبه نیست.

٦- ویژگی‌های امام جمعه:

برخی از ویژگی‌های امام جمعه را می‌توان به شرح ذیل مطرح کرد:

الف) بنیه‌ی علمی و اطلاعاتی.

مسجدها و پایگاه اطلاع رسانی نماز جمعه، محلّی است برای علم‌آموزی و بیداری اسلامی و یافتن راه و رسم زندگی پاک و شیوه‌ی مسلمان زیستن و شناخت دشمنان اسلام و راه و رسم درست مبارزه با آن‌ها. پس باید امام جمعه‌ها، با اصول ساده‌ی روان‌شناسی، آشنایی اجمالی داشته و علم و شناخت عمیق دینی و بنیه‌ی علمی و اطلاعاتی را همگام با دانش و تمدّن روز و معرفت‌های جاری زمان، پیش ببرند تا در سمینارها و محافل علمی و نمازهای روزانه و جمعه و با ایراد سخنرانی‌های پربار علمی و متناسب با شرایط زمانی، بیشترین و درست‌ترین دانش دینی و معارف لازمه‌ی روز را به پای منبرهای خود ارایه دهند و با عمق بخشیدن به معارف دینی و ارزش‌های انسانی و

اخلاقی، هر جمعه را از جمعه‌ی پیش، برای مردم سودمندتر و جذّاب‌تر کنند تا تضمینی باشد برای حضور هر چه بیشتر مردم در مسجدها و نماز جمعه.

امام جمعه، مسئولیت آگاهی‌رسانی دینی و بصیرت سیاسی و اجتماعی را به عهده دارد؛ مردم هم نیازمند علم و شناخت دینی و دریافت تحلیل درست پدیده‌های سیاسی و اجتماعی و مسایل روز دنیا هستند. پیروزی در امر گسترش شریعت اسلام و برآوردن نیازهای مردم، پویایی و تداوم دانش افزایی امام جمعه را خواهان است.

اگر امام جمعه در این کار سهل‌انگاری کند، فقر علمی را به وجود آورده و دلسردی مردم را سبب شده و برای مردم نیز غیر تحمل می‌شود.

پایگاه اطلاع‌رسانی مسجد و نماز جمعه، امام و خطیب مجرّب و کارآزموده‌ای را می‌خواهد که موضوع و محتوای سخن‌رانی‌های خود را به راستی ساختاربندی کند و مردم را با زبان زمانه‌شان مورد خطاب قرار دهد. با لحن آموزشی و با قدرت حرف بزند؛ بدین وسیله، هم بیشترین آگاهی دینی را به مردم رسانده و هم بر اعتبار خود افزوده و هم همیشه مورد اعتماد مردم خواهد بود و مردم نیز به حرف‌هایش توجه خواهند کرد.

ب) مقبول بودن رفتار.

صلاحیت اخلاقی و مقبول بودن رفتار، نعمت‌های ارزشمندی هستند که امام‌ها و پیشنمازها و خطیب‌ها می‌توانند با پیروی عملی، فرهنگ رفتاری اسلام و رعایت همه‌ی حدود و اصول انسانی آن‌ها را دارا باشند؛ و مرتب نیز شایستگی رفتاری خود را افزایش دهند و با صفات عملی، مردم را جذب و قلب‌هایشان را متوجه شریعت و عمل به دستورات دین بنمایند.

مردمی که از پیشماز و امام جمعه‌ی خویش راضی باشند؛ با او رابطه‌ی دوستانه برقرار کرده و با آسودگی در مسجد حضور می‌یابند. پیشنمازی که سبب نارضایتی مردم شود، هم نمازشان را دچار اشکال شرعی کرده و هم لطف و صفای معنوی مسجد را کاهش داده است؛ دانشمندی می‌تواند رهبری و پیشنمازی جمعه‌ی مردم را به عهده بگیرد که:

در اوج حساسیت و شجاعت دینی باشد.

خود را خدمتگزار مردم و یکی از آن‌ها بداند.

دلسوز محرومان و مستضعفان باشد تا او را پناه واقعی خود برای حلّ مشکلات و برآوردن نیازهایشان بدانند.

از موضع بدهکار بودن با مردم، تعامل داشته باشد.

تمام مایحتاج خود را از راه حلال تهیه کند؛ و حتّی اجازه ندهد که فکر محبّت دنیا و شأن دنیوی و جاه‌طلبی و نام جویی و دیگر اغراض منفی که انسان را به فرومایگی می‌کشاند، در ذهنش خطور کند.

دانش و دانایی‌اش، در کارهایش متجلّی گردد؛ تمام گفتار و رفتار و عملکردش، بر پایه‌ی عقل و آگاهی صورت گیرد.

در گفتار و رفتار خود صادق باشد؛ زیرا صداقت، زینت فضایل و عامل پیدایش اعتماد و اطمینان و روحیه‌ی خوش‌بینی است.

رعایت ادب و اخلاق، به مثابه‌ی لباس سیار تمیز و زیبایی است که باید بر تن هر مسلمان به ویژه امام جمعه باشد و هیچ وقت - حتّی لحظه‌ای - از آن لباس برهنه نشوند.

۷- کیفیت بخشی به نماز جمعه.

در فرایند نماز جمعه، مردم باید امام جمعه را به چشم ارجمند و با احترام ویژه بنگرند و به گفتار و عملکردش مطمئن باشند و او را بر چراغ راه اسلام و محفل‌آرای پایگاه اطلاع‌رسانی دینی و عامل ارشاد و هدایت مردم بدانند؛ زیرا در طول تاریخ، امام جمعه‌ها، نقش مهمی در حفظ و گسترش اسلام و تحوّل جوامع اسلامی داشته‌اند و الگو و جهت دهنده‌ی جنبش‌های اسلامی بوده‌اند. این دانشمندان وظیفه‌دان و رسالت‌شناس، به مصداق «کونوا دُعاة للناس بغیر السنتکم» که درست‌ترین قاعده‌ی گسترش اسلام است، مردم را ارشاد می‌کنند. این توجیه‌گران مهربان به خطرها و فراز ونشیب‌ها واقف‌اند و درست‌ترین و بیشترین علم و شناخت دینی را به مردم داده‌اند و با تقدیم رهنمودها و روش‌های عملی نبوی، آن‌ها را به عمل به دستورات دینی ترغیب کرده‌اند و رهایی بخش آنان از سقوطشان در ورطه‌ی نابودی هستند و در این راه از بلاها و مشکلات نمی‌هراسند؛ زیرا تنها رضا و خشنودی الهی و گسترش اسلام را می‌خواهند و بیشترین سود را برای خدمت به اسلام و مسلمانان می‌دانند نه چیزی دیگر.

در فرهنگ اسلام، به کیفیت کارها اهمیت بسیار داده شده است و در انجام هر کاری، توجه به کیفیت است نه کمیت آن. در مسجدها و در هر محفل علمی - که هدف، تعریف شریعت و معارف لازمه‌ی روز و ارایه‌ی رهنمودهای نبوی به مردم است - هر سخنران در سخنانش، بُعدی از ابعاد گسترده‌ی شریعت را به صورتی منسجم بیان می‌کند به طوری

که مردم بیشترین علم و آگاهی دینی را به دست آورند - اطلاع‌رسانی امامان مسجد و نماز جمعه، کاری سودمند و با کیفیت بالا خواهد بود. واقف نمودن مردم به اسلام و دادن بیشترین و درست‌ترین علم و آگاهی به آن‌ها، مهمترین بعد کیفیت‌بخشی به مراسم نماز است؛ هر چه آگاهی‌دهندگی و ثمره‌ی جلسه‌ها بیشتر باشد، مشروعیت شرعی برگزاری آن جلسه‌ها بیشتر می‌شود. تجمع هر چه بیشتر مردم در نمازهای روزانه و جمعه بر اعتماد مسلمانان متکی است. با واکاوی مسایل روز و چرایی زندگی توحیدی و تحلیل پدیده‌های فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و پاسخگویی به پرسش‌ها، اعتماد و اطمینان مردم، افزایش می‌یابد و بیشتر به مسجدها هجوم می‌آورند؛ و برعکس! توقّع عموم مردم این است که اطلاع‌رسانی نماز جمعه، هر هفته بالاتر از هفته‌ی پیش، متنوع‌تر و جامع‌تر و جذّاب‌تر شود؛ و به اذهان حق طلب و حقیقت‌جو و تنوّع‌طلب مردم، کامل توجه شود؛ و هر جمعه، رهنمودهایی به آن‌ها تقدیم شود تا بتوانند زندگی طیبه‌ی معنوی خود را با هما ن روش و کیفیتی که شریعت مقرّر کرده، سر و سامان دهند.

هر پایگاه اطلاع‌رسانی، هر جلسه و محفل دینی که بیشترین و درست‌ترین علم و شناخت دینی را ارایه ندهد و به علایق و نیازهای مردم توجه نکند، آن جلسه‌ها بر باطل اداره می‌شوند. در این دوره‌ی جهانی شدن - که به وسیله‌ی پیشرفت‌های فرایند تکنولوژی ارتباطات و وجود شبکه‌های فراوان ماهواره‌ای و اینترنتی، به راحتی می‌توان در افکار و عقاید مردم دنیا اثر گذاشت - وظیفه‌ی امامان جمعه و جماعات، به مراتب حسّاستر و سنگینتر شده است. عالمی بصیر و هوشمند و دانای روز، باید وظیفه و نقش خود را در شرایط مختلف دریابد و بداند چگونه و به چه نحو، شریعت اسلام را گسترش دهد و از بزرگی و شکوه اسلام در برابر دشمنانِ به کمین نشسته نگهداری کند.

به طور خلاصه، توجه آگاهانه‌ی همیشگی به کیفیت بخشی نماز جمعه از راه افزایش ایراد سخنرانی‌های پربار علمی و کاهش یکنواختی و سخنرانی‌های سطحی و بی‌سر و ته، به منزله‌ی ابزاری برای افزایش احساس رضایتمندی مردم و انگیزه برای حضور همیشگی در مسجد و مراسم نماز جمعه خواهد بود. اطلاع‌رسانی اصول دینی و پند دهی و آگاه سازی، مهمترین کار امامان جمعه و جماعات در نمازهای جمعه و روزانه است؛ از این رو، باید نهایت سعی را به عمل آورند تا آگاه‌سازی و روشنگری دینی، با عطش و اشتیاق مردم همراه شود. این کار، کیفیت مراسم نماز جمعه را بالا می‌برد و با توجه به رسالت و بینش جهانی اسلام و

به برتری فرهنگ اسلام و پیشرفت‌های فرهنگی و علمی و تکنولوژی و تحوّلات پرشتاب جهانی، کیفیت بخشی نماز جمعه، جلسه‌های سالانه‌ی ختم بخاری و قرآن ماه مبارک رمضان و به ویژه ارتقای سطح آموزش و بالا بردن علمی مدارس دینی، کاری بسیار مهم و حتمی و موضوعی حیاتی است.

۸- در فرایند انتخاب امام جمعه‌ها، شایسته‌سالاری مطرح است نه وابسته سالاری.

رسول خداﷺ در حدیثی می‌فرمایند: «اذا وسد الامر الي غير اهله فانتظر الساعة»؛ «هرگاه کار به غیر اهل آن سپرده شود، در انتظار تباهی آن باشید».

و عبدالله بن عمرو بن عاص ﷺ گوید: رسول خداﷺ فرمودند: «ان الله لايقبض العلم انتزاعاً ينتزعه من العباد، ولكن يقبض العلم بقبض العلماء، حتى إذا لم يبق عالماً؛ اتخذ الناس رؤوساً جهالاً، فسئلوا فأفتوا بغير علم، فضلوا وأضلوا». متفق علیه[1].

عبدالله ابن عمرو بن العاص ـ رضي الله عنهما ـ گوید: پیامبرﷺ فرمود: خداوندﷻ، علم و دانش و فرزانگی و حکمت را به این صورت که آن را از قلب‌های بندگان بیرون آورد، از بین نمی‌برد، بلکه علم و دانش را با از بین بردن علماء و فرزانگان حقیقی و راستین از بین می‌برد، تا اینکه با مرگ علمای حقیقی، دیگر عالم و فرزانه‌ی دینی باقی نمی‌ماند، آنگاه مردم، افراد جاهل و نادان و بی‌خرد و خشک مغز را به عنوان رهبر و رئیس و حاکم و مفتی برگزینند و چون از آنان پیرامون احکام و مسائل شرعی، سؤال شود، ناآگاهانه و از روی جهل و بی‌خردی، فتوا دهند. در نتیجه، هم خود گمراه می‌شوند و هم موجبات گمراهی و ضلالت دیگران را فراهم می‌آورند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

علماء و دانشمندان واقعی، و فرزانگان و فرهیختگان حقیقی، جانشینان بر حق پیامبران در رهنمون ساختن انسان‌ها از ضلالت و گمراهی و شقاوت و بدبختی به سوی هدایت و سعادت و خوشبختی و کامیابی هستند.

علماء راستین، مشعل‌داران راستین هدایت، و امانتداران واقعی اوامر و فرامین الهی، و تعالیم و آموزه‌های نبوی و دستورات و احکام تابناک و تعالی‌بخش شرعی‌اند. آنها هستند که با فهم و درک وسیع، و عقل و خرد سرشار و فقاهت و درایت بالا، و بصیرت و فراست نافذ

۱- بخاری ح ۱۰۰، مسلم ٤ / ٢٠٥٨ ح ١٣ – ٢٦٧٣، ترمذی ح ٢٦٥٢، ابن ماجه ح ٥٢، مسند احمد ٢ / ١٦٢.

خویش، هم خویشتن را و هم بندگان خدا را از خطا در رأی و فساد فکری مصون می‌دارند و ظلمت و تاریکی بدعت‌ها، خرافات، اوهام، چَرت و پَرتها و خُزعبلات شیطانی و نفسانی را به روشنایی سنّت‌ها، حقائق، واقعیت‌ها، و حکمت‌ها، تبدیل می‌کنند.

آنها هستند که سینه‌هایشان ظرف معارف و حقایق قرآنی و دل‌هایشان گنجینه‌ی اسرار و رموز حکمت‌ها و سنت‌های نبوی هستندکه هم خود و هم دیگران را به شاهراه راست و درست شریعت محمدی ﷺ رهنمون می‌سازند.

و آنها هستند که وجودشان برای یک جامعه، مایه‌ی مباهات و افتخار، و باعث پیشرفت و ترقی و تکامل و تعالی ایمانی، اخلاقی، عرفانی، عبادی، سیاسی، فرهنگی، نظامی، اقتصادی و... می‌باشد. وکم بودنشان، باعث رکود و جمود، انحطاط و عقب‌ماندگی و قهقراء و ارتجاع است.

آری! اگر چنین عالمانی بمیرند، که به حق طلایه‌داران عرصه‌ی علم و دانش و پیشقراولان عرصه‌ی فقاهت و حکمت و پیشگامان عرصه‌ی اجتهاد و عمل و پیش‌آهنگان عرصه‌ی دعوت و تبلیغ بودند، اگر چنین فرزانگانی از این دنیا بدرود گویند و جانشینی شایسته و بایسته نداشته باشند و کسانی جایگزین آنها شوند و صدرنشین مجالس شوند که شایستگی آن را ندارند، و افرادی بر کرسی افتاء و درس و تدریس نشینند که هیچ نسبتی با علم و دانش و حکمت و فرزانگی ندارند و کسانی به رتق و فتق امور دینی بپردازند که خود جرثومه‌ی فساد و تباهی‌اند؛ آن‌گاه است که تاریکی‌های بدعت، خرافه، اوهام و خزعبلات بر عقل‌ها و دل‌ها، مستولی می‌گردد و عوامل گمراهی و ضلالت، ظاهر می‌گردند، و علم حقیقی رخت بر می‌بندد و گمراهی همه جا را فرا می‌گیرد و ضلالت و تاریکی و دوران تاریک جاهلیت دوباره تکرار می‌شود و مردم دسته دسته در پرتگاه گمراهی و ضلالت و جهل و نادانی، سقوط می‌کنند.

پس اگر می‌خواهیم که از چنین مصیبت بزرگ و وحشتناک نجات یابیم، باید علماء و فرزانگان، به مسئله‌ی تعلیم و تعلم و دعوت و تبلیغ اهمیت دو چندان دهند و مردم را با اوامر و فرامین الهی و نبوی و شرعی آشنا بکنند و آنها را از حقائق و غوامض علوم و معارف اسلامی، سیراب کنند و بر مردم نیز لازم است تا به دنبال فراگیری نیازمندی‌های دینی و علمی خویش برآیند و آنها را با جان و دل فرا گیرند و درک کنند و به خاطر بسپارند

و به آنها جامه‌ی عمل بپوشانند و در همه حال و در همه جا، آنها را نصب‌العین و آویزه‌ی گوش و سرلوحه‌ی زندگی خویش قرار دهند و در انتشار و تبلیغ آن از هیچ وسیله‌ای دریغ نورزند. باشد که این کارها از افتادن در وادی جهل و نادانی، ضلالت و گمراهی، شقاوت و بدبختی و ذلت و خواری، جلوگیری کند.

١٤٠٦ - [٦] (صَحِيح)

وَعَنْ عَمَّارٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ طُولَ صَلَاةِ الرَّجُلِ وَقِصَرَ خُطْبَتِهِ مَئِنَّةٌ مِنْ فِقْهِهِ فَأَطِيلُوا الصَّلَاةَ واقصروا الْـخطْبَةَ وَإِن من الْبَيَان سحرًا». رَوَاهُ مُسلم[1].

١٤٠٦- (٦) عمّار بن یاسر رضی الله عنه گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «بی‌گمان، طولانی بودن نماز خطیب و کوتاه بودن خطبه‌اش، نشانه‌ای از فقیه بودن اوست؛ پس نماز را طولانی کنید و خطبه را کوتاه نمایید؛ و به راستی که برخی سخنان، سحرآمیزند».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: امام نووی می‌گوید: «مَئنّة» با فتحه‌ی میم و کسره‌ی همزه و تشدید نون، به معنای «علامت و نشانه» است.

و روایت بالا به طور کامل چنین است:

«عن ابي وائل رضی الله عنه قال: خطبنا عمّار رضی الله عنه فاوجزو أبلغ؛ فلمّا نزل قلنا: يا ابا اليقظان! لقد ابلغت واوجزت؛ فلو كنت تنفّست؛ فقال: انّي سمعتُ رسول الله ﷺ يقول: «انّ طول الصلاة الرجل وقصر خطبته مَئنّة من فقهه؛ فاطيلو الصلاة واقصروا الخطبة؛ وانّ من البيان سحراً» (مسلم ح ٨٦٩).

«ابووائل رضی الله عنه گوید: عمّار بن یاسر رضی الله عنه برای ما مختصر و مفید سخنرانی کرد. پس هنگامی که (از منبر) پایین آمد، گفتیم: ای ابوالیقظان! (کنیت عمّار رضی الله عنه) بسیار مختصر و مفید سخنرانی نمودی؛ امّا چقدر خوب بود اگر اندکی طولانی‌تر می‌کردی. عمّار بن یاسر رضی الله عنه گفت: من شنیدم که رسول خدا ﷺ فرمود: «همانا نماز طولانی شخص و سخنرانی کوتاهش، دلیل فقه و دانش وی است. پس نماز را طولانی کنید و کوتاه سخنرانی نمایید؛ همانا برخی از سخنرانی‌ها، سحرآمیزند».

١٤٠٧ - [٧] (صَحِيح)

١- مسلم ٢/٥٩٤ ح (٨٦٩-٤٧)؛ دارمی ١/٤٤٠ ح ١٥٥٦؛ و مسند احمد ٢٦٣/٤.

وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ إِذَا خَطَبَ احْمَرَّتْ عَيْنَاهُ وَعَلَا صَوْتُهُ وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ حَتَّى كَأَنَّهُ مُنْذِرُ جَيش يقولك: «صَبَّحَكُمْ وَمَسَّاكُمْ» وَيَقُولُ: «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ». وَيَقْرُنُ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ السَّبَابَةِ وَالْوُسْطَى. رَوَاهُ مُسْلِمٌ[1].

١٤٠٧- (٧) جابر ﷺ گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ خطبه ایراد می‌کردند، چشمانشان قرمز و صدایشان بلند می‌شد و خشم و عصبانیتشان شدّت می‌گرفت تا جایی که انگار از آمدن لشکری هشدار می‌دهند و می‌گویند: دشمن، صبح و شام به شما حمله خواهند کرد و یورش خواهند برد».

و همچنین در خطبه‌شان می‌فرمودند: «من و قیامت، مانند این دو تا برانگیخته شده‌ایم»؛ و دو انگشت «سبّابه» و «وُسطی» را کنار هم قرار می‌دادند (و به ما نشان می‌دادند).

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: روایت بالا در صحیح مسلم، به طور کامل چنین آمده است:

«عن جابربن عبدالله ﷺ قال: كان رسول الله ﷺ اذا خطب احمرّت عيناه وعلا صوته واشتدّ غضبه حتّي كانّه منذر جيش يقول: «صبّحكم ومسّاكم»؛ ويقول: «بُعثتُ انا والساعة كهاتين»؛ ويقرن بين اصبعيه: السبّابة والوسطي. ويقول: «امّا بعد؛ فانّ خير الحديث كتاب الله وخير الهدي، هدي محمد ﷺ وشرّ الامور محدثاتها وكلّ بدعة ضلالة»؛ ثم يقول: «انا اولي بكلّ مؤمن من نفسه، من ترك مالاً فلاهله ومن ترك دَيناً او ضياعاً فاليّ وعليّ» (مسلم، ح ٨٦٧).

«جابربن عبدالله ﷺ گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ سخنرانی می‌نمود، چشمانش قرمز می‌شد، صدایش بلند می‌شد و خشم و غضبش شدّت می‌گرفت تا جایی که گویا از لشکری می‌ترساند و می‌گوید: «صبح وشام به شما حمله خواهند کرد».

همچنین در سخنرانی‌اش می‌فرمود: «من و قیامت مانند این دو تا برانگیخته شده‌ایم»؛ و دو انگشت سبّابه و وسطی را کنار هم قرار می‌داد (و به ما نشان می‌داد. همچنین در سخنرانی‌اش) می‌فرمود: «امّا بعد؛ همانا بهترین سخن، کتاب خداست و بهترین رهنمود، رهنمود محمد ﷺ است و بدترین امور، بدعت (نوآوری در دین) است و هر بدعت، گمراهی است». سپس می‌فرمود: «من از هر مؤمنی نسبت به خودش، اولویت بیشتری دارم؛ هرکس مالی از خود باقی گذاشت، به خانواده‌اش تعلّق می‌گیرد؛ و هر کس، قرض یا فرزندانی از خود باقی گذاشت، بر من و به عهده‌ی من است».

١- مسلم ٥٩٢/٢ ح (٨٦٧-٤٣)؛ و ابن ماجه ١٧/١ ح ٤٥.

«منذر جیش»: مانند بیم‌دهنده‌ای که گروهی را از نزدیک شدن دشمن، بیم می‌دهد تا مبادا به صورت ناگهانی بر آن‌ها یورش برند.

«صبّحکم ومسّاکم»: به زودی دشمن، صبح هنگام یا شب هنگام بر شما حمله‌ور خواهد شد.

١٤٠٨ - [٨] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ يَعْلَى بْنِ أُمَيَّةَ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ عَلَى الْمِنْبَرِ: ﴿وَنَادَوْاْ يَٰمَٰلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ﴾ [الزخرف: ٧٧][١].

١٤٠٨- (٨) یعلی بن امیة رضي الله عنه گوید: از پیامبر اکرم ﷺ شنیدم که بر فراز منبر، از آیه‌ی ٧٧ سوره‌ی «زخرف» شروع کردند (و تا آخر سوره، که در مجموع ١٣ آیه می‌باشد ادامه دادند؛ آنجا که خداوند می‌فرماید: ﴿وَنَادَوْاْ يَٰمَٰلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ...﴾ [الزخرف: ٧٧]؛ «آنان فریاد می‌زنند: ای مالک! پروردگارت ما را بمیراند و نابودمان گرداند (تا بیش از این، رنج نبریم و از این عذاب دردناک، آسوده شویم)».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.]

١٤٠٩ - [٩] (صَحِيح)

وَعَنْ أُمِّ هِشَامٍ بِنْتِ حَارِثَةَ بْنِ النُّعْمَانِ قَالَتْ: مَا أَخَذْتُ ﴿قٓ وَٱلۡقُرۡءَانِ ٱلۡمَجِيدِ ١﴾ [ق: ١]

إِلَّا عَنْ لِسَانِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ يَقْرَؤُهَا كُلَّ جُمُعَةٍ عَلَى الْمِنْبَرِ إِذَا خطب النَّاس. رَوَاهُ مُسلم[٢].

١٤٠٩- (٩) امّ هشام دختر حارثة بن نعمان رضي الله عنها گوید: من سوره‌ی «ق» را فقط از زبان رسول خدا ﷺ یاد گرفته‌ام؛ زیرا هر روز جمعه، هنگامی که آن حضرت ﷺ برای مردم سخنرانی می‌نمودند و خطبه ایراد می‌فرمودند، بر فراز منبر، آن را تلاوت می‌کردند.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است.]

شرح: این روایت در صحیح مسلم به طور کامل چنین آمده است:

«عن امّ هشام بنت حارثة بن النعمان رضي الله عنها قالت: لقد كان تنّورنا و تنّور رسول الله ﷺ واحداً سنتين او سنة و بعض سنة؛ و ما اخذتُ «ق و القران المجيد» الا عن لسان رسول الله ﷺ يقرؤها كل يوم جمعة على المنبر اذا خطب الناس» (مسلم، ح ٨٧٣).

١- بخاری ٥٦٨/٨ ح ٤٨١٩؛ و مسلم ٥٩٤/٢ ح (٨٧١-٤٩).
٢- مسلم ٥٩٥/٢ ح (٨٧٣-٥١)؛ و مسند احمد ٤٣٦/٦.

«ام هشام دختر حارثة بن نعمان ﷺ گوید: دو سال یا یک سال واندی، تنور ما و تنور رسول خداﷺ یکی بود. من سوره‌ی «ق» را فقط از زبان رسول خداﷺ یاد گرفتم؛ زیرا هر روز جمعه، هنگامی که آن حضرتﷺ برای مردم سخنرانی می‌نمود، بالای منبر آن را تلاوت می‌کرد».

١٤١٠ - [١٠] (صَحِيح)

وَعَنْ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ: أَنَّ النَّبِيَّﷺ خَطَبَ وَعَلَيْهِ عِمَامَةٌ سَوْدَاءُ قَدْ أَرْخَى طَرَفَيْهَا بَيْنَ كَتِفَيْهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ. رَوَاهُ مُسلم[1].

١٤١٠- (١٠) عمرو بن حُريث ﷺ گوید: رسول خداﷺ در روز جمعه خطبه ایراد فرمودند و حال آن که بر سر ایشان، عمامه‌ای سیاه رنگ بود که هردو طرف آن را در میان دو شانه‌ی خویش، آویخته کرده بودند.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «ارخی»: رها کرده بود؛ آویخته نموده بود.

«خطب»: در میان مردم به ایراد خطبه پرداخت؛ پند و اندرز و موعظه و نصیحت نمود.

«خطابة»: وعظ و نصیحت کردن؛ خطبه خواندن؛ وعظ و سخنرانی برای گروهی از مردم.

خاطرنشان می‌شود که ایراد خطبه‌ی پیامبر اکرمﷺ، در کنار دروازه‌ی خانه‌ی کعبه بوده است.

این روایت، در ترمذی به دو گونه آمده است:

١- «عن جعفر بن عمرو بن حريث، عن ابيه قال: رأيتُ علي رأس رسول اللهﷺ عمامة سوداء»؛ «جعفربن عمرو بن حُريث ﷺ، از پدرش روایت می‌کند که وی گفت: بر سر مبارک رسول خداﷺ عمامه‌ای به رنگ سیاه دیدم».

٢- «عن جعفربن عمرو بن حريث، عن ابيه، انّ النبيّﷺ خطب الناس وعليه عمامة سوداء»؛ «جعفر بن عمرو بن حريث ﷺ، از پدرش نقل می‌کند که وی گفت: پیامبر اکرم ﷺ برای مردم خطبه ایراد فرمودند، در حالی که عمامه‌ی سیاه بر سر داشتند».

---

[1]- مسلم ٩٩٠/٢ ح (١٣٥٩-٤٥٢)؛ ابوداود ٣٤٠/٤ ح ٤٠٧٧؛ نسایی ٢١١/٨ ح ٥٣٤٦؛ و ابن ماجه به اختصار؛ ٩٤٢/٢ ح ٢٨٢١.

به هر حال، گاهی اتفاق می‌افتاد که رسول خداﷺ شمله‌ی عمامه‌ی خویش را بر روی دوش‌ها و گاهی نیز میان شانه‌ها آویزان می‌کرد و گاهی نیز زیر چانه (تحت الحنک) قرار می‌داد؛ و بیشتر، عمامه‌ی سیاه رنگ و در زیر عمامه، کلاه می‌پوشید. از کلاه‌های بلند استفاده نمی‌کرد. به پوشیدن کلاه در زیر عمامه، پایبند بود و می‌فرمود: «فرق ما و مشرکان در این باره، این است که آنان عمامه بدون کلاه می‌پوشند و ما در زیر عمامه، کلاه قرار می‌دهیم» (ابوداود؛ کتاب اللباس).

١٤١١ - [١١] (صَحِيح)

وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ وَهُوَ يخْطب: «إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمْ يَوْمَ الْـجُمُعَةِ وَالْإِمَامُ يَخْطُبُ فليركع رَكْعَتَيْنِ وليتجوز فيهمَا». رَوَاهُ مُسلم[1].

١٤١١- (١١) جابر ﷺ گوید: رسول خداﷺ در حالی که خطبه ایراد می‌کردند، فرمودند: «هرگاه یکی از شما در روز جمعه (به مسجد جامع) آمد، در حالی که امام مشغول ایراد خطبه بود، باید دو رکعت نماز بگزارد و آن‌ها را مختصر و کوتاه نماید».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: در روایتی دیگر از مسلم، چنین آمده است:

«عن جابر ﷺ انّه قال: جاء سُلَیک الغطفاني یوم الجمعة ورسول الله ﷺ قاعد علي المنبر؛ فقعد سُلیک قبل ان یُصلّي؛ فقال له النبيّ ﷺ: ارکعت رکعتین؟ قال: لا، قال: قم فارکعهما» (مسلم، ح ۸۷۵).

«جابربن عبدالله ﷺ گوید: روز جمعه، سُلیک غطفانی آمد در حالی که رسول خداﷺ بر منبر نشسته بود (و خطبه می‌خواند). سلیک قبل از این که نماز بخواند، نشست؛ رسول خداﷺ به او فرمود: «آیا دو رکعت نماز خوانده‌ای»؟ سلیک گفت: خیر. رسول خداﷺ فرمود: «بلند شو و دو رکعت نماز بخوان».

و در روایتی دیگر، در صحیح مسلم آمده است که رسول خداﷺ فرمود: «ای سلیک! بلند شو و دو رکعت نماز بخوان و آن‌ها را مختصر کن». سپس فرمود: «هرگاه یکی از شما در روز جمعه آمد در حالی که امام مشغول ایراد خطبه بود، دو رکعت نماز بخواند و آن‌ها را مختصر نماید».

١- مسلم ۵۹۷/۲ ح (۸۷۵-۵۹)؛ و مسند احمد ۳۱٦/۳.

شافعی‌ها و حنبلی‌ها با توجه به این حدیث، بر این باورند که خواندن «**تحیة المسجد**» به هنگام خطبه، برای افراد تازه‌وارد، اشکالی ندارد؛ بلکه خواندن آن، مستحب و پسندیده نیز می‌باشد.

در مقابل این دیدگاه، امام ابوحنیفه، امام مالک و فقهاء و صاحب‌نظران دینی کوفه، بر این باورند که به وقت خطبه، هیچ‌گونه نماز و سخنی، جایز نیست.دیدگاه جمهور صحابه و تابعان نیز همین است. دلایل و براهین جمهور، عبارتند از:

۱- آیه‌ی ﴿وَإِذَا قُرِئَ ٱلۡقُرۡءَانُ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥ وَأَنصِتُواْ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ٢٠٤﴾ [الأعراف: ٢٠٤] «هنگامی که قرآن خوانده می‌شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید تا مشمول رحمت خدا شوید».

پیشتر بیان کردیم که نزول آیه، برای نماز بوده است؛ امّا خطبه را نیز شامل می‌شود؛ حتّی که شافعی‌ها، آن را مخصوص خطبه می‌دانند.

۲- ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «من قال یوم الجمعة والامام یخطب: انصت؛ فقد لغا» (ترمذی)؛ «هر کس در روز جمعه و به هنگام خواندن خطبه توسط امام، (به دوستش) بگوید: ساکت باش؛ به راستی سخن بیهوده‌ای را گفته است».

پیامبر اکرم ﷺ در این حدیث، از امر به معروف نیز منع فرمودند؛ در حالی که امر به معروف، فرض می‌باشد و «تحیة المسجد» مستحب است؛ بنابراین «تحیة المسجد» به طریق آولی ممنوع است.

۳- در مسند احمد بن حنبل، حدیثی از نبیشه هذلی ﷺ نقل شده است که از پیامبر ﷺ چنین روایت می‌کند:

«انّ المسلم اذا اغتسل یوم الجمعة ثم اقبل الي المسجد، لایؤذي احداً؛ فان لم یجد الامام خرج، صلّي ما بدا له وان وجد الامام قد خرج، جلس فاستمع وانصت حتّي یقضي الامام جمعته».

در این حدیث، به صراحت بیان شده است که نماز تا زمانی جایز و مشروع است که امام، خطبه را آغاز نکرده باشد و هرگاه خطبه آغاز شد، باید از خواندن نماز پرهیز کرد و به خطبه گوش فرا دهد. علامه هیثمی در «مجمع الزوائد» پس از نقل این حدیث می‌نویسد: «رواه احمد و رجاله رجال الصحیح خلا شیخ احمد و هو ثقة» (ر.ک: مجمع الزوائد، باب حقوق

الجمعة من الغسل و الطیب و نحو ذلک، ج ۲ ص ۱۷۱)؛ «امام احمد این حدیث را روایت کرده و رجال آن، صحیح می‌باشد به جز شیخ احمد که او نیز ثقه است».

٤- در معجم طبرانی، از عبدالله بن عمر ﷺ نقل شده است که گفت: «سمعتُ رسول الله ﷺ یقول: اذا دخل احدکم المسجد والامام علي المنبر فلا صلاة ولا کلام حتي یفرغ الامام» (مجمع الزوائد، باب فیمن یدخل المسجد و الامام یخطب، ج ۲ ص ١٨٤)؛ «از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هرگاه یکی از شما وارد مسجد شد در حالی که امام بر فراز منبر (برای ایراد خطبه) بود، در آن صورت تا زمان فارغ شدن امام از خطبه، نه نماز درست است و نه سخن گفتن».

این حدیث، - اگر چه ضعیف است - ولی به وسیله‌ی قرینه‌های متعددی، تأیید شده است؛ اول این که: طبق حدیث مصنّف ابن ابی شیبه، عمل خود عبدالله بن عمر ﷺ، مطابق با این حدیث بوده است. آنجا که چنین روایت شده است: «عن ابن عباس وابن عمر، انهما کانا یکرهان الصلاة والکلام یوم الجمعة بعد خروج الامام»؛ «از ابن عباس ﷺ و ابن عمر ﷺ روایت شده است که آن دو، نمازگزاردن و سخن گفتن در روز جمعه، پس از خارج شدن امام به سوی منبر (برای ایراد خطبه) را ناپسند می‌دانستند».

و همچنین روایت شده است که: «عن ابن عمر انه کان یصلّي یوم الجمعة؛ فاذا خرج الامام لم یصلّ»؛ «از ابن عمر ﷺ روایت است که وی در روز جمعه، نماز می‌گزارد؛ و چون امام(برای ایراد خطبه) بیرون می‌شد، نماز را ترک می‌کرد» (مصنّف ابن ابی شیبة؛ باب «فی الکلام اذا صعد المنبر و خطب»).

دوّم این که: طبق اذعان و اعتراف علامه نووی (در شرح صحیح مسلم، ج ۱ ص ۲۸۷، فصل من دخل المسجد و الامام یخطب او خرج للخطبة فلیصلّ رکعتین)، دیدگاه عمر بن خطاب ﷺ، عثمان بن عفّان ﷺ و علی بن ابی‌طالب ﷺ بر این بوده است که بعد از شروع خطبه، نماز را ناجایز می‌دانستند؛ و نظر برخی دیگر از صحابه (مانند ابن عباس ﷺ و ابن عمر ﷺ) و تابعان (مانند سعید بن مسیب) نیز همین بوده است. و طبق قاعده‌ی مسلّم، اگر چنانچه حدیث ضعیف، «با تعامل، مورد تأیید قرار گرفته شده باشد» در آن صورت، آن حدیث قابل استدلال می‌باشد.

۵- علاوه از حدیث جابر بن عبدالله ، هرگز از پیامبر اکرمﷺ ثابت نشده است که در حین خطبه، کسی را دستور به خواندن نماز دهند؛ به عنوان مثال: در حدیث «استسقاء»، چنین روایت شده است که مردی روستایی، در روز جمعه برای شکایت از قحطسالی، به نزد پیامبر اکرمﷺ آمد. هفته‌ی دیگر برای شکایت از سیل و آبگرفتگی آمد. برحسب اتفاق، در هردو مرحله، رسول خداﷺ در حال خواندن خطبه بود؛ با وجود آن، به او دستور خواندن سنّت نداد. (صحیح بخاری؛ باب الاستسقاء فی المسجد الجامع، ج ۱ ص ۱۳۷).

در واقعه‌ای دیگر، شخصی در دوران خطبه به مسجد آمد و جهت رفتن به صف‌های اول، از سر و گردن مردم بالا می‌رفت؛ پیامبر اکرمﷺ او را دیدند و خطاب بدو فرمودند: «اجلس! فقد آذیت» (نسایی، باب النهی عن تخطیء رقاب الناس و الامام علی المنبر یوم الجمعة؛ و ابوداود؛ باب تخطّیء رقاب الناس یوم الجمعة)؛ «بنشین! به راستی که اسباب آزار و اذیت مردم را فراهم آوردی».

ابوداود در سنن خویش، داستان عبدالله بن مسعود را بدین شرح، نقل کرده است: «عن جابر قال: لمّا استوي رسول الله ﷺ یوم الجمعة قال: «اجلسوا». فسمع ذلك ابن مسعود ؛ فجلس علي باب المسجد. فراه رسول اللهﷺ فقال: «تعال یا عبدالله بن مسعود» (ابوداود؛ باب الامام یکلّم الرجل فی خطبته، ج ۱ ص ۱٥٦).

«جابر بن عبدالله گوید: چون در روز جمعه، پیامبر اکرمﷺ بر فراز منبر قرار گرفت، فرمود: «بنشینید». عبدالله بن مسعود (در حال آمدن به مسجد بود که) صدای رسول خداﷺ را (مبنی بر نشستن) شنید؛ از این رو، بی‌درنگ بر دروازه‌ی مسجد نشست. رسول خداﷺ او را دید و فرمود: «ای ابن مسعود! جلو بیا».

در این حدیث نیز پیامبر اکرمﷺ به عبدالله بن مسعود دستور خواندن نماز را نداد.

باری عثمان بن عفّان ، زمانی به مسجد وارد شد که عمر بن خطاب در حال خواندن خطبه بود. عمر او را به خاطر دیر آمدن و غسل نکردن تنبیه و سرزنش کرد؛ ولی دستور به خواندن سنّت‌ها را نداد. (صحیح مسلم، باب «ما جاء فی الاغتسال یوم الجمعة»)

همه‌ی این داستان‌ها و واقعه‌ها، دلیل بر این امر هستند که در زمان خطبه، نمازی مشروع نبوده است.

در پاسخ به حدیث جابر بن عبدالله ﷺ (حدیث شماره ١٤١١) گفته شده است که این واقعه، مربوط به قبل از خطبه بوده است. تفصیل این واقعه در احادیث مختلفی آمده است؛ و ماجرا از این قرار بود که پیامبر اکرم ﷺ در روز جمعه‌ای، برای ایراد خطبه به منبر تشریف برد؛ ولی هنوز خطبه را آغاز نکرده بود که شخصی فقیر و مستمند به نام «سُليك بن هدبة الغطفاني» با لباس‌های کهنه و مندرس وارد مسجد شد. زمانی که پیامبر اکرم ﷺ ظاهر فقیرانه‌ی او را مشاهده کرد، مناسب دانست که او را دستور به خواندن نماز دهد تا همه‌ی اصحاب او را ببینند و متوجه فقر و تنگدستی او شوند و بدو کمک نمایند؛ از این رو، تا زمانی که نماز سلیک ﷺ ادامه داشت، پیامبر ﷺ همچنان ساکت نشسته بود و خطبه را شروع نکرد.

محمد بن قیس می‌گوید: «ان النبی ﷺ حیث امره ان یصلّی الرکعتین امسک عن الخطبة» (مصنّف ابن ابی شیبة، باب، «في الرجل يجيء يوم الجمعة والامام يخطب، يصلّي ركعتين»)؛ «وقتی پیامبر ﷺ به سلیک فرمان داد تا دو رکعت نماز بگزارد، خود پیامبر ﷺ از خطبه خواندن دست کشید».

و در آخر، رسول خدا ﷺ صحابه را به صدقه دادن بر سلیک ﷺ تشویق و ترغیب کرد که آنان نیز، مبلغ قابل توجهی به او کمک کردند.

از سیاق و سباق این ماجرا، مشخص می‌گردد که این حدیث، فقط بیانگر این ماجرا و واقعه‌ی خاص است و نمی‌توان آن را در مقابل قواعد، به عنوان دلیل ذکر کرد.

دلیل عدم شروع خطبه به هنگام آمدن سلیک غطفانی ﷺ را امام مسلم در صحیح خویش با این الفاظ ذکر کرده است: «جاء سلیک الغطفانی یوم الجمعة و رسول الله ﷺ قاعد علی المنبر» (مسلم، کتاب الجمعة، ج ١ ص ٢٨٧)؛ «سلیک ﷺ در حالی در روز جمعه به مسجد آمد که رسول خدا ﷺ بر روی منبر نشسته بود».

و این در حالی است که رسول خدا ﷺ همیشه در حالت ایستاده، خطبه ایراد می‌کرد و نشستن ایشان، دلیل بر این است که هنوز خطبه شروع نشده بود.

دلیل این امر که سلیک غطفانی ﷺ وضع بسیار فقیرانه‌ای داشت، در ترمذی آمده است؛ آنجا که ابوسعید خدری ﷺ گوید: «انّ رجلاً جاء یوم الجمعة في هيئة بذّة»؛ «مردی در روز جمعه، با هیئتی فقیرانه به مسجد آمد».

و دلیل این امر که پیامبر ﷺ تا زمان تمام شدن نماز سلیک ﷺ، خطبه را آغاز نکرد، در دارقطنی (در باب «فی الرکعتین اذا جاء الرجل و الامام یخطب) ذکر شده است.

نکته‌ی دیگر، این که استدلال از این واقعه برای «تحیة المسجد» مناسب نیست؛ زیرا از این فرموده‌ی پیامبر اکرم ﷺ: «قم فارکع»، ظاهر است که سلیک ﷺ بعد از وارد شدن به مسجد، نشسته بود؛ تا جایی که در روایت صحیح مسلم چنین آمده است: «فقعد سليك قبل ان يصلّي، فقال له النبي ﷺ: اركعت ركعتين؟ قال: لا. قال: قم فاركعهما». و پرواضح است که با نشستن، تحية المسجد فوت می‌گردد.

همچنین در روایت ابن ماجه (باب ما جاء فیمن دخل المسجد و الامام یخطب) آمده است که پیامبر اکرم ﷺ از وی پرسید «أصلّیت رکعتین قبل از تجیء»؛ «آیا پیش از آمدنت، دو رکعت نماز گزاردی»؟ وی در پاسخ گفت: «لا»؛ «خیر». آن‌گاه رسول خدا ﷺ فرمود: «فصلّ رکعتین»؛ «پس دو رکعت نماز بگزار».

از این حدیث به خوبی مشخّص می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ دستور خواندن سنّت‌های قبل از نماز را داده است نه نماز تحیة المسجد را!.

در هر صورت، داستان سلیک غطفانی ﷺ یک واقعه‌ی خاصّ می‌باشد که استنباط حکم عمومی از آن، مبنی بر این که در حین ایراد خطبه، تحیة المسجد مستحب است، درست نیست؛ ضمن این که با توضیحات فوق، جواب حدیث سلیک غطفانی ﷺ نیز به طور کامل داده شده است.

و خلاصه‌ی حدیث سلیک ﷺ بدین شرح است:

الف) مدت زمانی که سلیک غطفانی ﷺ نماز می‌خواند، پیامبر ﷺ ساکت نشسته بودند. (همچنان که در روایت مصنّف ابن ابی شیبه و دارقطنی وارد شده است.) و این مدّت سکوت، شامل احکام و مقرّرات خطبه نمی‌شود.

ب) این ماجرا، مربوط به قبل از شروع خطبه می‌باشد. همچنان که در روایت مسلم آمده است: «جاء سليک الغطفاني يوم الجمعة ورسول الله ﷺ قاعد على المنبر».

ج) هدف پیامبر ﷺ متوجه کردن صحابه، به فقر و تنگدستی سلیک غطفانی ﷺ بود تا به او کمک کنند؛ و بهترین روش برای آن، همان بلند کردن برای نماز بود.

د) این واقعه، از قبیل واقعات «حال لاعموم لها» می‌باشد که نمی‌توان از آن، در مقابل قواعد کلّی استنباط کرد.

ه) جوابی دیگر نیز برای ماجرای سلیک غطفانی ﷺ ذکر شده است؛ و آن این که: این ماجرا، در زمانی اتفاق افتاده است که هنوز «سخن گفتن در نماز» ممنوع نشده بود؛ و از آنجایی که خطبه در درجه‌ی نماز قرار داشت، در آن نیز نماز و سخن گفتن، جایز بوده است.

ناگفته نماند که در این موضوع، شافعی‌ها و حنبلی‌ها، دلیل قوی دیگری نیز دارند؛ و آن، همان حدیث جابر بن عبدالله ﷺ می‌باشد که گفت: «اذا جاء احدكم يوم الجمعة والامام يخطب، فليركع ركعتين وليتجوز فيهما» (حدیث شماره ١٤١١)؛ «هرگاه یکی از شما در روز جمعه (به مسجد جامع) آمد در حالی که امام مشغول ایراد خطبه بود، باید دو رکعت نماز بگزارد و آن‌ها را مختصر و کوتاه نماید».

این حدیث، «قولی» می‌باشد و مخصوص واقعه‌ی سلیک غطفانی نیز نمی‌باشد؛ بلکه دارای حکم عمومی و کلّی است.

برخی از علماء و صاحب‌نظران اسلامی، در پاسخ بدین حدیث، گفته‌اند: این حدیث، از تفرّد شعبه است و وی در روایت کردن از عمرو بن دینار دچار وهم شده است و حدیث، در اصل، مربوط به واقعه‌ی سلیک ﷺ می‌باشد و شعبه، به اشتباه آن را حدیث قولی قرار داده است.

ولی این پاسخ درست نیست؛ زیرا تمامی احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم (که روایت شعبه نیز در آن دو است) صحیح می‌باشند؛ و این در حالی است که خود شعبه نیز، امیرالمؤمنین فی الحدیث است و بدون دلیل، نسبت دادن و هم به وی، درست نیست؛ از این رو، حدیث شعبه، بدون هیچ‌گونه شک و تردیدی، صحیح است.

و جواب درست حدیث، این است که حدیث جابر ﷺ معارض با آیه‌ی قرآنی:

﴿وَإِذَا قُرِئَ ٱلۡقُرۡءَانُ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥ وَأَنصِتُواْ...﴾ [الأعراف: ٢٠٤].

و دیگر احادیثی است که احناف از آن‌ها استدلال کرده‌اند (که پیشتر به بیان آن‌ها پرداخته شد).

حال، اگر از روش «تطبیق» کار بگیریم، چنین باید گفت: مراد از «الامام یخطب»، «یرد الامام ان یخطب» یا «کاد الامام ان یخطب» است؛ یعنی امام بخواهد و تصمیم بگیرد که خطبه ایراد کند؛ و اگر روش «ترجیح» اختیار کرده شود، در آن صورت، روایت‌های نهی از خواندن نماز به هنگام خطبه، به چند علّت ترجیح دارند:

١- به هنگام تعارض بین «مُحرّم» و «مُبیح»، ترجیح از آنِ «مُحرّم» است.

٢- روایت‌های نهی، با قرآن، تأیید شده است.

٣- روایت‌های نهی، با اصول و موازین کلّی، مورد تأیید است.

٤- روایت‌های نهی، با تعامل و عملکرد صحابه و تابعین، مورد تأیید می‌باشد.

٥- احتیاط نیز حکم به عمل بر روایت‌های نهی را می‌کند؛ چون نماز تحیة المسجد در هیچ مذهبی، واجب نیست و به خاطر ترک آن، کسی گنهکار نمی‌شود؛ در حالی که ترک کردن احادیث «نهی از سخن گفتن و نماز گزاردن» انسان را به گناه نزدیک می‌کند؛ از این رو، احناف با در نظر گرفتن احتیاط، بر احادیث نهی عمل می‌کنند و به هنگام خطبه، نماز را ممنوع می‌دانند.

١٤١٢ - [١٢] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَنْ أَدْرَكَ رَكْعَةً مِنَ الصَّلَاةِ مَعَ الإِمَامِ فقد أدْرك الصَّلَاة كلهَا»[1].

١٤١٢- (١٢) ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس یک رکعت از نماز را همراه با امام دریابد، به راستی تمامی آن نماز را دریافته است».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

١- بخاری ٥٧/٢ ح ٥٨٠؛ مسلم ٤٢٤/١ ح (٦٠٧-١٦٢)؛ ابوداود ٦٦٩/١ ح ١١٢١؛ ترمذی ٤٠٢/٢ ح ٥٢٤؛ نسایی ٢٧٤/١ ح ٥٥٣؛ ابن ماجه ٣٥٦/١ ح ١١٢٢؛ دارمی ٣٠١/١ ح ١٢٢٠؛ موطأ مالک ١٠٥/١ ح ١١، «کتاب الجمعة»؛ و مسند احمد ٢٤١/١.

شرح: از دیدگاه، امام مالک، امام شافعی، امام احمد بن حنبل و امام محمد بن حسن شیبانی، اگر شخصی در رکعت دوم نماز جمعه، بعد از رکوع به جماعت پیوست، در آن صورت، تکمیل کردن نماز ظهر بر او واجب است.

امام ابوحنیفه و امام ابویوسف بر این باورند که اگر نمازگزار، قبل از سلام دادن امام به جماعت ملحق گردید، در آن صورت، فقط دو رکعت جمعه را بخواند.

امام مالک، امام شافعی، امام احمد و امام محمد، از مفهوم مخالف حدیث ابوهریره ﷺ (حدیث شماره ۱٤۱۳) استدلال می‌کنند؛ این طور که اگر کسی یک رکعت از جماعت را نتوانست دریابد، گویا اصلاً به جماعت ملحق نشده است. و در روایت نسایی، به صراحت، نماز جمعه ذکر شده است؛ آنجا که می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «من ادرک من صلاة الجمعة رکعة فقد ادرک» (نسایی، باب من ادرک رکعة من صلاة الجمعة، ج ۱ ص ۲۱۰)؛ «هر کس یک رکعت از نماز جمعه را همراه با امام دریابد، به راستی تمامی آن نماز را دریافته است».

استدلال امام ابوحنیفه و امام ابویوسف، از حدیث مرفوع ابوهریره ﷺ است که در آن آمده است: «سمعتُ رسول الله ﷺ یقول: اذا أُقیمت الصلاة فلا تأتوها تسعون و أتوها تمشون؛ علیکم السکینة؛ فما ادرکتم فصلّوا وما فاتکم فأتمّوا» (بخاری و مسلم).

«از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: وقتی که نماز برگزار شد، با عجله و با حالت دویدن به سوی آن نیایید و با متانت و وقار حرکت کنید. بر شما لازم است آرامش را حفظ نمایید؛ هر مقداری که به امام رسیدید، آن مقدار را با او بخوانید و بعد از سلام امام، باقی‌مانده‌ی نماز را تکمیل کنید».

و ابوقتاده ﷺ گوید:

«بینما نحن نُصلّي مع النبيّ ﷺ، اذ سمع جلبة رجال؛ فلمّا صلّي قال: ما شأنکم؟ قالوا: استعجلنا الي الصلاة. قال: فلا تفعلوا؛ اذا اتیتم الصلاة فعلیکم بالسکینة؛ فما ادرکتم فصلّوا وما فاتکم فأتمّوا» (بخاری و مسلم).

«یکبار با رسول خدا ﷺ نماز می‌خواندیم؛ ناگاه صدای پای مردانی را شنید؛ وقتی که از نماز فارغ شد، فرمود: این سر و صدا چه بود؟ گفتند: برای رسیدن به نماز (جماعت) عجله می‌کردیم؛ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: این کار را نکنید، وقتی که برای نماز می‌آیید، لازم است که

متانت و آرامش را رعایت کنید؛ سپس هر مقدار نمازی که توانستید، با امام بخوانید و باقی‌مانده را بعد از سلام امام، تمام کنید».

این دو حدیث، عام و کلّی است و در آن، ذکری از جمعه یا غیر آن به میان نیامده است.

در جواب استدلال از حدیث ابوهریره ﷺ (حدیث شماره ١٤١٣) گفته شده است که این، استدلال از مفهوم مخالف می‌باشد که از دیدگاه احناف، حجّت و دلیل نمی‌باشد.

و علاوه از آن، بر ظاهر حدیث نیز هیچ‌کس عمل نمی‌کند؛ چون مطلب آن، این است که اگر شخص نمازگزار، فقط یک رکعت را دریافت، گویا که تمام نماز را دریافته است و نیازی به خواندن رکعت‌های باقی مانده نیست. به همین خاطر، تأویل‌هایی در حدیث صورت گرفته است و آن، این که: مراد از عبارت «فقد ادرک الصلاة»، «ادرک فضیلة الصلاة» یا «ادرک حکم الصلاة» است؛ یعنی هرکس یک رکعت از نماز جمعه را همراه با امام دریابد، به راستی فضیلت یا حکم نماز را دریافته است.

فصل دوّم

١٤١٣ - [١٣] (ضَعِيف)

عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ خُطْبَتَيْنِ كَانَ يَجْلِسُ إِذَا صَعِدَ الْمِنْبَرَ حَتَّى يَفْرُغَ أُرَاهُ الْمُؤَذِّنَ ثُمَّ يَقُومُ فَيَخْطُبُ ثُمَّ يَجْلِسُ وَلَا يَتَكَلَّمُ ثمَّ يقوم فيخطب. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

١٤١١٣- (١٣) عبدالله بن عمر ﷺ گوید: پیامبر خدا ﷺ (در روز جمعه) دو خطبه ایراد می‌کردند؛ این طور که نخست بر فراز منبر می‌نشستند تا آن که مؤذّن از گفتن اذان فارغ می‌شد؛ آن‌گاه از جای برمی‌خاستند و خطبه ایراد می‌فرمودند؛ سپس (اندکی) می‌نشستند و سخن نمی‌گفتند؛ و پس از آن، بلند می‌شدند و خطبه‌ی دوم را ایراد می‌کردند.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: پیشتر نیز بیان شد که خواندن دو خطبه قبل از نماز جمعه، مشروع می‌باشد و خطیب نیز باید به هنگام ایراد خطبه، ایستاده باشد و در حالت ایستاده، به ایراد خطبه بپردازد.

خطیب باید صدای خود را چنان بلند کند که مردم صدای او را بشنوند تا محتوای خطبه به گوش همگان برسد.

به هنگام ایراد خطبه، باید خاموش بود و به سخنان خطیب، گوش فرا داد و روبه‌روی خطیب نشست.

شایسته است که خطیب، مردی فصیح و بلیغ، دانشمند و فرزانه، عالم و صاحب‌نظر، با درایت و با کفایت، فقیه و قاری، شجاع و نترس، با خبر از مصالح جامعه‌ی اسلامی، آگاه به اوضاع و احوال مسلمانان، مخالف با بدعت‌ها و رسوم تاریک جاهلیت، شایسته و بایسته (که بر اساس شایسته‌سالاری روی کار آمده باشد نه از روی وابسته‌سالاری) صریح و قاطع، مخلص و وفادار، متعهّد و دلسوز باشد به طوری که اعمال و رفتار او سبب تأثیر و نفوذ کلامش گردد و زندگی او، مردم را به یاد خدا بیاندازد. از این رو، از دیدگاه اسلام، این افراد، لیاقت و شایستگی امام جمعه شدن را ندارند:

١- ابوداود ١/٦٥٧ ح ١٠٩٢؛ و مسند احمد ٢/٣٥.

فرد عوام زده؛ عوام فریب؛ بدعتی؛ خرافاتی؛ ترسو؛ جاهل؛ بی‌خبر از مصالح جامعه‌ی اسلامی؛ ناآگاه به اوضاع و احوال مسلمانان؛ کسی‌که بر اساس وابسته سالاری روی کار آمده باشد؛ آن که در گفتارش صریح و قاطع و مخلص و صادق نباشد؛ کسی‌که نه فقیه و دانشمند است و نه قاری و صاحب‌نظر؛ کسی‌که شیرازه‌ی جامعه‌ی اسلامی به وسیله‌ی او از هم بپاشد؛ کسی‌که جرثومه‌ی اختلاف و چند دستگی جامعه‌ی اسلامی شود؛ کسی‌که تشنه‌ی قدرت است نه شیفته‌ی خدمت؛ کسی‌که نسبت به جامعه‌ی اسلامی، دلسوز و متعهّد و وفادار و مخلص نیست؛ کسی‌که از لحاظ علمی، اخلاقی، عرفانی و اجتماعی ضعیف باشد؛ کسی‌که منافع و مصالح خود و اطرافیانش را بر منافع و مصالح افراد جامعه، ترجیح دهد؛ کسی‌که در ضمن خطبه‌ی نماز جمعه، مسائل مهمّی که با دین و دنیای مسلمانان ارتباط دارد، مطرح نکند و آنچه مورد نیاز مسلمانان در داخل و خارج کشورهای اسلامی و در داخل و خارج آن منطقه می‌باشد، مورد بحث قرار ندهد و مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و دینی را با در نظر گرفتن اولویت‌ها مطرح نکند و به مردم آگاهی نبخشد و آن‌ها را از توطئه‌های دشمنان باخبر نسازد و برنامه‌های کوتاه مدّت و دراز مدّت، برای حفظ جامعه‌ی اسلامی و خنثی کردن نقشه‌های مخالفان، به آن‌ها گوشزد نکند.

کسی که بسیار هوشیار و بیدار و اهل فکر و مطالعه در مسایل اسلامی و دینی نباشد و از موقعیت این مراسم بزرگ، حداکثر استفاده را برای پیشبرد اهداف اسلام و مسلمانان را نکند، بلکه خود در خدمت انسان‌های ظالم و دیکتاتور و خودکامه و مُستبد باشد و باعث گمراهی و بدبختی مسلمانان گردد.

کسی که از حقیقت و روح علم و دانش غافل باشد و خواسته‌ی نهایی خویش را از فراچنگ آوردن جایگاه امام جمعه شدن، دستیابی به جاه و مقام، مال و منال، پست و موقعیت اجتماعی و سیاسی، ارتباط و نزدیکی با اُمراء و فرمانروایان ظلم‌پیشه و دیکتاتور و بزرگداشت ثروتمندان و قدرتمندان متکبر و خودکامه و مراوده با آنان و استفاده از مال حرام آن‌ها به حساب آورد.

کسی که با اهل دنیا و خودکامگان و دیکتاتوران و ظلم‌پیشگان همکاری و همیاری دارد و به هدف گردآوری پول و بهره‌گیری از دنیای آنان، موافق میل و خواسته‌ی آن‌ها، مسایل و احکام را بیان می‌کند و در جلسات تبلیغی خویش در روز جمعه، عقاید و باورهای گمراه کننده و خطرناک و بی‌دینی و بی‌بند و باری را انتشار می‌دهد و به جای تعالیم و دستورات

الهی و اوامر و فرامین تابناک نبوی و احکام و آموزه‌های تعالی‌بخش و سعادت آفرین شرعی، مردم را به سوی نظام خودساخته و بی‌اصل و اساس مخلوق، دعوت می‌دهد و موجبات گمراهی خود و دیگران را فراهم می‌آورد.

به راستی امروز نیز، کسانی جایگزین علمای راستین و ربّانی شده‌اند و صدرنشین مجالس گردیده‌اند که شایستگی آن را ندارند و افرادی بر کُرسی اِفتاء، قضاوت، درس، تدریس، خطابت و امامت نشسته‌اند که هیچ نسبتی با علم و دانش و حکمت و فرزانگی ندارند و کسانی به رَتق و فَتق امور دینی می‌پردازند که خود جرثومه‌ی فساد و تباهی‌اند؛ آن‌گاه است که تاریکی‌های بدعت، خرافه، اوهام و خُزَعبلات بر عقل‌ها و دل‌ها مستولی می‌گردد و عوامل گمراهی و ضلالت، ظاهر می‌گردند و علم حقیقی رخت برمی‌بندد و گمراهی همه جا را فرامی‌گیرد و ضلالت و تاریکی و دوران تاریک جاهلیت، دوباره تکرار می‌شود و مردم دسته دسته در پرتگاه گمراهی و ضلالت و جهل و نادانی سقوط می‌کنند.

خداوند، جامعه‌ی اسلامی را از این چالش‌ها، نجات بدهد و شرّ بدخواهان را به خود آن‌ها برگرداند.

١٤١٤ - [١٤] (ضعِيف)

وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا اسْتَوَى عَلَى الْمِنْبَرِ اسْتَقْبَلْنَاهُ بِوُجُوهِنَا. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ: هَذَا حَدِيثٌ لَا نَعْرِفُهُ إِلَّا مِنْ حَدِيثِ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ وَهُوَ ضَعِيفٌ ذَاهِبُ الْحَدِيثِ[1].

١٤١٤- (١٤) عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: هرگاه رسول خدا ﷺ (برای ایراد خطبه) بر فراز منبر قرار می‌گرفتند، ما (مقتدیان)، با صورت‌هایمان بدیشان رو می‌کردیم و رو در روی ایشان قرار می‌گرفتیم.

[این حدیث را ترمذی روایت کرده و گفته است: این حدیث را جز به روایت محمد بن فضل نمی‌شناسیم؛ و او نیز فردی ضعیف به شمار می‌آید که احادیث را به درستی به حافظه‌ی خویش نمی‌سپارد].

شرح: از این حدیث ثابت می‌شود که به هنگام خطبه، مردم به طرف امام متوجه باشند. دیدگاه امام ابوحنیفه، امام شافعی و دیگر ائمه و پیشوایان نیز همین است.

۱- ترمذی ۳۸۳/۲ ح ۵۰۹.

امّا متأخرین می‌گویند: به هنگام خطبه، مردم باید رو به قبله بنشینند؛ زیرا اگر مردم، رو در روی امام بنشینند، در آن صورت به هنگام راست کردن صفوف نماز، در تنگنا قرار خواهند گرفت؛ زیرا پس از آن که امام از خطبه‌ی جمعه فارغ می‌شود و اقامه‌ی نماز جمعه گفته می‌شود، مردم در راست و یکنواخت کردن صفوف، دچار مشکل می‌گردند.

از این رو، از دیدگاه صاحب‌نظران فقهی، باید به برابر کردن صف‌های نماز (که واجب می‌باشد) پرداخت و از مواجه شدن با امام پرهیز و اجتناب نمود.

و عدّه‌ای از علماء و اندیشمندان دینی گفته‌اند: در حدیث عبدالله بن مسعودؓ منظور از استقبال، مقابل قرار گرفتن جهت امام (جهت قبله) است نه خود امام؛ زیرا اگر مقتدیان به طرف خود امام متوجه باشند، در آن صورت لازم می‌آید که به صورت حلقه بنشینند؛ در حالی که پیامبرﷺ آن را ممنوع قرار داده است؛ آنجا که روایت شده است: «نهي رسول اللهﷺ عن التحلّق قبل الصلاة يوم الجمعة» (سنن ابوداود، باب التحلّق يوم الجمعة قبل الصلاة)؛ «رسول خداﷺ از این که قبل از نماز جمعه، به صورت حلقه بنشینند، نهی کرده است».

فصل سوم

١٤١٥ - [١٥] (صَحِيح)

عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ قَائِمًا ثُمَّ يَجْلِسُ ثُمَّ يَقُومُ فَيَخْطُبُ قَائِمًا فَمَنْ نَبَّأَكَ أَنَّهُ كَانَ يَخْطُبُ جَالِسًا فَقَدْ كَذَبَ فَقَدَ وَالله صليت مَعَه أَكثر من ألفي صَلَاة. رَوَاهُ مُسلم[1].

١٤١٥- (١٥) جابر بن سمرة رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ پیوسته به حالت ایستاده خطبه ایراد می‌کردند؛ آن‌گاه (پس از خطبه‌ی نخست، اندکی) می‌نشستند؛ سپس (برای ایراد خطبه‌ی دوم) از جای برمی‌خاستند و ایستاده، (خطبه‌ی دوم) را می‌خواندند. پس هرکس به تو خبر داد که رسول خدا ﷺ به حالت نشسته خطبه ایراد نموده‌اند، به راستی دروغ گفته است؛ به خدا سوگند! که من با آن حضرت ﷺ بیشتر از دو هزار نماز گزارده‌ام.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «نبّأک»: به تو اطلاع داد؛ تو را خبر داد؛ تو را آگاه کرد؛ به تو گزارش داد.

«الفی صلاة»: دو هزار نماز. مراد از این عبارت، تنها نماز جمعه نیست، بلکه مطلق نماز، اعم از جمعه و غیر آن می‌باشد؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ ده سال در مدینه‌ی منوره بودند و نخستین نماز جمعه را نیز در اوائل آمدنشان به مدینه گزاردند؛ از این رو، نمازهای جمعه پیامبر ﷺ در حدود پانصد جمعه می‌باشد؛ و این که جابربن سمرة رضی الله عنه گفته است: «با آن حضرت ﷺ بیشتر از دو هزار نماز گزارده‌ام»؛ منظور: مطلق نمازها است، اعم از جمعه و غیر آن.

«كان النبيّ ﷺ يخطب قائماً»: خداوند بلندمرتبه در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَإِذَا رَأَوۡاْ تِجَٰرَةً أَوۡ لَهۡوًا ٱنفَضُّوٓاْ إِلَيۡهَا وَتَرَكُوكَ قَآئِمٗاۚ قُلۡ مَا عِندَ ٱللَّهِ خَيۡرٞ مِّنَ ٱللَّهۡوِ وَمِنَ ٱلتِّجَٰرَةِۚ وَٱللَّهُ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ١١﴾ [الجمعة: ١١].

---

[1]- مسلم ٥٨٩/٢ ح (٨٦٢-٣٥).

«هنگامی که تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند، پراکنده می‌شوند و به سوی آن می‌روند و تو را ایستاده به حال خود رها می‌کنند. بگو: آنچه نزد خدا است، بهتر از لهو و تجارت است و خداوند بهترین روزی دهندگان است».

در این آیه، تعبیر به «قائماً» نشان می‌دهد که پیامبر اکرمﷺ ایستاده، خطبه‌ی نماز جمعه را می‌خواندند؛ چنان که در حدیثی که از جابربن سمرة ؓ نیز نقل گردیده است، وی می‌گوید: «هرگز رسول خداﷺ را در حال خطبه، نشسته ندیدم و هرکس بگوید نشسته خطبه می‌خواند، تکذیبش کنید».

و نیز روایت شده است که از عبدالله بن مسعود ؓ پرسیدند: آیا پیامبر اکرمﷺ ایستاده خطبه می‌خواند؟ وی در پاسخ گفت: مگر نشنیده‌ای که خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿...وَتَرَكُوكَ قَآئِمٗاۚ...﴾؛ «تو را در حالی که ایستاده بودی، رها کردند».

١٤١٦ - [١٦] (صَحِيح)

وَعَنْ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ: أَنَّهُ دَخَلَ الْـمَسْجِدَ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أُمِّ الْـحَكَمِ يَخْطُبُ قَاعِدًا فَقَالَ: انْظُرُوا إِلَى هَذَا الْـخَبِيثِ يَخْطُبُ قَاعِدًا وَقد قَالَ الله تَعَالَى: ﴿وَإِذَا رَأَوۡاْ تِجَٰرَةً أَوۡ لَهۡوًا ٱنفَضُّوٓاْ إِلَيۡهَا وَتَرَكُوكَ قَآئِمٗا﴾

رَوَاهُ مُسلم[1].

١٤١٦- (١٦) از کعب بن عجرة ؓ روایت است که: وی در حالی به مسجد آمد که عبدالرحمن بن امّ الحکم، به حالت نشسته، خطبه ایراد می‌کرد؛ از این رو، کعب بن عجرة ؓ (از روی خشم و غضب) گفت: این فرد خبیث و بدطینت را نگاه کنید که نشسته، خطبه ایراد می‌کند و حال آن که خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿...وَإِذَا رَأَوۡاْ تِجَٰرَةً أَوۡ لَهۡوًا ٱنفَضُّوٓاْ إِلَيۡهَا وَتَرَكُوكَ قَآئِمٗاۚ...﴾

«(برخی از اصحاب، در یکی از جمعه‌ها) هنگامی که تجارت و یا سرگرمی‌ای را دیدند، از پیرامون تو پراکنده شدند و تو را ایستاده (بر منبر، در حال خطبه) رها کردند»!

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «الخبيث»: بدطینت؛ بدذات؛ مغرض؛ شرور.

١- مسلم ٥٩١/٢ ح (٨٦٤-٣٩).

«و اذا رأوا تجارة...»: وجه استشهاد در آیه، عبارت «و ترکوك قائماً» است؛ یعنی تو را ایستاده بر منبر، در حال خطبه، رها کردند. پس مشخص می‌شود که پیامبر اکرمﷺ، خطبه را به حالت ایستاده ایراد می‌فرمودند.

١٤١٧ - [١٧] (صَحِيح)

وَعَن عمارَة بن رويبة: أَنَّهُ رَأَى بِشْرَ بْنَ مَرْوَانَ عَلَى الْمِنْبَرِ رَافِعًا يَدَيْهِ فَقَالَ: قَبَّحَ اللهُ هَاتَيْنِ الْيَدَيْنِ لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللّٰهِﷺ مَا يَزِيدُ عَلَى أَنْ يَقُولَ بِيَدِهِ هَكَذَا وَأَشَارَ بِأُصْبُعِهِ المسبحة. رَوَاهُ مُسلم(١).

١٤١٧- (١٧) از عمارة بن رويبه ﷺ روایت است که وی، بشر بن مروان را در حالی دید که بر فراز منبر، دست‌های خویش را بلند کرده بود؛ از این رو (از روی خشم و غضب) گفت: خداوند بلندمرتبه، این دو دست را زشت و نامبارک گرداند؛ بی‌گمان خود رسول خداﷺ را دیدم که به جز این - اشاره با انگشت سبّابه - کار دیگری را انجام ندادند.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «قبّح الله»: خداوند زشت گرداند؛ ناخوشایند نماید؛ نامبارک گرداند.

در این حدیث، راوی می‌خواهد بگوید که بلند کردن دست‌ها بالای منبر، جایز نیست؛ زیرا رسول خداﷺ چنین کاری را انجام نداده‌اند؛ البته فقط در دعای استسقاء، به ثبوت رسیده است که رسول خداﷺ دست‌های مبارکشان را طوری بلند کردند که سفیدی زیر بغل ایشان مشاهده گردید؛ از این رو، بلند کردن دست‌ها در دعای استسقاء (طلب باران) اشکالی ندارد، بلکه سنّت نیز می‌باشد.

به هر حال، بلند کردن دست‌ها، در دعای خطبه‌ی جمعه، مکروه می‌باشد، اگر چه برخی از مالکی‌ها آن را به خاطر حدیث «استسقاء» (طلب باران) جایز گفته‌اند؛ زیرا به ثبوت رسیده است که: «انّ النبیﷺ رفع یدیه فی خطبة الجمعة حین استسقی» (بخاری)؛ «رسول خداﷺ در خطبه‌ی جمعه به هنگام طلب باران، دو دست خویش را بالا بردند».

با وجود این، باز هم دیدگاه مالکی‌ها، شافعی‌ها و دیگران بر کراهت بلند کردن دست‌ها در دعای خطبه‌ی جمعه می‌باشد.

١- مسلم ٢/٥٩٥ ح (٨٧٤-٥٣).

جمهور علماء و صاحب‌نظران فقهی در پاسخ حدیث بالا گفته‌اند: علّت بلند کردن دست‌ها در آنجا، به خاطر یک عارضه (که همان «استسقاء - دعای طلب باران- باشد) بوده است.

١٤١٨ - [١٨] (ضَعِيف)

وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ: لَمَّا اسْتَوَى رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ يَوْمَ الْجُمُعَةِ عَلَى الْمِنْبَرِ قَالَ: «اجْلِسُوا» فَسَمِعَ ذَلِكَ ابْنُ مَسْعُودٍ فَجَلَسَ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ فَرَآهُ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ فَقَالَ: «تَعَالَ يَا عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ مَسْعُودٍ» رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ[١].

١٤١٨- (١٨) جابربن عبدالله رضی الله عنه گوید: چون رسول خدا ﷺ در روز جمعه بر فراز منبر قرار گرفتند، (خطاب به مردانی که در اطراف مسجد ایستاده بودند،) فرمودند: «بنشینید». (در آن هنگام، عبدالله بن مسعود رضی الله عنه بیرون از مسجد بود و هنوز به مسجد نرسیده بود که) فرمان رسول خدا ﷺ را مبنی بر نشستن، به گوشش رسید. از این رو، بی‌درنگ بر دروازده‌ی مسجد نشست. سپس آن حضرت ﷺ او را دیدند و فرمودند: «جلو بیای عبدالله بن مسعود».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «استوی»: در زبان عربی، واژه‌ی «اِستوی» هفت معنی دارد که عبارتند از:

١- قرار گرفت؛ مانند آیه‌ی ٤٤ سوره‌ی هود: ﴿وَٱسۡتَوَتۡ عَلَى ٱلۡجُودِيِّۖ﴾ [هود: ٤٤]. «کشتی نوح علیه السلام بر کوهِ جُودی قرار گرفت».

٢- قصد و اراده کرد؛ مانند آیه‌ی١١ سوره‌ی فصلت: ﴿ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ﴾ [فصلت: ١١] «سپس آفرینش آسمان را اراده کرد».

٣- کامل شد؛ مانند آیه‌ی ١٤ سوره‌ی قصص: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَٱسۡتَوَىٰٓ﴾ [القصص: ١٤]. «وقتی که موسی علیه السلام به نهایت قدرت و رشد جسمانی خود رسید و خرد و اندیشه‌اش کامل گردید».

٤- به معنی استیلاء و غلبه؛ مانند آیه‌ی ٥ سوره‌ی طه: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ٥﴾ [طه: ٥]. «خدای مهربان برعرش غلبه و استیلاء یافت. یعنی آن را در قبضه‌ی قدرت خویش گرفت».

١- ابوداود ١/٦٥٦ ح ١٠٩١.

٥- به معنی تصرّف کرد؛ مانند: «اِستَوي فُلانٌ عَلي العرش»؛ «فلانی حکومت را تصرف کرد؛ اگر چه بر تخت ننشسته باشد».

٦- به معنی مساوی بودن؛ مانند آیه‌ی ۱۹ سوره‌ی فاطر: ﴿وَمَا يَسۡتَوِي ٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡبَصِيرُ١٩﴾ [فاطر: ۱۹]. «کور و بینا با یکدیگر مساوی نیستند».

٧- به معنی راست شدن؛ مانند آیه‌ی ٦ و ٧ سوره‌ی نجم ﴿فَٱسۡتَوَىٰ٦ وَهُوَ بِٱلۡأُفُقِ ٱلۡأَعۡلَىٰ٧﴾ [النجم: ٦-٧] «سپس راست ایستاد در حالی که در جهت بلند آسمان قرار داشت».

و در متن حدیث، مراد همان معنای نخست است؛ یعنی: قرار گرفت و جا خوش کرد.

«تعال»: فعل امر است به معنای «بیا». ضمائر به آن افزوده می‌شود و فتحه‌ی لام آن باقی می‌ماند. «تعالَ، تعالی، تعالَیا، تعالَوا، تعالَین».

پیام این حدیث: این حدیث بیانگر آن است که روزی رسول خدا ﷺ در مسجد نبوی، خطبه ایراد می‌کردند و به مردانی که در اطراف مسجد ایستاده بودند، فرمودند: «بنشینید». در آن هنگام، عبدالله بن مسعود ﷺ بیرون بود و به طرف مسجد نبوی می‌آمد. هنوز به مسجد نبوی نرسیده بود که فرمان «بنشینید» رسول خدا ﷺ به گوشش رسید؛ وی، بی‌درنگ همانجا (سر راه) نشست.

در ملاقات پس از خطبه، رسول خدا ﷺ به عبدالله بن مسعود ﷺ فرمودند: من به کسانی که در اطراف ایستاده بودند، گفتم تا بنشینند و منظورم تو نبودی که داشتی از بیرون می‌آمدی. عبدالله بن مسعود ﷺ در پاسخ عرض کرد: بعد از شنیدن فرمان «بنشین» از سوی رسول خدا ﷺ، عبدالله را مجال نماند که یک گام رو به جلو بردارد.

به راستی، به این می‌گویند اتّباع و پیروی از اوامر و فرامین گهربار رسول خدا ﷺ که فقط در گفتار و شعار خلاصه نمی‌شد، بلکه با عمل و کردار بر فرموده‌های پیامبر گرمی اسلام، صحابه بودن خویش را به جهان و جهانیان ثابت کردند.

فرمان و دستور رسول اکرم ﷺ چنان برای آنان قابل احترام و اتباع و پیروی بود که لحظه‌ای درنگ را در امتثال و به جای آوردن آن روا نمی‌داشتند و برای انجام فرامین رسول خدا ﷺ و سنّت‌های گرانبهای ایشان، از جان و دل آماده بودند؛ اگر چه مشکلات و سختی‌های فراوانی

در فراروی آن‌ها قرار داشته بود، ولی باز هم مطیع و فرمانبردار تعالیم و آموزه‌های ایشان بودند.

آری، گردآوری مجموعه‌ی داستان‌ها، حکایت‌ها و سخنان صحابه‌ی کرام ﭫ در مورد اهمیتِ سنّت و تعالیم سراپا نورانی آن حضرتﷺ کاری است که فرصت وسیعی می‌طلبد، و فقط می‌توان گفت که آنان کارآیی و نقش اساسی و بنیادین سنّت‌ها و تعالیم و دستورات و اوامر و فرامین رسول خداﷺ را در امور دین به خوبی دریافته بودند، و اساساً زندگی‌شان را بر شالوده‌ی سنّت و تعلیمات آن حضرتﷺ بنا نهاده و از بیان اهمیت و انتشار آن در اطراف و اکناف جهان کوچکترین اغماضی نداشتند.

آنها به خوبی دانسته بودند که قرآن عظیم الشأن و سنّت پیامبر اکرمﷺ تنها منبعی هستند که به تنهایی حلّال مشکلات و معضلات، مجادلات و مشاجرات بی‌محتوا و نامفهوم، نابسامانیها و نارسائیها، ناملایمات و شدائد، چالشها و دغدغه‌های جامعه‌ی اسلامی و انسانی، و کشمکشها و نزاعها و جدال و ستیزه‌های مذهبی، فرقه‌ای، گروهی و قومی است.

آنها به خوبی دانسته بودند که قرآن کریم و سنّت تابناک پیامبر اکرمﷺ است که در تمام ابعاد و زوایای مختلف زندگی مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی، سیاسی و نظامی، فرهنگی و اقتصادی و... دستورالعملها و راهکارهای بسیار مفید، ارزنده و سازنده‌ای ارائه نموده که اگر هر مسلمان به طور خاص و تمام مسلمانان به طور عام، احکام و فرامین و تعالیم و دستورات روح‌بخش و سعادت‌آفرین قرآن و سنّت را از روی صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل مد نظر بگیرند و در تمام مراحل زندگی نصب‌العین و آویزه‌ی گوش خویش قرار دهند و مطابق رهنمودها و آموزه‌های تابناک و تعالی‌بخش آن در عرصه‌های مختلف زندگی گام بردارند، بدون شک در میان جوامع جهانی از شأن و منزلت والا، و عزّت و اقتدار بس بالایی برخوردار می‌شوند، چنانچه صحابه‌ی کرام این قضیه را به کل جهانیان به اثبات رساندند و در مدت زمان کوتاهی دو ابر قدرت جهان (ایران و روم) را با الهام‌گیری از دستورات قرآن و فرامین انقلابی آن حضرتﷺ، به زانو درآوردند و آنها را تحت الشعاع و تحت تأثیر قدرت ایمانی و اخلاق خویش قرار دادند.

براستی که هر فعل صحابه انعکاسی بود از رفتار و کردار و گفتار پیامبرﷺ. و به جرأت می‌توان گفت: نزد اصحاب و یاران پیامبر اکرمﷺ تخلف از راه و روش رسول خداﷺ حتی در جزئی‌ترین مسئله امری محال بود؛ و همین نکته‌ی ظریف بود که بزرگترین عامل موفقیت آنان در قبال رویدادهای بزرگ و حوادث روزگار به شمار می‌رفت. آنها - آن پیشقراولان عرصه‌ی علم و دانش، و آن طلایه‌داران عرصه‌ی عمل و اخلاص، و آن پیشگامانِ پیشتاز عرصه‌ی جهاد و دعوت - در صورت بروز کوچکترین اتفاقی، فوراً متوجه رفتار و کردار و گفتار پیامبرﷺ می‌شدند و از عملکرد ایشان در آن زمینه سرمشق و الگو و خط و مشی می‌گرفتند و در این راستا چنان محتاطانه عمل می‌کردند که عینِ فعل رسول خداﷺ را با رعایت دقیق صفات آن اجراء می‌نمودند، زیرا آنان به اصل عظمت رسالت آن حضرتﷺ پی برده بودند، و قرآن نیز مکرراً آنان را به متابعت از رسول خداﷺ وامی‌داشت و متابعت هم چیزی جز موافقت در اصل و وصف نیست.

و در واقع آنان با چنین ایمان استوار و یقین مستحکمی توانستند مستکبران زمان خویش را لرزه بر اندام، و سپاه و لشکریانشان را متزلزل نمایند و بزرگترین عامل موفقیت آنان در صحنه‌های هولناک و تکان دهنده‌ی کارزار همین حبّ و اعتقاد راسخ به رسول اکرمﷺ و سنّت‌های گرانبهای ایشان بود. و براستی که اصحاب پیامبرﷺ در متابعت و پیروی از رفتار و گفتار ایشان بهترین و کاملترین نمونه‌های تاریخ هستند.

به امید روزی که همه‌ی ما مسلمانان، اوامر و فرامین سراپا نورانی، و تعالیم و آموزه‌های روح‌بخش، و احکام و دستورات تعالی‌آفرین، و سنّت‌های گهربار و تابناک آن حضرتﷺ را در زندگی فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی، سیاسی و نظامی، فرهنگی و اقتصادی و عبادی و خانوادگی خود به مرحله‌ی اجراء دربیاوریم و آنها را در تمام مراحل زندگی نصب‌العین و آویزه‌ی گوش خویش قرار دهیم، باشد که همان عزّت و سربلندی و عظمت و شکوهی را که صحابه در مدت زمان کوتاهی به علت پیروی از سنّت‌های آن حضرتﷺ بدست آورده بودند، ما هم بدست آوریم؛ چرا که بدون تردید هرگاه انسان مسلمان محو اطاعت و فرمانبرداری از سنّت‌ها و تعالیم رسول خداﷺ شود، تجلّی‌گاه انوار الهی گشته و پلّه‌های صعود و ترقی را به سوی تکامل انسانی خویش، یکی پس از دیگری طی خواهند

نمود و مقرّب بارگاه الهی قرار خواهد گرفت و به قله‌های مجد و عظمت و افتخار و بالندگی و کرامت و شرافت و عزت و شکوه دست خواهد یافت.

١٤١٩ - [١٩] (ضَعِيفٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «من أدْرك من الْجُمُعَة رَكْعَة فَليصل إِلَيْهَا أُخْرَى وَمَنْ فَاتَتْهُ الرَّكْعَتَانِ فَلْيُصَلِّ أَرْبَعًا» أَو قَالَ: «الظّهْر». رَوَاهُ الدَّارَقُطْنِيّ[1].

١٤١٩- (١٩) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس یک رکعت از (دو رکعت نماز جمعه را دریافت، باید رکعتی دیگر را بدان یک رکعت، ضمیمه و پیوست نماید؛ (یعنی تکمیل کردن نماز جمعه، بر وی واجب است.) و هرکس که هردو رکعت نماز جمعه از وی فوت گردید، باید چهار رکعت بخواند». یا فرمودند: «باید نماز ظهر را بخواند»؛ (یعنی هرکس که نماز جمعه را از دست داد، باید نماز ظهر خویش را بگزارد).

[این حدیث را دارقطنی روایت کرده است].

شرح: از این حدیث، معلوم می‌گردد که اگر کسی دیر به نماز رسید و تنها یک رکعت نماز جمعه را دریافت، در آن صورت پس از سلام دادن امام، برخیزد و یک رکعت باقی‌مانده‌ی خویش را به تنهایی بخواند؛ و اگر کسی نماز جمعه را در تشهّد یا در سجده‌ی سهو دریافت، در این صورت، امام ابوحنیفه ﷺ و امام ابویوسف ﷺ بر این باورند: کسی‌که نماز جمعه را در تشهّد یا در سجده‌ی سهو درک کرده باشد، پس به تحقیق که جمعه را دریافته است؛ از این رو، پس از سلام دادن امام، برخاسته و دو رکعت فوت شده‌ی خویش را تمام گرداند.

و امام محمد بن حسن شیبانی ﷺ گوید: اگر بیشترین قسمتِ رکعت دوّم را درک کرد، در این صورت، پس از سلام دادن امام، برخاسته و رکعت‌های فوت شده‌ی نماز جمعه را تمام گرداند؛ و اگر کمترین قسمت رکعت دوّم را درک کرده بود، در این صورت باید نیت چهار رکعت نماز ظهر را بیاورد و به امام اقتدا نماید و پس از سلام دادن امام، برخیزد و چهار رکعت نماز ظهر را بخواند.

١- دارقطنی ٢/١١ ح ٧ «باب الخطبة و الصلاة».

به هر حال، از دیدگاه امام مالک، امام شافعی، امام احمد بن حنبل و امام حسن شیبانی، اگر شخصی در رکعتِ دوم نماز جمعه، بعد از رکوع به جماعت پیوست، تکمیل کردن نماز ظهر بر او واجب است.

از دیدگاه امام ابوحنیفه و امام ابویوسف، اگر نمازگزار قبل از سلام دادن امام به جماعت ملحق گردید، در آن صورت، فقط دو رکعت جمعه را بخواند. امام مالک، امام شافعی، امام احمد بن حنبل و امام محمد بن حسن شیبانی، از مفهوم مخالف حدیث ابوهریره ﷺ استدلال می‌کنند؛ آنجا که می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «من ادرك ركعة من الصلاة مع الامام فقد ادرك الصلاة كلّها» (حدیث شماره ۱٤۱۲)؛ «هر کس یک رکعت از نماز را همراه با امام دریابد، به راستی تمامی آن را دریافته است».

این بزرگواران، از مفهوم مخالف این حدیث چنین استدلال می‌کنند که اگر کسی، یک رکعت از جماعت را نتوانست دریابد، گویا اصلاً به جماعت ملحق نشده است.

استدلال امام ابوحنیفه و امام ابویوسف از این روایات است:

ابوهریره ﷺ گوید: «سمعتُ رسول الله ﷺ يقول: اذا أُقيمت الصلاة فلا تأتوها تسعون وأتوها تمشون؛ عليكم السكينة؛ فما ادركتم فصلّوا ومافاتكم فأتمّوا» (بخاری و مسلم).

«از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: وقتی که نماز برگزار شد، با عجله و با حالت دویدن به سوی آن نیایید و با متانت و وقار حرکت کنید. بر شما لازم است که آرامش را حفظ نمایید؛ هر مقداری که به امام رسیدید، آن مقدار را با او بخوانید و بعد از سلام امام، باقی‌مانده‌ی نماز را تکمیل کنید».

و ابوقتاده ﷺ گوید: «بينما نحن نصلّي مع النبيّ ﷺ اذ سمع جَلَبة رجال؛ فلمَا صلّي قال: «ما شأنكم؟» قالوا: استعجلنا الي الصلاة. قال: «فلا تفعلوا؛ اذا اتيتم الصلاة فعليكم بالسكينة؛ فما ادركتم فصلّوا وما فاتكم فأتمّوا» (بخاری و مسلم).

«یکبار با پیامبر اکرم ﷺ نماز می‌خواندیم؛ ناگاه صدای پای مردانی را شنید؛ وقتی که از نماز فارغ شد، فرمود: این سر و صدا چه بود؟ گفتند: برای رسیدن به نماز (جماعت) عجله می‌کردیم؛ پیامبر خدا ﷺ فرمودند: این کار را نکنید، وقتی که برای نماز می‌آیید، لازم است که متانت و آرامش را رعایت کنید؛ سپس هر مقدار نمازی که توانستید، با امام بخوانید و باقی‌مانده را بعد از سلام امام، تمام کنید».

این دو حدیث، عام و کلّی است و در آن، ذکری از جمعه و غیر آن به بیان نیامده است.

در جواب استدلال از حدیث ابوهریره ﷺ (حدیث شماره ١٤١٣)، چنین گفته شده است که این، استدلال از مفهوم مخالف می‌باشد که از دیدگاه احناف، حجّت و دلیل نمی‌باشد.و علاوه از آن، بر ظاهر حدیث نیز، هیچ‌کس عمل نمی‌کند؛ چون مطلب آن، این است که اگر شخصی فقط یک رکعت را دریافت، گویا که تمام نماز را دریافته است و نیازی به خواندن رکعت‌های باقی‌مانده نیست. به همین خاطر، تأویل‌هایی در حدیث صورت گرفته است و از جمله، این که منظور از عبارت «فقد ادرک الصلاة»، «ادرک فضیلة الصلاة» یا «ادرک حکم الصلاة» است؛ یعنی هرکس یک رکعت از نماز را همراه با امام دریابد، به راستی فضیلت یا حکم نماز را دریافته است.

باب(٤٦)

نماز خوف

فصل اول

١٤٢٠ - [١] (صَحِيح)

عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: غَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ قِبَلَ نَجْدٍ فَوَازَيْنَا الْعَدُوَّ فَصَافَفْنَا لَهُمْ فَقَامَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يُصَلِّي لَنَا فَقَامَتْ طَائِفَةٌ مَعَهُ وَأَقْبَلَتْ طَائِفَةٌ عَلَى الْعَدُوِّ وَرَكَعَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ بِمَنْ مَعَهُ وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ ثُمَّ انْصَرَفُوا مَكَانَ الطَّائِفَةِ الَّتِي لم تصل فجاؤوا فَرَكَعَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ بهم رَكْعَةً وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ وَرَوَى نَافِعٌ نَحْوَهُ وَزَادَ: فَإِنْ كَانَ خوف هُوَ أَشَدُّ مِنْ ذَلِكَ صَلَّوْا رِجَالًا قِيَامًا عَلَى أَقْدَامِهِمْ أَوْ رُكْبَانًا مُسْتَقْبِلِي الْقِبْلَةِ أَوْ غَيْرَ مُسْتَقْبِلِيهَا قَالَ نَافِعٌ: لَا أُرَى ابْنَ عُمَرَ ذَكَرَ ذَلِكَ إِلَّا عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ. رَوَاهُ الْبُخَارِيّ[١].

١٤٢٠- (١) سالم بن عبدالله بن عمر از پدرش (عبدالله بن عمر) روایت می‌کند که وی گفت: در یکی از غزوات، همراه با رسول خدا ﷺ به سوی «نَجد» رفتیم؛ در آنجا با دشمن روبه‌رو شدیم و در برابر یکدیگر، صف‌آرایی نمودیم؛ آن حضرت ﷺ نماز را اقامه کردند؛ یک گروه از ما در برابر دشمن ایستاده و گروهی دیگر، پشت سر آن حضرت ﷺ به نماز اقتدا کردند.

رسول خدا ﷺ همراه این گروه، یک رکوع و دو سجده (یک رکعت) به جای آوردند؛ سپس این گروه، به مصاف دشمن رفت و گروهی که مواظب حمله‌ی دشمن بود، آمد و به آن حضرت ﷺ اقتدا نمود؛ رسول خدا ﷺ با این گروه نیز یک رکوع و دو سجده (یک رکعت) به جای آوردند؛ آن‌گاه سلام گفتند؛ و پس از آن، هر کدام از آن دو گروه، برخاستند و یک رکوع و دو سجده‌ی باقی‌مانده‌ی خویش را به تنهایی ادا نمودند.

نافع نیز نظیر این حدیث را (در معنی نه در لفظ) روایت کرده و این را نیز افزوده است:

«اگر چنانچه ترس از دشمن، بیش از این بود، در آن صورت، مسلمانانِ نمازگزار، می‌توانند در حالت ایستاده بر پاهایشان، یا سواره بر مرکب، به هر شکل ممکن - خواه رو به قبله یا پشت به قبله - نماز بخوانند».

١- بخاری ٤٢٩/٢ ح ٩٤٢؛ نسایی ١٧١/٣ ح ١٥٣٩؛ دارمی ٤٢٨/١ ح ١٥٢١؛ و مسند احمد ١٥٠/٢.

نافع ﷺ در ادامه گوید: به نظر من، ابن عمر ﷺ این جزئیات را فقط از رسول خداﷺ نقل نموده است.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: «غزوتُ»: به پیکار و کارزار رفتم؛ به جنگ با دشمنان و بدخواهان رفتم.

«قِبل»: به طرف... به سوی...

«نَجد»: جغرافی‌دانان عرب، شبه جزیره‌ی عربستان را به شش بخش، تقسیم کرده‌اند:

دریای سرخ یا قلزم (بحر احمر) در مغرب

دریای احمر در جنوب

خلیج عدن در جنوب

در عمان در شرق

خلیج فارس در شرق

دریای مدیترانه در شمال غرب

با این توصیف، شبه جزیره، شکلی مربع مستطیل، با اضلاع نامتساوی، به خود گرفته و مجموع مساحت آن، به بیش از ۳،۰۰۰،۰۰۰ کیلومتر مربع می‌رسد. امروزه کشورهای عربستان سعودی، یمن، قطر، امارات متحده‌ی عربی، بحرین، عمان، کویت، اردن، سوریه، لبنان و فلسطین، در مجموع، شیه جزیره را تشکیل می‌دهند.

جغرافی‌دانان در تعیین «مرز شمالی» شبه جزیره، دچار اختلاف شده‌اند، لیکن بر این مطلب متفق‌اند که خطی ممتد از ساحل دریای مدیترانه تا کناره‌ی رود فرات، مرز تقریبی آن را تشکیل می‌دهد. در منتهی الیه شمالی دریای سرخ، دو خلیج به نام‌های «عقبه» در شرق و «السویس» در غرب، شبه جزیره را به «صحرای سینا» و سپس «آفریقا» متصل می‌سازد. حداکثر طول شبه جزیره ۲۳ درجه یا ۲۵۰۰ کیلومتر و حداکثر عرض آن (میان دریای سرخ و خلیج فارس) هزار کیلومتر است.

جغرافی‌دانان عرب، شبه جزیره را به شش بخش تقسیم کرده‌اند:

۱- تِهامَه

به قسمت غربی کوه‌های «سراة»، که از شمال به جنوب شبه جزیره به موازات دریای سرخ کشیده شده «تهامه» می‌گویند که از دامنه‌ی آن، تا سواحل دریای سرخ را در بر

می‌گیرد. نام دیگر آن «غور» است. از آن رو «تهامه» نامیده‌اند که حرارت و گرمای آن زیاد و باد آن کم است. و دیگر آن که سرزمین پست و ساحلی است. جده، مکه و نیمی از مدینه را جزو تهامه دانسته‌اند.

۲- حجاز

به قسمت شرقی کوه‌های سراة و حد فاصل میان ارتفاعات نجد و شرق تهامه، «حجاز» گفته‌اند که به شمال یمن منتهی می‌شود. حجاز از «حَجَز» به معنای حاچِز و مانع است و چون میان تهامه و نجد فاصله و مانع ایجاد کرده است، آن را حجاز خوانده‌اند.شهر طائف و نیمی از مدینه در این بخش واقع است.

۳- نجد

نجد، ناحیه‌ای است مرتفع که پس از حجاز و میان یمن، صحرای سماوه، عروض عراق واقع شده و چون از دیگر نواحی مرتفع‌تر است، آن را «نجد» خوانده‌اند. این قسمت از شمال به «**بادية السماوه**» و از جنوب به «یمن» محدود است و لذا قسمت مرکزی عربستان را تشکیل می‌دهد. ریاض پایتخت عربستان، در این ناحیه قرار دارد.

٤- یمن

کشور یمن در جنوب حجاز و نجد؛ یعنی در منتهی‌الیه جنوب غربی شبه جزیره واقع است و از حاصلخیزترین نقاط شبه جزیره به شمار می‌رود. یمن از مجاورت نجد تا خلیج عدن و دریای عرب ادامه دارد و از طرف مشرق با «حضرموت» و دریای عمان همسایه است.

۵- عروض

ناحیه‌ی عروض، شامل یمامه، عمان، بحرین و احساء است. از این رو، «عروض» نامیده‌اند که میان نجد، یمن و عراق فاصله ایجاد کرده است.

٦- حضرموت و المهره

ناحیه‌ی وسیعی است در شرق عدن و در کناره‌ی دریا با نام حضرموت، که صحرای «احقاف» در مجاورت آن بوده است. گویند حضرت هود در این منطقه به خاک سپرده شده است. بعضی آن را منتسب به «حضرموت بن قحطان» دانسته‌اند.

از این منطقه در تورات، با نام «حاضر میت»، یعنی نخستین ساکن، یاد شده است.

همچنین حضرموت و المهره را منطقه‌ای وسیع در کنار عمان و عدن دانسته‌اند. المهره از «**مهرة بن حیدان**» گرفته شده و نیز نام قبیله‌ای بوده است[1].

«رجالآ»: جمع راجل: پیادگان.

«رکبانآ»: جمع راکب: سواران.

١٤٢١ - [٢] (مُتَّفق عَلَيهِ)

وَعَنْ يَزِيدَ بْنِ رُومَانَ عَنْ صَالِحِ بْنِ خَوَّاتٍ عَمَّنْ صَلَّى مَعَ رَسُولِ اللّٰهِﷺ يَوْمَ ذَاتِ الرِّقَاعِ صَلَاةَ الْخَوْفِ: أَنَّ طَائِفَةً صَفَّتْ مَعَهُ وَطَائِفَةً وِجَاهَ الْعَدُوِّ فَصَلَّى بِالَّتِي مَعَهُ رَكْعَةً ثُمَّ ثَبَتَ قَائِمًا وَأَتَمُّوا لِأَنْفُسِهِمْ ثُمَّ انْصَرَفُوا فَصَفُّوا وِجَاهَ الْعَدُوِّ وَجَاءَتِ الطَّائِفَةُ الْأُخْرَى فَصَلَّى بِهِمُ الرَّكْعَةَ الَّتِي بَقِيَتْ مِنْ صَلَاتِهِ ثُمَّ ثَبَتَ جَالِسًا وَأَتَمُّوا لأَنْفُسِهِمْ ثمَّ سلم بهم

وَأَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ بِطَرِيقٍ آخَرَ عَنِ الْقَاسِمِ عَنْ صَالِحِ بْنِ خَوَّاتٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ عَنِ النَّبِيِّﷺ[2].

١٤٢١- (٢) یزید بن رومان، از صالح بن خوّات و او هم از کسی‌که در جنگ «ذات الرقاع» همراه با رسول خداﷺ نماز خوف خوانده بود، روایت می‌کند که گفت: (پیامبر اکرمﷺ نماز خوف را بدین ترتیب گزاردند):

یک دسته از مسلمانان، در صف نماز با پیامبر اکرمﷺ ایستادند و دسته‌ی دیگر در مقابل دشمن صف بستند. پیامبرﷺ با دسته‌ی اول، یک رکعت نماز گزاردند؛ سپس آن حضرتﷺ، در حالت قیام باقی ماندند تا دسته‌ی اول، نماز خود را تمام کردند و رفتند و در برابر دشمن ایستادند و دسته‌ی دوم آمدند. پیامبر اکرمﷺ رکعت دوم نماز خویش را که باقی مانده بود، با دسته‌ی دوم، خواندند؛ سپس آن حضرتﷺ در حال نشستن، در تشهّد باقی ماندند و دسته‌ی دوم بلند شدند و رکعت دوم خویش را تمام کردند؛ آن‌گاه پیامبرﷺ سلام دادند و ایشان هم سلام گفتند.

[امام بخاری، این حدیث را با سندی دیگر از قاسم، از صالح بن خوّات، از سهل بن ابی حثمهؓ از پیامبر اکرمﷺ روایت نموده است].

۱- تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره، دکتر اصغر قائدان صص ۲۱ ـ ۲۳

۲- بخاری ٤٢١/٧ ح ٤١٢٩؛ مسلم ٥٧٥/١ ح (٨٤٢-٣١٠)؛ ابوداود ٣٠/٢ ح ١٢٣٨؛ ترمذی ٤٥٥/٢ ح ٥٦٥؛ نسایی ١٧١/٣ ح ١٥٧٣؛ و دارمی ٤٢٩/١ ح ١٥٢٢.

شرح: «عمّن صلّي مع رسول اللهﷺ ذات الرقاع صلاة الخوف»: برخی گویند: مراد از این فرد، «سهل بن ابی حثمه ﷺ» است؛ زیرا قاسم بن محمد، حدیث نماز خوف را از صالح بن خوّات، از سهل بن ابی حثمه روایت نموده است؛ ولی قول راجح آن است که صالح بن خوّات، این حدیث را از پدرش روایت نموده است؛ زیرا ابواویس، این حدیث را از یزید بن رومان نقل کرده و گفته است: «عن صالح بن خوّات عن ابیه...»

و بیهقی نیز آن را از طریق عبدالله بن عمر ﷺ از قاسم بن محمد، از صالح بن خوّات، از پدرش روایت نموده است؛ و این احتمال نیز وجود دارد که صالح بن خوّات، این حدیث را هم از پدرش و هم از سهل بن ابی حثمه ﷺ شنیده باشد.

به هر حال، مجهول بودن صحابی، زیانی به سند حدیث وارد نمی‌کند؛ زیرا تمامی صحابه در نقل روایات، عادل به شمار می‌آیند.

«ذات الرقاع»:

زمانی که رسول خداﷺ از جانب دو جناح نیرومند از سه جناح آتش افروز جنگ آحزاب (خندق) فراغت یافتند، سعی و اهتمام خویش را بر سوّمین جناح جنگ افروزان - یعنی بادیه نشینان سنگدلی که پیوسته در صحراهای نَجد آمد و شد داشتند و هر از گاهی به قتل و غارت و چپاول دست می‌زدند - متمرکز ساختند.

از آنجا که این بدویان، در محدوده‌ی یک شهر و آبادی جای نمی‌گرفتند و در برج و باروها و قلعه‌ها سکونت نداشتند، دشواری‌های تسلّط یافتن بر آنان و خاموش کردن آتش فتنه و فساد ایشان، از هر جهت، به مراتب بیشتر از مشرکان مکّه و یهودیان خیبر بود. از این رو، هیچ چیز به جز یورش‌های تأدیبی و حملات هشدار دهنده، نمی‌توانست درباره‌ی آنان، کارساز باشد. این بود که مسلمانان، این گونه حملات را یکی پس از دیگری بر علیه آنان سامان می‌دادند.

رسول خداﷺ به منظور تثبیت و تحکیم پایه‌های قدرت و برقراری سلطه‌ی خویش در منطقه، یا به منظور گرد هم آوردن بادیه‌نشینانی که این سوی و آن سوی در اطراف مدینه، سرگرم غارت و چپاول بودند، دست به یک حمله‌ی تأدیبی زدند که به غزوه‌ی «ذات الرِّقاع» مشهور شده است.

نویسندگان کتب «مغازی»، همگی این غزوه را در سال چهارم هجرت یادآور شده‌اند؛ امّا حضور ابوموسی اشعری ﷺ و ابوهریره ﷺ در این غزوه، بر آن دلالت دارد که این غزوه بعد از فتح خیبر روی داده است؛ و به احتمال قوی در ماه ربیع‌الاول سال هفتم هجرت به وقوع پیوسته است.

خلاصه‌ی آنچه سیره‌نویسان، پیرامون این غزوه آورده‌اند، این است که پیامبر اکرم ﷺ شنیدند که «بنی انمار» یا «بنی ثعلبة» و «بنی مُحارب» از قبیله‌ی «غطفان» فراهم آمده‌اند.

شتابان به اتفاق چهارصد تن یا هفتصد تن از یارانشان به سوی مناطق محل سکونت آن بادیه‌نشینان عزیمت فرمودند و در مدینه، ابوذر ﷺ یا عثمان بن عفّان ﷺ را کارگزار خویش گردانیدند.

به راه خود ادامه دادند تا در میانه‌ی مناطق آنان قرار گرفتند و به موضعی در فاصله‌ی دو روز راه تا مدینه رسیدند که آن را «وادی نخل» می‌نامیدند. در آنجا با جماعتی از «بنی غطفان» رویاروی شدند. به یکدیگر نزدیک شدند و همدیگر را هراسان ساختند؛ امّا به کارزار نپرداختند. در عین حال، پیامبر اکرم ﷺ در آن اثنا با مسلمانان، نماز خوف گزاردند.

در روایت صحیح بخاری، آمده است: نماز برپا شد و آن حضرت ﷺ با یک گروه از رزمندگان، دو رکعت از نماز را گزاردند و سپس آن گروه، کنار رفتند و گروه دیگر، دو رکعت بعدی نماز را پشت سر آن حضرت ﷺ گزاردند؛ یعنی نماز پیامبر اکرم ﷺ چهار رکعت و نماز مسلمانان دو رکعت بود. (صحیح بخاری، ج ١ صص ٤٠٧- ٤٠٨؛ ج ٢ ص ٥٩٣).

نیز در صحیح بخاری از ابوموسی اشعری ﷺ روایت شده است که گفت:

در معیت رسول خدا ﷺ به راه افتادیم. شش نفر بودیم و یک شتر داشتیم که به نوبت بر آن سوار می‌شدیم. پاهای همگی ما مجروح شد. پاهای من نیز مجروح شد و ناخن‌هایم افتاد و ما بر پاهایمان تکّه‌های پارچه می‌بستیم و به همین جهت، آن غزوه «ذات الرقاع» نام گرفت؛ زیرا ما پاهایمان را با «رُقعه»ها (پارچه‌ها) می‌بستیم. (صحیح بخاری، باب «غزوة ذات الرقاع» ج ٢ ص ٥٩٢؛ صحیح مسلم، باب «غزوة ذات الرقاع»، ج ٢ ص ١١٨)

در ارتباط با این غزوه، از جابربن عبدالله ﷺ نقل کرده‌اند که گفت: در غزوه‌ی ذات الرقاع همراه پیامبر اکرمﷺ بودیم. هرگاه به درخت سایه‌داری می‌رسیدیم، آن را برای آن حضرت ﷺ وامی‌گذاشتیم. رسول خدا ﷺ فرود آمدند و مردم در بیشه‌زارها پراکنده شدند و زیر درختان آرمیدند. رسول خداﷺ زیر یکی از این درختان آرمیده بودند و شمشیرشان را به آن درخت آویخته بودند. جابر ﷺ گوید: خواب کوتاهی بر ما عارض گردید. مردی از مشرکان آمد و شمشیر آن حضرت ﷺ را برکشید و گفت: از من می‌ترسی؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: خیر. گفت: چه کسی می‌تواند تو را از دست من خلاص گرداند؟ فرمودند: الله!.

جابر ﷺ گوید: ناگهان دیدم که رسول خداﷺ ما را فرامی‌خوانند. آمدیم؛ دیدیم که مردی بادیه‌نشین نزد آن حضرتﷺ نشسته است. رسول خداﷺ فرمودند:

«انّ هذا اخترط سيفي وانا قائم، فاستيقظتُ وهو في يده صلتاً؛ فقال لي: من يمنعک منّي؟ قلت: الله! فها هو ذا جالس». «این فرد شمشیرم را برکشید و حال آن که من خواب بودم. آن‌گاه در حالی که شمشیر را از نیام کشیده بود، از خواب بیدار شدم و خطاب به من گفت: چه کسی می‌تواند تو را از دست من خلاص گرداند؟ گفتم: الله! این همان فرداست که در اینجا نشسته است».

پس از آن دیگر، آن حضرت ﷺ هیچ‌گونه سرزنشی نسبت به او روا نداشتند.

در روایت ابوعوانه ﷺ آمده است: شمشیر از دست وی افتاد. رسول خداﷺ شمشیر را برگرفتند و فرمودند: «من يمنعک منّي؟»؛ «چه کسی می‌تواند تو را از دست من خلاص گرداند»؟ گفت: شما بهترین انسانِ شمشیر به دست باشید! پیامبر اکرمﷺ فرمودند:

«تشهد ان لا اله الا الله واني رسول الله؟»؛ «شهادت می‌دهی که معبودی به جز خدای یکتا نیست و من رسول خدا هستم»؟!

آن مرد اعرابی گفت: با شما عهد می‌بندم که با شما نجنگم و با کسانی که بر علیه شما بجنگند همراهی نکنم! گوید: پیامبر اکرمﷺ او را رها کردند. نزد قوم و قبیله‌اش بازگشت و گفت: هم اینک من از نزد بهترین مردم به نزد شما آمده‌ام. (ر.ک: فتح الباری ج ۷ ص ٤١٦)

همچنین در صحیح بخاری آمده است: مسدّد از ابوعوانه ﷺ از ابوبشر ﷺ نقل کرده است که گفت: نام آن مرد اعرابی، «غورث بن حارث» بود. (صحیح بخاری ج ۲ ص ۵۹۳).

ابن حجر گوید: واقدی پیرامون بیان علّت این ماجرا گفته است که نام این اعرابی «دُعثور» بوده و او مسلمان شده است؛ امّا از سخن وی، چنین برمی‌آید که دو ماجرا بوده است که در دو غزوه روی داده است. (فتح الباری ج ۷ ص ٤٢٨).

به هنگام بازگشت از این غزوه، مسلمانان، زنی از مشرکان را به اسارت گرفتند. شوهر آن زن نذر کرد که از آن مکان بازنگردد تا خون یکی از یاران محمد ﷺ را بریزد. شبانه آمد. رسول خدا ﷺ دو تن از یاران را برای دیدبانی و زیر نظر گرفتن تحرّکات دشمن تعیین فرموده بودند: یکی عبّاد بن بِشر رضی الله عنه و دیگری، عمّار بن یاسر رضی الله عنه. آن مرد تیری به سوی عبّاد رضی الله عنه پرتاب کرد. وی ایستاده بود و نمازمی‌گزارد. وی تیر را از بدن خویش بیرون کشید، امّا نمازش را باطل نکرد. دو تیر دیگر نیز به سوی او پرتاب کرد، امّا وی از نماز خارج نشد تا سلام نماز را داد. رفیق وی بیدار شد و گفت: سبحان الله! چرا مرا بیدار نساختی؟ گفت: من به تلاوت سوره‌ای از قرآن مشغول بودم و خوش نداشتم آن را قطع کنم! (زادالمعاد ج ۲ ص ۱۱۲).

این غزوه، در جهت هراس افکندن در دل‌های آن بادیه‌نشینان سنگدل، بسیار مفید و مؤثّر افتاد؛ به طوری که اگر تفاصیل و جزئیات سرایای بعد از این غزوه را مورد بررسی قرار دهیم، می‌بینیم که این طوایف و قبایل غطفان پس از این غزوه، دیگر جرأت نکردند که سربلند کنند و اندک اندک، مواضعشان نرم‌تر گردید، تا آن که تسلیم شدند. حتّی می‌بینیم که چند طایفه از این اعراب نیز در فتح مکه در کنار مسلمانان می‌جنگند و در غزوه‌ی حُنین شرکت می‌کنند و از غنائم آن سهم می‌برند و پس از بازگشت از غزوه‌ی فتح مکه، جمع‌آوری کنندگان زکات به سوی آنان اعزام می‌شوند و آنان زکات می‌دهند.

و بدین ترتیب، هرسه جناح جنگ افروز که در جنگ آحزاب متشکّل شده بودند، درهم شکسته شدند و سراسر منطقه را امنیت و صلح فراگرفت و مسلمانان، پس از آن توانستند به سادگی هر اختلاف و اشکالی که در گوشه‌ای از جانب طایفه یا قبیله‌ای پیش بیاید، رفع و رجوع کنند. همچنین، به دنبال این غزوه، زمینه‌سازی برای فتح شهرها و ممالک دیگر نیز آغاز شد؛ زیرا اکنون دیگر اوضاع داخلی به نفع اسلام و مسلمانان، به طور کامل دگرگون گردیده بود.

«وُجاه»: در حضور؛ رودرروی؛ روبه‌روی؛ در مصاف.

۱٤٢٢ - [۳] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ: أَقْبَلْنَا مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ حَتَّى إِذْ كُنَّا بِذَاتِ الرِّقَاعِ قَالَ: كُنَّا إِذَا أَتَيْنَا عَلَى شَجَرَةٍ ظَلِيلَةٍ تَرَكْنَاهَا لِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ قَالَ: فَجَاءَ رَجُلٌ مِنَ المشركين وَسَيْفُ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ مُعَلَّقٌ بِشَجَرَةٍ فَأَخَذَ سَيْفَ نَبِيِّ اللّٰهِ ﷺ فَاخْتَرَطَهُ فَقَالَ لِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ: أَتَخَافُنِي؟ قَالَ: «لَا». قَالَ: فَمَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي؟ قَالَ: «اللهُ يَمْنَعُنِي مِنْك». قَالَ: فَتَهَدَّدَهُ أَصْحَابُ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ فَغَمَدَ السَّيْفَ وَعَلَّقَهُ قَالَ: فَنُودِيَ بِالصَّلَاةِ فَصَلَّى بِطَائِفَةٍ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ تَأَخَّرُوا وَصَلَّى بِالطَّائِفَةِ الْأُخْرَى رَكْعَتَيْنِ قَالَ: فَكَانَتْ لِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ أَرْبَعُ رَكَعَاتٍ وَلِلْقَوْمِ رَكْعَتَانِ[1].

١٤٢٢- (٣) جابربن عبدالله رضی الله عنه گوید: همراه رسول خدا ﷺ به سوی دشمن روی آوردیم و (به راه خویش ادامه دادیم) تا آن که به «ذات الرقاع» رسیدیم؛ و هرگاه به درخت سایه‌داری می‌رسیدیم، آن را برای آن حضرت ﷺ وامی‌گذاشتیم.

جابر رضی الله عنه در ادامه گوید: (رسول خدا ﷺ فرود آمدند و مردم نیز در بیشه‌زارها پراکنده شدند و زیر درختان آرمیدند. رسول خدا ﷺ نیز زیر یکی از درختان آرمیده و شمشیرشان را به آن درخت آویخته بودند. جابر رضی الله عنه گوید: خواب کوتاهی بر ما عارض گردید؛) مردی از مشرکان آمد و در حالی که شمشیر پیامبر ﷺ بر درخت آویخته بود، آن را از نیام برکشید و گفت: آیا از من می‌ترسی؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: خیر. گفت: چه کسی می‌تواند تو را از دست من خلاص گرداند و نجات دهد؟

آن حضرت ﷺ فرمودند: الله! یاران رسول خدا ﷺ به تهدید آن مشرک برخاستند؛ سپس آن مرد، شمشیر را در غلاف قرارداد و آن را به درخت آویزان نمود.

جابر رضی الله عنه گوید: آن‌گاه نماز خوف برپا شد و رسول خدا ﷺ با دسته‌ی اول، دو رکعت؛ نماز گزاردند؛ سپس آن‌ها رفتند و با دسته‌ی دوّم نیز دو رکعت دیگر گزاردند؛ و در نتیجه، پیامبر خدا ﷺ چهار رکعت نماز خواندند با هردو دسته، دو رکعت، ولی دیگران، دو رکعت خواندند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «اخترط»: شمشیر کشید؛ از غلاف درآورد؛ از غلاف بیرون کشید.

«شجرة ظليلة»: درخت سایه‌دار.

١- بخاری ٤٢٦/٧ ح ٤١٣٦؛ مسلم ٥٧٦/١ ح (٨٤٣-٣١١)؛ و مسند احمد ٣٩٠/٣.

«فتهدّده»: به او خط و نشان کشیدند؛ تهدیدش کردند.

١٤٢٣ - [٤] (صَحِیح)

وَعَن جَابر قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ صَلَاةَ الْـخَوْفِ فَصَفَفْنَا خَلْفَهُ صَفَّيْنِ وَالْعَدُوُّ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ فَكَبَّرَ النَّبِيُّ ﷺ وَكَبَّرْنَا جَمِيعًا ثُمَّ رَكَعَ وَرَكَعْنَا جَمِيعًا ثمَّ رفع رَأسه من الرُّكُوع ورفعنا جَمِيعًا ثُمَّ انْحَدَرَ بِالسُّجُودِ وَالصَّفُّ الَّذِي يَلِيهِ وَقَامَ الصَّفُّ الْـمُؤَخَّرُ فِي نَحْرِ الْعَدُوِّ فَلَمَّا قَضَى النَّبِيُّ ﷺ السُّجُودَ وَقَامَ الصَّفُّ الَّذِي يَلِيهِ انْحَدَرَ الصَّفُّ الْـمُؤَخَّرُ بِالسُّجُودِ ثُمَّ قَامُوا ثُمَّ تَقَدَّمَ الصَّفُّ الْـمُؤَخَّرُ وَتَأَخَّرَ الْـمُقَدَّمُ ثُمَّ رَكَعَ النَّبِيُّ ﷺ وَرَكَعْنَا جَمِيعًا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ من الرُّكُوع ورفعنا جَمِيعًا ثمَّ انحدر بِالسُّجُود وَالصَّفُّ الَّذِي يَلِيهِ الَّذِي كَانَ مُؤَخَّرًا فِي الرَّكْعَةِ الْأُولَى وَقَامَ الصَّفُّ الْـمُؤَخَّرُ فِي نَحْرِ الْعَدو فَلَمَّا قَضَى النَّبِيُّ ﷺ السُّجُودَ وَالصَّفُّ الَّذِي يَلِيهِ انْحَدَرَ الصَّفُّ الْـمُؤَخَّرُ بِالسُّجُودِ فَسَجَدُوا ثُمَّ سَلَّمَ النَّبِيُّ ﷺ وَسَلَّمْنَا جَمِيعًا. رَوَاهُ مُسْلِمٌ[1].

١٤٢٣- (٤) جابربن عبدالله گوید: رسول خدا ﷺ (با ما) نماز خوف را گزاردند؛ بدین ترتیب که ما پشت سر پیامبر خدا ﷺ دو صف تشکیل دادیم و این در حالی بود که دشمن بین ما و قبله بود؛ پیامبر ﷺ تکبیر گفتند و ما همگی (صف اول و دوم) تکبیر گفتیم؛ سپس پیامبر ﷺ به رکوع رفتند و ما همگی با او به رکوع رفتیم؛ آن‌گاه سرشان را از رکوع بلند کردند و ما همگی سرهایمان را از رکوع بلند نمودیم. سپس آن حضرت ﷺ و صفی که پشت سر ایشان قرار داشتند، به سجده رفتند و صف دوم روبه‌روی دشمن ایستاد (و به سجده نرفت)؛ چون پیامبر ﷺ از سجده‌ی رکعت اول فارغ شدند و صف پشت سر ایشان بلند شدند، صف دوم به سجده رفتند و بلند شدند؛ آن‌گاه صف اول و دوم، جایشان را عوض کردند؛ سپس پیامبر ﷺ به رکوع رفتند و ما همگی با او به رکوع رفتیم؛ آن‌گاه سرشان را از رکوع بلند کردند و ما هم سرهایمان را بلند نمودیم؛ سپس با صف اول که در رکعت اول در صف دوم قرار داشتند، به سجده رفتند و صف دوم روبه‌روی دشمن ایستاد. وقتی که پیامبر ﷺ با صف پشت سرشان از سجده تمام شدند، صف دوم به سجده رفتند؛ سپس پیامبر اکرم ﷺ سلام دادند و ما همگی سلام دادیم.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

١- مسلم ٥٧٤/١ ح (٨٤٠-٣٠٧).

فصل دوم

١٤٢٤ - [٥] (ضَعِيف)

عَنْ جَابِرٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُصَلِّي بِالنَّاسِ صَلَاةَ الظُّهْرِ فِي الْخَوْف بِبَطن نخل فَصَلَّى بِطَائِفَةٍ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ ثُمَّ جَاءَ طَائِفَةٌ أُخْرَى فَصَلَّى بِهِمْ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ. رَوَاهُ فِي «شرح السّنة»[1].

١٤٢٤- (۵) جابربن عبدالله رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ در منطقه‌ی «بطن نخل» (محلی در بین مکّه و طائف) نماز ظهر را در حالت خوف (ترس) گزاردند و با یک دسته از نمازگزارن، دو رکعت گزاردند و سلام دادند؛ سپس دسته‌ی دوم آمد و با آن‌ها نیز دو رکعت دیگر گزاردند و سلام دادند.

[این حدیث را بغوی در «شرح السنة» روایت کرده است].

۱- نسایی ۱۷۸/۳ ح ۱۵۵۱؛ و دارقطنی ٦٠/٢ ح ۱۰.

فصل سوم

١٤٢٥ - [٦] (صَحِيح)

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ نَزَلَ بَيْنَ ضَجْنَانَ وَعُسْفَانَ فَقَالَ الْمُشْرِكُونَ: لِهَؤُلَاءِ صَلَاةٌ هِيَ أَحَبُّ إِلَيْهِمْ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَبْنَائِهِمْ وَهِيَ الْعَصْرُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ فَتَمِيلُوا عَلَيْهِمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَإِنَّ جِبْرِيلَ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَأَمَرَهُ أَنْ يَقْسِمَ أَصْحَابَهُ شَطْرَيْنِ فَيُصَلِّيَ بِهِمْ وَتَقُومَ طَائِفَةٌ أُخْرَى وَرَاءَهُمْ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ فَتَكُونَ لَهُمْ رَكْعَةٌ وَلِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ رَكْعَتَانِ. رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ وَالنَّسَائِيّ[۱].

١٤٢٥- (٦) ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ (با لشکر اسلام) در بین «ضَجْنان» و «عُسفان» فرود آمدند و اطراق نمودند؛ مشرکان و بدخواهان به یکدیگر گفتند: مسلمانان، نمازی پیش روی دارند که برای آنان از پدران و فرزندانشان محبوبتر و دوست‌داشتنی‌تر است؛ و آن نماز محبوب و دوست‌داشتنی، نماز عصر است؛ از این رو، قاطعانه تصمیم خویش را بگیرید و یکباره بر آنان بتازید و غافلگیرشان کنید (و در حین نماز، دمار از روزگارشان درآورید).

امّا جبرئیل علیه السلام به نزد رسول خدا ﷺ آمد و ایشان را از ماجرا باخبر ساختند و به آن حضرت ﷺ فرمان دادند تا یاران خویش را به دو دسته تقسیم نمایند؛ و نماز خوف را برای آنان به پای دارند؛ و باید دسته‌ی دیگر، آنان را از دشمنان بپایند و باید احتیاط خود را مراعات و اسلحه‌ی خویش را با خود داشته باشند؛ پس در نتیجه، (هر دسته از) نمازگزاران، یک رکعت (با پیامبر ﷺ) گزاردند و پیامبر ﷺ دو رکعت خواندند.

[این حدیث را ترمذی و نسایی روایت کرده‌اند].

شرح: نظیر این روایت در مسلم چنین آمده است:

«عن جابربن عبدالله رضی الله عنه قال: غزو نا مع رسول الله ﷺ قوماً من جُهینة فقاتلونا قتالاً شدیداً؛ فلمّا صلّینا الظّهر قال الـمشرکون: لو مِلنا علیهم میلة لاقتطعنا هم فاخبر جبریلُ رسول الله ﷺ ذلك؛ فذکر ذلك لنا رسول الله ﷺ قال: وقالوا: انّه ستأیتهم صلاةٌ هي احبّ الیهم من الاولاد؛ فلمّا حضرت العصر، صفّنا صفّین والـمشرکون بیننا وبین القبلة. قال: فکبّر رسول الله ﷺ فکبّرنا، ورکع ورکعنا؛ ثم سجد وسجد معه الصف الاول؛ فلمّا قاموا، سجد الصف الثاني؛ ثم تأخّر

۱- نسایی ۱۷۶/۳ ح ۱۵۴۹؛ و مسند احمد ۳۷۴/۳.

الصفّ الاول وتقدّم الصفّ الثاني فقاموا مقام الاول؛ فكبّر رسول الله ﷺ فكبّرنا وركع فركعنا؛ ثم سجد معه الصفّ الاول وقام الثاني؛ فلمّا سجد الصفّ الثاني ثمّ جلسوا جميعاً سلّم عليهم رسول الله ﷺ. قال: ابوالزبير: ثم خصّ جابرٌ ان قال: كما يُصلّي أُمراؤكم هؤلاء» (مسلم، ح ٨٤٠).

«جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: ما همراه رسول خدا ﷺ به جنگ با گروهی از طایفه‌ی جُهینه رفتیم. آنان سرسختانه با ما جنگیدند. هنگامی که نماز ظهر را خواندیم، مشرکان با خود گفتند: اگر به طور ناگهانی حمله کنیم، آنان را تکه پاره و ریشه‌کن می‌کنیم. جبرئیل علیه السلام رسول خدا ﷺ را از ماجرا باخبر ساخت. آن حضرت ﷺ نیز ماجرا را برای ما بیان نمود.

راوی می‌گوید: همچنین آن‌ها به یکدیگر گفته بودند: مسلمانان، نمازی پیش روی دارند که برای آنان از فرزندانشان محبوبتر است.

از این رو، هنگامی که وقت نماز عصر فرارسید، پیامبر اکرم ﷺ ما را به دو گروه تقسیم نمود.

قابل یادآوری است که مشرکان، سمت قبله‌ی ما قرار داشتند. آن‌گاه رسول خدا ﷺ تکبیرگفت و ما نیز تکبیر گفتیم؛ رکوع کرد و ما نیز رکوع کردیم؛ سجده نمود و ما نیز سجده نمودیم. هنگامی که این گروه، بلند شدند، گروه دوم سجده کردند. سپس گروه اول، عقب رفتند و گروه دوّم جلو آمدند و به جای گروه اول، ایستادند. آن‌گاه رسول خدا ﷺ تکبیر گفت و ما نیز تکبیر گفتیم. رکوع کرد و ما نیز رکوع کردیم؛ آن‌گاه گروه اول با ایشان، سجده کردند و گروه دوم برخاستند. هنگامی که گروه دوم، سجده نمودند و همگی نشستند، رسول خدا ﷺ سلام گفت (و بقیه نیز سلام دادند).

ابوالزبیر رضی الله عنه گوید: سپس جابربن عبدالله رضی الله عنه این جمله را افزود که: همان گونه که این امیران شما نماز می‌خوانند».

«نماز خوف»:

از دیدگاه جمهور علماء و صاحب‌نظران اسلامی، نخستین غزوه‌ای که در آن «نماز خوف» خوانده شد، غزوه‌ی «ذات الرقاع» بود که طبق نظر جمهور، در سال چهارم هجری اتفاق افتاده است و تاکنون نیز این نماز جایز است و منسوخ نشده است. امام ابویوسف در روایتی می‌گوید: این نماز، مختص پیامبر اکرم ﷺ بوده است؛ زیرا در قرآن آمده است:

﴿وَإِذَا كُنتَ فِيهِمۡ فَأَقَمۡتَ لَهُمُ ٱلصَّلَوٰةَ...﴾ [النساء: ۱۰۲]

«زمانی که توای پیامبر! در میانشان بودی و نماز (خوف) را برایشان بپاداشتی...».

جمهور در پاسخ می‌گویند: این خطاب، مخصوص پیامبر ﷺ نیست، بلکه خطاب عام و فراگیر است که همه‌ی امامان جماعت را شامل می‌شود و نمونه‌هایی از این نوع خطاب در جاهای متعددی از قرآن ذکر شده است؛ مانند:

﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ إِلَىٰ غَسَقِ ٱلَّيۡلِ﴾ [الإسراء: ۷۸] و ﴿وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ طَرَفَيِ ٱلنَّهَارِ وَزُلَفٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِ...﴾ [هود: ۱۱٤].

و علاوه از آن، صحابه و یاران رسول خدا ﷺ نیز، نماز خوف را از خصوصیات زمان آن حضرت ﷺ به شمار نمی‌آوردند و خودشان در مواضع مختلفی، نماز خوف را به جای می‌آوردند؛ و نماز خوف از این صحابه ثابت است:

۱- عبدالرحمن بن سمرة ﷺ (سنن ابوداود، باب من قال یصلّی بکل طائفة رکعة ثم یسلّم... ج ۱ ص ۱۷۷).

۲- سعید بن عاص ﷺ (همان منبع پیشین).

۳- علی بن ابی طالب ﷺ (سنن کبری بیهقی، باب الدلیل علی ثبوت صلاة الخوف و...، ج ۳ ص ۲۵۲).

٤- ابوموسی اشعری ﷺ (بیهقی، ج ۳ ص ۲۵۲).

۵- سعدبن ابی وقاص ﷺ نیز در طبرستان در جنگ با مجوسی‌ها نماز خوف به جای آورد و حال آن که با او، حسن بن علی ﷺ، حذیفة بن یمان ﷺ و عبدالله بن عمرو بن عاص ﷺ بود. (فتح القدیر؛ باب صلاة الخوف، ج ۱ ص ۳٤۳).

٦- عبدالله بن عمر ﷺ (صحیح بخاری، کتاب التفسیر، سورة البقرة ج ۲ ص ٦۵۰).

۷- سهل بن ابی حثمه ﷺ (ترمذی، باب ما جاء فی صلاة الخوف ج ۱ ص ۱۰۱).

۸- عبدالله بن عباس ﷺ (ابوداود، باب من قال یصلّی بکل طائفة رکعة و لایقضون).

از تمام این روایات و روایات دیگر، معلوم می‌شود که نماز خوف، از خصوصیات روزگار پیامبر ﷺ نبوده است و تمامی اصحاب بعد از وفات پیامبر اکرم ﷺ بر مشروعیت نماز خوف اتفاق‌نظر داشته‌اند.

امام ابن همام می‌نویسد: به هنگام خوف و ترس از دشمن، بهتر آن است که دو جماعت تشکیل یابد و در صورتی که همه‌ی مردم بر اقتدا به یک امام اصرار داشتند، نماز خوف خوانده شود.

روش‌های نماز خوف:

در روایات و اخبار رسیده به ما، سه روش برای نماز خوف نقل شده است:

روش اول: امام با گروه اول، یک رکعت بخواند و گروه دوم در مقابل دشمن بایستند؛ زمانی که امام به سجده رفت، مقتدیان، رکعت دوم خود را بخوانند و به مصاف دشمن بروند. امام در حالت ایستاده، (در رکعت دوم خود) منتظر بایستد تا گروه دوم بیایند؛ امام رکعت دوم خود (و رکعت اول گروه دوم) را خوانده و سلام دهد و مقتدیان مانند مسبوق، یک رکعت دیگر خودشان را بخوانند.

این روش از حدیث سهل بن ابی حثمه ﷺ - که با اسناد موقوف و مرفوع روایت شده - اخذ گردیده است و از آنجایی که این حدیث، صحیح‌ترین روایت در این زمینه است، امام شافعی همین روش را افضل و برتر قرار داده است. (بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة ذات الرقاع ج ۲ ص ۵۹۲).

روش دوم: امام با گروه اول، یک رکعت بخواند. این گروه پس از سجده کردن، به طرف دشمن می‌روند و افراد گروه دوم می‌آیند و به امام ملحق شوند. زمانی که امام دو رکعت خود را تمام می‌کند، افراد به عنوان «مسبوق» یک رکعت دیگر خود را خوانده و به محل خود می‌روند.

گروه اول برمی‌گردد و رکعت باقی‌مانده‌ی خویش را می‌خواند. (ابوداود، باب من قال: یصلّی بکل طائفة رکعة، ج ۱ ص ۱۷۶؛ و نسایی، کتاب صلاة الخوف، ج ۱ ص ۲۲۹).

روش سوّم: گروه اول، یک رکعت همراه امام خوانده و بر سر پست خویش برمی‌گردد. گروه دوم می‌آید و یک رکعت با امام خوانده و برمی‌گردد؛ آن‌گاه گروه اول آمده و رکعت دوم را می‌خواند و پس از آن، گروه دوم رکعت دوم خود را می‌خواند.

هر سه روش نماز خوف، جایز می‌باشند. احناف روش سوم را افضل و بهتر قرار داده‌اند و این روش در کتاب «الاثار» امام محمد به صورت موقوف نقل شده است. (کتاب الاثار،

باب صلاة الخوف، شماره‌ی حدیث ۱۹۵). این روایت به خاطر این که با قیاس، قابل درک نیست (غیر مدرک بالقیاس) از این رو، در حکم مرفوع می‌باشد.

امام ابوبکر جصّاص همین روش را در کتاب «احکام القرآن» (باب صلاة الخوف، ج ٢ ص ٣١٦) به روایت عبدالله بن مسعود ﷺ نیز نقل کرده است.

بنابراین، دیدگاه ابن حجر که روش سوم را ثابت نمی‌داند، درست نیست. (ر.ک: فتح الباری، ابواب صلاة الخوف، ج ٢ ص ٣۵٩).

در حدیث عبدالله بن عمر ﷺ که امام ترمذی آن را در سنن خویش روایت کرده است، احتمال روش دوم و سوم هردو وجود دارد. عبارت کامل حدیث چنین است:

«انّ النبيّ ﷺ صلّي صلاة الخوف باحدي الطائفتين ركعة والطائفة الاخري مواجهة العدوّ ثم انصرفوا؛ فقاموا في مقام اولئك وجاء اولئك فصلّي بهم ركعة اخري ثم سلّم عليهم فقام هؤلاء فقضوا ركعتهم وقام هؤلاء فقضوا ركعتهم».

در این حدیث، پس از ذکر یک رکعت نماز گروه اول و یک رکعت گروه دوم، چنین آمده است: «فقام هؤلاء فقضوا ركعتهم وقام هؤلاء فقضوا ركعتهم».

اکنون، اگر مرجع «هؤلاء» اول را گروه دوم قرار دهیم، روش دوم ثابت می‌شود و اگر مرجع آن را گروه اول قرار دهیم، روش سوم ثابت می‌شود؛ و صورت دوم (گروه اول را مرجع «هؤلاء» اول قرار دادن) نسبت به صورت اول ترجیح دارد؛ زیرا به وسیله‌ی روایت عبدالله بن مسعود ﷺ و دیگران تأیید شده است.

در هر صورت، روش سوم (مسلک احناف) به خاطر این که «موافق با قرآن» و «موافق با ترتیب» است، برای عمل ترجیح دارد؛ زیرا در قرآن درباره‌ی گروه اول آمده است:

﴿...فَإِذَا سَجَدُواْ فَلْيَكُونُواْ مِن وَرَآئِكُمْ...﴾ [النساء: ١٠٢].

این آیه به گروه اول حکم می‌کند که پس از سجده به مصاف دشمن بروند. بنابراین احتمال روش اول (مسلک شوافع) در آن اصلاً نیامده است. در روش اول، طائفه‌ی اول، پس از سجده‌ی رکعت اول، در همانجا، رکعت دوم خود را تکمیل کرده و سپس جایشان را با گروه دوم عوض می‌کنند.

و معنی این که «موافق با ترتیب» است، این است که در روش اول، گروه اول قبل از امام نماز را تمام می‌کنند که عمل آنان برخلاف موضوع امامت است و در روش دوم، گروه دوم، قبل از گروه اول نماز را تکمیل می‌کنند که برخلاف ترتیب است و در روش سوم،

اگر چه رفت و آمد بیشتری صورت می‌گیرد ولی در آن، نه خلاف موضوع امامت اتفاق می‌افتد و نه خلاف ترتیبی و نه مخالفتی با ظاهر آیه‌ی قرآن.

ناگفته نماند که نماز خوف، «قصر و کوتاه نمودن کمیت» را ضروری قرار نمی‌دهد؛ به عنوان مثال: اگر مسلمانان در نزدیک محل اقامت، در حال مبارزه بودند، نیازی به قصر و کوتاه نمودن نماز نیست و باید نمازهای چهار رکعتی را کامل بخوانند؛ بدین ترتیب که هر گروه، دو رکعت با امام بخوانند.

نماز خوف در مغرب:

صاحب‌نظران فقهی در چگونگی نماز خوف در نماز مغرب با همدیگر اختلاف‌نظر دارند:

احناف و شوافع و مالکی‌ها می‌گویند: امام با گروه نخست، دو رکعت بگزارد و سپس یک رکعت با گروه دوم ادا نماید. امّا امام مالکی‌ها و شافعی‌ها، می‌گویند: امام ایستاده منتظر می‌ماند تا گروه نخست نمازشان را خود تمام کنند و سپس گروه دوم می‌آید. امّا امام از دیدگاه شوافع، سلام نمی‌دهد.

نماز در حالت درگیری و جنگ:

علماء و صاحب‌نظران فقهی، درباره‌ی ادای نماز خوف در هنگام درگیری و شدّت جنگ - آن هم هرگاه بیم خارج شدن وقت می‌رفت - اختلاف کرده‌اند. احناف می‌گویند: در حال درگیری، نمازی لازم نیست؛ زیرا اگر در این حالت جنگیدند، نمازشان فاسد می‌شود و نماز را باید تأخیر کنند.

امام مالک و ثوری و اوزاعی و شافعی و عموم علماء می‌گویند: شخص مبارز و رزمنده، به هر گونه‌ای که توانست، نماز بگزارد؛ به دلیل گفته‌ی ابن عمر رضی الله عنه: هرگاه ترس بیش از این بود، سواره یا ایستاده و حتی به اشاره نماز گزارده شود.

مالک در موطأ گفته است: روی به قبله یا به غیر قبله - یعنی هرگاه توانایی رکوع و سجده نداشت - نماز به اشاره می‌باشد. و شافعی می‌گوید: باکی ندارد که ضربتی وارد کند یا نیزه‌ای بزند. امّا اگر پی‌در پی ضربت وارد آورد و یا نیزه زد، نمازش فاسد می‌شود.

امام احمد بن حنبل رحمه الله در مورد نماز خوف می‌گوید: احادیث و اخبار وارد شده در مورد نماز خوف، همه صحیح و ثابت هستند و بر هر حدیثی از آن، که فرد نمازگزار نماز خوف خویش را بر مبنای آن ادا کند، برایش - ان‌شاء الله - بسنده و کافی خواهد بود.

باب (٤٧)

نمازهای عید فطر و عید قربان

فصل اول

واژه‌ی «عید»:

«**عید**» از «**عاد یعود**» گرفته شده است و در اصل خود «**عِوْدٌ**» بوده است که به علّت سکون واو و کسره‌ی ماقبل، به «**یاء**» تبدیل شده است؛ و جمع آن «**اعیاد**» می‌باشد. طبق قانون می‌بایست با «**اعواد**» جمع بسته می‌شد؛ امّا به خاطر عدم التباس با جمع «**عود**» که به معنای چوب است، «**اعیاد**» گفته می‌شود.

وجه تسمیه‌ی عید:

برخی از علماء و صاحب‌نظران اسلامی بر این باورند که نامگذاری روز فطر و قربان به «عید»، به این خاطر است که در هر سال، تکرار می‌شوند. برخی نیز گفته‌اند که عید از «عود» (مشک) مشتق است، و علّت نامگذاری آن، این است که در آن روز، مشک‌های فراوانی روشن (دود) می‌شود. و برخی نیز گفته‌اند: وجه تسمیه‌ی عید، به خاطر کثرت و فراوانی عوائد و خیر و برکت خداوند بر بندگانش و شادی و سرور آنان در آن روز است؛ شادی به خاطر اتمام مراسم حج و ذبح قربانی در ایام تشریق و در عید فطر به خاطر موفقیت در به پایان رساندن یک ماه آموزش.

امّا قول راجح، آن است که عید از «عاد یعود» گرفته شده است و برای نیک فالی، اسم آن را «عید» گذاشته‌اند. گویا این یک دعایی است بر این مضمون که «خدا کند این روز مرتّب تکرار شود»؛ همچنان که «قافله» را نیز از روی تفاؤل و نیک‌فالی، قافله می‌گویند.

البته «عید» برای جشن و روزهای خوش نیز اطلاق می‌گردد.

عید فطر و عید قربان:

هر دین و آیینی در طول سال، چند روز را به عنوان عید و جشن قرار می‌دهند؛ اسلام نیز در سال، دو روز را به عنوان عید قرار داده است و این دو عید، پس از پایان دو عبادت بس بزرگ قرار داده شده‌اند. عید فطر زمانی است که عبادت بزرگ روزه به پایان می‌رسد و عید اضحی نیز روزی است که حج تکمیل می‌گردد و برعکس ادیان دیگر، این دو عید نیز خود عبادت هستند که با خواندن دو رکعت نماز، عید آغاز می‌گردد.

به عبارت دیگر، هر ملّت و گروهی، دارای مراسم و جشن‌های خاصّی است که در آن روزها، برحسب توان و وُسع خویش، لباس‌های نو و خوب به تن می‌کنند و غذاهای خوب تهیه می‌کنند و می‌خورند و به عناوین گوناگون، اظهار شادی و خوشی می‌کنند؛ و این، یکی از تقاضاهای طبیعی و فطری بشر است؛ از این رو، هیچ گروه و ملّتی از میان جوامع بشری نیست که دارای چنین روزهای ویژه و خاصّی نباشند.

در اسلام نیز دو روز (عید فطر و عید قربان) وجود دارد که عید و جشن اصلی مسلمانان را تشکیل می‌دهند؛ و علاوه بر آن، آنچه مسلمانان به عنوان عید و یا جشن اسلامی می‌دانند، در واقع اساس و حیثیت مذهبی و دینی نداشته بلکه از نقطه نظر اسلامی، بیشتر آن‌ها خرافات هستند.

در حقیقت، زندگی اجتماعی مسلمانان، از زمانی شروع می‌شود که رسول اکرمﷺ از مکّه هجرت نمودند و به مدینه‌ی منوره تشریف آوردند و مراسم عید فطر و عید قربان نیز از همان تاریخ شروع شد. همان طوری که معلوم است، عید فطر بعد از پایان رمضان در اول شوّال، و عید قربان، در دهم ذی‌حجه قرار داده شده است.

ماه مبارک رمضان، از حیث معنویت و روحانیت، از تمام ماه‌ها افضل و با برکت‌تر است؛ در همین ماه، نزول قرآن آغاز گردیده است و روزه‌ی تمام ماه بر امّت مسلمان فرض شده و در شب‌های آن، نماز مستقلی با جماعت خوانده شده و نسبت به انجام هر نیکی و خیری، به پاداش فوق‌العاده تشویق شده است.

خلاصه؛ تمام این ماه، ماه فداکاری و سرکوب نفس و ماه کثرت و فراوانی عبادت و طاعت است. پرواضح است که در پایان این ماه، روزی فرا می‌رسد که از نظر برکات روحانی و معنوی، نسبت به دیگر روزها، استحقاق بیشتری دارد و برای این که روز جشن و شادی قرار گیرد، آن روز را عید فطر قرار دادند.

دهم ذی‌حجّه نیز روز مبارک و تاریخی است که در آن روز، ابراهیم‌ؑ با حکم و دستور خدا، جگرگوشه‌ی خود، اسماعیل‌ؑ را به فرمان خدا برای قربانی تقدیم کرد و کارد را بر حلقش قرار داد و وفاداری و تسلیم و رضای کامل خویش را به اثبات رسانید و خداوند بلندمرتبه نیز درعوض آن فداکاری و آزمایش، اسماعیل‌ؑ را زنده نگه داشت و گوسفندی را به جای او به عنوان قربانی پذیرفت و به پاس قدردانی از این موفقیت، بر سر ابراهیم‌ؑ

تاج افتخار «انّی جاعلک للناس اماماً» را قرار داد و آن روش اظهار محبّت و عشق او را به خدا، تا قیامت به عنوان «رسم عاشقی» برقرار داشت. پس اگر بر اساس واقعه و امر مهم تاریخی، روزی را می‌توان به عنوان یادگار تاریخی جشن گرفت، برای امّت مسلمان که وارث ملّت ابراهیمی و نماینده‌ی اسوه‌ی خلیل است، در مقابل دهم ذی حجّة، روز دیگری استحقاق آن را ندارد؛ از این رو، دهم ذی‌حجّة، روز عید و جشن قرار گرفت.

به هر حال، این دو روز (یکم شوّال و دهم ذی‌حجّة) با توجه به این خصوصیات خود، روز عید و جشن و سرور امّت مسلمان قرار گرفتند.

وجوب نماز عید:

از دیدگاه امام ابوحنیفه، نماز عید واجب است. صاحب‌نظران فقهی احناف، این قول را «ظاهر روایت» قرار داده‌اند و بر آن فتوا داده‌اند. قولی دیگر نیز از امام ابوحنیفه، مبنی بر سنّت مؤکّده بودن نماز عید نقل شده است.

امام مالک و امام شافعی بر این باورند که نماز عید، **سنّت مؤکّده** است؛ و امام ابویوسف و امام محمد نیز همین دیدگاه را ترجیح داده‌اند.

از دیدگاه امام احمد بن حنبل، نماز عید، **فرض کفایی** است و روایتی از امام مالک نیز مطابق با دیدگاه امام احمد بن حنبل است. برخی از علماء و صاحب‌نظران شافعی نیز این دیدگاه را پسندیده‌اند.

دلایل وجوب نماز عید، عبارتند از:

۱- قرآن کریم، وجوب نماز عید را تأیید می‌کند، آنجا که می‌گوید:

﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنۡحَرۡ ٢﴾ [الكوثر: ٢].

«حال که چنین است تنها برای پروردگار خود نماز بخوان و قربانی بکن».

طبق تفسیر مشهور آیه، مراد از «نماز مورد اشاره در آیه»، نماز عید می‌باشد.

۲- از احادیث و روایات متواتر ثابت شده است که پیامبر اکرمﷺ همواره نماز عید را برپا داشتند و هرگز آن را ترک نکردند. ابوسعید خدری ﷺ گوید: «انّ رسول اللهﷺ كان يخرج يوم الفطر ويوم الاضحي الي المصلّي فيصلّي بالناس» (نسایی، باب استقبال الامام بالناس بوجهه فی الخطبة؛ ج ۱ ص ۲۳۳)؛ «رسول خداﷺ در روز عید فطر و عید قربان به سوی عیدگاه می‌رفت و برای مردم نماز می‌گزارد».

۳- برپایی نماز عید از صدر اسلام تاکنون به طور مستمر، نشانه‌ی واجب بودن آن است.

٤- برخی از علماء و اندیشمندان اسلامی، مصداق آیه‌ی:

﴿...وَلِتُكَبِّرُواْ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمۡ...﴾ [البقرة: ۱۸۵].

را نماز عید می‌دانند و امر در این آیه را برای وجوب قرار داده‌اند.

این آیه در سوره‌ی بقره بعد از بیان «**حکم روزه**» ذکر شده است و در سوره‌ی حج، بدون و او عطف، بعد از حج و قربانی قرار گرفته است (حج/۳۷)؛ که در مقام اول، مشروعیت و وجوب نماز عید فطر را می‌رساند و در مقام دوم، مشروعیت و وجوب نماز عید قربان را ثابت می‌گرداند.

١٤٢٦ - [۱] (مُتَّفق عَلَيهِ)

عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْـخُدْرِيِّ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يخرج يَوْم الْفطر وَالْأَضْحَى إِلَى الْـمُصَلَّى فَأَوَّلُ شَيْءٍ يَبْدَأُ بِهِ الصَّلَاةُ ثُمَّ يَنْصَرِفُ فَيَقُومُ مُقَابِلَ النَّاسِ وَالنَّاسُ جُلُوسٌ عَلَى صُفُوفِهِمْ فَيَعِظُهُمْ وَيُوصِيهِمْ وَيَأْمُرُهُمْ وَإِنْ كَانَ يُرِيدُ أَنْ يَقْطَعَ بَعْثًا قَطَعَهُ أَوْ يَأْمر بِشَيْء أَمر بِهِ ثمَّ ينْصَرف[1].

١٤٢٦- (۱) ابوسعید خدری ﷛ گوید: رسول خدا ﷺ در روزهای عید فطر و عید قربان، به عیدگاه (در خارج شهر) می‌رفتند و نخستین کاری که انجام می‌دادند، گزاردن نماز عید بود؛ آن‌گاه پس از گزاردن نماز، رو به روی نمازگزارانی که در صف‌های نماز خویش نشسته بودند، می‌ایستادند و به موعظه و نصیحت آن‌ها می‌پرداختند و آنان را به انجام کارهای خیر و صلاح، توصیه می‌کردند و دستورات لازم را صادر می‌فرمودند؛ و اگر می‌خواستند لشکری را به جایی اعزام نمایند، یا دستور انجام کار دیگری را بدهند، در همانجا اقدام می‌کردند. آن‌گاه برمی‌گشتند و عیدگاه را ترک می‌نمودند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: حدیث ابوسعید خدری ﷛ در بخاری و مسلم به طور کامل چنین آمده است:

«عن ابي سعيد الحذري ﷛ قال: كان رسول الله ﷺ يخرج يوم الفطر والاضحي الي المصلّي؛ فاوّل شيء يبدأ به الصلاة؛ ثمّ ينصرف فيقوم مقابل الناس؛ والناس جلوس علي صفوفهم؛ فيعظهم ويوصيهم ويأمرهم؛ فان كان يريد ان يقطع بعثاً قطعه؛ او يأمر بشيء امر به ثم ينصرف.

۱- بخاری ٤٤٨/٢ ح ٩٥٦؛ مسلم ٦٠٥/٢ ح (٨٨٩-٩)؛ نسایی ۱۸۷/۳ ح ١٥٧٦؛ ابن ماجه ٤٠٩/١ ح ۱۲۸۸؛ و مسند احمد ۳٦/۳.

قال ابوسعید: فلم یزل الناس علي ذلك حتّي خرجتُ مع مروان وهو امیر المدینة في اضحيً او فطر؛ فلمّا اتینا المصلّي، اذا منبر بناه كثیر بن الصلت؛ فاذا مروان یرید ان یرتقیه قبل ان یصلّي. فجبذتُ بثوبه، فجبذني؛ فارتفع فخطب قبل الصلاة؛ فقلتُ له: غیّرتم والله! فقال: ابا سعید! قد ذهب ما تعلم. فقلتُ: ما اعلم والله خیرٌ ممّا لا اعلم. فقال: انّ الناس لم یكونوا یجلسون لنا بعد الصلاة؛ فجعلتها قبل الصلاة».

«ابوسعید خدری ﷺ گوید: رسول خداﷺ روز عید فطر و عید قربان، به عیدگاه می‌رفت و اولین کاری که انجام می‌داد، برگزاری نماز بود. پس از اتمام نماز، مقابل نمازگزارانی که در صف‌ها نشسته بودند، می‌ایستادند و به موعظه‌ی آن‌ها می‌پرداخت؛ آنان را توصیه به خیر می‌کرد و دستورات لازم را صادر می‌فرمود؛ و اگر می‌خواست لشکری را به جایی گسیل نماید؛ یا دستور انجام کار دیگری بدهد، در همانجا اقدام می‌کرد. آن‌گاه برمی‌گشت.

راوی می‌گوید: پس از رسول خداﷺ، مردم به همین شیوه عمل می‌کردند تا زمان مروان فرا رسد. روزی با مروان که حاکم مدینه بود، به عیدگاه رفتم. در آنجا، منبری وجود داشت که کثیربن صلت آن را ساخته بود. ناگهان متوجه شدم که مروان می‌خواهد قبل از نماز، بالای منبر برود و خطبه بخواند. من لباسش را گرفتم و او را پایین کشیدم، ولی او خود را از دست من رها ساخت و بالای منبر رفت و قبل از نماز، به ایراد خطبه پرداخت.

گفتم: به خدا سوگند! شما سنّت رسول خداﷺرا تغییر دادید. مروان گفت: ای ابوسعید! آنچه را تو می‌دانی، اکنون نمی‌شود بر آن عمل کرد. گفتم: به خدا سوگند! آنچه را که من می‌دانم، بهتر است از آنچه که نمی‌دانم؛ (یعنی خطبه‌ی بعد از نماز، بهتر است از خطبه قبل از نماز). مروان گفت: چون مردم بعد از نماز، برای شنیدن خطبه‌ی ما نمی‌نشینند، بدین جهت آن را قبل از نماز خواندم».

«مصلّی»: در شهرهای بزرگ که مسجد جامع، گنجایش همه‌ی نمازگزاران را در روزهای عید و جمعه ندارد، در خارج شهر، جای وسیعی را برای نماز جمعه و عیدین آماده می‌سازند که «مصلّی» نام دارد؛ و روش آن حضرت ﷺ نیز بر آن بود که نمازهای عید را در مکانی خارج از مدینه برگزار می‌کردند؛ و آن مکان، محلّی بود که برای این منظور مهیا و آماده شده بود و عیدگاه نامیده می‌شد و در حدود یک کیلومتر از مدینه فاصله داشت و در آن روزگار، اطراف آن، حصار کشیده نشده بود و به صورت صحرا و میدان باز بود.

از این حدیث، معلوم می‌شود که محل نمازهای عید، فضای باز است نه مسجد؛ چون پیامبرﷺ برای ادای نماز عید، به طرف مصلّی خارج می‌شدند و کسانی که پس از ایشان آمدند نیز همین کار را می‌کردند.

١٤٢٧ - [٢] (صَحِيح)

وَعَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِﷺ الْعِيدَيْنِ غَيْرَ مَرَّةٍ وَلَا مَرَّتَيْنِ بِغَيْرِ أَذَانٍ وَلَا إِقَامَةٍ. رَوَاهُ مُسلم[1].

١٤٢٧- (٢) جابر بن سمرة ﷺ گوید: بیش از یک بار و دوبار، همراه رسول خداﷺ نمازهای عید فطر و عید قربان را بدون اذان و اقامه خواندم.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: بر مبنای اجماع امّت اسلامی، نماز عید، فاقد اذان و اقامه است.

علامه ابن قدامه در کتاب «المغنی» (ج ٢ ص ٣٣٥) می‌نویسد: «و لا نعلم في هذا خلافاً ممّن يعتد بخلافه؛ الّا انّه روي عن ابن الزبير انّه اذّن واقام؛ وقيل اوّل من اذّن زياد؛ وهذا دليل علي انعقاد الاجماع قبله علي انّه لايسنّ لهما اذان ولا اقامة».

«در این مسأله (عدم اذان و اقامه برای نماز عید) کسی از علماء و صاحب‌نظران مطرح جهان اسلام را سراغ نداریم که اختلاف نموده باشد؛ مگر آنچه که از ابن زبیر روایت شده است که وی برای نماز عید، هم اذان و هم اقامه گفته است. و گفته شده که نخستین کسی‌که برای نماز عید اذان گفت، زیاد بوده است. و این خود دلیل بر آن است که پیش از آن، اجماع بر این منعقد گردیده است که برای نمازهای عید فطر و قربان، نه اذان سنّت است و نه اقامه».

به هر حال؛ امّت اسلامی در این مسأله که در نماز عید، اذان و اقامه نیست، اتفاق‌نظر دارند.

شایان ذکر است که برای اقامه‌ی نماز عید، اعلام اصطلاحی که عبارت از اذان و اقامه باشد، ممنوع است؛ ولی نفس اعلام، مانعی ندارد. همچنان که برای نمازهای نفلی که با جماعت گزارده می‌شوند، مانند: تراویح، نماز کسوف (خورشیدگرفتگی) و استسقاء (طلب باران) به جای اذان و اقامه، یک اعلانی وجود دارد، در نماز عید نیز می‌توان جهت اطلاع دادن به مردم، اعلام کرد.

١- مسلم ٦٠٤/٢ ح (٨٨٧-٧)؛ و ابوداود ٦٨٠/١ ح ١١٤٨.

١٤٢٨ - [٣] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ يُصَلُّونَ الْعِيدَيْنِ قَبْلَ الْخُطْبَةِ(١).

١٤٢٨- (٣) عبدالله بن عمر ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ، ابوبکر ﷺ و عمر ﷺ، نمازهای عید فطر و قربان را پیش از خطبه می‌گزاردند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: ابوبکر صدّیق ﷺ، عمر فاروق ﷺ، عثمان بن عفّان ﷺ، علی بن ابی طالب ﷺ، امام ابوحنیفه ﷺ، امام مالک ﷺ امام شافعی ﷺ، امام احمد بن حنبل ﷺ و جمهور امّت، بر سنّت بودن خطبه بعد از نماز، اتفاق‌نظر دارند.

البته از دیدگاه علماء و صاحب‌نظران حنفی و مالکی، اگر قبل از نماز، خطبه خوانده شود، با کراهیت درست است؛ و از دیدگاه علماء و اندیشمندان شافعی و حنبلی، اگر قبل از نماز، خطبه خوانده شود، نماز صحیح و خطبه کالعدم می‌باشد؛ گویا که خطبه‌ای خوانده نشده است.

از روایت ترمذی، چنین به نظر می‌رسد که مروان بن حکم، نخستین کسی بود که قبل از نماز، خطبه خوانده است (آنجا که در روایت ترمذی چنین آمده است: «و يقال: انّ اول من خطب قبل الصلاة مروان بن الحكم»).

و این در حالی است که طبق روایات و احادیثی دیگر، این عمل به دیگر افراد، نسبت داده شده است، از جمله:

١- عمر بن خطّاب ﷺ. یحیی بن سعید گوید: «اخبرني يوسف بن عبدالله بن سلام قال: اوّل من بدأ بالخطبة قبل الصلاة يوم الفطر، عمر بن الخطاب...» (مصنّف عبدالرزاق، باب «اوّل من خطب ثم صلّي»، شماره حدیث ٥٦٤٤، ج ٣ ص ٢٨٣)؛ «یوسف بن عبدالله بن سلام به من خبر داده و گفته است: اولین کسی‌که خطبه را قبل از نماز عید فطر خواند، عمر بن خطاب ﷺ بود...»

٢- عثمان بن عفّان ﷺ. (ر.ک: فتح الباری، باب «المشي والركوب الي العيد والصلاة قبل الخطبة» ج ٢ ص ٣٧٦).

١- بخاری ٤٥٣/٢ ح ٩٦٣؛ مسلم ٦٠٤/٢ ح (٨٨٨-٨)؛ نسایی ١٨٣/٣ ح ١٥٦٤؛ ابن ماجه ٤٠٧/١ ح ١٢٧٦؛ موطأ مالک ١٧٨/١ ح ٣ «کتاب العيدين».

۳- معاویة بن ابی سفیان ﷺ. ابن شهاب گوید: «اول من بدأ بالخطبة قبل الصلاة معاویة» (مصنّف عبدالرزاق، باب «اول من خطب ثمّ صلّي»، شماره‌ی حدیث ٥٦٤٦)؛ «اولین کسی‌که خطبه را قبل از نماز خواند، معاویه ﷺ بود».

٤- زیاد. حافظ ابن منذر از ابن سیرین ﷺ نقل می‌کنند که وی گفت: «انّ اوّل من فعل ذلک زیاد بالبصرة» (فتح الباری ج ٢ ص ٣٧٦)؛ «اولین کسی‌که خطبه را قبل از نماز خواند، زیاد بود که این کار را در شهر بصره انجام داد».

پرواضح است که ظاهر این روایات با یکدیگر تعارض دارند و کثرت روایات، جواز خطبه قبل از نماز را ثابت می‌کند.

برخی از علماء و صاحب‌نظران اسلامی به خاطر رفع تعارض بر بعضی از احادیث این موضوع، سخن‌ها گفته‌اند و آن‌ها را زیر سؤال برده‌اند و در صحّت و درستی آن‌ها، شک و تردید ایجاد کرده‌اند.

برخی نیز گفته‌اند: عثمان بن عفّان ﷺ برای رعایت حال کسانی که از دوردست به نماز می‌آمدند، خطبه را بر نماز مقدم می‌کرد تا آنان به نماز برسند. (ر.ک: فتح الباری، باب «المشي والركوب الي العيد والصلاة قبل الخطبة»؛ ج ٢ ص ٣٧٦).

و درباره‌ی عملکرد عمر بن خطاب ﷺ، عبدالله بن سلام ﷺ می‌گوید: «کان الناس یبدأون بالصلاة ثم یثنون بالخطبة حتّی اذا کان عمرو کثر الناس فی زمانه و کان اذ ذهب یخطب، ذهب جفاة الناس؛ فلمّا رأی ذلک عمر؛ بدأ بالخطبة حتی ختم الصلاة» (مصنّف ابن ابی شیبة، باب «من رخّص ان یخطب قبل الصلاة» ج ٢ ص ١٧١).

«در اوایل، مردم نخست نماز عید را می‌خواندند و پس از آن، خطبه را ایراد می‌نمودند؛ تا این که روزگار خلافت عمر بن خطاب ﷺ فرا رسید و در روزگار وی، تعداد مسلمانان رو به افزایش شد؛ عمر بن خطاب ﷺ هرگاه برای ایراد خطبه بلند می‌شد، مردمان بی‌نزاکت و غیراجتماعی، بلند می‌شدند و به خطبه نمی‌نشستند؛ چون عمر ﷺ این صحنه را مشاهده کرد، خطبه را قبل از نماز خواند».

امّا در واقع، نسبت این عمل به عمر بن خطّاب ﷺ، مخالف حدیث صحیح و ثابت می‌باشد؛ البته تقدیم خطبه بر نماز، از عثمان بن عفّان ﷺ ثابت است؛ اگر چه ابن قدامه

نسبت این عمل را به عثمان ﷺ مورد تردید قرار داده و گفته است: «و روي عن عثمان وابن الزبير انهما فعلاه ولم يصح ذلك عنهما»؛ «از عثمان ﷺ و عبدالله بن زبیر ﷺ روایت شده است که آن دو، خطبه را بر نماز عید، مقدّم می‌کردند؛ ولی این روایت از آن دو به درجه‌ی صحّت نرسیده است».

و تقدیم خطبه بر نماز، پس از عثمان بن عفّان ﷺ، از معاویة بن ابی سفیان ﷺ نیز ثابت است؛ غالباً معاویه ﷺ به خاطر پیروی از عثمان بن عفّان ﷺ چنین می‌کرد و از آن جایی که زیاد در زمان خلافت معاویه ﷺ، استاندارد بصره بود، از معاویة بن ابی سفیان ﷺ پیروی می‌کرده است؛ و مروان بن حکم نیز که در آن روزگار، حاکم مدینه بود، به جهت پیروی از معاویه ﷺ یا بنابر مصلحت شخصی، خطبه را بر نماز مقدّم می‌نمود.

از این رو، مصداق قرار دادن عثمان بن عفّان ﷺ، معاویة بن ابی سفیان ﷺ، مروان بن حکم و زیاد به «**اوّل من خَطب**» (نخستین کسی‌که خطبه را قبل از نماز خوند) به اعتبار علم و آگاهی راوی بوده است و امکان دارد که معاویه ﷺ در مملکت خود، نخستین کسی بوده باشد که خطبه را بر نماز مقدّم کرده است که به او «**اوّل من خطب**» (نخستین کسی‌که خطبه را بر نماز مقدّم نمود) گفته شده است؛ و مروان بن حکم و زیاد نیز چون استاندار منصوب از طرف معاویه ﷺ بوده‌اند و در استان‌های تحت فرماندهی خویش، اولین افرادی بوده‌اند که خطبه را بر نماز مقدّم داشته‌اند، به همین خاطر به آنان نیز «**اوّل من خطب**» اطلاق گردیده است.

١٤٢٩ - [٤] (مُتَّفق عَلَيهِ)

وَسُئِلَ ابْنُ عَبَّاسٍ: أَشَهِدْتَ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ الْعِيدَ؟ قَالَ: نَعَمْ خَرَجَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ فَصَلَّى ثُمَّ خَطَبَ وَلَمْ يَذْكُرْ أَذَانًا وَلَا إِقَامَةً ثُمَّ أَتَى النِّسَاءَ فَوَعَظَهُنَّ وَذَكَّرَهُنَّ وَأَمَرَهُنَّ بِالصَّدَقَةِ فَرَأَيْتُهُنَّ يُهْوِينَ إِلَى آذَانِهِنَّ وَحُلُوقِهِنَّ يَدْفَعْنَ إِلَى بِلَالٍ ثُمَّ ارْتَفَعَ هُوَ وَبِلَالٌ إِلَى بَيْتِه[1].

١- بخاری ٥٢٣/٢ ح ٩٦١؛ مسلم ٦٠٣/٢ ح (٨٨٤-٢)؛ابوداود ٦٧٩/١ ح ١١٤٦؛ابن ماجه ٤٠٦/١ ح ١٢٧٣؛ دارمی ٤٥٦/١ ح ١٦٠٣؛ و مسند احمد ٣٩٦/٣.

۱۴۲۹- (٤) از عبدالله بن عباس ﷺ پرسیده شد. آیا با رسول خداﷺ نماز عید را گزارده‌ای؟ وی در پاسخ گفت: آری؛ رسول خداﷺ (به سوی عیدگاه) بیرون شدند و نماز عید را گزاردند؛ سپس خطبه ایراد فرمودند.

عبدالله بن عباس ﷺ (در بیان کیفیت و نحوه‌ی نماز عید رسول خداﷺ) ذکری از اذان و اقامه به میان نیاورد.

آن‌گاه (پس از گزاردن نماز و خطبه) به سوی زنانِ (شرکت کننده در نماز عید) رفتند و برای آنان موعظه کردند و آنان را به دادن صدقه، فرمان دادند؛ و خود، زنان را دیدم که دست‌های خویش را به گوش‌ها و گلوهای خود دراز می‌کردند و گوشواره‌ها و گردن‌بندهای خویش را به بلال ﷺ می‌دادند؛ سپس رسول خداﷺ همراه با بلال ﷺ رهسپار خانه‌شان شدند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: در روایتی دیگر، این حدیث، بدین‌گونه وارد شده است:

«عن ابن عباس ﷺ قال: شهدتُ الفطر مع النبيّﷺ وابي بكر وعمر وعثمان، يصلّونها قبل الخطبة، ثم يخطب بعدُ.

خرج النبيّﷺ كانّي انظر اليه حين يُجلس بيده؛ ثمّ اقبل يشقّهم؛ حتّي جاء النساء، معه بلال. فقال:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ يُبَايِعۡنَكَ عَلَىٰٓ أَن لَّا يُشۡرِكۡنَ بِٱللَّهِ شَيۡـٔٗا وَلَا يَسۡرِقۡنَ وَلَا يَزۡنِينَ وَلَا يَقۡتُلۡنَ أَوۡلَٰدَهُنَّ وَلَا يَأۡتِينَ بِبُهۡتَٰنٖ يَفۡتَرِينَهُۥ بَيۡنَ أَيۡدِيهِنَّ وَأَرۡجُلِهِنَّ وَلَا يَعۡصِينَكَ فِي مَعۡرُوفٖ فَبَايِعۡهُنَّ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُنَّ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ١٢﴾

[الممتحنة: ۱۲].

ثم قال حين فرغ منها: «أأنتنّ علي ذلک؟» فقالت امرأة منهنّ، لم يُجبه غيرها؛ نعم! قال: «فتصدّقن» فبسط بلال ثوبه ثم قال: هلمّ! لكُنَّ فداءاً ابي وامّي. فيلقين الفَتَخَ والخواتيم في ثوب بلال» (بخاری).

«ابن عباس ﷺ گوید: نماز عید فطر را هم با پیامبر خداﷺ و هم در زمان ابوبکر ﷺ، عمر ﷺ و عثمان ﷺ با آنان خوانده‌ام و همه‌ی ایشان نماز عید را قبل از خطبه‌ی آن می‌خواندند.

(ابن عباس ﷺ گوید): پیامبر اکرمﷺ برای خواندن نماز عید در عیدگاه - که در خارج شهر بود - می‌رفت و (قیافه‌اش) همین الآن در مقابل چشمانم مجسّم است)، انگار من هم اکنون نگاهش میکنم که با دست به مردم اشاره می‌کرد و دستور می‌داد تا بنشینند. (پس از خواندن نماز و خطبه) به طرف نمازگزاران رفت و از صفوف

مردان گذشت تا به صف زنان رسید و بلال هم همراهش بود. پیامبر ﷺ این آیه را تلاوت فرمودند:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ يُبَايِعۡنَكَ عَلَىٰٓ أَن لَّا يُشۡرِكۡنَ بِٱللَّهِ شَيۡـٔٗا وَلَا يَسۡرِقۡنَ وَلَا يَزۡنِينَ وَلَا يَقۡتُلۡنَ أَوۡلَٰدَهُنَّ وَلَا يَأۡتِينَ بِبُهۡتَٰنٖ يَفۡتَرِينَهُۥ بَيۡنَ أَيۡدِيهِنَّ وَأَرۡجُلِهِنَّ وَلَا يَعۡصِينَكَ فِي مَعۡرُوفٖ فَبَايِعۡهُنَّ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُنَّ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ١٢﴾ [الممتحنة: ١٢].

«ای پیامبر! هنگامی که زنان مؤمن، پیش تو بیایند و بخواهند با تو بیعت کنند و پیمان بندند بر این که: چیزی را شریک خدا نسازند و دزدی نکنند و مرتکب زنا نشوند و فرزندانشان را نکشند و به دروغ فرزندی را به خود و شوهر خود نسبت ندهند که زاده‌ی ایشان نیست و در کار نیکی (که آنان را بدان فرامی‌خوانی) از تو نافرمانی نکنند، با ایشان بیعت کن و پیمان ببند و بر ایشان از خدا آمرزش بخواه؛ به یقین خدا آمرزگار و مهربان است (و مغفرت و مرحمت خود را شامل چنین خانم‌هایی می‌گرداند)».

آن‌گاه پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: ای زنان! آیا این تعهّد و بیعت را رعایت می‌کنید؟ تنها زنی در بین زن‌ها، گفت: آری؛ و سایر زنان، سکوت کردند. پیامبر ﷺ فرمود: پس احسان و صدقه کنید. آن‌گاه بلال پارچه‌ای بر زمین پهن کرد و گفت: پدر و مادرم فدایتان‌ای زنان! در خیر و احسان شتاب ورزید و عجله کنید. زن‌ها هم، انگشترهای بزرگ و کوچک خود را بر روی آن پارچه می‌انداختند».

و از حدیثی که از طریق عبدالله بن عباس (در صحیح مسلم) روایت شده است، معلوم می‌شود که چون زنان، صدای آن حضرت ﷺ را به هنگام ایراد خطبه نمی‌شنیدند، از این رو پیامبر ﷺ پس از آن که برای مردان ایراد خطبه فرمودند، به نزد زنان رفتند و برای آنان نیز خطبه‌ای مستقل ایراد فرمودند.

١٤٣٠ - [٥] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى يَوْمَ الْفِطْرِ رَكْعَتَيْنِ لَمْ يُصَلِّ قَبْلَهُمَا وَلَا بَعْدَهُمَا[1].

١٤٣٠- (٥) عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا ﷺ در روز عید فطر، دو رکعت نماز (عید) گزاردند و قبل و بعد از آن دو رکعت، نماز دیگری نخواندند.

١- بخاری ٤٥٣/٢ ح ٩٦٤؛ مسلم ٦٠٦/٢ ح (٨٨٤-١٣)؛ ابوداود ٦٨٥/١ ح ١١٥٩؛ ترمذی ٤١٧/٢ ح ٥٣٧؛ نسایی ١٩٣/٣ ح ١٥٧٨؛ ابن ماجه ٤١٠/١ ح ١٢٩١؛ و مسند احمد ٢٨٠/١.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: این روایت در صحیح مسلم با این لفظ آمده است:

«عن ابن عباس ﷺ: انّ رسول الله ﷺ خرج يوم اضحي او فطر، فصلّي ركعتين، لم يُصلّ قبلها ولا بعدها؛ ثم اتي النساء ومعه بلال، فامرهنّ بالصدقة، وجعلت المرأة تُلقي خُرصها وتُلقي سِخابها» (مسلم، ح ۸۹۰).

«ابن عباس ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ روز عید قربان و یا فطر، آمد و دو رکعت نماز (عید) خواند و قبل و بعد از آن‌ها - نمازی دیگر - نخواند؛ آن‌گاه در حالی که بلال ﷺ وی را همراهی می‌کرد، نزد زنان رفت و آنان را به صدقه دادن، امر نمود. زنان شروع به انداختن گوشواره‌ها و گردن‌بندهای خویش نمودند».

علماء و صاحب‌نظران اسلامی، بر عدم وجود نماز سنّت، قبل از عید و بعد از آن، اتفاق‌نظر دارند. البته درباره‌ی نفل روز عید، اختلاف وجود دارد که در روزگار صحابه نیز وجود داشته است.

از دیدگاه برخی از صحابه و تابعان، نماز نفل، قبل از نماز عید و بعد از آن، به طور مطلق جایز است.

امام شافعی نیز معتقد به این دیدگاه و نظریه می‌باشد. البته وی، نفل خواندن امام را مکروه می‌داند.

از دیدگاه جمهور صحابه، تابعان و بیشتر ائمه و صاحب‌نظران فقهی، در روز عید، نماز نفل مکروه است؛ البته در این باره اندکی تفصیل وجود دارد؛ این طور که علماء و صاحب‌نظران احناف، سفیان ثوری، امام اوزاعی و عموم صاحب‌نظران فقهی کوفه، می‌گویند: نماز نفل قبل از نماز عید، مکروه و پس از آن جایز می‌باشد.

از دیدگاه امام ابوحنیفه، نماز نفل پس از نماز عید، در صورتی جایز است که در منزل خوانده شود و خواندن نفل در عیدگاه مانند نفل قبل از نماز عید، مکروه است.

حسن بصری و صاحب‌نظران فقهی بصره می‌گویند: خواندن نماز نفل بعد از نماز عید، مکروه و قبل از آن جایز می‌باشد.

از نظرگاه امام احمد بن حنبل، امام زهری و ابن جریج، نماز نفل قبل از نماز و بعد از آن - به طور مطلق - مکروه است.

امام مالک بر این باور است که خواندن نفل در عیدگاه مکروه است.

به هر حال، دیدگاه‌ها و نظرات امام ابوحنیفه، امام مالک و امام احمد بن حنبل، نزدیک به هم است و هریک از آن‌ها، تا حدودی قائل به کراهیت نماز نفل هستند.

دلیل این بزرگواران، حدیث عبدالله بن عباس ﷺ (حدیث شماره ۱٤٣٠) و دیگر احادیث و روایات در این زمینه می‌باشد. (ر.ک: مصنّف ابن ابی شیبة، باب «من كان لايصلّي قبل العيد ولا بعده»؛ ج ٢ ص ١٧٧).

و اگر چه به وسیله‌ی عمل برخی از صحابه و تابعان، دیدگاه امام شافعی تأیید می‌شود؛ امّا با وجود حدیث مرفوع، به حدیث موقوف عمل نمی‌شود.

و این دیدگاه که روایات کراهیت نماز نفل (مانند حدیث عبدالله بن عباس ﷺ) مختص امام است، دیدگاهی است بدون دلیل! و احادیث و روایاتی نیز بر ردّ این دیدگاه وجود دارد. ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: «ليس من السنّة الصلاة قبل خروج الامام الي العيد» (طبرانی آن را در «معجم الکبیر» روایت کرده و رجال آن ثقه است)؛ «نماز خواندن قبل از خارج شدن امام به سوی عید، سنّت نیست».

در روایتی دیگر، الفاظ و عباراتی عام، همچون «لاصلاة قبلها ولا بعدها» وجود دارد که دیدگاه امام شافعی را به طور کامل رد می‌کند.

١٤٣١ - [٦] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ ﷺ قَالَتْ: أُمِرْنَا أَنْ نُخْرِجَ الْـحُيَّضَ يَوْمَ الْعِيدَيْنِ وَذَوَاتَ الْـخُدُورِ فَيَشْهَدْنَ جَمَاعَةَ الْـمُسْلِمِينَ وَدَعْوَتَهُمْ وَتَعْتَزِلُ الْـحُيَّضُ عَنْ مُصَلَّاهُنَّ قَالَتِ امْرَأَةٌ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِحْدَانَا لَيْسَ لَهَا جِلْبَابٌ؟ قَالَ: «لِتُلْبِسْهَا صَاحِبَتُهَا مِنْ جِلْبَابِهَا»[1].

١٤٣١- (٦) امّ عطیه ﷺ گوید: (از ناحیه‌ی رسول خدا ﷺ) به ما (زنان) دستور داده شد تا زنانی را که در دوران قاعدگی به سر می‌برند و دخترهایی که در گوشه‌ی منزل، خود را پنهان کرده‌اند و کمتر از خانه بیرون می‌آیند، برای نمازهای عید فطر و عید قربان بیرون ببریم تا در اجتماع مسلمانان و دعوت آنان، شرکت کنند؛ امّا زن‌هایی که در حالت حیض بودند، از محل نماز نمازگزاران دور می‌شدند (و نماز را نمی‌خواندند. یکی از زن‌ها گفت: ای فرستاده‌ی خدا! اگر یکی از ما زنان، روپوشی برای حجاب نداشت، چه کند؟ آن حضرت ﷺ

١- بخاری ٤٦٣/٢ ح ٩٧٤؛ مسلم ٦٠٦/٢ ح (٨٨٣-١٢)؛ ابوداود ٦٧٥/١ ح ١١٣٦؛ترمذی ٤١٩/٢ ح ٥٣٩؛ نسایی ١٨٠/٣ ح ١٥٥٨؛ دارمی ٤٥٨/١ ح ١٦٠٩؛ و مسند احمد ٨٤/٥.

فرمودند: باید دوستانش که روپوش دارند آن را نیز با روپوش خویش بپوشانند؛ (یعنی دوستانش، از روپوش‌های خود بدو بدهند).

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «الحیض»: جمع حائض: زن‌هایی که در حالت حیض و عادت زنانه قرار دارند.

«ذوات الخدور»: دختران جوانی که در گوشه‌ی منزل، خود را پنهان می‌کنند و کمتر از خانه بیرون می‌شوند.

«جلباب»: رداء؛ مقنعه؛ روسری بلند؛ روپوش؛ مراد جامه‌ای است که حجاب اسلامی با آن رعایت گردد. حجاب اسلامی هم با لباسی مراعات می‌گردد که:

۱- عورت را بپوشاند.

۲- به گونه‌ای چسب بدن نباشد که برجستگی‌های بدن را نشان دهد.

۳- زنان، لباس مردان و مردان، لباس زنان را نپوشند.

این حدیث، نصّ صریحی است برای رفتن زنان به عیدگاه در روزگار پیامبر ﷺ؛ و جواز خروج آنان و استحباب آن از حدیث بالا اثبات می‌شود.

علماء و صاحب‌نظران سلَف، درباره‌ی رفتن زنان به عیدگاه، همواره اختلاف‌نظر داشته‌اند؛ برخی (مانند ابوبکر رضی الله عنه، عمر رضی الله عنه، ابن عمر رضی الله عنهما و دیگران) به طور مطلق، آن را جایز قرار داده‌اند و برخی دیگر (مانند عروة رضی الله عنه، قاسم، نخعی رحمه الله و یحیی انصاری) آن را ناجایز قرار داده‌اند؛ و برخی (مانند مالک و ابویوسف) ممنوع بودن را فقط برای دختران و زنان جوان خاص کرده‌اند.

از امام ابوحنیفه، در این باره، دو نوع روایت نقل شده است: جواز رفتن آنان و عدم جواز.

از دیدگاه امام شافعی، رفتن زنان سالخورده به عیدگاه مستحب است.

به هر حال، از دیدگاه جمهور علماء و اندیشمندان دینی، رفتن دختران و زنان جوان نه برای جمعه مناسب است و نه برای عیدین و نه برای نمازی دیگر؛ زیرا در بیرون رفتن دختران و زنان جوان، فتنه و احتمال خطر وجود دارد و این خطر درباره‌ی پیرزنان و زنان مسنّ و سالخورده، وجود ندارد.

به همین علّت به آنان اجازه‌ی رفتن به عیدگاه داده شده است. از دیدگاه امام ابوحنیفه، رفتن پیرزنان به نماز صبح، مغرب و عشاء اشکالی ندارد و از نظرگاه امام ابویوسف و امام محمد، پیرزنان در همه‌ی نمازها می‌توانند شرکت کنند.

ناگفته نماند که فتوای علماء و صاحب‌نظران متأخر نیز بر عدم جواز رفتن زنان به مسجد است. (و پیشتر به طور مفصّل در این مورد بحث شد؛ از این رو نیازی به تکرار آن نمی‌بینیم.)

١٤٣٢ - [٧] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ دَخَلَ عَلَيْهَا وَعِنْدَهَا جَارِيَتَانِ فِي أَيَّامِ مِنًى تُدَفِّفَانِ وَتَضْرِبَانِ وَفِي رِوَايَةٍ: تُغَنِّيَانِ بِمَا تَقَاوَلَتِ الْأَنْصَارُ يَوْمَ بُعَاثَ وَالنَّبِيُّ ﷺ مُتَغَشٍّ بِثَوْبِهِ فَانْتَهَرَهُمَا أَبُو بَكْرٍ فَكَشَفَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ وَجْهِهِ فَقَالَ: «دَعْهُمَا يَا أَبَا بَكْرٍ فَإِنَّهَا أَيَّامُ عِيدٍ وَفِي رِوَايَةٍ: يَا أَبَا بَكْرٍ إِن لكل قوم عيدا وَهَذَا عيدنا»[1].

١٤٣٢- (٧) عایشه رضی الله عنها گوید: ابوبکر رضی الله عنه (پدرش)، در روزهای عید قربان، در حالی به نزد وی آمد که در پیش عایشه رضی الله عنها دو کنیز (دو دختربچه) حضور داشت که دَف می‌زدند (و سرود می‌خواندند).

در روایتی دیگر آمده است که آن دو دختر بچه، آواز می‌خواندند و کلماتی را می‌گفتند که انصار در روز «بُعاث» (روز جنگ اوس با خزرج) در تعریف و مذمّت یکدیگر می‌گفتند؛ و پیامبر اکرم ﷺ نیز (برای استراحت به رختخواب رفته و دراز کشیده بودند و) خود را با جامه‌ی خویش پوشیده بودند. ابوبکر رضی الله عنه (با دیدن این صحنه) آن دو کنیز را به شدّت سرزنش و توبیخ و مذمّت و نکوهش کرد (و گفت: صدای شیطان در خانه‌ی پیامبر ﷺ!)

آن‌گاه رسول خدا ﷺ جامه را از صورت خویش برکشیدند و فرمودند: «ای ابوبکر! آنان را به حال خود واگذار؛ زیرا که این روزها، روزهای عید و جشن است».

در روایتی دیگر، چنین آمده است: «ای ابوبکر! بی‌گمان هر ملّت و قومی، عیدی دارد و امروز هم، عید ماست».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «یوم بُعاث»: سلسله نسب قبیله‌های «اوس» و «خزرج» - که در مدینه‌ی منوره سکونت داشتند - به قبایل یمنی متصل می‌شود. معمولاً هر چند وقت یکبار، امواج هجرت

١- بخاری ٤٤٥/٢ ح ٩٥٢؛ مسلم ٦٠٧/١ ح (٨٩٢-١٦)؛ نسایی ١٩٥/٣ ح ١٥٩٧؛ و ابن ماجه ٦٠٧/١.

از «یمن» به سوی «یثرب» به حرکت درمی‌آمد؛ این هجرت‌ها عوامل متعددی داشتند. به طور مثال: ناآرامی‌های داخلی «یمن»، تهاجم حبشی‌ها، شکستن سدّ «مأرب» و به دنبال آن کمبود آب را می‌توان نام برد. بنابراین قبیله‌ی «اوس» و «خزرج» بعد از یهودی‌ها، وارد مدینه شده بودند.

قبایل «**اوس**» در مناطق جنوب و شرق مدینه که به منطقه‌ی «**عوالی**» معروف بود، سکونت داشتند. امّا قبایل «**خزرج**» در مناطق وسطی و شمالی که در قسمت پایین مدینه قرار دارد، زندگی می‌کردند. در قسمت غرب از این نقطه گرفته تا «**حرة الوبرة**» آبادی دیگری وجود نداشت.

قبایل «**خزرج**» به چهار شاخه، تقسیم شده بود که عبارتند از: «**مالک**»، «**عدی**»، «**مازن**» و «**دینار**». همگی این‌ها از «بنی نجار» بودند که به «**تیم اللات**» معروف است.

قبایل «**بنو نجار**» در قسمت وسط مدینه که هم اکنون مسجد نبوی قرار دارد، سکونت داشتند.

«**اوس**» در مناطق جنوب و حاصلخیز مدینه و در جوار گروه‌ها و قبایل مهم یهود سکونت داشتند. منطقه‌ی مسکونی «**خزرج**» از نظر آبادانی پایین‌تر بود و در جوار آن‌ها، فقط یک قبیله‌ی بزرگ یهودی یعنی «**قینقاع**» زندگی می‌کردند.

آمار دقیقی از مردان «**اوس**» و «**خزرج**» در دست نیست؛ ولی یک پژوهشگر محقق می‌تواند نیروی جنگی «**اوس**» و «**خزرج**» را از طریق جنگ‌های قبایل «**اوس**» و «**خزرج**» که بعد از هجرت در آن‌ها شرکت داشتند، ارزیابی نماید. تنها در روز فتح مکه، تعداد رزمندگان آن‌ها، بالغ بر چهار هزار نفر بود.

عرب‌ها هنگام هجرت نبوی، دارای نفوذ و قدرت زیادی بودند؛ امّا یهودیان در مقابل آن‌ها دارای چنان اتحاد و انسجامی نبودند که بتوانند در مقابل دشمنان خود صف واحدی تشکیل دهند. قبایل یهودی از هم پاشیده و متفرق شده بودند. بعضی، هم‌پیمان «**اوس**» شده و عدّه‌ای دیگر، با قبیله‌ی «**خزرج**» پیمان بسته بوند. در جنگ با هم‌کیش‌های خود، سختگیرتر از عرب‌ها بودند.

عداوت و دشمنی میان «**بنی قینقاع**» و «**بنی نضیر**» و «**بنی قریظه**» به قدری بود که «**بنی قینقاع**» زمین‌ها و کشتزارهای خود را ترک کردند و به حرفه و صنعت روی آوردند.

بین «**اوس**» و «**خزرج**» نیز جنگ‌های شدیدی درگرفته بود که نخستین آن، جنگ «**سمیر**» و آخرین آن، جنگ «**بُعاث**» بود که پنج سال قبل از هجرت واقع شده بود.

یهودیان همواره سعی می‌کردند که میان «**اوس**» و «**خزرج**» عوامل حسد و تفرقه ایجاد نمایند و آن‌ها را به جان یکدیگر انداخته و از خود (یعنی یهود) غافل نگاه دارند. عرب‌ها هم این نکته را دریافته و به همین دلیل یهودی‌ها را «**ثعالب**» (روباه) لقب داده بودند.

واقعه‌ی ذیل، آتش‌افروزی‌های یهود را در این مورد به اثبات می‌رساند:

روزی «**شعث بن قیس**» که مردی مسنّ و یهودی بود، در یکی از مجالس انصار شرکت کرد. آن روزها انصار، اسلام را قبول کرده بودند؛ وقتی دید که این‌ها در مورد اسلام و خوبی‌های آن با هم گفتگو می‌کنند، سخت رنجیده خاطر شد و نتوانست تحمل کند؛ بدین جهت در فکر چاره افتاد و به یک جوان یهودی که با انصار رابطه داشت، اشاره کرد تا در آن مجلس شرکت جوید و یادی از جنگ «**بُعاث**» و جنگ‌های گذشته بکند و اشعاری را که قبلاً به همان مناسبت سروده شده بود، تکرار نماید تا زخم‌های کهنه‌ی آن‌ها تازه شوند و حمیت و تعصّب جاهلی برانگیخته گردد. این توطئه نیز بی‌نتیجه نماند، اگر چه حمیت و تعصّب آن‌ها برانگیخته شد و نزدیک بود شمشیرها از نیام بیرون آیند؛ ولی خوشبختانه در آن اثنا، رسول خدا ﷺ همراه مهاجران تشریف آوردند و با سخنان آسمانی و گهربارش، به ایمان آن‌ها روشنی بخشید و احساسات دینی آن‌ها را بیدار کرد. آن‌ها فوراً متوجه شدند که نزدیک بود شکار توطئه‌ی جدیدی گردند؛ اینجا بود که سیل اشک از دیدگانشان روان گشت و همدیگر را در آغوش گرفتند، گویا هیچ اتفاقی نیفتاده بود.

«تدفقان»: دایره و دَف می‌زدند.

حدیث بالا به چند طریق دیگر نیز وارد شده است:

۱- «عن عائشة رضي الله عنها قالت: دخل ابوبكر وعندي جاريتان من جواري الانصار، تغنّيان بما تقاولت الانصارُ يوم بُعاث. قالت: وليستا بمغنّيتين. فقال ابوبكر: أمز امير الشيطان في بيت رسول الله ﷺ! وذلك في يوم عيد. فقال رسول الله ﷺ: يا ابابكر! انّ لكلّ قوم عيداً وهذا عيدنا» (بخاری و مسلم).

«عایشه رضي الله عنها گوید: ابوبکر رضي الله عنه (پدرش) به منزل من آمد و در آن هنگام، دو کنیز که نزد من بودند، آواز می‌خواندند و کلماتی را می‌گفتند که انصار در روز بُعاث (روز جنگ اوس با خزرج) در تعریف و مذمّت همدیگر می‌گفتند: عایشه رضي الله عنها به ابوبکر رضي الله عنه گفت: این دو کنیز به آوازخوانی عادت ندارند و آواز خوان

نیستند. ابوبکر ﷺ گفت: آیا سزاوار است صدای شیطان در منزل پیامبر ﷺ بلند شود؟ البته آن روز، روز عید بود. پیامبر ﷺ فرمود: ای ابوبکر! هر ملّت و قومی عیدی دارد و امروز هم عید ماست».

۲- «عن عایشة رضي الله عنها قالت: دخل عليّ رسول الله ﷺ وعندي جاريتان تغنّيان بغناء بُعاث، فاضطجع علي الفراش وحوّل وجهه ودخل ابوبكر، فانتهرني وقال: مزمارة الشيطان عند النبيّ ﷺ فاقبل عليه رسول الله ﷺ فقال: «دعهما». فلمّا غفل غمزتُهما فخرجتا.

و كان يوم عيد يلعب فيه السودان بالدَّرق والحِراب؛ فامّا سألتُ النبيّ ﷺ وامّا قال: تشتهين تنظرين؟ فقلتُ: نعم! فاقامني وراءه، خدّي علي خدّه وهو يقول: دونكم يا بني ارفدة! حتّي اذا مَللتُ قال: حسبُكِ؟ قلتُ: نعم! قال: فاذهبي». (بخاري ومسلم).

«عایشه رضي الله عنها گوید: پیامبر اکرم ﷺ به منزل من آمد و دو کنیز نزد من بودند، آواز مخصوص روز بعاث را می‌خواندند. پیامبر ﷺ بر رختخواب خود دراز کشید و روی خود را از آنان برگردانید؛ ابوبکر ﷺ وارد شد. از من عصبانی گردید و گفت: آواز شیطان در نزد پیامبر ﷺ؟! پیامبر ﷺ رو به ابوبکر ﷺ کرد و گفت: به این کنیزها کاری نداشته باش. عایشه رضي الله عنها گوید: همین که ابوبکر ﷺ غافل شد، با چشم به آن دو کنیز اشاره کردم و بیرون رفتند.

عایشه رضي الله عنها گوید: آن روز، عید بود و سیاهان با سپرهای چرمی و سرنیزه‌های خود (در مسجد) بازی می‌کردند (نمی‌دانم) یا من از پیامبر ﷺ درخواست کردم، یا پیامبر ﷺ خودش فرود: (می‌خواهی این بازی را تماشا کنی)؟ من هم گفتم: آری؛ در حالی که صورتم بر صورت پیامبر ﷺ قرار داشت، مرا پشت سر خود جای داد و به سیاهان می‌فرمود: به بازیتان ادامه دهید ای پسران ارفده! تا این که خسته شدم. پیامبر خدا ﷺ فرمود: کافی است؟ گفتم: آری؛ فرمود: پس برو».

۳- «عن ابي‌هريرة ﷺ قال: بينا الحبشة يلعبون عند النبيّ ﷺ بحر ابهم، دخل عمرُ فاهوي الي الحَصي فحصبهم بها، فقال: دعهم يا عمر!» (بخاری و مسلم).

«ابوهریره ﷺ گوید: هنگامی که حبشی‌ها پیش پیامبر ﷺ با سرنیزه بازی می‌کردند؛ عمر ﷺ وارد مسجد شد؛ (از این که در مسجد بازی می‌کردند ناراحت گردید) خم شد و چند سنگ

کوچک برداشت و به سوی آنان پرتاب نمود. پیامبرﷺ فرمود: ای عمر! به آنان کاری نداشته باش».

توضیح این که:

اسلام دینی است که واقعیت‌ها را در نظر می‌گیرد؛ در عالم خیالات و توهّمات قدم برنمی‌دارد؛ طبیعت و سرنوشت انسانها را همانگونه که هست در نظر دارد؛ با آنها بر اساس طبیعت انسانی که دارند برخورد می‌نماید و مانند فرشتگانی که نیاز به خوردن و پوشیدن و تفریح ندارند با آنان رفتار نمی‌کند.

به همین خاطر است که دین اسلام، هیچ‌گاه مسلمانان را مکلّف ننموده که گفتارشان همه ذکر خدا، سکوتشان هم فکر خدا، آنچه می‌شنوند همه کلام خدا باشد و تمام اوقات فراغتشان در مسجد باشد. اسلام به غرائز، فطرت و اخلاقی که خداوند، انسان را بر آن آفریده است اعتراف می‌نماید و آنها را به رسمیت می‌شناسد و می‌داند که انسان‌ها نیاز به تفریح و مسافرت و سرگرمی دارند؛ می‌خندند و بازی می‌کنند و همان گونه که نیاز به خوردن و نوشیدن دارند به این مسائل نیز نیازمند می‌باشند.

خنده و مزاح از ویژگی‌های انسان است. حیوانات نمی‌خندند؛ زیرا خندیدن واکنشی است که پس از فهم و شناخت گفتاری که می‌شنویم، یا صحنه‌ای که می‌بینیم، روی می‌دهد. به همین علّت است که گفته‌اند: انسان حیوانی خندان است. مصداق آن چنین می‌شود که: «من می‌خندم، پس انسانم».

اسلام، از این جهت که دینی فطری است، نمی‌توان تصور کرد که گرایش‌های فطری را از جمله: «خندیدن و انبساط» را از انسان سلب کند؛ بلکه بر عکس، اسلام به تمام آنچه زندگانی انسان را شاد و پاک گرداند، خوش آمد می‌گوید و می‌خواهد که شخصیت انسان مسلمانی خوشبین و بشّاش باشد. اسلام از انسانی که دارای شخصیت بسته و بدبین است و جز با عینک تار بد بینی به انسان‌ها و زندگی نمی‌نگرد، به شدت متنفّر است.

عظمت روحی برخی از اصحاب پیامبر ﷺ به حدّی رسیده بود که بر اساس آن فکر می‌کردند که لازم است عبادت و جدیت و قاطعیت در تمام اوقات، جزء اخلاقشان باشد؛ از تمام نعمات و لذایذ دنیا روگردان شوند؛ تفریح و بازی و سرگرمی نداشته باشند؛ کلیه‌ی

توجّهات و افکارشان به سوی قیامت و معانی آن باشد و زندگی دنیا و سرگرمی‌های آن را از خود دور نمایند.

لازم است به سخن این صحابی عالی‌قدر، حضرت حنظله‌ی اسیدی که از کاتبان و نویسندگان پیامبرﷺ می‌باشد و راجع به خود با ما حرف می‌زند، گوش دهیم. وی می‌گوید:

«ابوبکر ﷺ به من رسید و گفت: حالت چطور است‌ای حنظله! در جواب گفتم: حنظله منافق است!! ابوبکر ﷺ گفت: سبحان الله چه می‌گویی؟ گفتم: آخر وقتی در خدمت پیامبر ﷺ هستم و جهنّم و بهشت را به یاد ما می‌اندازد، به حالتی درمی‌آیم که گویی آنها را با چشم خود می‌بینم؛ اما به محض اینکه از نزد پیامبرﷺ خارج شدم، با زن و بچّه و افراد خانواده مشغول بازی و سرگرمی می‌شوم؛ مسائل دنیایی باعث می‌شود که اکثراً قیامت را فراموش نمایم. ابوبکر ﷺ گفت: قسم به خدا! ما هم همینطور هستیم!

حنظله می‌گوید: من و ابوبکر ﷺ با هم به خدمت پیامبرﷺ رفتیم و گفتیم: ای رسول خدا ﷺ! حنظله منافق شده است! پیامبرﷺ فرمود: این چه حرفی است‌ای حنظله! گفتم: ای رسول خداﷺ! ما وقتی که پیش شما هستیم و ما را به آتش دوزخ و نعمتهای بهشت یادآور می‌نمایی، مثل این است که با چشم خود آنها را مشاهده می‌کنیم، اما همین که از خدمت شما خارج شدیم، زن و بچّه و مال، ما را مشغول می‌نماید و اکثراً بهشت و جهنم را فراموش می‌کنیم.

پیامبرﷺ فرمودند: «سوگند به کسی‌که جان من در دست او است! اگر شما همیشه بر آن حالت که پیش من هستید باقی می‌ماندید و به یاد خدا بودید، فرشتگان چه در منزل و چه در خارج از آن، با شما به مصافحه می‌پرداختند؛ امای حنظله! ساعتی برای کارهای دینی و ساعت دیگر برای امور دنیا». [مسلم]

به هر حال، الگوی مسلمانان در این موضوع همانا پیامبرگرامی اسلامﷺ است، که ایشان با وجود همّ و غم‌های فراوان و متنوعی که داشتند، به شوخی می‌پرداختند ولی در آن، غیر از حق چیز دیگری به زبان نمی‌آوردند. در زندگی شخصی نیز به صورت طبیعی و عادی با یارانشان نشست و برخاست می‌کردند و همان گونه که در آلام و مصیبت‌های آنان مشارکت می‌نمودند، در خندیدن و بازی کردن و مزاح آنان هم شرکت می‌جستند.

زندگی پیامبرﷺ نمونه‌ی برجسته‌ی زندگی یک انسان کامل است. در حال خلوت، نماز می‌خواند و به خشوع و گریه و بیداری ادامه می‌داد تا جایی که پاهایش وَرم می‌کرد. در حقیقت پیامبراکرمﷺ در مقابل خدا به هیچ چیز دیگری اهمیت نمی‌داد، ولی در زندگی و معاشرت با مردم، نمونه‌ی انسانیت بود. به چیزهای پاک و خوب علاقه داشت، شادی می‌کرد و تبسّم بر لب داشت و شوخی و مزاح داشت، اما جز حق چیزی نمی‌گفت.

پیامبرﷺ سُرور و شادی و چیزهایی که باعث آن می‌شد را دوست می‌داشت و از غم و چیزی که باعث به وجود آمدن آن می‌گردید، مانند بدهکاری و سایر گرفتاریهای دیگر بیزار بود و از شرّ آن به خدا پناه می‌برد و می‌گفت: «اللهم انّي اعوذُ بك من الهمِّ والحُزن»؛ «خداوندا! از شرّ غم و دلتنگی به تو پناه می‌آورم».

و اصحاب پیامبرﷺ در وصف و تعریف آن حضرتﷺ گفته‌اند: «كان من افكه الناس»؛ «رسول خداﷺ از لحاظ لطیفه گویی و شوخی سرآمد بودند».

و همان‌گونه که روایت مشهور **امّ زرع** در صحیح بخاری بیانگر آن است، می‌یابیم که رسول خداﷺ با همسرانش به شوخی و مزاح می‌پرداخت و به داستان‌ها و فکاهیات آنان گوش می‌داد.

به هر حال، با وجود آن قلب بزرگ، پیامبرﷺ نسبت به مزاح و شوخی و بخشیدن حق فطری مردم، مضایقه و تنگی به خود راه نمی‌داد. این گونه رفتار، تنها از یک انسان کامل و الگوی نمونه‌ی بشر سر می‌زند.

یاران پیامبرﷺ هم همینطور بودند؛ مزاح می‌کردند، می‌خندیدند، بازی می‌کردند و خود را سرگرم می‌ساختند، سهم و حقوق جسم و نفس را رعایت می‌کردند و به خواسته‌ی فطرت و خلقت بشری جواب مثبت می‌دادند و روح خود را با شوخی و بازی‌های مؤدبانه، شاد و قوی نگه می‌داشتند تا بتوانند به حرکتِ جدّی خود در مسیر طولانی زندگی ادامه دهند.

علی بن ابی طالب ﷺ می‌گوید: «روح‌ها هم مثل بدن خسته می‌شوند، برای شادی آنها، لطایف و ظرایف حکیمانه جستجو کنید».

و نیز می‌گوید: «دل خودتان را ساعت به ساعت شاد نمایید؛ دل هرگاه ناراحت شد کور می‌گردد».

ابودرداء ﷺ یکی دیگر از یاران پیامبر ﷺ می‌گوید: «من نفس خود را به بعضی از بازی‌ها و لهو و لعب شاد می‌نمایم تا در کارهای حق به او کمک کرده باشم».

بنابراین هیچ اشکالی نیست که یک مسلمان، شوخی و مزاح‌هایی را که موجب سُرور و شادی است انجام دهد، به شرط اینکه این شوخی و مزاح به صورت دایمی و همیشگی درنیاید و تمام اوقات خود را به شوخی و بازی به سر نبرد و او را از انجام واجبات باز ندارد؛ و یا در مقامی که قاطعیت و جدّیت لازم است، باز هزل نگوید. به خاطر این است که گفته‌اند: «به همان اندازه‌ای که به خوراک خود نمک می‌دهی، گفته‌هایت را مزاح بده».

البته هیچ مسلمانی اجازه ندارد، شخصیت و ناموس دیگران را مورد شوخی و مزاح خود قرار دهد. و همچنین، کسی‌که اهل شوخی و مزاح است، نباید به خاطر به خنده درآوردن مردم، به دروغ و کلمات نادرست متوسّل شود.

«دعهما یا ابابکر فانّها ایّام عید»: در این حدیث چنین وارد شده است که ابوبکر ﷺ به خانه‌ی دخترش عایشه ﷺ رفت و دید که دو کنیز در نزد او آواز می‌خوانند. ابوبکر ﷺ بر آنان فریاد کشید و گفت: ترانه‌های شیطانی در خانه‌ی پیامبر ﷺ؟!

پیامبر سخن ابوبکر ﷺ را شنید و فرمود:

«دعهما یا ابابکر، فانّها ایام عید»؛ «ای ابوبکر! به آن‌ها کاری نداشته باش که این روزها، ایام عید است».

و این بدان معنا نیست که پیامبر اکرم ﷺ در غیر ایام عید، غنا و آواز خواندن را منع کرده باشند؛ بلکه این بدان معناست که روز عید، یکی از آن مواردی است که اظهار شادی و سرور به وسیله‌ی غنا و آواز خواندن و سایر لهوهای پاک و نزیه، مستحب می‌باشد.

با این همه، برای مباح بودن آواز خوانی، چند امر لازم است که باید رعایت شوند:

۱- باید اصل آواز و کلمات آن، مخالف با ادب، اخلاق و تعالیم اسلامی نباشد (مثلاً آوازی نباشد در تعریف و توصیف شراب و یا مردم را به شرابخواری دعوت نماید و یا در توصیف اعضای زنان باشد و باعث تحریک شود مسلماً چنین آوازی حرام است و گوش دادن به آن نیز حرام می‌باشد) لذا آوازخوانی که برای مثال بگوید: «دنیا سیگار و جام است» مخالف تعالیم اسلامی است که شراب را پلید و از عمل شیطان

می‌داند و به نوشندگان، سازندگان، فروشندگان و حاملین آن و هر کسی‌که به نحوی در تهیه آن کمک کرده باشد، نفرین می‌کند همانگونه که ضرر و زیان سیگار قطعی است و بر کسی پوشیده نیست.

غنایی که صاحبان چشمهای جسور و بی‌باک مرد یا زن را می‌ستاید، مخالف آداب اسلامی است که در قرآن می‌فرماید:

﴿قُل لِّلۡمُؤۡمِنِينَ يَغُضُّواْ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِمۡ...﴾ [النور: ۳۰].

«بگو به مردان مؤمن چشمانشان را از نگاه حرام محفوظ دارند».

﴿وَقُل لِّلۡمُؤۡمِنَٰتِ يَغۡضُضۡنَ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِنَّ﴾ [النور: ۳۱].

«و به زنان مسلمان بگو چشمانشان را از نگاه به نامحرم بازدارند».

و پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید:

«يا عليُ لاتُتْبِعِ النَّظرةَ النَّظرةَ فَإنَّما لَكَ الأُولي وعَلَيكَ الثّانِيَةُ».

«علی! نگاه به نامحرم را تکرار نکن که نظر اول برای توست (یعنی گناهی ندارد) ولی نظر دوم به زیان توست (یعنی گناه دارد) و هکذا...»

۲- شیوه‌ی ادا در غنا مهم است. بعضی اوقات آواز و کلمات آن با آداب و اخلاق اسلامی مغایرت ندارد، ولی به نحوی ادا و اجرا می‌گردد که از دایره‌ی حلال به دایره ی حرام تغییر می‌یابد مانند تکسّر و ناز و کرشمه در گفتار و ایجاد تحریک شهوانی و اغوای دلهای بیمار و یا مانند آنچه که امروز زنان و مردان از آواز خوانان می‌شنوند که با الفاظ «یاه» و «یوه» و «ییه» و... آواز خود را شروع می‌کنند. و این بدان معنی است که نباید شیوه‌ی اجرای آن نیز با آداب اسلامی مخالف باشد. یعنی به صورت نامطلوب و بدور از وقار وبه حالتی که موجب تشویق و ترغیب به فساد است اجرا گردد. در اینجا فرمایش خداوند متعال را خطاب به زنان پیامبر ﷺ یادآور می‌شویم که می‌فرماید:

«فَلا تَخضَعنَ بِالقَولِ فَيَطمَعَ الَّذي في قَلبِهِ مَرَضٌ». «هنگام صحبت کردن صدا را چنان پایین نیارید و با کرشمه نگویید که مبادا بیمار دلان به طمع افتند».

۳- همانگونه که اسلام با اِسراف، غلوّ و زیاده روی در هر امری حتی در عبادت مخالف می‌باشد، تفریح، بازی و آواز خوانی نیز نباید به حد اسراف برسد و نباید تمامی و یا

اکثر اوقات را اگر چه مباح هم باشد در آن صرف نماید؛ چرا که این امر دال بر خالی بودن قلب و عقل از واجبات بزرگ و اهداف عالی است و باعث می‌شود که حقوق دیگری ضایع و تباه گردد که آن حقوق چه بسا در لابلای آن اوقاتی باشد که او از آن فارغ است و شکی نیست که اسراف در کارهای مباح موجب ضایع شدن وقت واجبات می‌گردد و چه خوب گفته اند:

«ما رَأَيتُ اِسرافاً اِلّا وبِجانِبِه حَقٌ مُضَيَّع». «هیچ اسرافی نیست مگر اینکه حقی در کنار آن ضایع شده است».

٤- بنابراین شنونده‌ی آواز و ترانه پس از آن حدود و مرزهایی که بیان شد باید وجدان و نفس خود را قاضی قرار دهد و هرگاه دید که آوازخوانی یا یک نوع آواز بخصوص باعث تحریک غریزه‌ی جنسی او می‌گردد و او را به سوی فتنه و فساد می‌کشاند و جنبه‌ی حیوانی او را بر جنبه‌ی عقلی و معنوی او مسلط می‌سازد، باید از آن دوری جوید و دریچه ای را که باد فتنه از آن می‌وزد مسدود سازد تا قلب، دین و اخلاقش محفوظ ماند و خود و دیگران از شر آن در امان باشند.

بدون شک همه‌ی این قید و بندها خیلی کم در آوازخوانان این عصر با آن کمّیت، کیفیت، موضوع و روش ادای آن، جمع و فراهم می‌گردد بویژه نسبت به کسانی که کاملاً از دین و اخلاقیات دینی دور هستند. بنابراین فرد مسلمان نباید آنان را تشویق کند، بلکه باید از مشارکت در انتشار نام آنها و گسترش دادن زمینه‌ی آنان اجتناب ورزد تا مبادا در تشویق و تبلیغ آنان دچار گناه شود و به خاطر یاری به معصیت، شریک جرم آنان گردد؛ چرا که چنین امری شایسته‌ی یک فرد مسلمان نیست، برعکس، یک مسلمان متعهّد و عاشق دین باید عزمش را جزم نماید و از وارد شدن در شبهات جداً پرهیز نماید و خود را از این مسیر دور دارد، زیرا ورود بدان و افتادن در این دام ودانه کمتر از شائبه‌ی حرام نخواهد بود.

کسی هم که راجع به آواز به رخصت عمل نماید، لازم است در انتخاب موضوع و نوع آواز غنا بسیار مواظب باشد و در حد توان از مظان و شبهه گناه بدور باشد. وقتی که این قید و بند و شرایط راجع به سماع غنا (شنیدن آواز) وجود دارد کاملاً واضح است که خطر این گونه موارد راجع به کسانی که به حرفه‌ی آواز خوانی اشتغال دارند، و به عنوان هنر بدان می‌پردازند بیشتر است. زیرا وارد شدن به محیط «هنری» برای دین و اخلاق فرد

مسلمان بصورت شدید خطرناک است و به ندرت هنرمند و آوازخوانی می‌تواند سالم از آن خارج شود.

آنچه تاکنون بیان شد راجع به حکم غنا برای مردان بود، ولی باید دانست که خطرات آواز خواندن زن و یا گوش دادن او به آواز، به مراتب شدیدتر از مردانست. به همین دلیل خداوند متعال بر زنان واجب گردانیده که در لباس، راه رفتن و سخنانشان خود را مصون و محفوظ دارند تا زنان از فتنه‌ی مردان و مردان از فتنه‌ی زنان برحذر بمانند. زن باید از زخم زبان‌ها، چشمها و طمع بیماردلان قطعاً اجتناب ورزد. همانطور که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿...ذَٰلِكَ أَدۡنَىٰٓ أَن يُعۡرَفۡنَ فَلَا يُؤۡذَيۡنَ...﴾ [الأحزاب: ۵۹].

«این برای این که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند (به احتیاط) نزدیکتر است».

و باز می‌فرماید:

﴿فَلَا تَخۡضَعۡنَ بِٱلۡقَوۡلِ فَيَطۡمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٞ﴾ [الأحزاب: ۳۲].

«پس به ناز سخن مگویید تا آنکه در دلش بیماری است طمع ورزد»

زن مسلمانی که آواز خواندن را حرفه و شغل خود قرار دهد بیشتر و بیشتر در معرض فتنه و فساد نسبت به خود و دیگران قرار می‌گیرد و بیشتر در ورطه‌ی محرّمات قرار خواهد گرفت و کمتر می‌توانند هنگام آواز خواندن، یا ضبط صوت یا تصویر برداری و یا... از اختلاط با مردان بیگانه و نامحرم محفوظ ماند خواه اختلاط آنان با مردان باشد که مورد تأیید شریعت نمی‌باشد و یا اختلاط با زنان برهنه و بی‌حجاب، از زنان مسلمان ارثی و شناسنامه ای و یا اختلاط با زنان غیرمسلمان که تمام اینگونه موارد قطعاً حرام می‌باشد.

١٤٣٣ - [٨] (صَحِيح)

وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ لَا يَغْدُو يَوْمَ الْفِطْرِ حَتَّى يَأْكُلَ تَمَرَاتٍ وَيَأْكُلَهُنَّ وِتْرًا. رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ[1].

١٤٣٣- (٨) انس س گوید: رسول خدا ﷺ در روز عید فطر تا چند دانه خرما نمی‌خوردند، به عیدگاه نمی‌رفتند. (و در روایتی دیگر آمده است که) در خوردن خرماها، عدد فرد را رعایت می‌کردند و آن‌ها را به صورت طاق می‌خوردند.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح:

١- بخاری ٢/٤٤٦ ح ٩٥٣؛ ترمذی ٢/٤٢٧ ح ٥٤٣؛ و مسند احمد ٣/١٢٦.

جمهور علماء و صاحب‌نظران اسلامی، - بر مبنای این حدیث و احادیث و روایات دیگر - بر این باورند که در روز عید فطر، قبل از نماز، خوردن صبحانه سنّت می‌باشد و بهتر آن است که قبل از نماز عید قربان، چیزی میل نشود.

علامه انور شاه کشمیری‌ می‌گوید: خودداری از خورد و نوش در همان چند ساعت نیز (در روز عید قربان) روزه‌ی مستقلی به شمار می‌آید. حفصه می‌گوید: «اربع لم یکن یدعهنّ النبيّ ﷺ: صیام عاشوراء والعشر (اي صیام عشر ذي الحجّة)»... (نسایی، باب صوم ثلاثة ایام من الشهر)؛ «چهار چیز را پیامبر اکرم ﷺ ترک نمی‌کرد: روزه‌ی روز عاشورا و روزه‌ی ده روز اول از ذی‌حجة...».

و در صورتی این ده روز تکمیل می‌شوند که روز دهم را نیز شامل کنیم؛ در حالی که می‌دانیم که روزه در این روز ممنوع است. اکنون اگر امساک و عدم خورد و نوش صبح روز دهم تا بعد از نماز عید را روزه فرض بگیریم، عددد ۱۰ (عدد وارد شده در حدیث) نیز تکمیل می‌گردد وگرنه تکمیل نمی‌شود.

همچنین از ابوهریره روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «ما من ایّام احبّ الي الله ان یُتعبّد له فیها من عشر ذي الحجّة یعدل صیام کل یوم منها صیام سنة» (ترمذی؛ باب ما جاء فی ایام العشر، ج ۱ ص ١٣٤)؛ «هیچ روزی برای عبادت، به نزد خدا، محبوبتر از ده روز اول ذی حجه نیست؛ به طوری که روزه‌ی هر روز از آن، برابر با روزه‌ی یک سال است».

در این حدیث نیز در صورتی بر «روزه‌ی هر روز از ده روز ذی حجه» می‌توان علم کرد که امساک روز دهم (عدم خورد و نوش تا پایان نماز عید) را روزه‌ی مستقلی قرار دهیم.

به هر حال، از ظاهر احادیث و روایات، چنین معلوم می‌شود که امساک و خودداری ورزیدن از خورد و نوش در روز عید قربان (تا پایان نماز عید) برای همه سنّت و مستحب می‌باشد؛ خواه شخص، قربانی داشته باشد یا خیر.

امّا در کتاب «**المغنی**» تألیف ابن قدامه، از امام احمد بن حنبل نقل شده است که گفت: «و الاضحي لا یأکل فیه حتّي یرجع اذا کان له ذبح؛ لانّ النبيّ ﷺ کان یأکل من ذبیحته واذا لم یکن له ذبح لم یبال ان یأکل» (ر.ک: معارف السنن، ج ٤ ص ٤٥١).

«در عید قربان، تا زمانی که از نماز برنمی‌گردد، چیزی نخورد؛ البته در صورتی که قربانی داشته باشد؛ زیرا پیامبرﷺ (قبل از نماز چیزی را نمی‌خورد و پس از نماز و برگشت به خانه) از قربانی خویش می‌خورد؛ و هرگاه قربانی نداشت، پروایی به خوردن قبل از نماز نیست».

حکمت و فلسفه‌ی استحباب عدم تناول قبل از نماز و ذبح قربانی، به ظاهر آن است که در این روز مبارک (که از طرف خداوند بلندمرتبه دعوت و ضیافت عمومی برای همه‌ی مسلمانان ترتیب یافته است) ابتدا از گوشت قربانی تناول شود که نشانه‌ی شرکت در میهمانی و ضیافت خدا است.

در مقابل عید قربان، عید فطر قرار دارد که در آن، خوردن و آغاز خوردن قبل از نماز مستحب می‌باشد.

درباره‌ی حکمت و فلسفه‌ی استحباب خورد و نوش در صبح روز عید فطر، گفته شده است که: از آن جایی که مسلمانان، فقط به خاطر دستور پروردگار، در روزهای رمضان از خورد و نوش باز آمدند، امروز (روز عید فطر) وقتی به دستور پروردگار، خورد و نوش جایز قرار داده شده است و خشنودی و رضایت پروردگار همان است، مناسب و زیبنده است که مسلمانان در همان اوان صبح، به مثابه‌ی بنده‌ی خداجو، از نعمت‌های پروردگار استفاده کرده و از آن‌ها لذت ببرد و مقام بندگی و شأن عبدیت نیز این امر را می‌طلبد.

به هر حال، در روز عید قربان، علّت نخوردن (تا پایان نماز) غالباً این است که بعد از نماز، اولین غذایی که خورده شود، گوشت قربانی باشد که نوعی ضیافت و میهمانی از جانب خداوند بلندمرتبه است؛ و در روز عید فطر، صبح زود بعد از نماز، غالباً برای این چیزی خورده می‌شود که به دستور خداوند بلندمرتبه در تمام ماه مبارک رمضان در روز، خوردن و نوشیدن ممنوع بود و حالا بعد از سپری شدن ماه رمضان، خداوند اجازه‌ی خوردن و نوشیدن داده است؛ از این رو، به هنگام صبح، رضا و خشنودی خداوند در همین خوردن و نوشیدن معلوم می‌شود؛ پس مانند نیازمند و دریوزه‌گر، صبح زود از نعمت‌های او بهره‌مند گشته است؛ زیرا همین شأن و مقام بندگی است.

گر طمع خواهد ز من سلطان دین ... خاک بر فرق قناعت بعد از این

۱٤۳٤ - [۹] (صَحِیح)

وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا كَانَ يَوْمُ عِيدٍ خَالَفَ الطَّرِيق. رَوَاهُ البُخَارِيّ[1].

١٤٣٤- (٩) جابربن عبدالله ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ روز عید، از یک راه به عیدگاه می‌رفتند و از راه دیگری، برمی‌گشتند؛ (یعنی در روز عید، از راهی غیر از راه رفتن برمی‌گشتند).

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: روش رسول خدا ﷺ در روز عید، بر این بود که از یک راه به عیدگاه می‌رفتند و از راهی دیگر، برمی‌گشتند؛ یعنی در روزهای عید، از راهی غیر از راه رفتن برمی‌گشتند.

علماء و صاحب‌نظران اسلامی، برای این امر، حکمت‌های مختلفی بیان داشته‌اند که به نظر برخی از اندیشمندان و دانشوران اسلامی، آن حضرت ﷺ به منظور اظهار شأن و شوکت اسلام و مسلمانان، چنین می‌کردند.

همچنین جنبه‌ی تفریح و جشنی که در روز عید وجود دارد، بیشتر مناسب همین است که از راه‌های مختلف رفت و آمد شود.

١٤٣٥ - [١٠] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنِ الْبَرَاءِ قَالَ: خَطَبَنَا النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ النَّحْرِ فَقَالَ: «إِنَّ أَوَّلَ مَا نَبْدَأُ بِهِ فِي يَوْمِنَا هَذَا أَنْ نُصَلِّيَ ثُمَّ نَرْجِعَ فَنَنْحَرَ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ أَصَابَ سُنَّتَنَا وَمَنْ ذَبَحَ قَبْلَ أَنْ نُصَلِّيَ فَإِنَّمَا هُوَ شَاةُ لَحْمٍ عَجَّلَهُ لِأَهْلِهِ لَيْسَ مِنَ النُّسُكِ فِي شَيْءٍ»[2].

١٤٣٥- (١٠) براء بن عازب ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ روز عید قربان برای ما خطبه‌ای ایراد کردند و فرمودند: «بی‌گمان، نخستین کاری که امروز باید انجام دهیم، این است که نماز (عید) بخوانیم؛ سپس به خانه‌های خویش برگردیم و قربانی کنیم؛ و هرکس چنین کند، به سنّت ما عمل کرده و بر روش ما گام برداشته است؛ و هرکس که پیش از گزاردن نماز عید، حیوان قربانی را سر ببرد، (به عنوان قربانی محسوب نمی‌شود؛ بلکه) به عنوان حیوانی که برای قصابی و استفاده از گوشت آن ذبح می‌شود، به حساب می‌آید که آن را شتابان برای استفاده‌ی خانواده‌ی خویش ذبح نموده است؛ از این رو، قربانی‌اش به جا نمی‌باشد و از او پذیرفته نمی‌گردد».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: این حدیث در روایتی دیگر چنین آمده است:

1- بخاری ٤٧٢/٢ ح ٩٨٦؛ ترمذی ٤٢٦/٢ ح ٥٤١؛ ابن ماجه ٤١٢/١ ح ١٣٠١؛ و دارمی ٤٦٠/١ ح ١٦١٣.
2- بخاری ٤٥٦/٢ ح ٩٦٨؛ مسلم ١٥٥٣/٣ ح (١٩٦١-٧)؛ و مسند احمد ٢٨٢/٤.

«عن البراء بن عازب ﷺ قال: خطبنا النبيّ ﷺ يوم الاضحي بعد الصلاة فقال: من صلّي صلاتنا ونسك نسكنا فقد اصاب النّسك؛ ومن نسك قبل الصلاة فانّه قبل الصلاة ولا نُسک له. فقال ابوبُردة، خالُ البراء: يا رسول الله! فانّي نسكت شاتي قبل الصلاة وعرفتُ انّ اليوم يوم اكلٍ وشُربٍ واحببتُ ان تكون شاتي اول ما يُذبح في بيتي؛ فذبحتُ شاتي وتغدّيتُ قبل ان اتي الصلاة. قال: شاتک، شاة لحم. قال: يا رسول الله! فانّ عندنا عناقاً لنا جَذَعة هي احبّ اليّ من شاتين، أفتجزي عنّي؟ قال: نعم؛ ولن تجزي عن احد بعدک» (بخاری، ح ۹۵۵).

«براء بن عازب ﷺ گوید: رسول خدا() در خطبه‌ی نماز عید قربان فرمود: «هر کس که مثل ما نماز بخواند و بعد از نماز، مثل ما قربانی کند، قربانی‌اش به جا می‌باشد؛ و هرکس که قبل از نماز، ذبح کند، از او پذیرفته نمی‌شود».

براء ﷺ گوید: دایی من، ابوبردة ﷺ عرض کرد: ای فرستاده‌ی خدا! من قبل از نماز، قربانی خود را ذبح نمودم؛ چون فکر می‌کردم که امروز، روز خوردن و نوشیدن است؛ و همچنین دوست داشتم که نخست، گوسفندم در خانه‌ام ذبح گردد؛ از این رو قبل از این که به نماز بیایم، از گوشت آن خوردم. آن حضرت ﷺ فرمود: «گوسفند تو، برای گوشت خوردن، ذبح شده است».

ابوبردة ﷺ گفت: ما یک ماده بزغاله‌ی خردسالی داریم که از دو گوسفند، نزد من پسندیده‌تر است؛ آیا قربانی کردن آن، درست است؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «آری؛ اما بعد از تو، برای کسی دیگر، جایز نیست».

و در روایتی که بخاری و مسلم به طور مشترک به روایت آن پرداخته‌اند، چنین آمده است:

«عن البراء بن عازب ﷺ قال: ضَحّي خالٌ لي، يُقال له ابوبردة قبل الصلاة؛ فقال له رسول الله ﷺ: شاتك شاة لحم. فقال: يا رسول الله! انّ عندي داجناً جَذعة من المعز. قال: اذبحها، ولن تصلح لغيرك. ثم قال: من ذبح قبل الصلاة فانّما يذبح لنفسه ومن ذبح بعد الصلاة فقد تمّ نسكه واصاب سنّة المسلمين».

«براء بن عازب ﷺ گوید: دایی‌ام که به ابوبردة ﷺ معروف بود، قبل از نماز عید، قربانی کرد. پیامبر ﷺ به او گفت: گوسفندی را که سر بریده‌ای، (قربانی محسوب نمی‌شود، بلکه) گوسفند کباب و قصابی است. دایی‌ام گفت: ای رسول خدا! من تنها یک بزغاله‌ی کوچک دارم. پیامبر ﷺ فرمود: آن را قربانی کن! و این تنها برای تو جایز است و برای دیگران جایز نیست؛ سپس پیامبر ﷺ فرمود: کسی‌که قبل از نماز عید

حیوانی را سر ببرد، (به عنوان قربانی محسوب نمی‌شود، بلکه) به عنوان حیوانی که برای قصابی و استفاده از گوشت آن ذبح می‌شود به حساب می‌آید؛ ولی کسی‌که قربانی خود را بعد از خواندن نماز عید سر ببرد، برابر سنّت و روش مسلمانان عمل کرده است».

به هر حال، از احادیث و روایات رسیده به ما، چنین معلوم می‌گردد که وقت ذبح قربانی، از طلوع صبح صادق روز عید شروع می‌شود؛ و برای مردم شهر درست نیست که پیش از برگزاری مراسم نماز عید قربان و قبل از نماز، قربانی نمایند.

به عبارتی دیگر؛ زمان ذبح حیوان قربانی، پس از برگزاری مراسم نماز عید قربان است و قبل از نماز، به هیچ وجه قربانی جایز نیست؛ امّا می‌توان آن را تا سه روز «ایام التشریق» ذبح نمود.

اگر فردی قربانی خویش را پیش از نماز عید ذبح کرد، در آن صورت بر وی لازم است که قربانی‌اش را اعاده کند؛ زیرا جندب بن سفیان بجلی ﷺ گوید: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هر کس قبل از نماز عید، قربانی کند، باید بعد از نماز، حیوان دیگری را به جای آن قربانی نماید». (بخاری و مسلم)

در روستاهایی که در آنجا نماز عید قربان برگزار نمی‌شود، اگر مردم آنجا، پس از طلوع صبح صادق روز عید، قربانی‌های خویش را ذبح نمودند، قربانی آن‌ها درست می‌باشد.

و ذبح قربانی در روز عید و دو روز پس از آن، درست می‌باشد؛ و هرگاه آفتابِ روز دوازدهم ذی الحجّه غروب کرد، وقت قربانی نیز به پایان می‌رسد؛ و بهترین وقت برای قربانی، روز اول و پس از آن، روز دوم و در آخر، روز سوّم می‌باشد.

و اگر فردی قربانی خویش را در یکی از شب‌های این روزها ذبح کرد، قربانی‌اش، با کراهیت، جایز است؛ زیرا احتمال دارد که برخی از رگ‌های حیوان، به خاطر تاریکی شب، بریده نشود.

و قربانی کردن این حیوانات، درست نمی‌باشد:

حیوان کور؛ (حیوانی که کور بودنش واضح باشد)؛ حیوان یک چشم؛ حیوان لنگی که نتواند به قربانگاه برود؛ حیوان لاغری که در استخوان‌هایش مغز وجود نداشته باشد؛ حیوان گوش و دُم بریده؛ و حیوانی که بیشتر گوش یا دُمش از بین رفته باشد.

[از عبید بن فیروز ﷺ روایت است که گفت: به براء بن عازب ﷺ گفتم: قربانی‌هایی را که پیامبر ﷺ دوست نداشت یا از آن نهی می‌کرد، برایمان بگو. گفت: پیامبر ﷺ با دستش این طور اشاره کرد در حالی که دست من کوتاه‌تر از دست او است، و فرمود: «چهار نوع حیوان برای قربانی جایز نیست؛ حیوان کوری که کور بودنش واضح باشد، حیوان بیماری که بیماری‌اش آشکار باشد، حیوان لنگی که لنگی‌اش آشکار باشد و حیوان عضو شکسته‌ای که بهبود نمی‌یابد».

براء بن عازب ﷺ در ادامه گفت: من مکروه می‌دانم که گوش حیوان قربانی عیب‌دار باشد؛ و گفت: هر نقصی را در حیوان ناپسند دیدی آن را رها کن و از قربانی کردن آن خود داری کن، بدون این که آن را بر کس دیگری حرام کنی». ابن ماجه، ترمذی، نسایی و ابوداود.

و بزغاله‌ای که عمرش کمتر از یک سال است برای قربانی جایز نیست؛ براء بن عازب ﷺ گوید: «دایی‌ام، ابوبرده ﷺ قبل از نماز عید، قربانی کرد؛ پیامبر ﷺ به او فرمود: گوسفندت برای خوردن گوشت است و جای قربانی را نمی‌گیرد. ابوبرده ﷺ گفت: ای رسول خدا ﷺ! بزغاله‌ای دارم که عمرش کمتر از یک سال است و در خانه به او علف داده می‌شود. پیامبر ﷺ فرمود: آن را ذبح کن و این کار برای غیر از تو جایز نیست. سپس فرمود: کسی‌که قبل از نماز عید، ذبح کند برای خودش ذبح کرده و کسی‌که بعد از نماز، ذبح کند، قربانی‌اش را به طور کامل انجام داده و از سنّت و روش مسلمانان پیروی کرده است». بخاری و مسلم.

بنابراین تنها حیواناتی را می‌توان قربانی نمود که هیچ‌گونه عیب و نقص اساسی نداشته باشند؛ برای مثال: حیوانات نابینا، چلاق، بیمار و بسیار لاغر، برای قربانی جایز نیستند.]

١٤٣٦ - [١١] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ جُنْدُبِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْبَجَلِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَنْ ذَبَحَ قَبْلَ الصَّلَاةِ فَلْيَذْبَحْ مَكَانَهَا أُخْرَى وَمَنْ لَمْ يَذْبَحْ حَتَّى صَلَّيْنَا فَلْيَذْبَحْ على اسْمِ اللهِ»(١).

١٤٣٦- (١١) جُندب بن عبدالله بجلی ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ (روز عید قربان نماز گزاردند و پس از آن، خطبه‌ی عید را ایراد کردند و بعد، قربانی نمودند و) فرمودند:

١- بخاری ٦٣٠/٩ ح ٥٥٠٠؛ مسلم ١٥٥١/٣ ح (١٩٦٠-٢)؛ نسایی ٢١٤/٧ ح ٤٣٦٨؛ و ابن ماجه ١٠٥٣/٢ ح ٣١٥٢.

«هر کس که پیش از گزاردن نماز عید، قربانی کند، باید (پس از نماز عید) حیوان دیگری را به جای آن قربانی نماید؛ و کسی‌که تا آن گاه که ما نماز عید را بخوانیم، حیوان قربانی را سر نبریده است، باید (بعد از نماز عید) با نام خدا قربانی کند».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

١٤٣٧ - [١٢] (مُتَّفَقٌ عَلَيه)

وَعَنِ الْبَرَاءِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «مَنْ ذَبَحَ قَبْلَ الصَّلَاةِ فَإِنَّمَا يَذْبَحُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ ذَبَحَ بَعْدَ الصَّلَاةِ فَقَدْ تَمَّ نُسُكُهُ وَأَصَابَ سُنَّةَ الْـمُسلمين»[1].

١٤٣٧- (١٢) براء بن عازب رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس که پیش از نماز عید، حیوانی را سر ببرد، (به عنوان قربانی و برای تقرّب به خدا محسوب نمی‌شود؛) بلکه آن را برای خودش ذبح نموده است؛ (یعنی به عنوان حیوانی که برای قصّابی و استفاده از گوشت آن، ذبح می‌شود، به حساب می‌آید؛) ولی کسی‌که قربانی خود را پس از گزاردن نماز عید، سر ببرد، قربانی‌اش به تمام و کمال، به جای آورده شده و برابر سنّت و روش مسلمانان، عمل نموده است».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح:

«نسکه»: «نُسک»: عبادت؛ و در اینجا به خاطر وجود قرینه، مراد حیوان قربانی می‌باشد.

در اینجا، ذکر دو نکته، لازم می‌نماید:

١- در حقیقت، قبول اعمال و کردار و گفتار تمام انسان‌ها، منوط به دو چیز است: یکی این که تمام کارها فقط به خاطر رضا و خشنودی خدا باشد؛ چنان که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «انّما الاعمال بالنيّات» (مسلم)؛ «ارزش کردار و گفتار، در گروه نیت‌هاست».

دوم این که: باید تمام اعمال و گفتار، به روش شرعی و بر اساس اصول و موازین اسلامی و اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های نبوی باشد؛ چنان که پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید:

«من احدث في امرنا هذا ما ليس منه فهو ردّ» (بخاری)؛ «هر کس در امر دین ما چیزی را به وجود آورد که از دین نیست، آن چیز مردود است».

١- بخاری ٣/١٠ ح ٥٥٤٦؛ و مسلم ٣/١٥٥٢ ح (١٩٦١-٤).

بنابراین، اگر عمل و گفتار انسان، خالص بود، ولی مطابق شرع نبود، از او پذیرفته نمی‌شود و اگر چنانچه مطابق شریعت و اوامر و فرامین الهی و نبوی بود و از جوهر اخلاص تُهی بود، باز هم از او پذیرفتنی نمی‌باشد؛ بلکه عمل و کرداری مورد رضایت خداست که هم خالص باشد و هم صحیح و مطابق شرع.

۲- رسول خدا ﷺ در حدیثی دیگر می‌فرمایند: «لايؤمن احدكم حتّي يكون هواه تبعاً لـما جئتُ به» (بغوی در «شرح السنة»، ح ١٠٤)؛ «هیچ یک از شما به حقیقت ایمان نمی‌رسد، مگر زمانی که خواست او و تمایلات و غرائز نفسانی وی، تابع آنچه من از سوی خدا(از اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌های دقیق و عمیق و ژرف و تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین آورده‌ام باشد».

از این حدیث به خوبی دانسته می‌شود که پیامبر اسلام ﷺ هم در مسائل اجتماعی، هم فردی و خصوصی، هم فرهنگی و اقتصادی، هم سیاسی و نظامی، هم در مسائل مربوط به حکومت و قضاوت، از هر انسان مسلمانی نسبت به خودش اولی‌تر است. و اراده و خواست او[پیامبر]، مقدم بر اراده و خواست وی[هر انسان مسلمان] می‌باشد.

چراکه پیامبر ﷺ معصوم است. و نماینده‌ی خدا جز خیر و صلاح جامعه و فرد را در نظر نمی‌گیرد، هرگز تابع هوا و هوس نیست و هیچ‌گاه منافع خود را بر دیگران مقدم نمی‌شمرد، بلکه برنامه او در تضاد منافع، همواره ایثارگری و فدا کاری و دلسوزی و شفقت برای امت است. هر چه می‌گوید، سخن خداست و از ناحیه‌ی اوست، و حتی از پدر نسبت به امّت دلسوزتر و مهربان‌تراست.

به همین جهت شخص مسلمان باید عملش را بر کتاب و سنّت پیامبر ﷺ عرضه دارد و با نفس و خواهشات خود مخالفت کند و تابع دین و شریعتی باشد که پیامبر ﷺ از جانب خدا آورده است و مادام که کتاب خدا و سنّت پیامبر ﷺ در کار است، جایی برای صدور فرمان و اِعمال حوس‌های هیچ‌کس باقی نمی‌ماند.

ودر واقع پیروان راستین پیامبران، کسانی هستند که در برابر حکم خدا و رسول اگر چه بر خلاف منافع و خواسته‌هایشان باشد، می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم:

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوۡلَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ أَن يَقُولُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَا﴾ [النور: ۵۱].

«مؤمنان هنگامی که به سوی خدا و پیامبرش فرا خوانده شوند تا میان آنها داوری کند، سخنشان تنها این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم».

و درحقیقت منفورترین افراد در پیشگاه خدا، افرادی هستند که در مواردی، تسلیم فرمان پیامبر خدا ﷺ هستند که با منافع شخصی و اغراض فردی و خواهشات و تمایلات آنها، تطبیق کند و در جایی که باید به فرمان رسول‌خدا ﷺ گوش فرا دهند و آن را مخالف نفس و خواهشات خویش می‌بینند، در آن صورت به اِعمال هوس‌های خود روی می‌آورد و به تجزیه و تحلیل احکام الهی و نبوی به مصداق «نؤمن ببعض و نکفر ببعض» می‌پردازند. و در حقیقت این گروه به منافع و خواهشات خویش ایمان آورده‌اند، نه به حکم خدا و رسول.

اما مؤمنان واقعی و راستین و پیروان حقیقی مکتب محمدی، پیوسته اراده و خواسته‌هایشان تحت شعاع اراده و خواست خدا و رسول است و به هنگام تضاد منافع زود گذرشان با فرمان حق، ازآن چشم می‌پوشند و تسلیم فرمان خدا و پیامبر ﷺ می‌شوند. و جزآنچه خدا و رسول اراده کنند، اراده‌ای ندارند و جزآنچه آنها می‌خواهند، خواسته‌ای در دل آنها نیست. و فقط چیزی را دوست می‌دارند که خدا و رسول دوست دارند و از چیزی متنفر و بیزارند که خدا و رسول نمی‌خواهند.

پس نتیجه می‌گیریم: انسان مسلمان هنگامی می‌تواند به اوج ایمان برسدکه نیرومندترین علاقه او یعنی عشق به ذات خود را تحت‌الشعاع عشق به ذات خدا و نمایندگان و پیامبران او، بالاخص ذات ذی‌جود رسول اکرم ﷺ قراردهد.

١٤٣٨ - [١٣] (صَحِيح)

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَذْبَحُ وَيَنْحَرُ بِالْمُصَلَّى. رَوَاهُ الْبُخَارِيّ[١].

١٤٣٨- (١٣) عبدالله بن عمر ؓ گوید: رسول خدا ﷺ در عیدگاه (برای آن که دیگران بدیشان اقتدا کنند و نحوه‌ی ذبح قربانی را یاد بگیرند، گوسفند یا گاو را) ذبح و (شتر را) نَحر می‌نمودند (یعنی قربانی می‌کردند).

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

١- بخاری ٤٧١/٢ ح ٩٨٢.

شرح: «ذبح»: ذبح به معنای سر بریدن حیواناتی می‌باشد که مصرف گوشت آن‌ها مباح است؛ و ذبح آن است که حلقوم و مری و دو شاهرگ گردن حیوان با آلتی برنده و تیز، قطع بشوند. گوسفند و بز و بز کوهی و... و انواع پرندگان، به صورت ذبح برای مصرف گوشت آن‌ها، کشته می‌شوند.

امّا گاو را هم به صورت ذبح و هم به صورت «**نَحر**» می‌توان کشت؛ و شتر هم تنها به صورت «**نحر**» کشته می‌شود.

«نحر»: فرو بردن آلتی تیز و باریک در حد فاصل گردن و سینه‌ی شتر است که به خاطر پاره کردن قلب آن، سریع جان می‌دهد.

کیفیت ذبح و نحر بدین‌گونه است که: برای ذبح، حیوان را به طرف چپ و رو به قبله بر روی زمین می‌خوابانند و هم زمان با استفاده از آلتی تیز و برنده، ذبح کننده «بسم الله الرحمن الرحیم» می‌گوید و سعی می‌کند که با یک حرکت سریع، حلقوم و مری و شاهرگ‌های حیوان را قطع کند.

اما برای نَحر شتر، ایستاده پای چپ او را می‌بندند و سپس نحر کننده، ضمن گفتن «بسم الله الرحمن الرحیم»، آلت تیز و باریک را در پایین گردن به طرف قلب او فرو می‌برد و تا جان دادن حیوان، آن را تکرار می‌کند.

و برای صحّت و درستی ذبح، مراعات شرایط زیر ضروری است:

۱- برنده بودن آلت ذبح.

۲- گفتن «بسم الله الرحمن الرحیم».

۳- قطع کردن و جدا نمودن حلقوم و مری و شاهرگ‌ها، حتّی الامکان در یک حرکت سریع.

٤- چنانچه حیوان در چاهی افتاد، یا از پرتگاهی پرت شده باشد و دسترسی سریع برای ذبح آن امکان نداشته باشد، در صورت امکان می‌توان، به وسیله‌ی تیر و گلوله برای جاری شدن خونش، او را زخمی نمود.

فصل دوم

١٤٣٩ - [١٤] (صَحِيح)

عَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْـمَدِينَةَ وَلَهُمْ يَوْمَانِ يَلْعَبُونَ فِيهِمَا فَقَالَ: «مَا هَذَانِ الْيَوْمَانِ؟» قَالُوا: كُنَّا نَلْعَبُ فِيهِمَا فِي الْـجَاهِلِيَّةِ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «قَدْ أَبْدَلَكُمُ اللهُ بِهِمَا خَيْرًا مِنْهُمَا: يَوْمَ الْأَضْحَى وَيَوْمَ الْفِطْرِ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

١٤٣٩- (١٤) انس بن مالک ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ در حالی به مدینه‌ی منوره تشریف آوردند که برای مردمان مدینه، دو روز جشن وجود داشت (که در آن دو روز، به بازی و تفریح و رقص و پایکوبی و گشت و گذار می‌پرداختند؛) آن حضرت ﷺ پرسیدند: این دو روز چیست (که شما در آن، جشن می‌گیرید و به بازی و تفریح می‌پردازید)؟

گفتند: ما در روزگار جاهلیت، در این دو روز، به بازی و تفریح و جشن و شادی می‌پرداختیم (و همان رسم تا کنون بر قوت خود باقی مانده است). آن حضرت ﷺ فرمودند:

«به راستی خداوند بلندمرتبه، در عوض آن دو روز، دو روز بهتر به شما ارزانی کرده است؛ یکی، روز عید قربان و دیگری، روز عید فطر».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «قدم النبيّ ﷺ المدينة»: رسول خدا ﷺ خانه‌ی خویش را در مکه‌ی مکرمه، در شب بیست و هفتم ماه صفر سال چهاردهم بعثت - مطابق با ١٢ یا ١٣ سپتامبر ٦٢٢ میلادی - ترک کردند و به خانه‌ی رفیقشان، ابوبکر ﷺ که بیش از هرکس دیگر امین آن حضرت ﷺ و محرم راز ایشان در امور مالی و غیره بود، رفتند. خانه‌ی وی را نیز از در پشت خانه ترک کردند و شتابان پیش از طلوع صبح صادق از مکه خارج شدند.

ناگفته نماند که این ماه صفر - که در بالا بدان اشاره رفت - اگر بنا را بر این بگذاریم که سال از ماه محرم شروع شده باشد، جزء سال چهاردهم بعثت محسوب می‌شود؛ امّا اگر شمارش سال‌ها را از آن ماهی که خداوند رسول اکرم ﷺ را به کرامت نبوّت تکریم فرمود آغاز کنیم، این ماه صفر قطعاً جزء سال سیزدهم بعثت محسوب می‌شود. غالب

١- ابوداود ٦٧٥/١ ح ١١٣٤؛ نسایی ١٧٩/٣ ح ١٥٥٦؛ و مسند احمد ١٠٣/٣.

سیره‌نویسان، گاه این مبنا را می‌گیرند و گاه آن مبنای دیگر را می‌گیرند و در نتیجه، در ترتیب حوادث و وقایع به اشتباه می‌افتند و دچار سردرگمی می‌شوند؛ از این رو، ما بنا را همه جا بر این نهادیم که آغاز سال‌ها را از ماه محرّم بگیریم.

روز دوشنبه، هشتم ربیع الاول سال چهاردهم بعثت - سال یکم هجرت - مطابق با ۲۳ سپتامبر ٦٢٢ میلادی، رسول خداﷺ در قباء فرود آمدند.

در این روز، رسول اکرمﷺ پنجاه و سه سال تمام داشتند، نه کمتر و نه زیادتر؛ از بعثت ایشان، سیزده سال تمام گذشته بود؛ البته بنابر قول کسانی که می‌گویند، ایشان نهم ماه ربیع الاول سال ٤١ از عام الفیل مبعوث به رسالت شده‌اند؛ امّا، بنا بر قول کسانی که می‌گویند: ایشان در ماه رمضان سال ٤١ از عام الفیل به کرامت نبوّت قائل شده‌اند، در این روز، دوازده سال و پنج ماه و هجده روز یا بیست و دو روز از بعثت ایشان گذشته بود.

پیامبر گرامی اسلامﷺ چهار روز در قباء اقامت کردند: دوشنبه، سه شنبه، چهارشنبه و پنج شنبه. این روایت ابن اسحاق است (ر.ک: سیرة ابن هشام ج ١ ص ٤٩٤). در صحیح بخاری، آمده است که آن حضرتﷺ در قباء ٢٤ شب اقامت کردند (بخاری ج ١ ص ٦١)؛ یا چند شب بیش از ده شب (ج ١ ص ٥٥٥)؛ یا ١٤ شب (ج ١ ص ٥٦٠)؛ روایت اخیر را ابن قیم برگزیده است. در عین حال، ابن قیم خود تصریح کرده است بر این که ورود رسول خداﷺ به قباء، روز دوشنبه و خروج آن حضرتﷺ از قباء روز جمعه بوده است. (ر.ک: زاد المعاد ج ٢ صص ٥٥-٥٤) در حالی که روشن است فاصله‌ی میان دوشنبه و جمعه اگر در دو هفته منظور بوده باشند، بدون احتساب روز ورود و روز خروج، بیش از ده روز نیست و با احتساب آن دو روز نیز بیش از ١٢ روز نخواهد بود.

به هر حال، آن حضرتﷺ در قباء مسجد را بنا کردند و در آن نماز گزاردند و آن نخستین مسجدی بود که پس از بعثت رسول خداﷺ بر اساس تقوا ساخته شد.

چون روز پنجم از اقامت رسول خداﷺ در قباء فرا رسید (روز جمعه) به فرمان خداوند سوار بر مرکب شدند و ابوبکر ﷺ پشت سر ایشان، سوار شد و به دنبال بنی نجار (دایی‌هایشان) فرستادند؛ آنان نیز شمشیرها حمایل کردند و آمدند و در حالی که آنان اطراف آن حضرتﷺ را گرفته بودند، به سوی مدینه رهسپار شدند.

وقت نماز جمعه به محل سکونت «بني سالم بن عوف» رسیدند. در موضع مسجدی که هم اکنون در آن وادی هست، با مسلمانان نماز جماعت خواندند و شمار نمازگزاران، یک صد تن بود.

رسول خداﷺ پس از برگزاری نماز جمعه به راه افتادند و رفتند تا به مدینه وارد شدند. از آن روز، شهر یثرب را «مدینة الرسول» (شهر پیامبرﷺ) نامیدند که به اختصار «**مدینه**» گفته می‌شود؛ آن روز، روزی تاریخی و بزرگ و درخشان برای جامعه‌ی بشری و اسلامی بود.

«و لهم یومان یلعبون فیهما»: برخی از شارحان، بر این باورند که آن دو روز، «نوروز» و «مهرگان» بودند که غالباً آن‌ها را از فارس‌ها گرفته بودند.

وضعیت مدینه به هنگام هجرت:

برای این که وضعیت اجمالی و واقعی شهر «یثرب» را (که خداوند بلند مرتبه آن را به عنوان هجرت‌گاه پیامبر گرامی اسلام و پایگاه دعوت اسلامی در جهان و گهواره‌ی جامعه‌ی اسلامی برگزید) بهتر بدانیم، لازم است که با وضعیت جغرافیایی، اجتماعی، دینی، اقتصادی و چگونگی ارتباطات قبایل مقیم آنجا، آشنایی داشته باشیم[1].

اوضاع طبیعی و جغرافیایی مدینه:

شهر «**یثرب**» هنگام هجرت نبوی به چند منطقه تقسیم شده بود که در هر منطقه قبایل عرب و یهود با هم سکونت داشتند و هر منطقه ای در اختیار یکی از قبایل بود. این مناطق دو نوع بودند.

نـوع اول، مناطقی که دارای زمین‌های کشاورزی و خانه‌های مسکونی و مردم بودند. اما نوع دوم شامل مناطقی بود که پناهگاهها و قلعه‌های محکمی در آن وجود داشت و مجموع آنها در «**یـثـرب**» به ۵۹ «**اطم**» (قلعه) می‌رسید.

دکتر «ولفنسون» در وصف این اطام (قلعه‌ها) می‌گوید:

«این اطام (قلعه‌ها) در «یثرب» دارای اهمیت خاصی بودند، افراد قبیله هنگام تهاجم دشمن به آن پناه می‌بردند. هنگامی که مردان قبایل به جنگ دشمنان می‌رفتند زنان و کودکان و افراد ناتوان به این جایگاهها پناهنده می‌شدند.

۱- ر.ک: نبی رحمت؛ ابوالحسن ندوی، ترجمه‌ی: محمد قاسم قاسمی، تربت جام، شیخ الاسلام احمد جام، چاپ اول، ۱۳۸۰ صص ۱۷٤-۱۸۲.

از این «اطام» (قلعه‌ها) به عنوان انبارهای میوه و غله نیز استفاده می‌کردند، تا از دستبرد دزدان و غارتگران محفوظ بمانند. و اموال و اسلحه نیز در آن نگهداری می‌شد.

کاروان‌های تجاری با بارهای سنگین در کنار همین دژها فرود آمده، و بازارهایی در جلوی آنها دایر می‌کردند.

گمان می‌رود که در داخل دژها، عبادتگاه و آموزشگاه نیز وجود داشته، زیرا در آنها وسایل و اشیای گوناگون و کتب زیادی موجود بوده است، به همین دلیل زعما و رهبران یهود جهت بحث و گفتگو و امضای قراردادها و پیمان‌ها و قسم خوردن به کتابهای مقدس آنجا جمع می‌شدند».

دکتر «ولفنسون» در مورد کلمه «اطم» می‌گوید:

این کلمه از زبان عبرانی گرفته شده، مثلاً گفته می‌شود:

«أطم عینه» (چشمهای خود را بست) «اطم اذنیه» (گوش‌هایش را بست) أطم به دریچه‌هایی که در دیوارها قرار دارند و از خارج بسته و از داخل باز باشند، گفته می‌شود و به دیوار ضخیم نیز «اطم» گفته می‌شود.»

دکتر «ولفنسون» می‌افزاید:

«بر اساس این، می‌توانیم فرض کنیم که یهودیها به این دلیل به قلعه‌ها «اطم» می‌گفتند که می‌توانستند دروازه‌های آنها را ببندند، گر چه در بیرون دریچه‌هایی قرار داشت که از داخل باز می‌شدند»[1].

شهر «مدینه» در واقع مجموعه‌ای از قلعه‌های محکم و آبادیهای متصل به هم بود.

قرآن مجید به همین مطلب اشاره می‌کند:

﴿مَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡقُرَىٰ﴾ [الحشر: ۷].

«آنچه عطا کرد خداوند به پیامبرش از اهل آبادیها».

در جای دیگر می‌فرماید:

﴿لَا يُقَٰتِلُونَكُمۡ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرٗى مُّحَصَّنَةٍ أَوۡ مِن وَرَآءِ جُدُرِۢ...﴾ [الحشر: ١٤].

«با شما دست جمعی نمی‌جنگند، مگر در آبادیهایی که بر آن حصار ساخته باشند یا از پس دیوار».

۱- رجوع شود به سیرة ابن هشام، ج ۱، ص ٥٥٥-٥٥٦.

«حرّه‌ها» نیز در «مدینه» دارای اهمیت بودند، «**حرّه**» در اصطلاح به زمینهایی گفته می‌شود که در آن سنگ‌های تیز و سوخته شده ای قرار دارد که راه رفتن در آن پیاده و سواره مشکل است، در «مدینه» دو «حرّه» وجود داشت، یکی در قسمت غرب که به آن «**حرّة الوبرة**» می‌گفتند و دیگری در قسمت شرق که به «حرّة واقم» معروف بود.

علامه «مجد الدین» در کتاب خود «المغائم المطابة فی معالم الطابة» حرّه‌های زیادی را که در اطراف «مدینه» قرار دارند، نام برده است[۱].

«حرّة الوبرة» و «حرّة واقم» شهر «مدینه» را احاطه کرده بودند و جلوی حملات دشمن را می‌گرفتند. دشمن فقط از جانب شمال می‌توانست هجوم آورد. همین قسمت بود که رسول اکرمﷺ در غزوه‌ی «احزاب» دستور داد در آن خندق حفر نمایند. در قسمت جنوبی، باغها و نخلهای انبوه و خانه‌های متصل شده ای وجود داشت که جلوی حمله‌ی دشمن را می‌گرفت، با توجه به این وضعیت جغرافیایی «مدینه» می‌توان گفت که یکی از علل انتخاب «مدینه» به عنوان هجرت گاه رسول اکرمﷺ همین وضعیت سوق الجیشی آن بود[۲].

«حرّة واقم» که در شرق «مدینه» قرار داشت از «حرة الوبرة» آبادتر بود. وقتی رسول اکرمﷺ به «یثرب» هجرت فرمود، قبایل مهم یهود مانند: «بنونضیر»، «بنوقریظه»، و غیره در «حرّة واقم» سکونت داشتند. شاخه‌ی مهم قبیله‌ی «أوس» مانند «بنو عبدالاشهل»، «بنو ظفر» «بنو حارثه» و «بنو معاویه» نیز آنجا بودند. قلعه‌ی «واقم» که تمام حرّة بنام آن موسوم بود در وسط خانه‌های «بنی الاشهل» قرار داشت[۳]. ﴿إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلۡمَرۡوَةَ مِن شَعَآئِرِ ٱللَّهِۖ فَمَنۡ حَجَّ ٱلۡبَيۡتَ أَوِ ٱعۡتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَاۚ﴾ [البقرة: ۱۵۸].

اوضاع دینی و اجتماعی

عرب‌ها از نظر عقیده و آیین پیرو «قریش» بودند. آنها به «قریش» به عنوان متولّیان بیت الله و رهبران مذهبی و الگوی عقیده و عمل می‌نگریستند، عرب‌ها ضمن این که بت پرست بودند به بتهای مورد پرستش «قریش» و اهل «حجاز» اهمیت بیشتری قایل بودند، البته بعضی از قبایل به بعضی از بتها دلبستگی خاصی داشتند، از آن جمله «**منات**» که یک

۱- المغانم المطابة فی معالم الطابة، ص ۱۰۸-۱۱٤.
۲- منزل الوحی - دکتر محمدحسین هیکل، ص ۵۷۷.
۳- منزل الوحی - دکتر محمدحسین هیکل، ص ۵۷۷.

بت قدیمی بود، اهالی «مدینه» آن را بسیار دوست می‌داشتند. «**أوس**» و «**خزرج**» آن را مقدس می‌دانستند و شریک خدا قرار می‌دادند. این بت در مقابل کوه «قدید» کوهی که در قسمت ساحلی میان «مکه» و «مدینه» است، قرار داشت. «**لات**» بت محبوب اهل «**طائف**» و «**عزّی**» بت ملّی اهالی «**مکه**» محسوب می‌شد. اهالی این شهرها نسبت به بتهای مخصوص خود بسیار متعصب و با احساسات بودند، مردم «مدینه» بتهایی از چوب و غیره در خانه‌های خود می‌ساختند و آنها را بنام «**منات**» نام گذاری می‌کردند. همچنان که «عمرو بن الجموح» سردار «بنوسلمه» قبل از اسلام آوردن همین کار را کرده بود.

«امام احمد» از طریق «عروة» از «عایشه صدیقة» ﵂ در تفسیر آیه ی:

﴿إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلۡمَرۡوَةَ مِن شَعَآئِرِ ٱللَّهِۖ فَمَنۡ حَجَّ ٱلۡبَيۡتَ أَوِ ٱعۡتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ [البقرة: ۱۵۸].

«صفا» و «مروه» از شعایر و نشانه‌های خدای تعالی هستند، پس هرکس حج کند یا عمره بجا آورد، گناهی نیست بر او که طواف کند بین این دو».

چنین نقل کرده است: انصار قبل از این که اسلام بیاورند، به نام «منات» تلبیه می‌گفتند و آن را می‌پرستیدند و هر کسی‌که حج را به نام «منات» آغاز می‌کرد، طواف «صفا» و «مروه» را صحیح نمی‌دانست به همین دلیل آنها بعد از این که مشرّف به اسلام شدند از رسول اکرم ﷺ پرسیدند: یا رسول الله ما در زمان جاهلیت صحیح نمی‌دانستیم که طواف «صفا» و «مروه» را انجام بدهیم، بعد از این آیه نازل شد:

﴿إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلۡمَرۡوَةَ مِن شَعَآئِرِ ٱللَّهِ﴾

«صفا» و «مروه» از شعایر و نشانه‌های خدای تعالی هستند».

و اهمیت «صفا» و «مروه» بیان گردید، در «مدینه» هیچ بت دیگری را سراغ نداریم که مانند «لات»، «منات» «عزّی» و «هُبل» مشهور باشد و مردم از راه‌های دور به قصد زیارت آن بیایند، چنین معلوم می‌شود که بت در «مدینه» مانند «مکه» فراوان نبود، امّا در «مکه» هر خانه ای یک بت مخصوص داشت. بت‌ها در بازار خرید و فروش می‌شد، گویا «مکه» در بت پرستی، مقام پیشوایی و رهبری داشت و «مدینه» تابع آن بود.

مردم «مدینه» سالی دوبار جشن می‌گرفتند و به لهو و لعب می‌پرداختند. وقتی حضرت رسول اکرم ﷺ به «مدینه» تشریف آوردند، خطاب به اهل «مدینه» فرمودند:

«قد ابدلکم الله تعالي بهما خيراً منهما. يوم الفطر والأضحي»[1]. «خداوند متعال در عوض آن دو روز، دو روز بهتر عنایت فرمود؛ یکی روز عید فطر و دیگری عید أضحی (عید قربان)».

بعضی از شارحان معتقدند که آن دو روز، «نوروز» و «مهرگان» بودند که غالباً آنها را از فارس‌ها گرفته بودند[۲].

«أوس» و «خزرج» چون از «بنو قحطان» (عرب عاربه) بودند نزد «قریش»، مقام و منزلت خاصی داشتند و با آنها پیوند زناشویی برقرار کرده بودند، چنان که «هاشم بن عبد مناف» سردار «قریش» در «بنی النجار» با «سلمی» دختر «عمرو بن زید» ازدواج کرد که از «بنی عدی بن النجار» بود و آنها شاخه ای از «خزرج» بودند، با وجود این، «قریش» خود را از عرب‌های «مدینه» برتر می‌دانستند.

در غزوه‌ی «بدر» وقتی «عتبة بن ربيعة»، «شيبة بن ربيعة» و «وليد بن عتبة» مسلمانان را به مبارزه طلبیدند در مقابل آنها چند نفر از انصار به پا خاستند.

آنها پرسیدند شما چه کسانی هستید؟ گفتند: ما گروهی از انصار هستیم، آنها گفتند: ما با شما کاری نداریم، سپس یکی از آنها فریاد زد ای محمّد! در قتال ما همتایان خود ما را بفرست، اینجا بود که رسول اکرم ﷺ فرمود: ای «ابوعبیده» بلند شو، و ای «حمزه» به پا خیز و ای «علی» بلند شو، وقتی اینها بلند شدند و نزدیک «قریش» رفتند و خود را معرفی کردند. آنها گفتند: آری اینها همتایان گرامی ما هستند[۳].

«قریش» شغل کشاورزی را تقریباً با دید حقارت نگاه می‌کردند این دید آنها در گفتار «ابوجهل» هنگامیکه دو پسر «عفراء» او را مجروح کرده بودند به خوبی آشکار می‌گردد. وقتی «عبدالله بن مسعود» نزد وی آمد و خواست سرش را از تن جدا کند، «ابوجهل» گفت:

«لو غير اکّار قتلني»؛ «ای کاش یک غیردهقانی مرا می‌کشت»[٤].

اوضاع اقتصادی و تمدنی

١- صحیحین.

٢- بلوغ الارب.

٣- سيرة ابن هشام، ج ١، ص ٦٢٥.

٤- رواه الشيخان، علامه محمد طاهر در بحارالانوار می‌گوید: اکار یعنی کشاورز - دهقان. نزد عرب‌ها این نوعی نقص بود، ابوجهل نسبت به فرزندان «عفراء» تعریض کرد که از کشاورزان بودند و منظور وی این بود که اگر غیرکشاورزان مرا قتل می‌کردند، مایه‌ی ننگ نبود.

«یثرب» بنابر وضع طبیعی آن، منطقه ای حاصلخیز بود. شغل عمده‌ی مردم، کشاورزی و باغداری و مهم ترین محصولات آن خرما و انگور بود. باغهای زیادی از درختان خرما و انگور وجود داشت[۱].

قرآن کریم باغها و کشتزارهای آنها را به «جنّت معروشات و غیرمعروشات» و «نخیل صنوان و غیرصنوان» تعبیر کرده است.

در کشتزارهای آن، حبوبات و سبزیجات گوناگون کاشت می‌شد. خرما از محصولات عمده‌ی آن به‌شمار می‌رفت و در ایام قطحی و خشکسالی، نیاز غذایی مردم را تأمین می‌کرد. خرما تقریباً مانند پول در معاملات و خرید و فروش مورد استفاده قرار می‌گرفت. درختان نخل، منبع درآمد خوبی بودند. نه تنها از آن استفاده ی غذایی حاصل می‌کردند بلکه در ساختن خانه و برای سوخت و غذای حیوانات، نیز از آن استفاده می‌شد[۲].

در «مدینه» انواع گوناگونی از خرما وجود داشت که شمارش آن مشکل است، مردم «مدینه» در زمینه ی بهره بردرای از درختان خرما و افزایش محصولات آن، مهارت‌ها و تجربه‌های خوبی داشتند، از آن جمله یکی «تأبیر نخل» یعنی پیوند زدن خوشه‌ی نر با ماده بود.

مردم «مدینه» در کنار باغداری و کشاورزی، نسبت به تجارت و کاسبی نیز بی‌التفات نبودند، ولی در این زمینه به اهل «مکه» نمی‌رسیدند. زیرا مردم «مکه» به دلیل کم آب بودن منطقه شان بیشتر به تجارت پرداخته و برای این منظور دست به مسافرتهای طولانی در گرما و سرما می‌زدند.

در «مدینه» پاره‌ای از صنایع نیز وجود داشت که اکثراً یهود به آن اشتغال داشتند، غالباً این صنایع را از «یمن» وارد کرده بودند. اغلب «بنی قینقاع»، پیشه ی زرگری داشتند و از ثروتمندترین گروه‌های یهود در شهر «مدینه» به شمار می‌آمدند، که خانه هایشان پر از مال و زیور آلات طلا و نقره بود، البته جمعیتشان هم زیاد نبود[۳].

۱- ملاحظه شود حدیث ابوطلحه در مورد «بیرحاء»، چنان باغهای پردرخت و میوه ای بود که پرنده ای مانند گنجشک اگر داخل درختان می‌رفت، به مشکل می‌توانست بیرون بیاید. در داستان ابوطلحه آمده است: که او در باغ مشغول نماز بود، پرنده ای پرید و نتوانست بیرون آید، او در نماز مقداری به طرف پرنده متوجه شد، بالاخره بنابر همین غفلت در نماز، باغ خود را صدقه کرد. (موطأ مالک)

۲- در این باره ملاحظه شود کتاب العلم، باب طرح الامام المسألة علی الناس لیختبر ما عندهم من العلم. در کتاب «فتح الباری» حافظ ابن حجر عسقلانی یا «عمدة القاری» علامه عینی.

۳- الیهود فی بلاد العرب، ص ۱۲۸.

جای زمین‌های «یثرب» به علت حرارت زا بودن آن بسیار حاصلخیز بود. در وادی‌های آن سیلاب جاری می‌شد و نخلستان‌ها و کشتزارها را آبیاری می‌کرد.

وادی «عقیق» خیلی معروف بود. اهالی «مدینه» آن را تفریح گاه خود قرار داده بودند، این وادی پر از آب، دارای باغهای سرسبز بود، زمین‌های «مدینه» برای حفر چاه بسیار مساعد بود، باغهای زیادی در آن وجود داشت، که بعضی از این باغها دیوارکشی شده بود، اینگونه باغها را «حائط» می‌نامیدند[١].

چاه‌های «مدینه» دارای آب شیرین و فراوان بودند، و باغها از طریق حفر نهرها و جویبارها آبیاری می‌شد.

از میان غلات، جو و سپس گندم را ترجیح می‌دادند. سبزیجات نیز فراوان بود، و در زمیه ی کشاورزی معاملات زیادی مانند: «مزارعه»، «مواجره»، «مزابنه»، «محاقله» و «مخابره» رواج داشت، که اسلام بعضی از این معاملات را تأیید کرد و بعضی را ممنوع یا اصلاح نمود[٢].

پول رایج در «مکه» و «مدینه» یکی بود. مردم «مدینه» بیشتر از مردم «مکه» با پیمانه‌های «وزن» و «کیل» سر و کار داشتند. زیرا اهالی آن بیشتر به تولید غلات و میوه جات اشتغال داشتند. پیمانه‌های رایج در «مدینه» عبارت بودند از: «مدّ»، «صاع»، «فرق»، «عرق» و «وسق». اما وزن‌های رایج عبارت بودند از «درهم»، «ثقاف»، «دانق»، «قیراط»، «نواة»، «رطل»، «قنطار» و «اوقیة».

«مدینه» با وجود حاصلخیزی زمینهای آن، از نظر مواد غذایی، خودکفا نبود. به همین دلیل مردم آن بعضی از مواد غذایی را از خارج وارد می‌کردند. از آن جمله آرد، روغن و عسل را از سرزمین «شام» بدست می‌آوردند، چنان که امام «ترمذی» از «قتاده بن نعمان»

١- مراجعه شود به واقعه‌ی کعب بن مالک در صحیح بخاری. کعب می‌گوید:وقتی جفای مردم بر من زیاد شد، بالای حائطّ پسر عمویم ابوقتاده رفتم.

٢- مراجعه شود به ابواب الحرث و المزارعه در کتب صحاح. مزابنة، عبارت است از فروش خرما بالای درخت با خرمای نقدی. محاقلة این است که غله‌ی درو نشده را با غله‌ی آماده شده می‌فروشند.
مخابرة و مزارعة تقریباً هم معنی هستند. در این نوع معامله زمین را به دیگری می‌دهند تا کشاورزی کند و یک سوم یا یک چهارم محصول را به صاحب زمین بدهد، البته در مزارعه بذر از طرف صاحب زمین می‌باشد و در مخابرة از جانب کشاورز. گروهی معتقدند که این دو نوع با هم فرقی ندارند. در مورد صحت مزارعة و مخابرة میان علما اختلاف وجود دارد امّا معاومة عبارت از این است که محصول درختان را به مدّت ٢ یا ٣ سال یا بیشتر می‌فروشند.

ﷺ روایت می‌کند که غذای مردم «مدینه» خرما و جو بود. گاهی بازرگانان، آرد سفیدی از «شام» می‌آوردند، و کسانی که قدرت خرید داشتند مقداری از آن را برای خود می‌خریدند. البته غذای افراد خانواده اغلب خرما و جو بود. از اینگونه وقایع، به وضعیت غذایی «مدینه» و تفاوت سطوح زندگی‌ها به خوبی می‌توان پی برد.

همچنان که از طبایع و تاریخشان معلوم می‌شود، ثروتمندتر از عرب‌ها بودند. عرب‌ها بنابر طبایع ملّی و بادیه نشینی خود، زیاد آینده نگری نمی‌کردند و به فکر جمع آوری مال و ثروت نبودند. بجای آن، اهل ضیافت و مهمان نوازی بودند. حتی گاهی مجبور می‌شدند از یهود قرض بگیرند. گاهی این قرضها به «ربا» و «رهن» نیز منجر می‌شد. اموال اهل «مدینه» بیشتر شتر، گاو و گوسفند بود، و از شتر برای آبیاری زمینها هم استفاده می‌کردند، که اینگونه شترها را «**نواضح**» می‌گفتند. چراگاههای معروفی به نام «زغابة» و «غابة» وجود داشت، مردم از این چراگاهها، هیزم و غیره جمع آوری کرده و دام‌های خود را نیز در آن می‌چرانیدند. اسب‌هایی داشتند که در جنگها مورد استفاده قرار می‌گرفتند. البته به نسبت «مکه» کمتر بود. «بنوسلیم» به پرورش و نگهداری اسب‌ها معروف بوده و اسب‌های خوب را از خارج می‌آوردند.

در «مدینه» بازارهای متعددی وجود داشت. مهم ترین آنها، بازار «بنی قینقاع» بود که مرکز فروش زیورآلات طلا محسوب می‌شد. بازار دیگری نیز وجود داشت که به نام «سوق البزّازین» معروف بود. در «مدینه» پارچه‌های کتانی و ابریشمی و قالی‌های رنگارنگ و پرده‌های پرنقش و نگار نیز وجود داشت. عطرفروشها انواع مسک و عطرها را می‌فروختند. و عده ای، تاجر «عنبر» و «جیوه» نیز بودند. روش‌های گوناگونی برای خرید و فروش وجود داشت که بعضی از آنها را اسلام تأیید کرد و بعضی روش‌ها مانند: «نجش»، «احتکار»، «تلقی الرکبان»، «بیع المصراة»، «بیع بالنسیئة»، «بیع الحاضر للبادی»، «بیع المجازفة»، «بیع المزابنة» و «المخاضرة» را ممنوع قرار داد. در قبایل «أوس» و «خزرج» هم عده ای معامله ی ربا می‌کردند ولی این عده نسبت به یهود خیلی اندک بودند.

در «مدینه» زندگی تا حدی آمیخته با رفاه و آسایش بود. خانه‌های چندطبقه وجود داشت. بعضی از منازل دارای باغچه بود؛ آب شیرین را از جاهای دور تهیه می‌کردند. برای نشستن از صندلی استفاده می‌کردند، انواع چراغ برای روشنایی مورد استفاده قرار می‌گرفت، و

برای کارهای منزل و مزرعه از سبدهای کوچک و بزرگ استفاده می‌نمودند. در خانه‌های ثروتمندان مبل و وسایل رفاهی زیادی وجود داشت، مخصوصاً یهود در این زمینه پیشرفته بودند، و انواع زیورآلات مانند: النگو، بازوبند، خلخال، گوشواره، انگشتری و گردن بندهایی از طلا و مهره‌های ظفار ساخته و مورد استفاده قرار می‌دادند.

دوک ریسی و بافندگی در میان زنان رواج داشت. خیاطی، دبّاغی، معماری، خشت زنی و سنگ تراشی از صنعت‌های معروف «مدینه»، قبل از هجرت بودند.

وضعیت پیچیده ای که رسول اکرمﷺ در شهر یثرب با آن روبرو شد

با توجه به وضعیت یاد شده ی «یثرب» قبل از هجرت، می‌توان گفت که رسول اکرم ﷺ و مهاجرین، از «مکه» به یک روستا هجرت نکردند، بلکه از یک شهر به شهری دیگر منتقل شدند. گر چه این شهر جدید با شهر قبلی در خیلی از چیزها تفاوت داشت و نسبتاً کوچکتر بود. امّا وضعیت زندگی در این شهر پیچیده تر بود. مشکلاتی که رسول اکرمﷺ با آن مواجه می‌شد، به دلیل وجود أدیان و فرهنگ‌های مختلف، گوناگون تر بود. تنها، کسی می‌توانست همگی این آیین‌ها و فرهنگ‌ها را وحدت بخشد و در یک دعوت پیوند دهد که رسول بر حق و مؤید از جانب خداوند بوده و از نفوذ کلامی خاصی برخودار باشد و بتواند روش‌های گوناگون، نیروهای ضد و نقیض و گرایش‌های متفاوت را هماهنگ ساخته، و روح و محبت در آنها بدمد. خداوند متعال به همین واقعیت اشاره می‌فرماید:

﴿وَإِن يُرِيدُوٓاْ أَن يَخۡدَعُوكَ فَإِنَّ حَسۡبَكَ ٱللَّهُۚ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَيَّدَكَ بِنَصۡرِهِۦ وَبِٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٦٢ وَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡۚ لَوۡ أَنفَقۡتَ مَا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا مَّآ أَلَّفۡتَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ أَلَّفَ بَيۡنَهُمۡۚ إِنَّهُۥ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٦٣﴾ [الأنفال: ٦٢-٦٣].

«اوست آن ذاتی که تو را با کمک خود و بوسیله ی مؤمنان تقویت بخشید و بین دلهای مؤمنان اُلفت انداخت، اگر شما، هر چه در روی زمین است خرج می‌کردی، نمی‌توانستی بین دلهای شان الفت افکنی، ولی خداوند میانشان الفت درافکند. همانا اوست غالب و با حکمت».

«قد ابدلكم الله بهما خيراً منهما: يوم الاضحي ويوم الفطر»:

جشن‌های ملّت‌ها، در واقع نمایانگر عقاید، باورها، تاریخ و روایات ملّی آن‌هاست؛ از این رو، بدیهی است که پیش از اسلام در دوران تاریک جاهلیت، اهل مدینه، دو روز را به عنوان

روز جشن و مراسم انتخاب کرده بودند؛ و این خود بیانگر و نمایانگر تصورات و عقاید جاهلی آنان بود.

رسول خداﷺ - بر مبنای فرمان خداوند - جشن‌های قدیمی را باطل اعلام کرد و به جای آن‌ها، دو روز عید فطر و عید قربان را مقرّر فرمود که نمایانگر مزاج توحیدی و مطابق با اصول زندگی و بیانگر تاریخ، عقاید و باورهای آنان است؛ اگر مسلمانان به نحو احسن و مطابق با تعالیم و آموزه‌های رسول اکرمﷺ آن دو روز را جشن می‌گرفتند، برای تفهیم و رساندن پیام و روح اسلام فقط همین دو عید کافی بود.

علاوه از این موارد، از حدیث بالا، دو نکته را می‌توان برداشت کرد:

۱- در این حدیث به این موضوع اشاره رفته است که این امّت (امّت محمدی و ملّت قرآنی) از بقیه‌ی امّت‌ها و ملّت‌ها جداست؛ چرا که افراد این امت از راه راست و درست برخوردارند و یهودیان و مسیحیان و دیگر ادیان و ملل، راه‌های دیگری دارند.

در قرآن و در مجموعه‌ی احادیث نبوی، آیات و روایات زیادی در این زمینه آمده است که مجموعاً این را می‌رساند که این امت از بقیه امت‌ها جدا است. شخصیت منحصر به فردی دارد و نباید دنباله‌رو(ی) یهودیان و مسیحیان و امت‌های دیگر باشد.

به این خاطر واژه‌ی «**خالفوهم**» (باآنها مخالفت کنید) در بسیاری از احادیث تکرار شده است، پس برای امت محمدی، شایسته است که استقلال و هویت خویش را حفظ کنند و به جهان و جهانیان خط و مشی دهند و از عادات و سخنان یهودیان و مسیحیان متأثر نشوند و از رسوم و تقالید آنها پیروی نکنند و اخلاق و رفتار آنها را انتخاب ننمایند و درهر حال هویت و شخصیت اسلامی خود را حفظ کنند.

دکتر یوسف قرضاوی در این زمینه می‌گوید:

«باید ما مسلمانان، شخصیت منحصر به فرد خودمان را دارا باشیم، چون امت اسلامی، امّت وسط است که برای انسان‌ها نمونه است. ما رتبه‌ی استادی امت‌ها را داریم، ما بهترین امت هستیم که برای هدایت انسان‌ها برانگیخته شدیم، پس چرا از دیگران پیروی کنیم؟ پیامبر اکرمﷺ می‌خواهد این مفاهیم را در وجود ما بکارد تا به شخصیت و استقلال خود افتخارکنیم. پیامبرﷺ نمی‌خواهد که ما پیرو و دنباله‌رو و پیرو دیگران باشیم. به هشدار این حدیث که به صورت خبرآمده است توجه کنید:

«لتتبعنّ سنن من قبلكم، شبراً بشبر وذراعاً بذراع، حتّي لو دخلوا جُحر ضبّ لَدخلتموه». «وجب به وجب و ذرع به ذرع از روش‌های پیشینیان پیروی خواهید کرد، به نحوی که اگر داخل سوراخ سوسماری هم شوند، شما هم داخل آن خواهید شد».

یعنی اگر داخل سوراخ سوسمار شوند، سوراخ سوسمار یک مُد می‌شود به نام «مد سوراخ سوسمار» وقتی که موهای پشت سرشان بلند کنند، جوانان ما هم همین کار را می‌کنند حتی خود را مثل سوسک، سیاه می‌کنند، جوانان ما هم به شکل سوسک سیاه در می‌آیند.

کجاست شخصیت منحصر به فرد ما در برابر این تقلید کورکورانه؟ آیا انسان از دین و شخصیت اسلامی خود خارج شود تا از گمراهی دیگران پیروی کند؟

وقتی که از پیامبر اکرمﷺ پرسیدند که: از روش‌های کدام پیشینیان پیروی خواهیم کرد؟

آیا از یهود و نصاری تقلید خواهیم کرد؟ پیامبرﷺ فرمود: پس از چه کسی؟

آیا جای تأسف نیست که اساتید ما یهود و نصاری شوند؟ ما دستوراتی که در «پروتوکلات حکمای صیهون» آمده است، اجرا می‌کنیم، کاری نداریم که نسبت این «پرتوکلات» به حکمای صیهون درست است یا نه، ما دانسته یا نه دانسته، خواسته‌های آنان را اجرا می‌کنیم و مطیع فرمان آنانیم.

پس مسلمانان باید هوشیار و بیدار باشند و شخصیت منحصر به فرد و مستقل خود را حفظ و حراست کنند و به آئین خویش بنازند و در راستای اجرای اوامر و فرامین مکتب خویش و نشر و پخش آن، از همه چیز بگذرند و به سنّت پیامبرشان و به شخصیت و استقلال خود، افتخار کنند و دنباله‌رو و پیرو دیگران و یهودیان و ترسایان نباشند.

۲- از این حدیث، این قاعده فهمیده می‌شود که:

«در اسلام، حلال به اندازه‌ای وجود دارد که انسان را از حرام، بی‌نیاز نماید»؛ یکی از محسّنات و مزایای اسلام و دستورات آن در مورد گذشت و سهل‌گیری‌اش با مردم این است که هرگاه چیز مضرّی را حرام کرده باشد، در مقابل آن، چیز دیگری را که بهتر و مفیدتر از آن است، حلال نموده که جای آن را پر می‌کند و موجب بی‌نیازی از آن می‌گردد.

ابن قیم رحمه الله این موضوع را به نحو احسن چنین بیان می‌کند:

«خداوند بخت‌آزمانی با تیر (آزلام) را حرام نموده و در مقابل، نماز و دعای استخاره را به منظور انتخاب مصلحت به مسلمانان بخشیده است؛ ربا را حرام کرده ولی در عوض، تجارت پرسود را مباح گردانیده است؛ قمار در اسلام حرام است، امّا در مقابل، شرطبندی در مسابقات سودمند، مانند اسب و شتردوانی و تیراندازی حلال است؛ پوشیدن لباس ابریشم برای مرد حرام و در عوض، انواع لباس‌های پشمی، کتانی و پنبه‌ای برایش حلال است؛ زنا و لواط در اسلام حرام می‌باشند ولی در مقابل، ازدواج حلال را به مسلمانان سفارش کرده است؛ روزی‌های ناپاک، آلوده و زیان‌آور حرام، ولی روزی‌های پاکیزه و مفید حلال است».

اگر با دقّت، تمام احکام و دستورات اسلام را مورد بررسی قرار دهیم، می‌بینیم هرگاه خداوند با تحریم امر مضرّی برای انسان، تنگنایی به وجود آورده باشد، در مقابل، با حلال نمودن چیزی بهتر از آن، گشایش بیشتری برای او به وجود آورده است. خداوند بلندمرتبه نمی‌خواهد بشر را در گمراهی، مضیقه و ناراحتی قرار دهد؛ بلکه اراده‌ی او همیشه بر خیر و برکت و رحمت و گشایش بر بندگانش می‌باشد.

خداوند می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمۡ وَيَهۡدِيَكُمۡ سُنَنَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ وَيَتُوبَ عَلَيۡكُمۡۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ٢٦ وَٱللَّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيۡكُمۡ وَيُرِيدُ ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلشَّهَوَٰتِ أَن تَمِيلُواْ مَيۡلًا عَظِيمٗا٢٧ يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمۡۚ وَخُلِقَ ٱلۡإِنسَٰنُ ضَعِيفٗا٢٨﴾

[النساء: ٢٦-٢٨].

«خداوند می‌خواهد (قوانین دین و مصالح امور را) برایتان روشن کند و شما را به راه کسانی (از پیامبران و صالحان) رهنمود کند که پیش از شما بوده‌اند و توبه‌ی (لغزش‌ها و بزهکاری‌های پیشین) شما را بپذیرد؛ و خداوند آگاه (از احوال بندگان است و قوانینی را برایتان وضع می‌نماید که مصلحت و منفعت شما را در بردارد) و کاربجا است (و برابر حکمت، احکام شریعت را صادر می‌نماید). خداوند می‌خواهد توبه‌ی شما را بپذیرد (و به سوی طاعت و عبادت برگردید و از لوث گناهان، پاک و پاکیزه گردید) و کسانی که به دنبال شهوات راه می‌افتند، می‌خواهند که (از حق دور شوید و به سوی باطل بگرایید و از راه راست) خیلی منحرف گردید و به کجروی بزرگی بیفتید (تا همچون ایشان شوید). خداوند می‌خواهد (با وضع احکام سهل و ساده) کار را بر شما آسان کند (چرا که او می‌داند که انسان در برابر غرائز و امیال خود ناتوان است) و انسان ضعیف آفریده شده است».

•١٤٤٠ - [١٥] (صَحِيح)

وَعَن بُرَيْدَة قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لَا يَخْرُجُ يَوْمَ الْفِطْرِ حَتَّى يَطْعَمَ وَلَا يَطْعَمُ يَوْمَ الْأَضْحَى حَتَّى يُصَلِّيَ. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْن مَاجَه والدارمي[1].

•١٤٤٠- (١٥) بُریدة ﷺ گوید: عادت پیامبر ﷺ بر آن بود که روز عید فطر، تا چیزی تناول نمی‌فرمودند، (برای نماز) خارج نمی‌شدند و روز عید قربان تا نماز عید را نمی‌گزاردند (حیوان خویش را ذبح نمی‌کردند)، چیزی نمی‌خوردند؛ (بلکه پس از نماز عید و بعد از آن که حیوان قربانی خود را ذبح می‌کردند، از آن تناول می‌فرمودند).

[این حدیث را ترمذی، ابن ماجه و دارمی روایت کرده‌اند].

١٤٤١ - [١٦] (حسن)

وَعَنْ كَثِيرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَبَّرَ فِي الْعِيدَيْنِ فِي الْأُولَى سَبْعًا قَبْلَ الْقِرَاءَةِ وَفِي الْآخِرَةِ خَمْسًا قَبْلَ الْقِرَاءَةِ. رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ وَابْن مَاجَه والدارمي[2].

١٤٤١- (١٦) کثیر بن عبدالله، از پدرش (عبدالله)، از پدربزرگش (عمرو بن عوف مزنی ﷺ) روایت می‌کند که گفت: رسول خدا ﷺ در نمازهای دو عید فطر و قربان، در رکعت اول پیش از قرائت، هفت تکبیر و در رکعت دوم، پیش از قرائت پنج تکبیر گفتند.

[این حدیث را ترمذی، ابن ماجه و دارمی روایت کرده‌اند].

١٤٤٢ - [١٧] (ضَعِيف جدا)

وَعَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ مُرْسَلًا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ كَبَّرُوا فِي الْعِيدَيْنِ وَالِاسْتِسْقَاءِ سَبْعًا وَخَمْسًا وَصَلَّوْا قبل الْـخطْبَة وجهروا بِالْقِرَاءَةِ. رَوَاهُ الشَّافِعِي[3].

١٤٤٢- (١٧) از جعفر بن محمد(بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب ﷺ) به طور مُرسل روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ، ابوبکر ﷺ و عمر ﷺ، در نمازهای دو عید فطر و قربان و در نماز «استسقاء» (طلب باران)، در رکعت اول، هفت تکبیر و در رکعت دوم، پنج تکبیر

---

[1]- ترمذی ٤٢٦/٢ ح ٥٤٢؛ ابن ماجه ٥٥٨/١ ح ١٧٥٦؛ دارمی ٤٥٥/١ ح ١٦٠٠؛ و مسند احمد ٣٥٢/٥.

[2]- ابوداود ٦٨١/١ ح ١١٥١؛ ترمذی ٤١٦/٢ ح ٥٣٦؛ ابن ماجه ٤٠٧/١ ح ١٢٧٧؛ دارمی ٢٣٠/١ ح ١٦٠٦؛ موطأ مالک ١٨٠/١ ح ٩؛ «کتاب العیدین»؛ و مسند احمد ٣٥٧/٢.

[3]- مسند امام شافعی ص ٧٦.

گفتند؛ و همچنین پیش از ایراد خطبه، نمازهای دو عید و «استسقاء» (طلب باران) را برگزار نمودند و در آن‌ها، قرائت را با صدای بلند خواندند.

[این حدیث را امام شافعی روایت کرده است].

١٤٤٣ - [١٨] (ضَعِيف)

وَعَنْ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا مُوسَى وَحُذَيْفَةَ: كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يُكَبِّرُ فِي الْأَضْحَى وَالْفِطْرِ؟ فَقَالَ أَبُو مُوسَى: كَانَ يُكَبِّرُ أَرْبَعًا تَكْبِيرَهُ على الجنازه. فَقَالَ حُذَيْفَةَ: صدق. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

١٤٤٣- (١٨) سعید بن عاص رضی الله عنه گوید: از ابوموسی اشعری رضی الله عنه و حذیفه رضی الله عنه پرسیدم: رسول خدا ﷺ در نمازهای عید قربان و عید فطر، چگونه تکبیر می‌گفتند؟

ابوموسی اشعری رضی الله عنه در پاسخ گفت: رسول خدا ﷺ (در هر رکعت از نمازهای دو عید) چهار تکبیر می‌گفتند همانند تکبیر گفتنشان در نماز جنازه. آن‌گاه حذیفه رضی الله عنه نیز گفت: ابوموسی اشعری رضی الله عنه راست می‌گوید.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: در این مورد که تکبیرات زائد نمازهای عید، به چه تعداد می‌باشند؟ میان علماء و صاحب‌نظران اسلامی، اختلاف وجود دارد.

از دیدگاه امام مالک و امام احمد بن حنبل، تکبیرهای زائد نماز عید، یازده تا هستند که شش تکبیر (علاوه از تکبیر تحریمه) در رکعت اول و پنج تکبیر در رکعت دوم وجود دارد.

امام شافعی بر این باور است که تکبیرهای زائد نماز عید، دوازده تکبر است؛ هفت تکبیر در رکعت اول و پنج تکبیر در رکعت دوم.

امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل، در این موضوع که تکبیرهای زائد در هر رکعت، قبل از قرائت هستند، با همدیگر اتفاق‌نظر دارند.

از دیدگاه علماء و صاحب‌نظران فقهی احناف، تکبیرهای زائد نماز عید، شش تکبیر است؛ سه تکبیر در رکعت اول قبل از قرائت و سه تکبیر در رکعت دوم، بعد از قرائت.

استدلال، امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل، در تعداد تکبیرهای زائد نماز عید، از حدیث کثیر بن عبدالله رضی الله عنه (حدیث شماره ١٤٤١) است. امام شافعی از عبارت «في الاولي

---

[1]- ابوداود ٦٢٧/١ ح ١١٥٣؛ و مسند احمد ٤١٦/٤.

سبعاً»، همه‌ی هفت تکبیر را به عنوان تکبیر زائد استنباط می‌کند. و امام مالک و امام احمد بن حنبل می‌گویند: تکبیر تحریمه نیز در این هفت تکبیر شامل است. بدین ترتیب، میان ایشان، یک تکبیر اختلاف وجود دارد.

علماء و اندیشوران فقهی احناف، درباره‌ی حدیث «**کثیر بن عبدالله**» می‌گویند: مدار این حدیث، بر کثیر بن عبدالله است که در نهایت ضعف قرار دارد و امام ترمذی به خاطر «**حَسن**» گفتن این حدیث، به شدّت مورد انتقاد محدثان قرار گرفته است.

دلیل دیگر امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل، حدیثی است که عبدالله بن عمرو بن عاص ﷺ آن را از پیامبرﷺ چنین نقل می‌کند: آن حضرت ﷺ فرمودند:

«التكبير في الفطر سبع في الاولي وخمس في الاخرة والقرائة بعد هما كلتيهما» (ابوداود؛ باب «التکبیر فی العیدین» ج ١ ص ١٦٣)؛ «در عید فطر، در رکعت اول، هفت تکبیر قبل از قرائت و در رکعت دوم، پنج تکبیر قبل از قرائت است».

مدار این حدیث نیز بر عبدالله بن عبدالرحمن طائفی است که وی نیز ضعیف است.

دلیل سوم این بزرگواران، روایت ابوداود است؛ آنجا که عایشه ﷺ می‌گوید: «انّ رسول الله ﷺ كان يكبّر في الفطر والاضحي، في الاولي سبع تكبيرات وفي الثانية خمساً» (ابوداود؛ باب التکبیر فی العیدین، ج ١ ص ١٦٣)؛ «رسول خدا ﷺ در نمازهای عید فطر و قربان، در رکعت اول، هفت تکبیر و در رکعت دوم، پنج تکبیر می‌گفت».

راوی این حدیث، ابن لهیعة است که ضعف آن، مشهور و معروف می‌باشد.

امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل، دلایل دیگری نیز دارند که همه‌ی آن‌ها ضعیف می‌باشند. (ر.ک: نصب الراية، باب «صلاة العيدين»؛ احادیث الخصوم المرفوعة، ج ٢ صص ٢١٦-٢١٩).

دلایل احناف، عبارتند از:

١- سعید بن عاص ﷺ گوید: «سألتُ ابا موسي وحذيفة: كيف كان رسول الله ﷺ يكبّر في الاضحي والفطر؟ فقال ابوموسي: كان يكبّر اربعاً تكبيره علي الجنائز. فقال حذيفة: صدق» (حدیث شماره ١٤٤٣).

«از ابوموسی ﷺ و حذیفه ﷺ پرسیدم: رسول خداﷺ در نمازهای عید قربان و عید فطر، چگونه تکبیر می‌گفتند؟ ابوموسی اشعری ﷺ در پاسخ گفت: رسول خداﷺ (در هر رکعت از

نمازهای عید) چهار تکبیر می‌گفتند همانند تکبیر گفتنشان در نماز جنازه. آن‌گاه حذیفه ﷺ گفت: ابوموسی اشعری ﷺ راست می‌گوید».

در این حدیث، چهار تکبیر ذکر شده است؛ تکبیر تحریمه و سه تکبیر زائد.

این حدیث، برابر با دو حدیث صحیح است؛ زیرا در آن آمده است که حذیفه ﷺ، ابوموسی اشعری ﷺ را تأیید و تصدیق کرده است.

٢- دلیل دیگر احناف، عملکرد عبدالله بن عباس ﷺ، مغیرة بن شعبة ﷺ، عبدالله بن مسعود ﷺ و دیگر صحابه می‌باشد. دیدگاه جمع زیادی از تابعان نیز مطابق با دیدگاه احناف است.

٣- سوّمین دلیل احناف، حدیث ابراهیم نخعی می‌باشد که گفت:

«قبض رسول الله ﷺ والناس مختلفون في التكبير علي الجنائز... فكانوا علي ذلك (الاختلاف) حتي قبض ابوبكر؛ فلمّا وليّ عمر ورأي اختلاف الناس في ذلك، شقّ ذلک عليه جداً؛ فارسل الي رجال من اصحاب رسول الله ﷺ. فقال: انّكم معاشر اصحاب رسول الله ﷺ؛ متي تختلفون علي الناس يختلفون من بعدكم؛ ومتي تجتمعون علي امر يجتمع الناس عليه، فانظروا امراً تجتمعون عليه؛ فكانّما ايقظهم. فقالوا: نعم! ما رأيتَ يا اميرالمؤمنين فاشر علينا. فقال عمر: بل اشيروا انتم عليّ! فانّما انا بشر مثلكم؛ فتراجعوا الامر بينهم فاجمعوا امرهم علي ان يجعلوا التكبير علي الجنائز مثل التكبير في الاضحي والفطر اربع تكبيرات فاجمع امرهم علي ذلك» (شرح معانی الاثار؛ کتاب الجنائز؛ باب «التکبیر علی الجنائز کم هو؟» ج ١ ص ٣٣٩).

از این عبارت، معلوم می‌گردد که در روز گار خلافت عمر بن خطاب ﷺ به چهار بودن تکبیرهای زائد عید، اجماع صورت گرفته است.

علامه ابن رشد در کتاب «بداية المجتهد» می‌نویسد: «درباره‌ی تکبیرهای زائد نماز عید، هیچ حدیث مرفوعی وجود ندارد» (ر.ک: بذل المجهود ج ٢ صص ٢٠٨-٢٠٧)

ابن رشد؛ قول **احمد بن حنبل** را نیز در این باره نقل می‌کند که گفت: «ليس يروي عن النبيّ ﷺ في التكبير في العيدين عدد صحيح»؛ «**در مورد تکبیرهای زائد عیدهای فطر و قربان، عدد صحیحی از پیامبر ﷺ روایت نشده است**».

ابن رشد در ادامه می‌گوید: بنابراین، صاحب‌نظران فقهی، عملکرد اصحاب و یاران رسول خداﷺ را مد نظر قرار داده‌اند و هریک از آن‌ها، عملکرد یکی از صحابه را مذهب و مسلک خود قرار داده است.

ناگفته نماند که اختلاف موجود، فقط در حدّ فضیلت و عدم فضیلت است؛ و به اتفاق ائمه و پیشوایان دینی، نماز در هر صورت و با هر تعداد تکبیر، جایز می‌باشد.

تا جایی که صاحب‌نظران فقهی گفته‌اند: اگر امام، در تکبیرهای زائد نماز عید، از شش تکبیر تجاوز کرد، مقتدی باید از او پیروی کند؛ اگر چه امام سیزده تکبیر نیز بگوید.

و برخی گفته‌اند: تا ١٦ تکبیر، پیروی بر مقتدی واجب و بر بیش از آن، مقتدی از امام پیروی نکند. (ر.ک: فتح القدیر، باب صلاة العیدین، فی الفروع قبیل تکبیر التشریق، ج ١ ص ٤٢٨).

١٤٤٤ - [١٩] (ضَعِيف)

وَعَنِ الْبَرَاءِ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نُووِلَ يَوْمَ الْعِيدِ قَوْسًا فَخَطَبَ عَلَيْهِ. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

١٤٤٤- (١٩) براء بن عازب رضی الله عنه گوید: در روز عید به رسول خداﷺ کمانی داده شد و آن حضرت ﷺ در حالی که بر آن تکیه نموده بودند، خطبه ایراد فرمودند.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «نُووِلَ»: مجهول «ناول» و به معنای «اُعطی فی یده» است؛ یعنی به دست پیامبر ﷺ داده شد.

«قوساً»: کمان. چوبی خمیده که دو سر آن را با زه محکم بکشند و ببندند؛ آلتی که در قدیم برای تیراندازی به کار می‌بردند.

از دیدگاه برخی از علماء و صاحب‌نظران اسلامی، هر شهری که با جنگ و جهاد و پیکار و کارزار فتح شده باشد، مناسب است که امام به وقت ایراد خطبه، شمشیر، عصا یا کمانی در دست داشته باشد؛ مانند شهر مقدّس مکه‌ی مکرمه؛ و هر شهری که به وسیله‌ی صلح و سازش فتح شده باشد، در آن چنین عملی مستحب نیست؛ مانند شهر مدینه‌ی منوره.

١- ابوداود ٦٧٩/١ ح ١١٤٥.

امّا برخی از دانشوران، داشتن شمشیر یا عصا را به وقت خطبه، به طور مطلق مکروه گفته‌اند.

١٤٤٥ - [٣٠] (ضَعِيف)

وَعَنْ عَطَاءٍ مُرْسَلًا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا خَطَبَ يَعْتَمِدُ عَلَى عنزته اعْتِمَادًا. رَوَاهُ الشَّافِعِي[1].

١٤٤٥- (٣٠) از عطاء (بن یسار)، تابعی مشهور) به طور مرسل روایت است که گفت: هر گاه رسول خدا ﷺ خطبه ایراد می‌فرمودند، بر عصای دسته فلزی خویش، تکیه می‌کردند.

[این حدیث را شافعی روایت کرده است].

«عنزة»: عصای دستی سرفلزی؛ عصای دسته فلزی؛ چوب دستی درازتر از عصا و کوتاهتر از نیزه که در انتهای آن، آهن و فلز به کار رفته باشد.

١٤٤٦ - [٣١] (صَحِيح)

وَعَن جَابر قَالَ: شَهِدْتُ الصَّلَاةِ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي يَوْمِ عِيدٍ فَبَدَأَ بِالصَّلَاةِ قَبْلَ الْـخُطْبَةِ بِغَيْرِ أَذَانٍ وَلَا إِقَامَةٍ فَلَمَّا قَضَى الصَّلَاةَ قَامَ مُتَّكِئًا عَلَى بِلَالٍ فَحَمَدَ اللهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَوَعَظَ النَّاسَ وَذَكَّرَهُمْ وَحَثَّهُمْ على طَاعَته ثمَّ قَالَ: وَمَضَى إِلَى النِّسَاءِ وَمَعَهُ بِلَالٌ فَأَمَرَهُنَّ بِتَقْوَى الله ووعظهن وذكرهن. رَوَاهُ النَّسَائِيّ[2].

١٤٤٦- (٣١) جابر بن عبدالله ﷺ گوید: همراه با رسول خدا ﷺ در یکی از نمازهای عید شرکت کردم؛ آن حضرت ﷺ پیش از ایراد کردن خطبه و بدون اذان و اقامه، به گزاردن نماز پرداختند و چون نماز را به پایان رساندند، در حالی که به بلال ﷺ تکیه نموده بودند، برای ایراد خطبه از جای برخاستند و به ستایش خدا و بیان پرتوی از وصف و شکوه او پرداختند و مردمان را پند و اندرز دادند و موعظه و نصیحت فرمودند و آنان را بر اطاعت از اوامر و فرامین تابناک الهی، تشویق و ترغیب نمودند؛ آن گاه همراه با بلال ﷺ به سوی زنانِ (حاضر در نماز عید) رفتند و آنان را به ترس از خدا فرمان دادند و پند و اندرزشان دادند و موعظه و نصیحتشان فرمودند.

[این حدیث را نسایی روایت کرده است].

١٤٤٧ - [٣٢] (صَحِيح)

١- مسند امام شافعی ص ٧٧.
٢- بخاری به اختصار؛ ٥٢٣/٢ ح ٩٦١؛ مسلم ٦٠٣/٢ ح (٨٨٥-٤)؛ نسایی ١٨٦/٣ ح ١٥٧٥؛ و مسند احمد ٣٣٨/٣.

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا خَرَجَ يَوْمَ الْعِيدِ فِي طَرِيقٍ رَجَعَ فِي غَيْرِهِ. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ والدارمي[1].

١٤٤٧- (٣٢) ابوهریره رضی الله عنه گوید: روش پیامبر ﷺ بر آن بود که هر گاه در روز عید، از یک راه (به سوی عیدگاه) بیرون می‌شدند، به هنگام برگشت، از راهی غیر از راه رفتن برمی‌گشتند.

[این حدیث را ترمذی و دارمی روایت کرده‌اند].

١٤٤٨ - [٣٣] (ضَعِيف)

وَعَن أبي هُرَيْرَة أَنَّهُ أَصَابَهُمْ مَطَرٌ فِي يَوْمِ عِيدٍ فَصَلَّى بِهِمُ النَّبِيُّ ﷺ صَلَاةَ الْعِيدِ فِي الْمَسْجِدِ. رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَه[2].

١٤٤٨- (٣٣) ابوهریره رضی الله عنه گوید: در یکی از روزهای عید، برای مردم؛ بارش باران پیش آمد؛ از این رو، آن حضرت ﷺ نماز عید را برای مردم در مسجد (نبوی) برگزار نمودند.

[این حدیث را ابوداود و ابن ماجه روایت کرده است].

شرح: «اصابهم»: اصاب: اتفاق افتاد؛ رخ داد؛ روی داد؛ حادث شد؛ پیش آمد؛ واقع شد.

پیشتر بیان شد که محل نماز عید، فضای باز است نه مسجد؛ چون پیامبر ﷺ برای ادای نماز عید به طرف عیدگاهِ خارج از شهر بیرون می‌شدند و کسانی که بعد از ایشان آمدند، نیز همین کار را می‌کردند.

روش معمول آن حضرت ﷺ چنین بود که نماز عیدین را در محلی خارج از مدینه که برای این منظور آماده شده بود - و عیدگاه نامیده شده بود - برگزار می‌کردند؛ و پرواضح است که شأن و شوکتی که در نمازهای عید - به عنوان روزهای جشن و شادی امّت اسلامی - وجود دارد، تقاضا می‌کند که مانند جشن‌ها و مراسم سایر ملّت‌ها و گروه‌ها، اجتماع عظیم مردم مسلمان، در فضای باز و میدان انجام گیرد؛ و سنّت نیز همین است که نمازهای عید، در میدان و فضای باز برگزار شود؛ ولی از حدیث بالا، معلوم می‌شود که در اثر بارش باران و یا هر علّتی دیگر، می‌توان نماز عید را در مسجد برگزار نمود.

١٤٤٩ - [٣٤] (ضَعِيف)

١- ترمذی ٤٢٤/٢ ح ٥٤١؛ ابن ماجه ٤١٢/١ ح ١٣٠١؛ دارمی ٦٤٠/١ ح ١٦١٣؛ و مسند احمد ٣٣٨/٢.

٢- ابوداود ٦٨٦/١ ح ١١٦٠؛ و ابن ماجه ٤١٦/١ ح ١٣١٣.

وَعَن أبي الْحُوَيْرِث أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِﷺ كَتَبَ إِلَى عَمْرِو بْنِ حَزْمٍ وَهُوَ بِنَجْرَانَ عَجِّلِ الْأَضْحَى وَأَخِّرِ الْفِطْرَ وَذَكِّرِ النَّاسَ. رَوَاهُ الشَّافِعِي[1].

١٤٤٩- (٣٤) ابوالحویرث ﷺ گوید: رسول خداﷺ به عمرو بن حزم ﷺ - که در سرزمین نَجران مستقر بود - نوشتند:

«در برگزار کردن نماز عید قربان، شتاب کن و برگزاری نماز عید فطر را (اندکی) به تأخیر افکن؛ و (در خطبه‌های نمازهای عید،) مردمان را پند و اندرز بده و آنان را موعظه و نصیحت کن».

[این حدیث را شافعی روایت کرده است].

شرح: در مورد وقت نمازهای دو عید، می‌توان به این دو حدیث نیز اشاره کرد:

١- «عن يزيد بن خمير الرحبي، قال: خرج عبدالله بن بُسر صاحب رسول اللهﷺ مع الناس في يوم عيد فطر او اضحي فانكر ابطاء الامام فقال: انّا كنّا قد فرغنا ساعتنا هذه وذلك حين التسبيح» (ابوداود).

«یزید بن خمیر رحبی ﷺ (تابعی) گوید: عبدالله بن بُسر ﷺ روز عید فطر یا عید قربان برای ادای نماز همراه با مردم به عیدگاه رفت. (امام دیر آمد) و تأخیر امام را بد دانست (و آن را نکوهش کرد و) گفت: در این وقت، ما (همراه با رسول خداﷺ) نماز خوانده و از آن فارغ شده بودیم.

(راوی گوید:) و این، وقت نمازهای نفل بود. (مراد از نمازهای نفل، غالباً نوافل ضُحی و چاشت بود)».

عبدالله بن بسرﷺ در شام سکونت داشت و در سال ۸۸ هـ. ق در شهر «**حمص**» وفات یافت.
این داستان غالباً مربوط به همانجا است که بر تأخیر امام در نماز عید اعتراض کرد و گفت: در روزگار رسول خداﷺ ما نماز عید را زود می‌خواندیم و در مورد وقت نماز عید فطر و عید قربان رسول خداﷺ، واضح‌ترین حدیث، حدیثی است که **حافظ ابن حجر** در کتاب «**تلخیص الحبیر**» به نقل از «**کتاب الاضاحی**» احمد بن حسن البناء از صحابی رسول خداﷺ جندبﷺ با این الفاظ روایت کرده است:

---

[1]- مسند امام شافعی ص ٧٤.

«کان النبيّ ﷺ یصلّي بنا یوم الفطر والشمس علي قید رمحین والاضحي علي قید رمح»؛ «رسول خدا ﷺ عید فطر را وقتی می‌خواند که آفتاب به اندازه‌ی دو نیزه بالا آمده بود و عید قربان را زمانی می‌خواند که آفتاب به اندازه‌ی یک نیزه بالا آمده بود».

در روزگار ما، بسیاری از اماکن، نمازهای دو عید فطر و قربان را با تأخیر می‌خواندند و این خلاف سنّت است.

٢- «عن ابي عمیر بن انس عن عمومة له من اصحاب النبيّ ﷺ انّ رکباً جاؤوا الي النبيّ ﷺ یشهدون انّهم رأوا الهلال بالامس فامرهم ان یفطروا واذا اصبحوا ان یغدوا الي مصلّاهم» (ابوداود و نسایی).

«از ابوعمیر ﷺ، فرزند انس بن مالک ﷺ روایت است که یکبار از عموهای متعدد خود که از یاران رسول خدا ﷺ بودند، شنیدم که قافله‌ای از اطراف به محضر رسول خدا ﷺ حاضر شدند و گواهی دادند که دیروز ماه را رؤیت کرده‌اند. رسول خدا ﷺ دستور دادند تا روزه را بشکنند و فردا صبح برای ادای نماز عید به عیدگاه حاضر شوند».

مراد این است که در روزگار رسول خدا ﷺ یک بار ماه بعد از ٢٩ روز رمضان، رؤیت نشد؛ از این رو، طبق ضابطه، روز بعدی، همه‌ی مردم روزه گرفتند.

در همین روز، کاروانی از بیرون مدینه، وارد مدینه‌ی منوره شدند و گواهی دادند که روز گذشته ماه را رؤیت کرده‌اند؛ پس آن حضرت ﷺ شهادت آنان را قبول کرد و به مردم دستور داد تا روزه‌ی خود را بشکنند و در مورد نماز عید فرمود: «فردا صبح، نماز عید خوانده می‌شود».

به ظاهر، این کاروان در آن روز، دیر به مدینه رسیده بود و وقت نماز گذشته بود؛ مسأله‌ی شرعی نیز همین است که اگر رؤیت ماه در چنین وقتی معلوم شود که نماز عید در وقت خود خوانده نشود، در روز بعد، نماز عید خوانده می‌شود.

بنابراین، وقت نماز عیدین، از هنگام طلوع و درخشش خورشید است تا وقت زوال آن. لیکن سنّت و مندوب است که آن را تا وقتی که خورشید به اندازه‌ی یک نیزه بلند می‌شود، به تأخیر انداخت؛ چون پیامبر ﷺ چنین کرده است و برای خروج از اختلاف کسانی که می‌گویند: تا خورشید به اندازه‌ی یک نیزه بلند نشود، وقت آن فرا نمی‌رسد.

تعجیل در نماز عید قربان و تأخیر در نماز عید فطر، سنّت است. امام شافعی به صورت مرسل آورده است که پیامبرﷺ به عمرو بن حزم ﷺ در نجران نوشت:

«اَنْ عجّل الاضحي واخّر الفطر»؛ «در نماز عید قربان، شتاب کن و در نماز عید فطر تأخیر کن».

ابن قدامه گفته است: تا با این کار، وقت برای قربانی کردن، وسعت و گنجایش بیشتری داشته باشد و برای پرداخت زکات فطر، وقت بیشتری باشد.

به هر حال، وقت نماز عیدین، آن گاه شروع می‌شود که خورشید به اندازه‌ی یک نیزه بالا آید و با زوال خورشید، وقت آن به پایان می‌رسد؛ و تعجیل نماز در عید قربان مستحب است؛ زیرا پس از نماز، ذبح قربانی وجود دارد؛ و در عید فطر، تأخیر نماز مستحب است تا برای پرداخت صدقه‌ی فطر، وقت بیشتری وجود داشته باشد.

•۱٤٥٠ - [٣٥] (صَحِيح)

وَعَنْ أَبِي عُمَيْرِ بْنِ أَنَسٍ عَنْ عُمومَةٍ لَهُ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ رَكْبًا جَاءُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ يَشْهَدُونَ أَنَّهُمْ رَأَوُا الْهِلَالَ بالْأَمْس ن فَأمرهمْ أَن يفطروا وَإِذا أَصْبحُوا أَن يَغْدُو إِلَى مصلاهم. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد وَالنَّسَائِيّ[1].

•۱٤٥٠- (٣٥) ابوعمیر بن انس (بن مالک) ﷺ از عموهای خویش - که از یاران رسول خدا ﷺ هستند - روایت می‌کند که: کاروانی به نزد رسول خداﷺ آمدند و گواهی دادند که آنان، دیروز هلال ماه را رؤیت کرده‌اند؛ آن گاه رسول خداﷺ به آن‌ها فرمان دادند تا افطار کنند و روزه‌ی خویش را بشکنند؛ و همچنین به آنان دستور دادند تا فردا صبح، برای ادای نماز عید، به عیدگاه حاضر شوند.

[این حدیث را ابوداود و نسایی روایت کرده‌اند].

شرح: «عمومة» جمع «عمّ»؛ عمو؛ برادر پدر.

«رکب»: جمع «راکب»؛ کاروان. قافله. سواران. شتر سواران یا اسب سواران.

از این حدیث معلوم می‌شود که یک بار در روزگار آن حضرت ﷺ پس از سپری شدن بیست و نه روز از رمضان، هلال ماه رؤیت نشد؛ از این رو، مردم روز بعدی را روزه گرفتند؛ در همین روز، کاروانی از بیرون، وارد مدینه‌ی منوره شدند و گواهی دادند که روز گذشته

۱- ابوداود ٦٨٤/١ ح ١١٥٧؛ نسایی ١٨٠/٣ ح ١٥٥٧؛ ابن ماجه ٥٢٩/١ ح ١٦٥٣؛ و مسند احمد ٥٧/٥.

ماه را رؤیت کرده‌اند؛ آن حضرت ﷺ نیز گواهی آنان را در مورد رؤیت هلال پذیرفتند و به مردم فرمان دادند تا روزه‌ی خویش را بشکنند؛ و در مورد نماز عید نیز فرمودند: «فردا صبح زود، نماز گزارده می‌شود».

و از ظاهر این حدیث، دانسته می‌شود که این کاروان در آن روز، دیر به مدینه‌ی منوره رسیده بودند به طوری که وقت نماز عید گذشته بود؛ و طبق ضابطه اگر چنانچه رؤیت هلال ماه شوال به هنگامی رؤیت شود که وقت نماز عید سپری گردیده است، در آن صورت روز بعد نماز عید را برگزار نمایند.

فصل سوم

١٤٥١ - [٣٦] (صَحِيح)

عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ عَنِ ابْنِ عَبَّاس وَجَابِرِ ابْن عَبْدِ اللّٰهِ قَالَا: لَمْ يَكُنْ يُؤَذَّنُ يَوْمَ الْفِطْرِ وَلَا يَوْمَ الْأَضْحَى ثُمَّ سَأَلْتُهُ يَعْنِي عَطَاءً بَعْدَ حِينٍ عَنْ ذَلِكَ فَأَخْبَرَنِي قَالَ: أَخْبَرَنِي جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ أَنْ لَا أَذَانَ لِلصَّلَاةِ يَوْمَ الْفِطْرِ حِينَ يَخْرُجُ الْإِمَامُ وَلَا بعد مَا يَخْرُجُ وَلَا إِقَامَةَ وَلَا نِدَاءَ وَلَا شَيْءَ لَا نِدَاءَ يَوْمَئِذٍ وَلَا إِقَامَةَ. رَوَاهُ مُسْلِمٌ[1].

١٤٥١- (٣٦) ابن جریج رحمه الله گوید: عطاء (بن یسار رحمه الله، تابعی مشهور)، از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما و جابر بن عبدالله رضی الله عنهما به من چنین خبر داده که آن دو گفته‌اند: در روزهای عید فطر و عید قربان، برای نماز عید، اذان گفته نمی‌شود. ابن جریج رحمه الله در ادامه گوید: آن گاه پس از مدتی، از عطاء رحمه الله در این مورد سؤال کردم و او نیز مرا از آن باخبر گردانید و گفت: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما به من خبر داده است که در روز عید فطر (و همچنین در عید قربان) وقتی که امام (در اول وقت) برای نماز بیرون می‌شد و همچنین پس از آن که امام برای گزاردن نماز بیرون می‌شد (و می‌خواست نماز را برگزار نماید) برای نماز عید اذان گفته نمی‌شد؛ (در نمازهای عید) نه اقامه‌ای بود و نه نداء و چیزی دیگر؛ در آن روزگار (به هنگام برگزاری نماز عید) نه ندائی بود و نه اقامه‌ای.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «نداء»: اذان؛ و احتمال دارد که به معنای گفتن: «الصلاة؛ الصلاة» یا گفتن: «الصلاة جامعة» باشد؛ ولی مراد گرفتن «اذان» بهتر است؛ زیرا برای اقامه‌ی نماز عید، اعلام اصطلاحی که عبارت از اذان و اقامه باشد، ممنوع است؛ ولی نفس اعلام مانعی ندارد؛ همچنان که برای نوافلی که با جماعت گزارده می‌شوند، مانند نماز تراویح، نماز کسوف (خورشید گرفتگی) و «استسقاء» (طلب باران)، به جای اذان و اقامه، یک اعلامی وجود دارد، در نماز عید نیز می‌توان جهت اطلاع دادن به مردم، اعلام کرد.

«و لا اقامة ولانداء ولاشيء»: این عبارت، تأکید کننده‌ی عبارت پیشین است.

«لانداء يؤمئذ ولااقامة»: این عبارت، تأکید بر بالای تأکید است.

١- بخاری ٤٥١/٢ ح ٩٦٠؛ و مسلم ٦٠٤/٢ ح (٨٨٦-٥).

١٤٥٢ - [٣٧] (صَحِيح)

وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْـخُدْرِيُّ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ كَانَ يَخْرُجُ يَوْمَ الْأَضْحَى ويم الْفِطْرِ فَيَبْدَأُ بِالصَّلَاةِ فَإِذَا صَلَّى صَلَاتَهُ قَامَ فَأقبل عل النَّاسِ وَهُمْ جُلُوسٌ فِي مُصَلَّاهُمْ فَإِنْ كَانَتْ لَهُ حَاجَة ببعث ذِكْرَهُ لِلنَّاسِ أَوْ كَانَتْ لَهُ حَاجَةٌ بِغَيْرِ ذَلِكَ أَمَرَهُمْ بِهَا وَكَانَ يَقُولُ: «تَصَدَّقُوا تَصَدَّقُوا تَصَدَّقُوا». وَكَانَ أَكْثَرَ مَنْ يَتَصَدَّقُ النِّسَاءُ ثُمَّ ينْصَرف فَلم يزل كَذَلِك حَتَّى كَانَ مَرْوَان ابْن الْـحَكَمِ فَخَرَجْتُ مُخَاصِرًا مَرْوَانَ حَتَّى أَتَيْنَا الْـمُصَلَّى فَإِذَا كَثِيرُ بْنُ الصَّلْتِ قَدْ بَنَى مِنْبَرًا مِنْ طِينٍ وَلَبِنٍ فَإِذَا مَرْوَانُ يُنَازِعُنِي يَدَهُ كَأَنَّهُ يَجُرُّنِي نَحْوَ الْمِنْبَرِ وَأَنَا أَجُرُّهُ نَحْوَ الصَّلَاة فَلَمَّا رَأَيْت ذَلِكَ مِنْهُ قُلْتُ: أَيْنَ الِابْتِدَاءُ بِالصَّلَاةِ؟ فَقَالَ: لَا يَا أَبَا سَعِيدٍ قَدْ تُرِكَ مَا تَعْلَمُ قُلْتُ: كَلَّا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تأتون بِخَير مِمَّا أعلم ثَلَاث مَرَّات ثمَّ انْصَرف. رَوَاهُ مُسلم[1].

١٤٥٢- (٣٧) ابوسعید خدری ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ در روزهای عید قربان و عید فطر (به سوی عیدگاه در خارج شهر) می‌رفتند و نخستین کاری که انجام می‌دادند، برگزاری نماز بود؛ و هرگاه نماز خویش را به پایان می‌رساندند، از جای برمی‌خاستند و رو به مردم و در حالی که مردم در صف‌های نماز خویش نشسته بودند، می‌ایستادند (و به پند و اندرز مردم و موعظه و نصیحت کردن آنان می‌پرداختند؛) و اگر چنانچه نیاز پیدا می‌کردند که لشکری را به جایی اعزام کنند، آن را در همانجا برای مردم ذکر می‌کردند؛ یا اگر چنانچه نیاز به انجام کاری غیر از آن داشتند، باز هم (در همانجا) آنان را به انجام آن فرمان می‌دادند؛ و پیوسته می‌فرمودند:

«صدقه دهید؛ بخشش و دَهش کنید؛ در راه خدا، بذل و بخشش نمایید»؛ و (در آن روز) زنان، از زمره‌ی کسانی بودند که بیشتر از دیگران، در راه خدا، بذل و بخشش و صدقه و دَهش نمودند.

آن گاه پیامبر ﷺ (به خانه‌ی خویش) برگشتند و از آن زمان به بعد، مردم به همین شیوه عمل می‌کردند (و نماز عید را بر ایراد خطبه، مقدّم می‌کردند و خطبه را بر روی زمین ایراد می‌کردند نه بر روی منبر؛) تا آن که زمان مروان بن حکم فرا رسید.

ابوسعید خدری ﷺ در ادامه گوید: من بامروان- در حالی که با او پهلو به پهلو راه می‌رفتم و دستم را در راه رفتن گرفته بود - به عیدگاه رفتیم و چون بدانجا رسیدیم، دیدم که کثیر بن صلت، منبری از گِل و خشت، ساخته و پرداخته نموده است. مروان (خواست پیش از این که نماز عید را بخواند، بالای منبر برای ایراد خطبه برود؛ از این رو،) دستم را کشید گویا

١- مسلم ٦٠٥/٢ ح (٨٨٩-٩).

که می‌خواست مرا به سوی منبر بکشد و من نیز او را به سوی برگزاری نماز، کشیدم و جهت دادم؛ و چون این رفتار را از مروان مشاهده نمودم، خطاب بدو گفتم:

برگزاری نماز، پیش از خطبه (که شیوه‌ی پیامبرﷺ است) چه شد؟ او گفت: ای ابوسعید! آنچه را که تو می‌دانی، اکنون نمی‌شود بر آن عمل کرد؛ از این رو، ترک کرده شده است؛ (زیرا مردم، پس از نماز، برای شنیدن خطبه‌ی ما نمی‌نشینند؛ بدین جهت، آن را پیش از نماز ایراد نمودم).

گفتم: بس کن! سوگند به ذاتی که جانم در قبضه‌ی قدرت اوست! هرگز نمی‌توانید بهتر از آنچه که من می‌دانم، بیاورید؛ (یعنی خطبه‌ی بعد از نماز، بهتر از خطبه‌ی قبل از نماز است؛ و این چیزی است که من می‌دانم و هرگز بهتر از آن را نمی‌توانید ارائه دهید؛ زیرا این شیوه‌ی پیامبر گرامی اسلامﷺ است)؛ و ابوسعید رضی الله عنه، این جمله‌ی خویش را سه بار تکرار نمود؛ آن گاه به خانه‌ی خویش بازگشت (و برای توبیخ و سرزنش مروان بن حکم، به نماز جماعت، حاضر نشد).

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: این روایت در بخاری و مسلم با این لفظ آمده است:

«عن ابي سعيد الخدري رضی الله عنه قال: كان رسول خداﷺ يخرج يوم الفطر والاضحي الي المصلّي؛ فاوّل شيء يبدأ به الصلاة؛ ثمّ ينصرف فيقوم مقابل الناس والناس جلوس علي صفوفهم؛ فيعظهم ويوصيهم ويأمرهم؛ فان كان يريدان يقطع بعثاً قطعه؛ او يأمر بشيء امر به ثم ينصرف.

قال ابوسعيد: فلم يزل الناس علي ذلك حتّي خرجتُ مع مروان وهو امير المدينة في اضحيً او فطر؛ فلمّا اتينا المصلّي اذا منبر بناه كثير بن الصبلت؛ فاذا مروان يريد ان يرتقيه قبل ان يصلّي، فجبذتُ بثوبه، فجبذني، فارتفع فخطب قبل الصلاة، فقلتُ له: غيّر تم والله. فقال: اباسعيد! قد ذهب ما تعلم. فقلتُ: ما اعلم والله خير ممّا لا اعلم. فقال: انّ الناس لم يكونوا يجلسون لنا بعد الصلاة، فجعلتها قبل الصلاة».

«ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: رسول خداﷺ روز عید فطر و عید قربان، به عیدگاه می‌رفت و اولین کاری که انجام می‌داد، برگزاری نماز بود. پس از پایان نماز، مقابل نمازگزارانی که در صف‌ها نشسته بودند، می‌ایستاد و به موعظه‌ی آن‌ها می‌پرداخت و آنان را توصیه و سفارش به خیر و نیکی می‌کرد و دستورات لازم را صادر می‌فرمود؛ و اگر چنانچه می‌خواست لشکری را به جایی اعزام نماید، یا دستور انجام کار دیگری بدهد، در همانجا اقدام می‌کرد. آن گاه، برمی‌گشت.

ابوسعید خدریس در ادامه گوید: پس از رسول خداﷺمردم به همین شیوه عمل می‌کردند تا زمان مروان بن حکم فرا رسید.

روزی با مروان که حاکم مدینه بود، به عیدگاه رفتم. در آنجا، منبری وجود داشت که کثیر بن صلت آن را ساخته بود. ناگهان متوجه شدم که مروان بن حکم، می‌خواهد قبل از نماز، بالای منبر برود و خطبه بخواند. من لباسش را گرفتم و او را پایین کشیدم؛ ولی او خود را از دست من، رها ساخت و بالای منبر رفت و قبل از نماز، به ایراد خطبه پرداخت. گفتم: به خدا سوگند! شما سنّت رسول خداﷺرا تغییر دادید! مروان گفت: ای ابوسعید! آنچه را تو می‌دانی، اکنون نمی‌شود بر آن عمل کرد. گفتم: به خدا سوگند! آنچه را که من می‌دانم، بهتر است از آنچه که نمی‌دانم. (یعنی خطبه‌ی بعد از نماز، بهتر از خطبه‌ی قبل از نماز است). مروان گفت: چون مردم بعد از نماز، برای شنیدن خطبه‌ی ما نمی‌نشینند، بدین جهت، آن را قبل از نماز، خواندم».

باب(٤٨)

قربانى

فصل اول

در این مبحث، ذکر چند نکته، لازم می‌نماید:

۱- قربانی، یکی از شعائری است که بسیار مورد تأکید قرار گرفته که بر همه‌ی خانواده‌هایی که...

۲- حقیقت دین:

خداوند بلند مرتبه، در ایام ذی الحجه، عمل قربانی را بر مسلمانان، مقرّر کرده است و قربانی را غیر از روزهای دهم، یازدهم و دوازدهم، نمی‌توان در دیگر روزهای سال، انجام داد. از این رو، انسان هر اندازه که در روزهای دیگر سال، حیوان ذبح کند، بدان قربانی گفته نمی‌شود.

خداوند بلند مرتبه، به وسیله‌ی اعمال بزرگ ایام ذی الحجة (حج و قربانی) ما را از حقیقت دین، آگاه می‌گرداند. در هیچ عمل، زمان و مکانی، به خودی خود، فضیلتی وجود ندارد. تمامی این‌ها به دستور شریعت، دارای فضیلت می‌شوند.

اگر شریعت به انجام کاری، دستور دهد، انجام دادنش موجب اجر و ثواب می‌شود و اگر از انجام همان کار بازدارد، اجر و ثوابی در آن کار باقی نمی‌ماند.

میدان «**عرفه**» را در نظر بگیرید؛ غیر از روز نهم ذی الحجه، تمام ۳۵۹ روز یک سال کامل را آنجا بگذرانید، باز هم یک ذره هم ثواب عبادت به شما داده نخواهد شد؛ در حالی که میدان عرفات، همان است؛ چرا؟ برای این که وقوف عرفه در روزهای دیگر، حکم شریعت نیست. وقتی که شریعت مقدّس اسلام، دستور به وقوف نهم ذی الحجه را می‌دهد، در آن صورت وقوف فقط در همین تاریخ؛ عبادت به شمار می‌آید و فقط کسانی مستحق اجر و ثواب از طرف خدا خواهند شد که در همین تاریخ، وقوف کنند.

واقعیت این است که نه در میدان عرفات چیزی هست و نه در آن زمان و نه در آن عمل، این دستور شریعت است که عمل، مکان و زمان را با فضیلت می‌گرداند.

همه می‌دانند که خداوند بلند مرتبه به نماز خواندن در مسجد حرام آن قدر اهمیت و فضیلت داده است که ثواب یک نماز در آن، برابر با ثواب یکصد هزار نماز است.

حاجیان در عوض هر نماز، ثواب یکصد هزار نماز را فراچنگ می‌آورند؛ با این وجود، باز هم هر گاه هشتم ذی الحجّه فرا می‌رسد، از طرف خداوند حکم می‌شود که مسجد حرام و ثواب یکصد هزار نماز را گذاشته و به سرزمین مِنی بروند و از ظهر روز هشتم ذی الحجه تا صبح روز نهم ذی الحجة در سرزمین مِنی اتراق کنند.

اگر شما در این حکم دقّت کنید، که آیا از مناسک حج، کاری است که حاجی آن را در سرزمین مِنی انجام دهد؟ نه رَمی جمرات، نه وقوف در عرفات و نه عملی دیگر؛ در آن جا هیچ یک از این‌ها نیست؛ حکم فقط این است که با ترک دادن ثواب یکصد هزار نماز، نماز پنج گانه را در بیابان بخوانید؛ با این حکم، اشاره به این سو است که عمل، زمانی ثواب و پاداش و جایگاه و ارج داد که مطابق با فرمان و دستور خداوندباشد؛ با عمل بر حکم خدا، ثوابی که از خواندن نماز در بیابان به دست خواهند آورد، با خواندن آن در مسجد الحرام هم حاصل نخواهند کرد.

اگر شخصی برای خواندن پنج نماز در مسجد الحرام؛ با این فکر و خیال که در سرزمین مِنی عملی انجام دادنی از مناسک حج نیست، به مکه باز گردد، در آن صورت، ثواب یکصد هزار نماز که هیچ، ثواب یک نماز هم به او داده نخواهد شد؛ چرا؟ زیرا او با این کار خود، با حکم خداوند بلند مرتبه، مخالفت ورزیده است و باعث نقص در مناسک حج خود شده است.

به راستی، برکت، اجر و ثواب، زمانی به عمل انسان تعلّق می‌گیرد که خدا، حکم «**انجام دادن**» یا «**انجام ندادن**» آن را داده باشد.

درست، همین فلسفه در عبادت قربانی است. لفظ «**قربانی**» از «**قربان**» و قربان از «**قرب**» گرفته شده است. قربانی به معنای هر آن چیزی است که به وسیله‌ی آن، قرب و نزدیکی به خدا به دست آید. در عمل قربانی، این درس به مسلمانان تعلیم داده می‌شود که دین، عنوانی برای «**تبعیت و پیروی از حکم خدا**» است. از این رو، صدور حکم خدا، نه جایی برای موشکافی عقل باقی می‌گذارد و نه جایی برای جستجوی حکمت‌ها و مصلحت‌ها و نه فرصتی برای چون و چراها.

وظیفه‌ی یک مؤمن و حقگرا، در برابر حکم خدا، این است که سر تسلیم فرود آورد و از حکمش پیروی کند.

به عنوان مثال: حکم ذبح پسر در خواب، به ابراهیم داده شد. اگر تأویل کننده‌ای مثل ما می‌بود، در مقابل این خواب می‌گفت: این که خواب است؛ حکم نیست؛ از این رو، چه نیازی است که بدان عمل کرده شود؟ اگر خداوند می‌خواست، می‌توانست حکم ذبح پسر را به وسیله‌ی وحی نازل کند؛ امّا وی چنین نکرد، برای این که در واقع این امتحانی بود از جانب خداوند که آیا ابراهیم برخوابش، جامه‌ی عمل می‌پوشاند یا خیر؟

از این رو، هنگامی که برای ابراهیم معلوم گشت که ذبح پسرش، حکمی از جانب خدا است، از آن روی برنگردانید و از خدا نپرسید که چرا این حکم را داده است؟ این حکم، چه حکمت و مصلحتی دارد؟ هیچ قانون و نظام زندگی دنیا، این را نمی‌پسندد که پدری، پسرش را ذبح کند؟ و میزان عقل نیز این حکم را نمی‌سنجد؟

به هر حال، ابراهیم از خداوند نپرسید که این حکم، چه مصلحتی دارد؛ البته جهت امتحان و آزمایش پسرش اسماعیل، پیش از اجرای حکم الهی، از او پرسید:

﴿...يَٰبُنَيَّ إِنِّيٓ أَرَىٰ فِي ٱلۡمَنَامِ أَنِّيٓ أَذۡبَحُكَ فَٱنظُرۡ مَاذَا تَرَىٰ...﴾ [الصافات: ۱۰۲].

«فرزندم! من در خواب چنان می‌بینم که باید تو را سر ببرم (و قربانیت کنم). بنگر نظرت چیست»؟

پرسش پدر از پسر، بدین خاطر نیست که اگر پسر موافق نباشد، پدر اقدام به ذبح پسر نخواهد کرد؛ بلکه مقصود این است که پدر می‌خواهد بداند که پسر تا چه حد آمادگی برای انجام این کار را دارد؟ و درباره‌ی حکم خداوند چه تصوری دارد؟

ولی آن پسر، پسری معمولی نبود، بلکه پسر ابراهیم خلیل بود؛ پسری که در آینده، قرار است از دودمانش، سردار اولین و آخرین، دیده به جهان بگشاید. آن پسر، از حکم خدا، رو بر نتافت و نپرسید: پدر جان! چه جرم و جنایتی از من سر زده است؟ خطایم چیست که دارم به پرتگاه مرگ انداخته می‌شوم؟ حکمت و مصلحت این کار، در چیست؟ پسر با این جملات شگرف و عجیب، به پدر چنین پاسخ می‌دهد:

﴿...يَٰٓأَبَتِ ٱفۡعَلۡ مَا تُؤۡمَرُۖ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّٰبِرِينَ...﴾ [الصافات: ۱۰۲].

«ای پدر! کاری که به تو دستور داده می‌شود، انجام بده؛ به خواست خدا، مرا از زمره‌ی شکیبایان خواهی یافت».

آری؛ اسماعیل به پدرش گفت: پدر جان! حکمی را که به شما داده شده است، انجام بده؛ تا جایی که مربوط به من می‌شود، آه و زاری و گریه و فغان نخواهم کرد؛ نخواهم گریست، سر و صدا نخواهم کرد؛ مانع انجام کار شما نخواهم شد؛ شما حکم خدا را اجرا کنید؛ به خواست خدا مرا از زمره‌ی شکیبایان خواهی یافت!.

به هر حال؛ پدر و پسر، هردو برای اجرای حکم خدا، آماده شدند؛ پدر، پسر را بر زمین خوابانید؛ پسر گفت: پدر جان! برای این که چهره‌ام به طرف شما نباشد، مرا بر پیشانی بخوابانید؛ چرا که اگر چهره‌ام به سوی شما باشد، ممکن است، محبّت فرزند در دلتان به جوش آید و نتوانی کارد را بر حلقومم بکشی.

خداوند بلند مرتبه، چنان این عملکرد را پسندید که در قرآن کریم، با زیبایی و فصاحت هر چه تمام، فرمود:

﴿فَلَمَّآ أَسۡلَمَا وَتَلَّهُۥ لِلۡجَبِينِ١٠٣﴾ [الصافات: ۱۰۳].

«هنگامی که (پدر و پسر) هردو تسلیم (فرمان خدا) شدند (و ابراهیم پسر را روی شن‌ها دراز کشاند) و رخساره‌ی او را بر خاک انداخت».

خداوند بلند مرتبه، واژه‌ی بسیار عجیب و شگرفی را به کار برده است «آسْلَما»؛ یعنی هنگامی که پدر و پسر، هردو تسلیم فرمان خدا شدند. این واژه، اشاره به اصل و حقیقت «اسلام» می‌کند؛ بدین ترتیب که حکم خدا، هر چه که باشد، باز هم انسان در برابر آن، باید سر تسلیم و فرمانبرداری، فرود آورد؛ اگر چه خلاف عقل باشد؛ یا به منزله‌ی تیغی باشد که بر دل فرو رود؛ یا جان و مال و عزّت و آبرو، فدای آن گردد.

در برخی از روایات آمده است که اسماعیل - به هنگام ذبح - به پدرش گفت: پدر جان! هنگام کشتنم، پیراهنم را خوب جمع کن تا قطره‌های خون، به هنگام لرزیدنم، به آن نرسد؛ زیرا که اگر مادرم پیراهن رنگین به خونم را ببیند، بسیار ناراحت خواهد شد!.

چون، پدر و پسر، هر یک، وظیفه، خود را به انجام رسانیدند، خداوند بلند مرتبه فرمود: اینک، نوبت من است که کار خود را به انجام برسانم؛ از این رو فرمود:

﴿وَنَٰدَيۡنَٰهُ أَن يَٰٓإِبۡرَٰهِيمُ١٠٤ قَدۡ صَدَّقۡتَ ٱلرُّءۡيَآۚ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ١٠٥ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ ٱلۡبَلَٰٓؤُاْ ٱلۡمُبِينُ١٠٦ وَفَدَيۡنَٰهُ بِذِبۡحٍ عَظِيمٖ١٠٧﴾ [الصافات: ۱۰۴-۱۰۷].

«ابراهیم را فریاد زدیم که: ای ابراهیم! تو خواب را راست دیدی و دانستی (و برابر فرمان آن، عمل کردی و مأموریت خود را به جای آوردی، دست نگه‌دار که در این آزمایش بزرگ الهی، موفّق شدی؛ بیش از این، رنج تو و فرزندت را نمی‌خواهیم)؛ ما این گونه به نیکوکاران پاداش می‌دهیم. این (آزمایش بزرگ که ذبح فرزند با دست پدر است،) مسلّماً آزمایشی است که بیانگر (ایمان کامل و یقین صادق به خداوند هستی) است، ما قربانی بزرگ و ارزشمندی را فداو بلاگردان او کردیم».

در حقیقت، همین واقعه (پیروی از حکم خدا، هر چند خلاف عقل باشد)، اساس و شالوده‌ی «قربانی» است. قربانی، مشروع شده است تا در دل انسان‌ها، این آگاهی، شناخت و احساس پیدا شود که حکم خداوند، بالاتر از همه چیز است؛ دین، عبارت است از «اتّباع و پیروی»؛ بعد از رسیدن حکم، نه فرصتی برای جستجو حکمت‌ها و مصلحت‌ها است و نه مجالی برای موشکافی.

یکی از گمراهی‌های جامعه‌ی امروزی، این است که درباره‌ی حکمت، فلسفه، مصلحت و فایده‌ی عقلی هر حکم الهی، پرسیده می‌شود؛ و هدف سؤال‌کنندگان، این است که اگر به فایده‌ی عقلی در حکم خدا پی ببرند، به آن جامه‌ی عمل می‌پوشانند و گر نه، بدان عمل نخواهد کرد.

آیا این، دین است؟ آیا به این گونه عملکرد، اتباع و پیروی می‌گویند؟ در واقع، اتباع و پیروی از دین، به عملکرد ابراهیم‍ و اسماعیل‍ می‌گویند که مورد پسند و خشنودی خداوند قرار گرفت و تا قیامت آن را در میان آیندگان باقی گذارد؛ خداوند نیز در مقام توصیف ابراهیم‍ می‌فرماید:

﴿وَتَرَكۡنَا عَلَيۡهِ فِي ٱلۡأٓخِرِينَ١٠٨ سَلَٰمٌ عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ١٠٩ كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ١١٠ إِنَّهُۥ مِنۡ عِبَادِنَا ٱلۡمُؤۡمِنِينَ١١١ وَبَشَّرۡنَٰهُ بِإِسۡحَٰقَ نَبِيّٗا مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ١١٢ وَبَٰرَكۡنَا عَلَيۡهِ وَعَلَىٰٓ إِسۡحَٰقَۚ وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُحۡسِنٞ وَظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ مُبِينٞ١١٣﴾ [الصافات: ۱۰۸-۱۱۳].

«و نام نیک او را در میان آیندگان، باقی گذاردیم (و اسوه‌ی آیندگان با ایمان و قدوه‌ی پاکبازان جهانش کردیم)؛ درود بر ابراهیم! ما این گونه نیکوکاران را پاداشی خیر خواهیم داد؛ چرا که او از بندگان با ایمان ما بود؛ ما او را به (تولّد) اسحاق که پیامبر و از زمره‌ی صالحان بود، مُژده دادیم؛ ما به ابراهیم و (فرزندش) اسحاق، خیر و برکت دادیم (در عمر و زندگی، در

نسل‌های آینده، در مکتب و ایمان و...) از دودمان این دو، افرادی نیکوکار به وجود آمدند و هم افرادی که (به خاطر عدم ایمان) آشکارا به خود ستم کردند».

درسی که عبادت «قربانی» به ما می‌دهد، این است که ما نیز همچون ابراهیم و اسماعیل در برابر حکم خداوند، سر تسلیم فرود آوریم و دلایل عقلی مطالبه نکنیم و در پی حکمت و مصلحت نباشیم و زندگی خود را در تمام زمینه‌ها، بر همین اساس بنا کنیم.

۳- آیا قربانی باعث رکود اقتصادی می‌شود؟

امروز - بر خلاف هدفی که خداوند برای قربانی در نظر گرفته است - تبلیغات منفی می‌شود؟ از این رو برخی می‌گویند: قربانی دیگر چیست؟ در واقع، قربانی، چیز بیهوده‌ای است؛ زیرا که صدها هزار تومان به شکل خون در جوب‌ها ریخته می‌شود؛ از تعداد حیوانات کاسته می‌شود؛ به اقتصاد جامعه، بسیار ضربه وارد می‌کند.

از این رو، خود اشکال تراشان و بهانه‌جویان، پیشنهاد می‌کنند که به جای قربانی و تقسیم گوشت، پول به فقرا و نیازمندان داده شود تا خودشان در رفع نیازمندی‌های خویش، صرف و هزینه کنند!.

این اشکال تراشی‌ها و بهانه‌جویی‌ها و پروپاگاندا، در روزگار قدیم، از جانب عده‌ی به خصوصی صورت می‌گرفت، اما هم اکنون آن قدر رایج و زیاد شده است که هر روز، چند نفر سؤال می‌کنند که فقیر و مستمند در قوم ما زیاد است؛ چه اشکالی دارد که به جای قربانی کردن، پول به آن‌ها بدهیم؟ اما این افراد، غافل و بی‌خبر از روح اصلی قربانی هستند؛ زیرا اگر فردی به جای نماز خواندن، به مستمندان، کمک کند، در آن صورت فریضه‌ی نمازش ادا نمی‌شود؛ چون هر عبادتی، زمان و مکان مخصوص به خود را دارد. از این رو، فرایض و واجبات در جای خود اجر و پاداشی دارند و کمک به مستمندان هم در جای خود فضیلت و پاداشی دارد. بنابراین، گفتن جملاتی از قبیل: قربانی مخالف با عقل است؛ یا قربانی باعث رکود اقتصادی می‌شود، یا قربانی از نظر اقتصادی، اصلاً جوازی ندارد و... تمامی این‌ها، تبلیغاتی است علیه حکم قربانی که فلسفه و روح آن را نفی می‌کند.

در واقع، روح اصلی قربانی، همین است که به حکمی که عقل و فهم انسان‌ها، آن را درک نمی‌کند، - فقط بدین دلیل که حکم خدا است - عمل کنند؛ و تا وقتی که اتباع و پیروی در انسان نباشد، مسلمان، مسلمان نمی‌گردد. به همین خاطر، سبب این همه رشوت

خواری، ظلم، بیدادگری و تبهکاری در جامعه‌ی بشری، این است که انسان به دنبال عقل خود می‌رود نه به دنبال حکم خدا!.

عبادت نفلی را هر وقت می‌توان انجام داد؛ ولی قربانی (عمل کارد کشیدن بر حلقوم) فقط تا سه روز عبادت است؛ همین عمل، بعد از گذشت سه روز، عبادت به شمار نمی‌آید؛ خداوند به وسیله‌ی قربانی، انسان‌ها را می‌آزماید که عمل صالح و نیک، وقتی که به حکم خدا انجام گیرد، عبادت به شمار می‌آید و اگر به همان عمل، خداوند حکم نکرده باشد، عبادت به شمار نمی‌آید. دین، عبارت است از اتباع و پیروی؛ بدین معنا که هر آن چیزی که خداوند بدان حکم دهد، بپذیرد و بر آن جامه‌ی عمل بپوشاند؛ زیرا بدون حکم خداوندی، چیزی از ثواب و پاداش، در عمل نیست.

فرقی که بین سنّت و بدعت، وجود دارد، این است که سنّت باعث اجر و ثواب است و بدعت، هیچ ارزشی و قیمتی در پیشگاه خداوند ندارد؛ از این رو، اگر کار مسلمان، مطابق با حکم و دستور خدا و رسول باشد، ثواب دارد و اگر با انحراف از سنّت، به ساخته‌ها و پرورده‌های ذهنی خود عمل کند، اجری بدو نخواهد رسید؛ بلکه گنهکار نیز خواهد شد.

٤- قربانی، یکی از مهمترین عبادت‌ها و از زمره‌ی شعائر اسلام است؛ در روزگار تاریک جاهلیت نیز، قربانی را عبادت می‌پنداشتند؛ امّا به نام بت‌های خود، جانوران را قربانی می‌کردند؛ امروزه هم در مذاهب دیگر، قربانی به صورت یک رسم مذهبی ادا می‌گردد.

رسول خداﷺ بعد از هجرت به مدینه، به مدّت ده سال - که در آنجا تشریف داشتند - هر سال به طور مرتب قربانی می‌کرد تا واضح گردد که قربانی مخصوص به مکّه نبوده است، بلکه بر هر فرد مسلمان، در هر شهر، بعد از تحقق شرایط، قربانی واجب است.

همچنین آن حضرتﷺ مسلمانان را بر اجرای این امر، تأکید و تشویق و ترغیب نمودند؛ از این رو، از دیدگاه جمهور علماء و صاحب نظران اسلامی، قربانی، یکی از امور واجب است.

٥- شاید این سؤال در ذهن کسی ایجاد گردد که: خداوند، چه نیازی به قربانی دارد؟ و اصولاً فلسفه قربانی کردن چیست؟ مگر این کار نفعی به حال خدا دارد؟

خداوند در پاسخ به این سؤالات، فرموده است:

﴿لَن يَنَالَ ٱللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَآؤُهَا وَلَٰكِن يَنَالُهُ ٱلتَّقۡوَىٰ مِنكُمۡۚ كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمۡ لِتُكَبِّرُواْ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمۡۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُحۡسِنِينَ٣٧﴾ [الحج: ٣٧]

«گوشت‌ها و خون‌های قربانی‌ها (که مظاهر و صور ظاهری هستند، به هیچ وجه مورد توجه خدا نبوده و) هرگز به خدا نمی‌رسد (و موجب رضای او نمی‌گردد) و بلکه پرهیزگاری (و ورع و اخلاص) شما بدو می‌رسد (و رضا و خشنودی‌اش را کسب می‌کند). این گونه که (می‌بینید) خداوند حیوانات را مسخر شما کرده است تا خدا را به خاطر این که هدایتتان نموده است (و به سوی انجام اعمال نیکو، رهنمودتان کرده است) بزرگ دارید و (سپاسگزار الطاف او باشید.ای پیامبر!) نیکوکاران را (به پاداش عظیم و لطف عمیم خدا) مژده بده».

اصولاً خداوند، نیازی به گوشت قربانی ندارد؛ زیرا او نه جسم است و نه نیازمند؛ او وجودی است کامل و بی‌انتها از هر جهت؛ بلکه آنچه به خدا می‌رسد، تقوا و پرهیزگاری و پاکی اعمال و کردار شما بندگان است.

به تعبیر دیگر: هدف آن است که شما با پیمودن مدارج تقوا، در مسیر یک انسان کامل قرار گیرید و روز به روز به خدا نزدیکتر شوید. از این رو، تمام عبادت‌ها، کلاس‌های تربیتی است برای شما انسان‌ها.

قربانی نیز درس ایثار و فداکاری و گذشت و آمادگی برای شهادت در راه خدا را به شما می‌آموزد و هم‌چنین درس کمک به نیازمندان و مستمندان.

این تعبیر که خون جانوران قربانی، نیز به خدا نمی‌رسد - با این که خون، قابل استفاده نیست - به ظاهر اشاره به اعمال زشت اعراب جاهلی است که هر گاه حیوانی را قربانی می‌کردند، خون آن را بر سر بت‌ها و گاه بر در و دیوار کعبه می‌پاشیدند؛ و برخی از مسلمانانِ ناآگاه نیز، بی‌میل نبودند که در این برنامه‌ی خرافی، از آن‌ها تبعیت کنند. این آیه، همه را از این کار نهی کرده است.

متأسفانه هنوز این رسم جاهلی، در برخی از مناطق وجود دارد که هر گاه به خاطر ساختن خانه‌ای، قربانی می‌کنند، خون آن را بر سقف و دیوار آن خانه می‌پاشند؛ و حتّی در ساختمان برخی از مساجد نیز این عمل زشت و خرافی را که مایه‌ی آلودگی مسجد است، انجام می‌دهند که باید مسلمانان بیدار، به شدّت با آن مخالفت و مبارزه کنند.

٦- نظر و عقیده‌ی برخی از مردم بر این است که هرکس به منزل جدیدی اسباب‌کشی می‌کند، لازم است که گوسفندی یا هر حیوان دیگری را قربانی کند؛ و اگر چنین کاری نکند، جنّیان در منزل او سکونت می‌گزینند و او را اذیت و آزار می‌دهند!.

حقیقت این است که تصوّر بسیاری از مردم درباره‌ی این عالم نامرئی به نام «**جنّ**» متفاوت است و بعضی در اثبات و بعضی در نفی آن، به غلوّ و افراط می‌پردازند.

گروهی منکر وجود جن هستند و آن را نفی می‌کنند، زیرا، آنان جزو به محسوسات معتقد نیستند و این عین غلوّ و افراط است. در مقابل آنان، گروه دیگری در مقام اثبات عالَم جن راه افراط پیش گرفته‌اند، و معتقدند که جنیان در مسائل جزئی و کلی دخالت دارند، و قائلند به اینکه جنیان بالای سر آنان و در آستانه‌ی منازل آنان، شب و روز، وجود دارند و هیچ جایی خالی از جن نیست تا آنجا که چنان می‌پندارند که آنان بر این جهان حکومت دارند.

این هم غلوّ و افراط است و با روح اسلام منافات دارد.

اسلام دین میانه‌ای است که این حقیقت یعنی وجود جن و عالَم جن را، تأیید و اثبات می‌نماید. و اخبار متواتر راجع به حضور جنیان و احضار آنان پیوسته نسل اندر نسل بازگو شده است، و برای بیشتر قائلین به احضار ارواح مکشوف گردیده است که آنان در واقع جنیان را احضار نموده‌اند نه ارواح را، همانطور که پژوهشگران درباره‌ی این پدیده به چنین نتیجه‌ای رسیده‌اند بنابراین، جنّ وجود دارد و شکی در آن نیست.

امّا، اعتقادبه اینکه آنان سلطه و حاکمیت و تأثیری در این جهان داشته باشند تا جایی که بتوانند در منزل جدید سکونت گزینند، و اگر صاحب خانه گوسفندی قربانی نکند، منزل وی را اشغال کنند و زندگی را برای ساکنین آن ناگوار سازند، چنین عقیده‌ای نه مورد تأیید وحی است و نه دین اسلام بدان دستور داده است. این از جمله‌ی امور غیبی است و جز از طریق پیامبرﷺ نمی‌توان به کنه و حقیقت آن پی برد، و یا درباره‌ی آن حکمی صادر کرد. بنابراین، وقتی که از طریق پیامبرﷺ راجع به معرفت و موقعیت و وضعیت جنیان چیزی به ما نرسیده است، و مبنایی برای آشنایی با چنین جهانی در اختیار نداریم، نباید به این مسائل معتقد شویم و یا برای آنها اعتبار شرعی قائل گردیم.

بر این اساس، قائل شدن به وجوب قربانی هنگام سکونت در منزل جدید، پایه و اساسی ندارد. مسأله‌ی قربانی در اسلام معروف و مشهور است، و ارتباط با مناسبات معینی دارد، از جمله در مناسک حج و روز عید قربان و عقیقه هنگام تولّد نوزاد.

١٤٥٣ - [١] (مُتَّفق عَلَيهِ)

عَن أنس قَالَ: ضَحَّى رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ بِكَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ أَقْرَنَيْنِ ذَبَحَهُمَا بِيَدِهِ وَسَمَّى وَكبر قَالَ: رَأَيْته وضاعا قَدَمَهُ عَلَى صِفَاحِهِمَا وَيَقُولُ: «بِسْمِ اللّٰهِ وَاللَّهُ أكبر»[١].

١٤٥٣- (١) انس بن مالک ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ دو قوچ را که هردو سیاه و سفید و شاخدار بودند، قربانی کردند و با دست خویش، آن‌ها را سر بریدند و «بسم الله» و «الله اکبر» گفتند و به هنگام ذبح، پای خویش را بر پهنای آن‌ها می‌گذاشتند و با زبان، «بسم الله والله اکبر» می‌گفتند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «املحین»: مثنی «املح»: قوچ سیاه و سفید؛ قوچی که به رنگ سیاه آمیخته به سفید باشد.

«اقرنین»: مثنی «قرن»: شاخدار.

«ذبحهما بیده»: سنّت آن است که انسان مسلمان، خود به طور مستقیم به هنگام قربانی حضور داشته باشد؛ و اگر چنانچه سر بریدن حیوان را یاد داشت و خود می‌توانست حیوان را ذبح کند، برایش بهتر و زیبنده‌تر است که خودش با دست خود به ذبح حیوان بپردازد و با وجود این، اگر کسی دیگر به امر او، حیوان را ذبح کرد، باز هم جایز است؛ به تعبیری دیگر: علماء و صاحب نظران فقهی، اتفاق نظر دارند که وی می‌تواند برای این کار، کسی دیگر را وکیل و نائب خویش قرار دهد و بایستی به هنگام ذبح قربانی، خود نیز حضور داشته باشد.

«و سمّی و کبّر»: سنّت است که ذبح کننده، حیوان را رو به قبله نموده و بگوید:

١- بخاری ١٠/٢٢ ح ٥٥٦٤؛ مسلم ١٥٥٦/٣ ح (١٩٦٦-١٧)؛ ابوداود ٢٣٠/٣ ح ٢٧٩٤؛ ترمذی ٤-٧١ ح ١٤٩٤؛ نسایی ٢١٩/٧ ح ٤٣٨٧؛ ابن ماجه ١٠٤٣/٢ ح ٣١٢٠؛ دارمی ١٠٣/٢ ح ١٩٤٥؛ و مسند احمد ٩٩/٣.

﴿إِنِّي وَجَّهۡتُ وَجۡهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ حَنِيفٗاۖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ٧٩﴾ [الأنعام: ٧٩]. ﴿إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ١٦٢ لَا شَرِيكَ لَهُۥۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرۡتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ١٦٣﴾ [الأنعام: ١٦٢-١٦٣].

«بی‌گمان، من رو به سوی کسی می‌کنم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و من (از هر راهی جز راه او) به کنارم و از زمره‌ی مشرکان نیستم؛ بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است (و این است که تنها خدا را پرستش می‌کنم و کارهای این جهان خود را در مسیر رضایت او می‌اندازم و بر بذل مال و جان در راه یزدان می‌کوشم و در این راه می‌میرم، تا حیاتم ذخیره‌ی مماتم شود). خدا را هیچ شریکی نیست و به همین، دستور داده شده‌ام و من اوّلین مسلمان (در میان امّت خود و مخلص‌ترین فرد در میان همه‌ی انسان‌ها برای خدا) هستم».

و به هنگام ذبح بگوید: «بسم الله، الله اکبر، اللّهم هذا منك ولك»؛ «به نام خدا؛ خدا از همه چیز و همه کس برتر و بزرگتر است؛ بار خدایا! این قربانی از آنِ تو و برای رضا و خشنودی تو است».

فلسفه‌ی ذکر نام خدا به هنگام ذبح:

شرط حلال بودن حیوان، گفتن «بسم الله الرحمن الرحیم» هنگام ذبح آن است؛ از این رو، هرکس به طور عمد آن را ترک کند، ذبیحه‌اش حلال نیست.

دکتر یوسف قرضاوی درباره‌ی «فلسفه‌ی ذکر نام خدا به هنگام ذبح حیوان» می‌گوید:

«بردن نام خدا به هنگام ذبح، دارای فلسفه‌ی دقیق و ظریفی است که حتماً باید به آن توجه شود. از یک طرف ذکر اسم خدا، مبارزه و مخالفتی است با آنچه بت‌پرستان در زمان جاهلیت انجام می‌دادند که اسم خدایان ساختگی را موقع ذبح با صدای بلند می‌گفتند. زمانی که مشرکان در چنین مواردی نام بتهای خود را ذکر می‌نمایند، چگونه مسلمانان اسم خدا را ذکر نمی‌کنند!.

از طرف دیگر در اینکه سایر حیوانات، مخلوق خدا و موجود زنده و دارای حق حیات می‌باشند و با انسان در این مورد شریک هستند شکی نیست، پس انسان نمی‌تواند بدون اجازه و امر خدا بر این حیوانات تسلط پیدا کند و حق گرفتن جان و قطع زندگی آنها را به خود دهد. و این تنها خواست پروردگار عالم است که تمام آنچه را بر روی زمین قرار دارد،

به خاطر استفاده‌ی انسان از آنها به وجود آورده است. بنابراین بردن نام خدا به هنگام ذبح، همان اعلان کسب اجازه از جانب خدا می‌باشد.

مثل این است که انسان بگوید: من این کار را خودسرانه و به عنوان تجاوز و ظلم به این حیوانات و سوء استفاده از کم قدرتی این مخلوقات خدا انجام نمی‌دهم بلکه به نام خدا و به اجازه‌ی او آن را سر می‌برم و به نام خدا آن را شکار می‌کنم و به نام او آن را می‌خورم». [حرام و حلال در اسلام، ص ۸۲]

«صفاحهما»: واژه‌ی «صفاح» را به چند صورت می‌توان ترجمه کرد:

١- پهنا و پهلوی حیوان.

٢- پهنای صورت حیوان.

٣- اطراف گردن حیوان.

١٤٥٤ - [٢] (صَحِيح)

وَعَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ أَمَرَ بِكَبْشٍ أَقْرَنَ يَطَأُ فِي سَوَادٍ وَيَبْرَكُ فِي سَوَادٍ وَيَنْظُرُ فِي سَوَادٍ فَأُتِيَ بِهِ لِيُضَحِّيَ بِهِ قَالَ: «يَا عَائِشَةُ هَلُمِّي الْمُدْيَةَ» ثُمَّ قَالَ: «اشْحَذِيهَا بِحَجَرٍ» فَفَعَلَتْ ثُمَّ أَخَذَهَا وَأَخَذَ الْكَبْشَ فَأَضْجَعَهُ ثُمَّ ذَبَحَهُ ثُمَّ قَالَ: «بِسْمِ اللّٰهِ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنْ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَمِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ». ثُمَّ ضحى بِهِ. رَوَاهُ مُسلم[1].

١٤٥٤- (٢) عایشه رضی الله عنها گوید: رسول خدا ﷺ فرمان دادند تا (برای قربانی ایشان) قوچ شاخداری که پاها، شکم و چشمانش سیاه باشد، بیاورند؛ از این رو، چنین قوچی را آوردند تا آن حضرت ﷺ آن را قربانی نمایند. پیامبر ﷺ فرمودند: «ای عایشه! چاقو را بیاور». آن گاه فرمودند: «چاقو را با سنگی تیز کن».

عایشه رضی الله عنها نیز به امتثال فرمان پیامبر ﷺ مبادرت ورزید و آن کار را انجام داد؛ آن گاه رسول خدا ﷺ چاقو را برگرفتند و قوچ را به پهلو خوابانیدند و آن را آماده کردند تا سر ببرند. سپس فرمودند:

«بسم الله؛ اللّهم تقبّل من محمد وآل محمد ومن امّة محمد»؛ «به نام خدا؛ پروردگارا! این را از محمد ﷺ و خاندان و امّتش بپذیر». آن گاه آن قوچ را ذبح کردند.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است.]

١- مسلم ١٥٥٧/٣ ح (١٩٦٧-١٩)؛ ابوداود ٢٩٩/٣ ح ٢٧٩٢؛ و مسند احمد ٧٨/٦.

شرح: «یطأ في سواد»: کنایه از سیاه بودن پاهای قوچ است.

«یبرک في سواد»: کنایه از سیاه بودن شکم قوچ است؛ زیرا قوچ بر شکم خویش می‌خوابد.

«ینظر في سواد»: کنایه از سیاه بودن چشمان قوچ است؛ یا کنایه از سیاه بودن اطراف چشمان قوچ است.

«هلمّی»: بیاور. هلمّ: کلمه‌ای است که با آن فرا خواندن به چیزی قصد می‌شود مانند «تعال». این کلمه لازم است و گاهی نیز به صورت متعدی به کار می‌رود؛ مانند «هلمی المدیة: کارد را بیاور.» یا «هلمّوا شهداءکم: شهدای خود را حاضر آورید».

این کلمه نزد حجازیان، اسم فعل است و در مورد مفرد و جمع و مذکر و مؤنّث، یکسان به کار می‌رود؛ ولی اهل نجد، این کلمه را صرف می‌کنند و ضمائر را به آخر آن درمی‌آورند و می‌گویند: «هَلُمّا، هلُمّوا، هَلُمّي...» و به لام متّصل می‌کنند: «هلمّ لک»؛ و نون تأکید به آن اضافه می‌نمایند: «هلُمَّن».

«المدیة»: چاقو؛ کارد.

«ثم ذبحه»: این واژه به «ثمّ اراد ذبحه» ترجمه می‌شود؛ یعنی چون خواست حیوان را ذبح کند، «بسم الله، اللهم تقبّل من محمد وآل محمد ومن امّة محمد» گفت.

«ثمّ ضحّی به»؛ سپس حیوان را ذبح کرد. برخی از شارحان، این عبارت را این گونه ترجمه کرده‌اند:

«سپس آن حضرت ﷺ از گوشت آن قوچ، ناهار مردم را تأمین نمودند»؛ ولی نباید فراموش کرد که حمل بر معنای حقیقی (ذبح کردن) مناسبتر و بایسته‌تر است.

به هر حال، بهترین حیوان برای قربانی، قوچ شاخداری است که در اطراف چشم‌ها و پاهایش، خطوط سیاه رنگ قرار داشته و به اندازه‌ی کافی، چاق و فربه و جوان باشد؛ زیرا رسول خداﷺ قربانی نمودن چنین حیوانی را دوست می‌داشته است.

«اشحذیها بحجر»: حیواناتی که در خشکی به سر می‌برند و خوردن گوشت آن‌ها حلال است، بر دو نوع می‌باشند:

نوع اول آنهایی که در اختیار و تصرف انسان هستند و به آنها دسترسی همیشگی وجود دارد، مثل گوسفند، شتر، گاو و سایر حیوانات اهلی مثل مرغ و پرنده‌هایی که در منازل پرورش داده می‌شوند.

نوع دوم حیواناتی که در تصرف انسان نیستند و انسان بر آنها قدرت و دسترسی ندارد.

شرط حلال بودن نوع اول آن است که سر بریدن آنها به صورت ذبح شرعی باشد.

شرایط ذبح شرعی

١- باید شاهرگ حیوان به وسیله‌ی آلتی که لبه‌ی تیز دارد از ناحیه ی گردن قطع شود و یا یک وسیله‌ی برنده یا نوک تیز در سینه اش فرو برده شود به نحوی که خون از آن جاری گردد و رگهای گردنش به کلّی قطع شود البته آلت لبه تیز حتماً لازم نیست که فقط از جنس آهن باشد بلکه چوب یا سنگ لبه تیز هم مانعی ندارد. از عدی پسر حاتم طائی نقل شده که «گفتم ای رسول الله، ما که شکار می‌کنیم کارد و چاقویی جز سنگ، چوب ونی نوک تیز در اختیار نداریم؛ پیغمبرﷺ فرمود: «إمْرِ الدَّمَ بما شِئْتَ وَاذْكُرِ اسْمَ اللهِ عَليهِ»[1]؛ «خونش را به هر وسیله ای که باشد بریز و به هنگام سربریدن، نام خدا را ذکر کن».

٢- لازم است مرگ حیوان، در اثر قطع شاهرگهای گردن یا شکافتن سینه‌ی آن باشد.

بهترین و کامل ترین ذبح شرعی آن است که حلقوم و مَری حیوان، همان دو رگ بزرگ گردن که تا سینه ادامه دارند و مجرای علف و آب می‌باشند قطع گردد. اما بعضی اوقات که ذبح از ناحیه‌ی گردن و سینه ممکن نمی‌باشد این شرطها واجب نیست؛ مثلاً حیوانی به چاه یا پرنده ای در آتش می‌افتد که در این حال امکان ذبح حیوان از جاهای مشخص شده وجود ندارد، در چنین شرایطی کافی است که به وسیله‌ی آلتی نوک تیز و برنده جایی از بدن آن زخمی شود، خواه این زخم به روی گردن و سینه اش باشد یا خیر.

و یا مانند حیوانی اهلی که حالت اهلی بودن خود را از دست می‌دهد و به صورت وحشی درمی آید که حکم آن هم مثل حیوان شکاری است و هر جایی از بدنش با آلت برنده زخمی شود و به وسیله‌ی آن از پای درآید کافی و حلال است. در حدیث صحیح مسلم و بخاری از رافع بن خدیج نقل شده که می‌گوید: ما در سفری با پیغمبرﷺ بودیم؛ یک از شترهای کاروان پا به فرار گذاشت و از جماعت دور شد و آن جماعت اسب نداشتند تا آن را برگردانند، یکی از آنان شتر را با تیر زد و شتر افتاد، پیغمبرﷺ فرمود:

١- این حدیث بوسیله احمد و ابوداود و ابن ماجه و حاکم و ابن حیان نقل شده است.

«إِنَّ لِهذِهِ الْبَهائِمِ أَوابِدُ كَأَوابِدِ الْوحشِ فَما فَصَلَ مِنْها هذا فَافْعَلُوا بِهِ هكَذا»[1].

«این حیوانهای اهلی بعضی اوقات مثل حیوان وحشی حالت خشم دارند، هرگاه چنین حالتی از خودشان نشان دادند همین طور با آنها رفتار کنید [و آنها را با تیر بزنید]».

٣- سومین شرط ذبح شرعی آن است که به هنگام سر بریدن حیوان اسم غیرخدا بر روی آن گفته نشود. این شرطی است که کلیه‌ی علمای اسلام بر آن متفق القول می‌باشند چون مردم در زمان جاهلیت حیواناتی را به خاطر بتها و خدایان خود ذبح می‌کردند تا با این کار به آنان نزدیک تر شوند و محبت آنها را به دست آورند. نشانه‌ای که حیوان به خاطر آنها ذبح می‌شد این بود که به هنگام ذبح و سربریدن آن نام بتها را با سرور و شادی و صدای بلند بر روی آن حیوان ذکر می‌کردند و یا حیوان را بر روی بت مخصوص و مورد نظر سر می‌بریدند. امّا قرآن همان طوری که قبلاً گفتیم کلیه‌ی اینها را حرام نمود.

﴿وَمَآ أُهِلَّ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ بِهِۦ... وَمَا ذُبِحَ عَلَى ٱلنُّصُبِ﴾ [المائدة: ٣].

«هر حیوانی که اسم غیر خدا به هنگام ذبح روی آن ذکر شود... و آنچه بر روی بتها سر بریده می‌شود... [حرام می‌باشند]».

٤- چهارمین شرط ذبح شرعی آن است که به هنگام سر بریدن حیوان، اسم خداوند متعال بر آن ذکر شود. این شرط به صورت واضح و روشن از نص آیه‌های قرآن به دست می‌آید که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَأۡكُلُواْ مِمَّا لَمۡ يُذۡكَرِ ٱسۡمُ ٱللَّهِ عَلَيۡهِ وَإِنَّهُۥ لَفِسۡقٞ﴾ [الأنعام: ١٢١]

«گوشت هر حیوانی را که اسم خدا بر آن ذکر نشده است نخورید چون این عملی است گناه [و خلاف دستور خدا است]».

و پیغمبرﷺ می‌فرماید:

«ما أَنْهَرَ الدَّمَ وذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيهِ فَكُلُوا»[2]. «هر حیوان ذبح شده ای که خون آن جاری شده و نام خدا بر آن ذکر شده باشد حلال است و از آن بخورید».

١- مسلم و بخاری این حدیث را روایت کرده اند.
٢- ت: ٣٧.

یکی دیگر از دلایلی که رعایت شرط اخیر را لازم و واجب می‌گرداند احادیث صحیحی است که در مورد واجب بودن گفتن اسم خدا به هنگام تیراندازی به سوی شکار و فرستادن سگ شکاری تعلیم دیده به دنبال شکار که از پیغمبرﷺ روایت شده آمده است.

اما بعضی از علما عقیده دارند که ذکر اسم خدا واجب است ولی لازم نیست که حتماً به هنگام ذبح حیوان باشد بلکه اگر موقع خوردن گوشت آن باشد کافی است.

در حدیث صحیح بخاری آمده است:

«عَنْ عائشَةَ أَنَّ قَوْماً حَدِيثي عَهْدٍ بِجاهِلِيَّةٍ قالُوا لِلنَّبِيِّ صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وآلِهِ وسَلَّمَ: إنَّ قَوْماً يَأْتُونَنَا بِالَّلحْمانِ لانَدْرِي ذَكَرُوا اسمَ اللهِ عَلَيها أمْ لَمْ يَذكرُوا؟ أَنَأْكُلُ مِنْها أمْ لا؟ فقالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وآلِهِ وسَلَّمَ: اذْكُرُوا اسْمَ اللهِ وكُلُوا»[1].

«از حضرت عایشه ؓ روایت شده است که جماعتی که تازه مسلمان شده بودند به پیغمبرﷺ گفتند که عده ای برای ما گوشت می‌آورند و ما نمی‌دانیم که به هنگام ذبح، اسم خدا بر آن ذکر شده است یا خیر؟ آیا از آن گوشت بخوریم یا نخوریم؟ رسول خداﷺ فرمود: بسم الله بگویید و بخورید».

فایده و فلسفه‌ی ذبح شرعی

تا جایی که بر ما معلوم است فلسفه‌ی ذبح شرعی این است که حیوان در کوتاه ترین مدت جانش را از دست دهد و بدون تحمّل عذاب زیاد هر چه زودتر راحت گردد، به‌همین خاطر است که آلت ذبح باید تیز و برنده باشد تا هر چه زودتر کارگر شود و شرط دیگر آن است که ذبح باید روی حلق و گردن انجام گیرد و چون قطع گلو آسانترین و زودترین راه برای خارج شدن جان از بدن است.

باز به خاطر جلوگیری از آزار حیوانات است که شریعت اسلام کشتن حیوانات را به وسیله‌ی چنگ و دندان منع کرده است، چون ذبح حیوان با دندان و ناخن باعث عذاب و اذیت آن می‌گردد و چون اینها برنده نیستند و اغلب باعث خفه شدن حیوان می‌شوند. پیغمبرﷺ دستور داده که وسیله ای که حیوان به وسیله ی آن سر بریده می‌شود باید تیز باشد تا حیوان به راحتی ذبح شود و می‌فرماید:

«إِنَّ اللهَ كَتَبَ الإِحْسانَ عَلي كُلِّ شَيءٍ، فَإِذا قَتَلْتُم فَأَحْسِنُوا الْقَتْلَةَ وإِذا ذَبَحْتُمْ فَأَحْسِنُوا الذِّبْحَةَ وَلْيحدَّ أَحَدُكُمْ شفرَتَهُ

۱- بخاری و غیر بخاری این حدیث را نقل کرده‌اند.

وَلْيُرِحْ ذَبِيحَتَهُ»[1].

«خداوند نیکی و احسان را در هر کاری لازم گردانیده است و هرگاه در جنگ کسی را کشتید، در کشتن او احسان و نیکی کنید [یعنی زنده آن را نسوزانید و دست و پایش را قطع نکنید و چشمانش را درنیاورید] و هرگاه حیوانی را ذبح کردید در ذبح آن نیکی و احسان را در نظر بگیرید، باید کارد را تیز کنید تا حیوانی را که سر می‌برید زود راحت شود».

یکی از انواع نیکی و احسان با حیوان در هنگام ذبح، آن است که ابن عمر از پیغمبرﷺ روایت کرده است:

«أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّ اللهُ عَلَيْهِ وسَلَّمَ أَمَرَ أَنْ تُحَدَّ الشّفارُ وأَنْ تُوارِيَ عَنِ الْبَهائِمِ وقالَ: إِذا ذَبَحَ أَحَدُكُمْ فَلْيَجهِز»[2].

«پیغمبرﷺ گفت: به هنگام ذبح حیوانات، باید کارد تیز باشد و در برابر چشم حیوانات دیگر حیوانی را نکشید و فرمود هرگاه یکی از شما حیوانی را ذبح نمود باید قبلاً خودش را آماده و کارد را تیز و سایر وسایل را مجهز نماید».

از ابن عباس روایت شده است که شخصی گوسفندی را دراز کرده بود و مشغول تیز کردن کاردش بود؛ پیغمبرﷺ به او گفت:

«اَتُريدُ أَن تُميتَها موتاتٍ؟ هلاَّ أَحدَدتَ شفرَتَكَ قَبلَ أَنْ تَضجِعَها؟»[3].

«آیا می‌خواهید چندین بار آن را بکشید؟! چرا پیش از آنکه آن را بخوابانی کاردت را تیز نکردی»؟

حضرت عمر ﷺ مردی را دید که پای گوسفندی را گرفته و کشان کشان به جایی می‌برد تا سر آن را ببرد، عمر فرود: بدبخت!! به آرامی و به صورتی پسندیده آن را بکش[4].

البته از نظر عموم هم پسندیده تر آن است که با حیوان بی‌زبان، با عطوفت و رحم رفتار شود و آن را راحت گذاشت و تا جایی که ممکن است از اذیت و آزار آن خودداری شود.

مردم در زمان جاهلیت جاهای چاق و پرچربی شتر زنده را از آن جدا می‌کردند و دنبه‌ی گوسفند زنده را می‌بریدند و با این کار آزار و عذاب زیادی به این حیوان‌ها می‌رساندند،

١- مسلم از شداد بن اوس حدیث را روایت کرده است.
٢- ابن ماجه این حدیث را نقل کرده است.
٣- حاکم آن را روایت کرده است و گفته طبق شروط بخاری صحیح است.
٤- عبدالرزاق این اثر را روایت کرده است.

پیغمبرﷺ این عمل را تقبیح نمود، و استفاده از اعضای حیوانات زنده و بریدن آن را حرام کرد و فرمود:

«ما قُطِعَ مِنَ الْبَهِيْمَةِ وهِيَ حَيَّةٌ فَهُوَ مَيْتَةٌ»[۱]. «هر عضوی از اعضای حیوانی که در حالت حیات از آن جدا شود مردار [و حرام] است».

۱٤۵۵ - [۳] (صَحِيح)

وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «لَا تَذْبَحُوا إِلَّا مُسِنَّةً إِلَّا أَنْ يَعْسُرَ عَلَيْكُمْ فَتَذْبَحُوا جَذَعَةً مِنَ الضَّأْنِ». رَوَاهُ مُسلم[۲].

۱٤۵۵- (۳) جابر بن عبدالله گوید: رسول خداﷺ فرمودند: «(در قربانی) فقط حیوان کلان سال را ذبح کنید؛ مگر آن که (ذبح یا پرداخت پول آن) بر شما دشوار آید که در آن صورت، می‌توانید میشی را ذبح کنید که شش ماه را کامل کرده و به گونه‌ای چاق و فربه است که به دلیل چاقی، میان آن و میان گوسفندی که یک سال را تکمیل کرده است، فرق گذاشته نشود».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «مُسنّة»: حیوان کلان سال.

ذبح حیواناتِ قربانی، مقید به دو شرط می‌باشند که عبارتند از:

۱- حیوان قربانی، «ثَنی» یا بالاتر از «ثَنی» باشد.

۲- حیوان قربانی، از عیب‌ها و نقص‌ها سالم باشد.

«ثَنی» در گوسفند، آن است که یک سال کامل را به پایان آورده باشد و در سال دوم داخل گردیده باشد؛ و «ثَنی» از گاو، آن است که دو سال را کامل نموده و در سال سوّم داخل شده باشد؛ و «ثَنی» در شتر، آن است که پنج سال راکامل نموده و در سال ششم داخل شده باشد.

۱- احمد و ابوداود و ترمذی و حاکم این حدیث را روایت کرده‌اند.
۲- مسلم ۱۵۵۵/۳ ح (۱۹٦۳-۱۳)؛ ابوداود ۲۳۲/۳ ح ۲۷۹۷؛ نسایی ۲۱۸/۷ ح ٤۳۷۸؛ ابن ماجه ۱۰٤۹/۲ ح ۳۱٤۱؛ و مسند احمد ۳۱۲/۳.

و اگر چنانچه در میان میش‌ها، گوسفندی بود که شش ماه را کامل کرده بود و به گونه‌ای چاق و فربه بود که به دلیل چاقی، میان آن و میان گوسفندی که یک سال را تکمیل کرده بود، فرق گذاشته نمی‌شد، پس قربانی چنین حیوانی درست است.

نویسنده‌ی «الجوهرة النيرة» در ص ۲۲۱ می‌نویسد: واژه‌ی «**جذع**» به میش یا بزی اطلاق می‌گردد که شش ماه را تکمیل نموده باشد. برخی گفته‌اند: «**جذع**» به میش یا بزی گفته می‌شود که بیشتر سال را تکمیل نموده باشد؛ و قربانی این گونه از حیوانات، در صورتی درست است که اگر چنانچه با گوسفندانی که یک سال را تکمیل کرده‌اند قاطی شوند، شخص بیننده، نتواند در میان آن‌ها فرق بگذارد. (ر.ک: بحر الرائق ۷۵/۲).

و مراد از این که: «حیوان قربانی، از عیب‌ها و نقص‌ها سالم باشد»، این است که حیوان قربانی، از اعضایی صحیح و سالم برخوردار باشد؛ از این رو، قربانی کردن حیوانی که دست، پا، گوش یا دُم آن قطع شده باشد، درست نیست؛ و هم‌چنین قربانی نمودن حیوانات کور، بسیار نحیف و لاغر (که لاغری آن به حدّی رسیده است که در استخوان وی مغزی نیست) و حیوان لنگی که به سوی قربانگاه رفته نمی‌تواند، درست نیست.

و چنانچه بیشتر گوشت یا بیشتر دُم حیوان از بین رفته باشد، باز هم ذبح آن برای قربانی درست نیست.

به هر حال، تنها شتر، گاو و گوسفند (بز و میش) برای قربانی جایز است؛ [به دلیل فرموده‌ی خداوند بلند مرتبه:

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٖ جَعَلۡنَا مَنسَكٗا لِّيَذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنۢ بَهِيمَةِ ٱلۡأَنۡعَٰمِ﴾ [الحج: ٣٤].

«قربانی تنها منحصر به شما نبوده، و بلکه ما برای هر ملّتی که پیش از شما به خدا ایمان داشته‌اند، قربانی را که سمبول آمادگی انسان برای فدا شدن در راه خدا است، مقرّر کرده‌ایم، تا به نام خداوند چهارپایانی را ذبح کنند که خدا بدیشان عطا نموده است»].

و قربانی از دیگر حیوانات و جانوران درست نیست؛ و چنانچه کسی بخواهد برای قربانی گوسفندی را قربانی کند، عمر آن گوسفند لازم است یک سال باشد، و بز باید یک سال را کامل نموده و وارد سال دوم شده باشد؛ و شتر لازم است چهار سال را تمام و وارد سال پنجم گردیده و گاو دو سال را کامل نموده و وارد سال سوم شده باشد؛ (یعنی حیوان «ثَنی» باشد).

و در قربانی؛ ذبح کردن بره‌ای که اکثر سال بر آن گذشته باشد و چنان چاق و فربه باشد که یک ساله به نظر آید، جایز است. (و اگر چنانچه جثه‌اش کوچک بود در آن صورت تا زمانی که یک سال کامل نکند و در سال دوم وارد نشود، قربانی‌اش درست نخواهد بود. ر.ک: الدر المختار و ردالمحتار ٢٠٤/٥).

١٤٥٦ - [٤] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَعْطَاهُ غَنَمًا يقسمها على صحابته ضحايا فَبَقِيَ عتود فَذكره لِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ فَقَالَ: «ضَحِّ بِهِ أَنْتَ» وَفِي رِوَايَةٍ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ أصابني جذع قَالَ: «ضح بِهِ»[1].

١٤٥٦- (٤) عقبة بن عامر ؓ گوید: پیامبر ﷺ چندین گوسفند بدو دادند تا آن‌ها را در بین یاران ایشان برای قربانی کردن، تقسیم نماید؛ عقبة بن عامر ؓ نیز آن‌ها را تقسیم کرد و پس از تقسیم، فقط یک بزغاله باقی ماند. عقبه ؓ این موضوع را به پیامبر ﷺ خبر داد؛ آن حضرت ﷺ فرمودند: «تو نیز این بزغاله را قربانی کن».

در روایتی دیگر آمده است: (عقبه ؓ گوید:) خطاب به پیامبر ﷺ گفتم: ای فرستاده‌ی خدا! به من میشی رسیده است که شش ماه را کامل کرده و به گونه‌ای چاق و فربه است که به دلیل چاقی، میان آن و میان گوسفندانی که یک سال را تکمیل کرده‌اند، فرقی گذاشته نمی‌شود! آن حضرت ﷺ فرمودند: «آن را خودت قربانی کن».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

«عَتود»: بزغاله‌ای که یک سال را کامل کرده باشد.

١٤٥٧ - [٥] (صَحِيح)

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَذْبَحُ وَيَنْحَرُ بِالْمُصَلَّى. رَوَاهُ البُخَارِيّ[2].

١٤٥٧- (٥) عبدالله بن عمر ؓ گوید: رسول خدا ﷺ در عیدگاه (برای آن که دیگران بدیشان اقتدا کنند و نحوه‌ی ذبح قربانی را یاد بگیرند، گوسفند یا گاو را) ذبح و (شتر را) نَحر می‌نمودند؛ (یعنی قربانی می‌کردند).

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

١- بخاری ٤/١٠ ح ٥٥٤٧؛ مسلم ١٥٥٦/٣ ح (١٩٦٥-١٦)؛ ترمذی ٧٤/٤ ح ١٥٠٠؛ نسایی ٢١٨/٧ ح ٤٣٧٩؛ ابن ماجه ١٠٤٨/٢ ح ٣١٣٨؛ دارمی ١٠٦/٢ ح ١٩٥٣؛ و مسند احمد ١٤٩/٤.
٢- بخاری ٥٤٦/٢ ح ٩٨٢.

شرح: «یذبح و ینحر»: «ذبح» به معنای سر بریدن حیواناتی می‌باشد که مصرف گوشت آن‌ها مباح است. و گوسفند، بز، بز کوهی و... و انواع پرندگان به صورت ذبح برای مصرف گوشت آن‌ها کشته می‌شوند.

امّا گاو را هم به صورت «**ذبح**» و هم به صورت «**نحر**» می‌توان کشت؛ و شتر، هم تنها به صورت «**نحر**» کشته می‌شود. و «**ذبح**» آن است که حلقوم و مری و دو شاهرگ گردن حیوان، با آلتی برنده قطع شوند؛ و «**نحر**»: فرو بردن آلتی تیز و باریک در حد فاصل گردن و سینه‌ی شتر است که به خاطر پاره کردن قلب آن، سریع جان می‌دهد.

و برای ذبح، حیوان را بر روی طرف چپ و رو به قبله بر روی زمین می‌خوابانند و هم زمان با استفاده از آلتی تیز و برنده، ذبح‌کننده، «بسم الله الرحمن الرحيم» می‌گوید، و سعی می‌کند که با یک حرکت سریع، حلقوم و مری و شاهرگ‌های حیوان را قطع کند.

امّا برای نحر شتر، ایستاده پای چپ او را می‌بندند و سپس نحر کننده، ضمن گفتن: «بسم الله الرحمن الرحيم»، آلت تیز و باریک را در پایین گردن به طرف قلب او فرو می‌برد و تا جان دادن حیوان، آن را تکرار می‌کند.

و برای صحّت ذبح، مراعات شرایط زیر ضروری است:

برنده بودن آلت ذبح.

گفتن، بسم الله الرحمن الرحيم.

قطع کردن و جدا نمودن حلقوم و مری و شاهرگ‌ها حتی الامکان در یک حرکت سریع.

مسلمان و عاقل و بالغ بودن ذبح کننده؛ زن مسلمان و مسیحی و یهودی جایز است حیوان را ذبح نمایند.

چنانچه حیوان در چاهی افتاده یا از پرت‌گاهی پرت شده باشد، و دسترسی سریع برای ذبح آن امکان نداشته باشد، در صورت امکان می‌توان به وسیله‌ی تیر و گلوله برای جاری شدن خونش، او را زخمی نمود.

ناگفته نماند که برای ذبح شرعی، واژه‌ی «**ذکات**» را نیز اطلاق می‌کنند. «**ذکات**»: در اصل به معنای خوشبو کردن است. به عنوان مثال می‌گویند: «**رائحة ذكية**»؛ «**بوی خوش**». و دلیل این که ذبح، ذکات نامیده می‌شود این است که اباحه‌ی شرعی، آن را پاک می‌کند.

و منظور از «**ذکات**» در اینجا، ذبح حیوان است، چون خوردن گوشت هیچ حیوان حلال گوشتی، به جز ماهی و ملخ، بدون ذبح جایز نیست.

و ذبح مسلمان و اهل کتاب حلال است؛ مرد باشد یا زن. خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿وَطَعَامُ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ حِلّٞ لَّكُمۡ﴾ [المائدة: ۵].

«و ذبیحه‌ی اهل کتاب برای شما حلال است».

بخاری می‌گوید: ابن عباس ﷺ گوید: «مراد از طعام اهل کتاب، همان ذبح شده‌ی آن‌ها می‌باشد»؛ بخاری.

کعب بن مالک ﷺ گوید: «زنی گوسفندی را با سنگ تیز ذبح کرد؛ از پیامبرﷺ در این باره سؤال شد؟ پیامبرﷺ به خوردن آن دستور داد». بخاری.

و ذبح به هر وسیله‌ی برنده‌ای جایز است، به جز دندان و ناخنی که در مکانشان قرار داشته باشند؛ عبایة بن رفاعة از جدش روایت می‌کند که وی گفت: به رسول خداﷺ گفتم: ای فرستاده‌ی خدا! گاهی اوقات کارد نداریم؟ پیامبرﷺ فرمود: «اگر با آن چه خون حیوان را بریزد، ذبح و اسم خدا برده شد، بخور، غیر از ناخن و دندان، چون ناخن، چاقوی اهل حبشه و دندان، استخوان است». بخاری و مسلم.

و شداد بن اوس ﷺ گوید: دو چیز از پیامبرﷺ حفظ کردم؛ پیامبرﷺ فرمود: «خداوند نیکی کردن بر هر چیز را واجب کرده است؛ پس هرگاه می‌کُشید به بهترین شیوه بکُشید، و هرگاه ذبح می‌کنید به بهترین شیوه ذبح کنید، و هر کدام از شما چاقویش را تیز و ذبیحه‌اش را راحت نماید». مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه.

و حیوانات دو دسته‌اند: دسته‌ای از آن‌ها، ذبحشان مقدور است و دسته‌ای دیگر غیر مقدور.

حیوانی که ذبحش مقدور است: از حلق و گودی زیر گلو ذبح می‌شود؛ و حیوانی که سر بریدنش مقدور نیست، ذبح آن عبارت است از ریختن خون آن به هر طریقی که ممکن باشد.

و شرط حلال بودن حیوان، گفتن بسم الله الرحمن الرحیم هنگام ذبح آن است؛ لذا هرکس به طور عمد آن را ترک کرد، ذبیحه‌اش حلال نیست. خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿فَكُلُواْ مِمَّا ذُكِرَ ٱسۡمُ ٱللَّهِ عَلَيۡهِ إِن كُنتُم بِـَٔايَٰتِهِۦ مُؤۡمِنِينَ١١٨﴾ [الأنعام: ۱۱۸].

«پس از گوشت چهار پایانی بخورید که به هنگام ذبح، نام خدا را بر آن برده‌اند؛ اگر به آیات خدا ایمان دارید».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَلَا تَأۡكُلُواْ مِمَّا لَمۡ يُذۡكَرِ ٱسۡمُ ٱللَّهِ عَلَيۡهِ وَإِنَّهُۥ لَفِسۡقٞۗ وَإِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰٓ أَوۡلِيَآئِهِمۡ لِيُجَٰدِلُوكُمۡۖ وَإِنۡ أَطَعۡتُمُوهُمۡ إِنَّكُمۡ لَمُشۡرِكُونَ١٢١﴾ [الأنعام: ١٢١]

«از گوشت حیوانی نخورید که به هنگام ذبح، عمداً نام خدا بر آن برده نشده است؛ چرا که خوردن از چنین گوشتی نافرمانی (از دستور خدا) است؛ بی‌گمان شیاطین مطالب وسوسه انگیزی را به طور مخفیانه به دوستان خود القا می‌کنند تا این که با شما منازعه و مجادله کنند و اگر از آنان اطاعت کنید، بی‌گمان شما مثل ایشان مشرک خواهید بود».

و رافع بن خدیج گوید: پیامبر ﷺ به او فرمود: «مَا أنهر الدم وذكر اسم الله عليه فكل»؛ «اگر با وسیله‌ای که خون را جاری کند، ذبح شد، و اسم خدا نیز بر آن برده شد، از آن بخور». ابن ماجه.

و مستحب است که هنگام ذبح، حیوان را رو به قبله قرار دهند و دعای مذکور در حدیث زیر را بخواند:

جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: «پیامبر ﷺ در روز عید قربان دو قوچ شاخدار و سیاه مائل به سفیدی و آخته شده را ذبح کرد؛ وقتی آن‌ها را رو به قبله کرد، گفت:

«اِنّي وَجَّهتُ وَجهي للذي فطر السموات والارض علي ملة ابراهيم حنفياً وما انا من المشركين، ان صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي لله رب العالمين، لا شريك له وبذالك امرت وانا من المسلمين؛ اللهم منك ولك عن محمد وامته، بسم الله والله اكبر»].

١٤٥٨ - [٦] (صَحِيح)

وَعَنْ جَابِرٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «الْبَقَرَةُ عَنْ سَبْعَةٍ وَالْجَزُورُ عَنْ سَبْعَةٍ». رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَأَبُو دَاوُدَ وَاللَّفْظُ لَهُ[1].

١٤٥٨- (٦) جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمودند: «گاو و شتر، از جای هفت نفر قربانی می‌شوند؛ (یعنی هفت نفر از مسلمانان، می‌توانند در گاو، یا گاومیش و یا شتر، شریک شوند و آن را قربانی نمایند)».

[این حدیث را مسلم و ابوداود روایت کرده‌اند و لفظ حدیث، از ابوداود است].

شرح: «البقرة»: گاو. از دیدگاه عرب‌ها، گاومیش نیز نوعی از گاو است؛ از این رو، در حدیث به طور جداگانه بدان اشاره نشده است و در آن نیز، هفت نفر از مسلمانان، می‌توانند شریک شوند و آن را قربانی نمایند.

١- مسلم ٩٥٥/٢ ح (١٣١٨-٣٥٢)؛ ابوداود ٢٣٩/٣ ح ٢٨٠٨؛ نسایی ٢٢٢/٧ ح ٤٣٩٣.

«الجزور»: شتر یا گاو و یا گوسفند کشتنی. این واژه، در مؤنث و مذکر، یکسان به کار برده می‌شود و غالباً برای شتر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

به هر حال، از این حدیث، معلوم می‌شود که درست است در یک شتر یا گاو و یا یک گاومیش، هفت نفر با یکدیگر شریک و سهیم شوند؛ البته مشروط بر آن که نیت و هدف هریک از آن هفت نفر، تقرّب و نزدیکی به سوی خداوند بلند مرتبه باشد.

و اگر هفت نفر در قربانی کردن یک شتر، یا یک گاو با همدیگر شریک شدند و برخی از آنان، اراده‌ی آن را دارند تا از گوشت آن استفاده نمایند، در آن صورت از دیدگاه علماء و صاحب‌نظران فقهی احناف، قربانی بقیه‌ی آن‌ها نیز درست نمی‌باشد.

١٤٥٩ - [٧] (صَحِيح)

وَعَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «إِذَا دَخَلَ الْعَشْرُ وَأَرَادَ بَعْضُكُمْ أَنْ يُضَحِّيَ فَلَا يَمَسَّ مِنْ شَعْرِهِ وَبَشَرِهِ شَيْئًا» وَفِي رِوَايَةٍ «فَلَا يَأْخُذَنَّ شَعْرًا وَلَا يَقْلِمَنَّ ظُفْرًا» وَفِي رِوَايَةٍ «مَنْ رَأَى هِلَالَ ذِي الْحِجَّةِ وَأَرَادَ أَنْ يُضَحِّيَ فَلَا يَأْخُذْ مِنْ شَعْرِهِ وَلَا مِنْ أَظْفَارِهِ». رَوَاهُ مُسلم[1].

١٤٥٩- (٧) امّ‌سلمه رضی الله عنها گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هرگاه ده روز اول ماه ذی الحجّه فرا رسید و یکی از شما خواست تا (در روز عید) قربانی کند، پس تا زمانی که قربانی نکرده است، نباید از موهای پوست خویش، چیزی را بگیرد.»

در روایتی دیگر آمده است: «نباید موهای خویش را بگیرد و ناخن‌های خویش را کوتاه کند».

در روایتی دیگر، چنین وارد شده است: «هر کس هلال ماه ذی الحجّه را رؤیت کرد و خواست تا (در روز عید)، قربانی کند، پس تا زمانی که قربانی نکرده است، نباید موهای خویش را بگیرد و ناخن‌های خویش را کوتاه نماید».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

١٤٦٠ - [٨] (صَحِيحٌ)

١- مسلم ١٥٦٥/٣ ح (١٩٧٧-٣٩)؛ ابوداود ٢٢٨/٣ ح ٢٧٩١؛ ترمذی ٨٤/٤ ح ١٥٢٣؛ نسایی ٢١١/٧ ح ٤٣٦٤؛ ابن ماجه ١٠٥٢/٢ ح ٣١٤٩.

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَا مِنْ أَيَّامٍ الْعَمَلُ الصَّالِحُ فِيهِنَّ أَحَبُّ إِلَى اللّٰهِ مِنْ هَذِهِ الْأَيَّامِ الْعَشَرَةِ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَلَا الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ؟ قَالَ: «وَلَا الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ إِلَّا رَجُلٌ خَرَجَ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ فَلَمْ يَرْجِعْ مِنْ ذَلِكَ بِشَيْءٍ». رَوَاهُ البُخَارِيّ[1].

١٤٦٠- (٨) عبدالله بن عباس ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «از دیدگاه خداوند بلند مرتبه، هیچ کرداری شایسته و عملی بایسته در ایام سال، بهتر و خوشایندتر از انجام آن در ایام دهه‌ی ذی الحجّه نیست».

گفتند: حتّی جهاد و کارزار در راه خدا؟! فرمودند: «جهاد و پیکار در راه خدا نیز با کردار نیک و شایسته‌ی این روزها، برابری نمی‌کند؛ مگر کسی‌که با جان و مال خویش، در راه خدا بیرون شود (و با دشمنان و بدخواهان، وارد کارزار و پیکار گردد) و هیچ چیز از جان و مال خویش را برنگرداند (یعنی شهید شود)».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: ده روز اول ذی الحجّه (از یکم تا دهم)، در دوازده ماه سال، از حیثیت و اعتبار بسیار بزرگی برخوردارند؛ خداوند بلند مرتبه در آیات ابتدایی سوره‌ی «فجر» به ده شب، سوگند یاد کرده است؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿وَالْفَجْرِ * وَلَيَالٍ عَشْرٍ﴾ (فجر/۱و۲)؛ «به سپیده دم (صبحگاهان) سوگند! و شب‌های دهگانه سوگند!»

برخی گفته‌اند که مراد، ده شب و روز ماه ذی الحجّه است که شاهد بزرگترین و تکان‌دهنده‌ترین اجتماعات مسلمانان جهان در سرزمین وحی است و عید قربان در آن انجام می‌پذیرد؛ و همین دیدگاه جماعتی بزرگ از مفسران و قرآن‌پژوهان است.

البته نباید فراموش کرد که خداوند نیازی ندارد که به جهت یقین و اطمینان دادن، به چیزی سوگند بخورد؛ بلکه سوگند خوردن خدا به چیزی، بر عزّت و حرمت و شکوه و عظمت آن چیز دلالت می‌کند؛ و سوگند خدا، نشانگر و بیانگر عزّت، عظمت و حرمت این ده شب است.

رسول خدا ﷺ در حدیث بالا فرمودند: «هر کس هلال ماه ذی الحجّه را رؤیت کرد و خواست تا (در روز عید) قربانی کند، پس تا زمانی که قربانی نکرده است، نباید موهای خویش را بگیرد و ناخن‌های خود را کوتاه نماید».

١- بخاری ٤٥٧/٢ ح ٩٦٩؛ ابوداود ٨١٥/٢ ح ٢٤٣٨؛ ترمذی ١٣٠/٣ ح ٧٥٧؛ و ابن ماجه ٥٥٠/١ ح ١٧٢٧.

این حکم - که پس از رؤیت هلال ذی الحجه - متوجه ما مسلمانان می‌گردد، بسی عجیب و شگفت‌آور است؛ از این رو، منقول بودن این عمل از رسول خداﷺ، نتراشیدن مو و نگرفتن ناخن تا فراغت از قربانی، مستحب قرار داده شده است.

خداوند بلند مرتبه در این ایام، عبادت بزرگ حج را مقرر نموده است؛ هر سال در این ایام، مسلمانان بی‌شماری برای حج بیت الله، مشرف به این مکان مقدس و بابرکت می‌شوند؛ خانه‌ی خدا، فرزندان توحید را از هرچهار سو به طرف خودمی کشد؛ گویا که نیروی مغناطیسی در داخل آن، کار گذاشته شده است که در هر لحظه، هزاران نفر از گوشه و کنار جهان بدان جا آمده و گرد آن تجمع می‌کنند.

شریعت مقدّس اسلام برای راهیان بیت الله، پایبندی به احکام ویژه‌ای را لازم گردانیده است؛ یونیفورم (لباس مخصوص) بیت الله، (یعنی اِحرام) بپوشند؛ لباس دوخته شده نباید بپوشند؛ عطر و ادکلن نمی‌توانند به کار ببرند؛ چهره را نباید بپوشانند؛ موها را نباید بتراشند؛ ناخن‌ها را نباید بگیرند. به ظاهر بسیار عجیب و غریب به نظر می‌رسد که کسانی که در خانه، اراده‌ی قربانی کردن را دارند، پس از رؤیت ماه، از موتراشی و ناخنگیری، منع کرده می‌شوند!

واقعیت امر، این است که رسول خداﷺ می‌خواهند، مردمان، با حجّاج بیت الله الحرام، مشابهت (ولو اندک و ناچیز) پیدا کنند. از این رو، چون حجّاج بیت الله، ناخن نمی‌گیرند، این‌ها نیز ناخن‌هایشان را نمی‌گیرند؛ و همچنان که آنان، موی خویش را نمی‌تراشند، آن‌ها نیز موهایشان را نمی‌تراشند. این مشابهت اندک، بدین منظور است که کرم و لطف الهی، شامل حال آن‌ها نیز بشود و با این کار، مورد الطاف و رحمت‌های الهی قرار گیرند.

در حقیقت، رحمت‌های خداوند بلند مرتبه، بهانه می‌جویند؛ مشابهت و هماهنگی با حجّاج بیت الله، نعمت بسیار بزرگی است، این مشابهت و هماهنگی، بدان معناست که هنگامی که باران رحمت الهی، در میدان عرفات بر بندگان خدامی بارد، بر دیگران نیز، اندکی ببارد.

خداوند می‌خواهد با عطا کردن قسمتی از رحمت‌های خویش به دیگران، آن راعمومیت بخشد؛ و هیچ بعید نیست که خداوند به برکت این مشابهت، صورت رابه

حقیقت تبدیل بگرداند و ما همگی، از قطره‌های رحمتی که در آنجا (اماکن حج) خواهد بارید، محروم ننمائیم.

به هر حال، دهه‌ی اول ذی الحجّه، دهه‌ی حجّ است؛ و عمل ویژه‌ی این روزها، حج می‌باشد؛ ولی این عمل، فقط در مکه‌ی مکرمه امکان‌پذیر خواهد بود (آن هم در طول عمر، یک بار بر کسانی که توانایی مالی و جسمی را دارا باشند).

برکت‌های ویژه‌ی حج را کسانی فراچنگ می‌آورند که بدانجا روند و حج کنند؛ ولی خداوند بلند مرتبه، با رحمت بی‌کران خود به همه‌ی مؤمنان، این فرصت را داده است که چون روزهای حج فرا رسد، در خانه‌های خود می‌توانند با «حجّ» و «حاجیان»، نوعی نسبت و مشابهت پیداکنند و در برخی از اعمال، با آن‌ها شریک شوند (و رمز و راز ویژه‌ی قربانی نیز همین موضوع است).

حجّاج بیت الله، در روز دهم ذی الحجه، قربانی‌های خویش را در سرزمین مِنی به بارگاه الهی تقدیم می‌کنند و سایر مسلمانان جهان نیز موظف شده‌اند تا در همان روز، قربانی‌های خود را به بارگاه الهی تقدیم نمایند و همان طوری که حجّاج، بعد از اِحرام، مو و ناخن نمی‌گیرند، کسانی که اراده‌ی قربانی دارند، بعد از رؤیت هلال ذی الحجه تا زمان قربانی، مو و ناخن خود را نگیرند و بدین صورت نوعی مناسبت و مشابهت با حجّاج نیز پیدا می‌کنند.

به راستی چه راهنمایی و ارشادی مبارک! که در صورت عمل بدان، تمام مسلمانان جهان، از آنوار و برکات حجّ بهره‌مند می‌شوند.

فصل دوم

۱۴۶۱ - [۹] (ضَعِيف)

عَنْ جَابِرٍ قَالَ: ذَبَحَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ الذَّبْحِ كَبْشَيْنِ أَقْرَنَيْنِ أَمْلَحَيْنِ موجئين فَلَمَّا وجههما قَالَ: «إِنِّي وجهت وَجْهي للَّذي فطر السَّمَوَات وَالْأَرْض عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أَمَرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ اللَّهُمَّ مِنْكَ وَلَكَ عَنْ مُحَمَّدٍ وَأُمَّتِهِ بِسْمِ اللّٰهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ ثُمَّ ذَبَحَ». رَوَاهُ أَحْمَدُ وَأَبُو دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَهْ وَالدَّارِمِيُّ وَفِي رِوَايَةٍ لِأَحْمَدَ وَأَبِي دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيِّ: ذَبَحَ بِيَدِهِ وَقَالَ: «بِسْمِ اللّٰهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُمَّ هَذَا عَنِّي وَعَمَّنْ لَمْ يُضَحِّ من أمتِي»[۱].

۱۴۶۱- (۹) جابر بن عبدالله ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ در روز عید قربان، دو قوچ شاخدار که رنگ سیاه و سفید داشتند و خَصی شده بودند، سر بریدند؛ و چون آن دو را (برای ذبح) رو به قبله گردانیدند، این دعا را خواندند:

«انّي وجّهتُ وجهي للذي فطر السموات والارض علي ملّة ابراهيم حنيفاً وما انا من المشركين؛ انّ صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي لله ربّ العالمين؛ لا شريك له وبذلك امرتُ وانا من المسلمين؛ اللهمّ منك ولك، عن محمد وامّته؛ بسم الله والله اكبر».

«بی‌گمان من رو به سوی کسی می‌کنم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و من از هر راهی جز راه او به کنارم و بر آیین ابراهیم حقگرا هستم که بر کنار از ادیان باطل و عقاید انحرافی است؛ و از زمره‌ی مشرکان نیستم؛ و بی‌گمان نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خداست که پروردگار جهانیان است (و این است که تنها خدا را پرستش می‌کنم و کارهای این جهان خود را در مسیر رضایت او می‌اندازم و بر بذل مال و جان در راه یزدان، می‌کوشم و در این راه می‌میرم تا حیاتم ذخیره‌ی مماتم شود).

خدا را هیچ شریکی نیست و به همین دستور داده شده‌ام؛ و من اوّلین مسلمان(در میان امّت خود و مخلص‌ترین فرد در میان همه‌ی انسان‌ها برای خدا) هستم.

پروردگارا! این قربانی، با توفیق تو و برای کسب خشنودی تو از سوی محمد ﷺ و امّتش، به تو پیشکش می‌شود».

۱- ابوداود ۲۳۰/۳ ح ۲۷۹۵؛ ترمذی ۸۵/٤ ح ۱۵۲۱؛ ابن ماجه ۱۰٤۳/۲ ح ۳۱۲۱؛ دارمی ۱۵۳/۲ ح ۱۹٤٦؛ و مسند احمد ۳۷۵/۳.

[این حدیث را احمد بن حنبل، ابوداود، ابن ماجه و دارمی روایت کرده‌اند.

در روایتی دیگر از احمد بن حنبل، ابوداود و ترمذی، چنین آمده است:] **آن حضرت**ﷺ (پس از گفتن «اللهم منک ولك عن محمد وامّته»)، حیوان را با دست خویش ذبح نمودند و فرمودند: «بسم الله والله اكبر؛ اللهم هذا عنّي وعمّن لم يضحّ عن امّتي»؛ «به نام خدا! خداوند از همه چیز و همه کس برتر و بزرگتر است. پروردگارا! این قربانی از جانب من و دیگر امّتیانم است که یارای آن را ندارند تا حیوانی را قربانی نمایند».

شرح: «اللهم منك ولك عن محمد وامّته»: از این عبارت، نباید چنین تصوّر و برداشت نمود که چون رسول خداﷺ از جانب امّت، قربانی کرده‌اند، از این رو، قربانی ایشان از طرف همه‌ی افراد امّت، ادا شده است و نیازی به قربانی کردن دیگر مسلمانان نیست؛ بلکه مراد از این بخش از حدیث، این است که پروردگارا! در ثواب و پاداش این قربانی، امّت مرا نیز با من شریک و سهیم بگردان؛ و پرواضح است که شرکت در ثواب، با ادا شدن قربانی، فرق دارد.

«اللهمّ هذا عنّي وعمّن لم يضحّ من امّتي»:

از این بخش از حدیث، معلوم می‌شود که کسانی که توانایی ذبح قربانی را ندارند، ناراحت و غمگین نباشند؛ زیرا اجر و پاداش قربانی‌های رسول خداﷺ نصیب آن‌ها نیز می‌گردد؛ چون رسول خداﷺ به هنگام ذبح قربانی، می‌فرمودند:

«بار خدایا! این قربانی را از من و کسانی از امّتم که نمی‌توانند قربانی بنمایند، بپذیر».

و پرواضح است که این مطلب، بیانگر نهایت شفقت و محبّت آن حضرت، با امّت است.

و به راستی در مورد رحم و نیکوکاری پیامبرﷺ کسی به پای ایشان نمی‌رسد؛ و این صفت، انعکاسی از وجود بزرگوارش بود؛ چه در دوران فقر و چه در زمان ثروتمندی و چه در زمان ناتوانی و چه به هنگام اقتدار، نیکوکاری، پیشوای او بود و رحم و دلسوزی، او را در برگرفته بود. او همان کسی است که می‌گوید:

«نیکوکاری به سوی بهشت رهنمون می‌گردد. به کسانی که در زمین‌اند رحم کنید تا کسی‌که در آسمان است به شما رحم کند. خداوند به کسی‌که به مردم رحم نکند، رحم نمی‌کند. خداوند به رحم کنندگان رحم می‌کند. رحم و شفقت تنها از کسی سلب می‌شود که بدبخت است».

قرآن کریم او را بدین صفت توصیف کرده، می‌فرماید:

﴿لَقَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ عَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ حَرِيصٌ عَلَيۡكُم بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ١٢٨﴾ [التوبة: ١٢٨].

«بی‌گمان پیغمبری از خود شما به سویتان آمده است؛ هرگونه درد و رنج و بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می‌آید؛ به شما عشق می‌ورزد و اصرار به هدایت شما دارد، و نسبت به مؤمنان دارای محبت و لطف فراوان و بسیار مهربان است».

رحمش شامل همه‌ی مردم می‌شد و نیکوکاری اش به مؤمنان و مشرکان می‌رسید. فقرا و ضعیفان نزدیک‌ترین مردم به قلب عظیم و لطف وسیع او بودند. محبت او نسبت به فقرا تا جایی رسید که از خدا خواست در حیات و در ممات در میان آنها باقی بماند. عایشه روایت کرده است که می‌گفت: «پروردگارا! مرا همچون مسکینان زنده نگاه دار؛ و همچون آنان بمیران و همراه آنان محشور گردان.» عایشه می‌گفت: چرای رسول خدا؟ می‌فرمود: «آنان چهل پاییز زودتر از ثروتمندان وارد بهشت می‌شوند؛ای عایشه! فقیر را نومید مگردان اگر چه با نصف دانه‌ی خرمایی باشد؛ای عایشه! فقرا و درماندگان را دوست بدار و آنان را نزدیک بگردان تا خداوند در روز قیامت تو را نزدیک بگرداند».

زندگی اش به فقرا پیوسته بود و هر چه در منزلش و در دستش بود به آنان تعلق داشت؛ در مورد لطف و توجه او به آنان روایت شده که: مردی از کنار او گذشت؛ پیامبر به مرد دیگری که نزد او بود گفت: نظر تو درباره‌ی این مرد چیست؟ گفت: مردی است از ثروتمندان؛ سوگند به خدا! این شایسته است اگر خواستگاری کرد به او زن داده شود و اگر شفاعت نمود شفاعتش پذیرفته شود. پیامبر چیزی نگفت. مرد دیگری از آن جا گذشت. پیامبر فرمود: نظرت درباره‌ی این یکی چیست؟ گفت: مردی است از فقرای مسلمان؛ سوگند به خدا! این شایسته است که اگر خواستگاری کرد به او زن داده نشود و اگر شفاعت کرد شفاعتش پذیرفته نشود و اگر سخنی گفت به سخنش گوش داده نشود. پیامبر ﷺ فرمود: این یکی از پُر زمین از امثال آن یکی بهتر است.

پیامبر از دلسوزی و رحمی که خداوند به او بخشیده و در فطرت او به ودیعت نهاده بود، برای ارج نهادن به فقرا و گرامی داشتن آنها و دستگیری درماندگان استفاده کرد. و نیکوکاری اش رادر میان این طبقه بسیار اِعمال کرد؛ تا این که اوضاع جامعه‌ای را که در آن ظهور کرده بود در مدت چندین سال دگرگون نمود و از فقرای مستضعف امتی پدید آورد که بعدها شرق و غرب در برابر آن تسلیم شدند. پیامبر ﷺ می‌فرمود: مرا در طلب

درماندگانتان یاری دهید؛ چرا که به خاطر درماندگانتان است که شما روزی و یاری داده می‌شوید؛ و وقتی که نزد او جمع می‌شدند، خوشحال می‌شد. یک بار آن هم با زبان، عده‌ای از ثروتمندان و توانمندان قومش را ترجیح داد[1] وحی نازل شد و او را مورد عتاب قرار داد:

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ ١ أَن جَآءَهُ ٱلۡأَعۡمَىٰ ٢ وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّهُۥ يَزَّكَّىٰٓ ٣ أَوۡ يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ ٱلذِّكۡرَىٰٓ ٤ أَمَّا مَنِ ٱسۡتَغۡنَىٰ ٥ فَأَنتَ لَهُۥ تَصَدَّىٰ ٦﴾ [عبس: ١-٦].

«چهره در هم کشید و روی برتافت از این که نابینایی به پیش او آمد؛ تو چه می‌دانی، شاید او خود را پاک و آراسته سازد این که پند گیرد و اندرز بدو سود رساند؛ اما آن کس که خود را بی‌نیاز می‌داند تو بدو روی می‌آوری و می‌پردازی».

بسیار اتفاق می‌افتاد که قریش او را به خاطر توجه فراوانش به بیچارگان و بردنشان به کعبه، مورد استهزا قرار می‌دادند و می‌گفتند: ﴿أَهَٰٓؤُلَآءِ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنۢ بَيۡنِنَآ﴾ [الأنعام: ٥٣]. «آیا اینها هستند که از میان خدا بر آنها منت نهاده است»؟!

پیامبر نسبت به افراد مسکین بسیار مهربان و دلسوز بود. عبدالله بن عمرو بن عاص می‌گوید: پیامبر وارد مسجد شد و نزد فقرا نشست؛ و به آنان مژده‌ی بهشت داد و نشان خوشحالی بر چهره‌هایشان ظاهر شد؛ و من غمگین شدم زیرا از آنان نبودم. و دید که سعد ابی بن وقاص خود را از مساکین بالاتر می‌شمارد و لذا به او یادآوری نمود که نیکی و پیروزیی که او بدان دست می‌یابد به خاطر همین فقراست و او مدیون آنان است. و این زمانی به گونه‌ای واضح و آشکار تحقق یافت که سعد فرماندهی این فقرای مستضعف را در نبرد قادسیه به عهده گرفت و رستم را شکست داد و تاج و تخت خسروان را که عرب یکی از رعایایشان بود، زیر پا نهاد.

رحم و نیکی او در حقّ بیچارگان تا بعد از مرگ نیز ادامه می‌یافت. در صحیح بخاری آمده که: «یک روز پیامبر مرد سیاه پوستی را به یاد آورد؛ و گفت: از فلان مرد چه خبر؟ گفتند:

۱- آن هم برای یک عمل پاک و نیک خداپسندانه. ماجرا - به روایت مفسران - از این قرار بود که پیامبر ج یک روز با یکی از بزرگان قریش داشت صحبت می‌کرد و به اسلام آوردن او امید بسته بود؛ در همان موقع که سرگرم گفتگو با او بود، عبدالله بن ام مکتوم - که قبلاً مسلمان شده بود - آمد و از رسول خدا چیزی پرسید و بر آن اصرار ورزید؛ پیامبر هم دوست داشت که کاش عبدالله این لحظه از تقاضا خودداری می‌کرد تا او به خاطر امیدی که به اسلام این مرد داشت بتواند با وی سخن بگوید؛ و لذا از او روی برگردانید و به دیگری روی آورد. البته عبدالله بن ام مکتوم نابینا بود و این روی گردانیدن پیامبر را هم ندید!!

مرده است‌ای رسول خدا! فرمود: پس چرا به من خبر ندادید؟ گفتند: حال و اوضاع او چنین و چنان بود؛ به گونه‌ای خواستند او را کم اهمیت جلوه دهند. فرمود: قبرش را به من نشان دهید. نزد قبرش آمد و بر او نماز خواند».

پیامبرﷺ برای آزادی بندگان و اجر نهادن به آنان سخت می‌کوشید و به همین منظور در این راه از هیچ چیز، نه مالی و نه قدرتی و نه دعوتی دریغ نورزید. رحم و نیکی خود را بر آنان فرو می‌باراند؛ و بارزترین نمونه اش رفتار وی با بنده اش زید بن حارثه بود که میان انتخاب سرورش پیامبر، و پدرش مختار گردید؛ و او هم پیامبر را که آن هنگام نه تنها مکنت و اقتداری نداشت بلکه در معرض اذیت و استهزای قریش هم بود برگزید. و همو بود که بنده‌ی آزاد شده اش زید را به عنوان فرمانده‌ی کل مهاجرین و انصار در جنگ با رومیان منصوب نمود که در نبرد مؤته شهید شد. بعد از فتح مکه وقتی که پیامبر از نو قصد نبرد با رومیان کرد، جوانی را که فرزند بنده‌ای بود، یعنی اسامه پسر زید را که بیست ساله بود به عنوان فرمانده‌ی لشکر تعیین کرد؛ و بزرگان صحابه و آشراف قریش در موکب او به راه افتادند؛ و پیامبر هم اندکی آنان را همراهی کرد.

خود بگویید که چگونه با دلسوزی و نیکوکاری اش به بندگانی که به بردگی گرفته شده، اهمیت و اعتبار بخشید؟ وی می‌فرمود: «هر کس با بندگان بدرفتار باشد، وارد بهشت نمی‌شود». و می‌فرمود: «نیکو رفتاری با بندگان مبارک است و بدرفتاری با آنان نامبارک».

نسبت به خدمتگزاران و کارگران هم نیکوکار بود. آورده‌اند که پیامبر فرمود: «هرگاه خدمتگزار شما برای یکی از شما غذا آورد، اگر هم او را ننشاند باید یک یا دو لقمه به او بدهد!» و معاویة بن سوید گوید: ما، فرزندان مُقرن، در زمان رسول خدا فقط یک کنیز خدمتگزار داشتیم، یکی از ما یک سیلی به او زد؛ این خبر به گوش پیامبر رسید و فرمود: او را آزاد کنید. گفتند: آنها غیر از این، خدمتگزار دیگری ندارند، فرمود: حال اگر چنین است فعلاً پیش آنها بماند و هرگاه از او بی‌نیاز شدند، باید او را آزاد کنند. و از ابومسعود روایت شده که گفت: غلامی از آنِ خود را با شلاق زدم؛ پشت سرم صدایی شنیدم؛ دیدم که رسول خداست و می‌گوید: ای ابومسعود! بدان که خدا بر تو تواناتر است تا تو بر این غلام. از رحم و دلسوزی پیامبر روایت شده که او تحمل نمی‌کرد کسی - به بنده اش - بگوید: بنده‌ی من! کنیز من! و لذا به مسلمانان دستور می‌داد که از این کار خودداری کنند و بگویند: پسر

جوان من! دختر جوان من! این نوع تربیت، در آزادی بندگان و گسترش مساوات و چیره گردانیدن روحیه‌ی اُخوّت بر غرور و فخر و تعصب، نیکوترین اثر را داشت.

معرور بن سوید می‌گوید: ابوذر را دیدم که جامه‌ای به تن داشت و غلامش نیز چنین جامه‌ای به تن داشت. از او در این مورد پرسیدم؛ گفت: از پیامبر خدا شنیدم که می‌گفت: آنها برادران شما هستند که خداوند ایشان را زیردستان شما قرار داده است؛ هرکس برادرش زیردست او باشد، باید از آنچه خود می‌خورد به او بدهد و از آنچه می‌پوشد به او بپوشاند؛ و آنان را مکلف به کاری که توانایی آن را ندارند نکنید؛ و اگر هم این کار را کردید آنان را یاری دهید. و انس گوید: ده سال در خدمت پیامبر بودم، هیچ وقت سخن تلخی به من نگفت.

آن حضرت ﷺ با مسکینان و خدمتگزاران و بندگان همنشینی می‌کرد؛ با آنان سخن می‌گفت و دعوتشان را می‌پذیرفت؛ به عیادت بیمارانشان می‌رفت و در تشییع جنازه‌ی مردگانشان شرکت می‌کرد و بر آنان نماز می‌خواند. شریعت پیامبر اسلام مقداری از بیت المال را برای آزادی بندگان قرار داده است؛ و آن حضرتﷺ بعد از این که بنده آزاد می‌شد، چیزی هم به او می‌داد که او را در کسب درآمد یاری دهد.

رحم و دلسوزی و نیکی رسول خدا - که تصویر گویای وجود بزرگوارش بود - تنها محدود و منحصر به انسانها نبود؛ این رحم و دلسوزی، احساسات او را در کنترل خود داشت و او را به کوششی دامنه دار و موفق و نیک فرجام در راه دلسوزی نسبت به حیوانات برانگیخت. چه عادات زشت و بی‌رحمانه‌ای که در میان اعراب رواج داشت و او با آن عادات به مبارزه برخاست و آنها را از بین برد. بدون این که حیوان را سر ببرند، زنده، تکه‌ای از بدنش را می‌بریدند و بریان می‌کردند و آن را می‌خوردند؛ پیامبر این عمل را حرام اعلام کرد؛ که تا امروز هم بعضی از قبایل در عربستان با وجود مسلمان بودنشان چیزی از این موارد را انجام می‌دهند. آنها وقتی که برای جنگ خارج می‌شدند و سفرشان طول می‌کشید، یکی از رگهای شتر را می‌شکافتند و خونش را می‌گرفتند و آن را می‌پختند و می‌خوردند. یا کوهان شتر را می‌شکافتند و مقداری از چربی آن را می‌بریدند؛ سپس کوهان را می‌دوختند و چربی را می‌خوردند. داغ کردن حیوان در صحرا - هنوز هم - ضرورتی بود برای اثبات مالکیت؛ پیامبر از این آزار رسانیدن نهی کرد و آن را به گذاشتن کمترین نشان بر عضوی که کمترین

درد را احساس می‌کند، تخفیف داد. اعراب از حیواناتشان به عنوان هدف برای تیراندازی استفاده می‌کردند؛ پیامبر از این کار و نیز از این که دم اسبان را ببرند نهی کرد. یک بار از کنار شتر ماده‌ی گرسنه‌ای که بسته شده بود گذشت؛ ریسمانش را گشود و آن را آزاد کرد. او به مردم سفارش کرده است که در رفتار با چهارپایان از خدا بترسند. یکی از نمونه‌هایی که پیامبر اکرم ﷺ ذکر کرده است این است که می‌فرماید: «یک وقت مردی از راهی می‌گذشت. بسیار تشنه شد و چاهی یافت؛ داخل چاه رفت؛ آب آشامید و به راه افتاد؛ ناگهان سگی را دید که از شدت تشنگی زبانش را بیرون می‌آورد و خاک می‌خورد؛ مرد با خود گفت: این سگ به اندازه‌ای که من قبلاً تشنه بودم تشنه است؛ و لذا داخل چاه شد و کفشش را پر از آب کرد؛ سپس آن را با دهانش گرفت تا از چاه بالا آمد؛ و به سگ آب داد؛ خداوند او را مورد لطف و عنایت خود قرار داد و گناهانش را بخشود»[1] اصحاب گفتند: ای رسول خدا! آیا به خاطر نیکی کردن به چهارپایان هم به ما پاداش داده می‌شود؟ فرمود: «نیکی کردن در حق هر موجود زنده‌ای پاداش داده می‌شود». و همچنین فرموده است: «زنی تنها به این خاطر وارد جهنم شد که گربه‌ای را بسته بود و نه به او غذا می‌داد و نه می‌گذاشت از حشرات روی زمین چیزی بخورد».

اینها نمونه‌هایی است که پیامبر آنها را برای مردمی ذکر می‌کند که گمان نمی‌کردند دلسوزی نسبت به حیوانات پاداش داشته باشد. این نمونه‌ها در تقویت روحیه‌ی مهربانی و دلسوزی در مسلمانان و دیگر ملتهایی که در شرق و غرب عالم به اخلاق و آداب آنان آراسته گشتند، دارای بزرگ‌ترین تأثیر بود. یکی از عادات اعراب جاهلی این بود که از پشت چهارپایانشان به عنوان منبر استفاده می‌کردند؛ و پیامبر از این نهی کرد؛ و فرمود: خداوند آنها را مسخّر شما گردانیده تا شما را به جایی برسانند که جز با رنج و زحمت بدان جا نمی‌رسید؛ و زمین را برای شما قرار داده است پس بر روی آن نیازهایتان را برآورده سازید.

۱- سعدی نیز آن را در باب دوم بوستان به نظم درآورده است:

یکی در بیابان سگی تشنه یافت ... برون از رمق در حیاتش نیافت

کلّه دلو کرد آن پسندیده کیش ... چو حَبْل اندر آن بست دستار خویش

به خدمت میان بست و بازو گشاد ... سگ ناتوان را دمی آب داد

خبر داد پیغمبر از حال مرد ... که داور گناهان از او عفو کرد

رحم و دلسوزی قلب بزرگ و وسیع وی شامل حال گنجشک کوچکی نیز می‌گردد. عبدالرحمن بن عبدالله می‌گوید: در سفری همراه پیامبر بودیم؛ پرنده‌ای شبیه گنجشک را دیدیم که دو جوجه داشت؛ آنها را گرفتیم. مادر جوجه‌ها بر سرِ ما به پرواز درآمد. وقتی پیامبر آمد؛ فرمود: چه کسی این پرنده را با برداشتن جوجه هایش پریشان و ناراحت کرده است؟ جوجه هایش را به او برگردانید. و نیز پیامبرﷺ در واکنش در برابر خشونت عایشه با شتری که بر آن نشسته بود، فرمود: «هر کس از دلسوزی و رحم بی‌نصیب گردد، از کل نیکی بی‌نصیب می‌شود».

این همه رحم و دلسوزی در وجود او باعث می‌شد هرگاه طفلی را ببیند و یا با کودکی برخورد کند، خشنودی و خوشحالی بر چهره اش پدیدار شود. اطفال یارانش را میان بازوان خود قرار می‌داد و خوشحال می‌شد. و هنگامی که از کنار کودکان می‌گذشت، به آنان سلام می‌کرد. جابربن سَمرة می‌گوید: پیامبر کودکانی را دید که با هم مسابقه می‌کردند؛ او نیز همراه آنان دوید. و گاه اتفاق می‌افتاد در راه با کودکی برخورد می‌کرد؛ او را بر اشتر خود سوار می‌کرد تا خوشحال شود. او نیکوکارترین پدر نسبت به فرزندش بود. انس می‌گوید: او هیچ‌کس را نمی‌شناسد که نسبت به زن و فرزندش از پیامبر نیکوکارتر بوده باشد. و اسامه فرزند زید می‌گوید: رسول خدا مرا می‌گرفت و بر ران خود می‌نشاند و حسن را بر ران دیگرش؛ سپس آنها را در آغوش می‌گرفت و می‌گفت: پروردگارا! به اینان رحم کن؛ که من هم به آنها رحم می‌کنم. یک بار پیش آمد که یکی از اعراب وقتی دید که پیامبر فرزندانش را و فرزندان اصحابش را می‌بوسد، تعجب کرد. آقْرع بن حابس یک بار که دیده بود پیامبر حسین را می‌بوسد، گفت: من ده فرزند دارم که تاکنون هیچ یک از آنان را نبوسیده ام. و دیگران نیز با واکنش‌ها و سخنانی از این قبیل به این شفقت و مهربانی غیرمعمول اعتراض می‌کردند؛ در حالی که پیامبر از آنان نمی‌پذیرفت که بی‌رحم و سنگدل باشند. عایشه می‌گوید: یک اعرابی نزد پیامبر آمد؛ و گفت: آیا کودکان را می‌بوسید؟ ما که این کار را نمی‌کنیم؛ پیامبر فرمود: آیا اگر خداوند رحم و شفقت را از قلب تو گرفته باشد، می‌توانم که نگذارم؟!

این همه رحم و شفقت در وجود پیامبر همان گونه که موجب بروز خوشحالی و آرامش در او می‌شد، سبب اندوه و ریزش اشک هم می‌گردید؛ و سنگدلان در این مورد بر او خرده می‌گرفتند و او برای آنها بیان می‌کردند که این، رحم و شفقت است و عیبی در آن نیست.

فرزند یکی از دخترانش داشت می‌مرد؛ وقتی او را از دور دید که وجودش همچون مشک کوچکی به تپش و حرکت افتاده است، اشک از چشمانش سرازیر شد؛ سعد بن عباده گفت: این چیست‌ای رسول خدا! گفت: این رحم و شفقتی است که خداوند آن را در دل بندگانش نهاده است؛ و خداوند از میان بندگانش به بندگان دلسوز و صاحب رحم، رحم می‌کند. نوبه‌ی مرگ خود سعد هم فرا رسید و مریض شد. پیامبر به عیادتش رفت؛ وقتی که داخل شد او را در میان خویشاوندانش یافت. فرمود: آیا مرده است؟ گفتند: نه‌ای رسول خدا! و پیامبر گریست؛ و فرمود: آیا نمی‌دانید که خداوند به سبب اشک چشمان و اندوه دل کسی را عذاب نمی‌دهد اما به علت این (به زبانش اشاره کرد) مورد عذاب قرار می‌دهد؟

این رحم و شفقت به کوچک و بزرگ، ویژه‌ی مؤمنانِ پیرو او نبود؛ بلکه شامل دشمنانِ مشرکش و نیز مخالفانش از دیگر ادیان هم می‌شد. بعد از یکی از جنگها به او خبر رسید که کودکانی در میان صف کشتگان‌اند؛ بسیار اندوهگین شد؛ یکی از اصحاب گفت: ای رسول خدا! چه چیز موجب اندوه تو شده است؟ اینان که کودکان مشکران‌اند. پیامبر خشمگین شد و سخنانی گفت که مضمونشان این است: اینان از شما بهترند؛ اینها بر فطرت پاک خود هستند؛ من شما را از کشتن کودکان برحذر می‌دارم؛ من شما را از کشتن کودکان برحذر می‌دارم. بخاری از جابربن عبدالله روایت کرده که گفت: جنازه‌ای از کنار ما گذشت؛ پیامبر به خاطر آن برخاست، ما هم برخاستیم؛ گفتیم: ای رسول خدا! این جنازه‌ی یک یهودی بود. فرمود: «آیا او یک انسان نیست؟ هرگاه جنازه را دیدید برخیزید». و وقتی که نجاشی مرد، خبر مرگ او را به اصحابش داد؛ سپس جلو رفت؛ و مردم پشت سر او صف کشیدند و بر او نماز خواند.

این رحم و شفقتی است که دین یا وطن خاصی نمی‌شناسد؛ و برای او دلسوزی نسبت به انسان یا حیوان فرقی نمی‌کند.

یک بار از او خواسته شد که بر دشمنانش لعنت بفرستد؛ فرمود: «من نه برای فرستادن لعنت بلکه به عنوان رحمت آمده ام». وقتی که عبدالله بن اُبی بن سَلول که سرکرده‌ی منافقان در مدینه بود مرد، و همو بود که با همفکرانش در غزوه‌ی اُحُد از نیمه‌ی راه

بازگشت و یاری دادن پیامبر را در بحرانی‌ترین اوقات ترک نمود؛ و دارای موضع گیریهای مشهوری است که ضمن آنها برای پیامبر و مسلمانان شرّ محض بوده است، وقتی که مرد پسرش از پیامبر خواست که پیراهنش را به او بدهد تا تبرکاً وی را در آن دفن کند؛ پیامبر هم پیراهنش را به عنوان کفن برای سرکرده‌ی منافقان به پسرش داد. آیا رفتاری نیکوکارانه‌تر و بزرگوارانه‌تر از این به خاطر دارید؟ سپس پیامبر به سوی قبرش به راه افتاد؛ آن جا ایستاد و می‌خواست بر او نماز بخواند؛ عمر بن خطاب جلو پرید و گفت: ای رسول خدا! آیا بر پسر اُبَّی نماز می‌خوانی که فلان روز چنین و چنان گفت؛ و سخنانش را برمی شمرد؛ پیامبر لبخند زد و گفت: «دور شو عمر». عمر می‌گوید: وقتی که اصرار کردم فرمود: «به من اختیار داده شده و من آنچه را بخواهم انتخاب می‌کنم؛ اگر می‌دانستم چنانچه بیشتر از هفتاد بار برای او آمرزش بطلبم آمرزیده می‌شود، این کار را می‌کردم»؛ و بازگشت.

و این اشاره است به فرموده‌ی خداوند متعال در مورد منافقان که می‌فرماید: ﴿ٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ أَوۡ لَا تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ سَبۡعِينَ مَرَّةٗ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡ﴾ [التوبة: ٨٠]. «چه برای آنان طلب آمرزش کنی و چه نکنی؛ حتی اگر هفتاد بار برای آنان طلب آمرزش کنی، هرگز خداوند آنان را نمی‌آمرزد». در این اختیاری که دارد میان این که آمرزش بطلبد و یا آمرزش نطلبد، طبع دلسوز و رحیم او وی را به طلب آمرزش برای دشمنانش برمی انگیزد؛ و حتی به عمر می‌گوید: اگر می‌دانستم که با استغفار بیش از هفتاد مرتبه برای آنها، آمرزیده می‌شوند، بیش از هفتاد بار برای آنها آمرزش می‌طلبیدم!.

این همان رحمتی است که دشمنان و دوستانش و مردم را همگی دربرگرفت. یک بار شنید که یک اعرابی که پشت سر او ایستاده و نماز می‌خواند، می‌گوید: پروردگارا! به من و محمد رحم کن و با ما به کس دیگری رحم مکن؛ وقتی که سلام داد فرمود: با وجود این که فراخی و مجال هست، سخت می‌گیری.

از این نمونه و نمونه‌های زیاد دیگری که بازگفتیم و همگی بر قلب سرشار از لطف و رحمت و شفقت وی دلالت دارد، روشن می‌شود که وی پرورده‌ی محیطی که در آن می‌زیست نبوده است؛ او رحمتی گسترده و فراگیر بود در میان خشونت و تعصب و خودخواهی. در اُحُد که خود زخمی و عمویش مُثله شده و یارانش کشته، زخمی و یا رانده شده بودند، از او خواسته شد که دشمنان را مورد لعن و نفرین قرار دهد؛ اما

همین رحمت و شفقت بی‌نهایت بود که او را وا داشت به جای نفرین، برای آنها دعای خیر بکند؛ و همین رحمت بیش از حد بود که او را بر آن داشت که در طائف برای ثقیف که از پذیرش او سر باز زده بودند دعای خیر کند. و وقتی که قریش از او صله‌ی رحم خواستند؛ و از گرسنگی زن و فرزندانشان نالیدند با وجود این که آنها بودند که وی را از خانه اش بیرون رانده و در مدینه محاصره کرده بودند، همین رحمت و شفقت بود که او را واداشت تا راه یمامه و شام را بر تجارت قریش بگشاید.

بنابراین از خوان یغمای رحمت او چه دوست و چه دشمن، چه قوی و چه ضعیف، چه فرد آزاد و چه بنده، و چه حیوان، همگی برخوردار گشته‌اند؛ و قلب وسیع و بزرگش مالامال از این لطف و مهربانی و شفقت بود؛ این رحمت در دهانش با شادی، در چشمانش با اشک و در دستش با بخشندگی تجلّی می‌یافت. این رحمتی که همگان را در برگرفت، بارزترین صفات پیامبر است که قهرمانان برای نیل بدان می‌خواهند بر هم پیشی بگیرند اما همگی از آن باز می‌مانند، و رسول خدا به عنوان نمونه‌ی کامل و الگوی با شکوه همچنان بر صفحه‌ی تاریخ می‌درخشند.

١٤٦٢ - [١٠] (ضَعِيف)

وَعَنْ حَنَشٍ قَالَ: رَأَيْتُ عَلِيًّا ﷺ يُضَحِّي بِكَبْشَيْنِ فَقُلْتُ لَهُ: مَا هَذَا؟ فَقَالَ: (إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ أَوْصَانِي أَنْ أُضَحِّيَ عَنْهُ فَأَنَا أُضَحِّي عَنْهُ. رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَرَوَى التِّرْمِذِيُّ نَحْوَهُ[١].

١٤٦٢- (١٠) حَنش بن عبدالله سبائی گوید: علی بن ابی طالب ﷺ را دیدم که دو قوچ قربانی نمود. بدو گفتم: چرا به جای یک قوچ، دو قوچ قربانی می‌کنی؟ علی ﷺ در پاسخ گفت: رسول خدا ﷺ مرا وصیت کردند تا هر سال از طرف ایشان نیز حیوانی را قربانی کنم؛ از این رو، من نیز (برای آن که به وصیت ایشان جامه‌ی عمل پوشانیده باشم، هر سال) از طرف آن حضرت ﷺ حیوانی را قربانی می‌کنم».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است؛ و ترمذی نیز نظیر آن را در معنا - نه در لفظ - روایت نموده است].

١- ابوداود ٢٢٧/٣ ح ٢٧٩٠؛ ترمذی ٧١/٤ ح ١٤٩٥؛ و مسند احمد ١٥٠/١.

شرح: این حدیث، بیانگر جایگاه والای قربانی در اسلام است؛ زیرا رسول خدا ﷺ در دوران سکونت خویش در مدینه‌ی منوره، همه ساله، قربانی می‌کردند و پس از وفات نیز به علی بن ابی طالب رضی الله عنه سفارش کردند تا هر سال از جانب ایشان، حیوانی را قربانی نماید؛ و علی بن ابی طالب رضی الله عنه نیز بر مبنای سفارش آن حضرت ﷺ هر سال از جانب ایشان قربانی می‌کرد.

قربانی کردن از طرف مرده‌ها:

از حدیث علی بن ابی طالب رضی الله عنه معلوم می‌شود که می‌توان از طرف مرده‌ها نیز قربانی نمود؛ و در صورتی که توانایی مالی باشد، بهتر آن است که از طرف پدر و مادر مرده‌ی خود، یا از طرف بزرگان دین و پیامبران، به ویژه حضرت محمد ﷺ یا از طرف همسران بزرگوار آن حضرت ﷺ و صحابه و یاران باوفا و جان نثار رسول خدا ﷺ قربانی نماید که پاداش بزرگ و اجر عظیمی را به دنبال خواهد داشت.

رفع یک اشتباه:

برخی از افراد که بر خودشان قربانی کردن واجب است، به جای این که برای خودشان قربانی نمایند، آن را ترک می‌کنند و از طرف شخص زنده یا مرده‌ی خانواده‌ی خویش یا از طرف بزرگی از بزرگان دین، قربانی می‌کنند که این اشتباه است؛ چون که چنین افرادی در وهله‌ی اول، باید از طرف خودشان قربانی نمایند؛ برای این که قربانی بر آن‌ها واجب است ولی قربانی کردن از طرف دیگران، مستحب می‌باشد.

١٤٦٣ - [١١] (ضَعِيف)

وَعَنْ عَلِيٍّ قَالَ: أَمَرَنَا رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ أَنْ نَسْتَشْرِفَ الْعَيْنَ وَالْأُذُنَ وَأَلَّا نُضَحِّيَ بِمُقَابَلَةٍ وَلَا مُدَابَرَةٍ وَلَا شَرْقَاءَ وَلَا خَرْقَاءَ. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ والدارمي وانتهت رِوَايَته إِلَى قَوْله: وَالْأُذن[1].

١٤٦٣- (١١) علی بن ابی طالب رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ به ما فرمان دادند تا به چشم و گوش حیوان قربانی، خوب نگاه کنیم تا در آن‌ها نقص و عیبی وجود نداشته باشد.

١- ترمذی ٧٣/٤ ح ١٤٩٨؛ نسایی ٢١٦/٧ ح ٤٣٧٢؛ ابن ماجه ١٠٥٠/٢ ح ٣١٤٢؛ دارمی ١٠٦/٢ ح ١٩٥٢؛ و مسند احمد ١٠٨/١.

و هم‌چنین به ما دستور دادند تا این حیوانات را قربانی نکنیم: حیوانی که قسمت بالای گوش آن بریده شده باشد؛ حیوانی که ناحیه‌ی پایین گوش آن بریده شده باشد؛ حیوانی که گوش‌های آن به درازا شکافته شده باشد؛ و حیوانی که در گوش وی شکافِ گرد باشد.

[این حدیث را ترمذی، ابوداود، نسایی، دارمی و ابن ماجه روایت کرده‌اند؛ با این تفاوت که ابن ماجه آن را فقط تا عبارت «والاذن» نقل نموده است].

شرح: «ان نستشرف العین والاذن»: این که خوب به چشم و گوش حیوان نگاه بکنیم تا در آن‌ها عیب و نقصی وجود نداشته باشد و حیوان، سالم و صحیح باشد.

و برخی، این عبارت را چنین ترجمه کرده‌اند:

«امرنا ان نتخیّرهما»: یعنی پیامبرﷺ به ما دستور دادند تا حیوانی را برای قربانی انتخاب کنیم که از ناحیه‌ی چشم و گوش، کامل و سالم باشد.

«مقابلة»: حیوانی که قسمت بالای گوش آن بریده شده و به پایین آویزان شده باشد.

«مدابرة»: حیوانی که قسمت پایین گوش آن بریده شده و به ناحیه‌ی عقب، آویزان شده باشد.

«شرقاء»: گوسفندی که گوش‌های آن به درازا شکافته شده باشد.

«خرقاء»: گوسفندی که در گوش وی، شکافی گرد باشد.

١٤٦٤ - [١٢] (ضعیف)

وَعَنْ عَلِيٍّ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللّٰهِﷺ أَن نضحي بأعضب الْقرن وَالْأُذن. رَوَاهُ ابْن مَاجَه[1].

١٤٦٤- (١٢) علی بن ابی طالب رضی الله عنه گوید: رسول خداﷺ از قربانی کردن جانوری منع کردند که شاخ آن شکسته شده و (یا) گوش آن بریده شده باشد.

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است].

١٤٦٥ - [١٣] (صحیح)

---

[1]- ابوداود ٣/٢٣٨ ح ٢٨٠٥؛ ترمذی ٤/٧٦ ح ١٥٠٤؛ نسایی ٧/٢١٧ ح ٤٣٧٧؛ ابن ماجه ٢/١٠٥١ ح ٣١٤٥؛ و مسند احمد ١/٨٣.

وَعَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِﷺ سُئِلَ: مَاذَا يُتَّقَى مِنَ الضَّحَايَا؟ فَأَشَارَ بِيَدِهِ فَقَالَ: «أَرْبَعًا الْعَرْجَاءُ والبين ظلعها والعرواء الْبَيِّنُ عَوَرُهَا وَالْمَرِيضَةُ الْبَيِّنُ مَرَضُهَا وَالْعَجْفَاءُ الَّتِي لَا تَنْقَى». رَوَاهُ مَالِكٌ وَأَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَابْنُ مَاجَهْ وَالدَّارِمِيُّ[1].

١٤٦٥- (١٣) براء بن عازب ﷺ گوید: از رسول خداﷺ پرسیده شد که در قربانی، از ذبح چه حیواناتی باید اجتناب شود؟ آن حضرتﷺ در پاسخ بدین سؤال با (انگشتان) دست خویش (به عدد چهار) اشاره کردند و فرمودند: «چهار نوع حیوان، برای قربانی کردن، جایز نیست:

١- حیوان لنگی که لنگی‌اش آشکار و نمایان باشد (و قدرت راه رفتن را نداشته باشد).

٢- حیوان کوری که کور بودنش، واضح و ظاهر باشد.

٣- حیوان بیماری که بیماری‌اش، آشکار باشد.

٤- حیوانی که بسیار نحیف و لاغر باشد که لاغری آن به حدّی رسیده است که در استخوان آن، مغزی نیست.

[این حدیث را مالک، احمد بن حنبل، ترمذی، ابوداود، نسایی، ابن ماجه و دارمی روایت کرده‌اند].

شرح: این حدیث در روایتی دیگر، با این لفظ آمده است:

از عبید بن فیروز روایت است: به براء بن عازب ﷺ گفتم: از قربانی‌هایی که پیامبرﷺ دوست نداشت یا از آن‌ها نهی می‌کرد، برایمان بگو! او در پاسخ گفت: پیامبرﷺ بادستش این طوری اشاره کرد - در حالی که دست من کوتاهتر از دست او است - و فرمود:

«اربع لاتُجزيء في الاضاحي: العوراء البيّن عَوَرها؛ والمريضة البيّن مرضها؛ والعرجاء البيّن ظلعها؛ والكسيرة الّتي لاتنقي» (ابن ماجه، ح ٣١٤٤ و ابوداود، ح ٣٧٨٥).

«چهار نوع حیوان، برای قربانی جایز نیست: حیوان کوری که کور بودنش واضح باشد؛ حیوان بیماری که بیماری‌اش آشکار باشد؛ حیوان لنگی که لنگی‌اش واضح و آشکار باشد و حیوان عضو شکسته‌ای که بهبود نیابد».

---

[1]- ابوداود ٣/٢٣٥ ح ٢٨٠٢؛ ترمذی ٤/٧٢ ح ١٤٩٧؛ نسایی ٧/٢١٥ ح ٤٣٧٠؛ ابن ماجه ٢/١٠٥٠ ح ٣١٤٤؛ دارمی ٢/١٠٥ ح ١٩٤٩؛ موطأ مالک ١/١٨٢ ح ١، «کتاب الضحایا»؛ و مسند احمد ٤/٢٨٩.

براء ﷺ در ادامه گفت: «من مکروه می‌دانم که گوش (حیوان قربانی) عیب‌دار باشد؛ و گفت: هر نقصی را در حیوان ناپسند دیدی، آن را رها کن (و از قربانی کردن آن خودداری کن) بدون این که آن را بر کس دیگری، حرام کنی».

بنابراین، تنها حیواناتی را می‌توان قربانی نمود که هیچ گونه عیب و نقص اساسی نداشته باشند؛ برای مثال: حیوانات نابینا، چُلاق، بیمار و بسیار لاغر برای قربانی جایز نیستند.

از چه اموالی باید انفاق کرد و قربانی نمود؟

خداوند بلند مرتبه در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا كَسَبۡتُمۡ وَمِمَّآ أَخۡرَجۡنَا لَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِۖ وَلَا تَيَمَّمُواْ ٱلۡخَبِيثَ مِنۡهُ تُنفِقُونَ وَلَسۡتُم بِـَٔاخِذِيهِ إِلَّآ أَن تُغۡمِضُواْ فِيهِۚ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ٢٦٧﴾ [البقرة: ٢٦٧].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از قسمت‌های پاکیزه‌ی اموالی که (از طریق تجارت) بدست آورده‌اید و از آنچه از زمین برای شما بیرون آورده‌ایم (از قبیل منابع و معادن زیرزمینی) ببخشید و به سراغ چیزهای ناپاک نروید تا از آن ببخشید؛ در حالی که خود شما حاضر نیستید آن چیزهای پلید را دریافت کنید مگر با اغماض و چشم‌پوشی در آن؛ و بدانید که خداوند بی‌نیاز و شایسته‌ی ستایش است».

در این آیه، جمله‌ی «ما كسبتم» (آنچه به دست آورده‌اید) اشاره به درآمدهای تجاری است و جمله‌ی «ممّا اخرجنا لكم من الارض» (از آنچه از زمین برای شما بیرون آورده‌ایم) اشاره به انواع درآمدهای زراعی و کشاورزی و همچنین معادن زیرزمینی است؛ بنابراین، تمام انواع درآمدها را شامل می‌شود؛ زیرا سرچشمه‌ی تمام اموالی که انسان دارد، زمین و منابع گوناگون آن است حتّی صنایع و دامداری و مانند آن؛ که همه را شامل می‌شود؛ زیرا سرچشمه‌ی تمام اموالی که انسان دارد، زمین و منابع گوناگون آن است حتّی صنایع و دامداری و مانند آن؛ که همه از زمین مایه می‌گیرد.

این تعبیر - در ضمن - اشاره‌ای به این حقیقت است که ما، منابع این‌ها را در اختیار شما گذاشتیم؛ از اینرو نباید از انفاق کردن بخشی از طیبات و پاکیزه‌ها و «سرگل» آن در راه خدا، دریغ ورزید.

سپس برای تأکید هر چه بیشتر می‌افزاید: «به سراغ قسمت‌های ناپاک نروید تا از آن، انفاق کنید؛ در حالی که خود شما حاضر نیستید آن را بپذیرید؛ مگر از روی اِغماض و کراهت».

از آنجا که برخی از مردم عادت دارند که همیشه از اموال بی‌ارزش و آنچه تقریباً از مصرف افتاده است و قابل استفاده‌ی خودشان نیست انفاق کنند و این گونه انفاق‌ها، علاوه بر این که سود چندانی به حال نیازمندان ندارد، یک نوع اهانت و تحقیر نسبت به آن‌ها است و موجب تربیت معنوی و پرورش روح انسانی نیز نمی‌باشد، این جمله، به صراحت مردم را از این کار نهی می‌کند و آن را با دلیل لطیفی همراه می‌سازد؛ و آن، این که: شما خودتان حاضر نیستید این گونه اموال را بپذیرید، مگر از روی کراهت و ناچاری! چرا درباره‌ی برادران مسلمان - و از آن بالاتر، خدایی که در راه او انفاق می‌کنید و همه چیز شما از او است - راضی به این کار می‌شوید!.

در حقیقت، این آیه، به نکته‌ی لطیفی اشاره می‌کند که در انفاق در راه خدا، یک طرفش مؤمنان نیازمندند و طرف دیگر آن، خدای بی‌نیاز؛ و بااین حال، اگر اموال پست و بی‌ارزش انتخاب شود، از یک سو، تحقیری است نسبت به نیازمندان که ممکن است علی‌رغم تهیدستی، مقام بلندی از ایمان و انسانیت داشته باشند و روحشان آزرده شود و از سوی دیگر، سوء ادبی نسبت به مقام شامخ پروردگار. بنابراین رسیدن به مقام نیکوکاران واقعی، شرایط زیادی دارد که یکی از آن‌ها، انفاق کردن از اموالی است که مورد علاقه‌ی انسان است؛ زیرا عشق و علاقه‌ی واقعی به خدا و احترام به اصول انسانیت و اخلاقی، آن گاه روشن می‌شود که انسان بر سر دوراهی قرار گیرد؛ در یک طرف، مال و ثروت یا مقام و منصبی قرار داشته باشد که مورد علاقه‌ی شدید اوست؛ و در طرف مقابل، خدا و حقیقت و عواطف انسانیت و نیکوکاری. اگر از اوّلی به خاطر دوّمی صرف‌نظر کرد، معلوم می‌شود که در عشق و علاقه‌ی خود صادق است؛ و اگر تنها در این راه از موضوعات جزئی حاضر بود صرف‌نظر کند، معلوم می‌شود عشق و علاقه‌ی معنوی او نیز به همان پایه است و این مقیاسی است برای سنجش ایمان و شخصیت.

به هر حال، هیچ‌گونه شک و تردیدی نیست که انفاق در راه خدا، برای تقرّب و نزدیکی حاصل نمودن به ذات پاک خداست و مردم، هنگامی که می‌خواهند به سلاطین و شخصیت‌های بزرگ، تقرّب و نزدیکی جویند، بهترین اموال خود را به عنوان تحفه و هدیه،

برای آن‌ها می‌برند - در حالی که آن‌ها، انسان‌های ضعیفی همچون خودشان هستند - از اینرو، چگونه ممکن است انسان به خداوند بزرگی که تمام عالم هستی از اوست، به وسیله‌ی اموالی بی‌ارزش و از مصرف افتاده، تقرّب و نزدیکی جوید؛ و این که می‌بینیم در زکاتِ واجب و حتّی در قربانی نباید از نوع نامرغوب استفاده کرد، نیز در همین راستا است.

قربانی، در واقع نذری از سوی انسان مسلمان به بارگاه خداوند است؛ از این رو واجب است که بر حسب توانایی، جانور خوب و سالم را برای قربانی انتخاب نماید، و خیلی زشت و ناپسند و نادرست است که جانور لنگ، کور، کر، لاغر، گوش بریده، شاخ شکسته و معیوب را تقدیم بارگاه الهی نماید؛ و حال آن که خداوند می‌فرماید:

﴿لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَۚ وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَيۡءٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٞ٩٢﴾ [آل عمران: ۹۲].

«به نیکی (کامل که جویای آنید و مورد پسند خدا است) دست نمی‌یابید، مگر آن که از آنچه دوست می‌دارید (در راه خدا) ببخشید؛ و هر آنچه را ببخشید (کم یا زیاد، بی‌ارزش یا باارزش) خدا بر آن آگاه است».

به هر حال، باید این فرهنگ قرآنی در میان همه‌ی مسلمانان، زنده و احیاء شود که برای انفاق و قربانی، بهترین‌ها و برترین‌ها را انتخاب نمایند.

١٤٦٦ - [١٤] (صَحِيح)

وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ يُضَحِّي بِكَبْشٍ أَقْرَنَ فَحِيلٍ يَنْظُرُ فِي سَوَادٍ وَيَأْكُلُ فِي سَوَادٍ وَيَمْشِي فِي سَوَادٍ.

رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَابْنُ مَاجَة[١].

١٤٦٦- (١٤) ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: رسول خداﷺ (در روز عید قربان)، قوچ شاخدار و چاق و تنومندی را قربانی کردند که اطراف چشمان، دهان و پاهای آن، سیاه رنگ بود.

[این حدیث را ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: «فحيل»: حیوانی نر قوی؛ قوچی که چاق و فربه و تنومند و قوی هیکل باشد.

«ينظر في سواد»: کنایه از سیاه بودن اطراف چشمان قوچ است.

«يأكل في سواد»: کنایه از سیاه رنگ بودن دهان قوچ است.

«يمشي في سواد»: کنایه از سیاه رنگ بودن پاهای آن قوچ است.

---

[١]- ابوداود ۲۳۱/۳ ح ۲۷۹۶؛ ترمذی ۷۲/٤ ح ۱٤۹٦؛ نسایی ۲۲۰/۷ ح ٤۳۹۰؛ و ابن ماجه ۱۰٤٦ ح ۳۱۲۸.

از این حدیث و دیگر روایات، دانسته می‌شود که بهترین حیوان برای قربانی، قوچ شاخداری است که در اطراف چشم‌ها و پاهایش، خطوط سیاه رنگ قرار داشته و به اندازه‌ی کافی چاق و جوان باشد؛ زیرا رسول خدا ﷺ قربانی نمودن چنین حیوانی را دوست می‌داشتند.

١٤٦٧ - [١٥] (صَحِيح)

وَعَن مجاشع مِنْ بَنَى سُلَيْمٍ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ: «إِنَّ الْـجَذَعَ يُوفِي مِمَّا يُوفِي مِنْهُ الثَّنِيُّ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد وَالنَّسَائِيّ وَابْن مَاجَه[1].

١٤٦٧- (١٥) مجاشع بن بنی سُلیم رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ می‌فرمودند: «همچنان که حیوان «ثَنی» برای قربانی کفایت می‌کند، با «جزع» نیز قربانی ادا می‌گردد و در این زمینه، کارآمد و بسنده است».

[این حدیث را ابوداود، نسایی و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: «الجذع»: واژه‌ی «جذع»، به میشی اطلاق می‌گردد که شش ماه را تکمیل نموده باشد و به گونه‌ای چاق و فربه باشد که به دلیل چاقی و تنومندی، میان آن و میان گوسفندانی که یک سال را تکمیل کرده‌اند، فرقی گذاشته نشود.

«الثَّنی»: «ثَنی» در گوسفند، آن است که یک سال کامل را به پایان آورده باشد و در سال دوّم داخل گردیده باشد؛ و «ثَنی» از گاو، آن است که دو سال را کامل نموده و در سال سوّم داخل شده باشد؛ و «ثَنی» در شتر، آن است که پنج سال را کامل نموده و در سال ششم داخل شده باشد.

به هر حال؛ اگر از میان میش‌ها، گوسفندی به سنّ «**ثَنی**» نرسیده بود، بلکه در میان میش‌ها، گوسفندی بود که شش ماه را کامل کرده و به گونه‌ای چاق و فربه بود که به دلیل چاقی، میان آن و میان گوسفندی که یک سال را تکمیل کرده است، فرقی گذاشته نشود و اگر چنانچه با گوسفندانی که یک سال را تکمیل کرده‌اند، قاطی شود، شخص بیننده، نتواند در میان آن‌ها فرق بگذارد، در این صورت، قربانی کردن آن، جایز است.

١٤٦٨ - [١٦] (ضَعِيف)

[1]- ابوداود ٣/٢٣٣ ح ٢٧٩٩؛ نسایی ٧/٢١٩ ح ٤٣٨٤؛ ابن ماجه ٢/١٠٤٩ ح ١٤٠؛ و مسند احمد ٥/٣٦٨.

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِﷺ يَقُولُ: «نِعْمَتِ الْأُضْحِيَّةُ الْـجذع من الضَّأْن». رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ[١].

١٤٦٨- (١٦) ابوهریره ﷺ گوید: از رسول خداﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «چه نیک قربانی‌ای است گوسفندی که شش ماه را تکمیل نموده و به گونه‌ای چاق و فربه است که به دلیل چاقی و تنومند بودن، میان آن و سایر گوسفندانی که یک سال را تکمیل کرده‌اند، فرقی گذاشته نشود».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: «نعمت»: چه خوب است! چه عالی است. «نِعْمَ»، فعل غیرمنصرف است که برای مدح و تعریف و سپاس و آفرین به کار می‌رود؛ و گاهی به آخر آن، «ما» افزوده می‌شود؛ مانند: «ان تبدوا الصدقات فنعما هي»: «اگر صدقه‌ها را آشکارا بدهید، پس نیکوست».

«الاضحية»: گوسفندی را که در چاشتگاه روز عید آضحی به قصد عبادت و تقرّب به خداوند ذبح می‌کنند، «اضحية» یا «قربانی» می‌گویند. به دیگر سخن، «قربانی» و «اضحية»، عبارت از ذبح کردن چهارپایانی در روز عید قربان و ایام تشریق به منظور نزدیکی و تقرّب به خداوند بلند مرتبه است.

به تعبیری دیگر، حیوانی که در ایام قربانی با نیت انجام فرمان خدا و رسول او، ذبح می‌شود، بدان «**قربانی**» یا «**اضحية**» می‌گویند.

و خود واژه‌ی «**اُضحية**» (با تشدید یاء) حیوانی است که به منظور تقرّب و نزدیکی حاصل نمودن به خداوند، در روز عید قربان یا ایام التشریق ماه ذی الحجّه، ذبح و سر بریده می‌شود.

١٤٦٩ - [١٧] (صَحِيح)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللّٰهِﷺ فِي سَفَرٍ فَحَضَرَ الْأَضْحَى فَاشْتَرَكْنَا فِي الْبَقَرَةِ سَبْعَةٌ وَفِي الْبَعِيرِ عَشَرَةٌ. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وَابْنُ مَاجَهْ وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ: هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ غريبٌ[٢].

١٤٦٩- (١٧) عبدالله بن عباس ﷺ گوید: در سفری با رسول خداﷺ بودیم؛ عید قربان فرا رسید؛ از این رو، هر هفت نفرمان در یک گاو؛ و هر ده نفرمان، در یک شتر، شریک شدیم.

١- ترمذی ٧٤/٤ ح ١٤٩٩؛ و مسند احمد ٤٤٥/٢.
٢- ترمذی ٧٥/٤ ح ١٥٠١؛ نسایی ٢٢٢/٧ ح ٤٣٩٣؛ ابن ماجه ١٠٤٧/٢ ح ٣١٣١؛ و مسند احمد ٢٧٥/١.

[این حدیث را ترمذی، نسایی و ابن ماجه روایت کرده‌اند؛ و ترمذی گفته است: این، حدیثی حسن و غریب است].

شرح: برخی از علماء و صاحب نظران اسلامی و پژوهشگران حدیثی گفته‌اند: این حدیث، با حدیث شماره ١٤٥٨، منسوخ گردیده است؛ آنجا که جابر بن عبدالله ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند:

«البقرة عن سبعة والجزور عن سبعة» (مسلم ٩٥٥/٢، ح (١٣١٨-٣٥٢)؛ ابوداود ٢٣٩/٣، ح ٢٨٠٨؛ و نسایی ٢٢٢/٧، ح ٤٣٩٣).

«گاو و شتر، از جای هفت نفر قربانی می‌شود؛ (یعنی هفت نفر از مسلمانان، می‌توانند در گاو یا گاومیش و یا شتر، شریک شوند و آن را قربانی نمایند)».

و علاوه از آن، این حدیث با روایت صحیح دیگر که بیانگر آن است که شتر برای هفت نفر کفایت می‌کند، معارض است، از این رو، آن را ترک کرده و بدان روایات عمل می‌شود؛ زیرا در این موضوع که شتر برای چند نفر کفایت می‌کند، شک و تردید وجود دارد؛ بنابراین، آن را ترک کرده و به حدیث مورد اتفاق همه، عمل می‌کنیم؛ چون در شریک شدن هفت نفر، هیچ روایت و هیچ فردی اختلاف ندارد.

١٤٧٠ - [١٨] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَا عَمِلَ ابْنُ آدَمَ مِنْ عَمَلٍ يَوْمَ النَّحْرِ أَحَبَّ إِلَى اللّٰهِ مِنْ إِهْرَاقِ الدَّمِ وَإِنَّهُ لَيُؤْتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِقُرُونِهَا وَأَشْعَارِهَا وَأَظْلَافِهَا وَإِنَّ الدَّمَ لَيَقَعُ مِنَ الله بمَكَان قبل أَن يَقع بِالْأَرْضِ فيطيبوا بهَا نفسا». رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ وَابْن مَاجَه[1].

١٤٧٠- (١٨) عایشه می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «در روز عید قربان (دهم ذی الحجّه)، هیچ عملی از فرزندان آدم به پیشگاه خداوند بلند مرتبه، بهتر و پسندیده‌تر و محبوبتر و خوشایندتر از ریختن خون و قربانی کردن نیست؛ و بی‌گمان، حیوان قربانی در روز رستاخیز، همراه با شاخها، موها و سُم‌های خود برانگیخته می‌شود و پا به صحرای محشر می‌گذارد.

و پیش از آن که خون قربانی، بر زمین بریزد، مورد قبول و پذیرش خداوند بلند مرتبه قرار می‌گیرد؛ پس حال که چنین است، با طیب خاطر و دل باز، قربانی کنید».

[این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند]

١- ترمذی ٧٠/٤ ح ١٤٩٣؛ و ابن ماجه ١٠٤٥/٢ ح ٣١٢٦.

شرح: «اهراق الدّم»: ریختن خون؛ قربانی کردن؛ سربریدن حیوان قربانی.

«بقرونها»: «قرون» جمع «قرن» به معنای: شاخ.

«اشعارها»: «اشعار» جمع «شعر» به معنای: موی.

«اظلاف»: جمع «ظلف»، به معنای: سُم.

«فطیبوا بها نفساً»: پس با آرامش خاطر و رضایت خاطر و مسرّت تمام، قربانی کنید.

١٤٧١ - [١٩] (ضَعِيفٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَا مِنْ أَيَّامٍ أَحَبُّ إِلَى اللّٰهِ أَنْ يُتَعَبَّدَ لَهُ فِيهَا مِنْ عَشْرِ ذِي الْحِجَّةِ يَعْدِلُ صِيَامُ كُلِّ يَوْمٍ مِنْهَا بِصِيَامِ سَنَةٍ وَقِيَامُ كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْهَا بِقِيَامِ لَيْلَةِ الْقَدْرِ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَهْ وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ إِسْنَادُهُ ضَعِيف[1].

١٤٧١- (١٩) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هیچ روزی از روزها، برای عبادت کردن خداوند در آن، بهتر و پسندیده‌تر از ده شب (اول) ماه ذی‌الحجّه به پیشگاه خداوند بلند مرتبه نیست؛ روزه‌ی هر روز از ده روز اول ذی‌الحجّه، با روزه گرفتن یک سال و شب زنده‌داری هر شب از ده شب اول ذی‌الحجّه، با شب زنده‌داری کردن شب قدر (لیلة القدر)، برابری می‌کند».

[این حدیث را ترمذی و ابن‌ماجه روایت کرده اند؛ و ترمذی گفته است: اِسناد این حدیث، ضعیف است].

شرح: «یُتَعَبّد له فیها»: درآن روزها، خداوند، مورد عبادت و پرستش قرار بگیرد؛ در آن روزها، عبادت خدا شود.

«لیلة القدر»: شب بزرگوار و ارزشمند (دخان/٣)؛ شب ارزشیابی و تعیین سرنوشت (دخان/٤).

شب قدر، بزگوار و ارزشمند است؛ چون قرآن در آن نازل شده است و سراسر نور و رحمت و خیر و برکت و سلامت و سعادت و از هر جهت، بی‌نظیر است. شب قرآن و جشن سالانه‌ی این کتاب بزرگ آسمانی و سرنوشت‌ساز بشریت است؛ و به عقیده‌ی برخی، شب تقدیر و تعیین است و در آن، مجدّداً مقدّرات و سرنوشت انسان‌ها مقدّر و معین می‌گردد و خداوند دستور اجرای احکام خود را به دست فرشتگان می‌سپارد.

١- ترمذی ١٣١/٣ ح ٧٥٨؛ و ابن ماجه ٥٥١/١ ح ١٧٢٨.

شب قدر در ماه رمضان است؛ به دلیل آیه ۱۸۵سوره‌ی بقره؛ امّا در کدام شب؟ روشن نیست و در حدود چهل قول مختلف پیرامون آن بیان شده است؛ لیکن از هفدهم رمضان تا آخر آن، به ویژه در شب‌های طاق، رأی بسیاری از علما و صاحب نظران اسلامی است.

حال، باید به چند پرسش درباره‌ی «شب قدر» پاسخ گفت:

۱- چرا این شب، شب قدر نامیده شده است؟ در پاسخ بدین سؤال، سخن بسیار گفته‌اند؛ از جمله:

الف) شب قدر به این جهت «قدر» نامیده شده است که تمام مقدّرات بندگان در تمام سال، در آن شب، تعیین می‌شود؛ شاهد این معنا، سوره‌ی دخان است؛ آنجا که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةٖ مُّبَٰرَكَةٍۚ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ٣ فِيهَا يُفۡرَقُ كُلُّ أَمۡرٍ حَكِيمٍ٤﴾ [الدخان: ۳-٤].

«ما قرآن را در شب پر خیر و برکتی فرو فرستاده‌ایم. ما همواره بیم دهنده‌ی (کافران و مشرکان و ظالمان، با ارسال پیامبران به سویشان) بوده‌ایم (و کتاب‌ها برایشان فرو فرستاده‌ایم. این قرآن هم آخرین حلقه از این سلسله است). در این شب مبارک، هر گونه کار حکیمانه‌ای (که انسان را به حقیقت آشنا و به سعادت برساند و او را از باطل و شقاوت دور گرداند، از سوی خدا) بیان و مقرّر گشته است».

این بیان، هماهنگ با روایات متعددی است که بیانگر آن است که در آن شب، مقدّرات یک سال انسان‌ها تعیین می‌گردد و ارزاق و سرآمد عمرها و امور دیگر، در آن شب مبارک، تفریق و تبیین می‌شود.

البته این امر، هیچ گونه تضادّی با آزادی اراده‌ی انسان و مسأله‌ی اختیار ندارد؛ زیرا که تقدیر الهی به وسیله‌ی فرشتگان بر طبق شایستگی‌ها و لیاقت‌های افراد و میزان ایمان و تقوا و پاکی نیت و اعمال آن‌ها است.

یعنی برای هر کس، آن چیزی را مقدّر می‌کنند که لایق آن است؛ یا به تعبیری دیگر زمینه هایش از ناحیه خود او فراهم شده است؛ و این، نه تنها منافاتی با اختیار ندارد، بلکه تأکیدی بر آن نیز است.

ب) برخی نیز گفته‌اند که آن شب را از این جهت شب قدر نامیده‌اند که دارای قدر و شرافت عظیمی است.

ج) گاه نیز گفته‌اند: به خاطر آن، شب قدر را بدین نام خوانده‌اند که قرآن با تمام قدر و منزلتش بر رسول والاقدر و به وسیله‌ی فرشته‌ی صاحب قدر، فرو فرستاده شده است.

د) یا این که شبی است که مقدّر شده است که قرآن در آن نازل گردد.

ه) یا این که کسی‌که آن شب را با عبادت و شب زنده‌داری احیا کند، صاحب قدر و مقام و منزلت می‌شود.

و) یا این که در آن شب، آن قدر فرشتگان نازل می‌شوند که عرصه‌ی زمین بر آن‌ها تنگ می‌شود؛ چون تقدیر به معنای «تنگ گرفتن» نیز آمده است؛ مانند: ﴿...وَمَن قُدِرَ عَلَيۡهِ رِزۡقُهُۥ﴾ [الطلاق: ۷]. «و کسانی که رزق بر آن‌ها تنگ شود (یعنی تنگدست هستند)». ناگفته نماند که جمع میان این تفسیرها، در مفهوم گسترده‌ی «لیلة القدر» به طور کامل ممکن است؛ هر چند که تفسیر اول، از همه مناسبتر و معروفتر است.

۲- شب قدر کدام شب است؟

در این که «لیلة القدر» در ماه رمضان است، هیچ‌گونه تردیدی نیست؛ زیرا که جمع میان آیات قرآن، همین معنا را اقتضا می‌کند؛ از یک سو، خداوند می‌فرماید: ﴿شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ﴾ [البقرة: ۱۸۵]؛ «ماه رمضان است که قرآن در آن فرو فرستاده شده است».

و از سوی دیگر می‌فرماید: ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةِ ٱلۡقَدۡرِ ١﴾ [القدر: ۱]؛ «ما قرآن را در شب قدر فرو فرستاده‌ایم».

ولی در این که «**لیلة القدر**» در کدام شب از شب‌های ماه رمضان است؟ گفتگو بسیار است و در حدود چهل قول مختلف، پیرامون آن بیان شده است؛ لیکن از هفدهم رمضان تا آخر آن، به ویژه در شب‌های طاق، رأی بسیاری از علماء است.

۳- حال سؤال اینجاست که چرا شب قدر، مخفی است؟!

بسیاری از علما و صاحب نظران اسلامی، بر این باورند که مخفی بودن شب قدر در میان شب‌های سال، یا در میان شب‌های ماه مبارک رمضان، برای این است که مردم به همه‌ی این شب‌ها اهمیت دهند؛ همان گونه که خداوند رضا و خشنودی خود را در میان انواع طاعت‌ها و عبادت‌ها پنهان کرده است تا مردم به همه‌ی طاعت‌ها و عبادت‌ها، روی آورند و غضبش را در میان معاصی و گناهان پنهان کرده است تا از همه بپرهیزند؛ و دوستانش را در میان مردم، مخفی کرده است تا همه را احترام کنند و اجابت را در میان

دعاها، پنهان کرده است تا به همه‌ی دعاها، روی آورند؛ و اسم اعظم را در میان اسم‌هایش مخفی ساخته تا همه را بزرگ دارند؛ و وقت مرگ را مخفی ساخته است تا در همه حال آماده باشند.

٤- چگونه شب قدر، برتر از هزار ماه است؟

ظاهر امر این است که بهتر بودن این شب از هزار ماه، به خاطر ارزش عبادت و احیای آن شب است؛ و روایات، فضیلت و برتری «**لیلة القدر**» و فضیلت عبادت آن که در منابع حدیثی فراوان است، این معنا را به طور کامل تأیید می‌کند.

علاوه بر این، نزول قرآن در این شب و نزول برکت‌ها و رحمت‌های الهی در آن، سبب می‌شود که از هزار ماه برتر و والاتر باشد.

٥- چرا قرآن در شب قدر نازل شد؟

از آنجا که در شب قدر، سرنوشت انسان‌ها برای یک سال - بر طبق لیاقت‌ها و شایستگی های آن‌ها - تعیین می‌شود، باید آن شب را بیدار بود و به عبادت ایستاد و توبه کرد و خودسازی نمود و به درگاه خدا، رفت و لیاقتی بیشتر و بهتر برای رحمت او پیدا کرد.

آری؛ در لحظاتی که سرنوشت ما تعیین می‌شود، نباید انسان در خواب غفلت و از همه چیز غافل و بی‌خبر باشد که در این صورت، سرنوشت غم‌انگیزی خواهد داشت!

قرآن کریم - چون یک کتاب سرنوشت ساز است و خط سعادت و خوشبختی و هدایت انسان‌ها در آن مشخّص شده است - باید در شب قدر (شب تعیین سرنوشت‌ها) نازل گردد؛ و چه زیباست رابطه‌ی میان «**قرآن**» و «**شب قدر**»! و چه پر معناست پیوند این دو با یکدیگر!.

٦- آیا شب قدر، در مناطق مختلف، یکی است؟

همه می‌دانند که آغاز ماه‌های قمری در همه‌ی بلاد یکسان نیست و ممکن است در منطقه‌ای، امروز اول ماه باشد و در منطقه‌ی دیگری، دوم ماه. بنابراین، شب قدر نمی تواند یک شب معین در سال بوده باشد؛ و بدین ترتیب، هر کدام باید برای خود شب قدری داشته باشند؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود؛ و آن، این‌که:

شب، همان سایه‌ی نیم‌کره‌ی زمین است که بر نیم‌کره‌ی دیگر می‌افتد؛ و همه می‌دانند که این سایه، همراه گردش زمین در حرکت است و یک دوره‌ی کامل آن در بیست و چهار

ساعت انجام می‌شود؛ بنابراین، ممکن است شب قدر، یک دوره‌ی کامل شب به دور زمین باشد؛ یعنی مدّت بیست و چهار ساعت تاریکی که تمام نقاط زمین را زیر پوشش خود قرار می‌دهد، شب قدر است که آغاز آن از یک نقطه شروع می‌شود و در نقطه‌ی دیگر، پایان می‌گیرد. (ر. ک: تفسیر نمونه، ج۲۷ صص۱۸۷- ۱۹۳)

فصل سوّم

١٤٧٢ - [٣٠] (مُتَّفق عَلَيهِ)

عَن جُنْدُب بن عبد الله قَالَ: شَهِدْتُ الْأَضْحَى يَوْمَ النَّحْرِ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِﷺ فَلَمْ يَعْدُ أَن صلى وَفرغ من صلَاته وَسلم فَإِذا هُوَ يرى لَحمَ أَضَاحِيٍّ قَدْ ذُبِحَتْ قَبْلَ أَنْ يَفْرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ فَقَالَ: «مَنْ كَانَ ذَبَحَ قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ أَوْ نُصَلِّيَ فَلْيَذْبَحْ مَكَانَهَا أُخْرَى». وَفِي رِوَايَةٍ: قَالَ صَلَّى النَّبِيُّﷺ يَوْمَ النَّحْرِ ثُمَّ خَطَبَ ثُمَّ ذَبَحَ وَقَالَ: «مَنْ كَانَ ذَبَحَ قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ فَلْيَذْبَحْ أُخْرَى مَكَانَهَا وَمَنْ لَمْ يَذْبَحْ فليذبح باسم الله»(۱).

١٤٧٢- (٣٠) جندب بن عبدالله ؓ گوید: در روز عید قربان، با رسول خداﷺ بودم و به محض این که نماز گزاردند و سلام نماز گفتند و آن را به پایان رساندند، ناگهان نگاهشان به گوشت‌های قربانی افتاد که پیش از آن که پیامبرﷺ از نماز عیدشان فارغ شوند، ذبح شده بودند؛ از این‌رو، آن حضرتﷺ فرمودند:

«کسی که پیش از آن که نماز عید بخواند _یا فرمودند: پیش از آن که ما نماز عید بخوانیم - قربانی کند، باید (پس از نماز عید)، حیوان دیگری را به جای آن قربانی کند».

در روایتی دیگر این چنین آمده است:

جندب بن عبدالله ؓ گوید: رسول خداﷺ در روز عید قربان نماز گزاردند؛ آن گاه به ایراد خطبه‌ی عید پرداختند و پس از آن، قربانی کردند و فرمودند:

«هر کسی‌که پیش از گزاردن نماز عید قربانی کند، باید (پس از نماز عید)، حیوان دیگری رابه جای آن قربانی کند و کسی‌که قبل از نمازعید، حیوانی را سر نبریده باشد، باید بعد از نماز عید، با نام خدا قربانی کند».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: در اینجا به چهار نکته باید اشاره کرد:

١- بخاری ح ٩٨٥؛ مسلم ١٥٥١/٣ ح (١٩٦٠-١)؛ ترمذی ٧٨/٤ ح ١٥٠٨؛ نسایی ٢١٢/٧ ح ٤٣٦٨؛ ابن ماجه ١٠٥٣/٢ ح ٣١٥٢؛ و مسند احمد ١١٣/٣.

١- قربانی کردن از دیدگاه برخی از علماء و صاحب‌نظران اسلامی، سنّت مؤکد رسول خداﷺ است؛ چون از پیامبر گرامی خداﷺ روایت شده است که ایشان دو قوچ شاخدار و سالم را برای خود و خانواده‌ی خویش قربانی کردند و فرمودند:

«اللهم هذا عن محمد وآله وکلّ من لم یُضحّ من امّته»؛ «بار خدایا! این قربانی از آنِ محمد ﷺ و خانواده‌ی او؛ و از آنِ هر که از امّت وی که قربانی نکرده است».

امام ابوحنیفهؒ گوید: قربانی کردن واجب است. «**واجب**» از دیدگاه امام ابوحنیفه؇، بالاتر از «**سنّت**» و پایین تر از «**فرض**» است.

امام ابوحنیفهؒ بر این باور است که بر ذمه‌ی هر شخص توانگر و بی‌نیاز، قربانی کردن واجب است؛ و به این حدیث استدلال می‌کند که پیامبرﷺ فرمود: «من کان عنده سعة ولم یُضحّ فلا یقربنّ مصلّانا»؛ «هر کس که توانگر باشد و قربانی انجام نداده باشد، نزدیک مسجد ما نگردد».

امام ابوحنیفه، از این حدیث استدلال می‌کند که قربانی کردن واجب است.

٢- زمان و موعد قربانی:

زمان قربانی، بعد از نماز عید (یعنی بعد از تمام شدن سریع‌ترین نماز عید در شهر) آغاز می‌شود؛ و ذبح حیوان قبل از آن، «قربانی» محسوب نمی‌گردد. پیامبر اکرم ﷺ مقرّر فرمودند که ذبح حیوان قبل از نماز عید، گوشتِ صدقه و خیرات به شمار می‌آید، نه به عنوان عبادت و تقرّب؛ تا آنجا که اگر تمامی گوشت آن حیوان را نیز به فقرا و مستمندان دهد، مشمول صدقه خواهد شد و از ثواب و پاداش «قربانی» بهره‌مند نخواهد گردید؛ زیرا قربانی کردن عبادت است و عبادات همچون نماز، دارای حدود و اوقات معینی است که باید در وقت خود انجام پذیرد و از حدّ و مرز، تجاوز ننماید.

آیا می‌توان نماز ظهر را قبل از فرارسیدن وقت آن، ادا نمود؟ قطعاً جواب منفی است! قربانی هم همان‌گونه دارای وقت معینی است. در برخی از کشورها، مردم در شب عید قربان، به ذبح حیوان قربانی می‌پردازند که این یک اشتباه محض است و موجب تضییع سنّت و تضییع ثواب و پاداش قربانی می‌گردد و اعاده‌ی قربانی بر او لازم می‌آید.

وقت ذبح قربانی از طلوع صبح صادقِ روز عید شروع می‌شود؛ و برای مردم شهر درست نیست که پیش از برگزاری مراسم نماز عید قربان و قبل از نماز قربانی نمایند؛ بلکه زمان

ذبح حیوان قربانی، پس از برگزاری مراسم نماز عید قربان است و قبل از نماز، به هیچ وجه قربانی جایز نیست؛ امّا می‌توان آن را تا سه روز «**ایام التشریق**» ذبح نمود.

از این رو، اگر فردی، قربانی خویش را پیش از نماز عید ذبح کرد، در آن صورت بر وی لازم ست که قربانی‌اش را اعاده کند؛ زیرا جندب بن سفیان بجلی ﷺ گوید: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هر کس قبل از نماز عید، قربانی کند، باید بعد از نماز، حیوان دیگری را به جای آن قربانی نماید» (بخاری و مسلم).

در روستاهایی که در آنجا نماز عید قربان برگزار نمی‌شود، اگر مردم آنجا، پس از طلوع صبح صادق روز عید، قربانی‌های خویش را ذبح نمودند، در آن صورت، قربانی‌شان درست است.

و ذبح قربانی، در روز عید و در دو روز پس از آن، درست می‌باشد؛ و هرگاه آفتابِ روز دوازدهم ذی‌الحجّه غروب کرد، وقت قربانی نیز به پایان می‌رسد؛ و بهترین وقت برای قربانی، روز اول و پس از آن، روز دوم و در آخر، روز سوّم می‌باشد.

و اگر فردی، قربانی خویش را در یکی از شب‌های این روزها ذبح کرد، در آن صورت این کار با کراهیت جایز است؛ زیرا احتمال دارد که برخی از رگ‌های حیوان به خاطر تاریکی شب، بریده نشود.

۳- هر اندازه حیوان قربانی چاق و فربه و بهتر و سالمتر باشد، ثواب و پاداش آن بیشتر است؛ زیرا که آن هدیه به پیشگاه خداوند بلند مرتبه است و بر انسان مسلمان لازم است که بهترین چیز را تقدیم ذات معبود نماید؛ نه اهدای چیزی که از نظر انسان، مورد کراهت و منفور باشد.

اختصاص دادن حیوانی که بسیار لاغر، یا کور، یا لنگ، یا شاخ شکسته باشد، یا هر عیب دیگری که داشته باشد، برای قربانی جایز نیست...

مسلمان باید تمیزترین و پاکیزه‌ترین را در راه تقّرب به خدا اهداء نماید؛ و همان طور که بیان شد، قربانی عبارت است از هدیه به پیشگاه خداوند بلند مرتبه؛ و این آزمونی برای انتخاب بنده‌ی خداست که چه چیزی را به پیشگاه الهی اهدا می‌نماید؛ و طبعاً انتخاب‌های خوب را ذوق‌ها و سلیقه‌های سالم می‌توانند داشته باشند. خداوند گوشت و خون حیوان قربانی ما را نمی‌خواهد، بلکه تقوا و پارسایی شما را می‌خواهد.

٤- درست نیست که به جای ذبح حیوان قربانی، بهای آن صدقه و خیرات شود؛ زیرا ذبح حیوان، یکی از شعائر اسلام است و موجب تقرّب به دربار خداوند بلند مرتبه خواهد بود؛ ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنۡحَرۡ ٢﴾ [الكوثر: ٢]؛ «برای پروردگارت نماز بگزار و قربانی کن».

ما مسلمانان هم، عمل قربانی را انجام می‌دهیم به پیروی از سنّت پدرمان ابراهیم و یادآوری آن واقعه‌ی مهم که راجع به قربانی ابراهیم روی داد، آن هنگام که در خواب بدو وحی شد که فرزندش اسماعیل را قربانی کند و او هم فرمان وحی را اجابت کرد و با وجود آن همه شوق و علاقه‌ای که در آن دوران پیری و غربت به فرزند نوجوانش داشت و پس از آن مدّت زمان طولانی که در تمنّا و آرزوی فرزند به سر برده بود و بالاخره، خداوند فرزند حلیمی بدو عطا فرموده بود و ابراهیم همهٔ امیدها و آرزوهای خود را به آ ن فرزند بسته بود، در جهت اطاعت فرمان پروردگار، در راستای آن رؤیای صادقه، نزد فرزند و جگر گوشه‌اش رفت تا او را به قربانگاه ببرد و قربانی‌اش کند؛ این یک امتحان بود... امتحانی سخت و مشکل، درباره‌ی پدری در این سنّ و سال و در چنین شرایطی با پسری نجیب و حلیم، پس از رسیدن به دوران نوجوانی، درسنّ و سالی که همه‌ی امیدها و آرزوها به او بسته می‌شود؛ در چنین موقعیتی از جانب خداوند فرمان می‌آید که: فرزندت را قربانی کن!.

خداوند می‌خواهد قلبِ خلیل خود ابراهیم را بیازماید که آیا پیوسته در پیشگاه معبودش خالص و مخلص است؛ یا این که به این فرزند، تعلّق خاطر پیدا کرده و قلبش به او مشغول است! این یک آزمایش روشن و امتحان دقیق و مشکل بود؛ ولی ابراهیم در این آزمون موفّق گردید.

از این رو، به سوی فرزندش رفت. نمی‌خواست که با زور یا غافلگیری دست او را بگیرد و ببرد. قضیه را با او در میان می‌گذارد و به او می‌گوید:

﴿يَٰبُنَيَّ إِنِّيٓ أَرَىٰ فِي ٱلۡمَنَامِ أَنِّيٓ أَذۡبَحُكَ فَٱنظُرۡ مَاذَا تَرَىٰ﴾ [الصافات: ١٠٢].

«ای پسرک من! من در خواب چنین می‌بینم که تو را سر می‌برم! پس ببین چه به نظرت می‌آید»؟

پسر نیز بدون هیچ دلهره و شک و تردید، بلکه با اطمینان مؤمنانه و ایمان محکم، می گوید:

﴿... يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ...﴾ (صافات/۱۰۲)

«ای پدر من! هر آنچه را که مأمور شده‌ای انجام ده و امر پروردگارت را اجرا کن».

﴿سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ﴾ [الصافات: ۱۰۲]

«عنقریب به خواست خدا، مرا از شکیبایان خواهی یافت».

این، سخنی است سرشار از ایمان، نیرو، تواضع و توکل به خداوند بلند مرتبه. وی با حالتی قهرمانانه و روحیه‌ای شجاعانه، اقدام به این کار نکرد، بلکه آن را موکول به مشیت الهی نمود. در گفتار: ﴿سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّٰبِرِينَ﴾ کار را به خدا ارجاع داد و موکول نمود؛ یعنی فقط ذات خداوند است که به انسان، یقین و صبر و قوّت اعصاب می‌بخشد.

﴿فَلَمَّآ أَسۡلَمَا﴾ [الصافات: ۱۰۳]؛ «وقتی هردو (پدر و پسر) تن در دادند»؛ یعنی وقتی پدر و فرزند، خود را واگذار فرمان خدا کردند و پسر گردن خود را تسلیم پدر نمود ﴿وَتَلَّهُۥ لِلۡجَبِينِ﴾ [الصافات: ۱۰۳]؛ «و پدر، پسر را با پیشانی روی خاک افکند»؛ یعنی وقتی ابراهیم اسماعیل را روی پیشانی افکند و خواست فرمان خدا را اجرا نماید، بشارت و مژده رسید که:

﴿وَنَٰدَيۡنَٰهُ أَن يَٰٓإِبۡرَٰهِيمُ ١٠٤ قَدۡ صَدَّقۡتَ ٱلرُّءۡيَآۚ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٠٥ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ ٱلۡبَلَٰٓؤُاْ ٱلۡمُبِينُ ١٠٦ وَفَدَيۡنَٰهُ بِذِبۡحٍ عَظِيمٖ ١٠٧﴾ [الصافات: ۱۰۴-۱۰۷].

«ابراهیم را فریاد زدیم که: ای ابراهیم! تو خواب را راست دیدی و دانستی؛ ما این‌گونه به نیکوکاران پاداش می‌دهیم؛ این آزمایش، مسلّماً آزمایشی است که بیانگر (ایمان کامل و یقین صادق به خداوند هستی) است. ما قربانی بزرگی را فدا و بلاگردان او کردیم».

به هر حال، جبرئیل قوچی را خدمت ابراهیم آورد و به وی گفت: این قوچ را به جای فرزندت قربانی کن. از آن تاریخ تا کنون، قربانی سنّت شده و به یاد آن خاطره و با یادآوری آن ماجرا، ما مسلمانان نیز قربانی می‌کنیم.

ملّت‌ها، پیوسته در صددند که رویدادها و وقایع تاریخی خود را جاودانه گردانند و برخی از رویدادهای تاریخی خود را از جمله «**روز استقلال**»، «**روز تبعید**»، «**روز پیروزی**» و امثال آن را جشن گیرند. امّت اسلامی نیز چنین روزی را از ایام الله، از ایام انسانیت، از ایام ایمان به شمار می‌آورد؛ این روز، روز بروز یک قهرمانی جاویدان در صحنه‌ی تاریخ امّت اسلامی است که خداوند بلند مرتبه با قرار دادن شعار قربانی در مناسک حجّ، آن خاطره را جاویدان ساخته است. مسلمانان، به یاد آن روز، قربانی می‌کنند و این، یک سنّت ابراهیمی است و

ثواب و پاداش آن، به مراتب بیشتر از صدقه دادن با بها و پول قربانی است؛ اگر بنا باشد که هرکس قیمت قربانی‌های خود را صدقه بدهد، این شعار مهم اسلامی، از رونق افتاده و از میان خواهد رفت؛ از این رو، اسلام خواهان این است که چنین شعار و نُسُکی احیا گردد؛ بنابراین شکی نیست که نمی‌توان به جای ذبح حیوان قربانی، بهای آن را صدقه و خیرات نمود.

١٤٧٣ - [٣١] (صَحِيح)

وَعَنْ نَافِعٍ أَنَّ ابْنَ عُمَرَ قَالَ: الْأَضْحَى يَوْمَانِ بعد يَوْم الْأَضْحَى. رَوَاهُ مَالك[١].

١٤٧٣- (٣١) نافع رضي الله عنه گوید: عبدالله بن عمر رضي الله عنه گفته است: قربانی کردن در دو روز پس از روز عید، انجام می‌گیرد (که در مجموع، سه روز خواهد شد).

[این حدیث را مالک روایت کرده است]

شرح: «مثله»: عادت محدثان و راویان و ناقلانِ حدیث بر این است که هرگاه حدیثی را با یک سند روایت کنند و سپس الفاظ همان حدیث را با سندی دیگر نقل کنند، به جای این‌که کلّ متن حدیث را نقل کنند، در آخر آن می‌گویند: «نحوه» یا «مثله».

و فرق واژه‌ی «**نحوه**» و «**مثله**» در این است که: اصطلاح «**مثله**»، در روایت و احادیثی به کار می‌رود که هردو حدیث[که با سندهای مختلف روایت شده‌اند] از حیث لفظ و معنی، با همدیگر موافق و متّحد باشند؛ و اصطلاح «نحوه»، در روایاتی مورد استفاده قرار می‌گیرد که هردو حدیث از حیث معنی با همدیگر موافق باشند، نه از حیث لفظ. قول مشهور علماء و صاحب نظران اسلامی نیز همین است که گفته شد.

و برخی از علماء عکس این قضیه را بیان داشته‌اند و گفته‌اند: اصطلاح «**مثله**»، در روایاتی مورد استفاده قرار می‌گیرد که هردو حدیث، از حیث معنی ـ نه از حیث لفظ ـ با همدیگر موافق باشند و اصطلاح «**نحوه**»، در احادیثی به کار می‌رود که هردو حدیث هم از حیث لفظ و هم از حیث معنی، موافق یکدیگر باشند؛ ولی چنان‌که پیشتر نیز گفته شد، قول اول، مشهورتر و صحیح‌تر است.

١٤٧٤ - [٣٢] (ضَعِيف)

١- موطأ مالک ٢٨٧/٢ ح ١٢ «کتاب الضحايا».

وَقَالَ: وَبَلَغَنِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مثله[1].

١٤٧٤- (٢٢) و مالک بن انس رحمه‌الله گوید: از علی بن ابی طالب رضي‌الله‌عنه نیز حدیثی نظیر روایت بالا - و در لفظ و معنا - به من رسیده است.

«الاضحی یومان بعد یوم الاضحی»:

قربانی کردن، عبادت و تقرّب جستن به سوی خدوند است. بعضی از عبادت‌ها و تقرّب ها، محدود به وقت و زمان معینی هستند که قربانی کردن هم از این نوع می‌باشد و وقت آن، محدود به بعد از نماز عید قربان است. اگر در شهری بیشتر از یک نماز عید برگزار شود، زمان قربانی کردن، پس از فارغ شدن از نخستین نماز عید است و می‌توان کشتن حیوان را به روز دوم و همچنین روز سوم که «**ایام التشریق**» نامیده می‌شود، به تأخیر انداخت.

به هر حال؛ زمان و موعد قربانی، بعد از نماز عید (یعنی بعد از تمام شدن سریعترین نماز عید در شهر) آغاز می‌شود؛ و ذبح حیوان قبل از آن، «**قربانی**» محسوب نمی‌گردد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم مقرّر فرمودند که ذبح حیوان قبل از نماز عید، گوشت صدقه و خیرات به شمار می‌آید، نه به عنوان عبادت و تقرّب؛ از آنجا که اگر تمامی گوشت آن حیوان را نیز به فقرا و مستمندان دهد، مشمول ثواب صدقه خواهد شد و از ثواب و پاداش قربانی، بهره‌مند نخواهد گردید؛زیرا قربانی کردن،عبادت است و عبادات، همچون نماز، دارای حدود و اوقات معینی است که باید در وقت خودش انجام پذیرد و از حدّ و مرز تجاوز ننماید.

آیا می‌توان نماز ظهر را قبل از فرا رسیدن وقت آن، ادا نمود؟ قطعاً، جواب منفی است! قربانی هم همان‌گونه دارای وقت معینی است. در بعضی از کشورها، برخی از مردم در شب عید قربان، به ذبح حیوان قربانی می‌پردازند که این، یک اشتباه محض است و موجب تضییع سنّت و تضییع ثواب قربانی می‌گردد و اعاده‌ی قربانی، بر او لازم می‌آید.

وقت قربانی بعد از نماز عید، شروع می‌شود و تا دو روز بعد از آن ادامه دارد.

یک سؤال:

برخی می‌گویند: ما منکر فلسفه و اهمیت قربانی و اثرات تربیتی آن نیستیم، امّا چه لزومی دارد که در اوقات معینی انجام شود؛ آیا بهتر نیست که مردم آزاد گذارده شوند و هرکس به هنگام فرصت و آمادگی روحی، این وظیفه را انجام دهد؟

١- موطأ مالک ٢/٢٨٧ ح ١٢ «کتاب الضحایا».

در پاسخ بایدگفت:

تجربه نشان داده است که اگر مسائل تربیتی، تحت انضباط و شرایط معین قرار نگیرد، عدّه‌ای آن را به دست فراموشی می‌سپارند و اساس آن به کلّی متزلزل می‌گردد؛ این‌گونه مسائل، حتماً باید در اوقات معین و تحت انضباط دقیق قرار گیرد؛ تا هیچ‌کس عذر و بهانه ای برای ترک کردن آن نداشته باشد؛ به خصوص این که انجام این عبادات در وقت معین، آن هم به صورت دسته جمعی - در یک روز - دارای شکوه و تأثیر و عظمت و بزرگی خاصّی است که قابل انکار نمی‌باشد؛ و در حقیقت، یک کلاس بزرگ انسان سازی تشکیل می‌دهد.

١٤٧٥ - [٢٣] (حسن)

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: أَقَامَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ بِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ يُضحي. رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ[1].

١٤٧٥- (٢٣) عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ (پس از هجرت)، ده سال در مدینه‌ی منوره اقامت داشتند و در هر سال از این ده سال، قربانی می‌کردند.

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است]

شرح: از این حدیث دانسته می‌شود که رسول خدا ﷺ در روزگار سکونت خویش در مدینه‌ی منوره، همه ساله قربانی می‌کردند؛ و از حدیث ١٤٦٢ چنین معلوم می‌گردد که برای پس از وفات، آن حضرت ﷺ به علی بن ابی طالب رضی الله عنه سفارش کرده بودند تا هر سال، از جانب ایشان قربانی کند؛ و علی رضی الله عنه نیز سفارش رسول خدا ﷺ را نصب العین و آویزه‌ی گوش خویش قرار داده بود و پیوسته، همه ساله از جانب پیامبر اکرم ﷺ حیوانی را در روز عید قربان، قربانی می‌کرد؛ و این خود، بیانگر اهمیت و جایگاه آن در اسلام است.

١٤٧٦ - [٢٤] (ضعيف)

وَعَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ: قَالَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ مَا هَذِهِ الْأَضَاحِيُّ؟ قَالَ: «سُنَّةُ أبيكم إِبْرَاهِيم عَلَيْهِ السَّلَامِ» قَالُوا: فَمَا لَنَا فِيهَا يَا رَسُولَ اللّٰهِ؟ قَالَ: «بِكُلِّ شَعْرَةٍ حَسَنَةٌ». قَالُوا: فَالصُّوفُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ؟ قَالَ: «بِكُلِّ شَعْرَةٍ مِنَ الصُّوفِ حَسَنَة» رَوَاهُ أَحْمد وَابْن مَاجَه[2].

١- ترمذی ٧٨/٤ ح ١٥٠٧؛ و مسند احمد ٣٨/٢.
٢- ابن ماجه ١٠٤٥/٢ ح ٣١٢٧؛ و مسند احمد ٣٦٨/٤.

١٤٧٦- (٣٤) زید بن ارقم ﷺ گوید: (برخی از) یاران رسول خدا ﷺ خطاب به آن حضرت ﷺ گفتند: ای فرستاده‌ی خدا! حقیقت و ویژگی این قربانی‌ها چیست؟ آن حضرت ﷺ در پاسخ فرمودند:

«قربانی کردن، روش پدرتان ابراهیم ﷺ است؛ (زیرا پیش از همه، خداوند بلند مرتبه بدو دستور قربانی داد و او نیز قربانی کرد؛ و این دستور، به من و امّت من نیز داده شده است)».

دوباره پرسیدند: ای فرستاده‌ی خدا! در این قربانی‌ها، چه پاداش و ثوابی برای ما وجود دارد؟

آن حضرت ﷺ فرمودند: «در ازای هر موی از موهای حیوان قربانی، یک نیکی به شما ارزانی می‌شود».

گفتند: آیا پشم نیز همین پاداش را دارد؟ (یعنی: حیواناتی که دارای پشم هستند، مانند: میش، شتر و غیره که موی ندارند، بلکه پشم دارند و شمار تار پشم‌های هریک از آن‌ها به چند صدهزار یا بیش از آن می‌رسد؛ آیا باز هم در مقابل هر تار پشمی از آن‌ها، همین اجر و پاداش وجود دارد؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: «آری؛ در ازای هر تار پشم‌از پشم‌های حیوان قربانی نیز، یک نیکی به شما ارزانی می‌شود».

[این حدیث را احمد بن حنبل و ابن ماجه روایت کرده‌اند]

شرح: «ما هذه الاضاحي»: سؤال از تاریخچه، حقیقت و ویژگی قربانی است.

«سنة ابیکم ابراهیم»: اطلاق پدر بر ابراهیم ﷺ، یا به خاطر آن است که عرب‌ها و مسلمانان آن روزگار، غالباً از نسل اسماعیل ﷺ بودند و یا به خاطر این بود که آن‌ها همگی، ابراهیم ﷺ را بزرگ می‌شمردند و از او به صورت یک پدر روحانی و معنوی احترام می‌کردند؛ هرچند آیین پاک او، با انواع خرافات، در روزگار جاهلیت آلوده شده بود.

به هر حال، پیامبر اکرم ﷺ ابراهیم ﷺ را پدر امّت محمّدی ﷺ نامیده است؛ با وجود اینکه همگان از نسل او نیستند؛ این بدان خاطر است که ابراهیم ﷺ، نیای رسول خدا ﷺ بوده و او هم از لحاظ شفقت و رحمت، همچون پدر امّت خویش است.

باب (٤٩)

«عتیرة»

(حیوانی که در روزگار تاریک جاهلیت، برای خدایان خود در ماه رجب،

قربانی می کردند و آن را «رجبیة» نیز می گفته اند).

فصل اول

١٤٧٧ - [١] (مُتَّفق عَلَيهِ)

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا فَرَعَ وَلَا عَتِيرَةَ». قَالَ: وَالْفرع: أول نتاج كَانَ ينْتج لَهُمْ كَانُوا يَذْبَحُونَهُ لِطَوَاغِيتِهِمْ. وَالْعَتِيرَةُ: فِي رَجَبٍ[1].

١٤٧٧- (١) ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «در اسلام، چیزی با نام «فَرَع» و «عتیرة») وجود ندارد».

ابو هریره رضی الله عنه (در توضیح و تبیین معنا و مفهوم «فرع» و «عتیرة» گوید:

«فرع»: عبارت از نخستین زاییده‌ی حیوان بود که (مشرکان و چندگانه پرستان،) آن را برای بت‌های خویش ذبح می‌کردند؛ و «عتیرة» نیز حیوانی بود که آن را در ماه رجب ذبح می‌نمودند.

[این حدیث را نجاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: «فرع»: عبارت از اوّلین زاییده‌ی شتر بود که مشرکان و چندگانه پرستان، آن را برای بت‌های خویش سر می‌بریدند تا برکت و فزونی در نسل شتر ماده بیافتد.

به تعبیری دیگر، در دوران تاریک جاهلیت، اوّلین بچه‌ی شتر را برای بت‌ها، قربانی می کردند و آن را «فَرع» می‌نامیدند.

«عتیرة»: حیوانی بود که در روزگار جاهلیت، برای خدایان خود در ماه رجب قربانی می‌کردند و آن را «رجبیة» نیز می گفتند.

به دیگر سخن؛ «عتیرة»: حیوانی است که در دوران جاهلیت برای بت‌ها قربانی می‌کردند و خون آن را بر سر بت‌ها می‌ریختند و اسلام نیز بر تمامی آن‌ها، خط بطلان کشید و همه را مردود اعلام کرد.

«طواغیتهم»: طواغیت، جمع «طاغوت» است؛ «طاغوت»: سرکش؛ خدایان دروغین و مردمان متجاوز. (در اصل «طَغَیوت» بوده است مثل «رَغبوت» و سپس «یاء» به جای

١- بخاری ٥٩٦/٩ ح ٥٤٧٤؛ مسلم ١٥٦٤/٣ ح (١٩٧٦-٣٨)؛ ابوداود ٢٥٦/٣ ح ٢٨٣١؛ ترمذی ٨١/٤ ح ١٥١٢؛ نسایی ١٦٧/٧ ح ٤٢٢٢؛ ابن ماجه ١٠٥٨/٢ ح ٣١٦٨؛ دارمی ١١٠/٣ ح ١٩٦٤؛ و مسند احمد ٢٣٩/٢.

«غین» ذکر شده و بعد به الف تبدیل شده است. طاغوت مصدری است که به جای «طاغی» که اسم فاعل است به کار می‌رود).

واژه‌ی «**طاغوت**» از «**طغیان**» گرفته شده و به معنای «تعدّی و تجاوز از حدّ یا سرکشی و شکستن حدود و قیود» ذکر شده است و به طور کلّی به هر چیزی که وسیله‌ی تجاوز و طغیانگری باشد، اطلاق شده است. از این رو، به شیطان، بت، تجاوزگر، حاکم ظالم و دیکتاتور و هر مسیری که به غیر حقّ منتهی شود، «**طاغوت**» گفته می‌شود؛ بنابراین، آن‌ها که به باطل داوری می‌کنند، «**طاغوت**» هستند؛ زیرا حدود و مرزهای الهی و حق و عدالت را شکسته‌اند.

به هر حال، «**طاغوت**» به این معانی، به کار رفته است: هر معبودی جز خدا؛ شیطان؛ هرکس و هر چیزی که اطاعت از آن، مایه‌ی طغیان و دوری از راه حق شود؛ چه آفریده‌ای که پرستیده شود و چه فرماندهی که در شرّ و بدی از او فرمانبرداری گردد؛ و چه اهریمنی باشد که انسان را از راه بدر برد. مفرد و مذکر و مؤنث در آن، یکسان است.

«لا فرع و لا عتیرة»: پیام این حدیث:

در این حدیث، به این موضوع اشاره رفته است که این امّت (امّت محمدی و ملّت قرآنی) از بقیه‌ی امت‌ها و ملت‌ها جدا است، چراکه افراد این امت از راه راست و درست برخوردارند و یهودیان و مسیحیان و دیگر ادیان و ملل، راه‌های دیگری دارند.

در قرآن و در مجموعه‌ی احادیث نبوی، آیات و روایات زیادی در این زمینه آمده است که مجموعاً این را می‌رساند که این امت از بقیه امت‌ها جدا است. شخصیت منحصر به فردی دارد و نباید دنباله‌رو(ی) یهودیان و مسیحیان و امت‌های دیگر باشد.

به این خاطر واژه‌ی «**خالفوهم**» (با آنها مخالفت کنید) در بسیاری از احادیث تکرار شده است، پس برای امت محمدی، شایسته است که استقلال و هویت خویش را حفظ کنند و به جهان و جهانیان خط و مشی دهند و از عادات و سخنان یهودیان و مسیحیان متأثر نشوند و از رسوم و تقالید آنها پیروی نکنند و اخلاق و رفتار آنها را انتخاب ننمایند و درهر حال هویت و شخصیت اسلامی خود را حفظ کنند.

دکتر یوسف قرضاوی در این زمینه می‌گوید:

«باید ما مسلمانان، شخصیت منحصر به فرد خودمان را دارا باشیم، چون امت اسلامی، امّت وسط است که برای انسان‌ها نمونه است. ما رتبه‌ی استادی امت‌ها را داریم، ما

بهترین امت هستیم که برای هدایت انسان‌ها برانگیخته شدیم، پس چرا از دیگران پیروی کنیم؟ پیامبر اکرمﷺ می‌خواهد این مفاهیم را در وجود ما بکارد تا به شخصیت و استقلال خود افتخارکنیم. پیامبرﷺ نمی‌خواهد که ما پیرو و دنباله‌رو و پیرو دیگران باشیم. به هشدار این حدیث که به صورت خبرآمده است توجه کنید:

«لتتبعنّ سنن من قبلكم، شبراً بشبر وذراعاً بذراع، حتّي لو دخلوا جُحر ضبّ لَدخلتموه»

«وجب به وجب و ذرع به ذرع از روش‌های پیشینیان پیروی خواهید کرد، به نحوی که اگر داخل سوراخ سوسماری هم شوند، شما هم داخل آن خواهید شد».

یعنی اگر داخل سوراخ سوسمار شوند، سوراخ سوسمار یک مُد می‌شود به نام «مد سوراخ سوسمار» وقتی که موهای پشت سرشان بلند کنند، جوانان ما هم همین کار را می‌کنند حتی خود را مثل سوسک، سیاه می‌کنند، جوانان ما هم به شکل سوسک سیاه در می‌آیند.

کجاست شخصیت منحصر به فرد ما در برابر این تقلید کورکورانه؟ آیا انسان از دین و شخصیت اسلامی خود خارج شود تا از گمراهی دیگران پیروی کند؟

وقتی که از پیامبر اکرمﷺ پرسیدند که: از روش‌های کدام پیشنیان پیروی خواهیم کرد؟

آیا از یهود و نصاری تقلید خواهیم کرد؟ پیامبرﷺ فرمود: پس از چه کسی؟

آیا جای تأسف نیست که اساتید ما یهود و نصاری شوند؟ ما دستوراتی که در «پروتوکلات حکمای صیهون» آمده است، اجرا می‌کنیم، کاری نداریم که نسبت این «پرتوکلات» به حکمای صیهون درست است یا نه، ما دانسته یا نه دانسته، خواسته‌های آنان را اجرا می‌کنیم و مطیع فرمان آنانیم[۱].

پس مسلمانان باید هوشیار و بیدار باشند و شخصیت منحصر به فرد و مستقل خود را حفظ و حراست کنند و به آئین خویش بنازند و در راستای اجرای اوامر و فرامین مکتب خویش و نشر و پخش آن، از همه چیز بگذرند و به سنّت پیامبرشان و به شخصیت و استقلال خود، افتخار کنند و دنباله‌رو و پیرو دیگران و یهودیان و ترسایان نباشند.

۱- سنت و بدعت، ترجمه: ابراهیم ساعدی ص ٦٠ – ٦١.

فصل دوم

١٤٧٨ - [٢] (ضَعِيف)

عَن مخنف بن سليم قَالَ: كُنَّا وُقُوفًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِعَرَفَةَ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ عَلَى كُلِّ أَهْلِ بَيْتٍ فِي كُلِّ عَامٍ أُضْحِيَّةً وَعَتِيرَةً هَلْ تَدْرُونَ مَا الْعَتِيرَةُ؟ هِيَ الَّتِي تُسَمُّونَهَا الرَّجَبِيَّةَ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ وَأَبُو دَاوُد وَالنَّسَائِيّ وَابْن مامجه وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ: هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ ضَعِيفُ الْإِسْنَادِ وَقَالَ أَبُو دَاوُد: وَالْعَتِيرَة مَنْسُوخَة[1].

١٤٧٨- (٢) مخنف بن سُلیم رضی الله عنه گوید: همراه با رسول خدا ﷺ در سرزمین عرفات، ایستاده بودیم؛ از آن حضرت ﷺ شنیدم که می‌فرمودند:

«هان ای مردم! بر هر خانواده‌ای در هر سال، «قربانی» و «عتیرة» واجب است. آیا می‌دانید «عتیرة» چیست؟ «عتیرة»، همان چیزی است که مردم، به آن «رجبیة» می‌گویند».

[این حدیث را ترمذی، ابو داود، نسایی و ابن ماجه روایت کرده‌اند؛ و ترمذی گفته است: این، حدیثی غریب است که اسناد آن نیز ضعیف می‌باشد. و ابوداود گفته است: «عتیرة» منسوخ شده است].

شرح: به هر حال، حکم «عتیرة» به دلیل این فرموده‌ی رسول خدا ﷺ منسوخ گردیده است؛ آنجا که می‌فرمایند: «لا فرع و لا عتیرة»؛ «فرع و عتیره‌ای در اسلام، وجود ندارد».

پر واضح است که نسخ «عتیرة»، مستلزم نسخ «قربانی» نیست.

«منسوخة»: علماء و دانشوران اسلامی و فرهیختگان و فرزانگان دینی، از سلف گرفته تا خلف، بر ثبوت نسخ در کتاب خدا و احادیث پیامبر ﷺ اتفاق نظر دارند. و جز عده‌ی اندکی که نظرشان فاقد اعتباراست. کسی مخالف ثبوت نسخ در قرآن و حدیث نیست.

«**نسخ**» در لغت به معنای زایل نمودن چیزی و نشاندن دیگری در جای آن است. مانند: «**نسخت الشمس الظل**» یعنی آفتاب، سایه را نسخ کرد که سایه زایل گشته و روشنایی جای آنرا گرفته است.

و درعرف اهل اصول، نسخ عبارت از «رفع الحکم الشرعی بدلیل الشرعی» یعنی «برداشتن یک حکم شرعی بوسیله‌ی یک حکم و یک فرمان شرعی.»

١- ابوداود ٢٦٦/٣ ح ٢٧٨٨؛ ترمذی ٩٩/٤ ح ١٥١٨؛ نسایی ١٦٧/٧ ح ٤٢٢٤؛ ابن ماجه ١٠٤٥/٢ ح ٣١٢٥؛ و مسند احمد ٢١٥/٤.

یعنی گاهی اوقات خداوند ﷻ، حکم شرعی را مناسب با زمان نافذ می‌فرماید و در زمانی دیگر با حکمت شامله و کامله‌ی خود، این حکم را به خاطر مصلحت‌هایی از بین برده و حکم جدیدی صادر می‌کند، تا همپای مقتضیات زمان باشد. به این عمل «نسخ»گفته می‌شود و به حکم قدیمی و پیشین «منسوخ» و به حکم جدید «ناسخ» می‌گویند.

«حکمت و فایده‌ی نسخ»:

حاج ملا عبدالله احمدیان در این زمینه می‌گوید:

«نسخ، خواه نسخ احکام یا نسخ ادیان، جزء قدرت‌های خدا و مطابق قضاء و برنامه‌ریزی‌های قبلی و مقتضای حکمت عام و تامّ الهی، در شیوه‌ی پرورش گیاهان و جانداران و تربیت افراد و جامعه‌های کوچک و بزرگ بشری و جامعه کل انسانی است.

آفریدگاری که در ایجاد و پرورش یک فرد بشری، آن همه مراحل مرتّب و منظم را پشت سرهم قرار می‌دهد و در رحم مادر با وصل سُرُم خون قلب، و بعد از پا نهادن به جهان و بریدن ناف و قطع آن سرم، در حال نداشتن دندان، بلافاصله با غذای گرم شیرآماده‌ی پستان، از او پذیرائی می‌شود و بعد از این مراحل و نیاز به غذاهای سخت و سفت، با پیدا شدن دندان‌ها و فعال‌شدن دستگاه گوارش، جهت هضم آنها، مرحله‌ی رشد بیشتر او آغاز می‌گردد و بعد از رشد ونموّ کافی و نیاز شدید او به تناول غذا، مرحله‌ی به کار افتادن دست و پا و اندام‌ها و مغز و تفکر- نه برای تناول غذا بلکه - برای تحصیل و پیدا کردن و گرفتن آن از دل زمین و از دست زمان، آغاز می‌گردد تا سپری‌شدن دوران جوانی و بیدارشدن غریزه‌ها وعاطفه‌ها و هر آنچه یک مخلوق جهت پیمودن مسیر رشد و تکامل خویش و امتداد سلسله‌ی نسل خویش به آن نیازمند است.

آری! آفریدگاری که در پرورش و تربیت یک فرد بشری، آن همه مراحل گوناگون را ناسخ و منسوخ یکدیگر قرار می‌دهد، جای خود دارد که در پرورش معنوی و روحی و تربییت اجتماعات انسانی و جامعه‌ی کل بشری درطول تاریخ، آن چنان مراحل مرتب و منظمی را پشت سر یکدیگر قرار دهد که هریک از مراحل قبلی برای وقت خود به غایت خوب بوده باشد و هریک از مراحل بعدی نیز - که ناسخ مراحل قبلی است - برای زمان خودش به غایت خوب و مطلوب باشد»[1].

۱- قرآن شناسی ص ۳۴۳.

با این تفصیل روشن شد که حکمت نسخ این است که احکام تابع مصالح و همراه با ملاحظه‌ی تقاضای زمان و شرایط، طبیعی می‌گردند. زیرا همانگونه که زمان و اشخاص همواره تغییر و تحول می‌یابند، مصالح نیز در تبدیل و تغییر هستند.

و در حقیقت نسخ، احسان و انعام بزرگی از خداوند بر بندگانش است که برخی از احکام را بنا بر مصالح مختلف، سبک‌تر و سهل‌تر فرموده است.

آری قرآن کریم، این نسخه‌ی الهی که برای نجات جان این بیماران نوشته شده است،گاهی نیاز به تبدیل و تعویض دارد، امروز باید نسخه‌ای داده شود، فردا باید تکامل یابد و سرانجام نسخه‌ی نهایی صادر گردد.

و در حقیقت نسخ پاره‌ای از دستورات وآیات قرآن و احادیث نبوی یک برنامه دقیق و حساب شده تربیتی است که بدون آن هدف نهایی تعالی و ترقی و نیل به تکامل و پیشرفت تامین نمی‌شود.

آیا یک بیماری مزمن را می‌توان در یک روز معالجه کرد؟ یا یک معتاد به موادمخدر را که سالها است به آن آلوده شده است، در یک روز و با یک نسخه می‌توان درمان نمود؟ آیا جز این است که باید در این میان، مراحل انتقالی وجود داشته باشد.

وآیا نسخ، چیزی جز برنامه‌های موقت در دوران‌های انتقالی است؟

آری! پزشک آن نیست که در هر وضعیتی فقط یک نسخه بدهد، بلکه طبیب حقیقی کسی است که با تغییر بیمار و مرض و با نگاهی عمیق به هر وضعیت، تغییراتی مطابق با آنها در نسخه بیاورد.

«صورت‌های نسخ»

نسخ به چهار صورت است:

۱- **نسخ کتاب به کتاب.** واین خود به سه نوع تقسیم می‌گردد:

الف) «منسوخ التلاوة ومنسوخ الحکم» مانند: «عشر رضعاتٍ معلوماتٍ یُحرّ من» یعنی ده بار شیر دادن و شیرخوردن که معلوم باشد، موجب تحریم ازدواج میگردد که هم تلاوش منسوخ که در ضمن آیه‌های قرآن و جودندارد و هم حکمش منسوخ است.

ب) منسوخ التلاوة باشد، اما حکمش باقی و منسوخ نشده باشد. مانند:

«الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموها البتة» یعنی پیرمرد و پیرزن، هرگاه مرتکب زنا شدند، آنان را قطعاً رجم کنید. که تلاوت آن منسوخ ولی حکمش باقی است.

ج) منسوخ الحکم باشد، ولی منسوخ التلاوة نباشد مانند نسخ شدن حکم این آیه:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نَٰجَيۡتُمُ ٱلرَّسُولَ فَقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيۡ نَجۡوَىٰكُمۡ صَدَقَةٗۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ لَّكُمۡ وَأَطۡهَرُۚ فَإِن لَّمۡ تَجِدُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ١٢﴾ [المجادلة: ۱۲]

«ای مؤمنان! هرگاه خواستید با پیغمبر نجوا و رازگویی کنید، پیش از نجوای خود، صدقه‌ای بدهید. این کار برای شما بهتر و پاگیزه‌تر(برای زدودن حب مال از دلها) است.. اگر هم چیزی را نیافتید (که با آن صدقه را انجام دهید) خداوند آمرزگار و مهربان است...»

به حکم این آیه:

﴿ءَأَشۡفَقۡتُمۡ أَن تُقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيۡ نَجۡوَىٰكُمۡ صَدَقَٰتٖۚ فَإِذۡ لَمۡ تَفۡعَلُواْ وَتَابَ ٱللَّهُ عَلَيۡكُمۡ فَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥۚ وَٱللَّهُ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ١٣﴾ [المجادلة: ۱۳].

«آیا می‌ترسید که پیشاپیش نجوای خود صدقه‌هایی را بدهید(و مخارجی برای خود تولید کنید)؟! حال که چنین کاری را نکردید و خداوند هم شما را بخشیده است(و این رنج را از دوش شما برداشته است و اجازه داده است بدون دادن صدقه با پیغمبر به نجوا بپردازید) پس نماز را چنان که باید بخوانید و زکات مال بدر کنبد و از خدا و پیغمبرش فرمان‌برداری نمایید. ایزد آگاه از همه‌ی کارهایی است که می‌کنید...»

۲- **نسخ سنّت به سنّت:** دلیل این نوع نسخ قول پیامبر ﷺ است که در بالا به آن اشاره شد که فرمود: «برخی از احادیث من بعضی دیگر از آنها را نسخ می‌کند».

مانند اینکه پیامبر ﷺ در اوائل، صحابه را از زیارت قبور منع فرمود، اما بعدها به آنان اجازه داد.

و باید دانست که سنّت متواتر، به سنّت آحاد نسخ نمی‌گردد.

۳- نسخ کتاب به سنت: در نزد احناف این نوع نسخ درست است ومثالی را اینگونه بیان می‌کنند که خداوند فرمود:

﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمۡ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ إِن تَرَكَ خَيۡرًا ٱلۡوَصِيَّةُ لِلۡوَٰلِدَيۡنِ وَٱلۡأَقۡرَبِينَ بِٱلۡمَعۡرُوفِۖ حَقًّا عَلَى ٱلۡمُتَّقِينَ١٨٠﴾ [البقرة: ۱۸۰].

«هنگامی که یکی از شما را (امراض مخوف و اسباب و علل) مرگ فرا رسد، اگر دارایی فراوانی(با توجه به عرف محل) از خود به جای گذاشت،(از سوی خدا قانون) وصیت بر شما

واجب شده است(و باید) برای پدر و مادر و نزدیکان به طور شایسته وصیت کند. این حق (واجبی) است بر پرهیزکاران(مؤمن به کتاب خدا)...»

در این آیه فرضیت وصیت برای پدر و مادر و خویشاوندان، تصریح و بیان شده است، اما حکم این آیه توسط این حدیث مشهور «لاوصية لِوارث» یعنی برای وارث، وصیت جایز نیست، منسوخ شده است. ولی در حقیقت آیه‌ی فوق با آیه‌ی میراث منسوخ شده است نه با حدیث.

﴿يُوصِيكُمُ ٱللَّهُ فِيٓ أَوۡلَٰدِكُمۡۖ لِلذَّكَرِ مِثۡلُ حَظِّ ٱلۡأُنثَيَيۡنِۚ فَإِن كُنَّ نِسَآءٗ فَوۡقَ ٱثۡنَتَيۡنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَۖ وَإِن كَانَتۡ وَٰحِدَةٗ فَلَهَا ٱلنِّصۡفُۚ وَلِأَبَوَيۡهِ لِكُلِّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا ٱلسُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُۥ وَلَدٞۚ فَإِن لَّمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلَدٞ وَوَرِثَهُۥٓ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ ٱلثُّلُثُۚ فَإِن كَانَ لَهُۥٓ إِخۡوَةٞ فَلِأُمِّهِ ٱلسُّدُسُۚ مِنۢ بَعۡدِ وَصِيَّةٖ يُوصِي بِهَآ أَوۡ دَيۡنٍۗ ءَابَآؤُكُمۡ وَأَبۡنَآؤُكُمۡ لَا تَدۡرُونَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ لَكُمۡ نَفۡعٗاۚ فَرِيضَةٗ مِّنَ ٱللَّهِۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمٗا١١ ۞وَلَكُمۡ نِصۡفُ مَا تَرَكَ أَزۡوَٰجُكُمۡ إِن لَّمۡ يَكُن لَّهُنَّ وَلَدٞۚ فَإِن كَانَ لَهُنَّ وَلَدٞ فَلَكُمُ ٱلرُّبُعُ مِمَّا تَرَكۡنَۚ مِنۢ بَعۡدِ وَصِيَّةٖ يُوصِينَ بِهَآ أَوۡ دَيۡنٖۚ وَلَهُنَّ ٱلرُّبُعُ مِمَّا تَرَكۡتُمۡ إِن لَّمۡ يَكُن لَّكُمۡ وَلَدٞۚ فَإِن كَانَ لَكُمۡ وَلَدٞ فَلَهُنَّ ٱلثُّمُنُ مِمَّا تَرَكۡتُمۚ مِّنۢ بَعۡدِ وَصِيَّةٖ تُوصُونَ بِهَآ أَوۡ دَيۡنٖۗ وَإِن كَانَ رَجُلٞ يُورَثُ كَلَٰلَةً أَوِ ٱمۡرَأَةٞ وَلَهُۥٓ أَخٌ أَوۡ أُخۡتٞ فَلِكُلِّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا ٱلسُّدُسُۚ فَإِن كَانُوٓاْ أَكۡثَرَ مِن ذَٰلِكَ فَهُمۡ شُرَكَآءُ فِي ٱلثُّلُثِۚ مِنۢ بَعۡدِ وَصِيَّةٖ يُوصَىٰ بِهَآ أَوۡ دَيۡنٍ غَيۡرَ مُضَآرّٖۚ وَصِيَّةٗ مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٞ١٢﴾ [النساء: ١١-١٢].

خداوند درباره‌ی(ارث بردن)فرزندانتان(و پدران و مادرانتان) به شما فرمان می‌دهد و بر شما واجب می‌گرداند که(چون مردید و دخترانی و پسرانی از خود به جای گذاشتید)بهره‌ی یک مرد به اندازه‌ی بهره‌ی دو زن است. اگر فرزندانتان همه دختر بودند و تعدادشان(دو و یا) بیشتر از دو بود، دو سوم ترکه، بهره‌ی ایشان است، و اگر ورثه تنها یک دختر باشد، نصف ترکه از آن او است، (و چه ورثه یک دختر و چه بیشترباشند، باقی مانده‌ی ترکه متعلق به سائر ورثه بر حسب استحقاق است). اگر مُرده دارای فرزند و پدر و مادر باشد، به هریک از پدر و مادر یک ششم ترکه می‌رسد(و باقیمانده بین فرزندان او به ترتیب سابق تقسیم می‌گردد). و اگر مرده دارای فرزند(یا نوه) نباشد و تنها پدر و مادر از او ارث ببرند، یک سوم ترکه به مادر می‌رسد(و باقیمانده از آن پدر خواهد بود). اگر مرده(علاوه از پدر و مادر) برادرانی (یا خواهرانی، از پدر و مادر یا از یکی از آن دو) داشته باشد، به مادرش یک ششم می‌رسد.(همه‌ی این سهام مذکور) پس از انجام وصیتی است که مرده می‌کند و بعد از پرداخت وامی است که بر عهده دارد(و پرداخت وام مقدم بر انجام وصیت است). شما نمی‌دانید پدران و مادران و فرزندانتان کدام یک برای شما سودمندترند.(خیر و صلاح در آن

چیزی است که خدا بدان دستور داده است). این فریضه‌ی الهی است و خداوند دانا(به مصالح شما)و حکیم است(در آنچه بر شما واجب نموده است.

و برای شما نصف دارایی به جای مانده‌ی همسرانتان است، اگر فرزندی (از شما یا از دیگران و یا نوه و نوادگانی) نداشته باشند (و باقی ترکه، برابر آیه‌ی قبلی به فرزندانشان و پدران و مادرانشان تعلق می‌گیرد)و اگر فرزندی داشته باشند، سهم شما یک چهارم ترکه است(و باقیمانده‌ی ترکه به ذوی‌الفروض و عصبه، یا ذوی‌الارحام یا بیت‌المال می‌رسد. به هر حال چه فرزندی نداشته باشند و چه فرزندی داشته باشند، سهم شما) پس از انجام وصیتی است که کرده‌اند و پرداخت وامی است که بر عهده دارند(و پرداخت وام بر انجام وصیت مقدم است). و برای زنان شما یک چهارم ترکه‌ی شما است اگر فرزندی (یا نوه و نوادگانی از آنان یا از دیگران)نداشته باشید. (اگر همسر یک نفر باشد، یک چهارم را تنها دریافت می‌دارد، و اگر دو همسر و بیشتر باشند، یک چهارم بطور مساوی میانشان تقسیم می‌گردد. باقیمانده‌ی ترکه به خویشاوندان و وابستگان به ترتیب استحقاق می‌رسد). و اگر شما فرزندی(یا نوه و نوادگانی) داشتید، سهمیه‌ی همسرانتان یک هشتم ترکه بوده(و بقیه‌ی ترکه به فرزندانتان و پدران و مادران‌تان ـ همانگونه که ذکر شد ـ می‌رسد البته) پس از انجام وصیتی است که می‌کنید و بعد از وامی است که بر عهده دارید. واگر مردی یا زنی بگونه‌ی کلاله ارث از آنان برده شد(و فرزندی و پدری نداشتند) و برادر (مادری) یا خواهر(مادری) داشتند، سهم هریک از آن دو یک ششم ترکه است (و فرقی میان آن دو نیست) و اگر بیش از آن(تعداد، یعنی یک برادر مادری و یک خواهر مادری) بودند، آنان در یک سوم با هم شریکند(و بطور یکسان یک سوم را میان خود تقسیم می‌کنند. البته این هم) پس از انجام وصیتی است که بدان توصیه شده است و یا پرداخت وامی است که بر عهده‌ی مرده است. وصیتی و وامی که(به بازماندگان) زیان نرساند(یعنی وصیت از بیش از یک سوم نباشد و مرده از روی غرض اقرار به وامی نکند که بر عهده‌ی او نیست، و یا صرف نظر از وامی نکند که بر دیگران دارد و...) این سفارش خدا است و خدا دانا (به آن چیزی است که به نفع شما است و آگاه از نیات وصیت‌کنندگان می‌باشد)و شکیبا است(و شتابی در عقاب شما ندارد، چرا که چه بسا پشیمان شوید و به سویش برگردید)...»

ودلیل جمهورکه می‌گویند: نسخ کتاب به سنّت جایز نیست این قول پیامبرﷺ است که فرمود:

«كلامي لاينسخ كلام الله». «حديث من كلام خدا را نسخ نمی‌کند».

واحناف جواب این روایت را چنین داده‌اندکه مراد پیامبرﷺ از «کلامی لاینسخ کلام الله» این است:کلامی که از اجتهاد و رأی خودم باشد، نسخ‌کننده کلام خدا نیست، وگرنه کلامی که در پرتو وحی خفی باشد، می‌توان با آن کلام خدا، یعنی وحی جلی را نسخ کرد، چرا که هردو کلام خدایند و فقط فرق میان آن دو در این است که اولی وحی خفی است و دومی وحی جلی.

٤- نسخ سنت به کتاب (یعنی نسخ وحی خفی با وحی جلی): و دلیل این نوع نسخ، این قول پیامبرﷺ است که فرمود: «وکلام الله ینسخ کلامی» یعنی کلام خدا، ناسخ کلام من است.

مانند اینکه پیامبرﷺ پس ازآمدن به مدینه به مدت شانزده ماه، رو به جانب بیت‌المقدس نماز می‌خوانند و این حکم با حدیث به ثبوت رسیده بود، اما خداوند با این آیه، سنت پیامبر ﷺ را نسخ فرمود.

﴿فَوَلِّ وَجۡهَكَ شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ﴾ [البقرة: ١٤٤].

«و لذا رو به سوی مسجدالحرام کن».

و نیز حرمت آمیزش با زنان در شب‌های رمضان، از سنت ثابت بود، و خداوند ﻷ این حرمت را با این آیه نسخ کرد.

﴿أُحِلَّ لَكُمۡ لَيۡلَةَ ٱلصِّيَامِ ٱلرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَآئِكُمۡ﴾ [البقرة: ١٨٧].

«آمیزش و نزدیکی با همسرانتان در شب روزه‌داری حلال گردیده است».

فصل سوم

١٤٧٩ - [٣] (ضَعِيف)

عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «أُمِرْتُ بِيَوْمِ الْأَضْحَى عِيدًا جَعَلَهُ اللهُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ». قَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ أَرَأَيْتَ إِنْ لَمْ أَجِدْ إِلَّا مَنِيحَةً أُنْثَى أَفَأُضَحِّي بِهَا؟ قَالَ: «لَا وَلَكِنْ خُذْ مِنْ شَعْرِكَ وَأَظْفَارِكَ وَتَقُصُّ مِنْ شَارِبِكَ وَتَحْلِقُ عَانَتَكَ فَذَلِكَ تَمَامُ أُضْحِيَّتِكَ عِنْدَ اللّٰهِ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ[1].

١٤٧٩- (٣) عبدالله بن عمرو ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «به من فرمان داده شده است تا روز قربانی را روز عید و جشن قرار بدهم؛ زیرا خداوند بلند مرتبه، آن را برای این امّت، روز عید و جشن مقرّر نموده است».

مردی، خطاب به پیامبر خدا ﷺ گفت: ای فرستاده‌ی خدا! به نظر شما؛ اگر چنانچه فقط ماده شتر یا گوسفندی را در اختیار داشته باشیم که به من داده شده است تا از شیر و پشم آن،استفاده کنم و سپس آن را به صاحبش برگردانم؛ آیا باید آن را (در روز عید قربان)، قربانی نمایم؟

آن حضرت ﷺ فرمودند: «خیر؛ آن را قربانی نکن؛ بلکه موهای خود را بگیر و ناخن‌هایت را کوتاه کن و موی سبیلت را کوتاه کن و موی ناحیه‌ی شرمگاه خویش را بتراش؛ پس به پیشگاه خداوند بلند مرتبه، انجام این کارها، در اجر و پاداش، برای تو برابر با قربانی کردن است».

[این حدیث را ابوداود و نسایی روایت کرده‌اند]

شرح: «منیحة انثی»: ماده شتر یا گوسفندی که به فرد نیازمند دهند تا از شیر و پشم آن، استفاده کند و سپس خود آن را به صاحبش بازگرداند.

١- ابوداود ٢٢٧/٣ ح ٢٧٨٩؛ نسایی ٢١٣/٧ ح ٤٣٦٥؛ و مسند احمد ١٦٩/٢.

باب (۵۰)

(خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی)

فصل اول

«خسوف»: در لغت به معنای: «فرورفتن؛ به زمین فرو رفتن و ناپدید شدن» است؛ و نیز به معنای «گرفتن ماه» یا «از نظر پنهان شدن ماه و خورشید» اطلاق می‌گردد.

در اغلب اوقات برای پدیده‌ی خورشیدگرفتگی، واژه‌ی «**کسوف**» و برای پدیده‌ی ماه گرفتگی، واژه‌ی «**خسوف**» به کار می‌رود.

«خسوف» (ماه‌گرفتگی): این حالت در اثر حائل شدن زمین میان خورشید و ماه رُخ می‌دهد و تمام یا قسمتی از ماه تاریک می‌شود؛ زیرا جرم زمین، مانع رسیدن نور خورشید به ماه می‌گردد.

«کسوف» (خورشیدگرفتگی): هنگامی که ماه میان زمین و خورشید واقع می‌شود و نمی‌گذارد اشعه‌ی خورشید به زمین برسد، اگر تمام خورشید گرفته شد، «کسوف کلّی» و اگر قسمتی از آن گرفته شود، «کسوف جزئی» نامیده می‌شود.

«نماز کسوف و خسوف»:

در اینجا، شاید این سؤال در ذهن برخی از مردم ایجاد گردد که:

مردم در قدیم، چنین اعتقاد داشتند که کسوفِ خورشید و خسوفِ ماه، نتیجه‌ی خشم و قهر خداوند بر مردمان است، به خاطر بدشگونی کفر و گناهانشان؛ ولی امروزه به سبب پیشرفت علوم طبیعی و ستاره شناسی، ثابت شده است که کسوف و خسوف، یک پدیده‌ی طبیعی است و به وسیله‌ی اسباب و علل طبیعی شناخته شده‌ای که دانش‌آموزان در مدارس با آن‌ها آشنا می‌گردند، واقع می‌شود؛ بنابراین، یک پدیده‌ی طبیعی همانند جزر و مدّ و امثال آن می‌باشد.

به همین دلیل، درباره‌ی حکمت این نماز که اسلام، هنگام کسوف و خسوف، تشریع نموده است، مورد سؤال قرار می‌گیریم؛ زیرا مُلحدان و دشمنان دین، از این نماز برای طعنه زدن به اسلام، سوء استفاده کرده‌اند و مبنای آن را خرافات قدیمی که میان مردم شایع و پراکنده است می‌دانند؛ با ادّعای این که، این نماز، خشم آسمان را نسبت به ساکنان زمین برطرف خواهد کرد.

به علاوه، وقتی که پدیده‌ی کسوف قبل از وقوع برای ستاره شناسان امری شناخته شده است و می‌دانند که کسوف در چه موقع و در کجا واقع می‌شود؟ و چه میزان به طول می‌انجامد؟

با این ترتیب، قابل تصوّر نیست که نماز یا دعا مانع وقوع آن گردد. از این رو، به منظور قانع کردن کسانی که در شک و شبهه هستند و ساکت گردانیدن شبهه افکنان، باید گفت که:

در قرآن، راجع به نماز کسوف و خسوف بیانی نداریم، و فقط بر اساس سنّت مطهّر نبوی، از طریق گفتار و کردار پیامبر گرامی ﷺ به ما رسیده است. در سال دهم هجری هنگامی که کسوف خورشید روی داد، آن حضرت همراه یارانش نماز خواندند و آنقدر آن را ادامه دادند تا خورشید نمایان گردید؛ و در میان احادیث مورد اتّفاق و صحیح، روایتی بیان نشده است که بیانگر این باشد که کسوف خورشید نتیجه‌ی خشم خداوند بر مردمان است. چگونه چنین پدیده‌هایی را نتیجه‌ی قهر و خشم خدا بدانیم، در حالی که این حادثه بعد از پیروزی اسلام و نصرت پروردگار واقع شد، موقعی که مردم، گروه گروه، به دین خدا وارد می‌شدند و در سراسر جزیرة العرب نور اسلام تابیده بود. اگر کسوف بخاطر خشم و قهر خدا رخ می‌داد؛ می‌بایستی چنان پدیده‌ای در عهد مکی روی می‌داد، هنگامی که پیامبر و یارانش سخت‌ترین شکنجه‌ها و عذاب‌ها را از دست مشرکان می‌کشیدند، زمانی که بناحق، تنها به خاطر اینکه می‌گفتند: پروردگار ما خدای یکتاست، از شهر و دیار خود رانده می‌شدند.

مردمان عهد نبوّت بر این باورند که کسوف خورشید و خسوف ماه فقط بخاطر مشارکت طبیعت در رثای مرگ یکی از بزرگان کره‌ی زمین است، و یکی از اتفاقات عجیب این بود که مقارن با روز وفات ابراهیم پسر پیامبر خدا ﷺ کسوف خورشید روی داد. و مردم در آن روز گفتند: خورشید بخاطر غم از دست رفتن و فقدان ابراهیم و احترام نسبت به پیامبر خدا ﷺ گرفته است. ولی پیامبر اکرم ﷺ در برابر این گفتار نادرست و اعتقاد باطل، ساکت ننشت؛ هر چند ممکن بود، به عنوان آیه یا معجزه‌ی نو دیگری بر آیات و معجزات فراوان آن حضرت افزوده شود؛ زیرا، خداوند متعال فرستاده‌ی خود را به وسیله‌ی حق، از باطل بی‌نیاز ساخته است.

امام احمد و طبرانی از حدیث سمرة بن جندب روایت کرده‌اند که پیامبرﷺ در روز خورشید گرفتگی در میان یارانش خطبه‌ای ایراد نمود و فرمود:

«عدّه‌ای می‌پندارند که کسوف خورشید و خسوف ماه و همچنین ناپدید شدن این ستارگان از مَطلع خود، به خاطر مرگ یکی از بزرگان زمین است، چنین پندار و اندیشه‌ای دروغ و ناصواب است؛ وقوع این گونه پدیده‌ها، آیات و نشانه‌هایی از آیات خداوند متعال می‌باشند که باید هنگام وقوع آنها به تأمّل و عبادت پرداخت»[۱]. حاکم این حدیث را روایت کرده است و می‌گوید: این حدیث بنا به شرط احمد و طبرانی صحیح می‌باشد[۲].

بخاری به نقل از مغیرة بن شعبه روایت می‌کند که در روز وفات ابراهیم، کسوف خورشید روی داد، مردم گفتند: این، بخاطر مرگ ابراهیم بوده است. پیامبر خداﷺ فرمود:

«انّ الشمسَ والقَمر آيتانِ مِنْ آياتِ اللهِ لايَنْكَسِفانِ لِمَوْتِ اَحَدٍ ولا لِحَياتِهِ فَإذا رَأَيْتُمُوها فَادْعُوا اللهَ وصَلّوا حَتّي يَنْجَلِي».

«خورشید و ماه دو آیه و نشانه از آیات خداوند متعال‌اند، به خاطر مرگ یا زندگی هیچ‌کس در آنها کسوف یا خسوف پیش نمی‌آید. بنابراین، هرگاه گرفتگی آنها را مشاهده کردید، خدا را یاد کنید و به نماز بایستید تا که نمایان گردند».

و در بعضی روایات، بخاری به نقل از ابوبکر بطور مرفوع آورده است که پس از عبارت (لايَنكَسِفانِ لِمَوْتِ اَحَدٍ) پیامبرﷺ می‌فرماید:

«و لكنَّ اللهَ يُخَوِّفُ بِهما عِبادَهُ». «خداوند به وسیله‌ی آنها بندگانش را می‌ترساند.»

پیرامون ثبوت این عبارت اخیر، نظرات مختلفی ایراد شده و بخاری خود به آنها اشاره کرده است[۳].

۱- مجمع الزوائد، ۲/۲۱۰.
۲- ذهبی نیز در المستدرک و تلخیص آن در ج ۱/۳۲۹-۳۳۱ موافق او می‌باشد.
۳- اضافه‌ی مذکور از روایت حماد بن زید از یونس، از ابوبکر می‌باشد، ولی گروهی از راویان موثق از جمله عبدالوارث و شعبه و خالد بن عبدالله و حماد بن سلمه این حدیث را از یونس روایت کرده‌اند همانطور که بخاری نیز آن را آورده است، و بسیاری از محدثان این گونه روایات را که مخالف با روایات راویان موثق‌تر و متعدّدتر است، ردّ می‌نمایند. و این زوائد را از شذوذ پنداشته‌اند. بنابراین از حدیث صحیح خارج می‌باشد.

چنین عباراتی «يُخَوِّفُ الله بِهما عِبادَهُ» یا «اُدْعُوا اللهَ وصَلُّوا حَتّي يَنْجَلي» دستاویزی برای تشکیک کنندگان التقاطی قرار می‌گیرد که بگویند: وقتی کسوف یک امر طبیعی است این ترسانیدن و دعا کردن و نماز خواندن برای چیست؟

البته، آن پدیده، یک امر طبیعی است و در وقت و مکان و زمان آن هیچ گونه تقدیم و تأخیری راه ندارد، و مطابق سنّت خداوند متعال است؛ و امور طبیعی، خارج از دایره‌ی اراده و قدرت پروردگار نیستند، همه چیز در هستی به خواست و مشیت و قدرت خداوند متعال روی می‌دهد؛ و اینگونه حوادث که در این افلاک عظیم واقع می‌شوند، بسی شایسته است که دلها در برابر عظمت و اقتدار خداوند متعال و اراده‌ی فراگیر او و نفوذ قدرت و حکمت بالغه‌ی او و تدبیر زیبای او و... بیدار گردند، تا دلها او را تعظیم کنند، و زبانها به نیایش گشوده شوند و دستها از روی تضرّع بلند گردند، و پیشانیها به سجده‌ی او درآیند.

از پیامبر اسلامﷺ اذکار و ادعیه‌ی مختلفی روایت شده که بر شخص مسلمان لازم است هنگام مشاهده‌ی پدیده‌های طبیعی آن اذکار و دعاها را با حضور قلب بخواند، از جمله:

الف) دعای سحرگاه و شامگاه

ترمذی از ابوهریره روایت می‌کند که پیامبر ﷺ یارانش را تعلیم می‌داد و به آنان می‌فرمود:

«اذا اَصْبَحَ احَدُكُمْ فَليقُلْ: اَللّهُمَّ بِكَ اَصْبَحْنا وبِكَ اَمْسَيْنا، وبِكَ نَحْيا وبِكَ نَمُوتُ واِلَيكَ النُّشور واِذا اَمْسي فليَقُلْ: اَللّهُمَّ بِكَ اَمْسَيْنا وبِكَ اَصْبَحنا وبِكَ نَحْيا وبِكَ نَمُوتُ واِلَيْكَ النُّشور».

«هرگاه یکی از شما صبح کند، باید بگوید: خدایا، به امر تو صبح کردیم و شام نمودیم و به امر تو زندگی کرده و می‌میریم و بازگشت همه بسوی توست. و هرگاه یکی از شما به زمان شام درآید بگوید: خدایا، به امر تو شام کرده و صبح نمودیم».

تا آخر حدیث، ترمذی گوید: این حدیث، صحیح است.

مسلم از ابن مسعود روایت می‌کند که پیامبرﷺ شبانگاه می‌فرمود:

«اَمْسَيْنا واَمْسَي الْمُلْكُ لِلهِ والْـحَمْدُلِلهِ لا اِله اِلّا اللهُ وَحْدَهُ لاشَريكَ لَهُ لَهُ المُلْكُ ولَهُ الْـحَمْدُ وهُوَ عَلي كُلِّ شَيءٍ قَدير. رَبِّ اَسْأَلُكَ خيرَ ما في هذِهِ اللَّيْلَة وخَيْرَ ما بَعْدَها واَعوذُ بِكَ مِنْ شرِّ هذِهِ اللَّيْلةِ وشرِّ ما بَعْدَها. رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنَ الكَسَلِ وَسُوءِ الكِبَر، ربِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذابِ النّارِ وعَذابِ الْقَبْرِ».

«ما شام کردیم، و همچنان ملک جهان و هر حمد و ستایش از آنِ خداوند است که جز او هیچ معبودی نیست، یکتا و بی‌همتاست، ستایش و پادشاهی او را سزاست. او بر همه چیز قادراست. پروردگارا، از تو خیر آنچه را که در این شب و آنچه بعد از این شب است، می‌طلبم، و از شرّ آنچه در این شب و بعد از آن است به تو پناه می‌جویم. پروردگارا، من از تنبلی و کسالت و ضعف و بدحالی کهنسالی به تو پناه می‌برم. پروردگارا، به تو پناه می‌برم از عذاب آتش دوزخ و عذاب قبر».

روایت شده است که آن حضرت هنگام صبح نیز این دعا را می‌خوانده‌اند ولی به جای «اَمْسَینا واَمسي» می‌گفته‌اند: «اَصْبَحْنا واَصْبَح..».

ب) دعای هنگام وزش باد و ظهور ابرها

مسلم از عایشه ؓ روایت کرده که او می‌گفت: هنگامی که باد می‌وزید، پیامبر ﷺ می‌فرمود:

«اَللّهُمَّ اَسْأَلُكَ خيرَها وخيرَ ما فِيْها وخَيْرَ ما اَرْسَلْتَ بِهِ، واَعُوذُبِكَ مِنْ شَرِّها وشَرِّ ما فيها وشَرِّ ما اَرْسَلْتَ به».

«خداوندا، از تو درخواست می‌کنم خیر آن را و خیرات موجود در آن و خیر آنچه همراه با آن است و به تو پناه می‌برم از شرّ آن و از شرّ آنچه در آن است و از شرّ آنچه همراه آن است.»

و باز عایشه ؓ روایت می‌کند، هنگامی که پیامبر ﷺ در افق آسمان ابری مشاهده می‌فرمود، از کار خود، حتّی اگر هم نماز می‌خواند، دست می‌کشید، و می‌فرمود:

«اَللّهُمَّ اَعُوذُبِكَ مِنْ شَرِّها»: «خدایا از شرِّ آن به تو پناه می‌برم».

و اگر باران می‌بارید، می‌فرمود:

«اَللّهُمَّ صَيِّباً هنيئاً»: «خداوندا، رگبار گوارایی باشد».

این حدیث را ابوداود و نسایی و ابن ماجه آورده‌اند و ابوعوانه آن را در صحیح خود به سند صحیح بنا به شرط مسلم، روایت کرده است، و آلبانی در کتاب «تخریج الکلم الطیب» به بیان آن پرداخته است.

ج) دعای هنگام رؤیت هلال

از ابن عمر ؓ روایت شده است، هنگامی که پیامبر خدا ﷺ هلال ماه را می‌دید، می‌فرمود:

«اللهُ اَكْبَر، اَللّهُمَّ اَهِلَّه عَلَيْنا بالأَمْنِ والايمانِ والسَّلامَةِ والْإِسْلامِ والتَوْفيقِ لِما تُحِبُّ وتَرْضي رَبُّنا ورَبُّكَ اللهُ».

«خدا بزرگ است! خدایا، این ماه را با امنیت و سلامت و ایمان و اسلام بر ما نو کن همراه با آنچه دوست داری و رضای تو در آن است، پروردگار ما و شما خدای یکتاست».

دارِمی، این حدیث را آورده، و ترمذی آن را از حدیث طلحه بصورت مختصر نقل کرده، و آن را حَسَنْ دانسته، و ابن حبان آن را صحیح شمرده است و به گفته‌ی آلبانی این حدیث همراه با شواهد و قرائن، صحیح می‌باشد.

به مناسبتهای مختلف از جمله هنگام خوابیدن و بیدار شدن، در وقت خوردن و نوشیدن، جهت رفع گرسنگی و تشنگی هنگام لباس پوشیدن و سوار مرکب شدن، هنگام مسافرت یا بازگشت از سفر، ادعیه و اذکار دیگری از پیامبر خدا ﷺ روایت شده است و کتب مفصّل و کاملی در این ارتباط تألیف شده‌اند[1].

منظور از این اذکار و دعاها این است که قلب انسان همیشه به یاد و ذکر خدا باشد و با آغوشی باز دلی گرم و احساسی هُشیار و بیدار در برابر هر پدیده و حادثه‌ی جدیدی، حتّی آن حوادثی که هر روز تکرار می‌شوند مانند صبح شدن و شب شدن، یا آن حوادثی که در روز بیش از یک بار تکرار می‌شوند مانند: خوردن و نوشیدن روبرو شود، و به یاد و ذکر خدا باشد.

انسان مؤمن اشیا و حوادث را با چشمی غیر از چشمان افراد معمولی می‌بینند، که مردم معمولی آن حوادث را فقط با چشم سر می‌بینند. وقتی که آن حوادث بارها و بارها در برابر آنان تکرار گردد با آنها انس و الفت خواهند گرفت. ولی انسانِ مؤمن، با چشم دل و با چشم بصیرت به آن پدیده‌ها می‌نگرد، و در پشت پرده‌ی آنها، دست ابداع و اتقان خداوند متعال، و چشم مراقب و محافظ او را می‌بینند، همانطور که بخاری در کتاب «**الادب المفرد**» روایت کرده است که انسان در موقع مشاهده‌ی چنین پدیده‌هایی تسبیح می‌گوید و ستایش می‌کند، و لا اله الا الله والله اکبر می‌گوید، و به دعا و تضرع، می‌پردازد.

از عبدالله بن زبیر روایت شده است که هرگاه پیامبر ﷺ صدای رعد را می‌شنید، سخن خود را ترک کرده و می‌فرمود:

۱- مانند: «عمل الیوم و اللیلة» تألیف نسائی و ابن السنی و «الاذکار» تألیف نووی و «الکلم الطیب» تألیف ابن تیمیه و «الوابل الصیب» تألیف ابن قیم و «تحفة الذاکرین» تألیف شوکانی و...

«سُبْحَانَ الَّذي يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ والْمَلائِكَةُ مِنْ خيفَتِه».

«منزه است خدایی که رعد به حمد او و فرشتگان همه از بیمش تسبیح می‌گویند»

وقتی که برخورد مسلمانان با امور روزانه‌ی عادی و معمول اینگونه است، عکس العمل آنان نسبت به حادثه‌ی بزرگی که هر چند سال یک بار تکرار خواهد شد، مانند: کسوف و خسوف چگونه باید باشد؟

حادثه‌ای بزرگتر از این نوع حوادث، بر تاریخ مسلمانان گذر نخواهد کرد و این پدیده‌ها نشانه‌ای از نشانه‌های خداوند متعال است و انسان مؤمن همانند سایر مردم نسبت به زمان وقوع آن پدیده‌ها، غافل و ناآگاه می‌باشد. و هنگامی که در مورد حوادث و پدیده‌های طبیعی که هر روز یا هر ماه تکرار می‌شوند، دعا و ذکر کافی است؛ چنین حادثه‌ی بزرگی از قبیل کسوف و خسوف بسی بیشتر از آن دعا و ذکر را که همان نماز است نیازمند است. آنگاه، خوف و خشیت بر دلهای انسانهای بیدار غلبه می‌کند، هرگاه نمود و مظاهر قدرت خداوند را در مخلوقات ببینند، از اینکه در پشت پرده‌ی این حادثه‌ی عادی، چیز دیگری باشد که خداوند از آن آگاه است و مردم از آن بی‌خبرند، ایمن نخواهند شد و واضح است که در برابر اراده و قدرت پروردگار هیچگونه مانعی وجود ندارد، و خداوند پاک و منزّه، هرگاه چیزی را اراده کند که لباس هستی بپوشاند به آن چیز می‌گوید: باش، آن چیز بی‌درنگ موجود خواهد شد.

امام ابن دقیق العید می‌گوید: «چه بسا بعضی معتقدند که آنچه را ریاضی دانان و ستاره شناسان بیان می‌دارند، با این عبارت حدیث که می‌فرماید: (يُخَوِّفُ الله بِهما عِبادَهُ) منافات دارد. در حالی که چنین پنداری صحیح نیست؛ زیرا، بعضی از افعال خداوند بر حسب عادت است و بعضی خارج از عادات؛ و قدرت پروردگار حاکم بر همه‌ی اسباب و علل می‌باشد و او می‌تواند روابط میان اسباب و مسبّبات را بر هم زند. با ثبوت چنین قضیه‌ای، خداشناسان به قدرت و نیروی پروردگار در خرق عادت، اعتقاد و باور راسخی دارند. و خداوند را «فعّال ما يشاء» می‌دانند، و هرگاه حادثه‌ی عجیبی روی دهد، بخاطر اعتقاد راسخ شان، احساس ترس و خوف می‌نمایند، و این مسئله مانع نمی‌شود از آنکه عادت در مجرای اسباب، جز در مواردی که خداوند خرق آن عادات را بخواهد، صورت نگیرد». حافظ عسقلانی در فتح الباری این موضوع را بیان داشته است.

به علاوه، پدیده‌ی کسوف امری است که انسان مؤمن را متنبّه و متوجّه می‌گرداند، در حالی که غیر مؤمن توجّهی بدان ندارد، و آن توجّه عبارت است از یادآوری قیام سرعت و پایان این جهان؛ زیرا، از طریق وحی یقینی ثابت شده است که نظم و نظام جهان هستی روزی از هم گسسته و متلاشی خواهد شد، آن وقت که آسمان از هم می‌شکافد، و اخترانِ آن، پراکنده می‌گردند، خورشید به هم می‌پیچد، و کوهها روان می‌گردند، و زمین بشدّت تکان می‌خورد، و بارهای سنگین درون خود را بیرون می‌افکند؛ که اینها همه اعلان و زنگ خطر است برای اینکه آسمان و زمین به کلّی تغییر خواهند یافت و مخلوقات در پیشگاه خداوند واحد قهّار پدید خواهند آمد.

خورشید و ماه همانند تمامی آنچه در این جهان است، ابدی و جاودان نیستند، بلکه همانطور که خالق آنها می‌فرماید: آن دو تا مدّت زمان مشخص و معلومی در حرکت و جریان هستند. آری، آن مدّت مشخص نزد خداوند معلوم، ولی برای انسان مجهول است، البتّه انسان مؤمن بدان ایمان یقینی دارد و هیچگاه از آن غافل نمی‌باشد؛ بنابراین، وقتی که پدیده‌ای همانند خورشیدگرفتگی و ماه گرفتگی را مشاهده کند، قلب او از امروز به فردا و از حال به آینده انتقال می‌یابد؛ بویژه، هنگامی که این کلام خداوند متعال را به یاد آوَرَد که می‌فرماید:

«... وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلاَّ كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ...»[1]. «و کار قیامت جز مانند یک چشم بر هم زدن یا نزدیکتر از آن نیست».

و شاید سرّ اینکه از بعضی از اصحاب وارد شده که گویا پیامبر ﷺ هنگام کسوف ترسان و لرزان به پا می‌خاست که مبادا چنین پدیده‌ای مقدّمه‌ی وقوع قیامت باشد، با وجود اینکه لازمه‌ی وقوع قیامت مقدّمات و علائم و شرایط زیادی است که خود آن حضرت به آنها اشکال گرفته‌اند؛ هر چند، در توجیه آن می‌توان گفت که این عمل پیامبر اکرم ﷺ به منظور تعلیم و ارشاد امّت بوده است تا آنان همواره، بخصوص، موقعی که زمان رو به پایان رود و شرایط و علائم قیامت یکی پس از دیگری تحقّق یابد، به یاد قیامت باشند.

در عهد خلافت عثمان یکبار کسوف روی داد. عثمان ؓ با مردم نماز آیات خواند؛ سپس بازگشت و وارد منزل خود شد. عبدالله بن مسعود در حجره‌ی عایشه نشسته بود و بعضی

۱- نحل/ ۷۷.

از اصحاب نزد او بودند، گفت: رسول خداﷺ هنگام کسوف و خسوف به ما دستور نماز می‌داد و می‌فرمود: که هرگاه چنان پدیده‌ای بر شما عارض گردد شتابان به سوی نماز بروید که اگر آن واقعه آن چیزی باشد که از آن می‌ترسید (یعنی وقوع قیامت) شما در حال عبادت بوده و غافلگیر نشده باشید، و اگر نشان قیامت نباشد، با ادای نماز خیرات و نیکیهایی را کسب نموده‌اند. روایت از احمد و ابویعلی و طبرانی است و چنانکه، در کتاب «مجمع الزوائد» وارد شده است، رجال آن موثّق هستند (ج ۲، ص ۲۰٦-۲۰۷)[۱].

با توجّه به مطالب فوق برای ما روشن گردید که نماز و دعا و اذکاری که اسلام هنگام وقوع کسوف و خسوف تشریع و مقرّر کرده است، ضرورتاً به این معنا نیست که این پدیده در نتیجه‌ی خشم و قهر خدا بر بندگانش واقع می‌شود، و نماز و عبادت الهی را برطرف خواهد کرد؛ هر چند بعضی از دانشمندان با توجه به فهم و آگاهی آنان در آن زمان و مکان و شرایط، چنین پدیده‌ی طبیعی را بدانگونه تفسیر و تعبیر می‌نمودند، امّا، برداشت دانشمندان اسلامی، به ویژه، در ارتباط با چنین پدیده‌هایی حجّت شرعی نخواهد بود؛ زیرا، دین و مسائل آن جز از کتاب خدا و سنّت پیامبر که مبین آن است استنباط نخواهد شد، و هر سخنی غیر از قرآن و حدیث، از هرکس دیگری که باشد، گاه مقبول و گاه مردود خواهد بود.

در برابر این گونه اشخاص که در رابطه با علوم طبیعی و ریاضی بهره‌ی کمتری دارند، پیشوایی همچون حجّة الاسلام غزالی را می‌یابیم که این کوته فکران را تخطئه می‌کند، و تحقیقات و بیانات خود را در نهایت صلابت و استحکام در کتاب «**المُنقِذُ مِن الضلال**» بیان می‌دارد. آنجا که به فلاسفه و انواع دانشهای آنان از جمله علوم ریاضی[۲] و آثاری که در اندیشه‌ها و افکار بر جای می‌گذارند، می‌پردازد. اینک چکیده‌ای از بیان او:

آفت دوم که از سوی دوستان نادان و جاهل به اسلام سرچشمه گرفته این است که آنان پنداشته‌اند برای پیروزی و دفاع از دین، باید هر علمی را که منسوب به فلاسفه است، انکار کرد. و تمامی علوم آنان را انکار کرده‌اند، و فلاسفه را جاهل قلمداد کرده‌اند. تا آنجا که

۱ـ احمد شاکر در تخریج المسند، ج ٦، شماره‌ی ٤۳۸۷ می‌گوید: سند آن صحیح است.

۲- علوم ریاضی در گذشته شاخه‌ای از فلسفه و جزء لایتجزّای آن بوده است و همچنین علوم طبیعیات و سایر علوم همانند امروز به عنوان علوم مستقلی در نیامده بودند، ولی امروزه آن علوم هر کدام مستقل و جایگاه خاص خود را دارند.

سخنان فلاسفه را درباره‌ی کسوف و خسوف نیز منکر شده‌اند و گمان کرده‌اند که خلاف شرع است و از آن طرف فلاسفه وقوع آن پدیده‌ها را چنان با ادلّه و برهان به اثبات رسانیده‌اند که هیچگونه شک و تردیدی در اذهان مخاطبین خود بر جای نمی‌گذارد. در نتیجه، جاهلان به اسلام معتقد شده‌اند که اسلام با دلیل و برهان منطقی مخالفت دارد؛ از این رو، نسبت به فلسفه محبّت‌ها و نسبت به اسلام تنفّرهایی ایجاد گردید.

این سخن کسانی که می‌پنداشتند پیروزی اسلام در راستای انکار این دانشهاست در واقع جنایت بزرگی بود و قطعاً در شریعت هیچ گونه نصّی راجع به نفی یا اثبات این علوم نسبت به امور دینی وارد نشده است.

آنجا که پیامبر اکرمﷺ می‌فرماید: «خورشید و ماه دو نشانه از نشانه‌های خدای متعال‌اند و به خاطر مرگ یا تولّد کسی کسوف و خسوف رخ نمی‌دهند. هر وقت چنین پدیده‌ای را مشاهده نمودید شتابان به ذکر خدا و نماز روی آورید». فرمایش آن حضرت به معنی انکار ریاضیات و نجوم که بیانگر حرکت خورشید و ماه و اجتماع و برخورد آن دو بصورت خاصّی است، نمی‌باشد.

امّا گفته‌ی پیامبراسلام که می‌فرماید:

«لكِنَّ الله إذا تَجَلَّي لِشيءٍ خَضعَ لَهُ». «هرگاه خداوند در چیزی تجلّی کند، آن چیز خاضع و فروتن در برابر پروردگار خواهد گردید».

این عبارت اصلاً در صحاح وجود ندارد.

اگر استدلال به احادیث ضعیف جایز می‌بود، در اینجا حدیثی را که طبرانی در معجم کبیر از سَمرة روایت کرده است، می‌آوردیم که پیامبرﷺ فرمود: [خورشید و ماه نه برای مرگ کسی و نه بخاطر چیز دیگری کسوف و خسوف نمی‌کنند، بلکه این پدیده‌ها شما را به سوی آیات و نشانه‌های خداوند متعال راهنمایی می‌کنند]، سلسله‌ی سند این حدیث، همانطور که بیهقی گفته است، مشتمل بر یک راوی ضعیف است و به همین خاطر بدان اعتماد ننموده است. به علاوه، چنین حدیثی هر چند، ضعیف باشد بیانگر طرز فکر و اندیشه‌ی رایج مسلمانان در قرون اوّلیه است و به همین جهت، آن را در ردیف روایات و احادیث آورده و ثبت کرده‌اند.

نکته‌ی مهم این است که به سند صحیح مطلبی از پیامبرﷺ روایت نشده است که دلالت نماید بر اینکه کسوف و خسوف بدون سبب طبیعی و خارج از سنّت اسباب و مسبّبات، واقع شده باشد[۱] و بالله التوفیق[۲].

۱۴۸۰ - [۱] (مُتّفق عَلَيهِ)

عَنْ عَائِشَةَ ؓ قَالَتْ: إِنَّ الشَّمْسَ خَسَفَتْ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ فَبَعَثَ مُنَادِيًا: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ فتقدم فصلى أَربع رَكْعَات وَفِي رَكْعَتَيْنِ وَأَرْبع سَجدَات. قَالَت عَائِشَة: مَا رَكَعْتُ رُكُوعًا قطُّ وَلَا سَجَدْتُ سُجُودًا قطّ كَانَ أطول مِنْهُ[۳].

۱۴۸۰- (۱) عایشه ؓ گوید: در روزگار رسول خداﷺ خورشیدگرفتگی رخ داد؛آن حضرتﷺ فردی را فرستادند تا (با صدای بلند) به مردم چنین اعلام کند: «الصلاة جامعة»؛ «نماز به صورت جماعت برگزار می‌گردد».

آنگاه پیامبر اکرمﷺ برای امامت، جلو آمدند و در دو رکعت، چهار رکوع همراه با چهار سجده انجام دادند.

عایشه ؓ گوید: من هرگز، رکوع و سجده‌ای طولانی‌تر از این رکوع و سجده نکرده بودم.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: این روایت در بخاری و مسلم، چنین آمده است:

۱- «حديث عَائِشَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّﷺ، قَالَتْ: خَسَفَتِ الشَّمْسُ فِي حَيَاةِ النَّبِيِّﷺ، فَخَرَجَ إِلَي الْمَسْجِدِ، فَصَفَّ النَّاسُ وَرَاءَهُ، فَكَبَّرَ، فَاقْتَرَأَ رَسُولُ اللهِﷺ قِرَاءَةً طَوِيلَةً، ثُمَّ كَبَّرَ، فَرَكَعَ رُكُوعاً طَوِيلاً، ثُمَّ قَالَ: «سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ»، فَقَامَ ولَمْ يَسْجُدْ، وقَرَأَ قِرَاءَةً طَوِيلَةً، هِيَ أَدْنَي مِنَ الْقِرَاءَةِ الْأُوْلَي، ثُمَّ كَبَّرَ وركَعَ رُكُوعاً طَوِيلاً، وهُوَ أَدْنَي مِنَ الرُّكُوعِ الْأَوَّلِ؛ ثُمَّ قَالَ: «سَمِعَ اللهُ لمَنْ حَمِدَهُ، رَبَّنَا! ولَكَ الْـحَمْدُ» ثُمَّ سَجَدَ، ثُمَّ قَالَ فِي الرَّكْعَةِ الْآخِرَةِ مِثْلَ ذلِكَ، فَاسْتَكْمَلَ أَرْبَعَ رَكَعاتٍ فِي أَرْبَعَ سَجَدَاتٍ، وَانْجَلَتِ الشَّمْسُ قَبْلَ أَنْ يَنْصرِفَ؛ ثُمَّ قَامَ فَأَثْنَي عَلَي الله بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: «هُمَا آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللهِ لَا يَخْسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ ولَا لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُما فافْزَعُوا إِلَي الصَّلَاةِ».

أخرجه البخارى فى: ١٦ - كتاب الكسوف: ٤ - باب خطبة الإمام فى الكسوف.

۱- المنقذ من الضلال، غزالی همراه با ابحاثی پیرامون تصوف؛ تألیف امام اکبر دکتر عبدالحلیم محمود. ص ۱۴۰-۱۴۱ چاپ هفتم.
۲- ر.ک: دیدگاه‌های فقهی معاصر؛ ج ۱ صص ۳۱۶-۳۲۵.
۳- بخاری ۵۳۸/۲ ح ۱۰۵۱؛ مسلم ۶۲۷/۲ح (۹۱۰-۲۰)؛ و ابوداود ۷۰۳/۱ ح ۱۱۹۰.

عایشه همسر پیغمبر ﷺ گوید: در زمان حیات حضرت رسول ﷺ خورشید خسوف کرد، پیغمبرﷺ به مسجد رفت مردم پشت سرش به صف ایستادند. پیغمبرﷺ تکبیر نیت را گفت، (بعد از خواندن فاتحه) آیات فراوانی را خواند سپس با گفتن تکبیر به رکوع رفت و رکوعش طولانی بود سپس سر را از رکوع بلند کرد و گفت: (خداوند ستایش کسی را که او راستایش می‌کند قبول می‌نماید) وقتی از رکوع بلند شد به سجده نرفت بلکه مجدداً قرآن فراوانی را خواند ولی از قرائت اوّل کمتر بود. بعد از قرائت دوم مجدداً به رکوع رفت و به آن طول داد امّا از طول رکوع اوّل کمتر بود. بعد از بلند شدن از رکوع دوم فرمود: (سمع الله لمن حمده ربّنا لك الحمد) آنگاه به سجده رفت و در رکعت دوم هم مانند رکعت اوّل عمل نمود، به این ترتیب چهار رکوع را با چهار سجده تکمیل نمود، (یعنی پیغمبرﷺ دو رکعت نماز کسوف را که خواند به خلاف نمازهای عادی در هر رکعت دو رکوع را به جای می‌آورد ولی طبق معمول در هر رکعت دوبار به سجده می‌رفت) قبل از اینکه پیغمبرﷺ نمازش را تمام کند خورشید به حال عادی خود برگشت و نور خود را بازیافت، پیامبر بعد از نماز بلند شد و خداوند را با کلماتی که شایسته ی ذات اوست ستایش نمود و گفت: ماه و خورشید یکی از نشانه‌ها و دلایل واضح بر وجود و قدرت و عظمت خدا می‌باشند، و به خاطر مرگ و تولد کسی گرفتگی پیدا نمی‌کنند، و هر وقت که آنها را در حال کسوف و خسوف دیدید فوراً به خواندن نماز مشغول شوید تا از عذاب و غضب خدا در امان باشید.

۲- «حديث عَائِشَةَ رضي الله عنها خَسَفَتِ الشَّمْسُ، فَقَامَ النبيﷺ، فَقَرَأَ سُورةً طَوِيلَةً، ثم رَكَعَ فَأَطَالَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ اسْتَفْتَحَ بِسُورةٍ أَخْرَي ثُمَّ رَكَعَ حَتَّي قَضَاها وسَجَدَ، ثُمَّ فَعَلَ ذلِكَ فِي الثَّانِيَة، ثُمَّ قَالَ: «إنَّهُمَا آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذلِك فَصَلُّوا حَتَّي يُفْرَجَ عَنْكُمْ. لَقَدْ رَأَيْتُ فِي مَقَامِي هذَا كُلَّ شَيْءٍ وُعِدْتُهُ، حَتَّي لَقَدْ رَأَيْتُنِي أُرِيدُ أَنْ آخُذَ قِطْفاً مِنَ الْـجَنَّةِ، حِينَ رَأَيْتُمُونِي جَعَلْتُ أَتَقَدَّمُ، وَلَقَدْ رَأَيْتُ جَهَنَّم يَحْطِمُ بَعْضُهَا بَعْضاً، حِيْنَ رَأَيْتُمُونِي تَأَخَّرْتُ، ورَأَيْتُ فِيهَا عَمْرَو بْنَ لُحَيٍّ، وهُوَ الَّذِي سَيَّبَ السَّوَائِبَ».

أخرجه البخاری فی: ۲۱- کتاب العمل فی الصّلاة: ۱۱- باب إذا تفلتت الدابة فی الصّلاة.

عایشه گوید: خورشید گرفتگی رخ داد، پیغمبرﷺ (در نماز) ایستاد و سوره‌ی طویلی را خواند و به رکوع رفت و آن را طول داد؛ سپس سرش را از رکوع بلند کرد و مجدداً شروع به خواندن سوره‌ی دیگری کرد، بعداً به رکوع رفت و پس از رکوع و قیام آن به سجده رفت و در رکعت دوم هم به صورت رکعت اوّل عمل نمود. سپس به مردم گفت: اینها (خورشید و

ماه) دو مخلوق و دو نشانه از نشانه‌های قدرت خدا هستند، وقتی که آنها را در حال کسوف دیدید، نماز بخوانید تا خداوند برای شما گشایش به وجود آورد، گفت: من حالا که در اینجا ایستاده‌ام تمام وعده‌هایی را که در قیامت به من داده شده است می‌بینم حتی همین الآن قدمی را که به جلو برداشتم، به خاطر این بود که می‌خواستم خوشه‌ای از خوشه‌های بهشت را بچینم، و از همین جا می‌بینم که قسمتهایی از دوزخ همدیگر را خرد می‌نمایند و بر روی هم موج می‌زنند، به خاطر وحشت از آن بود که شما دیدید یک قدم به عقب برگشتم، و عمرو بن لحی را می‌بینم که در دوزخ سرنگون شده و بر صورتش حرکت می‌کند».

۳- «حديث عَائِشَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ يَهُودِيَّةً جَاءَتْ تَسْأَلُهَا، فَقَالَتْ لَهَا: أَعَاذَكِ اللهُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ. فَسَأَلَتْ عَائِشَةُ ؓ، رَسُولَ اللهِ ﷺ: أَيُعَذَّبُ النَّاسُ فِي قُبُورِهِمْ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ، عَائِذاً بِاللهِ مِنْ ذلِكَ.

ثُمَّ رَكِبَ رَسُولُ اللهِ ﷺ، ذَاتَ غَدَاةٍ مَرْكَباً، فَخَسَفَتِ الشَّمْسُ، فَرَجَعَ ضُحىً، فَمَرَّ رَسُولُ اللهِ ﷺ، بَيْنَ ظَهْرَانَي الْحُجَرِ، ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي، وقَامَ النَّاسُ وَرَاءَهُ، فَقَامَ قِيَاماً طَوِيلاً، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعاً طَوِيلاً، ثُمَّ رَفَعَ فَقَامَ قِيَاماً طَوِيلاً، وهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الْأَوَّلِ، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعاً طَوِيلاً، وهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الْأَوَّلِ، ثُمَّ رَفَعَ فَسَجَدَ، ثُمَّ قَامَ، فَقَامِ قِيَاماً طَوِيلاً، وهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الْأَوَّلِ، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعاً طَوِيلاً، وهُوَ دُونَ الرُّكُوعَ الْأَوَّلِ، ثُمَّ قَامَ قِيَاماً طَوِيلاً، وهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الْأَوَّلِ، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعاً طَوِيلاً، وهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الْأَوَّلِ، ثُمَّ رَفَعَ فَسَجَدَ وانْصَرَفَ، فَقَالَ مَا شَاءَ اللهُ أَنْ يَقُولَ، ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يَتَعَوَّذُوا مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ».

أخرجه البخارى فى: ١٦- كتاب الكسوف: ٧- باب التعوّذ من عذاب القبر فى الكسوف.

عایشه همسر پیغمبر ﷺ گوید: یک زن یهودی پیش من آمد و چیزی را از من درخواست نمود، آن زن به من گفت: خدا شما را از عذاب قبر محفوظ نماید. از پیغمبر ﷺ پرسیدم مگر مردم در قبرشان عذاب داده می‌شوند؟! پیغمبر ﷺ فرمود: به خدا پناه می‌برم از عذاب قبر.

سپس به هنگام صبح پیغمبر ﷺ بر مرکب خود سوار شد (و از شهر بیرون رفت)، و در این هنگام خورشید کسوف کرد. پیغمبر ﷺ به هنگام چاشت برگشت. از وسط حجره‌ها رد شد، به مسجد رفت، نماز کسوف را شروع نمود و مردم هم پشت سرش ایستاده بودند، مدت طولانی ایستاد بعداً رکوع طولانی به جای آورد، از رکوع برخاست، مدت طولانی ایستاد امّا از ایستادن دفعه ی اوّل کمتر بود، سپس به رکوع رفت ولی این رکوع به اندازه ی رکوع اوّل طولانی نبود سپس از رکوع برخاست و به سجده رفت سپس از سجده بلند

شد و مدت طولانی ایستاد امّا از ایستادن اوّل کمتر بود و مدت طولانی به رکوع رفت، امّا طول آن از طول رکوع اوّل کمتر بود و بعد از رکوع (اوّل در رکعت دوم مجدداً) پیغمبر مدت فراوانی ایستاد امّا طول آن از ایستادن اوّل کمتر بود و (بعد از ایستادن دوم در رکعت دوم مجدداً) به رکوع رفت و به آن طول داد ولی این رکوع از رکوع اوّل (همین رکعت) کوتاه تر بود، بعد از این رکوع (در رکعت دوم) به سجده رفت، پس از تشهّد و سلام از نماز فارغ شد و آنچه که خدا خواست بیان نمود، بعداً به مردم دستور داد که از عذاب قبر به خدا پناه ببرند.»

٤- «حديث أَسْماءَ قَالَتْ: أَتَيْتُ عَائِشَةَ وهِيَ تُصَلِّي، فَقُلْتُ مَا شَأْنُ النَّاسِ؟ فَأَشَارَتْ إِلَي السَّماءِ، فَإِذَا النَّاسُ قِيَامٌ، فَقَالَتْ: سُبْحَانَ اللهِ! قُلْتُ: آيَةٌ؟ فَأَشَارَتْ بِرَأْسِهَا أَيْ نَعَمْ! فَقُمْتُ حَتَّي تَجَلَّانِي الْغَشْيُ، فَجَعَلْتُ أَصُبُّ عَلَي رَأْسِي الْمَاءِ، فَحَمِدَ اللهَ، عَزَّ وجَلَّ النَّبِيُّ ﷺ، وأَثْنَي عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْ شَيْءٍ لَمْ أَكُنْ أُرِيتُهُ إِلَّا رَأَيْتُهُ فِي مَقَامِي، حَتَّي الْجَنَّةِ والنَّارِ، فَأُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّكُمْ تُفْتَنُونَ فِي قُبُورِكُمْ مِثْلَ أَوْ قَرِيبَ (قال الرّاوي: لا أدري أي ذلك قالت أسماء) مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ، يُقَالُ مَا عِلْمُكَ بِهذَا الرَّجُلِ؟. فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ أَوْ الْمُوقِنُ (لا أدري بأيّهما قالت أسماء) فَيَقُولُ هُوَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، جَاءَنَا بِالْبَيِّنَاتِ والْهُدَي، فَأَجَبْنَا واتَّبَعْنَا، هُوَ مُحَمَّدٌ (ثلاثاً) فَيُقَالُ: نَمْ صَالِحاً، قَدْ عَلِمْنَا إِنْ كُنْتَ لَمُوقِناً بِهِ؛ وأَمَّا الْمُنَافِقُ أَوْ الْمُرْتَابُ (لا أدري أيّ ذلك قالت أسماء) فَيَقُولُ: لَاأَدْرِي، سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ شَيْئاً فَقُلْتُهُ».

أخرجه البخاری فی: ٣- كتاب العلم: ٢٤- باب من أجاب الفتيا بإرشاد اليد و الرّأس.

اسماء دختر ابوبکر گوید: به نزد عایشه رفتم دیدم نماز می‌خواند، گفتم: چرا مردم حالت غیرعادی دارند؟ به سوی آسمان اشاره کرد، مردم همه در حال نماز ایستاده بودند، عایشه گفت: سبحان الله (به عادی نبودن اوضاع اشاره کرد) اسماء گوید، گفتم: مگر نشانه‌ای از عذاب خدا وجود دارد؟ عایشه با حرکت سرش اشاره کرد: آری، من هم ایستادم تا اینکه حالت غشی و بیهوشی بر من غلبه کرد، شروع به ریختن آب بر سر خود نمودم (تا سر حال بیایم) در این اثنا پیغمبر ﷺ به حمد و ثنای خداوند پرداخت، بعد از آن فرمود: هر چیزی را که تا به حال ندیده بودم الآن در اینجا دیدم حتی جهنم و بهشت را هم دیدم، به من وحی شد که شما ای مردم! در گور مورد امتحان قرار می‌گیرید امتحانی که مانند امتحانی است یا نزدیک به امتحانی است (راوی حدیث، تردید دارد که اسماء لفظ مانند گفت یا نزدیک) که به وسیله‌ی آمدن دجّال از شما به عمل می‌آید و در قبر از شما سؤال می‌شود که درباره‌ی این مرد (منظور حضرت محمد ﷺ است) چه می‌دانی؟ انسان باایمان یا دارای یقین (تردید از

راوی حدیث است که نمی‌داند اسماء کدام یک از کلمهٔ مؤمن یا موقن را گفته است)، در جواب می‌گوید: او محمّد رسول خدا است همراه با دلایل واضح و روشن و هدایت به سوی ما آمد و ما به او جواب مثبت دادیم و از او پیروی کردیم و او محمّد است و سه بار این جمله را تکرار می‌نماید، (از طرف فرشتگان خدا) به او گفته می‌شود: به آرامی بخواب، ما می‌دانستیم که شما به راستی به او ایمان دارید، امّا کسی‌که منافق یا متردد باشد (راوی گوید: نمی‌دانم اسماء کدام یک از این دو کلمه را گفت)، در جواب فرشتگان می‌گوید: من نمی‌دانم این مرد (حضرت محمد ﷺ) کیست، ولی می‌شنیدم مردم چیزی را می‌گفتند؛ من هم گفته‌ی ایشان را تکرار می‌کردم.

۵- «حديث عَبْدِاللهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ العَاصِ، قَالَ: لَمَّا كَسَفَتِ الشَّمْسُ عَلَي عَهْدِ رَسُولِ اللهِ ﷺ، نُودِيَ إِنَّ الصَّلَاةَ جَامِعَةٌ، فَرَكَعَ النَّبِيُّ ﷺ رَكْعَتَيْنِ فِي سَجْدَةٍ، ثُمَّ قَامَ فَرَكَعَ رَكْعَتَيْنِ فِي سَجْدَةٍ، ثُمَّ جَلَسَ، ثُمَّ جُلِّي عَنِ الشَّمْسِ. قَالَ: وقَالَتْ عَآئِشَةُ: مَا سَجَدْتُ سُجُوداً قَطُّ كَانَ أَطْوَلَ مِنْهَآ».

أخرجه البخاری فی: ١٦- كتاب الكسوف: ٨- باب طول السجود فی الكسوف.

عبدالله بن عمرو بن عاص گوید: وقتی که در زمان پیغمبر ﷺ خورشید کسوف کرد با صدای بلند به مردم اعلام گردید: انّ الصّلاة جامعة (یعنی نماز مردم را در مسجد جمع می‌نماید یا این نماز به صورت جماعت برگزار می‌گردد) بعد از شروع نماز، پیغمبر ﷺ دو رکوع را در یک رکعت به جای آورد و به سجده رفت بعد از رکعت اوّل بلند شد، و دو رکوع را در رکعت (دوم) نیز به جای آورد و به سجده رفت سپس پیغمبر ﷺ نشست در این اثنا خورشید از کسوف بیرون آمد عبدالله بن عمرو بن عاص گوید: عایشه گفت: من هرگز سجده‌ی طولانی تر از این سجده ندیده بودم.

درباره‌ی «کسوف» (خورشیدگرفتگی) و «خسوف» (ماه‌گرفتگی)،ذکر چند نکته، لازم می‌نماید:

۱- برخی از ملحدان و افراد لائیک می‌گویند: خورشیدگرفتگی و ماه‌گرفتگی، پدیده‌های عجیب و غیر طبیعی نیستند؛ بلکه معلول اسباب طبیعی، مانند طلوع و غروب خورشید هستند و دارای زمان خاصّ و مشخّصی هستند که می‌توان وقوع آن‌ها را از

سال‌ها قبل، پیش‌بینی کرد. بنابراین، خسوف و کسوف را چیز غیرطبیعی جلوه دادن و ترسیدن از آن و پرداختن به نماز و استغفار، عبث و بیهوده به نظر می‌رسد؟!

پاسخ بدین شبهه، عبارت است از:

الف) هر چند خسوف و کسوف، از پدیده‌های طبیعی به شمار می‌آیند، باز هم مظهر قدرت کامل پروردگار هستند؛ از این رو، به جهت اعتراف به عظمت و شکوه خداوند بلند مرتبه، نماز مشروع گردیده است.

ب) درحقیقت، لحظات خسوف و کسوف، تصویری از زمانی را ترسیم می‌کنند که همه‌ی اجسام فلکی بی‌نور می‌شوند؛ به این اعتبار، این‌ها یاد آورنده‌ی آخرت هستند که در چنین مواقعی، توبه کردن و استغفار، بسیار مناسب است.

ج) عذاب‌هایی که خداوند بر امّت‌های پیشین فرستاده است، در قالب حوادث طبیعی بوده‌اند که اندکی از حدّ معمول خود فراتر رفته و به عذابی دردناک تبدیل گشته‌اند؛ به طور مثال: عذاب قوم نوح با باران (قمر/۱۱) و قوم عاد با طوفان و غیره آغاز گردید (قمر/۱۹).

از رسول خداﷺ روایت شده است که هرگاه باد تندی می‌وزید، چهره‌ی مبارک آن حضرت ﷺ تغییر می‌کرد؛ از ترس این که مبادا عذابی نازل شود؛ از این رو، فوراً به دعا و استغفار مشغول می‌شد. (بخاری؛ ابواب الاستسقاء، باب اذ اهبّت الریح).

به همین سان، خسوف و کسوف نیز _اگر چه از پدیده‌ها و رخدادهای طبیعت به شمار می‌آیند - ولی اگر از حدّ و اندازه‌ی خویش فراتر روند، تبدیل به عذاب سختی می‌شوند.

طبق تحقیقات علمی، لحظه‌های خسوف و کسوف، خیلی خطرناک هستند؛ زیرا به هنگام کسوف، ماه بین خورشید و زمین قرار می‌گیرد و قدرت جاذبه‌ی هر دو، آن را به طرف خود می‌کشند که اگر قدرت جاذبه‌ی یکی از خوشید و زمین غلبه کند، تمام نظام به هم می‌خورد؛ بنابراین، در چنین حالت خطرناکی، چاره‌ای جز رجوع و بازگشت به سوی خدا نیست.

۲- حیثیت شرعی نماز کسوف: جمهور علماء و صاحب نظران اسلامی بر این باورند که «نماز کسوف» سنّت مؤکده است؛ برخی از علماء و دانشوران فقهی احناف، به وجوب آن قائل هستند. امام مالک رحمه الله، حکم نماز جمعه و نماز کسوف را برابر می‌داند؛ و برخی نیز گفته‌اند که «نماز کسوف»، فرض کفایی می‌باشد.

۳- روش خواندن نماز کسوف:

علماء و صاحب نظران فقهی احناف، میان نماز کسوف و سایر نمازها (در روش خواندن آن) فرقی قائل نیستند؛ و در چنین مواقعی،دو رکعت به روش معمولی می‌خوانند.

از دیدگاه امام مالک،امام شافعی و امام احمد بن حنبل، هر رکعت از نماز کسوف، دارای دو رکوع می‌باشد.

استدلال این بزرگواران، روایت معروف عایشه رضي الله عنها (صحیح مسلم، کتاب الکسوف ج۱ ص۲۹٦ و صحیح بخاری، ابواب الکسوف، باب لا تنکسف الشمس لموت احد و لا لحیاته، ج۱ ص۱٤٥)؛ روایت اسماء رضي الله عنها (صحیح مسلم، کتاب الکسوف، ج۱ ص۲۹۸)؛ روایت عبدالله بن عباس رضي الله عنهما (صحیح بخاری، باب صلاة الکسوف بالجماعة، ج۱ ص۱٤۳)؛ روایت عبدالله بن عمر و بن عاص رضي الله عنه (صحیح بخاری، باب طول السجود فی الکسوف، ج۱ ص۲۱۸) و روایات دیگر صحابه (مانند روایت جابر رضي الله عنه در صحیح مسلم، ج۱ ص۲۹۷) است که این روایات در کتب صحیح حدیثی ذکر شده‌اند و در آن‌ها بر وجود دو رکوع در رکعت، تصریح شده است.

دلایل احناف، احادیث و روایات ذیل هستند که در آن‌ها از یک رکوع نام برده شده است:

الف) ابوبکر رضي الله عنه گوید: «خسفت الشمس علي عهد رسول الله ﷺ فخرج يجرّ ردائه حتّي انتهي الي المسجد وثاب اليه الناس فصلّي بهم ركعتين» (بخاری، باب الصلاة فی کسوف القمر، ج۱ ص۱٤٥)؛ «در روزگار پیامبر ﷺ خورشید گرفته شد؛ آن حضرت ﷺ شتابان به سوی مسجد خارج شد در حالی که ردای خویش را می‌کشید. مردم نیز به مسجد آمدند و پیامبر ﷺ دو رکعت نماز برای آن‌ها گزارد».

در سنن نسایی، در حدیث ابوبکره رضي الله عنه این الفاظ آمده است: «فصلّي ركعتين كما تصلّون» (نسایی، باب الامر بالدعاء فی الکسوف، ج۱ ص۲۲۳)؛ «پیامبر ﷺ دو رکعت نماز بسان نمازی که شما می‌خوانید، گزاردند».

ب) سمرة بن جندب رضي الله عنه گوید: «... فصلّي فقام كاطول قيام ما قام بنا في صلاة قط؛ مانسمع له صوتاً؛ ثم ركع بنا كاطول ركوع ما ركع بنا في صلاة قط؛ ما نسمع له صوتاً ثم سجد بنا كاطول سجود ما سجد بنافي صلاةقط؛ لانسمع له صوتاً؛ ثم فعل ذلك في الركعة الثانية مثل ذلك» (نسایی، باب «کیف صلاة الکسوف»، ج۱ ص۲۱۹ و ابو داود، کتاب الکسوف، باب من قال اربع رکعات ج۱ ص۱٦۸).

در این حدیث نیز فقط یک رکوع در هر رکعت، ذکر شده است.

ج) نعمان بن بشیر ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «اذا خسفت الشمس والقمر فصلّوا کاحدث صلاة صلّیتموها» (سنایی، باب کیف صلاة الکسوف، ج۱ ص۲۱۹).

و حدیث نعمان بن بشیر، با این الفاظ نیز روایت شده است که گفت: «انّ رسول الله ﷺ صلّي حين انكسفت الشمس مثل صلاتنا يركع ويسجد»؛ «رسول خدا ﷺ به هنگام خورشیدگرفتگی، مثل نماز ما، نماز گزاردند و رکوع و سجود نمودند».

د) قبیصة بن مخارق هلالی ﷺ گوید: «كسفت الشمس ونحن اذ ذاك مع رسول الله ﷺ بالمدينة؛ فخرج فزعاً يجرّ ثوبه؛ فصلّي ركعتين اطالهما فوافق انصرافه انجلاء الشمس؛ فحمدالله واثني عليه؛ ثم قال: انّ الشمس والقمر آيتان من آيات الله وانّهما لا ينكسفان لموت احد ولا لحياته؛ فاذا رأيتم من ذلك شيئاً فصلّوا كاحدث صلاة مكتوبة صلّيتموها» (نسایی، باب کیف صلاة الکسوف، ج۱ ص۲۱۹).

یعنی هرگاه کسوف یا خسوف رخ داد، نماز بخوانید مثل آخرین نمازتان! در حدیث، منظور از «احدث صلاة صلّيتموها»، نماز صبح می‌باشد؛به دلیل این که از حدیث عایشه ﷺ که بخاری و بیهقی آن را روایت کرده‌اند، معلوم می‌شود که پیامبر ﷺ نماز کسوف را به وقت چاشت می‌خواندند. (بخاری، باب التعوّذ من عذاب القبر فی الکسوف، ج۱ ص۱۴۳؛ و بیهقی، سنن کبری، باب کیف یصلّی فی الخسوف، ج۳ ص۳۲۳).

و وقتی که نماز کسوف را به نماز صبح تشبیه دادند، پس رکوع آن نیز مانند نماز صبح می‌شود.

ه) محمود بن لبید ﷺ در روش خواندن نماز کسوف توسط آن حضرت ﷺ گوید: «... ثم قام (اي النبي ﷺ) فقرأ بعض «الذاريات» ثم ركع ثم اعتدل ثم سجد سجدتين، ثم قام ففعل كما فعل الاولي» (رواه احمد و رجاله رجال الصحیح؛ ر.ک: مجمع الزوائد: باب الکسوف، ج۲ ص۲۰۷)

از این روایات ثابت می‌شود که پیامبر ﷺ دستور به خواندن نماز کسوف همانند نماز صبح را دادند و روشی دیگر به یاران خویش آموزش ندادند.

برخی از علماء و صاحب نظران فقهی احناف، احادیث بیش از یک رکوع را که امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل از آن‌ها استدلال کرده‌اند، این چنین جواب داده‌اند که پیامبر ﷺ در نماز کسوف، رکوع را خیلی طولانی می‌کردند و وقتی رکوع طولانی می‌شد،

برخی از مقتدیانی که در صف‌های وسط قرار داشتند، به خیال این‌که پیامبر ﷺ از رکوع بلند شده‌اند، بلند می‌شدند و وقتی می‌دیدند که پیامبر ﷺ هنوز در رکوع قرار دارند، مجدداً به رکوع می‌رفتند؛ و کسانی که پشت سر آن‌ها قرار داشتند، گمان می‌کردند که این دومین رکوع است.

این جواب، اگر چه مشهور است،امّا صحیح نیست؛زیرا در روایت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما آمده است: «انّه صلّي في الكسوف فقرأ ثم ركع ثم قرأ ثم سجد سجدتين واخري مثلها»؛ از این روایت معلوم می‌شود که در بین دو رکوع، قرائت نیز وجود داشته است.

دیگر این که، اگر برخی از صحابه - که در صف‌های اخیر به نماز ایستاده بودند - در میان نماز دچار سوء تفاهم می‌شدند، بعد از نماز، اصل مسأله برایشان واضح و روشن می‌شد؛ زیرا آنان به نماز خیلی اهمیت می‌دادند و اگر اتفاق غیرمعمولی پیش می‌آمد، بعد از نماز، درباره‌اش تحقیق می‌کردند.

از این رو، این جواب که برخی از صحابه در نماز دچار سوء تفاهم شده‌اند و تا آخر عمر، حقیقت امر بر آنان روشن و واضح نشده است، بعید به نظر می‌رسد؛ و توجیه صحیح حدیث، همان است که برخی از علماء و صاحب نظران گفته‌اند که در نماز خورشیدگرفتگی، نه تنها دو رکوع در هر رکعت ثابت است، بلکه در احادیث،از پنج رکوع در هر رکعت نیز نام برده شده است.

و به طور کلّی در مجموعه‌ی احادیث، از دو رکوع، سه رکوع، چهار رکوع و پنج رکوع در هر رکعت از نماز کسوف، نام برده شده است:

دو رکوع: احادیثی که پیشتر در تأیید دیدگاه احناف ذکر شد.

سه رکوع در هر رکعت: عایشه گوید: «... فقام بالناس قياماً شديداً يقوم بالناس ثم يركع ثم يقوم ثم يركع ثمّ يقوم ثم ركع، فركع ركعتين في كل ركعةثلاث ركعات؛ ركع الثالثة ثم سجد» (نسایی، باب کیف صلاة الکسوف؛ ج١ ص٢١٥).

چهار رکوع در هر رکعت: عبدالله بن عباس رضی الله عنه گوید: «انّ رسول الله ﷺ صلّي كسوف الشمس ثماني ركعات واربع سجدات» (نسایی، باب کیف صلاة الکسوف، ج١ ص٢١٤).

پنج رکوع در هر رکعت: ابّی بن کعب ﷺ گوید: «انّ النبيّ ﷺ صلّي بهم وقرأ سورة من الطول ورکع خمس رکوعات وسجد سجدتين ثم قام الثانية فقرأ سورة من الطول ورکع خمس رکعات وسجد سجدتين ثم جلس» (ابو داود، باب من قال اربع رکعات، ج۱ ص۱٦۷).

به هر حال، این تعدد رکوع در نماز کسوف، از خصویات آن حضرت ﷺ به شمار می‌آید؛ و قضیه از این قرار بود که در نماز، اتفاقات عجیبی برای پیامبر اکرم ﷺ رخ می‌داد؛ تا جایی که بهشت و دوزخ را مشاهده کردند. (صحیح بخاری، باب صلاة الکسوف جماعة؛ ج ١ ص ١٤٤؛ مسلم، کتاب الکسوف، ج ١ ص ٢٩١؛ و نسایی، باب «فی قدر القراءة فی صلاة الکسوف»، ج ١ ص ٢٢١). به همین علّت بود که پیامبر ﷺ به طور غیرعادی رکوع می‌کرد؛ اما این رکوع‌ها، جزو نماز به شمار نمی‌آیند؛ بلکه همانند سجده‌ی شکر، از خصوصیات آن حضرت ﷺ محسوب می‌شوند که با رکوع سایر نمازها تفاوت داشتند و به آن‌ها «**رکوعات تخشع**» گفته می‌شوند.

برخی از صحابه، این رکوع‌ها را «**تخشع**» به حساب آورده‌اند و آن‌ها را روایت نموده‌اند و برخی نیز آن‌ها را از رکوع‌های «**تخشع**» به شمار نیاورده‌اند.

و از آنجایی که روایات رکوع‌های زائد،دارای اختلاف شدید می‌باشند، چاره‌ای جز پذیرفتن این توجیه نیست.

علاوه از آن،بعد از نماز کسوف، پیامبر ﷺ برای مردم سخرانی کردند و به امّت خویش به صراحت دستور دادند که: «فاذا رأيتم من ذلک شيئاً فصلّوا کاحدث مکتوبة صلّيتموها» (نسایی،باب کیف صلاة الکسوف، ج۱ ص۲۱۹). در این خطبه، پیامبر ﷺ نه تنها به امّت، بیش از یک رکوع را تعلیم ندادند، بلکه بر خلاف آن دستور دادند و فرمودند: نماز کسوف را مانند صبح بخوانید؛ و اگر رکوع اضافی، جزء نماز کسوف می‌بود، پیامبر ﷺ چنین نمی‌گفتند.

به همین علّت بود که عثمان بن عفّان ﷺ در روزگار خلافت خویش، نماز کسوف را با یک رکوع خواند (مسند احمد بن حنبل، ابویعلی، طبرانی در معجم الکبیر و بزّار؛ رجال این حدیث، ثقه‌اند)؛ و عبدالله بن زبیر ﷺ نیز نماز کسوف را با یک رکوع در هر رکعت ادا می کرد (شرح معانی الاثار، باب صلاة الکسوف کیف هی؟ ج۱ ص۱٦۳).

از این رو، وجوه ترجیح مذهب احناف، به شرح زیر است:

١- احادیث بیش از یک رکوع، فقط فعلی هستند و احادیث یک رکوع در هر رکعت، هم فعلی هستند و هم قولی.

٢- دیدگاه احناف، مطابق با اصول کلّی سایر نمازها است.

٣- طبق مذهب احناف، تطبیق میان تمام احادیث، امکان پذیر است؛ چون روایات بیش از یک رکوع را ثابت می‌دانند و آن‌ها را از زمرۀ خصوصیات آن حضرت به شمار می‌آورند و هیچ یک از روایات موجود وارد نمی‌کنند؛به خلاف شوافع که روایات دارای سه رکوع، چهار رکوع و پنج رکوع را رد می‌کنند و فقط روایات دارای دو رکوع رکعت می‌پذیرند؛ در حالی که آن روایات، عدد بیشتری را ثابت می‌کنند و طبق مذهب شوافع، هیچ توجیهی در آن‌ها ممکن نیست.

٤- اگر در نماز کسوف، دستوری بر تعدد رکوع‌ها می‌بود - از آنجایی که دستوری غیر عادی می‌بود - پیامبر ﷺ آن را به طور واضح، تشریح می‌کردند؛ در حالی که پیامبر ﷺ دربارۀ کسوف سخنرانی مفصلی ایراد فرمودند ولی چنین سخنی که در آن تعلیم بیش از یک رکوع باشد، ایراد نفرمودند!.

«انّ الشمس خسفت علي عهد رسول الله ﷺ»:

برخی از علماء و صاحب نظران اسلامی، برای تطبیق دادن میان روایات متعارض نماز کسوف پیامبر ﷺ، گفته‌اند که در روزگار آن حضرت ﷺ، چندین بار، کسوف اتفاق افتاده است و هریک از روایات، یک واقعه را تشریح می‌کند.

امّا این دیدگاه، صحیح نیست؛ زیرا از طریق روایت و درایت ثابت گردیده است که در روزگار پیامبر ﷺ فقط یک بار کسوف اتفاق افتاده است؛ به دلیل این‌که در همه‌ی روایات آمده است که پیامبر ﷺ بعد از نماز، سخنرانی کرد و فرمود: کسوف و خسوف، ارتباطی با مرگ و زندگانی کسی ندارند.

این سخن آن حضرت ﷺ، در حقیقت رد نظریه‌ی کسانی بود که گمان می‌کردند که به خاطر وفات ابراهیم (فرزند پیامبر ﷺ) کسوف رخ داده است و امکان ندارد که به وقت هر کسوف، مرگ ابراهیم ﷺ یادآوری شود!.

از طرفی دیگر، دانشمندان علوم تجربی نیز با مطالعه و بررسی و تحقیق و محاسبه‌ی دقیق علماء و صاحب‌نظران نجوم و فلک، گفته‌اند که در روزگار پیامبرﷺ فقط یکبار کسوف متحقق شده است.

۵- موضوع چهارم، در مورد، برگزاری نماز جماعت، برای نماز ماه‌گرفتگی است.

از دیدگاه امام ابوحنیفه و امام مالک، برای ماه‌گرفتگی، نماز جماعت سنّت نیست؛ ولی امام شافعی، امام احمد بن حنبل، امام ابوثور و دیگر محدثان، بر این باورند که ماه‌گرفتگی نیز دارای نماز جماعت می‌باشد.

امام شافعی و موافقانش در این باره، دلیلی ندارند و از عموم و اطلاق روایات استفاده می‌کنند و خسوف (ماه‌گرفتگی) را بر کسوف (خورشیدگرفتگی) قیاس می‌کنند.

استدلال حنفی‌ها و مالکی‌ها، این است که در جمادی‌الاول سال چهارم هجری، ماه‌گرفتگی رخ داد؛ ولی پیامبرﷺ در آن هنگام، نماز جماعتی را بر پا نداشتند. بنابراین، برای ماه‌گرفتگی، نماز جماعت، مشروع نیست و نمی‌توان آن را بر خورشیدگرفتگی قیاس کرد. از این رو، اقامه‌ی جماعت در نماز ماه‌گرفتگی، سنّت نیست، بلکه مردم در آن، تنها تنها و بدون جماعت، نماز ماه‌گرفتگی را بخوانند.

۱٤٨١ - [۲] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: جَهَرَ النَّبِيُّ ﷺ فِي صَلَاةِ الخسوف بقرَاءَته[1].

۱٤٨١- (۲)عایشه رضي الله عنها گوید: رسول خدا ﷺ در نماز کسوف، قرائت را با صدای بلند می‌خواندند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده است].

شرح: این روایت در بخاری و مسلم، چنین آمده است:

«عن عایشة رضي الله عنها قالت: جهر النبی ﷺ فی صلاة الخسوف بقراءته؛ فاذا فرغ من قراءته کبّر فرکع، و اذا رفع من الرکعة قال: «سمع الله لمن حمده، ربّنا و لک الحمد». ثم یعاود القراءة فی صلاة الکسوف، اربع رکعات فی رکعتین و اربع سجدات».

۱- بخاری ۵٤٩/۲ ح ۱۰٦٥؛ ابوداود ۷۰۲/۱ ح ۱۱۸۸؛ ترمذی ٤٥۲/۲ ح ٥٦۳؛ نسایی ۱٤٨/۳ ح ۱٤٩٤.

«عایشه ؆ گوید: رسول خداﷺ نماز کسوف را با صدای بلند می‌خواند؛ سپس تکبیر می‌گفت و به رکوع می‌رفت؛ بعد، از رکوع برمی‌خاست و «سمع الله لمن حمده، ربنا ولك الحمد» می‌گفت و دوباره، قرائت را اعاده می‌نمود و رکوع می‌کرد. بدین ترتیب، در دو رکعت نماز کسوف، چهار رکوع و چهار سجده، انجام می‌داد».

قرائت در نماز کسوف:

در این که، در نماز کسوف، قرائت به صورت جهری و بلند خوانده می‌شود یا به صورت سرّی و آهسته؟ اختلاف‌نظر وجود دارد.

امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی و جمهور صاحب‌نظران فقهی، بر این باورند که قرائت در نماز کسوف،به صورت سرّی و آهسته، خوانده می‌شود؛ ولی امام احمد بن حنبل، امام اسحاق، امام محمد و امام ابویوسف - و طبق روایتی امام ابوحنیفه - بلند خواندن قرائت در نماز کسوف را سنّت می‌دانند؛ و ابن جریر قائل به اختیار بین هردو روش است.

دلیل جمهور علماء و صاحب‌نظران فقهی، حدیث سمرة بن جندب؄ است که گفت: «صلّي بنا رسول اللهﷺ في كسوف لانسمع له صوتاً» (ترمذی، ابوداود،نسایی و ابن ماجه)؛ «رسول خداﷺ با ما نماز کسوف را برگزار نمودند به گونه‌ای که صدای ایشان را (به هنگام قرائت) نمی‌شنیدیم».

همچنین در صحیح بخاری (ابواب الکسوف، باب صلاة الکسوف جماعة، ج ۱ ص ۱۴۳) و در صحیح مسلم (کتاب الکسوف، ج ۱ ص ۲۹۸) حدیثی از عبدالله بن عباس ؄ روایت شده است که گفت: «فقام قياماً طويلاً نحواً من قراءة سورة البقرة». کلمه‌ی «نحواً» در این حدیث، بر سرّی بودن قرائت دلالت دارد؛ زیرا اگر قرائت جهری بود، از کلمات جزم و یقین استفاده می‌کرد.

همچنین در روایت محمود بن لبید ؄ آمده است: «ثم قام فقرأ فيما نري بعض «الركتاب» ثم ركع ثم اعتدل ثم سجد سجدتين ثم قام ففعل مثل ما فعل في الاولي».

این روایت در موضوع تعداد رکوع و آهسته بودن قرائت، دلیل احناف می‌باشد.

استدلال امام احمد بن حنبل و امام ابویوسف و امام محمد - مبنی بر جهری بودن قرائت نماز کسوف - حدیث عایشه ؆ است که در آن آمده است: «جهر النبيّﷺ في صلاة الكسوف

بقراءته» (حدیث شماره ۱٤۸۱)؛ «رسول خدا ﷺ در نماز کسوف، قرائت را با صدای بلند می‌خواندند».

جمهور، این حدیث را درباره‌ی نماز خسوف می‌دانند. متأخران احناف گفته‌اند: اگر احتمال متفرق شدن مردم است، پس بلند خواندن بهتر و افضل است.

۱٤۸۲ - [۳] (مُتَّفق عَلَيهِ)

عَن عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: انْخَسَفَتِ الشَّمْسُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ فَصَلَّى رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ فَقَامَ قِيَامًا طَوِيلًا نَحْوًا مِنْ قِرَاءَةِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلًا ثُمَّ رَفَعَ فَقَامَ قِيَامًا طَوِيلًا وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الْأَوَّلِ ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلًا وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الْأَوَّلِ ثُمَّ رَفَعَ ثُمَّ سَجَدَ ثُمَّ قَامَ قِيَامًا طَوِيلًا وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الْأَوَّلِ ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلًا وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الْأَوَّلِ ثُمَّ رَفَعَ فَقَامَ قِيَامًا طَوِيلًا وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الْأَوَّلِ ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلًا وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الْأَوَّلِ ثُمَّ رَفَعَ ثُمَّ سَجَدَ ثمَّ انْصَرف وَقد تجلت الشَّمْس فَقَالَ ﷺ: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللّٰهِ لَا يَخْسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ فَاذْكُرُوا اللهَ». قَالُوا: يَا رَسُولَ الله رَأَيْنَاك تناولت شَيْئا فِي مقامك ثمَّ رَأَيْنَاك تكعكعت؟ قَالَ ﷺ: «إِنِّي أريت الْجنَّة فتناولت عُنْقُودًا وَلَوْ أَخَذْتُهُ لَأَكَلْتُمْ مِنْهُ مَا بَقِيَتِ الدُّنْيَا وأريت النَّار فَلم أر منْظرًا كَالْيَوْمِ قَطُّ أَفْظَعَ وَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ». قَالُوا: بِمَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ؟ قَالَ: «بِكُفْرِهِنَّ». قِيلَ: يَكْفُرْنَ بِاللهِ؟. قَالَ: «يَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ وَيَكْفُرْنَ الْإِحْسَانَ لَو أَحْسَنت إِلَى أحداهن الدَّهْر كُله ثُمَّ رَأَتْ مِنْكَ شَيْئًا قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ مِنْك خيرا قطّ»[1].

۱٤۸۲- (۳) عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید: در روزگار پیامبر ﷺ خورشیدگرفتگی رخ داد؛ از این رو، پیامبر خدا ﷺ همراه با مردم، به نماز ایستادند؛ و (در رکعت اول) بسیار ایستادند؛ تقریباً به اندازه‌ای که سوره‌ی بقره را خواندند؛ آن‌گاه به رکوع رفتند و آن را طولانی گردانیدند؛ سپس سر خویش را از رکوع بلند کردند و دوباره مدتی طولانی ایستادند (و به قرائت مشغول شدند؛) با این تفاوت که مدّت آن، کمتر از مدّت قیام اول بود.

آن‌گاه دوباره به رکوع طولانی رفتند؛ امّا مدّت آن کمتر از رکوع اول بود؛ سپس بلند شدند و به سجده رفتند؛ بعد از آن، از سجده‌ی رکعت اول بلند شدند و مدّت زیادی را ایستادند، امّا طول آن کمتر از ایستادن اوّلی بود؛ آن‌گاه به رکوع طولانی رفتند امّا طول آن کمتر از قیام اوّلی بود؛ سپس سر را از رکوع برداشتند و مدّتی طولانی ایستادند؛ ولی طول آن کمتر از قیام اوّلی بود.

۱- بخاری ۵٤۰/۲ ح ۱۰۵۲؛ مسلم ٦۲٦/۲ ح (۹۰۷-۱۷)؛ ابوداود ۷۰۲/۱ ح ۱۱۸۹؛ نسایی ۱۳۷/۳ ح ۱٤۸۲؛ ابن ماجه ٤۰۲/۱ ح ۱۲٦۵؛ موطأ مالک ۱۸۷/۱ ح ۲، «کتاب صلاة الکسوف»؛ و مسند احمد ۲۹۸/۱.

آن‌گاه به رکوع رفتند و به آن طول دادند امّا طول آن، کمتر از طول رکوع اول بود؛ سپس سر از رکوع برداشتند و به سجده‌ی رکعت دوّم رفتند و دو سجده را به جای آوردند (و بعد از تشهّد و سلام،) از نماز فارغ شدند و در اثنای نماز، گرفتگی خورشید از بین رفت.

پیامبر ﷺ فرمودند:

«بی‌گمان، خورشید و ماه، دو نشانه از نشانه‌های خداوند هستند؛ و بی‌تردید، آن دو به خاطر مرگ و زندگی هیچ‌کس گرفته نمی‌شوند؛ پس هرگاه گرفتن آن‌ها را دیدید، خدا را یاد کنید (و با دعا و نماز و صدقه و خیرات) او را به فریاد بخوانید».

مردم گفتند: ای فرستاده‌ی خدا! ما مشاهده کردیم که شما در نماز، در حالی که سر جای خویش بودید، دست خود را به سوی چیزی دراز نمودید و سپس دیدیم که به عقب برگشتید؛ (موضوع چه بود)؟

آن حضرت ﷺ فرمودند: «بهشت را دیدم و خواستم خوشه‌ی انگوری بچینم؛ و اگر آن خوشه را برمی‌گرفتم، شما تا پایان دنیا، از آن می‌خوردید؛ و همچنین دوزخ به من عرضه گردید که تاکنون، هیچ‌گاه صحنه‌ای هولناکتر و وحشتناکتر از آن، ندیده بودم؛ و دیدم که بیشتر دوزخیان را زنان تشکیل داده‌اند.

پرسیدند: چرای فرستاده‌ی خدا! بیشتر دوزخیان را زنان تشکیل داده‌اند؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: «زیرا آنان، کفر و ناسپاسی می‌کنند».

پرسیدند: آیا به خدا کفر می‌ورزند؟ فرمودند: «نسبت به شوهرانشان، ناسپاس می‌باشند و نیکی و احسان آنان را فراموش می‌کنند و بی‌ارزش می‌دانند؛ اگر به یکی از زنان، تمام عمر، نیکی و احسان کنی، ولی یک بار از تو کوتاهی و قصوری ببیند و بدی کوچکی را از تو مشاهده کند، می‌گوید: «هرگز از تو، خوشی و خیری ندیده‌ام».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «تکعکعت»: برگشتی و از جای خودت، عقب‌نشینی کردی.

«العشیر»: شوهر.

«عنقوداً»: خوشه‌ای از انگور.

١٤٨٣ - [٤] (مُتَّفقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ عَائِشَةَ نَحْوُ حَدِيثِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَقَالَتْ: ثُمَّ سَجَدَ فَأَطَالَ السُّجُودَ ثُمَّ انْصَرَفَ وَقَدِ انْجَلَتِ الشَّمْسُ فَخَطَبَ النَّاسَ فَحَمِدَ اللهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللّٰهِ لَا يَخْسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ فَادْعُوا اللهَ وَكَبِّرُوا وَصَلُّوا وَتَصَدَّقُوا» ثُمَّ قَالَ: «يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ وَاللهِ مَا مِنْ أَحَدٍ أَغْيَرُ مِنَ اللّٰهِ أَنْ يَزْنِيَ عَبْدُهُ أَوْ تَزْنِيَ أَمَتُهُ يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ وَاللهِ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا»[1].

۱۴۸۳- (٤) از عایشه ﵂ نیز نظیر حدیث عبدالله بن عباس ﵁ (در معنا نه در لفظ) روایت شده است؛ آنجا که می‌گوید:

«سپس آن حضرت ﷺ (پس از دو قیام و دو رکوع در یک رکعت) به سجده رفتند و به سجده‌شان طول دادند؛ آن‌گاه سلام دادند و از نماز فارغ شدند و در این هنگام، خورشید نیز نور خود را بازیافته و از کسوف بیرون آمده بود.

پس از آن، رسول خدا ﷺ برای مردم، خطبه ایراد نمودند و پس از سپاس و ستایش خداوند و بیان پرتوی از وصف و شکوه او، فرمودند: «بی‌گمان، خورشید و ماه،، دو نشانه از نشانه‌های خداوند هستند؛ و بی‌تردید، آن دو به خاطر مرگ و زندگی هیچ‌کس گرفته نمی‌شوند؛ پس هرگاه گرفتن آن‌ها را دیدید، خدا را به فریاد بخوانید و او را بزرگ بشمارید و نماز بگزارید و صدقه بدهید».

آن‌گاه فرمودند: «ای امّت محمد ﷺ! سوگند به خدا! هرگاه یکی از بندگان خدا، خواه مرد یا زن، مرتکب زنا شود، غیرت هیچ‌کس به اندازه‌ی غیرت خدا به جوش نمی‌آید؛ (یعنی وقتی که مرد یا زنی، مرتکب زنا می‌شود، کسی به اندازه‌ی خداوند بلند مرتبه، از این عمل ناراحت نمی‌شود).ای امّت محمد! سوگند به خدا! اگر آنچه را من (از عذاب و خشم خدا) می‌دانم، شما می‌دانستید، بسیار کم می‌خندیدید و زیاد گریه می‌کردید».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: این حدیث به طور کامل در بخاری و مسلم چنین آمده است:

«عن عايشة ﵂ قالت: خسفت الشمس في عهد رسول الله ﷺ فصلّي رسول الله ﷺ بالناس، فقام فطال القيام؛ ثم ركع فاطال الركوع، ثم قال فاطال القيام وهودون القيام الاوّل؛ ثم ركع فاطال الركوع وهو دون الركوع الاول؛ ثم سجد فاطال السجود؛ ثم فعل في الركعة الثانية مثل مافعل في الاولي؛ ثم انصرف وقدانجلت الشمس؛ فخطب الناس، فحمدالله واثني عليه، ثم قال:

۱- بخاری ۵٤۵/۲ ح ۱۰٤٤؛ مسلم ۶۱۸/۲ ح (۹۱-۱)؛ نسایی ۱۳۲/۳ ح ۱٤۷٤؛ موطأ مالک ۱۸۶/۱ ح ۱، «کتاب صلاة الکسوف»؛ و مسند احمد ۳۷٤/۳.

«انّ الشمس والقمر آیتان من آیات الله لایخسفان لموت احد ولا لحیاته؛ فاذا رأیتم ذلک فادعوا الله وکبّروا وصلّوا وتصدّقوا». ثم قال: «یا امّة محمد! والله ما من احد اغیر من الله اَن یزني عبده او تزني اَمَته. یا امّة محمد! والله لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلاً ولبکیتم کثیرا».

«عایشه رضی الله عنها گوید: در روزگار پیامبرﷺ خورشیدگرفتگی رخ داد. آن حضرتﷺ همراه مردم، نماز خواند و قیام و رکوع آن را بسیار طولانی کرد؛ و از رکوع برخاست و دوباره تا دیرووقت قیام کرد؛ امّا اندکی کمتر از قیام اول؛ و بعد، به رکوع رفت، امّا این بار، رکوع را از رکوع قبلی، اندکی کوتاه‌تر گرفت. سپس به سجده رفت و آن را نیز طولانی کرد.

در رکعت دوم نیز مانند رکعت اول، عمل کرد؛ و پس از اتمام نماز، خورشیدگرفتگی نیز برطرف شد. آن‌گاه به ایراد خطبه پرداخت و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود:

«ماه و خورشید، دو نشانه از نشانه‌های (قدرت) خدا هستند و به خاطر مرگ و زندگی کسی دچار گرفتگی نمی‌شوند؛ پس هرگاه، چنین حالت‌هایی را دیدید، دعا کنید، تکبیر بگویید، نماز بخوانید و صدقه بدهید».

سپس، اضافه نمود: «ای امّت محمدﷺ! به خدا سوگند! هرگاه یکی از بندگان خدا، خواه مرد یا زن، مرتکب زنا شود، غیرت هیچکس به اندازه‌ی غیرت خدا به جوش نمی‌آید. ای امّت محمد! اگر آنچه را من می‌دانم، شما می‌دانستید، بسیار کم می‌خندیدید و زیاد گریه می‌کردید».

«فاذا رأیتم ذلك، فادعوا الله وکبّروا وصلّوا وتصدّقوا»:

خورشیدگرفتگی و یا ماه‌گرفتگی، از نشانه‌های قدرت و عظمت خداوند هستند که گاهی ظاهر می‌شوند و مناسب است که هنگام ظهور آنان، بندگان خدا با فروتنی و افتادگی تمام و با خشوع و خضوع کامل، در مقابل قدرت و عظمت خداوندِ دانا و توانا کرنش برند و خواهان رَحم و کَرم و لطف و احسان او شوند.

در زمان رسول خداﷺ نیز درست همان روزی که فرزند شیر خوارشان - ابراهیم - تقریباً در یک و نیم سالگی دار فانی را وداع گفت، کسوف اتفاق افتاد.

در آن زمان، یکی از رسوم و باورهای غلط دوران جاهلیت این بود که در اثر وفات مردان بزرگ، کسوف واقع می‌شود؛ گویی خورشید چادرسیاه ماتم بر سر کشیده است!

در وفات ابراهیم نیز این باور غلط تقویت شد؛ به گونه‌ای که در برخی از روایات وارد شده که برخی از مردم به صراحت این باور غلط را بیان داشتند.

رسول خدا ﷺ در آن موقع با ترس و نهایت بیم و هراس، دو رکعت نماز با جماعت اقامه کردند. این نماز با سایر نمازها متفاوت بود. آن حضرت ﷺ قرائت این نماز را بسیار طولانی کرد و در وقت قرائت، بارها به بارگاه خدا خم شدند (گویا رکوع می‌کردند) و باز راست می‌ایستادند و قرائت را به گونه‌ای طولانی ادامه می‌دادند. ایشان رکوع و سجده‌ی آن نماز را نیز خیلی طولانی کردند و در قومه و جلسه‌ی آن نیز زیاد طول دادند، و در اثنای نماز با تضرّع و خشوع تمام، دعا می‌کردند؛ پس از نماز خطبه‌ای ایراد فرمودند و به نحو خاصّی این عقیده و باور جاهلی که «کسوف بر اثر مرگ مردان بزرگ پیش می‌آید» را رد کردند.

ایشان در این خطبه فرمودند: این عقیده و باور جاهلی، هیچ اصل و اساسی ندارد، بلکه در حقیقت خورشید و ماه دو نشانه از نشانه‌های عظمت و قدرت خداوندند و هنگامی که کسوف و خسوف صورت می‌گیرد باید با خشوع و فروتنی کامل به سوی خداوند متوجه شوند و به یاد او پناه ببرند و در بارگاه او تضرّع بنمایند.

به هر حال، از این روایت دانسته می‌شود که پیامبر ﷺ قیام، قرائت، رکوع، سجده، قومه و جلسه‌ی نماز کسوف را بسیار طولانی کردند در حالی که عادت پیامبر ﷺ این نبود که نماز با جماعت را اینقدر طولانی کنند؛ بلکه از این کار منع می‌نمودند.

۱۴۸۴ - [۵] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ: خَسَفَتِ الشَّمْسُ فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فَزِعًا يَخْشَى أَنْ تَكُونَ السَّاعَةَ فَأَتَى الْمَسْجِدَ فَصَلَّى بِأَطْوَلِ قِيَامٍ وَرُكُوعٍ وَسُجُودٍ مَا رَأَيْتُهُ قَطُّ يَفْعَلُهُ وَقَالَ: «هَذِهِ الْآيَاتُ الَّتِي يُرْسِلُ اللهُ لَا تَكُونُ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ وَلَكِنْ يُخَوِّفُ اللهُ بِهَا عِبَادَهُ فَإِذَا رَأَيْتُمْ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ فَافْزَعُوا إِلَى ذِكْرِهِ وَدُعَائِهِ واستغفاره»[1].

۱۴۸۴- (۵) ابوموسی اشعری رضی الله عنه گوید: روزی خورشیدگرفتگی رخ داد؛ رسول خدا ﷺ از ترس این که مبادا قیامت رسیده باشد، سراسیمه از جای برخاستند و به مسجد رفتند و نماز را با طولانی‌ترین قیام، رکوع و سجودی که من تاکنون نظیر آن را از ایشان ندیده بودم، گزاردند. سپس فرمودند:

---

[1]- بخاری ٢/٥٤٥ ح ١٠٥٩؛ مسلم ٢/٦٢٨ ح (٩١٢-٢٤)؛ ابوداود ١/٦٩٥ ح ١١٧٧؛ نسایی ٣/١٥٣ ح ١٥٠٣؛ و ابن ماجه ١/٤٠١ ح ١٢٦٣.

«این نشانه‌ها و معجزاتی که خداوند (برای بندگان خویش) می‌فرستد، به خاطر مرگ و زندگی کسی نیست (و مرگ و تولّد کسی در این مسائل دخالتی ندارد؛) بلکه خداوند با چنین پدیده‌هایی، بندگانش را تهدید می‌نماید و می‌ترساند؛ پس هرگاه نشانه و معجزه‌ای از این نشانه‌ها را مشاهده نمودید، به ذکر و عبادت خدا و دعا و طلب آمرزش از او، پناه ببرید؛ (به یاد الله مشغول شوید و به نماز و توبه، روی آورید)».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

١٤٨٥ - [٦] (صَحِيح)

وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ: انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ يَوْمَ مَاتَ إِبْرَاهِيمُ ابْنُ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ فَصَلَّى بِالنَّاسِ سِتَّ رَكَعَاتٍ بِأَرْبَعِ سَجَدَاتٍ. رَوَاهُ مُسلم[1].

١٤٨٥- (٦) جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: در همان روزی که ابراهیم رضی الله عنه، فرزند رسول خدا ﷺ وفات کرد و چهره در نقاب خاک کشید، خورشیدگرفتگی رخ داد؛ پس آن حضرت ﷺ همراه با مردم، نماز خورشیدگرفتگی گزاردند و در آن، شش رکوع (در هر رکعت، سه رکوع) و چهار سجده به جای آوردند.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «یوم مات ابراهیم ابن رسول الله»:

صاحب‌نظران حدیثی، بر این امر اتفاق‌نظر دارند که حادثه‌ی وفات ابراهیم رضی الله عنه فرزند رسول خدا ﷺ در سال دهم هجری، اتفاق افتاده است؛ و برخی گفته‌اند: ابراهیم رضی الله عنه در ماه ربیع‌الاول وفات نموده است؛ ولی دانشمند و متخصّص علم نجوم، مرحوم محمودپاشا، در مقاله‌ای ثابت کرده است که تاریخ کسوف، ۲۹ شوّال روز دوشنبه، ساعت ۸/۵، در سال دهم هجری اتفاق افتاده است.

ناگفته نماند که فرزند شیرخوار رسول خدا ﷺ، تقریباً در یک و نیم‌سالگی، دار فانی را وداع گفته است.

١٤٨٦ - [٧] (ضَعِيف)

وَعَن ابْن عَبَّاس قَالَ: ﷺ حِين كسفت الشَّمْس ثَمَان رَكْعَات فِي أَربع سَجدَات[2].

---

[1]- مسلم ٦٢٣/٢ ح (٩٠٤-١٠).

[2]- مسلم ٦٢٧/٢ ح (٩٠٨-١٨).

۱٤۸٦- (۷) عبدالله بن عباس ﷺ گوید: هنگامی که خورشیدگرفتگی رخ داد، رسول خدا ﷺ نماز خواندند و در آن، هشت رکوع (در هر رکعت، چهار رکوع) و چهار سجده به جای آوردند.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

۱٤۸۷ - [۸] (صَحِيح)

وَعَن عَليّ مثل ذَلِك. رَوَاهُ مُسلم[1].

۱٤۸۷- (۸) از علی بن ابی طالب ﷺ نیز نظیر این حدیث (در لفظ و معنا) روایت شده است.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

۱٤۸۸ - [۹] (صَحِيح)

وَعَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: كُنْتُ أرتمي بأسهم لي بالمدين فِي حَيَاةَ رَسُولِ اللّٰهِﷺ إِذْ كُسِفَتِ الشَّمْسُ فَنَبَذْتُهَا. فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَأَنْظُرَنَّ إِلَى مَا حَدَثَ لِرَسُولِ اللّٰهِﷺ فِي كُسُوفِ الشَّمْسِ. قَالَ: فَأَتَيْتُهُ وَهُوَ قَائِمٌ فِي الصَّلَاةِ رَافِعٌ يَدَيْهِ فَجعل يسبح ويهلل وَيكبر ويحمد وَيَدْعُو حَتَّى حسَرَ عَنْهَا فَلَمَّا حَسَرَ عَنْهَا قَرَأَ سُورَتَيْنِ وَصلَّى رَكْعَتَيْنِ. رَوَاهُ مُسْلِمٌ فِي صَحِيحِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ وَكَذَا فِي شَرْحِ السُّنَّةِ عَنْهُ وَفِي نُسَخِ الْمَصَابِيحِ عَنْ جَابِرِ بن سَمُرَة[2].

۱٤۸۸- (۹) عبدالرحمن بن سمرة ﷺ گوید: در روزگاری که پیامبر ﷺ در قید حیات بودند، من در مدینه‌ی منوره، با تیرهای خویش، تیراندازی می‌کردم که ناگهان، پدیده‌ی خورشیدگرفتگی رخ داد. من تیرهایم را به گوشه‌ای افکندم و با خود گفتم:

«سوگند به خدا! امروز نگاه خواهم کرد که به هنگام خورشیدگرفتگی، چه کارهایی از رسول خدا ﷺ به وقوع می‌پیوندد (و ایشان، انجام چه کارهایی را نصب العین و آویزه‌ی گوش خویش قرار می‌دهند)».

عبدالرحمن بن سمرة ﷺ گوید:

به نزد رسول خدا ﷺ رفتم و ایشان را در حالی دیدم که به نماز ایستاده‌اند و هردو دست خویش را بالا برده‌اند؛ و تا زمانی که خورشید، نور خود را بازیافت و از کسوف بیرون آمد، آن حضرت ﷺ مشغول «تسبیح» [خداوند را به پاکی یاد کردن]، «تهلیل» [به یگانگی خداوند

---

[1]- مسلم ۲/٦۲۷ ح (۹۰۸-۱۸).
[2]- مسلم ۲/٦۲۹ ح (۹۱۳-۲٦).

گواهی دادن]، «تکبیر» [خداوند را به بزرگی یاد کردن]، «تحمید» [خداوند را حمد و سپاس گزاردن] و دعا و نیایش، مشغول بودند؛ و چون خورشید، نور خود را بازیافت و از کسوف بیرون آمد، آن حضرت ﷺ دو رکعت نماز گزاردند و دو سوره (در هر رکعت، یک سوره) خواندند».

[امام مسلم این حدیث را در «صحیح» خود از عبدالرحمن بن سمرة رضی الله عنه روایت کرده است؛ و در «شرح السنّة» نیز از وی، این چنین روایت شده است؛ و در برخی از نسخه‌های کتاب «المصابیح»، این حدیث به جای عبدالرحمن بن سمرة رضی الله عنه، از جابر بن سمرة رضی الله عنه نقل گردیده است].

شرح: به هر حال؛ چون نماز کسوف (خورشیدگرفتگی) یک رویداد فوق‌العاده و روش ادای نماز نیز غیرعادی بود؛ از این رو، تعداد زیادی از صحابه آن را روایت کرده‌اند؛ در اینجا فقط از ۵ نفر از صحابه روایت است.

در کتاب‌های حدیث، بیش از بیست نفر از صحابه - به صورت مفصل و یا به طور مجمل - آن را نقل کرده‌اند که از مجموع آن روایات، شرح کامل واقعه معلوم می‌شود.

امری که از بیشتر این روایات به صورت مشترک معلوم می‌شود، این است که این نماز برای صحابه یک نماز جدید بود و آنان پیشتر، هیچ‌گاه «**نماز کسوف**» نخوانده بودند.

این موضوع هم در روایات موجود است که خورشیدگرفتگی، روزی روی داد که ابراهیم، فرزند شیرخوار پیامبراکرم ﷺ در آن روز وفات کرده بود.

محدثان، بر این امر، اتفاق‌نظر دارند که وفات ابراهیم در سال دهم هجری پیش آمد؛ یعنی چند ماه قبل از وفات رسول اکرم ﷺ. بر این اساس، معلوم می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ فقط یک بار نماز کسوف به جای آورده‌اند.

خواندن نماز در وقت ماه‌گرفتگی نیز از این احادیث ثابت می‌شود؛ ولی از هیچ حدیث صحیحی معلوم نمی‌شود که پیامبر اکرم ﷺ حتّی یک بار نماز ماه‌گرفتگی خوانده باشند. غالباً علتش این به نظر می‌رسد که ادای نماز، فقط در همان کسوف (خورشیدگرفتگی) دستور داده شد و قبل از آن و در مدّت اندک بعد از آن هم که آن حضرت ﷺ در قید حیات بودند، خسوف (ماه‌گرفتگی) روی نداد.

تفاوت‌هایی که در نماز کسوف (خورشیدگرفتگی) نسبت به سایر نمازها وجود داشت، به قرار ذیل است:

۱- رسول خداﷺ قیام نماز را بسیار طولانی کردند؛ در حالی که عادت مبارک آن حضرت ﷺ این نبود که نماز با جماعت را این قدر طولانی کنند؛ بلکه از این کار، منع نیز می‌کردند.

۲- در حال قیام، پیامبرﷺ دست‌ها را بالا بردند و پس از تسبیح، تهلیل، تحمید و تکبیر، تا دیروقت بودن، مشغول دعا و نیایش شدند.

۳- پس از رکوع، دوباره به قیام برگشتند و بعد از قرائت، دوباره به رکوع و سجده رفتند؛ بدین ترتیب که در رکعت اول، دو بار رکوع کردند؛ و طبق بعضی از روایات، چندین بار رکوع نمودند.

٤- در بعضی از روایات، ذکر شده است که آن حضرتﷺ در حال قیام، گاهی به سمت جلو و گاهی به سمت عقب می‌رفتند و یک بار دست‌ها را به سمت جلو بردند (همچنان که برای تحویل گرفتن چیزی، دست‌ها به جلو برده می‌شود) و سپس در خطبه‌ای که ایراد کردند، بیان داشتند که در آن هنگام، جهان غیب برای من کشف و ظاهر شد و بسیاری از حقایق غیبی، از جمله: بهشت و دوزخ را جلو خودم، مشاهده کردم و مناظر و صحنه‌های وحشتناک عذاب و شکنجه‌ی دوزخ را مشاهده کردم؛ مناظری که پیش از آن، هیچ‌گاه ندیده بودم.

این امر، مقرون به صواب است که در آن نماز، اعمال فوق‌العاده و ویژه‌ای را که آن حضرتﷺ انجام دادند، از قبیل: در حال نماز تا دیروقت، دست به دعا برداشتن؛ در حال قیام و قرائت، چندین بار به بارگاه الهی، خم شدن؛ گاهی به جلو و گاهی به عقب رفتن و دست‌های خود را به سمت جلو بردن، تمام این موارد، در اثر مشاهده‌ی همان حقایق و مناظر غیبی بوده است؛ و این اعمال، ویژه‌ی خود پیامبرﷺ بوده است.

۱٤۸۹ - [۱۰] (صَحِيح)

وَعَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رضي الله عنهما قَالَتْ: لَقَدْ أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْعَتَاقَةِ فِي كُسُوفِ الشَّمْسِ. رَوَاهُ الْبُخَارِيّ[1].

۱- بخاری ۵٤۳/۲ ح ۱۰۵٤؛ و مسند احمد ۳٤۵/٦.

۱٤۸۹- (۱۰) اسماء ﷺ دختر ابوبکر ﷺ گوید: پیامبرﷺ به هنگام خورشیدگرفتگی، به آزاد کردن برده، دستور دادند. (رسول خداﷺ به هنگام خورشیدگرفتگی، دستور می‌دادند و تشویق می‌کردند که مردم، برده‌های خویش را آزاد کنند).

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

فصل دوم

۱۴۹۰ - [۱۱] (ضَعِيف)

عَن سَمُرَة بن جُنْدُب قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللّٰهِﷺ فِي كُسُوفٍ لَا نَسْمَعُ لَهُ صَوْتًا. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَابْنُ مَاجَهْ.

۱۴۹۰- (۱۱) سمرة بن جندب ﷺ گوید: رسول خداﷺ با ما نماز کسوف (خورشیدگرفتگی) را برگزار نمودند؛ به گونه‌ای که صدای ایشان را (به هنگام قرائت) نمی‌شنیدیم.

[این حدیث را ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: چنان که پیشتر نیز بیان شد، امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی و جمهور صاحب‌نظران فقهی، بر این باروند که قرائت در نماز کسوف (خورشیدگرفتگی) به صورت سرّی و آهستگی خوانده می‌شود.

امام احمد بن حنبل، امام اسحاق، امام محمد و امام ابویوسف - و طبق روایتی، امام ابوحنیفه - برآنند که بلند خواندن قرائت در نماز کسوف، سنّت می‌باشد؛ و ابن جریر، قائل به اختیار بین هردو روش است.

دلیل جمهور، همین حدیث سمرة بن جندب ﷺ است که گفت: «رسول خداﷺ با ما، نماز کسوف را برگزار نمودند؛ به گونه‌ای که صدای ایشان را (به هنگام قرائت) نمی‌شنیدیم».

همچنین در صحیح بخاری و صحیح مسلم، حدیثی از عبدالله بن عباس ﷺ روایت شده است که گفت: «فقام قياماً طويلاً نحواً من قراءة سورة البقرة».

در این حدیث، واژه‌ی «**نحواً**» بر سرّی بودن قرائت، دلالت دارد؛ زیرا اگر قرائت جهری بود، از کلمات جزم و یقین استفاده می‌کرد.

هم‌چنین محمود بن لبید ﷺ گوید: «ثم قام فقرأ فيما نرى بعض «الركتاب»؛ ثم ركع، ثم اعتدل، ثم سجد سجدتين؛ ثم قام ففعل مثل ما فعل فى الاولى» (مسند احمد).

این روایت در موضوع تعداد رکوع و آهسته بودن قرائت، دلیل احناف است.

۱۴۹۱ - [۱۲] (حسن)

وَعَن عِكْرِمَةَ قَالَ: قِيلَ لِابْنِ عَبَّاسٍ: مَاتَتْ فُلَانَةُ بَعْضُ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ فَخَرَّ سَاجِدًا فَقِيلَ لَهُ تَسْجُدُ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ؟ فَقَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «إِذَا رَأَيْتُمْ آيَةً فَاسْجُدُوا» وَأَيُّ آيَةٍ أَعْظَمُ مِنْ ذَهَابِ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ؟ رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيّ[1].

۱۴۹۱- (۱۲) عکرمه رحمه‌الله (برده‌ی آزاد شده‌ی ابن عباس رضی‌الله‌عنه) گوید: به عبدالله بن عباس رضی‌الله‌عنه گفته شد که یکی از همسران پیامبرخدا ﷺ وفات یافته است. عبدالله بن عباس رضی‌الله‌عنه به محض شنیدن این خبر، خویشتن را به خاک انداخت و سجده برد. بدو گفته شد: چرا در این ساعت، سجده می‌کنی؟ (یعنی چرا به هنگام شنیدن خبر وفات یکی از همسران پیامبر ﷺ خویشتن را به خاک می‌اندازی و سجده می‌بری)؟

ابن عباس رضی‌الله‌عنه در پاسخ گفت: رسول خدا ﷺ فرموده‌اند:

«هرگاه نشانه‌ای از نشانه‌های خداوند را دیدید، سجده کنید»؛ و کدام نشانه، بزرگتر از وفات همسران پیامبر خدا ﷺ است؟!

[این حدیث را ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند].

شرح: «ماتت فلانة»: برخی گفته‌اند: مراد حضرت صفیه رضی‌الله‌عنها است؛ و برخی نیز بر این باورند که مراد، حفصه رضی‌الله‌عنها دختر عمر بن خطاب رضی‌الله‌عنه است.

«فخرّ ساجداً»: این عبارت را به دو گونه می‌توان ترجمه و تفسیر کرد:

۱- خویشتن را به خاک انداخت و سجده کرد.

۲- نماز گزارد.

«ازواج النبيّ ﷺ»: در مدّت اقامت پیامبر گرامی اسلام ﷺ در مکّه، خانواده‌ی پیامبر از آنحضرت به اضافه‌ی همسر ایشان خدیجه‌ی بنت خویلد تشکیل می‌شد. ایشان در سنّ بیست و پنج سالگی بودند که خدیجه را - که چهل ساله بود - به همسری خویش درآوردند، و او نخستین زنی بود که آنحضرت با وی ازدواج کردند، و تا زمانی که وی در قید حیات بود، همسر دیگری اختیار نکردند. رسول خدا ﷺ از خدیجه چند پسر و چند دختر داشتند. پسران، هیچیک زنده نماندند. دختران آنحصرت عبارت بودند از: زینب، رقیه، امّ کلثوم، و فاطمه. زینب را پیش از هجرت پسرخاله اش ابوالعاص بن ربیع به همسری خویش درآورد؛ رقیه و

۱- ابوداود ۱/۷۰۶ ح ۱۱۹۷؛ و ترمذی ۵/۶۶۵ ح ۳۸۹۱.

امّ کلثوم هردو را یکی پس از دیگری عثمان بن عفّان ﷺ به عقد ازدواج خود درآورد. فاطمه را نیز، علی بن ابیطالب در فاصله‌ی دو جنگ بدر و اُحُد به همسری خویش درآورد، و از فاطمه، حسن و حسین و زینب و امّ کلثوم زاده شدند.

دیگر همسران پیامبر

چنانکه همگان می‌دانند، نبی اکرمﷺ از ویژگی خاصّی نسبت به امّت خود، در امر ازدواج برخوردار بودند، و برای ایشان روا بود که بیش از چهار زن را نیز به همسری خویش درآورند، چنانکه شمار زنانی که آنحضرت به عقد ازدواج خود درآوردند، سیزده تن بود. هنگام وفات آنحضرت نُه تن از آنان در قید حیات بودند؛ دو تن از آنان نیز در زمان حیات آنحضرت از دنیا رفته بودند: یکی، خدیجه، و دیگری امّ المساکین زینب بنت خُزیمَه؛ با دو تن از آنان هم پیامبر اکرمﷺ اصلاً زفاف نکردند. ذیلاً نام و نَسَب و شرح حال دیگر همسران پیامبر اکرمﷺ پس از خدیجه را به اختصار می‌آوریم:

* سَوْدة بنت زَمعَه: رسول خداﷺ حدود یکماه پس از وفات خدیجه، در ماه شوّال سال دهم بعثت با وی ازدواج کردند. پیش از آن حضرت، وی همسر یکی از پسرعموهایش بنام سکران بن عمران بود که از دنیا رفته بود. سوده در ماه شوّال سال ٥٤ ق از دنیا رفت.

* عایشه دختر ابوبکر صدّیق: رسول خداﷺ یکسال پس از ازدواج با سوده، دو سال و پنج ماه پیش از هجرت، با وی ازدواج کردند. هنگام زفاف با هنگام ازدواج با پیامبر اکرمﷺ عایشه دختر شش ساله بود، و آنحضرت هفت ماه پس از هجرت، در ماه شوّال، که وی نُه ساله شد، با او زفاف کردند. عایشه هنگام زفاف پیغمبر اکرمﷺ باکره بود، و آنحضرت همسر باکره‌ای جز او نداشت. عایشه از همه کس نزد آنحضرت محبوب‌تر بود. از همه زنان امّت فقیه‌تر بود. از همه‌ی زنان بطور مطلق داناتر بود. برتری وی از دیگر زنان همانند برتری ثَرید از دیگر غذاها بد. عایشه هفدهم ماه رمضان سال ۵۷ یا ۵۸ ق از دنیا رفت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

* حفصه دختر عمر بن خطّاب: وی در فاصله‌ی بَدر و اُحُد شوهرش خُنیس بن حُذافه‌ی سهمی را از دست داد و بیوه شد. پس از عدّه‌ی وفات، رسول خداﷺ در ماه شعبان سال سوّم هجرت با او ازدواج کردند. حفصه در ماه شعبان سال ٤٥ ق در سنّ شصت سالگی در مدینه درگذشت، و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

* زینب بنت خَزیمه: وی از طایفه‌ی بنی هلال بن عامر بن صعصعه بود، وا و را امّ المساکین می‌نامیدند، زیرا، نسبت به آنان مهربان بود و برای آنان دلسوزی می‌کرد. او نخست همسر عبدالله بن جحش بود که در جنگ اُحُد شهید شد، و رسول خدا ﷺ در سال چهارم هجرت با او ازدواج کردند. زینب در حدود سه سال پس از ازدواج با پیامبر اکرم ﷺ در ماه ربیع الثانی سال چهارم هجرت از دنیا رفت، و آنحضرت بر وی نماز گزاردند، و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

* اُمّ‌سلَمه هند بنت ابی اُمیه: وی همسر ابوسلَمه بود و از وی فرزندانی داشت. ابوسلَمه در ماه ذی الأخری سال چهارم هجرت از دنیا رفت، و رسول خدا ﷺ چند روز مانده به پایان شوّال همان سال با امب سلَمه ازدواج کردند. او یکی از فقیه‌ترین و خردمندترین زنان بود. اُمّ‌سلَمه در سال ۵۹ ق یا به قولی ٦٢ ق در سنّ هشتاد و چهارسالگی از دنیا رفت، در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

* زینب بنت جحش بن رباب: وی از طایفه‌ی بنی اسد بن خُزیمه، و دختر عمّه‌ی رسول خدا ﷺ بود. زینب نخست همسر زید بن حارثه بود که فرزند نبی اکرم ﷺ شناخته می‌شد. زید او را طلاق داد، و همینکه زمان عدّه‌ی وی گذشت، خداوند متعال آیاتی از قرآن کریم را نازل گردانید و ضمن آن فرمود:

﴿فَلَمَّا قَضَىٰ زَيۡدٞ مِّنۡهَا وَطَرٗا زَوَّجۡنَٰكَهَا﴾ [الأحزاب: ٣٧]ز

«آنگاه، وقتی زید از او صرف‌نظر کرد، وی را به همسری تو درآوردیم».

آیات متعدّدی از سوره‌ی احزاب درباره‌ی زینب نازل شده است که به تفصیل مسئله‌ی تبنّی (پسرخواندگی) را - که در جای خودش به آن خواهیم پرداخت - مطرح کرده است. رسول خدا ﷺ در ماه ذیقعده‌ی سال پنجم هجرت - و به قولی سال چهارم هجرت - با او ازدواج کردند. وی عابدترین زنان و پُر صدقه‌ترین آنان بود. زینب در سال بیستم همجرت در سنّ پنجاه و سه سالگی درگذشت. وی نخستین فرد از امّهات مؤمنین بود که پس از پیامبر اکرم ﷺ دار فانی را وداع گفت. عمر بن خطّاب بر وی نماز گزارد و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

* جُوَیریه‌ی بنت حارث: پدر وی حارث رئیس طایفه‌ی بنی مصطلق از قبیله‌ی خزاعه بود. جویریه یکی از اسیران بنی مصطلق بود که در سهم ثابت بن قیس بن شمّاس قرار گرفت.

ثابت با جویریه قراداد نوشت و او را مُکاتَب گردانید. رسول خداﷺ مبلغ قرارداد وی را به ثابت پرداختند، و در ماه شعبان سال ششم هجرت - و به قولی سال پنجم هجرت - او را به همسری خویش درآوردند. مسلمانان نیز یکصد خانوار از بنی مصطلق را آزاد کردند و گفتند: اینان خویشاوندان همسر رسول خدایند! و به این ترتیب، از هر زن دیگری برای قوم و قبیله اش پُربرکت‌تر بود. جُوَیریه در ماه ربیع الاوّل سال ٥٦ ق - و به قولی ٥٥ ق - در سنّ شصت و پنج سالگی از دنیا رفت.

* اُمّ حبیبه رَمله دختر ابوسفیان: وی نخست همسر عبدالله بن جحش بود و برای او حبیبه را به دنیا آورد و به همین جهت کنیه‌ی اُمّ حبیبه را به او دادند. اُمّ حبیبه با همسرش به حبشه مهاجرت کرد. همسرش عبدالله در آنجا مرتدّ شد و آیین نصرانیت برگزید و همانجا از دنیا رفت، امّا او بر دین و هجرتش پایبند ماند، و هنگامی که رسول خداﷺ در ماه محرّم سال هفتم هجرت عمرو بن اُمیة ضَمْری را با نامه‌ای از سوی خودشان بسوی نجاشی فرستادند، وی امّ حبیبه را از سوی پیامبر اکرمﷺ خواستگاری کرد و از جانب ایشان چهارصد دینار به عنوان مهریه‌ی او پرداخت، و او را همراه شَرَحبیل بن حَسنة نزد رسول خداﷺ فرستاد، و آنحضرت پس از بازگشت از فتح خیبر با او زفاف کردند. امّ حبیبه در سال ٤٢ ق - یا ٣٣ ق یا ۵۰ ق - از دنیا رفت.

* صفیه دختر حَیی بن آخطَب: پدرش رئیس قبیله‌ی بنی نضیر و از نژاد بنی اسرائیل بود. صفیه در میان اسیران خیبر بود و رسول خداﷺ او را در سهم اختصاصی خودشان قرار دادند و اسلام را بر او عرضه کردند و او نیز اسلام آورد. پیامبر اکرمﷺ او را نخست آزاد کردند و سپس بعد از فتح خیبر در سال هفتم هجر به عقد همسری خودشان درآوردند، و در ناحیه‌ی سدّ صهباء، واقع در مسافت دوازده میل تا خیبر، در راه بازگشت به مدینه با او زفاف کردند. صفیه در سال پنجاهم هجرت - و به قولی ٥٢ ق - و به قولی ٣٦ ق - از دنیا رفت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

* میمونه‌ی بنت حارث: وی خواهر امّ الفضل لُبابه دختر حارث بود. رسول خداﷺ در ماه ذیقعده‌ی سال هفتم هجرت - بنا به قول صحیح - در عُمرةُ القضاء بعد از آنکه از احرام عمره درآمدند، وی را به عقد خویش درآوردند، و در ناحیه‌ی سَرِف، واقع در مسافت نه میل

تا مکه، با او زفاف کردند. میمونه در سال ٦١ ق - و به قولی ٦٣ ق، و به قولی ٣٨ ق - در همان ناحیه‌ی سَرِف از دنیا رفت و همانجا به خاک سپرده شد، و تا امروز آرامگاه وی در آن منطقه شناخته شده است.

تا اینجا، یازده تن از همسران رسول خداﷺ را نام بردیم که رسول خداﷺ آنان را به عقد ازدواج خودشان درآوردند، و با آنان زفاف کردند. دو تن از ایشان، خدیجه و زنیب امّ المساکین، در زمان حیات آن حضرت از دنیا رفتند و هنگامی که رسول خداﷺ رحلت فرمودند، نُه تن از ایشان در قید حیات بودند. آن دو همسر دیگر که پیامبر اکرمﷺ با آندو زفاف نکردند، یکی از آندو از بنی کلاب، و دیگری از کنده بود که معروف به جونیه است؛ در این زمینه اختلاف نظرهای فراوان و روایات گوناگون است که نیازی به شرح و بسط آن نیست.

از میان کنیزان نیز، مشهور آن است که نبی اکرمﷺ با دو تن از کنیزان خودشان هم‌بستر شده‌اند. یکی از آن دو ماریه‌ی قبطیه است که وی را مقوقس به ایشان هدیه کرده بود، و فرزند پسرشان ابراهیم را برای ایشان آورد. البتّه، ابراهیم در کودکی، در زمان حیات پیامبر اکرمﷺ، روز ٢٨ یا ٢٩ شوّال سال دهم هجرت - مطابق با ٢٧ ژانویه‌ی سال ٦٢٣ میلادی - از دنیا رفت. دوّمی، ریحانه‌ی بنت زید نضَریه یا قُرَظیه است که از اسیران یهودیان بنی قریظه بود، و حضرت رسول اکرمﷺ وی را در سهم اختصاصی خویش قرار دادند. بعضی نیز گفته‌اند که وی در عِداد همسران نبی اکرمﷺ بوده، و آنحضرت وی را ابتدا آزاد کرده‌اند و سپس او را به همسری خویش درآورده‌اند. ابن قیم قول اوّل را ترجیح داده است. علاوه بر این دو، ابوعبیده نام دو کنیز دیگر را افزوده است: یکی، جمیله که پیامبر اکرمﷺ وی را از میان اسیران انتخاب کردند، و دیگر، کنیزی که زینب بنت جحش به آنحضرت هبه کرده بود[1].

فلسفه‌ی تعدُّد زوجات پیامبر

هر کس زندگانی رسول خداﷺ را به دقّت بررسی کند، نیک درمی یابد که ازدواج آنحضرت با این زنان متعدّد در اواخر عمر شریفشان، پس از آن که حدود سی سال از بهترین دورانهای عمر و نشاط جوانی خود را تنها به یک همسر نسبتاً سالمند، ابتدا با خدیجه و سپس با سوده، گذرانیده‌اند؛ درمی‌یابد که این ازدواج‌ها بخاطر آن نبوده است که ناگهان در وجود

۱- زاد العماد، ج ۱، ص ۲۹.

خودشان اشتیاق و شهوت بی‌حدّ و مرزی نسبت به زنان احساس کرده‌اند، و جز در پرتوِ همخوابگی با این شمار فراوان از زنان نمی‌توانسته‌اند در برابر آن شکیبایی کنند!؟ بلکه قطعاً اهداف و آرمان‌های دیگری برتر و بزرگتر از آن غرض و منظوری که معمولاً با ازدواج برآورده می‌گردد، در کار بوده است.

رویکرد حضرت رسول اکرمﷺ به وصلت با ابوبکر و عمر از طریق همسری با عایشه و حفصه؛ همچنین، درآوردن دخترشان فاطمه به همسری علی بن ابیطالب، و درآوردن دو دختر دیگرشان رقیه و سپس امّ کلثوم به همسری عثمان بن عفّان، آشکارا اشارت دارد به اینکه آنحضرت می‌خواسته‌اند از طریق این ازدواج‌ها با این چهار مرد بزرگ که کوشش و فداکاری ایشان در بحران‌های متعدّدی که بر اسلام گذشته بود و خداوند چنان مقدّر فرموده بود که اسلام از آن بحران‌ها بگذرد، برای آنحضرت به اثبات رسیده بود، روابطی محکم برقرار سازند.

یکی از آداب و رسوم قوم عرب این بوده است که برای خویشاوندی سببی از طریق وصلت احترام خاصّی قائل می‌شده‌اند، و این نوع ارتباط خویشاوندی از نظر آنان بابی از ابواب نزدیکی در برقراری روابط میا تیره‌ها و طایفه‌های گوناگون بوده است، و آنان ستیز و نبرد با خویشاوندان سببی را برای خودشان ننگ و عار تلقّی می‌کرده‌اند. رسول خداﷺ از طریق ازدواج با چند تن از امّهات مؤمنین، می‌خواستند شدّت عداوت و دشمنی قبایل عرب را با اسلام کاهش دهند، و از گزندگی کینه توزی‌های آنان بکاهند.

اُمّ‌سلَمه از طایفه‌ی بنی مخزوم - طایفه‌ی ابوجهل و خالد بن ولید - بود؛ وقتی که رسول خداﷺ وی را به همسری خویش درآوردند، از آن پس، خالد بن ولید آن موضعگیری شدید خود را در برابر مسلمانان مورد تجدیدنظر قرار داد، و پس از مدّتی نه چندان طولانی از سرِ طوع و رغبت اسلام آورد. همچنین، ابوسفیان پس از ازدواج آنحضرت با اُمّ حبیبه در هیچگونه نبردی با ایشان رویاروی نگردید. نیز، پس از ازدواج رسول خداﷺ با جویریه و صفیه هیچگونه تحرّکی را از سوی بنی نضیر و بنی مصطلق در برابر آنحضرت مشاهده نمی‌کنیم؛ از سوی دیگر، مشاهده می‌کنیم که جویریه از جهت برکت آفرینی برای قوم و قبیله اش یک زن نمونه شناخته می‌شود، و صحابه‌ی رسول خداﷺ یکصد خانوار از اسیران قوم و قبیله‌ی وی را بخاطر ازدواج پیامبر اکرمﷺ با او آزاد می‌کنند و می‌گویند: اینان خویشاوندان رسول

خدایند! و پرواضح است که چنین منّت گذاری بر یک طایفه و قبیله از سوی مسلمانان چه تأثیر بسزایی در عُمق جان آنان داشته است.

از همه‌ی اینها بزرگتر و با اهمیت‌تر آنکه نبی اکرمﷺ مأمور شده بودند به تعلیم و تربیت و تزکیه و ارشاد قومی بپردازند که از آیین و آداب، فرهنگ و تمدّن و پایبندی به شرایط و لوازم آن، و تشریک مساعی در سازندگی جامعه و اعتلا بخشیدن به آن، هیچ چیز نمی‌دانستند؛ و اصول و مقرّراتی که پایه‌های سازندگی جامعه‌ی اسلامی را تشکیل می‌داد، به مردان راه نمی‌داد که با زنان آمیزش داشته باشند، و در نتیجه، کوشش در جهت تعلیم و تربیت و ارتقای سطح فرهنگی زنان همراه با رعایت این مقرّرات و اصول امری ناممکن بود، و از سوی دیگر نیاز به تعلیم و ارشاد زنان کم اهمیت‌تر از مردان نبود، بلکه مُبرَم‌تر و شدیدتر بود. بنابراین، پیامبر بزرگ اسلام راهی جز این نداشتند که زنانی را از گروه‌های سنّی متفاوت و برخوردار از استعدادهای گوناگون برگزینند، به طوری که بتوانند برای این منظور کفایت کنند؛ آنگاه، به تربیت و تزکیه‌ی آنان بپردازند، و احکام و تعالیم دینی را به آنان بیاموزند، و مایه‌های اصیل فرهنگ اسلامی را در اختیار ایشان قرار دهند، و آنان را برای تربیت زنان بادیه نشین و شهرنشین و پیرزنان و دختران جوان آماده سازند، تا بتوانند کار تبلیغ دین را در میان زنان برعهده بگیرند. چنین نیز بود، و امّهات مؤمنین، همسران پیامبر اکرمﷺ نقش عمده‌ای در نقل و روایت گفتار و رفتار و کردار آن حضرت در ارتباط با خانواده و نزدیکانشان داشته‌اند؛ به خصوص، بعضی از آنان، مانند عایشه، که عمرشان طولانی‌تر گردید، بسیاری از فرمایشات و شیوه‌های عملی پیامبر اکرمﷺ را برای مسلمین بیان کردند.

فصل سوم

۱۴۹۲ - [۱۳] (ضعیف)

عَنْ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ قَالَ: انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ فصلى بهم فَقَرَأَ بِسُورَة م الطُّوَلِ وَرَكَعَ خَمْسَ رَكَعَاتٍ وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ ثُمَّ قَامَ الثَّانِيَةَ فَقَرَأَ بِسُورَةٍ مِنَ الطُّوَلِ ثُمَّ رَكَعَ خَمْسَ رَكَعَاتٍ وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ ثُمَّ جَلَسَ كَمَا هُوَ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ يَدْعُو حَتَّى انْجَلَى كسوفها. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[۱].

۱۴۹۲- (۱۳) ابی بن کعب ﷺ گوید: در روزگار رسول خدا ﷺ خورشیدگرفتگی رخ داد؛ از این رو، آن حضرت ﷺ با مردم، نماز خورشیدگرفتگی برگزار کردند و (در رکعت اول نماز) یکی از سوره‌های طولانی قرآن را قرائت نمودند و پنج رکوع و دو سجده به جای آوردند. آن‌گاه برای رکعت دوم برخاستند و باز هم یکی دیگر از سوره‌های طولانی قرآن را قرائت کردند و پس از آن، پنج رکوع و دو سجده به جای آوردند. آن‌گاه (پس از پایان نماز) مکان خویش را تغییر ندادند، بلکه همان گونه که در نماز رو به قبله بودند، پس از نماز نیز رو به قبله نشستند؛ و تا زمانی که خورشید، نور خود را بازیافت و از کسوف و گرفتگی بیرون آمد، به دعا و تضرّع به پیشگاه خداوند، مشغول شدند.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

۱۴۹۳ - [۱٤] (ضعیف)

وَعَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ: كَسَفَتِ الشَّمْسُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ فَجَعَلَ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ وَيَسْأَلُ عَنْهَا حَتَّى انْجَلَتِ الشَّمْسُ. رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ. وَفِي رِوَايَةِ النَّسَائِيِّ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى حِينَ انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ مِثْلَ صَلَاتِنَا يَرْكَعُ وَيَسْجُدُ وَلَهُ فِي أُخْرَى: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ يَوْمًا مُسْتَعْجِلًا إِلَى الْمَسْجِدِ وَقَدِ انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ فَصَلَّى حَتَّى انْجَلَتْ ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ أَهْلَ الْجَاهِلِيَّةِ كَانُوا يَقُولُونَ: إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَا يَنْخَسِفَانِ إِلَّا لِمَوْتِ عَظِيمٍ مِنْ عُظَمَاءِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَإِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَا يَنْخَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ وَلَكِنَّهُمَا خَلِيقَتَانِ مِنْ خَلْقِهِ يُحْدِثُ اللهُ فِي خَلْقِهِ مَا شَاءَ فَأَيُّهُمَا انْخَسَفَ فَصَلُّوا حَتَّى ينجلي أو يحدث الله أمرا»[۲].

۱- ابوداود ٦٩٩/١ ح ١١٨٢؛ ابن ماجه ٤٠١/٢ ح ١٣٦٢؛ و مسند احمد ١٣٤/٥.
۲- ابوداود ٧٠٤/١ ح ١١٩٣؛ و نسایی ١٤٥/٣ ح ١٤٨٧.

۱٤۹۳- (١٤) نعمان بن بشیر ﷺ گوید: در روزگار رسول خداﷺ پدیده‌ی خورشیدگرفتگی رخ داد؛ آن حضرتﷺ دو رکعت دو رکعت نماز می‌گزاردند و از خداوند می‌خواستند تا گرفتگی خورشید را برطرف نماید؛ و به نماز و دعای خویش ادامه دادند تا آن که خورشید، نور خود را بازیافت و از کسوف و گرفتگی درآمد.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است؛ و در روایت نسایی، چنین آمده است]:

«در یکی از روزها، رسول خداﷺ - در حالی که پدیده‌ی خورشیدگرفتگی اتفاق افتاده بود - شتابان به مسجد رفتند و تا زمانی که خورشید نور خود را بازیافت و از کسوف و گرفتگی درآمد به گزاردن نماز، مشغول شدند؛ آن‌گاه پس از نماز فرمودند:

«بی‌گمان، مردمان جاهلیت، می‌گفتند: خورشید و ماه نمی‌گیرند، مگر به مرگ یکی از بزرگ مردانِ کره‌ی خاکی؛ (بدانید که) بی‌گمان، خورشید و ماه، به خاطر مرگ یا حیات هیچ‌کس گرفته نمی‌شوند؛ بلکه آن دو، آفریده‌هایی از آفریده‌های خداوند بلند مرتبه هستند؛ و خداوند نیز هر آنچه را بخواهد، در آفریده‌های خویش پدید می‌آورد؛ پس هر کدام از آفتاب و مهتاب که گرفته شد و نور خود را از دست داد و به گرفتگی گرایید، به نماز روی آورید تا آن که یا دوباره، نور خویش را بازمی‌یابد و از گرفتگی درمی‌آید؛ یا خداوند، وضع تازه‌ای را پیش می‌آورد»!.

باب (۵۱)

سجده‌ی شکر

فصل اوّل

این باب، فصل اوّل و سوّم ندارد.

شرح: نویسنده‌ی کتاب «المصابیح» در این باب، فقط به بیان احادیث «حَسَن» پرداخته و اشاره‌ای به احادیث صحیح که در بخاری و مسلم روایت شده‌اند، نکرده است؛ حال آن که در این باب، حدیث صحیح نیز وجود دارد؛ و آن، حدیث «کعب بن مالک ﷺ» است که در بخاری و مسلم آمده است.

روایت کامل آن، چنین است:

«قَالَ كَعْبٌ: لَمْ أَتَخَلَّفْ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ فِي غَزْوَةٍ غَزَاهَا إِلَّا فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، غَيْرَ أَنِّي كُنْتُ تَخَلَّفْتُ فِي غَزْوَةِ بَدْرٍ، وَلَمْ يُعَاتِبْ أَحَدًا تَخَلَّفَ عَنْهَا، إِنَّمَا خَرَجَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يُرِيدُ عِيرَ قُرَيْشٍ، حَتَّى جَمَعَ اللهُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ عَدُوِّهِمْ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ، وَلَقَدْ شَهِدْتُ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ لَيْلَةَ العَقَبَةِ، حِينَ تَوَاثَقْنَا عَلَى الإِسْلاَمِ، وَمَا أُحِبُّ أَنَّ لِي بِهَا مَشْهَدَ بَدْرٍ، وَإِنْ كَانَتْ بَدْرٌ، أَذْكَرَ فِي النَّاسِ مِنْهَا، كَانَ مِنْ خَبَرِي: أَنِّي لَمْ أَكُنْ قَطُّ أَقْوَى وَلاَ أَيْسَرَ حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْهُ، فِي تِلْكَ الغَزَاةِ، وَاللّٰهِ مَا اجْتَمَعَتْ عِنْدِي قَبْلَهُ رَاحِلَتَانِ قَطُّ، حَتَّى جَمَعْتُهُمَا فِي تِلْكَ الغَزْوَةِ، وَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يُرِيدُ غَزْوَةً إِلَّا وَرَّى بِغَيْرِهَا، حَتَّى كَانَتْ تِلْكَ الغَزْوَةُ، غَزَاهَا رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ فِي حَرٍّ شَدِيدٍ، وَاسْتَقْبَلَ سَفَرًا بَعِيدًا، وَمَفَازًا وَعَدُوًّا كَثِيرًا، فَجَلَّى لِلْمُسْلِمِينَ أَمْرَهُمْ لِيَتَأَهَّبُوا أُهْبَةَ غَزْوِهِمْ، فَأَخْبَرَهُمْ بِوَجْهِهِ الَّذِي يُرِيدُ، وَالمُسْلِمُونَ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ كَثِيرٌ، وَلاَ يَجْمَعُهُمْ كِتَابٌ حَافِظٌ، يُرِيدُ الدِّيوَانَ، قَالَ كَعْبٌ: فَمَا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَتَغَيَّبَ إِلَّا ظَنَّ أَنْ سَيَخْفَى لَهُ، مَا لَمْ يَنْزِلْ فِيهِ وَحْيُ اللّٰهِ، وَغَزَا رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ تِلْكَ الغَزْوَةَ حِينَ طَابَتِ الثِّمَارُ وَالظِّلاَلُ، وَتَجَهَّزَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ وَالمُسْلِمُونَ مَعَهُ، فَطَفِقْتُ أَغْدُو لِكَيْ أَتَجَهَّزَ مَعَهُمْ، فَأَرْجِعُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا، فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: أَنَا قَادِرٌ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَزَلْ يَتَمَادَى بِي حَتَّى اشْتَدَّ بِالنَّاسِ الجِدُّ، فَأَصْبَحَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ وَالمُسْلِمُونَ مَعَهُ، وَلَمْ أَقْضِ مِنْ جَهَازِي شَيْئًا، فَقُلْتُ أَتَجَهَّزُ بَعْدَهُ بِيَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ، ثُمَّ أَلْحَقُهُمْ، فَغَدَوْتُ بَعْدَ أَنْ فَصَلُوا لِأَتَجَهَّزَ، فَرَجَعْتُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا، ثُمَّ غَدَوْتُ، ثُمَّ رَجَعْتُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا، فَلَمْ يَزَلْ بِي حَتَّى أَسْرَعُوا وَتَفَارَطَ الغَزْوُ، وَهَمَمْتُ أَنْ أَرْتَحِلَ فَأُدْرِكَهُمْ، وَلَيْتَنِي فَعَلْتُ، فَلَمْ يُقَدَّرْ لِي ذَلِكَ، فَكُنْتُ إِذَا خَرَجْتُ فِي النَّاسِ بَعْدَ خُرُوجِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ فَطُفْتُ فِيهِمْ، أَحْزَنَنِي أَنِّي لاَ أَرَى إِلَّا رَجُلًا مَغْمُوصًا عَلَيْهِ النِّفَاقُ، أَوْ رَجُلًا مِمَّنْ عَذَرَ اللهُ مِنَ الضُّعَفَاءِ، وَلَمْ يَذْكُرْنِي رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ حَتَّى بَلَغَ تَبُوكَ، فَقَالَ: وَهُوَ جَالِسٌ فِي القَوْمِ بِتَبُوكَ: «مَا فَعَلَ كَعْبٌ» فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سَلِمَةَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، حَبَسَهُ بُرْدَاهُ، وَنَظَرُهُ فِي عِطْفِهِ، فَقَالَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ: بِئْسَ مَا قُلْتَ، وَاللّٰهِ يَا رَسُولَ اللّٰهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ إِلَّا خَيْرًا، فَسَكَتَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ: فَلَمَّا بَلَغَنِي أَنَّهُ تَوَجَّهَ قَافِلًا حَضَرَنِي هَمِّي، وَطَفِقْتُ أَتَذَكَّرُ الكَذِبَ، وَأَقُولُ:

بِمَاذَا أَخْرُجُ مِنْ سَخَطِهِ غَدًا، وَاسْتَعَنْتُ عَلَى ذَلِكَ بِكُلِّ ذِي رَأْيٍ مِنْ أَهْلِي، فَلَمَّا قِيلَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قَدْ أَظَلَّ قَادِمًا زَاحَ عَنِّي البَاطِلُ، وَعَرَفْتُ أَنِّي لَنْ أَخْرُجَ مِنْهُ أَبَدًا بِشَيْءٍ فِيهِ كَذِبٌ، فَأَجْمَعْتُ صِدْقَهُ، وَأَصْبَحَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ قَادِمًا، وَكَانَ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ، بَدَأَ بِالْمَسْجِدِ، فَيَرْكَعُ فِيهِ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ جَلَسَ لِلنَّاسِ، فَلَمَّا فَعَلَ ذَلِكَ جَاءَهُ المُخَلَّفُونَ، فَطَفِقُوا يَعْتَذِرُونَ إِلَيْهِ وَيَحْلِفُونَ لَهُ، وَكَانُوا بِضْعَةً وَثَمَانِينَ رَجُلًا، فَقَبِلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ عَلاَنِيَتَهُمْ، وَبَايَعَهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ، وَوَكَلَ سَرَائِرَهُمْ إِلَى اللّٰهِ، فَجِئْتُهُ فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَيْهِ تَبَسَّمَ تَبَسُّمَ المُغْضَبِ، ثُمَّ قَالَ: «تَعَالَ» فَجِئْتُ أَمْشِي حَتَّى جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لِي: «مَا خَلَّفَكَ، أَلَمْ تَكُنْ قَدْ ابْتَعْتَ ظَهْرَكَ». فَقُلْتُ: بَلَى، إِنِّي وَاللّهِ لَوْ جَلَسْتُ عِنْدَ غَيْرِكَ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا، لَرَأَيْتُ أَنْ سَأَخْرُجُ مِنْ سَخَطِهِ بِعُذْرٍ، وَلَقَدْ أُعْطِيتُ جَدَلًا، وَلَكِنِّي وَاللّهِ، لَقَدْ عَلِمْتُ لَئِنْ حَدَّثْتُكَ اليَوْمَ حَدِيثَ كَذِبٍ تَرْضَى بِهِ عَنِّي، لَيُوشِكَنَّ اللّهُ أَنْ يُسْخِطَكَ عَلَيَّ، وَلَئِنْ حَدَّثْتُكَ حَدِيثَ صِدْقٍ، تَجِدُ عَلَيَّ فِيهِ، إِنِّي لَأَرْجُو فِيهِ عَفْوَ اللّٰهِ، لاَ وَاللّهِ، مَا كَانَ لِي مِنْ عُذْرٍ، وَاللّهِ مَا كُنْتُ قَطُّ أَقْوَى، وَلاَ أَيْسَرَ مِنِّي حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «أَمَّا هَذَا فَقَدْ صَدَقَ، فَقُمْ حَتَّى يَقْضِيَ اللّهُ فِيكَ».

فَقُمْتُ، وَثَارَ رِجَالٌ مِنْ بَنِي سَلِمَةَ فَاتَّبَعُونِي، فَقَالُوا لِي: وَاللّهِ مَا عَلِمْنَاكَ كُنْتَ أَذْنَبْتَ ذَنْبًا قَبْلَ هَذَا، وَلَقَدْ عَجَزْتَ أَنْ لاَ تَكُونَ اعْتَذَرْتَ إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ بِمَا اعْتَذَرَ إِلَيْهِ المُتَخَلِّفُونَ، قَدْ كَانَ كَافِيَكَ ذَنْبَكَ اسْتِغْفَارُ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ لَكَ، فَوَاللّهِ مَا زَالُوا يُؤَنِّبُونِي حَتَّى أَرَدْتُ أَنْ أَرْجِعَ فَأُكَذِّبَ نَفْسِي، ثُمَّ قُلْتُ لَهُمْ: هَلْ لَقِيَ هَذَا مَعِي أَحَدٌ؟ قَالُوا: نَعَمْ، رَجُلاَنِ، قَالاَ مِثْلَ مَا قُلْتَ، فَقِيلَ لَهُمَا مِثْلُ مَا قِيلَ لَكَ، فَقُلْتُ: مَنْ هُمَا؟ قَالُوا: مُرَارَةُ بْنُ الرَّبِيعِ العَمْرِيُّ، وَهِلاَلُ بْنُ أُمَيَّةَ الوَاقِفِيُّ، فَذَكَرُوا لِي رَجُلَيْنِ صَالِحَيْنِ، قَدْ شَهِدَا بَدْرًا، فِيهِمَا أُسْوَةٌ، فَمَضَيْتُ حِينَ ذَكَرُوهُمَا لِي، وَنَهَى رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ المُسْلِمِينَ عَنْ كَلاَمِنَا أَيُّهَا الثَّلاَثَةُ مِنْ بَيْنِ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ، فَاجْتَنَبَنَا النَّاسُ، وَتَغَيَّرُوا لَنَا حَتَّى تَنَكَّرَتْ فِي نَفْسِي الأَرْضُ فَمَا هِيَ الَّتِي أَعْرِفُ، فَلَبِثْنَا عَلَى ذَلِكَ خَمْسِينَ لَيْلَةً، فَأَمَّا صَاحِبَايَ فَاسْتَكَانَا وَقَعَدَا فِي بُيُوتِهِمَا يَبْكِيَانِ، وَأَمَّا أَنَا، فَكُنْتُ أَشَبَّ القَوْمِ وَأَجْلَدَهُمْ فَكُنْتُ أَخْرُجُ فَأَشْهَدُ الصَّلاَةَ مَعَ المُسْلِمِينَ، وَأَطُوفُ فِي الأَسْوَاقِ وَلاَ يُكَلِّمُنِي أَحَدٌ، وَآتِي رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ فَأُسَلِّمُ عَلَيْهِ وَهُوَ فِي مَجْلِسِهِ بَعْدَ الصَّلاَةِ، فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: هَلْ حَرَّكَ شَفَتَيْهِ بِرَدِّ السَّلاَمِ عَلَيَّ أَمْ لاَ؟ ثُمَّ أُصَلِّي قَرِيبًا مِنْهُ، فَأُسَارِقُهُ النَّظَرَ، فَإِذَا أَقْبَلْتُ عَلَى صَلاَتِي أَقْبَلَ إِلَيَّ، وَإِذَا التَفَتُّ نَحْوَهُ أَعْرَضَ عَنِّي، حَتَّى إِذَا طَالَ عَلَيَّ ذَلِكَ مِنْ جَفْوَةِ النَّاسِ، مَشَيْتُ حَتَّى تَسَوَّرْتُ جِدَارَ حَائِطِ أَبِي قَتَادَةَ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّي وَأَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَوَاللّهِ مَا رَدَّ عَلَيَّ السَّلاَمَ، فَقُلْتُ: يَا أَبَا قَتَادَةَ، أَنْشُدُكَ بِاللّهِ هَلْ تَعْلَمُنِي أُحِبُّ اللّهَ وَرَسُولَهُ؟ فَسَكَتَ، فَعُدْتُ لَهُ فَنَشَدْتُهُ فَسَكَتَ، فَعُدْتُ لَهُ فَنَشَدْتُهُ، فَقَالَ: اللّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَفَاضَتْ عَيْنَايَ، وَتَوَلَّيْتُ حَتَّى تَسَوَّرْتُ الجِدَارَ، قَالَ: فَبَيْنَا أَنَا أَمْشِي بِسُوقِ المَدِينَةِ، إِذَا نَبَطِيٌّ مِنْ أَنْبَاطِ أَهْلِ الشَّأْمِ، مِمَّنْ قَدِمَ بِالطَّعَامِ يَبِيعُهُ بِالْمَدِينَةِ، يَقُولُ: مَنْ يَدُلُّ عَلَى كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ، فَطَفِقَ النَّاسُ يُشِيرُونَ لَهُ، حَتَّى إِذَا جَاءَنِي دَفَعَ إِلَيَّ كِتَابًا مِنْ مَلِكِ غَسَّانَ، فَإِذَا فِيهِ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّ صَاحِبَكَ قَدْ جَفَاكَ وَلَمْ يَجْعَلْكَ اللّهُ بِدَارِ هَوَانٍ، وَلاَ مَضْيَعَةٍ، فَالحَقْ بِنَا نُوَاسِكَ، فَقُلْتُ لَمَّا قَرَأْتُهَا: وَهَذَا أَيْضًا مِنَ البَلاَءِ، فَتَيَمَّمْتُ بِهَا التَّنُّورَ فَسَجَرْتُهُ بِهَا، حَتَّى إِذَا مَضَتْ أَرْبَعُونَ لَيْلَةً مِنَ الخَمْسِينَ، إِذَا رَسُولُ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ يَأْتِينِي، فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يَأْمُرُكَ أَنْ تَعْتَزِلَ امْرَأَتَكَ، فَقُلْتُ: أُطَلِّقُهَا؟ أَمْ مَاذَا أَفْعَلُ؟ قَالَ: لاَ، بَلِ اعْتَزِلْهَا وَلاَ تَقْرَبْهَا، وَأَرْسَلَ إِلَى صَاحِبَيَّ مِثْلَ ذَلِكَ، فَقُلْتُ لِامْرَأَتِي: الحَقِي بِأَهْلِكِ، فَتَكُونِي عِنْدَهُمْ، حَتَّى يَقْضِيَ اللّهُ فِي هَذَا الأَمْرِ، قَالَ كَعْبٌ: فَجَاءَتِ امْرَأَةُ هِلاَلِ بْنِ أُمَيَّةَ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ: إِنَّ هِلاَلَ بْنَ أُمَيَّةَ شَيْخٌ ضَائِعٌ، لَيْسَ لَهُ خَادِمٌ، فَهَلْ تَكْرَهُ أَنْ أَخْدُمَهُ؟ قَالَ: «لاَ، وَلَكِنْ لاَ يَقْرَبْكِ». قَالَتْ: إِنَّهُ وَاللّهِ مَا بِهِ

حَرَكَةٌ إِلَى شَيْءٍ، وَاللَّهِ مَا زَالَ يَبْكِي مُنْذُ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ، مَا كَانَ إِلَى يَوْمِهِ هَذَا، فَقَالَ لِي بَعْضُ أَهْلِي: لَوِ اسْتَأْذَنْتَ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ فِي امْرَأَتِكَ كَمَا أَذِنَ لِامْرَأَةِ هِلاَلِ بْنِ أُمَيَّةَ أَنْ تَخْدُمَهُ؟ فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لاَ أَسْتَأْذِنُ فِيهَا رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ، وَمَا يُدْرِينِي مَا يَقُولُ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ إِذَا اسْتَأْذَنْتُهُ فِيهَا، وَأَنَا رَجُلٌ شَابٌّ؟ فَلَبِثْتُ بَعْدَ ذَلِكَ عَشْرَ لَيَالٍ، حَتَّى كَمَلَتْ لَنَا خَمْسُونَ لَيْلَةً مِنْ حِينَ نَهَى رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ عَنْ كَلاَمِنَا، فَلَمَّا صَلَّيْتُ صَلاَةَ الفَجْرِ صُبْحَ خَمْسِينَ لَيْلَةً، وَأَنَا عَلَى ظَهْرِ بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِنَا، فَبَيْنَا أَنَا جَالِسٌ عَلَى الحَالِ الَّتِي ذَكَرَ اللهُ، قَدْ ضَاقَتْ عَلَيَّ نَفْسِي، وَضَاقَتْ عَلَيَّ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ، سَمِعْتُ صَوْتَ صَارِخٍ، أَوْفَى عَلَى جَبَلِ سَلْعٍ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا كَعْبُ بْنَ مَالِكٍ أَبْشِرْ، قَالَ: فَخَرَرْتُ سَاجِدًا، وَعَرَفْتُ أَنْ قَدْ جَاءَ فَرَجٌ، وَآذَنَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ بِتَوْبَةِ اللّٰهِ عَلَيْنَا حِينَ صَلَّى صَلاَةَ الفَجْرِ، فَذَهَبَ النَّاسُ يُبَشِّرُونَنَا، وَذَهَبَ قِبَلَ صَاحِبَيَّ مُبَشِّرُونَ، وَرَكَضَ إِلَيَّ رَجُلٌ فَرَسًا، وَسَعَى سَاعٍ مِنْ أَسْلَمَ، فَأَوْفَى عَلَى الجَبَلِ، وَكَانَ الصَّوْتُ أَسْرَعَ مِنَ الفَرَسِ، فَلَمَّا جَاءَنِي الَّذِي سَمِعْتُ صَوْتَهُ يُبَشِّرُنِي، نَزَعْتُ لَهُ ثَوْبَيَّ، فَكَسَوْتُهُ إِيَّاهُمَا، بِبُشْرَاهُ وَاللَّهِ مَا أَمْلِكُ غَيْرَهُمَا يَوْمَئِذٍ، وَاسْتَعَرْتُ ثَوْبَيْنِ فَلَبِسْتُهُمَا، وَانْطَلَقْتُ إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، فَيَتَلَقَّانِي النَّاسُ فَوْجًا فَوْجًا، يُهَنُّونِي بِالتَّوْبَةِ، يَقُولُونَ: لِتَهْنِكَ تَوْبَةُ اللّٰهِ عَلَيْكَ، قَالَ كَعْبٌ: حَتَّى دَخَلْتُ المَسْجِدَ، فَإِذَا رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ جَالِسٌ حَوْلَهُ النَّاسُ، فَقَامَ إِلَيَّ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللّٰهِ يُهَرْوِلُ حَتَّى صَافَحَنِي وَهَنَّانِي، وَاللَّهِ مَا قَامَ إِلَيَّ رَجُلٌ مِنَ المُهَاجِرِينَ غَيْرَهُ، وَلاَ أَنْسَاهَا لِطَلْحَةَ، قَالَ كَعْبٌ: فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَى رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ، وَهُوَ يَبْرُقُ وَجْهُهُ مِنَ السُّرُورِ: «أَبْشِرْ بِخَيْرِ يَوْمٍ مَرَّ عَلَيْكَ مُنْذُ وَلَدَتْكَ أُمُّكَ»، قَالَ: قُلْتُ: أَمِنْ عِنْدِكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ، أَمْ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ؟ قَالَ: «لاَ، بَلْ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ». وَكَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ إِذَا سُرَّ اسْتَنَارَ وَجْهُهُ، حَتَّى كَأَنَّهُ قِطْعَةُ قَمَرٍ، وَكُنَّا نَعْرِفُ ذَلِكَ مِنْهُ، فَلَمَّا جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، إِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ أَنْخَلِعَ مِنْ مَالِي صَدَقَةً إِلَى اللّٰهِ وَإِلَى رَسُولِ اللّٰهِ، قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ بَعْضَ مَالِكَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ». قُلْتُ: فَإِنِّي أُمْسِكُ سَهْمِي الَّذِي بِخَيْبَرَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، إِنَّ اللهَ إِنَّمَا نَجَّانِي بِالصِّدْقِ، وَإِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ لاَ أُحَدِّثَ إِلَّا صِدْقًا، مَا بَقِيتُ. فَوَاللَّهِ مَا أَعْلَمُ أَحَدًا مِنَ المُسْلِمِينَ أَبْلاَهُ اللهُ فِي صِدْقِ الحَدِيثِ مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، أَحْسَنَ مِمَّا أَبْلاَنِي، مَا تَعَمَّدْتُ مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ إِلَى يَوْمِي هَذَا كَذِبًا، وَإِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَحْفَظَنِي اللهُ فِيمَا بَقِيتُ، وَأَنْزَلَ اللهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ: [لَقَدْ تَابَ اللهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ] (التوبة: ١١٧) إِلَى قَوْلِهِ [وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ] (التوبة: ١١٩) فَوَاللَّهِ مَا أَنْعَمَ اللهُ عَلَيَّ مِنْ نِعْمَةٍ قَطُّ بَعْدَ أَنْ هَدَانِي لِلْإِسْلاَمِ، أَعْظَمَ فِي نَفْسِي مِنْ صِدْقِي لِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، أَنْ لاَ أَكُونَ كَذَبْتُهُ، فَأَهْلِكَ كَمَا هَلَكَ الَّذِينَ كَذَبُوا، فَإِنَّ اللهَ قَالَ لِلَّذِينَ كَذَبُوا - حِينَ أَنْزَلَ الوَحْيَ - شَرَّ مَا قَالَ لِأَحَدٍ، فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: [سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ] (التوبة: ٩٥) إِلَى قَوْلِهِ [فَإِنَّ اللهَ لاَ يَرْضَى عَنِ القَوْمِ الفَاسِقِينَ] (التوبة: ٩٦)، قَالَ كَعْبٌ: وَكُنَّا تَخَلَّفْنَا أَيُّهَا الثَّلاَثَةُ عَنْ أَمْرِ أُولَئِكَ الَّذِينَ قَبِلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ حِينَ حَلَفُوا لَهُ، فَبَايَعَهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ، وَأَرْجَأَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ أَمْرَنَا حَتَّى قَضَى اللهُ فِيهِ، فَبِذَلِكَ قَالَ اللهُ: [وَعَلَى الثَّلاَثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا] (التوبة: ١١٨). وَلَيْسَ الَّذِي ذَكَرَ اللهُ مِمَّا خُلِّفْنَا عَنِ الغَزْوِ، إِنَّمَا هُوَ تَخْلِيفُهُ إِيَّانَا، وَإِرْجَاؤُهُ أَمْرَنَا، عَمَّنْ حَلَفَ لَهُ وَاعْتَذَرَ إِلَيْهِ فَقَبِلَ مِنْهُ». (بخاری: ٤٤١٨)

ترجمه: کعب بن مالک ﷺ می‌گوید: من از هیچ یک از غزوات رسول الله ﷺ جز غزوه ی تبوک، باز نماندم. البته از غزوه ی بدر نیز بازماندم اما بخاطر تخلّف از آن، کسی مورد سرزنش قرار نگرفت. در این غزوه (بدر) رسول خدا ﷺ به قصد کاروان قریش، بیرون رفت تا اینکه خداوند، او و دشمنانش را بدون اینکه با یکدیگر وعده ای کرده باشند، در برابر هم قرار داد. گفتنی است که من در شب (بیعت) عقبه، هنگامی که با رسول خدا ﷺ بر اسلام، پیمان بستیم، حضور داشتم. و دوست ندارم که بجای بیعت عقبه، در بدر می‌بودم اگر چه بدر از بیعت عقبه در میان مردم، شهرت بیشتری دارد.

داستان از این قرار بود که من هنگام تخلف از این غزوه (تبوک)، از هر زمان دیگری، قوی تر و سرمایه دارتر بودم. سوگند به خدا که قبل از آن، هرگز دو شتر نداشتم. اما برای این غزوه، دو شتر فراهم ساختم. و هرگاه رسول خدا ﷺ می‌خواست به غزوه ای برود، توریه می‌کرد. (اگر می‌گفت بسوی شمال می‌رویم، به جنوب می‌رفت). تا اینکه نوبت این غزوه، فرارسید. رسول خدا ﷺ در گرمای شدید به این غزوه رفت و سفری طولانی، بیابانی بی‌آب و علف و دشمنی بزرگ، پیش رو داشت. بدین جهت، اهمیت موضوع را برای مسلمانان، روشن ساخت تا خود را برای آن، آماده سازند. لذا آنان را از جهتی که می‌خواست برود، آگاه ساخت. قابل ذکر است که تعداد مسلمانان همراه رسول خدا ﷺ زیاد بودند طوریکه اسامی آنان در دفتری بزرگ، نمی‌گنجید.

کعب می‌گوید: هرکس می‌خواست غایب شود، چنین تصور می‌کرد که تا زمانی که از جانب خدا، وحی نازل نشود، امرش پوشیده خواهد ماند. بلی، زمانی رسول خدا ﷺ به این غزوه رفت که میوه‌ها رسیده و نشستن زیر سایه‌ها لذت بخش بود. بهرحال، پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان همراهش، آماده شدند. من هم هر روز صبح، تصمیم می‌گرفتم تا همراه آنان، خود را آماده سازم ولی بدون اینکه کاری انجام دهم، برمی گشتم و با خود می‌گفتم: برای رفتن، توانایی دارم. روزها بدین منوال، گذشت تا اینکه مردم بطور کامل، آماده شدند و رسول خدا ﷺ و مسلمانان همراهش، صبح زود، براه افتادند در حالی که من به هیچ وجه خود را آماده نکرده بودم. با خود گفتم: یکی دو روز دیگر، خود را آماده می‌سازم و به آنها ملحق می‌شوم. فردای آن روز، تصمیم گرفتم تا خود را آماده کنم اما

بدون اینکه کاری انجام دهم، برگشتم. سپس فردای روز بعد نیز تصمیم گرفتم و برگشتم و کاری انجام ندادم. روزها اینگونه سپری شد تا اینکه آنها به سرعت رفتند و من از غزوه، بازماندم. باز هم تصمیم گرفتم که بروم و خود را به آنان برسانم و کاش! چنین می‌کردم. ولی این کار، برایم مقدر نشده بود. پس از خروج رسول خداﷺ هنگامی که به میان مردم می‌رفتم، آنچه مرا غمگین می‌ساخت، این بود که بجز منافقین و افراد ضعیفی که خداوند آنها را معذور شمرده است، کسی دیگر را نمی‌دیدم.

از طرفی دیگر، رسول خداﷺ به یاد من نیفتاد تا اینکه به تبوک رسید. آنان در حالی که میان مردم، نشسته بود، فرمود: «کعب چه کار کرد»؟ مردی از بنی سلمه گفت: ای رسول خدا! او را لباسهای زیبا و نگریستن به آنها از آمدن، بازداشت. معاذ بن جبل گفت: سخن بدی گفتی. بخدا سوگند، ای رسول خداﷺ! ما جز خیر، چیز دیگری از او نمی‌دانیم. و آنحضرت ﷺ سکوت کرد.

نگرانی من زمانی شروع شد که خبر بازگشت رسول خداﷺ به من رسید. اینجا بود که دروغ‌های مختلفی را به خاطر آوردم و با خود می‌گفتم: چگونه فردااز ناخشنودی رسول خدا ﷺ خود را نجات دهم و برای این کار از تمام افراد صاحب نظر خانواده ام، کمک گرفتم. ولی هنگامی که به من گفتند: رسول خداﷺ به مدینه رسیده است، افکار باطل از سرم بیرون رفت. و دانستم که با سخن دروغ، نمی‌توانم خود را از ناخشنودی آن حضرتﷺ نجات دهم. لذا تصمیم گرفتم که راست بگویم. صبح آن روز، رسول خداﷺ آمد. عادت پیامبر اکرمﷺ این بود که هرگاه از سفری می‌آمد، نخست، به مسجد می‌رفت و دو رکعت نماز می‌خواند و با مردم می‌نشست. در این سفر، پس از این کارها، بازماندگان جهاد که تعدادشان هشتاد و اندی نفر بود، یکی یکی نزد او می‌آمدند و عذرهایشان را بیان می‌کردند و سوگند می‌خوردند. رسول خداﷺ نیز آنچه را که در ظاهر به زبان می‌آوردند، از آنان می‌پذیرفت و با آنها بیعت کرد و برایشان طلب مغفرت نمود و باطنشان را به خدا واگذار کرد.

من نیز نزد ایشان رفتم. هنگامی که به او سلام دادم، تبسم کرد البته تبسمی که همراه خشم و غضب بود. سپس فرمود: «بیا». من هم رفتم و روبرویش نشستم. گفت: «علت نیامدنت چه بود؟ مگر مرکب نخریده بودی»؟ گفتم: بلی. بخدا سوگند، اگر غیر از تو، نزد

کسی از صاحبان دنیا نشسته بودم، فکر می‌کنم با آوردن عذری می‌توانستم خود را از ناخشنودی او نجات دهم. چرا که من از فصاحت کلام برخوردارم. ولی بخدا سوگند، یقین دارم که اگر امروز با سخن دروغین تو را خشنود، سازم، بزودی خداوند تو را از من ناخشنود خواهد ساخت. و اگر به تو راست بگویم، از من می‌رنجی. ولی من راست می‌گویم و امیدوارم که خداوند مرا ببخشد. خیر، بخدا سوگند که هیچ عذری نداشتم. بخدا سوگند، هنگامی که از جهاد بازماندم، از هر زمان دیگر، قوی‌تر و سرمایه دارتر بودم. رسول خداﷺ فرمود: «این شخص، راست گفت. پس برخیز و خداوند در مورد تو قضاوت کند».

من برخاستم. تعدادی از مردان بنی سلمه، بدنبال من آمدند و به من گفتند: به خدا سوگند، ما سراغ نداریم که قبل از این، تو مرتکب گناهی شده باشی. تو نتوانستی مانند سایر بازماندگان جهاد، عذری برای رسول خداﷺ بیاوری و استغفار آن حضرتﷺ برای گناهت، کافی بود.

پس به خدا سوگند، آنقدر مرا سرزنش کردند که خواستم برگردم و سخنان قبلی‌ام را تکذیب کنم. سرانجام، از آنها پرسیدم: آیا این رفتار، با کسی دیگر هم شده است؟ گفتند: بلی. دو مرد، مانند تو سخن گفتند و به آنان نیز آنچه را که به تو گفته بود، گفت. پرسیدم: آنها کیستند؟ گفتند: مرارة بن ربیع العمری و هلال بن امیه واقفی. آنان از دو مرد نیکوکاری که در بدر حضور داشته و می‌توانستند الگو و نمونه باشند، سخن به میان آوردند. بدین جهت، به راه خود، ادامه دادم. همچنین رسول خداﷺ مسلمانان را از سخن گفتن با ما سه نفری که از غزوه باز مانده بودیم، نهی فرمود. لذا مردم، رفتارشان را با ما تغییر دادند و از ما کناره‌گیری نمودند تا جایی که زمین هم با من بیگانه شد و گویا آن زمینی نبود که من می‌شناختم. پنجاه شب، اینگونه بسر بردیم. اما دوستان من درمانده شده، در خانه‌هایشان نشستند و گریه می‌کردند. و من که جوان‌ترین و قوی‌ترین آنان بودم از خانه بیرون می‌شدم و در نماز جماعت با مسلمانان شرکت می‌کردم و در بازارها می‌گشتم. اما کسی با من، سخن نمی‌گفت. نزد رسول خدا ﷺ که پس از نماز، می‌نشست، می‌رفتم و به او سلام می‌دادم. و با خود می‌گفتم: آیا لبهایش را برای جواب سلام من حرکت می‌دهد یا خیر؟ آنگاه نزدیک او نماز می‌خواندم و دزدکی به او نگاه می‌کردم. هنگامی که نماز می‌خواندم، به من نگاه می‌کرد ولی وقتی که به او نگاه می‌کردم، صورت‌اش را از من برمی‌گرداند.

زمانی که جفای مردم، طولانی شد، از دیوار باغ ابوقتاده که پسرعمویم و محبوب‌ترین مردم نزد من بود، بالا رفتم و به او سلام دادم. بخدا سوگند که جواب سلام مرا نداد. به او گفتم: ای ابوقتاده! تو را بخدا سوگند، آیا می‌دانی که من خدا و رسولش را دوست دارم؟ او سکوت کرد. دوباره او را سوگند دادم. باز هم سکوت کرد. بار دیگر او را سوگند دادم. این بار، گفت: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. اینجا بود که اشک از چشمانم، جاری شد و برگشتم و از دیوار بالا رفتم (و بیرون شدم).

در یکی از روزها که در بازار مدینه می‌گشتم، ناگهان چشمام به یکی از کشاورزان اهل شام (که نصرانی بود) افتاد که برای فروختن مواد غذایی به مدینه آمده بود و می‌گفت: چه کسی کعب بن مالک را به من نشان می‌دهد؟ مردم بسوی من اشاره کردند تا نزد من آمد و نامه‌ای از پادشاه غسّان به من داد. در آن نامه، چنین نوشته شده بود: اما بعد، به من خبر رسیده است که دوست‌ات (محمد) به تو ستم کرده است. خداوند تو را خوار نساخته و حق‌ات را ضایع نگردانیده است. نزد ما بیا تا از تو قدردانی کنیم. پس از خواندن نامه، با خود گفتم: این نیز بخشی از آزمایش است. پس آن را در تنور انداختم و سوختم.

پس از اینکه چهل شب از پنجاه شب، گذشت، فرستاده ی رسول خداﷺ نزد من آمد و گفت: رسول اللهﷺ به تو دستور می‌دهد که از همسرت، کناره گیری کنی. پرسیدم: چه کار کنم؟ او را طلاق بدهم؟ گفت: نه، بلکه از او کناره گیری کن و به او نزدیک مشو. و همین پیام را نیز برای دوستانم فرستاد. به همسرم گفتم: نزد خانواده‌ات برو و آنجا باش. تا اینکه خداوند دراین‌باره، قضاوت کند.

کعب می‌گوید: همسر هلال بن امیه نزد رسول اللهﷺ آمد و گفت: ای رسول خداﷺ! هلال ابن امیه، پیرمرد افتاده‌ای است که خادمی ندارد. اگر به او خدمت کنم، آزرده‌خاطر خواهی شد؟ فرمود: «خیر، ولی به تو نزدیک نشود». همسرش گفت: سوگند به خدا که او هیچگونه حرکتی ندارد. سوگند به خدا، از زمانی که این مسئله برایش پیش آمده است تا امروز، همچنان گریه می‌کند.

کعب می‌گوید: یکی از اعضای خانواده‌ام پس از شنیدن این سخن، به من گفت: چقدر خوب بود که از رسول خداﷺ اجازه می‌گرفتی تا همانطور که همسر هلال بن امیه را اجازه داد به همسرت نیز اجازه می‌داد تا به تو خدمت کند. گفتم: به خدا سوگند، در این مورد از

رسول خداﷺ اجازه نمی‌گیرم. زیرا جواب آن حضرتﷺ را دراین‌باره نمی‌دانم. چرا که من مردی جوان هستم. بعد از آن، ده شب دیگر نیز صبر کردم تا پنجاه شب کامل از زمانی که رسول خداﷺ مردم را از سخن گفتن با ما بازداشته بود، گذشت. پس هنگامی که نماز صبح پنجاهمین شب را خوانده و بر بام یکی از خانه‌هایم به همان حالتی که خداوند ذکر نموده است یعنی زمین با تمام و سعت‌اش بر من تنگ آمده بود، نشسته بودم. ناگهان صدای ندادهنده‌ای را شنیدم که بالای کوه سلع رفته بود و با صدای بلند می‌گفت: ای کعب بن مالک! تو را بشارت باد. از شنیدن این سخن، به سجده افتادم و دانستم که گشایشی حاصل شده و رسول اللهﷺ پذیرفته شدن توبه ی ما را از جانب خدا بعد از خواندن نماز صبح، اعلام نموده است. بدین جهت، مردم براه افتاده‌اند و ما را بشارت می‌دهند.

بهرحال، تعدادی بسوی دوستانم (آن دو نفر) به راه افتادند تا آنها را بشارت دهند. مردی اسبش را بسوی من تاخت و دیگری از طایفه‌ی اسلم، پیاده دوید و صدایش زودتر از اسب به من رسید. هنگامی که آن شخصی که صدایش را شنیده بودم، برای عرض تبریک نزد من آمد، لباسهایم را بیرون آوردم و بخاطر بشارتی که به من داده بود به او عطا کردم. سوگند به خدا که در آن وقت، لباس دیگری نداشتم، بدین جهت، دو لباس (ازار و ردایی) به عاریت گرفتم و پوشیدم و بسوی رسول خداﷺ براه افتادم. مردم، گروه گروه به استقبال من می‌آمدند و بخاطر پذیرفته شدن توبه‌ام به من، تبریک عرض می‌کردند و می‌گفتند: پذیرش توبه‌ات از جانب خداوند، مبارک باد. تا اینکه وارد مسجد شدم. دیدم که رسول الله ﷺ نشسته و مردم، اطرافش را گرفته‌اند. طلحة بن عبیدالله بلند شد و بسوی من دوید و با من مصافحه کرد و به من تبریک گفت. بخدا سوگند، بجز او کسی دیگر از مهاجرین، بلند نشد. و من این برخورد طلحه را فراموش نمی‌کنم. پس هنگامی که به رسول اللهﷺ سلام دادم، در حالی که چهره‌اش از خوشحالی می‌درخشید، فرمود: «تو را به بهترین روزی که از مادر متولد شده‌ای و تاکنون بر تو نگذشته است، بشارت می‌دهم». پرسیدم: ای رسول خدا! آیا این بشارت از جانب شماست و یا از سوی خدا می‌باشد؟ فرمود: «خیر، بلکه از جانب خداست». قابل یادآوری است که هنگام خوشحال شدن، چهره ی مبارک‌اشﷺ مانند قرص ماه، می‌درخشید و ما این حالت ایشان را می‌دانستیم. هنگامی که روبرویش نشستم، گفتم: یا رسول الله! یکی از شرایط توبه‌ام این است که اموالم را در راه خدا و رسولش،

صدقه دهم. رسول الله ﷺ فرمود: «بعضی از اموالت را برای خود، نگه دار. این، برایت بهتر است». گفتم: پس سهمیه‌ای را که از خیبر، نصیب‌ام شده است، نگه می‌دارم. سپس گفتم: یا رسول الله! همانا خداوند مرا بخاطر راستگویی، نجات داد. یکی دیگر از شرایط توبه‌ام این است که تا زمانی که زنده‌ام هرگز دروغ نگویم. بخدا سوگند، از زمانی که این سخنان را به رسول خدا ﷺ گفتم، کسی را در میان مسلمانان، سراغ ندارم که در راستگویی بهتر از من مورد آزمایش خداوند، قرار گیرد. و از آن هنگام تاکنون، هیچگاه قصد دروغ گفتن نکرده‌ام و امیدوارم که خداوند در باقیمانده‌ی عمرم نیز مرا حفاظت کند.

خداوند بر رسولش این آیات را نازل فرمود:

﴿لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلۡعُسۡرَةِ مِنۢ بَعۡدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٖ مِّنۡهُمۡ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّهُۥ بِهِمۡ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ١١٧ وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ وَضَاقَتۡ عَلَيۡهِمۡ أَنفُسُهُمۡ وَظَنُّوٓاْ أَن لَّا مَلۡجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيۡهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡ لِيَتُوبُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ١١٨ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ١١٩﴾ [التوبة: ۱۱۷-۱۱۹].

خداوند، توبه ی پیامبر و مهاجرین و انصار را پذیرفت. آن کسانی که از پیامبر خدا ﷺ در لحظه ی دشوار، پیروی کردند بعد از آنکه دلهای گروهی از آنان، نزدیک بود، منحرف شود. باز هم خداوند توبه ی آنان را پذیرفت. چرا که خداوند، رؤوف و مهربان است. همچنین خداوند توبه ی آن سه نفری را پذیرفت که پذیرش توبه ی آنان به تأخیر افتاد و زمین با همه ی وسعت اش بر آنان، تنگ شد و از خودشان نیز به تنگ آمدند. (و سرانجام) دانستند که هیچ پناهگاهی از خدا جز بازگشت بسوی او ندارند. پس خداوند به آنان توفیق توبه داد تا توبه کنند. همانا خداوند، بسیار توبه پذیر و مهربان است. ای مؤمنان! از خدا بترسید و با راستگویان باشید.

کعب می‌گوید: بخدا سوگند، خداوند پس از اینکه مرا به اسلام، هدایت کرد، هیچ نعمتی بزرگتر از صداقت با رسول خدا ﷺ به من عطا نفرمود. چرا که اگر دروغ می‌گفتم، مانند کسانی که دروغ گفتند، هلاک می‌شدم. زیرا خداوند، هنگام نزول وحی، بدترین سخنانی را که به کسی می‌گوید، نثار دروغگویان کرد. چنانکه فرمود:

﴿سَيَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ لَكُمۡ إِذَا ٱنقَلَبۡتُمۡ إِلَيۡهِمۡ لِتُعۡرِضُواْ عَنۡهُمۡۖ فَأَعۡرِضُواْ عَنۡهُمۡۖ إِنَّهُمۡ رِجۡسٞۖ وَمَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ٩٥﴾ [التوبة: ۹۵].

- ای پیامبر - شما و مسلمانان هنگامی که به سوی آنان بازگردید، برای شما به نام خدا سوگند یاد می‌کنند تا از آنان، صرف نظر کنید. پس شما از آنان، روی بگردانید زیرا آنها پلیدند و به خاطر کارهایی که انجام می‌دهند، جایگاهشان، دوزخ است. برای شما سوگند یاد می‌کنند تا از آنان، خشنود شوید. اگر شما از آنان، خوشنود شوید پس همانا خداوند از گروه فاسقان، خشنود نخواهد شد.

کعب می‌گوید: ما (ظاهراً) از آن گروه که نزد رسول خدا ﷺ آمدند و سوگند یاد کردند، و آن حضرت ﷺ از آنها پذیرفت و با آنان بیعت کرد و برایشان طلب استغفار نمود، عقب افتادیم و رسول الله ﷺ مسئله‌ی ما را تا هنگام داوری خداوند، به تأخیر انداخت. بدین جهت فرمود: «و علي الثلاثة الذين خلفوا» یعنی: «و همچنین توبه ی سه نفری را قبول کرد که مسئله ی آنان به تأخیر انداخته شد».

کعب می‌گوید: آنچه خداوند در آیه ی فوق، ذکر کرده است، بازماندن ما از جهاد نیست. بلکه بازماندن و به تأخیرانداختن مسئله ی ما از کسانی است که برای رسول خدا ﷺ عذر آوردند و سوگند یاد کردند و آن حضرت ﷺ نیز از آنان پذیرفت.

مورد استشهاد در این حدیث، عبارت «فخررتُ ساجداً» است؛ یعنی به سجده افتادم و خویشتن را به خاک افکندم.

فصل دوم

١٤٩٤ - [١] (حسن)

عَنْ أَبِي بَكْرَةَ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ إِذَا جَاءَهُ أَمْرٌ سُرُورًا أَوْ يُسَرُّ بِهِ خَرَّ سَاجِدًا شَاكِرًا لِلّٰهِ تَعَالَى. رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَقَالَ: هَذَا حَدِيثٌ حسن غَرِيب[١].

١٤٩٤- (١) ابوبکره رضی الله عنه گوید: هرگاه امری خوشایند برای رسول خدا ﷺ روی می‌داد، به شکرگزاری خداوند بلند مرتبه، خویشتن را به خاک می‌انداختند و سجده می‌بردند.

[این حدیث را ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند و ترمذی گفته است: این، حدیثی حَسن و غریب است].

شرح: از این حدیث دانسته می‌شود که مستحب است انسان، هنگام برخورداری از نعمت یا دفع بلا و مصیبت و یا دریافت خبری مسرّت‌بخش، به تبعیت از پیامبر اکرمﷺ، به سجده افتد.

«سجده شکر»:

بدون شک، خداوند بلند مرتبه، در برابر نعمت‌هایی که به ما می‌بخشد، نیازی به شکر ما ندارد و اگر دستور به شکرگزاری داده است، آن هم موجب نعمت دیگری بر ما و یک مکتب عالی تربیتی است.

مهم این است که ببینیم، حقیقت شکر چیست؟ تا روشن شود که رابطه‌ی آن با افزونی نعمت از کجاست و چگونه می‌تواند خود یک عامل تربیت بوده باشد. حقیقت شکر، تنها تشکر زبانی یا گفتن «**الحمدلله**» و یا به سجده رفتن نیست، بلکه شکر دارای **سه مرحله** است.

نخستین مرحله، آن است که به دقت بیندیشیم که بخشنده‌ی نعمت یا دفع کننده‌ی بلا و مصیبت کیست؟ این توجه و ایمان و آگاهی، پایه‌ی اول شکر است و از آن که بگذریم، مرحله‌ی زبان فرامی رسد؛ ولی از آن بالاتر، مرحله‌ی عمل است. شکر عملی، آن است که درست بیندیشیم که هر نعمتی برای چه هدفی به ما داده شده است تا آن را در مورد

١- ابوداود ٢١٦/٣ ح ٢٧٧٤؛ ترمذی ١٢٠/٤ ح ١٥٧٨؛ و ابن ماجه ٤٤٦/١ ح ١٣٩٤.

خودش صرف کنیم؛ که اگر این کار را نکنیم، کفران نعمت کرده‌ایم؛ همان‌گونه که بزرگان گفته‌اند: «الشكر صرف العبد جميع ما انعمه الله تعالي فيما خلق لاجله».

و شاید به همین دلیل، قرآن، تعداد شکرگزاران واقعی را اندک شمرده است و بعد از آن که نعمت‌های بزرگی همچون آفرینش گوش و چشم و دل را برشمرده است، اضافه می‌کند: ﴿قَلِيلٗا مَّا تَشۡكُرُونَ﴾ (اعراف/۱۰؛ مؤمنون/۲۳؛ سجده /۳۲ و ملک/٦٧)؛ «کمتر شکر او را به جای می‌آورید». و نیز می‌فرماید: ﴿وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَشۡكُرُونَ﴾ [النمل: ۷۳]. (یونس/٦٠ و نمل /۷۳)؛ «بیشتر آن‌ها، شکرگزاری نمی‌کنند».

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَإِن تَعُدُّواْ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ لَا تُحۡصُوهَآ﴾ [النحل: ۱۸] «و اگر بخواهید نعمت‌های خدا را شماره کنید، قادر به شمارش آن نیستید».

سرتاپای وجود ما، غرق نعمت‌های اوست؛ در هر نفسی که فرود می‌رود و برمی‌آید، نه تنها دو نعمت که هزاران نعمت، موجود است و بر هر نعمتی، شکری واجب؛ هر دقیقه‌ای که از عمر ما می‌گذرد، حیات و سلامت ما، مدیون فعالیت میلیون‌ها موجود زنده در درون بدنمان و میلیون‌ها موجود جاندار و بی‌جان در بیرون بدنمان است که بدون فعالیت آن‌ها، ادامه‌ی حیات - حتّی برای یک لحظه- ممکن نیست.

اصولاً ما از وجود همه‌ی نعمت‌ها، آگاه نیستیم و هر قدر دامنه‌ی علم و دانش بشری گسترده‌تر می‌شود، افق‌های تازه‌ای از این نعمت‌ها بر ما گشوده خواهد شد؛ افق‌هایی که کرانه‌های آن‌ها، همچنان ناپیدا است؛ آیا با این حال، در زمره‌ی ناسپاسان نیستیم؟ پاسخ این سؤال را قرآن بیان می‌کند و می‌گوید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ﴾ [النحل: ۱۸]. «بی‌گمان خداوند بخشاینده و مهربان است».

آری؛ خداوند، مهربانتر و بزرگوارتر از آن است که شما را به خاطر عدم توانایی بر شکر نعمت‌هایش مؤاخذه یا مجازات کند؛ همین قدر که بدانید سرتاپای شما، غرق نعمت اوست و از ادای حق شکرش عاجز و ناتوانید و عذر تقصیر به پیشگاهش برید، نهایت شکر او را انجام داده‌اید. ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که به جا آورد!

ولی این‌ها، همه مانع از آن نیست که ما به مقدار توانایی خویش، به اِحصای نعمت‌های خداوند بپردازیم؛ چرا که این توجه هم، درجه‌ی معرفت و جهان‌بینی و جهان‌شناسی توحیدی

ما را بالا می‌برد و هم شعله‌ی عشق خدا را در اعماق قلب ما فروزانتر می‌کند و هم حس شکرگزاری را در ما تحریک می‌نماید.

به همین دلیل، پیشوایان و بزرگان دین، در سخنان خود - و حتّی در دعاها و مناجات‌هایشان - به شمردن گوشه‌ای از نعمت‌های بی‌پایان خداوندی می‌پرداختند تا درسی باشد برای دیگران.

به تعبیر دیگر؛ **شکر مطلق**، این است که انسان، همواره به یاد خدا باشد، بی‌هیچ‌گونه فراموشی؛ و در راه او گام بردارد بدون هیچ‌گونه معصیت؛ و اطاعت فرمان او کند، خالی از هرگونه سرپیچی؛ و مسلّم است که این اوصاف، در کمتر کسی جمع می‌شود.

به راستی، چرا خدا به ما چشم داد؟ و چرا نعمت شنوایی و گویایی بخشید؟ آیا جز این بوده است که عظمت او را در این جهان ببینیم و راه زندگی را بشناسیم و با این وسائل، در مسیر تکامل گام برداریم؟ و حق را درک کنیم و از آن دفاع نمائیم و با باطل بجنگیم؟ اگر این نعمت‌های بزرگ خدا را در این مسیرها مصرف کردیم، **شکر عملی** اوست؛ و اگر وسیله‌ای شد برای طغیان و خودپرستی و غفلت و بیگانگی و غرور و دوری از خدا، این، **عین کفران** است.

کمترین، شکر، این است که نعمت را از خدا بدانیم؛ بی‌آن که قلب ما، مشغول به آن نعمت شود و خدا را فراموش کنیم، و هم‌چنین راضی بودن به نعمت او و این که نعمت خدا را وسیله‌ی عصیان او قرار ندهیم و اوامر و نواهی او را با استفاده از نعمت‌هایش زیر پا نگذاریم.

از این جا روشن می‌شود که شکر قدرت و علم و دانش و نیروی فکر و اندیشه و نفوذ اجتماعی و مال و ثروت و سلامت و تندرستی، هر کدام از چه راهی است؟ و کفران آن‌ها چگونه است؟ پس شکر نعمت، آن است که از گناهان پرهیز شود و اوامر و نواهی خدا را با استفاده از نعمت‌هایش، زیر پا نگذارد.

در حقیقت، ما دو گونه شکر داریم: **شکر تکوینی** و **شکر تشریعی**.

«**شکر تکوینی**» آن است که یک موجود از مواهبی که در اختیار دارد، برای نموّ و رشد خویش، استفاده کند. به عنوان مثال: باغبان می‌بیند که در فلان قسمت از باغ، درختان به خوبی رشد و نموّ می‌کنند و هر قدر از آن‌ها پذیرایی بیشتر می‌کند، شکوفاتر می‌شوند؛ همین امر سبب می‌شود که باغبان، همّت بیشتری به تربیت آن بخش از باغ درختان بگمارد

و مراقبت از آن‌ها را به کارکنان خویش توصیه کند؛ چرا که آن درختان به زبان حال فریاد می‌زنند: ای باغبان! ما لایق و شایسته‌ایم؛ نعمتت را بر ما افزون کن؛ و او هم به این ندا پاسخ مثبت می‌دهد.

و امّا در بخش دیگری از باغ، درختانی را می‌بینند که پژمرده شده‌اند؛ نه طراوتی دارند، نه برگی، نه گلی، نه سایه‌ای و نه میوه و بری؛ این کفران نعمت، سبب می‌شود که باغبان، آن‌ها را مورد بی‌مهری قرار دهد و در صورتی که این وضع، ادامه پیدا کند، دستور می‌دهد که اره برپای آن‌ها بگذارند؛ چرا که:

بسوزند چوب درختان بی‌بر		سزا خود همین است مر، بی‌بری را

در جهان انسانیت نیز، همین حالت وجود دارد با این تفاوت که درخت از خود اختیاری ندارد و صرفاً تسلیم قوانین تکوینی است؛ امّا انسان‌ها با استفاده از نیروی اراده و اختیار و تعلیم و تربیت تشریعی، می‌توانند آگاهانه در این راه گام بگذارند.

بنابراین، آن کس که نعمت قدرت را وسیله‌ی ظلم و طغیان قرار می‌دهد، به زبان حال فریاد می‌کشد که بار خدایا! لایق این نعمت نیستم؛ و آن کس که از آن در مسیر اجرای حق و عدالت بهره می‌گیرد، به زبان حال می‌گوید: پروردگارا! شایسته‌ام؛ افزون کن!.

این واقعیت نیز قابل تردید نیست که ما هر وقت در مقام شکر و سپاس الهی - چه با فکر؛ چه با زبان و چه با عمل - برمی‌آییم؛ خود این توانایی بر شکر در هر مرحله، موهبت تازه‌ای است؛ و بدین ترتیب، اقدام بر شکر، ما را مدیون نعمت‌های تازه‌ی او می‌سازد و بدین‌سان، هرگز قادر نیستیم که حق شکر او را ادا کنیم؛ همان‌گونه که در مناجات شاکران و سپاسگزاران آمده است که:

«چگونه می‌توانیم حق شکر تو را به جای آوریم، در حالی که همین شکر ما نیز، نیاز به شکری دارد؛ از این رو، هرگاه که می‌گوییم: «لك الحمد»؛ بر ما لازم است که به خاطر همین توفیق شکرگزاری، بگوییم: «لك الحمد».

۱۴۹۵ - [۲] (ضَعِيف)

وَعَنْ أَبِي جَعْفَرٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى رَجُلًا مِنَ النُّغَاشِينَ فَخَرَّ ساجا. رَوَاهُ الدَّارَقُطْنِيُّ مُرْسَلًا وَفِي شَرْحِ السُّنَّةِ لَفْظُ المصابيح[1].

۱۴۹۵- (۲) ابوجعفر [محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب ﷺ] گوید: رسول خدا ﷺ مردی کوتوله و کوتاه قدی را دیدند؛ از این رو، به سجده افتادند.

[این حدیث را دارقطنی به صورت مُرسل روایت کرده است؛ (زیرا ابوجعفر ﷺ، پیامبر ﷺ را درنیافته است؛ بلکه این حدیث را از پدرش، زین العابدین ﷺ و جابر بن عبدالله ﷺ شنیده است.) و در «شرح السّنّة» به لفظ «المصابیح» نقل شده است].

شرح: «النّغاشین»: جمع «نُغّاش»: آدم کوتوله؛ پیگمه؛ انسان کوتاه قد و ضعیف.

از این حدیث دانسته می‌شود که مستحب است هرگاه انسان، فردی را می‌بینند که به بلا و مصیبتی گرفتار آمده است، به شکرگزاری خداوند بلند مرتبه، خویشتن را به خاک اندازد و سجده برد؛ چون خداوند، او را بدان بلا و مصیبت، گرفتار نکرده است.

۱۴۹۶ - [۳] (ضَعِيف)

وَعَن سعد بن أبي وَقاص قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ نم مَكَّةَ نُرِيدُ الْـمَدِينَةَ فَلَمَّا كُنَّا قَرِيبًا مِنْ عَزْوَزَاءَ نَزَلَ ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ فَدَعَا اللهَ سَاعَةً ثُمَّ خَرَّ سَاجِدًا فَمَكَثَ طَوِيلًا ثُمَّ قَامَ فَرَفَعَ يَدَيْهِ سَاعَةً ثُمَّ خَرَّ سَاجِدًا فَمَكَثَ طَوِيلًا ثُمَّ قَامَ فَرَفَعَ يَدَيْهِ سَاعَةً ثُمَّ خَرَّ سَاجِدًا قَالَ: «إِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي وَشَفَعْتُ لِأُمَّتِي فَأَعْطَانِي ثُلُثَ أُمَّتِي فَخَرَرْتُ سَاجِدًا لِرَبِّي شُكْرًا ثُمَّ رَفَعْتُ رَأْسِي فَسَأَلْتُ رَبِّي لِأُمَّتِي فَأَعْطَانِي ثُلُثَ أُمَّتِي فَخَرَرْتُ سَاجِدًا لِرَبِّي شُكْرًا ثُمَّ رَفَعْتُ رَأْسِي فَسَأَلْتُ رَبِّي لِأُمَّتِي فَأَعْطَانِي الثُّلُثَ الْآخِرَ فَخَرَرْتُ سَاجِدًا لِرَبِّي شُكْرًا». رَوَاهُ أَحْمد وَأَبُو دَاوُد[2].

۱۴۹۶- (۳) سعد بن ابی وقّاص ﷺ گوید: همراه با رسول خدا ﷺ مکّه را به مقصد مدینه‌ی منوره ترک کردیم؛ چون به نزدیکی منطقه‌ی «عَزْوَزاء» رسیدیم، آن حضرت ﷺ از سواری خویش فرود آمدند؛ آن‌گاه دست‌های خویش را به سوی آسمان بالا بردند و ساعتی به درگاه خداوند دعا کردند و راز و نیاز نمودند؛ آن‌گاه خویشتن را به خاک انداختند و سجده نمودند و مدّت زمان زیادی را به حالت سجده، باقی ماندند.

---

[1]- دارقطنی ۱/۴۱۰ ح ۱، «باب السّنّة فی سجود الشکر».
[2]- ابوداود ۳/۲۱۷ ح ۲۷۷۵.

سپس برخاستند و ساعتی، دست‌های خویش را به سوی آسمان، بالا بردند؛ آن‌گاه سجده کردند و مدّت زمان زیادی را در سجده درنگ نمودند؛ سپس برخاستند و دوباره، ساعتی، دست‌های خود را بالا بردند و پس از آن، خویشتن را به خاک انداختند و سجده نمودند.

(آن‌گاه) رسول خدا ﷺ فرمودند:

«من خدا را به فریاد خواندم و رحمت او را خواستار شدم و شفاعت امّتیانم را نمودم؛ و خداوند نیز آمرزش یک سوّم امّتم را به من ارزانی کرد؛ از این رو، به شکرگزاری پروردگارم، خویشتن را به خاک درانداختم و سجده بردم؛ سپس سرم را از سجده بلند کردم و برای امّتیانم، رحمت و آمرزش بیشتری را از پروردگارم، درخواست کردم؛ خدا نیز آمرزش یک سوّم دیگر از امّتم را به من عنایت کرد. از این رو، به شکرگزاری پروردگارم، به سجده افتادم.

آن‌گاه سرم را از سجده بلند نمودم و برای امّتم، رحمت و آمرزش بیشتری را از پروردگارم خواستار شدم و پروردگار نیز، آمرزش و بخشش یک سوم دیگر را نیز به من ارزانی کرد؛ از این رو، به شکرگزاری پروردگارم، به سجده افتادم».

[این حدیث را احمد بن حنبل و ابوداود روایت کرده‌اند].

شرح: «انّی سألتُ ربّی»: رحمت و بخشش پروردگارم را درخواست کردم.

«شفعت لامّتی»: برای بخشش گناهان امّتم، پوشانیدن عیوبشان، ترفیع درجاتشان و والایی عظمت و مرتبه‌شان، شفاعت آنان را به پیشگاه خدا کردم.

مراد از «ثلث امّتي» اوّل، «سابقون بالخيرات» است؛ یعنی سبقت‌گیرندگان بر دیگران در انجام نیکی‌ها؛ سبقت‌گیرندگان بر دیگران به سبب انجام کارهای نیک.

و منظور از «ثلث امّتي» دوّم، «المقتصدون» است؛ یعنی میانه‌روان.

و مراد از «ثلث امّتي» سوّم،«الظالمون لانفسهم العاصمون» است؛ یعنی کسانی که به سبب انجام برخی از گناهان صغیره و کبیره، بر خویشتن ستم روا داشته‌اند.

مفهوم شفاعت در حدیث بالا:

«**شفاعت**» در لغت به معنای «**معاونت**» است و در اصطلاح این است که در روز قیامت برخی از بندگان مقرّب خداوند در حق بعضی از بندگان گنهکار، وساطت و میانجیگری کنند.

در قرآن مجید شفاعت به سه صورت بیان شده است:

۱- آیاتی که شفاعت را به کلّی نفی می‌کنند [بقره / ٤٨ و ٥٤ مدثر / ٤٨].

۲- آیاتی که شفاعت را منحصر به ذات خدا می‌نماید [زمر / ٤٤].

۳- آیاتی که به شفاعتِ مقرّبین الهی با کسب اجازه‌ی پروردگار دلالت دارد [بقره / ۲۵۵، طه / ۱۰۹، نجم / ۲٦].

اگر توجه شود آیات قسمت اول در خصوص کفّار و مجرمین است که کاملاً مستحق عذابند و جای ایشان آتش است که می‌گوید: «هیچ گونه شفاعتی درباره‌ی آنان نخواهد شد.» در آیات قسمت دوم که می‌فرماید: «به غیر از خدا کسی شفاعت نخواهد کرد» با این بیان می‌خواهد شفاعتی را که کفار و مشرکین به آن عقیده داشتند و بتها را شفیع مطلق می‌پنداشتند، رد کند.

آیات قسمت سوم، شفیعانی را در روز قیامت ثابت می‌کند؛ منتهی توضیح می‌دهد که این شفاعت‌کنندگان، بتها و معبودان نیستند که کفار می‌پندارند بلکه فقط کسانی حق شفاعت خواهند داشت که خداوند به ایشان اجازه دهد و از مقربین درگاه الهی باشند، و این شفاعت درباره‌ی کسانی خواهد بود که خدا به بخشوده شدن آنان راضی باشد:

﴿وَلَا يَشۡفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ﴾ [الأنبياء: ۲۸].

بندگانِ مقرّب الهی شفاعت نمی‌کنند، مگر در حق کسی‌که خداوند راضی باشد. [ر.ک: پاورقی شرح عقاید اهل سنّت ص ۱۹۲]

و باید دانست که شفاعت، نه تشویق به گناه است، و نه چراغ سبز برای معاصی و گناهان، و نه عامل عقب‌افتادگی، و نه چیزی شبیه پارتی‌بازی در جامعه‌های دنیای امروز است. و چنین شفاعتی در روز قیامت باعث جری شدن گنهکاران نمی‌شود. متأسفانه توده‌ی عوام مسلمانان، پیرامون آیات و احادیث وارده درباره‌ی شفاعت حضرت محمد ﷺ برای برخی از گنهکاران هیاهویی راه انداخته‌اند و این هیاهو و دلبستگی شدید توده‌ی عوام به احادیث شفاعت، چنین پنداری به وجود آورده است که قوانین جزاء و پاداش اعمال، منسوخ و باطل گردیده و نزدیک است که آتش دوزخ بر مؤمنانِ گنهکار و عاصی، سرد و سالم شود و به آنان آسیبی نرساند فراوان پیش می‌آید که این جاهلان در فرضیه‌های خود افراط می‌کنند و بیش از حد به شفاعت اطمینان دارند و امیدوارند، لذا مرتکب وخیمترین گناهان می‌شوند و می‌گویند: «امّت محمد ﷺ در خیر است و امّت را چه غم که چون محمد ﷺ پشتیبان دارد». هرگز حضرت محمد ﷺ پشتیبانِ گناهکاران نیست. و بی‌گمان این مسلک

و این تفکر، غلط و از درجه‌ی اعتبار ساقط است، و حضرت محمد ﷺ نخستین کسی است که با آن مخالفت می‌کند و با این شیوه تفکر، می‌ستیزد. ما به هیچ وجه احادیث صحیحی را که درباره‌ی شفاعت آمده است رد نمی‌کنیم و منکر آنها نیستیم بلکه آنها را در جایگاه مخصوص و ویژه‌ی آنها، اثبات می‌کنیم و از معانی خاصّ آنها تجاوز نمی‌نمائیم تا دچار تحریف کلمات پیامبر ﷺ از مواضع آنها نشویم. و باید هر مسلان بداند که شفاعت حدود و شرایطی دارد و هر گناهکاری مشمول شفاعت و عفو الهی نتواند بود، و شفاعت به سه شرط انجام می‌گیرد:

الف) خدا به شفاعت کننده، اجازه‌ی شفاعت بدهد. [بقره / ۲۵۵، یونس / ۳]

ب) آنچه درخواست و شفاعت می‌شود پسندیده و درست و مورد رضای خدا باشد. [طه / ۱۰۹، انبیاء / ۱۰۹، نساء / ۸۵]

ج) خدا راضی شود از کسی‌که برای او شفاعت می‌گردد. [انبیاء / ۲۸، نجم / ۲۶]

بنابراین نباید شفاعت را با شفاعتِ نادرستی که عوام گمان می‌کنند که انبیاء و اولیاء در دستگاه الهی نفوذ دارند و مانع اجرای حکم خدا می‌شوند و به قول معروف، پارتی بازی می‌کنند، یکی دانست، چرا که این اجازه‌ی شفاعت درجه و رتبه‌ای است به مقربین درگاه الهی که برای تجلیل مقامشان به آنها داده می‌شود و مسلماً شفاعت آنها در حق کسانی خواهد بود که در عین ایمان و عمل صالح، لغزشهایی نیز داشته‌اند و احتیاج به وساطت دارند و این شفاعت در خصوص آنان، اِرفاق و تخفیف عذاب است و این شفاعت به اذن خداوند و برای کسی است که صلاحیت آن را دارد، پس عامل شفاعت یکی رحمت و لطفِ بی‌کران الهی است و دیگر حکمت خداو ایمان و عمل صالحِ فرد که او را شایسته‌ی این لطف می‌کند.

باب (۵۲)

نماز «اِستسقاء» (طلب باران)

فصل اوّل

۱۴۹۷ - [۱] (مُتَّفق عَلَیهِ)

عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ بِالنَّاسِ إِلَى الْمُصَلَّى يَسْتَسْقِي فَصَلَّى بِهِمْ رَكْعَتَيْنِ جَهَرَ فِيهِمَا بِالْقِرَاءَةِ وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ يَدْعُو وَرَفَعَ يَدَيْهِ وَحَوَّلَ رِدَاءَهُ حِينَ اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ(۱).

۱۴۹۷- (۱) عبدالله بن زید ﷺ گوید: رسول خداﷺ همراه با مردم برای نماز «طلب باران» (استسقاء) از خانه بیرون شدند و به مُصلّا (عیدگاه خارج شهر) رفتند؛ و با مردم، دو رکعت نماز گزاردند و در این دو رکعت، قرائت را با صدای بلند خواندند؛ (آن گاه پس از نماز)، رو به قبله ایستادند و دست‌ها را به سوی آسمان بالا بردند و خدا را به فریاد خواندند؛ و هنگامی که رو به قبله ایستادند، رداء خویش را (که روی شانه‌شان انداخته بودند) وارونه و دگرگون کردند و جای آن را تغییر دادند؛ (به نحوی که آن قسمت که پیشتر بر دوش راست پیامبرﷺ بود، در زیر بغل چپشان قرار گرفت؛ و آن قسمت که در زیر بغل چپشان قرار داشت، بر روی شانه‌ی راستشان واقع شد؛ و این کار را به عنوان تفاءل در دگرگونی اوضاع انجام دادند).

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: این حدیث، با این عبارت نیز آمده است:

«عن عبدالله بن زيد الانصاري ﷺ اخبره انّ رسول الله ﷺ خرج الي المصلّي يستسقي وانّه لمّا اراد اَن يدعوا استقبل القبلة وحوّل رداءه؛ وفي رواية: خرج النبيّ ﷺ الي المصلّي فاستسقي واستقبل القبلة؛ حوّل رداءه وصلّي ركعتين».

«عبدالله بن زید انصاری ﷺ گوید: رسول خداﷺ برای دعای باران از خانه بیرون شد و به مصلّی (عیدگاه خارج شهر) رفت؛ و هنگامی که می‌خواست دعا کند، رو به سوی قبله ایستاد و چادرش را (که بر روی شانه‌هایش انداخته بود) وارونه نمود.

۱- بخاری ۵۱۴/۲ ح ۱۰۲۴؛ مسلم ۶۱۱/۲ ح (۸۹۴-۱)؛ ابوداود ۶۸۹/۱ ح ۱۱۶۶؛ ترمذی ۴۴۲/۲ ح ۵۵۶؛ نسایی ۱۵۷/۳ ح ۱۵۰۹؛ دارمی ۴۲۳/۱ ح ۱۵۳۳؛ و موطأ مالک ۱۹۰/۱ ح ۱، «کتاب الاستسقاء».

و در روایتی آمده است که: آن حضرتﷺ رو به قبله و پشت به سوی مردم کرد و چادرش را وارونه نمود و دعا کرد؛ سپس دو رکعت نماز خواند».

«تحویل و دگرگونی رداء در نماز استسقاء»:

برگردانیدن چادر و عباء به خاطر نیک فالی بوده است؛ یعنی در برگشت از میدان، کیفیت و حالت نماز گزاران مانند قبل نباشد؛ بلکه از نظر معنوی بهتر شده باشند.

از دیدگاه امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل، «**تحویل رداء**» برای امام و مقتدی، هردو سنّت است؛ از دیدگاه احناف و برخی از مالکی‌ها، فقط برای امام سنّت می‌باشد؛ و رأی سعید بن مسیب، عروة بن زبیر و سفیان ثوری نیز همین است.

احناف می‌گویند: در روایت‌ها، فقط از پیامبرﷺ به عنوان برگرداننده‌ی چادر خویش، نام برده شده است؛ و این مورد، از مواردی است که درک آن به وسیله‌ی قیاس، امکان‌ناپذیر است؛ بنابراین، فقط در همان محل ذکر شده‌اش بر آن عمل می‌شود؛ (یعنی بر امام.) از این رو، قیاس مقتدی بر امام درست نیست.

فال نیک و فال بد:

ناگفته نماند که در میان انسان‌ها و اقوام مختلف، پیوسته فال نیک و بد، رواج داشته است؛ اموری را به «**فال نیک**» می‌گرفتند و دلیل بر پیروزی و پیشرفت کار می‌دانستند و اموری را به «**فال بد**» می‌گرفتند و دلیل بر شکست و ناکامی و عدم پیروزی می‌پنداشتند؛ در حالی که هیچ گونه رابطه‌ی منطقی در میان پیروزی و شکست با این گونه امور وجود نداشت؛ و به ویژه در قسمت فال بد که غالباً جنبه‌ی خرافی و نامعقول داشته و دارد. این دو، اگر چه اثر طبیعی ندارند؛ ولی بدون تردید، اثر روانی می‌توانند داشته باشند؛ **فال نیک**، غالباً مایه‌ی امیدواری و حرکت است ولی **فال بد**، موجب یأس و نومیدی و سستی و ناتوانی است.

شاید به خاطر همین موضوع است که در روایات اسلامی، از فال نیک، نهی نشده است امّا فال بد به شدّت محکوم گردیده است؛ و در حالات خود پیامبرﷺ نیز دیده می‌شود که گاهی مسائلی را به فال نیک می‌گرفتند؛ به عنوان مثال: در جریان برخورد مسلمانان با کفار مکه در سرزمین «**حدیبیه**» می‌خوانیم: هنگامی که «**سهیل بن عمرو**» به عنوان نماینده‌ی

کفار مکه به سراغ پیامبرﷺ آمد و آن حضرتﷺ از نام او آگاه گردید، فرمود: «قد سَهُل عليكم امركم»؛ یعنی از نام سهیل من تفأل می‌زنم که کار بر شما، سهل و آسان می‌گردد.

و این که پیامبرﷺ فال نیک را می‌پسندیدند، به خاطر آن بود که انسان هرگاه امیدوار به فضل پروردگار باشد، در راه خیر گام برمی‌دارد و هنگامی که امید خود را از پروردگار قطع کند، در راه شرّ خواهد افتاد و فال بد زدن، مایه‌ی سوء ظن و موجب انتظار بلا و بدبختی کشیدن است.

از این رو، اگر فال بد اثری داشته باشد، همان اثر روانی است؛ و اثرش به همان اندازه است که آن را می‌پذیرند؛ اگر آن را سبک بگیرند، کم اثر خواهد بود و اگر آن را محکم بگیرند، پر اثر و اگر به آن اعتنایی نکنند، هیچ اثری نخواهد داشت.

و عجیب این است که موضوع فال نیک و بد، حتی در کشورهای پیشرفته و صنعتی و در میان افراد به اصطلاح روشنفکر و حتی نوابغ معروف نیز وجود داشته و دارد؛ از جمله در میان غربی‌ها، رد شدن از زیر نردبان، افتادن نمکدان و هدیه دادن چاقو، به شدّت به فال بد گرفته می‌شود.

البته وجود فال نیک، - همان طور که بیان شد - مسأله‌ی مهمی نیست، بلکه غالباً اثر مثبت دارد؛ ولی با عوامل فال بد، همیشه باید مبارزه کرد و آن‌ها را از افکار، دور ساخت؛ و بهترین راه برای مبارزه با آن، تقویت روح توکل و اعتماد بر خدا در دل‌ها است.

«نماز استسقاء (طلب باران)»:

«استسقاء»: یعنی طلب کردن بندگان، باران را از خداوند بلند مرتبه در هنگام خشکسالی و قحطی. به عبارتی دیگر؛ «استسقاء» به معنای طلب و درخواست باریدن باران برای ایجاد آبادانی و رفاه و وفور نعمت از خداوند، به وسیله‌ی نماز و ذکر و دعا و استغفار در خشکسالی است.

بر مشروعیت نماز «**استسقاء**»، اجماع علماء و صاحب‌نظران اسلامی شده است و احادیث زیادی دلیل آن است.

خواندن نماز «**استسقاء**» جایز است و واجب نیست؛ از این رو، اگر چنانچه مردم به هنگام خشکسالی، تنها به دعا و استغفار بسنده کنند، باز هم درست است، و ثابت گردیده است که رسول خداﷺ در برخی اوقات، نماز «**استسقاء**» را خوانده‌اند؛ و در برخی اوقات نیز در

روزهای جمعه بر بالای منبر خویش، برای باریدن باران، فقط دعا کرده‌اند و نماز نخوانده‌اند؛ و هردو کار از پیامبر گرامی اسلامﷺ ثابت است.

دربارەی روش خواندن نماز «استسقاء» اختلاف‌نظر وجود دارد؛ امام شافعی گوید: نماز استسقاء، مانند نماز عید دارای ۱۲ تکبیر است؛ و همین قول سعید بن مسیب، عمر بن عبدالعزیز، مکحول، ابن جریر و در روایتی امام احمد بن حنبل می‌باشد.

از دیدگاه احناف، در نماز استسقاء، تکبیر اضافی وجود ندارد و مانند سایر نمازها خوانده می‌شود؛ و همین قول مالک، ثوری، اوزاعی، احمد بن حنبل، اسحاق، ابوثور، ابویوسف و امام محمد بن حسن شیبانی می‌باشد.

استدلال شافعی‌ها، از حدیث عبدالله بن عباس رضی الله عنهما است که گفت: «و صلّي ركعتين كما كان يصلّي في العيد» (ترمذی)؛ «رسول خداﷺ دو رکعت نماز به سان نماز عید، گزاردند».

احناف، درباره‌ی این حدیث می‌گویند: تشبیه موجود در این حدیث، به خاطر تکبیرهای اضافی نیست؛ بلکه به خاطر وجوه مشترک دیگری مانند تعداد رکعت‌های نماز، اجتماع مردم و خارج شدن به طرف میدان خارج شهر می‌باشد؛ زیرا اگر در نماز استسقاء، تکبیرهای اضافی وجود می‌داشت، صحابه، حتماً آن را بیان می‌کردند.

و از دیدگاه احناف، چگونگی استسقاء، بدین ترتیب است که امام و پیشنماز، همراه با مردم به سوی فضای باز و صحرای کنار شهر در حالی که پیاده‌اند با تذلّل و خاکساری و فروتنانه و خاشعانه برای خداوند متعال، و در حالی که سرهای خویش را به پایین افکنده‌اند، به نماز استسقاء بیرون آیند؛ امام همراه نماز گزاران، دو رکعت نماز را بگزارد و در آن قرائت را نیز بلند بخواند، و پس از فارغ شدن از نماز، رو به سوی مردم، دو خطبه ایراد نماید و در اثنای خطبه، ردای خویش را زیر و رو کند و طرف بالای ردای خود را به سمت پایین بیاورد و پایین آن را به سمت بالا بکشد، و طرف راست ردایش را به طرف چپ آن بچرخاند؛ ولی مردم رداهای خویش را نچرخانند؛ پس از ایراد خطبه، رو به قبله نموده و ساعاتی را به دعا بپردازد؛ و مردم نیز رو به سوی قبله بنشینند و به دعا و استغفار و توبه و اِنابه مشغول شوند؛ و مناسب است که در نماز استسقاء، به همراه خود افراد ضعیف و ناتوان، پیرمردان، پیرزنان و کودکان را نیز بیرون آورند؛ [زیرا حضور این افراد، زمینه‌ساز برطرف شدن خشکسالی و وفور نعمت و برکت خداوند می‌گردد].

رفع یک سوء تفاهم:

در کتاب‌های فقهی چنین آمده است که امام ابوحنیفه گفته است: «**در استسقاء، نماز سنّتی وجود ندارد**»؛ حال سؤال اینجاست که این سخن امام ابوحنیفه، چه معنا و مفهومی دارد؟

در حقیقت، منظور سخن امام ابوحنیفه، به درستی فهمیده نشده است. در واقع، هدف وی از این عبارت، این بوده است که در استسقاء لازم نیست که حتماً نماز خوانده شود؛ بلکه به وسیله‌ی دعا و استغفار نیز این سنّت ادا می‌شود؛ زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿فَقُلۡتُ ٱسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّكُمۡ إِنَّهُۥ كَانَ غَفَّارٗا١٠ يُرۡسِلِ ٱلسَّمَآءَ عَلَيۡكُم مِّدۡرَارٗا١١ وَيُمۡدِدۡكُم بِأَمۡوَٰلٖ وَبَنِينَ وَيَجۡعَل لَّكُمۡ جَنَّٰتٖ وَيَجۡعَل لَّكُمۡ أَنۡهَٰرٗا١٢﴾ [نوح: ۱۰-۱۲].

«و بدیشان گفته‌ام: از پروردگار خویش طلب آمرزش کنید که او بسیار آمرزنده است (و شما را می‌بخشاید)؛ اگر چنین کنید، خدا از آسمان باران‌های پرخیر و برکت را پیاپی می‌باراند و با اعطای دارایی و فرزندان، شما را کمک می‌کند و یاری می‌دهد و باغ‌های سرسبز و فراوان، بهره‌ی شما می‌سازد و رودبارهای پرآب در اختیارتان می‌گذارد».

و این سخن که سنّت «**استسقاء**» به وسیله‌ی دعا و استغفار تکمیل و ادا می‌شود، از حدیث ابومروان سلمی ﷺ ثابت است که گفت: «خرجنا مع عمر بن الخطاب يستسقى فمازاد على الاستغفار» (عمدة القاری، باب الاستسقاء و خروج النبی ﷺ، ج ۷ ص ۳۵)؛ «همراه با عمر بن خطاب ﷺ برای استسقاء (طلب باران) خارج شدیم؛ وی فقط دعا و استغفار نمود».

از این رو، منظور امام ابوحنیفه، هرگز این نبوده است که نماز «استسقاء» سنّت نمی‌باشد؛ زیرا ثبوتش از آن حضرت ﷺ غیرقابل انکار است.

به دیگر سخن؛ این کلام امام ابوحنیفه، بدین معنا است که در استسقاء، گزاردن نمازی معین و مشخّص وجود ندارد؛ و در استسقاء خواندن نماز نیز سنّت مؤکّده نمی‌باشد؛ و این‌طور نیست که بدون نماز، استسقاء درست نباشد؛ بلکه می‌توان تنها به دعا و استغفار نیز بسنده و اکتفا کرد.

نویسنده‌ی کتاب «**هدایه**» گوید: رسول خدا ﷺ در برخی اوقات، نماز استسقاء را می‌خواندند و در برخی اوقات نیز آن را ترک می‌کردند؛ از این رو، نماز استسقاء، سنّت مؤکّده نیست.

علامه ابن عابدین شامی نیز در کتاب «رد المحتار» گوید: سنّت آن است که بدان مواظبت و پایبندی شود؛ و انجام و ترک کاری، بیانگر استحباب آن می‌باشد.

نگارنده گوید: به خاطر وجود احادیث صحیح، نمی‌توان «**استسقاء**» را به طور مطلق نفی کرد؛ و لازم است آنچه که از امام ابوحنیفه رحمه الله درباره‌ی نماز استسقاء نقل شده است، به نفی «**سنّت مؤکّده**» بودنِ نماز استسقاء حمل شود نه به مطلق سنّت بودن آن؛ یعنی نماز استسقاء در نزد امام ابوحنیفه، سنّت مؤکده نیست، بلکه مستحب می‌باشد.

١٤٩٨ - [٢] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لَا يَرْفَعُ يَدَيْهِ فِي شَيْءٍ مِنْ دُعَائِهِ إِلَّا فِي الِاسْتِسْقَاءِ فَإِنَّهُ يَرْفَعُ حَتَّى يرى بَيَاض إبطَيْهِ[1].

١٤٩٨- (٢) انس بن مالک رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ در هیچ یک از دعاهایشان، به اندازه‌ی دعای طلب باران، دستان خویش را به سوی آسمان، بالا نمی‌کردند و در این دعا، به اندازه‌ای دست‌ها را بالا می‌بردند که سفیدی زیر بغلشان آشکار می‌شد و مشاهده می‌گردید.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

١٤٩٩ - [٣] (صَحِيح)

وَعَنْ أَنَسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اسْتَسْقَى فَأَشَارَ بِظَهْرِ كَفَّيْهِ إِلَى السَّمَاءِ. رَوَاهُ مُسلم[2].

١٤٩٩- (٣) انس بن مالک رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ برای نزول باران، دعا کردند و پشت کف خویش را به سوی آسمان اشاره کردند؛ (و این کار را به عنوان تفاءل در تغییر و دگرگونی اوضاع، انجام دادند).

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

١٥٠٠ - [٤] (صَحِيح)

وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ كَانَ إِذَا رَأَى الْمَطَرَ قَالَ: «اللَّهُمَّ صيبا نَافِعًا». رَوَاهُ الْبُخَارِيّ[3].

١- بخاری ٥١٧/٢ ح ١٠٣١؛ مسلم ٦١٢/٢ ح (٨٩٥-٧)؛ ابوداود ٦٢٩/١ ح ١١٧٠؛ نسایی ١٥٨/٣ ح ١٥١٣؛ دارمی ٤٣٣/١ ح ١٥٣٥؛ و مسند احمد ٢٣٦/٣.

٢- مسلم ٦١٢/٢ ح (٨٩٦-٦).

٣- بخاری ٥١٨/٢ ح ١٠٣٢؛ نسایی ١٦٤/٣ ح ١٥٢٣؛ ابن ماجه ١٢٨٠/٢ ح ٣٨٩٠؛ و مسند احمد ٤١/٦.

١٥٠٠- (٤) عایشه ﷺ گوید: هرگاه رسول خدا ﷺ بارش باران را می‌دیدند، این دعا را می‌خواندند:

«اللهمّ صيّباً نافعاً»؛ «پروردگارا! باران را تند و فراوان و سودبخش و مفید بگردان».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: «صَیباً»: این واژه، به معنای باران تند و رگبار باران است و از ریشه‌ی «صوب» به معنای ریزش تند باران گرفته شده است.

١٥٠١ - [٥] (صَحِيح)

وَعَن أنس قَالَ: أَصَابَنَا وَنَحْنُ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِﷺ مطَرٌ قَالَ: فَحَسَرَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ ثَوْبَهُ حَتَّى أَصَابَهُ مِنَ الْـمَطَرِ فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللّٰهِ لِمَ صَنَعْتَ هَذَا؟ قَالَ: «لِأَنَّهُ حَدِيثُ عَهْدٍ بربه». رَوَاهُ مُسلم[1].

١٥٠١- (٥) انس بن مالک ﷺ گوید: ما همراه با رسول خدا ﷺ بودیم که باران بارید؛ آن حضرت ﷺ جامه‌ی خویش را بالا زدند و قسمتی از بدن خود را نمایان ساختند تا قطره‌های باران، بر آن بریزد.

بدیشان گفتیم: ای فرستاده‌ی خدا! چرا چنین کردید؟ فرمودند: «زیرا، این قطرهاهای باران، تازه از جانب پروردگار و آفریدگارشان (به سوی زمین) آمده‌اند؛ (یعنی خداوند، آن‌ها را تازه آفریده است؛ به همین خاطر، تبرّک است)».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «فحسر»: حَسر: کشف کرد؛ پرده برداشت؛ برملا کرد؛ نمایان کرد؛ آشکار نمود؛ فاش ساخت.

«لانّه حدیث عهد بربّه»: یعنی این آب باران، تازه از جانب پروردگار خویش به سوی زمین سرازیر شده است و هنوز دست خطاکاران و ناپاکان، بدان برخورد نکرده است؛ و علاوه از آن، نعمت و موهبتی است که خداوند بلند مرتبه، آن را تازه آفریده است؛ به همین جهت، تبرّک است.

---

[1]- مسلم ٦١٥/٢ ح (٨٩٨-١٣)؛ و ابوداود ٣٣٠/٥ ح ٥١٠٠.

فصل دوم

۱۵۰۲ - [٦] (ضَعِيف)

عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ إِلَى الْمُصَلَّى فَاسْتَسْقَى وَحَوَّلَ رِدَاءَهُ حِينَ اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ فَجَعَلَ عِطَافَهُ الْأَيْمَنَ عَلَى عَاتِقِهِ الْأَيْسَرِ وَجَعَلَ عِطَافَهُ الْأَيْسَرَ عَلَى عَاتِقِهِ الْأَيْمَنِ ثُمَّ دَعَا الله. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

۱۵۰۲- (٦) عبدالله بن زید ﷺ گوید: رسول خداﷺ (برای نماز طلب باران)، از خانه بیرون شدند و به عیدگاه خارج شهر رفتند؛ آن حضرتﷺ نماز طلب باران را گزاردند و هنگامی که (برای دعا) رو به قبله ایستادند، ردای خویش را (که روی شانه‌هایشان انداخته بودند) وارونه کردند؛ به نحوی که قسمت راست ردای خویش را بر روی شانه‌ی چپشان و قسمت چپ ردای خویش را بر روی شانه‌ی راستشان قرار دادند؛ (و این کار را به عنوان تفاءل در دگرگونی اوضاع انجام دادند؛) آن‌گاه (برای نزول باران) خدا را به فریاد خواندند.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

«عطافه»: عِطاف: رداء؛ چادر.

۱۵۰۳ - [۷] (صَحِيح)

وَعَن عبد الله بن زيد أَنَّهُ قَالَ: اسْتَسْقَى رَسُولُ اللّٰهِﷺ وَعَلَيْهِ خَمِيصَةٌ لَهُ سَوْدَاءُ فَأَرَادَ أَنْ يَأْخُذَ أَسْفَلَهَا فَيَجْعَلَهُ أَعْلَاهَا فَلَمَّا ثَقُلَتْ قَلَبَهَا عَلَى عَاتِقَيْهِ. رَوَاهُ أَحْمَدُ وَأَبُو دَاوُدَ[2].

۱۵۰۳- (۷) عبدالله بن زید ﷺ گوید: رسول خداﷺ در حالی نماز طلب باران گزاردند که بر تن ایشان، چادر سیاهِ نقش‌دار بود. آن حضرتﷺ خواستند که قسمت پایین آن را با قسمت بالای آن تغییر دهند و آن را وارونه نمایند و جای آن را تغییر بدهند؛ و چون انجام این کار بر ایشان دشوار و گران آمد، آن چادر سیاه نقش دار را بر روی دوش خویش، دگرگون و وارونه نمودند.

[این حدیث را احمد بن حنبل و ابوداود روایت کرده‌اند].

شرح: «خمیصة»: چادر سیاه نقش‌دار.

---

[1]- ابوداود ٦٨٨/١ ح ١١٦٣.

[2]- ابوداود ٦٨٨/١ ح ١١٦٤؛ نسایی ١٥٦/٣ ح ١٥٠٧؛ و مسند احمد ٤٢/٤.

«ثقلت»: دشوار و گران شد؛ سخت و طاقت فرسا شد؛ انجام آن مشکل شد.

«قلّبها علی عاتقه»: چادر سیاه نقش‌دار را بر روی دوش خویش، دگرگون و وارونه نمود؛ به نحوی که قسمت راست آن چادر بر روی شانه‌ی چپش و قسمت چپ چادر، بر روی شانه‌ی راستش قرار گرفت؛ و این کار نیز به عنوان تفاءل در دگرگونی اوضاع انجام گرفت.

١٥٠٤ - [٨] (صَحِيح)

وَعَن عُمَيْر مولى آبي اللَّحْم أَنَّهُ رَأى النَّبِيَّ ﷺ يَسْتَسْقِي عِنْدَ أَحْجَارِ الزَّيْتِ قَرِيبًا مِنَ الزَّوْرَاءِ قَائِمًا يَدْعُو يَسْتَسْقِي رَافِعًا يَدَيْهِ قِبَلَ وَجْهِهِ لَا يُجَاوِزُ بِهِمَا رَأْسَهُ. رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وروى التِّرْمِذِيّ وَالنَّسَائِيّ نَحوه[1].

١٥٠٤- (٨) از عُمیر، برده‌ی آزادکرده شده‌ی «آبی اللحم» روایت است که: وی در «آحجارُ الزّیت»، مکانی در نزدیکی منطقه‌ی «زوراء»، رسول خدا ﷺ را در حالی دیده است که به حالت ایستاده، مشغول دعا برای نزول باران بودند؛ و این در حالی بود که رسول خدا ﷺ هر دو دست خویش را (به هنگام دعا) روبه‌روی صورت خویش بالا برده بودند و دست‌هایشان را از حدّ سرشان بالاتر نبرده بودند.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است؛ و ترمذی و نسایی نیز به سان این حدیث را در معنا - نه در لفظ - روایت کرده‌اند].

شرح: «آبی اللحم»: نام وی، عبدالله بن عبدالملک رضی الله عنه است؛ و چون گوشت نمی‌خورد و یا از خوردن گوشت‌هایی که در روزگار تاریک جاهلیت برای بت‌ها سر بریده می‌شدند، امتناع می‌ورزید، به این لقب، یعنی «آبی اللحم» (اجتناب‌کننده از گوشت) مشهور گردید.

«احجار الزّیت»: مکانی در «حرّة» در مدینه‌ی منوره است؛ و چون دارای سنگ‌های سیاه است، بدین اسم نامگذاری شده است؛ گویا که سنگ‌های آن، با روغن، روکش شده است.

١٥٠٥ - [٩] (حسن)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَعْنِي فِي الِاسْتِسْقَاءِ مُتَبَذِّلًا مُتَوَاضِعًا مُتَخَشِّعًا مُتَضَرِّعًا. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَابْنُ مَاجَهْ[2].

١- ابوداود ٦٩٠/١ ح ١١٦٨؛ ترمذی ٤٤٣/٢ ح ٥٥٧؛ نسایی ١٥٨/٣ ح ١٥١٤؛ و مسند احمد ٢٢٣/٥.

٢- ابوداود ٦٦٨/١ ح ١١٦٥؛ ترمذی ٤٤٥/٢ ح ٥٥٨؛ نسایی ١٥٦/٣ ح ١٥٠٨؛ ابن ماجه ٤٠٣/١ ح ١٢٦٦؛ و مسند احمد ٣٥٥/١.

۱۵۰۵- (۹) عبدالله بن عباس ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ با لباس‌های کهنه و مندرس، توأم با تواضع و فروتنی و عجز و لابه، برای نماز طلب باران، (به سوی عیدگاه خارج شهر) بیرون شدند.

[این حدیث را ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: «متبذّلاً»: در حالی که لباس‌های کهنه و مندرس و فرسوده و ژولیده، پوشیده بودند.

«متواضعاً»: با تواضع و کرنش؛ با فروتنی و انکسار.

«متخشّعاً»: با خشوع و التماس.

«متضرّعاً»: با عجز و لابه و تضرّع و التماس.

١٥٠٦ - [١٠] (حسن)

وَعَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا اسْتَسْقَى قَالَ: «اللَّهُمَّ اسْقِ عِبَادَكَ وَبَهِيمَتَكَ وَانْشُرْ رَحْمَتَكَ وَأَحْيِ بَلَدَكَ الْـمَيِّتَ». رَوَاهُ مَالك وَأَبُو دَاوُد[1].

١٥٠٦- (١٠) عمرو بن شعیب ﷺ، از پدرش، از پدربزرگش روایت می‌کند که گفت: هرگاه رسول خدا ﷺ نماز طلب باران می‌خواندند، این چنین دعا می‌کردند و می‌فرمودند:

«اللهمّ اسق عبادك وبهيمتك وانشر رحمتك وأَحْيِ بلدك الـميّت».

«بار خدایا! بندگان و جانوران خویش را آب بده و رحمت خویش را بر آنان، فرو ریزان و سرزمین‌های مرده و بی‌جانت را (با نزول باران) زنده بگردان».

[این حدیث را مالک و ابوداود روایت کرده‌اند].

شرح: «و انشر رحمتك وأَحْيِ بلدك الميّت»: آفتاب بر اقیانوس‌ها می‌تابد و بخار آب را به بالا می‌فرستد؛ بخارها متراکم می‌شوند و توده‌های سنگین ابر را تشکیل می‌دهند؛ امواج باد، توده‌های کوه‌پیکر ابر را بر دوش خود حمل می‌کنند و به سوی سرزمین‌هایی که مأموریت دارند، پیش می‌روند؛ قسمتی از این بادها، که در پیشاپیش توده‌های ابر در حرکتند و آمیخته با رطوبت ملایمی هستند؛ نسیم دل‌انگیزی ایجاد می‌کنند که از درون آن، بوی باران حیات‌بخش به مشام می‌رسد؛ این‌ها در حقیقت، مُبشّران نزول باران هستند.

---

[1]- ابوداود ٦٩٥/١ ح ١١٧٦؛ موطأ مالک ١٩٠/١ ح ٢، «کتاب الاستسقاء».

سپس توده‌های عظیم ابر، دانه‌های باران را از خود بیرون می‌فرستند؛ نه چندان درشتند که زراعت‌ها را بشویند و زمین‌ها را ویران کنند؛ و نه چندان کوچکند که در فضا، سرگردان بمانند؛ بلکه آرام و ملایم بر زمین می‌نشینند و آهسته، در آن نفوذ می‌کنند و محیط را برای رستاخیز بذرها و دانه‌ها آماده می‌سازند؛ زمینی که در خشکی می‌سوخت و شباهت کامل به منظره‌ی یک گورستان خاموش و خشک داشت، تبدیل به کانون فعّالی از حیات و زندگی و باغ‌های پر گل و پرمیوه می‌شود.

۱۵۰۷ - [۱۱] (صَحِيح)

وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللّٰهِﷺ يُوَاكِئُ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اسْقِنَا غَيْثًا مُغِيثًا مَرِيئًا مُرِيعًا نَافِعًا غَيْرَ ضَارٍّ عَاجِلًا غَيْرَ آجِلٍ». قَالَ: فَأَطْبَقَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[۱].

۱۵۰۷- (۱۱) جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: رسول خداﷺ را دیدم که دست‌های خویش را به سوی آسمان بلند کردند و آن‌ها را کشیده قرار دادند و این دعا را خواندند:

«اللهمّ اسقنا غيثاً مغيثاً، مَريئاً، مَريعاً، نافعاً، غير ضارّ، عاجلاً غير آجلٍ».

«بار خدایا! بارانی را به ما ارزانی کن که رهایی بخش از سختی، گوارا، سبز کننده‌ی گیاهان، سودبخش و غیر مُضرّ باشد و هم‌اکنون بارش آن شروع شود و باریدن آن با تأخیر همراه نباشد».

جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: (پس از دعای پیامبرﷺ) ابر آسمان را پوشانید و بارش باران، مردم را دربرگرفت.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «یواکیء»: بر روی دو دست خود چیزی را بلند کرد؛ دست‌ها را بلند کرد و در هنگام دعا، آن‌ها را کشیده قرار داد.

«غيثاً»: باران پرخیر و سودمند؛ علفی که با باران روییده شده باشد؛ ابر. در اینجا مراد همان معنای نخست است.

«مغيثا»: فریادرس؛ رهایی بخش از سختی‌ها و مشکلات.

«مَريئاً»: گوارا؛ فراوان.

«مَريعاً»: سبزکننده‌ی علف‌ها و گیاهان.

۱- ابوداود ۱/٦٩١ ح ١١٦٩؛ ابن ماجه ١/٤٠٤ ح ١٢٧٠؛ و مسند احمد ٢٣٥/٤.

«فاطبقت علیهم السماء»: ابر، آسمان را پوشانید و بارش باران مردم را دربر گرفت.

فصل سوم

۱۵۰۸ - [۱۲] (حسن)

عَن عَائِشَة قَالَتْ: شَكَا النَّاسُ إِلَى رَسُولِ اللّٰهِﷺ قُحُوطَ الْمَطرِ فَأَمَرَ بِمِنْبَرٍ فَوُضِعَ لَهُ فِي الْمُصَلَّى وَوَعَدَ النَّاسَ يَوْمًا يَخْرُجُونَ فِيهِ. قَالَتْ عَائِشَةُ: فَخَرَجَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ حِينَ بَدَا حَاجِبُ الشَّمْسِ فَقَعَدَ عَلَى الْمِنْبَرِ فَكَبَّرَ وَحَمِدَ اللهَ عزوجل ثُمَّ قَالَ: «إِنَّكُمْ شَكَوْتُمْ جَدْبَ دِيَارِكُمْ وَاسْتِئْخَارَ الْمَطَرِ عَنْ إِبَّانِ زَمَانِهِ عَنْكُمْ وَقَدْ أَمَرَكُمُ الله عزوجل أَنْ تَدْعُوهُ وَوَعَدَكُمْ أَنْ يَسْتَجِيبَ لَكُمْ». ثُمَّ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ملك يَوْمِ الدِّينِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ اللَّهُمَّ أَنْتَ اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَنِيُّ وَنَحْنُ الْفُقَرَاءُ. أَنْزِلْ عَلَيْنَا الْغَيْثَ وَاجْعَلْ مَا أَنْزَلْتَ لَنَا قُوَّةً وَبَلَاغًا إِلَى حِينٍ» ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ فَلَمْ يَتْرُكِ الرَّفْعَ حَتَّى بَدَا بَيَاضُ إِبِطَيْهِ ثُمَّ حَوَّلَ إِلَى النَّاسِ ظَهْرَهُ وَقَلَبَ أَوْ حَوَّلَ رِدَاءَهُ وَهُوَ رَافِعٌ يَدَيْهِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ وَنَزَلَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ فَأَنْشَأَ اللهُ سَحَابَةً فَرَعَدَتْ وَبَرَقَتْ ثُمَّ أَمْطَرَتْ بِإِذْنِ اللّٰهِ فَلَمْ يَأْتِ مَسْجِدَهُ حَتَّى سَالَتِ السُّيُولُ فَلَمَّا رَأَى سُرْعَتَهُمْ إِلَى الْكن ضحكﷺ حَتَّى بَدَت نَوَاجِذه فَقَالَ: «أَشْهَدُ أَنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنِّي عَبْدُ اللّٰهِ وَرَسُولُهُ».

رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

۱۵۰۸- (۱۲) عایشه رضي الله عنها گوید: مردم از نباریدن باران و قحطی و خشکسالی، به رسول خدا ﷺ شکایت کردند و اظهار رنج و نگرانی نمودند؛ آن حضرت ﷺ فرمان دادند تا منبر ایشان را بیرون کنند و در عیدگاهِ خارج شهر قرار دهند؛ و وعده نهادند تا مردم در روز معینی، در آنجا (برای گزاردن نماز طلب باران) گرد آیند.

عایشه رضي الله عنها گوید: (چون روز موعود فرارسید،) آن حضرت ﷺ صبح زود به هنگام طلوع آفتاب، خانه را به مقصد عیدگاهِ خارج شهر ترک کردند و بدانجا روان و رهسپار شدند؛ (و چون بدانجا رسیدند،) بر منبر نشستند و به بیان پرتوی از بزرگی و عظمت خدا و سپاس و ستایش او پرداختند و آن‌گاه فرمودند:

«ای مردم! به راستی، شما از خشکی و بی‌ثمری دیارتان و از به تأخیر افتادن باران از زمانش، (به سوی خدا و رسولش) شکایت نمودید و اظهار رنج و نگرانی کردید؛ و خداوند بلند مرتبه شما را فرمان داده است تا تنها او را (به هنگام چالش‌ها و دغدغه‌ها، خوشی‌ها و لذّت‌ها، مشکلات و مصائب و ناهمواری‌ها و ناملایمات) به فریاد بخوانید و به شما نوید داده است تا دعاهایتان را اجابت کند».

۱- ابوداود ۱/۶۹۲ ح ۱۱۷۳.

آن‌گاه پیامبرﷺ این دعا را خواندند:

«الحمد لله ربّ العالمين، الرحمن الرحيم، مالك يوم الدين، لا اله الا الله يفعل ما يريد؛ اللهم انت الله؛ لا اله الّا انت الغنيّ، ونحن الفقراء؛ اَنزل علينا الغيث واجعل ما انزلتَ لنا قوّة وبلاغاً الي حين».

«ستایش، خداوندی را سزاست که پروردگار جهانیان است؛ بخشنده‌ی مهربان است؛ مالک روز سزا و جزا است؛ پروردگارا! تو معبود بر حقّی؛ هیچ معبود بر حقّی جز الله نیست؛ هر آنچه خواهد و صلاح بداند به انجام می‌ساند.

بار خدایا! معبود بر حق، فقط تویی؛ هیچ معبودی به جزتو نیست؛ تو بی‌نیاز و ما نیازمندیم. بر ما باران‌های رهایی‌بخش از سختی را بباران؛ و بگردان آنچه را که بر ما (از باران و نعمت) فرو می‌فرستی، نیرو و بهره‌ای تا روزگاری که مرگمان فرا می‌رسد».

آن‌گاه رسول خداﷺ، هردو دست خویش را به اندازه‌ای به سوی آسمان بالا بردند که سفیدی زیر بغلشان نمایان شد؛ سپس (رو به قبله و) پشت به سوی مردم کردند و ردای خویش را (که بر روی شانه‌شان انداخته بودند) وارونه کردند و این در حالی بود که به هنگام وارونه کردن رداء، باز هم دست‌هایشان به سوی آسمان بلند بود.

سپس رو به مردم کردند و از منبر فرود آمدند و دو رکعت نماز گزاردند؛ (و در همان هنگام بود که) خداوند ابری را پدیدار کرد که - به فرمان خدا - پس از رعد و برق، شروع به باریدن نمود و چنان شدّت باران زیاد بود که پیامبرﷺ (به هنگان بازگشت) هنوز به مسجد خویش (مسجد نبوی) نرسیده بودند که سیلاب‌ها از هر طرف راه افتادند؛ و چون آن حضرت ﷺ (از شدّت باران) شتاب مردم را برای رفتن به سوی خانه‌ها و سرپناه‌ها مشاهده کردند، خندیدند؛ به نحوی که دندان‌هایشان ظاهر و نمایان شد و فرمودند:

«گواهی می‌دهم که بی‌گمان خداوند بلند مرتبه، بر هر چیزی توانا است؛ و همچنین، گواهی می‌دهم که من، بنده‌ی خدا و فرستاده‌ی او هستم».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «شکا»: شکایت کرد؛ رنج برد؛ درد کشید.

«قحوط المطر»: بی‌بارانی؛ خشکسالی؛ بی‌آبی؛ کم آبی.

«بدا»: ظاهر شد؛ روشن شد؛ نمایان شد؛ معلوم شد.

«حاجب»: کنار؛ دَم؛ لبه؛ کناره؛ کرانه.

«الکنّ»: خانه؛ سرپناه؛ جایی که بدان جا پناه بردند.

«حین بدا حاجب الشمس»: هنگامی که کناره‌ی خورشید از کرانه‌ی افق پدیدار شد؛ یعنی به هنگام طلوع آفتاب.

«و قد امرکم الله ان تدعوه ووعدکم اَن یستجیب لکم»: اشاره به آیه‌ی ۱۸۶ بقره و آیه‌ی ۶۰ سوره‌ی غافر دارد.

مفهوم درست دعا:

کسانی که حقیقت و روح دعا و اثرات تربیتی و روانی آن را نشناخته‌اند، ایرادهای گوناگونی به موضوع دعا دارند؛ گاه می‌گویند: دعا، عامل تخدیر است؛ چرا که مردم را به جای فعّالیت و کوشش و استفاده از وسائل پیشرفت و پیروزی، به سراغ دعا می‌فرستد و به آن‌ها تعلیم می‌دهد که به جای همه‌ی این تلاش‌ها، دعا کنند!

و گاه می‌گویند: آیا دعا کردن، فضولی در کار خدا نیست؟ خدا هر چه را مصلحت بداند، انجام می‌دهد؛ او به ما محبت دارد و مصالح ما را بهتر از خود ما می‌داند؛ پس چرا ما هر ساعت، مطابق دلخواه خود، از او چیزی بخواهیم؟!

و زمانی می‌گویند: از همه‌ی این‌ها گذشته، آیا دعا، منافات با مقام رضا و تسلیم در برابر اراده‌ی خداوند ندارد؟

کسانی که چنین ایرادهایی را مطرح می‌کنند، از آثار روانی، اجتماعی، تربیتی و معنوی دعا و نیایش، غافلند؟ زیرا انسان، برای تقویت اراده و برطرف کردن ناراحتی‌ها، به تکیه‌گاهی احتیاج دارد؛ و این دعا است که چراغ امید را در انسان روشن می‌سازد.

مردمی که دعا و نیایش را فراموش کنند، با عکس‌العمل‌های نامطلوب روانی و اجتماعی مواجه خواهند شد و فقدان نیایش، در میان ملّتی، برابر با سقوط آن ملّت است! اجتماعی که احتیاج به نیایش را در خود کشته است، معمولاً از فساد و زوال، مصون نخواهد بود.

البته نباید این مطلب را فراموش کرد که تنها صبح نیایش کردن و بقیه‌ی روز، همچون یک وحشی به سر بردن، بیهوده است؛ باید نیایش را پیوسته انجام داد و در همه حال با توجه بود تا اثر عمیق خود را در انسان، از دست ندهد.

آنان که برای دعا، اثر تخدیری، قائلند، معنای دعا را نفهمیده‌اند؛ زیرا معنای دعا این نیست که از وسائل و علل طبیعی دست بکشیم و به جای آن، دست به دعا برداریم؛ بلکه

مقصود این است: بعد از آن که نهایت کوشش خود را در استفاده از همه‌ی وسائل موجود به کار بستیم، آنجا که دست ما کوتاه شد و به بن‌بست رسیدیم، به سراغ دعا برویم و با توجه و تکیه بر خداوند، روح امید و حرکت را در خود زنده کنیم و از کمک‌های بی‌دریغ آن مبدأ بزرگ، مدد بگیریم.

دعا و نیایش در همین حال که آرامش را پدید آورده است، در فعالیت‌های مغزی انسان، یک نوع شگفتی و انبساط باطنی و گاهی روح قهرمانی و دلاوری را تحریک می‌کند؛ نیایش، خصائل خویش را با علامات بسیار مشخص و منحصر به فرد نشان می‌دهد؛ صفای نگاه، متانت رفتار، انبساط و شادی درونی، چهره‌ی پر از یقین، استعداد هدایت و نیز استقبال از حوادث؛ این‌ها است که از وجود یک گنجینه‌ی پنهان در عمق روح، حکایت می‌کند و تحت این قدرت - حتی مردم عقب مانده و کم استعداد نیز - می‌توانند نیروی عقلی و اخلاقی خویش را بهتر به کار بندند و از آن، بیشتر بهره گیرند؛ امّا متأسفانه در دنیای ما کسانی که نیایش را در چهره‌ی حقیقی‌اش بشناسند؛ بسیار کم هستند.

از آنچه بیان شد، پاسخ این ایراد که می‌گویند: دعا بر خلاف رضا و تسلیم در برابر اراده‌ی خداوند است، نیز روشن شد؛ زیرا دعا، همانطور که در بالا شرح داده شد، یک نوع کسب قابلیت برای تحصیل سهم زیادتر از فیض بی‌پایان پروردگار است.

به دیگر سخن، انسان، به وسیله‌ی دعا، توجه و شایستگی بیشتری برای درک فیض خداوند پیدا می‌کند؛ بدیهی است که کوشش برای تکامل و کسب شایستگی بیشتر، عین تسلیم در برابر قوانین آفرینش است، نه چیزی برخلاف آن.

از همه گذشته، دعا، یک نوع عبادت و خضوع و بندگی است و انسان، به وسیله‌ی دعا، توجه تازه‌ای به ذات خداوند پیدا می‌کند و همان طور که همه‌ی عبادت‌ها، اثر تربیتی دارند، دعا هم دارای چنین اثری خواهد بود.

و این که می‌گویند: «دعا، فضولی در کار خدا است! و خدا هر چه مصلحت باشد، انجام می‌دهد»، این‌گونه افراد که چنین سخنانی را بر زبان می‌رانند، توجه ندارند که مواهب الهی، بر حسب استعدادها و لیاقت‌ها، تقسیم می‌شود؛ هر اندازه که استعداد و شایستگی ما بیشتر باشد، سهم بیشتری از آن مواهب، نصیب انسان می‌گردد.

البته باید توجه داشت که این دعا و درخواست، نباید تنها از زبان انسان صادر شود، بلکه از تمام وجود او برخیزد و زبان، در این قسمت نماینده و ترجمان تمام ذرات وجود انسان و اعضا و جوارح او باشد.

به هر حال؛ دعا، کلید عطاء و وسیله‌ی قرب الی الله و مُخّ عبادت و حیات روح و روح حیاتست دعا حلقه کوبیدن باب رحمت رحیمیه، و سبب گشایش برکات شرح صدر و نور و روشنایی سر است. دعا موجب رسوخ حب ذکر الهی در دل و پاک کننده نفس از قیود و علایق مادی است. دعا توشه سالکان حرم کبریای لایزال و شعار عاشقان قبله جمال و دِثار عارفان کعبه جلال است.

دعا سیر شهودی و کشف وجودی اهل کمال و تنها رابطه انسان با خدای متعال است دعای معراج عروج نفس ناطقه به اوج وحدت و داخل شدن در ملکوت عزت است دعا نردبان ارتقای انسان به مقام ولایت و رَفرَف اعتلای وی به مرتبت خلّت است دعا واسطه اسم اعظم گردیدن انسان و دست یافتن به گنجهای قرآن و دارا شدن رموز تصرف درکائنات است.

دعا یاد دوست در دل راندن و نام او بر زبان آوردن و در خلوت با او جشن ساختن و در وحدت با او نجوا گفتن و شیرین زبانی کردن است[1].

آری دعا سخن با معبود، و غذای روح عارفان و مغز و گوهر عبادت است دعا کردن به معنای خواستن حل مشکلات دنیوی و رفع تلخی‌ها و رنجهای زندگی نیست، اینطور که نقش اصلی دعا رفع کاستی‌های مادی و تامین خواسته‌های دنیوی باشد، بلکه دعا کردن عین نیاز دعاگوست. نه اینکه دعا برای رفع نیاز باشد، بلکه دعا خود هدف است نه وسیله ما وقتی در برخی از دعاهای پیشوایان دینی و عارفان نام آور نظر می‌کنیم، در می‌یابیم که در نظر آنها دعا خود هدف و عین مطلوب است نه اینکه بخواهند از طریق آن به مطلوب دیگری برسند دکتر عبدالکریم سروش می‌گوید: دعا و نیایش قبل از آنکه ابزار زندگی باشند، ابراز بندگی است و بیش از آنکه خواهش تن را ادا کنند، حاجت دل را روا می‌کنند و برتر از آنکه سفره نان را فراخی بخشند گوهر جان را فربهی می‌دهند.

۱- راز و نیاز با معبود.

دعا فقط صحنه خواندن خدا نیست که عرصه شناختن او هم هست. «مونولوگ» نیست، «دیالوگ» هم هست، سخن گفتنی دو سویه است و در این مکالمه و مخاطبه است که هم انس حاصل می‌شود، هم شناخت، هم پالایش روح می‌شود، هم تقویت ایمان هم دل خرسند می‌گردد هم خرد، و چنین است که آدمی به تمامیت خویش در محضر تمامیت طلب ربوبی حاضر می‌شود و نه دستار، که سر را هم می‌بازد، و نه به اضطرار عاقلانه که به اختیار عاشقانه می‌شکند...

معشوق همه‌ی وجود عاشق را از دل و جان و خرد می‌خرد و استیفا می‌کند و این سودای خوش عاقبت در صحنه پر صفای دعا صورت می‌گیرد که سیرا بی‌سیرت و سریرت در اوست در دعا هم از نیاز عاشق سخن می‌رود، هم از ناز معشوق، هم از احتیاج این، هم از اشتیاق او، هم از اُنس، هم از خوف، هم از محبت، هم از معرفت، هم از توبه و انابت، هم از کرم و اجابت، هم از حاجات معیشتی و زمینی، هم از مطلوبات آرمانی و آسمانی هم از تسلیم، هم از تعلیم. و چیست جز دعا که این همه نعمت و برکات از دامان و آستین آن، سخاوتمندانه فرو می‌ریزد و آن همه خدمات و حسنات، که کریمانه از دست او بر می‌خیزد؟[1].

آری دعا وسیله‌ای برای فرار از مسئولیت‌های عملی و اجتماعی و ایفای نقش انسانی نیست، بلکه برای بیان افکار و عقاید، دردها و رنجها، و محرومیت‌های جامعه و نشان دادن راه مبارزه به مستضعفین جهان است. در حقیقت با دعا می‌توان به همه مسلمانان جهان و به تاریخ بشریت، درس یکتا پرستی، درس ایمان، درس تقوا، درس محبت، درس شجاعت، درس فداکاری، درس گذشت و ایثار درس مقاومت و مبارزه، و سرانجام درس انسانیت و درس عبودیت داد.

دعا و نیایش، پیام امید به انسان با اراده‌ای است که مجدانه تصمیم گرفته، تغییری بنیادی در شخصیت و ماهیت خود ایجاد کند.

دعا راه بازسازی اندیشه و روح را به انسانی که تصمیم به خود سازی گرفته نشان می‌دهد. اما متاسفانه با وجود بینش عمیقی که پیشوایان و اسلاف ما از کاربرد اصیل دعا ونیایش به ما می‌دهند، ما غالبا برای شاگردان و فرزندانمان دعا را با یک تحلیل کاملا مادی

۱- حدیث بندگی و دلبردگی، صص ۷-۸.

به عنوان وسیله‌ای برای رزرو بلیط دَر بهشت و یا کسب ثواب مطرح می‌کنیم و بدین گونه از همان اوان کودکی به عمق اندیشه کودکان و نوجوانان جامعه فرو می‌کنیم که دعا و همه اعمال عبادی و مذهبی هیچ تاثیر مثبت و سازنده‌ای بر روی اندیشه و روح و اخلاق و رفتار و عمل ما ندارد. در واقع با ایجاد این بینش انحرافی و دید صددرصد مادی نه تنها او را به نفس نیایش و عبادت و مذهب بدبین می‌کنیم، بلکه نقش سازندگی در جامعه را نیز از او می‌گیریم.

یکی از علما و اندیشمندان اسلامی می‌گفت: «وقتی به کودک یا جوان می‌گوییم، برای ثواب دعا بخواند، او را به یک ماشین مکانیکی بی‌روح تبدیل می‌کنیم و برای همیشه قدرت خودسازی، عروج اندیشه و علو روح را از او سلب می‌نماییم، در حالی که مفهوم راستین واژه «ثواب» در فرهنگ اسلام به کلی با برداشت و بینش تحریف شده ما از این واژه متفاوت است.

اسلام ثواب را به عنوان عکس العمل طبیعی و نتیجه عقلی و منطقی و تاثیر سازنده یک عمل عبادی بر روی اندیشه، اخلاق، روحیه و رفتار فرد مطرح می‌کند، نه اینکه ثواب به چیزی جدای از نفس آْن عمل و یا خارج از آن باشد، بلکه دقیقا محتوای آن عمل است. از این دیدگاه ثواب همان تغییری است که در ماهیت و شخصیت و روح فرد به وقوع می‌پیوندد».

آری شرط بسیار مهم تاثیر دعا و ذکر، طهارت انسان است و اگر دعا صرفا لقلقه زبان باشد، نه تنها باعث قرب به خداوند نمی‌شود، بلکه بُعد و دوری به خداوند و قساوت قلب را موجب می‌گردد. ذکر عاری از فکر به معنای قلب بی‌حضور است و قلب بی‌حضور، چراغ بی‌نور است که انسان را از ادراک حقایق محروم می‌کند. مَثَل ذکر بی‌حضور، مَثَل کوری است که دردست او مشعل نور است.

در واقع، دعا هم‌آهنگی دل با زبان است که از صمیم قلب و توجه خاص و اراده و اخلاص، خواسته‌های خود را از خداوند درخواست نماید، زیرا صرف گفتار لفظی بدون ارتباط با دل استحقاق اجابت دعا را پیدا نمی‌کند.

شرایط اجابت دعا:

در روایات اسلامی شرایطی بر استجابت دعا می‌خوانیم از جمله:

برای اجابت دعا باید قبل از هر چیز در پاکی قلب و روح کوشید و از گناه توبه کرد و خودسازی نمود و از زندگی رهبران الهی و طلایه‌داران عرصه اخلاص و عمل الهام گرفت.

در پاکی زندگی از اموال غصب و ظلم و ستم بکوشد و تغذیه او از حرام نباشد، چرا کسی‌که دوست دارد دعایش مستجاب گردد باید غذا و کسب خود را از حرام پاک کند.

عمل به اوامر و فرامین تابناک الهی و تعالیم و آموزه‌های تعالی بخش نبوی و احکام و دستورات روح آفرین شرعی و مفاهیم والای قرآنی یکی دیگر از شرایط استجاب دعا است، زیرا آن کس به عهد خویش در برابر پروردگارش وفا نکند، نباید انتظار داشته باشد که مشمول وعدة اجابت دعا از ناحیه پروردگار باشد.

با نهایت تضرع و خشیت و خشوع و خضوع، رو به خدا آورد و از غیر او قطع امید کند، و در حاجات خود بر غیر او تعالی اعتماد نکند.

دیگر از شرایط استجابت دعا، توام گشتن آن با عمل و تلاش و کوشش است.

در اینجا لازم می‌بینم که این مبحث را با بیان این داستان به پایان برسانم: کسی نزد حضرت علی، از عدم استجابت دعایش شکایت کرد و گفت: با اینکه خداوند فرموده دعا کنید من اجابت می‌کنم، چرا ما دعا می‌کنیم و به اجابت نمی‌رسد؟

علی در پاسخ فرمود: قلب و فکر شما در هشت چیز خیانت کرده، لذا دعایتان مستجاب نمی‌شود:

شما خدا را شناخته اید اما حق او را ادا نکرده‌اید، به همین دلیل شناخت شما سودی به حالتان نداشته است.

شما به فرستاده خدا ایمان آورده اید، سپس با سنتش به مخالفت برخاسته اید، ثمره ایمان شما کجاست؟

کتاب او را خوانده اید ولی به آن عمل نکرده‌اید، گفتید شنیدم و اطاعت کردیم، سپس به مخالفت برخاستید.

شما می‌گوئید از مجازات و کیفر خدا می‌ترسید، اما همواره کارهایی می‌کنید که شما را به آن نزدیک می‌سازد....

می‌گوئید به پاداش الهی علاقه دارید، اما همواره کاری انجام می‌دهید که شما را از آن دور می‌سازد...

نعمت او را می‌خورید و حق شکر او را ادا نمی‌کنید.

به شما دستور داده دشمن شیطان باشید و شما طرح دوستی با او می‌ریزید. ادعای دشمنی با او دارید، اما عملا با او مخالفت نمی‌کنید.

شما عیوب مردم را نصب العین خود ساخته و عیوب خود را پشت سر افکنیده اید.... با این حال چگونه انتظار دارید دعایتان به اجابت برسد؟ در حالی که خودتان درهای آن را بسته اید؟ تقوا پیشه کنید، اعمال خویش را اصطلاح نمائید، امر به معروف و نهی از منکر کنید، تا دعای شما به اجابت برسد.

۱۵۰۹ - [۱۳] (صَحِيح)

وَعَنْ أَنَسٍ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْـخَطَّابِ كَانَ إِذْ قحطوا استسقى بالعباس بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَتَسْقِينَا وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا. قَالَ: فَيُسْقَوْنَ. رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ[۱].

۱۵۰۹- (۱۳) انس بن مالک ﷺ گوید: هرگاه مردم، دچار قحطی و خشکسالی می‌شدند، عمر بن خطاب ﷺ با توسّل به عبّاس بن عبدالمطلب ﷺ (عموی پیامبرﷺ) از خداوند، طلب باران می‌کرد و چنین می‌گفت:

«اللهمّ انّا كنّا نتوسّل اليك بنبيّا فتسقينا؛ وانّا نتوسّل اليك بعمّ نبيّنا، فاسقنا».

«پروردگارا! ما پیشتر، با توسّل به پیامبرمان (حضرت محمد ﷺ) از تو طلب باران می‌کردیم و تو نیز برای ما، باران فرو می‌فرستادی؛ اکنون با توسل به عموی پیامبرمان (یعنی عباس بن عبدالمطلب ﷺ) از تو طلب باران می‌کنیم، پس برای ما، باران فرو ریز».

راوی گوید: (با توسل به عباس بن عبدالمطلب ﷺ) برای مردم، باران فرو می‌ریخت.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح:

«توسل» و «وسیله»:

«**وسیله**» در اصل، به معنای تقرّب جستن و یا چیزی که باعث تقرّب و نزدیکی به دیگری از روی علاقه و رغبت می‌شود، می‌باشد.

از این رو، «**وسیله**»، معنای وسیع و گسترده‌ای دارد و هر کار و هر چیزی را که باعث نزدیک شدن به پیشگاه مقدّس پروردگار می‌شود، شامل می‌گردد که مهم‌ترین آن‌ها ایمان به خدا، ایمان به پیامبر اکرمﷺ، جهاد و عبادات همچون: نماز، زکات، روزه، زیارت خانه‌ی

۱- بخاری ۲/۴۹٤ ح ۱۰۱۰.

خدا، صله‌ی رحم و انفاق در راه خدا، اعمّ از انفاق‌های پنهانی و آشکار و همچنین هر کار نیک و خیر می‌باشد.

همان‌طور که علی بن ابی طالب ﷺ در «**نهج‌البلاغة**» در مورد بهترین چیزهایی که می‌توان به وسیله‌ی آن به خدا نزدیک شد و بدان‌ها توسّل نمود، فرموده است:

«اِنّ افضل ما توسّل به المتوسّلون الي الله سبحانه وتعالي: الايمان به وبرسوله والجهاد في سبيله فانّه ذروة الاسلام، وكلمة الاخلاص فانّها الفطرة واقام الصلاة فانّها الملّة وايتاء الزكاة فانّها فريضة واجبة وصوم شهر رمضان فانّه جُنّة من العقاب وحجّ البيت واعتماره فانّهما ينفيان الفقر ويرحضان الذنب وصلة الرحم فانّها مثراة في المال ومنسأة في الاجل وصدقة السرّ فانّها تكفّر الخطيئة فانّها تدفع ميتة السوء وصنائع المعروف فانّها تقي مصارع الهوان...» (نهج البلاغة، خطبه‌ی ۱۱۰).

«بهترین چیزی که به وسیله ی آن، می‌توان به خدا نزدیک شد، ایمان به خدا و پیامبر او و جهاد در راه خدا است که قلّه‌ی کوهسار اسلام است؛ و همچنین جمله‌ی اخلاص (لا اله الا الله)، که همان فطرت توحید است و بر پا داشتن نماز که آیین اسلام است؛ و زکات که فریضه‌ی واجبه است؛ و روزه‌ی رمضان که سپری است در گناه و کیفرهای الهی؛ و حج و عمره که فقر و پریشانی را دور می‌کند و گناهان را می‌شوید؛ و صله‌ی رحم که ثروت را زیاد و عمر را طولانی می‌کند؛ انفاق‌های پنهانی که جبران گناهان می‌نماید و انفاق آشکار که مرگ‌های ناگوار و بد را دور می‌سازد و کارهای نیک که انسان را از سقوط نجات می‌دهد».

از آیات قرآن، به خوبی استفاده می‌شود که توسل کردن به مقام انسان صالح و نیکی در پیشگاه خدا و طلب چیزی از خداوند به خاطر او، به هیچ وجه ممنوع نیست و منافات با توحید ندارد.

در آیه‌ی ٦٤ سوره‌ی نساء، می‌خوانیم:

﴿وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا﴾ [النساء: ٦٤].

«و اگر آنان بدان هنگام که (با نفاق و دروغگویی و زیر پا گذاشتن فرمان خدا) به خود ستم می‌کردند، به نزد تو می‌آمدند واز خدا طلب آمرزش می‌نمودند و پیامبر ﷺ هم برای آنان درخواست بخشش می‌کرد، بی‌گمان خدا را بس توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند».

و نیز در آیه‌ی ۹۷ سوره‌ی یوسف می‌خوانیم که: برادران یوسف از پدر تقاضا کردند که در پیشگاه خداوند برای آن‌ها استغفار کند و یعقوب‌ نیز این تقاضا را پذیرفت.

در آیه‌ی ١١٤ سوره‌ی توبه نیز موضوع استغفار ابراهیم‌ در مورد پدرش آمده است که تأثیر دعای پیامبران را درباره‌ی دیگران تأیید می‌کند؛ و هم‌چنین در آیات متعدد دیگر قرآن، این موضوع منعکس است.

توسّلی که علماء و صاحب‌نظران اسلامی در آن، اتفاق‌نظر دارند:

توسلی که اندیشمندان و صاحب‌نظران دینی در آن اتفاق‌نظر دارند، عبارتند از:

١- توسل به اسماء و صفات خداوند؛ مانند این که بگویی: خداوندا! از تو می‌خواهم بواسطه رحمت و کرمت یا بواسطه ی محبت تو نسبت به فلان یا به واسطه ی قدرت و یا علمت و امثال آن.ی

٢- توسل به اعمال صالح، مانند اینکه بگویی بار خدایا بواسطه ی نمازم یا صدقاتم یا اِخلاصم از تو درخواست می‌کنم و امثال آن.

بر جایز بودن این دو مورد مسلمانان اتفاق نظر دارند و احدی با آن مخالفت نکرده است و در سنت هم آمده است آنجا که رسول الله‌ﷺ دعا می‌کند در نماز استخاره و امثال آن با این عبارت: بار خدایا از تو طلب خیر می‌کنم بواسطه ی علمت و از تو می‌خواهم که مرا توانا سازی بواسطه ی قدرتت یا بخاطر رحمتت و امثال آن.

و مانند اینکه پیامبرﷺ توسل سه نفری که داخل غار شدند و به اعمال صالح خود توسل کردند، (برای اصحاب) بیان فرمود، خداوند هم دعای آنها را مستجاب کرد و آنها را از هلاکت نجات داد.

در مورد آن بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر ﭬ روایت می‌کنند که عبدالله گفت: از رسول خداﷺ شنیدم که فرمود:

در زمانهای گذشته سه نفر به جایی رفتند برای اینکه شب را به روز آورند داخل غاری شدند، صخره ای از کوه غلطید و دهانه ی غار بسته شد، به همدیگر گفتند: از این صخره نجات نمی‌یابیم مگر اینکه بواسطه‌ی اعمال صالح خود از خداوند طلب یاری کنیم.

یکی از آنها گفت: بار خدایا من پدر و مادر پیری داشتم قبل از اینکه به آنان شیر دهم به خانواده و غلامانم شیر نمی‌دادم، روزی در پی یافتن گیاه از خانه دور شدم برنگشتم تا

وقت خواب، برای آنان شیر دوشیدم دیدم که خوابیده اند، خوش نداشتم که بیدارشان کنم و نیز قبل از آنها به خانواده ام شیر دهم، پیاله در دست تا سپیده ی صبح در انتظار ماندم، در حالیکه بچه‌ها از گرسنگی فریاد می‌زدند، تا اینکه بیدار شدند و آن را خوردند.

خداوند اگر آن را برای رضای تو انجام داده ام ما را از این صخره نجات بده، صخره اندکی کنار رفت به اندازه ای که بیرون رفتن از آن ممکن نبود.

دیگری گفت: خداوندا من دخترعموئی داشتم که محبوبترین مردم در نزد من بود، از او کام دل خواستم اما او امتناع ورزید تا اینکه در یک خشکسالی به رنج افتاد و نزد من آمد به او صد و بیست دینار دادم به شرط آنکه خود را در اختیار من نهد، پذیرفت و چون خواستم آن کار را با او انجام دهم گفت: از خدا پروا کن، عفت و پاکدامنیم را جز با ازدواج زایل مکن، از او دست برداشتم در حالیکه محبوبترین کس در نزد من بود و پولی را که به او داده بودم به او بخشیدم.

خداوندا اگر آن را برای رضای تو انجام داده ام ما را از این صخره خلاصی بده، پس اندکی دیگر صخره کنار رفت بطوری که هنوز خروج از آن ممکن نبود.

سومی گفت: بار خدایا مُزد بگیرانی را بکار گرفتم و مزدشان را دادم جز یک نفر که قبل از گرفتن مزدش رفت، با مزدش کار کردم، تا اینکه آن مال زیاد شد، پس از مدتی نزد من آمد و گفت: ای بنده ی خدا آمده ام که مزدم را بدهی. گفتم تمام آنچه از شتر و گاو گوسفند و غلام می‌بینی ثمره ی مزد توست. گفت ای بنده ی خدا مرا مسخره مکن.

گفتم: تمسخر نمی‌کنم پس تمام آن را برداشت و برد و چیزی را از آن باقی نگذاشت.

خداوندا اگر این کار را به خاطر تو کردم ما را رهایی ده، پس صخره کنار رفت و آن سه بیرون آمدند:[۱]

توسل به مقام و منزلت:

توسل به مقام مانند اینکه بگویی: خداوندا به تو تقرب می‌جویم به واسطه ی مقام و منزلت فلان نبی یا فلان ولی، این نوع توسل نیز باید در جایز بودن آن اختلافی نباشد چون جاه و مقام کسی‌که به او متوسل می‌شویم غیر از وجود خود اوست بلکه شرافت و منزلت و رتبه ای است که او در نزد خداوند دارد که آنهم نتیجه ی اعمال حسنه ی اوست، خداوند

۱- ریاض الصالحین، باب اخلاص ص ۱۸.

درباره موسی می‌فرماید: ﴿وَكَانَ عِندَ ٱللَّهِ وَجِيهٗا﴾ [الأحزاب: ٦٩] یعنی: او در نزد خداوند دارای جاه و منزلت بود. و در مورد عیسی می‌فرماید: ﴿وَجِيهًا فِى الدُّنْيا وَالآخِرَةِ﴾

اگر منصف باشیم نباید مخالف توسل به جاه و مقام باشیم چون توسل کننده برای کسی‌که به او متوسل شده تأثیری قائل نمی‌شود زیرا مقصود خود او نیست بلکه توسل به جاه و مقام او در نزد خداوند است نه چیز دیگری.

توسل به شخص زنده: در این مورد نیز کسی از علماء و فقهاء متقدم، با جواز توسل به انبیاء و اولیاء در زمان حیاتشان؛ مخالفت نکرده است.

استدلال کرده‌اند علماء به آنچه که امام احمد و ترمذی و حاکم روایت کرده‌اند و حاکم آن را صحیح دانسته بنا به شرط بخاری و ابن خزیمه و طبرانی در کتاب الكبير و الصغير و ابن ندی و منذری و ابن ماجه، از عثمان بن حنیف روایت کرده‌اند که:

اِنَّ اَعْمي اَتي رسولَ اللهِ ﷺ فقالَ يا رسولَ اللهِ ﷺ «اُدْعُ اللهَ اَنْ يَكْشِفَ لي عَنْ بَصَري قال: اَوَ أَدَعك، قال يا رسولَ اللهِ ﷺ اِنَّهُ قَدْ شَقَّ عَلَيَّ ذِهابُ بَصَري، قال ﷺ: اِنْطَلِقْ فَتَوَضَّأْ ثُمَّ صَلِّ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ قُلْ: اللَّهُمَّ اِنّي اَسْأَلُكَ واَتَوَجّهُ إليكَ بِنَبيّكَ نَبيِّ الرَّحْمَةِ، يا محمدُ اِنّي اَتَوَجَّهُ إلي رَبّي بِكَ اَنْ يَكْشِفَ لي عَنْ بَصَري اللّٰهُمَّ شَفِّعْهُ فيَّ وشَفِّعْني في نَفْسي وقَدْ كَشَفَ اللهُ عَنْ بَصَرِهِ».

یعنی: (مردی نابینا نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا ﷺ از خداوند بخواه که بینایی ام را به من برگرداند، پیامبر فرمود: آیا من برایت دعا کنم؟ مرد گفت ای رسول خدا ﷺ نابینایی، مرا دچار مشقت کرده است پیامبر فرمود: برو وضو بگیر و دو رکعت نماز بخوان سپس بگو: خداوندا از تو می‌خواهم و به درگاه تو رو آورده ام با توسل به پیامبرت پیامبر رحمت، ای محمد من رو به پروردگارم آورده ام با واسطه ی تو که بینائی ام را برگرداند.

خداوندا او را شفیع من قرار ده و مرا نیز شفیع خویش، خداوند بینائی اش را به او برگرداند) هم چنان که بیهقی و هیتمی و نووی و ذهبی و البانی و دیگران آن را صحیح دانسته‌اند و نیز استدلال کرده‌اند به آنچه که بخاری از أنس روایت می‌کند که عمر وقتی خشکسالی شد طلب باران کرد از خداوند با توسل به عباس بن عبدالمطلب و چنین گفت:

«اللَّهُمَّ إنّا كُنّا نَتَوَسَّلُ إليكَ بنبيّنا ﷺ فَتَسْقِنا وإنّآ نَتَوَسَّلُ إليكَ بِعَمِّ نَبيِّنا فَاْسقِنا، قال فَيُسْقُونَ»[1].

یعنی خداوندا به تو توسل می‌کنیم بواسطه ی پیامبرمان ﷺ که ما را سیراب کنی و به تو پناه می‌آوریم بواسطه ی عموی پیامبرمان، ما را باران عطا فرما، راوی گوید: خداوند باران را عطا فرمود.) حافظ ابن حجر در کتاب فتح الباری گوید: (از داستان عباس رضی الله عنه مستحب بودن طلب باران بوسیله ی اهل تقوی و اهل بیت پیامبر ﷺ معلوم می‌شود و نیز فضل عباس رضی الله عنه و فضل عمر رضی الله عنه بخاطر شاخت مقام عباس و تواضعش نسبت به او). بنا به این دو دلیل کسی از علمای سلف با توسل به زندگان مخالفت نکرده است از جمله امام ابن تیمیه.

در دورانهای اخیر عده ای پیدا شده‌اند که هر نوع توسلی را خواه به زنده باشد یا به مرده رد می‌کنند، و حدیث مرد نابینا را تأویل کرده و گویند: مرد نابینا به پیامبر توسل نکرد و پیامبر ﷺ نیز نگفت بمن توسل کن، بلکه فرود: برو دو رکعت نماز بخوان سپس از من بخواه که برایت دعا کنم و او نیز چنین کرد. بر شماست که (یک بار دیگر به دقت) متن حدیث را بخوانی آیا احتمال چنین تأویل و ادعایی در آن هست؟! یا اینکه مرد شروع کرد به دعا در حالیکه به پیامبر توسل کرد و اگر پیامبر می‌خواست که خود دعا کند همان بار اول که مرد از او خواست که برای بهبودی بینائی اش دعا کند، دعا می‌کرد، در حالیکه خودداری فرمود تا اینکه مرد نماز خواند و خود دعا کرد.

حدیث عباس رضی الله عنه را هم اینگونه تأویل کرده‌اند که: عمر رضی الله عنه از عباس خواست که برای آنها دعا کند، چون وقتی که دچار خشکسالی می‌شدند از پیامبر می‌خواستند که برایشان دعا کند، در اینجا هم از عباس خواستند که دعا کند. این تأویل از دو نظر قابل قبول نیست:

۱- سنت این است که امام خود دعا کند و مردم آمین گویندو این چیزی است که اتفاق افتاد؛ چون دعا کننده عمر رضی الله عنه بود نه عباس رضی الله عنه.

۲- متن حدیث دلالت بر این نمی‌کند که عمر رضی الله عنه از عباس خواست که او دعا کند بلکه خود او دعا کرد چون گفت: خدایا ما به تو پناه می‌آوریم. و این عین دعایی است که

۱- رجوع کنید به الترغیب و الترهیب - منذری ۴۷۴/۱.

کرد، لفظی در آن نیست که دلالت کند بر اینکه عمر ﷺ به عباس بگوید برای ما از خداوند طلب باران کن.

با وجود آن، چه خلل و نقصانی در عقیده و دین بوجود می‌آید که ما به ظاهر حدیث عمل کنیم و عناد و تعصب را کنار گذاریم؟

توسل به میت:

در این مورد در بین علماء و صاحب‌نظران اسلامی، اختلاف‌نظر وجود دارد.

۱- جمهور علماء توسل به میت را مانند توسل به زنده جایز دانسته اند، چون فرقی بین آن دو نیست، چرا که توسل یا به مقام نبوت است یا به پرهیزگاری، نه به جسم و ذات مُتوفّی، در این صورت فرقی بین اینکه زنده باشد یا مرده نیست چون صفت نبوت و پرهیزگاری بعد از مرگ باقی‌اند و نیز در این مورد از طرف پیامبر و صحابه نهی و منعی نشده است.

همچنین جمهور علماء به آنچه که طبرانی از عثمان بن حنیف روایت کرده و آن را صحیح دانسته استدلال کرده اند. عثمان بن حنیف گوید:

(مردی برای انجام کاری به نزد عثمان ﷺ آمد و شد می‌کرد، عثمان ﷺ به او توجه نمی‌کرد و به کارش رسیدگی نمی‌نمود آن مرد به عثمان بن حنیف رسید و به او شکایت کرد، عثمان بن حنیف به او گفت: برو وضو بگیر و به مسجد برو و دو رکعت نماز بخوان و بگو: خداوندا نیازم را از تو می‌خواهم و با توسل به پیامبرمان محمد ﷺ پیامبر رحمت به درگاه تو رو می‌آورم، ای محمد ﷺ بواسطه ی تو رو به پروردگارم می‌آورم که نیازم را برآورده کند. نیازت را بگو و برگرد پیش من تا با هم برویم. مرد رفت و آنچه را که عثمان بن حنیف گفته بود انجام داد. سپس به در خانه ی عثمان ﷺ رفت همینکه دربان آمد دستش را گرفت و پیش عثمان ﷺ برد و او را کنار حضرت روی فرش نشاند، عثمان ﷺ گفت چه حاجتی داری؟

مرد نیاز خود را بازگفت و عثمان ﷺ آن را برآورده کرد، سپس به او گفت: تا این ساعت حاجتت را به یاد نداشتم، هر موقع نیازی داشتی نزد ما بیا. مرد از خانه ی عثمان ﷺ بیرون رفت، در راه به عثمان بن حنیف رسید و به او گفت خدا پاداش خیرت دهد، نه به کارم و نه به خودم توجهی نمی‌کرد تا اینک درباره ی من با او صحبت کردی. عثمان بن حنیف گفت:

به خدا قسم من با او صحبت نکردم بلکه من دیدم که مرد نابینا نزد رسول خدا ﷺ آمد و از فقدان بینائی‌اش شکایت کرد، پیامبر ﷺ به او گفت: آیا می‌توانی صبر کنی؟ مرد گفت ای رسول خدا ﷺ عصاکش و راهنمائی ندارم. و دچار مشقت شده ام. پیامبر ﷺ فرمود: برو وضو بگیر و دو رکعت نماز بخوان و سپس این دعا را بخوان. عثمان بن حنیف گوید به خدا قسم هنوز نرفته بودیم و مشغول صحبت بودیم که مرد بر ما وارد شد گوئی که هرگز نابینا نبوده است)[۱].

این حدیث دلیل بر جایز بودن توسل به میت و مخاطب ساختن پیامبر ﷺ است در حالیکه رحلت فرموده به جهت اینکه گفت (یا رسول الله).

(البته) این نوع توسل مشروط بر آن است که معتقد به تأثیر (مستقل) شخص مخاطب در جهان هستی نبوده و آن گونه که مخصوص خداوند است مورد خطاب و دعاء واقع نشود.

۲- امام ابن تیمیه توسل به میت را جایز ندانسته است به دو علت:

اول اینکه: کسی در حضور پیامبر ﷺ او را پرستش نکرده است و هنگامیکه انبیاء (علیهم السلام) و صالحان در قید حیات بودند کسی را که در حضورشان به آنان شرک می‌ورزید رها نمی‌کردند بلکه او را از شرک نهی کرده و مجازات می‌کردند، پس منع آنان به جهت ترس از عقیده ی شرک آمیز به کسی است که به او توسل می‌شود.

پاسخ این است که: اگر توسل کننده اثر و تأثیری (مستقل) برای کسی‌که به او توسل شده قائل باشد این عقیده شرک است چه نسبت به زنده باشد چه مرده فرقی ندارد (چون هیچ یک از موجودات استقلال ذاتی ندارند) اما این نظر که صالحان زمانی که در قید حیات اند، توسل به آنها مانعی ندارد، چون اگر کسی به آنها شرک بورزد او را از آن نهی می‌کنند، نقض می‌شود با شخص زنده ی غایب دور، که بنا به رأی امام ابن تیمیه چون زنده است توسل به او جایز است، زیرا در صورت دوری یا غیبت نمی‌تواند از توسل کننده ای که معتقد است که آنان هم مانند خداوند مؤثرند، نهی کند. بنابراین زنده بودن بعنوان علت جایز بودن توسل، اصلی کلی و فراگیر نیست و بهتر آن است که فرقی بین مرده و زنده

۱- الترغیب و الترهیب - منذری - ٤٧٣/١.

نباشد برای اینکه به وجود و ذات شخص توسل نمی‌شود بلکه به صفتی که دارد توسل می‌شود که همان صلاح و پرهیزگاری است و در این مورد بین مرده و زنده فرقی نیست.

لازم است تأکید کرد بر توسل کننده که اثر و تأثیری (مستقل) برای کسی‌که به او توسل می‌کند قائل نشود خواه زنده باشد یا مرده، بلکه از خداوند درخواست کند در حالیکه فقط پرهیزگاری و صلاح (و مقام) این پیامبر یا ولی را واسطه قرار دهد.

دوم آنکه امام ابن تیمیه استدلال کرده است به حدیث ابن عباس ﷺ که قبلاً به آن اشاره شد و گوید: عمر ﷺ به پیامبر توسل نکرده چون رحلت کرده بود به عباس عمویش که زنده بود توسل کرد.

پاسخ این است که:

۱- عمر ﷺ نگفت: امروز با توسل به عباس بن عبدالمطلب از خداوند طلب باران می‌کنیم بلکه گفت: با توسل به عباس عموی پیامبرت طلب باران می‌کنیم پس این شأن و منزلت عباس بخاطر این است که عموی پیامبر راحل است و این اعتراف به جاه و مقام رسول خدا ﷺ است که همیشه بعد از مرگش باقی است بطوریکه عمویش نیز از آن برخوردار شده، وگرنه ابوبکر و عثمان و علی (ﷺ) همراه کسانی بودند که جهت طلب باران آمده بودند و در حالیکه آنان قطعاً برتر از عباس هستند به آن توسل نکرد و به دعای خود نیز اکتفا نکرد، بلکه به کسی توسل کرد که حرمت و عزتی از پیامبر به همراه دارد.

۲- عمر ﷺ با توسل به پیامبر طلب باران نکرد نه از آن جهت که فوت کرده بلکه سنت این است که توسل شود به صالحی که همراه دعاکنندگان آمده است اگر چه در میان آنان کسی باشد که صالحتر و فاضلتر بوده و همراهشان نیامده باشد؛ لذا عمر ﷺ با توسل به عباس طلب باران کرد زیرا او همراه آنان بود نه بخاطر زنده بودنش.

و تعجبی هم ندارد زیرا سنت این است که همراه با پیران و بچه‌ها و حیوانات به صحرا برویم تا شاید خداوند بخاطر آنها باران نازل کند در حالیکه خداوند به حال آنها داناتر است خواه بیرون آمده یا نیامده باشند.

۳- اگر مناط و معایر توسل را زنده بودن بدانیم، بنا به احادیث صحیحه رسول خدا ﷺ در قبر برزخی اش زنده است.

جای تعجّب است از این تفرقه و اختلاف ایجاد شده توسط این عالم جلیل القدر، مادام که توسل کننده تأثیری (مستقل) برای زنده یا مرده قائل نشود، چون توسل به صفات فرد است نه به جسم او، و زنده بودن ضابطه ای نیست که مانع از مؤثر دانستن فرد باشد، چون گاهی زنده که غایب و دور است نمی‌تواند از کسی‌که او را در امور مؤثر می‌داند نهی کند.

امام ابن تیمیه رحمه الله حدیث عباس رضی الله عنه را تأویل و تفسیر کرده است بگونه ای که قطعاً مطابق حدیث نیست، می‌گوید: (صحابه توسل می‌کردند به پیامبر و سپس به عمویش و به سایر افراد صالح خود؛ آنان توسل می‌کردند به دعاء و شفاعت حضرت، همانطور که در کتب حدیث آمده است عمر رضی الله عنه با توسل به عباس طلب باران کرد، گفت: (خداوندا ما توسل می‌کنیم... الجامع الصحیح) پس بعد از رحلت پیامبر ﷺ به عباس توسل می‌کردند - همانطور که به پیامبر توسل می‌کردند - و آن همان توسل به دعا و شفاعت او بود.

همچنین حدیث مرد نابینا را بعد از اینکه صحیح دانسته است چنین تفسیر کرده:

(مرد نابینا از پیامبر درخواست کرد و پیامبر به او فرمود که شفاعتش را قبول کند با توجه کردن به پیامبر در دعای به درگاه خداوندو آن مانند توسل صحابه به پیامبر بوده است، و این توجه همان توجه و توسل به دعاء و شفاعت حضرت است).

شما متن دو حدیث را در اختیار دارید، آنها را بخوانید. ظاهر حدیث مرد نابینا این است که پیامبر به او فرمود توسل به او کند، نفرمود از خداوند بخواه که شفاعتم را در حق تو قبول کند، چون رسول خدا ﷺ دعایش زودتر از مرد نابینا مستجاب می‌شد، و اگر دعا می‌کرد خداوند قبل از دعای مرد نابینا استجابت می‌فرمود، مخصوصاً مرد نابینا نزد پیامبر آمد و درخواست دعا کرد، پیامبر ﷺ برایش دعا نکرد بلکه فرمود که نماز بخواند و خود او دعا کند، اگر دعای مرد نابینا این بود که خداوند شفاعت پیامبر را در حق او بپذیرد - در حالیکه او مستجاب الدعوة می‌بود - آن را از پیامبر درخواست نمی‌کرد و خود دعا می‌کرد قبل از اینکه آن را از پیامبر ﷺ بخواهد.

چنانکه اعتقاد به اینکه دعای رسول خدا ﷺ برای مستجاب شدن نیازی به دعای دیگران ندارد، واجب و ضروری است، چون دیگران از نظر رتبه و شرافت و منزلت قطعاً از او کمترند.

سپس امام تیمیه چنین نظر می‌دهد که توسل به انبیاء و صالحان زنده همان توسل به ایمان و محبت و دوستی آنها است، این امور با میت هم ممکن می‌شود چون ایمان و محبت و دوستی بعد از مرگ قطع نمی‌شود، پس چه مانعی دارد که بعد از مرگشان به آنها متوسل شویم همانطور که در حال حیات به آنها توسل می‌کنیم؟! در کتاب الفتاوی گوید: (توسل به پیامبران همان توسل به ایمان آنها و اطاعت از آنان و محبت و دوستی آنهاست مثل صلوات و سلام بر آنان، و یا توسل به دعاء و شفاعتشان است، اما خود آنها تأثیری در تحقق مطلوب توسل کننده ندارند، و اگر در نزد خداوند منزلتی عالی و شرافتی عظیم دارند به سبب اکرام و احسان و فضل خداوند است و در توسل چیزی نیست که اقتضای اجابت دعای آنان را کند جز اینکه به موجب سببی است از طرف توسل کننده مثل ایمان و اطاعت از پیامبران و یا به موجب سببی از طرف پیامبران مثل دعاء و شفاعت آنان در حق توسل کننده، پس به این دو چیز می‌توان توسل کرد[۱].

•۱۵۱۰ - [۱٤] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: «خَرَجَ نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ بِالنَّاسِ يَسْتَسْقِي فَإِذا هُوَ بنملة رَافِعَة بعض قوائمها إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ: ارْجِعُوا فَقَدِ اسْتُجِيبَ لَكُمْ من أجل هَذِه النملة». رَوَاهُ الدَّارَقُطْنِيّ[۲].

•۱۵۱۰- (۱٤) ابوهریره ﷺ گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «(در روزگاران پیشین،) پیامبری از پیامبران خدا، همراه با مردم، برای دعای باران، بیرون شدند؛ پس به ناگاه آن پیامبر، با موری برخورد کرد که برخی از پاهای (جلو) خویش را به سوی آسمان بلند کرده بود! آن پیامبر، (با مشاهده‌ی این صحنه، خطاب به جمعیت همراه) گفت:

«به خانه‌هایتان بازگردید؛ زیرا به خاطر این مورچه، دعایتان (برای نزول باران،) پذیرفته شد»!.

[این روایت را دارقطنی روایت کرده است].

۱- فتاوی - ابن تیمیه - ۱۳۳/۲۷ به نقل از «بدعت به معنای دقیق اسلامی»؛ صص ٥٤-٦٤.
۲- دارقطنی ٦٦/٢ ح ١، «كتاب الاستسقاء».

شرح: «خرج نبی من الانبیاء»: برخی از شارحان گفته‌اند که مراد از این پیامبر، «سلیمان نبی» است؛ زیرا سلیمان، از خداوند بلند مرتبه خواست تا حکومتی بدو دهد که هیچ‌کس نتواند بعد از او بگوید که حکومت او از طریق غلبه و ظلم و اجبار بر مردم به دست آمده است؛ از این رو، خداوند بلند مرتبه، به او مواهبی را عنایت کرد:

١- باد را مسخّر فرمان او ساخت که به نرمی هر کجا او مایل بود جریان می‌یافت، و صبحگاهان فاصله‌ی یک ماه را می‌پیمود و عصرگاهان فاصله یکماه را.

٢- خداوند متعال، شیاطین و جنیان را مسخر او ساخت که برای او ساختمان می‌ساختند، و غوّاصی می‌کردند و به این ترتیب خداوند نیروی آماده‌ای برای کارهای مثبت را در اختیار او گذاشت و شیاطین و جنیان که طبیعتشان تمرّد و سرکشی است آنچنان مسخر او شدند که در مسیر سازندگی و استخراج منابعِ گرانبها قرار گرفتند.

٣- علم سخن گفتن با پرندگان را به او تعلیم و آموزش داد.

٤- حکومت او را در زمین پابرجا و استوار ساخت.

٥- پرندگان و حیوانات در اختیار او بودند.

٦- حکومت بی‌نظیر داشت.

٧- و موهبت دیگر خداوند به حضرت سلیمان، مهار کردن گروهی از نیروهای مخرّب بود، زیرا به هر حال در میان جنیان افرادی بودند که به عنوان یک نیروی مفید و سازنده قابل استفاده به حساب نمی‌آمدند، و چاره‌ای جز این نبود که آنها در بند باشند تا جامعه از شر مزاحمت آنها در امان بماند.

آری خداوند عزوجل قادر است تا بادی را که کشتیهای عظیم و غول پیکر را بر سطح دریاها و اقیانوسها به حرکت در می‌آورند، و سنگهای سنگین آسیاها را می‌چرخانند و بالن‌ها را بر فراز آسمان به شکل هواپیما به حرکت در می‌آورند، مسخّر و فرمانبردار حضرت سلیمان کند، و این جسم لطیف را با این قدرت خیره کننده در اختیار او قرار دهد.

و اینکه چگونه باد به فرمان او بود؟ و با چه سرعتی حرکت می‌کرد؟ و سلیمان و یارانش به هنگام حرکت به وسیله‌ی باد، بر چه چیز سوار می‌شدند؟ و چه عواملی آنها را از سقوط و کم و زیاد شدن فشار هوا و مشکلات دیگر حفظ می‌کرد؟ و... اینها مسائلی هستند که جزئیات آن بر ما روشن نیست، و همین قدر می‌دانیم که این از جمله‌ی خوارق عاداتی بود

که در اختیار پیامبران قرار می‌گرفت، و یک موهبت فوق‌العاده و یک اعجاز بود، و این امور در برابر قدرت عظیم پروردگار امر ساده‌ای است.

«رافعة بعض قوائمها»: از ظاهر این عبارت، چنین دانسته می‌شود که مراد از «بعض قوائمها»، پاهای جلو باشد که به منزله‌ی دست‌ها است.

باب (۵۳)

وزيدن بادها

فصل اول

در این مبحث از کتاب، ذکر چند نکته، لازم می‌نماید:

۱- باد: حرکت شدید یا ضعیف هوا که در اثر به هم خوردن تساوی وزن مخصوص در نقاط مختلف کره‌ی زمین به وجود می‌آید و اغلب بادهای ضعیف یا شدید و پردامنه، ناشی از اختلاف فشار جواست؛ و هوا از ناحیه‌ای که فشار جو در آن بیشتر است به طرف ناحیه‌ای که فشار جو در آن کمتر است، حرکت می‌کند.

۲- خداوند بلند مرتبه، بادها را برای به حرکت درآوردن کشتی‌ها در دریاها، رام و مقهور کرده است. بادها بر دریاها و اقیانوسها می‌وزد و صحنه‌ی آنها را در می‌نوردد و کشتیهای بزرگ و کوچک را به حرکت در می‌آورند و به نقاط مختلف زمین برای انجام مقاصد انسانها رهسپار می‌کند.

آری انسانها به وسیله‌ی کشتیهای بزرگ و کوچک، که باد آنها را به حرکت در می‌آورد، صحنه‌ی دریاها و اقیانوسها را می‌نوردند و به این وسیله به نقاط مختلف زمین، برای انجام مقاصد و منافع خود سفر می‌کنند، و این حرکت با کشتیهای بادبانی، معلول بادهای منظمی است که در سطح اقیانوسها [از قطب شمال و جنوب زمین به سوی خط استوا، و از خط استواء به سوی قطب شمال و جنوب] می‌وزند.

بادها علاوه بر اینکه بر دریاها و اقیانوسها می‌وزند و کشتیهای غول پیکر [که گاهی به اندازه‌ی یک شهر وسعت دارند و در آن میدانها و مراکز تفریحی و زمین بازی و حتی بازار وجود دارد] را حرکت می‌دهند، سطح خشکیها، کوهها و درّه‌ها و جلگه‌ها را جولانگاه وزش خود قرار می‌دهند، و گاهی با حرکت دادن امواج اقیانوسها، آنها را به طور مداوم به هم می‌آمیزند تا محیط آماده‌ای برای زیست موجوداتِ زنده‌ی دریا فراهم گردد، و زمانی با انتقال دادن گرمای مناطق گرمسیر به مناطق سردسیر، و انتقال سرمای مناطق سردسیر به مناطق گرمسیر، کمک به تعدیل هوای کره‌ی زمین می‌کنند.

و گاه با جابجا کردن هوای مسموم و فاقد اکسیژن شهرها به بیابانها و جنگلها، وسایل تصفیه و تهویه را برای بشر فراهم می‌سازند.

و گاهی گرده‌های نر را بر قسمتهای ماده‌ی گیاهان می‌افشانند و به تلقیح و باروری آنها کمک می‌کنند و میوه‌های رنگارنگ و مختلفی را به ما هدیه می‌کنند و بذرهای گوناگون را بر گستره‌ی خاکی می‌گسترانند.

٣- خداوند بلند مرتبه بادها را برای تلقیح و باروری درختان و گیاهان، رام و مقهور کرده است. تلقیح: یعنی گُشن دادن؛ مایه‌ی درخت خرمای نر را به درخت خرمای ماده داخل کردن تا بارور گردد.

علوم جدیدِ تجربی، ثابت کرده است که بادها از مهمترین وسائل بارور ساختن گیاهان و نباتات هستند، بدین گونه که باد دانه‌های بارورکننده را از گیاه نر به سوی گیاه ماده حمل می‌کند، تا عملیه‌ی باروری و گرده‌افشانی انجام بگیرد، و این عملیه در بسیاری از گیاهان و درختان، یک عملیه‌ی ضروری بلکه حتمی می‌باشد، و قرآن کریم، هزار و چهارصد و اندی سال قبل در آیه‌ی ٢٢ سوره‌ی حجر به این مسئله اشاره کرده است که بادها گرده‌های نر را بر قسمتهای ماده‌ی گیاهان می‌افشاند و به تلقیح و باروری آنها کمک می‌کنند و میوه‌های رنگارنگ و مختلفی را به ما هدیه می‌کنند و بذرهای گوناگونی را بر گستره‌ی هستی می‌گسترانند.

٤- خداوند بلند مرتبه، باد را فرمانبردار سلیمان‌ عليه السلام کرد. سلیمان نبی‌ عليه السلام از خداوند بلند مرتبه خواست تا حکومتی به او دهد که هیچ‌کس نتواند بعد از او بگوید که حکومت او از طریق غلبه و ظلم و اجبار بر مردم به دست آمده است، لذا خداوند متعال به او مواهبی را عنایت کرد:

١- باد را مسخّر فرمان او ساخت که به نرمی هر کجا او مایل بود جریان می‌یافت، و صبحگاهان فاصله‌ی یک ماه را می‌پیمود و عصرگاهان فاصله یکماه را.

٢- خداوند متعال، شیاطین و جنیان را مسخر او ساخت که برای او ساختمان می‌ساختند، و غوّاصی می‌کردند و به این ترتیب خداوند نیروی آماده‌ای برای کارهای مثبت را در اختیار او گذاشت و شیاطین و جنیان که طبیعتشان تمرّد و سرکشی است آنچنان مسخر او شدند که در مسیر سازندگی و استخراج منابعِ گرانبها قرار گرفتند.

٣- علم سخن گفتن با پرندگان را به او تعلیم و آموزش داد.

٤- حکومت او را در زمین پابرجا و استوار ساخت.

٥- پرندگان و حیوانات در اختیار او بودند.

٦- حکومت بی‌نظیر داشت.

٧- و موهبت دیگر خداوند به حضرت سلیمان، مهار کردن گروهی از نیروهای مخرّب بود، زیرا به هر حال در میان جنیان افرادی بودند که به عنوان یک نیروی مفید و سازنده قابل استفاده به حساب نمی‌آمدند، و چاره‌ای جز این نبود که آنها در بند باشند تا جامعه از شر مزاحمت آنها در امان بماند.

آری خداوند عزوجل قادر است تا بادی را که کشتیهای عظیم و غول پیکر را بر سطح دریاها و اقیانوسها به حرکت در می‌آورند، و سنگهای سنگین آسیاها را می‌چرخانند و بالن‌ها را بر فراز آسمان به شکل هواپیما به حرکت در می‌آورند، مسخّر و فرمانبردار حضرت سلیمان کند، و این جسم لطیف را با این قدرت خیره کننده در اختیار او قرار دهد.

و اینکه چگونه باد به فرمان او بود؟ و با چه سرعتی حرکت می‌کرد؟ و سلیمان و یارانش به هنگام حرکت به وسیله‌ی باد، بر چه چیز سوار می‌شدند؟ و چه عواملی آنها را از سقوط و کم و زیاد شدن فشار هوا و مشکلات دیگر حفظ می‌کرد؟ و... اینها مسائلی هستند که جزئیات آن بر ما روشن نیست، و همین قدر می‌دانیم که این از جمله‌ی خوارق عاداتی بود که در اختیار پیامبران قرار می‌گرفت، و یک موهبت فوق‌العاده و یک اعجاز بود، و این امور در برابر قدرت عظیم پروردگار امر ساده‌ای است.

١٥١١ - [١] (مُتَّفق عَلَيهِ)

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «نُصِرْتُ بِالصَّبَا وَأُهْلِكَتْ عَاد بالدبور»[١].

١٥١١- (١) عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «به وسیله‌ی باد «صبا» (باد شرقی، در جنگ خندق، بر دشمنان و بدخواهان،) یاری داده شدم؛ و قوم عاد نیز به وسیله‌ی باد «دبور» (باد غربی) نابود گردیدند».

[این روایت را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «صبا»: بادی است که از جانب مشرق می‌وزد.

«دبور»: بادی است که از طرف غرب می‌آید.

«نُصرتُ بالصبا»: در ماه شوّال سال پنجم هجری، «غزوه‌ی احزاب» یا «جنگ خندق» به وقوع پیوست. سبب این جنگ یهودیان بودند؛ و ماجرا از این قرار بود که هیأتی از یهود

١- بخاری ٢/٥٢٠ ح ١٠٣٥؛ مسلم ٢/٦١٧ ح (٩٠٠-١٧)؛ و مسند احمد ١/٢٢٣.

«بنی نضیر» و یهود «بنی وائل» نزد قریش مکه رفتند و آنها را به جنگ علیه رسول خداﷺ برانگیختند، هیأت یهودی بعد از توافق با قریش، نزد قبیله‌ی «غطفان» رفتند و آنها را نیز به جنگ علیه رسول خداﷺ و اهل مدینه فرا خواندند و آماده نمودند. و سپس نزد بقیه‌ی طوائف و قبائل دور و نزدیک رفتند و طرح جنگ علیه مدینه و موافقت قریش را عرضه کردند و حمایت و موافقت همه را بدست آوردند و بدین طریق یک اتحادیه‌ی نظامی تشکیل گردید که مهمترین اعضای آن قریش، یهود، و غطفان بودند، و بدین طریق ارتش ده هزار نفری آماده‌ی نبرد با مسلمانان مدینه گردید و «ابوسفیان» به فرماندهی کل قوا منصوب گشت.

وقتی رسول اکرمﷺ و مسلمانان از لشکرکشی دشمنان اسلام به مدینه و تجمّع احزاب برای جنگ با اسلام اطلاع یافتند، و همگی به فکر افتادند که در مقابل این لشکر بزرگ چه کار کنند؟ بالاخره خود را برای جنگ آماده کردند و قرار گذاشتند که داخل مدینه بمانند و از آن دفاع نمایند (ارتش مسلمانان در این جنگ بالغ بر سه هزار نفر رزمنده بودند).

اینجا بود که حضرت سلمان فارسی پیشنهاد کرد که دور مدینه را خندق حفر کنند. رسول اکرمﷺ این پیشنهاد را پذیرفت و فوراً دستور داد در قسمت شمال غربی مدینه که زمین هموار است و بیم نفوذ دشمن از آن طرف می‌رود، خندق بکنند.

حضرت رسول اکرمﷺ مسئولیت حفر خندق را میان اصحاب تقسیم کرد و هر ده نفر موظف بودند اندازه‌ی چهل ذراع حفر نمایند. طول خندق حدود پنج هزار ذراع، و عمق آن حدود هفت تا ده ذراع بود و عرض آن نه ذراع و اندی بود، و خود رسول خداﷺ شخصاً در حفر خندق شرکت کرد.

قریش با ارتش ده هزار نفری خود به سوی مدینه حرکت کردند و در جوار مدینه مستقر شدند. «غطفان» نیز با تمام متّحدین خود شرکت داشت و حضرت رسول اکرمﷺ هم به اتفاق سه هزار نفر از مسلمانان برای مقابله با کفار آماده شد. مشرکین، مسلمانان را در محاصره قرار دادند، گویی آنها در قلعه محبوس بودند، و این محاصره تقریباً یک ماه طول کشید. و بالاخره خداوند امدادهای غیبی خود را برای پیامبرش نازل فرمود و آن اینکه به باد شدیدی مأموریت داد که در آن شبهای سرد زمستان بر دشمنان بوزد، و این باد تند چنان وزیدن گرفت که دیگهای غذای دشمنان را وارونه می‌کرد و خیمه‌هایشان را به هوا پرت می‌نمود؛

و کفار و دشمنان را مجبور کرد تا از اطراف مدینه کوچ کنند و به سوی مناطقشان برگردند، و بدین ترتیب جنگ پایان یافت. و در این غزوه، حداکثر هفت نفر از مسلمانان شهید شدند و از مشرکین چهار نفر به هلاکت رسیدند.

«و اهلکت عاد بالدبور»: خداوند بلند مرتبه، هر گروه ستمگر و نافرمان و عاصی و گناهکار، و کافر و زندیق، و مشرک و چندگانه‌پرست را به نوعی مجازات می‌کند؛ بر برخی از آنها «طوفان و باد شدید و کوبنده توأم با سنگریزه» می‌فرستد، همچون «قوم عاد» که طوفان شدید و بسیار کوبنده‌ای در مدت هفت شب و هشت روز بر آنها مسلط کرد و خانه‌هایشان را با آن در هم کوبید و جسدهایشان را همچون برگهای پائیزی به اطراف پراکنده ساخت.

و برخی دیگر را «صیحه‌ی آسمانی همراه با زمین‌لرزه» فرا گرفت، همچون «قوم ثمود»، و برخی دیگر از آنها را در زمین فرو می‌برد، و این مجازاتی بود که در مورد «قارون» (آن ثروتمند مغرور و مستکبر بنی اسرائیل) تحقق یافت، و گروه دیگری از آنها را هم غرق می‌کند، همچون «فرعون و هامان» و اتباع آنها و «قوم نوح» و گروهی دیگر را بر آنها «باران سنگ» می‌باراند، همچون «قوم لوط».

«عاد»: یکی از پیامبرانی که نام او در قرآن آمده است، حضرت هود ﷺ است؛ او به سوی قوم «عاد» مبعوث شد. برخی از مؤرخان بر این باورند که «عاد» بر دو قبیله اطلاق می‌شود:

۱- قبیله‌ای که در گذشته‌های بسیار دور، زندگی داشتند و قرآن از آن‌ها تعبیر به «عاد الاولی» کرده است. آن‌ها احتمالاً قبل از تاریخ، زندگی می‌کرده‌اند.

۲- قبیله‌ی دوم که در دوران تاریخ بشر، و احتمالاً حدود هفتصد سال قبل از میلاد مسیح ﷺ وجود داشتند و به نام «عاد» مشهورند، و در سرزمین «احقاف» یا «یمن» زندگی می‌کردند.

این قبیله، قامت‌هایی بلند و اندامی نیرومند داشتند و به همین دلیل، جنگجویانی زبده محسوب می‌شدند.

به علاوه، از نظر تمدن ظاهری نیز پیشرفته بودند؛ شهرهایی آباد و زمین‌هایی خرّم و سرسبز و کاخ‌های عظیم و باغ‌های پرطراوت داشتند. برخی می‌گویند: «عاد»، نام جدّ این قبیله است؛ و قبیله را معمولاً به نام جدّ آن قبیله می‌خواندند.

قرآن در بیان چگونگی عذاب الهی بر قوم عاد می‌گوید:

﴿إِنَّآ أَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ رِيحٗا صَرۡصَرٗا فِي يَوۡمِ نَحۡسٖ مُّسۡتَمِرّٖ ١٩﴾ [القمر: ١٩].

«ما تندباد وحشتناک و سردی را در یک روز شومی که (هفت شب و هشت روز) ادامه داشت، بر آنان وزان و روان کردیم».

سپس در توصیف این تندباد می‌گوید:

﴿تَنزِعُ ٱلنَّاسَ كَأَنَّهُمۡ أَعۡجَازُ نَخۡلٖ مُّنقَعِرٖ ٢٠﴾ [القمر: ٢٠].

«بادی که مردمان را از زمین برمی‌داشت، به گونه‌ای که گویی تنه‌های درختان خرمایی هستند که از جا کنده شده باشند».

قوم عاد، اندامی قوی و هیکل‌هایی درشت داشتند و برای حفظ خود از تندباد، گودال‌ها و پناهگاهی زیرزمینی ساخته بودند؛ امّا قدرت تندباد در آن روز، به حدّی بود که آن‌ها را از پناهگاهایشان ریشه‌کن می‌کرد و به این طرف و آن طرف می‌افکند! حتی گفته‌اند که آن‌ها را چنان با سر به زمین می‌کوبید که سرهایشان از تنشان جدا می‌شد!

باد، به قدری شدید بود که نخست دست و سرهای آن‌ها را برکند و با خود برد و بعد، سایر بدن‌هایشان همچون نخل بی‌شاخ و برگ که از زمینی کنده شده باشد، به هر گوشه و کنار پرتاب می‌گشت.

قرآن در توصیفی دیگر در مورد عذاب این قوم سرکش می‌گوید:

﴿وَفِي عَادٍ إِذۡ أَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمُ ٱلرِّيحَ ٱلۡعَقِيمَ ٤١ مَا تَذَرُ مِن شَيۡءٍ أَتَتۡ عَلَيۡهِ إِلَّا جَعَلَتۡهُ كَٱلرَّمِيمِ ٤٢﴾ [الذاريات: ٤١-٤٢].

«در سرگذشت قوم عاد نیز پند و عبرتی است. بدان‌گاه که تندباد بی‌خیر و برکتی (که مرگ و نابودی ایشان را به همراه داشت) به سوی ایشان وزان کردیم؛ به هر چیزی که برمی‌خورد بر جایش نمی‌گذاشت، مگر این که همچون استخوان پوسیده و پودر شده‌اش می‌کرد».

«عقیم» بودن بادها، زمانی است که ابرهای باران‌زا با خود حمل نکند، گیاهان را تلقیح ننماید و فایده و برکتی نداشته باشد و جز هلاکت و نابودی چیزی همراه نیاورد.

تعبیر آیات فوق، نشان از آن دارد که تندباد قوم عاد، یک تندباد معمولی نبود، بلکه علاوه بر تخریب و درهم کوبیدن و به اصطلاح، فشارهای فیزیکی، دارای سوزندگی و مسمومیتی بود که اشیای گوناگون را می‌پوساند.

آری؛ این گونه است قدرت خداوند که با یک حرکت سریع «**نسیم**»، اقوام نیرومند و پر سر و صدایی را چنان درهم می‌کوبد که تنها اجساد پوسیده‌ای از آن‌ها باقی می‌ماند.

۱۵۱۲ - [۲] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللّٰهِﷺ ضَاحِكًا حَتَّى أَرَى مِنْهُ لَهَوَاتِهِ إِنَّمَا كَانَ يتبسم فَكَانَ إِذَا رَأَى غَيْمًا أَوْ رِيحًا عُرِفَ فِي وَجهه[1].

۱۵۱۲- (۲) عایشه رضي الله عنها گوید: هرگز ندیدم که رسول خداﷺ چنان بخندند که فضای داخل دهانشان را ببینم، بلکه پیوسته، تبسّم می‌کردند؛ و روش پیامبرﷺ بر آن بود که هرگاه ابری را می‌دیدند، یا وزش بادی را احساس می‌کردند، آثار نگرانی و اضطراب در چهره‌شان نمایان می‌شد، (به نحوی که چهره‌ی مبارکشان دگرگون می‌شد و از خانه بیرون می‌رفتند و دوباره به خانه برمی‌گشتند و به جلو و عقب گام برمی‌داشتند؛ و همین که باران می‌بارید، این حالتشان برطرف می‌گردید).

[این روایت را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «لهواته»: لهوات، جمع «لهاة»: زبان کوچک؛ ملازه.

«ما رأيتُ رسول الله ﷺ ضاحكاً حتى ارى منه لهواته انّما كان يتبسّم»: در بیشتر مردم، خندیدن بر لبخند و تبسّم، غلبه دارد و حال آن که در رسول خداﷺ برعکس این قضیه بوده است و لبخند ایشان، بر بلند خندیدنشان غلبه داشته است؛ و اندوهگین بودن پیامبر اکرم ﷺ از بیم خداوند بلند مرتبه، مانع لبخند بر لب داشتن آن حضرتﷺ برای مردم نیست.

خوانندگان، می‌توانند در مورد «خنده‌ی رسول خداﷺ» به ترجمه و شرح کتاب «الشمائل المحمدیه» (مشهور به «شمائل ترمذی»)، تألیف: امام ترمذی؛ با ترجمه و شرح: فیض محمد بلوچ، ج ۱ صص - ۵۰۵- ۵۲۵ مراجعه نمایند.

۱۵۱۳ - [۳] (مُتَّفق عَلَيهِ)

عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّﷺ إِذَا عَصَفَتِ الرِّيحُ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَهَا وَخَيْرَ مَا فِيهَا وَخَيْرَ مَا أُرْسِلَتْ بِهِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ مَا فِيهَا وَشَرِّ مَا أُرْسِلَتْ بِهِ» وَإِذَا تَخَيَّلَتِ السَّمَاءُ تَغَيَّرَ لَونه وحرج وَدَخَلَ وَأَقْبَلَ وَأَدْبَرَ فَإِذَا مَطَرَتْ سُرِّيَ عَنْهُ فَعَرَفَتْ ذَلِكَ عَائِشَةُ فَسَأَلَتْهُ فَقَالَ: «لَعَلَّهُ يَا عَائِشَةُ كَمَا قَالَ قَوْمُ عَادٍ: [فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ قَالُوا: هَذَا عَارِضٌ مُمْطِرُنَا]»

وَفِي رِوَايَةٍ: وَيَقُولُ إِذَا رَأَى الْمَطَرَ «رَحْمَةً»[2].

۱- بخاری ۵۷۸/۸ ح ۴۸۲۸؛ مسلم ۶۱۶/۲ ح (۸۹۹-۱۴)؛ ابوداود ۳۲۹/۵ ح ۵۰۹۸؛ و مسند احمد ۶۶/۶.
۲- بخاری ۳۰۰/۶ ح ۳۲۰۵؛ و مسلم ۶۱۶/۲ ح (۸۹۹-۱۵).

۱۵۱۳- (۳) عایشه گوید: هرگاه، هوا توفانی می‌شد، رسول خدا ﷺ این دعا را می‌خواندند:

«اللهمّ انّي أسألك خيرها وخير مافيها وخير ما أُرسلت به؛ واعوذ بك من شرّها وشرّ ما فيها وشرّ ما ارسلت به».

«بار خدایا! من خیر آن و خیر چیزی را که در آن وجود دارد و خیر آنچه را که به خاطر آن، فرستاده شده است، از تو خواهانم؛ و از بدی آن و بدی آنچه که در آن وجود دارد و بدی آنچه که به خاطر آن فرستاده شده است، به تو پناه می‌برم».

(عایشه در ادامه گوید:) و هرگاه آسمان، خوب ابری و آماده‌ی بارندگی می‌شد و امکان داشت که از آن، باران فرو ریزد، چهره‌ی آن حضرت ﷺ دگرگون می‌شد و از خانه بیرون می‌رفتند و دوباره به داخل خانه برمی‌گشتند و به جلو و عقب گام برمی‌داشتند؛ و همین که باران می‌بارید، نگرانی‌شان از بین می‌رفت و شاد می‌گردیدند.

عایشه که از جریان باخبر شده بود، علّت آن را از پیامبر ص پرسید؛ آن حضرت ﷺ فرمودند:

«ای عایشه! چه می‌دانم، شاید این، مانند همان ابری باشد که چون قوم عاد آن را دیدند، گفتند:

﴿فَلَمَّا رَأَوۡهُ عَارِضٗا مُّسۡتَقۡبِلَ أَوۡدِيَتِهِمۡ قَالُواْ هَٰذَا عَارِضٞ مُّمۡطِرُنَا﴾ [الأحقاف: ٢٤].

«هنگامی که ابری را دیدند که در افق آسمان گسترده می‌شود و به سوی سرزمین‌های ایشان رو می‌آورد، (خوشحال شدند و) گفتند: این ابر، بر ما باران را می‌باراند».

و در روایتی دیگر، چنین آمده است: هرگاه پیامبر ﷺ ابری را در آسمان می‌دیدند، چنین دعا می‌کردند:

«رحمة»؛ «بار خدایا! آن را مایه‌ی رحمت بگردان (نه مایه‌ی عذاب!)».

[این روایت را بخاری و مسلم وایت کرده‌اند].

شرح: «عصفت الريح»: توفان رخ داد.

«تخيّلت السماء» هوا ابری شد و امکان داشت که از آن، باران فرو ریزد؛ هوا، خوب ابری و آماده‌ی بارندگی می‌شد.

«سُرِّیَ عنه»: حالت نگرانی و اضطراب، از پیامبر ﷺ برطرف می‌شد.

«رحمة»: در روایت بخاری، چنین آمده است:

«عن عایشة: انّ رسول الله ﷺ كان اذا رأي المطر، قال: «اللهمّ صَيّباً نافعاً» (بخاری، ح ١٠٣٢).

«عایشه ؓ گوید: هرگاه رسول خدا ﷺ بارندگي را ميديد، اين دعا را ميخواند: «اللهمّ صَيّباً نافعاً»؛ «بار خدایا! باران را سودبخش ومفيد بگردان».

به هر حال، برای هر مسلمان و حقگرا، مستحب و زیبنده است که به هنگام سختی‌ها و حوادث، چالش‌ها و دغدغه‌ها، ناهمواری‌ها و ناملایمات، نزول بلایا و مصیبت‌ها، صاعقه‌ها، وزش باد شدید، زلزله، خرابی و امثال آن‌ها، از روی اخلاص و صداقت و اعتقاد و عمل و با تضرّع و زاری و عجز و لابه به درگاه خداوند بلند مرتبه، دعا نماید؛ چون خداوند می‌فرماید:

﴿فَلَوۡلَآ إِذۡ جَآءَهُم بَأۡسُنَا تَضَرَّعُواْ﴾ [الأنعام: ٤٣]

«پس چرا وقتی که عذاب سخت ما را دیدند، تضرّع و زاری نکردند»؟

در مواقع حوادث و نوازل، علاوه بر دعا در پیشگاه خدا، سنّت است که به صورت انفرادی هم نماز بخوانند، تا انسان غافل نماند؛ چون پیامبر اکرم ﷺ هرگاه باد سختی می‌وزید، به نماز و نیایش و دعا و تضرع به پیشگاه پروردگار جهانیان، رو می‌آوردند.

١٥١٤ - [٤] (صَحِيح)

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ «مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ ثُمَّ قَرَأَ: [إِنَّ اللهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ]» الْآيَةَ. رَوَاهُ الْبُخَارِيّ[1].

١٥١٤- (٤) عبدالله بن عمر ؓ گوید: مفاتیح غیب، پنج چیز است؛ آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمودند:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡأَرۡحَامِۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرُۢ ٣٤﴾ [لقمان: ٣٤].

«آگاهی از فرارسیدن قیامت، ویژه‌ی خداست و اوست که باران را می‌باراند و آگاه است از آنچه در رحم‌های (مادران) است؛ و هیچ کسی نمی‌داند فردا چه چیز فراچنگ می‌آورد؛ و هیچ کسی نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد؛ قطعاً خدا، آگاه و باخبر (از موارد مذکور است)».

[این روایت را بخاری روایت کرده است.]

شرح: «مفاتیح الغیب»:

١- بخاری ٢٩١/٨ ح ٤٦٢٧؛ و مسند احمد ٢٤/٢.

خزانه‌های غیب یا کلیدهای غیب (مفاتیح الغیب) همه در نزد خدا است و جز او، کسی آن‌ها را نمی‌داند.

«مفاتیح»: جمع «مِفْتَحٌ» به معنای «کلید» است؛ و نیز ممکن است جمع «مَفْتَحٌ» به معنای «خزینه» و مرکز نگهداری چیزی باشد.

در صورت اول، معنای عبارت «**مفاتیح الغیب**» چنین است که تمام کلیدهای غیب به دست خدا است؛ و در صورت دوم، تمام خزانه‌های غیب در نزد او است.

این احتمال نیز وجود دارد که هردو معنا، در یک عبارت مراد باشد؛ و همان‌طور که در علم اصول ثابت شده است، مانعی از استعمال یک لفظ در چند معنا وجود ندارد؛ و در هر صورت، این دو، لازم و ملزوم یکدیگرند؛ زیرا هر کجا خزانه‌ای است، کلیدی وجود دارد.

ولی بیشتر به نظر می‌رسد که «**مفاتیح**»، به معنای کلیدها باشد، نه خزائن؛ زیرا هدف در اینجا بیان علم خدا است؛ و آن، با مسأله‌ی کلید - که وسیله‌ی آگاهی از ذخایر گوناگون و مختلف است - متناسب‌تر می‌باشد.

در دو مورد دیگر که واژه‌ی «**مفاتح**» در قرآن به کار رفته است، باز هم منظور از آن، کلید است؛ و آن دو مورد، عبارتند از:

۱- ﴿مَآ إِنَّ مَفَاتِحَهُۥ لَتَنُوٓأُ بِٱلۡعُصۡبَةِ أُوْلِي ٱلۡقُوَّةِ﴾ [القصص: ۷۶].

۲- ﴿أَوۡ مَا مَلَكۡتُم مَّفَاتِحَهُۥٓ﴾ [النور: ۶۱].

به هر حال؛ حدیث بالا، بیانگر احاطه‌ی علم خدا بر همه چیز است؛ به راستی خداوند بلند مرتبه، با خبر است:

از جنبش میلیاردها موجود زنده، کوچک و بزرگ در اعماق دریاها.

از لرزش برگ‌های درختان در تمام جنگل‌ها و کوه‌ها.

از تاریخچه‌ی قطعی شگفتن هر غنچه و باز شدن گلبرگ‌ها.

از جریان امواج نسیم در بیابان‌ها و خمیدگی درّه‌ها.

از شماره‌ی واقعی سلول‌های بدن هر انسان و گلبول‌های خون‌ها.

از حرکت‌های مرموز تمام الکترون‌ها در دل اتم‌ها.

و بالاخره، از تمام اندیشه‌هایی که از لابه لای پرده‌های مغز ما می‌گذرد و تا اعماق روح ما نفوذ می‌کند... آری؛ از همه‌ی این‌ها به طور یکسان، باخبر است.

چه کسی می‌داند که بادها در هر شبانه‌روز در سرتاسر کره‌ی زمین، چه بذرهایی را از گیاهان جدا کرده و به چه نقطه‌ای می‌پاشد؛ بذرهایی که ممکن است گاهی سالیان دراز در اعماق زمین، مخفی بمانند تا آب کافی برای رشد و نموّ به دست آورند؟

چه کسی می‌داند که در هر ساعت، به وسیله‌ی حشرات و یا به وسیله‌ی انسان‌ها چند دانه از چه نوع بذر و در کدام نقطه‌ی زمین، افشانده می‌شود؟چه کسی جز خدا می‌داند در چه موقع باران می‌بارد و کدام منطقه را زیر پوشش قرار می‌دهد و دقیقاً چه مقدار در دشت و بیابان وکوه و درّه می‌بارد؟

چه کسی از تمام خصوصیات و جزئیات جنین در رحم مادر - از قبیل پسر و دختر بودن و استعدادهای درونی و ویژگی‌های بیرونی جنین و به طور کلّی، کیفیات روحی و صفات جسمانی و اوضاع حال و آینده‌ی او - باخبر است؟

کدام مغز الکترونیکی، می‌تواند تعداد برگ‌هایی که در یک روز از شاخه‌ی درختان جنگل‌ها جدا می‌شود، حساب کند؟

نگاه به منظره‌ی یک جنگل - به خصوص در فصل پاییز و به ویژه، به دنبال یک رگبار یا یک تندباد و منظره‌ی بدیعی که سقوط پی در پی برگ‌ها پیدا می‌کند - به خوبی این حقیقت را ثابت می‌کند که این‌گونه علوم، هیچ‌گاه ممکن نیست در دسترس انسان قرار گیرد.

در واقع، سقوط برگ‌ها، لحظه‌ی مرگ آن‌ها است؛ و سقوط دانه‌ها در مخفی‌گاه زمین، گام‌های نخستین حیات و زندگی آن‌ها است؛ خداست که از نظام این مرگ و زندگی باخبر است؛ حتّی گام‌های مختلفی را که یک دانه به سوی زندگی کامل و شکوفا شدن بر می‌دارد؛ در هر لحظه، هر ساعت، در پیشگاه علم او آشکار است.

بیان این موضوع، یک اثر «فلسفی» و یک اثر «تربیتی» دارد.

امّا اثر فلسفی آن، این است که پندار کسانی را که علم خدا را منحصر به کلّیات می‌دانند و معتقدند که خدا از جزئیات این جهان آگاهی ندارد، نفی می‌کند و به صراحت بیان می‌دارد که خدا، از همه‌ی کلّیات و جزئیات آگاهی کامل دارد.

و امّا اثر تربیتی آن، روشن است؛ زیرا، ایمان به این علم وسیع و پهناور، به انسان می‌گوید که تمام اسرار وجود تو، اعمال و گفتار تو و نیات و افکار تو، همگی برای ذات

پاک خدا، آشکار و عیان است؛ با چنین ایمانی،چگونه ممکن است، انسان، مراقب حال خویش نباشد و اعمال و گفتار و نیات خود را کنترل نکند.

در اینجا، لازم می‌بینم، پیرامون «علم غیب» مطالبی را بیان دارم:

هنگامی که رسول خدا ﷺ در شبه جزیره‌ی عربستان به نبوّت و رهبری جامعه‌ی بشری مبعوث گردید، با عدّه‌ای از افراد فاسد و دجّال صفت و شیاد و حیله‌گر که به «کاهن» و «غیبگو» معروف بودند و آنان را «عرّاف»، «کاهن» و «فال‌گیر» نیز می‌خواندند، رو به رو شد که ادعا می‌کردند غیب را می‌دانند و از گذشته و آینده با خبر هستند و از طریق ارتباط با جن و غیره علم غیب پیدا می‌کنند. پیامبر ﷺ با این فتنه و فساد عقیدتی و اجتماعی که پایه‌ای از علم و منطق و رهنمودهای آسمانی و دلایل وحیانی و براهین شرعی نداشت به مبارزه برخاست و آیاتی را که خداوند بر او نازل کرده بود، بر ایشان تلاوت نمود و فرمود:

﴿قُل لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُ﴾ [النمل: ٦٥].

«بگو: جز خدا هیچ یک از کسانی که در آسمانها و زمین قرار دارند، غیب را نمی‌دانند».

پس نه فرشتگان، نه جن و نه بشر، هیچ کدام غیب را نمی‌دانند. حتی پیامبر ﷺ از خودش نیز دانستن غیب را نفی کرد و فرمود:

﴿وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُۚ إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۸].

و خداوند دانستن غیب را از جنیات نیز نفی کرد و فرمود:

﴿أَن لَّوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ٱلۡغَيۡبَ مَا لَبِثُواْ فِي ٱلۡعَذَابِ ٱلۡمُهِينِ﴾ [سبأ: ١٤].

پس کسی‌که ادعای دانستن غیب حقیقی را می‌کند، بدون شک در برابر خدا، حقیقت و مردم دروغ می‌گوید و اسلام تنها به حمله به کاهنان و مبارزه با این دجّالها قناعت نکرده، بلکه کسانی را که نزد آنان می‌روند و از آنها چیزهایی می‌پرسند و جوابهای آنان را تأیید می‌کنند و موجبات تشویق و ترویج و فساد و گمراهی آنان را فراهم می‌سازند را شریک جرم این دروغگویان قرار داده است و آنها را نیز مقصر و گنهکار می‌داند.

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «مَن اَتي عرّافاً فسأله عن شيءٍ فصدّقه بماقال، لم تقبل له صلوة اربعين يوماً» [مسلم]. «کسی که نزد فالگیری برود و چیزی از او بپرسد و جواب او را تصدیق و باور نماید، چهل روز نمازش قبول نمی‌شود».

و نیز می‌فرماید: «من أتي كاهناً فصدّقه بماقال، فقد كفر بما انزل علي محمد» [بزار]. «کسی که پیش کاهنی برود و گفته‌ی او را تصدیق نماید، به آنچه بر محمد ﷺ نازل شده، کفر می‌ورزد».

چرا که آنچه بر حضرت محمد ﷺ نازل شده است، اعلام می‌دارد که غیب و علم گذشته و آینده، خاصِّ خدا است و محمد ﷺ عالم به غیب و آگاه به اخبار گذشته و آینده نیست، پس افراد غیر محمد ﷺ به طریق اولی به غیب آگاهی ندارند.

خداوند خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿قُل لَّآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ...﴾ [الأنعام: ۵۰].

«بگو: من نمی‌گویم گنجینه‌های ارزاق و اسرار جهان یزدان در تصرّف من است و من نمی‌گویم که من غیب می‌دانم. چرا که کسی از غیب جهان با خبر است که در همه‌ی مکان‌ها و زمان‌ها حاضر و ناظر باشد که خدا است».

پس فالگیری، کاهنی، رمّالی، طلسم‌نویسی، کتاب باز کردن، طاس نهادن و کارهای دیگری از این قبیل که در جامعه‌ی ما انجام می‌پذیرند، به نصّ قرآن و حدیث، حرام و ناپسند می‌باشند.

پس هرگاه مسلمان این آیات صریح و روشن را در قرآن ببیند و معنای واضح آنها را درک کند و با وجود این، عقیده داشته باشد که بعضی از مخلوقات می‌توانند به خودی خود و به طور مستقیم پرده از روی غیب بردارند و اسرار آن را کشف کنند، مسلماً به آیاتی که خداوند بر محمد ﷺ نازل نموده است، کفر می‌ورزد.

«انّ الله عنده علم الساعة»: آری، آگاهی از فرارسیدن قیامت و نزول باران و چگونگی جنین در رحم مادر، و اموری را که ایشان در آینده انجام می‌دهد و محل مرگ او، در اختیار و علم خداوند ﷻ است و دیگران را به آن راهی نیست.

از این آیه به خوبی بر می‌آید که منظور از عدم آگاهی مردم از این امور پنج‌گانه، آگاهی به تمام خصوصیات و جزئیات آنها است. فی‌المثل اگر روزی وسائلی در اختیار بشر قرار گیرد و از پسر یا دختر بودن جنین به طور قطع آگاه شوند، باز این امر مسئله‌ای در صحت و درستی این آیه ایجاد نمی‌کند، چرا که آگاهی از جنین، به آن است که تمام خصوصیات جسمانی، زشتی و زیبایی، سلامت و بیماری، استعدادهای درونی، ذوق علمی و فلسفی و ادبی و سایر صفات و کیفیات روحی را بدانیم و این امر برای غیر خدا امکان‌پذیر نیست.

همچنین این که باران در چه موقع نازل می‌شود؟ و کدام منطقه را زیر پوشش قرار می‌دهد؟ و دقیقاً چه مقدار در دریا و چه مقدار در صحرا و دره و کوه و بیابان می‌بارد؟ جز خدا کسی نمی‌داند و در مورد حوادث و وقایع آینده و فردا و فرداها و خصوصیات و جزئیات آنها نیز همین‌گونه است.

١٥١٥ - [٥] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «لَيْسَتِ السَّنَةُ بِأَنْ لَا تُمْطَرُوا وَلَكِنِ السَّنَةُ أَنْ تُمْطَرُوا وَتُمْطَرُوا وَلَا تُنْبِتُ الْأَرْضُ شَيْئًا». رَوَاهُ مُسلم[١].

١٥١٥- (٥) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «قحطی و خشکسالی، آن نیست که بر شما، باران فرو نریزد؛ بلکه قحطی و خشکسالی واقعی، آن است که باران بسیار بر شما فرو ریزد؛ ولی زمین چیزی (از علف‌ها و گیاهان) را نرویاند».

[این روایت را مسلم روایت کرده است].

شرح: «آلسَّنة»: خشکسالی و قحطی؛ شداید و سختی‌ها. خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَقَدۡ أَخَذۡنَآ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ بِٱلسِّنِينَ﴾ [الأعراف: ١٣٠]؛ «ما فرعون و فرعونیان را به خشکسالی و قحطی، گرفتار ساختیم».

حدیث بالا، بیانگر قضیه‌ی شکر نعمت‌های الهی و کفران آن‌ها است.

بدون شک، خداوند بلند مرتبه، در برابر نعمت‌هایی که به ما می‌بخشد، نیازی به شکر ما ندارد و اگر دستور به شکرگزاری داده است، آن هم موجب نعمت دیگری بر ما و یک مکتب عالی تربیتی است.

مهم این است که ببینیم، حقیقت شکر چیست؟ تا روشن شود که رابطه‌ی آن با افزونی نعمت از کجاست و چگونه می‌تواند خود یک عامل تربیت بوده باشد. حقیقت شکر، تنها تشکر زبانی یا گفتن «الحمدلله» و یا به سجده رفتن نیست، بلکه شکر دارای سه مرحله است.

نخستین مرحله، آن است که به دقت بیندیشیم که بخشنده‌ی نعمت یا دفع کننده‌ی بلا و مصیبت کیست؟ این توجه و ایمان و آگاهی، پایه‌ی اول شکر است و از آن که بگذریم، مرحله‌ی زبان فرامی رسد؛ ولی از آن بالاتر، مرحله‌ی عمل است. شکر عملی، آن است که

١- مسلم ٢٢٢٨/٤ ح (٢٩٠٤-٤٤)؛ و مسند احمد ٣٤٢/٢.

درست بیندیشیم که هر نعمتی برای چه هدفی به ما داده شده است تا آن را در مورد خودش صرف کنیم؛ که اگر این کار را نکنیم، کفران نعمت کرده‌ایم؛ همان‌گونه که بزرگان گفته‌اند: «الشکر صرف العبد جمیع ما انعمه الله تعالي فیما خلق لاجله».

و شاید به همین دلیل، قرآن، تعداد شکرگزاران واقعی را اندک شمرده است و بعد از آن که نعمت‌های بزرگی همچون آفرینش گوش و چشم و دل را برشمرده است، اضافه می‌کند: ﴿...قَلِيلٗا مَّا تَشۡكُرُونَ﴾ [الأعراف: ١٠] مؤمنون/۲۳؛ سجده /۳۲ و ملک/٦٧)؛ «کمتر شکر او را به جای می‌آورید». و نیز می‌فرماید: ﴿وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَشۡكُرُونَ﴾ [یونس: ٦٠] (یونس/٦٠ و نمل /۷۳)؛ «بیشتر آن‌ها، شکرگزاری نمی‌کنند».

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَإِن تَعُدُّواْ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ لَا تُحۡصُوهَآ﴾ [النحل: ١٨] «و اگر بخواهید نعمت‌های خدا را شماره کنید، قادر به شمارش آن نیستید».

سرتاپای وجود ما، غرق نعمت‌های اوست؛ در هر نفسی که فرود می‌رود و برمی‌آید، نه تنها دو نعمت که هزاران نعمت، موجود است و بر هر نعمتی، شکری واجب؛ هر دقیقه‌ای که از عمر ما می‌گذرد، حیات و سلامت ما، مدیون فعالیت میلیون‌ها موجود زنده در درون بدنمان و میلیون‌ها موجود جاندار و بی‌جان در بیرون بدنمان است که بدون فعالیت آن‌ها، ادامه‌ی حیات - حتّی برای یک لحظه- ممکن نیست.

اصولاً ما از وجود همه‌ی نعمت‌ها، آگاه نیستیم و هر قدر دامنه‌ی علم و دانش بشری گسترده‌تر می‌شود، افق‌های تازه‌ای از این نعمت‌ها بر ما گشوده خواهد شد؛ افق‌هایی که کرانه‌های آن‌ها، همچنان ناپیدا است؛ آیا با این حال، در زمره‌ی ناسپاسان نیستیم؟ پاسخ این سؤال را قرآن بیان می‌کند و می‌گوید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ﴾ [النحل: ١٨]. «بی‌گمان خداوند بخشاینده و مهربان است».

آری؛ خداوند، مهربانتر و بزرگوارتر از آن است که شما را به خاطر عدم توانایی بر شکر نعمت‌هایش مؤاخذه یا مجازات کند؛ همین قدر که بدانید سرتاپای شما، غرق نعمت اوست و از ادای حق شکرش عاجز و ناتوانید و عذر تقصیر به پیشگاهش برید، نهایت شکر او را انجام داده‌اید. ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که به جا آوردا.

ولی این‌ها، همه مانع از آن نیست که ما به مقدار توانایی خویش، به اِحصای نعمت‌های خداوند بپردازیم؛ چرا که این توجه هم، درجه‌ی معرفت و جهان‌بینی و جهان‌شناسی توحیدی

ما را بالا می‌برد و هم شعله‌ی عشق خدا را در اعماق قلب ما فروزانتر می‌کند و هم حس شکرگزاری را در ما تحریک می‌نماید.

به همین دلیل، پیشوایان و بزرگان دین، در سخنان خود - و حتّی در دعاها و مناجات‌هایشان - به شمردن گوشه‌ای از نعمت‌های بی‌پایان خداوندی می‌پرداختند تا درسی باشد برای دیگران.

به تعبیر دیگر؛ شکر مطلق، این است که انسان، همواره به یاد خدا باشد، بی‌هیچ‌گونه فراموشی؛ و در راه او گام بردارد بدون هیچ‌گونه معصیت؛ و اطاعت فرمان او کند، خالی از هرگونه سرپیچی؛ و مسلّم است که این اوصاف، در کمتر کسی جمع می‌شود.

به راستی، چرا خدا به ما چشم داد؟ و چرا نعمت شنوایی و گویایی بخشید؟ آیا جز این بوده است که عظمت او را در این جهان ببینیم و راه زندگی را بشناسیم و با این وسائل، در مسیر تکامل گام برداریم؟ و حق را درک کنیم و از آن دفاع نمائیم و با باطل بجنگیم؟ اگر این نعمت‌های بزرگ خدا را در این مسیرها مصرف کردیم، **شکر** عملی اوست؛ و اگر وسیله‌ای شد برای طغیان و خودپرستی و غفلت و بیگانگی و غرور و دوری از خدا، این، عین کفران است.

کمترین، شکر، این است که نعمت را از خدا بدانیم؛ بی‌آن که قلب ما، مشغول به آن نعمت شود و خدا را فراموش کنیم، و هم‌چنین راضی بودن به نعمت او و این که نعمت خدا را وسیله‌ی عصیان او قرار ندهیم و اوامر و نواهی او را با استفاده از نعمت‌هایش زیر پا نگذاریم.

از این جا روشن می‌شود که شکر قدرت و علم و دانش و نیروی فکر و اندیشه و نفوذ اجتماعی و مال و ثروت و سلامت و تندرستی، هر کدام از چه راهی است؟ و کفران آن‌ها چگونه است؟ پس شکر نعمت، آن است که از گناهان پرهیز شود و اوامر و نواهی خدا را با استفاده از نعمت‌هایش، زیر پا نگذارد.

در حقیقت، ما دو گونه شکر داریم: شکر تکوینی و شکر تشریعی.

«شکر تکوینی» آن است که یک موجود از مواهبی که در اختیار دارد، برای نموّ و رشد خویش، استفاده کند. به عنوان مثال: باغبان می‌بیند که در فلان قسمت از باغ، درختان به خوبی رشد و نموّ می‌کنند و هر قدر از آن‌ها پذیرایی بیشتر می‌کند، شکوفاتر می‌شوند؛ همین امر سبب می‌شود که باغبان، همّت بیشتری به تربیت آن بخش از باغ درختان بگمارد

و مراقبت از آن‌ها را به کارکنان خویش توصیه کند؛ چرا که آن درختان به زبان حال فریاد می‌زنند: ای باغبان! ما لایق و شایسته‌ایم؛ نعمتت را بر ما افزون کن؛ و او هم به این ندا پاسخ مثبت می‌دهد.

و امّا در بخش دیگری از باغ، درختانی را می‌بینند که پژمرده شده‌اند؛ نه طراوتی دارند، نه برگی، نه گلی، نه سایه‌ای و نه میوه و بری؛ این کفران نعمت، سبب می‌شود که باغبان، آن‌ها را مورد بی‌مهری قرار دهد و در صورتی که این وضع، ادامه پیدا کند، دستور می‌دهد که اره برپای آن‌ها بگذارند؛ چرا که:

بسوزند چوب درختان بی‌بر		سزا خود همین است مر، بی‌بری را

در جهان انسانیت نیز، همین حالت وجود دارد با این تفاوت که درخت از خود اختیاری ندارد و صرفاً تسلیم قوانین تکوینی است؛ امّا انسان‌ها با استفاده از نیروی اراده و اختیار و تعلیم و تربیت تشریعی، می‌توانند آگاهانه در این راه گام بگذارند.

بنابراین، آن کس که نعمت قدرت را وسیله‌ی ظلم و طغیان قرار می‌دهد، به زبان حال فریاد می‌کشد که بار خدایا! لایق این نعمت نیستم؛ و آن کس که از آن در مسیر اجرای حق و عدالت بهره می‌گیرد، به زبان حال می‌گوید: پروردگارا! شایسته‌ام؛ افزون کن!.

این واقعیت نیز قابل تردید نیست که ما هر وقت در مقام شکر و سپاس الهی - چه با فکر؛ چه با زبان و چه با عمل - برمی‌آییم؛ خود این توانایی بر شکر در هر مرحله، موهبت تازه‌ای است؛ و بدین ترتیب، اقدام بر شکر، ما را مدیون نعمت‌های تازه‌ی او می‌سازد و بدین‌سان، هرگز قادر نیستیم که حق شکر او را ادا کنیم؛ همان‌گونه که در مناجات شاکران و سپاسگزاران آمده است که:

«چگونه می‌توانیم حق شکر تو را به جای آوریم، در حالی که همین شکر ما نیز، نیاز به شکری دارد؛ از این رو، هرگاه که می‌گوییم: «لك الحمد»؛ بر ما لازم است که به خاطر همین توفیق شکرگزاری، بگوییم: «لك الحمد».

امّا کفران نعمت:

خداوند برای آن‌ها که ناسپاسی نعمت می‌کنند، مَثلی زده است:

﴿وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا قَرۡيَةٗ كَانَتۡ ءَامِنَةٗ مُّطۡمَئِنَّةٗ يَأۡتِيهَا رِزۡقُهَا رَغَدٗا مِّن كُلِّ مَكَانٖ فَكَفَرَتۡ بِأَنۡعُمِ ٱللَّهِ فَأَذَٰقَهَا ٱللَّهُ لِبَاسَ ٱلۡجُوعِ وَٱلۡخَوۡفِ بِمَا كَانُواْ يَصۡنَعُونَ١١٢﴾ [النحل: ۱۱۲].

«خداوند (برای آنان که کفران نعمت می‌کنند، داستان) مردمان شهری را مثل می‌زند که در آمن و امان به سر می‌برند و از هر طرف روزی شان به گونه‌ی فراوان به سویشان سرازیر می‌شد؛ امّا آنان کفران نعمت خدا کردند و خداوند به خاطر کاری که انجام دادند؛ بلای فراگیر گرسنگی و هراس را بدیشان چشانید (و نعمت‌ها را از ایشان، سلب گردانید و بلاها بدانان رسانید)».

در این آیه، خداوند بلند مرتبه، برای آن‌ها که ناسپاسی نعمت می‌کنند؛ مَثَلی زده است: منطقه‌ی آبادی را که در نهایت امن و امان بود.

این آبادی، آن چنان امن و امان بود که ساکنانش با اطمینان در آن زندگی داشتند و هرگز مجبور به مهاجرت و کوچ کردن نبودند.

علاوه بر نعمت امنیت و اطمینان، انواع روزی‌های مورد نیازش به طور وافر از هر مکانی به سوی آن می‌آمد. امّا سرانجام، این آبادی - یعنی ساکنانش - کفران نعمت‌های خدا کردند و خدا لباس گرسنگی و ترس را به خاطر کردارشان بر اندام آن‌ها پوشانید.

این، هشداری است به همه‌ی افراد و ملّت‌هایی که غرق نعمت‌های الهی هستند تا بدانند هرگونه اسراف و تبذیر و تضییع نعمت‌ها، جریمه دارد؛ آن هم جریمه‌ای بسیار سنگین.

این، هشداری است به آن‌ها که همیشه نیمی از غذای اضافی خود را به زباله‌دان‌ها می‌ریزند.

هشداری است به آن‌ها که برای سفره‌ای که سه چهار نفر میهمان بر سر آن، دعوت شده‌اند، معادل غذای ۲۰ نفر از غذاهای رنگین، تهیه می‌بینند؛ و حتّی باقی‌مانده‌ی آن را به مصرف انسان‌های گرسنه نمی‌رسانند.

و هشداری است به آن‌ها که مواد غذایی را در خانه‌ها برای مصرف شخصی و در انبارها برای گرانتر فروختن، آن قدر ذخیره می‌کنند که می‌گندند و فاسد می‌شوند؛ امّا حاضر نیستند به نرخ ارزانتر و یا رایگان در اختیار دیگران بگذارند.

آری؛ این‌ها همه در پیشگاه خدا، مجازات و جریمه دارد و کمترین مجازات آن، سلب این مواهب است.

«کفران نعمت»، تنها به این نیست که انسان، ناسپاسی خدا گوید؛ بلکه هرگونه بهره‌گیری انحرافی و سوء استفاده از نعمت، کفران نعمت است. اصولاً، حقیقت «کفران نعمت»، همین است که بیان شد و ناسپاسگویی، در درجه‌ی دوم قرار دارد.

همان‌گونه که شکر نعمت، به معنای «صرف نعمت در آن هدفی است که برای آن آفریده شده است» و سپاسگویی با زبان، در درجه‌ی بعد است؛ اگر هزار بار با زبان، «الحمدلله» بگویی، ولی در عمل، از نعمت سوء استفاده کنی، کفران نعمت کرده‌ای!.

در همین عصری که ما زندگی می‌کنیم، بارزترین نمونه‌ی این تبدیل نعمت به کفران، به چشم می‌خورد، نیروهای مختلف جهان طبیعت در پرتو هوش و ابتکار خدادادی بشر، به دست انسان مهار شده و در مسیر منافع او به کار افتاده است.

اکتشافات علمی و اختراعات صنعتی، چهره‌ی این جهان را دگرگون ساخته و بارهای سنگین، از دوش انسان‌ها، برداشته شده و بر دوش چرخ‌های کارخانه‌ها قرار گرفته است.

مواهب و نعمت‌های الهی، بیش از هر زمان دیگر است و وسائل نشر اندیشه و گسترش علم و دانش و آگاهی از همه‌ی اخبار جهان، در دسترس همگان قرار گرفته است؛ از این رو، می‌بایست در چنین عصر و زمانی، مردم این جهان، از هر نظر، انسان‌های خوشبختی باشند؛ هم از نظر مادی و هم از نظر معنوی.

ولی به خاطر تبدیل این نعمت‌های بزرگ الهی، به کفر و صرف کردن نیروهای شگرف طبیعت در راه طغیان و بیدادگری و به کار گرفتن اختراعات و اکتشافات در طریق هدف‌های مخرّب به گونه‌ای که هر پدیده‌ی تازه‌ی صنعتی، نخست مورد بهره‌برداری تخریبی قرار می‌گیرد و جنبه‌های مثبت آن در درجه‌ی بعد است؛ خلاصه، این ناسپاسی بزرگ که معلول دور افتادن از تعلیمات سازنده‌ی پیامبران خداست، سبب شده است که قوم و جمعیت خود را به نیستی بکشانند.

فصل دوّم

۱۵۱۶ - [٦] (صَحِيح)

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: «الرِّيحُ مِنْ روح الله تَأْتِي بِالرَّحْمَةِ وَبِالْعَذَابِ فَلَا تَسُبُّوهَا وَسَلُوا اللهَ مِنْ خَيْرِهَا وَعُوذُوا بِهِ مِنْ شَرِّهَا». رَوَاهُ الشَّافِعِي وَأَبُو دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَهْ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي الدَّعَوَاتِ الْكَبِيرِ[1].

۱۵۱۶- (٦) ابوهریره رضی الله عنه گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «باد، از رحمت خداوند، نسبت به بندگانش ناشی می‌شود؛ که گاهی با خود، رحمت و گاهی دیگر، با خود عذاب را به همراه دارد؛ پس به باد دشنام مدهید؛ بلکه از خداوند خیر آن را بخواهید و از شرّ آن به خدا پناه ببرید».

[این روایت را شافعی، ابوداود، ابن ماجه و بیهقی در «الدعوات الکبیر» روایت کرده‌اند].

شرح: «روح»: به فتح راء، به معنای رحمت خداوند نسبت به بندگانش است. در اینجا، مراد از «رحمت»، باران است؛ زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يُرۡسِلُ ٱلرِّيَٰحَ بُشۡرَۢا بَيۡنَ يَدَيۡ رَحۡمَتِهِۦ﴾ [الأعراف: ۵۷].

«خدا، کسی است که بادها را بشارت‌دهنده در پیشاپیش (باران) رحمتش می‌فرستد».

در این آیه، خداوند بلندمرتبه، برای «**باران**»، واژه‌ی «**رحمت**» را به کار برده است.

خداوند در این آیه، نخست می‌فرماید: «او کسی است که بادها را پیشاپیش باران رحمتش هم چون بشارت‌دهنده‌ای که از قدوم مسافر عزیزی خبر می‌دهد، می‌فرستد؛ بادهایی که از اقیانوس‌ها، برخاسته و ابرهای سنگین بار و پر آب را با خود حمل می‌کند؛ در این موقع، آن‌ها را به سوی سرزمین‌های مرده و خشک و سوزان می‌رانیم و مأموریت آبیاری این تشنگان را به عهده‌ی آن‌ها می‌نهیم و به وسیله‌ی آن، آب حیات‌بخش را در همه جا فرو می‌فرستیم و به کمک این آب، انواع میوه‌ها را از خاک تیره بیرون می‌آوریم».

آری، آفتاب بر اقیانوس‌ها می‌تابد و بخار آب را به بالا می‌فرستد؛ بخارها متراکم می‌شوند و توده‌های سنگین ابر را تشکیل می‌دهند و امواج باد، توده‌های کوه‌پیکر ابر را بر دوش خود حمل می‌کنند و به سوی سرزمین‌هایی که مأموریت دارند، پیش می‌روند؛ قسمتی از

۱- ابوداود ۳۲۸/۵ ح ۵۰۹۷؛ ابن ماجه ۱۲۲۸/۲ ح ۳۷۲۷؛ و مسند احمد ۲۵۰/۲.

این بادها که در پیشاپیش توده‌های ابر در حرکتند و آمیخته با رطوبت ملایمی هستند، نسیم دل‌انگیزی ایجاد می‌کنند که از درون آن، بوی باران حیات‌بخش به مشام می‌رسد؛ این‌ها در حقیقت، «**مُبشّران**» (بشارت دهندگانِ) نزول باران هستند؛ سپس توده‌های عظیم ابر، دانه‌های باران را از خود بیرون می‌فرستند؛ نه چندان درشتند که زراعت‌ها را بشویند و زمین‌ها را ویران کنند؛ و نه چندان کوچکند که در فضا سرگردان بمانند؛ این دانه‌های باران، آرام و ملایم بر زمین می‌نشینند و آهسته، در آن نفوذ می‌کنند و محیط را برای رستاخیز بذرها و دانه‌ها آماده می‌سازند؛ زمینی که در خشکی می‌سوخت و شباهت کامل به منظره‌ی یک گورستان خاموش و خشک داشت، تبدیل به کانون فعّالی از حیات و زندگی و باغ‌های پر گل و پرمیوه می‌شود.

«فلاتسبّوها»: باد را دشنام مدهید.

در زندگی، حوادث و بلایا و مشکلات و نابسامانی‌ها، برای انسان‌ها پیش می‌آید و تغییرات روزگار و زمانه، برخلاف میل و خواسته‌ی انسان‌ها اتفاق می‌افتد؛ ولی انسان‌ها عادت دارند که هرگاه روزگار، موافق میل آن‌ها نچرخد، آن را مورد سبّ و دشنام قرار می‌دهند و زمانه را نفرین و لعن می‌کنند؛ گویا که آنان از روزگار و از خدای روزگار پیمان گرفته‌اند که برخلاف آن‌ها نوزد و پیوسته موافق میل و خواسته‌ی آن‌ها باشد؛ آن‌ها نمی‌دانند که روزگار و زمانه و باد و باران و خورشید و ماه و.. مسخّر و تحت فرمان کسی است که دگرگونی شب و روز به دست اوست.

در حقیقت، خشم بر روزگار و باد، خشم بر کسی است که زمام و اختیار روزگار و باد به دست اوست و تغییرات روزگار و باد در قبضه‌ی قدرت و تصرّف خداوند و مطابق حکمت و نظامی است که اِبداع نموده است؛ نه مطیع مخلوق است و نه به میل او رفتار می‌کند.

پس نفرین بر روزگار و باد، در حقیقت، نفرین بر آفریدگار و متصرّف و چرخاننده‌ی آن‌ها است.

۱۵۱۷ - [۷] (صَحِیح)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ رَجُلًا لَعَنَ الرِّيحَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «لَا تَلْعَنُوا الرِّيحَ فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ وَأَنَّهُ مَنْ لَعَنَ شَيْئًا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ رَجَعَتِ اللَّعْنَةُ عَلَيْهِ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ: هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ[۱].

۱- ابوداود ۲۱۲/۵ ح ۴۹۰۸؛ و ترمذی ۳۰۹/٤ ح ۱۹۷۸.

۱۵۱۷- (۷) عبدالله بن عباس ﷺ گوید: مردی در حضور رسول خداﷺ باد را نفرین کرد؛ آن حضرت ﷺ فرمودند: «باد را نفرین نکنید؛ زیرا، آن، (از ناحیه‌ی خدا) مأمور و دستور یافته است؛ و هر کس؛ چیزی را نفرین کند که در خورِ لعن و نفرین نباشد، در آن صورت، لعن و نفرین، به خود او بازمی‌گردد».

[این روایت را ترمذی روایت کرده و گفته است: این، حدیثی غریب است].

۱۵۱۸ - [۸] (صَحِيح)

وَعَنْ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «لَا تَسُبُّوا الرِّيحَ فَإِذَا رَأَيْتُمْ مَا تَكْرَهُونَ فَقُولُوا: اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ هَذِهِ الرِّيحِ وَخَيْرِ مَا فِيهَا وَخَيْرِ مَا أُمِرَتْ بِهِ وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ هَذِهِ الرِّيحِ وَشَرِّ مَا فِيهَا وَشَرِّ مَا أُمِرَتْ بِهِ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ[1].

۱۵۱۸- (۸) ابی بن کعب ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «به باد، دشنام مدهید؛ پس هرگاه چیزی را مشاهده کردید که آن را ناپسند می‌شمارید، بگویید:

«اللهمّ انّا نسألك من خير هذه الريح وخير ما فيها وخير ما أُمرتْ به؛ ونعوذبك من شرّ هذه الريح وشرّ ما فيها وشرّ ما أُمرتْ به».

«بار خدایا! من، خیر این باد و خیر هر آنچه که در آن است و خیر آنچه که به آن فرمان داده شده است را از تو می‌خواهم؛ و از شرّ این باد و شرّ آنچه که در آن است و شرّ آنچه که بدان فرمان داده شده است، به تو پناه می‌برم».

[این روایت را ترمذی روایت کرده است].

۱۵۱۹ - [۹] (ضَعِيف جدا)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: مَا هَبَّتْ رِيحٌ قَطُّ إِلَّا جَثَا النَّبِيُّ ﷺ على رُكْبَتَيْهِ وَقَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا رَحْمَةً وَلَا تَجْعَلْهَا عَذَابًا اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا رِيَاحًا وَلَا تَجْعَلْهَا رِيحًا». قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فِي كِتَابِ اللّٰهِ تَعَالَى: [إِنَّا أرسلنا عَلَيْهِم ريحًا صَرْصَرًا]

و [أرسلنا عَلَيْهِم الرّيح الْعَقِيم]

[وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاح لَوَاقِح]

و [أَن يُرْسل الرِّيَاح مُبَشِّرَات]

رَوَاهُ الشَّافِعِي وَالْبَيْهَقِيّ فِي الدَّعْوَات الْكَبِير[2].

۱- ترمذی ۵۲۱/٤ ح ۲۲۵۲؛ و مسند احمد ۱۲۳/۵.
۲- مسند امام شافعی ص ۱۸۱.

۱۵۱۹- (۹) عبدالله بن عبّاس ﷺ گوید: هیچ‌گاه باد تندی نمی‌وزید، مگر آن که رسول خدا ﷺ در پیشگاه خداوند بلند مرتبه به زانو می‌افتادند و چنین دعا می‌کردند:

«اللهمّ اجعلها رحمة ولا تجعلها عذاباً؛ اللهمّ اجعلها رياحاً ولا تجعلها ريحاً».

«بار خدایا! این باد را مایه‌ی رحمت قرار بده نه مایه‌ی عذاب؛ و آن را بادی قرار بده که با خود، رحمت به همراه داشته باشد؛ نه عذاب»!.

آن‌گاه عبدالله بن عباس ﷺ (در تأیید این که در قرآن کریم، واژه‌ی «ریح» برای بادهای عذاب؛ و واژه‌ی «ریاح» برای بادهای رحمت به کار رفته است،) گوید:

در کتاب خداوند بلند مرتبه، این آیات (در مورد «ریح» - برای عذاب - و «ریاح» - برای رحمت،) وجود دارد؛ آنجا که خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّآ أَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ رِيحٗا صَرۡصَرٗا﴾ [القمر: ۱۹] «تندباد وحشتناک و سردی را (که هفت شب و هشت روز ادامه داشت) بر آنان وزان و روان کردیم».

﴿...أَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمُ ٱلرِّيحَ ٱلۡعَقِيمَ﴾ [الذاريات: ٤١]. «آن‌گاه که تندباد بی‌خیر و برکتی (که مرگ و نابودی قوم عاد را به همراه داشت) به سوی ایشان وزان کردیم».

﴿وَأَرۡسَلۡنَا ٱلرِّيَٰحَ لَوَٰقِحَ﴾ [الحجر: ٢٢]. «و بادها را برای تلقیح (ابرها و بارور ساختن آن‌ها) به وزیدن می‌اندازیم».

و ﴿...أَن يُرۡسِلَ ٱلرِّيَاحَ مُبَشِّرَٰتٖ...﴾ [الروم: ٤٦]. «خداوند بادها را به عنوان مژده‌رسان (به نعمت‌های گوناگون، همچون نزول باران و تلقیح گیاهان و تکان دادن آب‌های فراوان و تغییر هوا و غیره) می‌فرستد».

[این روایت را شافعی و بیهقی در «الدعوات الکبیر» روایت کرده‌اند].

شرح: در برخی از آیات قرآن، همانند آیات ۱۹ سوره‌ی قمر و ٤۱ سوره‌ی ذاریات، به بادی که مایه‌ی تباهی و نابودی گروهی از انسان‌های پیشین شده است، به «ریح» تعبیر شده است؛ و در برخی دیگر از آیات - همانند آیات ۲۳ سوره‌ی حجر و ٤٦ سوره‌ی روم - به بادی که وسیله‌ی رحمت الهی برای تعدادی از بندگان خدا شده است، به «ریاح» تعبیر گردیده است؛ از این رو؛ رسول خدا ﷺ نیز به هنگام وزیدن بادهای تند، چنین دعا می‌کردند:

«اللهمّ اجعلها رياحاً ولا تجعلها ريحاً»؛ «بار خدایا! باد رحمت باشد، نه باد عذاب و تباهی».

۱۵۲۰ - [۱۰] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ عَائِشَةَ ﵂ قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَبْصَرْنَا شَيْئًا مِنَ السَّمَاءِ تَعْنِي السَّحَابَ تَرَكَ عَمَلَهُ وَاسْتَقْبَلَهُ وَقَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا فِيهِ» فَإِنْ كَشَفَهُ حَمِدَ اللهَ وَإِن مطرَت قَالَ: «اللَّهُمَّ سَقْيًا نَافِعًا». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَابْنُ مَاجَه وَالشَّافِعِيّ وَاللَّفْظ لَهُ[1].

۱۵۲۰- (۱۰) عایشه ﵂ گوید: روش پیامبر ﷺ بر آن بود که هرگاه در آسمان، ابری را مشاهده می‌کردند، به هر کاری که مشغول بودند، آن را رها می‌کردند و رو به ابر می‌نمودند و این دعا را می‌خواندند:

«اللهمّ انّي اعوذ بك من شرّ مافيه».

«بار خدایا! از شرّ آنچه در این ابر وجود دارد، به تو پناه می‌برم».

آن‌گاه، اگر آن ابر، از صفحه‌ی آسمان به کنار می‌رفت و آسمان صاف و بی‌ابر می‌شد، سپاس و ستایش خدای را به جای می‌آوردند؛ و اگر چنانچه از آن ابر، بارانی فرو می‌ریخت، این دعا را با خود زمزمه می‌نمودند:

«اللهم سقياً نافعاً».

«بار خدایا! این باران را بارانی سودبخش و سیراب‌کننده و مفید و نافع بگردان».

[این حدیث را ابوداود، نسایی، ابن ماجه و شافعی روایت کرده‌اند؛ و لفظ حدیث، از آن شافعی است].

۱۵۲۱ - [۱۱] (ضعيف)

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ: كَانَ إِذَا سَمِعَ صَوْتَ الرَّعْدِ وَالصَّوَاعِقَ قَالَ: «اللَّهُمَّ لَا تَقْتُلْنَا بِغَضَبِكَ وَلَا تُهْلِكْنَا بِعَذَابِكَ وَعَافِنَا قَبْلَ ذَلِكَ». رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَقَالَ: هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ[2].

۱۵۲۱- (۱۱) عبدالله بن عمر ﵄ گوید: هرگاه رسول خدا ﷺ صدای رعد و برق را می‌شنیدند، این دعا را می‌خواندند:

«اللهمّ لاتقتلنا بغضبك ولا تُهلكنا بعذابك وعافنا قبل ذلك».

«بار خدایا! ما را با خشم خویش، نابود مگردان و با عذابت، هلاک مکن و ما را پیش از (شرّ و زیان) آن، حمایت کن و در پناه خویش بدار».

۱- ابوداود ۵/۳۳۰ ح ۵۰۹۹؛ نسایی ۱۶۴/۳ ح ۱۵۲۳؛ ابن ماجه ۱۲۸۰/۲؛ و مسند احمد ۱۹۰/۶.
۲- ترمذی ۵۰۳/۵ ح ۳۴۵۰؛ و مسند احمد ۱۰۰/۲.

[این حدیث را احمد بن حنبل و ترمذی روایت کرده‌اند؛ و ترمذی گفته است: این، حدیثی غریب است].

شرح: «رعد»: بانگ ابر؛ غرّش ابر؛ صدایی که از برخورد دو توده‌ی ابر، با بار الکتریکی متفاوت به وجود می‌آید.

«الصواعق»: جمع «صاعقه»: آذرخش آسمان که بر اثر برخورد دو توده‌ی ابر، بارهای الکتریکی متفاوت مثبت و منفی به وجود می‌آید، همانگونه که از برخورد سر دو سیم برق، جرقه تولید می‌شود و به اصطلاح تخلیه‌ی الکتریکی صورت می‌گیرد. و به عبارت دیگر، «صاعقه» جرقه‌ی عظیم الکتریسیته است که در میان قطعه‌ی ابری که بار مثبت دارد با زمین که بار منفی دارد ایجاد می‌شود و معمولاً به نوک کوه‌ها، درختان و هر شیء مرتفع، و در بیابانهای مسطح به انسانها و چهارپایان می‌خورد، و حرارت آن به قدری زیاد است که هر چیزی در میان آن قرار گیرد، تبدیل به خاکستر می‌شود و صدای مهیب و زمین لرزه‌ی شدیدی را در همان نقطه به همراه دارد (و به همین جهت است که گاهی صاعقه را به «مرگ» و گاه به «آتش» اطلاق می‌کنند، چرا که آتش یا مرگ و یا عذاب به همراه دارد)

و خداوند عزوجل گروهی از اقوام سرکش و ستمکار و کافر و چندگانه‌پرست را به وسیله‌ی همین صاعقه‌ها مجازات و عذاب کرد.

فصل سوم

۱۵۲۲ - [۱۲] (لم تتمّ دراسته)

عَنْ عَامِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الزُّبَيْرِ أَنَّهُ كَانَ إِذَا سَمِعَ الرَّعْدَ تَرَكَ الْـحَدِيثَ وَقَالَ: سُبْحَانَ الَّذِي يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْـمَلَائِكَةُ من خيفته. رَوَاهُ مَالك(۱).

۱۵۲۲- (۱۲) از عبدالله بن زبیر ﷺ روایت است که وی هرگاه صدای غرّش ابر را می‌شنید، سخن گفتن (با مردمان) را رها می‌کرد و این دعا را می‌خواند:

«سُبحان الّذي يُسَبّح الرعد بحمده والملائكة من خيفته».

«از ناتوانی‌ها و ناشایستی‌ها، خداوندی پاک و منزّه است که «رعد» (به زبان حال) و فرشتگان (به زبان قال) از هیبت و عظمت یزدان، حمد و ثنای خدا را می‌گویند».

[این حدیث را مالک روایت کرده است].

شرح: «اذا سمع الرعد، ترك الحديث»: در اینجا، لازم است که به «برق»، «رعد» و «صاعقه» اشاره‌ای شود.

از نظر علمی، پیدایش برق، به خاطر آن است که دو قطعه‌ی ابر با الکتریسته‌های مختلف (مثبت و منفی) به هم نزدیک می‌شوند و درست همانند سر دو سیم برق که به هنگام نزدیکی جرقه می‌زنند، آن‌ها نیز جرقه‌ی عظیمی ایجاد کرده و به اصطلاح، تخلیه‌ی الکتریکی می‌شوند.

اگر جرقه‌های کوچکی که از سر دو سیم در برابر چشم ما آشکار می‌شود، صدای خفیفی دارند، در عوض، صدای جرقه‌ی آسمانی برق به خاطر گسترش ابر و بالا بودن میزان الکتریسته، به اندازه‌ای شدید است که «**رعد**» را به وجود می‌آورد.

و هرگاه قطعه ابری که دارای الکتریسته‌ی مثبت است، به زمین - که همیشه الکتریسته‌ی منفی دارد - نزدیک شود، جرقه در میان زمین و ابر ایجاد می‌شود که آن را «**صاعقه**» می‌گویند و خطرناک بودنش به همین دلیل است که یک سر آن، زمین و نقطه‌های مرتفعی است که به اصطلاح، نوک این سیم را تشکیل می‌دهد؛ حتّی یک انسان، در یک بیابان، ممکن است در عمل، تبدیل به نوک این سیم منفی شود و درست، جرقه‌ی

۱- موطأ مالک ۹۹۲/۲ ح ۲٦، «كتاب الكلام».

وحشتناکی بر سر او فرود آید و در یک لحظه‌ی کوتاه، تبدیل به خاکستر شود؛ و نیز به همین دلیل است که به هنگام رعد و برق در بیابان‌ها، باید فوراً به کنار درخت یا دیوار یا کوه و یا هر نقطه‌ی مرتفعی، پناه برد و یا در گودالی دراز کشید.

به هر حال؛ «**برق**» که از نظر بعضی، شاید شوخی محسوب می‌شود، با اکتشافات علمی روز ثابت شده است که فوائد و برکت‌های فراوانی دارد که در ذیل، به سه قسمت آن اشاره می‌شود:

۱- آبیاری؛ برق‌ها، معمولاً حرارت فوق‌العاده زیاد - گاه در حدود ۱۵ هزار درجه‌ی سانتیگراد - تولید می‌کنند؛ و این حرارت، کافی است که مقدار زیادی از هوای اطراف را بسوزاند و در نتیجه، فشار فوراً کم شود؛ و پرواضح است که در فشار کم، ابرها می‌بارند؛ و به همین دلیل است که غالباً، به دنبال جهش برق، رگبارهایی شروع می‌شود و دانه‌های درشت باران فرو می‌ریزند و از این رو، برق در واقع، یکی از وظائفش آبیاری است.

۲- سمپاشی؛ به هنگامی که برق با آن حرارتش آشکار می‌شود، قطره‌های باران، با مقداری اکسیژن اضافی ترکیب می‌شود و آب سنگین، یعنی «آب اکسیژنه» (H_2O_2) ایجاد می‌کنند؛ و پرواضح است که آب اکسیژنه، یکی از آثارش، کشتن میکروب‌ها است. به همین دلیل، در مصارف طبّی برای شستشوی زخم‌ها به کار می‌رود؛ این قطره‌های آب اکسیژنه، هنگامی که بر زمین‌ها می‌بارند، تخم آفات و بیماری‌های گ یاهی را از میان می‌برد و سمپاشی خوبی از آن‌ها می‌کند؛ و به همین جهت گفته‌اند: هر سال که رعد و برق کم باشد، آفات گیاهی نیز بیشتر خواهد بود.

۳- تغذیه و کودرسانی؛ قطره‌های باران - که بر اثر برق و حرارت شدید و ترکیب - یک حالت اسیدکربنی پیدا می‌کند که به هنگام پاشیده شدن بر زمین‌ها و ترکیب با آن‌ها، یک نوع کود مؤثّر گیاهی می‌سازد و گیاهان، از این طریق، تغذیه می‌شوند.

برخی از دانشمندان گفته‌اند: مقدار کودی که در طی سال از مجموع برق‌های آسمان در کره‌ی زمین به وجود می‌آید، ده‌ها میلیون تن است؛ که رقم فوق‌العاده بالایی می‌باشد.

بنابراین، می‌بینیم که همین پدیده‌ی به ظاهر پیش پا افتاده و بی‌خاصیت طبیعت، چقدر پربار و پربرکت است. هم آبیاری می‌کند، هم سمپاشی و هم تغذیه؛ و این، نمونه‌ی کوچکی

از اسرار شگرف و پردامنه‌ی عالم هستی است که رهنمون روشنی بر مسأله‌ی خداشناسی می‌تواند باشد.

«تسبیح رعد»:

در آیات مختلف قرآن، سخن از تسبیح و حمد موجودات عالم هستی در برابر خداوند بزرگ به میان آمده که شاید از همه صریحتر آیه مورد بحث باشد که بدون هیچگونه استثنا، همه موجودات عالم هستی، زمین و آسمان، ستارگان و کهکشانها، انسانها و حیوانات و برگهای درختان و حتی دانه‌های کوچک اتم را در این تسبیح و حمد عمومی شریک می‌داند.

قرآن می‌گوید: عالم هستی یکپارچه زمزمه و غوغا است، هر موجودی به نوعی به حمد و ثنای حق مشغول است، و غلغله‌ای خاموش در پهنه عالم هستی طنین افکنده که بی‌خبران توانای شنیدن آن را ندارند، اما اندیشمندانی که قلب و جانشان به نور ایمان زنده و روشن است، این صدا را از هر سو به خوبی به گوش و جان می‌شنوند و به گفته شاعر:

گر تو را از غیب چشمی باز شد	با تو ذرات جهان همراز شد
نطق آب و نطق خاک و نطق گل	هست محسوس حواس اهل دل!
جمله ذرات در عالم نهان	با تو می‌گویند روزان و شبان
ما سمیعیم و بصیر و باهشیم	با شما نامحرمان ما خامشیم
از جمادی سوی جان جان شوید	غلغل اجزای عالم بشنوید
فاش تسبیح جمادات آیدت	وسوسه‌ی تأویلها بزدایدت

ولی در تفسیر حقیقت این حمد و تسبیح در میان دانشمندان و فلسفه و مفسران بسیار گفتگو است:

بعضی آن را حمد و تسبیح «حالی» دانسته‌اند، و بعضی «قالی» که خلاصه‌ی نظرات آنها را با آنچه مورد قبول ما است در ذیل می‌خوانید:

۱- جمعی معتقدند که همه‌ی ذرات موجودات این جهان اعم از آنچه ما آن را عاقل می‌شماریم یا بیجان و غیرعاقل همه دارای یک نوع درک و شعورند، و در عالم خود تسبیح و حمد خدا می‌گویند، هر چند ما قادر نیستیم به نحوه درک و احساس آنها پی بریم و زمزمه حمد و تسبیح آنها را بشنویم.

آیاتی مانند ﴿وَإِنَّ مِنۡهَا لَمَا يَهۡبِطُ مِنۡ خَشۡيَةِ ٱللَّهِۗ﴾ [البقرة: ٧٤]: «بعضی از سنگها از ترس خدا از فراز کوهها به پایین می‌افتند».

مانند: ﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلۡأَرۡضِ ٱئۡتِيَا طَوۡعًا أَوۡ كَرۡهٗا قَالَتَآ أَتَيۡنَا طَآئِعِينَ﴾ [فصلت: ۱۱]. «خداوند به آسمان و زمین فرمود از روی اطاعت یا کراهت به فرمان من آید، آنها گفتند ما از در اطاعت می‌آییم» (سوره فصلت آیه ۱۱)... و مانند آن را می‌توان گواه بر این عقیده گرفت.

۲- بسیاری معتقدند که این تسبیح و حمد، همان چیزی است که ما آن را زبان حال می‌نامیم، حقیقی است نه مجازی، ولی به زبان حال است نه قال (دقت کنید).

توضیح اینکه: بسیار می‌شود به کسی‌که آثار ناراحتی و درد و رنج و بی‌خوابی در چهره و چشم او نمایان است می‌گویم: هر چند تو از ناراحتیت سخن نمی‌گوی اما چشم تو می‌گوید که دیشب به خواب نرفتی، و چهره‌ات گواهی می‌دهد که از درد و ناراحتی جانکاهی رنج می‌بری!.

این «زبان حال» گاهی آنقدر قوی و نیرومند است که «زبان قال» را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد و به تکذیب آن برمی‌خیزد و به گفته‌ی شاعر:

گفتم که با مکر و فسون		پنهان کنم راز درون!
پنهان نمی‌گردد که خون		از دیدگانم می‌رود!

از سوی دیگر آیا می‌توان انکار کرد که یک تابلو بسیار زیبا که شاهکاری از هنر راستین است گواهی بر ذوق و مهارت نقاش می‌دهد و او را مدح و ثنا می‌گوید؟ آیا می‌توان انکار کرد که دیوان شعر شعرای بزرگ و نامدار از قریحه عالی آنها حکایت میکند؟ و دائماً آنها را می‌ستاید؟ آیا می‌توان منکر شد که ساختمانهای عظیم و کارخانه‌های بزرگ و مغزهای پیچیده‌ی الکترونیک و امثال آنها، با زبان بی‌زبانی از سازنده و مخترع و مبتکر خود سخن می‌گویند، و هریک در حدّ خود از آنها ستایش می‌کنند؟

بنابراین باید قبول کرد که عالم شگرف هستی با آن نظام عجیبش، با آنهمه رازها و اسرار، با آن عظمت خیره کننده‌اش و با آن ریزه‌کاریهای حیرت‌زا همگی تسبیح و حمد خدا می‌گویند.

مگر «تسبیح» جز به معنی پاک و منزه شمردن از عیوب می‌باشد؟ ساختمان و نظم این عالم هستی می‌گوید خالق آن از هر گونه نقص و عیبی مبرا است.

مگر «حمد» چیزی جز بیان صفات کمال می‌باشد؟ نظام جهان آفرینش از صفات کمال خدا، از علم بی‌پایان و قدرت بی‌انتها و حکمت وسیع و فراگیر او سخن می‌گوید.

مخصوصاً با پیشرفت علم و دانش بشر، و پرده برداشتن از گوشه‌هایی از اسرار و رازهای این عالم پهناور، این حمد و تسبیح عمومی موجودات آشکارتر شده است.

اگر یک روز آن شاعر نکته‌پرداز هر برگی از برگهای درختان سبز را دفتری از معرفت کردگار می‌دانست، دانشمندان گیاه‌شناس امروز درباره‌ی این برگها نه یک دفتر بلکه کتابها نوشته‌اند، و از ساختمان اسرارآمیز کوچکترین اجزای آن یعنی سلولها گرفته تا طبقات هفتگانه برگ، و دستگاه تنفسی آن، و رشته‌های آبیاری و تغذیه و سایر مشخصات بسیار پیچیده برگها در این کتابها، بحثها کرده‌اند.

بنابراین هر برگی شب و روز نغمه‌ی توحید سرمی‌دهد و آواز رسای تسبیحش را در درون باغ و جنگل، بر فراز کوهها، در خمیدگی دره‌ها پخش می‌کند، اما بی‌خبران چیزی از آن نمی‌فهمند، خاموشش می‌شمارند و زبان بسته!.

این معنی برای تسبیح و حمد عمومی موجودات کاملاً قابل درک است و نیاز به آن ندارد که ما برای همه ذرات عالم هستی درک و شعور قائل شویم چرا که دلیل قاطعی برای آن در دست نیست و آیات گذشته نیز به احتمال زیاد همان زبان حال را بیان می‌کند.

پاسخ به یک سوال:

ولی در اینجا یک سوال باقی می‌ماند و آن اینکه اگر منظور از تسبیح و حمد حکایت نظام آفرینش از پاکی و عظمت و قدرت خدا است، و «صفات سلبیه» و «ثبوتیه‌ی» او را شرح می‌دهد پس چرا قرآن می‌گوید شما حمد و تسبیح آنها را نمی‌فهمید؟ اگر بعضی نفهمند حدّاقل دانشمندان که می‌فهمند.

ولی این سؤال دو پاسخ دارد:

نخست اینکه روی سخن با اکثریت مردم نادان و مخصوصاً مشرکان است و دانشمندان با ایمان که در اقلیت قرار دارند از این عموم، مستثنا هستند که هر عامی استثنائی دارد.

دیگر اینکه آنچه ما از اسرار این عالم می‌دانیم در برابر آنچه نمی‌دانیم همانند قطره‌ای است در برابر دریا و ذره کاهی است در مقابل یک کوه عظیم، که اگر درست بیندیشیم حتّی نام علم و دانش نمی‌توان بر آن گذاشت.

تا بدانجا رسید دانش من		که بدانستمی که نادانم!

بنابراین در واقع ما تسبیح و حمد این موجودات را هر چند دانشمند باشیم نمی‌شنویم چرا که آنچه را می‌شنویم تنها یک کلمه است از یک کتاب بزرگ و روی این حساب می‌توان به صورت یک حکم عمومی خطاب به همه جهانیان گفت شما تسبیح و حمد موجودات عالم هستی را که به زبانحال دارند درک نمی‌کنید، زیرا آنچه درک می‌کنید بقدری ناچیز است که به حساب نمی‌آید.

۳- بعضی از مفسران نیز احتمال داده‌اند که حمد و تسبیح عمومی موجودات در اینجا ترکیبی از زبان حال و قال یا به تعبیر دیگر تسبیح تکوینی و تشریعی باشد، چرا که بسیاری از انسانها و همه فرشتگان از روی درک و شعور حمد و ثنای او می‌گویند و همگی ذرات موجودات نیز با زبانحالشان از عظمت و بزرگی خالق بحث می‌کنند.

گر چه این دو نوع حمد و تسبیح با هم متفاوت است ولی در قدر جامع یعنی مفهوم وسیع کلمه حمد و تسبیح، مشترک می‌باشند.

ولی چنانکه پیدا است تفسیر دوم با آن شرح که بیان کردیم از همه دلچسب‌تر است.

فهرست منابع جلد ٣ و ٤

١ آزاد، محمد سلیم، ١٣٤٩ -، «**آشنایی با سنت پیامبرﷺ**» زاهدان، صدیقی، ١٣٧٨ش.

٢ آلوسی، محمود بن عبدالله، ١٢١٧- ١٢٧٠، «**روح المعانی**» بیروت، دار الکتب العلمیه، ١٤٢٢ق.

٣ ابراهیم بن محمد، **«آداب تجارت و کسب حلال»**، ترجمه عبدالرسول گل رانی، تهران، احسان، ١٣٧٩.

٤ ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، ٢٤٠- ٣٢٧ق.، «**الجرح و التعدیل**» بتحقیق مصطفی عبدالقادر عطاء، بیروت، دار الکتب العلمیه، ١٤٢٢ق.

٥ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، ٧٣٣- ٨٥٢ق.، «**تهذیب التهذیب فی رجال الحدیث**» بتحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی بن معوض، بیروت، دار الکتب العلمیه، ١٤٣٥ق.

٦ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، ٧٣٣- ٨٥٢ق.، «**فتح الباری بشرح صحیح البخاری**» بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٤٠٨ق.

٧ ابن حجر هیثمی، احمد بن محمد، ٩٠٩ - ٩٧٤ق.، «**مناقب امام اعظم**» ترجمه عبدالرئوف مخلص، تربت جام، شیخ الاسلام احمد جام، ١٣٧٧ش

٨ ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی بکر، ٦٩١ - ٧٥١ق.، «**زاد المعاد فی هدی خیر العباد**» بتحقیق شعیب ارنووط و عبدالقادر ارنووط، بیروت، الرساله، ١٤١٤ق.

٩ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، ٧٠٠ - ٧٧٤ق. «**تفسیر القرآن العظیم**» بیروت، المکتبه العصریه، ١٤٢٢ق

١٠ احمديان، عبدالله، ١٣٠٥ - ١٣٨٣، «**قرآن شناسی**» تهران، احسان، ١٣٧٨ش.

١١ بدرالعينی، محمودبن احمد، ٧٦٢- ٨٥٥ق.، «**عمدة القاری شرح صحیح البخاری**» بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٤٢٤ق.

١٢ بعلبکی، منیر، ١٩١٨-، «**فرهنگ المورد**» ترجمه محمد مقدس، تهران، امیرکبیر، ١٣٨٥ش.

١٣ بلالی، عبدالحمید «**راههای نفوذ شیطان برای فریب انسان**» ترجمه: محمد صالح سعیدی، تهران، احسان، ١٣٧٨ش.

١٤ بنوری، محمد یوسف، ١٣٩٧ -، «**معارف السنن شرح جامع الترمذی**» کراچی، [بی‌تا]،

١٥ ترمذی، محمد ابن عیسی، «**الشمائل المحمدیه**»، ترجمه: فیض محمد بلوچ، تربت جام، خواجه عبدالله انصاری، ١٣٩٠.

١٦ تهان، محمود، «**درآمدی بر علوم حدیث**»، ترجمه: فیض محمد بلوچ، تربت جام، خواجه عبدالله انصاری، ١٣٨٩.

١٧ جُرّ، خلیل «**فرهنگ لاروس**» ترجمه: سید حمید طبیبیان،تهران، امیرکبیر، ١٣٨٦ش.

١٨ حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، ١٠١٧- ١٠٦٧ق.، «**کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون**» دمشق، دار الفکر، ١٤١٤ق

١٩ حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، ٣٢١- ٤٠٥ق.، «**المستدرک علی الصحیحین**» بتحقیق محمد مطرجی،بیروت، دارالفکر، ١٤٢٢ق

٢٠ حسینی طهرانی، محمدحسین، ١٣٠٥-١٣٧٤، «**کاهش جمعیت، ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین**»[بی‌جا]، نشر حکمت ـ موسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام، ١٤١٥ق

۲۱ خرم‌دل، مصطفی، «**تفسیر نور**» تهران، احسان، ۱۳۸٤ش.

۲۲ خطیب عمری، محمد بن عبدالله، - ۷٤۱ق «**مشکوة المصابیح**» بتحقیق جمال عیتانی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱٤۲٤ق.

۲۳ دارالعلوم زاهدان «**فصلنامه دینی، فرهنگی و اجتماعی ندای اسلام**» شماره‌های ۲٤، ٤، ۳۰-۲۹، زاهدان.

۲٤ ذهبی، محمد بن احمد، ٦۷۳- ۷٤۸ق.، «**سیر اعلام النبلاء**» بتحقیق شعیب ارنووط، دمشق، دار الفکر، ۱٤۲٤ق.

۲۵ ذهبی، محمد بن احمد، ٦۷۳- ۷٤۸ق.، «**تذکرة الحفاظ**» بیروت، دار احیاء التراث‌العربی، [بی‌تا].

۲٦ زحیلی، وهبه، «**التفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج**» دمشق، دار الفکر، ۱٤۱۸ق.

۲۷ زحیلی، وهبه، «**الوجیز فی اصول الفقه**» تهران، احسان، ۱۳۸۱ش.

۲۸ زرکلی، خیرالدین، ۱۸۹۳-، ۱۹٦٦«**الاعلام**» دار العلم للملایین، ۲۰۰۷م.

۲۹ زمخشری، محمود بن عمر، ٤٦۷- ۵۳۸ق.،«**الکشاف**» بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱٤۲٤ق.

۳۰ سعدی، عبدالملک عبدالرحمن، «**بدعت به معنای دقیق اسلامی آن**» ترجمه: امیر صادق تبریزی، کردستان، سنندج، ۱۳۸۰ش

۳۱ سعدی، عبدالملک عبدالرحمن، «**شرح عقاید اهل سنت و جماعت**» ترجمه امیر صادق تبریزی، سنندج، کردستان، ۱۳۷۹ش.

۳۲ سهارنفوری، خلیل احمد، - ۱۹۲۷م،،«**بذل المجهود فی حل سنن ابی داود**» بیروت، دار البشائر الاسلامیه، ۱٤۲۷ق

۳۳ سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، ۸۴۹- ۹۱۱ق.، «**الاتقان فی علوم القرآن**» ترجمه: مهدی حائری قزوینی، بتصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۲ش.

۳٤ شاطبی، ابراهیم بن موسی، - ۷۹۰ق، «**الاعتصام**» تحقیق عبدالرزاق المهدی، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱٤۲٦ق.

۳۵ شوکانی، محمد بن علی، ۱۱۷۳- ۱۲۵۰ق.، «**نیل الاوطار، شرح منقی الاخبار**» بتحقیق عزالدین خطاب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱٤۲۲ق.

۳٦ صابونی، محمد علی، ۱۹۲٦- ،«**صفوة التفاسیر**» بیروت، دار القلم،۱٤۰٦ق

۳۷ صابونی، محمد علی، ۱۹۲٦-، «**درآمدی بر علوم قرآنی(ترجمه فارسی التبیان فی علوم القرآن)**» ترجمه: محمد بهاءالدین حسینی، سنندج، کردستان، ۱۳۸٦ش.

۳۸ صدیقی شافعی، محمد بن علان،«**دلیل الفالحین لطرق ریاض الصالحین**» بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱٤۲۱ق.

۳۹ طباره، عفیف عبدالفتاح، «**روح الدین الاسلامی**» ترجمه: ابوبکر حسن زاده، سقز، محمدی، ۱۳۷۵ش.

٤۰ عبدالباقی، محمد فؤاد، «**المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم**» قم، ذوی القربی، ۱۳۸٤ش.

٤۱ عبدالباقی، محمد فواد، «**اللؤلؤ و المرجان**» ترجمه: ابوبکر حسن زاده، تهران، احسان، ۱۳۸٤ش.

٤۲ عثمانی، محمد شفیع، ۱۸۸۳- ۱۹٦۳م، «**معارف القرآن**» ترجمه: محمد یوسف حسین پور،» تربت جام، شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۷۷ش

٤٣ عثمانی، محمدتقی، «**علوم القرآن**» ترجمه: محمدعمر عیدی دهنه، تربت جام، شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۸۳ش

٤٤ عثمانی، محمدتقی «**تكملة فتح الملهم**» بتحقیق محمود شاکر، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٤٢٦ق.

٤٥ عثمانی، محمدتقی «**درس جامع الترمذی**» ترجمه: عبدالحمید بزرگزاده،» تربت جام، شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۸۳ش

٤٦ عثمانی، ظفراحمد، ۱۳۱۰- ۱۳۹٤ق، «**اعلاء السنن**» بتحقیق حازم القاضی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ١٤١٨ق.

٤٧ عثمانی، محمدتقی، «**درس ترمذی»**، ترجمه مرکز تحقیق و ترجمه دارالعلوم زاهدان، زاهدان، صدیقی، ۱۳۸۹.

٤٨ عزام عبدالرحمن، «**قهرمان قهرمانان**»، لقمان محمدپور، تهران، احسان، ۱۳۷۷.

٤٩ علوان، عبدالله ناصح، ۱۹۲۸- ۱۹۸۷، «**چگونه فرزندان خود را تربیت کنیم؟**» ترجمه: عبدالله احمدی، تهران، احسان، ۱۳۷۷ش.

۵۰ عمید، حسن، «**فرهنگ عمید**» تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۲ش.

۵۱ غزالی، محمد، ۱۹۱۷- ۱۹۹۵، «**باور راستین اسلامی(ترجمه فارسی عقيدة المسلم)**»ترجمه: محمود ابراهیمی، سقز، محمدی، ۱۳۷۳ش.

۵۲ غزالی، محمد بن محمد، ۴۵۰- ۵۰۵ق.،«**احیاء علوم الدین**» بیروت، دار الکتاب العربی، [بی‌تا].

۵۳ فخر رازی، محمد بن عمر، ٥٤٤ - ٦٠٦ق. «**مفاتيح الغيب (تفسير كبير)**» بیروت، دار الکتب العلمیه، ١٤٣٥ق.

۵٤ فرج، بسام عطیه اسماعیل، «**نماز شب**»، عبدالغنی براهویی، تهران، احسان، ۱۳۸۳.

٥٥ قائدان، اصغر «**تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره**» تهران، مشعر، ١٣٨٦ش.

٥٦ قاری، علی بن سلطان محمد، - ١٠١٤ق.،«**مرقاة المفاتیح شرح مشکوة المصابیح**» بتحقیق صدقی محمد جمیل العطار، بیروت، دار الفکر، ١٤١٤ق.

٥٧ قرضاوی، یوسف، ١٩٢٦-، «**دیدگاه‌های فقهی معاصر**» ترجمه: احمد نعمتی، تهران، احسان، ١٣٨٤ش.

٥٨ قرضاوی، یوسف، ١٩٢٦ -، «**نیت و اخلاص**» ترجمه: عمر قادری، سنندج، قادری، ١٣٧٨ش

٥٩ قرضاوی، یوسف، ١٩٢٦-، «**بیداری اسلامی و مواجهه صحیح با اختلافات**» ترجمه عبدالرسول گلرانی، تهران، احسان، ١٣٧٧ش

٦٠ قرضاوی، یوسف، ١٩٢٦-،«**دورنمای جامعه اسلامی**» ترجمه: عبدالعزیز سلیمی، تهران، احسان، ١٣٧٨ش.

٦١ قرضاوی، یوسف، ١٩٢٦-،«**سنت و بدعت**» ترجمه: محمدابراهیم ساعدی رودی، تایباد، سنت، ١٣٨١ش.

٦٢ قرضاوی، یوسف، «**عبادت در اسلام**»، محمد ستاری خرقانی، تهران، احسان، ١٣٧٩.

٦٣ قرطبی، محمد بن احمد، - ٦٧١ق. «**الجامع لاحکام القرآن**» بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٤٢٢ق.

٦٤ کاندهلوی، محمد زکریا، ١٨٩٨- ١٩٨١م، «**اوجز المسالک الی موطاء مالک**» بتحقیق ایمن صالح شعبان، بیروت، دار الکتب العلمیه، ١٤٣٠ق

٦٥ کاندهلوی، محمدادریس، ١٨٩٩ – ١٩٧٤م، «**التعلیق الصبیح علی مشکوة المصابیح**» کویته، مکتبه رشیدیه، [بی‌تا]

٦٦ کاندهلوی، محمدادریس، ١٨٩٩ – ١٩٧٤م،**«سیرت مصطفی»** ترجمه محمد امین حسین‌بر، [بی‌جا]، حسین بر، [بی‌تا]

٦٧ کشمیری، محمد انورشاه، ١٢٩٢- ١٣٥٢ق، **«العرف الشذی شرح سنن الترمذی»** بتصحیح محمود شاکر، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٤٢٥ق.

٦٨ کشمیری، محمد انورشاه، ١٢٩٢- ١٣٥٢ق، **«فیض الباری علی صحیح البخاری»** بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤٢٦ق،

٦٩ مبارکفوری، صفی‌الرحمن، ١٩٤٣-، **«خورشید نبوت(ترجمه فارسی رحیق المختوم)»** ترجمه: محمدعلی لسانی فشارکی، تهران، احسان، ١٣٨٥ش.

٧٠ مخلص، عبدالرئوف، **«جلوه هایی جدید از اعجاز علمی قرآن کریم»** تربت جام، شیخ الاسلام احمد جام، ١٣٧٦ش

٧١ مخلص، عبدالرئوف **«انوارالقرآن»** تربت جام، شیخ الاسلام احمد جام، ١٣٨٠ش.

٧٢ معلوف، لویس، ١٨٦٧-١٩٤٦، **«المنجد»** ترجمه: مصطفی رحیمی نیا، تهران، صبا، ١٣٨٠ش

٧٣ مکارم شیرازی، ناصر، ١٣٠٥-، **«تفسیر نمونه»** تهران، دار الکتب الاسلامیه، ١٣٨٥ش.

٧٤ ندوی، ابوالحسن علی، ١٩١٣- ١٩٩٩م، **«تاریخ دعوت و اصلاح»** ترجمه: محمدابراهیم دامنی، ایرانشهر، دامنی، ١٣٦٢ش.

٧٥ ندوی، سلیمان **«در جستجوی الگو»** ترجمه: عبدالحکیم عثمانی، تهران، عثمانی،١٣٨٠ش

٧٦ نووی، یحیی بن شرف، ٦٣١ - ٦٧٦ق، **«شرح صحیح المسلم»** بیروت، المکتبه العصریه، ١٤٢٢ق.